



تایخ را پن

از آغاز تا معاصر

گفتم به منبرینه وایه فرزندک و تدریس امروز منبرینه است

(JPN)

نمشته : دکتر حاشم حبیله

ALI

1365/1/17
نجله

1986

✓

تاریخ ژاپن

کتاب اول:

از آغاز تا نهضت

(تا سال ۱۸۶۸)

کتاب دوم:

از نهضت تا پایان جنگ

(۱۸۶۸ تا ۱۹۴۵)

نوشته: دکتر هاشم رجب زاده

ناشر: مؤلف - گاندی، خیابان ششم، شماره ۴

- ☐ تاریخ ژاپن
- ☐ نوشته: دکتر هاشم رجبزاده
- ☐ چاپ کتاب و تنظیم روی جلد: به اهتمام افسر رجبزاده
- ☐ خطاطی روی جلد از: عباس اخوین
- ☐ چاپ اول: شهریور ۱۳۶۵
- ☐ چاپ و صحافی: چاپخانه رامین تلفن ۶۷۸۵۸۱، ۶۷۹۱۱۶
- ☐ تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
- ☐ همه حقوق محفوظ است.

فهرست

- کتاب اول: از آغاز تا نهضت (تا سال ۱۸۶۸)
- ۷ - ۱۹۷
- بهره ۱ - داستان آفرینش ۹ - ۱۳
- بهره ۲ - ژاپن باستان ۱۴ - ۳۵
- ۱۴ - نژاد، مردم و اقلیم ژاپن
- ۱۸ - دولت و پادشاهی ژاپن
- ۲۳ - شینتو، آئین باستانی ژاپن
- آمدن شیوه نگارش و آئین‌های تازه از چین و پیشرفت
- ۲۷ - ادب و فرهنگ
- ۲۹ - آیین کنفوسیوس
- ۳۱ - آئین بودا
- بهره ۳ - دوره دربار یاماتو (حدود ۷۱۰ - ۳۵۰) ۳۶ - ۴۷
- ۳۶ - بنیاد حکومت مرکزی
- ۳۹ - تدابیر شاهزاده «شوء توکو»
- اصلاحات تایکا (۷۱۰ - ۶۴۵)، الگوگرفتن از بنیادهای چین ۴۳
- تمدن و فرهنگ در دوره بنیاد ۴۵
- بهره ۴ - دوره نارا (۷۸۱ - ۷۱۰) ۴۸ - ۵۴
- ۴۸ - عصر اشرافیت
- بهره ۵ - دوره هیان (۱۱۸۵ - ۷۹۴) ۵۵ - ۸۰
- دوره نخست هیان (۷۹۴-۱۱۵۸)، توسعه تمدن بودائی ۵۵
- دوره دوم هیان (۱۱۵۸-۱۱۸۵)، برآمدن رزمندگان ۵۹

- ۶۸ - عروج سامورایی‌ها
- ۷۲ - طریقت سامورایی‌ها
- ۷۵ - تمدن و فرهنگ دوره هیان
- بهره ۶ - دوره کاماکورا (۱۱۸۵ - ۱۳۳۶) ۸۱ - ۱۰۳
- ۸۱ - ملوک‌الطوایفی در ژاپن
- ۸۶ - سامورایی‌ها در برابر مغولان (۱۲۷۴ - ۱۲۸۱)
- ۹۰ - نهضت کمو (۱۳۳۳)، سستی گرفتن قدرت کاماکورا
- ۹۴ - آئین بودا در دوره کاماکورا
- بهره ۷ - حکومت لشکری آشی‌کاگا ۱۲۳ - ۱۰۴
- دوره‌های نامبوکوچو (۱۳۹۲ - ۱۳۳۶) و موروماچی (۱۵۷۳ - ۱۳۹۲)
- ۱۰۴ - دوره «نامبوکوچو» جنگ دربارهای شمالی و جنوبی
- ۱۰۹ - دوره نخست موروماچی (۱۴۷۷-۱۳۹۲)، بازگشت وحدت دربار
- ۱۱۲ - دوره دوم «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۴۷۷)، کشور درگیر جنگ
- ۱۱۷ - تمدن و فرهنگ دوره «آشی‌کاگا»
- بهره ۸ - دوره اتحاد (۱۶۰۰ - ۱۵۷۳) ۱۲۴ - ۱۳۸
- ۱۲۴ - عروج سرداران سه گانه
- بهره ۹ - دوره «ادو» (توکوگاوا) ۱۳۹-۱۹۷
- صلح دیرپای و درونگرایی پیش از عصر جدید (۱۸۶۷-۱۶۰۰)
- ۱۳۹ - پایان کار «تویوتومی» و عروج «توکوگاوا»
- دوره نخست «ادو»، «توکوگاوا یه‌ياسو» و نخستین جانشینان
- او، استقرار حکومت لشکری و جامعه طبقاتی (۱۷۱۵-۱۶۰۳) ۱۴۱
- تحریم مسیحیت و بریدن ژاپن از دنیای خارج ۱۶۰
- دوره دوم ادو، زمینه و نشانه‌های دگرگونی (۱۸۶۷-۱۷۱۶) ۱۶۶
- شوگونهای توکوگاوا ۱۷۰
- افول نظام باکوفو و پایان حکومت سپهسالاری ۱۷۶
- جریانهای فکری و فرهنگی در دوره توکوگاوا ۱۸۱
- مکتب کنفوسیوس و سیاست ۱۸۴
- آموزش جوانان ۱۸۶
- مکتب دانش ملی و احیای شینتو ۱۸۷

چهار

- ۱۸۸ - سامورایی و مرگ
۱۹۰ - هنر و ادبیات در دوره «توکوگاوا»

کتاب دوم: از نهضت تا پایان جنگ (۱۸۶۸-۱۹۴۵) ۵۵۳ - ۱۹۹

بهره ۱۰ - بنیاد ژاپن نوین (۱۸۷۳ - ۱۸۶۸) ۲۵۶ - ۲۰۱

- ۲۰۱ - ژاپن در برابر غرب
۲۰۶ - بازتاب ژاپن
۲۱۷ - تدبیر نظام نو
۲۲۲ - الغای خانخانی
۲۲۵ - مایه‌های دگرگونی
۲۲۹ - مردان عزم و عمل و دیوانسالاری جدید
۲۳۶ - ماهیت تحول
۲۳۸ - نظام نوین و اصلاحات

اصلاحات ارضی و مالیاتی، پایان کار طبقه سامورایی،
اصلاحات نظامی، توسعه اقتصاد، تجدد و سیاست خارجی

۲۵۲ - تجدد یا غرب‌گرایی

بهره ۱۱ - ژاپن در راه عظمت - بحران مشروطیت (۱۸۷۳-۱۸۹۴) ۳۱۴ - ۲۵۷

- ۲۵۷ - تنش‌ها و ناآرامی‌ها، مبارزه‌جویی سیاسی و نظامی
۲۶۰ - نهضت آزادیخواهی
۲۶۵ - سازمانها و احزاب سیاسی
۲۶۸ - مشروطیت و قانون اساسی «میجی» - ۱۸۸۹
۲۷۶ - قانون اساسی و نظریه «کوکوتای» («جوهر حاکمیت ژاپن»)
۲۷۹ - نخستین انتخابات مجلس شورا، آزمون مشروطه
۲۸۲ - شتاب تجدد در سالهای ۱۸۹۴ - ۱۸۷۳
ارتش نوین، جامعه «میجی»: مردم، قانون و فرهنگ،
اقتصاد پیشرفته

- ۳۰۰ - اندیشه تجدد و پیشروان آن
۳۱۱ - فرهنگ، هنر و ادب در سالهای پس از نهضت

بهره ۱۲ - ثمره تلاش، پیروزی در دوجنگ و پایان یک عصر ۳۶۱ - ۳۱۵
(۱۸۹۵-۱۹۱۲)

- ۳۱۵ - تجدیدنظر در پیمانها
- ۳۱۷ - مسئله کره و جنگ ژاپن و چین، ۱۸۹۵
- ۳۲۱ - پیروزی تلخ و شیرین - مداخله سه قدرت
- ۳۲۳ - پیامد پیروزی برچین و مداخله سه قدرت: تقویت نظامی
- ۳۲۶ - مطامع قدرت‌ها در چین - اتحاد ژاپن و بریتانیا
- ۳۳۲ - جنگ روس و ژاپن ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴
- ۳۳۷ - پیروزی نظامی و عروج دیپلماتیک
- ۳۴۴ - سیاست داخلی و احزاب
- ۳۴۸ - ادامه پیشرفت اقتصادی
- ۲۵۸ - احوال اجتماعی در پایان عصر «میجی»
- ۲۵۸ - ادب، هنر، اندیشه و فرهنگ در پایان عصر «میجی»
- بهره ۱۳ - دهه تحول و آزمونهای نو، ۱۹۱۲-۱۹۲۲ ۳۶۲ - ۳۹۷
- ۳۶۲ - ژاپن در جهانی تازه
- ۳۶۸ - آغاز یک عصر
- ۳۷۰ - ژاپن در جنگ اول
- ۳۷۳ - مسئله چین و ۲۱ درخواست
- ۳۷۹ - لشکرکشی به سیبری - تابستان ۱۹۱۸
- ۳۸۳ - ژاپن در «جامعه ملل» و جامعه بین‌المللی
- ۳۸۹ - احزاب سیاسی و سیاست پارلمانی
- ۳۹۵ - اوضاع اجتماعی و اقتصادی
- بهره ۱۴ - آرامش پیش از توفان،
- تکاپوی سیاسی و اجتماعی سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱ ۳۹۸ - ۴۴۰
- ۳۹۸ - سیاست و حکومت
- ۴۰۵ - لیبرالیسم و احزاب
- ۴۱۱ - شکوفائی اقتصادی و بحران
- ۴۱۸ - جریانهای افراطی
- ۴۲۴ - ناآرامی و نظامی‌گری
- ۴۲۹ - روابط خارجی در شروع عصر شووا
- ۴۳۴ - هنر و فرهنگ و ادب در آغاز قرن بیستم
- نقاشی، موسیقی، هنرهای صحنه و سینما، ادبیات

- بهره ۱۵ - ناآرامی و نظامیگری سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ ۴۴۱-۴۷۱
- آغاز بحران در دهه ۱۹۳۰ ۴۴۱
 - انجمن‌های میهنی ۴۴۴
 - ملی‌گرایان و نظامیان ۴۴۸
 - نظامی‌گری و بتوطئه مارس ۱۹۳۱ ۴۵۱
 - نافرمانی در ارتش و واقعه منچوری ۴۵۵
 - ژاپن در جامعه ملل و قضیه منچوری ۴۶۱
 - واقعه ۱۵ مه ۱۹۳۲ و اثر آن در سیاست داخلی ۴۶۴
 - اختلافهای جناحی در ارتش و کودتای ۲۶ فوریه ۱۹۳۶ ۴۶۶
- بهره ۱۶ - توسعه امپراتوری ژاپن سالهای ۴۱-۱۹۳۷ ۴۷۲-۵۰۳
- ارتش در راه تقویت ۴۷۵
 - بسیج برای جنگ ۴۷۷
 - طبیعت نظام حاکم ۴۸۲
 - جنگ چین: پیامد بحران یا آغاز ماجرا ۴۸۶
 - جنگ چین و مناسبات ژاپن با قدرتهای جهانی ۴۹۲
 - ژاپن در برابر غرب و بحران در مناسبات با آمریکا ۴۹۸
 - بسوی جنگ بزرگ ۵۰۲
- بهره ۱۷ - جنگ و شکست، سالهای ۴۵-۱۹۴۱ ۵۰۴-۵۳۳
- حمله ژاپن و آغاز جنگ اقیانوس آرام ۵۰۴
 - توجیه جنگ ۵۰۶
 - هدفهای جنگی ژاپن و اداره سرزمینهای گرفته شده ۵۰۸
 - تناقض در هدفها و نارسایی در سیاست ژاپن، آغاز شکست ۵۱۱
 - شکست‌های ژاپن ۵۱۶
 - سیاست و حکومت ژاپن در سالهای جنگ ۵۱۹
 - تسلیم ژاپن و پایان جنگ ۵۲۵

پیوست‌ها

۵۳۵ - ۵۵۵

- پیوست ۱ - رویدادهای عمده تاریخ ژاپن در یک نگاه ۵۳۷ - ۵۴۴
- پیوست ۲ - شرح شماری از واژه‌ها و ترکیب‌های ژاپنی ۵۴۵ - ۵۵۵

۵۵۶ - ۵۶۵	منابع عمده تاریخ ژاپن، بزبان اروپایی
۵۶۷ - ۵۹۸	فهرست اعلام
۵۶۷	- اصطلاح و نام‌های گوناگون
۵۷۴	- حکومت، دوره، سلسله، خاندان
۵۷۷	- حزب، انجمن، فرقه، گروه
۵۷۹	- مکتب، آئین، روش
۵۸۰	- نام کسان
۵۹۱	- نام جایها

لطفاً پیش از مطالعه، اغلاط زیر را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۸	۲۳	روزنامه	نوروزنامه
۲۴	۲۴	بنای	نیای
۲۷	۱۹	هند	چین
سطر دوم صفحه ۲۹ به این ترتیب تصحیح شود			
از صداهای پنجگانه ا ئی او ئه ئو) دوگونه است: «هیراگانا» و «کاتاگانا» و هر کدام ۴۴ حرف دارد. هر «هیراگانا» با ساده‌ترکردن و مدورنوشتن بخشی از يك کانجی درست شده و «کاتساگانا» با گرفتن بخشی از يك کانجی که راست نوشته می‌شود، ساخته شده است.			
۳۳	۱۷	کتوجیو	کنسوجیو
۴۰	۱۹	درپستی	درستی
۵۷	۲۴	محبوت	محبوب

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

آنکه پر نقش زد این دایره مینایی
کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد
(حافظ)

از روزهایی که به احوال جهان گذران چشم باز کردم، افسانه و افسون ژاپن داستانی بود که بسیاری را از یار و دیار شیفته آن یافتم. قهرمانی ژاپن در «پورت آرتور» قصه شیرینی بود که همیشه می-خواستم از پدرم باز بشنوم. برای همه آنها که ذهنی پویا و دلی پر از شوق و آرزوی ترقی ایران داشته‌اند، ژاپن گواه زنده و نمونه ارزنده پیروزی بوده و خواسته‌اند بدانند که راز و رمز کامیابی او چیست و توش و توان این تحول و تعالی از کجاست. از مردم «اهل کتاب» و روزنامه‌خوان، و بعدها از معلم تاریخ و جغرافیا، این حدیث مکرر را می‌شنیدم که ایران و ژاپن همزمان و در یک مبدأ تاریخی به بنیاد کردن آموزش نوین و گرفتن فنون غربی آغاز کردند: امیرکبیر دارالفنون را بنا نهاد و سپس تحولات مشروطه شیوه حکومتی و اداری نوینی فراآورد. پس چرا این همه ما را به منزل مقصود نرساند، حال آنکه ژاپن چهار اسبه در راه ترقی و تعالی تاخته و هر روز بیش‌تر از پیش ستوده اقزان و محسود اغیار است.

در سالهای نزدیک‌تر و پس از عروج ژاپن از ویرانه‌های جنگ و پیشرفت مادی و فنی افسانه‌وارش، شیفتگان ترقی و جویندگان سعادت کشور در ایران هرچه بیشتر دلبسته داستان پیروزی ژاپن می‌شدند و می‌خواستند راز کار را بشناسند. اما پویندگان آسانگیر

در میان راه باز می‌ماندند و عظمت مسأله، سخن و نوشته شتابزده رابی‌رنگ و نمامی ساخت، هرچه باشد پژوهندگان دانشمند و اندیشمندان پرتلاش در هر گوشه عالم سالهای دراز است که در این راه می‌کوشند و هنوز بسیاری از رازها و نکته‌ها برایشان ناگشوده مانده، اما در این میان بررسیهای ارزنده‌ای هم انجام و آراء سلیم و نوشته‌های وزین و معتبر هم از سوی دانشمندان باختری و نیز ژاپنی فرا نهاده شده است.

فرهنگ و هنر ژاپن و نیز پیشرفتهای مادی و صنعتی آن از سالیان پیش مورد توجه فزاینده محققان در گوشه و کنار جهان بوده است، اما در این رهگذر به تاریخ ژاپن کمتر توجه شد. چند سالی پیش نیست که پژوهندگان پی برده‌اند که تمدن و جامعه و هنر و همه جلوه‌های فرهنگ و حیات معنوی یک ملت را باید بر پایه تاریخ و گذشته آن بررسیید. محققان ژاپنی نیز به این معنی آگاهی تازه‌ای یافته‌اند، چنانکه در این چند سال بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ و فرهنگ ژاپن در پرتو معرفت علمی درآمده و آثار فراوان از روزگار باستان سر از خاک بیرون آورده است. یکی از هدفهای عمده محققان ژاپنی، که پیشرفتهای چشمگیر هم در آن داشته‌اند، یافتن ریشه قومی و نژادی مردم ژاپن بوده است.

شاید سالیانی که نگارنده با ژاپن و جامعه و فرهنگ آن آشنایی داشته است در عمر آدمی زمانی نه‌چندان کوتاه باشد، اما هنوز پرداختن به تحقیقی عمیق و دقیق را در توان خود نمی‌بیند. از سویی هم نمی‌توان در انتظار فرصتی بهتر و آمادگی و احاطه‌ای بایسته نشست زیرا که زمانه را اعتباری نیست. چند سال پیش که ناشری آشنا فراهم کردن کتابی را در «تاریخ ادبیات ژاپن» خواست، بررسی زمینه کار به این دریافت انجامید که فرهنگ و هنر و ادب ژاپن را نمی‌توان بیرون از دایره و بنیاد تاریخ آن شناخت، زیرا که این مایه‌ها همه در بستر تاریخ برآمده و بارور شده، و ازینرو آشنایی نخستین با تاریخ ژاپن ناگزیر است. براستی هم هیچ جلوه فرهنگی و آئینی در زندگی مردم ژاپن و حتی منش هرروزه آنها، بی‌آشنایی با تاریخ این کشور دریافتنی نیست. از آنجا که کتابی درینباره در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان نبود، به‌فراهم آوردن آن پرداخته شد، با این

آگاهی که کار و تجربه تازه ناگزیر نارسایی‌های فراوان خواهد داشت. تألیف این کتاب که آنرا باید پیشدرآمدی در بررسی فرهنگ و تمدن ژاپن دانست، در مراحل گردآوری مطالب و منابع و تحقیق و نگارش و تدوین متن بیش از چهارسال انجامید، که این بتناسب اهمیت موضوع زمانی کوتاه است. این نوشته را حقاً باید طرح‌مطالب و پیشنهاد مباحث خواند، نه شرح و بیان موضوع‌ها. دشواری کار تحقیق در تاریخ بیش از دیگر زمینه‌هاست زیرا که در اینجا آنچه که به تاریخ قدیم بستگی دارد در غبار و پرده ابهام پوشیده، تاریخ دوره میانه بیشتر شرح جنگ‌ها و کشاکش‌ها است و تاریخ جدید نیز با سیاست و مسائل روز آمیخته و میدان تلاقی آراء و مکتب‌ها و سلیقه‌های گوناگون و زمینه مصلحت‌های متعارض است. بسیاری از مطالب تاریخی، همیشه و همه‌جا، غیرمتیقن و قابل بحث می‌باشد. مؤلف کوشیده است تا در این مباحث از جانب‌گیری و ترجیح یک وجه یا رأی بپرهیزد و به طرح مسائل بسنده کند، و تلاش پیوسته برآن بوده است تا از وسوسه قضاوت کردن در آنها برکنار بماند زیرا که تاریخ قضاوت خود را خواهد کرد و خواننده دل‌آگاه حقیقت را نه از راه اللقاء بلکه به نفس معرفت و صرافت طبع درخواهد یافت. آنچه که نگارنده اهتمام داشته تا در این تألیف از عهده برآید طرح دقیق مباحث به گونه‌ای هرچه فراگیرتر و بابهره‌گیری از متون و اسناد معتبر و منابع هرچه وسیع‌تر بوده است.



تاریخ نوشتن آسان نیست، هرچند که شرح رویدادهای معاصر و بیان دیده‌ها و دریافت‌های حال باشد، چه رسد به روزگاران دیر و دور که چهره حوادث از غبار سالیان دراز پوشیده یا حقایق باافسانه‌ها و اساطیر آمیخته است یا که مورخان و عامه مردم درباره آن اندیشه و قضاوتی، درست یا نادرست، پرداخته‌اند.

می‌گویند که قضاوت تاریخ جز قضاوت این و آن است، اما باز نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که تاریخ‌نویسان یا تاریخ - پردازان بنام و بی‌نام تاریخ، مانند هرودوت یونانی، چه مایه عمده

از اندیشه تاریخی مردمان و روزگاران پس از خود را ساخته‌اند. همین تأثیر را کتابها و کتیبه‌ها و آثار عهد باستان که از دستبرد ایام ایمن مانده و به ما رسیده، داشته است.

پرداختن به تاریخ کار خطیری است: ذهن و دیده‌ای باز، فکری پخته و روشن و دلی آگاه و حقایق‌شناس می‌خواهد. پس هدف از فراهم آوردن این کتاب تاریخ‌نویسی نبوده است. مؤلف نه تاریخ‌نویس است و نه تاریخ‌پرداز. این نگاه گذرا به تاریخ ژاپن بهانه‌ای بوده است تا گوشه‌ها و مایه‌ها و جلوه‌هایی از فرهنگ و معرفتی که ژاپن پیشرفته امروز میراث‌دار آنست، با خواننده فارسی‌زبان در میان نهاده شود، تا خوب بنگریم و ببینیم که آنچه که ژاپن امروز را برآورده و در جهان نامور ساخته چیست. این مردم چه فضیلتی دارند که اینهمه بلا و حادثه را پشت سر گذاشته و باز از میان خاکستر و ویرانه جنگ سربرآورده و کاخ شکوهمند نظم و نعمت و رفاه امروزشان را ساخته‌اند. بخت یارشان بوده یا خود فضیلتی داشته‌اند که خداوند بمصداق «تعز من تشاء» امن و آسایش را به آنان ارزانی داشته است. این معانی را، تا جاییکه چشم دنیابین و ذهن پریشان آدمی تواند دید و شناخت، از تاریخ بهتر می‌توان دریافت تا از زمینه‌های دیگر معرفت چون فرهنگ و سنن و جامعه‌شناسی هر قوم، زیرا که اینها نیز از تاریخ برمی‌آید. چه چیز بهتر ازین سخن داریوش که «خداوند این سرزمین را از دشمن بد، از قحطی و از دروغ بپاید» احوال پارس و هم اندیشه و منش مردم آنرا نشان می‌دهد؟ مگر نه اینست که سرزمین ما امروز هم از دشمن بدخواه و بدکنش و از آسمان عطف و از خشکسال و از آلایش ناراستان در رنج است.

نیز، در این نگاه گذرا به تاریخ ژاپن کوشش برآن بوده است تا بیشتر به زمینه‌های فرهنگی و مایه‌های معنوی زندگی تاریخی مردم ژاپن نگریسته شود و بویژه فراز و فرودهایی از تکاپوی حیات معنوی ژاپن که با تاریخ فرهنگ ایران پیوند دارد، از چشم دور نماند. مقایسه فرهنگ ایران و ژاپن در زمینه تاریخ از سالها پیش با توجه روزافزون پژوهندگان ژاپنی روبرو بوده و با پیشرفت این بررسی‌ها بیش از پیش آشکار شد، که میراث تاریخی و سنن و آداب همانندی که میان مردم ایران و ژاپن دیده می‌شود از یک چشمه برآمده است.

نگاهی به افسانه‌های باستانی ایران و ژاپن این حقیقت را پیش چشم می‌آورد. قرن هفتم میلادی و سالهای پایانی دوره ساسانی در ایران و روزگار ملکه «سویکو» و فرمانروایی «شوتوکو تایشی» در ژاپن که این کشور نخستین فرستادگان را به چین و نیز به ایران گسیل داشت، از نظر تاریخ روابط فرهنگی دو کشور دارای اهمیت ویژه است. نشانه دیگر این پیوند، جاذبه بیمانندی است که جاده ابریشم، که راه انتقال تمدن باختر و خاور نزدیک و بویژه ایران به ژاپن باستان بود، امروزه برای ژاپنی‌ها دارد.

شماری از مورخان و محققان جلوه‌های فرهنگ و آداب و منش امروزی ژاپنی را بارآمده دوره «توکوگاوا» (سده‌های هفده تا نوزده) می‌دانند. اما این مایه‌ها ریشه بسیار قدیم‌تر دارد. در منابع کهن چینی می‌بینیم که درباره مردم «وا» (ژاپن امروز) نوشته است: «در دیدار-هاشان و درزندگی هرروزه تمایزی میان پدر و پسر یا بین زن و مرد نیست... آنها زندگی دراز دارند و شماری ازین مردم تا یکصد سال عمر می‌کنند... زنانشان پاکدامنند و به حسد دل نمی‌سپارند. این مردم به دزدی نمی‌پردازند، و دعوا و دادخواهی میانشان بسیار کم است...» این توصیف چنانست که گویی پژوهنده‌ای باختری در روزگار ما در ستایش نفس سلیم و منش نزیه و حجب حیای مردم ژاپن امروز در رفتار و سخن قلم زده باشد. و باز امروز اگر از مردم با فرهنگ ژاپن بپرسند که والاترین چیز را در منش آدمی چه می‌دانند، بسیاریشان خواهند گفت که این همان فضیلت خویش‌تن‌داری یا حیاست، چنانکه صاحب فرزانه کتاب قابوسنامه یک هزار سال پیش ازین نوشت که «سر همه فضیلت‌ها، حیاست».



در آغاز کار این تألیف، نیت برانتشار تاریخ دوره قدیم و میانه ژاپن تا آغاز نهضت مشروطه و تجدد در نیمه سده نوزده بود و این بخش از کتاب دو سال پیش آماده گردید تا بصورت جلد اول تاریخ ژاپن چاپ شود و دو جلد دیگر (بترتیب تاریخ دوره تجدد ژاپن تا پایان جنگ دوم و نیز تاریخ چند دهه اخیر) در آینده انتشار یابد، اما

نظر به اهمیت تاریخ دوره میجی ژاپن (دوره نهضت و تجدد، از سال ۱۸۶۸) و دگرگونیهای این دوره و اثر عمده‌ای که این رویدادها در شکل دادن به ژاپن امروز داشته است، و از سویی با همانندی شیب و فرازهای تاریخی این سالها با دوره مشروطه در کشورمان که مطالعه و مقایسه آن ایرانی صاحب فکر را به اندیشه وادار می‌دارد، بهتر دیده شد که این دو کتاب در یک مجلد فراهم شود، و بررسی تاریخ چهل پنجاه سال اخیر ژاپن در کتابی جداگانه انجام گیرد.

نگاهی تند به پیشرفتهای چند ساله اخیر ژاپن اهمیت و گیرایی بحث در احوال ژاپن معاصر را، که تاریخ قدیم می‌تواند مقدمه‌ای بر آن باشد، نشان می‌دهد. نه تنها جهان خارج به پیشرفتهای شگرف این کشور خیره مانده است، که ژاپنیهای سخت‌کوش و فروتن خود بر این عقیده‌اند که ژاپن، در پی سالها تلاش پی‌گیر و باعجاز صنعت و اقتصاد، اینک به «عصر بارآمدگی» گام می‌نهد.

در همین ماه (فوریه ۱۹۸۶) اعلام شد که ژاپن از نظر معیارهای هشتگانه پذیرفته شده در جهان امروز برای پیشرفت و اجتماعی و رشد اقتصادی، در ۵ چیز مقام نخست را دارد که عمده آنها دیرزیستن مردم، امنیت، آموزش و فرهنگ می‌باشد، و فقط در ۳ چیز (کیفیت مسکن، درآمدسرانه و تسهیلات درمانی) هنوز به پایه دو سه کشور ثروتمند جهان نرسیده است. چند ماهی پیشتر، «سازمان برنامه ژاپن» در گزارشی پیرامون بهبود شگفت‌انگیز زندگی مردم در چهل سال اخیر اعلام داشته بود که توازن و رفاه اجتماعی به پایه‌ای رسیده است که اکنون بیش از ۸۰ درصد مردم ژاپن خود را از طبقه متوسط جامعه می‌دانند. برابر این گزارش، اقتصاد ژاپن نرخ بالای خود را، جز در دوره کوتاهی در سال ۱۹۷۴، پیوسته نگهداشته و سطح زندگی مردم همواره بالا رفته است. در سال ۱۹۸۴ سن متوسط مردان به ۷۴٫۵ و زنان به ۸۰٫۱۸ سال رسید که بالاترین متوسط عمر در جهان است. پیشرفت مادی که درآمد سرانه را در ژاپن ۷۹۰۸ دلار در سال ۱۹۸۳ - در مقایسه با ۲۰۶ دلار درآمد سرانه امریکا - رساند، با پایین آمدن شمار جرائم همراه بوده و در این وضع «سلامت، امنیت و آموزش همگانی» در این کشور به بالاترین حد رسیده هرچند که فشار هزینه‌های آموزشی، بازپرداخت وام مسکن و پس‌انداز

بازنشستگی برژاپنی میانحال افزایش یافته است. متوسط ساعات کار در سال هم در دهسال گذشته روند افزایشی داشت و در سال ۱۹۸۳ به ۲۱۵۲ ساعت رسید که بالاتر از ۱۸۹۸ ساعت کار در آمریکا، ۱۹۳۸ ساعت در بریتانیا و ۱۶۱۳ ساعت کار در سال در آلمان باختری است.

احساس امنیت و اطمینان به نفس وسیع طبقه متوسط که نتیجه رشد اقتصادی و ثبات اجتماعی می باشد، مهمترین تغییر اجتماعی در چهل سال دوره پس از جنگ بشمار آمده است. در سال ۱۹۸۵ یکی از هر دو ژاپنی در سن دانشجویی در دانشگاهها و مدارس عالی تحصیل می کرده است. در زمینه مسکن شمار واحدهای مسکونی برای نخستین بار در هیجده سال اخیر از شمار خانواده ها بیشتر شده است. مردم متناسب بهبود وضع زندگیشان به فعالیت های تفریحی و متنوع اهمیت هرچه بیشتر می دهند. اکنون مسأله اینست که چگونه باید کار، ورزش و فعالیت های فکری و فرهنگی را آسانتر و متوازنتر در اختیار و انتخاب همگان نهاد.

★ ★ ★

در ارزیابی منابع تاریخی و آنچه که مورخان و محققان نوشته اند باید دقت بسیار در کار داشت زیرا که بسا سخن خودی و بیگانه از نارسائی یا پیرایه تعصب یا شائبه مصلحتی دور نباشد. در زمینه تحقیق تاریخی، بیشتر پژوهندگان معاصر ژاپنی نه تنها رسم و راه غربیان، که چارچوبها، واژه ها و اصطلاح های آنان را به کار گرفته اند تا خود را با زمانه همراه یا سخنشان را با طبع و شیوه رایج در جهان همساز دارند، چندان که گاه چشم بسته اصطلاح «نظام فئودالی» را بی کم و کاست برای وضع اجتماعی - سیاسی دوره توکوگاوا (آغاز سده هفده تا میانه سده نوزده) بکار برده یا که نوع حکومت ژاپن در سالهای جنگ و مقارن آنرا «فاشیستی» خوانده اند، حال آنکه این بنیادها در زمینه تاریخ و احوال خاص ژاپن مصداق ندارد. در بررسی تاریخ ایران نیز پژوهندگان بیگانه، و گاه خودی، همین آسانگیری یا ناآشنائی را داشته، چنانکه

نظام سنتی کشاورزی ایران را هم «فئودالی» خوانده‌اند، که نیست. در این تالیف سعی بر آن بوده است تا ازینگونه سهل‌انگاری پرهیز شود، اما در آنجا که مقایسه نظامهای خاص اجتماعی - اقتصادی با بنیادهای ویژه تاریخ ایران به دریافت بهتر و آسانتر موضوع کمک می‌کند، با شرح کوتاه مطلب - واژه‌ها و اصطلاح‌های آشنا به ذهن خواننده ایرانی آورده شده که نمونه آن استفاده از اصطلاح «اقطاع» (نظام ویژه زمینداری لشکری - دیوانی ایران و ممالک اسلامی در سده‌های میانه) برای رساندن مفهوم و نظام ویژه واگذاری زمین از سوی حکومت لشکری ژاپن به امیران است، هرچند که این دو بنیاد اقتصادی - سیاسی یکسان نیست. زمین واگذار شده به این شیوه را در ژاپنی «چی‌گیو - چی» می‌گویند.

نیز چنین می‌نماید که بیان نویسندگان بیگانه از رویدادهای تاریخ ژاپن بتناسب احوال زمان نوسان دارد. نمونه این را می‌توان در تعبیر مؤلفان غربی در زمینه تاریخ معاصر ژاپن و رویدادهای سال - های منتهی به جنگ دوم دید. نویسندگان متقدم ازینان، جانب ژاپنی‌ها را کم و بیش نگهداشته، به انگیزه‌ها و موجبات رفتار و سیاستهای ژاپن در این دوره خطیر پرداخته و تفاهم و دلسوزی نشان داده‌اند. اما هرچه به‌زمان ما نزدیکتر می‌شود و خاطره شکست ژاپن رنگ می‌بازد و پیروزیهای او در صنعت و اقتصاد دامن‌دارتر و چشم‌گیرتر می‌نماید، جانبداری و رعایت نویسندگان غربی کمتر به چشم می‌آید.



فصل‌بندی کتاب و تقسیم آن به‌فصول و مباحث و دوره‌های تاریخی نه به‌تساوی عددی بلکه بتناسب اهمیت رویدادها و تاثیر جریانهای هر دوره در احوال تاریخی و سیاسی و اجتماعی بوده‌است، چنانکه دوره توکوگاوا نظر به اهمیتی که در ساخت و پرداخت هنر و فرهنگ ژاپن امروز داشته صفحه‌های بیشتری را گرفته و نیز به رویدادهای نهضت میجی و سالهای پرآشوب پیش و پس از آنکه در تاریخ تجدد ژاپن سرنوشت‌ساز می‌باشد با تفصیل بیشتر پرداخته

شده است.

در آوردن نام کسان ترتیب مرسوم دنبال شده است. برای رجال و نویسندگان باختری نخست نام کوچک و میانی و سپس نام - خانوادگی آمده و تلفظ اصلی هرنام به الفبای فرنگی در کمانه آورده شده است. در نامهای ژاپنی شیوه ژاپنی رعایت شده و نخست نام خانوادگی و سپس نام کوچک کسان آمده و در ذکر مکرر از آنها فقط نام کوچکشان یاد گردیده است. در ژاپن از سده ششم تا نوزدهم خاندانهای نیرومند بنام پادشاه برکشور فرمان می‌راندند و حکومت در این خاندانها موروثی بود. ازینرو افراد و فرمانروایان هر خاندان بنام کوچک معروفند تا از هم شناخته شوند. آوردن نام خانوادگی و سپس نام کوچک امروز هم در ژاپن معمول است و ژاپنی‌ها خود را بترتیب با نام خانوادگی و نام کوچک معرفی می‌کنند یا از دیگران به این ترتیب نام می‌برند.

یک دشواری که پس از آغاز چاپ کتاب نمودار شد، و برای آن باید از خوانندگان پوزش خواست، نبودن نشانه‌های آوایی فارسی (زیر و زبر و پیش) در حروف چاپی بود که با این کمبود، خواندن درست نامهای کسان و جایها بفارسی دشوار می‌شود. اگر آوردن نشانه‌های آوایی میسر می‌بود (چنانکه در چاپ افست است) دشواری در خواندن درست اسامی ژاپنی پیدا نمی‌آمد زیرا که زبان ژاپنی از نظر آوایی و هجایی چنانست که جز دو یا سه صدا که در زبانهای عمده دیگر مانند ندارد، دیگر صداها و آواهای آنرا می‌توان با استفاده از حروف و نشانه‌های آوایی فارسی بخوبی تلفظ کرد. اما با نارسا درآمدن نوع حروفچینی بناچار این کمبود با افزودن و آوردن تلفظ نامها به حروف لاتین در متن کتاب تا اندازه‌ای جبران گردید.

نشانه‌ها و اصطلاح‌های تألیف تاریخی، که امروز کاربرد جهانی یافته، در این نوشته جای‌جای بکار رفته است که شاید برای شماری از خوانندگان فارسی زبان تازگی داشته باشد. نمونه آن اصطلاح «دهه» است که برای دوره دهساله، که گاه‌مورخان رویدادها و جریانهای تاریخی را در این محدوده به‌نظر و بررسی می‌آورند، بکار می‌رود و در نوشته‌های انگلیسی با حرف s کوچک بعد از سال و تاریخی که به عدد صفر تمام می‌شود و سال آغاز یک دهه است، نشان می‌-

دهند: مثلاً 1930's نشانه سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ و 1940's برای سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹ می‌باشد، که در این تالیف بترتیب دهه ۱۹۳۰ و دهه ۱۹۴۰ آمده است. جهان اکنون دهه ۱۹۸۰ را می‌گذراند، سالهای میان ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹.

★ ★ ★

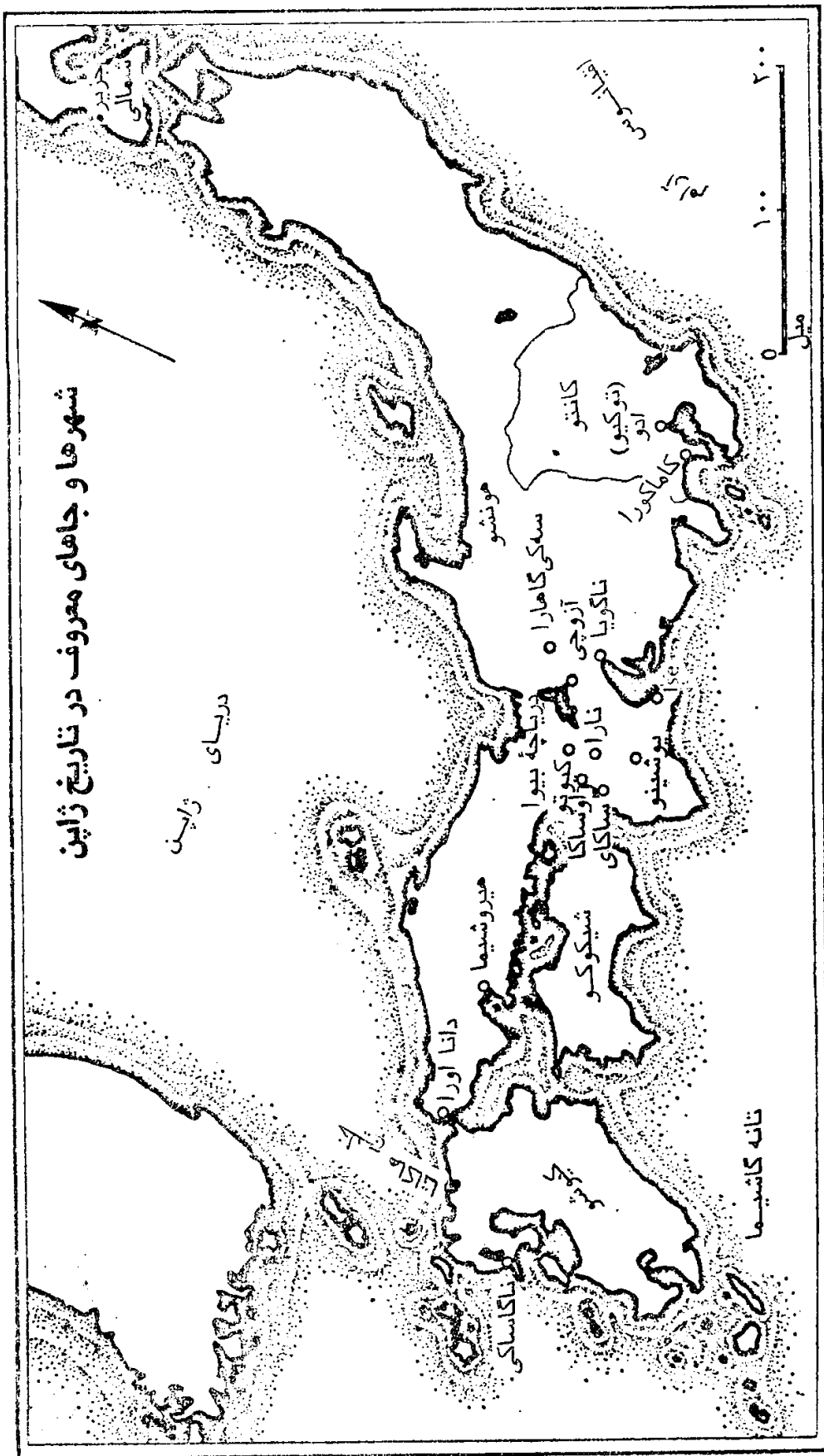
این نوشته مانند هر کتاب تاریخی دیگر، یک تالیف است و نگارنده مرهون بسیاری نویسندگان و محققان و صاحب‌نظرانی که از آثار و آرائشان فراوان بهره‌مند شده - و از عمده آنها در فهرست منابع یاد آمده است - می‌باشد.

مؤلف سهم و رنج و تلاشی در کار چاپ کتاب نداشته و این همه، و تشویق به نشر کتاب هم، بر همت مشفق هموار بوده که سپاس یاری بیدریغش از حد توان بیرون است. لطف و مهر وصفای مدیر و کارکنان کوشا و نیکومنش چاپخانه از تن و جان‌فرومایی کار چاپ و نشر کتاب تا اندازه بسیار کاست، خدایشان توفیق دهد. اگر این نوشته شوق و پرسشی پویا را در ذهن خواننده کنجکاو برانگیزد، مؤلف تلاش خود را تباه نخواهد دید.

من این دو حرف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

از خدا جوئیم توفیق ادب

هاشم رجب‌زاده - اوساکا - فرودین ۱۳۶۵



شهرها و جاهای معروف در تاریخ ژاپن

دریای ژاپن

تانه کاشیما

نام ولایات و امارات

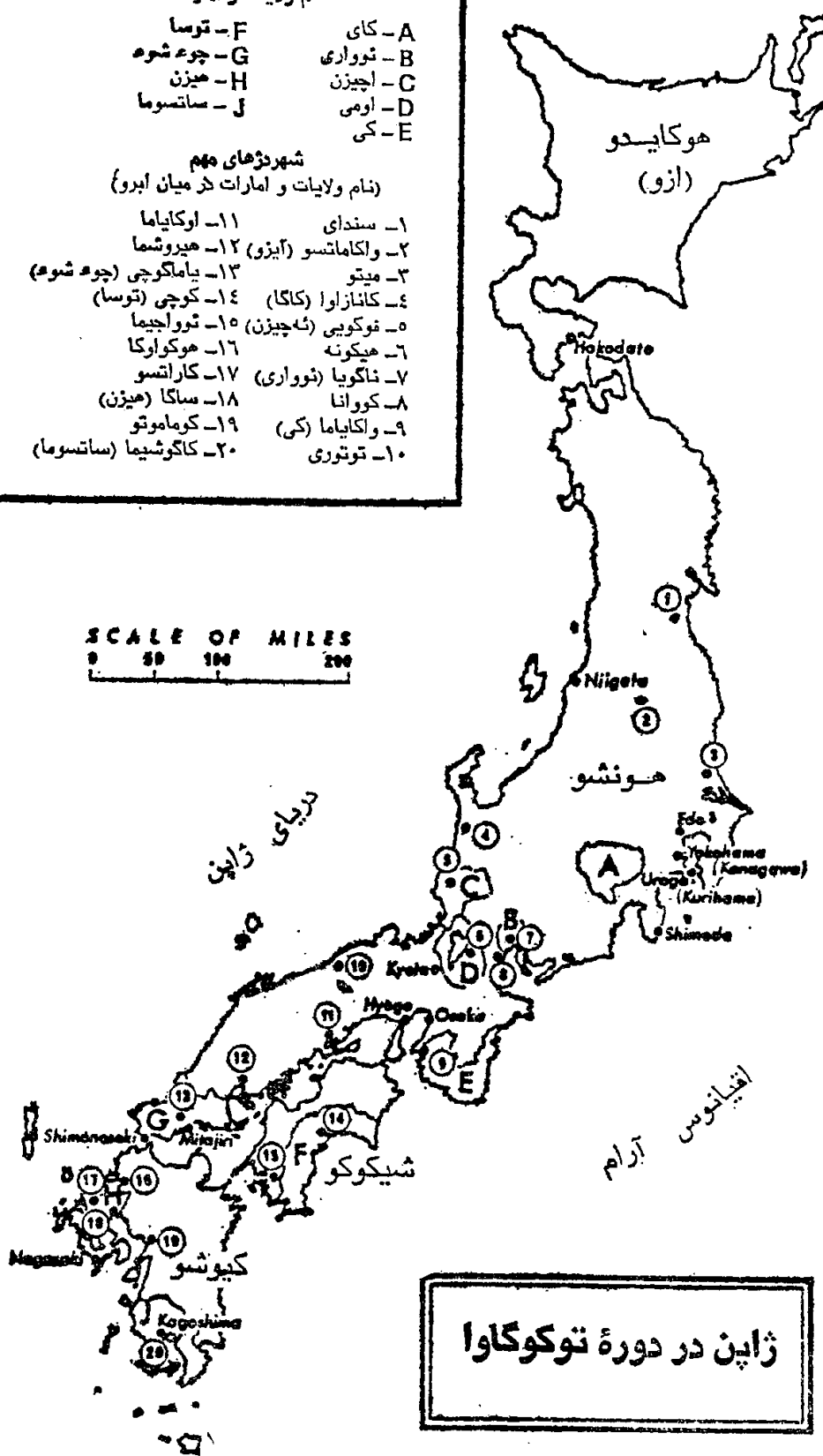
A - کای	F - توسا
B - نوواری	G - چوه شوه
C - اچیزن	H - میزن
D - اومی	J - سانتسوما
E - کی	

شهرنژهای مهم

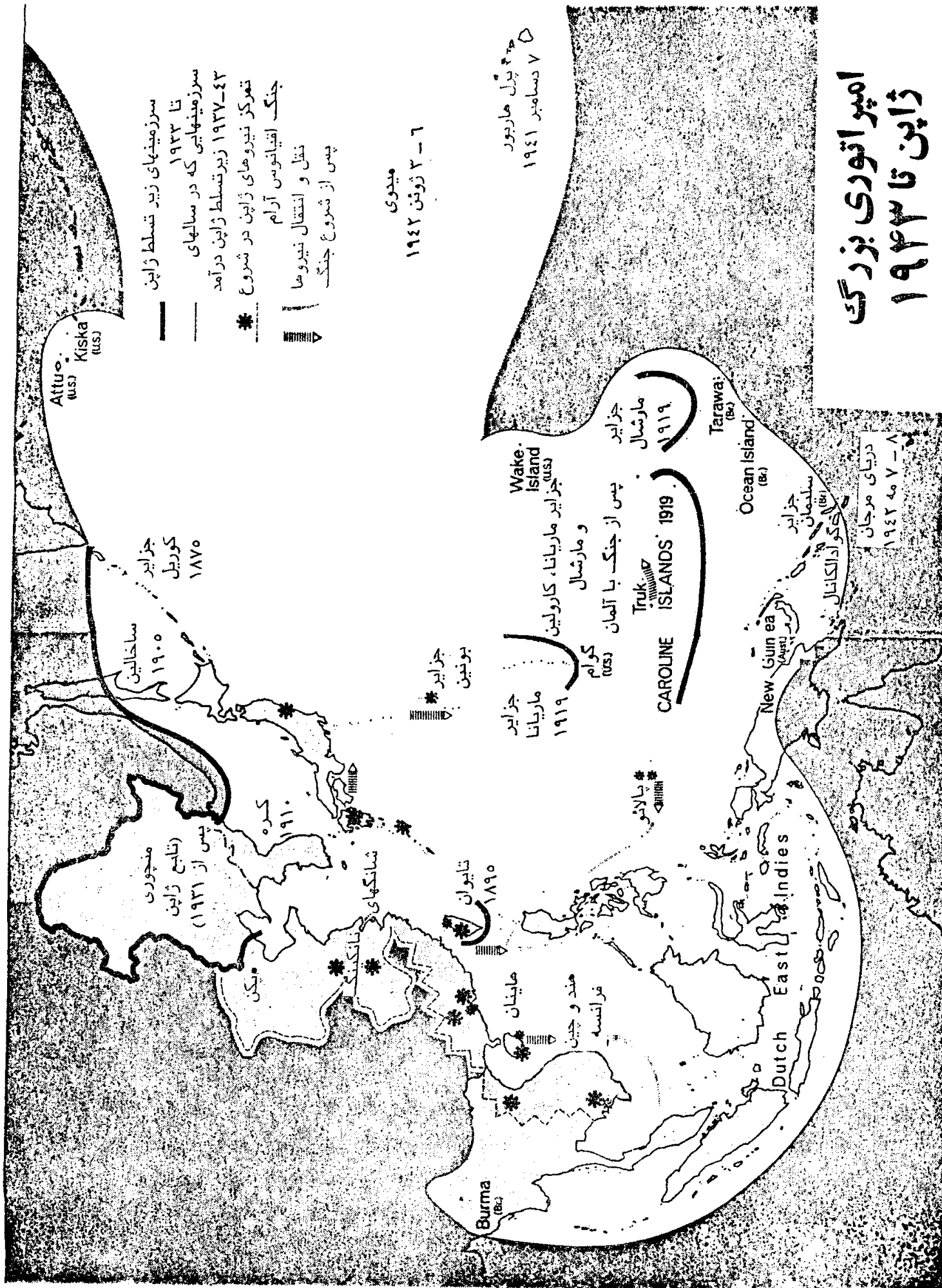
(نام ولایات و امارات در میان ابرو)

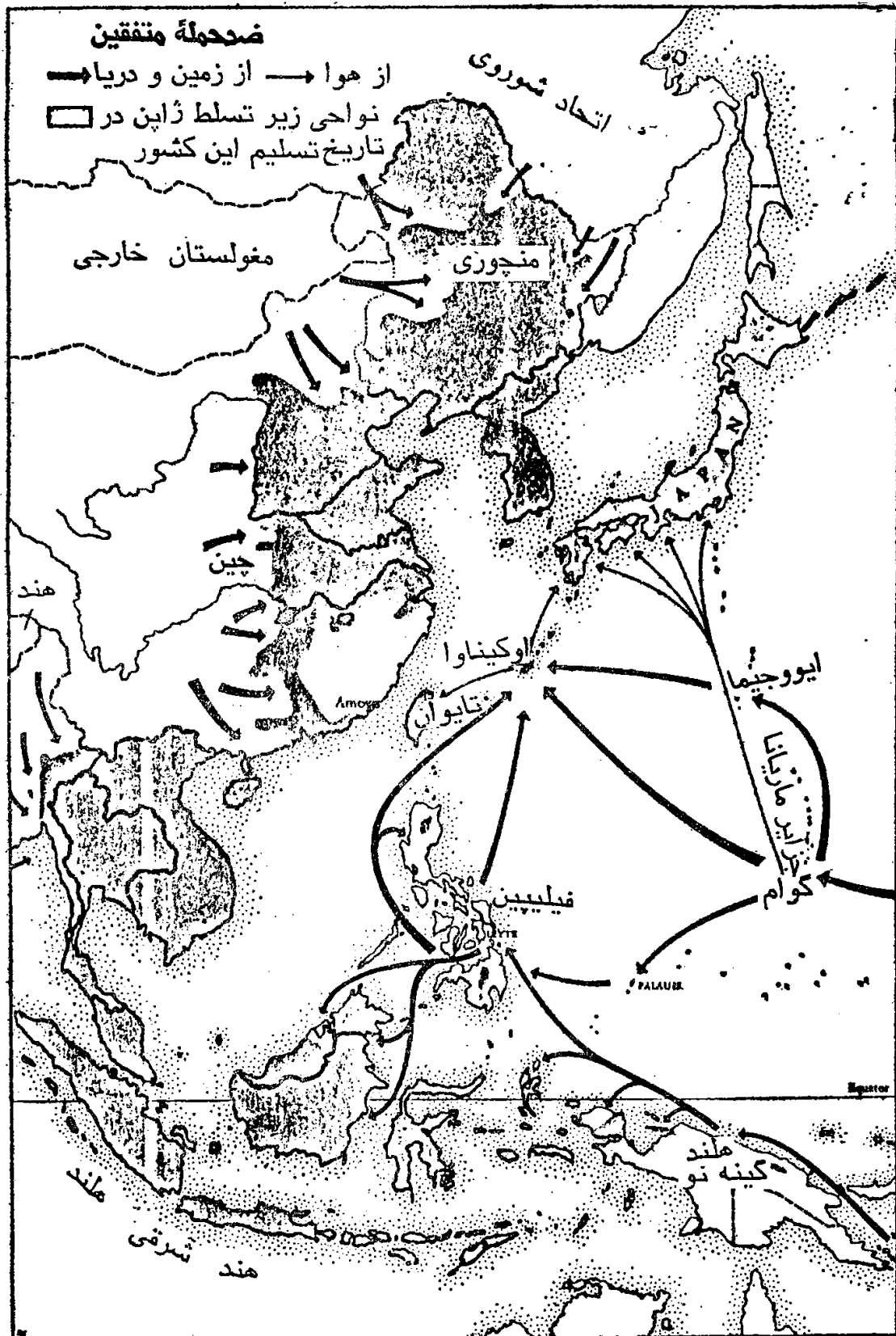
- | | |
|----------------------|--------------------------|
| ۱ - سندای | ۱۱ - اوکایاما |
| ۲ - واکاماتسو (آیزو) | ۱۲ - هیروشما |
| ۳ - میتو | ۱۳ - یاماگوچی (چوه شوه) |
| ۴ - کانازاوا (کاکا) | ۱۴ - کوچی (توسا) |
| ۵ - فوکویی (تچیزن) | ۱۵ - توواجیما |
| ۶ - میکونه | ۱۶ - هوکواوکا |
| ۷ - ناگویا (نوواری) | ۱۷ - کاراتسو |
| ۸ - کووانا | ۱۸ - ساگا (میزن) |
| ۹ - واکایاما (کی) | ۱۹ - کوماموتو |
| ۱۰ - توتوری | ۲۰ - کاگوشیما (سانتسوما) |

SCALE OF MILES
0 50 100 200



امپراتوری بزرگ ژاپن تا ۱۹۴۳





جنگ جهانی در آسیای شرقی بزرگ

کتاب اول

از آغاز تا نهصت
(تا سال ۱۸۶۸)

داستان آفرینش

افسانه آفرینش ژاپن می‌گوید که در آغاز پنج خدا، یکی پس از دیگری، در آسمانها پدید آمدند و به‌دنبال آنها هفت تبار از خدایان و الهه‌ها پدیدار شدند. دو نسل نخستین، تک بودند، اما پنج نسل بعدی زوج، هرکدام مرکب از یک خدا و یک الهه. آخرین نسل اینان «ایزاناگی» و «ایزنامی» بودند که جزایر ژاپن از آنها زاده شد. سپس الهه آفتاب یا فروغ والای آسمانی به‌نام «آما - تهراسو - ئو - می - کامی» و برادرش «سو سانو - ئو» در وجود آمدند. این خدایان و الهه‌ها از پدر و مادری زاده نشدند و خود در آسمان پدید آمدند. از اینان فقط «ایزاناگی» و «ایزنامی» فرزند آوردند، که نخستین آنها جزایر ژاپن بود و سپس یک دختر و یک پسر زاده شدند.

«ایزاناگی» و «ایزنامی» پس از پیدا آمدن، و بفرمان خدایان و الهه‌های دیگر، برآستانه آسمان ایستادند و از آنجا نیزه‌ای را به ته دریائی که زیر پایشان در زمین گسترده بود فرو بردند، و چون نیزه را از دریا درآوردند، قطره‌های آبی که از آن می‌چکید، جزیره کوچکی در دریا ساخت. آنها به این جزیره فرود آمدند و در آنجا کاخی ساختند. در این کاخ بود که «ایزنامی» جزایر ژاپن را به‌دنیا آورد و سپس الهه آفتاب و برادرش را.

برادر کوچک الهه آفتاب که «سو سانو - ئو» نام داشت، جوانی پیلتن و نیرومند اما سرکش بود و خواهر را بسیار آزد، چنانکه او از خشم و دلتنگی به غار سنگی آسمان پناه برد و تاریکی سراسر جهان را پوشاند. خدایان و الهه‌ها نگران شدند و در پی‌راهی برآمدند تا او را از غار بیرون آورند. آنها همه بیرون

غار گرد آمدند و پیشکش‌ها آوردند و سرود نیایش خواندند. آنگاه یکی از الهه‌ها آتشی افروخت و با شور و جذبه به رقص و سماع درآمد، آسمان از طنین هلهله و خنده خدایان به لرزه افتاد و الهه آفتاب، شگفت‌زده، سر از غار بیرون آورد تاببیند که در آنجا چه می‌گذرد، که یکی از خدایان دست او را کشید و از غار بیرونش آورد. آنگاه خدایان انجمن کردند و میان خواهر و برادر به داوری نشستند و «سوسانو - ثو» را به کیفر آزار خواهرش به زمین راندند و او به ولایت «ایزومو» (ایالت کنونی «شیمان»ه) هبوط کرد. ناسازگاری این خواهر و برادر را افسانه - شناسان نشانه‌ای از برخورد و کشاکش جاودانی زن و مرد و ستیزه و زورآزمایی میان دو جنس مخالف گرفته‌اند.

افسانه دیگری می‌گوید که «ایزاناگی» و «ایزانا می» پس از خوردن میوه بهشتی به زمین رانده شدند. این روایت به داستان آفرینش و سرگذشت آدم در باور ادیان اینسوی شرق، مانند است*.

در روایت دیگری از افسانه آفرینش آمده است که جهان هستی از میان یک ثوفان و التهاب عظیم برآمد و چون آسمان و زمین آرام گرفت، خدایانی چند از عدم به عالم وجود درآمدند تا که خدایی به نام «ایزاناگی» و الهه‌ای به نام

* در ترجمه تفسیر طبری، قصه آدم چنین آمده است: «... آنگاه چون خدای، عز وجل، آدم را بیافرید، به وی گفت: «یا آدم، بدان که من ابلیس را از بهر تو براندم و ابلیس دشمن توست و آن جفت تو حوا. هشیار باشید که شما را نفریباند و از بهشت بیرون افکند، که آنگاه شما بیچاره مانید. ... پس چون ابلیس دانست که کار آدم به بهشت اندر نیکوست، به حيله کار آدم در ایستاد تا مگر او را از بهشت بیرون کند، هر چه کرد به هیچ حیلست به بهشت اندر نتوانست شدن از بیم رضوانان که خازنان بهشت بودند...»

... پس ابلیس همی رفت تا پیش آدم و حوا و بپرسید مرآدم را و گفت: «یا آدم، کارت چگونه است؟» آدم از خدای، عز وجل، شکر کرد بسیار. پس ابلیس گریستن اندر گرفت. آدم گفت: «چه بوده است ترا که همی گریه کنی؟» ابلیس گفت که از بهر شما همی گریم، گفت: «چرا؟» گفت: «از بهر آنکه خدای عز وجل مر شما را گفت که از آن درخت نخورید، و آن درخت را جاوید خوانند، و از بهر آن گفت که شما ازین درخت نخورید که شما را از بهشت بیرون خواهد کرد. و من از بهر آن آمده‌ام تا شما را بگویم تا از این درخت بخورید و جاوید در این بهشت بمانید.»

... و چون گندم به خلق آدم فروگذشت و به شکم رسید، حالی آن حله‌های بهشت از ایشان فرو ریخت و هر دو برهنه و عریان بماندند و از یکدیگر شرم داشتند، پس هریکی برگی از درخت انجیر بازگرفت و برخویش نهادند و بانگ اندر بهشت افتاد که آهم نا فرمانبرداری کرد خدای خویش را و بیچاره گشت. پس از آن درختهای بهشت سر فرود آوردند و مویهای این چهارتن به شاخهای خویش برپیچیدند و هر چهار را از بهشت بیرون انداختند.

«ایزانامی» پدیدار شدند و اینان سرزمین ژاپن را از مجموعه جزایر و دریاها و طبیعت و اقلیم دور و برآن به دنیا آوردند. سپس «ایزانامی» الهه آفتاب را زاد و پس از آن خدای ماه را که این دو در آسمان درخشان و تابان ماندند. «ایزانامی» بسیاری خدایان و الهه‌های دیگر زاد که پسین آنها پسری بود همان «خدای آتش» («هو - موسوبی») که مادر بهنگام زادن این فرزند در شراره او سوخت و خاکستر شد. پس «ایزانامی» به جستجوی جفت خود که جان و زندگی او بود به راه افتاد و به سرزمین ظلمات رفت، اما آنجا جز تاریکی و تباهی نیافت.

در این افسانه مایه‌ها و پندارهایی همانند باورهای افسانه‌ای ایران باستان پیداست، و از آنمیان داستان زادمشدن در آتش یا از آتش که به قصه سمندر، مرغ افسانه‌ای که از آتش زاده می‌شود، ماندست، و نیز جستجو در ظلمات که در ایران نیز افسانه‌ای آشناست و بیشتر درباره اسکندر پرداخته‌اند که در پی آب حیات به آنجا رفت.

و باز روایت دیگری از افسانه پیدایی ژاپن می‌گوید که در روزگاران دور دو تن از خدایان بر روی پل شناور بهشت ایستادند و خواستند ببینند که در زیر آسمان، زمینی هست یا نه، پس زوبینی جواهرنشان برداشتند و آنرا پایین فرستادند که در اقیانوس زیر پایشان فرو رفت، و چون بیرون آوردند، قطره‌های آبی که از آن می‌چکید، جزیره کوچکی ساخت. این دو خدا که یکی مرد و یکی زن بود به زمین فرود آمدند و آنجا ستونی برافراشتند، و چون گرد آن به رقص در آمدند و بقاعده درست به سخن پرداختند (نخست مرد سخن گفت) اولادی از آنها پیدا آمد که همان هشت جزیره اصلی ژاپن بود.

در پاره‌ای از پیکره‌سازیه‌ها و نگاره‌های هنری امروز هم می‌بینیم که جزایر چهارگانه اصلی ژاپن به پیکر زنی مجسم می‌شود که جزیره بزرگ شمالی «هو- کایدو» سر آنرا می‌سازد و جزیره بزرگ «هونشو» همانند نیم‌تنه آن است به حال نشسته تا زانوهای و دو جزیره جنوبی یعنی «کیوشو» و «شیکوکو» هم دوساق و پای این پیکره را می‌نمایاند.

یکی از افسانه‌ها چنین دنباله پیدا می‌کند که پس از آمدن «ایزانامی» و «ایزا- نامی» به زمین، روزی که «ایزانامی» برای آبتنی به چشمه رفته بود، جامه خود را در کنار جویبار بیرون آورد، و آنجا از هر تکه رخت و هر اندام تن او خدا یا آتش در افسانه دوم باشد، بیرون آمد. دو فرزند نخست به آسمان رفتند، اما الهه‌ای زاده شد. از چشم چپ او الهه آفتاب سر زد و از چشم راست او خدای ماه، و نیز الهه توفان که گمان می‌رود همان پسر سرکش در افسانه نخست و خدای

ثومان هر زمین ماند و سرکش و پیمان، هر سوی زمین را در فروردید. جالب است که «سوسانو - ئو» که آشوبگر و ویران‌ساز خوانده می‌شود، در این افسانه‌ها تنها خدایی است که با شخصیت شناخته شده و کارساز نشان داده می‌شود. از دیگر الهه‌ها و خدایان، آثاری پیداست، اما خود آنها در سایه‌اند و نزدیک به یک وجود موهوم که تنها نامی دارند، و نه نشانی.

هنباله افسانه نخست به بنیاد پادشاهی ژاپن و پیدآمدن مردمان در این جزیره می‌پردازد و می‌گوید: یک روز «سوسانو - ئو» در «ایزومو» قاشکی چوبی دید که بر آب رود «هینو» می‌رفت، پس گمان برد که شاید کسی در آن بالا رود زندگی می‌کند و به آنسو رفت تا به کلبه‌ای رسید و آنجا پدر و مادری را دید که با دخترشان نشسته و گریه می‌کنند. زن و شوهر به دیدن «سوسانو - ئو» از سرفروشت خود نالیدند و گفتند که آنها هشت دختر داشتند، اما هر سال ازدهای بزرگی که هشت سر و هشت دم دارد به خانه آنها آمده و هربار یکی از دخترها را گرفته و فرو داده است و امسال باز همین روزها است که ازدها از راه برسد و هشتمین دختر را نیز در کام کشد. «سوسانو - ئو» به ایشان گفت که در آن کلبه هشت در بسازند و پشت هر در سبویی از شراب برنج بگذارند، و آنها نیز چنین کردند. چندی نکشید که ازدها از راه رسید و هر سر خود را از یک در به درون آورد و از همه سبوها نوشید و بزودی بیهوش شد و از پا افتاد. «سوسانو - ئو» آن ازدهای خفته را با شمشیر از هم درید و کشت. هنگامی که او یکی از هشت دم ازدها را می‌برد، شمشیرش به چیز سختی گرفت. این همان شمشیری بود که ازدها در خود پنهان ساخته بود. «سوسانو - ئو» با آن دختر که از مرگ رها شده بود عروسی کرد و از آنها فرزندان بسیار و نسل‌های پی‌درپی به‌خوشی در «ایزومو» زیستند.

از سوی دیگر، الهه آفتاب به نواده پسر خود، «مینگی - نو - میکوتو»، دستور داد که از آسمان به زمین برود و آنجا بماند، و گفت که او بر سرزمین برنج‌خیز ژاپن فرمان خواهد راند و سعادت و پادشاهی همیشه در تبار او خواهد ماند.

«مینگی - نو - میکوتو» بنشانه این رسالت آسمانی سه گنجینه با خود همراه برداشت، یک نگین، یک شمشیر و یک آینه. شمشیر او همان بود که «سوسانو - ئو» از ازدها یافته بود. این نگین و شمشیر و آینه سه نشان امپراتوری ژاپن دانسته می‌شود. این سه مظهر پادشاهی، که در ژاپن جای تاج و تخت را دارد، نگین سلیمان و جام جمشید را به یاد می‌آورد و نیز شمشیر شگفتی‌آفرین

بسیاری از سرداران تاریخ را. یعقوب لیث به خلیفه عباسی پیام فرستاد که «میان ما، شمشیر داوری خواهد کرد، و نادر، چون از تبار او پرسیدند، خود را «نادر پسر شمشیر» خواند.

الهه آفتاب یا «آما - تهراسو - ئو - می - کامی» را نیای نخستین خانواده امپراتور و مادر روحانی مردم ژاپن می‌دانند. «تنو» (امپراتور) به معنی «فرمان-روای آسمانی» است. افسانه آفرینش بعدها مایه این فرضیه شد که امپراتور از نسل آسمانی، خدایی و مقدس است.

الهه آفتاب اینک در «ایسه جینگو»، که مقدس‌ترین زیارتگاه شینتو ژاپن و در ایالت «می-یه» است، پرستش می‌شود. گنجینه این پرستشگاه را آینه مقدسی می‌دانند که الهه آفتاب هنگامی که «نینگی - نو - میکوتو» را از آسمان به زمین می‌فرستاد، به او داد. در «کوجیکی»، تاریخ افسانه‌ای ژاپن، نوشته است که الهه آفتاب به «نینگی - نو - میکوتو» گفت که هرگاه بخواهد او را ببیند، می‌تواند در این آئینه نگاه کند:

جهان را سر بسر آینه می‌دان

به هریک ذره‌ای، صد مهر تابان (محمود شبستری)

در قرن سوم میلادی این سه نشانه، آئینه، شمشیر و نگین، را مظهر امپراتوری ژاپن قرار دادند و گفته‌اند که اصل آئینه در زیارتگاه «ایسه»، شمشیر در زیارتگاه «آتسوتا»، نیایشگاه «شینتو» در «ناگویا» و نگین در کاخ امپراتور جای داده شد.

امروزه ژاپنی‌ها بیش از آنکه به افسانه آفرینش و افسون «ایزاناگی» و «ایزانامی»، خدایان و نیاگان افسانه‌ای خود، بسندیشند، به نتایج بررسی دانشمندان و باستانشناسان چشم دوخته‌اند تا معمای پیدایی ژاپن و تاریخ زندگی انسان در این سرزمین را دریابند. با اینهمه، افسانه‌ها و داستانهای باستان همه این حقیقت را باز می‌گویند که ژاپن از یک رشته جزیره ساخته شده، و این وضع جغرافیایی در گذر تاریخ بر احوال زندگی و مردم آن تأثیر داشته است.

ژاپن باستان

نژاد، مردم و اقلیم ژاپن

نژاد ژاپنی راترکیبی از عناصر و تیره‌های چندگانه از بخش‌های مختلف آسیا دانسته‌اند. می‌گویند که مردم ژاپن در آغاز از ۹ تیره نژادی گوناگون ساخته شدند، یا دست کم از سه تیره یعنی مغولی، مالایی - پولینزی و مردم جزایر اقیانوس آرام، و آینو (در شمال ژاپن). از زمان باستان تیره‌های گوناگون از جزایر دریای جنوب یا قاره آسیا به ژاپن مهاجرت کرده و با دیگر ساکنان اینجا آمیخته‌اند.

مردم‌شناسان می‌گویند که قبایل مغول در دوره متأخر عصر حجر از راه کره به ژاپن آمدند. قرینه‌های تاریخ طبیعی و باستانشناسی هم این فرضیه را تأیید می‌کند. فرضیه‌ای هم درباره آمدن مردمی از جنوب شرقی آسیا و دیگر جزایر اقیانوس آرام به ژاپن وجود دارد. همچنین گفته‌اند که تمدن ماهیگیری و شکار را مردمی از شرق سیبری به ژاپن آوردند که نخست در «هوکایدو»، جزیره شمالی، و سپس در مرکز «هونشو» (جزیره اصلی) و غرب آن (ناحیه «کانتو») گسترده شد. این مردم را که از شمال آمدند، نیای دور «آینو»ها، بومیان شمال ژاپن می‌دانند. «آینو»ها که اینک شمار کمی از آنها بازمانده است، در اصل قفقازی شناخته می‌شوند و دارای فرهنگ ننوخته غنی می‌باشند.

فرضیه‌ای هم درباره آمدن اقوام آریایی در روزگار باستان و از قاره آسیا به ژاپن وجود دارد.

بنابه یک فرضیه علمی، سرزمین ژاپن حدود ۲۰۰۰۰ سال پیش به‌وضع کنونی، به‌صورت رشته جزایری در امتداد شمال شرقی تا جنوب غربی در کناره خاوری قاره آسیا درآمد. دگرگونیهای عظیم طبیعی و اقلیمی، چهار جزیره بزرگ و صدها جزیره کوچکتر ژاپن را از سرزمین اصلی آسیا جدا کرد و مجمع‌الجزایر کمانه‌مانندی را در کناره شرقی این قاره ساخت. این کمانه در آغاز از جنوب به شبه جزیره کره و چین و از شمال به سیبری پیوسته و دریای ژاپن را چون دریاچه بزرگی در میان گرفته بود، اما رفته رفته بالاآمدن آب دریا نخست باریکه خشکی میان ژاپن و کره را در خود فرو برد و سپس پیوند خشکی شمال به سیبری هم ناپدید شد. در گیر و دار این دگرگونیها بود که حیات انسان در این سرزمین آغاز شد.

درباره تاریخ تمدن و نژاد مردم ژاپن، تا چندی پیش گفته می‌شد که زندگی انسان در این سرزمین چندان قدیم نیست و شاید که از ۵۰۰۰ سال بیشتر نباشد. اما اکنون باستانشناسان ژاپنی گمان دارند که تاریخ زندگی انسان در این سرزمین بسیار بیش از اینست و دیر زمانی پیش از پدیدآمدن سفالگری، مردمی در این جزایر زندگی می‌کردند، اما دانسته نیست که مهاجران اولیه از سرزمین اصلی آسیا و از راه خشکی به ژاپن آمدند یا از راه دریا.

بنابه یک فرضیه، ظروف سفالین که نشانه تمدن مردم اولیه ژاپن است بیش از ۱۰۰۰۰ سال پیش از میلاد در ژاپن ساخته شد. هنر و ظرافتی را که در ساخت این سفالها به کار رفته است، ممتاز شناخته‌اند. سفالگری این دوره «جوع مون» (نقش طنابی) نامیده می‌شود و فرهنگ این دوره را نیز به همین نام می‌شناسند.

ژاپن اینک برنامه تحقیقات علمی وسیعی تدارک دیده است تا با بهره‌برداری از پیشرفتهای باستانشناسی و حیات‌شناسی و دیگر زمینه‌های دانش بشری، راز و رمز پیشینه جغرافیایی و زندگی انسان در این سرزمین را بیابد.

دوره مهم دیگر تمدن ژاپن با آمدن کشاورزی و گسترش آن در اقلیم مساعد این سرزمین آغاز شد. نزدیکی ژاپن به آسیا هوای آنرا در زمستان کم و بیش همانند آب و هوای کناره شرقی سیبری می‌سازد، هرچند که بادهای سیبری پس از گذشتن از دریای ژاپن و رسیدن به این جزایر، سرما و خشکی خود را تا اندازه زیاد از دست می‌دهد. در تابستان، بادهای گرم و مرطوب که از آسیا می‌آید، هوای ژاپن را با این قاره، و بویژه جنوب شرقی آن، یکنواخت می‌کند. این بادهای موسمی، بارانهای فراوان همراه دارد که برای کشت و رویش برنج مطلوب

است. برنجکاری از حدود سال ۳۰۰ پیش از میلاد در غرب ژاپن آغاز شد و شاید که مهاجران آسیایی، که زندگی دشوار آنها را به کوچیدن وادار ساخته بود، کشت برنج را با خود آوردند. برنج ابتدا در زمین‌های باتلاقی کاشته می‌شد، سپس اراضی میان دره‌ها و دشتهای ساحلی نیز با همیاری کشاورزان هموار و کشت شد. رویاندن، نشاکردن و دروکردن کشت هم به تلاش جمعی و هماهنگ کشاورزان نیاز داشت و شاید که این زمینه قدیم‌ترین و مهم‌ترین مایه انسجام روح همکاری در ژاپن بوده باشد. شیوه کشت برنج بزودی از غرب به شرق گسترش یافت، و امکان داد که جمعیت انبوه‌تری در یک نقطه زیست و معیشت کند. چنین بود که روستانشینی پیدا آمد.

از نشانه‌های تاریخی چنین برمی‌آید که کشت برنج نخست در چین پا گرفت و سپس از شمال چین و از کره به ژاپن رسید. در سال ۱۸۸۴ باستانشناسان سفالها و کوزه‌های ساده اندوخته برنج ازین دوره را در ناحیه «یایوی»، نزدیک توکیو، پیدا کردند و ازینرو دوره‌ای از تاریخ ژاپن را که کشت برنج و سپس فلزکاری و نیز سفالگری پیشرفته از چین آمد، دوره «یایوی» نامیده‌اند.

مردم دوره «یایوی» با استفاده از فلزکاری گام تازه‌ای به سوی تمدن برداشتند. ابزار، آینه و اسلحه ساخته شده از آهن و برنز ابتدا از قاره آسیا آمد، اما سپس در ژاپن به ساختن آنها پرداختند.

کاربرد فلز در تهیه وسایل زندگی و بویژه ابزار کار و ادوات کشت برنج چنان تحولی در زندگی و اجتماع ژاپن در دوره «یایوی» پیدا آورد که آنها با آثار پدیده صنعت و تمدن جدید در زندگی یکصدسال اخیر ژاپن قیاس می‌کنند.

با اینهمه پیشرفت که خاصه دوره «یایوی» در ژاپن روی داد، مردم این سرزمین هنوز در تمدن از چین بمراتب عقب‌تر بودند. ژاپنی‌ها از آنجا که خط برای نوشتن نداشتند، تا حدود سال ۴۰۰ میلادی همچنان مردم پیش از تاریخ به‌شمار آمده‌اند. نوشته‌های چینی آن دوره، که گمان می‌رود بر پایه گزارش مسافران نوشته شده باشد، نمایی از زندگی آن روزگار ژاپن تصویر می‌کند. یک کتاب تاریخی چین نوشته قرن سوم پیش از میلاد، درباره سرزمین «وا» (ژاپن) نگاشته است:

«این سرزمین دارای آداب اجتماعی منزّه است. مردم نواری پارچه‌ای به دور سرشان می‌پیچند و پیراهنی می‌پوشند که دوخت و دوز زیاد ندارد. زنان موهایشان را حلقه حلقه می‌کنند و پیراهنی بلند می‌پوشند. مردم غلات و برنج و کنف و درخت توت می‌کارند: پارچه‌های کتانی و ابریشمی لطیف می‌بافند. آنها گاو،

اسب، ببر، پلنگ، گوسفند... ندارند. سلاحشان نیزه و سپر است و کمان چوبی که پایینش را کوتاهتر از بالای آن ساخته‌اند. تیرهای خیزران آنها گاه نوک فلزی یا استخوانی دارد.

«سرزمین «وا» گرم و معتدل است. مردم در تابستان و زمستان سبزی می‌خورند و خانه‌هایشان چند اتاق دارد. خوراک گوشت را در ظرف‌های چوبی می‌کشند و با دست می‌خورند... مرده‌ها را با تابوت در گور می‌گذارند و روی گور خاکریزی از شن می‌سازند.

«چون بخواهند به سفر دریا و به چین بروند، همیشه مردی ژولیده را، با موهای آشفته که به سر و وضع و پاکیزگی خود نمی‌رسد و رخت تنش را عوض نمی‌کند، گوشت نمی‌خورد و با زنان معاشر نمی‌شود، پیدا می‌کنند و او را نشانه میمنت سفر می‌گیرند. کار او زاری و نیایش است. اگر سفر به خوبی و خوشی به‌انجام برسد، به او پاداش فراوان می‌دهند. اما اگر رویدادی ناگوار پیش آید، او را می‌کشند که چرا کارش را درست انجام نداده است.

«در دیدارهاشان و در زندگی هر روزه تمایزی میان پدر و پسر یا بین زن و مرد نیست. مردم شراب نوشیدن را خوش دارند. در هنگام نیایش، مردان بلندپایه به‌جای زانوزدن به زدن دو دست به هم اکتفا می‌کنند، آنها زندگی دراز دارند و شماری از این مردم تا یکصد سال عمر می‌کنند و بسیاری تا هشتاد یا نود سال، برای مردان بلندپایه داشتن چهار زن عادی است و عوام نیز گاه دو یا سه زن دارند. زنانشان پاکدامنند و به حسد دل نمی‌سپارند. این مردم به دزدی نمی‌پردازند، و دعوا و دادخواهی بسیار کم است، در برابر قانون‌شکنی، کسی که بزه کوچکی کرده باشد از زن و فرزندانش محروم می‌شود و به کیفر بزه‌های بزرگ، همه خانواده و خویشان بزهکار نابود می‌شوند. میان اعیان و ادنای مردم تمایز طبقاتی وجود دارد، و بعضی مردم تابع و بنده دیگرانند. سراها و انبارهایی برای جمع‌آوری مالیات (برنج) وجود دارد. هر محله و آبادی بازاری دارد که در آنجا کالاها زیر نظر مأموری از حکومت «وا» مبادله می‌شود...

چون مردم عادی در راه به اعیان برخورد کنند، خود را بشتاب به‌سوی علفزار (بیرون جاده) کنار می‌کشند، و چون بخواهند چیزی بگویند، یا هنگامی که با آنان سخن گفته می‌شود، بنشانه احترام در حالی که دو دست را بر زمین نهاده‌اند پشت خم می‌کنند یا زانو می‌زنند. هنگام پاسخ دادن می‌گویند «آی» که همان معنی «آری» را دارد.»

جالب است که بسیاری از این ویژگیها و رفتارها یا آثار مانده از آن هنوز در

مردم ژاپن دیده می‌شود.

این شرح نشان می‌دهد که ژاپن در آن هنگام هنوز به وحدت و تمدنی که چین داشت نرسیده بود، اما کم‌کم به اتحادی که زمینه پیشرفت سیاسی و فرهنگی بود، دست یافت.

دولت و پادشاهی ژاپن

روز ۲۲ بهمن، که برابر تقویم باستانی ژاپن روز آغاز بهار است، بسال ۶۶۰ پیش از میلاد «جیمو تنو» (امپراتور جیمو) نبیره «نینگی - نو میکوتو» در یاماتو (ایالت کنونی «نارا») به تخت پادشاهی نشست و او نخستین امپراتور ژاپن بود. او در «کیوشو»، جزیره جنوب غربی ژاپن، زاده شد و چون برومند گشت، از کناره شمال غربی ژاپن راه شرق را در پیش گرفت و قبایل بسیاری را شکست داد تا به «یاماتو» رسید و با قبیله «ناگاسونه - هیکو» رویاروی شد. در میانه کارزار، هوا ناگهان تیره و تار شد و توفان برخاست و رگبار تگرگ بر دشمن بارید. ناگهان بادیادکی زرین در نوک کمان پادشاه پدیدار شد و درخشش آن دل سرکشان را از ترس انباشت: پس همه سر به فرمان نهادند. تا چند سال پیش نقش «بادیادک طلایی» نشانه رسمی پیروزی جنگی در ژاپن شناخته می‌شد.*

این افسانه‌های تاریخی بیشتر در دو سند کهن ژاپنی آمده است، یکی «کوجی کی» (تاریخ قدیم) و دیگر «نیهون - شوکی» (تقویم تاریخی ژاپن). «کوجی کی» از خدایان و الهه‌ها از آغاز آفرینش و سپس پادشاهان قدیم از «جیمو» تا «سویکو» (سی و سومین پادشاه تبار آفتاب در قرن هفتم) نام می‌برد، و «نیهون - شوکی» تا امپراتور «جیتو» (چهل و یکمین پادشاه) برمی‌شمارد. بخش اخیر این کتاب را تاریخ واقعی دانسته‌اند.

* افسانه امپراتور «جیمو» در ژاپن به داستان جمشید، پادشاه باستانی ایران مانند است. در نوروزنامه منسوب به خیام درباره پادشاهی جمشید می‌خوانیم:

«چون از ملک جمشید چهارصد و بیست و یک سال بگذشت... آفتاب به فروردین خویش به اول حمل بازآمد و جهان بر وی راست گشت... پس در این روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد، و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود، آن روز جشن کنند و آن روز نو دارند... و جمشید در اول پادشاهی سخت عادل و خداترس بود و جهانیان او را دوستدار بودند و بدو خرم، و ایزد تعالی او را فری و عقلی داده بود که چندین چیزها بنهاد و جهانیان را به زر و گوهر و دیبا و عطرها و چهارپایان بیاراست.»

جدا از افسانه‌ها، تاریخ جدید آغاز تشکیل قدرت مرکزی و پادشاهی ژاپن یا «یاماتو» را به تقریب پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم میلادی می‌داند. پس، افسانه و تاریخ حدود یکهزار سال با هم فاصله دارند.

با اینهمه تاریخ‌نگاران گفته‌اند که در سال ۶۶۰ پیش از میلاد، یعنی هنگام آغاز افسانه‌آمیز تاریخ ژاپن، نیز مردم این سرزمین با گاه‌شناسی و دوره‌های زمانی به سنت چین آشنا بوده‌اند. بنابراین سنت، هریک از این دوره‌ها شصت سال می‌کشد و در پنجاه و هشتمین سال هر دوره دگرگونی کلی در احوال عالم پدید می‌آید. سال ۶۰۱ میلادی پنجاه و هشتمین سال یکی از این دوره‌ها بود و به‌واقع هم تغییرات عظیمی در این سال روی داد. گاه‌شناسان چینی عقیده داشتند که در پنجاه و هشتمین سال در فاصله هر ۲۱ دوره، یا در هر ۱۲۶۰ سال یکبار، رویدادی بسیار عظیم‌تر پیش می‌آید.

۱۲۶۰ سال پیش از سال ۶۰۱ میلادی برابر است با سال ۶۶۰ پیش از میلاد که گفته‌اند نخستین امپراتور ژاپن در این سال بر تخت نشست.



تحقیقات تاریخی نشان داده است که ناحیه ایزومو در تاریخ ژاپن جای خاصی دارد. این ناحیه از منطقه «یاماتو» به‌کره نزدیک‌تر است، و مردم آنجا گروه جداگانه‌ای بودند و فرهنگ خاص خود داشتند که با فرهنگ مردم جنوب شبه جزیره کره مشترک بود. ایزومو از یاماتو که مردمش از «هیوگا» در «کیوشو» آمده بودند، پیشرفته‌تر بود.

در پایان قرن دوم میلادی، با پیشرفت کشاورزی فاصله میان غنی و فقیر قابل ملاحظه شد. خاندانهای دارا بر مردم فقیر حکومت می‌کردند. در نتیجه، آبادیهای بسیار، که هر کدام در حکومت یک خاندان بود، در بخش شمالی «کیوشو» و در ناحیه «یاماتو» پیدا شد. رفته رفته، خاندانهای نیرومندتر خاندانهای دیگر را تابع خود ساختند تا که سرانجام خاندان «یاماتو» در قرنهای سوم و چهارم بر غرب ژاپن حکومت یافته بود. مردم «ایزومو» فرامین خاندان «یاماتو» را، که نیاگان امپراتوران ژاپن بودند، اطاعت کردند. حکومت این خاندان دربار «یاماتو» خوانده می‌شد.

در اسناد کره‌ای و چینی این احوال با جزئیات بیشتری آمده است. در تقویم تاریخی سلسله «هان» (کره) نوشته شده است که کشور «وا» (ژاپن) مرکب از

یکصد پادشاهی است، که بیش از ۳۰ تایی آنها در قرن یکم پیش از میلاد با چین رابطه داشتند. طی سالهای ۱۴۷ تا ۱۹۰ میلادی ژاپن گرفتار جنگ داخلی و هرج و مرج بود تا آنکه یک فرمانروای زن به نام «پی می کو» (به ژاپنی، «هی می کو») ظهور کرد، که پیردختری بود جادوگر. او با استفاده از این هنر توجه مردم را به خود گرفت، تا که او را ملکه خویش ساختند. در تقویم تاریخی سلسله «ویی» (۲۶۵-۲۲۰ م.) که در سال ۲۹۷ میلادی نگاشته شد، نیز آمده است که در سالهای ۲۴۷-۲۳۱ فرستادگانی از «وا» نزد فرمانروایان شمال کره آمدند، و با ادای احترام درخواست کمک علیه پادشاهی دشمن کردند. این کشور به ژاپنی «یاماتای» خوانده می شد، و هنوز روشن نیست که در «کیوشو» یا در «یاماتو» بود.

در سال ۱۹۷۱ بازیافت مقبره «مون یونگ وانگ» پادشاه سرزمین «پائکچه» در کره، که در تقویم تاریخی ژاپن به نام «نیهون شوکی» از او یاد شده است، اعتبار بیشتری به این کتاب بخشید. دانشمندان با این نشانه و قرینه های تاریخی دیگر که در چین و ژاپن به دست آمده است، می کوشند تا نکات بیشتری را از تاریخ باستان ژاپن روشن سازند و بویژه درباره سده های اول تا سوم میلادی پژوهشهای دامنه داری را آغاز کرده اند.

مورخان جدید با بررسی اسناد و نوشته های قدیمی چین که از حدود آغاز تاریخ میلادی مانده است، و نیز بر پایه کاوشها و مطالعات باستانشناسی، فرضیه دیگری درباره آغاز حکومت مرکزی و پادشاهی ژاپن پرداخته اند. برابر این نوشته ها، در نیمه قرن سوم ژاپنی ها کشور واحدی نداشتند و جزایر ژاپن به بیش از یکصد سرزمین و دولت تقسیم شده بود. در این میان، سرزمینی که بیش از همه جلب توجه می کند «یاماتای» است که «پی می کو» بر آن حکومت داشت. او را ساحره بزرگی دانسته اند که نیروی جادو را با قدرت سیاست آمیخته بود. به احتمالی «یاماتای» همان «یاماتو» است که به گواهی اسناد و آثار باستانی ژاپن، نوعی مرکزیت سیاسی در آنجا وجود داشته است.

پژوهندگان تاریخ ژاپن امیدوارند که با شناختن درست و یقینی «یاماتای»، راز بزرگ تاریخ و تمدن این دوره ژاپن را باز کنند. اکنون این نظریه عموماً پذیرفته شده است که دستگاه پادشاهی در ژاپن باستان دستخوش دگرگونیهای بسیار شد، و از جمله در نسب و تبار پادشاهان. بر پایه این فرضیه تغییر در خاندان شامی، بعضی از دانشمندان تصور می کنند که نه امپراتور نخستین ژاپن، از «جیمو تنو» تا «کایکا» شاید که چهره های واقعی تاریخی بوده اند.

★ ★ ★

در حدود نیمه قرن سوم، فرهنگ مقبره بر فرهنگ «یایویی» چیره شد. نمودار فرهنگ و تمدن این دوره آرامگاههای شکوهمند بود که پادشاهان و بزرگان ساختند. این آرامگاهها از یک اشرافیت نیرومند نشان می‌دهد. چنین پیداست که فرهنگ مقبره در ژاپن از فرهنگ قاره آسیا تأثیر پذیرفته بود. از این بناها، آرامگاه امپراتور «نینتوکو» (شانزدهمین فرمانروای ژاپن، پایان قرن چهارم) در «اوساکا» است که به صورت خاکریز بزرگی به شکل جای کلید و با سه دهنه ساخته شده است و با طول ۴۷۵ متر و پهنای ۳۰۰ متر و بلندی ۳۰ متر بزرگترین مقبره باستانی دنیاست. مقبره‌های بزرگ دیگری از امپراتوران این دوره نیز در این منطقه هست که همه از نیروی عظیم امپراتور در آن روزگار حکایت می‌کند. بزودی فرمانروایان محلی نیز بشیوه فرمانروایان «یاماتو» به ساختن آرامگاه پرداختند و در سراسر ژاپن شاید که بیست هزار خاکریز از اینگونه آرامگاهها بازمانده باشد که بسیاری از آنها وسیع و عظیم و با تزئینات درونی و بیرونی فراوان است.

در شیب بدنه خاکریز این آرامگاهها، سفالگران پیکره‌ای استوانه‌ای و لعاب‌نداده برنگ قهوه‌ای و بلندی چند متر کار می‌گذاشتند تا از دور دیده شود. این نشانه‌ها که «هانی‌وا» نامیده می‌شد، در بالای خاکریز به بنای حله‌مانندی که انگاره خانه آرامش روح مرده بود، می‌رسید. «هانی‌وا» نخست استوانه‌های ساده بود اما رفته رفته به نموده‌های هنری مانند پیکره اسب، سلاح، قایق، زره و مانند آن آراسته شد که هنرمندان سفالگر می‌ساختند و بسیاری از آنها امروز بازمانده است.



به‌نوشته «نیهون شوکی» امپراتور «جیمو» چهل و پنج‌ساله بود که برادران و فرزندان را گرد آورد و به آنها چنین گفت: «در روزگاران پیشین، این سرزمین کانون نیستان‌ها از سوی قدسیان آسمان، تا «کامی»، «موسویی» - نو - کامی» و «آماته» - راسو - ئو - می - کامی» به نیاکان ما سپرده شد... اما نواحی گوشه و کنار دور دست این سرزمین هنوز از برکت پادشاهی ما بهره‌مند نیست، و هر شهر و مرزی شاهی جدا و هر روستا دهخدایی دیگر دارد. هریک از این ممالک، خود مرزهایش را معین می‌کند و برای برتری‌جویی بر همسایگان در زور آزمایی و ستیز است.

«از عارف و قدیسی دانا و آگاه در امور زمین و دریا شنیده بودم که سرزمین

زیبا و سرشاری در مشرق اینجاست، فراگرفته در کوههای سرسبز... این باید همان مرز و دیاری باشد که می‌توانیم گسترش پادشاهی پرداد ودهش خود را از آنجا آغاز کنیم، زیرا که این براستی کانون گیتی است... بیایید تا به آن سرزمین رویم و آنجا را پایتخت خود سازیم...»

از پادشاهان ژاپن باستان، پس از «جیمو تنو»، «نین توکو» از همه نامورتر است. به نوشته «کوجی‌کی» (تاریخ قدیم ژاپن) «نین‌توکو» امپراتوری شفیق و دادگر بود. او روزی از فراز تپه‌ای وضع زندگی مردم خودرامی‌دید و غمگین شد که چرا از هیچ خانه‌ای دود ودم آشپزخانه بر نمی‌خاست، پس بر آن شد که تا سه سال از مردم مالیات نگیرد. با آنکه سرای او در این سالها بی‌مرمت ماند و سقف‌ها چکه کرد، هیچ چیز از مردم نگرفت. پس از سه سال او باز به نظاره احوال زندگی مردم برآمد و اینبار با خوشحالی دید که از هر خانه دود ودم پخت وپز بلنداست. افسانه‌های ژاپنی درباره امپراتور «نین‌توکو»، ازو چهره و منشی مانند انوشیروان نزد ایرانیان نشان می‌دهد که در افسانه‌ها او را به دادگری می‌ستایند. «نین‌توکو» فرمانروایی بزرگ بود که حدودپایان قرن‌چهارم پادشاهی داشت. از «جیمو» تا «نین‌توکو» حدود یک هزار سال کشید، اما درین فاصله فقط ۱۶ امپراتور فرمان راندند. پیش از جنگ دوم به ژاپنی‌ها می‌آموختند که داستانهای «کوجی‌کی» و «نیهون شوکی» واقعیت دارد و می‌خواستند که آنرا باور دارند. تب افسانه‌پرستی چنان بالا گرفت که یکی از تاریخ‌نویسان کوشید تا ساعت جلوس «جیمو تنو» به تخت پادشاهی را به تحقیق بازشناسد! بعضی مورخان این فرضیه را پیش‌کشیدند که مردم باستان درازتر می‌زیستند، تا ازینراه حکومت شانزده امپراتور در یک‌هزار سال را توجیه کنند.

امروز عقیده بر اینست که مردم «یاماتو» طی صد سال از «هیوگا» (کیوشو) به آنجا کوچ کرده و در قرن اول میلادی در «یاماتو» جایگیر شده بودند.

مطالعه تاریخ ژاپن سهمی را که «کیوشو» و خدایان و مردان این جزیره در تاریخ و فرهنگ و تمدن این سرزمین داشته‌اند، نشان می‌دهد. بر فراز کوه «تاکا-چی‌هو»، در «کیوشو»، بود که فرمانروای آسمانی ژاپن، «نینگی»، فرود آمد. رزمندگان «کیوشو» بودند که فرمانروایان نظامی قرون میانه ژاپن را به‌بیشترین هراس انداختند. و نیز امیران «کیوشو» بودند که نهضت تجدد را رهبری کردند، که به بازگشت قدرت به امپراتور در سال ۱۸۶۷ انجامید، و از آن پس نیز بسیاری از رهبران ملی از میان آنان برآمدند.

★ ★ ★

رزمجویی و کشورگشایی فرمانروایان ژاپن نیز به دوره باستان باز می‌گردد. بنابه اسناد چینی، اولین تماس مستقیم میان چین و ژاپن در نیمه اول قرن سوم پیش از میلاد بود. مردمی از قاره آسیا، از راه کره، به «ایزومو» کوچ کردند و فرهنگ مقبره را با خود آوردند، که این فرهنگ سپس به «یاماتو» راه یافت. چندین قرن پیش از روزگار امپراتور «نینتوکو»، امپراتور «چوای» و ملکه «جینگو» کوشیدند تا مردم «کوماسو»، وحشیان کیوشو را مطیع سازند. سپس ملکه به امپراتور توصیه کرد که به جای هدر دادن تلاششان در کار مردم «کوماسو»، به پادشاهی قبیله‌ای «سیلا»، که سرزمینی با گنجینه خیره‌کننده در کره بود، بتازند، اما امپراتور نمی‌پذیرفت و سرانجام که تاخت، نیروهایش شکست‌خوردند و خود او زخم‌های مهلک برداشت. سپس ملکه نیروهای ژاپنی را برای فتح «سیلا» رهبری کرد. این داستان در «نیهون‌شوکی» آمده است، نقش کتیبه‌ای سنگی در چین هم گویاست که در اواخر قرن چهارم نیروهای ژاپن به جنوب کره تاخت و با «کوء کولی» جنگید. در آن هنگام کره مرکب از سه کشور بود: «کوء کولی»، «پایکچه» و «سیلا». در نیمه این قرن نیروهای دربار «یاماتو» وارد بخش جنوبی کره شدند و مستعمره‌ای ایجاد کردند به نام «می‌مانا» و ۲۰۰ سال آنجا بودند. از راه این مستعمره بود که فرهنگ قاره آسیا به ژاپن رسید. این اولین یورش ژاپن به یک سرزمین بیگانه بود. ۴

شینتو، آیین باستانی ژاپن

اگر هم آغاز امپراتوری ژاپن در سال ۶۶۰ پیش از میلاد افسانه باشد، آنچه که روشن است بنیاد امپراتوری ژاپن امروزه قدیم‌ترین مقام موروئی جهانست. این مقام از روزگار باستان در خانواده تبار آفتاب باقی‌ماند و بظاهر بی‌هیچ‌گونه غصب و تصرف خارجی پشت به پشت آیندگان رسیده است. آیین باستانی ژاپن شینتو، به دوام و پایداری بنیاد پادشاهی ژاپن کمک کرده است. پس از بنیاد گرفتن حکومت مرکزی در «یاماتو»، پایگاه امپراتور که از تبار آفتاب (آماته - راسو - ئو - می - کامی) آمده و همیشه می‌توانسته است نیروی مؤید او را به یاری بخواند، برای مردم کشاورز اهمیت بسیار داشته است. افسانه آفرینش جهان و پیدایی جزایر ژاپن و بنیاد سلسله و تبار خاندان امپراتور، کانون باور آیین شینتو است. شینتو (طریقت خدایان) مذهب سنتی ژاپن است و خدایان و الهه‌های بسیار

را باور دارد، اما همه در عالم تصور و پندارند و صورت و پیکری از آنها مفروض و مجسم نمی‌باشد و انگاره بت‌پرستی در میان نیست.

در افسانه‌های ژاپن بسیار می‌بینیم که خدایان به میان مردم می‌آیند و یکی از چهره‌های داستانی را می‌سازند، می‌جنگند، می‌بازند و پیروز می‌شوند و، به هر روی، زندگی می‌کنند. شاید که خدایان شینتو را بتوان با ملائک در ادیان بزرگ عالم و خاصه با فرشتگان در آیین زرتشت یا موجودات ماوراءالطبیعه و پریان در باورهای کهن مردم ایران قیاس کرد و نباید شینتو را آیین شرک، به معنی مذهبی آن دانست، چرا که شینتو در واقع یک بنیاد دینی نیست و بیشتر یک مجموعه باورهای اولیه است، و نیز آنچه که در شینتو «کامی» خوانده می‌شود و آنرا به تساهل «خدا» ترجمه کرده‌اند، الوهیتی به‌پایه خدا در اسلام یا مسیحیت ندارد و تنها مظاهر تصویری از جلوه‌های طبیعت یا رویدادهای زندگی (مانند جنگ یا فراوانی یا باروری) است. مردم ژاپن از این خدایان یا نشانه‌ها یاری می‌جسته یا به آنها نیایش می‌برده و پیمان می‌بسته‌اند که نیک‌کردار باشند. از باورهای آیین شینتو احترام به نیاکان است که اینک خود از خدایان شده‌اند یا روحشان از بند پیکر و زندان تن آزاد است.

شینتو مانند ادیان بزرگ عالم پیامبر یا آورنده آیین، کتاب مقدس یا تعالیم اخلاقی ندارد. شینتو در نمود آغازین خود، گونه‌ای پرستش جلوه‌های طبیعت مانند سنگ و کوه و آب و آسمان بود، و سپس باور زاد و زندگی و باروری در آن پرداخته شد و فرمانروایان در ترویج این آیین کوشیدند.

ویژگی نیایشگاههای شینتو در سادگی بنا و آرایش آنست، که در برابر نمای پر زینت معابد بودایی چشمگیر می‌نماید. در هر معبد شینتو چیزی به‌یادگار از کسی که آن زیارتگاه وقف اوست، نگه می‌دارند. گنجینه معبد ایسه، مقدس‌ترین زیارتگاه شینتو ژاپن در ایالت «می‌یه»، نزدیک «نارا» و «کیوتو»، آیینیست که **نیتای** نخستین امپراتور ژاپن با خود از آسمان آورد. بنای زیارتگاه شینتو را هر بیست سال یکبار، به همان صورت و نمای پیشین، از نو می‌سازند. آخرین بازسازی زیارتگاه بزرگ «ایسه» در سال ۱۹۷۳ موج تازه‌ای در مطالعات شینتوشناسی آغاز کرد و بسیاری از دانشمندان به تلاش فزاینده برای گشودن رازهای این آیین باستانی پرداختند.

شینتو بر این باور است که خدایان معصومند و داوریشان جای سخن ندارد و نیز آنان همیشه رفتار مردم را زیر چشم دارند، بدکاران را کیفر می‌دهند و به نیک‌کرداران پاداش می‌رسانند.

در ژاپن باستان «ماتسوری گوتو» که به مفهوم دولت به کار می‌رفت، معنای «عبادت و نیایش» را داشت. پایدارماندن بنیاد امپراتوری در ژاپن، بیشتر به مایه الوهیت و تقدسی بوده است که مردم برای این دستگاه می‌شناسند و هیچ سردار زورمندی پروای از میان‌بردن آنها نداشته است. در دوره‌هایی از تاریخ هم که اداره حکومت (مانند مالیات گرفتن و کارهای لشکری و فرمانروایی واقعی بر کشور) در اختیار خاندان‌ها و امیران نیرومند بود، پایگاه‌معنوی امپراتور همچنان تعرض‌ناپذیر ماند.

باور کانونی آیین شینتو «کامی» یا مرکز روحانی آنست که گاه، به‌تسامح یا تساهل، آنها «خدا» ترجمه کرده‌اند. اما «کامی» مفهوم ویژه‌ای دارد که دریافتن آن در فهم اندیشه شینتو و نیز رازبقای امپراتور ژاپن واجد اهمیت است، هرچند که بسیاری از پژوهندگان و صاحب‌نظران تاریخ آراء و عقاید در ژاپن برآنند که هنوز تعریف درست و دقیقی برای این مفهوم یافت نشده است.

از تعریف‌هایی که برای مفهوم «کامی» به‌دست داده شده است، یکی آنست که «موتوئوری نوری‌ناگا» دانشمند برجسته سده هیجده آورده است. او در اینباره می‌نویسد:

«من هنوز مفهوم کلمه «کامی» را نمی‌دانم. اما، به‌طور کلی، شاید بتوان گفت که «کامی» در درجه نخست به‌معنی قدسیان آسمان در زمین است که در نوشته‌های باستانی از آنها یاد می‌شود، و نیز ارواح آرمیده در زیارتگاههایی که آنها را آنجا نیایش می‌کنند.

«بیگمان این واژه مفهوم آدمیان را نیز در بر دارد، و همچنین دیگر چیزها چون پرندگان، جانوران، درخت و گیاه، دریاها، کوه‌ها و مانند آن. در زبان قدیم، هرچه را که به گونه‌ای غیرعادی بود یا نیروی برتر داشت یا هراس‌آور می‌نمود، «کامی» می‌گفتند. در این مفهوم، عظمت تنها به مایه فضیلت آن موجود به شرف نفس یا نیک‌اندیشی یا خوب کرداری نیست. چیزهای اهریمنی و جادویی را هم اگر غیر-عادی و ترسناک باشد، «کامی» می‌خوانند. پیداست که همه فرزندان و زادگان خاندان مقدس امپراتوری در میان مردمانی می‌باشند که به آنها «کامی» می‌گویند. امپراتوران را هم «کامی برین» می‌خوانند زیرا که، در چشم عامه، آنان بسی جدا از دیگران، بلند جایگاه و شایسته احترامند. در درجه پایین‌تر می‌بینیم که درایام باستان و هم در روزگار ما، انسانهایی «کامی» شناخته می‌شوند. هرچند که شاید همه مردم ژاپن چنین باوری درباره فرد واحدی نداشته باشند، اما مردم هرایالت و هر روستا و هر خانواده کسانی را کامی می‌دانند و شأن و پایگاهی برتر برای

آنان می‌شناسند. «کامی» عهد قدسیان بیشتر از آدمیان بود و از این‌رو آن روزگار را «عصر خدایان» می‌گویند.

بسیاری از باورهای آیین شینتو، مانند زنده و جاوید انگاشتن روح پس از مرگ تن و تعالی بعضی ارواح به پایگاه «کامی» و پایه ملکوتی را تأثیر مکتب و آیین کنفوسیوس، که در سده پنجم میلادی از چین به ژاپن آمد، دانسته‌اند: «پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم.»

در «انگی شیکی»، مجموعه‌ای از قوانین و سنن کهن که میان سالهای ۹۰۵ و ۹۲۷ به فرمان امپراتور «دایگو» فراهم شده و بخش هشتم آن به ادعیه شینتو به نام «نوریتو» اختصاص یافته، اطلاعات تاریخی ارزنده‌ای آمده است. پیشینه این ادعاهای شینتو، که از آن‌میان نیایش برای فراوانی محصول و نیز مراسم تطهیر است، به پیش از تاریخ تألیف این مجموعه می‌رسد. نیایش آیین تطهیر در این مجموعه اهمیت ویژه دارد زیرا که گناهان آسمانی و گناهان زمینی را بر شمرده است. گناهان آسمانی بویژه آنهایی است که به کشاورزی آسیب می‌رساند و نیز نابکاریهای اجتماعی. از جمله گناهان زمینی یا آثار آن جذام، سترونی و بلاهای توفان و رعد و برق است. این چیزها گناه، یا در واقع نشانه و پیامد گناه، دانسته می‌شد زیرا که چه بسا از نفرین بر مردمی که گرفتار آن می‌شدند، برآمده بود. این نفرین می‌توانست به همه مردم و جامعه بگیرد، و از این‌رو، مراسم تطهیر اهمیت اجتماعی پیدا کرد. این مراسم در ماه ششم سال در دربار امپراتور برگزار می‌شد تا سراسر کشور از هر آلودگی و گناه زدوده شود. بخشی از نیایش طهیر چنین است:

چون که فرشتگان این سخنان (آسمانی) را بشنوند و دریابند،

آنگاه، نخست از دربار «امپراتور نواده آسمان»

در سرزمین‌های چهارگوشه زیرگنبد افلاک،

هر بزهی زدوده و همه گناهان شسته می‌شود.

همچنانکه بادهای توفانی از ابرهای آسمان پاره‌های بی‌شمار می‌سازد،

چونانکه مه بامدادی و غبار شامگاهی به وزش نسیم صبح و باد

شبانگاه ناپدید می‌شود،

آنگونه که سفینه بزرگ پهلوگرفته در کناره گسترده آب از سینه و

پاشنه به هم دوخته شده و به دل دریای پهناور رانده است.

همانسان که ریشه انبوه درختان دریاکنار، به تیغه تند داس از بن

بریده می‌شود،

هم با این نیایش و تطهیر،
باشد که همه گناهان پاک شود.
به سخن من گوش فرا دارید، همه شما!
بدانید که [همه گناهان] با این نیایش و تطهیر از میان رفته است،
با آیین بزرگ تطهیر که در شامگاه انجام گرفت.
در پسین روز ماه ششم این سال
ای افسونگران چهار اقلیم
آنها را به رود بزرگ ببرید
و در آب اندازید. چنین است خواست من.

آمدن شیوه نگارش و آیین‌های تازه از چین و پیشرفت ادب و فرهنگ

زبان ژاپنی در روزگار باستان احتمالا همانند گروه زبانهای مرکزی آسیا بود که «آلتائیک» نامیده می‌شود و زبان ترکی یکی از شاخه‌های غربی آنست. در این زبان واژه‌هایی است که پیوند آنها با شاخه‌های گویشی جنوب شرقی آسیانشان می‌دهد.

به‌نوشته «نیهون - شوکی»، در آغاز قرن پنجم «وانی» نشانه‌های نگارشی چینی (که به ژاپنی «کانجی» نامیده می‌شود) و آیین کنفوسیوس را (که دین و تعلیمات آسمانی نیست، بلکه اصول اخلاقی می‌باشد) از «پائچکه» (کره) به ژاپن آورد.

گفته‌اند که آیین بودا نیز به سال ۵۵۲ از هند و از راه هند و کره به ژاپن آورده شد، اما تحقیقات تازه نشان می‌دهد که تاریخ درست این امر ۵۳۸ است. تا اواخر قرن ششم «کانجی» را فقط طبقه‌ای از منشیان دیوانی به‌کار می‌بردند. اصل «کانجی» در چین به‌حدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد. بعد از اصلاحاتی که میان قرنهای اول تا سوم در «کانجی» داده شد، این خط به‌صورت کنونی شکل گرفت. هر نشانه‌ای برای یک مفهوم است و می‌گویند که در چین حدود ۵۰۰۰ نشانه هست و واژه‌نامه‌های جامع تا ۲۵۰۰۰۰ نشانه را نیز در بر دارد، اما همه اینها برای نگارش هر روزه به‌کار نمی‌رود.

ژاپنی‌ها در گزینش نشانه‌های چینی، هر «کانجی» را برای نگارش مفهوم آن در زبان ژاپنی اختیار کردند. بنابراین تلفظ آنها با تلفظ مردم چین فرق دارد چون زبان آنها جداست و هر «کانجی» در چینی و ژاپنی متفاوت خوانده می‌شود.

تا پیش از جنگ دوم چندین هزار کانجی در ژاپن به کار می‌رفت، اما در اصلاحات آموزشی پس از جنگ، شماره کانجی‌هایی که کاربرد رایج دارد محدود شد و وزارت فرهنگ ژاپن حدود ۱۸۵۰ کانجی را برای آموزش و کاربرد همگانی مشخص کرد و شکل ۲۰۰ کانجی نیز ساده شد و دیگر کانجی‌ها را از برنامه تعلیمات کنار گذاشتند. دانش‌آموزان در نه سال دوره آموزش اجباری باید این کانجی‌ها را بیاموزند و از بر کنند.

نمای بعضی از کانجی‌ها از تصویر مفهوم خارجی آن گرفته شده است، مانند آنهایی که کوه و رود و درخت را نشان می‌دهد. بعضی از «کانجی»‌ها نیز از ترکیب نشانه‌های دیگر درست شده است مانند «جنگل» که با قراردادن سه «کانجی» «درخت» به صورت مثلثی، نوشته می‌شود.

آموختن کانجی و بویژه شمار محدود آن در تعلیمات اساسی و برای نوآموزان در سنین پایین، چنانکه تصور می‌شود دشوار نیست و دانش‌آموزان ژاپنی این نشانه‌های نگارشی را که هرکدام از ترکیب خط‌های راست (بعضی تا ۲۳ خط برای ساختن یک کلمه) درست می‌شود، بخوبی فرا می‌گیرند. اگر آموزش مقدماتی و اساسی در ژاپن به دشوار بودن شهرت دارد و نوآموز ژاپنی شاید سخت‌کوش‌ترین شاگرد مدرسه دنیا شناخته می‌شود، برای رقابت فشرده‌ای است که نوجوانان برای راه یافتن به مدرسه‌های بهتر و آماده شدن برای ورود به دانشگاه‌های معتبر، و به این وسیله تضمین آینده بهتر، به کار می‌برند.

استفاده از کانجی مزایایی هم در بردارد. استفاده از آن فهم کلمه را آسان می‌سازد، یکنواختی مفهوم را برای خوانندگان بیشتر می‌کند، نوشته آن کمتر جایگیر است و تندتر خوانده می‌شود. گسترش استفاده از دستگاه‌های کامپیوتر در هر زمینه از زندگی انسان و کاربرد حافظه‌های الکترونیک، مزایای کانجی و تطبیق‌پذیری ویژه آن با دنیای «قالبی» صنعت و تمدن جدید را هر چه بیشتر نشان داده است.

ژاپنی‌ها در آغاز «کانجی» را همانگونه که از چین آمده بود به کار می‌بردند، اما رفته رفته با ترکیب دو یا چند کانجی، بسیاری کلمه‌های دیگر ساختند و زبان ژاپنی ازینراه در بیان بسیار غنی شد. تلفظ کانجی‌ها در چین و ژاپن در گذر ۱۵۰۰ سال چنان تغییر کرده است که اکنون مردم چین و ژاپن زبان و تلفظ یکدیگر را هیچ نمی‌فهمند. این وضع را می‌شود تاحدی با کاربرد کلمه‌های عربی در زبان فارسی مقایسه کرد.

در قرن نهم خط تازه‌ای به نام «گانا» (حروف هجایی) از کانجی ساخته شد.

و هر کدام ۶۰ حرف دارد. و هیراگانا با ساره ترکیب کردن و سوره نوشتن بخش از سارا کانبی درست شده و کاتاگانا

این الفبای صدادار یا نشانه‌های هجایی (هریک مرکب از یک حرف الفبا و یکی از صداها یا پنجگانه ائی او ئه ئو) دو گونه است: «هیراگانا» و «کاتاگانا» با گرفتن بخشی از یک کانبی که راست نوشته می‌شود، ساخته شده است.

نوشته‌های روزانه، مانند روزنامه‌ها و نامه‌ها و آگهی‌ها، معمولاً آمیخته‌ای از کانبی و هیراگانا است که بطور نسبی از بالا به پایین نوشته می‌شود، اما بتازگی، و بویژه در نوشته‌های علمی، گاهی از چپ به راست (در خط افقی) هم می‌نویسند. کاتاگانا بخصوص برای نوشتن کلمه‌ها و نامهای بیگانه، که کانبی ندارد، به کار می‌رود، یا وقتی که بخواهند بر کلمه‌ای تأکید کنند. در مخابرات و بتازگی در کامپیوتر هم «کاتاگانا» استفاده می‌شود. نگارش افقی از چپ به راست است و کتاب‌ها و مجلدات، مانند فارسی، از چپ به راست ورق می‌خورد.

آیین کنفوسیوس

آیین کنفوسیوس را (که یک دین نیست و مجموعه اصول اخلاقی است) کنفوسیوس (حدود ۵۵۱ تا ۴۷۹ پیش از میلاد) در چین بنیاد نهاد. کنفوسیوس در امیرنشین «لو» به دنیا آمد و در بزرگی به کار دیوانی پرداخت اما چون دید که فرمانروای بحق را برکنار کردند، از این کار ناخرسندی یافت و کناره‌گیری کرد. سیاست او تقویت قدرت قانونی امیر «لو» در برابر اشراف بود. او به تدریس پرداخت و شاگردان بسیار یافت. در پنجاه سالگی باز خدمت دیوانی را پذیرفت و سال دیگر، دادرس ایالت شد، که بالاترین مقام آن امیرنشین بود. اما باز سیاست‌های کنفوسیوس او را با مقامات حکومت درانداخت و سیزده سال را در تبعید گذراند، سفر کرد و تعلیم داد. او در ۶۷ سالگی اجازه یافت تا به زادگاهش باز گردد و در همانجا درگذشت.

تعالیم کنفوسیوس در چند بخش نخستین از کتاب «مکالمات» او، که شاگردانش از تقریرات استاد ساخته‌اند، آمده است. این کتاب را «وانی» در قرن پنجم به ژاپن آورد.

کنفوسیوس در اخلاقیات خود بر دو اصل تأکید خاص دارد: یکی اصل «منش درست» که هر رفتار و کردار بجای آزادمرد واقعی را دربرمی‌گیرد، و دیگر «عشق و دوستی مبنی بر نیکخواهی و خیراندیشی» که کاربرد آن درباره اشخاص درجات دارد. او گفت که آنچه را که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار. این سخن بنابر نهی دارد که شیوه تعلیم اخلاقی چینی است. او به مشیت پروردگار

که کارهای این جهان و سرنوشت انسان را رقم می‌زند، باور دارد و رابطه آسمان و آدمی (یا در واقع، خدا و انسان) را چنین بیان می‌کند:

«پروردگار به همه مردم هوش برابر نداده است، و آدمیان در چند طبقه و درجه جای می‌گیرند، آنانکه با سرمایه خرد زاده شده‌اند، بالاترین طبقه مردمند، آنانکه می‌آموزند و دانش فرا می‌یابند، در طبقه بعد جای دارند. آنها که تنبل و تن‌باره و راحت‌طلبند، اما باز در آموختن می‌کوشند، در طبقه پایین‌ترین قرار می‌گیرند. کاهلانی که تن‌آسانی پیشه می‌کنند و به راه دانش نمی‌روند، پایین‌ترین مردمند. پس آسمان کسی را بکمال نیافریده و جای تعالی برای آدمی باز گذاشته است تا خود تلاش و تکاپو کند. وظیفه اخلاقی خردمندان است که خرد خویش را بارورتر سازند و کسانی را که کم‌استعدادترند بیاموزانند و راه بنمایند و یاری کنند.»

کنفوسیوس درباره شیوه مردمی چنین می‌اندیشد که «انسان، بنا به طبیعت، نزدیکان خود را دوست دارد. اما بحکم وجدان اخلاقی خود این محبت را به دیگر مردم، چندانکه گنجایی دارد، تعمیم می‌دهد. باز، با آنکه وظیفه غائی او خدمت به همه مردم است، باید که پیش از هر چیز به بهزیستی خانواده خود بیندیشد. انسان نباید که فریضه سپاس فرزند و خدمت به پدر و مادر را به خاطر یاری به دیگران فروگذارد.»

او درباره حکومت می‌گوید: «اگر فرمانروا صالح باشد، اتباعش به او اقتدا می‌کنند، و ملت‌های همسایه او که زیر حکومت ستم‌اند، دارای حکومت صالح خواهند شد. پس او نیرومند خواهد گشت و بر کشور خود خوب حکومت خواهد کرد.»

کنفوسیوس درباره فرد و جامعه می‌گوید: «از آنجا که بالاترین توفیق اخلاقی انسان در دوست‌داشتن هموعان خویش است، حد متیقنی میان اخلاق و سیاست وجود ندارد. نخستین وظیفه هر فرمانروا فراهم آوردن معیشت کافی برای اتباع خویش است. وظیفه غایی او یاری‌دادن به آنهاست تا مردم خوبی شوند. کسانی که فضیلتی (یک درجه) پایین‌تر از قدیسان دارند، خود را برای تصدی پایگاه وزارت و مناصب پایین‌تر کارآمد می‌سازند. کسانی که پایین‌ترین جوهر و مایه را دارند، در شمار عامه‌اند که زمین شخم می‌زنند و به پیشه‌های گوناگون می‌پردازند، تا زندگی را بگذرانند و فرمانروایانشان را خدمت کنند. نظم درست هنگامی در کشور برجای می‌ماند که هرکس وضع و موقعی مناسب حال خود در جامعه یافته باشد و شایسته الزامات و امتیازات مقام خود رفتار کند. انسان باید که صرفاً برای تحقق بخشیدن به انسانیت خود به خدمت حکومت وارد شود، و فقط

تا هنگامی که می‌تواند این راه را دنبال کند در دستگاه دولت بماند. اگر وضع حکومت مساعد خدمت او به جامعه نبود، باید که در پی فرصت خدمت در جای دیگر برآید یا که خود را از سیاست کنار بکشد تا بتواند به اصول اخلاقی خود وفادار بماند.»

کنفوسیوس در سراسر زندگی یک اندیشمند غیرروحانی و محافظه‌کار ماند و افکار ماوراءالطبیعه نداشت. منش و تعالیم او تأثیر عمیقی بر تاریخ چین و ژاپن داشته است. در قرن سوم میلادی، در روزگار حکومت سلسله «چه‌این» تعالیم او تحریم شد تا از انتقاد نسبت به حکومت جلو گرفته شود. امپراتور چین گفت تا همه کتابهای کنفوسیوس را سوزانند و بیش از ۶۰ دانشمند این مکتب را زنده در گور کردند. در چین جدید هم بخصوص در دوره انقلاب فرهنگی، کنفوسیوس به باد انتقاد گرفته شد. اما پس از درگذشت «مائو» و دگرگونی شیوه و اندیشه حکومت، اعتبار رسمی کنفوسیوس نیز باز آمده است.

آیین بودا

آیین بودا را «گائوتاما بودا» (حدود ۵۶۳ تا ۴۸۳ پیش از میلاد) در هند آورد. نام کوچک او «سیدهارتا» بود و نام خانواده‌اش «گائوتاما». بودا لقب اوست که به معنی «انسان عارف» است. پدر او فرمانروای ثروتمند خاندان «شاکیان» (در جنوب نیپال) بود و می‌خواست که «سید هارتا» جانشین او شود. هنگام تولد این فرزند، عارفی پیشگویی کرد که او یا فرمانروای گیتی و یا راهبر و معلم جهان خواهد شد. پدر بیمناک بود که مبادا او به دیدن تباهی و بینوایی در جهان، راه دوم را برگزیند، پس او را در ناز و نعمت بزرگ کرد و سید هارتا در جوانی با دختر عمویش وصلت نمود. اما این همه او را خوشنود نساخت و ذهن جوینده او در پی حقیقت بود تا که در ۲۹ سالگی چهارنشانه‌ای را که راه زندگیش را فراوی او نهاد، دریافت. او پیری را در قالب مردی فرتوت، بیماری را در چهره انسانی رو به مرگ، مرگ را در یک کالبد بیجان و صفای واقعی را در سیمای درویشی سرگردان، دید. واقع آن بود که کسانی را که بودا دید، از خدایان بودند که هر یک خود را در چهره‌ای نمودند تا او به راه بوداشدن درآید. او دریافت که سه نشانه نخستین، نمودار وجود رنج و درد در این جهان است. او این رنج را از بن جان حس کرد چرا که در آن روزگار عقیده داشتند که هرکس بارها و بارها باز به این جهان زاده می‌شود، و بنابه چگونگی گذران انسان در هر زندگی، شاید که او دیگر

بار به وضعی بهتر یا بدتر به جهان آید. این توالی مردن و زاده شدن پایان ندارد، پس رنج را پایانی نباشد و آن جاودانه با ماست. در نشانه چهارم، و در آرامش خاطر آن درویش دوره گرد، سید هارتا سرگذشت خود را دید، می دانست که رسالت گشودن عقده رنج بشر با او خواهد بود.

یک روز برای «سید هارتا» مژده آوردند که همسرش پسر آورده است، اما آمدن فرزند هم او را خوشنود نکرد و آنشب چون همه در خواب رفتند، آهسته از کاخ بیرون آمد، بر اسب وفادارش «کانتا»ی سفیددرفی، نشست و به صحرا تاخت. او چون از شهر دور شد، رخت و ردای شهزادگی را دور انداخت و در جامه کاهنان درآمد. او از آنروز در طلب فروغ معرفت از پای نشست و به جستجوی راز فانی-بودن این جهان و راه رهایی از رنج و اندوه این زندگی پرداخت.

این طلب و کوشایی را در سنت بودایی «جستجوی والا» می گویند.

«سید هارتا» پس از چندی سرگردانی، در جنگلی زندگی زاهدی در پیش گرفت. او در آنجا شیوه ذکر و تفکر و انضباط نفس را آموخت، اما باز خشنودی نیافت و بزودی به یک گروه پنج نفری از مرتاضان پیوست، به این امید که شاید ریاضت کشیدن سخت، برایش آرامش و بینش آورد. اما پس از شش سال ریاضت دشوار، بی آنکه پاسخ معمای خود را یافته باشد، از آن مرتاضان جدا شد و زندگی طبیعی تری در پیش گرفت.

روزی «سید هارتا»، که اینک ۳۵ ساله بود، در زیر درخت انجیر تنآوری نشست و با خود عهد کرد که تا معمای تألم بشر را نگشوده است، از جای برنخیزد. او چهل و نه روز پیوسته زیر آن درخت نشسته بود تا که با پدیدار شدن «مارا»، دیو وسوسه گر یا شیطان بودایی، خدایان و ارواح شفیع که پیرامون او بودند، همه گریختند و او تنها ماند. او روزها در برابر آزار و فریب و وسوسه های «مارا» ایستادگی کرد. «مارا» یاران دیوش را فراخواند و به «بودا» که در ذکر و تفکر بود با گردباد، توفان و زلزله تاختن گرفت. مارا به دخترانش گفت تا در برابر بودا رقص هوس انگیز کنند و او را به خوشی و کامجویی بخوانند، اما او فریفته نشد. سرانجام «مارا» و دیوان دستیارش گریختند، و در بامداد روز چهل و نهم «سید هارتا گائوتاما» حقیقت را دریافت و به معرفت رسید. گفته اند که این روز هفدهم ماه آذر بود، و او یک بودا شد، که به معنی «انسان عارف» است. او معمای رنج و درد را گشوده و دریافته بود که انسان چه باید بکند تا بر آن چیره آید. او به باغ آهوان، که پنج زاهد و یاران پیشین او آنجا بودند، رفت و نخست آنان را موعظه کرد.

«شاکيامونی» به ارزش و ذات انسانی بشر تأکید کرد و تعلیم خود را به زبان ساده و روشن گفت تا همه کس آنرا خوب دریابد. او تا به لحظه مرگش در هشتاد سالگی همچنان کوشا و پویا در کار تعلیم معرفت به مردم از هر گروه بود و به هر جا سفر کرد و مردم را به آیین خود تعلیم داد و فراخواند و همواره در موعظه بود. او در آخرین موعظه، به شاگردان و پیروانش گفت: «به تن خود بنگرید! به آلائش آن بیندیشید. چون بدانید که هم درد و هم خوشی این تن به یکسان مایه رنجتان است، چگونه پایبند امیال آن می‌توانید بود؟ در «خویشتن» خود بنگرید! به گذرا و فانی بودن آن بیندیشید! چگونه می‌توانید درباره این هستی نمادین به وهم و پندار افتید و فریفته غرور و خودپرستی شوید، چون بدانید که این همه به رنج ناگزیر می‌انجامد؟ آیا هیچ «نفس» باقی میان ذوات هستی می‌یابید؟ نه آنکه همه آنها ترکیبی از اجزائند که دیر یا زود از هم پاشیده و پراکنده خواهند شد؟ جهانی بودن رنج و درد شما را سردرگم و آشفته نسازد، تعالیم مرا دنبال کنید، تا از رنج دور مانید. برین کردار روید تا مریدان راستین من باشید.»

پس از مرگ «شاکيامونی»، شاگردانش سخنان او را چنانکه دریافت بودند، موعظه کردند! اما در جریان این بازگویی، شاید که دگرگونی و کم‌وبیشی در آنها پیدا می‌شد. پس، روحانیان ارشد بودایی گرد هم آمدند و با بحث و تلاش بسیار متن ویراسته‌ای از سخنان «شاکيامونی» فراهم آوردند که «کتوجیو» یا متن منضبط خوانده می‌شود. پس از آن، تفاسیری هم که علمای بودایی بر کلام «شاکيامونی» آورده بودند به این متن افزوده شد. این تفاسیر، «رن» نام گرفت. اصل سخنان بودا، تفاسیر افزوده شده بر آن و نیز احکام و فرایض بودایی بر رویهم «سانزوکيو» (کتب سه گانه مقدس بودایی) یا به زبان سانسکریت «تریپیتاکا» را ساخته است.

بودا می‌آموزد که دل و اندیشه مایه و سرچشمه همه چیز است. اگر دل و اندیشه انسان، خوشی را در «طریقت راستین» بجوید، سعادت و خرسندی و نور معرفت فراسویش خواهد آمد. سه‌روش کردار که طریقت راستین را می‌سازد و انسان را به معرفت می‌رساند استواربودن بر فرایض طریقت، ممارست در تمرکز ذهن و رفتارکردن به خرد است. این سه روش کردار در تحلیل دقیق‌تر، هشت منزلت والا، چهار بینشی که باید در کار داشت، چهار شیوه کردار درست در زندگی، پنج نیروی ذهنی که باید از آن بهره برد و شش مرحله سلوک را در بر دارد:

هشت منزلت والا همانا بینش درست، اندیشه درست، سخن درست، منش

درست، معاش درست، تلاش درست، حضور ذهن درست و تمرکز حواس درست است.

چهار بینشی که باید در کار داشت، ناخالص انگاشتن تن، حواس را مایه رنج و گرفتاری دانستن، ذهن را در دگرگونی پیوسته دیدن و، سرانجام، هرچیزی را در جهان پدیده موجبات و احوال شمردن و هیچ چیز را ثابت و پایدار نینگاشتن است.

چهار شیوه کردار درست در زندگی: جلوگیری از بنیاد و سرچشمه یافتن هر بدی و تباهی، از میان بردن هر شر و فساد در همان آغاز، واداشتن مردم به نیک-کرداری و، سرانجام، تشویق نیک-رفتاریهایی که بنیاد شده است.

پنج جوهر و نیروی ذهنی که باید از آن بهره برد یکی ایمان برای اعتقاد آوردن دوم شوق برای همت نهادن در کار، سوم آمادگی برای هشدار یافتن، چهارم توانایی برای تمرکز دادن فکر و، پنجم، یارایی در نگاهداشتن خرد روشن است. شش مرحله سلوک که برای رسیدن به کرانه دیگر معرفت و رستگارشدن بایسته است، سرمنزل احسان، سرمنزل انجام فرایض، سرمنزل تحمل، سرمنزل همت و تلاش، سرمنزل تمرکز ذهن و سرمنزل خرد است.

و نیز جوینده معرفت باید که چهار حال را در دل بیورود: شفقت، دل رحمی، خوشدلی و متانت.

جوهر تعالیم بودا در نخستین موعظه او به نام «گردونه گردان حکمت» یافت می‌شود. طریقت او راهی میانه است، حد وسط افراط و تفریط و میان ریاضت زاهدانه (که بودا آنرا بی‌ارزش یافت) و خوشی جسمانی و لذت‌جویی تن (که این نیز بی‌ارزش است). این طریقت همانا شناخت و زندگی با چهار حقیقت والا است: ۱- حقیقت والای رنج: رنج با همه زندگی همراه است، در تجربه‌های تولد، پیری، بیماری و مرگ، در گرفتار آمدن به ناخوشایندیها، در جدا شدن از خوشی‌ها، در ناکامی از رسیدن به آرزو و، در یک سخن، در هرچنگ زدن به هستی.

۲- حقیقت والای مایه رنج، که همان آرزوست که به بازمتولدشدن می‌انجامد، با خوشی و شوق همراه است، و با لذت جویی دمساز. این همانا شوق شهوت است.

۳- حقیقت والای از میان رفتن رنج، که همانا در قطع آرزوست و درگذشتن از سرامیال و آزادشدن از آن.

۴- حقیقت والای راه از میان بردن رنج، که همان طریقت هشتگانه است.

تاریخ آیین بودا در ژاپن از قرن ششم آغاز شد. گفته‌اند که در سال ۵۳۸ میلادی پادشاه سرزمین «پوچی» در کره فرستاده‌ای به دربار امپراتور «کین‌می» فرستاد تا یک پیکره بودا و توماری از سوتراها، نوشته‌های مقدس بودایی پیشکش کند. این سفارت نخستین عرضه‌داشت آیین بودا به ژاپن بود. بنابراین تاریخ آیین بودا در این کشور به نزدیک به پانزده قرن می‌رسد. بیش از یک قرن نگذشت که آیین بودا در سراسر ژاپن گسترده شد. قرنهای هفتم و هشتم بویژه دوره اعتلا و شکوه این آیین در ژاپن بود که معبد «هوریوجی» (ساخته ۶۰۷ م.) و معبد «تودایجی» (ساخته ۷۵۲ م.) نشانه آنست. در این دوره موج فرهنگ در سراسر آسیا به اوج بیسابقه‌ای رسید، حال آنکه غرب در ژرفای ظلمت خفته بود. در همه آسیا از خاورمیانه و خاستگاه اسلام گرفته تا هند و آسیای مرکزی و چین و ژاپن تلاشها و نهضت‌های فکری و دینی و هنری پرشتاب و نیرو بود و آیین بودا نیز با پیوستن به این جنبش عظیم، جهان خاور را با موج پریهنه انسانگرایی خود در می‌نوردید. آیین بودا از آنروزگار سهم و تأثیر عمده‌ای در حیات و تحول فکری و فرهنگی و اجتماعی ژاپن داشته است.



JPN

دوره دربار یاماتو (حدود ۷۱۰ - ۳۵۰)

بنیاد حکومت مرکزی

کنار وجدابودن از قاره آسیا که ژاپنی‌ها را از تاخت و تاز بیگانه ایمن داشت، زمینه‌ای هم برای بارآمدن تمدن و فرهنگی ویژه در این سرزمین بود. این وضع اقلیمی، و جزیره‌ای بودن ژاپن، در احوال و خلق و خوی اجتماعی و فردی مردم ژاپن نیز مؤثر بوده، آنها را خودگرا ساخته و در پذیرفتن آیین و گرفتن فرهنگ از دنیای خارج جای گزینش برایشان باز گذاشته است، چنانکه می‌توانند فقط در هنگام نیاز و بتناسب آن از فرهنگ و معنویت بیگانه بهره گیرند. ایجاد کشور متحد ژاپن در حاکمیت یک امپراتور و دستگاه اداری و دیوانسالاری او نمونه این انتخاب بود و نتیجه دریافت دانسته و حساب شده الگوی چینی در زمینه اندیشه و شیوه حکومت که از سوی دربار یاماتو، در آغاز گسترش نفوذ و قلمرو آن در سراسر کشور، اتخاذ شد.

در نیمه قرن چهارم، دربار «یاماتو» تقریباً بر همه کشور سلطنت داشت. مهاجران از چین و کره بگرمی پذیرفته می‌شدند تا در کشاورزی و فنون و کارهای سازندگی، ژاپن را یاری دهند.

چندین «خاندان» نیرومند، که هر کدام جامعه‌ای جدا داشتند، تابع امپراتور بودند. آنها در سیاست دربار شرکت داشتند، همچنانکه درایران دوره هخامنشی بزرگان ده خاندان حاکم در کارها نظر می‌دادند. رئیس موروثی هر خاندان بر مردم تابع خود که بیشتر بستگان و خویشان او بودند، فرمان می‌راند، معبد

شینتو خاص خود را می‌ساخت، صاحب زمین‌های خود بود و بر مردم خود حکومت داشت.

درباره وجود کشور واحد ژاپن در سده‌های شش، هفت و هشت میلادی می‌توان به منابع ژاپنی نگاه کرد زیرا که در این دوره ژاپنی‌ها خط و شیوه نگارش را از چینی‌ها گرفته و به نوشتن تاریخ خود پرداخته بودند. منبع اصلی اطلاع تاریخی ما از رویدادهای پایان قرن ششم و قرن هفتم ژاپن تاریخ مدونی است که «نیهون-شوکی» (تقویم تاریخی ژاپن) نام دارد که در آغاز قرن هشتم فراهم آمد و در سال ۷۲۰ به امپراتور تقدیم شد. نیهون شوکی یک تاریخ رسمی است و به شرح زندگی و حکومت امپراتوران و سرداران و درباریان پرداخته است. با آنکه در قرنهای پنجم و ششم نظام سیاسی ژاپن بر رویهم تقویت شد با تشنج‌ها و مخالفت‌هایی در داخل خاندانها پدیدار بود. در این میان خاندان «مونونوبه» که وظیفه و امتیاز پاسداری کاخ امپراتور را داشت، از نظر نظامی سرآمد دیگران و برجسته بود. اما خاندان «سوها» که رقیب «مونونوبه» بود رفته رفته اعتبار یافت و در سال ۵۳۶ «سوها اینامه» ارشد و رئیس سران طوایف شد که این مقام را می‌توان برابر با وزیر بزرگ دانست. او با وصلت دادن دخترش با خاندان امپراتوری در تقویت خود کوشید، اما مانع اصلی در راه او خاندانهای بزرگ دیگر بود که قدرتش را از پیوند با «شینتو»، آیین ملی ژاپن، می‌گرفتند.

به نوشته «نیهون-شوکی» در سال ۵۵۲ (یا ۵۳۸) میلادی فرمانروای یکی از پادشاهیهای کوچک سرزمین کره از دربار «یاماتو» خواست تا سپاهی برای یاری دادن به او در برابر دشمنانش بفرستند. او همراه با این درخواست، تندیس از بودا ساخته از طلا و مس، چند چتر، کتل و پرچم بودایی و مجلاتی از نوشته‌های مقدس این آیین به دربار ژاپن فرستاد. او در نامه خود به ستایش آیین بودا پرداخته و نوشته بود: «این آیین، عالی‌ترین اندیشه عالم است، اما توصیفش دشوار و دریافتش سخت است.» امپراتور در برابر این دعوت شیوه مدارا گرفت و گفت: «ما از روزگار باستان تا به امروز بخت شنیدن چنین حکمت و اندیشه‌ای را نداشته‌ایم، اما نمی‌توانیم درینباره دوری کنیم: شما خود دانید» و تصمیم را به وزیران خود واگذارد. پاسخ آنها یکسان نبود. رئیس خاندان «سوها» به پذیرفتن آیین تازه و هدایا رأی داد، اما سران خاندانهای نیرومند «مونونوبه» و «ناکاتومی» گفتند: «اگر ما اینک به پرستش خدایان بیگانه بپردازیم، باشد که خشم خدایان سرزمین خود را برانگیزیم.» امپراتور

شیوه سازش درپیش گرفت و مجسمه بودا را به رهبر خاندان «سوگا» داد تا او خود در خلوت به نیایش آن پردازد.

مردم «سوگا» به حمایت آیین بودا برآمدند و مجسمه بودا را در خانه‌های خود برپا داشتند. اما بزودی یک بیماری همه‌گیر درافتاد و «ناکاتومی» و «مونونوبه» آنرا به خشم خدایان محلی از آوردن آیین تازه نسبت دادند. امپراتور اندیشید که شاید آنها راست می‌گویند، پس گفت تا پیکره‌های بودا را به چاه انداختند و نیایشگاهی را که برای آن ساخته بودند، سوزاندند. امپراتور به‌بودا علاقه نداشت بلکه به ادبیات چین عشق می‌ورزید. رئیس خاندان «سوگا» در این هنگام «اوماکو» پسر «اینامه» بود، که پا جای پای پدر نهاد و هوادار بودا بود.

«اوماکو» چنین اندیشید که آیین تازه برای کشوری که جلوه‌های دیگر تمدن آسیا و چین را دریافته، ناگزیر است، پس بودائی‌ان چینی و کره‌ای را آورد و دستگاه این آیین را برپا داشت. در سال ۵۷۷ راهبان و زاهدان بودایی همراه یک معمار معبد و یک پیکره ساز بودا از «پایکچه» (کره) آمدند و کتابهای دینی نیز باخود آوردند و در سال ۵۷۹ حکومت «سیلا» (کره) هم یک مجسمه بودا هدیه فرستاد. این همه به استوار شدن آیین بودا در ژاپن کمک کرد. کمی پس از آن، بیماری همه‌گیر دیگری درافتاد و خاندانهای «مونونوبه» و «ناکاتومی» امپراتور را وادار ساخت که آیین تازه را منع کند، و او پذیرفت.

امپراتور بعدی به آیین بودا عقیده داشت و هم به طریقت خدایان (شینتو) احترام می‌نهاد و باحمایت پادشاه و خاندان «سوگا» آیین بودا گسترده شد. اما دو خاندان رقیب هنوز سرسخت بودند و می‌گفتند که بودایی‌ها به آیین شینتو و خدایان خود پشت کرده‌اند. پس از جنگ خونینی که روی داد و رئیس‌خاندان «مونونوبه» در آن کشته شد، «سوگا» موقع برتری یافت و «اوماکو» در کشور حریف ناپذیر شد.

پیروزی نهایی خاندان «سوگا» بر معارضان به ایجاد حکومت واحد در کشور کمک کرد، و شاید که آیین بودا نیز در این‌راه وسیله مؤثری بود. رهبران «سوگا» باخود عهد کرده بودند که اگر پیروز شوند، آنرا نشانه تأیید آسمانی دانند و در گستردن آیین بودا تلاش و همت بیشتر درکار آورند. «اوماکو» پس از پیروزی چنین‌کرد و «هوء کوء جی» یا معبد «طلوع حقیقت» را ساخت (جی به‌معنی معبد بودایی است) و آیین بودا رونق و رواج یافت.

از آن پس معبد‌ها ساخته و بسیاری آثار بودایی ازکره آوردند، همراه با

کاهنان و مرشدان و معماران و تندیسگران . بسیاری از دختران اشراف راهبه شدند. اما «اوماکو» خونریز و بیرحم شد و دست به هرکار می‌زد. او بسیاری از مخالفانش را کشت ، و در آن میان دوشاهزاده را و سرانجام، در سال ۵۹۳، خود امپراتور را. «اوماکو» سپس خواهرزاده خود، دختر امپراتور پیشین ، را به جانشینی امپراتور برداشت که او را ملکه «سوییکو» خواندند.

در این هنگام بود که «شوء توکو تایشی» یا شاهزاده «شوء توکو» نایب السلطنه و زمامدار واقعی کارها شد . گفته‌اند که او جوهر طبعی و استعداد سرشار داشت و می‌توانست در یک زمان به هشت دادخواست گوش دهد. هم او بود که بنیاد بودایی را در ژاپن استوار ساخت. او از کودکی دانش آموخت و در اصول بودایی و نیز در ادب چین به‌کمال رسید. «سوگا»ی بزرگ در کار او مداخله نمی‌کرد، یکی از آنرو که از موقع برتر کنونی خود راضی بود و دیگر برای آنکه او دایی ملکه بود و نیز کاردانی شاهزاده را دریافت.

توجه اصلی شاهزاده «شوء توکو» ترویج فضیلت‌های اخلاقی و فکری آیین بودا بود. اما باز او جنبه‌های بیرونی و نمادین کار را نیز ندیده نگرفت و به تأثیری که بنای معابد و برجهای بودایی، جامه‌ها و تشریفات و آداب و تجمل آن برعامة دور از معرفت و گرفتار فقر و بیماری داشت، آگاه بود. سران خاندانها در ساختن معابد بودایی و وقف آن برای نیاکانشان برهم پیشی می‌گرفتند . تا پایان سال ۶۲۴ معابد ساخته شده به ۴۶ واحد و شمار روحانیان بودایی به ۸۱۶ و راهبه‌ها به ۵۶۹ رسید. در میان این معابد ، «هوریوجی» برای معماری و نمای آن عالیترین و معروفترین نمونه بود . این معبد در سال ۶۰۷ ساخته شد اما در سال ۶۷۰ در آتش سوخت و سپس در سال ۷۰۸ به همان شیوه بازسازی شد. باآنکه بعضی از ستونهای این معبد در تعمیرات عوض شده است، باز آنرا قدیم‌ترین بنای چوبی برجای مانده در جهان می‌دانند.

سهم کره در تحول و پیشرفت فرهنگی و معنوی ژاپن در این دوره شایان توجه است .

تدابیر شاهزاده «شوء توکو»

شاهزاده «شوء توکو» در سال ۶۰۴ آیین نامه‌ای صادر کرد که به «قانون اساسی هفده ماده‌ای» معروف شده است. این آیین نامه مجموعه‌ای از الزامات اخلاقی برای زمامداران و دولتمردان بود. در ماده اول آن ارزش تعادل در جامعه

بیان شده و از مفاسد احساس طبقاتی زنهار داده شده است. این قانون اساسی درواقع «نظامنامه صلح» بود. قانون اساسی امروز ژاپن هم که پس از جنگ وضع شد، «قانون اساسی صلح» است.

همه ۱۷ ماده آیین نامه «شوء توکو تایشی» الهام گرفته از اصول آیین بودا و آیین کنفوسیوس است، و بر قدرت امپراتور تأکید دارد. بخشی از مواد این آیین نامه چنین است:

۱- باید که به همگنی گرایید (از سخنان کنفوسیوس در کتاب مکالمات او)، و از مخالفت به خاطر مخالفت باید دوری گزید...

۲- باید که با همه جان و دل گنجینه‌های سه‌گانه (آیین بودا) را محترم داریم. این سه‌گنجینه که بودا، آیین او و رهبانیت او (بودا، دهرما و سنگها) است، پناهگاه انجامین هرآفریده است...

۳- چون امپراتور فرمانی دهد، آنرا محترم بشمار و اطاعت کن. فرمانروا چون آسمانست و اتباع او مانند زمین. زیر سقف آسمان و بر بستر زمین چهار فصل به قاعده می‌گردند و همه طبیعت را سرشار می‌دارند...

۴- وزیران و مأموران حکومت باید که نیکوکردار باشند...

۵- شکم بارگی را رهاکن و از بند مال دنیا بگسل...

۶- بدی را کیفر رسان و خوبی را پاداش ده...

۷- به هرکس باید مسئولیت دقیق و روشن داد...

۹- ایمان، بنیاد در پستی و راست کرداریست. هرکاری را باید از روی ایمان کرد.

۱۰- خشم را از دل دور کن و رنجش را از دل بزدای...

۱۷- درکارهای بزرگ نباید یک تنه تصمیم گرفت و باید کسان بسیار آن کار را ببرسند... مشورت از زیانکاری جلو می‌گیرد.

از این رهنمودها هدفهای شاهزاده «شوء توکو» که می‌کوشید تا به‌خصوصیت میان خاندانهای نیرومند پایان دهد، مقام امپراتور را ممتاز نماید و اتباع را به اطاعت و وفاداری به امپراتور و ادار سازد، دانسته می‌شود. این شاهزاده از کوشش برای ترویج آیین بودا باز نایستاد. او بادست نوشته‌های خود مردم را به این آیین فرا می‌خواند و ساختن معابد، کشیدن تصاویر و تراشیدن پیکره‌های مقدس را تشویق می‌نمود.

سالهای نیمه اول سلطنت ملکه «سوویکو» (۶۲۸-۵۹۳) تقریباً با عصر سلسله «سوئی» در چین (۶۱۷-۵۸۹) برابر است، که دوره‌ای از شکوه و اعتلای

این سرزمین بود. شاهزاده «شوء توکو» نخستین فرستاده رسمی را به دربار چین فرستاد. این فرستاده همراه با مترجمی در سال ۶۰۷ از ژاپن به راه افتاد و به سلامت به پایتخت چین، «لو-یانگ» رسید و نامه شاهزاده را به امپراتور تقدیم کرد. نامه چنین آغاز می‌شد: «امپراتور کشور آفتاب تابان به امپراتور سرزمین آفتاب باختر می‌نویسد...» امپراتور «سویی» از اینکه در پایه مساوی طرف خطاب واقع شده بود ناراحت شد، بنابراین از پذیرفتن نامه خودداری کرد. اما این مسئله دنباله نیافت و فرستاده دربار ژاپن سال بعد بادر فرستاده دربار چین بازگشت. فرستادگان چین را در ژاپن با تشریفات شکوهمند پذیرا شدند. هرچند که در نامه‌ای که آنها تسلیم کردند از ژاپن مانند یک سرزمین تابع یاد شده بود، این سفارت موفق بود، زیرا که این سفارت میان دو کشور ارتباط رسمی ایجاد کرده و کتابهای بسیار از چین آورده بود، که هدف اصلی شاهزاده «شوء توکو» همین بود. در همان سال این فرستاده باز، اینبار همراه با هشت دانشجو، در بازگشت سفرای چین در پی آنها رفت. بعضی ازین دانشجوها چندین ده سال در چین ماندند و شاهد تغییر حکومت از سلسله «سویی» به «ته‌آنگ» شدند. اینان پس از بازگشت به ژاپن در پیشبرد اصلاحات «تایکا» (۶۴۶ م.) شرکت کردند.

در چین سلسله «سویی» در سال ۶۱۸ سرنگون شد و سلسله «ته‌آنگ» به جای آن آمد. شاهزاده «شوء توکو» در سال ۶۲۱ درگذشت، پیش از آنکه اصلاحات خود را به ثمر رسانده باشد و پیش از آنکه به سلطنت برسد. اوچندان نماند که توسعه مطلوب آیین بودا و رسم و راه کنفوسیوس را به چشم ببیند. خاندان «سوگا» سر راه «اعتدال آیینی» در نظام کارها و رسم و راه حکومت بود. «شوء توکوتایشی» برای همه ژاپنی‌ها چهره‌ای آشناست و او را بزرگترین شخصیت تاریخ ژاپن می‌دانند.

چین در روزگار سلسله «ته‌آنگ» شاید از نظر سیاسی نیرومندترین، پیشرفته‌ترین و دارای بهترین اداره و حکومت در جهان بود. چین بمراتب از ژاپن برتر بود. استادان ادب و هنر از چین می‌آمدند، و سال در پی سال فرستادگان و دانشجویان ژاپنی برای یادگرفتن رهسپار چین می‌شدند. سفر آنان دور از خطر نبود، گاه در توفان گرفتار می‌شدند و کشتی‌شان درهم می‌شکست و غرق می‌شد و خود آنها به کناره‌های دور می‌افتادند یا می‌مردند. بعضی از آنها یکسال در چین می‌ماندند و بعضی بیش از ۳۰ سال و بعضی هم تا پایان زندگی. شماری از بازامدگان، دانش مملکتداری و نظام اداری چین و نیز اصول فلسفه و هنرچینی

را باخود ارمغان آوردند.

پس از مرگ شاهزاده «شوء توکو»، خاندان «سوگا» بر سیاست ژاپن چیره شد. «سوگا اوماکو» کم‌کم بلند پروازی خود را برای غصب تاج و تخت نشان داد، اما او بزودی درگذشت و سپس «سوگایه‌میشی» به‌جای او نشست. او رفتاری ناآرام‌تر داشت. «یه‌میشی» و سپس پسرش «ایروکا» خودسرانه حکام را می‌گذاشتند و برمی‌داشتند وقتی پسر شاهزاده «شوء توکو» را که امپراتور احتمالی آینده بود، کشتند. «یه‌میشی» معبد نیاکانی خود را بنا کرد و برای خود و پسرش آرامگاههای معظم از آنگونه که خاص اعضای خاندان امپراتور بود، ساخت. پسران و دختران او را شاهزاده و شاهزاده خانم می‌گفتند و آنها در کاخهایی که برج و بارو داشت و در حفاظت سربازان بود، می‌زیستند. با این تندرویهای «سوگا»، دشمنی با آنان و ایستادگی در برابر خودسری این خاندان در دربار دامنه پیدا کرد. «ناکاتومی - نو - کاماتاری»، که در جانب شاهزاده «ناکا - نو - اویه» بود، توطئه‌ای برای سرنگون ساختن «سوگا» چید. او و یارانش برآن شدند تا در مراسم پذیرش سفیر کره، «ایروکا» را بکشند. «ایروکا» که همواره بیمناک حمله مخالفانش بود، شمشیر بلندش را هرگز از خود دور نمی‌ساخت. او چون برای حضور در این مراسم آمد، پرده‌دار تالار تشریفات ازو درخواست کرد که شمشیرش را بیرون بگذارد، و بنرمی گفت که شمشیر بلند او مایه دردسرش است. او به این فریب، شمشیر را بیرون گذاشت و بی‌آن وارد تالار شد. قرار بود که هنگامی که دبیر دربار ژاپن نامه و پیام رسیده از کره را را بلند می‌خواند، توطئه اجرا شود. در لحظه موعود، چون سوء قصد کننده پیدایش نشد، صدای دبیری که نامه را می‌خواند لرزیدن گرفت و به این نشانه «ایروکا» وضع غیرعادی را حس کرد، اما دیگر دیر شده بود. ناگهان شاهزاده «ناکا - نو - اویه» و دیگران از پشت پرده‌ای بیرون آمدند و «ایروکا» در برابر ملکه، که فرمانروای واقعی او بود، کشته شد. «یه‌میشی»، پدر «ایروکا» که سقوط «سوگا» را ناگزیر می‌دید، پس از آتش زدن سرایش خودکشی کرد. تاریخ این واقعه ژوئن ۶۴۵ بود.

بدینسان «سوگا» از میان برداشته شد و خاندانهایی که ناخواسته از «سوگا» اطاعت کرده بودند، اینک به شاهزاده «ناکا - نو - اویه» و «ناکاتومی - نو - کاماتاری» روی گرداندند. ملکه، که برکشیده «سوگا» بود، ناچار به کنارگیری شد و برادر کوچکش به‌جای او نشست. شاهزاده «ناکا - نو - اویه» ولیعهد شد (وسپس، از ۶۶۱ تا ۶۷۱، به نام امپراتور «تن چی» پادشاهی کرد): اکنون

«کاماتاری» قدرت برتر بود و ثروت و اعتبار یافت: نام تازه خانوادگی «فوجی-وارا» به او داده شد. «ناکا-تو-اویه» و «کاماتاری» سپس تدابیری را طرح و اجرا کردند که «اصلاحات تازه تایکا» نامیده شده است.

اصلاحات تایکا (۷۱۰-۶۴۵)

الگوگرفتن از بنیادهای چین

در پشت سر فرمانروای ظاهری کشور همواره یک نایب‌السلطنه، وزیر یا سخنگو بود که درواقع، او حکومت می‌کرد اما هیچگاه مدعی بالاترین عنوان مملکتی نبود. اگر تغییر اساسی در این نظام حکومتی داده نمی‌شد، تیرگی و دشمنی میان خاندانها و رقابت برای برتری جویی دامنه می‌یافت. پس، بهترین تدبیر را آن دانستند که قدرت خاندانها شکسته شود، و بهترین راه برای رسیدن به این مقصود متمرکز ساختن قدرت حکومت در دربار و برگرداندن نظام حکومتی ژاپن از یک اتحادیه ناآرام و بی‌ثبات طوایف و خاندانها به صورت یک کشور واحد با حکومت متمرکز نیرومند، به الگوی حکومت «ته، آنگ چین»، و تجدید نظام ارضی و مالیاتی بود.

در تدبیر این اصلاحات از تجربه و رایزنی دو دانشجو که در چین دانش آموخته و بازگشته بودند استفاده شد، و نظام جدید طرح و پرداخته گردید. در آغاز سال ۶۴۶ امپراتور فرمانی صادر کرد حاوی چهار ماده کوتاه که بافت سیاسی و اقتصادی ژاپن را یکسره دگرگون می‌ساخت و مقرر می‌داشت:

- ۱- حقوق و امتیازات شاهزادگان و اعیان و سرکردگان محلی بر اراضی و املاک و اتباع و اقشار مردم ملغی شود و، به جای آن، حاکمیت و اداره کار مردم و خاندانها باکشور خواهد بود و بخشداران و گماردگان حکومت اختیار اداره امور عمومی را خواهند داشت.
- ۲- برای نخستین بار، سازمانی برای اداره پایتخت به وجود آید. کشور به ایالات، شهرستانها و دهستانها تقسیم شود و فرماندارانی صالح بر آنها منصوب شوند و به کمک منشیان و دبیران کاردان کارها را اداره نمایند. یک نظام حمل و نقل نیز تنظیم شود...
- ۳- ثبت خانوار و برآورد مالیاتی و مقرراتی برای تجدید توزیع اراضی تدبیر و انجام شود. هریانزده خانوار یک واحد روستا را می‌سازد که در اداره یک دهخدا خواهد بود و او مسئول ثبت خانوار و تجویز کاشت غله و

نشانندن درخت توت و عهده‌دار پیشگیری از جرائم است و می‌تواند سهمیه مالیاتی و بیگاری را مقرر دارد...

همه شالیزارها با واحد «تان» اندازه‌گیری می‌شود که مساحت آن سی قدم در دوازده قدم است. هر ده «تان» یک «چوء» است. مالیات هر «تان» دولنگه و دو دسته برنج است و مالیات هر «چوء» بیست و چهار لنگه برنج.

۴- به جای مالیاتهای قدیم و کار اجباری، نظام مالیاتی تازه‌ای برپایه وسعت شالیزارها برقرار می‌شود. این مالیاتها از پارچه‌های ابریشمی، بافته‌های ابریشم و ابریشم خام متناسب با مقدار تولید، دریافت می‌شود.

با این تدبیر و ابداع سیاسی که «اصلاحات تایکا» نام گرفت، عصر دیوان-سالاری ژاپن آغاز گشت. هدف اصلی این اصلاحات مرکزیت بخشیدن به حکومت و توسعه قدرت امپراتور بود.

بنابراین «یوء روء» همه کشور به ولایات و ممالک تقسیم و هر ولایت به حکومت و اداره والی یا استانداری سپرده می‌شد. او نماینده رسمی امپراتور بود و اختیار و صلاحیت امور مذهبی، کشوری، نظامی و قضایی را داشت. والی امور ناحیه را با کمک مأموران نواحی اداره می‌کرد، اما آنها در عمل بیشتر عهده‌دار جمع‌آوری مالیات بودند.

پس از این اصلاحات نیز دربار برابر اثر مبارزه جوئی‌ها بر سر قدرت، دچار ناآرامی و تنش بود. شاهزاده «ناکا-نو-اویه» یکی از سران «سوگا» را که یکی از سه وزیر او بود به خودکشی واداشت، و او نیز نیرومندترین رقیب خود، پسر امپراتور پیشین، را به اعدام کشانید، و این هردو از سر کینه‌جویی بود. در کره، پادشاهی «سیلا» نیرومند بود و «پایکچه» را تصرف کرد و متحد سلسله «ته، آنگ» (چین) شد. «پایکچه» از ژاپن کمک خواست و شاهزاده «ناکا-نو-اویه» نیروی دریایی را روانه آنجا کرد، اما سپاه ژاپنی شکست خورد، پس از آن، او از جاه طلبی خود در آسیا گذشت، اما به فرستادن دانشجو به چین سلسله «ته، آنگ» ادامه داد. او با کمک «فوجی وارا کاماتاری» (ناکاتومی - نو- کاماتاری پیشین) منشور اصلاحات «تایکا» را به اجرا نهاد.

امپراتور «تن چی» برادر کوچکترش را جانشین خود ساخته بود، اما چون پسر خود او بزرگتر شد، محبت او به این یک مایل گشت و او را ولیعهد کرد. پس از مرگ این امپراتور، نیروهای برادرش به امپراتور جدید تاختند و او وادار به خودکشی شد و، در نتیجه، این برادر امپراتور شد. چند خاندان بزرگ که در این درگیری برادرزاده او را یاری کرده بودند، یکسره از میان رفتند و ازین راه

نیروی امپراتور افزون شد.

تمدن و فرهنگ در دوره بنیاد

آیین بودا در نیمه قرن ششم به ژاپن آمد و مایه ایجاد بنیادهای ملی و نظام اخلاقی تازه شد. تندیس‌ها و نگاره‌های بودایی، بازیبایی و گیرایی بیمانند، در رونق یافتن آیین تازه مؤثر بود و نیز شاید که نیرومندترین موج هنری را که تاریخ ژاپن به یاد دارد، آغاز کرد. تعالیم بودا چنان قدرت جادویی داشت که «شینتو» آیین باستانی ژاپن، را در برابر آن یارای برابری نبود. فرمانروایان ژاپن قدرت آیین تازه را دریافتند و آنرا به سود خویش درکار آوردند. امپراتور «تمو» هرچند یکبار فرامینی در سفارش انجام مراسم و رعایت موازین بودایی صادر می‌کرد و می‌خواست ازینراه آرامش و موازنه اجتماعی در کشور خود ایجاد کند. رایج‌ترین کتاب تعالیم بودایی در ژاپن «سوترای فروغ زرین» بود. امپراتور «تمو» در سال ۶۷۶ به همه ایالات فرمان داد تا جانداران را در بند نگه ندارند و نیازارند، و نیز در همان سال فرستادگانی به سراسر قلمرو خود روانه ساخت تا تعالیم «سوترای فروغ زرین» و «سوترای نینو» (سوترای پادشاهان نیکوکار) را برای مردم بیان کنند. او نیازهای بسیار به معابد بودایی داد، معابد تازه ساخت و، سرانجام، در سال ۶۸۵ فرمان داد که هر خانواده باید زیارتگاه بودایی در خانه بسازد و مجسمه بودا را همراه بامتن تعالیم و نوشته‌های بودایی در آنجا نگهدارد، مردم در این مکان نیایش کنند و نذر و نیاز و نثار نمایند. در متن گزیده سوتراهای عمده بودایی که به زبان ژاپنی برگردانده شده، درباره «سوترای فروغ زرین» آمده است:

«در این هنگام چهار سلطان «ودا» (ویسرامانا، دارتاراسترا، ویرودهاکا و ویروپاکا)، که همه عهده‌دار حمایت از کشورها و مردم بودایی می‌باشند) و دیگران همه باهم به آن مهربانترین ستوده جهان پاسخ دادند: «براستی که نیکوسخی است! براستی که نیکوسخی است! اگر پادشاهانی باشند که «سوترای فروغ زرین» را بخوانند و ترویج نمایند، ما، چهار سلطان «ودا»، همیشه نگهبان آنها خواهیم بود. هر بلیه‌ای را که نازل شود و هر نکبتی را که بر آنها ببارد، ما چهار سلطان «ودا» بی‌اثر خواهیم ساخت. هر بیم و ناخوشی را از میان آنها بر خواهیم داشت، زندگیشان را درازتر خواهیم کرد و به آنها سعادت آسمانی خواهیم بخشید. آنان به آرزوی دل خواهند رسید و شادی سرشار

خواهند یافت. ما همچنین همه سربازان سرزمین ایشان را نیرومند خواهیم ساخت...»

«بودا چنین پاسخ داد: «اگر پادشاهی این «سوترای فروغ زرین» را بخواند و آنرا در سراسر کشورش بگستراند، چهار فایده از آن وزیران و گماردگانش خواهد شد: نخست - وزیران و مأموران او بایکدیگر دوستی و احترام و محبت خواهند داشت. دوم - آنان خود را دردل پادشاه جای خواهند داد و همچنین طرف احترام کاهنان و برهمنان و ممالک بزرگ و کوچک خواهند بود. سوم - آنها قانون را محترم خواهند شمرد و به ثروت مادی کمتر توجه خواهند داشت و در پی خواسته و یافته‌های دنیوی نخواهند شد. نام نیک آنها همه‌جا جاری و مورد بزرگداشت مردم خواهد بود. چهارم - زندگانی‌شان دراز و همراه با آرامش و شادمانی خواهد شد...»

باگسترش آیین بودا در این عصر که به تدبیر و با حمایت امپراتور انجام شد، هنرهای بودایی نیز رونق گرفت. معابد مجسمه‌ها و نقاشیهای مانده از این دوره در استان کنونی نارا و حومه آن گویای این توسعه و پیشرفت است. درین میان، بنای برج نمای معبد بودایی «یاکوشی» به زیبایی مشهور است.

گونه معروفی از شعر ژاپنی که «تانکا» نامیده می‌شود در این دوره ساخته شد. «تانکا» مرکب از پنج خط ۵، ۷، ۵، ۷ و ۷ هجایی است. شعرهای «تانکا»ی ساخته چند امپراتور و بزرگان دولت و نیز شاعره‌های درباری در مجموعه‌ها و جنگ‌هایی که بازمانده است ممتاز می‌باشد. شعر «تانکا» با «هایکو» فرق دارد. «هایکو» در قرن هفده رواج یافت و از سه خط ۵، ۷ و ۵ هجایی ساخته می‌شود.

در زمینه سیاسی، هرچند که ژاپن از روشهای اداری و قضایی چینی کم و بیش آگاه شده بود، اما این شیوه‌ها را نمی‌شد بتندی درکار آورد زیرا که نظام حکومت خاندانها تا دوره اصلاحات «تایکا» هنوز برجای بود. تا زمان این اصلاحات، سرکردگان محلی و رؤسای خاندانها قدرت حکومتی، اداری و قضایی کامل بر مردم خود داشتند. اما پس از آن وضع دیگرگون شد.

در نخستین سال دوره «تایهوه» (۷۰۱) یک قانون اداری (ریوه) و قانون کیفری (ریتو) تازه منتشر شد و از سال بعد از آن به اجرا درآمد. این دو قانون را قوانین «تایهوه» نامیده‌اند. این قوانین نظام حکومت، سازمان اداری، مالیات - بندی و آیین دادرسی کیفری را مدون نمود.

متن نخستین این قوانین بازمانده و آنچه در دست است نسخه تجدیدنظر شده آنها در سال دوم دوره «بوه روه» (۷۱۸) می‌باشد که آنرا هم معمولاً بتساهل

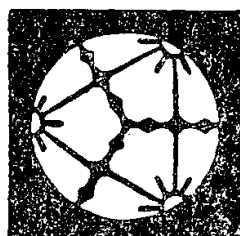
قوانین «تایهوء» می‌خوانند.

نظام اداری که بانخستین قوانین «تایهوء» سال ۷۰۱ پایه‌گذاری شد تانیمه قرن نوزده همچنان پایه نظری حکومت و اداره امور عمومی در ژاپن بود. طی سال‌های حکومت خودکامه کشوری و نظامی، شیوه اداره کشور دستخوش دگرگونی‌هایی شد، اما همه این فرمانروایان ناگزیر می‌دیدند که نظام سلسله مراتب را که در سال ۷۰۱ مدون و استوار شده بود، رسماً محترم بشمارند.

شماری از پژوهندگان تاریخ ژاپن عقیده دارند که وضع قوانین «تایهوء» یا «یوء روء» نمودار و نشانه تثبیت اقتباس فرهنگی ژاپن از چین بود. اما هرچند که بخش‌هایی از این قوانین از مقررات حکومت «ته، آنگ» چین گرفته شده بود، مهارت دیرین ژاپنی، در سازش دادن مایه‌ها و بنیادهای فراگرفته از مدنیت‌های بیگانه با نیازهای ملی و محلی ژاپن را نباید نادیده گرفت.

برپایه قوانین «یوء روء» اداره کشور برکانون دربار امپراتور و خانواده پادشاهی نهاده شد. دولت مرکزی دارای دوبرخشی اصلی بود، یکی بخش امور دینی و دیگر بخش امور اداری، و بخش نخست بردومی تقدم داشت.

«فوجی‌وارا فوبیتو» پسر «کاماتاری» بزرگ و مرد نیرومند این روزگار، در وضع و اجرای قوانین «تایهوء» سهم بزرگی داشت.



دوره نارا (۷۸۱ - ۷۱۰)

عصر اشرافیت

اصلاحات «تایهوه» امپراتور ژاپن را در جایگاه رهبری سیاسی واقعی کشور استوار ساخت. این تحول فرآورد تدابیر و تلاشها و تنشها و جریانهایی بود که تاریخ قرن هفتم ژاپن را برای آینده این کشور سرنوشت‌ساز نمود و بافت سیاسی و اجتماعی این سرزمین که در آندوره طرح انداخته شد تا قرن پانزده ماندگار شد و مایه‌ها و آثار آن هنوز هم برجاست.

تحولات سیاسی و اجتماعی قرن هفتم با قانون اساسی هفده ماده‌ای شاهزاده «شوه توکو» آغاز شد و با اصلاحات «تایکا» به نقطه اوج رسید و دنباله آن در آغاز قرن هشتم زمینه‌ساز وضع و اجرای قوانین «تایهوه» گردید که هدف و تأثیر نهایی آن تمرکز قدرت در دربار و دستگاه امپراتور بود، و به این مایه دربار و درباریان قدرت و شکوه و دستگاه یافتند. از اینرو دوره‌ای از تاریخ ژاپن را که با طلوع قرن هشتم آغاز و با بنای پایتخت تازه در «نارا» مشخص گردید، عصر اشرافیت نامیده‌اند.

توسعه و رونق معماری و سایر هنرهای بودایی نیز جلوه برجسته دیگر این دوره است.

قوانین «تایهوه» و پایتخت تازه‌ای که در «نارا» به‌الگوی «چه‌آنگ - آن» پایتخت چین، میان سالهای ۷۰۸ و ۷۱۲ ساخته و تکمیل شد، دو مظهر برجسته این دوره از تاریخ ژاپن شناخته می‌شود.

پایتخت تازه به مقیاس وسیع ۴۲ کیلومتر در ۴۷ کیلومتر به شکل مربع مستطیل که در آن پنج خیابان پهن و راست و نه خیابان باریک، شهر را به‌مناطق

تقسیم می‌کرد، طراحی شد. کاربردن شیروانی سفالی و رنگ سرخ در خانه‌های مردم طبقه ممتاز مجاز شناخته شد. این پایتخت تازه چنان شکوهمند بود که یک شعر «تانکا» درباره آن سرودند که می‌گفت: پایتخت، نارا، اینک در اوج سعادت است، چنانکه شکوفه‌های گیلاس در شکوفایی تمام باشند.

پایتخت تازه برای هفتاد سال مرکز حکومت ماند و هفت امپراتور از آنجا فرمانروایی کردند، و این عصر را، به نام این پایتخت، دوره نارا نامیده‌اند. این شهر در چند کیلومتری غرب شهر کنونی «نارا» بود و اکنون فقط پایه‌های بناهای اصلی آن برجای مانده است.

در پایتخت تازه، «نارا»، مقامی که تا به‌آنروز رئیس روحانی تبار آفتاب بود، به‌صورت امپراتوری درآمد که با دستگاه اداری مرکزی و با قدرت مطلق بر سراسر کشور فرمان می‌راند. امپراتور ژاپن اینک براستی پایه و جلوه «فرزند آسمان» (تن‌شین) یا «فرمانروای آسمانی» (تنو) را پیدا کرده بود که مشروعیت و حقانیت او با نظریه منشور آسمانی و با فرضیه حکومت مبتنی بر فضیلت و شفقت تأیید می‌شد. با اینهمه، امپراتور ژاپن همچنان به نام فرزند تبار آفتاب و عهده‌دار وظیفه مقدس رهبری، پایگاه پیشین خود را در جای رهبر بزرگ روحانی و موروثی آیین سنتی ژاپن، شینتو، نگاهداشت.

بدینگونه، در عین گرفتن الگوی چینی برای اداره و انتظام کشور و سازمان اداری و نظام قضایی، بنیاد معنوی و آیینی حکومت ملی ژاپن نیز حفظ شد. حتی نظام اداری و سیاسی و سازمان حکومتی تازه نیز با وضع یگانه بنیاد و احوال حکومت و سنت ژاپن تطبیق شد. تقسیم سازمان حکومتی دولت مرکزی به دواختس دینی و اداری، نمونه برجسته این تطبیق و تعدیل بود.

در این دوره استخراج کانهای مس و نقره آغاز گردید و سکه‌های مسین زده شد، و نیز ابزار کشاورزی از فلز ساختند که بر تولید کشاورزی افزود. اما این ابزارها فقط در زمین‌های مزروعی متعلق به زمامداران و دیوانسالاران به‌کار می‌رفت. ساخته‌های دستی هم پیشرفت کرد. در طول بزرگراهها، چاپارخانه‌هایی ساخته شد و مأموران دولتی از تسهیلات آن برای سفر و آمد و شد استفاده می‌کردند. در بخش شمالی «هونشو» (جزیره اصلی ژاپن) دژهایی ساختند. قیامی نیز در جنوب «کیوشو» (جزیره جنوب غربی ژاپن) روی داد که سرکوب شد.

با آنکه قدرت سیاسی مرکز تا نواحی دوردست کشور گسترش یافت، درگیری‌ها و رقابت‌ها میان خاندانهای نیرومند پیرامون امپراتور دنباله پیدا کرد.

در آغاز دوره «نارا»، قدرت بالاتر در دست «فوجی‌وارا فوبی‌تو»، پسر

«کاماتاری»، بود. پس از مرگ او، یکی از شاهزادگان وزیر شد زیرا که چهار پسر «فوبی‌تو» همه نوسال بودند. هنگامی که امپراتور «شو - مو» (که نوۀ دختری «فوبی‌تو» بود) سلطنت یافت، آن چهار پسر «فوجی‌وارا» شاهزادۀ وزیر را به خودکشی واداشتند و قدرت را باز یافتند، اما دیر نکشید که هرچهار پسر «فوجی‌وارا»، یکی پس از دیگری، از وبا درگذشتند و یک شاهزادۀ دیگر و دو روحانی بودایی که از چین بازگشته بودند، تصدی امور سیاسی را یافتند. امپراتور «شو - مو» به‌ترویج آیین بودا همت نهاد و سرانجام نیز پس از ۲۴ سال سلطنت، کناره گرفت تا راهب بودایی شود. به‌حمایت این پادشاه بود که معبد عظیم «تودایچی» در «نارا» ساخته شد، و شعبه‌های آن در هریک از ولایات کشور بنا گردید. در «تودایچی» پیکرۀ برنزی بودای بزرگ به بلندی ۱۶ر۲ متر و سنگینی حدود ۵۰۰ تن، در سال ۷۵۲ ساخته شد. بدینسان قدرت راهبان بودایی، حتی در کارهای اداری کشور فزونی گرفت.

در این میان، یک نوۀ «فوجی‌وارا فوبی‌تو» در تلاش خود برای بازیافتن قدرت از دست رفته خاندانش ناکام ماند. پس از آن، نوۀ دیگر «فوجی‌وارا» که طرف اعتماد امپراتور شده بود، بشایستگی بر مردم حکومت کرد، اما بزودی کاهنی به نام «دوئ کیوئ» به قدرت رسید. این کاهن را ملکه پیشین هنگامی که برای بهبود او از یک بیماری سخت نیایش می‌کرد، یافته و برکشیده بود. قدرت «دوئ کیوئ» با از میان برداشتن نوۀ «فوبی‌تو» افزون گشت و او مقام تازه وزیر روحانی را یافت. یکسال پس از آن او به کاخ نقل مکان کرد و وزیر بزرگ روحانی خوانده شد و عنوان رهبر روحانی را به او دادند. سرانجام، سخن از جانشینی او به پادشاهی، درگیری و کشمکش را برانگیخت، اما با مرگ ملکه پیشین که حامی او بود قدرت این کاهن رو به افول رفت.

با جلوس امپراتور جدید، نوۀ امپراتور «تن‌چی»، که پیوند نزدیک با «فوجی‌وارا» داشت، قدرت به این خاندان بازگشت.

تمدن و فرهنگ دورۀ نارا

در دورۀ نارا آیین بودا بیشتر بملاحظه امنیت کشور و ثبات حکومت و همچون پشتوانۀ اشرافیت، رونق یافت و به‌سیاست وحدت حکومت یاری داد. در سال سیزدهم دورۀ «تمپیوئ» (۷۴۱م.) امپراتور «شوء مو» فرمانی صادر کرد که می‌گفت: «ما، با همه نارسایی که داریم، مسئولیت حکومت براین کشور را

یافته‌ایم. ما تاکنون نتوانسته‌ایم که حکومت خیرخواه خود را بگستریم، و شب و روز درگیر احساس کمبودهای خود می‌باشیم. شاهان بیدار دل، از دیرباز، میراث و سنت گذشتگان را نگهداشته، صلح برای کشور و سعادت برای ملت فرا آورده‌اند. آنان بلایا را از میان برداشتند و خوشی و شادمانی را به مردم ارزانی داشتند. راز و رمز حکومت نیکومنش آنان که به نیل به این هدفها توانایشان ساخت چه بود؟ بتازگی برداشت سالانه غله فراوان نبوده و بارها طاعون در میان ما افتاده است. هراس و پشیمانی دلمان را انباشته است و سخت در تلاشیم تا گناهکاریمان را جبران کنیم.

«برای بهره‌مند ساختن همه وجودهای واحد ادراک، و فریافتن سعادت برای همگان بیکسان، در سالهای پیش پیک‌های چابک سوار به زیارتگاههای اقطار کشور فرستادیم و بر مقرری این مکانها افزودیم. سال پیش فرمان دادیم که هر ایالت باید که یک مجسمه طلا از «بودا شاکيامونی»، به بلندی پنج متر، برپای دارد، و نسخه‌ای از «دایه‌نیا کیوء» (سوترای خرد والا) بنویسد (این سوترا که بوسیله «هسوان تسانگ» راهب مشهور دوره «ته، آنگ» و در میان سالهای ۶۰۰ تا ۶۶۳ در ششصد مجله به‌چینی برگردانده شد، می‌آموزد که عالم بنابر وحدت دارد و همه جهان از یک عنصر است و تمایز میان اصل و پدیده و تعدد در چیزها ساخته ذهن نارس بشر می‌باشد.)

«... پس، اینک فرمان می‌دهیم که هریک از ولایات برج پرستشگاهی هفت طبقه به احترام و اکرام برپا دارد و از سوترای فروغ زرین و از سوترای نیلوفر قانون معجزه‌آسا نسخه‌ای نوشته دارد. همچنین در نظر داریم که نسخه‌های مخصوصی از سوترای فروغ زرین را با حروف طلا بنویسیم و متنی از آن به هریک از این پرستشگاهها بدهیم. اراده ما اینست که قانون مقدس رونق گیرد، و جاوید بماند....»

«شما والیان و ملوک باید که در انجام وظایفتان اهتمام ورزید، و خود را صافی سازید. صدق خود را به دنیای بالا نشان دهید تا آسمان یار و نگهدارتن باشد.

«باشد که مردم حال و آینده نیات عالی ما را بدانند.»

بدینسان ثروت و قدرت کشور برای ساختن معابد و کارهای مجسمه‌سازان و هنرمندان بودایی صرف شد. چند راهب بزرگ بودایی فرقه‌های خود را بنیاد کردند. معابد بسیار ساخته شد که چندین بنا از آن به‌زیبایی ممتاز است. رقابت میان دستگاه بودایی و حکومت نیز از همین دوره نمایان است. گاه راهبی در تبلیغ

و جلب نظر مردم پیش می‌رفت و دولت در سرکوب او می‌کوشید. بعضی راهبان هم با پرداختن به کارهای عام‌المنفعه، مرمت جاده‌ها و پل‌ها و آبیاری و مانند آن با مردم نزدیک می‌شدند. در میان فرمانروایان ایندوره ملکه «کوء میوء» همسر امپراتور «شوء مو» معتقد متعهد آیین بودا بود، یک پرورشگاه برای یتیمان و یک پناهگاه برای نیازمندان ساخت که اینها بعداً در ادارهٔ معابد بودایی درآمد.

در این دوره سلسلهٔ «ته، آنگ» در چین سعادت روزافزون یافت و پایتخت آن، «چه آنگ - آن» در جهان نامور شد. فرهنگ اروپا از راه آسیا به چین راه یافت و از آنجا به ژاپن رسید. پس، فرهنگ دورهٔ «نارا» تأثیرهای فرهنگ اروپایی و چینی را آمیخته دارد. نمونهٔ این تأثیر در معماری معبد «توء شوء دای» پیداست. در «شوء سوء - این»، بنای خزانه‌ای که بخشی از معبد «توء دای» (توء دای جی) در «نارا» می‌باشد چیزهایی نگهداری می‌شود که از امپراتور «شوء مو» باز مانده است. در دورهٔ این امپراتور فرهنگ «نارا» در اوج شکوه‌مندی بود. در میان آثار این گنجینه ظرفهای طلا، نقره، لاک‌کاری، بلور و شیشه، پارچه‌های نفیس، فرش‌ها و سازهای موسیقی یافت می‌شود که بسیاری از آنها از چین و هند و ایران آمده است.

ساختمان خزانهٔ «شوء سوء - این» چنانست که گنجینهٔ آنرا خود بخود خشک و محفوظ نگاه می‌دارد. هر دیوار این بنا از تخته باریکه‌هایی ساخته شده است که بطور افقی از محاذی کف تالار تا لبهٔ بام کار گذاشته‌اند. در فصل‌هایی که هوا خشک است، توفالها خشک و جمع می‌شود و میان توفالها درز پدید می‌آید و از این شکافها هوای خشک و تازه به درون تالار راه می‌یابد. اما در هوای مرطوب، توفالها نم می‌کشد و پهن می‌شود و درزها به هم می‌آید و، در نتیجه، از آمدن هوای مرطوب به تالار جلو می‌گیرد.

ادبیات ژاپن نیز به تأثیر ادبیات چین پیشرفت کرد. «کوجی‌کی» و «نیهون-شوکی» در این دوره نوشته شد. در مقدمهٔ «کوجی‌کی»، نوشتهٔ سال ۷۱۲، چنین آمده است:

«در آغاز که اجسام و اجرام پدید آمد، هنوز نه شکلی گرفته و نه روحی در آن دمیده بود، نه نامی داشت و نه حرکتی. که می‌داند که آن ماده به چه هیأت بود؟ اما آنگاه که آسمان و زمین از هم باز شدند، نخست سه فرشته در وجود آمدند. نرینه و مادینهٔ آفریدگان ازینجا آغاز شد. این دو آفریدهٔ با روح (ایزاناگی و ایزانامی) نیاگان همهٔ مردمانند...»

«کوجی‌کی» یا تاریخ قدیم ژاپن بر رویهم از آفرینش آسمان و زمین آغاز می‌-

شود و به فرمانروایی ملکه «سویی کو» پایان می‌گیرد.

قدیم‌ترین کتاب شعر ژاپن به نام «مانیو - شو» (مجموعه برگهای بیشمار) نیز در این دوره ساخته شد. در این کتاب نمونه‌های گوناگون شعر، از شیوه رایج «واکا» یا «تانکا» (قطعه کوتاه) گرفته تا «چوء کا» (شعر بلند)، «سه دوء کا» (شعر پنج پاره ۵، ۷، ۷، ۵، ۷ و ۷ هجایی) و دیگر انواع شعر، آمده است. این جنگ حدود ۴۵۰۰ قطعه شعر در بر دارد که از اواخر قرن چهارم تا زمان تألیف کتاب سروده شده است، و گوینده آنها از همه قشرهای اجتماع بوده‌اند، از امپراتور گرفته تا کشاورزان و پاسداران ساحلی. موضوع شعر، از نظر تنوع غنی است، مانند ثنای امپراتور، وصف زیبایی طبیعت، یاد و خیال یار سفرکرده، بینوایی و ناداری، حال عشق، اندوه، شادی، رنج و دیگر مایه‌ها. شعر زیر از یاد فرزندان جدا مانده می‌گوید:

هنگامی که خربزه می‌خورم،
فرزندانم را به یاد می‌آرم،
چون بلوط می‌خورم،
آنها را باز بیشتر به یاد می‌آرم،
کی بود که آنها پیشم آمدند؟
آنها در برابر چشمانم می‌نمایند،
نمی‌توانم آرام بخوابم
پس از این «چوء کا» (شعر بلند) یک «تانکا» (قطعه کوتاه) آمده است که احساس شاعر را خلاصه می‌گوید،
به چه کارم می‌آید
سیم و زر و جواهر؟
هیچ ثروتی همسنگ فرزندان نیست.
(سروده «یامانوئه اوکورا»)

نمونه زیر از سوز فراق حکایت دارد،
همچنانکه چشم به راه تو دارم
دلم از شوق و آرزو لبریز است،
باد پاییزی می‌وزد -
گویی تویی
که پنجره نئی اتاقم را می‌گشایی.
ویژگی عمده همه این شعرها بیان صادق و لحن گیرا و مردانه است. این

سروده‌ها تأثیر بسیار برشاعران بعدی داشت. هم «تانکا» و هم «چوءکا» را «واکا» (شعر ژاپنی) می‌خوانند، اما «واکا» بیشتر به معنی «تانکا» گرفته می‌شود زیرا که از قرن هشتم این‌گونه شعر بیش از همه سروده شده است.

«مانیوشو» در احساس و عمق ژاپنی است زیرا که به ژاپنی سروده شده است، اما از آنجا که زبان ژاپنی هنوز خط نداشت، آنرا به چینی نوشتند. بعضی از نشانه‌های چینی برای رساندن مفهوم آن در شعرها آمده، اما بعضی دیگر برای نشان دادن صداها و زبان ژاپنی به‌کار رفته است. از اینرو نوشته «مانیوشو» هرچند که چینی می‌نماید، در واقع یک اثر ژاپنی است که به تنها خطی که سرایندگان به آن آشنا بودند، نگاشته شده است:

اسب سیاه من

می‌تازد.

تا دوردست آمده‌ام،

و قصر دلدالم را

زیر آسمانهای دور برجای نهاده‌ام.

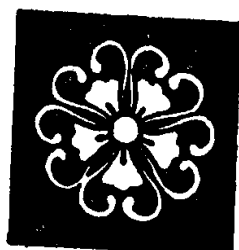
آه، ای برگهای زرد

که بر دامنه خزان زده می‌ریزد،

یک چند بر درختان بپایید

و چرخ‌زنان فرود نیایید

باشد که قصر دلدالم را دیگر بار ببینم.



دوره هیان (۱۱۸۵ - ۷۹۴)

دوره نخست هیان (۷۹۴-۱۱۵۸)، توسعه تمدن بودایی

دوره «هیان» در سال ۷۹۴ آغاز شد، هنگامی که امپراتور «کامو» پایتخت خود را از «نارا» به «ناگائوکا» و سپس به کیوتو منتقل کرد تا حکومت را از تأثیر قدرت فزاینده آیین بودا و نفوذ بنیادهای مذهبی در دربار کنار دارد، هرچند که دشواریهای بارآمده، از رقابت و درگیری خاندانهای نیرومند برجای بود. «کیوتو» بیش از یک هزار سال پایتخت ژاپن ماند، تا که در آغاز عصر تجدد ژاپن در سال ۱۸۶۸، مرکز حکومت به توکیو انتقال یافت.

پایتخت تازه که «هیان-کیو» (پایتخت صلح و آرامش) نام گرفت، همچنانکه «نارا»، به الگوی پایتخت سلسله «ته، آنگ» چین در «چه آنگ-آن» ساخته شد. این پایتخت به شکل مربع مستطیلی با درازای ۵۰ کیلومتر از شمال به جنوب و پهنای ۴۰ کیلومتر از شرق به غرب، با خیابانهای پهن و راست که شهر را به مربعهای قرینه تقسیم می‌کند، طرح شد. در مرکز شمالی شهر محدوده‌ای به درازای ۱۶ کیلومتر و پهنای ۱۲ کیلومتر ساختمانها و محوطه کاخ امپراتور، بناهای مسکونی دیگر، تالارهای پذیرایی و ساختمانهای دولتی بود. اما بر اثر دشواریهای اقتصادی، بنای پایتخت چنانکه طرح شده بود پیش نرفت.

پیش از ساختن پایتخت تازه، امپراتور «کامو» محدودیتی برای بنای معابد جدید وضع نمود تا از افزایش قدرت دستگاه مذهبی و راهبان جلوگیری. بالینهمه،

به فاصله یک تا دو قرن همه دامنه‌های تپه‌ها و کوه‌های پیرامون شهر از معابد بودایی پوشیده شد و نفوذ و نیروی کاهنان مبارز و راهبان ستیزه‌جو مایه هراس حکومت بود.

در آغاز قرن هشتم قیام وحشیان «ئه‌زو»، از تیره‌ای که اکنون «آینو» خوانده می‌شوند، در شمال ژاپن، امپراتور را واداشت تا سپاهی به‌سرکوبی آنها بفرستد. پادگانها و پایگاههای نظامی درجا‌های مختلف ساخته شد، اما «آینو»ها همچنان سرکشی می‌کردند و تهاجمات فراوان آنها به نواحی جنوبی ادامه داشت. امپراتور «کامو» ناچار درهمان گیر و دار ساختن پایتخت تازه، سپاهی را به جنگ آنها فرستاد. فرمانده این سپاه «سی-بی-تای-شوگون»، یعنی «سپهسالار سرکوبگر وحشیان» لقب داشت. پس از دوبار شکست، لشکرکشی سوم به پیروزی انجامید و قدرت و حاکمیت امپراتور به شرق و شمال ژاپن گسترش یافت.

در زمینه اقتصاد و اداره کشور، قوانین اداری و کیفری «تایه‌و» که در سالهای ۷۰۱-۷۰۲ وضع شد و از اصلاحات «تایکا» مایه گرفته بود، در همان دوره «نارا» هم خوب اجرا نمی‌شد. در دوره «هیان» زمین‌هایی که از سوی دربار و به‌امانت به کشاورزان واگذار می‌شد و انتفاع از آن به پسرانشان هم به ارث می‌رسید، به ملکیت زارعان داده شد تا کشت و زرع تشویق شود. اما کشاورزان زمین‌های اربابی، از فشار مالیات، اراضی را رها می‌کردند و می‌گریختند. در این میان طبقه ممتاز و نیز معابد باتصرف این زمین‌ها صاحب املاک وسیع شدند. در دوره «نارا» تنها اراضی متعلق به معابد و بنیادهای مذهبی از مالیات معاف بود. در دوره «هیان» اراضی با امتیاز معافیت از مالیات به اعضای خاندان امپراتور، مقربان درگاه و بزرگان دولت بخشیده شد. در نتیجه، املاک معاف از مالیات و متعلق به طبقه ممتاز و اعیان افزایش یافت.

آغاز قرن نهم شاهد دگرگونیهای مهمی در وضع آیین بودا در ژاپن بود. دو روحانی دانشمند و برجسته پس از تحصیل در چین به ژاپن بازگشتند. یکی ازیندو به‌نام «سایچو» در معبد «انریاکو» درکوه «هی‌بی» در شمال شرق «کیوتو» اقامت گزید. او در آنجا فرقه «تندای» را بنیاد کرد، و این فرقه، تازه بفرقه‌های ششگانه که از دوره «نارا» رسمی شناخته شده بود، افزوده گشت. اندیشه و اعتقاد فرقه «تندای» بر محور این نظریه است که وجود و حقیقت مطلق یکی بیش

نیست و آن در هر پدیده‌ای در جهان نهفته و جاگیر است و هروجود و نمود در واقع پرتوی از حقیقت یگانه ثابت و هستی کل است: عالم بنابر وحدت دارد و کثرت‌ها نمادین و پنداریست:

عالم افسرده است و نام او جماد

جامد افسرده‌بود ، ای اوستاد

باش تا خورشید حشر آید عیان

تا ببینی جنبش جسم جهان

(مثنوی، دفتر ۳ نی، بیت ۱۰۰۸)

«سایچوء» می‌گفت که هرکس که به تعالیم «سوترای نیلوفر مقدس» رفتار کند، پس از مرگ به بهشت خواهد رفت. این نظریه با مخالفت کاهنان فرقه‌های «نارا» (شش فرقه پیشین) روبرو شد، که می‌گفتند فقط بهترین و برگزیده ترین مردم به بهشت خواهند رفت. با آنکه کار «سایچوء» بالا گرفت. اما فرقه او پس از مرگش رسمی شناخته شد و بعدها عنوان والای «دنگیوء دایشی» (معلم بزرگ) را، از راه تجلیل، به او دادند. روحانی و دانشمند برجسته دیگر «کوء کای» بود که در معبد «کن‌گوء بو» در کوه «کوء یا» در جنوب ناحیه «یاماتو» اقامت گزید و در آنجا فرقه «شین‌گون» را بنیاد نهاد. به اعتقاد او، کائنات همه جلوه‌ایست از یک حقیقت که به دو صورت نمودار می‌شود، جوهری و عرضی. عالم هستی پراز مواد و عناصری است که همه چیز از آنها ساخته شده است. پس، در نهایت امر، بودا و مردم یکی می‌باشند و جزء همان حقیقت واحدند. «کوء کای» می‌گفت که هرکس، حتی در این زندگی و در حال حیات، می‌تواند به بهشت برود، و این هنگامی است که او بتواند با قراردادن دستهایش به وضع دستهای بودا و تکرار ذکر تعالیم و حقایق بودا، خود را به حال آرامش روحی درآورد. «کوء کای» اوراد و افسونی برای دور ماندن از بیماری و بلایای طبیعی درپناه برکت بودا، به مردم داد: او مورد اعتقاد و محبوب مردم طبقه ممتاز و اعیان بود و لقب والای «کوء بوء دایشی» را به او دادند.

در این دوره تعالیم بودا به‌طور گسترده به میان مردم راه نیافته بود زیرا که فهم آن برای مردم هنوز دشوار بود.

یک سده میانی دوره «هیان»، سالهای ۹۶۷ تا ۱۰۶۸، را عصر قدرت و شوکت فرمانروایان «فوجی‌وارا» دانسته‌اند. در این یک قرن، سیاست و حکومت

در غلبه خاندان «فوجی‌وارا»، نوادگان «فوجی‌وارا کاماتاری» از دست‌اندرکاران اصلاحات «تایکا»، بود. «فوجی‌وارا یوشی فوسا» توانست بر خاندانهای رقیب پیروز شود و با ازدواج مصلحتی، پیوند نزدیک با امپراتور پیدا کند و سرانجام نایب‌السلطنه او شود. پس از «یوشی فوسا»، برادرزاده‌اش به قدرت رسید و مقام «کامپاکو» (صدراعظم یا صاحب‌دیوان) را یافت. امپراتور «اودا»، یکی از معدود امپراتورانی که از سوی مادر با خاندان «فوجی‌وارا» پیوند نداشت، ترجیح داد که از رایزنی و رهنمود دانشمند برجسته‌ای به نام «سوغاوارا میچی‌زانه» بهره‌مند باشد. «میچی‌زانه» از خانواده‌ای قدیمی اما نه چندان نیرومند، و در انشاء و شعر و خط‌نویسی و مطالعات و علوم چینی ممتاز بود. در این میان با کناره‌گیری امپراتور «اودا»، شاهزاده‌ای جوان جانشین او شد. امپراتور پیشین یکی از افراد نوسال خاندان «فوجی‌وارا» را وزیر دست‌راست کرد تا از قدرت «فوجی‌وارا» بکاهد. بزرگان «فوجی‌وارا» ازین تدبیر و انتصاب ناخشنود بودند و باکوشش آنان دوسال بیشتر نشد که «میچی‌زانه» به مقامی در «کیو شو»، جزیره جنوب غربی ژاپن، منصوب و درواقع از پایتخت و مرکز قدرت رانده شد. امپراتور جوان به خاندان «فوجی‌وارا» اعتماد کرده و ندانسته بود که آنها علیه «میچی‌زانه» زمینه‌چینی می‌کنند. میچی‌زانه پس از یکسال در اندوه و افسردگی درگذشت.

اندکی پس از مرگ «میچی‌زانه»، صاعقه در کاخ امپراتور گرفت، بارانهای سیل‌آسا و طولانی بسیار آمد، آتش سوزیهای فراوان شد و چندین کس از بزرگان مردند. این بلایا را انتقام روح آزردۀ «میچی‌زانه» انگاشتند و امپراتور فرمانی صادر کرد و اورا، باآنکه مرده بود، به منزلت و پایگاه پیشین بازگمارد. اما بلایای طبیعی دنباله پیدا کرد. پس در چند جا نیایشگاههای «شینتو» به نام «میچی‌زانه» ساخته و اورا به پایه قدیسان و مقام «خدای دانش و خطاطی» شناختند و لقب «تن جین» (خدای آسمانی) را به او دادند. دانش‌آموزان ژاپنی گاهی به نیایشگاه وقف شده برای «تن جین» می‌روند تا برای قبولی خود در امتحانات دعا کنند.

«میچی‌زانه» شکوفه آلو را دوست می‌داشت، و هنگامی که روانه «کیوشو» می‌شد یک شعر «تانکا» (شعر پنج پاره سی و پنج هجایی) برای درخت آلو باغچه‌اش ساخت که می‌گوید:

هنگامی که نسیم شرق می‌وزد

عطر شکوفه‌هایت را به دست باد بسپار

تا به مشام جانم برساند.
این را در بهاران از یاد مبر
گرچه من دیگر در میان نباشم.

ازینروست که در محوطه همه نیایشگاههای «تن جین» درختهای آلو کاشته‌اند.

قدرت در دربار «کیوتو» تا قرن دوازدهم در دست خاندان «فوجی وارا» بود. آنها رفته رفته دارای املاک بیشتر و وسیع‌تر شدند و از این‌راه بنیه و نفوذ مالی عظیم نیز یافتند. دوره طلایی اینان در اوایل قرن یازده بود که «فوجی وارا میچی ناگا» در مقام نایب‌السلطنه، و نوّه (دختری) او امپراتور بود. درین هنگام خانواده‌ای دیگر چنان نیرومند نبود که اورا نگران مبارزه و رقابت سازد و تقریباً همه بزرگان دربار از یاران و نزدیکان «میچی ناگا» بودند. او به قدرت و جاه خویش می‌بالید و در شعری خود را «سرور آفاق، به درخشندگی ماه تمام» وصف کرد.

خاندان «فوجی وارا» با ساخت و پرداخت دوباره فرهنگ گرفته شده از چین، تمدنی درخشان در «کیوتو» بارآوردند. آنها تا آنجا که می‌شد تماس خود را با بقیه کشور بریدند و خواستند تا در فرهنگ و هنر دنیایی بازیبایی ناب و بکمال در محیط خود بسازند. توجه آنها به حال و کار ولایات جز وصول مرتب درآمد و مالیاتها نبود.

در ولایات هم رویدادهایی در حال تکوین بود. در اوایل قرن دهم یکی از سران محلی شرق ژاپن به نام «تایرا ماساکادو» بیش از هشت ولایت شرقی را یکپسند زیر فرمان آورد و تا آنجا پیش رفت که خود را «امپراتور تازه» ژاپن خواند. در همین احوال یکی از رانده شدگان خاندان «فوجی وارا» نیز، به نام «سومیتومو»، به راهزنی دریایی در دریای ژاپن پرداخت و راه آبی را که به پایتخت می‌پیوست به خطر انداخت. هرچند که این دو شورش کمی پس از سال ۹۴۰ به دست سران محلی سرکوب شدند، اما سرکشی آنها هشدار بود برای دربار که اگر می‌خواهد قدرت را نگهدارد نباید که به کار ولایات بی‌اعتنا بماند.

دوره دوم «هیان» (۱۱۵۸-۱۱۸۵)

برآمدن رزمندگان

قرن دوازده دوره دگرگونی عظیم در ژاپن بود. درباریان «هیان» قرن‌ها بود

که از حکومت درست و رسیدگی به ولایات غفلت ورزیده و گذاشته بودند که اختیار کارها در همه جا به دست امیران محلی بیفتد، سرکردگانی که سلاح برداشته و طبقه رزمنده حرفه‌ای را ساخته بودند. درمیانه قرن دوازده، درباریان از اداره کار خود در پایتخت نیز ناتوان می‌نمودند. روزگاری که بزرگان درگاه و اشراف را کاری دیگر جز شعرخوانی و قافیه سرایی نبود، گذشته بود. رزمندگان سلاح‌دار «تایرا» و «میناموتو» را هرجا در خیابانهای «کیوتو» می‌شد دید، و درگیریهای روزافزون میان جناحهای رقیب درباری و سامورایی مردم را نگران و گریزان می‌داشت.

تا آنگاه که اداره و حکومت پایتخت بسامان بود، فرمانروایان «فوجی‌وارا» چندان توجهی به کار و حال دیگر نواحی کشور نشان نمی‌دادند. مقامهای عالی دربار در اختیار کسان خانواده «فوجی‌وارا» بود و دیگران به این مراتب راه نداشتند. افراد خانواده‌های دیگر مشاغل و مقامات ولایتی را می‌گرفتند و تلاششان همه آن بود که از درآمد مالیاتها کیسه خود را انباشته کنند. در مبارزه با بزهکاری تدبیر جدی نمی‌شد، و ازینرو قانون شکنی و بی‌نظمی رواج یافت و مردم ناچار شدند که خود در پی چاره برآیند و راهی برای حفظ خویش بجویند. توانگران، نگهبان و سلاح‌دار به‌کار گرفتند و پدید آمدن اینان آغاز پیدایی سامورایی، رزمندگان معروف قرون میانه ژاپن، بود. از میان این شمشیرزنان مردان توانایی پدید آمدند که دسته‌ها و گروههای رزمنده و عیار به رهبری خود تشکیل دادند و بعضی از این گروه‌ها چنان نیرو یافتند که می‌توانستند خواست و اراده دربار و حکومت «فوجی‌وارا» را ندیده بگیرند. اینان رفته رفته کشت و محصول زمین‌های «فوجی‌وارا» را تصرف کردند و با این کار زمینه را برای سربرداشتن دیگر خاندانهای مدعی حکومت و جویای نام که از سلطه و انحصار قدرت «فوجی‌وارا» ناخشنود بودند، آماده ساختند.

دربار با اجیر گرفتن سرباز و جنگجو کوشید تا مدعیان را سرکوب کند. جنگ و ستیز میان جناحها و دسته‌ها گسترده‌تر و فزونتر شد، تا که سرانجام همه این مبارزان در دو سپاه بزرگ جمع شدند و در برابر هم درآمدند: یکی سپاه خاندان «میناموتو» (یا، به تلفظ چینی این واژه، «گنجی») و دیگر خاندان «تایرا» یا («هی-که»).

مرکز قدرت خاندان «میناموتو» به سرکردگی «یوشی تومو»، در دشت خاوری و نزدیک توکیو کنونی بود و کانون قدرت «کی‌یوموری» رهبر خاندان «تایرا»، در باختر ژاپن. چون «میناموتو»، به درخواست دربار، شورش را که در شمال

«هونشو»، جزیره اصلی ژاپن، برخاسته بود، فرونشاند، به آنها امتیاز ورود به کاخ امپراتور داده شد.

در سال ۱۱۵۶ با درگذشت امپراتور منزوی بنام «توبا» که بزرگ خاندان امپراتوری بود، مبارزه میان دوپسر او، یکی امپراتور پیشین به نام «سوتوکو» و دیگر فرمانروای کنونی به نام «گوشیراکاو» پیش آمد. گروه بندی در دربار آغاز شد و اعضای رقیب خاندان «فوجیوارا» و نیز ساموراییهای سرای «تایرا» و سرای «میناموتو» در پشت یکی ازین دو مدعی صف کشیدند و خواستند تا دعوی پادشاهی را وسیله نشان دادن کینه‌های دیرینه و دشمنی‌های گسترده خود سازند. دوبرادر از خاندان «فوجیوارا»، یکی خود و یارانش را به امپراتور وابسته، و دیگری در سایه حمایت فرمانروای پیشین پناه گرفته بود. دسته وابسته به امپراتور «میناموتو یوشی تومو» و «تایرا- نو- کی یو موری» را باخود همراه ساخت، و دسته رقیب نیز هواداری کسان دیگری ازین دو خاندان را فراهم آورد. این گروه دوم در یک شبیخون و نبرد کوتاه به آسانی درهم شکسته شد و در پی آن، امپراتور پیشین به گوشه دوردستی تبعید شد و هوادارانش همه اعدام شدند. بدینسان، آشوب داخلی که به واقعه «هوگن» معروف است به پایان آمد (۱۱۵۶ م.).

واقعه «هوگن» برادر را به جان برادر انداخت و پسر را به جان پسر. هرچند که کار این درگیری در جنگی یک شبه یکسر شد، این رویداد اهمیت تاریخی بسیار دارد زیرا که رهبری کشور را بطور قاطع از درباریان «کیوتو» به امیران و سلاحداران ایالتی منتقل کرد. این امیران هنوز در میان خود شقاق و افتراق بسیار داشتند و حتی در جنگ «هوگن» هم به اتحاد رفتار نکرده بودند. بالینهمه، روشن بود که دوره فرمانروایی و تسلط دربار و درباریان به پایان آمده و دوره حکومت سامورایی فرا رسیده است. سامورایی دیگر سرباز اجیر نجبای «هیان» نبود، و به خواست و اراده خود عمل می‌کرد.

در پی این جنگ مقامهای عالی درباری به «میناموتو یوشی تومو» و «تایرا- نو- کی یوموری» داده شد، اما «یوشی تومو» مقامی پایین‌تر از «کی یوموری» یافت و ناخشنود ماند.

هر دو خاندان «میناموتو» و «تایرا» از امپراتوران دوره نخست «هیان» نسب داشتند، اما در گذر دو قرن هریک در ولایت و قلمرو نفوذ خود هسته قدرتی برپایه مراتب لشکری به نام «آیین اسب و کمان» ساخته و در برابر حکومت دربار و اشراف برخاسته بودند. این روح استقلال طلبی در رزمندگان «میناموتو»

که فاصله اقلیمی و احساسی زیادتری با دربار «کیوتو» داشتند، بیشتر بود. سه سال پس از واقعه «هوگن»، جنگ دیگری در «کیوتو» درگرفت. اینبار دوطرف پیکار، آشکارا، یکی «تایرا» و دیگری «میناموتو» بودند. از موجبات اصلی نبرد «هی جی» (که این جنگ بعداً چنین نام گرفت)، ناخشنودی «مینا - موتو یوشی تومو» ازین بود که پس از جنگ «هوگن»، متحد او، «تایرا کی یو - موری»، خلعت و انعام بیشتری از دربار گرفته بود. دراین میان چون دوتن دیگر از امیران «فوجی وارا» باهم به رقابت افتادند، خود و یارانیشان پیرامون «یوشی - تومو» و «کی یوموری» موضع گرفتند. در سال ۱۱۵۹ «یوشی تومو» با اتحاد با یک وزیر «فوجی وارا» که او هم از نرسیدن به پایگاه دلخواه در دربار ناخرسند بود، غیبت «کی یوموری» در پایتخت را فرصت شمرد و خواست تا دستگاه و مقامات دربار را در اختیار خود و یارانش گیرد.

«کی یوموری» و نیروهای «تایرا» بشتاب به پایتخت برگشتند. نبرد میان دو خاندان نظامی عمده ژاپن ناگزیر بود، اما پیش از شروع جنگ، «تایرا» توانست فرار امپراتور را زمینه چینی کند و او باتغییر چهره به صورت یک ندیمه از سلطه «میناموتو» به اردوی «تایرا» گریخت. این کار برای توجیه جانب «تایرا» اهمیت اساسی داشت، هرچند که امپراتور در آن هنگام بیش از هفده سال نداشت و خود دارای اختیار و قدرت چندان نبود. طرفهای درگیر کشمکش های بزرگ داخلی در تاریخ ژاپن همه کوشیده اند که عملیات خود را، حتی وقتی که براستی به شهوت قدرت و جاه طلبی یا به طمع مال و غنیمت جنگی درکار آمده اند، باادعا و تأکید اینکه آنرا برای امپراتور انجام می دهند، توجیه کنند. درمورد نبرد «هی جی» که در «کیوتو» روی داد، حضور امپراتور در اردوی «تایرا» خودبخود گواه حق به جانبی اینان می بود.

چون این دو جناح در نبرد «هی جی» درگیر شدند (۱۱۵۹ م.) گروه «مینا - موتو یوشی تومو» شکست خورد، خود او کشته شد و همه مردم خاندان «مینا - موتو، جز بچه ها، اعدام شدند.

اینبار «تایرا» پیروزی نظامی بزرگی یافت و فرمانروای تازه ژاپن شد. یک مثل کنایه دار ژاپنی می گوید: «کسانی که می برند، لشکر امپراتوراند، اما آنهایی که می بازند، شورشیند.»

خاندان «تایرا» بیش از بیست سال بر ژاپن حکومت راند. روزگار اعتلای آنها و باز درگرفتن زد و خورد با خاندان «میناموتو» در دهه ۱۱۸۰، که اینبار کار «تایرا» را تمام کرد، در یکی از نخستین داستانهای رزمی قرون میانه ژاپن به نام

«هی که مونیگاتاری» یا داستان «هی که» (نام دیگر «تایرا») بروشنی آمده است. این کتاب که حدود ۵۰ تا ۷۰ سال پس از این رویداد نوشته شده است، خاندان «تایرا» را همچون ستارگان پرشتابی نشان می‌دهد که خوش درخشید اما پس از بر شدن به اوج، به کام خاموشی و نابودی افتاد.

پیروزی «تایرا» کشتار بسیار در پی داشت و امیران پیروز خواستند تا دشمنان گذشته و آینده را هرچه زودتر نابود کنند. «یوشی تومو» رهبر «مینا-موتو» به دست یکی از یاران خائن خود کشته شد.

هنگام شکست «هی جی»، «میناموتو یوریتومو»، پسر ارشد «یوشی تومو» و وارث خاندان «میناموتو»، سیزده سال داشت. با آنکه بسیاری از مردان «تایرا» رأی به قتل او دادند، «یوریتومو» باتلاش مادرش و یاری راهبه‌ای از مرگ نجات یافت و به خاندان «هوء جوء» در «ایزو»، ایالت «شیزوتوکا» سپرده شد تا راهب شود. تاریخ ثابت کرد که این کار اشتباه بزرگ خاندان «تایرا» بود و به نابودی آنها انجامید.

همزمان با این آشوب و درگیری، بافت حکومتی ژاپن در جریان دگرگونی بنیادی بود. دیرزمانی بود که خاندان «فوجی وارا» قدرت و حکومت واقعی بر کشور را در دست داشتند. اختیاراتی که بظاهر برای دستگاه سلطنت مانده بود بیشتر بوسیله «امپراتور کناره‌گرفته» به کار برده می‌شد که او دستگاه و دربار ویژه خود داشت که از سازمان اداری رسمی امپراتوری و نیز از دستگاه حکومتی خاندان مسلط «فوجی وارا» جدا بود. رویه کناره گرفتن امپراتوران پس از مدت کوتاه تصدی نیز در اصل تدبیری بود که از آنرا قدرت واقعی در دربار همیشه با دیوانسالاران «فوجی وارا» باشد.

اما نشانه‌های سستی در این نظام حکومتی رفته رفته آشکار شده بود. در سال ۱۱۵۶ درگیری کوتاهی میان جناحهای رقیب در دربار که هر کدام بیخردانه گروهی از رزمندگان را به حمایت خود به میدان کشانده بود، افق دگرگونی را نمودار ساخت و پیدا آمد که عمر حکومت اشراف به پایان نزدیک است. سامورایی‌ها که دیرزمانی وسیله تسلط اشراف بر اراضی و بر حکومت بودند، اینک آماده می‌شدند تا کارها را خود به دست گیرند، هرچند که امپراتور به پشتوانه پایگاه آسمانیش، به نام کسی که نژاد به الهه افتاب می‌رساند، همچنان بالاترین مرجع قدرت می‌ماند.

فرمانروایان «فوجی‌وارا»، در آغاز، سامورایی‌ها را چون نگهبان و سرباز مزدبگیر به خدمت خود آوردند. اما با پیشامد جنگ، سران «فوجی‌وارا» ترس و ضعف و بی‌کفایتی از خود نشان دادند و این موجب شد که سامورایی‌ها آنانرا ناچیز شمارند و سرانجام نیز بر آنها مسلط شوند.

پس از سرنگون شدن «میناموتو»، سران «تایرا» در «کیوتو» ماندند و کاخ خاندان «فوجی‌وارا» را در اختیار گرفتند. چندی نگذشت که امپراتور ناگزیر شد «تایرا-نو-کی یوموری» را به صدراعظمی بردارد. «کی یوموری» با آنکه سیاستمداری توانا و رزمنده‌ای خوب بود، در کار حکومت بر کشور توفیق نیافت. او پنداشت که دنبال کردن شیوه کار فرمانروایان «فوجی‌وارا» آسانتر است، و ازین رو رسم و راه «تایرا» همانند سنت حکومت «فوجی‌وارا» شد. دختر «کی یوموری» همسر امپراتور و ملکه ژاپن شد و سپس نوه او به پادشاهی رسید. غرور چنان در سر «تایرا» افتاده بود که همان خود را بزرگ می‌دانستند و برای هیچ‌کس جز خود و بستگان خویش ارزشی نمی‌شناختند.

«کی یوموری» نارضایی مردم را از «فوجی‌وارا» فرصت شمرد و قدرت را به چنگ آورد، اما خود راه آنان را دنبال کرد و به سامان کارها نپرداخت. وضع کشور در حکومت او هر روز بدتر از پیش می‌شد و او خودکامه و جابر بود.

در سال ۱۱۷۷ چندتن از سران جناح امپراتور کناره‌گرفته برای از میان برداشتن «تایرا» دست به هم دادند، اما یکی از آنها توطئه را فاش ساخت و زمینه چینان آن سخت سرکوب و کیفر داده شدند. «کی یوموری» چنان خشمگین بود که خواست تا امپراتور کناره گرفته را زندانی کند، اما پسر ارشد او، «شیگه‌موری»، به دربار وفادار بود و کوشید تا پدر را ازین کار باز دارد، اما «کی یوموری» نشنید و نقشه‌اش را دنبال کرد.

می‌گویند که چون یکی از برادران «شیگه موری» او را دید که شمشیر نبسته است، درینباره ازو پرسید. «شیگه موری» پاسخ داد که او نیازی به مسلح بودن ندارد. «کی یوموری» که در اتاق مجاور بود و این گفتگو را می‌شنید، از مسلح بودن خود شرمنده شد و دامن پیراهنش را شتابان روی شمشیرش انداخت تا از چشم دور بماند. اما «شیگه موری» متوجه شمشیری که پدرش به کمر بسته بود شد و درحالی‌که اشک در چشم داشت گفت که اگر روزی به کاخ امپراتور حمله شود او را که فرمانده نگهبانان سلطنتی است پیشاپیش خواهند کشت. پس، «کی یوموری» از نقشه خود منصرف شد. اما، ازبخت بد «تایرا»، «شیگه موری» در جوانی درگذشت، خودسری و استبداد «کی یوموری» پس از مرگ پسر

روزافزون شد و دیگر هیچ‌کس جلودار او نبود. پیش‌از جنگ دوم این داستان را برای عبرت آموختن و تشویق روح وفاداری به امپراتور، بسیار می‌گفتند، و اصطلاح «شمشیر در زیرپیراهن» که برابر «آب زیرگاه» در فارسی است، هنوز هم رایج است.

«کی‌یوموری»، فرمانروای خودکامه «تایرا»، مردی بود بسیار دمدمی و با روحیه و رفتار تغییرپذیر، لحظه‌ای بیرحم و خونریز و دمی دیگر مهربان و نرم‌خوی و دوست داشتنی. چنین رفتاری درین عصر دگرگونی و ناپایداری، عادی می‌نمود، اما «کی‌یوموری» دراین شیوه به نهایت رفته بود. «داستان هی‌که» و دیگر اسناد تاریخی مربوط به این دوره تصویر دیگری از «کی‌یوموری» و «شیگه‌موری» ترسیم کرده و این پسر را صاحب نفوذ کلام دراین خاندان توصیف کرده‌اند، که بزرگترهای رأی‌گردان «تایرا» را اداره می‌کرد و طراح واقعی اعتلای این خاندان بود. سرانجام مرگ «شیگه موری»، که همیشه در سیمای رایزن دانای خاندان «تایرا» نموده می‌شود، در سال ۱۱۷۸، نشانه آغاز شکست و ادبار کار این خاندان بود.

پس‌از مرگ «شیگه موری» از محبوبیت «تایرا» کاسته شد. این خاندان درباری - لشکری با شیوه خودکامه و رفتار پرتکبر خود همه قشرهای مردم پایتخت را به خشم آوردند و از خود بیزار ساختند. دشمنی مردم با آنان چنان گسترده شد که دیر نکشید که مردان خاندان رقیب آنان، «میناموتو»، که در سراسر ایالات شرقی و جاهای دیگر پراکنده بودند، آماده شدند تا به تلاش در برآوردن آرزوی دیرین خود برای فرمانروایی برکشور برخیزند. از نخستین سران خاندان «میناموتو» که علیه «تایرا» سربلند کرد «یوریتومو» بود که در ماه هشتم سال ۱۱۸۰ در شرق ژاپن سلاح برگرفت.

«یوریتومو» یکی از سه پسر «یوشی موتو» بود که «کی‌یوموری»، به تمنا و زاری مادر آنها و میانجیگری همسرش و تلاش دیگران، پس‌از جنگ «هی‌جی» از خون آنها در گذشته بود با این شرط که به صومعه بودایی بروند و به حلقه کاهنان درآیند. اشتباه بزرگتر او این بود که «یوریتومو»ی نوجوان را به ولایات شرقی، که «میناموتو» در آنجا همیشه پیروان و حامیان نیرومند داشت، به تبعید فرستاد و او را به خاندان «هوء جوء» سپرد.

خاندان «هوء جوء» چشم به راه فرصتی داشت که «کی‌یوموری» را از میان بردارد. «یوریتومو» چون به رشد رسید با دختری از خاندان «هوء جوء» وصلت کرد و نیز جوهر رهبری ازخود نشانداد، و از مردان معتبر این خاندان شد.

«هوء جوء» پنهانی با امپراتور پیشین، که مردی پرمایه شناخته می‌شد، ساخت و قرار شد که «یوریتومو» رهبری کسانی را که در برابر «تایرا» برمی‌خاستند، و بیشتر زیر پرچم «میناموتو» بودند، در دست بگیرد.

در سال ۱۱۸۰ «هوء جوء» «توکی ماسا» و «میناموتو یوریتومو» به چند طایفه کوچک در شمال شرق ژاپن تاختند و سپس «کاماکورا» را قرارگاه ساختند. «تایرا - نو - کوره موری» با سپاه خود از «کیوتو» روانه شد تا نیروهای «کاماکورا» را سرکوب کند و در بستر رود «فوجی» در ایالت «شیزوئوکا» جنگی میان آنان درگرفت. سپاه «تایرا» شکست خورد و قدرت «میناموتو»، بالین پیروزی، در شرق ژاپن افزایش یافت.

در این میان «میناموتو یوشی‌ناگا»، عموزاده «یوریتومو»، نیز به یاری او آمد و به سپاه «تایرا» در «کیوتو» تاخت و آنان به غرب ژاپن گریختند. «یوشی‌ناکا» بلند پروازی داشت و پس از تصرف پایتخت به خودسری و آزار مردم پرداخت. «یوریتومو» به درخواست امپراتور پیشین، دوبرادر خود را با سپاهی فرستاد تا «یوشی‌ناکا» را از «کیوتو» برانند. «یوشی‌ناکا» در این جنگ شکست خورد و کشته شد.

«یوریتومو» از روی تدبیر «کاماکورا» را پایگاه خود ساخته بود. دشت «کانتو» که بالای این ناحیه واقع است از نظر زمین کشاورزی ده برابر وسیع‌تر و غنی‌تر از هر بخش دیگر ژاپن می‌باشد، و چون این منطقه در حکومت رهبر کارآمدی چون «یوریتومو» درآمد، نمودار شد که اینجا بهترین پایگاه ممکن برای حکومت بر کشور است. باعروج «یوریتومو»، مرکز ثقل سیاسی ژاپن به شرق کشیده شد.

هنگامی که «یوریتومو» همت و نیرویش را به تحکیم وضع خود در شرق متمرکز ساخته بود، فرماندهی عملیات علیه «تایرا» را هرچه بیشتر به برادر ناتنی‌اش، «یوشیتسونه» وا گذاشت، جوانی که سرنوشت برایش چنین خواسته بود که محبوب‌ترین سامورایی تاریخ ژاپن شود.

سرداران «میناموتو» چندی درگیر کشمکش میان خود شدند و در این هنگام سران «تایرا» فرصت جستند و به «کیوتو» بازآمدند، هرچند که «کی‌یوموری» اکنون مرده بود. «یوریتومو» از برادران خود خواست تا «تایرا» را یکسره از میان بردارند. در جنگی که در «ایچی - نو - تانی» در ایالت «هیوگو» درگرفت، «تایرا» شکست خورد و به غرب ژاپن هزیمت کرد. در نبردهای دیگری که در «یاشیما» در ایالت «کاگاوا» و سپس در «دان - نو - اورا» در ایالت «یاماگوچی» روی داد،

نیروهای «تایرا» ریشه‌کن شدند. در این نبردها «یوشیتسونه»، برادر «یوریتو-مو»، استعداد خود را در فرماندهی و تدبیر جنگی نشان داد. او را یک سامورایی نمونه دانسته‌اند، مردی پرشور و باعزم و سرشار از حس غرور و شرف. «یوشیتسونه» در ادبیات و تاریخ ژاپن بسیار ستوده شده و جایگاه قهرمان محبوب ملی را یافته است.

در همه این جنگ‌های میان نیروهای «میناموتو» و «تایرا»، هردو سپاه از سفاین جنگی استفاده کردند و بیشتر در دریا جنگیدند. در میانه نبرد «یاشیما» رویداد شگفتی واقع شد. یکی از سفاین «تایرا» به کناره نزدیک اردوی «تایرا» راند. در این شناور میله‌ای کار گذاشته و بالای آن بادبزی قرار داده بودند و در کنار آن زنی زیبا ایستاده بود که به سپاه «میناموتو» اشاره می‌کرد که تیرانداز چابک دستی را بگویند تا آن بادبزنی را از دور باتیر بزنند. «ناسو-نو-یوئیچی» گسیل شد تا بادبزنی را با تیر بیندازد. او نخست زبان به نیایش گشود و باخود عهد کرد که اگر از این کار برنیاید، خود را بکشد، و سپس سواره به آب زد و در میان دریا، در برابر دیدگان نگران هردو سپاه، تیر را به هدف نشانه گرفت و کمان را کشید و رها کرد. بادبزنی به نوک تیر ازجا کنده شد، در هوا چرخید و در دریا افتاد. سامورایی‌های هردو سپاه بانواختن بربدنه قایق‌هایشان به تحسین او فریاد برداشتند.

پس از شکست و نابود شدن سپاه «تایرا» در جنگ «دان-نو-اورا»، همسر «کی-یوموری» که مادر بزرگ امپراتور خردسال «انتوکو» بود، خود را همراه با امپراتور که در این هنگام هشت سال داشت، به دریا افکند و کشت. مادر امپراتور و دختر «کی-یوموری» نیز خود را در آب انداخت، اما او را بیرون کشیدند و همه عمر در معبدی در «کیوتو» محبوس ماند. بسیاری دیگر از بستگان «تایرا» نیز خودکشی کردند یا دستگیر و کشته شدند. تاریخ این واقعه مامسوم سال ۱۱۸۵ بود.

خاندان نیرومندی چون «تایرا» نیز بیش از چند صباحی پایدار و برسر قدرت نماند. این سخن که «دنیا به «تایرا»ی مغرور هم وفا نکرد»، در ژاپن مثل رایجی است.

پس از چندی «یوریتومو» فرمان داد که همه افراد خاندان «تایرا» را بیاوند و بکشند، اما بعضی از آنها به جاهای دوردست و دل کوهستانهای سخت گریختند و هنوز هم، در روزگار ما، مردم بعضی روستاهای دوردست، خود را بازماندگان «تایرا» می‌دانند.

عروج سامورایی‌ها

«طریقت سامورایی» در وجه عام به معنی شیوه و رفتار رزمندگان حرفه‌ای است که در سده‌های دهم و یازدهم از ایالات ژاپن برآمدند و درگذر یک قرن نخبگان فرمانروای واقعی کشور شدند و این پایگاه خود را تا آغاز عصر تجدد ژاپن، در سال ۱۸۶۸، نگهداشتند. در مفهوم آیینی می‌توان گفت که طریقت سامورایی همان روحیه رزمندگان ژاپنی است که مایه و ریشه بسیار کهنی دارد. از بقایای به‌دست آمده در مقبره‌های ژاپن متعلق به قرن چهارم میلادی، تعداد و انواع بسیاری اسلحه و دیگر ابزارهای جنگی است، مانند نیزه، شمشیر، خنجر، سپر، زره، خود، نیزه، کمان و ترکش گونه‌گون، که بروشنی گواه روح رزمندۀ ژاپنی‌ها حتی پیش از آغاز تاریخ مدون این سرزمین می‌باشد.

از تزیینات این مقبره‌ها تعداد بیشماری پیکره‌های سفالی یا «هانی‌وا» می‌باشد که معمولاً بیش‌ازیک متر بلندی دارد و بعضی از این پیکره‌ها رزمندگان سلاح پوش را نشان می‌دهد. این پیکره‌ها که استادانه ساخته شده است نمای دقیقی از جنگندگان قدیم ژاپن به‌دست می‌دهد، با ساز و برگ تمام، زره و حفاظ گردن و چانه، درحالی‌که دست به شمشیری برده‌اند که در کمر دارند.

اما روحیه جنگجویی که در ژاپن باستان نشو و نما یافت، در سده ششم میلادی بانفوذ روزافزون تمدن چین در ژاپن کم‌کم رنگ باخت. ژاپنی‌ها با یاد گرفتن از چین و با توفیق شگفت‌انگیز توانستند الگوی دیگری از امپراتوری بزرگ چین در شرق آسیا بسازند.

مرکز حکومت ژاپن دربار امپراتور بود که در قرن هشتم در «نارا» و در قرن‌های نهم تا نوزدهم در «کیوتو» جای داشت. دربار امپراتور، بظاهر، قدرت سیاسی و روحانی مطلق داشت، و این اقتدار برپایه باور افسانه‌ای مردم ژاپن به تبار آسمانی امپراتور بود که او را فرزند الهه آفتاب، قدسی والای شینتو، می‌دانستند. اما، درواقع، این امتیاز در بیشتر دوره‌های تاریخ در دست کسان دیگر بود. یک موجب تداوم دیرین سلسله امپراتوری ژاپن در طول تاریخ را این دانسته‌اند که خاندانهای نیرومند و سرداران بلندپرواز همیشه، پس از رسیدن به قدرت، مناسب و صلاح دیده‌اند که دستگاه پادشاهی را نگهدارند و برای مشروع نمودن مقام و سلطه خویش به‌کار گیرند. در اواخر قرن هفتم و طی قرن هشتم دربار ژاپن کوشید تا با توسعه دستگاه اداری و با سازمان دادن نیروی لشکری از کشاورزان، قدرت و حکومت را در اختیار خود دارد، اما از همین هنگام خاندانهای

وزارت که، همراه با بستگان امپراتور، دیوانسالاران ژاپن بودند، رفته رفته بسیاری از زمین‌ها را که تا آنروز ملک عام بود، در تیول و تصرف خود گرفتند و از اینراه قدرت روزافزون یافتند.

تا دوره «هیان» (۷۹۴-۱۱۸۵) دربار که هرچه بیشتر از درآمد مالیات ملک عام محروم شده بود، به‌ناچار، اداره بسیاری از کارها را از خود منتزع و مسئولیت نظم ولایات را به رزمندگان محلی واگذارده بود.

همین واگذاری کار سپاهداری از حکومت مرکزی به نواحی و ولایات بود که زمینه عروج یک طبقه رزمنده ایالتی در قرنهای دهم و یازدهم را فراهم آورد. خاندانهای نیرومند محلی که برای حفظ وضع نمی‌توانستند به کمک دولت تکیه کنند، ناگزیر سلاح برداشتند و دفاع از خود را برعهده گرفتند.

باآنکه در دوره «هیان» از قدرت سیاسی و اداری دربار کاسته شد، اما اعتبار و اعتلای آن در مقام مرکز هنری کشور برجای بود. از حدود نیمه قرن نهم یک خاندان صدارت به‌نام «فوجی‌وارا»، خود را به‌تدریج به‌مقام و قدرت دوم کشور، پس از امپراتور، رساند و در قرن دهم توانست بادست یافتن به پایگاه نیابت سلطنت، امپراتور را نیز تابع اراده خود سازد. نایب‌السلطنه‌های «فوجی‌وارا» در سالهای شکوه و اعتلای خود، دخترانشان را به همسری امپراتور درمی‌آوردند و بدینسان نواده‌هایشان را به تخت می‌نشاندد. آنها بیشتر، شاهزادگان نوسال را به‌تخت برمی‌داشتند و آنها را پیش از رسیدن به سن رشد، وادار به‌کنارگیری می‌کردند و ازینراه، درواقع، خود زمام کارها را در دست داشتند.

در اوایل دوره «هیان» هنوز «کانتو» و ایالت شمالی آن مرز قلمرو حکومت «کیوتو» بود و قرن‌ها بود که دربار می‌خواست تا تسلط خود را به شرق این ناحیه بگسترده. در قرن هشتم و اوایل قرن نهم نیروهای ازسوی دربار با قبایل شرقی که «امیشی» خوانده می‌شدند، وارد کارزار شدند، اما باآنکه سرانجام سازشی با این قبایل شد و مرزی درحد شمال جزیره «هونشو» شناخته شد، باز درسراسر دوره «هیان» حکومت «کیوتو» در این ولایات درگیری داشت. اما در اواخر این دوره دشواری کار بیشتر از ناحیه مأمورانی بود که دربار به مراقبت درکار این قبایل می‌گماشت. این مأموران و بستگانشان از حد خود فراتر می‌رفتند و در پی ترتیب ملک و امارت برای خود در شمال بودند.

طی دوجنگ بلند و فرساینده که در اواخر قرن یازده در شمال درگرفت، این

ایالات صحنه آزمون و پرورش روحیه و کارآیی طبقه رزمنده سامورایی شد، که اینان دست کم از زمان شورشهای «ماساکادو» و «سومیتومو» بازیگران اصلی عرصه تاریخ ژاپن شده بودند.

در قرن نهم با تغییرات عمیق در دستگاههای نظامی و انتظامی حکومت مرکزی، بنیاد و قدرت آن بسیار تضعیف شد. در سال ۸۱۶ یک «که بی ایشی» (کلانتر) در پایتخت منصوب شد و، پس از آن، کار این دستگاه به ایالات هم توسعه یافت. سپس مأموران دیگری به نیابت و دستگیری کلانتران منصوب شدند تا با راهزنان و دزدان دریایی برآیند. قدرت و اختیار زیادی که به اینان داده شد دگرگونیهای را در اساس اداره مملکت بار آورد.

در زمینه لشکری، دولت در سال ۷۹۲ اصل خدمت نظامی همگانی را موقوف کرد (هرچند که این قانون هرگز درست اجرا نشده بود)، و ترتیب سپاههای محلی مرکب از جوانان کارآمد و ورزیده را جایگزین آن ساخت. اینان از خانواده های مأموران نواحی و اعیان محلی گرفته می شدند. این ترتیب ناساز از کار درآمد و اعیان محلی، با قدرت اقتصادی حاصل از نظام تیولداری اربابی - لشکری خاص به نام «شوء ئن» که پشتگرمی آنان بود، این نیروها را اغلب به سپاه شخصی خود بدل می کردند.

دربار برای پاسداری حریم خود به گروهی از سربازان حرفه ای نیاز داشت که «تاکی گوء چی - نو - بوشی» نامیده می شدند. اشراف هم محافظان شخصی استخدام می کردند. این سربازان «سابورای» خوانده می شدند، به معنی ملازمان شخصی، که گوش به فرمان اربابان خود بودند. این اصطلاح رفته رفته به صورت سامورایی درآمد، که جنگندگان بعدی ژاپن به این نام خوانده شدند. سامورایی ها از ایالات برای خدمت در پایتخت یا در ملک اربابی، «شوء ئن»، و پاسداری املاک و منافع اشراف و امیران، می آمدند. آنها تسلط ارباب را بر زارعان نگه میداشتند و قلمرو آنان را نگهبان بودند. به همان نسبت که قدرت انتظامی حکومت مرکزی کاهش یافت، براهمیت سامورایی ها افزوده شد. در آغاز، نفوذ آنها اندک و شأن اجتماعی شان پایین بود. اما هنگامی که بعضی از والیان سابق تصمیم گرفتند که پس از پایان تصدیشان باز در ولایات بمانند، یا بعضی از اشراف در پی جاه و مقام افتادند و خواستند تا در ایالات رهبر سامورایی ها شوند، این رزمندگان احترام جامعه را فرا یافتند، تا آنجا که توانستند در برابر تسلط اشراف درباری برخیزند و ستیزه جویند.

طبقه سامورایی در ناحیه شرقی (کانتو) تندتر از همه جا نیرو گرفت. در این

ناحیه، حکومت از آنها در جنگهای مرزی یاری خواست. موجبات دیگر نیز در عروج امیران محلی تأثیر داشت. «کانتو» اراضی وسیع‌تری داشت که می‌توانست به املاک خصوصی بزرگ تبدیل شود، دوری از پایتخت امکان داد که بنیادهای تازه‌ای، بی‌واهمه از سنت و نظام کهنه، رشد کند. گذشته از آن، امیران محلی می‌توانستند در کار خود و برای ملازمانشان ضابطه بگذارند و هسته نیرومند و سازمان یافته‌ای از جامعه اربابی- رزمی بسازند. سامورایی‌ها را در ایالات شرقی بیشتر «ایچی زوکو» یا «روع توع»، به معنی «خانواده واحد» یا «ملازمان» در خدمت امیر و ارباب، می‌خواندند.

در سال ۱۰۹۱ دربار امپراتور متصرفان اراضی را از سپردن «شوع ئن» یا تیولی خود به «میناموتو یوشی یه»، قهرمان جنگ‌های معروف به «جنگ سه ساله» (۱۰۶۲-۱۰۵۱) و «جنگ سه ساله» (۱۰۸۷-۱۰۸۳)، منع کرد، زیرا که در نظر اشراف دربار که نمی‌خواستند امتیازهای خود را با دیگران شریک شوند، این کار «یوشی یه» را از یک «سابورای» محلی به پایۀ اشراف درباری می‌رساند. عروج «یوشی یه»، همچنین، منابع درآمد آنها را به خطر می‌انداخت. اما در اینجا دهقانان «یوشی یه» را در مقام سرور و ارباب خود بر اشراف دربار ترجیح دادند. و نیز او بود که قدرت مؤثر داشت، که اشراف را با آن برابری نبود. چنین بود که قبضه سامورایی بر «شوع ئن» در سالهایی که از پی آمد هرچه بیشتر شد.

شگفت اینجاست که رهبری جامعه روبه عروج سامورایی بیشتر در دست خویشاوندان خانواده امپراتوری بود. امپراتوران با داشتن زنان و صیغه‌ها و کنیزکان زیاد، دارای فرزندان بسیار می‌شدند و هنگامی رسید که، به فشار سنگین تعهد مالی این شمار انبوه بستگان و تبار، لازم آمد که پیوند خویشان دورتر با دربار بریده شود. دربار، با انجام این کار، به خویشاوندان قطع پیوند شده از خود یکی از دوناام خانوادگی ویژه، «میناموتو» و «تایرا»، را داد و نیز آنها را به مناصب حکومتی یا دیگر مقامات عالی در ولایات گماشت. از قرن دهم به بعد هرچه بیشتر از کارهای «میناموتو» و «تایرا» می‌شنویم، «تایرا ماسا-کادو» یکی از نخستین مردان این خاندان بود که نام و آوازه یافت. با آنکه دربار «کیوتو» او را یک شورشی می‌دانست، بسیاری از مردم ولایات شرقی باتحسین به او می‌نگریستند که به «کیوتو» سر خم نکرده است. پیدا بود که ولایات به جبران بی‌توجهی دولت مرکزی در جستجوی رهبران محلی خود بودند.

بیگمان نسب از مهمترین مایه‌های پیروزی «میناموتو» و «تایرا» بود. این دو خاندان بخت و زمینه‌ای استثنایی داشتند که در میان سرکردگان محلی ممتاز گردند و امیران بزرگ جامعه سامورایی شوند.

پژوهندگان غربی پدیده دیگری را همزمان با هماهنگی با عروج سامورایی‌ها در تاریخ ژاپن برجسته شناخته و مایه و منشأ تحول و پایه نظام اقتصادی و اجتماعی دوره میانه ژاپن دانسته‌اند، و آن زمینداری اربابی - لشکری است، مشابه آنچه که در ایران قرن پنجم هجری و پس از آن «اقطاع» خوانده می‌شد. این پژوهندگان جامعه طبقاتی ژاپن میان سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی را که با فرمانروایی طبقه برتر سامورایی و نیز تیولداری و واگذاری زمین اربابی به امیران نیرومند و رزمندگان محلی ممتاز است، بسیار نزدیک به نظام فئودالی در اروپای قرون میانه یافته‌اند.

رقابت میان دو خاندان سامورایی «تایرا» و «میناموتو» به پیروزی نهایی خاندان «میناموتو» در سال ۱۱۹۲ انجامید و «میناموتو یوریتومو» حکومت «شوگونی» (فرمانروایی نظامی) «کاماکورا» را بنیاد کرد. این سال را می‌توان با قید احتیاط، آغاز دوره «فئودالی» ژاپن دانست. سهم مهم «یوریتومو» در بنیاد این پدیده، تنظیم شیوه‌های پیوند دادن و یک کاسه کردن انقیاد و پیوستگی نظامی با حمایت ارضی بود. او تدبیر و بنیاد «شوگو-جیتو» (حامی-ملازم) را پرداخت که به وی امکان می‌داد که نفوذ و سلطه‌اش را بر ولایات دور بگستراند، و قدرت مالیات‌گیری و نیز حمایت نظامی خود را اعمال کند.

قدرت شوگونی «کاماکورا» در ابتدا کامل نبود. بعضی از «شوءن»‌ها همچنان به شیوه‌ای نظارت می‌شد که لازمه‌اش دستور گرفتن از «کیوتو» بود. این وضع در سال ۱۲۲۱ با شکست سپاه امپراتور پیشین، «گو-توبا» از نیرو-های «کاماکورا» به پایان آمد. جنگ «جوع کیو» نظام «جیتو» (تحت‌الحمایگی لشکری) را به سراسر کشور تعمیم داد و، همراه با آن، حق مداخله در امور دربار برای «شوگون» (فرمانروای نظامی) مسلم شد.

طریقت سامورایی

جنگهایی که در شمال شد «جنگ نه ساله اول» و «جنگ سه ساله دوم» نامیده شده است. در سال ۱۰۵۱ «میناموتو یوری یوشی» به فرمان دربار به «جنگ نه ساله اول» رفت تا قدرت امپراتور را در «دوا»، که در آنجا خاندان «آبه»

دیرزمانی علم استقلال برافراشته بودند، اعاده نماید. بیگمان آبه گوشمالی می‌خواست، اما «یوری یوشی» به این بس نکرد، وبه شدت هرچه تمامتر تاخت و درافتاد تا که، دراین فرصت، قدرت و نفوذ «میناموتو» را گسترش دهد. این احساس که «میناموتو» عرصه شمال را زمینه ارضای جاه طلبی خود ساخته بود، هنگامی بیشتر شد که، چند دهه بعد، پسر «یوری یوشی» به نام «میناموتو یوشی یه» درپی مطیع ساختن خاندان دیگری در «دوا»، به نام «کی یو وارا» برآمد. باین دو نبرد قرن یازده، سرگذشت سامورایی‌ها در تاریخ ژاپن برآستی آغاز شد. در بررسی منش این رزمندگان میانه دوره «هیان»، شگفت می‌نماید که آنان تاچه اندازه میراث دار روحیه رزمی باستان، که در پیکره‌های هنری سفالی «هانیوا» - بازمانده از روزگار کهن- نمود دارد، بوده‌اند. شاید که این روحیه رزمی در ولایات هرگز نیفسرده و همچنان زنده و بیدار بود.

اگر وقایع نگاریهای قرن یازده را باور داریم، رزمنده راستین این دوره زندگی خود را «بیش از پرکاهی» نمی‌دانست. او همیشه آماده بود که بی‌پروا در جنگ بمیرد، و هیچ‌گونه بخت زنده ماندن را که از پشت کردن به دشمن فرآید، نمی‌خواست، زرق و برق دنیا چشمش را نمی‌گرفت و حساب سود و زیان درکار نداشت و اگر غرور و عزت نفس او یا روند نبرد ناگزیرش می‌ساخت، ازسخت - ترین درگیری یا تاختن یک تنه به انبوه دشمن پروا نمی‌کرد.

در جامعه قدیم ژاپن که زمین وسیله اصلی ثروت بود، بالاترین پاداش نیز زمین یا درآمد آن بود. ازینرو، در چند قرن تاریخ حکومت رزمندگان بر ژاپن، تقریباً همه جنگ‌ها برسر تصرف اراضی بود و هدف اصلی درگیریها به چنگ آوردن زمین‌های دشمن. ریشه و اشتقاق یک اصطلاح متداول در ژاپنی امروز، «ایشو کمی»، که معنی «ازسر یأس» یا «عصبی» می‌باشد نیز نمودار شور سامورایی‌های نخستین برای یافتن ملک است، و در لغت یعنی جان نهادن درراه گرفتن زمین یا جایی دراین جهان خاکی.

یکی از رسوم رزمندگان قدیم ژاپن رجز خوانی بود. هرتکاور پیش از نبرد نام و نشان خود را بلند می‌گفت و به خاندان و نیاگان و شرف خود می‌بالید و حریف را به میدان می‌خواند، مانند این: «منم یوشی یوکی» از خاندان «میناموتو» نوه «توموکی یو»، نایب‌الحکومه سابق ایالت «موساشی»، و پسر «یوری کیو» که دلاوری خود را در چندین جنگ در ولایات شمالی نشان داد. من خود شأن چندان بلند ندارم، و پروایم نیست که از جنگ امروز جان به‌در برم یا نه. پس هرکدامین شما که بخواهد زور بازوان مرا بیازماید، به میدان آید.» بالیدن

سامورایی‌ها به خاندان و تبار خود درینجا پیداست ، هرچند که به نفس خویش فروتنی نشان می‌دهند. واقع آن بود که سامورایی بیشتر برای خاندان خود و بقای آن می‌جنگید، تا برای نفس خویش.

تاریخ جنگ‌ها از نمونه‌های بسیاری می‌گوید که امیران و دلیران به سامورایی‌های جوان سفارش می‌کردند که هنگام نبرد همه وابستگی‌ها و دلبستگی‌های دنیایی را از یاد ببرند، برادر از روی کالبد برادرش بگذرد و پسران از روی تن بی‌جان پدرانشان. اما راست آنکه انگیزه سامورایی‌ها در نبرد، از یک سو وفاداری به امیرشان و از سوی دیگر امید به یافتن پاداش بود. نمونه‌های بسیار از پایداری و وفادار ماندن سامورایی‌ها تا آخرین نفس هست، و نیز موارد بسیار می‌یابیم که رزمندگان ، در میانه جنگ هم، از طرفی به طرف دیگر پیوسته‌اند. مرام سامورایی ناگزیر می‌داشت که رزمنده دارای حس والای «غرور» یا «شرف» باشد. در یکی از نبردهای «جنگ سه ساله دوم» رزمنده‌ای به نام «کاگه ماسا»، که ۱۶ سال بیشتر نداشت، از چشم چپ تیر خورد. او با آنکه هنوز تیر در چشمش بود، به دشمن تاخت و او را کشت. در این هنگام یکی از یاران «کاگه ماسا» به نام «تامه تسوگو» کوشید تا به جوان زخمی کمک کند و پایش را زیرچانه «کاگه ماسا» حائل کرد تا تیر را درآورد. «کاگه ماسا» باخشم بسیار برخاست و گفت که اینک که آماده است که چون یک سامورایی از زخم تیر بمیرد، تازنده است به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد که پایش را بر صورت او بگذارد. آن پسر، همراه با این سخن، حتی کوشید تا «تامه تسوگو» را با شمشیر بدرد. مهارتهایی که سامورایی بیشتر در فریافتنش می‌کوشید ، سواری و تیر - اندازی بود. درواقع هم در افسانه‌های رزمندگان کهن، طریقت سامورایی «طریقت اسب و کمان» شناخته می‌شد.

سامورایی سوار در میدان نبرد یک یا دو ملازم پیاده همراه داشت. اینان خود به نبرد نمی‌پرداختند و کارشان یاری دادن به سامورایی و خدمت به او بود، مانند حمل اسلحه او یا برداشتن سرهای دشمن که برای شناسایی و پاداش‌یابی ضروری بود. قرن‌ها گذشت تا رزمندگان و نیزه‌داران پیاده در ژاپن پدید آمدند. از گیراترین ویژگی‌های منش سامورایی آمیزه حس زیبایی دوستی و رزم - جویی و درنده خویی بود. درباره شعر خواندن «یوشی یه» هنگام کشتن سردار دشمن، داستان آمده است. حتی «اودا نوبوناگا» سردار تشنه خون که در قرن شانزده ژاپن را متحد ساخت، درمیانه یکی از سرنوشت سازترین جنگ‌هایش، سرخوش و شاد ، بادبزی در دست و در برابر سپاهیان‌ش، درست پیش از آنکه

نبرد را آغاز کند، به رقص درآمد. این تظاهرات ذوقی ازسوی کسانی چون «یوشییه» و «نوبوناگا»، و نیز آداب رفتار و تشریفات اجتماعی که سامورایی‌ها سخت رعایت می‌کردند، بخصوص در سده‌های تاریک دوره میانه ژاپن، در زنده‌نگهداشتن روح انسانی در این جامعه اثر حتمی داشت.

روحیه و کردار ساموراییهای قرون میانه همچنین سخت درتأثیر مکتب «ذن» بودایی بود. این مکتب حدود پایان قرن دوازده به ژاپن آورده شد. «ذن» که به معنی «ذکر و تفکر» است به پرورش مایه‌های درونی انسان تأکید می‌کند و انضباط و خویشتن داری را ارزشی والا می‌نهد. این مکتب تصمیم‌گیری منطقی را نمی‌پذیرد و آنرا ساختگی و فریبنده می‌داند، و براین باور است که اعمال انسان باید از احساس برآید. «ذن» با این مایه‌ها، بامشرب سامورایی قرون میانه ژاپن سازگار افتاد زیرا که این رزمنده بی‌پروا، ناهمواری زندگی و مرگ را هر لحظه درپیش رو داشت و می‌خواست که «نزهت رفتار» و «آرامش دل» را در خود بپرورد تا سختی‌ها را تاب آورد. بانفوذ «ذن»، نظریه پردازان طریقت سامورایی تا آنجا پیش رفتند که گفتند که رزمنده راستین باید همواره آماده باشد که بی‌پروا و بیم و بی‌تأمل و اندیشه و سنجش، جان خود را در راه سردار و امیرش بگذارد.

تمدن و فرهنگ دوره «هیان»

در دوره «نارا»، فرهنگ چین باندک تغییری به ژاپن آورده شده بود، اما در دوره حکومت خاندان «فوجی وارا» کاهنان بودایی، خود دو فرقه تازه بودایی بنیاد نهادند. در هنر، بسیاری عمارت‌ها، نقاشی‌ها و مجسمه‌های مذهبی جلوه‌گاه فرهنگ واقعی ژاپن شد. شعرهای شیوه ژاپنی (تانکا) نیز همراه با شعرهای شیوه چینی سروده شد، و حروف هجایی «کاتاگانا» و «هیراگانا» که از نشانه‌های خط چینی گرفته شده بود، به‌کار رفت. استعداد شاعری و هنر خط‌نویسی نزد مردم طبقه ممتاز اوج فرهنگ و هنر شناخته می‌شد. جنگ‌های شعری و مجموعه‌های داستانی منتشر شد، که «گن جی مونوگاتاری» (داستان گنجی) از آن میان بود. این کتاب که نوشته ندیمه بانویی به‌نام «موراساکی شی‌کی‌بو»، ندیمه ملکه در آغاز قرن ۱۱ می‌باشد، داستانی است با بینش و اندیشه ممتاز که شاید بزرگترین اثر ادبی ژاپن باشد. این کتاب داستان بالابلند دلدادگیهای شاهزاده جوانی به نام «گنجی»، و دارای ۵۴ فصل است. اندوه فراق و پریشانحالی جوان عاشق بر همه فصل‌های کتاب سایه انداخته است.

در قرن دوازده پرده‌های نقاشی داستانی کشیده شد که، از آن میان، پرده

«حیوانات سرخوش» است که آنرا کار یک کاهن بودایی به نام «توبا- سوء - جوء» دانسته‌اند. موضوع این پرده نقاشی کنایه‌ایست از رفتار آدمیان که درکار و حرکات قورباغه‌ها، بوزینه و میمون و دیگر حیوانها نشان داده شده است.

در این دوره تحول بزرگی در آیین بودا روی داد. بوداگری دوره «نارا» (۷۱۰- ۷۸۱) برای صیانت کشور بود. بناهای عالی با تزیینات پرشکوه معابد بودایی نمودار اعتلای ژاپن شناخته می‌شد، و مردم برای بهره‌مند بودن از اتحاد و حکومت پایدار و صلح در کشور نیایش می‌کردند. اما بوداگری دوره «هیان» برای اندیشه و محتوایش اهمیت داشت. بوداگری این دوره را آیین کوهستان خوانده‌اند زیرا که کاهنان می‌کوشیدند با گوشه گرفتن در کوهستانهای آرام و دور از هیاهوی جهان، خود را با دنیای راز دمساز بنمایند. اما چنین اندیشه‌های والای بودایی به کار مردمی که خواندن نمی‌دانستند و از جنگ و بیماری و ناداری و گرسنگی و بلایای طبیعی رنج می‌بردند، نمی‌آمد. در آن زمان مردم به دور تسلسل در متولد - شدن به این جهان باور داشتند، و می‌پنداشتند که فقط با دریافتن این حقیقت که امیال خاکی آنها - که بر آوردنش در واقع خوشنودشان نمی‌دارد بلکه این باز - زادن و مردن را دردناک‌تر می‌سازد - از چنبر تولد و مرگ پی‌درپی رها خواهند شد. تنها راه برای رهایی یافتن، چیره شدن بر همه امیال است.

آن دروغت، این تن فانی بود

راستست، آن جان ربانی بود

(مثنوی، دفتر ۴ نی، بیت ۳۰۳۱)

کسی که از بند این امیال برهد، به چنان حال دل و مایه درونی و روحی که فراتر و برتر از آزمونهای زندگی است، رسیده، و نفس خودپرست او در هستی کائنات مستحیل شده است، یا، به سخن مولانا، قطره‌ای از دریاست که باز به دریا پیوسته است.

حق فشاند آن نور را بر جانها	مقبلان، برداشته دامانها
و آن نثار نور را، او یافته	روی از غیر خدا برتافته
آنچ از دریا، بدریا می‌رود	از همانجا کامد، آنجا می‌رود
از سر که، سیلهای تیزو رو	وز تن ما، جان عشق‌آمیزرو

(مثنوی، دفتر ۱ نی، بیت ۷۵۸)

نزدیک به پایان دوره «نارا» کاهنی به نام «دوء کیوء» کوشید تا تاج و تخت را غصب کند، که تلاش او نافرجام ماند. این نشانه‌ای از فساد در دستگاه بودایی و هشدار از برد سیاسی آن بود، و فرمانروایان بعدی ژاپن آنرا از یاد نبردند.

امپراتور «کامو» پایتخت را از «نارا» نخست به «ناگائوکا» (۷۸۴) و سپس به «هیان» (کیوتو امروز) (۷۹۴) منتقل کرد. او این کار را از یک رو، برای گریز از تأثیر و نفوذ حکومت برانداز شش فرقه بودایی «نارا» کرد. جدا از این کار، او در اختیارگرفتن زمین یا خرید آن وسیله معابد را سخت زیرنظر گرفت. او از سوی دیگر، تعلیم و تعلم و سلوک و ممارست روحانیان بودایی را در کوهها و جنگلها دور از مراکز بنیاد شده بودایی، اجازه داد و حتی تشویق کرد.

این تدابیر زمینه را برای برآمدن گونه تازه‌ای از بوداگری آماده ساخت، و دوچهره نو در این میان پدید آمدند. نخستین اینان «سایچو» بود که به سال ۷۶۷ زاده شد و در سال ۷۸۵ بر معبد بودایی «تو دای» در «نارا» گماشته شد، اما او بجای ماندن در این حوزه، به کوه «هی بی» رفت. به سال ۸۰۴ او همراه هیأت سفارت ژاپن راهی دربار پادشاهان «ته، آنگ» در چین شد و هشت ماه آنجا ماند و به مطالعه متون بودایی، سازمان صومعه‌ها، روشهای تعلیم و تعلم حوزه‌های بودایی و مناسبات این مراکز با حکومت پرداخت. او در بازگشت به ژاپن اجازه امپراتور را برای بنیاد کردن یک فرقه تازه بودایی به نام «تندای» گرفت. این فرقه بر پایه تعلیم «سوترا»ی کوکب مقدس استوار بود.

یکی از توفیق‌های برجسته «سایچو» این بود که دربار ژاپن را واداشت که به کوه «هی بی» (مرکز حوزه‌های بودایی) حق گماردن راهبان و مقامات روحانی خود را، اعطا نماید. این کار کمی پس از مرگ «سایچو» در سال ۸۲۲ انجام شد. «سایچو» در جوانی به این سنت پیشینیان که فقط کسانی را که زندانی، و امداریا برده نباشند می‌توان به مقامات روحانی گمارد، ایراد کرد و آنرا نشانه نابرابر دانستن انسان در پیشگاه بودا و قدرت زیاده دادن در این کار به حکومت دانست. کوه «هی بی» با یافتن امتیاز گماردن راهبان خود، می‌توانست در برابر نفوذ و نیروی شش فرقه «نارا» بایستد و از حکومت و دستگاه دولت تا اندازه‌ای استقلال داشته باشد.

«کوء کای» یکی دیگر از بزرگان بودایی این عصر بود. او در سال ۸۰۴ برای همراهی سفارت به دربار «ته، آنگ»، که «سایچو» هم در آن بود، انتخاب شد. او سه سال در چین ماند و در آنجا محضر «هویی-کوئو» (۷۴۶-۸۰۵) را، که هفتمین شیخ فرقه «کلام حقیقت» (به ژاپنی، «شین‌گون»، و، به سانسکریت، «مانترایانا») بود، دریافت. این شیخ با او چون شاگرد برگزیده خود رفتار کرد. «کوء کای» پس از بازگشت به ژاپن فرقه «شین‌گون» را بنیاد نهاد که با پیشداری امپراتور «ساگا» (۷۸۶-۸۴۲) اعتلا و رونق یافت.

به‌گفته «کوء کای» انسان می‌تواند در این هیأت خاکی، با تنی که از پدر و مادرش دریافته است، به‌معرفت برسد و رستگاری یابد («سوکوشین چوبوتسو»)، و مطمئن‌ترین راه برای یافتن چنین معرفتی دنبال کردن تعالیم «شین‌گون» است. او در سال ۸۳۰ رساله‌ای زیرعنوان «منازل ده‌گانه آگاهی معنوی» تألیف کرد که جوهر تعالیم «شین‌گون» را دربردارد. این تعالیم همواره جزء مبانی اعتقادی فرقه «تندای» باقی ماند.

دو فرقه تازه «تندای» و «شین‌گون»، با تأکید براین که همه آفریدگان صاحب ادراک می‌توانند به دل‌آگاهی و معرفت برسند، و این که انسان می‌تواند در هیأت خاکی خود، جان بودایی یابد، راه را برای ظهور فرقه‌های عامه‌گرای بودایی‌پس از این دوره، هموار ساختند. تعالیم این فرقه‌ها به معرفت یافتن این جهانی تأکید دارد، اما با این قید که انتقال اسرار معرفت فقط به خاصان و اولیاء ممکن تواند بود، کاربرد معارج دنیوی و سیرمنازل در هیأت خاکی را سخت محدود کرده است.

این دو فرقه درحالی که خود را مستقل از قدرت غیرروحانی می‌دانستند، آشکارا تأکید داشتند که موضع «حافظ» حکومت را دارند، و، در عوض، زعامت دربار را می‌شناختند. بدینسان، فرقه‌های «تندای» و «شین‌گون» هنوز، در بنیاد آن، مذهب جامعه اشرافی بود.

جاذبه تعالیم «شین‌گون» برای کیفیت ذوقی آن بود و نیز برای تواناییش در ارائه فرهنگ و هنر چین دوره «ته، آنگ» و بویژه پیکره سازی و هنرهای دستی. حوزه‌های این دو فرقه - کوه «هی‌یی» و کوه «کویا» - کانون الهیات شد.

سهم مهم دیگری که بنیادهای بودایی ایندوره در تحول فکری و فرهنگی داشتند، ابداع «کانا» یا حروف هجایی برای نوشتن زبان ژاپنی بود، که بی‌آن توسعه و تعالی ادبیات تقریباً ناممکن می‌نمود.

فراآوردن اصول تازه و مبادی مذهبی از چین به وسیله کاهنان بودایی دنباله داشت. یکی از بانیان این کار «انین» (۷۹۴-۸۶۴) بود. اشتیاق او به فراآوردن سنت دین در سفرنامه‌اش، که از نمونه‌های عالی نگارش چینی شمرده می‌شود، پیداست.

اعزام سفارت به دربار چین از سال ۸۹۴ که قدرت سلسله «ته، آنگ» در آنجا رو به نشیب داشت، دچار وقفه شد و، همزمان، دوره‌ای از درون‌نگری پیدا آمد که به ژاپنی‌ها فرصت داد تا فرهنگ فرایافته از بیگانه را با حال و هوای خود دمساز کنند و ازین آمیختن و سرشتن، تمدن تازه‌ای برای ژاپن پدید آورند.

بیشرفت و گسترش پیوسته آیین بودا در ژاپن، آزاد از درگیری و برخورد نبود و، بیش از همه، مقاومت سنت پرستان و بنیادگرایان را، که قومیت و ملیت ژاپنی را با آیین شینتو مرادف می‌دیدند، برانگیخت. در سال ۹۱۴ یک دانشمند برجسته کنفوسیوسی به نام «می‌یوشی کی‌یوتسورا» (یا «کی‌یویوکی»، ۸۴۸-۹۱۴) رساله بیان عقاید در دوازده سخن را به امپراتور «دایگو» تقدیم کرد و در آن از دربار خواست که در «وجوه مرجح ملی» ژاپن بازاندهی کند، و با این کار بسیاری از عادات کهنه بودایی را دور بریزد. او برپایه تربیت و اعتقادات کنفوسیوسی خود، بر تجمل‌گرایی تأسف می‌خورد و از خرابی و نابسامانی وضع مالیّه عمومی و تنزل اخلاقیات اعیان و اشراف شکایت دارد. «کی‌یوتسورا» این همه را بارآمد تکیه و اهمیت زیاده از حدی می‌داند که ژاپن به آیین بودا نهاده بود، و می‌خواهد که آموزش همگانی بازپردازی شود تا ازینراه ژاپن رهبران ملی تازه‌ای پیدا کند که بتوانند برای این کشور مجد و سربلندی فراآورند.

«کی‌یوتسورا» در «رساله بیان عقاید در دوازده سخن» می‌نویسد:

«رعیت اعلیحضرت این بیانیه را باترس ولرز تقدیم می‌کند، و می‌داند که بی‌پروایی و گناه او دراین جسارت شاید که سزاوار کیفر مرگ باشد. بابررسی اسناد باستانی می‌توان دریافت که دربار ما برای سنت بیدار دلش شهره بود... مالیات‌ها سبک برآورد می‌شد، و به مردم کمتر فشار می‌آمد. بالادستان به زیردستان مهربان بودند و مراقب حالشان، زیردستان از دل و جان طاعت بالا-دستان را داشتند. کار حکومت برکشور همانند پرداختن به کردار خویش است... اما، رفته رفته، شیوه‌های خوب این کشور تکیده شد و، به جای آن، قانون و فرامین اهمیت پیدا کرد، برآورد مالیات هرساله افزایش یافت، و بیگاری چند برابر شد. شمار خانوارهایی که توان پرداخت مالیات را داشتند، هرماه کمتر شد، و مزارع روز به روز خرابتر گشت. آیین بودا نخست در دوره سلطنت امپراتور «کیمی» (۵۷۱-۵۴۰) به این سرزمین آمد و پس در دوره ملکه «سویکو» (۶۲۸-۵۹۳) گسترده شد. هرکس، از وزیران و بزرگان دولت گرفته تا کارگزاران کوچک، اگر معبد یا برج و بتکده‌ای نمی‌ساخت، انسان به شمار نمی‌آمد. پس، بسیاری کسان ثروتمندان را به پای ساختن برج و بتکده‌ها دادند، به چشم و هم-چشمی هم، کشتزارهایشان را برای ساختن معابد هدیه کردند و بسیاریشان مردان آزاد را خریدند تا بنده خدمتگزار معابد شوند. با فرارسیدن دوره «تمپیو» (۷۴۹-۷۲۹)، آیین بودا بیش از پیش تجلیل شد، تا آنجا که بسیاری از مزارع به معابد بدل گشت.» نویسنده به سیاستهای ویرانگر پادشاهان دیگر اشاره

کرده و سپس ۱۲ نکته را یک به یک برشمرده ، که از آنمیان است: لزوم چاره‌اندیشی در برابر خشکسالی و بعضی اصلاحات ارضی دیگر، پرهیز از تجمل در زندگی ، تشویق و کمک به دانشجویان، اصلاح سازمان اداری و قضایی و کارگزاران حکومت، اصلاح مالیاتی و صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی...

روشن است که تعالیم کنفوسیوس میانه‌ای با تجمل خواهی و با رسم و راه کاهنان کاهل بودایی نداشت، اما بیانیه «کی‌یوتسورا» ازین معنی فزاتر رفته و بسیاری از نابسامانیها و مفاصد اجتماعی را برشمرده است.

از قرن دهم نشانه‌های زوال و فساد در «هیان»، پایتخت آنروز ژاپن، نمودار شد. اعیان و بزرگان پایتخت به چیزها و کارهای بیهوده و خرافات سرگرم شدند و بیزاری مردم از کاهنان متفرعن و درباریان بیمایه در قصه‌ها و ادبیات عامیانه جلوه نمود. جدایی میان مردم و اعیان و درباریان ونیز بنیادهای مذهبی بیش‌از پیش نمایان شد.

از همان آغاز ورود آیین بودا به ژاپن، یا دست کم از اوایل دوره «هیان» ، مکتب و سنت‌های بودایی و «شینتو» به مبارزه و مقابله آشکار و پنهان بایکدیگر افتادند. گستره این درگیری از رویدادهای ثبت شده در تاریخ این دوره ، مانند نفرین و خشم «کامی» یا خدای «شینتو» از تجاوز به حریم و قلمرو آسمانی او یا ناخرسندی وی از فروافکندن درختان مقدس در صحن یک زیارتگاه «شینتو» برای ساختن معبد بودایی، که به صورت رعد و برق و توفان یا آتش سوزی مرموز پدیدار می‌شد، پیداست. بااینهمه ، همزیستی دو آیین بودا و «شینتو» بیشتر به مایه انعطاف پذیری بودایی و توفیق این آیین در سازگار ساختن خود، یابه سخن دیگر، پایین آوردن معیارهایش برای سازگار شدن با آیین بومی و سنتی «شینتو» در ژاپن، ونیز با روح مسالمت جوی این هردو آیین، فراهم آمد.

دوره کاماکورا (۱۱۸۵-۱۳۳۶)

ملوک الطوائفی در ژاپن

پس از پیروزی «دان - نو - اورا» (۱۱۸۵) «میناموتو یوریتومو» فرمانروای واقعی ژاپن شد و درباریان به هراس افتادند که مبادا قدرت و پایگاهشان را به سامورایی‌ها ببازند. «یوشیتسونه»، برادر «یوریتومو»، چون سرداری پیروز وارد «کیوتو» شد و امپراتور پیشین، بزرگ خاندان سلطنتی، او را با شکوه تمام پذیرا گردید و می‌خواست که، از راه سیاست، با استفاده از «یوشیتسونه» و برکشیدن او، از قدرت برادرش «یوریتومو» بکاهد. این وضع خشم «یوریتومو» را برانگیخت و هنگامی که «یوشیتسونه» با همراه داشتن چند اسیر جنگی مهم به حومه «کاماکورا»، پایگاه «یوریتومو»، رسید، او زندانیان را تحویل گرفت اما از پذیرفتن برادرش خودداری کرد، و هرچه هم «یوشیتسونه» پیام فرستاد و سوگند نامه در تأکید وفاداری خود نوشت، یوریتومو اعتنا ننمود. «یوشیتسونه» بناچار بازگشت و باقی عمر را در سفر و جنگ و گریز با مأموران «یوریتومو» که فرمان دستگیری و نابود ساختنش را داشتند و همه‌جا در پی او بودند، گذراند. حسد «یوریتومو» به دلاوری و تدبیر و رهبری نمایان «یوشیتسونه» در نبرد، همراه با بیم از بالاگرفتن کار او و ملازمان و سردارانش، از مایه‌های این کینه و دشمنی بود. «یوشیتسونه» روانه شمال ژاپن شد و به سختی توانست از چشم‌جستجو-گران دور بماند و جان به‌در برد و خود را به «هیرای زومی» در شمال «سندای» در ایالت «ایواته»، برساند و در پناه خاندان «فوجیوارا» که در آن نواحی قدرت

داشتند، درآید. «فوجی‌وارا» بر شمال «هونشو»، جزیره اصلی ژاپن، فرمان می‌راند و تابع یا متحد «یوریتومو» نبود. اما دوسال پیش نکشید که بزرگ خاندان «فوجی‌وارا» درگذشت و پسرش جانشین او شد. او که می‌دانست که «یوریتومو» آماده حمله به آنجا می‌شود. از روی ترس و ناجوانمردی دستورکشتن «یوشیتسونه» را داد، اما «یوریتومو» از نیت خود برنگشت، به قلمرو «فوجی‌وارا» تاخت و این خاندان را نابود ساخت.

قدرت «یوریتومو» با این پیروزی به اوج رسید و امپراتور به ملاحظه آن از او خواست که قرارگاه خود را به «کیوتو» منتقل کند و در اداره امور کشور سهیم باشد. اما «یوریتومو» این دعوت را نپذیرفت و در «کاماکورا» ماند. «یوریتومو» می‌خواست که دور از امپراتور و درباریان زمام کارهای کشور را خود در دست داشته باشد، و از سویی نیز نگران بود که مبادا مردان و رزمندگان او، چنانکه خاندان «تایرا»، با خوگرفتن به شیوه و رفتار درباریان و اشراف، خود را تباه سازند.

در سال ۱۱۹۲ امپراتور عنوان و مقام «سی - یی - تای - شوگون» (سپه - سالار سرکوبگر وحشیان) را به یوریتومو داد که مقام فرماندهی کل قوا بود و او دیرزمانی آرزویش را داشت. او حکومت «باکوفو» را که به معنی حکومت اردویی و در واقع ستاد عالی لشکری و فرماندهی و حکومت نظامی بود، بنیاد کرد. «کاما - کورا» در میان کوه و دریا واقع شده است و از نظر نظامی موقع دفاعی خوبی دارد. «یوریتومو» نظام سیاسی تازه‌ای را شالوده‌ریزی کرد، ستاد لشکری و دیوانهای اداری و قضایی بنیاد نهاد و برای همه کشور «شوگو» (مرزدار یا کلانتر) و «جیتو» (مدیر یا مباشر) گمارد و فرستاد. «شوگو» فرماندار، فرمانده و رئیس پاسگاه انتظامی محل بود. «جیتو» پیشکاری بود که جمع‌آوری مالیات و امور عمومی منطقه را بر عهده داشت.

فرمانروایی نظامی «یوریتومو» حکومت «شوگونی کاماکورا» شناخته می‌شود و این از عنوان «شوگون» یا سپهسالار که «یوریتومو» در سال ۱۱۹۲ از امپراتور دریافت، گرفته شده است. «شوگون»‌های سده‌های هشتم و نهم سرداران بزرگ امپراتور بودند که به جنگ با قبایل بومی «امیشی» در نواحی شرقی و شمالی، که اینک زیر سلطه یوریتومو بود، می‌پرداختند. با اینکه «یوریتومو» این سلطه را تنها به نیرو و تلاش خود یافت، اما باز دقت داشت که وفاداری مطلق خود به امپراتور را به‌ظاهر حفظ کند. او در پایگاه «شوگون» یا سپهسالار کل امپراتور می‌توانست تأسیس دستگاه نظامی جداگانه خود را موجه نشان دهد و آنرا برای

حفظ نظم در کشور، ناگزیر بداند. گذشته از این، «یوریتومو» توانست باگماردن ملازمان و سرداران خود به نام مباشر یا مرزدار در ولایات مختلف، قدرت خود را فراتر از حوزه شرق گسترش دهد.

«یوریتومو» اگر جانشین ارزنده‌ای هم برای خود می‌ساخت، بزرگترین سردار تاریخ ژاپن می‌بود. اما او، به‌ظاهر بر اثر طبع بدگمان خود، نه‌تنها «یوشیتسونه» بلکه چند تن دیگر از برجسته‌ترین خویشاوندان خود را از میان برد و با این کار تیره‌های خاندان میناموتو را سخت سست کرد. تا «یوریتومو» زنده بود هیچیک از سردارانش پروای سربرداشتن نداشتند، اما چون او بناگاه در سال ۱۱۹۹ مرد، دو پسرش - که یکی پس از دیگری دومین و سومین «شوگون میناموتو» شدند - نتوانستند این سرداران را سر به فرمان نگاهدارند.

چون «یوریتومو» پس از هفت سال حکومت «شوگونی» در سال ۱۱۹۹ درگذشت، پسر ۱۸ ساله‌اش جانشین او و «شوگون» یا فرمانروای نظامی شد. اما مادر او، «ماساکو»، که دختر «هوء جوء توکی‌ماسا» بود، دست پسر را از حکومت دور نگهداشت و مردان خاندان «هوء جوء» به‌یاری او، در کارها دست یافتند. «شوگون»، که از این وضع ناخرسند بود، به تدبیر و زمینه‌چینی علیه «هوء جوء» پرداخت، اما در این تلاش شکست خورد و «توکی‌ماسا» او را برکنار و در معبدی زندانی کرد و پس از چندی دستور کشتنش را داد و برادر کوچکتر او که فقط ۱۲ سال داشت به «شوگونی» رسید. اندکی پس از آن نیز «توکی‌ماسا» پسرش «یوشی-توکی» را جانشین خود ساخت. او به‌ظاهر «شوگون» را بالادست خود می‌انگاشت، اما در واقع در مقام «شیکن» (مدیر) اداره و اختیار کار حکومت را در دست داشت. «شوگون» سوم شاعرپیشه و عاری از کفایت سیاسی بود و سرانجام هم برادرزاده‌اش با «هوء جوء» همدست شد و او را کشت. بدینسان، اعضای اصلی خاندان «میناموتو» همه از میان رفتند.

همسر «یوریتومو»، «ماساکو»، در انتقال قدرت از «میناموتو» به «هوء جوء» سهم مهمی داشت. پدر این زن، «توکی‌ماسا»، رئیس خاندان «هوء جوء»، یکی از دو مردی بود که هنگام تبعید «یوریتومو» به شرق پس از رویداد «هی‌جی» در سال ۱۱۵۹، به‌مراقبت او گمارده شده بود. «توکی‌ماسا» از حد مراقبت بسیار فراتر رفت و یار و مونس نزدیک «یوریتومو» شد و یکی از نخستین کسانی بود که رهبر خاندان «میناموتو» را به سربرداشتن علیه «تایرا» در سال ۱۱۸۰ واداشت. «یوریتومو» با زناشویی با دختر «توکی‌ماسا»، یعنی «ماساکو» که زنی دلیر و با اراده بود، پیوند دو خاندان «هوء جوء» و «میناموتو» را نزدیک‌تر ساخت.

این زن با تدبیر و نفوذ کلام کارساز خود از چهره‌های برجسته تاریخ ژاپن است. این که خاندان «هوء جوء» پس از پیروز آمدن بر حریفان در پی مرگ «یور-یتومو»، خواستند که خودشان «شوگون» بشوند، ویژگی منش ژاپنی را نشان می‌دهد. به‌جای این کار، آنها با بنیاد نهادن دیوان نیابت «شوگون» در «کاماکورا»، قدرت حکومت را در اختیار گرفتند. اهمیتی که در ژاپن قدیم به مایه نسب و بزرگزادگی و نیز به سلسله مراتب داده می‌شد چنان بود که اشراف دربار و نیز بزرگان لشکری، اگر هم خود یکسره بی‌میل نبودند، از داشتن مناصبی که بنابه تبار و نسب حق مسلم آنها شناخته نمی‌شد، رویگردان بودند. خاندان «هوء جوء» که از اصل میانحال و بلکه پایین بودند، خوش‌تر می‌دیدند که بگذارند تا دیگران (نخست خاندان «فوجی‌وارا و سپس شاهزادگان دربار) نام «شوگون» را داشته باشند اما خود آنان در پایه نازلتر نیابت شوگون زمام کارها را در دست بگیرند. بزرگان خاندان «هوء جوء» خوب می‌دانستند که جز یک طایفه کوچک و تازه برآمده ولایت «ایزو» بیش نیستند و بخت و امیدی برای حکومت بر همه کشور ندارند. از اینرو آنها خواستند تا مقام «شوگونی» را برای مردان خاندانهای بزرگ اما ناتوان بگذارند و خود در جایگاه «شیکن» یا مباشر حکومت واقعی را بر کشور داشته باشند.

خاندان «هوء جوء» در ژاپن پیش از عصر جدید و در زمامداری خود در مقام نیابت شوگون از سال ۱۲۱۹ تا ۱۳۳۳ یکی از بهترین حکومت‌ها را ارائه دادند. آنها یک شورای حکومتی ایجاد کردند و با این کار امکان دادند که دیگر برجستگان سرای «شوگونی» در امور حکومتی رأی و نظر داشته باشند. آنان آیین‌نامه تازه‌ای برای سپاه وضع کردند که به آنها و به شورای حکومتی توانایی داد تا دعوای ارضی و دیگر امور را با نصفت شگفت‌انگیز حل و فصل کنند.

«آئین دادرسی هوء جوء» که در ۱۲۳۲ وضع شد، اعتماد به نفس فزاینده جنگندگان پیروز «کاماکورا» را نشان داد. در نوشتن این آیین‌نامه تازه، ملاحظات عملی، نه قوانین سنتی کیوتو، راهنما بود. پژوهندگان غربی این متن رانخستین تجربه وصول به مرحله تحلیل فکری در جامعه و حکومت ژاپن دانسته و گفته‌اند که با این پدیده در میان مردان عمل ژاپن نیز، مانند سنت اروپایی، «جدایی میان شیوه بیان و اندیشه درون» دیگر وجود نداشت. سامورایی‌ها با خودآگاهی تازه یافته خود بنیادها و ارزشهای نوی ایجاد کردند که تا سال ۱۶۰۰، و نیز پس از آن تا پایان دوره توکوگاوا و آغاز عصر تجدد (۱۸۶۷) بر ژاپن حکمفرما بود. در همین احوال، در کیوتو، امپراتور پیشین که مردی صاحب اراده بود و

می‌خواست قدرت سیاسی را از «کاماکورا» بازگیرد، از تیرگی میانه دو خاندان «میناموتو» و «هوء جوء» بهره برد و بسیج حمله به کاماکورا را ساخت. دربار از شأن والا برخوردار بود و «هوءجوء»، که خاندان کوچکی در شرق ژاپن بود، خائن خوانده شد. چنان نمود که بسیاری از مردم پشتیبان امپراتورند و «باکوفو» یا حکومت نظامی «کاماکورا» با بحران تازه‌ای روبرو شد. در این هنگام «میناموتو ماساکو» که پس از مرگ همسرش «یوریتومو»، به‌زی راهبان درآمده بود، سامورایی‌های «هوء جوء» را واداشت تا به سرداران‌شان وفادار بمانند، و اهمیت کار «یوریتومو» را در بنیادگذاری «باکوفو» بر آنان باز نمود. این زن را مردم «راهبه سپهسالار» می‌خواندند.

بزرگان «هوء جوء» برآن شدند که بر امپراتور پیشدستی کنند و جلوتر از آنکه او به «کاماکورا» بتازد، آنها به «کیوتو» حمله کنند. پسر «یوشی توکی» ب‌سرداری سپاهی روانه «کیوتو» شد، اما چند منزل، یعنی تا هاگونه در ایالت «کاناگاوا» بیشتر نرفته بود که اندیشید که اگر امپراتور پیشین خود پیشاپیش سپاهش برابر او بیاید، نمی‌داند که چه بکند. پس، او سپاهش را در «هاگونه» گذاشت و خود تنها به «کاماکورا» بازگشت تا رأی پدر را درینباره بپرسد. «یوشی توکی» توصیه کرد که اگر چنین وضعی پیش آید او باید که زه کمانش را (به‌نشانه بر زمین گذاشتن سلاح و تسلیم و ابراز ندامت) ببرد و از ناسپاسی خود پوزش بخواهد، اما اگر امپراتور پیشین سرداری سپاه را نداشته باشد، او باید که با قهر و نیروی تمام حمله کند. این داستان تاریخی را پیش از جنگ دوم فراوان بازگو می‌کردند تا نشان دهند که شأن امپراتور تا چه پایه است. با اینهمه، بزرگان «هوء جوء» نگران از دست دادن حمایت مردم بودند.

در کیوتو، با حمله ناگهانی سپاه «هوء جوء»، نیروهای امپراتور پیشین به آسانی شکست خوردند و، در پی آن، سران و بزرگان دربار اعدام شدند و امپراتور پیشین به جزیره کوچکی تبعید شد. فرمانروایان «هوء جوء» بر قدرت مقام «شوگو» (مرزدار یا کلانتر)، گمارده «شوگون»، در کیوتو افزودند تا از این راه بزرگان دربار و سامورایی‌های مخالف خود را از تیول و املاکشان در غرب ژاپن محروم کنند. این اراضی به کسانی از خاندان «هوء جوء» که در این پیروزی سهمیم بودند، پاداش داده شد. بدینسان قدرت «هوء جوء» به غرب ژاپن گسترش یافت.

با مرگ دومین «شیکن»، یعنی «هوء جوء یوشی توکی»، پسر او «یاسوتوکی» جانشینش شد (۱۲۲۴م.). او یک شورای حکومتی با سیزده عضو تشکیل داد و قوانینی ناظر بر سامورایی‌ها وضع کرد. تأثیر این هر دو تدبیر نسل‌ها باقی

ماند.

در این دوره سامورایی‌ها در دسته‌هایی متشکل می‌شدند که هرکدام یک رهبر داشت. هرگروه سامورایی یک نیایشگاه «شینتو» بنا می‌کرد که جایگاه اسمی و پرستشگاه قدیس یا خدایی بود که حافظ و حامی آن گروه شناخته می‌شد (درینباره به شرح بنیادهای شینتو در این کتاب رجوع کنید). از آنجا که تیولداران و سامورایی‌ها می‌بایست زمین خود را از تصرف متجاوزان نگهدارند، به آنها آموزش فنون نظامی، بویژه کمانداری و تیراندازی، داده می‌شد.

سامورایی‌ها در برابر مغولان (۱۲۸۱-۱۲۷۴)

خطر بزرگ برای حکومت «شوگونی» و فرمانروایان «هوء جوء»، و برای ژاپن، از سوی سلسله مغولی چین و در دهه ۱۲۷۰ برخاست. در همان هنگام که «میناموتو» و «هوء جوء» دست اندرکار ساختن نخستین حکومت لشکری ژاپن بودند، پیشامدهای عظیم در چین و آسیا روی می‌داد. در فراگرد قرنهای دوازده و سیزده، بزرگترین قدرت نظامی که جهان تا به آنروز دیده بود، بوسیله خان معروف مغول، چنگیز، در آسیای مرکزی پدیدار شد و به حرکت درآمد. مغولان طی چند دهه بیشتر سرزمین‌های آسیا را درنوردیدند و تا نواحی شرق اروپا نیز، مانند لهستان و مجارستان و بوهیم امروز، راه یافتند. مغولها بادیه‌نشینانی سوارکار بودند که می‌توانستند چندین روز بر پشت زین بگذرانند و مسافت‌های دور را در زمان کوتاه بپیمایند. آنها با شیوه‌های آمیخته نیروی رزمی و شتاب و تاخت و قدرت حمله که داشتند، برآستی مقاومت ناپذیر بودند و بیشتر مردمی که با آنها در قاره بزرگ رویاروی شدند، چاره‌ای جز شکست یا تسلیم نداشتند. مغولان با آنکه تا سال ۱۲۷۹ جنوب چین را زیر فرمان نیاورده بودند، اما حکومت خود را در سالهای خیلی پیش‌تر در شمال چین برقرار کردند و، به رهبری نوه توانای چنگیز، قوبیلای خان، سلسله «یوان» یا «اصیل» را در سال ۱۲۷۰ بنیاد نمودند. همین قوبیلای خان بود که نخست فرستادگانی روانه ژاپن کرد و خواستار شناسایی تفوق و حاکمیت چین در شرق آسیا و اظهار انقیاد به‌دربار مغول شد.

چین، «پادشاهی میانه»ی بزرگ آسیای شرقی، از دیرباز می‌کوشید تا همسایگان کوچکش را به ابراز انقیاد و داشتن مناسبات تکریم‌آمیز نسبت به خود، وادارد. چنین مناسباتی آنانرا ناگزیر می‌داشت که هرچند یکبار هیأتی برای ابراز

احترام و انقیاد به دربار چین بفرستند. یکی از مزایای این فرستادگان ممالک کوچکتر این بود که امپراتوری چین معمولاً هدایایی ارزنده‌تر از آنچه که آنها آورده بودند به آنان می‌داد. اما این مناسبات آشکارا بر پایه کهری در برابر چین بود و ژاپن در میان ممالک شرق آسیا تنها کشوری بود که قرن‌ها سرسختی نشان داده و زیر بار آن نرفته بود.

هنگامی که نخستین فرستاده قوبیلای خان به ژاپن آمد، دربار ندانست که چه کند و درخواست را به حکومت «باکوفو» فرستاد تا به نیابت امپراتور درباره آن تصمیم بگیرد. «شیکن» هشتم، فرمانروای نظامی ژاپن، به نام «هوء جوءتوکی-مونه»، که در این هنگام هیجده سال داشت، همراه با شورای حکومتی خود تصمیم به رد درخواست گرفت، و فرستاده قوبیلای را بی‌دادن پاسخی به چین برگرداندند. بیگمان ژاپنی‌ها در سرزمین جزیره‌ای خود، به اندازه ملت‌های دیگری آسیا و شرق اروپا از درنده‌خویی و شکست‌ناپذیری آشکار مغولان آگاه نبودند. با اینهمه باید فرمانروای «هوء جوء» و مشاوران او را به داشتن عزم و اراده فوق‌العاده تحسین کرد که چنین موضع استواری گرفتند.

پس از آن، قوبیلای چند بار دیگر فرستادگانی روانه ژاپن ساخت اما نتیجه‌ای نگرفت. سرانجام، خان بزرگ مغول، چنانکه پیش‌بینی می‌شد سخت‌برآشت و بتندی آغاز بسیج برای حمله به ژاپن و تصرف این سرزمین کرد. دو حمله نافرجام مغولان به ژاپن شاید که همیشه برای تاریخ‌نویسان تا حدی در پرده اسرار بماند.

در ماه اکتبر سال ۱۲۷۴ یک سپاه ۳۳۰۰۰ نفره از سربازان مغول و کره‌ای، سوار بر ۹۰۰ سفینه جنگی، به سوی ژاپن بادبان گشودند. آنها پس از رسیدن به کناره‌های غربی ژاپن، جزایر «تسوشیما» و «ایکی» در «کیوشو» را به آسانی گرفتند. هرچند که سربازان ژاپنی در آنجا، با شمار کم اما با دلاوری بسیار، تا آخرین نفر جنگیدند و کشته شدند. مغولان دشمنی هراس‌آور و سرسخت بودند و با درنده‌خویی و بیرحمی رفتار می‌کردند. آنها سربازان اسیر را با شکنجه می‌کشتند، کودکان وحشت‌زده را شیون‌کشان زیر لگد می‌کوفتند و شکم زنان آبستن را می‌دریدند و جنین را به نوک شمشیر بیرون می‌آوردند. خونخواران مغول دست زنان اسیر را سوراخ می‌کردند و از آن طناب می‌گذراندند و آنها را بر سر کمان خود می‌آویختند.

مغولان سپس روانه شمال «کیوشو» شدند و در خلیج «هاکاتا» پیاده شدند. آنها در کاربرد نیزه‌های بلند، کمانهای پرزور و منجنیق‌های سنگین گلوله و ترقه.

انداز، چابک دست‌تر بودند، اما سامورایی‌های ژاپنی مردانه و از سر جان برای دفاع از میهن خود می‌جنگیدند و توانستند با شمشیر و کمان جلوی حمله ناگهانی مغول را بگیرند. با رسیدن شب و تاریک شدن هوا مغولان به سفاین خود در دریا بازگشتند. از بخت نیک رزمندگان ژاپن، آنشب توفان تنیدی ناگهانی آن ناحیه را درنوردید و همه سفاین دشمن را در هم شکست. با دمیدن صبح، حتی یکی از شناورهای مغولان هم برآب دیده نمی‌شد و، به جای آن، اجساد بیشمار دشمن در دریا شناور بود. گفته‌اند که در آنشب ۱۳۵۰۰ نفر سرباز مغول در دریا غرق شدند.

سال دیگر، قوبیلای فرستاده تازه‌ای روانه ژاپن کرد و ۴ سال پس از آن نیز سفیر دیگری فرستاد. «شیکن» یا فرمانروای نظامی ژاپن، «توکی‌مونه»، دستور کشتن آنها را داد. در آن دوره سفر دریا چندان دشوار بود که مغولها نمی‌توانستند علت بازنگشتن فرستاده‌هایشان را دریابند. اما، به هر روی، در سال ۱۲۸۱ «قوبیلای» بر آن شد که دیگر بار به ژاپن بتازد.

ژاپنی‌ها پیش‌بینی حمله تازه مغول را می‌کردند و با ساختن دیواره‌های سنگی گرداگرد خلیج «هاکاتا» و سربازگیری و آموزش رزمی‌دادن به آنها، خود را آماده می‌ساختند. در ماه مه سال ۱۲۸۱ نیروی ۴۰۰۰۰ نفری مغول همراه با سربازان چینی و کره‌ای سوار بر ۹۰۰ کشتی جنگی به استحکامات خلیج «هاکاتا» حمله آوردند. سامورایی‌های ژاپنی با دفاع قهرمانانه دو ماه جلو پیشروی مغولها را گرفتند. آنها شبانه، و با استفاده از قایق‌های کوچک، آسیب‌های سخت به سفاین مغول می‌رساندند. سرانجام دشمن به جزیره کوچکی عقب نشست و در انتظار رسیدن ناوگان کمکی از جنوب چین، که با ۱۰۰۰۰۰ سرباز و ۳۵۰۰ سفینه جنگی در راه بود، ماند.

در نیمه ماه اوت همانسال هنگامی که دو ناوگان به هم پیوستند و برای حمله تازه به خلیج «هاکاتا» پیش آمدند، توفان سهمگین دیگری درگرفت و لطمه سنگینی به نیروی دشمن رساند، سفاین آنها در باریکه راه دریا به هم خورد و عده بیشماری از مردانشان کشته شدند. بسیاری از سربازان چینی و مغولی که تن به ساحل کشاندند نیز به دم تیغ سامورایی‌های پیروز افتادند. گفته‌اند که از این دو ناوگان عظیم جز ۳۰۰۰ سرباز مغول به سرزمین خود بازنگشت.

سودای فتح ژاپن از سر مغولها نیفتاد و آنها باز هم به زمینه‌چینی برای یورش تازه ادامه دادند. در سال ۱۲۸۳ قوبیلای ستادی برای بسیج حمله به ژاپن تشکیل داد، اما بامرگ او در سال ۱۲۹۴ این نقشه نافرجام ماند. در ژاپن آماده-

باش نظامی تا سال ۱۳۱۲ ادامه داشت زیرا که با وسایل آنروزگار خبری از وضع مغولان نداشتند و پیوسته نگران بازگشت آنها بودند.

با اینهمه تلاش و لشکرکشی چندباره، گرفتن ژاپن برای مغولان سرنوشت ساز نمی نمود، زیرا که سرزمین کوچک و جزیره ای ژاپن را نه تهدیدی برای خود می دیدند و نه غنیمت ارزنده ای، و این جنگ بیشتر انگیزه جاه طلبی و حیثیتی داشت. اما در پیش ژاپنی ها این یورش نخستین تلاش خطیر برای تجاوز به خاک مقدس ژاپن و اشغال آن در سراسر تاریخ این کشور بود، و نیز آخرین تلاش ازینسان تا پایان جنگ دوم که نیروهای امریکا ژاپن را اشغال کرد.

پیروزی ژاپن در راندن مغولان را یک معجزه دانستند. کمی پیش از نخستین یورش مغولان، امپراتور پیشین به زیارتگاه شینتو رفت تا برای پیروزی ژاپن دعا کند. فرمانروای نظامی، «شیکن»، «هوء جوء توکی مونه»، نیز نیایش خود را با نوشتن دعاهاى بودایی با خونس انجام داد. چون خبر نابودی دشمن - به کمک توفان بهنگام - رسید، چنین باور داشتند که این توفان «کامی کازه» یا تند باد آسمانی بوده و به اراده خدایان درگرفته است، ازینرو اعتقاد مردم به خدایان و قدسیان شینتو و به بودا بیشتر شد. این باور که ژاپن سرزمین خدایانست و آنها پاسدار آند، نیز در دل و اندیشه مردم بیشتر جای گرفت.

فصل توفانهای ژاپن در اردیبهشت آغاز می شود و تا ماه آبان دنباله دارد. توفانهای متعدد، پیش و پس از تابستان، گوشه و کنار ژاپن و بیشتر کناره های جنوبی و غربی آنرا، در می نوردد. تندبادها در تابستان به علت فشار بالای جوی در شمال اقیانوس آرام، از غرب و قاره آسیا می آید. این توفانها که شماره متوسط آنرا در سال ۲۳۷۷ تندباد محاسبه کرده اند، بیش از ۳۸۳ میل در ساعت یا ۱۷ متر در ثانیه سرعت دارد و بعضی از آنها از روی ژاپن می گذرد. گرچه «کیوشو» (جزیره جنوب غربی) بیش از دیگر جزایر ژاپن توفانی است، محل و هنگام توفان ثابت نمی باشد. در دو حمله مغول چنین پیش آمد که این توفانها در خطرترین روزها و در حساس ترین جاها درگرفت و سرنوشت جنگ را تعیین کرد. این تقارن بسیار بعید می نمود و این باور را پیدا آورد که این تندبادها فرستاده آسمان است.

بسیاری از ژاپنی ها در آن هنگام تلاش و شور و احساس سامورایی ها را دست کم گرفتند و نجات ژاپن از بلای مغول را تنها به یاری «کامی کازه» یا تندباد آسمانی دانستند، و چنین باور داشتند که در هر هنگامه خطر در آینده هم خدایان خود به یاری و رهایی ژاپن خواهند آمد. در جنگ دوم نیز هواداران «کامی کازه»، که برای جلوگیری از نابودشدن ژاپن در روزهای نومییدی تن به نابودی می دادند و

به دشمن می‌تاختند، الهام گرفته از این خدایان و «تندبادهای آسمانی» شناخته می‌شدند.

مغولان نخستین کسانی بودند که نیروی باروت را برای حمله به ژاپنی‌ها به کار بردند و «توپهای منفجرشونده» بزرگ آهنی به‌سوی آنها پرتاب کردند. اما ازین هنگام تا آمدن اروپایی‌ها و آوردن اسلحه آتشین به ژاپن تقریباً در سه قرن بعد، ژاپنی‌ها کوشش چندانی در کاربردن باروت در جنگ‌ها نکردند. این شاید از سویی برای آن بود که امیران محلی و لشکریان زمیندار در هر جا در اتخاذ شیوه‌ها و سلاح‌هایی که شاید نام و موضع آنها را به‌عنوان سلحشوران و رزمندگان سنتی و صاحبان فنون جنگی قدیم تحت‌الشعاع درآورد، کند بودند. درحالی‌که مردم در جامعه متمدن و در برابر نوشدن زمانه، به تغییر و تحول ناگزیرند، امیران ملوک‌الطوایف، بر روی هم، در برابر موج تغییر مقاومت و ستیز بسیار نشان دادند.

یکی از میراث‌های لشکرکشی مغولان به ژاپن، پرده بزرگ نقاشی «حمله مغول» می‌باشد که بخش‌های مهمی از آن بازمانده است. این نقاشی عالی که با جزء - پردازی و استادی ستایش‌انگیز و به‌درخواست و سفارش یک سامورایی «کیوشو» به‌نام «تاکه زاکی سوئه‌ناگا» (که در دو نبرد ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱ جنگید) کشیده شده است، تلاش و جانبازی «سوئه‌ناگا» را در حمله نخستین و سفر او را در سالهای بعد به شرق برای اثبات فداکاری خود و گرفتن پاداش و پایگاه از حکومت «شو-گونی کاماکورا»، همراه با شرح و نوشته، تصویر کرده است. «پرده حمله مغول» جدا از ارزش هنری آن، از نظر رفتار و کار سامورایی در سالهای پایان قرن سیزده، بسیارگویا است. «پرده حمله مغول» «سوئه ناگا» را نشان می‌دهد که بارها و بسیار در زیارتگاه شینتو و معابد بودایی نیایش می‌کند تا بتواند دلیری خود را در جنگ نشان دهد و پاداشی بزرگ بگیرد. اما گفته‌اند که او یکبار هم برای پایدار ماندن میهنش دعا نکرد و توجه او، همه و همه، به جلوه‌کردن و نام‌آور شدن خویش و گرفتن پاداش برای خود و خانواده‌اش بود. شاید که این شیوه و اندیشه رزمندگان در احوال این دوره از تاریخ ژاپن طبیعی بود.

نهضت کمو (۱۳۳۳)

سستی گرفتن قدرت کاماکورا

دو حمله مغول، سخت‌ترین رویداد در تاریخ ژاپن بود و در برابر آن همه

مردم زیر فرمان «باکوفو» یکپارچه آماده مبارزه شدند. این جنگ بر قدرت «باکوفو» افزود، اما خاندانهای محلی نیرومند که در این مبارزه یاری کرده بودند نیز نیرومندتر شدند و استقلال بیشتری یافتند. «باکوفو» مقرر داشته بود که آنها دفاع «کیوشو» را بر عهده گیرند، که این تعهد سنگینی بود. گذشته ازین، آنها با پیروز شدن در این جنگ ملک و غنیمتی نیافتند که با آن بتوانند تلاش و فداکاری ساموراییهای خود را پاداش دهند. ازینرو آنها املاکی را که داشتند فروختند یا به گرو گذاشتند اما باز از پرداخت سهمیه و مالیات مقرر به «باکوفو» برنیامدند. باکوفو برای رهانیدن آنان از این تنگنا در سال ۱۲۹۷ ماده‌ای به مقررات مالکیت افزود که آنرا «توکوسی» (در لغت به معنی حاکمیت به‌رادمندی) خواندند. این ماده الحاقی در واقع فرمان بخشودگی وامهای با وثیقه ملکی بود و فروش یا به‌رهن گذاردن املاک امیران و سرداران ولایات را منع می‌کرد و وام‌دهندگان را ملزم می‌داشت که از همه وامهای داده شده بگذرند و املاکی را که پیشتر فروخته یا به‌رهن داده شده است به مالکان اولیه باز دهند. همزمان، «باکوفو» اعلام کرد که هیچ دعوی دربارۀ اینگونه وامهای سررسیده و پرداخت نشده، در محکمه شنیده نخواهد شد. در نتیجه این کار از اعتبار «باکوفو» کاسته شد و سرمایه‌دارها نیز دیگر به امیران محلی وام ندادند. «باکوفو» یکسال بعد ناچار شد که این مقررات ناخوشایند را لغو کند.

پیش از دورۀ کاماکورا واژه «توکوسی» برای مهم نشان دادن بخشودگی مالیاتی در هنگام پیشامدن بلایای طبیعی به‌کار می‌رفت. اما حکومت‌های لشکری «کاما-کورا» و پس از آن «موروماچی»، این واژه را برای سیاستی که در جهت تحکیم قدرت آنها بود، به کار بردند. پس از فرمان معروف ۱۲۹۷ برای بخشودگی وامها، و با همه تزلزلی که این‌کار در اقتصاد کشور و اعتبار حکومت پدید آورد، باز حکومت هرچند یکبار تدابیری ازینگونه اتخاذ می‌کرد. بعدها، در دورۀ «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۳۹۲)، بیشتر فرامین «تاکوسی» در انجام خواسته قیام‌های دهقانی یا برای تحکیم وضع مالی خود حکومت و بزیان امیران تابع آن، صادر می‌شد.

در داخل دستگاه «باکوفو» نیز در نتیجۀ جنگ با مغولان قدرت خودکامۀ فرمانروا افزایش یافت و، در برابر شورای حکومتی ناتوان شد. مردم زبان به شکایت از «باکوفو» گشودند و حکومت «هوء جوء» هر روز نامحبوبتر شد.

در این احوال در کیوتو، دربار که دیرزمانی بود که از قدرت حکومت عاری بود، رفته رفته مرجع ناراضیان از حکومت شوگونی شد. در سال ۱۳۲۴ و باز در سال ۱۳۳۱ امپراتور «گو - دایگو» به‌توطئه علیه حکومت «هوء جوء» پرداخت،

باراول پنهانی و باردوم آشکارا، که به نتیجه نرسید، اما کاماکورا را هشدار داد. پس حکومت «هوء جوء»، «گودایگو» را به تبعید فرستاد و شاهزاده دیگری را به جای او نشانند. اما این کار به آشوب پایان نداد. در کیوتو و در جاهای دیگر بسیاری از رزمندگان و امیران بودند که حکومت «شوگونی» را ناخواستنی می-یافتند و هرچه بیشتر به سوی سلطنت طلبان می گراییدند.

یک سردار محلی سامورایی و وفادار به امپراتور، به نام «کوسونوکی ماسا-شیگه»، به هواداری او برخاست و از پایگاه و دژ خود در ایالت «اوساکا» پیشرفت نیرو بفرستند و مقاومت را در هم بشکنند، اما خاندانهای محلی سامورایی جانب در برابر سپاه کوچک او همیشه ناتوان می ماند. امپراتور «گو - دایگو» که هنوز بلندپروازی داشت، کوشید تا با هواداران خود در غرب ژاپن تماس بگیرد و سرانجام نیز از تبعیدگاه گریخت. با آنکه «باکوفو» از امیران تابع خواست که نیرو بفرستند و مقاومت را در هم بشکنند، اما خاندانهای محلی سامورایی جانب امپراتور را گرفتند و بهواداری او روانه کیوتو شدند. وضع «شوگو» (مرزدار یا مباشر حکومت نظامی و فرماندار کیوتو) به خطر افتاد. حکومت «کاماکورا» «آشی-کاگا تاکااوجی» امیر بزرگ ایالت شرقی را با سپاهش به یاری او فرستاد، اما «تاکااوجی» که بزرگ یکی از شاخه های خاندان «میناموتو» بود به «باکوفو» پشت کرد و «شوگو» را در هم شکست.

یکی دیگر از فرماندهان پیشین «باکوفو» به نام «نیتا یوشیسادا» به کاماکورا تاخت. پس بسیاری از سران خاندان «هوء جوء» خود را کشتند. امپراتور «گو-دایگو» به کیوتو بازآمد و فرمان امپراتور برای نخستین بار پس از قرنهای ازهنگامی که فوجی وارا در سال ۸۶۶ حکومت را در اختیار گرفت، باز روان شد. این رویداد در سال ۱۳۳۳ بود و در تاریخ ژاپن به «نهضت کمو» معروف است. رویداد مهم دیگری که قدرت امپراتور را باز آورد در سال ۱۸۶۷ بود که آنرا «نهضت میجی» خوانده اند.

نهضت «کمو» و بازگشت امپراتور «گو - دایگو» به قدرت، انتظار امیران و رزمندگانی را که در راه آن کوشیده و جنگیده بودند، برنیاورد. تقسیم بی تناسب امتیازات مایه نارضایتی امیران و سامورایی ها شد، اما بسیاری از اینان نیز از آشفستگی احوال اجتماعی و هرج و مرج، کاسته شدن اعتبار دربار و امپراتور، نخوت نودولتیان و نابسامانی اوضاع حکومت زبان به انتقاد گشودند. در یکی از نوشته های مانده از آن روزگار آمده است:

«حال و روز پایتخت را می توان چنین خلاصه کرد: فراوانی دزدیهای شبانه،

رواج تقلب در فرامین و ساختن دستخط به نام امپراتور، فزونی زندانیان، به تاخت رفتن سواران از اینسو به آنسو که نشانه درگیری و آشوب در جایی از شهر است، راهبه‌هایی که از معابد می‌روند و به خودفروشی می‌پردازند، مردانی که بی هیچ صلاحیت و آزمونی به کسوت روحانیان درمی‌آیند، مناصب و مقاماتی که در یک چشم برهم‌زدن می‌دهند و می‌گیرند، و جنگهایی که اربابان لشکری فقط برای تثبیت وضع املاک تیولی خود یا گرفتن پاداش به راه می‌اندازند، مدعیان از مردم ولایات که با یک صندوق پر از قبالة و اسناد برای اثبات دعوای خود در محاکم به پایتخت آمده و آواره شده‌اند، روحانیان زن و دیگر فرقه‌های بودایی که برای ارضای خاطر دولتیان و منفعت خود چاپلوسی و خبرچینی می‌کنند، زیر-دستانی که بالادستان را به‌زیر می‌کشند تا خود به جایشان بنشینند، مناصب قضایی که آسان به نااهلان داده می‌شود، ساموراییهایی که بی‌دانستن آداب و آیین لباس تمام رسمی در بردارند ... رزمندگانی که سلاح و شمشیر خود را به گرو می‌گذارند، و دسته‌ای از سلاحداران که تیراندازی و شمشیرزنی نمی‌دانند - در کوی و برزن در پی سگان می‌دوند و بارها، فزونتر از شمار کمان کشیدنشان، از اسب به زیر می‌افتند... رزمندگانی که با ادامه آشوب و ناآرامی در کشور هرگز نمی‌توانند سلاح بر زمین گذارند، ... بزرگان دربار و ساموراییهای بلندپایه کاماکورا که بی هیچ آمادگی و تناسبی گرد هم می‌آیند تا شعر بحرطویل بخوانند و هرکس ازین گروه می‌خواهد داور مسابقه باشد. راستی که هیچ امتیازی میان هنرمندان و بی‌هنران نیست. در زمانه ما، بازار هرزه‌درایی و آشفتگی پر رونق است. روزگاری بود که ساموراییها فرامین سپهسالار ژاپن «میناموتو - نو - یوریتومو» را پیروی می‌کردند، اما ساموراییهای سربلند آنروز اینک سست و بی‌مایه شده‌اند. اکنون زمانه آشوب و دگرگونی است و بسا کسی که به پاداش خدمت خود، بامداد مال و جاه یافته است، شب همه را باخته باشد. باز، باشند کسانی که بی‌خدمت و وفاداری شایسته، یکشبه جاه و مقام می‌یابند. باید دید کجای کار خراب است. نابسامانیهایی که بر شمردم، یک ده آن چیز نیست که کودکان کیوتو بر سر کوچه و بازار می‌گویند.»

به یک سخن، گویی که نویسنده این سطور حال و روز ایران روزگار قاجار را باز گفته است.

در سال ۱۳۳۶ «آشی کاگا - تاکااوجی» که نتوانسته بود چنانکه آرزو داشت مقام «شوگونی» (سپهسالاری کل ژاپن) را از دربار بگیرد، به حکومت «گو - دایگو» پشت کرد، «شوگو» را در هم شکست و امپراتور و وزیرانش را از کیوتو به ناحیه‌ای

کوهستانی به نام «یوشینو» در جنوب ژاپن به تبعید راند. از این تاریخ تا سال ۱۳۹۲ دو دربار متعارض در ژاپن بود: یکی «دربار جنوبی» «گو - دایگو» و جانشینان او در «یوشینو»، دیگر «دربار شمالی» در کیوتو، زیر حمایت و تسلط حکومت «شوگونی آشی کاگا» که «تاکا اوجی» تأسیس کرد.

دوره سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۹۲ را که دو دربار و دو امپراتور در ژاپن وجود داشت دوره نامبو کوچو (دربارهای شمالی و جنوبی) می خوانند و دوره پس از آن، از تاریخ اتحاد دربارهای دوگانه تا پایان کار حکومت «شوگونی آشی کاگا» در سال ۱۵۷۳ را به نام کاخی که حکومت لشکری «آشی کاگا» در محله «موروماچی» در شهر «کیوتو» ساخت، دوره «موروماچی» نام داده اند. این دو دوره از تاریخ ژاپن (سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۵۷۳) را که با تسلط فرمانروایان لشکری آشی کاگا ممتاز است، دوره آشی کاگا نیز می خوانند.

آیین بودا در دوره کاماکورا

«آوای ناقوس معبد «گیون» ظنین ناپایداری هستی را دارد و گلبرگهای رنگ باخته درخت ساج هشدارمان می دهد که هر آنچه می شکند سرانجام پریز می شود.» داستان «هی که»، قصه یکی از پرماجراترین دوره های تاریخ ژاپن، چنین آغاز می شود. این سخن روح دوره کاماکورا را که سرشار از اندیشه ناپایداری هستی است، باز می نماید.

رویدادهای دوره «کاماکورا»، امتیازها و پایگاههای دیرپای را شکست و فرو ریخت. جامعه اشرافی دوره هیان جای خود را به جامعه سامورایی داد، و در درون طبقه سامورایی، بسیاری خاندانها رفعت یافتند یا سرنگون شدند. پیش از همه، خاندان «تایرا» بود که شکوه آن چندان نپایید و به دست «میناموتو» سقوط کرد. اینان نیز خود بزودی از قدرت افتادند و بنیاد نیابت «شوگونی» که سرآغاز آن با خاندان «هوء جوء» بود، جایگزین شد. برقرارشدن بنیاد حکومت لشکری - اربابی به جای نظام قدیم، تدریجی و طولانی بود. در این فاصله، آشفتگی امور و تغییرات اجتماعی، به تردید و تأمل در ارزشهای کهنه مجال برآمدن داد، و همراه با این روند، مبارزه جوئی با بوداگری دوره هیان برخاست، که آن، در اصل، یک مکتب ذوقی بود و مناسب طبع طبقه اعیان پرداخته شده بود.

در دوره «کاماکورا» فرقه های تازه بودایی بنیاد شد. همان در اواخر دوره «هیان» نیز گرایشهای محسوسی برای اصلاح و دگرگونی در بنیاد بودایی وجود

داشت. در آن روزها این عقیده رواج یافت که «هنگام تباهی واپسین» (ناپوء) یا ظلمت مطلق نزدیک آمده است و باید که به صفا و نزهت اصول عقاید بنیادی برگشت و دین را از آلائش‌ها زدود. سپس، کسانی از حلقه بوداییان، که «هیجیری» (قدیسان) یا «شوء نین» (والامردان) خوانده شدند، از تعالیم فرقه‌های بنیادشده روگرداندند و خواستند تا موعظه ساده و بی‌پیرایه ایمان را بر مردم عادی شهر و روستا بخوانند.

پیشرو این نهضت‌های اصلاحی، یک روحانی بودایی بود به‌نام «گن‌شین» (۹۴۲-۱۰۱۷). او تصویری از دهشت دوزخ ترسیم کرد و آنرا در برابر بهشت باختری، بر دیدگان عبرت‌بین جلوه داد. «گن‌شین» تصریح کرد که برای زاده‌شدن در این بهشت، ایمان به‌کارسازی پیمان نخستین امیدابودا (امیتابها) ناگزیر است. این کار با عبادت «نمبوتسو»، یعنی ذکر و تکرار نام مقدس «امیدا بودا» با ورد «نامو امیدا بوتسو» (دورود به نام امیدابودا) تواند بود.

«گن‌شین» با تصریح به‌ایمان به نیرویی دیگر و وابستگی به‌آن، مفهوم تازه‌ای در دیانت بودایی ژاپنی آورد. نتیجه اندیشه و مکتب او انکار اتکاء به نیروی خود (جبریکی) برای رستگارشدن بود، که در آیین سنتی بودا تعلیم داده می‌شد و بهشت را پاداش رعایت موازین، عبادات یا نیک‌کرداری می‌نهاد. «گن‌شین» همچنین با ساده‌کردن راه کار، رستگاری را از انحصار خاصان بیرون آورد و دروازه بهشت بودا را به روی عامه مردم گشود.

«هوء نن» (۱۲۱۲-۱۱۳۳) از راهی رفت که «گن‌شین» همواره ساخته بود. او در حدود سال ۱۱۷۵ فرقه «جوء دو» (سرزمین پاک یا بهشت) را بنیاد کرد. با آنکه پناه بردن به‌رحمت «امیدا بودا» (بودایی که پس از سیر و سلوک طولانی، بهشت را هزارها بلیون فرسنگ دورتر از این جهان خاکی ساخته و پیمان نهاده بود که همه آدمیان را رستگار سازد) برای راه یافتن به بهشت پس از درگذشتن از این جهان، از چندی پیش جزء اصول اعتقادی چند مکتب بودایی درآمده بود، «هوء نن» نیز بر آن تأکید نهاد. «هوء نن» نیز به‌ذکر و تکرار نام بودا با خلوص و ایمان سفارش کرد و این کار را بهترین راه رستگاری دانست. جوهر تعلیم و ارشاد او در «وصایای یک برگی» معروف او آمده است: «راه رستگاری که من نشان داده‌ام، نه از آنگونه ذکر و تفکر است که عالمان چین و ژاپن به‌آن پرداخته‌اند، و نه تکرار نام بودا بر زبان آنانکه معنای عمیقش را دریافته‌اند. این شیوه همانا تکرار «نامو امیدا بوتسو» از روی ایمان و بی‌تردید و انکار رحمت اوست. باشد که انسان با این کار به سرزمین سعادت مطلق متولد شود.»

«نامو» به معنی توکل مطلق است و «بوتسو» به معنی بودا است. رهنمود «هوءنن» چنان ساده بود که او را در گرواندن مردم، بخصوص عامه، به مذهب خود موفق ساخت.

«شین ران» (۱۲۶۲-۱۱۷۵) که یکی از شاگردان «هوءنن» بود راه خود را از استاد جدا کرد. او اندیشه بدعت و اصلاحگری داشت. در سنت اعتقادی «سرزمین پاک» بودایی، بیدار ساختن ایمان به مایه سعی در عبادات و نیاز و توسل به «سه گنجینه» بودایی (بودا، دهرما و سنگها) می‌باشد. بدینگونه، در این آیین، نیرو و تلاش خود انسان در یافتن ایمان به‌کار می‌آید. امادرمکتب‌شین‌ران، «ایمان عطیه‌ای رایگان است» که بوداها به انسان ارزانی می‌دارند. درباور «شین‌ران»، ایمان و نیز اندیشه «امیدا بودا» به‌همه آفریدگان با احساس و شعور داده می‌شود تا رستگار گردند، و ، از آنجا که رستگاری یکسره بسته به لطف «امیدا بودا» ست، «اگر یک آدم صالح بتواند رستگاری یابد، آدم بد چه بیشتر ازو سزاوار فلاح است.»

پس از مرگ «شین ران»، مریدان او مکتب تازه‌ای در آیین بودا بنیاد کردند و خود را «فرقه سرزمین پاک راستین»، («جوع دو شین شیو» یا «شین شیو») خواندند. این فرقه بیش از همه مذاهب دیگر بودایی هوادار و پیرو یافت. امروزه هم «جوع دو - شین» بزرگترین گروه بودایی ژاپن است.

تا این زمان راهبان بودایی از خوردن گوشت و زناشویی منع شده بودند، زیرا عقیده داشتند که این چیزها اهل طریقت را از سیر و سلوک باز می‌دارد. «شین‌ران» این سنت را شکست و خود ازدواج کرد و این کار را نشانه همسانی روحانیان با مردم عادی نمود. او این عقیده را فرا نهاد که رهبانیت برای رستگار شدن بایسته نیست، و خانه و خانواده زمینه درست زندگی مذهبی است.

فرقه سرزمین پاک بیش از همه با استقبال کشاورزان، شهریان و دیگر مردم عادی روبرو شد. شماری از سامورایی‌ها نیز که طبقه ممتاز جامعه بودند به این آیین پیوستند. اما سامورایی‌ها، بنابه تربیت و منش خود، روح اتکاء به نفس دارند و نمی‌توانند خود را با تعالیمی که بر اتکاء به قدرت دیگری تأکید دارد، سازگار کنند. ازینرو فرقه‌های نوبنیاد مکتب «ذن»، «رین زای» و «سوء توء» با طبع آنها موافق‌تر آمد.

برخلاف فرقه «جوع دو» که اصل اعتقادی خود را بر رستگارشدن فقط به مایه رحمت بودا نهاده است، مکتب «ذن» که بوسیله «ئی‌سای» (۱۲۱۵-۱۱۴۱) و «دوء گن» (۱۲۵۳-۱۲۰۰) بنیاد شد، بر اعتماد به نفس استوار است. این دو در چین

تعلیم بودایی گرفته بودند.

«دوع گن» (۱۲۵۳-۱۲۰۰) نخست به مطالعه اندیشه «تندای» پرداخت، اما پس از آن به طریقت ذن پیوست. او در سال ۱۲۲۳ به چین، که در این هنگام در حکومت سلسله «سانگ» بود، رفت و پس از بازگشت به ژاپن در سال ۱۲۲۷، فرقه «سوء تو» را در مکتب «ذن» ژاپن بنیاد کرد.

«دوع گن» نیز مانند «ئی سای» (۱۲۱۵-۱۱۴۱) در بنیاد نهادن فرقه «نو» با دشمنی فرقه «تندای» بودایی روبرو شد، اما در پناه حکومت و قدرتهای زمانه نرفت. او در سال ۱۲۴۳ معبد «ئی هی» را در ولایت «ئه چی ذن» (ایالت کنونی فوکویی)، دور از کیوتو، بنیاد کرد و بر انضباط سخت در آموزش و سلوک در طریقت «ذن» تأکید نمود.

از جمله آثار «دوع گن» کتاب «شوء بوء گن زوع» (مجموعه اصول راستین) است که تألیف پردامنه ایست در یکصد مجلد و مشتمل بر بیان و تعبیر او از حقیقت در طریقت «ذن» بودایی. اثر کوتاهتری از او در دست است به نام «شوء بوء گن زوع زوئی مونکی» (گفت و گوهای پراکنده درباره طریقت و اصول راستین) شامل مباحثات «دوگن»، که شاگردش «ئه جوع» تقریر کرده است. قطعه زیر بخشی از این کتاب است در شناختن طریقت، که احاطه او به تعالیم کنفوسیوس و کاربرد آن برای تبلیغ ذن را نشان می دهد:

«در درس شبانگاه، استاد «دوع گن» گفت: «این سخن از کنفوسیوس است که: اگر کسی در بامداد به معرفت برسد، دریغ نباشد که شامگاه آنروز بمیرد. هر آنکس که امروز طریقت بودا را مطالعه می کند، باید چنین عزمی داشته باشد. ما، از روز ازل، زندگیهای بسیار آزموده ایم، به عبث به این جهان آمده و به اسف در گذشته ایم، [اما] اینبار چنین فرصت کم مانند را داریم که چون انسان زاده شویم، و رهنمودهای بودا را بشنویم و دریابیم. اگر در این فرصت به گنج معرفت نرسیم، چگونه چشم داریم که در باززاده شدنهای بیشمار آینده جان خود را به نور معرفت روشن سازیم. شاید که جان را عزیز داریم و بخواهیم که جاودان زندگی کنیم. اما این، آرزویی محال است. اکنون که ناگزیر باید از این جهان در گذریم، آیا بهتر نیست که هر لحظه زندگی را در راه معرفت «بودا» بگذرانیم، و بدینگونه خود را جاودانه شادمان داریم؟»

واژه «ذن» صورت ژاپنی شده کلمه چینی «چه آن» است که اینهم از کلمه سانسکریت «دهی یانا» گرفته شده که به معنی ذکر و تفکر است. جوهر این اندیشه، بیگمان از مفاهیم قدیم بودایی مانند اشراق و فروغ معرفت (درسانسکریت

«سامادهی» و در ژاپنی «ساتوری») گرفته شده است. مکتب «ذن» در شرق آسیا بارآمد و از سنت و تفکر عرفانی آیین «تائو» و تا اندازه‌ای، تعالیم عملی کنفوسیس ساخت و پرداخته شد و با اندیشه‌های بودایی آراسته گردید.

«ذن» براین باور است که هرانسان جوهری از بودا یا معرفت ازلی در خود دارد، و برای دریافتن جان بودایی نیازی نیست که بیرون خود بنگریم. به‌گفته محمود شبستری عارف نامی ایران :

بدان خود را که تو جان جهانی

در خود نگری و خویش‌تن‌یابی کلید گنج معرفت است، نه خواندن و جستن در جهان بیرون.

سیر بیرونیست، قول و فعل ما

سیر باطن هست، بالای سما

(مثنوی، دفتر ۱ نی، بیت ۵۶۸)

در مذهب «ذن» معرفت تنها با درک شهود مستقیم حاصل می‌آید. «ذن» بر خاصیت ذکر و ورد و مناجات یا برنیروی نجات بخش‌قدسی تکیه نمی‌کند، بلکه بر کوشش فرد برای فهم و دریافت معنای کائنات تأکید دارد. معرفت در نتیجه انضباط سخت جسمی و تمرکز فکری حاصل می‌آید، نه از راه خرد یا خواندن یا منطق.

دو شیوه آموزش «ذن» که هنوز به‌کار گرفته می‌شود «کوآن» و «ذاذن» است. «کوآن» یا «موضوع کلی» درواقع «قضیه» و «معمای ذن» و به صورت پرسش و پاسخ میان استاد و شاگرد است. «ذاذن» به معنی «مراقبه» یا «به‌تفکر نشستن» است. به مریدان این فرقه آموزش سخت «ذاذن» داده می‌شود. در سنت «ذن رین-زای» که «ئی‌سای» اصول آنرا پرداخت، در اثنای «ذاذن» استاد «ذن» با چوب‌زدن برشانه و پشت مریدان یا سیلی‌زدن بر سرایشان یا از راه طرح مطالب بظاهر جزئی و بیوجه، به بیدار ساختن آنها می‌کوشد. یکی از مسائلی که برای شاگردان «ذن» طرح می‌شود اینست: «چگونه می‌توانید با یکدست صدای کف‌زدن درآورید؟» استاد هیچگاه به‌سؤال‌ها پاسخ نمی‌دهد.

حکایت زیر نمودار شیوه تعلیم «ذن» است:

«روزگاری دزدی کهنه‌کار بود، که در پیری از پا نشست و بزهکاری را رها کرد. پسر او می‌خواست تا راه پدر را دنبال کند و ازو شگرد کار را پرسید. پدر نیم‌شب پسر را به دزدی برد و پنهانی، درون خانه‌ای رفتند. آندو زود توانستند صندوقی بیابند و چون باز کردند، آنرا انباشته از جامه دیدند. پس، پدر به پسر

گفت که درون صندوق برود و رخت‌ها را بیرون بیاورد. همانکه پسر در صندوق رفت، پدر در صندوق را بست، آنرا قفل کرد و از آنجا گریخت، همچنانکه فریاد برداشته بود «دزد! دزد». مردم خانه تند برخاستند، فانوس‌ها را افروختند و پی دزد گشتند، اما کسی را نیافتند. در این حال، پسر این کار پدر را نشانه بی‌رحمی او گرفت و سخت خشمگین و دلتنگ شد. اما چندی که گذشت، راهی اندیشید و خش‌خشی مانند صدای جوییدن موش در صندوق درآورد. پدر خانواده به‌شنیدن این صدا به‌نوکرهایش گفت تا در صندوق را باز کنند، و چون گشودند، پسر از آن بیرون جست، آنها را به کناری پرتاب کرد و پا به گریز نهاد و اهل خانه هم به‌دنبالش دویدند. او زود به سرچاهی رسید و سنگ بزرگی را در آن انداخت. مردمی که در پی او بودند با شنیدن صدا در ته چاه، دور آن جمع شدند، و به این گمان که دزد در چاه افتاده است، از جستجو و دنبال کردن او دست کشیدند.

«پسر چون به‌خانه رسید، پدر را برای این سنگدلی که ازو دیده بود به‌سرزنش گرفت. اما پدر از او خواست که بگوید که چگونه از آن گرفتاری‌هایی یافته است، و پسر آنچه را که روی داده بود تعریف کرد. پدر گفت:

«پس به نکته رسیدیم. تو دیگر در راز و رمز دزدی استاد شده‌ای.»

استادان شمشیرزنی ژاپن نیز همان شیوه آموزش را به‌کار می‌برند که عارفان «ذن». وقتی جوانی نزد استاد شمشیرزنی که تنها در دامنه کوهی می‌زیست رفت و خواست که او را به‌شاگردی بپذیرد. آن استاد قبول کرد و شاگرد با او هم‌خانه شد. کار این جوان جمع‌کردن هیزم، آوردن آب از رودخانه، درست‌کردن غذا و رفت و روب خانه و باغچه بود، و، در واقع، کارهای ساده خانه‌داری و خانه‌شاگردی. جوان که ازین وضع ناخرسند بود به زبان آمد و از استاد خواست تا به او درس شمشیرزنی بدهد. استاد فقط سر تکان داد و چیزی نگفت. از آن پس، شاگرد لحظه‌ای هم آسوده و فارغ نبود زیرا که استاد، گاه و بیگاه، در میان کار او، فرصت می‌جست و با چماق به سر و تنش می‌کوفت. او می‌بایست که هرلحظه هشیار و آماده باشد. چون چندین سال بر این روال گذشت و شاگرد سرانجام ورزیده شد و توانست خودش را از حمله‌ها و ضربه‌های ناگهانی استاد نگه دارد، روزی دید که استادش روی دیگ آتش خم شده است. شاگرد که اینک به خود مطمئن شده بود، فرصت را غنیمت شمرد و با چوب‌دست ضربه‌ای سوی استاد فرود آورد، اما او، با چابکی، در دیگ را سپر ساخت و ضربه را دفع کرد. پس استاد رو به پسر کرد و گفت که اینک دیگر هنگام آن رسیده است که او به خانه‌اش بازگردد زیرا که در فن و شگرد شمشیرزنی زبردست شده است.

برای سامورایی‌های دوره حکومت لشکری - اربابی «کاماکورا»، احساسگرایی فرقه «جوع دو» (سرزمین پاک) دلپسند نبود. مکتب «ذن» ضد فلسفی و متکی به نفس است. معلم «ذن» کتاب مقدس بودایی (سوترا) نمی‌خواند، آداب و مراسم مذهبی انجام نمی‌دهد، در برابر پیکره بودا و نگاره‌ها و جلوه‌های مادی نیایش نمی‌کند، و شاگردان را نه با موعظه‌های بالابند، که از راه اشاره و رمز و راز و دلالت‌های کوتاه تعلیم می‌دهد. شاگرد و مرید «ذن» باید خود به آزمون بپردازد، در تعلیم خود بکوشد و با تلاش و پویایی خویش راه و مکان خود را در عالم معنی بیابد. این مایه‌ها و کیفیات «ذن» با طبع طبقه سامورایی سازگار بود، و از اینروست که امروز در پایگاه‌های قدیم سامورایی مانند «کاماکورا» و «کیوتو» معابد «ذن» بسیار می‌بینیم.

«ذن» در «بوشیدو» (آیین سلحشوران) و در فرهنگ دوره‌های بعد تأثیر بسیار نهاد. هنرهای وابسته به «ذن» - مانند نمایش «نوع»، نقاشی تکرنگ از مناظر طبیعی، گل‌آرایی، آیین چای، معماری و باغ‌آرایی و منظرپردازی - به طبیعت بسی نزدیک است. این هنرها، طرح‌های تصنعی و ساخته و پرداخته و نظم داده شده را نمی‌پسندند و گرایش بنیادی به سادگی دارند. توجه هنرمند «ذن» نه به جنب و جوش آرام‌ناپذیر نمادین زندگی، که به آرامش جاودانه‌ایست که در ورای تبدل احوال می‌توان دید.

سومین فرقه رایج (جز «سرزمین پاک» و «ذن») که در دوره کاماکورا در آیین بودا بارور شد، مکتب «نیچیرن» یا «هوک» (نیلوفر آبی یا گل مقدس بودایی) بود که آنرا «نیچیرن»، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ فکری و اجتماعی ژاپن، بنیاد نهاد. او نخست آراء فرقه «تندای» را بر رسید و نتیجه گرفت که «نیلوفر سوترا» (کتاب مقدس بودایی) همه حقیقت‌های جاودانه را که برای رسیدن به رستگاری بایسته است، در بر دارد، و این معنی را در عبارت «نامومیو هوء رنگه کیوء» (درود بر اصل والای «نیلوفر سوترا») خلاصه کرد. پیروان او این شعار را همراه با آوای طبل تکرار می‌کردند. تعالیم او اعتراضی است علیه الگوهای اعتقادی موجود. دلیل عمده‌ای که او برای رد و اعتراض به نظام‌های دینی زمان آورده اینست که این الگوها شوق و سرزندگی مردم را از میان می‌برد و کشور را به تباهی می‌کشاند. با اینهمه، در واقع تمایز چندانی میان پیروان «هوء زن» (فرقه سرزمین پاک) و گروندگان به «نیچیرن» نمی‌توان دید جز اینکه اولی به «امیدا» توسل می‌جوید و دومی از «نیلوفر سوترا» یاری می‌خواهد. اما باز هریک ازین دو مکتب مایه اعتقادی جداگانه دارد، یکی خموده و نفی‌گرا و دیگری تازنده و پر-

شور است.

«نیچیرن» که نهضت خود را در سال ۱۲۵۳، در سی و یک سالگی، در کاماکورا آغاز نمود، یک مصلح سیاسی و نیز مذهبی، با مایه و احساس وانگیزه تند میهن‌پرستی بود. او نخستین اندیشمند بودایی است که بر موضع یگانه و جداگانه ژاپن در آیین بودا تصریح کرد و نوشت که هرچند که آیین بودا در هند آغاز شد و به چین و پس از آن به ژاپن آمد، اما همان ژاپن پاسدار تعالیم و ارزش‌های واقعی و متعالی بودایی بوده است.

«نیچیرن» کتابی به نام «رساله در بنیاد راست کرداری و صیانت کشور» نوشت و انتشار داد. او در این کتاب عبارت «سعادت کشور» را فراوان آورده است. «نیچیرن» در رساله دیگرش به نام «دیده‌گشا» (کتابی که چشم خواننده را به حقیقت باز می‌کند) خود را «رکن ژاپن»، «دیدگان ژاپن» یا «سفینه بزرگ ژاپن» خوانده است. او ژاپن را کانونی می‌دید که آیین بودا از آنجا به سراسر جهان گسترده خواهد شد. او مردی بلندپرواز، پر شور و بی‌باک بود چندانکه درافتادن با حکومت را دوست می‌داشت. زندگی «نیچیرن» جلوه یک روح مبارز و اصلاح‌طلب بود، نه نمودار یک روحانی قدسی‌منش و آرام. یکبار جیتو (مباشر) یا مقام حکومتی محل که از درشت‌گویی نیچیرن خشمگین بود به او حمله آورد، و او به‌سختی توانست جان به‌در ببرد.

«نیچیرن» در کاماکورا اقامت گزید و آنجا در خیابانها و میدانها جمعیت را ارشاد می‌کرد و در سخنان خود فرقه‌های دیگر بودایی و نیز فرمانروایان را سخت به‌باد انتقاد می‌گرفت. در سال ۱۲۵۷ زمین‌لرزه بزرگی روی داد که توفان و سیل و قحطی و طاعون را به‌دنبال داشت. در حکومت «هوء جوء» نشانه‌های انحطاط پیدا بود، رزمندگان سرکشی می‌نمودند و فرقه‌های مذهبی جادوپیشه از آشفتگی حال مردم بهره‌برداری می‌کردند. «نیچیرن» همه این بلاها را مفسده مذاهب ضاله زمان دانست و هشدار داد که اگر ملت به سوی حقیقت رونگرداند و اگر حکومت به سرکوبی مذاهب ضاله برنیاید، بلای‌های بیشتری برآنان نازل خواهد شد و بویژه ژاپن به یورش بیگانه گرفتار خواهد آمد. این سخن و پیشگویی چنان بر «باکوفو» ناگوار آمد که «نیچیرن» را به‌تبعید فرستاد.

«نیچیرن» در سال ۱۲۶۳ اجازه بازگشت از تبعیدگاه را یافت، اما در «کاماکورا» بیش از پیش موعظه‌های پرشور می‌کرد، و هر روز شمار بیشتری از مردم به او می‌گرویدند. قلمرو نفوذ او بیشتر شرق ژاپن، یعنی پایگاه اربابان حاکم و زمیندار بود، و مذهب مبارز او پیروانی در میان سامورایی‌ها یافت. او

همه‌جا مکتب خود را موعظه می‌کرد و فرقه‌های دیگر بودایی را الحادی می‌خواند، می‌گفت که اگر مردم مکتب او را نپذیرند، مینه‌نشان به‌دست بیگانه خواهد افتاد. او این اندیشه را در رساله‌اش «ریشوئ آنکوکورون» (در استقرار حق و فراآوردن صلح به کشور) نوشت و در سال ۱۲۶۸ به‌نایب «شوگون» و فرمانروای ژاپن، «هوء جوء توکی یوری» تسلیم کرد. در اینسال فرستاده‌ی دربار مغول با پیام و خواست تسلیم ژاپن به این کشور آمده و «نیچی‌رن» نفوذ و اعتماد به‌نفس بیشتری یافته بود. او باردیگر دستگیر و محکوم به مرگ شد، اما گفته‌اند که شراره‌ای از آسمان درخش به شمشیر جلاد گرفت و او معجزه‌آسا از مرگ رست. پس، او را باز، اینبار به‌جزیره‌ی تک‌افتاده «سادو» در دریای ژاپن، تبعید کردند و آنجا بود که او فرقه‌ی خود را بنیاد کرد. سرانجام در سال ۱۲۷۴ که حمله‌ی مغولان درستی پیش‌بینی او را آشکار ساخته بود، اجازه‌ی بازگشت به سرزمین اصلی ژاپن به او داده شد.

«نیچی‌رن» از مکتب و اندیشه‌های بودایی چین و هند الهام نمی‌گرفت و می‌گفت که ژاپن باید مرکز افکار بودایی شود. بدینسان، اعتقاد مذهبی در مکتب «نیچی‌رن» به اندیشه‌ی ملی‌گرا بدل شد. در روزگار ما، اندیشه و تعالیم «نیچی‌رن» پایه و مایه‌ی نهضت‌ها و جمعیت‌های نوبنیاد بودایی شده که «سوء کا گاکای» و «ریشوئ کوء سی‌کای» معتبرترین آنهاست. ازینرو و نظربه‌تأثیری که اندیشه‌ی این فرقه در سیاست امروز ژاپن دارد، در اینجا با تفصیل بیشتری به آن پرداخته شد.

یکی از احزاب کنونی ژاپن به‌نام «کوء می‌تو» (حزب حکومت منزّه)، بر پایه‌ی اصول اعتقادی «سوکا گاکای» تأسیس شد و این یک نهضت سیاسی- اجتماعی درزیر شعائر بودایی است که مرام و اندیشه‌ی آن از آیین «نیچی‌رن» برآمده است. «سوء کا گاکای» درسالهای پس‌از جنگ دوم درژاپن گسترش پرشتاب و پیشرفت شگفت‌انگیزی داشته و هواداران آن که بیشتر از جوانان می‌باشند اکنون از ۱۲ میلیون افزون است. «کوء می‌تو» نیز در عرصه‌ی سیاست توفیق چشمگیری یافته و در این سالها پیوسته بر شماره‌ی نمایندگان خود در مجالس قانونگذاری ژاپن افزوده است.

فرقه‌های بودایی «کاماکورا»، از «جوء دو» گرفته تا «ذن» و «نیچی‌رن»، گروه‌های گوناگون مذهبی بودند اما همانندی‌هایی نیز در میان داشتند. از یک سو، همه‌ی آنها نهضتی بودند برای نزدیک‌تر ساختن تعالیم بودا به مردم، و همه‌ی آنها مذهب مردمی شناخته شدند و دین را از انحصار اشرافیت بیرون آوردند. آنها

همچنین کوشیدند تا پیرایه‌های تصنع را از آیین بودا بزدایند و پاکی و خلوص دیرین بودایی را باز آورند، چنانکه منش درست، خوداندیشی درست و رفتار به‌اصول آیین در مکتب «دوء گن» صرفاً وسیله‌ای بود برای بازگشت به صفا و نزهت روزگار بودا. جز «نیچی‌رن» که تعالیم آن در سوی تقید به مبادی و تعبیر لفظی «نیلوفر سوترا» بود، همه فرقه‌های دیگر به نوشته‌های بودایی، کم و بیش، بی‌اعتنا بودند. مکتب «ذن» روش «موندو» یا مبادله شفاهی پرسش و پاسخ را برتعظیم متون و منابع نوشته ترجیح می‌داد. فرقه‌های «جوء دو» نیز با تأکید به ذکر «نمبوتسو»، یادگیری متون بودایی را در درجه دوم اهمیت جای دادند.

پیوندی نیز در اندیشه این فرقه‌ها میان مدارج و معالم دنیوی و روحانی وجود داشت. آنجا که انسان می‌تواند درزندگی این‌جهانی به‌یک لحظه به‌معرفت (ساتوری) برسد، یامی‌تواند با ذکرنام «امیدابودا» یا «سوترای مقدس»، رستگاری یابد، پیداست که نیازی به گذشتن از زندگی مادی در راه معنویات نیست. سامورایی می‌تواند سامورایی بماند و به رستگاری هم برسد، و پیشه‌ور و بازرگان نیز همچنانکه کسب و کار خود را دارد می‌تواند با گفتن «نمبوتسو»، بهشت را فرا یابد.

فرقه‌های کاماکورا در جریان تحول و پیشرفت خود به صورت مکتب‌های ژاپنی و ملی آیین بودا درآمدند. نشانه محوشدن نفوذ چین بخوبی پیدا بود. نوشته‌های اندیشمندان بزرگ این‌دوره با «کانا»ی آمیخته نگاشته شده که آمیزه‌ایست از واژه‌های اصیل ژاپنی و لغات چینی. ازین‌راه، ناگزیر، اندیشه‌های اصیل ژاپنی هرچه بیشتر بیان شد. در میان این مکتب‌ها، «نیچی‌رن» مایه ملی‌گرا داشت و حتی با گرایش ضدبیگانه، اندیشه برتری ژاپن را بی‌پروا تعلیم می‌داد. فقط فرقه‌های «ذن» پیوند نزدیک با چین را نگاهداشتند.

بوداگری کاماکورا چون یک نهضت فکری و روحانی در همه کشور گسترده. سفر زائران و کاهنان زمان از کاماکورا به کیوتو و دیگر نواحی ژاپن، پراکندن تعالیم این مکتب‌ها در سراسر ژاپن را تضمین کرد. این مکتب‌ها و فرقه‌های نو احساس‌های مردم آن‌روزگار را تجلی داد.

از نوشیدن چای و آداب آن گرفته تا پیشتازیهای سیاسی فرقه «سوء کاگا-کای»، ژاپن امروز همچنان درتأثیر نیرو و شتاب نهضت‌های بودایی دوره کاماکورا است.

حکومت لشکری آشی کاگا دوره‌های نامبو کوچو (۱۳۹۲ - ۱۳۳۶) و موروماچی (۱۵۷۳ - ۱۳۹۲)

دوره «نامبو کوچو» جنگ دربارهای شمالی و جنوبی

پس از بازگشت حکومت به امپراتور با نهضت «کمو» در سال ۱۳۳۳، قدرت او دیر نپایید. هدف امپراتور «گو- دایگو» آن بود که نظام حکومت را به وضع قرن دهم که کارها به‌طور موروئی در اختیار درباریان و اشراف بود، درآورد، اما نفوذ و قدرت سامورایی‌ها مانع توفیق او در این راه شد. امپراتور «گو- دایگو» به یاری بسیاری از رزمندگان که جانب او را گرفتند توانسته بود دست خاندان «هوء جو» را، که قدرت آنان نیز سستی یافته بود، از کار کوتاه کند. سامورایی‌ها امید داشتند که، در برابر، بهره بیشتری از امتیازات اشرافی بیابند و نیز اراضی تیولی زیادتری در اختیارشان درآید. اما «گو- دایگو» اراضی بسیار به اشراف بخشید و سهم برابری به سامورایی‌ها نداد، و مقامهای مملکتی را به بزرگان کشوری سپرد و به سامورایی‌ها فقط مناصب ولایتی را داد.

از ناراضی‌ترین سامورایی‌ها در این میان، «آشی کاگا تاکااوجی» بود که مقام «شوگونی» را که آرزو داشت از دربار نیافت. سامورایی‌های همفکر وی نیز جانب او را داشتند. سال پس از نهضت «کمو»، گروهی از بقایای خاندان «هوء جو» به

«کاماگورا»، که برادر «تاکااوجی» آنجا مستقر بود، تاختند. «تاکااوجی» که اکنون درکار متحد ساختن ساموراییهای ناراضی در «کیوتو» بود، به «کاماگورا» شتافت و سپاه «هوء جوء» را درهم شکست و شهر را در اختیار گرفت و از آنجا بسیج حمله به «کیوتو» را ساخت.

امپراتور «گو- دایگو» چون از نقشه «تاکااوجی» آگاه شد، فرمان حمله به «کاماگورا» را داد، اما نیروهای او به «کیوتو» بازرانده شدند، تا که سپاه دیگری که امپراتور فرستاد، «تاکااوجی» را به «کیوشو» راند. او در آنجا نیروهایش را بازگرد آورد و به «کیوتو» تاخت.

«کوسونوکی ماساشیگه» که سهم بزرگی در نهضت «کمو» و بازگشت قدرت امپراتور داشت، پیشنهاد کرد که امپراتور و نیروهایش «کیوتو» را رها کنند و سپس، چون نیروهای «تاکااوجی» شهر را گرفتند، از همه سو به آنان بتازند. اما بزرگان دربار این تدبیر را نپذیرفتند، و ازینرو «ماساشیگه» ناچار شد که سر راه دشمن، در «میناتوگاوا» در ناحیه «کوء به» به او حمله کند، هرچند که عقیده داشت که جنگ را خواهد باخت. چنین نیز شد و «ماساشیگه» پس از باختن در این نبرد، خود را کشت. «آشی کاگا تاکااوجی» پیروزمندانه وارد «کیوتو» شد و شهر را در اختیار گرفت. تاریخ این رویداد سه سال پس از احیای قدرت امپراتور با نهضت «کمو» بود. «تاکااوجی» تاپیش از جنگ دوم نمونه خیانت و از منفورترین چهره‌های تاریخ ژاپن شناخته می‌شد. «ماساشیگه» را وفادارترین سامورایی نسبت به امپراتور در سراسر تاریخ ژاپن دانسته‌اند. مجسمه برنزی «ماساشیگه» را در برابر کاخ امپراتور برپا داشتند، و گور او زیارتگاه خیل میهن-پرستان و بویژه ساموراییهایی شد که برای نیایش و آرزوی داشتن روحی چنان وفادار بر مزار او می‌رفتند.

«ماساشیگه» چنان سیمای قهرمانی در میان مردم یافت که در پایان دوره «توکو-گاوا» (قرنهای هفده تا نوزده) هنگامی که بسیاری از رزمندگان و دلیران سامورایی سرانجام در سرنگون ساختن حکومت «شوگونی» (فرمانروایی لشکری) شرکت جستند و در بازآوردن قدرت حاکمه امپراتور یاری دادند، آشکارا می‌بالیدند که روحیه وفادار امیر «کوسونوکی» در آنان زنده و بیدار است.

دوره اعتلای خدمت «ماساشیگه» کوتاه بود و از نخستین دیدارش با امپراتور-«گو- دایگو» در سال ۱۳۳۱ تا مرگش در میدان جنگ پنج سال بیشتر نشد. در «تای هی‌کی»، تاریخ داستانهای جنگهای این دوره، آمده است که پس از تلاش نامرجام امپراتور برای سرنگون ساختن حکومت «شوگونی هوء جوء» و قدرت

«کاماکورا»، «ماساشیگه» به خواب او آمد. «گو- دایگو» در خواب درخت بزرگی در برابر کاخ شاهی در «کیوتو» دید و در زیر آن نیمکتی رو به جنوب که دو پسر جوان اورا با اشاره به آنجا می خواندند. در ژاپن، مانند چین، جایگاه امپراتور در مناسبت های رسمی، به طور سنتی، رو به جنوب و سوی اتباع اوست. ازینرو شاید که برای «گو- دایگو» تردید نماند که این نیمکت زیر درخت و رو به جنوب که در خواب دید، اشاره به تخت پادشاهی است، و دعوت از او به نشستن بر آن نشانه آنست که او بزودی فرمانروای واقعی ژاپن خواهد شد و قدرت را با نام پادشاهی جمع خواهد کرد. باز، جدا ازین تعبیر، «گو- دایگو» پی برد که اگر علامت خط چینی که کلمه «درخت» را نشان می دهد کنار کلمه «جنوب» گذاشته شود، ترکیب ژاپنی «کوسونوکی» یا «درخت کافور» را می سازد، و چون درینباره از وزیران خود پرسید، گفتند که «کوسونوکی» را نام رزمنده ای از ولایت نزدیک، یعنی «کوسونوکی ماساشیگه» هم می توان گرفت، و شنیده بودند که اوسلحشوری نامور و برجسته است. پس، «گو- دایگو» «کوسونوکی» را فراخواند و ازو خواست که فرماندهی نیروهای پادشاهی را در اختیار بگیرد. شمار این نیروها در آن هنگام اندک بود. «ماساشیگه» با قبول این خدمت با احترام از «گو- دایگو» خواست که از ناکامیهای گذرا نومید نشود. تاهنگامی که «ماساشیگه» زنده بود، امپراتور اطمینان داشت که جانب او هنوز نیرومند و استوار است.

در سنت و تاریخ ژاپن، «کوسونوکی ماساشیگه» مظهر سلطنت طلبی و وفاداری به امپراتور است. سرسپردگی والای او جزآن گونه پیوند وفاداری بود که میان سامورایی و سردار و امیران زمیندار از قرن یازده در ژاپن پیدا شد. پیوند سامورایی با امیر ملاک، نوعی رابطه متقابل میان دو رزمنده و برپایه نیاز هریک بود. خدمت سامورایی و تعهد امیر و سردار باهم تناسب داشت. اما وفاداری به امپراتور تعهدی یک جانبه در برابر فرمانروای مقدر کشور احساس می شد. در اواخر دوره فرمانروایی لشکریان و آغاز عصر تجدد ژاپن در نیمه دوم قرن نوزده ازاین احساس برای مبارزه با پیوندهای پراکنده خانخانی و تقویت روح میهنی و ملی گرایی در ژاپن استفاده می شد. بدینگونه، تجلی روح وفاداری به امپراتور در رویدادهای قرن چهارده، بویژه در منش «ماساشیگه» و نبردهای او چنانکه در «تای هی کی» می بینیم، در تحولات عصر تجدد ژاپن تأثیر و اهمیت بسیار داشت.

در دربار، از حدود یکصد سال پیش ازین، کشاکشی بر سر جانشینی امپراتور پیدا شده بود. دراین میان با کناره گیری امپراتور وقت، دو شاهزاده مدعی تاج و

تخت به مبارزه برخاستند. بزرگان «هوء جوء» سفارش به سازش نمودند و پیشنهادی را تهیه و مطرح ساختند که بزرگان دربار ناگزیر پذیرفتند. اما، درواقع میان درباریان و اشراف شکاف پیدا شد. «تاکااوجی» پس از تصرف «کیوتو» پیشنهاد کرد که شاهزاده‌ای جز از گروه وابسته به «گو- دایگو» به تخت بنشیند. «گو- دایگو» خود به «یوشینو» در جنوب ایالت «نارا» گریخته بود. چنین شد که برای مدت ۵۰ سال ازین تاریخ درواقع دو امپراتور دو دربار وجود داشت، یکی در «کیوتو» (دربار شمالی) و دیگری درباری که «گو- دایگو» در تبعید ساخته بود (دربار جنوبی). ازینرو این سالها را دوره «نامبوکو چوء» (دربارهای شمالی و جنوبی) می‌خوانند. «تاکااوجی» به مقام «سی- یی- تای - شوگون» (سپهسالار سرکوبگر وحشیان) منصوب شد و «باکوفو» یا حکومت لشکری خود را در «کیوتو» بنیاد کرد.

«آشی کاگا» پس از استقرار حکومت خود در «کیوتو» و به تخت نشاندن امپراتور «کوء میوء»، که به دربار شمالی معروف است. در سال ۱۳۳۶ یک فرمان هفده ماده‌ای صادر کرد. مفاد این فرمان، سیاست و خط مشی حکومت لشکری «موروماچی» را نشان می‌دهد. تا آغاز قرن شانزده، با تغییر احوال و به تناسب نیازهای زمان، مواد دیگری به این مجموعه افزوده شد که شماره آن از ۲۰۰ بیشتر است. مقدمه این فرمان به انتقال قدرت حکومت از «کاماکورا» به «کیوتو» اشاره دارد و هدف آن، که از میان بردن حکومت خاندان «هوء جوء» در «کاماکورا» و ایجاد انحصار قدرت برای «آشی کاگا» است. این مقدمه درباره روش حکومت می‌گوید: «بنا به نوشته‌های قدیم، هنر حکومت در خوب حکومت کردن است و فضیلت آن در خوشنود ساختن مردم. پس برماست که آرامش خاطر مردم را هرچه زودتر فراهم سازیم. اصول این کار، در تدبیر زیر است...» و سپس در هفده ماده به احترام به حقوق مکتسبه افراد، حفظ نظم و آرامش، دقت در انتصاب مأموران صالح و اصول اداره درست و اختیار و مسئولیت در کارها و رسیدگی به دادخواهی ضعفا تصریح شده است: «اگر بتوانیم حکومت صالح امپراتورانی چون... را سرمشق خود سازیم و رسم و راه دیگر بزرگان را دنبال کنیم، ستایش همه مردم را درخواهیم یافت.»

دربار امپراتور «گو- دایگو» در «یوشینو» در مکان وسیعی قرار داشت، و شمار اندکی از اشراف که آنجا را دربار واقعی می‌دانستند از او هواداری می‌کردند. «گو- دایگو» همچنان هوای بازیافتن قدرت انحصاری را در سر داشت. او و نزدیکانش از دیگر هواداران امپراتور که در سراسر ژاپن پراکنده بودند یاری

خواستند تا باهم نیرویی بسازند و به «باکوفو» در «کیوتو» بتازند. فقط معدودی سامورایی وفادار به این ندا پاسخ دادند، اما نیروهای «باکوفو» این گروه را نابود کردند. سه سال بعد، «گو-دایگو»، که هنوز در آرزوی بازگشت پیروزمندانه به پایتخت پیشین خود بود، درگذشت. «آشی-کاگا تاکاواجی» از مرگ امپراتور به هراس افتاد و داد تا بهر نیایش برای آرامش روح او معبدی، که «تن ریو - جی» نام دارد، در «کیوتو» بسازند.

در این دوره قدرت «شوگو»ها (مرزداران یا کلانتران ولایات) افزایش پیدا کرد و آنها در اراضی و قلمرو خود استقلال یافتند. «شوگو»ها در اصل از سوی «باکوفو» معین و فرستاده می‌شدند، اما اکنون دیگر تابع فرمان «باکوفو» نبودند، امیران خودمختار قلمرو خود شدند و ساموراییهای محلی را تابع و خدمتگزار خود کردند و با این کار زمینه را برای عروج «دایمیو»ها یا امیران «شوگو» آماده ساختند. ازین امیران، بعضی پشتیبان دربار «یوشینو» بودند و بعضی دیگر خود را به «باکوفو» وفادار نشان می‌دادند.

از اوایل قرن چهارده رویه «شوگو»ها این شده بود که درهمه «شوء ئن»های غیرنظامی قلمرو خود، اختیار و حقوق مالی پیدا کنند، و جدا از مسئولیت نظامی و اداری که از پیش داشتند، فعال مایشاء حوزه حکومت خود شوند. این «شوگو-دایمیو»ها یا امیران «شوگو» بر سراسر املاک قلمرو حکومت خود، تقریباً آزاد از نظارت «شوگون» یا فرمانروای نظامی کل ژاپن، مسلط بودند. بدینسان، اختیار و صلاحیت آنها از حد امیران منصوب حکومت «باکوفو» بسیار فراتر رفت.

در زمینه رقابت میان دو دربار، درگیریهای جابه‌جا میان امیران هوادار این دو ادامه داشت تا آنکه سومین «شوگون آشی-کاگا» به نام «یوشی می-سو»، توانست آنها را به امضای پیمان صلحی وادارد و با این کار دربارهای دوگانه را سرانجام در سال ۱۳۹۲ متحد سازد.

تجربه افتراق میان دربارهای شمالی و جنوبی، که با از میان برداشته شدن دربار جنوبی با تدبیر «یوشی می-سو» به پایان آمد، بیشترین تب و تاب را میان مورخان و ملی‌گرایان دوره‌های بعد به وجود آورد، زیرا که با اعتقاد به تداوم خاندان و سلسله امپراتوری از عهد خدایان تا به امروز، نمی‌توانند بپذیرند که دو دربار «به حق» می‌توانست باشد، و ناگزیر رأی به حقانیت یکی از این دو داده‌اند. در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن حاضر عقیده غالب براین بود که دربار به حق و مشروع، دربار جنوبی بود، زیرا که «گو-دایگو» هیچگاه به اراده خود کناره‌گیری نکرد و «آشی-کاگا تاکاواجی» او را به ترک «کیوتو» وادار ساخت.

دوره نخست موروماچی (۱۴۷۷-۱۳۹۲)

بازگشت وحدت دربار

«یوشی می‌سو» از بعضی امیران نیرومند محلی نگران بود که مبادا روزی حکومت «باکوفو» را به خطر اندازند، و، ازینرو، به آنان تاخت و نابودشان ساخت. بدینسان قدرت «باکوفو» به بیشتر نواحی کشور گسترش یافت و نظام حکومت‌های محلی مبتنی بر زمینداری اربابی - لشکری هم بر اثر جنگ‌های داخلی دامنہ پیدا کرد. «یوشی می‌سو» داد تا کاخ «باکوفو» را در محلّه «موروماچی» در «کیوتو» ساختند و اینست که دوره حکومت «شوگونی» (فرمانروایی نظامی) «آشی کاگا» را دوره «موروماچی» نامیده‌اند و این حکومت را «باکوفو» «موروماچی» می‌خوانند. «یوشی می‌سو» پسر از چندی از «شوگونی» کناره‌گیری کرد و صدر اعظم شد. او به شمال «کیوتو» جابجا شد و داد تا «کین کاکو» (قصر زرین) را در سال ۱۳۹۷ ساختند و آنجا را دیوانسرای خود کرد. ازین تاریخ تا هفتاد سال ژاپن در آرامش زیست، هرچند که «شوگون‌ها» ی بعدی فرمانروایان مدبری نبودند. از رویدادهای این دوره قیام کشاورزان در «کیوتو» و حومه آن بود: آشوبگران انبارها و دکانها را غارت کردند، اما «باکوفو» توان سرکوب کردن آنانرا نداشت.

در سال ۱۴۶۷ در «کیوتو» زد و خورد پردامنہ‌ای - که نبرد «او-نین» خوانده می‌شود - میان دو جناح «باکوفو» درگرفت. پسر و برادر «شوگون» هشتم، «آشی کاگا یوشی ماسا» باهم درافتادند. این درگیری دنباله پیدا کرد و دامنۀ آن به سراسر ژاپن کشیده شد و یازده سال ادامه داشت و از «کیوتو» تل خاکستری برجای گذاشت. در «رویدادنامه او-نین» یا تاریخ مشروح این جنگ‌ها که سالها بعد نوشته شد، می‌خوانیم: «پایتخت گلریزی که امید بود هزارها سال آبادان بماند، اینک کنام شغالان و گرگان شده است... هرچند که آشفتگی و نابسامانی از روزگاران باستان بوده، اما درین جنگ «اونین» قوانین آسمانی و فرامین پادشاهی را نیز حرمت نداشتند.»

موازنۀ حساس قدرت که حکومت «شوگونی» از اواخر قرن چهارده با امیران خود در ولایات یا «دایمیو»ها نگهداشته بود، با جنگ بزرگ «او-نین» که در سالهای ۱۴۶۷-۷۷ درگیر بود، از میان رفت و این وضع آثار مهمی در پی داشت. این جنگ که شاید خونین‌ترین درگیری در تاریخ میانۀ ژاپن بود، از موجبات چندگانه ریشه‌گرفت، اما مایۀ اصلی آن درناتوانی «دایمیو»های متعدد به حکومت

مؤثر و حفظ صلح و آرامش در ولایات خود و نیز نافرمانی سرداران و ملازمانی که نیابت یا دیوانسالاری آنها را داشتند ، بود. درنیمه قرن پانزده کشمکش‌های درونی برسر جانشینی در شماری از خانواده‌های معروف «دایمیو» آشکار شده بود، و این به ملازمان و سرداران آنها فرصت داد تا با جبهه‌گیری در سوی یکی از جناح‌های درگیر، به هوای مطامع یا بلندپروازی خود برخیزند و به مبارزه برای یافتن زمین و قدرت برآیند. سرانجام در دهه ۱۴۶۰ سرای «شوگون» نیز خود در کشمکش جانشینی گرفتار آمد.

«شوگون» حاکم این زمان، «آشی کاگا یوشی ماسا» دربارهٔ مسائلی که میان حکومت او و «دایمیو»ها در آستانهٔ جنگ «او-نین» تیرگی انداخته بود، چندان کاری نتوانست انجام دهد. او همهٔ عمر در معاشرت زنان و مصاحبت ملازمان چاپلوس بارآمده بود و، بیشتر، مرد عیش و بزم و شعر و هنر بود و، به‌گواهی اسناد تاریخی، توجه بایسته به امور نظامی نداشت.

درواقع چنین می‌نماید که «یوشی ماسا» آماده بود که همهٔ امور جنگ را، که کار اصلی دولتمردان ایندوره بود، به دیگران واگذارد. جانشین شدن او به مقام بلند و ارجمند «سی-ئی-تای-شوگون» (سپهسالار سرکوبگر وحشیان) به‌معنی بیرون شدن رهبری جامعهٔ سامورایی از فرمان حکومت «آشی‌کاگا» بود. در زمامداری «یوشی ماسا»، دستگاه «شوگون» تقریباً به‌پایهٔ دربار امپراتور سست و ناتوان شد، و فقط با ارادهٔ چند امیر برجسته که مصلحت و دنبال کردن بلندپروازیهای خود را در این می‌دیدند، برجای مانده بود.

«یوشی ماسا» سرانجام برآن شد که در پی خواست واقعی خود از حکومت کنار برود و به هنر و ادبیات بپردازد. او چون خود پسری نداشت، از برادرش خواست که جانشین او شود. اما پس از چندی همسر او برایش پسری آورد و «یوشی ماسا» اصرار ورزید که این پسر، «شوگون» تازه باشد. در کشمکشی که با این وضع برسر جانشینی درگرفت، سرکردگان سامورایی، هریک به جانبداری یکی از دو حریف، به صف بندی در دو اردوی متخاصم پرداختند. در احوالی که «دایمیو»ها نیروهایشان را از ولایات به «کیوتو» فرا می‌خواندند و پیرامون سرا و برج و باروی خود حصار می‌ساختند و آمادهٔ زد و خورد می‌شدند، «یوشی ماسا» کوشید تا از جنگ جلوگیری کند. اما تدبیر او که اعلام کرد که هر نیرویی که حمله را آغاز کند شورشی شناخته خواهد شد، تأثیر چندانی نداشت و در ماه پنجم سال ۱۴۶۷ جنگ بزرگ «او-نین» درگرفت.

این مخاصمه به کاهش قدرت «باکوفو» انجامید و هرج و مرج بارآورد، و

زمینه را برای دوره‌ای که با جنگهای داخلی ممتاز است، آماده ساخت. دوره «موروماچی» شاهد تحول عمده‌ای در کشاورزی نیز بود، که مایه پدید آمدن قشرهای تازه‌ای از کشاورزان خرده‌پا و متوسط حال شد و زندگی روستایی را دگرگون ساخت.

شیوه کشاورزی از پایان دوره «کاماکورا» پیشرفت نمود، برداشت دوباره و، در بعضی زمین‌ها، سه باره در سال رواج یافت و نیز شیوه‌های کاشت عمیق، استفاده از حیوانات (اسب و گاو) در شخم زنی، سبزکردن دانه پیش از کشت و نشاکردن آن در زمین، بهره‌برداری از کود و جلوگیری از آسیب حشرات و آفت‌های کشاورزی رونق گرفت. دگرگونی در شیوه تولید کشاورزی تغییراتی را در بافت و ترکیب جامعه روستایی، زمینداری و مناسبات مالک و زارع پدید آورد.

پیشرفت فنون کشاورزی با توسعه آبیاری ارتباط نزدیک داشت و دسترسی به آب یا «حق آب» (حقابه)، از مسائل حاد کشت و زرع و زمینداری و جامعه روستایی شد. واحدهای ارضی «شوء ئن» به‌طور سنتی وابسته به موجبات سیاسی و اقتصادی بود، و گاه نیز اراضی یک زمیندار پراکنده و ناپیوسته بود. اما ملاحظه و مصلحت آبیاری در ایندوره به ایجاد مزارع و روستاهایی بی‌توجه به منطقه‌بندی سنتی «شوء ئن» انجامید و ناگزیر شدن تلاش گروهی برای آبیاری، حد و مرزهای ساختگی «شوء ئن»ها را در بیشتر جاها کنار نهاد و به جای «شوء ئن»، «سو» یا جوامع روستایی به‌وجود آمد. بدینسان ضربه تازه‌ای بر نظام «شوء ئن» وارد آمد و زوال آنرا نزدیک‌تر ساخت.

انسجام و قوام جامعه‌های روستایی به کشاورزان فرصت داد تا به وضع اجتماعی خود بنگرند و به بعضی فعالیت‌های سیاسی گرایش یابند، مانند دادن نامه عرضحال برای تعدیل فشار مالیاتی یا، حتی، گردهم آمدن و متحد شدن به منظور شورشهای دهقانی.

تحول دیگری که در تاریخ توسعه اقتصادی ژاپن ممتاز است ایجاد بازار (ایچی) در ایندوره بود. بازارها مراکز تجمع و توزیع کالا شد. این مراکز، در جریان ایجاد حد و مرز و حوزه فعالیت مشخصی پیدا کرد که از محدوده «شوء ئن» جدا بود. رواج اقتصاد پولی، ایجاد بازارهای نیمه مستقر و توسعه دستگاه صنفی، تحرک اقتصادی بی‌سابقه پدید آورد. با ثبات نسبی گرفتن بازارها، امیران و مقامات محلی می‌کوشیدند تا بر آن مسلط شوند. داد و ستد در ایندوره بیشتر وسیله بازرگانانی انجام می‌شد که دارای حجره خاص (زا) در یک بازار بودند که معمولاً زیر حمایت یکی از اشراف یا معابد یا ارباب آنولایت قرار می‌گرفت.

در گروه نیز بازرگانان هر رشته، اتحادیه‌ای را تشکیل می‌دادند که «زا» نامیده می‌شد. کسی بیرون از اعضای صنف نمی‌توانست به آن کسب و تجارت بپردازد. بازار و اصناف در پی کسب امتیاز و انحصارجویی برآمدند و حمایت بزرگان دربار و حکام ولایات و معابد بودایی و «شینتو» را جلب کردند، و در برابر امتیاز-هایی که می‌گرفتند فایده‌هایی به حامیان خود می‌رساندند. ازسویی نیز امیران و حکام گاه از رقابت صنفی و تجاری آنان بهره‌برداری می‌کردند که بارزترین جنبه آن تلاش اصناف در حفظ انحصار پیشه و کسب درمیان اعضای خود، و سودجویی امیران با دادن اجازه تأسیس واحدهای تجاری تازه بود.

دوره دوم «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۴۷۷)

کشوردرگیر جنگ

جنگ «او-نین» (۱۴۷۷-۱۴۶۷) با همه کشتار و خرابی که بار آورد، برنده‌ای نداشت و بسیاری از «دایمیو»ها (امیران ولایات) که همه توان خود را در این جنگ گذاشته و سالها از کار و حال ولایت خود غافل بودند، در قلمرو خویش با دشواریهای گوناگون روبرو شدند.

اصطلاحی که معمولاً برای توصیف وضع اجتماعی در سده آشوب پس از جنگ «او-نین» به کار می‌رود، «گه کوکو جوء» است که به معنی «زیردستان بر سر نابودی بالادستان» می‌باشد. در نتیجه این روحیه و رفتار بود که بی‌ثباتی و دگرگونی در احوال کار مملکت بسیار شد، امیران کوچک به آسانی بر سرداران نشان قیام می‌کردند و شورشهای دهقانی و نابسامانیهای پراکنده نیز فراوان بود. اشراف درباری و کاهنان بودایی که بیشتر تاریخ‌های ایندوره را نوشته‌اند، با آنکه خود دیرزمانی بود که قدرت و سهم مؤثری در کارها نداشتند، از احوال زمانه با تلخی و دریغ یاد می‌کنند.

در شرح‌هایی که از این جنگ آمده است، دیگر چون داستان نبردهای گذشته نشانی از تحسین قهرمانیها و ستایش روح سلحشوری نمی‌یابیم. به جای این همه، رویدادهای جنگ «او-نین» سرشار از خشونت و کشتار و ویرانگری بی‌جهت در «کیوتو» است. «آشی گارو» یا سربازان پیاده مزدور که در این جنگ درکار آمدند، پایبند اخلاقیات جنگی سلحشوران قدیم ژاپن نبودند و از ناروایی پروا نداشتند. ازینروست که «آشی گارو» مرادف شیوه جنگ «او-نین» نیز می‌باشد.

پس از این جنگ، قدرت «باکوفو آشی کاگا» بسیار کاهش یافت، و از «شوگون» (فرمانروای نظامی ژاپن) فقط اسمی باقی ماند. اما، برعکس، چندتن از «دایمیو»ها (امیران محلی) که در سراسر کشور پراکنده بودند، چنان نیرو یافتند که سر به استقلال بردارند. از آنجا که دیگر به قدرت «باکوفو» اعتمادی نبود، مردم نیز بایست که خود حافظ جان و مالشان باشند. در این احوال، مبارزه میان «دایمیو»ها برای توسعه قلمرو خود و تاخت و تاز و کشمکش بلند پروازانه سرداران آنها برای مقام و پاداش یافتن، پایان ناپذیر بود و قانون جنگل حکومت داشت. مردم شهری و روستایی آسیب و آزار فراوان دیدند، و امیران محلی همه کمبود سرباز داشتند. هرکس که خدمت نمایانی در جنگ می‌کرد می‌توانست سامورایی شود و زود به جاه و مال برسد.

اینک چنین می‌نمود که روند و هدف تاریخ کشور مفهوم خود را از دست داده است. دوره «کاماکورا» حکومت ملی را در سایه قدرت نظامی فراآورد و سده چهارده شاهد نهضت احیای قدرت امپراتور و جنبش سلطنت طلبان به پشتیبانی از دربار جنوبی بود. اما از آغاز سده پانزده در صحنه اجتماع و سیاست ژاپن جز آشوب و نابسامانی نبود و نهضت یا هدفی اجتماعی پیدا نمی‌نمود. مردم نیز پنداری که به تأثیر احوال زمانه دیگرگون می‌شوند و رزمندگان و قهرمانان نیز رنگ می‌بازند و از شور و شکوه می‌افتند. فریاد دادخواهی از هرسو برخاست. امیران ولایات به تدوین و اجرای آیین نامه‌هایی برای نظم بخشیدن به رفتار سامورایی‌ها و مناسبات اتباع خود پرداختند، که هدف آن در واقع ثبات و نیرو بخشیدن به حکومت خود آنها و تحکیم بنیه اقتصادی آن بود. آنان در جدا ساختن سپاهیگری از کشاورزی کوشیدند و، رفته رفته، تسلط بیواسطه خود را بر کشاورزان و منابع کشاورزی برقرار کردند.

امیران «شوگو» جای خود را به امیران «سن گوکو» داد که تسلط اینان بر اراضی و بهرمکشی آنها از کشاورزان سخت‌تر بود. این امیران به تحکیم بنیه اقتصادی و نظامی خود در ولایاتشان پرداختند و برای توسعه قدرت خویش و به هوای تسلط بر کشور، به مبارزه درآمدند.

از موفق‌ترین امیران «سن گوکو» می‌توان «هوء جوء» در ناحیه «کانتو»، «داته» در ناحیه «توء هوکو»، «اوئه سوگی» در ناحیه دریای ژاپن، «آریما» در «کیوشو»، «شوسوکابه» در ناحیه «شیکوکو» و «اودا» و «توکوگاوا» و چند امیر دیگر در ولایات نزدیک پایتخت را نام برد. از اینان کسانی پابرجا ماندند و در مبارزه پیش بردند که توانستند ساموراییها و سرداران تابع خود را زیر فرمان

نگهدارند و منابع اقتصادی کافی نیز در اختیار داشته باشند.

بهره‌کشی امیران «سن‌گوکو» از کشاورزان سخت و بیرحمانه بود. نسبت پنج - پنج سهم اربابی یا مالیات و سهم کشاورز، به دو - یک تغییر یافت و علاوه بر آن عوارض و سهمیه نظامی و جنگی هم گرفته می‌شد. زارعان از رها کردن زمین و رفتن منع شدند.

امیران «سن‌گوکو» تدابیری نیز برای حمایت از تجارت در قلمرو حکومت خود اتخاذ کردند، که از آن‌میان ایجاد منطقه تجاری آزاد و انحلال صنف و انحصار بازرگانی بود. در دوره «موروماچی» داد و ستد بیشتر وسیله بازرگانانی انجام می‌شد که صاحب حجره (زا) در بازار بودند. این بازارها که معمولاً زیر حمایت یکی از اعیان، معبد محل یا امیر ولایت بود، انحصار بازرگانی را برای اعضای خود و صاحبان «زا» تضمین می‌کرد. با افزایش شمار بازرگانان در هر رشته و تعدد و فزونی شماره «زا»ها، این سازمان صنفی سست شد و، سرانجام، ایجاد «بازار آزاد» (راکو ایچی) در شهر دژها، پادگانها و بنادر، این انحصار و انسجام را از میان برد.

در اوایل سده شانزده مناطق تجاری گسترش پیدا کرد و بسیاری ازین منطقه‌ها از قلمرو انحصاری یک امیر «سن‌گوکو» فراتر رفت. قدرت نظامی «اودا نوبوناگا»، که می‌رفت تا فرمانروای ژاپن شود، پیوستگی نزدیک با فعالیت و اعتبار بازرگانان «ساکای» پیدا کرد، که مواد و مهمات اسلحه آتشین او را که ضامن برتری جنگی «نوبوناگا» بود، فراهم می‌کردند.

درگیریهای دامنه‌دار سامورایی‌ها سرانجام به سرنگون شدن «باکوفو» انجامید.

یکی از مهمترین پدیده‌های سده آشوب و کشمکش‌ها به دنبال جنگ بزرگ «او-نن»، ایجاد تأسیسات جنگی هرچه قویتر و متمرکزتر به وسیله «دایمیو»ها یا امیران محلی بود. «دایمیو»ها استحکامات مرکزی برای دفاع خود ساختند که پس از چندی به صورت شهر-دژها درآمد، و از سرداران خود خواستند که دراین شهر-دژها ساکن شوند تا همواره آماده و بسیج جنگ باشند. آنها همچنین سازمان و سلسله مراتب فرماندهی و درجات در سپاه تدبیر کردند و کارهای فنی و تخصصی لشکری را به افراد خاص دادند. چند و چون این تدابیر چنان بود که دامنه و تأثیر آنرا نمی‌شد در حد دفاع محلی و در قلمرو امیران محدود ساخت و طبع ستیزه‌جوی سربازان جز با پرداختن به جنگهای پی‌درپی ارضاء نمی‌شد.

شگردهای رزمی از هرگونه به میان آمد. امیران محلی همواره نگران فعالیت

جاسوسان رقیب بودند و ازین رو به هرچیز و هرکس بدگمان می شدند تا آنجا که به گماردگان و پرس و جوگران خود هم اعتماد نداشتند و حتی بر اطرافیان خویش مراقب می گماشتند. گفته اند که «متسوک» ها یا مشرفان دیده وران همه جا بودند.



نخستین اروپاییانی که قدم به خاک ژاپن گذاشتند پرتغالی ها بودند. حدود سال ۱۵۴۳ کشتی بیگانه ای به جزیره کوچکی محاذی سواحل جنوبی «کیوشو» نزدیک شد. سرنشینان این کشتی سفیدپوست بودند و مردم آن جزیره اول بار بود که چنین کسانی را می دیدند. اینها بازرگانان پرتغالی بودند و «چوبدست» مخصوصی داشتند. وقتی یکی از آنها «چوبدست» را بالا گرفت و سوی آسمان نشانه رفت، آتشی از آن جهید و صدای مهیبی برخاست که جزیره نشینان را هراسان کرد. این همان «تفنگ سرپر» بود و چون امیر آن جزیره به آن علاقه نشان داد، دوقبضه به او هدیه شد. سال بعد کشتی دیگری که یک صنعتگر تفنگ ساز در آن بود به همان جزیره آمد. امیر جزیره مصمم شد که از آن تفنگ ها آنجا تولید کنند و این کار را به یکی از مباشرانش واگذارد. این مباشر از آن صنعتگر خارجی خواست تا راه ساختن تفنگ را بیاموزاند، اما او نمی خواست. مباشر امیر دختر هفده ساله جذابی داشت که تفنگ ساز دلباخته او شد و مباشر باو صلت دادن دخترش به آن بیگانه توانست فنون ساخت اسلحه را بیاموزد. آن دختر با همسرش از ژاپن رفت، و تفنگ نخستین فرآورده تولید صنعتی جدید در ژاپن شد.

اما آن امیر به اهمیت سلاح آتشین درست پی نبرد و فنون ساختن آنرا به بازرگانی از ساکای در ایالت «اوساکا» واگذارد. «ساکای» در آن هنگام یک شهر تجاری پررونق بود که در آنجا شمشیر سازانی که تجربه بسیار در فولادکاری داشتند، شمشیر می ساختند. دیر نکشید که آنها به ساختن تفنگ آغاز کردند.

چندین سال بعد، در ۱۵۴۹، سنت فرانسیس ژاویر St. Francis Xavier

که یک مبلغ پیشتاز عیسوی از اسپانیا بود، در «کاگوشیما» در جنوب «کیوشو» پا به خشکی گذاشت و «دایمیو» آن ایالت به نام «شیمازو تاکاهیسا» از او استقبال کرد. «تاکاهیسا» فرمانروای بیدار فکری بود که نه به مسیحیت بلکه به تجارت خارجی علاقه داشت. پس، به «ژاویر» اجازه داده شد که در برابر کمکی که به توسعه تجارت می کند، به فعالیت تبلیغی خود بپردازد. چندی که گذشت و کشتی های تجاری به «کاگوشیما» نیامدند، «تاکاهیسا» رنجیده شد. پس از مدت درازی یک کشتی که او چشم به راهش بود از «کاگوشیما» گذشت اما آنجا

لنجر نینداخت و به نقطه‌ای دور در شمال «کیوشو» رفت. از آن پس، «ژاویر» از گرواندن مردم به دین خود منع شد و از قلمرو «تاکاهیسا» رانده شد. او همچنانکه کار تبلیغی را دنبال می‌کرد، روانه شمال شد تا به «کیوتو» رسید. آنجا جنگ بود و او نتوانست مقامی را پیدا کند و به او توسل جوید.

«ژاویر» سه سال، از ۱۵۴۹ تا ۱۵۵۱ در ژاپن بود.

آمدن مبلغین مسیحی به ژاپن از جالبترین فصول برخورد شرق و غرب است. از آثار نخستین دیدارهای اروپاییان از ژاپن، یادداشتهایی است که از آنها مانده، بخصوص در شرح نکته‌هایی که ژاپنی‌ها خود به صرافت نگاشتن آن نبوده‌اند. این یادداشتها، جز نکته‌های تاریخی، حاوی تحسین اخلاقیات مردم ژاپن است. «فرانسیس ژاویر» می‌نویسد: «ژاپنی‌هایی که ما تاکنون دیده‌ایم، بهترین کسانی هستند که در روزگار شناخته‌ایم، و برمن چنین می‌نماید که در میان مشرکان، نژادی همپایه ژاپنی‌ها هرگز نخواهیم یافت... آنها به اعلا درجه پایبند شرف‌اند، و غرور را بیش از هرچیز دنیا ارزش می‌نهند... آنها سلاح را بسی اهمیت می‌دهند و به آن بسیار اتکاء دارند، مردان از چارده سالگی، از عالی و دانی، همیشه شمشیر و خنجر باخود دارند.»

در همین احوال «دایمیو» ولایت «سوروگا» (ایالت کنونی «شیزوئوگا») به نام «ایماگاوا یوشی موتو»، در تدبیر ورود به «کیوتو» برای تصرف «باکوفو» بود. او با نیرویی حدود ۲۵۰۰۰ سامورایی شروع به پیشروی کرد و برای رفتن به «کیوتو» می‌بایست از قلمرو امیر کوچک همسایه به نام «اودا نوبوناگا» بگذرد. او «نوبوناگا» را کوچک می‌شمرد و گمان می‌کرد که به آسانی می‌تواند از ولایت او بگذرد. رایشان نومید «نوبوناگا» نیز به این امیر سفارش کردند که تسلیم شود، اما او مردی بود بی‌باک و باروح سرکش، و برآن شد تا با ۳۰۰۰ سامورایی خود بی‌پروا بر رخنه‌گران بتازد. هنگامی که نیروهای «یوشی موتو» در گردنه‌ای باریک و نامناسب برای دفاع اردو زده و در استراحت یا گرم باده نوشی بودند، «نوبوناگا» حمله آورد. «نوبوناگا» بیدرنگ پس از بارانی توفانی و سیل‌آسا، تند چون صاعقه بر آنها تاخت و سپاه «یوشی موتو» را تار و مار کرد و خود او را کشت.

این رویداد به سال ۱۵۶۰ بود. این پیروزی «نوبوناگا» را پرآوازه ساخت. او نخستین سرکرده و امیر محلی بود که گام مهمی به سوی متحد ساختن ژاپن برداشت و مصمم شد که شعار خود، «تنکا فویو» (همه کشور در زیر فرمان من)، را واقعیت بخشد. او دریافت که اینک هنگام پیشرفت تدریجی به «کیوتو» ست،

اما وضع خود را کاملاً ثابت نمی‌دید. پس، با بستن پیمانی با «توکوگاوا به‌یاسو» حریف پیشین خود، از پشت سر مطمئن شد و مخالفت امیر همسایه دیگر را با ازدواج مصلحتی منتفی ساخت. او آنگاه، به سوی غرب، روانه «کیوتو» شد، اما در راه به مقاومتی سخت برخورد. باحمله یکی از سرداران سپاه «نوبوناگا» به نام «تویوتومی هیده یوشی»، دژ دشمن سرانجام سقوط کرد. «نوبوناگا» این دژ را قرارگاه خود ساخت و آنجا در انتظار فرصت مناسب ماند.

بزودی نامه‌ای از امپراتور برای «نوبوناگا» رسید که در آن تمایلش را به گسترش قلمرو خود به مرزهای پیشین ابراز کرده بود. سال بعد، «آشی‌کاگا» یوشی آکی، برادر «شوگون» سیزدهم، که این یک کشته شده بود، به دیدار «نوبوناگا» آمد. نامه امپراتور و دیدار «یوشی آکی» نشان می‌داد که «نوبوناگا» مورد اعتماد دربار ونیز «باکوفو» می‌باشد، و او با استفاده از این امتیاز توانست به «کیوتو» پیشروی کند و وضع خود را به عنوان بالاترین «دایمیو»، یا امیر محلی، در همه ژاپن محکم سازد. او «آشی‌کاگا یوشی آکی» را به عنوان «شوگون» چهاردهم گمارد، اما چون «یوشی آکی» ناسازگاری نشان داد، پنج سال بعد او را برکنار کرد. بدینسان حکومت «شوگونی» «آشی‌کاگا» که حدود ۲۰۰ سال پاییده بود، به پایان آمد (۱۵۷۳).

روزگار حکومت «آشی‌کاگا» (۱۵۷۳-۱۳۳۶) بیشتر دوره بی‌ثباتی سیاسی، ناآرامی اجتماعی و جنگ سراسری در ژاپن بود. هرچند که «شوگونهای آشی-کاگا» در اواخر قرن چهارده و اوایل قرن پانزده و باوجود امیران محلی یا «دایمیو»ها توانستند نوعی موازنه قدرت در ایالات مرکزی و غربی پدید آورند، اما با جنگ یازده ساله «او-نین» تسلط مرکزی خود را یکسره ازدست دادند.

تمدن و فرهنگ دوره «آشی‌کاگا»

میراث دوره «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۳۹۲) به بنیادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن محدود نمی‌شود. در زمینه پیشرفت فرهنگ و هنر نیز ایندوره از تاریخ ژاپن ممتاز است.

باتشویق و حمایت فرمانروایان «آشی‌کاگا»، نمایش «نوع» درخشیدن گرفت، و نیز مطالعات چینی به همت راهبان «ذن» معابد معروف پنجگانه (گو-زان - بونگاگو) رونق یافت.

آیین چای، هنر گل‌آرایی که «ایکه بانا» خوانده می‌شود و نیز نقاشی‌های

ساده و سیاه قلم کار «سشیو» و هنرمندان دیگر که هنر اصیل ژاپنی شناخته می‌شود، در دوره «موروماچی» بارآمد. روح هنر «موروماچی» را اغلب «یوئ گن» می‌نامند که آنرا می‌توان به «نفاست عرفانی» تعبیرکرد. نمودهای فرهنگی و هنری این دوره متنوع نیست اما باریک و ظریف است و مغز و معنایی عمیق در ورای ظاهر ساده، نهفته دارد.

دو فرمانروای «آشی کاگا»، «شوگون» سوم، «یوشی می‌سو» (قرن چهارده) و «شوگون» هشتم، «یوشی ماسا» (قرن پانزده) را باید برای شوق و حمایت و سهمی که در کار پیشرفت هنر داشتند، ستود. «یوشی می‌سو» در محله «مورو-ماچی» «کیوتو» کاخ «شوگونی» «باکوفو» (فرمانروایی لشکری) را با باغهای دل-انگیز ساخته بود، که «کاخ گلستان» نامیده می‌شد. او همچنین سرای مجلی به عنوان گوشه عبادت «شوگون» در شمال «کیوتو»، در زمین‌هایی که بنای باشکوه «کین کاگو» (قصر زرین) آنجا ساخته شد، بنا کرده بود. همه دیوارهای بیرونی قصر زرین از طلا روکش شده بود. اصل این بنا در سال ۱۹۵۰ در آتش سوخت، اما بدل همانندی از آن بازساخته شد. «کین کاگو» (قصر سیمین) نیز در شمال غرب «کیوتو» و به فرمان «شوگون» هشتم، «یوشی ماسا» ساخته شد.

این قصر بنای بالطف و ساده‌ای دارد، و دارای اتاقهایی است رو به باغ برای استراحت و خوشگذراندن. تسمیه سیمین برای این قصر به نشانه نیت اولیه‌ایست که برای پوشاندن دیوارهای آن با ورق نقره بود، که این کار انجام نگرفت. این قصر با نمای شناور بر روی دریاچه کوچکی ساخته شد. پلکان‌سرا، جزیره نماها و پلوارهای دریاچه آن با سنگهایی که امیران محلی از سراسر ژاپن فرستادند، بنا گردید. ساختمان کوچکی در این محوطه است که نخستین چایخانه سنتی ژاپن می‌باشد که در این کشور ساخته‌اند. بدینسان، این هردو «شوگون» «یوشی می‌سو» و «یوشی ماسا» در تاریخ بیشتر به نام بانی و حامی هنر شناخته می‌شوند تا رهبر سیاسی یا نظامی.

در این دوره، معابد بزرگ بودایی حوزه‌های دانش و خلاقیت هنری شناخته می‌شد و بسیاری از هنرمندان بنام خود از روحانیان بودایی بودند، و بویژه راهبان «ذن» هنر این دوره را در تسلط خود داشتند زیرا که از حمایت دستگاه حکومت برخوردار بودند و نیز تماس نزدیکشان با چین مایه‌های تازه هنری را در دسترسشان می‌گذاشت.

روحانیان «ذن» که زندگی ساده و نزدیک به طبیعت داشتند، شیفته‌منظره-نگاری تک رنگی شیوه چینی بودند که در دوره پادشاهان سلسله «سانگ»

(۱۲۷۰-۹۶۰) در چین به کمال رسید. یکی از معروفترین هنرمندان این شیوه در ژاپن، به نام «سه‌شو» که راهب «ذن» بود، نمونه نقاشان منظره نگار است. کارهای او ویژگی «امپرسیونیستی» دارد، گردش قلمش در پرده‌ها تند و محکم و موج است و نقاشی‌های او موازنه‌ای عالی را نشان می‌دهد. آثار «سه‌شو» را می‌توان نمونه زیبا و روشن اصول ذوقی «ذن» دانست. او در یک خانواده سامورایی زاده شد، و در نوجوانی تصدی یک معبد بودایی را به وی دادند، اما «سه‌شو» نقاشی را بر علم دین ترجیح می‌داد. روزی روحانی ارشد «سه‌شو» او را در معبد به ستونی بست. «سه‌شو» گریست و در اینحال با استفاده از انگشت پا و اشک خود نقش موشی را بر کف تالار کشید. این تصویر چنان واقعی می‌نمود و هنر «سه‌شو» چنان در راهب بودایی اثر کرد که او را گذاشت تا نقاشی را دنبال کند. چندی بعد «سه‌شو» به سفر چین رفت و نقاشان چین از چیره دستی او در نگارگری در شگفت ماندند.

از نقاشی‌های مکتب هنری «کانو» در این دوره نیز باید یاد کرد. چندین نسل از نقاشان معروف از خانواده «کانو» برآمدند.

روحانیان «ذن» سه هنر دیگر را نیز از چین آوردند و این هنرها چنان با فرهنگ ژاپن سرشته شد که اکنون در جوهر و اصل ژاپنی شمرده می‌شود. یکی از این هنرها «ایکه بانا» (گل آرایشی) است که آغاز آن در ژاپن با آمدن آیین بودا و با تقدیم گل به قدیسان و ارواح بودایی بود. گل‌آرایی از فلسفه کنفو - سیوس، آیین بودا و بویژه مکتب «ذن» الهام گرفت و سرانجام در زمره هنرهای زیبا درآمد. امروزه گل‌آرایی هنریست که دختران شایسته ژاپنی در آماده شدن برای زندگی، می‌آموزند.

در گل‌آرایی سنتی قاعده اصلی اینست که سه شاخه گل در یک گلدان می‌گذارند که یکی مظهر «آسمان»، یکی نشانه «انسان» و دیگری نمودار «زمین» است. شاخه اول بلندتر از همه و آن دودگر بترتیب کوتاه‌ترند. سه‌گل «آسمان»، «انسان» و «زمین» و ترتیب بلندی و کوتاهی آن را می‌توان با اندیشه دیگر ادیان از خدا، انسان و جهان قیاس کرد. هنرمندان مکتب‌های تازه گل‌آرایی، خود را به این اصل پایبند نمی‌دانند.

گلدانهایی که در گل‌آرایی به‌کار می‌رود، همه ساخت هنرمندان دارد. این گلدانها بیشتر پهن و کم گودی باشکلهای گوناگون و رنگهای ساده است و از خیزران، چوب، فلز، سفال یا شیشه و بلور ساخته می‌شود، اما معمول‌ترین و شاید زیباترین آنها ساخته‌های سفالی است. گلدان را هربار به تناسب نوع و

شکل و رنگ گل و اندازه شاخه‌هایی که می‌آرایند، انتخاب می‌کنند تا میان رنگ و اندازه و نمای گل و گلدان هماهنگی باشد.

هنر دوم که از چین آورده شد آیین پذیرایی چای یا «چانویا» است. در دوره «کاماکورا»، روحانیان «ذن» شیفته چایی بودند که از گرد چای سبز در آب‌جوش ساخته می‌شد. در دوره «موروماچی»، سامورایی‌ها، روحانیان «ذن» و شهریان همه به یکسان از چای نوشیدن در چایخانه‌های کوچکی که بایک گلدان آراسته به گل و یک پرده نقاشی زینت داده شده بود، لذت می‌بردند. آیین چای، گونه‌ای نیایش است که در آن میزبان چای درست می‌کند و به میهمانان می‌دهد و آنها می‌نوشند. این درست کردن و دادن و نوشیدن چای همه روی آداب و اصول خاصی است. این آداب را یک روحانی «ذن» به نام «موراتا شوکوء» در قرن پانزده ساخت و پرداخت و سی سال از زندگی خود را در این کار گذاشت.

ظرف‌ها و وسایل پذیرایی چای از چیزهای ساده اما زیبا ساخته شده است و در چند ظرف سفالی (پیاله‌های چای و قوری و آبگردان) و کتری فلزی و چیزهای کوچک دیگر خلاصه می‌شود. تهیه و پذیرایی و نوشیدن چای به آرامی و با رفتار به نهایت باریک و ظریف و دقیق انجام می‌شود، و روح آرامش کامل بر مجلس چای حکمفرما است. مجموعه این محیط و حال و هوا، عشق به زیبایی، گرایش به سادگی و روح آرامش جویی را می‌نمایاند که اینهمه مظهر والاترین ارزشهای «ذن» است. پاره‌ای از اصول و آداب پذیرایی چای دقیق و دشوار است. حتی آداب تا کردن و طرز قراردادن پارچه‌ای که برای خشک کردن ظرفها به‌کار می‌برند، سخت پیچیده است. پذیرایی چای هنر و سرمایه معنوی مهمی برای دختران ژاپنی شناخته می‌شود و عقیده براینست که آنها با فراگرفتن آیین چای لطف زنانه و وقار و خویشتن داری بیشتری می‌یابند. در آیین چای فقط گرد چای به‌کار می‌برند نه چای معمولی، اما در زندگی روزانه چای سبز که مانند چای سیاه معمول در ایران از برگ خرد شده چای درست می‌شود اما زودتر دم می‌کشد، مطلوب ژاپنی‌ها و نوشیدنی رایج آنهاست.

بیشتر هنرآموزان گل‌آرایی و آیین چای از دخترانند، اما معلمان این هنرها گاهی استادان مرد می‌باشند.

نمای اتاق پذیرایی چای یا چایخانه ویژگی و سادگی گیرایی دارد. «شوگون» هشتم، «آشی‌کاگا یوشی ماسا» شیفته چای بود، و داد تا در محوطه «گین‌کاکو» (قصر سیمین) چایخانه‌ای ساختند.

در دوره «آشی‌کاگا» شیوه معماری تازه‌ای به مایه ذوق و هنر روحانیان «ذن»

پدید آمد ، که بسیار خوشایند اشراف و ساموراییهای بلند پایه شد. در این شیوه بنا، اتاق اصلی مشرف به ایوان بود که در آن نیمکتی برای استفاده در وقت مطالعه نهاده می شد . برای اتاق پنجره و باغ نمای سراسری ، شاه نشین (توکونوما که جایگاه مخصوص در بالای اتاق برای گذاشتن ظرف گل و آویختن پرده نقاشی است)، یک ردیف قفسه دیواری (چیگایدانا) ، سقف سراسری و دریچه ای در زیر آن می ساختند و کف اتاق را با «تاتامی» یا کف پوش ساخته از حصیر مفروش می کردند. اتاق اصلی با دیوار، «فوسوما» یا «کاراکامی» (درهای کشویی پوشیده از کاغذ مات و دارای نقش و نما) یا «شوء جی» (درهای کشویی سبک و پوشیده از کاغذ سفید و نورگیر) از اتاقهای دیگر یا سرسرا جدا می شد. طرح خانه های امروزی ژاپنی هم ازین شیوه تأثیر بسیار گرفته است.

دربار اتاق اصلی ، نمای باغچه آراسته ای درست می کردند . ساختن این باغچه سومین هنری است که روحانیان «ذن» ازچین آوردند. چایخانه «یوشی - ماسا» در «گین کاکو» (قصر سیمین) قدیمی ترین ساختمان به این شیوه در ژاپن است .

باغچه آراسته حاصل هنر باغ آرایی بود که هنرمندان دوره «موروماچی» بارآوردند و خواستند تا در فضایی محدود نمونه و نگاره کوچکی از کوهستان و بیشه و جنگل و آب نماهای طبیعت را بسازند به حالی که هرچه بیشتر به طبیعت نزدیک باشد. آنها گاه در این هنر واقع گرا بودند، اما گاه نیز شیوه سمبلیک داشتند ، چنانکه در «باغ سنگی» معبد بودایی «ریوآن» در «کیوتو» پیداست . این «باغ» ازیک زمین شن پوشیده که تخته سنگهایی میان آن گذاشته اند ، ساخته شده است. اما هنرمنظره سازی باغ ژاپنی از طرحهای قراردادی و ساختگی گریزان است و صفا و سادگی طبیعت در آن نمودار می باشد.

رسم «چوکیمی» (نگریستن ماه) در شب پانزدهم ماه هشتم سال قمری (در فصل پاییز، به تقویم خورشیدی) نیز در این دوره آغاز شد. این رسم هم از چین آمد. مردم دراین شب سبزیهای پخته مانند لوبیا سبز و سیب زمینی شیرین با شیرینی برنجی، شراب برنج و گل های وحشی در سبدی می چینند و نثار آسمان می کنند. این ها را برروی میز کوتاهی در ایوان خانه می گذارند و آنجا به تماشای ماه تمام می نشینند. به بچه ها می گویند که روی ماه خرگوشی نشسته است که با کوبیدن برنج نیم پخته در هاون چوبی ، شیرینی برنجی درست می کند. درباره این خرگوش و رفتنش به ماه نیز داستانهایی ساخته اند. هنر فراموش نشدنی دیگر این دوره نمایش «نوء» بود. «کان - امی» که

هنرپیشه‌ای بود در ولایت «می‌یه» نزدیک، «نارا»، و پسر او «زی امی» از هنرمندان محبوب «شوگون» سوم، «آشی کاگا یوشی می‌سو» بودند و او آنها را تشویق کرد تا با درآمیختن بازیگری و رقص و شعر و موسیقی به شیوه‌ای لطیف و تازه، نمایش «نوع» را به الگوی مکتبی درآورند. نمایش «نوع» هنر والایی است که از شعر خوانی، بازیگری بی‌گفتار، رقص و سماع آرام و موسیقی پرداخته می‌شود، درحالی‌که هنرپیشگان جامه‌های لطیف در بر کرده و صورتکها و سر-بندهای خاص گذاشته‌اند.

در دوره «نارا» رقص‌های آیینی و صامت روی صحنه باز اجرا می‌شد. بعضی ازین رقص‌ها «ساروگاگو» نام دارد. این گونه نمایش رقص از چین به ژاپن آورده شد. نمایش‌های «نوع» از ترکیب این رقص‌های صامت با آب و رنگهای فرهنگ بومی ژاپن ساخته و پرداخته شد. اجراهای مفرح این هنر در بازیهای جداگانه به نام «کیو گن»، که نمایشی شاد همراه با رقص‌ها و گفت و گوی بانشاط می‌باشد، حفظ شده است. این بازیها به صورت میان پرده در فاصله نمایش «نوع» اجرا می‌شود، و بعضی از آنها را نیز در نمایش اصلی «نوع» می‌گنجانند. موضوع نمایش‌های «نوع» از افسانه و تاریخ و داستانهای افسونگران گرفته شد. اندیشه بودایی بر سراسر نمایش و فضای آن پوشیده است. زمینه این نمایش‌ها بر دو گونه است، یکی تاریخ واقعی و دیگر داستانپردازی. برای نمونه، مسافری در راه به یک روستا می‌رسد و در آنجا یکی از ده نشینان افسانه آن ناحیه را با آب و تاب برایش می‌گوید. در پایان، آن روستایی فاش می‌سازد که او خود روح قهرمان اصلی آن افسانه است. آنگاه، آن روستایی از صحنه بیرون می‌رود و سپس در جامه روزگار آن افسانه به صحنه باز می‌آید و در هیأت قهرمان افسانه‌ای به رقص می‌پردازد.

حدود ۲۰۰۰ نمایش «نوع» در دست است که همه در قرنهای پانزده و شانزده ساخته شده است، اما از اینهمه فقط ۲۴۰ نمایش هنوز اجرا می‌شود. بسیاری ازین نمایش‌ها ساخته «زی-امی» است که خود بازیگر و کارگردان نمایش‌های «نوع» نیز بود. نمایش‌ها با شرکت و کار هماهنگ چندین گروه، اجرا می‌شود. این گروهها مرکب از بازیگران اصلی، بازیگران درجه دوم، آواز خوانان، نوازندگان و، گاه، گروه اجرای «کیو گن»، یا میان پرده شاد، است. بازیگر اصلی یک صورتک به چهره دارد و کلاه گیسی بر سر، و گاه نیز بازیگر دیگری همراه اوست. بازیگر درجه دوم صورتک ندارد و کار مهم او فراخواندن بازیگر اصلی به صحنه است و پرس وجو کردن از او و انگیزه و هوای رقص در او پدید

آوردن. بازیگری که از گروه هنرپیشگان اصلی باشد، هرگز بازی درجه دوم نمی‌کند. هریک ازین گروه‌ها تخصصی جداگانه و هنرکده‌هایی وابسته به خود دارد. گروه آواز مرکب از هشت نفر است که با خواندن شعر، بازیگر را با نوا و نغمه همراهی می‌کند. گروه آواز از افراد دسته بازیگران اصلی تشکیل می‌شود. گروه نوازندگان مرکب از چهار نفر است که، به‌ترتیب، بایک دایره بزرگ، یک دایره کوچک، یک نی و یک طبل (که گاه، به تناسب نمایش، آنرا حذف می‌کنند) رقص را همراهی می‌کند.

دقایق نمایش «نوع» تابع آداب و اسلوب خاص می‌باشد و در آن جزء پردازی که ویژگی هنر ژاپن است، خوب پیدااست. بالاترین جلوه این نمایش در آواز و رقص سنتی و زیبا است. صورتک‌هایی که در نمایش «نوع» به‌کار می‌رود شاهکار هنر تراشکاری و صورت سازی با چوب است و بیشتر حالت چهره بی‌احساس و بیضی‌گونه یک دختر جوان یا سیمای مسخ شده و زشت و درهم و برچین پیرمرد یا دیوی را نشان می‌دهد. ۸۰ صورتک جوراجور در نمایش‌های «نوع» به‌کار می‌رود.

صحنه نمایش «نوع» ساده و بی‌آلایش است، اما لباس بازیگران برآستی پرشکوه است. این لباسها درگذر چند قرن تکامل یافته و به صورت اثر هنری بسیار نفیس درآمده است. لباسهای نمایش «نوع» در جزئیات رنگ و طرح و دوخت و شیوه پوشیدن، کامل و بی‌مانند است و این هنر و استادی را هنوز در جامه بازیگران «نوع» می‌توان دید.

در نمایش «نوع» هر حرکت و حالت هنرپیشگان معنای خاصی دارد، چنانکه، جدا از حرکت‌های مقطع آهنگین رقص، حال شادی یا خشم با کوبیدن پا به کف صحنه ابراز می‌شود، شنیدن، با خم کردن آرام سر به پایین، گریستن، با نزدیک کردن یک دست به چشم، گنجی و آشفته حالی، بانزدیک آوردن یک بادبزن تا شده به سوی دیدگان. صحنه نمایش «نوع» سقف جداگانه‌ای (زیر سقف سراسری تالار) دارد و تالار نمایش گنجایش حداکثر ۵۰۰ بیننده را دارد. امروزه حدود ۲۵ تماشاخانه «نوع» در ژاپن وجود دارد. در «نارا» و «کاماکورا» نمایش «نوع» در فضای باز سالی یک یا دوبار اجرا می‌شود. معمولاً نمایش «نوع» فقط یکبار و در یک روز اجرا می‌شود. هنرآموزانی که به نمایش «نوع» علاقه دارند، شعر خوانی نمایشی و گاه نیز شیوه رقص و حرکت در صحنه‌های کوتاه بازیها را از بازیگران فرا می‌گیرند.

بازیگران «نوع» به طرز سنتی همه از مردان بودند، اما به تازگی زنان هم در اجرای نمایش شرکت می‌کنند.

دوره اتحاد (۱۶۰۰ - ۱۵۷۳)

عروج سرداران سه‌گانه

«اودا نوبوناگا» به دنبال آزمایش برداشتن «آشی کاگا»، خود تلاشی برای یافتن مقام «شوگونی» نکرد و به‌تردید که با داشتن مناصب و عناوین درباری در مقام حامی سلسله و تبار امپراتور بماند. اما با اینکه او خود را در مقام «دایمیو» (امیر محلی) درجه اول ژاپن استوار کرده بود، باز از موضع محکمی برخوردار نبود زیرا که هنوز بخش وسیعی از کشور را زیر فرمان نداشت.

در ماه چهارم سال ۱۵۷۰ «نوبوناگا» به «دایمیو» یا امیر ولایت «اچی زن» (ایالت فوگوی کنونی) تاخت، اما شکست سختی خورد. در این نبرد نیروهای برادرزن او به طور غیرمنتظره به کمک دشمن آمده بودند. «نوبوناگا» ناچار به «کیوتو» عقب نشست، اما چندی بعد، سرانجام، بر امیر «اچی زن» غلبه کرد. در این سالها مردم از جنگ‌های پایان ناپذیر در رنج بودند و برای نجات ازین بلا به آیین بودا پناه بردند، بویژه به فرقه «سزمین پاک» که مبانی آن برای عامه مردم آسان یاب تر بود. نفوذ این فرقه از حوزه معبد «ایشی یاما - هونگان» در «اوساکا» تا گوشه و کنار ژاپن گسترده شد. قدرت مذهبی مهم دیگر، حوزه بودایی «انریاکو» متعلق به فرقه «تندای» بود که در قرن نهم به دست «سایچو» در کوه «هی-ی» در گوشه شمال شرقی «کیوتو» بنیاد شده بود. این حوزه‌های بودایی معد امیرانی بود که هوای غلبه بر سراسر کشور را در سر داشتند. در ماه نهم همانسال نیروهای متفق این دو مرکز بودایی همراه با بقایای

سپاه امیر «اچی زن» و برادر زن «نوبوناگا»، که «نوبوناگا» سرانجام دست یافته و او را کشته بود، به او حمله‌ور شدند. در این گیرودار امپراتور به یاری «نوبوناگا» برخاست. در سال بعد «نوبوناگا» ناگهانی به معبد بزرگ «انریاکو» حمله برد و آنرا سوخت و ویران ساخت و زنان و کودکان را همراه با کاهنان جنگجوی آنجا بیدریغ از دم تیغ گذراند.

«نوبوناگا» هنوز دشمنی سرسخت در برابر داشت، که «تاکه‌دا شین‌گن» امیر ولایت «کای» (ایالت «یاماناشی» کنونی) بود. او نیز هوای غلبه بر سراسر ژاپن را در سر داشت. از بخت نیک «نوبوناگا»، «شین‌گن» در دمدۀ جنگ سرنوشت ساز میان دوسپاه درگذشت و «نوبوناگا» توانست در نیروهای دشمن تفرقه اندازد و آنها را بشکند. دوسال پس از آن، او به دو پایگاه و حوزه بودایی تاخت. در این حمله و ویرانگری ۲۰۰۰ مرد و زن در آتش سوختند. در سال بعد، او همراه «توکوگاوا یه‌یاسو» با نیروهای «تاکه‌دا» که پسر او رهبری آنرا داشت، جنگید. سپاه «تاکه‌دا» نیرویی مهیب بود با دلاوران جنگ دیده و کار آزموده، اما «نوبوناگا» با کاربرد ماهرانه و مؤثر رسته تفنگداران، جنگ را برد. این جنگ نشان داد که او ارزش تفنگ را بدرستی شناخته است. «نوبوناگا» هنوز می‌بایست با دشمن دیگر درگیر شود که در نیرو کمتر از «تاکه‌دا» نبود، اما باز بخت با او یار بود و این حریف یعنی «اوئه سوکی کن شین» در آستانه «کیوتو» به بیماری ناگهانی درگذشت.

در این احوال «نوبوناگا» به ساختن قصری برای خود در «آزوچی»، نزدیک دریاچه «بیوا» در سوی شرقی «کیوتو»، آغاز کرد. از آنجا که او سری پرشتاب داشت، ۱۰۰۰ کارگر را بی‌وقفه در این کار واداشت و ازینرو ساختن این قصر فقط سه سال کشید. ساختمان اصلی هفت مرتبه این قصر، که شیروانیهای سفالی بام آن از ورقه طلا پوشیده شده بود، نمودار نیرو و شوکت او بود. اسکلت این بنا چوبی بود، اما روی پایه سنگی عظیمی ساخته شده بود که بیش از ۲۱ متر بلندی داشت. درون بنا به نقاشی‌های مکتب «کانو» و تزیینات گرانبهای دیگر آراسته بود. این نخستین قصر جدید بود که به صورت یک دژ طراحی و ساخته شد. قلعه قدیمی آنجا که «کوسونوکی ماساشیگه» در اختیار داشت فقط پایگاهی بود که موضع طبیعی آن، و نه کیفیت بنایش، به آن امتیاز نظامی می‌داد. پیرامون قصر «نوبوناگا» بناهای مسکونی برای «دایمیو» ها یا امیران محلی ساخته و جاده‌های عریض و راست از آنجا کشیده شد. در این ناحیه بازرگانان از مالیات معاف شدند. این تدبیر، سوداگران و پیشه‌وران بسیار را

جلب کرد و جمعیت آنجا به پنج تا شش هزار نفر رسید.

قدرت «نوبوناگا» افزایش بسیار یافته بود، اما او هنوز آرام نداشت زیرا که بخش غربی «هونشو» در حکومت امیر دیگری به نام «موء ری موتاناری» بود. «نوبوناگا» بر آن شد که «موء ری» را تابع خود سازد و یکی از سردارانش، «آکه چی میتسوهیده» را به تصرف کناره شمالی غرب «هونشو» و سردار دیگرش «تویوتومی هیدهیوشی» را به پیشروی در کناره سوی دریای ژاپن (شرق هونشو) فرستاد. «هیدهیوشی» تا کناره شمالی نیز پیش رفت و آنجا درّی را محاصره و، بابتستن راه آذوقه ساکنانش، آنرا تصرف کرد. او سپس به «شیکوکو» (جزیره جنوبی) تاخت و کوشید تا آنجا نیز درّی را، با به آب بستن آن، بگیرد. «موتو-ناری» پی نیروی کمکی فرستاد، پس «هیدهیوشی» هم از «نوبوناگا» یاری خواست. «نوبوناگا» خود پیشاپیش سپاهش روانه شد و به سوی غرب رفت و پس از چند روز به «کیوتو» رسید و آنجا، همراه با تنی چند از یارانش، در معبد بودایی «هونو» اقامت گزید. در دمدمه صبح دیگر، سردار خود او به نام «آکهچی-میتسوهیده» به این معبد حمله آورد و آنرا آتش زد. «نوبوناگا» نیزه ای برداشت و کوشید تا به یاری مردانش مهاجمان را براند، اما کاری از پیش نبرد، پس او به معبد سوزان بازگشت و در آنجا خود را کشت. پسر ارشد او نیز در گوشه دیگری از «کیوتو» گرفتار و کشته شد. بدینسان کار «اودا نوبوناگا» که زندگی سراسر تلاطمی را گذراند به سال ۱۵۸۲، اندکی پیش از متحد شدن ژاپن، به پایان آمد. «هیده یوشی»، حیرت زده از خبر سوء قصد به «نوبوناگا» و خودکشی او، مصالحه ای شتابزده با «موء ری موتوناری»، که مرگ «نوبوناگا» را فرصت نشمرده بود، کرد و به «کیوتو» برگشت. مردان «هیده یوشی»، «آکهچی میتسوهیده» را دنبال کردند و او سرانجام گرفتار و کشته شد.

«نوبوناگا» فرمانروایی خودکامه بود که اجازه نمی داد قدرت فرقه ها و حوزه های بودایی سر راهش باشد. او خود بظاهر پیرو فرقه «هوکه» بودایی بود، اما گفته اند که به اصول بودایی، از آرمیان وجود آفریدگار، بقای روح یا زندگی پس از مرگ، عقیده نداشت. او هنگام ساختن قصر «نی جوء» فرمان داد که بسیاری از پیکره های سنگی بودایی را فرو کوفتند و تکه سنگ ها را در بنای این قصر به کار بردند. بارزترین نمودار بی اعتقادی مذهبی او تاختن و ویران ساختن بیرحمانه معابد بودایی کوه «هی-یی» بود که از قرن ها پیش مرکز بسیاری از فرقه های بودایی شناخته می شد.

مبلغین مسیحی اروپایی که «نوبوناگا» را دیده اند درباره او نوشته اند که

مردی بود باعزم و اهل عمل ، به شرف و غرور نظامی خود حساس و چنان می نمود که برای متحد ساختن ژاپن درست شده است. مهر و تحسین مبلغین مسیحی دربارهٔ این سردار، جدا از جوهر و کارآیی او، بیجا هم نیست زیرا که «نوبوناگا» که از قدرت و نفوذ بعضی حوزه های بودایی خرسند نبود ، آشکارا ، فعالیت مسیحیان اروپایی را تشویق می کرد، تا ازینراه از نفوذ بنیادهای بودایی در ژاپن بکاهد . واقع اینست که در این زمانهٔ خونریزی، «نوبوناگا» خود نمونهٔ سخت دلی بود و دیگر تاریخ نگاران با او بر سر مهر نبوده و بسیارشان او را سنگدل و بیرحم دانسته اند. در شرح تاختن «نوبوناگا» به مجموعه بناهای معبد «انریاکو» بر فراز کوه «هی-یی» ، که بیش از هفت قرن ونیم بزرگترین حوزهٔ تعلیم و تعلم بودایی بود، نوشته اند که او به کینه توزی اتحاد این حوزه با دشمنانش ، آنجا را با خاک یکسان کرد. در پاییز سال ۱۵۷۱ مردان «نوبوناگا» کوه «هی-یی» را در میان گرفتند و از هرسو پیش رفتند و، سر راه خود تا بالای کوه، هربنایی که یافتند به آتش کشیدند و حدود ۳۰۰۰ نفر را در این ساختمانها، از زن و مرد و پیر و جوان، از دم تیغ گذراندند و به هیچ کس رحم نکردند.

اما ، جدا ازین طبع خشن و خونریز، «نوبوناگا» در روزگار خود از بسیاری جهات یک رهبر نظامی مترقی بود. او پیش از هرکسی ارزش و کاربرد اسلحهٔ آتشین را شناخت و بیدرنگ ، مراکز ساخت این سلاحها را در ایالات مرکزی زیر تسلط خود درآورد. در جنگی حماسی با نیروهای «تاکه دا» در سال ۱۵۷۵ ، «نوبوناگا» برتری رستهٔ تفنگداران را بر ساموراییهای سوار نشان داد. «شین-گن» بزرگ دوسال پیش از آن درگذشته بود و رهبری نیروهای «تاکه دا» را اکنون پسر او داشت که چندان برجسته نبود. یک پردهٔ نقاشی که در آن زمان کشیده شده است ، نشان می دهد که چگونه سواران «تاکه دا» به ستونهای ضربدری مواضعی که «نوبوناگا» ساخته بود، باکمان ، تیراندازی می کردند و سلاحداران او، از پشت این مواضع ، با حدود سه هزار تفنگ سرپر آنها را از نزدیک می زدند. اینک هنگام آن رسیده بود که «هیده یوشی» داعیهٔ حکومت بر کشور داشته باشد، اما او در این کار چندین رقیب داشت. پس از مرگ «نوبوناگا» سرداران او گرد آمدند تا دربارهٔ جانشینی او گفت و گو کنند، اما توافق در میانشان نبود. «هیده یوشی» و پیروانش از جانشینی نو «نوبوناگا» هواداری کردند، اما گروهی دیگر که «شیباتا کاتسوئی-یه» برادر زن «نوبوناگا» سردمدار آنان بود، پسر دوم «نوبوناگا» را به جای او خواستند. پیشنهاد «هیده یوشی» چنان ناخوشایند حریفان شد که دو گروه به بسیج جنگ پرداختند . این جنگ

در سال بعد در کوه «شیزوگا داکه» در کناره شمالی دریاچه «بیوا» روی داد و در آن «هیده یوشی» با کمک چند سردار وفادار و دلاور خود پیروز شد و، با این فتح، زمام حکومت بخش اعظم کشور را در دست گرفت. او در پی «شیباتا کاتسویه» تاخت و چون کار بر این سردار تنگ شد، بزودی جنگ را رها کرد و پس از کشتن خانواده خود در برابر سربازانش خود را به شیوه سنتی («سپاکو» یا خوددریدن) کشت. پس از این جنگ، همه سرداران دشمن، همراه با بستگان و پیروانشان، به بیرحمی اعدام شدند.

«توکوگاوا یه یاسو» از شرکت در این جنگ خودداری کرده بود. او در پی این جنگ، پس از آنکه سوگند وفاداری به «هیده یوشی» خورد، اجازه یافت که بر ناحیه «کانتو» (بخش شرقی «هونشو») مسلط باشد. چند هفته بیشتر نکشید که «هیده یوشی» با تلاش بسیار و در میان نبردها و رویدادهای شگرف، پایگاه قدرت خود را استوار ساخت و خود را، در پی گیری کار متحد ساختن کشور، جانشین «نوبوناگا» نشان داد. او در مدت هشت سال ازین تاریخ، از یک سوی ژاپن به سوی دیگر تاخت، نبردها و تلاش فراوان کرد و قدرت نظامی را همواره با شگرد سیاسی (که بر «نوبوناگا» ناشناخته بود) درکار آورد تا پایه های حکومت دیرپای خاندان خود را ساخت.

«هیده یوشی» پس از زیر فرمان آوردن بخش شمالی «هونشو» و نواحی «شیکوکو» و «کیوشو»، در سال ۱۵۹۰ بر همه کشور تسلط یافته بود و دیگر هیچ امیر محلی یارایی مبارزه با او نداشت. «هیده یوشی» در «اوساکا» یک قصر نه مرتبه باشکوه ساخت که چایخانه ای داشت با دیوارهای پوشیده از ورقهای طلا و با اسباب و ظروف زرین. «هیده یوشی» مقام «کامپاکو» (وزیر دربار) و نیز صدراعظم را یافت. او همچنین داد تا سرایی مجلل در «کیوتو» برایش ساختند، و روزی امپراتور را آنجا به دیدن خود دعوت کرد. «هیده یوشی» و سردارانش آنروز چون اتباع عادی امپراتور و نه در مقام امیر، او را به احترام پذیرا شدند. «هیده یوشی» مقام درباری را بر پایگاه «شوگونی» ترجیح می داد زیرا که در آن مقام می توانست از شأن و اعتبار امپراتور درکار خود سود جوید.

«هیده یوشی» سیاست «اودا نوبوناگا» را دنبال کرد و نخست دستور ثبت اراضی را در سراسر کشور داد. مساحت و مقدار محصول هر شالیزار معین شد و مالیات سنگینی (تا ۵۰ درصد محصول) به طور مؤثر از آنها گرفته می شد. فشار مالیات چنان زیاد بود که کشاورزان فرصت و زمینه ای برای بنیه مالی پیدا کردن و سامورایی شدن نمی یافتند، و نیز تشویق می شدند که مالک مزارع خود

باشند و زمین‌هاشان را بکارند.

شاید مهمترین تدبیر «هیده یوشی» «شکار اسلحه» بزرگ سال ۱۵۸۸ بود. «هیده یوشی» فرمان داد که اسلحه و شمشیر را از همه مردم بگیرند، مگر از سامورایی‌ها، و باین کار خواست تا از قیام احتمالی کاهنان و کشاورزان جلوگیری. این کار همچنین تمایز آشکار میان طبقه سامورایی و طبقه کشاورز پدید آورد. او سپس با صدور فرامینی دهقانان ولایات را از تهیه و نگهداشتن سلاح منع کرد و نیز مقرر داشت که سامورایی‌ها در شهر دژها و زیرنظر مستقیم امیرانشان اقامت گزینند. گذشته ازین، سامورایی‌ها و نیز دهقانان از آمیختن با پیشه‌وران و بازرگانان شهری منع شدند. بدینگونه چهارطبقه مشخص اجتماعی یعنی سامورایی‌ها، کشاورزان، پیشه‌وران و سوداگران از هم ممتاز شدند. برای جلوگیری از محبوبیت و حمایت بیش از اندازه یافتن سامورایی‌ها در میان مردم و دهقانان آنها را هرچند یکبار از جایی به جایی دیگر منتقل می‌کردند. با این تدابیر بنیاد نظام حکومت اربابی - لشکری که آنرا با نظام حکومت فئودالی در باختر زمین در قرون میانه مقایسه کرده‌اند، تحکیم شد.

جدا ساختن کشاورزان از لشکریان، زمینه طبقاتی شدن جامعه بود. سامورایی‌ها به زندگی در شهر دژها مقید شدند و دهقانان به زمین‌هایی که در آن کشت و کار می‌کردند بستگی یافتند. در فرمانی که حکومت «هیده‌یوشی» در سال ۱۵۹۱ صادر کرد، سامورایی‌ها از تبدیل پیشه و پیش گرفتن تجارت یا زراعت منع شدند. کشاورزان نیز نمی‌توانستند به بازرگانی بپردازند. این فرمان تقسیم طبقاتی جامعه را تسجیل کرد.

ثبت اراضی و آمارگیری سخت «هیده یوشی» در سال‌های ۱۵۹۸-۱۵۸۲ کوششی بود برای پایان دادن یکسره به دوگانگی الگوی زمینداری اربابی- تیولی و تعیین کشاورزان واقعی که بار مالیاتها و پرداخت حقوق و سهمیه‌های نظامی بر دوش آنهاست.

«هیده‌یوشی» نیروی لشکری ثابت و کارآمدی را سازمان داد که رزمندگان آن دیگر مانند سلحشوران قرون میانه ژاپن، برای گذران خود یکسره به درآمد اراضی تیولی واگذار شده به آنها وابسته نبودند. به آنان از زرادخانه «هیده-یوشی» سلاح و مهمات داده می‌شد. ازسوی دیگر، امیران تابع نیز چون گذشته اختیار کامل بر اراضی تیولی خود نداشتند و «هیده‌یوشی» ارباب واقعی این اراضی بود. مقرری این امیران مرکب بود از حق اجاره سالانه که از زمین تیولی می‌گرفتند، برای گذران خود و خانواده‌شان، و نیز حقوق معین برای نگهداری

سامورایی‌ها و ملازمان خود، که رهبری عالی اینان نیز با «هیده یوشی» بود. «هیده یوشی» کوشید تا درآمد شخصی امیران تابع را از درآمدی که برای مصارف حکومتی آنها اختصاص دارد، جدا کند. همه این تدابیر برای متمرکز ساختن قدرت حکومت دردست «هیده یوشی» بود، که مؤثر افتاد اما نارضایی‌ها و ناآرامی‌هایی هم بارآورد.

مالیات‌ها جنسی و به برنج پرداخت می‌شد و معیار قدرت اقتصادی هر «دایمیو» (امیرمحل) مقدار برنج محصول قلمرو او بود. قدرت بازرگانان شهری، بویژه سوداگران ناحیه ساکای در ایالت «اوساکا»، که تجارت برنج، اسلحه و باروت می‌کردند، قابل ملاحظه بود، و «هیده یوشی» ازین وضع سود جست. به بعضی از بازرگانان امتیاز بهره‌برداری از معادن نقره داده شد، اما از آنجا که منابع طبیعی سرمایه کشور دانسته می‌شد، کانه‌های نقره را در نظارت امیران محل قرار دادند، و «هیده یوشی» بخشی از نقره استخراج شده را به عنوان مالیات بر- می‌داشت. سکه‌های طلا و نقره زده شد و رواج یافت.

«آکهچی میتسوهیده» و «هیده یوشی» از نظر اندیشه اجتماعی و فکر حکومت با رهبران سامورایی چند قرن پیش از خود تفاوت بسیار داشتند. این دو سردار از رده کشاورزان برآمدند و تند به اوج قدرت نظامی رسیدند. عروج آنان همراه با دگرگونی شگرف رزمی در این زمان- مانند کاربرد روزافزون سلاح آتشین و رسته توپخانه - می‌رفت تا اعتبار و پایگاه سنتی سامورایی را به عنوان نخبگان سلاحدار، فروریزد. اما «هیده یوشی» این دگرگونی را ازپیش دریافت و جلوگیری و با اندیشیدن تدابیری که «توکوگاوا»، جانشین او، نیز آنها را دنبال کرد و با کشیدن خط فاصل روشنی میان سامورایی‌ها و دیگر طبقات، تسلط و امتیاز اجتماعی طبقه سامورایی را برای نزدیک به سه قرن دیگر تثبیت کرد.

دگرگونی‌های تند اجتماعی در دوره جنگ‌های سراسری در چند دهه پایان قرن شانزده، که آنها به همین معنی دوره «سنگوکو» خوانده‌اند، زمینه را برای رواج مذاهب و مکتب‌های عامه پسند آماده ساخت. تحرک و پیشرفت در کار فرقه‌های متنوع «ذن» بودایی بیش از مکتب‌های دیگر نمودار بود. این فرقه‌ها با طبع طبقه سامورایی سازگار افتاد و در میان آنان هواداران بسیار یافت، همچنانکه فرقه‌های سرزمین پاک در میان کشاورزان و فرقه «نیچی رن» نزد مردم شهرنشین رواج پیدا کرد.

مسیحیت نیز در این دوره به یاری احوال سیاسی و اجتماعی مناسب در ژاپن گسترده شد. بعضی از «دایمیو»ها که جلوه و جمال تمدن غرب چشمشان را گرفته

بود، به سنت «فرانسیس ژاویر» یاری داده و شماری از آنان به مسیحیت گرویده بودند. حکومت‌های «آشی کاگا» و «اودا نوبوناگا» نیز به رواج مسیحیت کمک کردند، و کلیسایی در «کیوتو» ساخته شد. «نوبوناگا» خود به مسیحیت دلبسته نبود، اما می‌خواست از آن برای تضعیف حوزه بودایی «انریاکو» در کوه «هی‌پی» و معبد «ایشی یاما هونگان» در «اوساکا» استفاده کند. جدا از زمینه اجتماعی مساعد در این دوره، کنجکاوی طبیعی ژاپنی‌ها برای کندوکاو و آزمون هرچیز و هر مکتب تازه نیز در گسترش مسیحیت مؤثر بود. شمار مسیحیان در سال ۱۵۷۹، سی سال پس از آمدن «ژاویر» به ژاپن، به حدود ۱۵۰٫۰۰۰ نفر در جمعیت ۳۰ میلیونی کشور رسید، که بیشتر آنان در شمال «کیوشو» بودند. در این جزیره غربی ژاپن، مسیحیت بویژه مقبول کشاورزان شده بود. بعضی از «دایمیو»ها نیز به آیین تازه رسیده گرایش یافته و نیز مجذوب منافع و مزایای تجارت با اروپا شده بودند. سیاست مبلغین مسیحی نیز عموماً تبلیغ از بالا به پایین رده‌های اجتماعی بود و می‌پنداشتند که با جلب امیران و بزرگان به آیین خود، رعایا و اتباع آنان به طبع به این آیین خواهند گروید.

در سال ۱۵۸۲ چهار جوان از خانواده‌های اعیان ژاپن که ۱۳ تا ۱۴ سال داشتند به دیدار پاپ و پادشاه اسپانیا فرستاده شدند. آنها در ماه ژانویه همراه بایک کشیش اروپایی از ژاپن روانه شدند و در ماه مارس ۱۵۸۵، پس از سفری دراز و دشوار به رم رسیدند (نوبوناگا در ماه ژوئن سال ۱۵۸۲ هدف سوء قصد شد و خودکشی کرد). این نوجوانان در لباس سامورایی و سوار براسب وارد واتیکان شدند، پاپ آنها را خوشامد گفت و عنوان همشهری و القاب اشرافی به آنان داده شد. آنها پس از سفر و سیاحت در اطراف ایتالیا، در سال ۱۵۹۰، پس از هشت سال و نیم دوری، به وطن بازگشتند. در این هنگام «هیده یوشی» بر ژاپن حکومت یافته و مسیحیت منع شده بود.

«سنت فرانسیس ژاویر» در سال ۱۵۴۹ به ژاپن آمد و سخت شیفته منش و روحیات مردم ژاپن شد، همچنین بود «کوسمه دوتورز» Cosme de Torres که «ژاویر» هنگام رفتن از ژاپن، رهبری مبلغین مسیحی را به او سپرد. «ژاویر» عقیده داشت که ژاپنی‌ها تابع منطق می‌باشند و مسیحیت در این کشور آینده روشنی دارد. «الساندرو والیانو» Alessandro Vagliano که میان سالهای ۱۵۷۹ و ۱۶۰۳ سه بار به ژاپن آمد و دربار آخر بیست سال ماند، ژاپنی‌ها را مردمی باتدبیر، ملاحظه کار و بردبار، اما بیش از اندازه در کار لذت جویی و گناه دانسته است.

دیر نگذشت که مبلغین آسان‌انگار و خوش‌بین پی‌بردند که ژاپنی‌ها از خمیره‌ای دیگرند، یا، به تعبیر «جوآئو رودریگز» Joao Rodrigues (۱۵۶۱ تا ۱۶۳۴) که به‌عنوان مترجم در خدمت «هیده یوشی» و «یه‌یاسو»، دو فرمانروای نامی ژاپن نیز بود، نمی‌توان به‌آنها امید بست.

بیزاری «نوبوناگا» از تعالیم بودا و آیین «شینتو»، و دوستی نشان دادن او به مبلغین، به رخنه مسیحیت در ژاپن کمک کرد، اما این پیشرفت، مقاومت آیین‌های قدیم ژاپن و سپس جبهه‌گیری بزرگان دولت و امیران را نیز برانگیخت. در سال ۱۵۸۷ «هیده یوشی» به ناگهان فرمان منع مسیحیت و بیرون راندن مبلغین مسیحی را داد. او در سال ۱۵۹۳ نه کشیش اروپایی و هفده مسیحی ژاپنی را اعدام کرد. این کار «هیده‌یوشی» چند موجب داشت. پس‌ازآنکه او کشور را زیر فرمان خود آورد، از قدرت حوزه‌های بودایی کاسته شد و دیگر نیازی به مسیحیت، به عنوان یک نیروی معارض، نبود. گذشته ازین، آیین مسیح روی سازگاری با آیین‌های بودا و «شینتو» را نداشت و نیز تعالیم آن با بعضی اصول اخلاقی نظام لشکری - اربابی حاکم بر ژاپن تعارض داشت. مثلاً، آیین مسیح تعلیم می‌داد که اعتقاد و نیایش به خدا مهم‌تر از وفاداری به امیر است. «سپیوکو» (هاراکیری یا خود دریدن) که نزد سامورایی‌ها ستودنی بود، در مسیحیت گناه شمرده می‌شد. کشمکش میان «ژزوییت»ها Jesuits، که در حمایت پرتغال بودند، و «فرانسیسکن»ها Franciscans، که از سوی اسپانیا حمایت می‌شدند، در ژاپن بالا گرفت. این دو کشور دربارگانی شرق رقیب یکدیگر و مایل به یافتن پایگاه‌های تجاری در ژاپن بودند. «هیده یوشی» می‌ترسید که شاید آن دولت‌ها نیروی نظامی بفرستند و ژاپن را اشغال کنند. بااینهمه او به تجارت با پرتغال ادامه داد و مبلغین هم پنهانی، کار گرواندن مردم به مسیحیت را دنبال کردند.

اما فرمان سال ۱۵۸۷ «هیده یوشی» دائر برمنع مسیحیت، نکته‌ها و توجیه دیگری دارد:

«۱- ژاپن کشور خدایان می‌باشد، اما تعالیم نادرست از کشورهای مسیحی می‌گرفته است. این دیگر تحمل‌شدنی نیست.

۲- اینان (مبلغین) در ولایات و نواحی با مردم تماس می‌گیرند و آنانرا پیرو خود می‌سازند و وامی‌دارند تا معابد «شینتو» و بودایی را ویران سازند...

۳- روحانیان مسیحی به مایه دانش [پزشکی و علمی] خود می‌پندارند که می‌توانند به دلخواهشان مردم را دنبال‌هرو خود سازند. آنها باین کار اعتقاد به

اصول بودایی را که در ژاپن رواج دارد از میان می‌برند...

۴- کشتی‌های سیاه [پرتقالی و اسپانیایی] برای تجارت به ژاپن می‌آیند. این امری جداگانه است و آنها می‌توانند همچنان به تجارت بپردازند.

۵- ازین پس، هرکس که مخل آیین بودا نباشد، خواه بازرگان یا جز آن، می‌تواند از ممالک مسیحی به ژاپن آزادانه رفت و آمد کند. اراده ما براینست و فرمان چنین است.

سال پانزدهم (دوره) «تنشوء» [۱۵۸۷]، ماه ششم، روز نوزدهم.

توسعه طلبی «هیده یوشی» حد و مرزی نمی‌شناخت. او فرستادگانی به فیلیپین و تایوان (فرمز) روانه کرد و خواستار تسلیم این جزایر به ژاپن شد. این داستان تکراری تاریخ است که «هیده یوشی» با همه بیم و بیزاری از توسعه طلبی دیگران خود همان کار را می‌کند. او در سال ۱۵۹۲ تصمیم به حمله به کره گرفت. ۱۶۰۰۰ سرباز ژاپنی در بندر «پوسان» پیاده شدند و تند به سوی شمال پیشروی کردند. آنها با مقاومت چندانی روبرو نشدند و حدود ۲۰ روز پس از رسیدن به کره، «سؤول» پایتخت این کشور را گرفتند. در اینجا «هیده یوشی» در قرارگاه خود در «کیوشو» اعلام کرد که پس از آنکه چین را نیز زیر فرمان آورد، پایتخت و امپراتور ژاپن را به «پکن» پایتخت چین منتقل خواهد ساخت و سپس به هند پیشروی خواهد کرد و آنجا را خواهد گرفت. نیروهای او تا مرز «منچوری» هم پیش رفتند و در این حال پادشاه کره از چین درخواست کمک کرد. کره‌ایها خود نیز دسته‌های چریک مقاومت ترتیب دادند. در این میان بسیاری از سربازان ژاپنی نیز از بیماری و هوای سخت از پا افتادند و حدود یک سوم آنها مردند. با آنکه بارها گفتگوی ترک مخاصمه میان ژاپن، کره و چین شد، این کار به انجام نرسید و «هیده یوشی»، بناچار، سپاه دیگری از ۱۴۰۰۰۰ سرباز روانه کره کرد. این تهاجم نیز از همان آغاز با دشواری بسیار روبرو شد، و سال بعد با مرگ «هیده یوشی» آنها ناگزیر به عقب نشینی شدند. این جنگ هفت سال کشید و حکومت «هیده یوشی» را ناتوان ساخت و، سرانجام، او را از پا درآورد.

درباره لشکرکشی‌های «هیده یوشی» به کره این نکته گفتنی است که این عملیات در تاریخ هزار ساله سامورایی‌های ژاپن تنها موردی بود که آنها به توسعه طلبی به کشور دیگری تاختند. شاید بتوان گفت که ژاپنی‌ها با وجود سنت نظامیگری دیرین و استوار در تاریخ قدیم خود، کمتر به هوای غلبه بر

سرزمین‌های دیگر بوده‌اند.

«هیده یوشی» خود فرزند نداشت و برادرزاده‌اش «هیده ثوگو» را به‌فرزندی پذیرفته و جانشین خود ساخته بود. او از مقام «کامپاکو» (وزیر دربار) به نفع «هیده ثوگو» کناره‌گیری کرد. اما چون «هیده یوشی» به سن ۵۷ رسید، دارای پسری شد به نام «هیده یوری» که امید داشت جانشین او شود. درنتیجه، او با «هیده ثوگو» فرزندخوانده‌اش، سردی و بی‌مهری پیشه کرد. در اثنای تهاجم به کره و هنگامی که «هیده یوشی» درقرارگاهش در «کیوشو» بود، «هیده ثوگو» سر به وحشیگری و جنون برداشت و، بی‌موجبی، ملازمان و غلامانش را کشت. «هیده یوشی» ازین رفتار ونیز با شایعه توطئه «هیده ثوگو» علیه او، که بعداً نادرستی آن معلوم شد، به‌خشم آمد و «هیده ثوگو» را دریک معبد بودایی‌زندانی کرد و سپس او را به خودکشی واداشت.

«هیده یوشی» سر جدا شده پسرخوانده‌اش را در «کیوتو» به نمایش مردم گذاشت و داد تا سه فرزند، زن و معشوقه او را دربرابر آن اعدام کردند. و نیز او مخالفان و بدگویان خود را با بریدن گوش و بینی و سپس به دار آویختن سرازیر آنها مجازات می‌کرد. یکبار دستور داد تا دزد محکومی را با پسرش در پاتیل بزرگی جوشانند. مادر، خدمتگاران و دایه این دزد نیز به همین شیوه اعدام شدند. باهمه این بیرحمی‌ها، گفته‌اند که «هیده یوشی» به مادر، همسر، معشوقه‌ها و بخصوص به پسرش «هیده یوری»، بسیار مهربان بود.

«هیده یوشی» چند ماه پیش از مرگش یک «شورای اعیان» مرکب از پنج‌امیر بزرگ تشکیل داد و از آنها خواست تا نسبت به پسرش، «هیده یوری»، ابراز وفاداری کنند. او سخت نگران پسرش، که هنگام مرگ او بیش از پنج‌سال نداشت، بود زیرا که در خانواده خود خویشاوند توانا و معتمدی نداشت. «هیده یوشی» در آستانه مرگش نامه‌ای به این پنج امیر نوشت و درخواست خود را از آنها برای حمایت از پسرش تکرار کرد.

پس از مرگ «هیده یوشی»، این امیران با همیاری کوشیدند تا از هر «دایمیو» دیگر که بلندپروازی سرنگون ساختن «هیده یوری» را داشته باشد، جلوگیری کنند. اما بزودی «توکوگاوا یه‌یاسو»، که نیرومندترین «دایمیو» درمیان آن پنج امیر بود، با ازدواج مصلحتی و با راه دادن به رخنه در اتحاد میان دیگر امیران شورای اعیان، به توسعه قدرت خود پرداخت. او برجسته‌ترین رهبری بود که ژاپن از روزگار «اودا نوبوناگا» به خود دیده بود، و همواره با «اودا» و نیز با «تویوتومی هیده یوشی» همگامی داشت، حتی وقتی که در کار فراهم آوردن

سپاه و قدرت نظامی در ناحیه «کانتو» بود. او، پنهانی، به تقدیم طلا و دیگر هدایای ارزنده به امپراتور ادامه داد. «یه یاسو» خود را از پیوستن به تهاجم به کره کنار کشید و این تهاجم بیشتر با کمک «دایمیو»های غرب «هونشو» و «کیوشو» انجام گرفت. قدرت «یه یاسو» چنان بود که نه «نوبوناگا» و نه «هیده یوشی» می توانستند در کارهای او دخالت کنند و «هیده یوشی» او را به منصب رئیس دیوان طغرا (مهردار بزرگ) و سپس به ریاست «شورای اعیان» گمارد.

شش ماه پس از مرگ «هیده یوشی»، یکی از اعضای شورای اعیان به نام «مائدا توشییه»، که «هیده یوشی» به او بیش از همه اعتماد داشت، ناگهان درگذشت. در این میان «توکوگاوا یه یاسو» بر آن شد که به «دایمیو»های شمال «هونشو» حمله کند و قدرت خود را در این ناحیه توسعه دهد. اما در قصر «اوساکا» نقشه دیگری پرداخته می شد و آنجا، «ایشیدا میتسوناری»، یکی از امیران شورای اعیان، با «تویوتومی هیده یوری» و چند «دایمیو» قدرتمند دیگر زمینه چید که «یه یاسو» را سرنگون سازد. آنها نخست کوشیدند که خانواده و بعضی از سرداران «یه یاسو» را گروگان بگیرند، که با این پیشامد «یه یاسو» کار حمله به «دایمیو»های شمالی را رها ساخت و بی درنگ به سوی غرب تاخت. چندین امیر نیرومند او را یاری دادند، و در ۱۵ سپتامبر سال ۱۶۰۰ نیروی ۱۰۰٫۰۰۰ نفری «یه یاسو» با سپاه ۸۰٫۰۰۰ نفری «میتسوناری» در نبرد «سه کی گاهارا»، که محلی میان «کیوتو» و «ناگویا» است، درگیر شد. «میتسوناری» نتوانست همه نیروهایش را وارد جنگ کند، و به وفاداری بعضی از سربازان و سرداران متحدش نیز اعتبار نبود. در بامداد، جنگی سخت و بی امان آغاز شد، و در نیمروز چندی از امیران متحد «میتسوناری» با نیروهایشان به «یه یاسو» گرویدند. تا شامگاه آنروز نیروهای «میتسوناری» شکست خورد و خود او و چندی از «دایمیو»های متحدش دستگیر و اعدام شدند. بدینسان «یه یاسو» رهبر بی منازع ژاپن شد و امیرانی که به «میتسوناری» یاری داده بودند به تناسب وابستگیشان به او، کیفر دیدند و قلمرو و اراضی تیولی آنها همه یا بعضاً پس گرفته شد. این اراضی سپس میان «دایمیو»هایی که به «یه یاسو» وفادار بودند تقسیم شد. این نبرد را نبرد «سه کی گاهارا» نامیدند و این کلمه اکنون مرادف هرجنگ سرنوشت سازی است.

سه سردار معروف ژاپن که کوششهایشان در متحد ساختن این کشور پیوسته و مکمل هم بود، تقریباً همزمان می زیستند:

«اودا نوبوناگا» (۱۵۸۲-۱۵۳۴) در خانواده یک نایب پاسبان که در خدمت امیر «ئوواری» (ایالت «آییچی» کنونی) ترقی یافت، به دنیا آمد. پدر «تویو» - تومی هیدهیوشی» یک سامورایی پایین رتبه بود در خدمت پدر «نوبوناگا». «هیده یوشی» (۱۵۹۸-۱۵۳۶) که جوانی هوشمند و کوشا بود، نخست به عنوان کفشدار «نوبوناگا» به خدمت او درآمد. او در زمستان عادت داشت که سندنل «نوبوناگا» را به سینه اش بگیرد تا آنرا گرم نگهدارد، و مورد لطف «نوبوناگا» بود، هرچند که زشتی چهره او را به میمون مانند کرده اند. «توکوگاوا یه یاسو» (۱۶۱۶-۱۵۴۲) که پسر یکی از «دایمیو»های درجه دوم بود که قلمروش میان دو «دایمیو» قویتر، «اودا» و «ایماگاوا»، واقع شده بود، ۱۳ سال از جوانی خود را به عنوان گروگان در سرای این یا آن امیرگذراند. او هنگامی میزیست که ژاپن آماده متحد شدن بود، اما این کار آسان به انجام نرسید. این سه رهبر برجسته، بویژه «هیده یوشی» و «یه یاسو» باتلاش پیگیر خود توانستند ژاپن را متحد سازند. تفاوت منش این سه را می توان در حکایت زیر نمایان دید. می گویند که این سه سردار درینباره گفتگو داشتند که با فاخته ای که آواز نمی خواند چه باید کرد. «نوبوناگا» گفت: «من آنرا می کشم»، «هیده یوشی» گفت: «من آنرا به خواندن وامی دارم» و «یه یاسو» گفت: «صبر می کنم تا که فاخته بخواند». این سه گاه باهم همکاری، اما بیشتر رقابت داشتند. بااینهمه هدف آنها یکی، یعنی آرام کردن و متحد ساختن ژاپن، بود.

دوره حکومت «اودا نوبوناگا» و «تویوتومی هیدهیوشی» را دوره «آزوچی» - مومویاما» می گویند. «آزوچی» نام محلی است که «نوبوناگا» قصر خود را آنجا ساخت، و «مومویاما» نام بیلاق «هیده یوشی» در «کیوتو» می باشد.

★ ★ ★

سرنوشت زنان این دوران برآستی تاریک بود. نمونه تیره بختی، خواهر «نوبوناگا» است که به مصلحت او همسر یک «دایمیو» شد. چندی بعد که شوهر این زن به مخالفت با «نوبوناگا» برخاست و کشته شد، او خواست که خود را بکشد، اما در این کار موفق نشد. پس، با سه دخترش به خانه «نوبوناگا» برگشت. پس از چندی او زن امیری دیگر به نام «شیباتا کاتسویی» شد، اما این «دایمیو» نیز هدف هجوم «هیده یوشی» واقع شد و پس از کشتن زنش، خودکشی کرد. دختر بزرگ این زن، به نام «یودوگیمی»، محبوب «هیده یوشی» بود و معشوقه او شد و برایش پسری آورد به نام «هیده یوری». هنگامیکه «هیده یوری» هدف حمله «یه یاسو» واقع شد و خود را کشت، مادر نیز چنین کرد. دختر سوم آن زن سه بار به مصلحت «هیده یوشی» ازدواج کرد. آخرین شوهر او، به نام «توکو» -

گاوا هیده تادا»، «شوگون» دوم حکومت «توکوگاوا» شد و این زن «شوگون» سوم، «یه می سو» را به دنیا آورد.

این زنان آزادی چندانی نداشتند و زندگی آنها در اطاعت از پدر، برادران و شوهرشان خلاصه می شد. «هوسوکاوا گراسیا»، دختر «آکهچی میتسوهیده»، که «نوبوناگا» را کشت، به آیین مسیح گرویده و همسریک «دایمیو» به نام «هوسوکاوا تادا اوکی» بود. این سردار درحمله «یه یاسو» به شمال «هونشو»، پیش از نبرد «سه کی گاهارا»، از پیروان «یه یاسو» بود. «ایشیدا میتسوناری» خانواده آنها را گروگان گرفت و کوشید که «گراسیا» را به قصر «اوساکا» جابه جا کند، اما او خودداری ورزید زیرا که شوهرش به «یه یاسو» کمک می کرد. هنگامی که نیروهای «میتسوناری» خانه «گراسیا» را محاصره کردند، او ملازمانش را به جنگ با آنها واداشت و سپس خود را کشت، زیرا که می ترسید که اگر ملازمانش پایداری کنند، جنگی دامنه دار درگیر شود. برای زنان، گرفتن هر تصمیمی بی اجازه شوهر ممنوع بود. این زن رنج بسیار دید زیرا که درمیانه «تویوتومی» و «توکوگاوا» وضع حساسی داشت. همسران سامورایی ها می دانستند که باید یار و مطیع شوهر باشند، گرفتار آمدن به دست دشمن شوهرشان برای آنان ننگ بود. بسیاری از آنان در هنگام مرگ شوهر، در کشتن خود تردید نشان نمی دادند.

بدینسان، زنان سامورایی ها، جدا از اینکه با توارث منحصر پسر ارشد در نظام خانخانی که برای حفظ قدرت خاندان در جامعه پرکشاکش سامورایی ناگزیر بود، از حقوق خانه پدری محروم می شدند، در زندگی نیز وضع مطلوبی نداشتند و مردان، که علاقه عمده و درواقع منحصر آنها سلاح و رزم بود، توجهی به حالشان نمی نمودند. سامورایی های این دوره برای همسری خواستار زنانی بودند که از نظر اجتماعی و جسمی بتوانند فرزند پسر و وارث سالم و قوی به آنها بدهند.

ساموراییهای ارشد معمولاً ازدواج ساموراییهای تابع خود را تعیین و تکلیف می کردند. امیران سعی داشتند که ازدواج میان خانواده های سرداران و ملازمان خود را منع یا محدود کنند، مبادا که پیوند خانواده ها به اتحاد میان آنها و سرکشی بینجامد. ازسوی دیگر، «دایمیو» ها زنان خانواده را به ازدواج مصلحتی برای هدفهای سیاسی خود وادار می ساختند. یکی از قربانیان این سیاست بازی، «اویچی» خواهرکوچک «اودا نوبوناگا» بود که از سرگذشتش یاد شد.

★ ★ ★

قصرهای تازه ای که در هر گوشه ژاپن ساخته شد نمایانگر فرهنگ این دوره

است. دربنای این قصرها ، گرداگرد زمین را خندق می‌کنند و میان آنرا باديوار- های سنگی عظیم ارتفاع می‌دادند. ساختمانهای اصلی و چندین مرتبه این قصرها با دیوارهای خاکی سفید احاطه شده است. در چند گوشه محوطه قصر ، دژهای کوچک و دیدگاهها با دیواره سفید می‌ساختند . نمای این قصرها از بیرون زیبا و شکوهمند است و درون آنرا با پرده‌های نقاشی و دیوارهای پوشیده از طلا آراسته‌اند.

در این دوره ذوق هنری در ساختن و آراستن قصرها ، از زیبایی ساده و طبیعی، به کاربرد فراوان الوان و طلا گرایش یافت. کاخها و سراهای این دوره همچنین با پرده‌های قاب گرفته «تاشو» مصور که نقش‌های بزرگ و گیرا بر آن کشیده شده بود ، تزئین می‌شد. در نمای بیرونی قصرها ، زه و لبه بامها، نمای منحنی پیدا کرد.

جز معماری ، باغ‌آرایی، آیین چای و نمایش «نوع» نیز در این دوره پیشرفت نمود. «هیده یوشی» پذیرایی چای ترتیب می‌داد ، و یک بار در مهمانی چای او همه از عالی و دانی دعوت شدند. این پذیرایی ده روز ادامه داشت و بانمایش- های هنری ، اجراهای موسیقی و دیگر هنرهای صحنه‌ای همراه بود. «سن - نو- ریکیو» که به عنوان استاد آیین چای در خدمت «هیده یوشی» بود، این هنر را به کمال رساند.

دوره «ادو» (تو کو گاوا) صلح دیرپای و درونگرایی پیش از عصر جدید (۱۸۶۷ - ۱۶۰۰)

پایان کار «تویوتومی» و عروج «تو کو گاوا»

در سال ۱۵۹۰ «تویوتومی هیده‌یوشی»، پسر از متحد ساختن ژاپن از سردار تابع خود «تو کو گاوا یه‌یاسو» خواست که زمین‌هایی را که در «شیزوئوکا» با رنج بسیار گرفته بود رها کند و به دشت «کانتو» برود. «یه‌یاسو» فرمانبرداری کرد و در این ناحیه، «ادو» (توکیو کنونی) را که در آن هنگام دهکده ماهیگیری کوچکی بود، قرارگاه خود ساخت. منطقه «کانتو» دارای وسعت زیاد اما از نظر اقتصادی عقب افتاده بود. این وضع برای «یه‌یاسو» ناسازگار درنیامد. گفته‌اند که قدرت امیر خودمختار بیش از هر چیز به شماره ملازمان و سربازان و وسعت قلمرو و اراضی تیولی او بستگی دارد. «یه‌یاسو» ساموراییهای خود را با تدبیر و محاسبه درست در سراسر قلمرو تازه‌اش مستقر کرد، به وضعی که بتواند بالاترین بهره مالیاتی را از زارعان بگیرد. او همچنین تجارت و صنعت را به این منطقه آورد و به ساختن چند شهر دژ پرداخت.

بامرگ «هیده‌یوشی» در سال ۱۵۹۸ مبارزه برای قدرت در میان «دایمیو»ها (امیران ولایات) بالا گرفت و این کشمکش‌ها در سال ۱۶۰۰ به اوج رسید. در این سال امیران معارض در دو جناح عمده در جنگ «سه‌کی‌گاهارا» در برابر هم صف کشیدند. پیروزی در این جنگ نصیب جناحی شد که «یه‌یاسو» رهبری آنرا داشت،

و او با تأسیس حکومت «شوگونی» (لشکری) «توکوگاوا» در «ادو» پایه‌های قدرت خاندان خود را استوار کرد.

سه سال پس از جنگ «سه‌کی‌گاهارا»، «توکوگاوا» یه یاسو» از سوی امپراتور به مقام «سی-ئی-تای-شوگون» (سپهسالار فرمانروای کل ژاپن) منصوب شد. او به ساختن قصر بزرگی در «ادو» پرداخت که به دو خندق محاط بود و زمین آن ۱۰۰ هکتار مساحت داشت. بنای اصلی پنج مرتبه این قصر در آنروزگار آسمانخراش به‌نظر می‌آمد. کاخ کنونی امپراتور ژاپن در «توکیو» در همان محوطه است. «یه‌یاسو» حکومت «باکوفو» را احیاء کرد و قصر «ادو» برای بیش از دو قرن ونیم مرکز فرمانروایی واقعی بر ژاپن شد.

«یه‌یاسو» دو سال پس از آن از مقام «شوگونی» کناره گرفت (۱۶۰۵ م.) و پسرش «هیده تادا» جانشین او شد، اما زمام کار حکومت هنوز به‌طور عمده در دست او بود. یکی از سیاست‌های «یه‌یاسو» این بود که از قوی شدن نیروی سیاسی و بنیة اقتصادی «دایمیو»ها جلوگیری کند. او از آنان خواست که در ساختن قصر «ادو» و همچنین در بنای دیگر قصرها در ولایات حوزه حکومت «توکوگاوا» سهمیم شوند. «یه‌یاسو» اندیشه داشت که بنیادی استوار برای حکومت دیرپای خاندان خود بسازد و تا هنگامی که نیروی جناح «تویوتومی» را از بیخ و بن نابود نکرد، از پا ننشست. خاندان «تویوتومی» هنوز با «توکوگاوا» سر آشتی نداشتند و سلطه او را نمی‌پذیرفتند. قصر و دژ «اوساکا» که طلا و نقره و سلاح و باروت و آذوقه فراوان انباشته و ذخیره داشت، تسخیرناپذیر می‌نمود و «یه‌یاسو» می‌بایست برای گرفتن آنجا به حیلۀ جنگی دست یازد. او برای کاستن از ثروت «تویوتومی» از آنها خواست که بنای چند نیایشگاه «شینتو» و پرستشگاه بودایی را مرمت کنند، و پذیرفتند. سپس او می‌بایست بهانه‌ای برای حمله به جناح «تویوتومی» بیابد. تعمیر معبد بودایی «هوء کوء - جی» در «کیوتو» که به‌همت «هیده‌یوشی» بنا شده اما در زمین‌لرزه ویرانگر سال ۱۵۹۶ شکست - برداشته بود، کار هنگفتی بود که انجام آن شش سال انجامید. مقارن پرده - برداری از پیکره بودا در این معبد، تیرگی و کشاکشی در خاندان «تویوتومی» پیش آمد. «یه‌یاسو» بهانه و ستیزه کرد که کتیبه‌ای که بر ناقوس معبد نقش شده، در معنی لعن و نفرین اوست. ملازم ارشد «تویوتومی» به «سوروگا» پیش «یه‌یاسو» رفت و از او پوزش خواست اما او از سر ستیزه‌جویی نگذشت و گفت که «هیده‌یوری» (جانشین هیده‌یوشی) باید که یا خود از قصر «اوساکا» برود یا که مادرش «یودوگیمی» را به گروگان بسپارد. «تویوتومی» هیده‌یوری» از این

درخواست برآشت و آماده جنگ شد. «یه یاسو» خوشنود ازینکه زمینه‌سازیش کارساز درآمده بود، پیشاپیش سپاهی به «اوساکا» راند. «تویوتومی» ازامیران ولایات کمک خواست، اما هیچیک آنها آماده این کار نبودند مگر چندتن از امیران پیشین که «یه‌یاسو» اقطاع و اراضی آنها را پس از جنگ «سه‌کی‌گاهارا» گرفته و ضبط کرده بود، و نیز سامورایی‌های بی‌امیر و آواره که شماره آنها بر رویهم به صد هزار می‌رسید. این نیروها در دژ «اوساکا» گرد آمدند و بسیج‌جنگ با سپاه ۲۰۰٫۰۰۰ نفره «یه‌یاسو» را ساختند. بر «یه‌یاسو» دشوار می‌نمود که این دژ و قصر را ویران سازد، پس پیشنهاد آتش بس کرد. شرایط این آتش‌بس بسیار فریبکارانه بود و از آن‌جمله توافق شفاهی دراینکه خندق بیرونی گرداگرد قصر برداشته و پرشود. «توکوگاوا» بیدرنگ، در اجرای توافق، به پرکردن خندق بیرونی پرداخت، اما پس از به‌انجام رسیدن این کار، نیروهای او به پر کردن خندق درونی آغاز کردند. سران «تویوتومی» هراسان شدند و کوشیدند از در گفتگو درآیند اما دیگر خیلی دیر شده بود. «یه‌یاسو» در کنار این عملیات از نیروهای «تویوتومی» خواست که یا «هیده‌یوری» را بیرون بفرستند یا سامورایی‌های بی‌امیر را که به یاری او آمده بودند.

یک سال بعد، در ۱۶۱۵، سپاه ۳۰۰٫۰۰۰ نفره «یه‌یاسو» سرانجام حمله برد و قصر و دژ «اوساکا» را گرفت. «هیده‌یوری» خود را کشت و مادرش، «یودو-گیمی»، نیز. «سن هیمة»، زن «هیده‌یوری»، نوۀ خود «یه‌یاسو» بود که بنابر توافق میان «هیده‌یوشی» و «یه‌یاسو» درواقع به عنوان گروگان نزد خاندان «تویوتومی» مانده بود. به‌التجای این زن که نجات جان شوهرش و مادر او را از «یه‌یاسو» می‌خواست توجهی نشد، اما خود او را از میان شعله‌های آتش که به قصر افتاده بود بیرون بردند. بدینسان، حکومت و اقبال خاندان «تویوتومی» به پایان آمد.

دوره نخست «ادو»

«توکوگاوا یه‌یاسو» و نخستین جانشینان او

استقرار حکومت لشکری و جامعه طبقاتی

(۱۶۰۳-۱۷۱۵)

اصطلاح «تن‌کا‌تای‌هی» یا «صلح بزرگ سراسری در کشور» عبارتی است

که در توصیف روزگار صلح «توکوگاوا»، که بیش از دو قرن ونیم انجامید، به کار می رود. در این فاصله هرچند که شورشهای گاه به گاه دهقانی و آشوب و ناآرامی های گذرا از ناحیه ساموراییهای بی امیر پدید می آمد، اما، بر رویهم، حال و هوای صلح و آرامش و شکوفایی برقرار بود.

این ثبات دیرپای اتفاقی پدید نیامد و حاصل سیاست های سنجیده ای بود که حکومت لشکری «توکوگاوا» پس از در دست گرفتن قدرت در سال ۱۶۰۳ در پیش گرفت. «یه یاسو» سیاست «هیده یوشی» را در حکومت با واسطه بر کشور، از طریق شبکه حکومت های خودمختار محلی «دایمیو» ها دنبال کرد.

«دایمیو» ها یا امیران محلی در سه دسته رده بندی می شدند. دسته اول «شیمپان» یا «دایمیو» های خویشاوند، از بستگان و خاندان «توکوگاوا» بودند. دوم، «فودای» یا «دایمیو» های موروثی، که از ملازمان و امیران یه یاسو و در جنگ سه کی گاهارادرسوی او جنگیده بودند. دسته سوم «توزاما» یا «دایمیو» های بیرونی بودند یعنی بازماندگان امیرانی که در آن جنگ بی طرفی گرفته یا حریف «یه یاسو» بودند اما پس از پیروزی او، ناگزیر، برتری و فرمانرواییش را پذیرفته بودند. مقام های بالایی حکومت «باکوفو» در اختیار «دایمیو» های دسته اول و دوم بود، اما اراضی و اقطاعی که اهمیت اقتصادی یا موقع نظامی عهده داشت به آنان داده نشده بود، مبادا که زیان دنیرو بگیرند. «دایمیو» های دسته سوم از حکومت مرکزی کنارنگه داشته شده و «دایمیو» های دودسته دیگر قلمرو آنان را در میان گرفته بودند و فعالیتشان را زیر چشم داشتند. «دایمیو» های بیرونی بیشتر دور از «اوساکا» یا «ادو» جای داشتند و بر قلمروهای گسترده ای به استقلال حکومت می کردند.

«دایمیو» های بزرگ بیرونی عبارت بودند از «مائه دا» در «کاگا» (ایالت کنونی ایشیکاوا) که محصول برنج آنجا شش درصد تولید ملی بود: «شیمازو» در «ساتسوما» (ایالت کنونی کاگوشیما)، که چهار درصد تولید ملی برنج را داشت، و «داته» در «سندای» در شمال «هونشو» با سه درصد تولید ملی برنج. بعضی از «دایمیو» ها خود دارای امیران تابعی بودند که بر اراضی و اقطاع کوچکتری در قلمرو آن «دایمیو» امارت داشتند، و نیز «دایمیو» های بزرگ دارای ملازمان لشکری و دیوانسالاران موروثی در دستگاه خود بودند که بیشترشان مقرر می گرفتند و اراضی تیولی و اقطاع نداشتند.

حکومت «توکوگاوا» در واگذاری اراضی تیولی و تجدید تقسیم ولایات امارت نشین میان سرداران، توجه نخستین را به پاداش دادن به امیران تابع و متحد خود و نیز تضمین وفاداری امیران «توزاما» داشت.

در سال ۱۶۱۱ «یه‌یاسو» خود را چندان نیرومند دید که از «دایمیو» های مرکز و غرب ژاپن سوگند وفاداری بخواهد و در سال ۱۶۱۲ این اظهار اطاعت را برای «دایمیو» های ولایات شمالی نیز مقرر داشت. سوگند نخستین بوسیله «دایمیو» ها در قصر «نی‌جوه» در «کیوتو» ادا شد. در این هنگام نیروهای «تویو-تومی» در «اوساکا» بودند و چهار سال به تصرف دژ «اوساکا» مانده بود. در این الزام به سوگند، «یه‌یاسو» بویژه ابراز وفاداری «دایمیو» های «توزاما» را که تابع «تویوتومی» بودند، منظور داشت. این سوگند نامه نخستین مقرراتی بود که وظایف امیران تابع «توکوگاوا» را معین می‌کرد. متن سوگند امیران این بود:

۱- ما به قوانین و نظامنامه‌هایی که حکومت «باکوفو» طی نسلها از زمان سپهسالار دست راست (یوریتومو) مقرر داشته است، احترام می‌گذاریم، و بی‌ملاحظه نفع خود، هرگونه مقرراتی را که ازین پس به وسیله حکومت «ادو» وضع شود به درستی اطاعت خواهیم کرد.

۲- هرکسی را که ازین قوانین و مقررات سرپیچی کند یا خلاف دستورهای صادر از مافوق (حکومت «ادو») رفتار نماید، در قلمرو خود پناه نخواهیم داد.

۳- هرسامورایی یا مأمور دیگری در خدمت هریک ما که برای شورش یا قتل گناهکار شناخته شود، و این امر به‌ما گزارش گردد، بایکدیگر پیمان می‌نهمیم که بزهکار را به خدمت خود نپذیریم.

چنانچه از هریک از مواد بالا تخطی شود و موضوع با بررسی حکومت «ادو» احراز گردد، بیدرنگ مستوجب کیفر سخت بروفق قوانین و مقررات خواهیم بود. سال شانزدهم «کی‌چوه» [۱۶۱۱]، ماه چهارم، روز شانزدهم «دایمیو» ها در «کیوتو» جمعا امضاء نمودند.

باآنکه «دایمیو» ها هم در اصل خود مختار بودند، حکومت «توکوگاوا» با ایجاد یک شیوه نظارت مؤثر کوشید تا از قدرت‌یافتن امیران در حدی که آنها را برای ثبات حکومت مرکزی خطرناک سازد، جلوگیری کند. دستور داده شد که در هر امارت همه دژها را، جز یکی، خراب کنند. ساختن دژ تازه ممنوع شد و تعمیر دژها در ولایات نیز می‌بایست با اجازه حکومت «باکوفو» باشد. «باکوفو» اختیار تجدید واکزاری تیولی یا بازگرفتن وضبط آنها را داشت. «یه‌یاسو» و جانشینان او بارویه منتقل کردن «دایمیو» ها از قلمروی به قلمرو دیگر کوشیدند تا آنجا که بشود از جایگیر شدن و اتفاق و اتحاد امیران که آنها را به هوای شورش و سرکشی اندازد، جلوگیری کنند.

ترتیب نظارت مؤثری نیز درکار امارات با انتصاب «متسوکه» یا مشرفان و بازرسان «شوگون» برقرار بود. خانواده‌های «دایمیو» نمی‌توانستند بی‌تصویب حکومت «باکوفو» درمیان هم وصلت کنند، و خانواده‌های بزرگ «دایمیو» نیز از راه ازدواج با خاندان «توکوگاوا» پیوند داشتند.

در سال ۱۶۳۴ ترتیب گروگان ماندن اعضای خانواده «دایمیو»ها در «ادو»، مقرر حکومت «شوگون»، الزامی شد و در سال ۱۶۳۵ حضور متناوب «دایمیو»ها در «ادو»، که این ترتیب را «سانکین کوء تای» می‌خواندند مقرر گردید. گروگان داشتن خانواده امیران و اقامت اجباری یک سال در میان «دایمیو»ها در «ادو» شاید مؤثرترین تدبیر حکومت مرکزی «شوگونی» برای حفظ تسلط خود برکشور بود. پیش از آن و در سراسر قرن شانزده، مبادله گروگان‌ها برای تضمین پیمان‌نامه‌ها و تحکیم میثاق وفاداری، رواج داشت. «یه‌یاسو» خود بیشتر سالهای کودکیش را به گروگان، به ترتیب نزد دو همسایه نیرومند پدرش، خانواده‌های «اودا» و «ایماگاوا» سپری کرده بود، «هیده‌یوشی»، حتی پس از رسیدن به قدرت در کشور، گذاشته بود تا مادر او به گروگان در سرای «یه‌یاسو» بماند تا واهمه او را ازینکه مبادا «هیده‌یوشی» متارکه سست خصومت میان ایندو را بشکند، ازبین ببرد.

در حکومت «شوگونی» «توکوگاوا»، «دایمیو»ها، با استثنای چند، می‌بایست زنان و فرزندان‌شان را پیوسته در «ادو» بگذارند و خود آنها نیز متناوباً در مقرر «شوگون» بسربرند. بدینسان امیران ولایات و خانواده‌شان همواره در راه رفت و برگشت به «ادو» بودند، و این برای حکومت «شوگون» چند مزیت داشت، یکی که می‌توانست آنها را همیشه زیرنظر داشته باشد و دیگر اینکه آنانرا چندان از اماراتشان دور نگهدارد که ثباتی و توطئه میانشان را برای سرکشی دشوار سازد. هزینه این رفت و آمدها نیز گران بود و بیشتر اندوخته مالی «دایمیو»ها صرف آن می‌شد. امیران هریک در «ادو» سرا و خانه‌ای داشتند و هرساله میان «ادو» و ولایت خود سفر می‌کردند. «دایمیو»ها در کجاوه‌ای که دو یا چهار غلام آنها بردوش می‌بردند، می‌نشستند و همراه ملازمان و اسباب سفرشان در یک ستون قافله‌وار حرکت می‌کردند. بعضی ازین کاروانها بسیار بزرگ بود و چندین هزار ملازم و سامورایی همراه قافله روان بودند. در شاهراه «توئ کایدو» که «کیوتو» را به «ادو» می‌پیوست، این کاروانهای امیران از نموده‌های چشمگیر و باشکوه زندگی روزگار «ادو» بود. روز و تاریخ این سفرها و نیز مسیر قافله را «باکوفو» معین می‌کرد. برای مردمی که در سر این راه‌ها زندگی می‌کردند یا ازین

مسیرها می‌گذشتند ، این قافله‌ها مایه آزار و ناراحتی بسیار بود و می‌بایست به دیدن آنها به خاک افتند و سجده کنان بمانند تا قافله «دایمیو» بگذرد . اگر مردم و مسافران دیگر جلو این قافله‌ها می‌رفتند بسا که درجا به شمشیر نگهبانان و یساولان به دونیم می‌شدند .

ترتیب اقامت اجباری متناوب «دایمیو»ها در «ادو» موجب می‌شد که آنها بیشتر درآمدها را هزینه گذران خود در آنجا و رفت و برگشت کنند. این هزینه، بویژه برای «دایمیو»های «توزاما» یا امیران بیرونی ، که قلمرو آنها از «ادو» خیلی فاصله داشت ، بسیار سنگین بود . در بزرگراههای عمده که به «ادو» می‌پیوست ، راه بندانها و پاسگاههایی ساخته بودند که در آنجا نقل و انتقال زنان و اسلحه به «ادو» و ارسی می‌شد ، مبادا که قاچاق اسلحه به پایتخت «شوگون» یا ازمیان به در بردن گروگانها زمینه ساز توطئه و قیامی باشد. بر روی رودخانه‌های بزرگ پل نمی‌ساختند تا نقل و انتقال نیرو و سپاه برای شورش احتمالی آسان نشود ، و با این وضع مسافران ناگزیر بودند که بر دوش حملان از رودخانه‌ها بگذرند.

قلمرو حکومت هر «دایمیو» «هان» نامیده می‌شد و امیران در اداره قلمرو خود الگوی حکومت «توکوگاوا» را دنبال می‌کردند . تاریخ نگاران ژاپنی این حکومت- های هم شیوه «باکوفو» و «هان» را اغلب نظام «باکو- هان» می‌نامند . در این نظام، دریک سو، «باکوفو» نمودار مرکزیت حکومت بود و، در سوی دیگر ، «هان»، نشانه بقایای گرایشهای خانخانی. بالینهمه ، این نظام مرکب، کارساز می‌نمود. اگر «باکوفو» درآمد مالیاتی و خراجی از «هان» نمی‌یافت، از تعهدات اداره امور محلی آنجا هم آزاد بود، و نیز، «باکوفو» می‌توانست از حکومت‌های «هان» بخواهد که در ساختن قصر «ادو» یا دیگر کارهای ساختمانی سهمی شوند یا بعضی خدمات نظامی را به آنان واگذارد. وجود امارات خودمختار «هان» که شمار آنها در اوایل دوره «توکوگاوا» به ۲۹۵ می‌رسید ، تداوم تنوع و ویژگیهای محلی و ولایتی را تضمین کرد. این مایه به نوبه خود در رونق فعالیت‌ها و دستاوردهای فرهنگی این دوره مؤثر بود.

سران «توکوگاوا» برای تثبیت حکومت خود شیوه‌های گوناگون تدبیر کردند. آنها با آنکه نظام ملوک طوایف را در ژاپن برجای داشتند و امیران ولایات را در اداره امور محلی خود آزاد گذاشتند، با حفظ برتری نظامی خود و نظارت در کار ولایات، آنها را تابع خود نگاه داشتند. قلمروها و اراضی «دایمیو»ها در تعداد و اندازه کم و زیاد می‌شد ، و همچنانکه بعضی از آنها کوچک یا ضبط می‌شد،

امارات دیگری وسعت می‌یافت یا امارات تازه ایجاد می‌شد. حدود اواخر دوره «ادو» شمار امارات حدود ۲۶۵ بود. کوچکترین این امارات محصول برنج محدودی داشت که حدود ۱۰۰۰۰ «کوکو» (واحد اندازه‌گیری غله برابر حدود ۱۴۰ کیلوگرم) بود و بزرگترین آنها بیش از یک میلیون «کوکو» برنج برمی‌داشتند. «شوگون»ها حدود ۲۱ درصد کل محصول برنج کشور را که ۱۹ میلیون «کوکو» برآورد می‌شد حق خود می‌دانستند. همه معادن طلا و نقره و بنادر و شهرهای عمده جزء ملک «شوگون» شمرده می‌شد.

نظام اداری «باکوفو» ماهیت شدید دیوانسالاری داشت هرچند که بر زمینه و پیشینه اجتماعی خانخانی استوار بود. مقامات عالی در اصل موروثی بود، اما در عمل، کارائی فردی پایه و مایه تصدی بود. در این نظام اداری گرایشی به سوی مسئولیت جمعی به جای رهبری فردی بارور شد. وزیر یا رایزن اعظم «شوگون» در کارها نظر می‌داد، اما دو شورا، یکی «شورای اعیان بزرگ» و دیگر «شورای اعیان کوچک»، که اعضای هر دو از میان «دایمیو»ها برگزیده می‌شدند، بردستگاه اداری مرکزی ریاست داشت. بانظارت این سازمان رهبری، چندین وزیر یا مدیر اجرایی برای مراقبت در اموری مانند مالیه، معابد «شینتو» و بودایی و اداره شهرهای بزرگ کشور منصوب می‌شدند.

«یه یاسو» یک سال پس از ریشه‌کن کردن خاندان «تویوتومی» و استقرار کامل حکومت «توکوگاوا»، در سال ۱۶۱۶، در هفتاد و پنج سالگی، به مرگ طبیعی مرد و روح او چون خدایگان حکومت «باکوفو»ی «ادو»، پاسدار و مظهر معبد «شینتو» «توئ شوء گوء» در «نیکو» (ناحیه بیلاقی نزدیک کوه «فوجی») شد. دروازه و بنای این معبد شکوه بسیار دارد و نمای دریاچه «چوء زن - جی» در کنار آن که با کوههای سرسبز احاطه شده و آبشار «که‌گون»، بلندترین آبشار ژاپن، به دامن آن روانست، گیرایی خاصی به آنجا می‌بخشد. «نیکو» با این گنجینه طبیعی، هنری و تاریخی از دیدنی‌ترین جاهای ژاپن است.

«یه یاسو» از سال ۱۶۰۵ به ظاهر از حکومت کناره گرفته و زمام کارها را به پسرش «هیده تادا» سپرده بود، اما اختیار کارها را همچنان در کف خود داشت. «هیده تادا» نیز در سال ۱۶۲۳ کناره گرفت و «شوگون» سوم، «یه - میتسو»، تا سال ۱۶۵۴ فرمانروایی کرد. در میان نخستین جانشینان «یه یاسو»، او از همه معروف تر است.

«شوگون» سوم، «توکوگاوا یه میتسو»، که مردی صاحب عزم بود، امیران بیرونی را فراخواند و به آنها چنین هشدار داد: «پدر و نیای من دوستان شما بودند و با برخورداری از همکاری شما توانستند این کشور را متحد سازند. پس، آنها با شما چون میهمان رفتار می‌کردند. اما من که حکومت را از آنها به ارث برده‌ام، شما را چون امیران تابع خود می‌دانم. اگر ازین وضع ناخرسندید، می‌توانید آمادهٔ جنگ شوید.» در اینجا همهٔ «دایمیو»ها در برابر «شوگون» به خاک افتادند و سوگند خوردند که مطیع فرمان او باشند.

گفته‌اند که اگر سومین فرمانروای خاندان و سلسله‌ای دانا و لایق باشد، اقبال و حکومت در آن خاندان دیرزمانی پایدار خواهد ماند. چون بنیادگذار سلسله‌ای والا مرد و سردار بزرگی باشد، فرزند و جانشین بلافصل او جزئیات تلاش و تکاپوی وی را می‌داند، اما نسل سوم خاندان حاکم معمولاً شاهد سخت‌کوشیهای نیای خود نبوده است و بسا که به تجمل و آسایش گراید و حکومت و خاندان خود را به تباهی بکشانند. در حکومت «توکوگاوا» «شوگون» سوم، «یه-میتسو»، خرده‌مد بود و بنیاد این حکومت را قویتر ساخت و این مایه به خاندان «توکوگاوا» یاری داد که بیش از دوقرن ونیم در پایگاه قدرت بماند.

«یه یاسو»، نخستین «شوگون» «توکوگاوا»، حامی آیین کنفوسیوس بود که اعتدالگرایی آن و تأکیدش بر وفاداری باندیشهٔ حکومت «توکوگاوا» سازگار می‌نمود. این مایه‌ها از اصول مکتب «نوکنفوسیوسی» بود که «چو هه سی» دانشمند چینی در قرن دوازده آنرا پرداخت. در اخلاقیات کنفوسیوسی سامورایی، وفاداری به امیر بر هر چیز و همهٔ ملاحظات دیگر و حتی بر وظایف خانوادگی برتر نهاده شد. «یه یاسو» یک دانشمند مکتب «کنفوسیوس» را دبیر خود ساخت، که پسر و نوۀ او نیز پس از وی همین مقام را در دستگاه حکومت «باکوفو» داشتند. «چونایوشی» «شوگون» پنجم که از ۱۶۸۰ تا ۱۷۰۹ حکومت داشت، شیفتهٔ دانش بود و مکتب «نوکنفوسیوسی» را حمایت کرد. او سرداران و ملازمانش را خود تعلیم می‌داد، و یک مدرسهٔ کنفوسیوسی به نام «دانشسرای شوء هی» در «ادو» ساخت. بدینسان اندیشهٔ کنفوسیوس گسترش یافت و میان سامورایی‌ها و حتی میان مردم شهری و روستایی رایج شد.

«چونایوشی» در آغاز حکومت خود «شورای اعیان» را منحل کرد و با این کار فرمانروایی مطلق خود را برقرار ساخت. این «شوگون» منش و خوی عجیبی داشت و در فرمانی مقرر نمود که همهٔ جانداران، بخصوص سگ‌ها، مصون از آزار و تعرض مردمند. خود او بنا به تقویم سنتی در «سال سگ» به دنیا آمده

بود (در تقویم سنتی شرقی، خاصه چین و ژاپن، سالها به ترتیب روی یکی از دوازده حیوان - موش، گاو، ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب، گوسفند، میمون، خروس، سگ و گراز وحشی می‌گردد.) «چونایوشی» پسر نداشت و نگران جانشینی خود بود. کاهنان بودایی صدور چنین فرمانی را سفارش کردند، زیرا می‌گفتند که او در زندگی پیشین خود (بنا به باور بودایی) جانداران بسیار را کشته و از شومی آنست که پسر دار نمی‌شود. مردم از کشتن پشه‌ها هم منع شدند و مقرر شد که سگ‌ها را «او اینوساما» (عالیجناب سگ) بخوانند! هنگام بیماری سگها، آنانرا در پالکی یا تخت روان «دایمیو»ها می‌نشاندند و نزد دامپزشک می‌بردند. خیلی از سگ‌ها را صاحبانشان، که نگهداری این حیوان را بسیار دشوار و پردردسر می‌یافتند، رها کردند. حکومت «باکوفو» پناهگاه‌هایی در بیرون «ادر» ساخت و این سگان آواره را آنجا جای داد. این وضع ناخوشایند عموم بیست سال، نامرگ «چونایوشی»، ادامه داشت. جانشین او، بیدرنگ، فرمان حرمت سگها را لغو کرد.



بنیاد حکومت «توکوگاوا» بر سپاهیگری استوار بود و رزمندگان سامورایی آن طبقه ممتاز شناخته می‌شدند و در رأس طبقات اجتماعی (سلحشوران، کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان) جای داشتند. حکومت «توکوگاوا» خواست تا با ترتیبات و الزامات خاص مانند اقامت سامورایی‌ها در شهر درها و تدوین اصول و مقررات ناظر به رفتار و زندگی و اخلاقیات لشکریان و نیز طرح و تدوین و ترویج فلسفه و اندیشه‌ای که وفاداری و سرسپردگی بی‌چون و چرا از سامورایی‌ها می‌خواست، در ایجاد صلح و ثبات در کشور و دوام حکومت خود بکوشد. نمونه اصول رفتاری که برای سامورایی‌ها وضع شد «قانون سراهای نظامی» است که «توکوگاوا یه‌یاسو» صادر نمود.

«بوکه شو‌هاتو» (قانون سراهای نظامی) در سال ۱۶۱۵، یکسال پیش از مرگ «یه‌یاسو»، وضع شد. این قانون موازین اساسی رفتار را برای کل طبقه سپاهیان وضع کرد. این مقررات بارها پس از آن اصلاح شد، از جمله اصلاحیه «کانی» (۱۶۳۵) که موازین الزام حضور متناوب در مقر «شوگون» (سانکین کوء تایی) را مقرر داشت. اما اصول «بوکه شو‌هاتو» ثابت ماند و در هرمناسبت جلوس «شوگون» جدید تأیید مجدد شد. این قانون خصال اطاعت، فداکاری و قناعت را صفات سامورایی شناخت. تلاش این قانون در منضبط ساختن خوراک

و پوشاک سامورایی‌ها یادآور تدابیر همانند «یوریتومو» ، نایب‌الحکومه‌های «هوء جوء» و «دایمیو»‌های «سن‌گوکو» است. هریک از مواد این قانون همراه بود با تفاسیری مأخوذ از مآخذ پیشین، مانند نوشته‌های تاریخی و قوانین قدیم. این تفاسیر اغلب عباراتی از کنفوسیوس دارد. متن این قانون را یک راهب «ذن» به نام «سوء دن» (۱۶۳۳-۱۵۶۹) با همکاری دیگر دانشمندان نوشت و این طرح بعد از تصویب «یه یاسو» ، که اکنون کناره گرفته بود، برای «شوگون» دوم ، «هیده تادا» ، فرستاده شد. او نیز این قانون را در قصر «فوشی می» در برابر جمع «دایمیو»‌ها که برای دیدن یک نمایش «نوء» آمده بودند ، تصویب کرد.

قانون سراهای نظامی که مهمترین بنیاد حقوقی و نمودار اندیشه و نظام حکومتی «توکوگاوا» ست، ۱۳ ماده دارد:

۱- باید که در تحصیل ادب و آموختن فنون نظامی ، از آنمیان سوارکاری و تیراندازی ، کوشش شود.

«دانش ادب در دست چپ (نخست) و کاربرد سلاح در دست راست (دوم)» شیوه گذشتگان بود. هیچیک ازین‌دو را نباید از دست نهاد. فنون کمانداری و سواری، مرد لشکری را بایسته است. ستیزه‌گری و جنگ شاید که شومی‌باشد، اما از آن چاره نیست. به‌هنگام صلح، امکان ناآرامی را از یاد نبریم. پس، باید که خود را آماده داریم.

۲- مجالس نوش و خوشگذرانی نباید که از حد وقاعده بگذرد. در این کار اعتدال باید. خاصه که شهوت باختن با زنان و اعتیاد به قمار سرآغاز نابودی ملک و امارت است .

۳- قانون شکنان نباید در هیچ امارتی پناه داده شوند. قانون اساس آداب و نظم اجتماعی است. شاید که قانون خلاف منطق باشد، اما به‌این دلیل نمی‌توان قانون شکنی کرد. پس، قانون شکنان را باید کیفر داد.

۴- «دایمیو»‌ها ، امیران پایین‌تر (شوء میو) و آنهایی که از سوی آنان زمین دارند (کیونین) باید هرکس از ملازمان و سربازانشان را که خیانت یا آدم‌کشی کند، بیدرنگ از قامرو خود برانند.

ملازمان خیانت پیشه و ناآرام چه‌بسا که وسیله نابودی کشور و هلاک مردم می‌شوند. این را چگونه می‌توان تحمل کرد.

۵- ازین پس، نگذارید که مردم ولایات دیگر با مردم امارات شما بیامیزند و اینجا اقامت گزینند. آداب و رسوم امارات مختلف، متفاوت است. فاش ساختن اسرار ولایت خود بر مردم امارت دیگر یا بردن و گفتن رمز و راز کار این مردم به

مردم امارت خود، نشانه طرف گیری است.

۶- تعمیر درهای ولایات باید با اجازه مقامات (شوگونی) باشد. ساختن هرگونه (در) نیز اکیداً ممنوع است.

هر در با سطح دیواره بیش از ۱۰۰ «چی» (بلندی ده پا و درازای ۱۰۰۰ پا) برای امارت زیانبار است. دیواره های بلند و خندق پهن مایه شورش عظیم می باشد. ۷- هرگاه در ولایت همسایه بدعتی گذاشته شود یا جبهه گیری و جناح سازی گردد، باید که بیدرنگ گزارش کنند.

مردم به جبهه سازی گرایش دارند، اما در این کار کمتر به نتیجه ای می رسند. در این میان، کسانی به اتکای جناح خود بر اربابان یا پدران شان نافرمان می شوند، و با مردم ولایات همسایه به دشمنی می افتند. اگر فرایض باستانی رعایت نشود، بدعت ها و توطئه ها تمامی نخواهد داشت.

۸- ازدواج نباید به طور خصوصی (پنهانی و بی تصویب حکومت «باکوفو») واقع شود... دسته بندی و اتحاد از راه ازدواج (مصلحتی) ریشه نافرمانی و خیانت است.

۹- آمدن «دایمیو» ها (سنت سانکین) به «ادو» (مرکز حکومت شوگون) باید با رعایت موازین زیر باشد:

در «شوگو نیهونگی» (ذیل تقویم تاریخی ژاپن) نوشته است: «مگر برای انجام مأموریتی رسمی هیچ کس مجاز نیست که به دلخواه خود با مردان خاندانش انجمن کند. گذشته ازین، کسی نباید که در محدوده پایتخت بیش از بیست مرد سوار ملازم رکاب داشته باشد...» پس، همراه داشتن فوج بزرگ سرباز مجاز نیست. «دایمیو» هایی که درآمد آنها از ۱۰۰۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰۰ «کوگو» است، نمی توانند بیش از بیست سوار همراه داشته باشند. «دایمیو» هایی که بیش از ۱۰۰۰۰۰ «کوگو» درآمد دارند، شمار ملازمان شان باید مناسب عواید آنها باشد. اما هنگام مأموریت نیروی همراه هر امیر به اقتضای مورد خواهد بود.

۱۰- مقررات و آداب مربوط به کیفیت و جنس پوشاک باید دقیقاً رعایت شود. باید میان امیر و خدمتگذار و میان مهتر و کهتر تمایز روشنی باشد...

۱۱- غیر صاحب منصبان، کسی نباید در پالکی و کجاوه بنشیند...

۱۲- سامورایی های همه امارات باید در زندگی قناعت پیشه کنند. دولتمندان می خواهند که به دارایی خود جلوه بفروشند و ناداران از بی چیزی خود به شرم می افتند. چیزی به این اندازه روحیه مردم را تباه نمی سازد. پس، باید این کارها را سخت جلوگیری گرفت.

۱۳- امیران ولایات باید که مردان کارآمد را به خدمت گیرند.

راه حکومت برکشور، در کارآوردن مردان شایسته است. اگر امیر و فرمانروا میان فضیلت‌ها و رذیلت‌ها به خوبی امتیاز نهد، می‌تواند کارها و رفتارها را بجا پاداش یا کیفر دهد. چون امارت و حکومتی دارای مردان کافی و صالح باشد، پیوسته در رونق خواهد بود. اگر دستگاهی خدمتگزاران نیک نداشته باشد، محکوم به نابودی است. این پند از کهن مردان فرزانه برای ما یادگار مانده است.

هشیار باشید و مفاد این مواد را رعایت نمایید
سال اول «گن‌نا» [۱۶۱۵]، ماه هفتم

سامورایی‌ها در ژاپن روزگار «توکوگاوا» وضع ممتاز داشتند. این سلحشوران که با خانواده‌هایشان حدود هفت تا نه درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، در حکومت «هیده‌یوشی» و سپس در دوره «توکوگاوا» از امتیازات اجتماعی و مقرری موروثی بهره‌مند بودند. از مردم فقط آنها حق بستن شمشیر داشتند، که نشانه برتری‌شان بر دیگران بود و می‌توانستند هرکس از افراد رده‌های دیگر اجتماع را که جرأت می‌کرد با آنها درستی کند یا ناخوشنودشان سازد، از هم بدرند، هرچند که این کار کمتر پیش می‌آمد.

بااینهمه، سامورایی‌های این دوره رزمندگانی بودند که رزم و جنگ در برابر نداشتند. آنها که نمی‌توانستند به‌کار اصلی خود که فلسفه وجودیشان بود بپردازند، ناچار به‌کارهای دیگر مشغول شدند - مانند کار دیوانی یا معلمی - یا که بیهوده می‌گذراندند و از مقرری خود گذران می‌کردند.

اما چنین به نظر می‌آید که به همین علت که سامورایی‌های این دوره نمی‌توانستند به جنگ سرگرم شوند، بویژه احساس طبقاتی در آنها بار آمد و سهم یگانه‌ای برای خود در تاریخ ژاپن شناختند. آنها به داستان‌سازی از کردار و رفتار نیاگان خود پرداختند و هرگونه عظمت و مردانگی‌را در منش سامورایی‌های پیشین دیدند، هرچند که آن رفتار، آشکارا، از خونریزترین هیجانها برآمده بود. علاوه‌براین، سامورایی‌های دوره «توکوگاوا» که آزاد از اندیشه و کار پیکار، روزگار را به یادگرفتن و دانش اندوختن - که سنت سامورایی‌های پیشین نبود - می‌گذراندند، در پی مرام و شیوه مطلوب رفتار درکار خود شدند و چنین بود که «بوشیدو» یا روحیه والای سامورایی - طریقت سلحشوران - بارور شد. هسته و کانون اندیشه «بوشیدو» در روزگار «توکوگاوا» این باور بود که سامورایی باید

خود را یکسره وقف امیر خود کند. طبیعت و عمق روح وفاداری «بوشیدو» را بهتر از هرچیز در واقعه ۴۷ سامورایی بی‌امیر یا ۴۷ «رونین» می‌توان دید:

رسم شوگونهای «توکوگاوا» این بود که کار پذیرایی از فرستادگان دربار ژاپن را که از «ادو» دیدن می‌کردند هر بار به یکی از «دایمیو» ها واگذارند. این مسئولیت در سال ۱۷۰۱ به امیر «آسانو»، «دایمیو»ی امارت غربی «آکوء» سپرده شد. «آسانو» کمی پس از رسیدن به «ادو» برای آشنا شدن با دقایق تشریفات که در این مناسبت بایسته می‌نمود، خود را تحت تعلیم یکی از رؤسای تشریفات دستگاه «شوگون» به نام «کی‌را» قرارداد. درست معلوم نیست که میان «آسانو» و «کی‌را» چه گذشت، اما چندی نشد که «آسانو» احساس کرد که به او سخت توهین شده است. شاید هم «کی‌را» که مرد مال‌پرست و آزمندی بود، چون «آسانو» هدیه ارزنده‌ای برای خدماتش به او نداد، ناسزا گفت. به هرروی، «آسانو» یک روز صبح ناگهان با شمشیر به «کی‌را» حمله برد و او را از خانه و پیشانی زخمی ساخت، تا که دیگران آنها را جدا کردند.

هرچند که کار «آسانو» به انگیزه روح واقعی سامورایی بود، اما جرم بزرگی از او سرزده بود که مجازات مرگ داشت و آن شمشیر کشیدن در قصر «شوگون» بود. ازینرو، همانروز مأموران «شوگون» به سرای او فرستاده شدند و آزو خواستند که «سپاکو» کند (خودکشی یا تن دریدن که آنرا هاراکیری هم می‌گویند). چنین می‌نمود که «شوگون» پنجم «چونایو»ی «بیدرنگ دستور خودکشی «آسانو» را داد تا او فرصت نیابد که بداند که «کی‌را» از زخم شمشیر او نمرده است. «آسانو» همانشب، در مراسمی که باشتاب ترتیب دادند، خود را کشت و چند ساعت بعد در محوطه معبد «سن‌گاکو» در «ادو» به خاک سپرده شد.

چون خبر مرگ امیر «آسانو»، با پیک مخصوص، به ولایت «آکوء» رسید، ساموراییهای او، به رهبری «اوء یشی کورانوسوکه»، سخت ازین رویداد تکان خوردند و در همان تب و تاب و هیجان اولیه، راههای گوناگون برای مقابله اندیشیدند، از خودکشی گروهی در همان لحظه گرفته تا حمله چریک‌آسا به خانه «کی‌را» در «ادو». اما منطق موقتاً بر آنها غالب آمد و تصمیم گرفتند درانتظار رسیدن جزئیات بیشتری ازین رویداد بمانند. آنها براین متفق بودند که باید پیش از هرچیز، از حکومت «شوگون» بخواهند که امارت «آکوء» را، به تبع کیفر امیر آنها، ضبط نکند، بلکه بگذارد که برادر کوچک «آسانو» جانشین او شود.

بحث و کشاکش دراین کار یک سال کشید تا که، سرانجام، حکومت

«شوگون» برآن شد که از خانواده «آسانو» در امارت «آکوه» خلع ید کند. بالین کار همه ملازمان و ساموراییهای «آسانو» نیز خود به خود به «رونین»، رزمندگان آواره و بی‌امیر، بدل شدند. آنها که دیگر از تغییر و تعدیل تصمیم مقامات «شوگونی» نومید شده بودند، بگروه - نخست به شماره بیش از یکصد نفر که سرانجام به ۴۷ تن کاهش یافتند - پنهانی پیمان بستند که با کشتن «کی‌را» انتقام خون امیرشان را بگیرند.

در داستانها گفته‌اند که چندتن ازین چهل و هفت «رونین» چنان سرپرشوری دراین‌کار داشتند که پنداری توجهی به سرانجام غم‌انگیز خاندان «آسانو» ندارند، بلکه فقط در آرزوی آنند که آنانرا بگذارند هرچه آرامتر و خوشتر زندگی کنند. «اوه‌یشی کورانوسوکه» که از زن و فرزندانش نیز بریده بود، در روایت‌های افسانه‌وار این داستان همه‌جا مانند کسی نشان داده می‌شود که، درانتظارفرصت حمله و انتقام، زندگی قلندری و بی‌خودی و خماری درپیش گرفته بود.

حمله چهل و هفت «رونین» سرانجام در ۱۴ دسامبر سال ۱۷۰۲ صورت گرفت. آنها یکباره باهم یورش بردند و پس از شکستن مقاومت نگهبانان، خانه «کی‌را» را گشتند و اورا در زغال‌دانی یافتند و کشتند. آنها همانشب سر او را به معبد «سن‌گاگو» بردند و به نشانه انجام شدن خونخواهی، روی گور «آسانو» نهادند و سپس خود را تسلیم مقامات «شوگونی» کردند.

تحسین و هواداری مردم از این چهل و هفت سامورایی اوج گرفت و از همه سو احساسات به نفع آنها انگیزته می‌شد. تا آنجا که بعضی از مقامات «شوگونی» نیز دردل خواستار بخشوده شدن آنها بودند. اما این «رونین»ها یکی از اصول مقررات «توکوگاوا» را که حفظ صلح و آرامش بود، شکسته بودند. سرانجام، پس از ماهها معطلی و بحث، این سامورایی‌ها به مرگ شرافتمندانه محکوم شدند و از آنها خواسته شد که خود را بکشند، زیرا که آنان توطئه و دسته بندی کرده و نیز در «ادو»، پایتخت «شوگون»، دست به زور و شمشیر برده بودند. امروز گور این چهل و هفت سامورایی وفادار در صحن همان معبدی که امیر آنان به خاک سپرده شد، برجاست. «اوه‌یشی کورانوسوکه» رهبر این سامورایی‌ها ۴۴ سال داشت و جوانترین آنها فرزند ۱۵ ساله خود او و پیرترینشان ۷۶ ساله بود. میانگین سنی آنها ۳۵ بود. این حقیقت و نیز فاصله‌ای نزدیک به دو سال که میان مرگ سردار و انتقام سامورایی‌ها بود نشان می‌دهد که این رزمندگان از روی شور و غرور جوانی به‌کین کشیدن برنخاسته بودند.

املاک نوه و جانشین «کی‌را» نیز همزمان مصادره و او از مقام موروئی خلع

شد زیرا که هرچند که در حمله «رونین» ها زخمی شده بود، اما تا آخرین نفس برای دفاع از پدر بزرگش پایداری نکرده بود. این امر نمودار درجه وفاداری و فداکاری است که از رزمندگان انتظار می‌رفت.

«اوع یشی کورانوسوکه» و دیگر ساموراییهای این گروه با جان باختن خود تحسین ابدی مردم را یافتند و فقط معدودی دیگر از قهرمانان تاریخ ژاپن به پایه این چهل و هفت «رونین» محبوبند. داستان آنها که درنمایشنامه «چوء شین‌گورا» (گنجینه دل‌های وفادار) با هنر و استادی تمام در هنر نمایشی ثبت و روایت شده و نیز زمینه نمایشهای «کابوکی» و عروسکی - و، به تازگی، فیلم و سینما - بوده است، آشکارا محبوب ترین داستان صحنه بازیگری در هنر نمایشی ژاپن است. این رزمندگان با کار درخشان خود نمونه‌ای والا از روح سامورایی قدیم را به زیباترین شیوه نشان دادند. این داستان را در سالهای پیش از جنگ در مدرسه‌ها و برای جوانان ژاپن بسیار می‌گفتند تا روح وفاداری به امپراتور را در آنان تقویت کنند.



توجه عمده امیران و اربابان لشکری، داشتن زارعان خوب بود که درآمد کافی برایشان بیاورند. آنها از کشاورزان می‌خواستند که سخت کار کنند و از زنان و اعضای خانواده آنها می‌خواستند که برای کشت و برداشت بیشتر یاری دهند. دستورالعملی که «نائوئه کانه تسوگو»، از ملازمان «اوئه سوگی»، «دایمیو»ی «آیزو» برای کشاورزان نوشته است، روش اربابان را نسبت به رعایانشان نشان می‌دهد. به حقوق انسانی زارعان کوچکترین توجهی نمی‌شد، و اگر همسر کشاورز کمک او در کار تولید نمی‌بود، شوهر را سخت سفارش به طلاق می‌کردند. مقرراتی که حکومت «باکوفو» در سال ۱۶۴۳ برای روستاییان وضع نمود، ضمن منع ساختن خانه بالاتر از حد و شأن خود، خوراک و پوشاک آنها را به طور دقیق معین می‌کرد. جایی برای تفنن و تجمل، که از بنیه مالیات دهی کشاورز می‌کاست، نبود. یکی ازین تجمل‌ها برای کشاورزان، مصرف برنج بود.

دستورالعمل سال ۱۶۱۹ امیر «آیزو» برای کشاورزان چنین بود:

- ۱- ارباب امارت خود را چون خورشید و ماه بدان. تیول‌دار (جیتوء) یا عامل (دای کان) ملک مزروعی خود را چون خدای حافظ (اوجی گامی) محل خویش محترم بدار. کدخدای (کیمویری) روستای خود را چونان پدرت انگار.
- ۲- در پنج روز اول سال نو، به دیدار و ادای احترام به اطرافیان برو.

ظرف پانزده روز اول سال ، رشته و ریسمان کافی برای انجام وظایف بزرگ و کوچک خود (بیگاری سالانه) درست کن. پس از این پانزده روز، هنگامیکه کوهها و مزرعه‌ها از برف پوشیده است، هیزم لازم برای آنسال جمع کن. برای پاشیدن کود حیوانی در زمین از سورتمه استفاده کن. شبها برای اسبان نعل بساز. دختران و همسران باید از کنف برای مردانشان جامه بدوزند و ببافند. اگر زن خانه زیاده از حد چای برای پذیرایی از دیگران درست می‌کند، یا درغیاب [مردان خانه] اینجا و آنجا می‌رود و به گفت و گو می‌گذرانند ، حتماً باکسی سروسری دارد. حتی اگر شوهر ازو فرزندی داشته باشد، باید چنین زنی را براند.

۵- در ماه چهارم سال، مردها باید از صبح سحر تا شب در مزرعه‌ها کار کنند. و زمین را به عمقی که خیش فرومی‌رود، شیار کنند. زنان و دختران باید سه بار در روز غذا درست کنند، پارچه قمرزی دور سر بپیچند و غذا را سرمزرعه ببرند. آنها، از پیر و جوان، باید خوراک را برابر مردانشان که از کار مزرعه خسته و چرکین شده‌اند ، بر سفره بچینند. مردان، چه پیر و چه جوان ، با دیدن همسرانشان... شاید که چنان به شوق آیند که خستگی را ازیاد ببرند. شب که مردها ازکار به خانه برگشتند، زنان برای استحمام آنها آب آماده کنند، تا پاهایشان را بشویند. زن برادرها و دخترعموها پاهای ترک خورده مرد را برشکم زنش بگذارند و مالش دهند تا او رنج کار روز را ازیاد ببرد.

۱۳- درطول ماه دوازدهم سال، اگر آگهی مالیات پس‌افتاده‌ای ازتبول‌دار یا محصل مالیات آمده باشد، آنرا زود بپرداز. برای این لطفی که او درباره‌ات می‌کند، پیاله‌ای سوپ ماهی با بشقابی ساردین سرخ شده برایش بفرست ... اگر درپی آگهی و اخطار ، مالیات پرداخته نشود، شاید که زن عزیزت را به‌جای وجه‌الضمان نگهدارند. فراموش مکن که در خانه ارباب مأموران جوان دونپایه و مردان متوسط حال بسیارند و چه‌بسا که زنت را ازتو بگیرند. برای اینکه چنین چیزی برایت پیش نیاید، همه مالیات مقرر را پیش از پایان ماه یازدهم بده... تا به پشیمانی ابدی نیفتی. وقتی که مالیاتهای سالانه را تمام پرداختی، برای سال تازه آماده شو. برنجی را که (پس از مالیات) برایت مانده است، شیرینی برنجی (موچی) درست کن، کمی «ساکه» (شراب برنج) بینداز، کمی ماهی نمک سود بخر، و سالی دیگر شادمانه زندگی کن! نوروز هنگامی است که باید با دیگران این سرود را بخوانی:

من به راه این سفر دراز بادبان می‌کشم
باشد که ماه نیز با من همراه آید !»

اقتصاد حکومت «باکوفو» و نیز حکومت «هان» (ولایات) برپایه کشاورزی بود و ازینرو تسلط برولایات و زمین‌های مزروعی اهمیت داشت. هدف مقررات حکومت «توکوگاو» بررویهم حفظ تسلط بر اراضی و بر کشاورزان بود. آمار - گیری اراضی و سرشماری نفوس که نخست در حکومت «هیده یوشی» و باردیگر در دوره «توکوگاو» (انجام گرفت، مبنای مالیات گیری شد. حکومت «باکوفو» یک چهارم زمین‌های کشاورزی را خود در اختیار داشت و عاملان این حکومت، به نام «دایکان» که زیرنظر مستوفی ولایت (کانبجوع بوگیو) بودند، با زندگی و اداره روزمره ولایات و روستاها سروکار نزدیک پیدا کردند.

★ ★ ★

باهمه توجه حکومت به کشاورزی و زمینداری، اداره نواحی عمده شهری از چشم دور نماند و دوفرماندار برای هرکدام از شهرهای «ادو»، «اوساکا» و «کیوتو» گمارده شدند. معابد بودایی و هم زیارتگاههای «شینتو» زیر نظارت سخت حکومت درآمد، و نیز معابد بودایی درکار نظارت بررعایا، معد و وسیله دست حکومت شد.

هنگام روی کارآمدن باکوفو «توکوگاو» خاطره کاهنان رزمنده، قدرت اقتصادی و روحانی بنیادهای دینی و نیز تصویر تهدیدی که اینها برای قدرت غیرروحانی داشتند، هنوز زنده بود. ازینرو، نظارت شدید و مؤثر بر معابد جزء کارهای مهم «باکوفو» درآمد. حکومت «توکوگاو» این کار را ازیک سو بامحدود ساختن حق دربار در اعطای مناصب عالی بودایی (قبای ارغوانی و عنوان «شوع» - نین) پس از سال ۱۶۱۵ - و به اینوسیله معابد و راهبان را بیشتر تابع خواست «باکوفو» درآوردن - و ازسوی دیگر با فرسودن وکاستن از بنیه مالی معابدبزرگ انجام داد. درباره رفتار راهبان نیز مقررات سخت وضع شد.

گذشته ازینها، معابد مسؤول نگهداری دفاتر و ثبت آمار و نفوس قرار داده شدند و درنتیجه درواقع به صورت بخش اداری تابع دولت درآمدند. ترتیب ثبت دین و مذهب اشخاص در معابد، در اصل، تدبیری بود برای سرکوب ساختن مسیحیت. اما در سالهای بعد نظر اصلی از اینکار از میان رفت و ثبت نفوس در معابد صرفاً ضبط نام، تاریخ تولد و مرگ و ازدواج و سکونت وابستگان به هر معبد بود. بالینکه این ترتیب به ظاهر برسهام معابد در کارها افزود، اهمیت مذهبی چندانی نداشت. بیشتر معابد از نظر اقتصادی وابسته به مردم محل شد. «ادو»، توکیو کنونی، در سال ۱۴۵۷ که «اوع تا دوعکان» تصمیم به ساختن

دژی در اینجا گرفت، یک دهکده کوچک ماهیگیری بود، اما در سال ۱۵۹۰ قرارگاه امیران «توکوگاوا» شد، و در سال ۱۶۰۳ که حکومت «باکوفو توکوگاوا» تأسیس گردید، مرکز سیاسی کشور شد. ساکنان «ادو» گروه‌های ملازمان (کاشیندان)، همسران و فرزندان «دایمیو»های «توزاما» که اینجاگروگان می‌ماندند، و نیز بازرگانانی که نیاز آنها را فراهم می‌ساختند، بودند. در دوره «کانی» (۱۶۲۴ تا ۱۶۴۳) ترتیب حضورمتناوب «دایمیو»ها (سانکین کوء تای) مقرر شد و سراهایی برای «دایمیو»ها و نیز خانه‌هایی برای سکونت ملازمان و خانواده‌های آنان ساخته شد.

حکومت «باکوفو» ایجاد بیش از سیصد «چوء» (بخش یا برزن) را در این شهر مقرر داشت. ساکنان هر برزن یا شهرک (ماچی) بیشتر پیشه‌وران یا سوداگران یک رشته بودند. در آغاز حکومت «باکوفو» بازرگانان و پیشه‌وران را از «میکاوا» و دیگر امارات متعلق به «توکوگاوا» به «ادو» آوردند. اینان نیز به نوبه خود بازرگانان و دست‌ورزان دیگری را از سایر ولایات به اینجا فراخواندند. حکومت «باکوفو» به تجار و پیشه‌وران عمده زمین و عناوین رسمی داد. اینان زیرنظر عاملان بلاد یا کلانتران (ماچی بوکیوء) فعالیت داشتند و جزئی از نظام سلطه حکومت «باکوفو» بر تجارت و صنعت شدند. این ترتیب در دیگر شهر دژها و نواحی شهری هم برقرار شد.

تا دوره «گن روکو» (۱۷۰۴-۱۶۸۸) اقتصاد پولی از شهرها به نواحی روستایی گسترده شد و قدرت بازرگانان محکم شد. این جریان با انتقاد شدید دانشمند نامی مکتب کنفوسیوس، «اوگیوء سورای» (۱۷۲۸-۱۶۶۶) روبرو شد و او در پاسخی که به پرسش «شوگون» هشتم، «یوشی مونه» داد این وضع را سخت نکوهش کرد.

از بازرگانان نامی این دوره یکی «میتسویی تاکاهیرا هاجیروء اوئه‌مون» (۱۷۳۷-۱۶۵۵) بود که یک فروشگاه بزرگ، که فقط به پول نقد فروش می‌کرد، به نام «اچی گویا» در سال ۱۶۸۳ ایجاد کرد و اعتلای آتی خاندان خود را پی‌ریزی نمود. او نخستین نظامنامه خانوادگی را برای خاندانش طرح و تدوین کرد و نیز خاطره‌ها و رهنمودهای خود را برای پسرش در کتابی زیرعنوان «چوء نین کوء - کن روکو» (ملاحظات در کار بازرگانان) نوشت که حاوی مطالب اساسی و جالبی از اندیشه سوداگری ژاپنی است و بر رسم و راه و شیوه بازرگانان اواخر دوره «توکوگاوا» تأثیر عمده نهاد.

مجموعه «چگونه می‌توان بازرگان خوبی بود» که در سالهای ۱۷۲۶-۱۷۳۳

تدوین شد، در راز توفیق در تجارت، از جمله، می‌گوید:

«در «ادو» بعضی سوداگران به‌کار ساختمانهای دولتی یا دیگر معاملات قمار می‌پردازند و یک شبه ثروتمند می‌شوند، غافل که «آنکس که بر لب رود خانه سازد، سرانجام در رودخانه غرق شود». این سود مثل پول برده در قمار است که همه می‌دانند که سرانجام به پای قمار می‌رود، که باد آورده را باد می‌برد... در کسب و کار باید که در کمین فرصت و هنگام بود، و در حال باید اندیشه کرد که چگونه زمان عوض می‌شود. اگر گاه‌گذاری در کار و پیشه‌ات نیندیشی... بازارت زود از رونق بیفتد. در چیزهایی که با حرفه‌ات سروکار ندارد هرگز وقت تلف نکن... و از کسب و کارت یک دم غافل مباش.

«در «ادو» مردی بود به‌نام «فوشی می‌یاشیروء بی» که پدرش تجارت چوب داشت و از فرصت‌ها به نیکوترین روی بهره جست. هنگامی که «شیروء بی» کار را در دست گرفت، باطبع جلوه فروشی که داشت به چشم و هم‌چشمی با سر و همسر برآمد...

«پس از چندی «شیروء بی» با دادن پیشکشی کلان به مقامات، سهمیه داد و - ستد کالا در «ناگاساکی» را گرفت. او برای دوسال به «ناگاساکی» رفت و مبالغ گزاف به مردم و مقامات آنجا و هدیه به معابد و زیارتگاهها داد تا زمینه تجارت خود را محکم کند... اما درست هنگامی که تجمل و برو بیای اوچشم همه را خیره ساخته بود، یکی از ممرین «ناگاساکی» به‌نام «تاکاگی هی‌کوئه‌مون» پیشکشی ارزنده‌تر تقدیم مقامات کرد و امتیاز را به او واگذار کردند... کار «شیروء بی» نکبت بار شد و او پس از بیست سال از گرسنگی مرد. اما ستاره «تاکاگی - هی‌کوئه‌مون» درخشیدن گرفت و با این استدلال که از سوی دولت عهده‌دار این داد و ستد است، اجازه یافت که شمشیر ببندد، تصدی امور کشتی رانی دولتی در «ناگاساکی» به او داده شد و به ابراز وجود برآمد...

«او به غرور مرتبه نازلی که یافته بود مردم را به چشم حقارت می‌دید و خدمتگارانیش نیز شیوه وی را دنبال کردند تا که روزی چند نوکر او در زد و خوردی [بایک سامورایی پایین‌رتبه از ملازمان امیر «نابه‌شیما»] درافتادند. پس، ثروت و دولت «تاکاگی» نابود شد.

«باز، بازرگانی به‌نام «ایشیکاوا روکوبی» از محله «اوبونه» در «ادو» که در داد و ستد اعتباری یافت، زنی داشت بی‌اندازه تجمل‌پرست که درعیش و اسراف از حد گذراند چندانکه شوهر را خانه خراب کرد. روزی در مسیر موکب «شوگون» پنجم، «چونایوشی» که به «اوئه‌نو» (یک محله «ادو») می‌رفت، این زن و

خدمتگارانیش در لباسهای آراسته به تماشا ایستاده بودند. «شوگون» که گمان کرده بود که او همسر یکی از «دایمیو»ها یا از خانواده نجبا باشد، گفت تا درباره اش پرس و جو کنند و گزارش رسید که او زن یک کاسبکار است. چون «شوگون» به قصر خود برگشت، «روکوبی» و زنش به سرای کلانتر شهر احضار شدند. چنین حکم شد که اسراف و تجمل آنها بیش از اندازه شأن اجتماعیشان، و بخصوص بی احترامی آنها نسبت به بالادستان فاحش بوده است. همه ثروت آنها ضبط شد و خودشان با بخشش «شوگون» جان به در بردند و از «ادو» تبعید شدند. می گویند که شومی دامنگیر خانه ای خواهد شد که مرغش به جای خروس بخواند...

«رسم و راه تجارت از حرفه های دیگر جداست... بازرگانی که زهد و فرزانی پیشه کند، در کارش شکست می افتد. در حکومت برکشور، رسم و راه شاهان از طریقت خودکامگان جداست. شاهان جنگ را خوش ندارند. آنها نه به هوای منافع خود، که به خاطر مصالح کشور و مردم کار می کنند. این رسم و راه شاهان است. خودکامگان چهره خیرخواه به خود می گیرند، اما درواقع به سود خود و خاندانشان کار می کنند... بدان که از دیرباز تا امروز، سرداران نامدار و هوشمند، رسم و راه خودکامگان را دنبال کرده اند. راه گرداندن از نیکی و خیرخواهی، برای یک روز هم شده باشد، نامردمی است. اما ازسوی دیگر، زیاده از حد نیکوکاری کردن، بی اندیشیدن به بها و فرجام کار، ابلهی است. باید که این معانی را بدانی (و میان آنها تعادل برقرارسازی) تا کار تجارتت پربهره باشد...»

یک راز توفیق بنگاههای بزرگ تجاری، توجه شایسته ای بود که به آموزش کارمندان تجارتخانه داشتند. تداوم آموزش و نیز رفتار و منش پدران ای که صاحب تجارتخانه با شاگردان داشت چشمگیر بود.

باتوسعه تجارت و رشد اقتصاد پولی، شهرها رونق گرفت. «اوساکا» با جمعیت نزدیک به نیم میلیون نفر، شهر بازرگانی بود، و «کیوتو»، شهر اشراف. در دوره «ادو» حدود ۳۰۰ شهر بزرگ و کوچک در ژاپن رشد کرد. بیشتر این شهرها گرداگرد و برمحور یک دریا یا قصر اربابی پدید آمد و توسعه یافت. وسعت شهر در متناسب بود با قلمرو ملک اربابی آن امارت. در طول «تو» - کایدو، که یکی از پنج بزرگراهی بود که به «ادو» می پیوست، و در فاصله میان «کیوتو» و «ادو» ۵۳ پایگاه سوار و چاپارخانه بود. این راه حدود ۵۰۰ کیلومتر طول داشت، و پیمودن آن برای مسافر عادی حدود دو هفته می کشید، اما چاپارها آنرا ۶۰ تا ۹۰ ساعت می رفتند. در نتیجه حرکت قافله های «دایمیو»ها و سفرهای

تجاری بازرگانان بود که این چاپارخانه‌ها و آبادیها و شهرک‌های بسیار درطول این راه به‌وجود آمد. راه آبی نیز دائر بود، و حمل دریایی و فعالیت و تأسیسات بنادر و باراندازها نیز پایه و مایه گرفت.

بارشد تجارت، حمل و نقل دریایی میان «ادو» و «اوساکا» افزایش بسیار یافت. در آغاز، حمل و نقل دریایی به‌وسیله بازرگانان و صاحبان کالا انجام می‌شد که کاری گران و پرخطر بود. در سال ۱۶۹۴ یک اتحادیه کشتیرانی به‌نام «توکومی دوی‌یا» تأسیس شد. در این بنگاه ترابری دریایی، صاحبان کالا به ده گروه تقسیم شده بودند که به‌نوبت اداره کشتیرانی را تصدی می‌کردند. در آغاز قرن نوزده یکی از اعضای این اتحادیه، اداره کشتیرانی را به نام اتحادیه کشتیرانی «هیگاکي» تجدید سازمان داد. در این اتحادیه نیز اعضاء به ده گروه تقسیم شدند. این بنگاه تازه توانست مرکز تجاری خاص خود تأسیس کند، و با شرکت دادن حکومت «باکوفو» در منافع و نیز با کارهای عمرانی و مرمت پل و باراندازها در «ادو»، کار آن بالا گرفت و راه را برای تأسیسات بزرگ حمل و نقل دریایی باز کرد.

تحریم مسیحیت و بریدن ژاپن از دنیای خارج

سیاست فرمانروایان «توکوگاوا» در منع مسیحیت و بستن دروازه‌های ژاپن به روی جهان خارج، به دنبال توسعه فعالیت مروجان مسیحی در اوایل قرن هفده و بیم اینکه مبادا اینان زمینه ساز استعمار و استثمار غرب باشند، در تحولات این دوره از تاریخ ژاپن تأثیر عمده داشت.

«یه‌یاسو» در آغاز درباره مسیحیت آسانگیر بود و با مبلغین اسپانیایی دوستی نشان داد و نیز کوشید تا بازرگانان اسپانیایی را وادارد تا با ناحیه «ادو» داد و ستد مستقیم برقرار کنند. اما، در این میان، ورود تاجرهای پروتستان هلندی و انگلیسی که علاقه‌ای به گسترش مسیحیت نشان نمی‌دادند، «یه‌یاسو» را قانع ساخت که برای داشتن روابط بازرگانی با کشورهای اروپایی، نیازی به مدارا کردن با آیین مسیح نیست. در سال ۱۶۰۹ هلندیها یک پایگاه تجاری در «هیرادو» در ایالت «ناگاساکی» ایجاد کردند.

بزودی «یه‌یاسو» به سیاست «هیده‌یوشی» در تعقیب و آزار مسیحیان بازگشت و جانشین او، «هیده‌تادا»، رویه خشن‌تری در پیش گرفت و به اعدام

مبلغین مسیحی و گروندگان به این آیین پرداخت.

میان سالهای ۱۶۳۳ و ۱۶۳۹ حکومت «توکوگاوا» یک رشته فرامینی صادر کرد که در نتیجه آن دروازه‌های ژاپن به روی دنیای خارج و مردم بیگانه - جز هلندیها و چینی‌ها- بسته شد و این وضع بیش از دو قرن، تا سال ۱۸۵۳ که ناخدا «پری» Perry امریکایی با تفنگداران ناوگان خود به سواحل «اوروگا» پیاده شد، برجای بود. ترس از گسترش آیین مسیح و این اندیشه که مسیحیت پیشدار تهاجم اسپانیایی‌ها و پرتغالیهاست، از دلایلی بود که «باکوفو» را به درپیش گرفتن سیاست انزوا، که ۲۱۴ سال انجامید، واداشت.

تمایل به منحصر ساختن همه منافع تجارت خارجی در دست «باکوفو» نیز در این تصمیم مؤثر بود. بندر «ناگاساکی» در اداره مستقیم «باکوفو» بود و نظارت انحصارگرا نه سخت در آنجا اعمال می‌شد. «باکوفو» می‌توانست ابریشم خامی را که از بازرگانان خارجی می‌گرفت، قیمت گذاری کند، و سپس توزیع آنرا میان بازرگانان پنج شهر بزرگ سهمیه‌بندی نماید (نظام «ایتو واپو»). در سال ۱۶۰۹ «دایمیو»های غربی از داشتن کشتی‌های بزرگ منع شده بودند. در سال ۱۶۳۵ منع کشتی‌های ژاپنی از رفتن به سرزمین‌ها و بنادر خارج جنبه مطلق یافت.

هلندیها با بهره‌برداری زیرکانه از ترس «باکوفو» از طبع و تأثیر ویرانگر مسیحیت، توانستند حکومت «ادو» را به بیرون راندن همه رقبای بازرگانی خود برانگیزند. انگلیسی‌ها که تجارت ژاپن را سودآور ندیده بودند پیش از آن، در سال ۱۶۲۳، کارخانه خود را بستند، اما اسپانیاییها در سال ۱۶۲۴ رانده شدند. پرتغالیها نیز در سال ۱۶۳۹ از ژاپن بیرون شدند و هنگامی هم که هیأت سفارتی از «ماکائو»، جزیره‌ای نزدیک بندر هنگ‌کنگ و سواحل چین که بخش عمده آن هنوز در اداره استعماری پرتغال است، فرستادند و بیهوده کوشیدند تا موقع و مزایای تجاری خود را بازیابند، فرستادگانشان اعدام شدند. بیم ژاپنی‌ها از نفوذ آیین مسیح و پیامد آن از لحن توبه‌نامه‌ای که گروهی از نوآیینان در رد و انکار مسیحیت داده‌اند، پیداست (صفحه ۲-۱۶۲).

در عین حال، منع کشتی‌های ژاپنی از فعالیت بازرگانی در خارج از ژاپن، یک مایه مهم رقابت، یعنی تجارت ژاپنی‌ها در ماوراء بحار، را از پیش پای هلندیها برداشت.

فرمان ۱۶۳۵ حکومت «توکوگاوا» دایر بر بستن دروازه‌ها و منزوی ساختن ژاپن و گسستن از دنیای خارج که به عنوان دو فرماندار یا کلانتر «ناگاساکی» صادر شد، چنین است:

- ۱- کشتی‌های ژاپنی از عزیمت به ممالک خارج اکیداً ممنوع می‌باشند.
- ۲- هیچ ژاپنی مجاز به رفتن به خارج نمی‌باشد. اگر کسی پنهانی در این کار بکوشد، باید اعدام شود، آن کشتی که وسیله این کار بوده است، ضبط و مالک آن توقیف شود و موضوع به مقامات بالاتر گزارش گردد.
- ۳- هر ژاپنی که پس از اقامت در خارج به ژاپن بازگردد، باید اعدام شود.
- ۴- اگر درجایی تعالیم پدران (روحانیان مسیحی) اجرا می‌شود، هردو شما باید دستور بررسی همه‌جانبه بدهید.
- ۵- به هرکس که جا و مکان پیروان پدران (مسیحیان) را گزارش دهد و فاش سازد، باید پاداش مناسب داده شود...
- ۷- اگر کسانی از وحشیان جنوبی (غربیان) باشند که تعالیم پدران (مسیحیت) را تبلیغ کنند، یا جرائم دیگر مرتکب شوند، آنها را می‌توان، مانند گذشته، در زندان‌هایی که در حوزه امارت «اوء مورا» است، بازداشت کرد.
- ۸- همه کشتی‌هایی را که از خارج می‌آید باید دقیقاً بگردند تا کسی از پیروان پدران (مسیحیان) در آنها نباشد.
- ۹- هیچ شهر تجاری مجاز به خرید تمامی کالایی که کشتی‌های خارجی می‌آورند، نمی‌باشد.
- ۱۲- نخ‌های سفید (ابریشم خام) که کشتی‌های خارجی آورده‌اند، پس از تعیین بها، برای پنج شهر تجاری و دیگر نواحی، به‌ترتیب مقرر، سهمیه بندی می‌شود.
- ۱۳- پس از تعیین قیمت نخ‌های سفید، دیگر کالاها (محموله کشتی‌های بیگانه) می‌تواند آزادانه میان بازرگانان (مجاز) داد و ستد شود...
- ۱۴- تاریخ بازگشت کشتی‌ها به بنادر مبدأ نباید دیرتر از روز بیستم ماه نهم باشد...
- ۱۵- کالاهای حمل‌شده بوسیله کشتی‌های بیگانه که نافروخته مانده است، نمی‌تواند به امانت گذارده یا پذیرفته شود.
... موظفید که به مقررات بالا رفتار کنید. فرمان چنین است.
(مهر مقامات «باکوفو»)
- در انکارنامه‌ای که نوآیینان مسیحی در رد و تکذیب این آیین در سال ۱۶۴۵ داده‌اند و سوگندنامه «نامبان» (وحشیان جنوبی) خوانده می‌شود، نوشته‌است: «ما سالها مسیحی بوده‌ایم. اما هرچه از اصول مسیحیت زیاده‌تر می‌آموزیم، به شر آن بیشتر پی‌می‌بریم. در وهله اول، تحت تعالیم پدران (کشیشان) درباره

دنیای دیگر، تهدید شدیم به تکفیری که مارا از معاشرت با دیگر مردم در همه چیز این جهان بازدارد، و در آخرت به جهنم اندازد. نیز، به ما گفتند که فرد گناهکار از عذاب اخروی در امان نخواهد بود مگر آنکه به گناه خود نزد پدر (کشیش) اعتراف کند و بخشایش او را دریابد. بدینسان، مردم را وامی داشتند که به پدران (کشیشان) عقیده بندند. همه این کارها به منظور گرفتن زمین های دیگران بود. هنگامی که این معنی را دریافتیم، از مسیحیت برگشتیم، و پیرو «هوک» - «کیو» شدیم و زنهامان پیرو «ایکو» شو» شدند. بدینوسیله این بیان نامه را به اقرار تنبه خود به شما ضابط محترم تقدیم می داریم.

ازین پس، هیچ اعتقاد مسیحی در دل نخواهیم داشت. اگر اندیشه ای از مسیحیت در سر داشته باشیم، اب و ابن و روح القدس و نیز مریم مقدس، فرشتگان و حواریون جزایمان دهند!... از رحمت خدا محروم گردیم و نومید مانیم، گرفتار دشنام و ریشخند مردم شویم و هرگز روی بهروزی نبینیم، این سوگند مسیحی ما است (در پایان بیان نامه، سوگندی نیز بنابر معتقدات ژاپنی آمده است).

در چند سالی که در پی آمد، همه مبلغین مسیحی یا کشته و یا وادار به ترک ژاپن شدند، و هزاران مسیحی ژاپنی کیش تازه را رها کردند یا به مرگ تن سپردند. آنهایی که گمان مسیحی بودن درباره شان می رفت، وادار می شدند که شمایل یا پیکره قدیسی مسیحی را لگدکوب کنند. این کار را «فومی» (زیرپا کوبیدن) می گفتند. اوج اعدامها پیش از آن و در سالهای ۳۸-۱۶۳۷، در حکومت «یه میتسو»، «شوگون» سوم، بود. در این سالها ۳۷۰۰۰ کشاورز که بیشتر آنان مسیحیان جان بهدر برده بودند به شورش مسلحانه ای پیوستند که عده ای سامورایی بی امیر مانده (رونین) رهبری آنها داشتند، همراه با کسانی دیگر که از جور حکام و بدی وضع زندگی و سختی معاش خود عاصی شده بودند. آنها همگی در یک دژ قدیمی در شبه جزیره «شیمابارا» در ایالت «ناگاساکی» پناه گرفتند. «باکوفو» در برابر این آشوب که آرامش کشور را تهدید می کرد، عکس العمل سخت نشان داد و نیروی یکصد هزار نفره «توکوگاوا» پس از سه ماه تلاش و با کمک بمباران دریایی هلندیها، توانست بر شورشیان غلبه یابد. کشتار بی ترحمی از آنان شد که بیش از چن دتن از آن جان بهدر نبردند. شکست قیام «شیمابارا» سرنوشت ساز بود و نهضت مسیحی در ژاپن ناگزیر شد که فعالیت و تبلیغ خود را پنهانی ادامه دهد. با اینهمه، در پایان دوره «ادو»، در سال ۱۸۶۸، آشکار شد که خانواده هایی بوده اند که اعتقاد مسیحی را نگاهداشته و پنهانی از

نسلی به نسل دیگر سپرده‌اند.

سرکوب نهضت مسیحی با وضع سیاسی در داخل ژاپن ارتباط داشت. نفوذ دولتهای بیگانه در «کیوشو» و در غرب «هونشو» که قلمرو امارت بعضی «دایمیو»- های بیرونی (توزاما) بود، زیاد بود. بی‌گمان حکومت «باکوفو» نگران بود که مبادا این «دایمیو»ها یک پایگاه تجاری به پرتقالی‌ها یا اسپانیایی‌ها بدهند و در برابر آن اسلحه اروپایی بگیرند، با آن مسلح شوند و «باکوفو» را سرنگون کنند. «باکوفو» سرانجام کار را یکسره نمود و همه بازرگانان و مبلغین پرتقالی را بیرون کرد، برای هر ژاپنی که بکوشد به خارج برود مجازات اعدام نهاده شد، ظرفیت کشتی‌هایی که ساخته می‌شد به ۲۵۰۰ «بوشل» (۹۰ مترمکعب) محدود شد. بازرگانان چینی تحت نظر شدید درآمدند، و تنها بازرگانان اروپایی که اجازه و امتیاز محدودی برای رفت و آمد و داد و ستد داشتند، هلندی‌ها بودند. رفت و آمد آنها هم محدود به جزیره مصنوعی کوچکی به نام «دجیما» در خلیج «ناگاساکی» بود، اما اجازه یافتند که به فعالیت تجاری خود ادامه دهند. بدینگونه، ژاپن دروازه‌هایش را به روی بیشتر بیگانگان بست و فقط «ناگاساکی» را چون دریچه‌ای به سوی جهان خارج باز نگه داشت.

قیام «شیمابارا» در سال ۱۶۳۷ که شورش مسیحی شناخته شده است، در واقع قیامی از سوی کشاورزان و ساموراییهای ناراضی علیه بهره‌کشی فزاینده دستگاه حاکم بود. حکومت «شوگونی» «توکوگاوا» به تدریج بنیه خود را محکم‌تر می‌ساخت و به همین نسبت برفشار به مردم افزوده می‌شد. با آنکه شماری از «دایمیو»ها از دوره حکومت «یه یاسو» و به هوای جلب منافع تجارت با غرب، مسیحی شده بودند، اکنون مذهب بیگانه را رها ساختند و به تعقیب و آزار گروندگان به آیین مسیح در امارت خود پرداختند. در برابر این جریان، جنبش مسیحی به نهضتی علیه حکومت «شوگون» بدل شد و در نتیجه این کشاکش، ژاپن یکسره از دنیای خارج برید. حکومت «ادو» سیاست انزوای ملی (ساکوکو) در پیش گرفت، زیرا بیم داشت که ممالک کاتولیکی غرب در پوشش تبلیغ آیین مسیح، به انجام نیات استعماری خود در ژاپن بآیند. «توکوگاوا» و امیران تابع این حکومت هم در این هنگام سازمان و قدرت مالیات‌گیری خود را کاملاً برقرار کرده بودند و دیگر نیازی به عواید بازرگانی خارجی نداشتند. برقراری این سلطه بر کشاورزان در واقع اساس قدرت و نظام حکومت لشکری - اربابی «توکوگاوا» بود.

سیاست منزوی ساختن کشور تصمیم مهمی بود و در ثبات و صلح دیرپای

دوره «توکوگاوا» سهم عمده داشت. باآنکه نظام حکومت «توکوگاوا» در جریان تلاش و تنش متمادی ساخته و پرداخته شده بود، استمرار بی‌سابقه آن درنهایت امر نتیجه سیاست انزوای کشور بود که حکومت «شوگونی» مقارن میانه قرن هفده درپیش گرفت. دراین هنگام همه مردم ژاپن برای همیشه از خروج ازکشور منع شدند و به‌هیچ بیگانه‌ای اجازه ورود داده نمی‌شد، مگر شمار اندکی از سوداگران چینی و هلندی در «ناگاساکی». حکومت «توکوگاوا» بااین سیاست توانست جلوی توسعه مسیحیت را بگیرد زیرا که ازتأثیر ویرانگران بر ارزشهای اخلاقی و سنتی ژاپن بیمناک شده بود، و نیز تجارت خارجی را زیرنظر خود گرفت. گذشته از آن، حکومت «توکوگاوا» ازینراه توانست شمار خارجی‌ها در «کیوشو» را به‌حداقل برساند، این منطقه قلمرو چندین «دایمیو» بیرونی بود که از سخت‌ترین حریفان «یه یاسو»، بنیادگذار حکومت «ادو»، در جنگ «سه‌کی-گاهارا» بودند و ممکن بود که هرزمان درپی متحد نظامی اروپایی علیه حکومت «توکوگاوا» برآیند.



تدابیری که نخستین فرمانروایان «توکوگاوا» برای بقا و دوام حکومت خود درکار آوردند، هم مؤثر و هم موفق بود، اما رشد طبیعی اقتصادی و اجتماعی ژاپن را نیز عقب انداخت و ژاپن که یکسره ازجهان بریده و منزوی شده بود، در تمدن صنعتی از ممالک اروپایی بازماند. جمعیت ژاپن طی نیمه دوم دوره حکومت «توکوگاوا» (قرنهای هیجده و نوزده) ثابت و حدود ۳۰ میلیون بود. باآنکه به طبقه سامورایی موقع برجسته و ممتاز در جامعه داده شده بود، باز ساموراییهای دونپایه نادر بودند. پسر ارشد آنها جانشین پدر می‌شد، اما پسران دیگر جا و مقامی نداشتند. همین وضع در دیگر طبقات اجتماع هم بود. ازینرو ثابت نگهداشتن جمعیت ناگزیر می‌نمود. این کار در شهرها به وسیله سقط جنین به کمک ماماها انجام می‌شد و در روستاها ازراه بچه‌کشی. بسیاری از «دایمیو»ها کوشیدند که رسم بچه‌کشی را منع و رسم فرزندپذیری و دادن بچه‌ها به خانواده‌های بی‌فرزند را تشویق کنند، اما موفق نشدند.

ثبات سیاسی که «توکوگاوا» می‌خواست، فراهم آمد. از نیمه قرن هفده به مدت دویست سال، هیچگونه قیام و انقلابی حکومت «باکوفو» را تهدید ننمود، هرچند که پیشامدهایی مانند آتش سوزی هولناک «ادو» در سال ۱۶۵۷ و شورشهایی از ناحیه کشاورزان بخت برگشته که خواستار نجات از شر مالیات-

های سخت یا مأموران بیرحم بودند، گاه گاه آرامش را برهم می‌زد. اما هیچیک ازین رویدادها گسترده و همه‌جاگیر نبود و ازینرو نظم سیاسی و اجتماعی کشور را برهم نمی‌زد.

در آتش‌سوزی بزرگ سال ۱۶۵۷، بنای اصلی و دو ساختمان جنبی قصر «ادو» سوخت و خاکستر شد، ۶۰ درصد «ادو» در آتش نابود گشت و ۱۰۲۰۰۰ تن از مردم کشته شدند. باآنکه ساختمانهای قصر «ادو» تجدید بنا نشد، باز - سازی شهر «ادو» انجام گرفت، خیابانهای وسیعتر و سد ساحلی ساخته و فضای باز بیشتر داده شد.

پس از این آتش‌سوزی و بازسازی، شهر «ادو» رو به گسترش رفت و در سال ۱۷۲۵ جمعیت آن به حدود یک میلیون رسید که نیمی از آنها سامورایی بودند. سامورایی‌ها ۶۰ درصد کل فضای «ادو» را در اختیار داشتند و پیشه‌وران و بازرگانان ۲۰ درصد آنرا. محوطه نیایشگاههای «شینتو» و معابد بودایی نیز ۲۰ درصد دیگر سطح شهر را پوشانده بود. «ادو» شهر سامورایی‌ها بود و اینان همه کارهای دیوانی و اداری و سپاهی را در دست داشتند.

دوره دوم «ادو»

زمینه و نشانه‌های دگرگونی

(۱۷۱۶-۱۸۶۷)

در سال ۱۷۱۶ بامرگ «شوگون» هفتم، «یه تسوگو»، که در این هنگام هشت ساله بود و از سال ۱۷۱۲ مقام «شوگونی» داشت، یکی از «دایمیو»های «شیمپان» یا خویشاوند «توکوگاوا»، به نام «یوشی‌مونه»، امیر ولایت «کی‌ئی» (ایالت «واکایاما» کنونی)، «شوگون» هشتم شد. او به فنون و هنرهای رزمی علاقه داشت و راه سادگی و صرفه جویی درپیش گرفت. در پی دوره طلایی «گن-روکو» (۱۶۸۸-۱۷۰۴) اکنون نشانه‌هایی از دگرگونی در چند جهت پدیدار شد: بازرگانان که بیشترشان در کار داد و ستد برنج بودند، و مالیات نیز جنسی به برنج داده می‌شد، ثروت و قدرت یافتند، سامورایی‌ها که از نزدیک به ۱۰۰ سال پیش جنگ ندیده بودند، به تجمل و تن‌آسائی افتادند و از نیرویشان هرچه بیشتر کاسته شد و این وضع پایه‌های نظام طبقاتی را متزلزل ساخت. بسیاری از سامورایی‌ها به بازرگانان وامدار بودند. پس، به نرخ مالیات افزوده شد تا درآمد

سامورایی‌ها بیشتر شود. شورشهای دهقانی و قیام کشاورزانی که گرسنگی و بینوایی ترس مرگ را از دلشان برده بود، روزافزون شد، و اعتبار و ابهت حکومت «باکوفو» کاهش یافت.

در چنین احوالی «یوشی مونه» به سال ۱۷۱۶ بر مسند «شوگونی» نشست، و مردم بهبود و اصلاح حال و کار خود را ازو چشم داشتند. «یوشی مونه»، از روی درایت، نخست از اعضای مجلس اعیان درباره اقتصاد و دفاع حکومت رأی خواست، و دریافت که سنجش درست اوضاع از آنان ساخته نیست. او مردم را به ترک تجمل و پیش‌گرفتن قناعت و زندگی ساده تشویق کرد. «یوشی مونه» دستگاه اداری و شیوه حکومتی پسندیده‌ای برقرار ساخت، بر اطاعت مردم از قانون و نظامات اجتماعی تأکید نهاد، و هزینه سازمان حکومتی «باکوفو» را کاهش داد. برجسته‌ترین کار او این بود که منع ورود کتابهای خارجی را، مشروط بر اینکه در تبلیغ مسیحیت نباشد، ازمیان برداشت. او با رئیس نمایندگی بازرگانی هلند در «ناگاساکی» و یکی از مترجمان بازرگانان هلندی تماس گرفت و درباره دانش غربی پرس و جو کرد و اندیشه داشت که از آن برای پیشرفت نظام سیاسی و اجتماعی ژاپن بهره گیرد. او خواست که تقویم و گاه شمار را هرچه دقیق‌تر سازند تا برای فرایض دینی و نیز در کشاورزی بهتر به کار آید. با این زمینه، دانش جدید در هیأت و ستاره شناسی، جغرافیا، پزشکی، ریاضیات، گیاه شناسی، برق، نقاشی به شیوه اروپایی و دیگر تازه‌های دانش و هنر به ژاپن راه یافت. در سال ۱۷۴۴ زیچ و رصدخانه‌ای در «ادو» ساختند و یک سالنمای دقیق‌تر انتشار یافت. کاشت و مصرف سیب‌زمینی شیرین، که مردم را از گرسنگی نجات بخشید، از جزایر «ریو کی‌یو» و از راه «کیوشو» آمد و نخست در «ادو» و سپس در سراسر ژاپن رایج شد.

«شوگون» نهم، «یه شیگا» پسر «یوشی مونه»، مردی سست‌عصر و «شوگون» دهم، «یه‌هارا»، فرمانروایی خموده بود. حکومت «باکوفو» سستی گرفت چندانکه «تانوما»، رئیس مجلس اعیان، قدرت را در اختیار درآورد. او اتحادیه‌های انحصاری برای منابع مختلف مانند مس، آهن، زاج، آهک و سنگرف ایجاد کرد و حق امتیاز سنگینی برای بهره‌برداری از این معادن قرارداد. اما این فرمانروا با خشکاندن اراضی حاشیه دریا و افزودن آن به سطح زیرکشت و همچنین با رسیدگی به وضع منطقه زراعی «هوکایدو»، جزیره شمالی ژاپن، در پیشرفت کشاورزی کوشید (در آن هنگام روسها به سوی جزایر «کوریل» که نزدیک «هوکایدو» است پیشروی می‌کردند). در این احوال تورم و گرانی فزاینده

بود و بلیه‌های بسیار یکی پس از دیگری نازل می‌شد، مانند خشکسالی، آتش - سوزی، سیل، قحطی و گرسنگی، بیماری‌های واگیر (که یکی ازینها ۱۹۰۰۰ قربانی گرفت) و فوران آتشفشانهای کوههای «آساما»، «می‌هارا» و «ساکوراجیما». در پیریشانه‌حالی اجتماعی، مردم شهرها به شورشهایی علیه سوداگران برنج دست زدند. در این هنگامه حتی فروش لقب و امتیاز سامورایی هم، از راه به فرزندی پذیرفتن پسران بازرگانان ثروتمند به خانواده‌های سامورایی، رواج یافت. این بلایا را از سوء حکومت «تانوما» دانستند و پسر او که عضو مجلس اعیان کوچک بود در یک سوء قصد کشته شد. «تانوما» خود نیز معزول شد و از اریکه قدرت به‌زیر آمد.

در پی این روزگار شوم، یک «دایمیو» هوشمند به نام «ماتسو دایرا - سادانوبو»، که از نوه‌های «شوگون» هشتم، «یوشی مونه»، بود. رئیس مجلس اعیان و رایزن عالی «شوگون» شد. او معتقد به اصول اخلاق برپایه تعلیمات کنفوسیوس بود، و در احیای اقتصاد «باکوفو» کوشید. «سادانوبو» مردم را به قناعت پیشگی در زندگی فراخواند، نظام مالیاتی را اصلاح کرد و اقتصاد کشاورزی را بهبود بخشید و به وضع جنگل‌کاری، ذخیره آب و آبیاری، امور عام‌المنفعه و کشت و کار توجه نمود. او به اندیشه ذخیره کردن برنج برای خشکسالی افتاد و به «دایمیو» ها دستور داد که انبارهای ذخیره بسازند و مقدار برنجی را که باید اندوخته شود معین کرد. او فقط از مکتب نوکنفوسیوسی حمایت می‌کرد. انتشار کتاب در هر زمینه دیگر منع شد و این محدودیت ناراحتی و اعتراض فراوان مردم را به دنبال داشت.

در همین احوال یک کشتی روسی به کناره‌های «هوکیدو» آمد و روسها خواستند راه تجارت با ژاپن را بازکنند. «سادانوبو» نپذیرفت، اما روسها پافشاری کردند زیرا که می‌خواستند در «هوکیدو» پایگاهی داشته باشند. در آن هنگام جزیره‌های «کوناشیر» و «ایتوروپ» از رشته جزایر «کوریل» در حکومت ژاپن بود. «ماتسودایرا سادانوبو» دستور داد تا دفاع ساحلی تقویت شود، و خود از این مواضع دیدن کرد. اما «سادانوبو» سرانجام ناچار به کناره‌گیری از ریاست مجلس اعیان شد زیرا سیاست‌های او سخت‌تر از آن بود که مردم به آن تن دهند.

در سال ۱۸۰۷ نیروهای روسیه ناگهان به جزیره «ایتوروپ» پیاده شدند و یک قلعه دفاعی ژاپن را با توپخانه کوبیدند. نیروهای ژاپن به سلاحهای جدید مجهز نبودند و تاب پایداری نیاوردند. سال بعد، درگیری میان انگلیس و هلند

بر سر مستعمره‌های شرقی به‌ژاپن کشید. یک کشتی انگلیسی به خلیج «ناگا-ساکی» آمد و محل نمایندگی بازرگانی هلند را بمباران کرد. این دو حادثه برای حکومت «باکوفو» هشدار بود که به دفاع کشور بیشتر توجه کند. برای این کار، حکومت «باکوفو» بیش از هرچیز، نخست در شمال و سپس در سراسر ژاپن، بررسی و شناسایی اقلیمی و نقشه‌برداری انجام داد.



سه «شوگون» نخست «توکوگاوا» مردان با عزم و اراده‌ای بودند که در استوار ساختن اساس حکومت خاندان خود سخت کوشیدند و فرمانروای واقعی کشور به‌جای امپراتور بودند. چون نوبت به جانشینان آنها رسید، نظام دولت و اساس حکومت همه ساخته و پرداخته شده بود و آنها کاری نداشتند جز آنکه برابر شیوه و طریقه‌ای که نهاده شده بود، حکومت کنند، قوانین و سنت‌های پیشینیان را مجری دارند و در کارها به توصیه و رهنمود وزیران و مشاوران خود رفتار نمایند. در مواردی که «شوگون» در خردسالی جانشین می‌شد، اداره کارها البته براین شیوه بود، اما دیگر شوگون‌ها نیز، از نیمه قرن هفده، خود را به راههای گوناگون محدود و مقید دیدند، چنانکه تشریفات دیوانی مانع آزادی عمل آنها بود، پس از آنکه «شوگون» به‌قصر اقامتگاه خود در دژ «ادو» وارد می‌شد، می‌بایست آنجا بماند مگر آنکه مناسبتی خاص و تشریفات، مانند سان دیدن از سپاه یا ادای احترام به آرامگاه «یه‌یاسو» در نیکورفتن به‌جایی را ایجاب کند.

امپراتور در کاخ خود در «کیوتو» و «شوگون» در قصر خویش در «ادو» هر دو در واقع زندانی مقام خود بودند. البته وضع و موقع ایندو را با هم مقایسه نمی‌توان کرد. امپراتور به‌سنتی که از قرن‌ها پیش معمول شده بود، بسا که پس از مدت کوتاهی اریکه و مقام خود را به جانشینش می‌سپرد و خود گوشه آرامش و بظاهر، عبادت می‌گزید. اما «شوگون» پس از جلوس، در اصل، برکنارشدنی نبود، و نیز بر اداره کارهای جاری مملکت مراقبت و سرپرستی داشت و مهر او باید بر همه اسناد و مقررات و اعلامیه‌های مهم دولتی زده می‌شد. گذشته ازین، چندتن از «شوگون‌های» آخری در کارهای سیاسی و فرهنگی کشور بسیار فعال بودند. با اینهمه، کارها در حکومت «شوگونی» رفته رفته از تصمیم‌گیری و اختیارداری مطلق «یه‌یاسو» و «یه‌میتسو»، دو «شوگون» اول، به دنبال کردن مقررات یا رویه‌های وضع شده، و گونه‌ای «حکومت مشروطه»، در دوره شوگون‌های بعدی‌گرایش‌داشت. براین زمینه، دامنه و درجه قدرت و تصمیم و نفوذ «شوگون» در کارها، بیشتر با

شوگونهای توکوکاوا

نام	سال تولد	سال جلوس (سن)	کناره گیری (سالهای حکومت)	مرگ (سن)
۱- یه یاسو	۱۵۴۲	۱۶۰۳ (۶۱)	۱۶۰۵ (۲)	۱۶۱۶ (۷۴)
۲- هیده تادا	۱۵۷۹	۱۶۰۵ (۲۶)	۱۶۲۳ (۱۸)	۱۶۳۳ (۵۲)
۳- یه میتسو	۱۶۰۴	۱۶۲۳ (۱۹)	(۲۸)	۱۶۵۴ (۴۷)
۴- یه تسونا	۱۶۴۱	۱۶۵۱ (۱۰)	(۲۹)	۱۶۸۰ (۳۹)
۵- چونایوشی	۱۶۴۶	۱۶۸۰ (۳۴)	(۲۹)	۱۷۰۹ (۶۳)
۶- یونوبو	۱۶۶۲	۱۷۰۹ (۴۷)	(۲)	۱۷۱۲ (۵۰)
۷- یه تسوگا	۱۷۰۹	۱۷۱۲ (۳)	(۴)	۲۷۱۶ (۷)
۸- یوشی مونه	۱۶۸۴	۱۷۱۶ (۳۲)	۱۷۴۵ (۲۹)	۱۷۵۱ (۶۷)
۹- یه شیکا	۱۷۱۱	۱۷۴۵ (۳۴)	۱۷۶۰ (۱۵)	۱۷۶۱ (۵۰)
۱۰- یه هارا	۱۷۳۷	۱۷۶۰ (۲۳)	(۲۷)	۱۷۸۶ (۵۰)
۱۱- یه ناری	۱۷۷۳	۱۷۸۶ (۱۳)	۱۸۳۷ (۵۱)	۱۸۴۱ (۶۸)
۱۲- یه یوشی	۱۷۹۳	۱۸۳۷ (۴۴)	(۱۷)	۱۸۵۳ (۶۰)
۱۳- یه سادا	۱۸۲۴	۱۸۵۳ (۲۹)	(۵)	۱۸۵۸ (۳۴)
۱۴- یه موجی	۱۸۴۶	۱۸۵۸ (۱۲)	(۸)	۱۸۶۶ (۲۰)
۱۵- یوشی نوو	۱۸۳۷	۱۸۶۶ (۲۹)	۱۸۶۸ (۲)	۱۹۰۳ (۷۶)

روحیه و منش هر فرمانروا و احوال زمان بستگی می‌یافت.

«شوگونها»، در قدرت نمایی، از امپراتور کم نبودند و دستگاه حکومت «شوگونی» به هر راه می‌کوشید تا احترام و ترس از فرمانروایان را در دل مردم بیفزاید و «شوگون» را، حتی در روزگار غروب دولتش، چون موجودی فوق بشر بنمایاند تا رعایا خود را در برابر او ناچیز و بی‌مقدار دانند. گواه ساده‌ای از این معنی، داستانی است به نام «گو - ناريساکی گو - یو نو یه» یا «خانه‌ای که «شوگون» آنجا آسود».

داستان چنین است که شوگون سیزدهم، «یه‌سادا»، که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ فرمان راند، بنابه سنت سالی یکبار با بازهای شکاریش بیرون می‌رفت و درنایی شکار می‌کرد که آنرا بیدرنک به دربار امپراتور در کیوتو هدیه می‌فرستادند. در کاخ امپراتور، این درنا را دو نیم می‌کردند، یک نیم به پادشاه تقدیم می‌شد و نیم دیگر را بشتاب به «ادو» باز می‌گرداندند تا در خورش درنا که بر سفره سال نو «شوگون» برای پذیرایی از امیران بزرگ می‌نهادند، مصرف شود.

یک سال که «شوگون» با موکب ملازمان و یساوان به‌شکار درنا می‌رفت، بنا به‌عادت با جامه‌ای ساده از یک بالاپوش و یک شلوار نخی با پای‌پوشی حصیری پیاده از میان شهر می‌گذشت. در این شکار تشریفاتی ملازمان و همراهان او به سنت پرهیز از تجمل که نیای بزرگش «یه‌یاسو» نهاده بود، هفتاد یا هشتاد سردار و سامورایی و خدمتگزار بیشتر نبودند. «شوگون» در این دوره، دیگر آن سردار رزمنده پرتوان و تلاش روزگار نیاگان خود نبود و شاید این مراسم تنها فرصتی بود که او از قصرش بیرون می‌آمد و سفر می‌کرد و خستگی را می‌آزمود. همه خیابانهای مسیر او از مردم خالی شده و زیر مراقبت بود و پنجره‌های روبه‌گذر همه بسته بود و کسی اجازه نداشت که به تماشا بایستد. پیشداران موکب «شوگون» از جلو می‌دویدند و با تکان‌دادن بادبزنها سفید و بزرگ کاغذی که در دست داشتند، اشباح خیالی را از سر راه می‌رانند. با چنین هیبت و هیأتی «توکوگاوا یه‌سادا» از محله «آساکوسا» روانه بیرون بود که ناگاه امیر نازک‌بدن بدحال شد و تاب ایستادن نیاورد و تند از موکب و ستون تشریفاتی بیرون آمد و جلوی نزدیکترین خانه نشست. از قضای روزگار، اینجا دکان و خانه ابریشم - فروشی بود به‌نام «جوشویا». این رویداد از روزگار «شوگون اول»، در تاریخ حکومت دو قرن و نیمه خاندان «توکوگاوا» بی‌سابقه بود و حیرت همگان حد و مرزی نداشت، تا که یکی از ملازمان به‌خود آمد و گفت که چیزی بیاورند تا شوگون برآن بنشیند، و شاگرد مغازه تشکجه نوی آورد و زیرانداز ساخت. یکی دیگر از ملازمان

از صاحبخانه خواست که آبجوش بیاورد که مرد ابریشم فروش زود آماده ساخت و سراسیمه، در حالی که به تعظیم و سجده کمر خم کرده و سر فرود آورده و چشم به زیر داشت، در پیاله‌ای که در دسترس بود، تقدیم کرد.

شوگون پس از آنکه اندکی آسود، بهبود یافت و به سفر ادامه داد. اما همین که شوگون پا از این خانه بیرون گذاشت، یک مأمور کلانتر شتابان آمد و هشدار داد که باید حرمت تشکچه‌ای را که فرمانروا بر آن نشسته بود، نگهدارند پس، قفسه‌ای همطراز با قفسه زیارتگاه خانگی (محراب و عبادتگاه کوچکی است که به سنت بودایی به منظور دعا و نیایش برای آمرزش و شادی روح مردگان در گوشه‌ای از خانه ترتیب می‌دهند) در بهترین اتاق خانه ساختند و آن تشکچه و پیاله را در گنجۀ بالای آن جا دادند. روز بعد، مأمور دیگری آمد و «جوشویا» را نزد کلانتر محل احضار کرد. او که از جان خود بیمناک شده بود به دارالحکومه رفت، اما امیر شهر او را برای خدمتی که انجام داده بود تحسین کرد و پنج «کوان» - مون» که مبلغ ناچیزی سکه مسی بود به وی پاداش داد، با فانوس کاغذی بزرگی که رویش با حروف درشت نوشته بود «ئو ناری - ساکی گو - یو نو یه» (مکان عالیقدری که فرمانروای عالیجاه در آن آسود).

اما چنین افتخار و پاداشتی نوعاً مایه زیان و ناراحتی «جوشویا» می‌نمود، چرا که از همانروز همه دوستان و خویشان و همسایگان و بسیاری مردم بیگانه، هریک با هدیه‌ای، به دیدار و تبریکش آمدند و به سلامتیش نوشیدند و پذیرایی شدند و خرج این مهمانداریها برای مرد ابریشم‌فروش کمرشکن شد. هنگامی هم که آمد و شد مردم سرانجام به پایان آمد، باز صاحبخانه مجال آسایش نیافت زیرا که مأموران کلانتر گاه و بیگاه سراغش می‌آمدند تا مطمئن شوند که حرمت آن تشکچه و پیاله محفوظ است. زندگی ابریشم‌فروش بیچاره روی آرامش نمی‌دید و پنداری که شیطان فرزندش را به دایگی او سپرده بود.

دیر زمانی ازین رویداد نگذشته بود که «توکوگاوا یه‌سادا» از شوگونی کناره گرفت و به گوشه انزوا رفت و «یه‌موچی» «شوگون» ماقبل آخر، در سال ۱۸۵۸ جانشین او شد. او نیز پس از هشت سال به مرگ ناگهانی در راه کیوتو درگذشت شوگونها که در این روزگار حرکت و فعالیت جز کارهای رسمی و تشریفاتی نداشتند و جدا از زنان حرم خود با کمتر کسی حشر و نشر می‌کردند چنان زود رنج و عصبی و سست مزاج شده بودند که زندگی طبیعی از آنها انتظار نمی‌رفت. در همین هنگام آتش‌سوزی گسترده‌ای، که آن سالها زیاد پیش می‌آمد، در توکیو درگرفت و به محله «آساکوسا» هم دامنه یافت و شراره‌های آتش هر لحظه

به دکان و خانه «جوشو - یا» نزدیک‌تر می‌شد. او سراسیمه، پیش از هرکار دیگر، تشکچه و پیاله گرانقدر را در انباری ایمن از آتش گذاشت و سپس زندهای خانه را روانه شعبه فروشگاهی در مرکز شهر کرد تا از گزند آتش دور بمانند و آنگاه به دربردن چیزهای گرانبهای دکان از دم آتش پرداخت که در همین هنگام مأموری از سرای حکومتی سر رسید و به او گفت که فانوسی را که روز بعد از آن رویداد، کلانتر به او داده، و او هیچگاه آنرا به‌کار نبرده بود، بیرون ساختمان بیاویزد. او همین کار را کرد و پس از اندک زمانی با شگفتی دید که یکی از دو کلانتر یا امیر حاکم توکیو، عالیجناب «یاماگوچی چوروگا - نو - کامی» شتابان از راه رسید و در برابر ساختمان مستقر شد و بیدرنگ بیست سی نفر از مأموران او ساختمان را دوره کردند و به آتش‌نشانان دستور دادند تا به بام خانه همسایه‌ها رفتند و با تمام قدرت خود خانه‌ها و بناهای پیرامون آنجا را فرو کوفتند و آوار و تیر و تخته آنرا هم از آنجا بردند چنانکه گرداگرد خانه «جوشو - یا» سراسر صاف و هموار شد و راه رخنه‌ای برای آتش نماند. با آنکه همه خانه‌های آن محله در آتش سوخت و خاکستر شد، خانه و دکان نظر کرده «جوشو - یا» کمترین آسیبی ندید. نمای این ساختمان که، در سایه حفاظت فانوس کلانتر، چون نگینی در میان ویرانه و خاکستر خانه‌های محله سالم برجای مانده بود، افسانه قدرت «شوگون» را در چشم مردم نمودار می‌ساخت و «جوشو - یا» هم دریافت که چند دقیقه نزول اجلال فرمانروای عالیجاه و سپهسالار کل ژاپن برایش بیفایده نبوده است.

در تعبیر این رویداد بعضی از مورخان و جامعه‌شناسان معاصر ژاپن می‌گویند که هرچند ژاپن امروز به‌ظاهر و در نما و جلوه با یک سده پیش خیلی متفاوت به نظر می‌آید، اما در واقع، اساس و بنیاد کارها، که روحیه برترنگریستن و احترام به مقامات یکی از مایه‌های اصلی آن می‌باشد، چندان دیگرگون نشده است - با نظام و حکومتی چنان سنجیده و دقیق و بقاعده که ژاپن در دوره تحول خود تجربه کرد، و بهیاری مردان قابل و مردم کوشا و منضبط، چرخش و گردش کارها به روی صلاح و در سوی سعادت و رفاه اجتماعی امروز چنان طبیعی و آرام بود که، به قول «ژوانگ زو» حکیم چینی، پنداری که کوله‌باری را ازین شانه به آن شانه بندازند.



حکومت شوگونی هرچند گاه یک بار می‌کوشید تا وضع متزلزل خود را با

دست زدن به «اصلاحات» موقت، بخصوص با منع تجمل‌خواهی و پنددادن به قناعت و سخت‌کوشی، ترمیم کند. از مهمترین این موارد «اصلاحات کیوئ هوء» بود که در سال ۱۷۱۶ از سوی «شوگون هشتم»، «یوشی‌مونه»، به اجرا نهاده شد، و «اصلاحات کان‌سی» که در سال ۱۷۸۹ به وسیله «ماتسودایرا سادانوبو» اعمال گردید. اما شکست پی‌درپی این تدابیر جز آشکارتر ساختن تعارضات اجتماعی اثری نداشت.

روستاهای پررونق اطراف «اوساکا» در نتیجه سالهای پی‌درپی بدی محصول، کاهش تولید پنبه و پایین آمدن مصرف دانه‌های روغنی، دچار قحط و تنگسالی سخت شده بود. در بعضی جاها کشاورزان، به گروه، روستاهایشان را رها می‌کردند و می‌رفتند. خشکسالی بزرگ سال ۱۸۳۳ وضع را از آنچه بود بدتر کرد، و قحط و غلا و هرج و مرج در کشور گسترده و نظام حکومت اربابی - لشکری را تهدید به نابودی نمود. کار چنان سخت شد که «اوء شیو هی‌هاچیرو» از سرکردگان سامورایی، که از وضع رقت‌بار کشاورزان سخت متأثر شده بود، علیه حکومت سر به شورش برداشت.

شورشهای دهقانی و آشوبهای شهری هرچه بیشتر در اینجا و آنجا برخاست. اما مهمترین سلاح مقاومت مردم رنج‌دیده در این هنگام سواد خواندن و نوشتن بود. شگفت این‌که طبقه حاکم خود سرسختانه مردم را به فراگرفتن دانش خواندن و نوشتن و به کار بردن چرتکه (که وسیله معمول حساب‌کردن در ژاپن بوده و هست) تشویق کرده بود. هنگامی که طبقه حاکم دریافت که دیگر به نیروی زور تنها نمی‌تواند حکومت کند، کوشید تا با تلقین و القاء اخلاقیات کنفوسیوسی به مردم، حربه سواد را که به آنها داده بود تعدیل کند و آنها را منابع رام بهره‌دهی مالیاتی نگهدارد. اما شگفت این‌که نتیجه این کار کاملاً عکس بود. بالا رفتن سطح آموزش عمومی موجب شد که جریان اصلی خلاقیت فرهنگی از طبقه بالای مردم، به میان طبقات متوسط و پایین مردم شهرنشین آید. آموزش، با انگیزش توسعه یک فرهنگ غنی و متنوع، نه تنها در شهرهایی مانند «ادو» و «اوساکا»، که در شهرهای کوچک و دهکده‌ها نیز، زمینه را برای فرارسیدن عصر جدید آماده ساخت.

نزدیک به پایان قرن هیجده، هشت پزشک ژاپنی کتابی درباره اندام‌شناسی از هلندی به ژاپنی ترجمه کردند جز یکی ازین پزشکان که کمی زبان هلندی می‌دانست، دیگران نمی‌توانستند متن اصلی را بخوانند. آنها با تشریح اندامهای بزهکاران اعدام شده و تطبیق آن با تصاویر کتاب هلندی، پس از چهار سال کار

ترجمه را به انجام رساندند.

ادبیات قدیم ژاپن نیز بررسی شد، و همچنین مکتب «نوکنفوسیوسی» و معارف هلندی و اروپایی. درینباره بویژه از مطالعاتی که در «کوجیکی» (تاریخ باستانی ژاپن) شد، باید یاد کرد. در هر امارت و تیولنشین مدرسه‌ای برای فرزندان ساموراییها بنیاد شد. دانش‌آموزان آیین کنفوسیوس را، که مهمترین دانش بایسته سامورایی‌ها دانسته می‌شد، همراه فنون رزمی فرا می‌گرفتند. شماره این مدارس به ۲۴۰ می‌رسید و بعدها مطالعه ادب قدیم، دانش هلندی (اروپایی) و علم طب به مواد آموزشی افزوده شد. مدرسه‌هایی به نام «ته‌را کویا» برای فرزندان شهریان (بازرگانان و پیشه‌وران) بنیاد شد که در آن خواندن و نوشتن و حساب کردن با چرتکه را یاد می‌دادند. یک پزشک آلمانی به نام «سیبولد» P. F. Siebold که برای یک شرکت هلندی کار می‌کرد در سال ۱۸۲۳ به ژاپن آمد و پنجسال در اینجا ماند. او بسیاری از بیماران را درمان کرد و نیز علوم طبیعی درس می‌داد. «سیبولد» کتابی نوشت زیرعنوان «نیپون» (ژاپن) که در آن از جغرافیا، مردم، تاریخ، هنرهای زیبا، زبان، ادبیات، دین و صنایع ژاپن سخن رفته است. یک متخصص اقتصاد کشاورزی به نام «نی نومی‌یا سونو-توکو» (که نام کودکی او «کین جیرو» بود) از مردم خواست که با سادگی و قناعت زندگی کنند تا «دایمیو» را از گرفتاری اقتصادی برهانند. او تعلیم می‌داد که ملاکین و هم کشاورزان باید که با حداقل زندگی بسازند، مصرف‌کننده بی-مصرف نباشند و همیشه ذخیره برای روز مبادا نگهدارند. «سونوتوکو» که در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمده بود در آموختن کوشید و همزمان سخت کار می‌کرد تا کمک پدر و مادرش باشد. او سرانجام توانگر و صاحب ملک شد و در مقام مشاور اقتصادی، نخست در خدمت «دایمیو» و امیر ولایت خود و سپس در دستگاه «شوگون» به کار پرداخت. او برای بهبود وضع رودخانه «تونه» در شمال «ادو» فعالیت داشت. پیش از جنگ دوم نیز که دولت از مردم خواست که کوشایی و قناعت پیشه کنند تا بتوان به بسیج نظامی توفیق یافت، دوره نوجوانی «سونو-توکو» برای دانش‌آموزان مدارس سرمشق نهاده شد، مجسمه «سونوتوکو» در حالی که در راه بازگشت از بیشه و جنگل و با کوله‌باری هیزم بر پشت، کتابی در دست دارد و می‌خواند، در محوطه همه مدرسه‌ها نصب شد. در ژاپن امروز نیز با همه ثروت و ترقی و رفاه اجتماعی، باز به ملاحظه کمبود منابع طبیعی و آسیب پذیری بسیار این کشور در یک بحران احتمالی، کوشش می‌شود تا فلسفه و شیوه قناعت در مردم زنده و بیدار بماند. با همه جلوه‌های یک جامعه مرفه و

مصرفی، سخن اینست که مردم ژاپن در روز مبادا می‌توانند به پیاله‌ای برنج یا شوربا و رشته برای خوراک روز اکتفا کنند.

افول نظام باکوفو و پایان حکومت سپهسالاری

در نیمه قرن نوزده مردم از گرسنگی رنج می‌بردند. در این احوال، بازرگانان سودجو و قدرتمند از راه خرید و فروش برنج منافع کلان می‌بردند و مال می‌اندوختند، اما مقامات «باکوفو» توجهی به اوضاع نداشتند. یکی از صاحب‌منصبان پیشین که پیرو مکتب عملی کنفوسیوس و نگران احوال کشور بود، یورشی را به سرای حکومتی برانگیخت که سرکوب شد. «باکوفو» ازین پیشامد تکان خورد. پس از «شوگون» یازدهم، «یه‌ناری»، که فرمانروایی خودرأی بود، رئیس مجلس اعیان به‌نام «میزونو تادا‌کونی» شیوه حکومت سختگیرانه‌ای را دنبال کرد که قناعت و سادگی از مردم می‌خواست و هرگونه تفریحی را منع نمود، تا آنجا که هنرپیشه‌های نمایش کابوکی را هم از ادو راندند. اما این فشار و سختگیری طاقت‌فرسا زمینه حمایتی در میان مردم نیافت.

در برابر این آشفته‌حالی، دانشمندان معارف هلندی (اروپایی) و اندیشمندان و ادیبان مکتب سنتی در درستی سیاست‌های «باکوفو» تردید یافته بودند. «شوگون» فراگرفتن دانش اروپایی را تشویق می‌کرد و می‌پنداشت که این‌وسيله در اصلاح کار حکومت «باکوفو» مؤثر خواهد بود. اما دانشمندان هر روز بهتر و بیشتر می‌دیدند که ممالک بیگانه در حال پیشرفتند و فقط ژاپن است که همیشه درجا می‌زند. استادان ادب قدیم ژاپن نیز عقیده داشتند که حکومت کشور نباید در اختیار «باکوفو»، بلکه باید در دست امپراتور باشد. پس این هر دو گروه، دانشمندان معارف غربی و ادیبان ژاپن، اندیشه انتقادی در کار حکومت داشتند. در این میان، در سال ۱۸۴۴، یک کشتی جنگی فرانسوی با درخواست گشایش باب تجارت اما بانیت ترویج مسیحیت به «اوکیناوا» آمد. سلطان «اوکیناوا» که تحت حمایت امیر «شیمازو»، «دایمیو» ولایت «ساتسوما» (ایالت کنونی «کاگوشیما») بود، در چاره کار درماند. اندکی پس از آن یک کشتی جنگی انگلیسی آنهم با درخواست تجارت، به اوکیناوا آمد. امیر «شیمازو» آنچه را که می‌گذشت به «باکوفو» گزارش داد. «شیمازو ناریاکی‌را»، که خود دانش هلندی آموخته بود، چنین دریافت که فرانسویها و انگلیس‌ها نیتشان تنها ارتباط با «اوکیناوا» نیست، بلکه می‌خواهند راه خود را در ژاپن باز کنند. او

احتمال داد که بزودی بسیاری دولتهای دیگر با نیت مشابه و با طرح درخواست مناسبات بازرگانی پیش خواهند آمد، و پیش‌بینی کرد که در آینده نزدیک کشتی‌های بیگانه به سواحل خاک اصلی ژاپن خواهند آمد، و عقیده داشت، که ژاپن باید بنادر خود را به روی همه کشورهای بازکند. او می‌اندیشید که ژاپن در تجارت خارجی باید چندان قوی باشد که بتواند دریای مسای با آنان گفتگو کند. در ماه ژوئیه ۱۸۵۳، چنانکه «ناریاکیرا» پیش‌بینی کرده بود، ناوگانی به فرماندهی «ماتیوپری» Commodore Matthew C. Perry افسر نیروی دریایی امریکا بی‌خبر به «اوراگا» (که اکنون بخشی از یوکوسوکا نزدیک یوکوهاما است) در دهانه خلیج «ادو» رسید. ناوگان او مرکب بود از دو ناو بخاری و دو ناوچه فولادی. همه این سفاین رنگ سیاه شفاف داشتند. ژاپنی‌ها که دانشی از قوه بخار و مهندسی ماشین‌ها نداشتند، با دیدن کشتی‌های بخاری که خلاف جهت باد حرکت می‌کردند و از دودکش آنها دود بیرون می‌آمد، شگفت‌زده شدند. اهالی «اوراگا» این کشتی‌ها را «کوروفونه» یعنی «کشتی‌های سیاه» نامیدند و ورود آنها هراس و آشفتگی زیاد در آن ناحیه پدید آورد. «پری» نامه‌ای از فیلمور Millard Fillmore رئیس جمهوری ممالک متحده متضمن درخواست گشایش مناسبات تجاری تسلیم کرد و سپس ناوگانش روانه اوکیناوا شد، با این وعده که اوایل سال دیگر برمی‌گردد تا پاسخ پیام را بگیرد. حکومت «باکوفو» از چاره درماند. مردم نیز درینباره به دو جناح محافظه‌کار و مصلحت‌بین تقسیم شدند. محافظه‌کاران خواهان بیرون راندن بیگانگان بودند و گروه دیگر نظر به پذیرفتن خواستهای امریکا داشتند. «باکوفو»، برای نخستین‌بار، از امپراتور رأی خواست و نیز «دایمیو»ها را به مشاوره فراخواند. دربار محافظه‌کار و نیز «دایمیوها» اخراج بیگانگان را خواستند. اما «باکوفو» که سرانجام جنگ تریاک سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۳ میان انگلیس و چین را می‌دانست، کار را دشوار می‌دید و چون ناوگان «پری»، مرکب از هفت کشتی، در ماه فوریه ۱۸۵۴ به خلیج «ادو» بازگشت، راهی جز آن نیافت که پیمانی با ممالک متحده امضا کند و بندر «شیمودا» در شبه جزیره «ایزو» و بندر «هاکو-داته» در «هوکایدو» را به روی سفاین امریکایی بگشاید. همچنین اجازه داده شد که امریکا در بندر «شیمودا» کنسول مقیم داشته باشد.

طی دو سال از تاریخ امضای این پیمان، حکومت «باکوفو» ناچار شد پیمان‌های مشابهی با انگلیس و روسیه و هلند امضا کند. باکوفو افسون پیشرفت و توسعه صنعتی غرب و کاربرد نظامی آن شد و با این مسأله روبرو گردید که چگونه نیروی توپخانه برای دفاع از قلمرو خود بسازد. در «ایزو» کارخانه ذوب

آهنی برای توپریزی ساخته شد و یک دژ دفاعی در خیلج ادو بنا گردید. چند تن از «دایمیوها» که نگرانی بسیار برای آینده امارت خود و سرنوشت ژاپن یافته بودند، آموختن علوم جدید را ترویج و به تجهیز خود با اسلحه غربی آغاز کردند. در این احوال زلزله سختی «ادو» را تکان داد و این رویداد به ناآرامی اجتماعی افزود. در این هنگام «لی نائوسوکه» رئیس مجلس اعیان شد. او در اداره کارها خودرأی بود و مخالفان را اعدام می‌کرد. در سال ۱۸۵۸ «تاونزند هریس» Townsend Harres نخستین کنسول آمریکا برای بستن یک پیمان همه‌جانبه تجاری متضمن ماده کاپیتولاسیون که برابر آن آمریکاییها از حقوق برون‌مرزی در ژاپن برخوردار می‌شدند، با حکومت «باکوفو» وارد مذاکره شد. ترتیب کاپیتولاسیون از جمله به‌اتباع آمریکا حق می‌داد که در صورت ارتکاب جرم در محکمه کنسولی خود محاکمه شوند. «نائوسوکه» با همه مخالفتی که با این خواسته می‌شد آنرا پذیرفت. دیگر دولتهای اروپایی نیز بزودی پیمانهای همانندی با ژاپن بستند و دروازه‌های این کشور از هر سو به‌روی آنان باز شد.

«نائوسوکه» با مسائل دشواری روبرو بود که می‌بایست خود به حل آنها بپردازد، که مهمتر از همه مسئله جانشینی «شوگون» و ضدیت جناح محافظه‌کار در حکومت «باکوفو» و جناح وفادار در دربار امپراتور باسیاست او بود. اقدامات «نائوسوکه» دشمنی شماری از «دایمیو»ها را نیز برانگیخته بود و او در سال ۱۸۶۰ در یکی از دروازه‌های قصر «ادو» در سوء قصدی کشته شد.

در این هنگامه آشوب و آشفتگی سه گروه عمده در برابر هم بودند، حکومت «باکوفو»، جناح ضدباکوفو و سازشکاران یا میانه‌گیران. این گروه سوم، به‌رهبری «شیمازو هیسامیتسو» دایمیوی بیرونی‌ایالت «ساتسوما»، می‌خواست حکومت تازه‌ای بنیاد کند که دو گروه «باکوفو» و درباریان نیز در آن باشند. جناح باکوفو در این هنگام چنان ناتوان بود که به‌زودی به‌گروه سازشکاران پیوست. این گروه از گشایش مناسبات بازرگانی با ممالک بیگانه حمایت کرد. اما گروه ضد باکوفو، به‌رهبری میهن‌پرستان «چوء شوء» (ایالت کنونی یاماگوچی)، که قلمرو دایمیوی بیرونی به‌نام «موء ری» بود، سرسختانه خواست که بیگانگان را از کشور برانند و قدرت را به امپراتور باز دهند. ساموراییهای «چوء شوء» و شماری از ساموراییهای بی‌امیر از ولایات دیگر که در «چوء شوء» گرد آمده بودند، پنهانی به کیوتو رفتند و با اعیان دربار راه مبارزه با مخالفان را بر رسیدند. اما امپراتور «کوء می»، به جای پشتیبانی‌کردن از ساموراییها، آنانرا با کمک سازشکاران از کیوتو راند. امپراتور می‌کوشید تا با همکاری «باکوفو» به آشوب و بحران پایان

دهد.

در میانه کشاکش‌ها، رویدادی در حومه «یوکوهاما» به بحران اوضاع افزود. حادثه از آنجا آغاز شد که یک گروه چهارنفره انگلیسی، سواره در راه به‌قافله «دایمیوی» ایالت «ساتسوما»، «شیمازو هیسامیتو» برخوردند. انگلیس‌ها به موکب «دایمیو» اعتنا ننمودند و به جای آنکه بنابه رسم مردم ژاپن پیاده شوند و به‌زانو بیفتند تا خان بگذرد، همچنان به راه خود رفتند. یکی از سامورایی‌های همراه «دایمیو» در حالی که فریاد می‌زد «مردک‌های گستاخ» حمله آورد و یکی از انگلیس‌ها را به‌شمشیر درید.

سفیر انگلیس به‌جبران واقعه خواستار ۱۰۰۰۰۰ لیره غرامت از حکومت «باکوفو» و ۲۵۰۰۰ لیره غرامت از حکومت ایالتی «ساتسوما» همراه باتسلیم قاتل شد. کشتی‌های جنگی انگلیس برای تهدید «باکوفو» وارد خلیج «ادو» شدند و «باکوفو» سرانجام به درخواست انگلیس‌ها گردن نهاد. اما حکومت ایالتی «ساتسوما» درخواست را نپذیرفت و آماده جنگ شد. چندین روز پیاپی دو طرف یکدیگر را زیر آتش توپخانه گرفتند، اما قدرت توپخانه دریایی انگلیس از توپخانه «ساتسوما» خیلی بیشتر بود و در نتیجه بمباران سنگین، بخشی از شهر «کاگو-شیما» در آتش سوخت. اما سامورایی‌ها دلیرانه جنگیدند و فرمانده انگلیسی کشته شد. در نتیجه این پیشامد جناح ضد باکوفو که در بیرون راندن خارجی‌ان پافشاری می‌کرد نیرو گرفت و به تلاش افتاد و حکومت «باکوفو» ناگزیر، تصمیم به اخراج بیگانگان گرفت.

همان روز اجرای این فرمان، دژ «چوء شوء»، که امیر آنجا از جناح ضد باکوفو حمایت می‌کرد، به روی یک کشتی بازرگانی آمریکایی آتش گشود، دو هفته پس از آن یک کشتی فرانسوی و سپس یک کشتی هلندی را نیز به توپ بست. چند ماه بعد، ناوگان متحدی مرکب از جهازات انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و هلندی به «چوء شوء» حمله کرد و ۲۰۰۰ تن‌گذار دریایی در آنجا پیاده شدند و دژ را تصرف کردند.

در نتیجه این پیشامد، در افکار عمومی ژاپن دگرگونی عمده پیدا شد و دولتهای بیگانه نیز دریافتند که «باکوفو» دیگر توانایی حکومت بر ژاپن را ندارد. دولت انگلیس تصمیم گرفت که حکومت ایالتی «ساتسوما» را یاری دهد تا یک حکومت مرکزی تازه ایجاد کند و بنادر ژاپن را به روی ممالک دیگر بگشاید.

در این گیر و دار، فعالان جناح ضدباکوفو ایالت «چوء شوء» که سرکردگان این جنبش بودند از شیوه و رفتار امپراتور «کوء می» که می‌خواست بحران را

با همکاری باکوفو آرام سازد، رنجیده و ناخشنود شدند. در پایتخت امپراتور نیز میان بعضی افراد گروه ضد باکوفو و دسته‌های هوادار آن که در کیوتو جا داده شده بودند، تیراندازی‌هایی شد. امپراتور به حکومت «باکوفو» فرمان داد که به ایالت «چوء شوء» حمله کند. یک نیروی متحد ۱۵۰۰۰ نفره مرکب از سربازان ۲۱ ولایت امیرنشین بسیج شد و به فرماندهی یک سردار «توکوگاوا» آماده جنگ گردید. این نیرو از کمک «سایگوء تاکاموری» امیر ولایت «ساتسوما» برخوردار بود و فرماندهی کل سپاه به او واگذار شد. این سپاه در همان هنگام که نیروی متحد ممالک غربی در کار حمله بود، در مرز ایالت «چوء شوء» گرد آمد. حکومت «چوء شوء» بی‌جنگ و مقاومت تسلیم شد و نبردی روی نداد. اما نیروی «باکوفو» سال دیگر دوباره به «چوء شوء» تاخت زیرا که این ایالت همچنان با حکومت «شوگون» دشمنی می‌ورزید. اینبار بسیاری از «دایمیو»ها، بویژه امیر ایالت «ساتسوما» یاری نکردند و در نتیجه، نیروی «باکوفو» شکست خورد. در میانه این آشوب «یه‌موچی»، شوگون جوان، از بیماری مرد. «توکوگاوا یوشی نوبو» که سرپرستی شوگون نوسال را داشت، به‌جای او نشست، چندی نگذشته بود که امپراتور «کوء می» که به حکومت «باکوفو» اعتماد و عطف داشت، درگذشت. حکومت‌های ایالتی «ساتسوما» و «چوء شوء» اتحادی ساختند و زمینه را برای یک حکومت مرکزی تازه آماده کردند. حکومت «باکوفو» ازین رویدادها و نشانه‌ها هراسان شد. در این هنگام یکی از «دایمیوها» که یار «باکوفو» بود به «شوگون»، «یوشی نوبو»، پیشنهاد کرد که قدرت حکومت به امپراتور اعاده شود، با این شرط که خاندان «توکوگاوا» در اختیارات حکومت سهیم باشد. «یوشی نوبو» که از بحران اوضاع نگرانی داشت، این رأی را پذیرفت و در سال ۱۸۶۷ قدرت حکومت از «شوگون» به امپراتور بازگردانده شد. اما مین‌پرستان «ساتسوما» و «چوء شوء» و گروهی از اعیان دربار با شرط یادشده مخالف بودند. آنها می‌خواستند که قدرت «توکوگاوا» را یکسره از میان بردارند و خواستار تسلیم همه نواحی زیرنفوذ «توکوگاوا» و تمامی نیروهای آن به حکومت مرکزی شدند. سرداران و ملازمان «توکوگاوا» به‌خشم آمدند و زد و خوردهایی در کیوتو روی داد.

در کیوتو امپراتور «موتسو هیتو»، که چهارده سال داشت، جلوس کرده بود. درباریان با این‌نظر همراه شدند که مقاومت «توکوگاوا» درهم شکسته‌شود. نیروهای امپراتوری، و در آن میان سامورایی‌های ساتسوما و «چوء شوء»، به رهبری یکی از شاهزادگان، درحالی که «سایگوء تاکاموری» رئیس ستاد لشکر و همراه

دستیار او بود، روانه «ادو» شدند. «تاکاموری» چهار سال پیش از آنهم که نیروی باکوفو به «چوء شوء» تاختند، ریاست ستاد آن سپاه را داشت. مردم در مسیر این سپاه خوشحالی می نمودند و با دیدن پیشروی این نیروها فرا رسیدن عصر تازه ای را نوید می دادند.

سرود معروف «می یاسان، می یاسان -» که آهنگ آن در اپرای «مادام باتر-فلای» Madame Baterfly ساخته پوچینی Pucciny آمده است، در این زمان ساخته شد. در «ادو» مقامات «باکوفو» به بررسی وقایع نشسته بودند، اما فضای گفت و گوی آنها تیره و آشفته بود. «توکوگوا یوشی نوبو» می خواست از پیشامد جنگ جلوگیری.

سرانجام «سایگوء تاکاموری» و «کاتسو کایشوء»، نماینده حکومت توکوگوا، به گفت و گو نشستند. در این مجلس «کایشوء» تصمیم به احتراز از جنگ و تسلیم به نیروهای امپراتور گرفت. با این قرار، «توکوگوا» به «سوروگا» (ایالت شیزوگای کنونی) منتقل شد، پایتخت ژاپن از کیوتو به «ادو» آمد و این شهر نام تازه توکیو را یافت، و در سال ۱۸۶۸ حکومت امپراتوری بانظام تازه ای آغاز به کار کرد. این سلسله رویدادها در تاریخ ژاپن به «اعاده قدرت می جی» معروف است، و دوره سلطنت امپراتور «می جی» که ازین پس ادامه یافت، عصر «می جی» خوانده می شود. این رویدادها و دگرگونی را «دایمیوها» یا بزرگان دربار پیش نیاوردند، بلکه جوانان و ساموراییهای «ساتسوما» و «چوء شوء» آنرا ساختند، زیرا که با تجربه جنگ وستیزولایاتشان با قدرتهای بیگانه دریافتند که اگرزود دست به کار تجدد ژاپن نشوند، کشور آنها از قافله تیزرو تمدن صنعتی و ممالک دیگر جهان واپس خواهد ماند.

رویدادهای نهضت «می جی» در تاریخ تجدد ژاپن و شناخت جریانهای معاصر اهمیت اساسی دارد و از اینرو در آغاز کتاب دوم با تفصیل بیشتری به آن پرداخته خواهد شد.

جریانهای فکری و فرهنگی در دوره توکوگوا

دوره دو قرن و نیمی «توکوگوا» از نظر فکری و فلسفی پرتب و تابترین دوره تاریخ ژاپن است. تنوع و رویارویی فکری و عقیدتی در این دوره فراوان و عمیق بود. در یک سو، دانشمندان مکتب «کنفوسیوس» بودند که بی پروا خود را «وحشیان شرقی» می خواندند و سرزمین و پروردگاه مراد فرزانه خود، چین، را آشکارا می ستودند. در سوی دیگر، دانشمندان «کوگو گاکو» یا مکتب ملی جای داشتند که با اندیشه های نژادی خود خوش بودند. بعضی از اندیشمندان به مطالعه

شیوه‌های علمی باخت‌زمین پرداختند و دیگران شور و آگاهی را در انتقاد مکتبی از نوشته‌های قدیم کنفوسیوسی یا ژاپنی می‌یافتند.

مبنای فلسفی و حمایت فکری نظام حکومت اربابی - لشکری «توکوگاوا» را آیین کنفوسیوس به‌دست داد. این آیین در سنت ژاپنی درجه دوم اهمیت را، پس از آیین بودا، داشت و دانش آن به‌جامعه اعیان و روحانیان بودایی محدود بود، اما در حکومت «توکوگاوا» اعتبار و اهمیت نخستین یافت و پایه و مایه اندیشه حکومت و مملکت‌داری شد. اما با آنکه آیین کنفوسیوس در خاستگاه آن، چین، تأکید اولی را بر وفاداری فرد نسبت به والدین نهاده و وفاداری نسبت به فرمانروا را در درجه دوم شمرده‌بود، در ژاپن بر وفاداری به‌امیر و فرمانروا پیش و بیش از هرچیز تأکید شد تا به این مایه قدرت حکومت مرکزی نظامی و سلطه امیران حاکم ولایت بر مردم محکم شود. در این کار، سنت‌های دیرین ژاپنی در مایه فداکاری و جانبازی و ایثار، با استفاده از فلسفه و تعبیر کنفوسیوس به صورت آیین دقیق رفتار اجتماعی ساخته و پرداخته شد.

حکومت «توکوگاوا» از میان مکتب‌های مختلف آیین کنفوسیوس، اندیشه «نوکنفوسیوسی» را که حکیم چینی به‌نام «چو هه‌سی» (۱۲۰۰-۱۱۳۰) بنیاد کرده بود، آیین رسمی خود ساخت. هدف این بود که هرگونه هوای سرکشی و قیام رزمندگان سامورایی در برابر از میان برداشته شود و روح از خودگذشتگی سربازی با فضیلت‌های کنفوسیوسی پیوند یابد. هدف دیگر در این کار مقابله با آخرت‌نگری آیین بودا و دین مسیح بود. مکتب «نوکنفوسیوسی» با واقع‌گرایی و منطقی‌بودن خود، در تحکیم حکومت «توکوگاوا» بسیار کارساز افتاد. از سویی نیز، به تأثیر اندیشه کنفوسیوس دائر برحکومت‌کردن بر پایه بینش و باورهای اخلاقی و خیرخواهی، و با استقرار صلح و ثبات در کشور، کیفرهای شدید کشاورزانی که مالیات برنج سالانه خود را نمی‌دادند تعدیل شد. اما بر رویهم از فشار و سختی زندگی جامعه دهقانی کاسته نشد زیرا که حکومت «شوگون» و امیران حاکم ولایات همچنان مالیات گران از کشاورزان می‌گرفتند و جز بخور و نمیری برای آنها نمی‌گذاشتند. این وضع بهتر از هرچیز از گفته‌ای که به «یه‌یاسو» نسبت داده‌اند، پیداست: «به کشاورزان نه‌زندگی بدهید و نه‌بگذارید بمیرند». بدینسان، برزیگران جز وسیله بهره‌مکنشی مالیاتی انگاشته نمی‌شدند.

مکتب «نوکنفوسیوسی» چنانکه «چو هه‌سی» (به ژاپنی «شوشی») در دوره سلسله «سونگ» چین ترویج کرد، نافذترین مایه معنوی در شکل‌دادن به اندیشه و رفتار مردم ژاپن شد. این تأثیر تا اندازه بسیار برای حمایت حکومت از آیین

مکتب بود. «توکوگاوا یه‌یاسو» و جانشینان او نظریه و رهنمود این مکتب را در تسلیم و مطیع‌بودن نسبت به مقامات با نیت حکومت خود به حفظ نظم و ثبات سیاسی و اجتماعی بخوبی سازگار یافتند. گذشته ازین مبادی اخلاقی این اندیشه توجیهی برای وجود چهار طبقه اجتماعی در پیش نهاد و دولتمردان سامورایی ژاپن را با طبقه نجبای دانشمند چین هم‌تراز و پیوسته ساخت. اینچنین، ژاپن دوره «توکوگاوا» در نمود و نهاد سیاسی بیش از هر دوره دیگر تاریخ ژاپن همانند الگوی چین بود.

حکومت «توکوگاوا» بانظام «هان» یا امیرنشین‌های ولایات، بیشتر از حکومت‌های پیشین دارای مرکزیت و تسلط بر سراسر کشور بود. ازینرو مکتب کنفوسیوس که هماهنگ با نظام امپراتوری چین - که مرکزیت قوی داشت - رونق گرفت، زمینه رواج مساعدی در ایندوره یافت.

جدا از حمایت رسمی دستگاه حکومت، ویژگیهای مکتب «نوکنفوسیوس» نیز، بویژه منطقی‌بودن، انسانگرایی و عملی‌بودن آن، در رواج این آیین مؤثر بود. یکی از مآخذ مرجع «نوکنفوسیوس»، کتاب «کندو کار در اشیاء و امور» مقتبس از یکی از کتب چهارگانه معروف کنفوسیوس یعنی «دانش کبیر»، بود. این کتاب ژاپنی‌ها را تعلیم می‌داد که در قوانین جامعه بشر بنگرند و به پدیده طبیعی توجه کنند. تأکید «چومه‌سی» بر پیوندهای اساسی انسانی مانند «پنج فضیلت همیشگی» (صفای دل، راستی، درستی، خرد و ایمان) زمینه ساخت و پرداخت جامعه‌ای برکنار از دین را فراهم کرد. در این جامعه که تار و پود قیود حقوقی و اخلاقی آن به این مایه معتدل و تلطیف شده بود، مکتب کنفوسیوس نیز زمینه‌ای یافت تا عدل را با رحمت بیامیزد.

مکتب کنفوسیوس در روزگار حکومت «توکوگاوا» به پایداری و پیشگامی «هایاشی رازان» (۱۶۵۷-۱۵۸۳) اندیشمند نامی این دوره، رونق گرفت. «رازان» در سال ۱۶۰۸ مشاور «یه‌یاسو» شد و در سال ۱۶۳۰ مدرسه‌ای خصوصی در محله «اوئه نو» در «ادو» تأسیس کرد که بعدها مدرسه رسمی «باکوفو» (حکومت «شوگون») شد و «شوء هی‌کو» نام گرفت و مرکز آموزش سامورایی‌ها گردید. سرمشقی را که «باکوفو» در ترویج دانش نهاد، بسیاری از امیرنشین‌ها دنبال کردند و در سالهای بعد مدارس ویژه‌ای در «هان» یا امارت خود تأسیس نمودند. چند تن از شوگون‌ها و دایمیوها نیز حامی و پیرو دانشمندان نامی مکتب کنفوسیوس شدند.

جدا از رسم و راه «نوکنفوسیوس»، مکتب‌های دیگر اندیشه نیز بنیاد شد

که از آنمیان مکتب «اوع بیوع می» (وانگ یانگ - مینگ) و مکتب «کوکوگاکو» یا دانش قدیم بود و مقامات با این مکتبها روی مدارا نشان می‌دادند. برآمدن طبقه شهریان (چو نین) نیز به گسترش هرچه بیشتر دانش و فلسفه کمک کرد و بویژه مکتب «شین‌گاکو» (مطالعه اندیشه) پرداخته «ایشیدا بیگان» (۱۷۴۴-۱۶۸۵) و آموزش عمومی را رونق داد.

ژاپن روزگار «توکوگوا» با این مکتب‌های متنوع فلسفه و اندیشه با چین دوره حکومت «چهاینگ» همانندی یافت. اما در اینجا، برخلاف چین، مکتب رسمی کنفوسیوسی با نظام آزمون داوطلبان ورود به خدمت دیوانی پیوند داده نشد و بر رویهم از تأثیر در سازمان و مشاغل عمومی دور ماند. دانشمندان کنفوسیوسی در ژاپن نیز استفاده از مردم کارآمد را در خدمات عمومی سفارش می‌کردند، اما این منظور بیشتر از راه واگذاری اختیارات و گاه از طریق فرزندانگی و پذیرفتن جوانان پرمایه به عضویت خانواده دیوانسالاران، انجام می‌شد.

دانشمندان کنفوسیوسی ژاپن به تأثیر احساسات ملی خود می‌خواستند تا اندیشه و فلسفه عام کنفوسیوس را با نیازهای ویژه ژاپن سازگار نمایند. پیشاهنگ این راه «هایاشی رازان»، نخستین رئیس دارالعلم یا دانشگاه ژاپن در دوره «توکوگوا» بود. از سویی نیز مکتب کنفوسیوسی می‌توانست به گرایشهای ملی جهت بدهد، چنانکه تدوین «دای نیهون‌شی» (تاریخ بزرگ ژاپن) وسیله خاندان حاکم «میتو» نمودار آنست و این کار را نشانه نهضتی در مکتب کنفو-سیوس دانسته‌اند.

دانشمندان مکتب ملی، «کوکوگاکو»، با همه گرایش به باورهای «شینتو» و ستایش گذشته ژاپن، از بینش واقع‌گرای کنفوسیوسی برخوردار بودند و هم اینان، با توسل به مفاهیم تفوق و مشروعیت تبار و مقام امپراتور سرانجام پیشدار بازگشت قدرت به دستگاه سلطنت شدند. آنها همچنین با طرح این اصل که تحت حکومت امپراتور امتیازی میان اقشار مردم و چهار طبقه اجتماعی نیست، اساس حقوقی نظام طبقاتی را فرو ریختند.

از دانشمندان علوم هلندی یا دانش اروپایی هم باید یاد کرد، که در اندیشه منطقی و روح پژوهش علمی ممتاز بودند.

مکتب کنفوسیوس و سیاست

در حالی که مکتب کنفوسیوس چین در این دوره به مفاهیم اخلاقی و کتابی

پرداخته بود، دانشمندان کنفوسیوسی ژاپن اندیشه خود را در کارهای علمی، عملی و سیاسی به آزمون نهادند.

«کومازاوا بانزان» (۱۶۹۱-۱۶۱۹) نظریه پرداز بی باک این مکتب، در شانزده سالگی ملازم «ایکدا میتسوماسا»، «دایمیو»ی امارت «اوکایاما» شد. او در ۲۰ سالگی خدمت را رها کرد تا در مکتب «ناکائه توء جو» بیاموزد، اما در ۲۷ سالگی به ملازمت آن امیر برگشت. او در سال ۱۶۵۰ مقام بانگاشیرا (صدر علما) را یافت، با مقرری ۳۰۰۰ کوکو که برای دانشمندان بیسابقه بود. با حمایت «ایکدا» و رهبری «کومازاوا»، ایالت «اوکایاما» مرکز عمده مکتب «اوء یومی» شد، که دشمنی مقامات «باکوفو» و خاصه «هایاشی رازان» را برانگیخت. «کومازاوا» در سال ۱۶۵۷ از خدمت در دستگاه امارت کناره گرفت و خود را وقف تعلیم کرد. او در سال ۱۶۷۹ نظریه ای را به «شوگون»، «چونایوشی»، ارائه نمود و او فرمان حبس «کومازاوا» را داد.

«کومازاوا» رساله «دایگاکو واکومون» را در سالهای پایانی عمر نوشت و در آن نظریه خود را درباره وظیفه ازلی اتباع و رعایا بیان کرد، و آنرا یاری دادن به فرمانروا از راه اطاعت از رأی و فرمان او، برای تحقق یافتن حکومت خیرخواهانه، دانست. او چون دیگر اندیشمندان مکتب کنفوسیوس، چشم به راه آمدن فرمانروا و پادشاه فرزانه ایست که جامعه مطلوب را بسازد، اما برخلاف شیفتگان «چو هه سی»، اطاعت کورکورانه را سفارش نمی کند و تأکید دارد که پادشاه باید با داشتن خصال لازم و از جمله نیکخواهی (جین سی) سزاوار نام پادشاهی باشد.

«کومازاوا» در زمینه اقتصادی خواستار بازگشت به جامعه خودکفا و کشاورز است. این هدف، منظور «اوگیو سوری» نیز بود.

«اوگیو سوری» (۱۷۲۸-۱۶۶۶) طبقه سامورایی را از بحران و آشوبی هشدار داد. روزگار او زمانه دولت یافتن بازرگانان و دگرگونیهای تند اجتماعی بود. او خواستار بازگشت طبقه سامورایی از شهردژها به اراضی تیولی خود، نظارت بر اتباع و تحقق دادن به جامعه ای باثبات بود که تعادل میان چهار طبقه اجتماعی - سامورایی، کشاورز، پیشه ور و بازرگان - را باز آورد. «سوری» گفت که برای ثبات و بقای دولت، به کارگرفتن مردان شایسته و پرمایه در دستگاه حکومت «باکوفو» ناگزیر است، و در توجیه خود افزود که از میان رفتن کهنه ها و نو شدن هرچیز قانون ازلی طبیعت و ناموس تحول است، اما در کار دولت، طبع بشر اقتضا دارد که خانواده و خویشان کسانی که روزگاری خدمتی به دستگاه کرده اند، نواخته شوند و پشت و تبارشان هرچه بیشتر پایدار بماند. در خانواده

نیز همه باید که عمر درازتر برای پیران بخواهند. در اینجا تعارضی میان اصول و نظام طبیعت (نوشدن هرچیز) با طبع و منش عادی بشر وجود دارد... باید که این دو اصل را، هریک به جای خود، محترم شمرد. طریقت فرزندگان طبیعت انسان را حرمت می‌نهد و احساسهای بشری را نمی‌آزارد. این همه در کار حکومت بر مردم یک سرزمین نیز بایسته است.

آموزش جوانان

حکومت «توکوگوا» به آموزش اهمیت اساسی داد. یک حوزه آموزشی به نام «شوء هی‌کو» وسیله «باکوفو» اداره می‌شد، و هرامارت نیز مدرسه‌ای برای ساموراییهای خود داشت. صدها مدرسه خصوصی نیز در دسترس سامورایی‌ها و مردم عادی بود. مدارس معابد (ته‌راکویا) هم آموزش مقدماتی را ارائه می‌داد. مواد اساسی آموزشی این مدارس را می‌توان از میان اسناد تاریخی دریافت. رساله‌ای زیر عنوان «وازوکو دوع شی‌کون» (آموزش عمومی برای کودکان ژاپنی) که از «کایبارا اکِن» بازمانده است، جزئیاتی را درینباره روشن می‌سازد «اکِن» (۱۷۱۴-۱۶۳۰) که در خدمت خاندان «کورودا»، دایمیوی ایالت «فوکوئوکا»، بود، در رساله و دستورالعمل آموزشی خود برای کودکان به‌مراحل و مواد آموزشی پرداخته و تعلیم اطلاعات عمومی و مبانی اخلاقی و آیین رفتار و سلوک و بویژه احترام به بزرگتران را به نوجوانان از سن شش سال سفارش کرده است.

«اکِن» نماینده تحولی در مکتب رسمی «چوهه‌سی» کنفوسیوس شناخته شده است که همزیستی آیین‌های «شینتو» و کنفوسیوس را تعلیم می‌داد. او درباره شینتو گفت: «این آیین، ضابطه رفتار انسان عادی است و آداب و رسوم بومی را دنبال می‌کند و خود را با نیازهای محلی سازگار می‌سازد. تعالیم «شینتو» ساده است نه بسیار پیچیده و نه بسیار مصنوع... تشریفات آن یکره و بی‌ریاست، نه نمایشی و نه دقیق و باریک. ازینروست که این آداب هیچگاه صفا و نزهت خود را از دست نمی‌دهد. تعالیم شینتو عامیانه می‌نماید و با اینهمه دارای عمق است. اگر تنها اثر این تعالیم صافی ساختن دل و کردار و صیقل دادن اخلاقیات مردم باشد، پس جهان در صلح و صفا خواهد زیست و از فاجعه‌ها و آشوبهای طبیعی دور خواهد بود... این طریقتی از تفکر است که از خدایان و فرزندگان ژاپن باستان به ما رسیده و چیزی از دنیای بیگانه وام نگرفته است...»

مکتب دانش ملی و احیای شینتو

دانشمندان مکتب کنفوسیوسی نیز، از هر گروه، احساس تند ملی‌گرایی و میهن‌پرستی داشتند. اما این تمایل در هیچ‌جا قوی‌تر از مکتب دانش ملی (کوکو-گاکو) نبود. این نهضت با «کی‌چو» (۱۷۰۱-۱۶۴۰) و «کادا نو آزو مامارو» (۱۷۳۶-۱۶۶۹) آغاز شد و «کامونو مابوچی» (۱۷۶۹-۱۶۹۷)، «موتوئو ری نوری ناگا» (۱۸۰۱-۱۷۳۰) و «هیراتا آتسوتانه» (۱۸۴۳-۱۷۷۶) آنرا دنبال گرفتند.

دانشمندان «کوکوگاکو» می‌خواستند که ژاپن به‌نزهت نخستین خود در روزگار باستان، هنگامی که هنوز زیر نفوذ آیین بودا و کنفوسیوس درنیامده‌بود، برگردد. آنها به‌بازیافت «رسم و راه باستان» برآمدند و در این کار نه با شیوه و اندیشه آنروزگار بلکه با تعمق و کند و کاو سخت در زبانشناسی و ادبیات قدیم ژاپن کوشیدند. آنان نظریه حکومت مستقیم و بی‌واسطه امپراتور را که در آن امتیازی میان سامورایی و دیگر مردم نیست، پرداختند. این دانشمندان شیفته باستان، راه و رفتار طبیعی ژاپنی را در برابر حدود و قیود اخلاقی کنفوسیوسی نهادند و برتر شمردند. اینان حرمت و منزلت امپراتور را یادآور شدند و به‌وضع موجود در نظام «باکو - هان» (حکومت شوگون و امیران ولایات) تاختند.

«نائوبینو میتاما» (روح رهنمود راستی) نوشته «موتوئو ری نوری ناگا» تصویری ازین اندیشه و نهضت بازگشت به‌ارزشهای باستان ژاپن («کوجی‌کی‌دن») را به دست می‌دهد. چنانکه ازین‌اثر پیداست، عناصر تاریخ‌نگاری، زبانشناسی، ادبیات و شینتو در بینش او از دانش ملی سرشته‌اند.

«موتوئو ری» به‌افسانه آفرینش ژاپن بازمی‌گردد و آنرا بنیاد فضیلت حکومت ملی در سرزمین خدایان می‌شناسد :

«براستی که سرزمین ژاپن، که از «آماته راسو می‌کامی»، ستایش-انگیزترین الهه و نیای خاندان امپراتور، در وجود آمد، گرانقدر است. برتری ژاپن بر همه کشورهای دیگر بهتر از همه در این حقیقت نمودار است...

«آماته راسو ئو می‌کامی همچنانکه مهر و نشانهای آسمانی (سه) نشانه امپراتوری ژاپن یعنی آئینه و شمشیر و نگین مقدس که علامت پادشاهی و فره آسمانی آنست) را در دستهای مبارک خود داشت، فرمان داد که: این کشور باید پیوسته و جاودان در حکومت فرزندان والاتبار من باشد... چنین است که هیچ الهه‌ای در زمین سرکشی

نتواند، و هیچ کس به امپراتور نافرمانی نیارد....

«سرزمین‌های بیگانه را «آماته راسوئو می‌کامی» نیافریده است، پس آنها را فرمانروایان مقدر و ازلی نباشد و همه چیز در آنجا دست خوش آشوب و تیرگی است. هرکس که برای سرزمین‌ها جیره شود، هرچند که از تبار و نژادی پست باشد، خود را فرمانروا تواند خواند. چنین است که بالادستان پیوسته مراقبند که زیردستان بر آنها نشورند و فرودستان همواره در پی فرصت‌اند که زبردستان را نگویند. سار کنند. این دو با هم بر سرکین باشند و ازینروست که حکومت برکشور همیشه دشوار بوده است. در چین، کسانی فرزانه نامیده می‌شدند که قدرت نظامی و دانش داشتند و مردم خود را به تصرف سرزمین‌های دیگر و می‌داشتند، و از آن پس مراقب بودند که سرکشی یا حمله‌ای علیه آنان نباشد....

«اگر پرسیده شود که طریقت در چیست، پاسخ اینست که طریقت در مهر و انساندلی و راستی، احترام به والدین با روح سپاس فرزندی و اطاعت از بزرگتران، دل‌آگاهی و اعتماد و امانت است. به تدوین مقررات دقیق و تعلیم سخت و مقید مردم نیاز نیست. دانشمندان مکتب کنفوسیوس که قوانین متأخر را مخالف «طریقت» پادشاهان متقدم می‌دانند، آیا فراموش کرده‌اند که این «طریقت» پادشاهان متقدم جز اصول و قوانین قدیم نبود؟...»

«بر رویهم، آفرینش و تکوین آسمان و زمین کار خدایان است. این همانا اعجاز و اعجابی است که دانش محدود بشر به ژرفای آن نتواند رسید...»

پس از آن «هیراتا آتسوتانه» در بینش ملی‌گرای خود به «شینتو» اهمیت و جلوه نخستین داد و کتاب او، «کودوئ تائی» (اصول طریقت باستان) با آنکه به بحث از آیین کنفوسیوس، بودا و دانش باختری پرداخته، همه جا به ترجیح و تفوق شینتو تصریح و تأکید کرده است.

سامورایی و مرگ

«بوشیدو» یا «طریقت سامورایی» نخست به همت «یاماگا سوکوء» (۱۶۸۵-

۱۶۲۲) دانشمند مکتب کنفوسیوس و طراح نظامی نامی، به‌قاعده درآمد. در نظر او، سه طبقه کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان به‌فعالیت اقتصادی می‌پردازند و ازینرو نمی‌توانند پیوسته برابر طریقت کنفوسیوس رفتار کنند. پس، پاسداری این طریقت و رفتار به‌آن و پی‌گیری سرپیچان این آیین، به ساموراییها سپرده است. انسان برای آنکه یک سامورایی خوب شود باید که به‌رسم و راه سامورایی هشیار باشد. برخورد «سوکو» با مسأله، در تحلیل نهایی، از جنبه اخلاقی بود و طبیعت ذهنی داشت.

اما مفاهیم مندرج در کتاب «هاگاکوره»، که آنرا مرامنامه سامورایی دانسته‌اند از تجارب عملی سامورایی برآمده است. آنجا که «سوکو» به عقل توسل می‌جوید، «هاگاکوره» به دل رجوع می‌کند. «هاگاکوره» که معنی آن «نهفته در برگ‌ها» می‌باشد، می‌آموزد که چگونه باید با مرگ روبرو شویم تا زندگی یابیم و خداوندگار خود را خدمت کنیم. «هاگاکوره» مرگ را، آنجا هم که در چشم دیگران بیهوده می‌نماید، پذیرا می‌شود. «هاگاکوره» در سال ۱۷۱۶ به‌انجام رسید و حاصل تجربه سامورایی و ملازم پیری به‌نام «یاماموتو چونه‌تومو» است که پس از درگذشت امیرش از دنیا گوشه گرفت و مانده عمر را در کسوت روحانی بودایی به‌آموختن و اندیشیدن پرداخت. «هاگاکوره» که از تقریرات او فراهم آمد گنجینه و پندنامه ساموراییهای ایالت «ساگا» شد که با خواندن و آموختن آن روح سامورایی را در خود پرورش می‌دادند.

ترجمه «هاگاکوره» همراه با حاصل پژوهشی در طریقت سامورایی، وسیله نویسنده کتاب حاضر به فارسی فراهم شده است.



در یک نگاه کلی، سه ویژگی را در دوره «توکو گاوا» می‌توان دید: اول - حکومت شوگونی، سیاست خارج ساختن طبقه سامورایی از دهات و تیول‌نشین‌ها را به‌اجرا درآورد و ساموراییهای بسیار، بی‌داشتن کار، زندگی خور و خواب را در پیش گرفتند و از مقرری مقطوع خود گذران می‌کردند. اما بعضی از سامورایی‌ها رفته‌رفته به‌خدمات اداری در دستگاه حاکم پرداختند و سهم مهمی در اداره کشور و امارات یافتند. این نظام سیاسی و اداری مایه عمده دو قرن و نیم صلح و ثبات در کشور شد. در دوره «گن‌روکو»، مؤثر بودن این نظام اداری که به‌دست رزمندگان می‌گشت، بیش از هروقت دیگر نمایان بود و شکوفایی فرهنگی و ثبات اجتماعی در این هنگام به‌اوج رسید. دوم - حکومت «شوگون» و فرمانروایان

امارات برای مالیه و بنیۀ اقتصادی دستگاه حاکم خود به مالیات، که به‌برنج از کشاورزان گرفته می‌شد، تکیه داشتند. چنین بود که با توسعه اقتصاد تجاری، ثروت در دست بازرگانان و شهریان متمرکز شد و کشاورزان بیشتر به فقر افتادند. در نتیجه، حکومت «شوگونی» هرچندگاه، با بحرانهای مالی روبرو می‌شد. این حکومت با استفاده از انحصاری که در ضرب سکه داشت، کوشید تا با سست‌کردن پایه و تنزل ارزش پول، این بحرانه را از سر بگذرانند، و طبقۀ رزمنده ناچار شد که فقر و فشار را با توسل به هدف فداکاری و با تقویت روحی، تاب آورد.

سوم - حکومت «توکوگاوا» که دانشی از اقتصاد سرمایه‌داری نداشت، اصلاحاتی برپایۀ فلسفۀ کنفوسیوس که مرکب از یک سلسله منع و ترغیب‌ها در جهت سخت‌کوشی و اقتصاد و خویش‌تن‌داری بود، اجرا نمود. اما این «اصلاحات» یکی پس از دیگری در مقابل واقعیات اقتصادی به شکست انجامید. با گذشت زمان، تعارض و تناقض‌ها در نظام اجتماعی - اقتصادی «باکوفو» تشدید شد و سرانجام موجب سقوط این نظام از داخل گردید.

هنر و ادبیات در دورۀ «توکوگاوا»

با آنکه ثروت بازرگانان در «ادو» چنان افزایش یافته بود که می‌توانستند سامورایی‌ها را وظیفه‌خوار خود سازند، باز در پایگاه اجتماعی هنوز در پایین‌ترین رده بودند. بازرگانان کوشیدند تا رنجش خود را با شور و سرور جشن‌های همگانی و جشنواره‌های موسمی و سرگرم شدن به نمایش‌های هنری و ورزشی و حتی ادبیات و شعر، فراموش سازند، و می‌توانستند هزینه‌گران این سرگرمی‌های نمایشی را بپردازند.

رایج‌ترین تفریح در «ادو»، تأثر «کابوکی» بود. نمایش‌های اخلاقی توجه و استقبال شوق‌آمیز مردم را در می‌یافت. مسابقه‌های کشتی «سومو» حرفه‌ای در این دوره آغاز شد. شعرهای طنزآمیز «هایکو» و «تانکا» در «ادو» رواج داشت. سفر زیارتی به «ایسه جینگو» (زیارتگاه شینتو در «ایسه») که به باور شینتو، روح الهه آفتاب در آنجا آرمیده است، از آرزوهای بزرگ و یکی از مطلوب‌ترین رویدادهای زندگی مردم بود.

از هنرهای برجسته این دوره چاپ تصویر با استفاده از لوح چوبی بود که در ژاپنی «اوکی یوئه» (نقش و نگار جهان‌گذران) خوانده می‌شود. این هنر را، با

آنکه رواج عام داشت، چندان قدر دانسته نمی‌شد اما آنچه از آثار آن بازماند، محبوب مشتاقان هنر و سرمایه‌گنجینه‌داران نقاشی، بویژه در باخترزمین شد و نیز برکار نقاشان فرانسوی تأثیر نهاد. این آفرینش هنری، به صورت ساده و یکرنگ از قرن هفده آغاز شد و روبه‌کمال رفت و در قرن هیجده به‌اوج شکوه و شکوفایی رسید و نقش‌های دل‌انگیز و آمیزه‌ای پره‌نر و استادانه از رنگ‌ها جلوه‌گر شد. برای ساختن «اوکی‌یوئه»، جدا از لوحه اصلی نقش طرح و نمای تصویر، برای چاپ هریک از رنگهای آن لوح چوبی جداگانه‌ای کنده‌کاری می‌شود و این صفحه‌ها را یک به یک، پس از آغشتن به‌رنگ، برکاغذ می‌فشارند. گاهی تا ۲۰ رنگ گوناگون در یک تصویر به‌کار می‌رود و هنر سازنده «اوکی‌یوئه» در اینست که رنگها در هم نیامیزد. هنرمندان معروف اکثراً شمار محدودی از هر نقش، معمولاً کمتر از یکصد شماره تصویر، چاپ می‌کنند. این چاپ‌ها لطف و گیرایی خاص دارد و نمونه ظرافت و باریک‌نگری در فن چاپ دستی است و هنر و تردستی نقاش، کنده‌کار و استادکار چاپ را که هر سه کاری به‌نهایت ظریف انجام می‌دهند، نشان می‌دهد. نقش و نمای چاپ چوبی یا «نقش و نمای جهان‌گذران» بیشتر تصویر بازیگران مشهور خاصه در نمایش‌های کابوکی، ساقیان ژاپنی و گیشاها، زنان زیبا، جلوه‌های زندگی و زیبایی شهر و روستا و منظره‌های طبیعت است. از مجموعه‌ها و نمونه‌های معروف چاپ چوبی سنتی، سی و شش منظره کوه فوجی ساخته «کانتسوشیگا هوکوسای» و پنجاه و سه چاپارخانه مسیر بزرگراه «تو کایدو» ساخته «آندو هیروشیگه» است. به‌تازگی و به‌دنبال توجه هنرشناسان اروپایی به آثار «شاراکو توشواسای» که چهره هنرمندان نمایش کابوکی را در ساخته‌های «اوکی‌یوئه» خود نقش کرده است، هنردوستان ژاپن به ارزش آثار او پی‌برده‌اند. گفته می‌شود که «شاراکو» خود بازیگر نمایش‌های کابوکی بوده و این تصاویر را که حال و هوایی یگانه و گیرا دارد، در سال ۱۷۹۴ از چهره همبازیهای خود ساخته است.

تاریخ هنر چاپ با لوح چوبی به‌قرنها پیش باز می‌گردد. در چین، چاپ چوبی از قرن نهم برای تکثیر نوشته‌ها و همچنین تصاویر وجود داشت. برای هر نقش یا هر صفحه از کتاب، لوح جداگانه‌ای درست می‌کردند و کتابهای دینی به‌همین شیوه تکثیر و منتشر می‌شد.

میانه روزگار حکومت «چونایوشی»، «شوگون» پنجم، عصر فرهنگی مهمی بود که دوره «گنروکو» (۱۷۰۴-۱۶۸۸) نام گرفته است. ویژگی این دوره در پدیدآمدن

یک فرهنگ شهری و گونه تازه‌ای از هنر و ادبیات است که ناموران و آفرینندگان آن دیگر، مانند گذشته، اشراف و درباریان و روحانیان بودایی یا دایمیوهای قدرتمند نبودند، بلکه مردم شهری و ساموراییها میراث‌دار فرهنگ و ادب شدند. آرامش سیاسی و اقتصاد متحول و روبه‌گسترش دوره «توکوگاوا» در پیشرفت شهرها و تمدن شهری در این دوره مؤثر بود. در کشاورزی نیز کشت و برداشت تنوع یافت و کنجد و توت و نیل و نیشکر و پنبه و تنباکو نیز کاشته شد، زمین‌های وسیع مزروعی به‌قطعه‌های کوچک که هرکدام را یک خانوار می‌کاشت، تقسیم شد. این خانواده‌های کشاورز، مانده وقت و نیرویشان را در کارهای صنایع شهرها می‌گذاشتند. در شبکه داد و ستد نیز بعضی واحدهای کوچک بازرگانی در بنگاههای بزرگ اقتصادی ادغام شد. در این احوال اجتماعی و اقتصادی، بعضی از مردم شهری و سامورایی‌ها توانستند وقت فراغت را در چایخانه‌ها بگذرانند. هنر از قید و انحصار اشراف بیرون آمد. و در دسترس دیگر مردم قرار گرفت، و هنر خود نیز آزادی یافت. از عصر «گنراکو» ادبیات، نقاشی، نمایش، موسیقی و همه هنرهای زیبا و تزیینی به‌سلیقه و ذوق عامه مردم، بویژه بازرگانان پیشرفت کرد و در میان همه رده‌ها در جامعه گسترده شد. آیین چای در این دوره رونق هرچه بیشتر یافت و بر لطف هنری آن افزوده گشت. «کاتو شوایچی» ادیب و منتقد هنری معاصر ژاپن تاریخ آیین چای را به سه دوره تقسیم کرده است: دوره نخست از قرن پانزده تا قرن هفده انجامید و چهره‌های برجسته این‌هنر در آن‌روزگار استادان آیین چای بودند. دوره دوم از قرن هفده تا قرن نوزده بود که چهره‌های برجسته این‌هنر همه از بزرگان مملکتی بودند و از دیوانسالاران، که برای تلطیف ذوق و احساس خود به آیین چای نیز می‌پرداختند. دوره سوم آیین چای در سده بیستم فراآمد که میراث‌داران این هنر، معلمان آیین چای می‌باشند. در این مرحله، هنر فردی به هنر اجتماعی بدل شده و نیز این هنر بیشتر رنگ تجاری یافته است. هنرکده‌های بسیار در کار آموزش آیین چای می‌باشند و جدا از مادران که دخترانشان را به یادگرفتن این هنر می‌فرستند، بنگاههای بزرگ اقتصادی برای زنان کارمند خود دوره‌های آموزش آداب و آیین چای ترتیب می‌دهند.

در آیین چای نگرش زندگی به‌عنوان یک هنر، به همه جنبه‌های آن گسترش می‌یابد. اتاق آیین چای در نما و جلوه به کلبه روستایی کوچکی مانند است، بی‌هیچ پیرایه تجمل و تصنع. همه چیز اینجا، پرده نقاشی یا خط نویسی آویخته در شاه نشین (تاکونوما)، گلدانی که آنجا نهاده و گلهایی که در آن آراسته‌اند، عودی که می‌سوزد و آبگیر و پیاله‌هایی که برای دادن چای به‌کار می‌برند، همه

جلوه‌ای از صفا و سادگی دارد و نمودار شناخت هنری صحنه‌آرای آنست و نیز ذوق او در نقاشی یا خوشنویسی، گل‌آرایی، عطر عود و هنر سفالگری. به سخن دیگر، هنر چای وجود نمی‌یابد مگر آنکه شیفتگان آن زندگی و جلوه‌هایش را سراسر چون یک هنر بنگرند.

چنانکه «هاسه‌گاوا نیوزکان» ادیب و منقد تاریخی معاصر ژاپن گفته است، آیین چای را معمولاً نشانه و نمونه خصال معنوی و قراردادی فرهنگ ژاپن می‌شمارند. به تعبیر او، روح آیین چای در اینست که احساس باریک و لطیفی را به جلوه در می‌آورد، بی‌آنکه به «قالب محض» راه دهد. هنر کمان‌داری و شمشیربازی را نیز چنین احساسی پاک و مهذب می‌سازد و به آن معنی می‌بخشد. تعالی این احساس، کمال در هنر به‌کاربردن شمشیر و کمان است. لطف و گیرایی آیین چای نیز در احساسی است که طریقتی برای منش و رفتار پاک و سره می‌سازد و انسان را به‌سوی کمال می‌برد. آیین چای در ژاپن، هنری تعادل‌ساز بود، چنانکه میان رزمندگان و بازرگانان. این دو که به‌ظاهر دو طبقه جدا بودند، در آیین چای برپایه کاملاً مساوی دیدار و رفتار می‌کردند.

هنر گل‌آرایی هم در این دوره به‌سوی کمال رفت. گفته‌اند که «سن‌مو» که مهمترین اصل گل‌آرایی، یعنی سه‌جزء داشتن آن، را نهاد، در این کار از فلسفه کنفوسیوس، طریقت بودا و آیین ژاپنی شینتو الهام گرفته بود. در قرن پانزده «ایکه نوبو جوکی» در کیوتو شیوه تازه‌ای در این هنر آورد که «سی‌کا» یا «ناگی ری» (در میان آوردن) نام گرفت. این مکتب، اصل «تن - چی - جین» (آسمان، زمین و انسان) را دنبال کرد و، در شیوه گل‌آرایی آن، بالاترین سطح نمودار آسمان، پایین‌ترین حد کنایه از زمین و رده میانی نشانه انسان است. مکتب تازه «سی‌کا» با شیوه قدیم «ریکا» در آمیخت و شیوه تازه «هی‌کا» (گل‌گلدان) را ساخت.

در آغاز قرن هفده استادان آیین چای شیوه تازه‌ای در هنر گل‌آرایی ژاپنی آوردند و گل‌ها را با نمایی ساده‌تر و طبیعی‌تر آراستند. در پایان سده هیجده مکتب‌های بسیار پدید آمده بود. سامورایی‌ها و اشراف خواهان شیوه رسمی گل‌آرایی بودند و دیگر مردم شیوه‌های طبیعی‌تر را می‌پسندید. گل‌آرایی، هنر عام شد. در این دوره برای سرگرم ساختن مردم، خاصه سامورایی‌ها و بازرگانان شهری، تماشاخانه‌ها و گرمابه‌های عمومی (برای رفع خستگی) ساخته شد و سفرهای تفریحی و گردش رائج گردید.

نمایش‌های ایندوره روای پسند و سلیقه مردم شهری بود، و ازینرو نمایش‌های «کابوکی» و «بونراکو» (عروسکی) ساخته شد. جلوۀ عمدۀ نمایش‌های کابوکی از پایان دورۀ «موروماچی» تا آغاز دورۀ ادو، رقص عامیانه بود، اما ازین پس اجراها صورت داستانی تازه‌ای یافت. «کابوکی» به‌واقع‌گرایی در حرکت و بازی تأکید کرد و در اجرای این نمایش از صحنۀ گردان استفاده شایسته شد. «کابوکی»، برخلاف داستانهای نمایشی سنگین و بازی آرام «نوء»، با شور و هیجان و حرکت قوی همراه است و صحنه‌ها و پرده‌های تند و تکاندهنده دارد. «باکوفو» شرکت زنان را در بازی «کابوکی» منع کرد زیرا بعضی از هنرپیشگان در نمایش‌ها به‌جای زنان هرجایی ظاهر می‌شدند. از آن پس در نمایش‌های «کابوکی» به‌جای زنان نیز هنرپیشه‌های مرد بازی کرده‌اند.

«بونراکو» یا نمایش عروسکی از قصیده‌خوانی رایج در قرن هفده آغاز شد. این نمایش آمیزه‌ای از سه هنر است: بازی عروسک‌ها، خواندن «جوء روری» (قصیده یا کلام آهنگین نمایش) و نواختن «شامیسن» (گونه‌ای ساز زهی مانند سه‌تار که با کفچه‌ای که بر پنجه می‌گیرند بر آن می‌نوازند).

از برجسته‌ترین چهره‌های هنر و ادب در دورۀ «گنروکو» نمایشنامه‌نویس معروف ژاپن «چیکاماتسو مونزائهمون» (۱۷۲۵-۱۶۵۳) بود که بسیاری نمایشنامه‌های دل‌انگیز و پرکشش و تکاندهنده برای «بونراکو» و نیز «کابوکی» نوشت. زمینه نمایشنامه‌های او دوگونه است: یکی از آنها که از رویدادهای تاریخی مایه گرفته، و دیگر نمایشهایی که به‌زندگی و ماجراهای روزگار خود پرداخته است. اما در همه نوشته‌های او، هیجان داستان و گیرایی نمایش از تعارض میان حس وفاداری به رسوم و اخلاقیات و تعهدات اجتماعی، احساس دل و انگیزه‌های درونی برمی‌آید. محبوب‌ترین نمایشنامه برای «کابوکی»، نوشته «چیکاماتسو» «چوشین‌گورا» (داستان چهل و هفت سامورایی بی‌امیر یا «رونین») است، که از رویداد واقعی کین‌کشیدن چهل و هفت سامورایی، که شرح آن آمد، مایه گرفته است.

مشهورترین داستان‌نویس ایندوره «ایهارا سایاکاکو» (۱۶۴۲-۹۳) بود. زمینه داستانهای او زندگی مردم طبقۀ متوسط است، و مادی‌گرایی این زندگی و شوق و شوری که برای لذت‌جویی دارد با لطف و واقع‌بینی تصویر شده است. مردم داستانهای «ایهارا» بیشتر جوانهای تن‌آسان و هوسران، کاسبکاران نزار که جز شوق پول در سر ندارند، زنان سست و بی‌قید و بند، آدمهای ساده و نیز کاهنانی‌اند که «چون به‌خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند». او وضع جامعه،

خلق و خوی مردم و حال‌گردانیهای دل‌آدمی رابا باریک‌نگری و چیرگی بسیار و به‌شیوه‌ای زیبا و شاعرانه وصف کرده است. برخلاف «سایاکو»، داستان‌نویس دیگری که در اواخر دوره «ادو» می‌زیست، به‌نام «تاکی‌زاوا باکین» به‌روحیه و اخلاقیات طبقه سامورایی پرداخت و کتاب‌های بسیار درباره منش و خصال سنتی رزمندگان نوشت.

چهره نامی دیگر در ادب دوره «گن روکو»، «ماتسوئو باشو» (۹۴-۱۶۴۴) بود. «باشو» تخلص این شاعر است و او در شعر کوتاه و پراحساس ژاپنی، به نام «هایکو»، زبده و برجسته بود. بسیاری شاعران پس از وی شیوه او را دنبال کردند اما به پایه «باشو» نرسیدند. شعر سنتی «تانکا» (که گاهی «واکا» خوانده می‌شود) و از قرن هشتم در ژاپن سروده می‌شد، کوتاه و مرکب از سی و یک هجا بود که در پنج پاره ۵، ۷، ۵، ۷ و ۷ هجایی ردیف می‌شد. اما شعر «هایکو» کوتاه است و فقط هفده هجا، در سه پاره ۵، ۷ و ۵ هجایی، دارد.

مغز سخن شعر «هایکو»، در اصل، کلمه یا عبارتی است که یکی از فصل‌های سال را وصف می‌کند و شاعر احساسی را در کنار آن بیان می‌دارد. هایکو یکی از تراشه‌های فرهنگ «ذن» بودایی است و احساس شاعرانه آن از اشراق «ذن» الهام دارد.

قطعه‌های زیر نمونه‌هایی از شعر «هایکو» سروده باشو است:

در بیشه، به‌یاد چیزهایی که
از هم گسیختند و پراکندند -
و ه که چکاوک چه می‌خواند

در سوز سکوت ناب -

فریاد ملخ

تا بن سنگ‌ها می‌رود.

علف‌های تابستان -

از رویای رزمندگان دلیر،

همین بازمانده است.

این قطعه سوم برای مردم هر روزگار، آموزنده است: باشو چون به‌میدان نبردی تاریخی رسید، احساس خود را از بیهودگی جنگ بیان کرد. جنگاوران هر دو سپاه پیروز و مغلوب، اینک از میان رفته‌اند و در این آوردگاه جز علف‌های

تابستان نمانده است .

در قطعه‌های پیوسته دیگری از «باشو» می‌خوانیم:

شیزو کاسا یا	در این سکوت سرد -
ایوا نی شیمی - ایرو	فریاد زنجره‌ها
سه می نو کوئه	دل سنگ و کوه را هم می‌شکافد!
اومی کوره‌ته	تاریکی پهنه دریا را می‌پوشد
کامو نو کوئه	و آواز مرغابی‌ها
هونوکا نی شیروشی	رنگ سفید مات دارد .

آرا اومی یا	دریایی خروشان در زیر
سادو نی یوکوتائو	و در آسمان، راه شیری
آما نو گاوا	تا جزیره سادو کشیده است.

تاکو - چوبو یا	خرچنگی خفته در گلدان
هاکاناکی یامه وا	زیر مهتاب تابستان
ناتسو نو چوکی	دمی در رؤیا می‌شود.

مهارت و هنر شاعری «باشو» در این سروده آنست که، استادانه، از احساسی به احساسی دیگر در می‌آید، در عرصه سکوت و هیاهو، گرمای تابستان رامی‌رساند و صدای مرغابیها را سفید مات تصویر می‌کند. آیین بودا و بویژه مکتب «که‌گون» که در دوره «نارا» شکوفا شد، براین اندیشه است که اصل همه پدیده‌ها یکی است که به جلوه‌ها و نگاره‌های گونه‌گون در چشم ما می‌نمایند. در شعر «هایکو» «باشو» درباره جزیره «سادو»، با پنداشتن این جزیره چون جایگاه نادیده تلاقی دریای خروشان با راه شیری و آسمان آرام، همین فلسفه تصویر شده است. این شعر بیان گویای آشوب میان تضادها در این جهان و اعجاز بودا در سازش دادن آنهاست.

راز توفیق و امتیاز خلاقیت هنری این سه ادیب نامدار ژاپن، «چیکاماتسو»، «ایهارا سایکاکو» و «باشو»، در نوآوری‌شان بود. اینان در نمایشنامه، درداستان و در شعر گونه‌های تازه‌ای آفریدند که از تجربه زندگی و احساس مردم عادی شهر و روستا برآمده بود و بر دل آنان می‌نشست. تا این زمان شعر و ادب و هنر، همچون دیگر نعمات زندگی، بیشتر در انحصار اعیان و بزرگان حکومت و روحانیان بودایی بود.

این تحول از «کینای»، که «سایکاکو» و «چیکاماتسو» در آنجا روزگار می-
گذراندند، سرگرفت. اما «باشو» که در «کیوتو» به دنیا آمده بود، در سال ۱۶۷۲
زادگاهش را پشت سر گذاشت و همراه استادش که برای یاد دادن «هایکو» به
«شوگون» به «ادو» فراخوانده شده بود، رهسپار آنجا شد و سالها به سفرگذراند.

بیا تا به یوشینو برویم. یوشینو نیته

به دیدن گلها - ساکورا میشوء زو

کلاهم کو؟ هینوکی - گاسا .

احساس باشو از سرنوشت خود و حال و هوای این روزگار سرگردانی و
سفرهای دراز به ولایات غربی و شمالی، شعر او را آب و رنگ داد،

دریغا که از تو جدا می شوم

همچون نرم تنی که از صدفش -

من می روم، و پاییز نیز.

کتاب دوم

از تجدد تا شکست

(۱۸۶۸ - ۱۹۴۵)

بنیاد ژاپن نوین (۱۸۷۳ - ۱۸۶۸)

ژاپن در برابر غرب

در قرن نوزده ژاپن، و نیز چین، با مسئله تازه‌ای در تاریخ خود روبرو شدند که هستی و هویت آنها را تهدید می‌کرد. این دو کشور که بسرمایه فرهنگ و تمدن قدیم و قویم و با روح و غنا و غرور ملی، قرن‌ها دروازه‌هایشان را بروی جهان خارج بسته و آرام زیسته بودند، اینک دنیای تازه‌ای روبروی خود می‌دیدند که می‌رفت تا سکون و ثبات و انزوایشان را بشکند، و ناگزیر دیدند که شوق بقایی نشان دهند و خود را برای تنازع حیات در دنیای تازه باز سازند و در برابر قدرتهای مهاجم بستیزند و برپای بمانند. این کار آسان نبود و به بهای صرف منابع مادی و انسانی هنگفت انجام شد و نیز به مایه اراده و تدبیر و تلاش، که کشوری نوحاسته در جامعه تازه جهانی توانست در برابر قدرتها از خود دفاع کند و، مهمتر از آن، خود به رقابت با قدرتها برآید.

برای جامعه‌ای مانند ژاپن که اندیشه بقا و نیز اعتلا و تجدد، در دنیای تازه داشت تغییر نگاره و الگوی سیاسی و حکومتی کافی نبود. ادامه حیات مستقل و هدف تعالی اقتصادی، تحول فنی و ترقی صنعتی را بایسته می‌نمود، و نیز بسیج و تحرک همواره ملت را. الگو گرفتن از غرب نخستین مرحله تلاش در راه هدف تساوی با قدرتها بود و، پس از آن، برای تحقق هدف اعتلا و تجدد باید که همه مایه‌های مادی و معنوی و سرمایه‌های ملی در کار می‌آمد. بدینسان ژاپن هرچند که باغرب‌گرایی به تحول آغاز کرد، اما در دام این افسون نماند و پس از آزمون

مایه‌های غربی و برگرفتن آنچه که او را از آن‌به‌کار می‌آمد، از اندیشه و تجربه خود نیز بهره گرفت و به عرصه خلاقیت و تجدد پای نهاد.

در پایان قرن نوزده ژاپنی‌ها احساس کردند که دنیای پیرامون آنها دیگرگون شده است. گروه تازه‌ای از قدرتهای اروپایی با گسترش عرصه رقابت خود در جهان وارد آبهای ژاپن می‌شدند تا دیوار انزوا و حریم «سرزمین خدایان» را بشکنند و سرچشمه تازه‌ای برای یغمای سوداگران‌شان بیابند. هرچند که ژاپن تا سال ۱۸۵۳ رویارویی مستقیم با این بحران تازه پیدا نکرده بود، اما در تاریخ نیم‌قرن اخیرش با آرامی در کشور فزاینده بود و با سستی گرفتن توان حکومت سپهسالاری مدعیانی از امیران ولایات (دایمیوها) به هوای قدرت یافتن افتادند، آنهم تا اندازه‌ای به پشتگرمی اسلحه اروپایی و وسوسه عوامل نفوذ سیاست غرب. در این احوال، زیاد شدن تجاوز خارجی به آبهای ژاپن و فزونی رویدادهایی که خارجی‌ها در آن دست داشتند یا درگیر بودند، بر تب بحران داخلی می‌افزود.

نخستین قدرت تازه غربی که ژاپن را هراسان کرد، تهدید روسها بود. آنها تا سال ۱۶۳۸ در طول سیبری و اقیانوس آرام پیشروی کرده، ناحیه دره آمور (Amur) در چین را مستعمره ساخته و با چین به داد و ستد پر سود پوست‌های قیمتی آغاز کرده بودند. روسها در جستجوی پوست به سواحل شمال اقیانوس آرام و به‌پایین رشته جزایر «کوریل» (Kuriles) راه یافته و تا قرن هیجده به‌هوای تجارت با ژاپن افتاده و در پی منابع تازه غذا بودند. روس‌ها و ژاپنی‌ها سرانجام در جزیره شمالی «یزو» (Ezo)، «هوکایدو» امروز، رودرروی هم در آمدند. «یزو» در روزگار «توکوگاوا» هنوز چندان بر ژاپنی‌ها شناخته شده نبود و مردم ژاپنی نژاد این جزیره در جنوب آن می‌زیستند و در اینجا دایمیوی «ماتسو-مائه»، به‌اعتبار ولایت مرزی خود، وضع و موقع خاصی داشت و از الزام حضور متناوب در «ادو» برای خدمت «سانکین کوء تائی» معاف بود. اما از نظر اقتصادی «یزو» در قرن هیجده بلحاظ منابع دریایی که یکی از اقلام اصلی تجارت با چین از بندر «ناگاساکی» بود، برای حکومت «توکوگاوا» اهمیت پیدا کرد.

اخبار پیشروی روسها حکومت شوگونی و معدودی از آگاهان را که به‌اوضاع جهان خارج آشنا بودند به‌فکر چاره انداخت. نخستین بازتابها بیشتر برپایه تصور و بلند پروازی بود. «کودو هی‌سوک» (۱۷۳۴-۱۸۰۰) از رجال ولایت «سندای» به باکوفو توصیه کرد که «یزو» را مستعمره سازد و از «ثروت معدنی سرشار» آن بهره‌برداری کند. «هایاشی شی‌هی» (۱۷۳۸-۱۷۹۳) با نگرانی، ژاپن را از حمله زودرس روسیه از شمال هشدار داد. «هوندا توشیاکی» (۱۷۴۴ تا

۱۸۲۱) پیشنهاد کرد که ژاپن پایتخت خود را به «کامچاتکا» ببرد و آنجا را پایگاهی برای جهانجویی بسازد.

رویدادی که مسألهٔ رخنهٔ روسها را باز کرد در سال ۱۷۹۲ پیش آمد. افسری بهنام «لاکسمن» (Laxman) بنام فرستادهٔ «کاترین دوم» (Catherine II) با کشتی بادبانی به بندر «نمورا» رسید و خواست تا روابط تجاری با ژاپن بگشاید. مقامات محلی ولایت «ناتسومه» با او دیدار کردند و «دایمیو» این ولایت درینباره به حکومت «باکوفو» در «ادو» گزارش داد. پس از چندی پاسخ «باکوفو» در رد درخواست لاکسمن رسید و گفته شده بود که تجارت با خارج فقط از راه بندر «ناگاساکی» انجام می‌گیرد. به کشتی روسی اجازهٔ ورود به «ناگاساکی» داده شده بود.

به دنبال این رویداد، حکومت شوگونی زود در کار تدبیر شد تا غفلتش را دربارهٔ مرز شمالی جبران کند. در سال ۱۷۹۸ نقشه‌برداری رسمی «یزو» آغاز شد و توکوگاوا به تلاش برای بهره‌برداری از منابع این جزیره برآمد و تا سال ۱۸۰۲ ولایت «ماتسومائه» را در تصرف و ادارهٔ خود درآورد و نمایندهٔ ویژه‌ای با مأموریت تسلط بر یزو و بهره‌برداری از منابع آن و دفاع از این جزیره در «هاکوداته» مستقر شد.

اما علاقهٔ روسیه به ژاپن، بخصوص پس از رسمیت یافتن «شرکت روس و امریکا» (Russo -- American Company) در سال ۱۷۹۹، روبه‌افزایش بود. در سال ۱۸۰۴ مدیر این شرکت تازه، رضائف (N. P. Rezanov) (۱۷۷۶-۱۸۰۷) با استفاده از اجازه‌ای که به «لاکسمن» داده شده بود به بندر «ناگاساکی» آمد، اما ژاپنی‌ها در برابر درخواست او برای امتیاز تجارت سرسختانه ایستادند و او پس از ششماه انتظار بی‌نتیجه بازگشت. نیروهای این کمپانی طی چند سال از این تاریخ به چند حملهٔ انتقامی به پاسگاههای ژاپن در جزایر «یزو» و «ساخالین» دست زدند که ژاپنی‌ها را بیشتر هشدار داد. در سال ۱۸۱۱ یک پاسگاه مراقبت ژاپن، افسر دریایی روس بنام «گولونین» (V. M. Golovnin) را در جنوب جزایر کوریل دستگیر کرد و او را در «هاکوداته» زندانی ساخت، اما با او خوشرفتاری شد. روسها که در همین ایام یک بازرگان عامل حکومت «باکوفو» بنام «تاکادایا کاهی» را گرفته بودند، توانستند برسر استرداد و مبادلهٔ «گولونین» در سال ۱۸۱۳ توافق کنند. تا چند دههٔ بعد رویداد قابل ذکر در مناسبات ژاپن و روسیه پیش نیامد. روسیه گرفتار حمله و لشکرکشی ناپلئون شد و حضور حکومت تزاری در خاور دور تا بعد از جنگ «کریمه» در دههٔ ۱۸۵۰ ناچیز بود.

در همین احوال انگلیس‌ها به گشت و واریابی ژاپن پرداخته بودند. در قرن هیجده انگلیس‌ها که متوجه منافع سیاسی و تجاری در شرق آسیا شده بودند، فرانسویها و هلندیها را بسرعت از تجارت حوزه «کانتون» (Canton) راندند. در دوره جنگهای ناپلئون و درگیری فرانسه در اروپا، انگلیس‌ها چندگاهی «جاوه» را متصرف بودند و از عزیمت کشتی‌های هلندی به «ناگاساکی» جلوگیری کردند. در سال ۱۸۰۸ کشتی جنگی انگلیسی به نام فریگیت (Frigate) ، با برافراشتن پرچم هلند، در تعقیب و جستجوی سفاین هلندی وارد «ناگاساکی» شد. با اینکه این کشتی تهدید به بمباران بندر را عملی نساخت و رفت، حاکم «ناگاساکی» بنام «ماتسودایرا یاسوفوسا» بنشانه قبول مسئولیت تجاوزی که به سیاست انزوای ژاپن شده بود، خودکشی کرد. تا سال ۱۸۲۰ سفاین انگلیسی بسیاری در شمال اقیانوس آرام حضور یافته بودند و تلاش آنها برای گرفتن سوخت و ذخیره از ژاپن حوادثی بارآورد. یک کشتی انگلیسی در سال ۱۸۱۹ به خلیج «اوراگا» آمد و دیگری در سال ۱۸۲۴ در جزیره‌ای نزدیک ساحل «ساتسوما» پهلو گرفت که به درگیری مسلحانه با مردم این ولایت انجامید. با این رویداد، حکومت «شوگون» در ادو در سال ۱۸۲۵ در فرمانی مقرر داشت که همه امیران و مرزداران ژاپن باید که بی تردید و تأمل، کشتی‌های جنگی را از سواحل ژاپن برانند.

در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و بخصوص پس از شروع جنگ تریاک (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲)، تمرکز انگلیس در کار چین چندگاهی از فشار سیاست استعماری بریتانیا بر ژاپن کاست و درین احوال چنین پیش‌آمد که، از میان کشورهای غربی، ممالک متحده آمریکا کار «بازکردن دروازه‌های ژاپن» را در دهه ۱۸۵۰ به انجام برساند. علاقه آمریکا به ژاپن از چندی پیش فزونی می‌گرفت و کشتی‌های آمریکایی از اواخر قرن هیجده در تجارت کانتون وارد شده بودند. رفته‌رفته، شکارچیان نهنگ از آمریکا روانه شمال اقیانوس آرام شدند. با بازشدن بنادر چین به‌روی دنیای خارج بنابر پیمان تحمیلی، عصر تازه‌ای برای انگلیس‌ها، و نیز برای آمریکایی‌ها و روسها، در شرق دور باز شد الحاق کالیفرنیا به آمریکا در سال ۱۸۴۸ و رونق‌گرفتن بندر سانفرانسیسکو برای تجارت مستقیم با کانتون و شانگهای، ممالک متحده را هرچه بیشتر متوجه غرب اقیانوس آرام و از جمله ژاپن، ساخت. موجبات علاقه آمریکا به ژاپن در این سالها، چنانکه اشاره شد، تجارت با چین، صنعت صید نهنگ، حفظ و حمایت ملوانان کشتی شکسته، نیاز به تدارکات برای کشتی‌ها و داشتن ایستگاههای ذغال‌گیری بود. انتظار تجارت با ژاپن نیز

در میان بود. با اینهمه، دو موجبی که کمتر محسوس می‌نمود، انگیزه نخستین برای تلاش در گشودن دروازه‌های تجارت ژاپن شد: یکی احساس «اشتراک فرهنگی» با چین و «سرنوشت مقدر» برای ژاپن و باور اینکه آنچه برسرچین آمده ناگزیر بوده است و، بزعم غربیان، فروغ مدنیت و پیشرفت غرب باید سرانجام بر همه عالم بتابد. دیگر، فشار و کشاکش رقابت استعماری میان ممالک نیرومند غرب، که آمریکا را واداشت تا در حوزه «مقدر» خود در اقیانوس آرام پیش‌تازد. آمریکایی‌ها تا این زمان چندین بار بیهوده کوشیده بودند تا راه مناسبات

با ژاپن را بگشایند. در سال ۱۸۳۷ کشتی تجاری «موریسن» (Morrison) که کشتی شکستگان ژاپنی را همراه داشت به خلیج «ادو» آمد اما توپخانه مستقر در «اوراگا» آنرا پس راند. در سال ۱۸۴۶ کمودور «بیدل» (Biddle) آمریکایی با دو کشتی جنگی به «اوراگا» نزدیک شد، اما بی‌آنکه امتیازی بگیرد با مسالمت بازگشت. برای زمین‌ه بود که «فیلمور» (Fillmore) رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۸۵۳ ناوسالار ماتیو پری (Commodore Matthew C. Perry) را در رأس نیرویی از تفنگداران دریایی مأمور گشودن مناسبات با ژاپن کرد. ناوسالار «پری» با واحد دریایی خود مرکب از چهار کشتی که دو تای آن سفینه بخاری جنگی بود در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۸۵۳ به نزدیک ساحل «اوراگا» رسید و اجازه خواست که نامه رئیس جمهور آمریکا را به فرمانفرمای ژاپن (شوگون) (که او را امپراتور می‌نامید) تسلیم کند.

خبر ورود آمریکایی‌ها به کناره ژاپن، «ادو» را متلاطم ساخت. ناوهای آمریکایی با رنگ سیاه نشانه توانایی تازه‌ی قدرت‌های غربی برای تجاوز به «سرزمین خدایان» بود و عظمت «کشتی‌های سیاه» در چشم مردم اسرارآمیز می‌نمود. اما همه‌جا، از خانه‌های سامورایی تا محوطه مدرسه‌ها، تجدید میثاق مبارزه با نفوذ خارجی شنیده می‌شد و این فریاد غرورآمیز بلند بود که «دشمن را از دروازه ادو بزور می‌رانیم». با اینهمه، مقامات حکومت باکوفو ناچار می‌دیدند که با «پری» مذاکره کنند و خود را با احوال تازه سازگار نمایند.

پیش از آنهم، در سال ۱۸۴۲، «میزونو تاداکونی»، مرد نیرومند و اصلاحگر دستگاه شوگون، فرمان سال ۱۸۲۵ این حکومت به راندن همه کشتی‌های بیگانه را تعدیل کرده بود، که نگرانی «باکوفو» را از قدرت و فشار فزاینده غرب نشان می‌داد. در سال ۱۸۴۴ دولت هلند یک کشتی جنگی به «ناگاساکی» فرستاده بود با نامه‌ای از پادشاه هلند، که با اشاره به «جنگ تریاک» از ژاپن می‌خواست که پیش از آنکه به سرنوشت چین بیفتد و وادار شود، خود بناדרش را به‌روی تجارت

خارجی بگشاید. در سال ۱۸۵۲ نیز هلندیها حکومت شوگون را پیشاپیش، از مأموریت «پری» هشدار دادند و موضوع درخواستی را که او خواهد کرد فاش ساختند، اما حکومت «توکوگاوا» به هیچ روی آمادۀ مقابله با امریکایی‌ها نبود. آمدن کشتی‌های امریکایی به «اوراگا» نارسایی تدارکات دفاعی شتابزده را ثابت کرد و آسیب‌پذیری سخت پایتخت «شوگون» را در برابر حمله خارجی در محاصره و با نرسیدن آذوقه و با قحطی، آشکار ساخت. مقامات «باکوفو» و «آبه ماساهیرو» (۱۸۵۷-۱۸۱۹) که در مقام ریاست مشاوران عالی یا درواقع صدراعظم شوگون وظیفه رسیدگی به‌خواسته «پری» را داشت دریافتند که از ادامه سیاست انزوا ناتوانند. «پری» پس از رساندن نامه رئیس‌جمهور امریکا از «اوراگا» رفت، با این وعده که سال دیگر برای دریافت پاسخ آن باز می‌گردد. اما آمدن او موجی را به حرکت آورده بود که زیر و بالای آن می‌رفت تا دروازه‌های ژاپن را به روی غرب باز کند، بنیاد سیاسی آنرا زیر و رو سازد و عصر تازه و شگرفی در تاریخ حیات این کشور بگشاید.

بازتاب ژاپن

تأثیر رویاروی شدن ژاپن با غرب از باز شدن دروازه‌های این کشور بسی فزاینده‌تر رفت، زیرا که سلسله رویدادها به‌سرنوشتی «توکوگاوا» و بازگشت قدرت حکومت به‌امپراتور انجامید و جریان این تحول عصر تازه‌ای را برای ژاپن همراه آورد و این کشور را در شاهراه تجدد و در میان ممالک پیشرفته و قدرتهای بزرگ عالم جای داد.

اگر به وقایع این سالها با تفصیل بیشتری متناسب دیگر بخش‌های این کتاب می‌پردازیم، برای اینست که عظمت و اهمیت این رویدادها و آثار آن که در واقع نقطه عطف تاریخ معاصر ژاپن و زمینه‌ساز تحولات آینده - حتی سالهای پرآشوب جنگ بزرگ اخیر و پیش از آن - می‌باشد، برای ژاپن امروز تعیین‌کننده بوده و ژرف‌نگری و باریک‌بینی در آن برای ردیابی توفیق افسانه‌آمیز ژاپن در راه تجدد و پیشرفت، بایسته است.

موج دگرگونی در آغاز نهضت چنان نیرومند بود که تا سال ۱۸۷۱، وبالغای کامل تیولداری و خانخانی، آخرین بقایای نظام توکوگاوا نیز از صحنه پاک شد. رهبری تازه‌ای که در سال ۱۸۶۸ قدرت حکومت را به‌دست گرفت در کار ایجاد یک کشور متحد ملی و طرح و اجرای اصلاحات اساسی که هدفش درآوردن ژاپن

در جادهٔ تجدد و جایگاه تعالی بود، با تلاش و توان و شتاب حیرت‌انگیز پیش رفت. رویدادهایی که حکومت واقعی برکشور را به امپراتور بازگرداند به اعادهٔ قدرت «می‌جی» یا «نهضت رجعت» معروف است و سرآغاز تاریخ معاصر و عصر ترقی ژاپن به‌شمار می‌آید.

از همان آستانهٔ بحران و در برابر تهدید خارجی، مبارزه قدرت در ژاپن نمودار تعارضی میان تمایل به دفاع از کشور از یکسو و قدرت‌جویی و فرصت‌طلبی امیران و دولتمردان بلندپرواز از سوی دیگر بود. مردانی که برای بازرساندن قدرت به امپراتور در مبارزه بودند و رهبری «نهضت» را داشتند، برای ایستادگی در برابر تهدید خارجی تلاش و شتاب نشان دادند، اما تکاپوی آنان با ناهمسازی نظام موجود که دیگر پاسخگوی نیاز زمان نبود، نافرجام ماند و حکومت سپهسالاری ناکارآمد نمود. این ناتوانی، خلاء قدرتی را ایجاد کرد که به شتاب و شدت و گسترهٔ مبارزهٔ حریفان برای تسلط برکشور افزود. در دنبالهٔ این بحران چون چهرهٔ تازه و نیرومندی که موقع برتر و موضع مقاومت‌ناپذیر یابد از میان حریفان برخاست، نظرها به‌سوی امپراتور که از جهت تاریخی جایگاهی برتر و پایگاهی آسمانی داشت، برگشت. در مرحلهٔ نخست، در لوای امپراتور تلاشی نافرجام برای بازسازی ترکیب رنگ‌باخته و فرسودهٔ قدرت میان حکومت سپهسالاری و «دایمیو»ها (خانها و تیولداران حاکم ولایات) در کار آمد. اما شکست این‌آزمون به‌نهضت «رجعت» یعنی الغاء حکومت سپهسالاری و ایجاد یک کشور متحد با حکومت مرکزی قوی بنام امپراتور، انجامید.

بحران خارجی در دههٔ ۱۸۵۰ هنگامی به‌اوج رسید که حکومت سپهسالاری از مایه و تحرک خالی شده و جز نام و نمودی میان‌تهی از آن نمانده بود. تدارک‌های دفاعی این حکومت در برابر تهدید قدرتهای خارج نارسا درآمد، اما خزانهٔ کم‌مایهٔ آنرا نادرتر کرد. گذشته ازین، رهبران حکومت «ادو» دربارهٔ راه مقابله با بحران هم‌رای نبودند. مقامات «روء جو» یا شورای عالی حکومت که گردانندهٔ سیاست کشور بودند، جنبهٔ عملی کار را می‌دیدند و به‌سازش با قدرتهای خارجی گرایش داشتند. اما مصالح و منافع قوی نیز بود که حفظ و ادامهٔ سیاست انزوا را می‌خواست.

بحران «تمپوء» اینک به‌امیران قدرتمندی چون «توکوگاوا ناریاکی» ازولایت «میتو» برای انتقاد از «باکوفو» میدان داده بود، و کسانی از آنها در روابط خارجی سخت‌گیرتر هم بودند. «ناریاکی» با دعوی اینکه تنها امید آیندهٔ ژاپن در جنگ و راندن خارجیان است، از باکوفو خواست که برای این کار به هشیارساختن و

آماده کردن مردم بپردازد. در این میان «آبه ماساهیرو» ارشد مشاوران عالی، و در واقع صدراعظم «شوگون»، آگاه بود و تشخیص داد که هرچند شوگون در مقام «سپهسالار سرکوبگر وحشیان» می‌بایست سیاست انزوا را صیانت و ژاپن را از تجاوز خارجی حفظ کند، اما اینک توان این کار را ندارد. «آبه» که با مسئله‌ای دشوار روبرو شده بود به‌مشورت گسترده در دستگاه حکومت و در کشور پرداخت. نامه‌های نظرخواهی به همه «دایمیو»ها از جمله امیران بیرونی یا «توزاما» فرستاده و گزارشی از وضع به‌دربار امپراتور داده شد. اما این کار در واقع اقرار «باکوفو» به ناتوانی در تدبیر و عمل بود و نیز برای نخستین بار سیاست این حکومت را موضوع بحث عام ساخت. از حدود پنجاه پاسخی که از ولایات رسید، سی و چهار پاسخ خواستار رد درخواست «پری»، چهارده پاسخ دوپهلو و، به هر راه، سفارش به سازش، و فقط دو پاسخ آشکارا به سود گشودن دروازه‌های ژاپن به روی تجارت خارجی بود. در این میان فقط هشت دایمیو، و از جمله «توکوگاوا ناریاکی» از ولایت «میتو» از توسل به اقدام نظامی برای راندن خارجی‌ان هواداری کرده بودند. «آبه» نیز دستوری برای مذاکره با امریکایی‌ها دریافت نکرده بود. او راه سازش در پیش گرفت و در برابر «پری» کوشید تا امتیاز هرچه کمتری بدهد و در داخل کشور نیز به بسیج نظامی گسترده پرداخت.

پیمان ۱۸۵۴ «کاناگاوا» که «شیمودا» و «هاکوداته» را به روی کشتی‌های امریکایی (برای تأمین آذوقه و ذغال) گشود، حسن رفتار با ملوانان امریکایی را تضمین کرد و حضور یک کنسول امریکا در «شیمودا» را اجازه داد، خود امتیاز عمده‌ای نبود. اما با این پیمان شکاف بی‌سابقه در سیاست انزوای ژاپن پدید آمد. تقریباً هرکاری که «آبه» به آن دست زد، دشواری تازه‌ای ساخت. نظرخواهی او از مقامات حکومت و امیران ولایات، «باکوفو» را دستخوش سیل انتقاد و پیشنهاد نمود. «آبه» در ادامه‌ی تلاش برای همراه ساختن دایمیوهای نیرومند با سیاست خود، «ناریاکی» را مسئول دفاع ملی ساخت و به مشورت با دیگر دایمیوهای جانبی و بیرونی («فودای» و «توزاما») پرداخت. پیدا بود که نظام حکومت سپهسالاری و تیولداری امیران ولایات یا «باکو - هان»، جز با رهبری نیرومند شوگون در کار تدبیر و پیشبرد سیاست واحد مملکتی، استوار نمی‌ماند. کوشش «آبه» برای نظرخواهی و جلب حمایت دایمیوها از سیاست «باکوفو»، نتیجه‌ای جز تضعیف شوگون نداشت. و نیز تدبیر او در الغاء محدودیت سنتی تأسیسات نظامی ولایات و ظرفیت کشتی‌هایی که این حکومت‌ها می‌توانند داشته باشند، که هدفش افزایش قدرت دفاعی کشور بود. تسلط و تفوق باکوفو را از میان

برد و این حکومت را سرانجام نابود ساخت. «آبه» با این آگاهی که «باکوفو» می-بایست برتری نظامیش را بر ولایات نگهدارد، در سال ۱۸۵۴ سفارش کشتی‌های جنگی و اسلحه جدید به هلند داد. و قلاع تازه‌ای برای دفاع از بنادر در برابر حمله‌های دریایی درست شد. یکسال بعد یک مدرسه نیروی دریایی بامربیان هلندی در «ناگاساکی» و یک مرکز آموزش نظامی به‌شیوه غربی در «ادو» گشوده شد. در سال ۱۸۵۶ اداره تازه‌ای برای ترجمه کتابهای خارجی ایجاد شد.

این تلاشها کارساز نشد، زیرا که بسیار نارسا بود و بسیار دیر، و نیز فشار سنگینی برمالیه متزلزل «باکوفو» آورد. در سال ۱۸۵۵ زلزله بخش‌هایی از «ادو» را ویران کرد و کارمندان اصلی دستگاه اداری «باکوفو» را کشت و فشار بیشتری بر خزانه باکوفو آورد. سیاست «ناریاکی» ناخوشایند «روء جو» یا مشاوران عالی افتاد و در میان مقامات مؤثر حکومت جبهه سرسختی در مخالفت با بازشدن شوراهای باکوفو به عقاید و آراء عموم پیدا شد. در پائیز ۱۸۵۵ «آبه» ریاست «روء جو» را به «هوتاماسایوشی» (۱۸۶۴-۱۸۱۰) سپرد تا مگر از تیرگی و دسته‌بندی میان مقامات باکوفو بکاهد.

همراه با ناآرامی در داخل، فشار خارجی نیز پی‌گیر بود. تاونزند هریس (Townsend Harris) (۱۸۷۸-۱۸۰۴) سرکنسول امریکا در «شیمودا» اکنون به مقامات باکوفو فشار می‌آورد که یک پیمان تجاری امضاء کنند. پیمانهای ۱۸۵۴ که با امریکا و سپس با بریتانیا و روسیه امضاء شده بود، برای جامعه تجاری اروپا و امریکا و سوداگران سواحل چین قانع‌کننده نبود و دولتهای غربی زیر فشار منافع اقتصادی قرار گرفتند تا در ژاپن حقوق بازرگانی مشابه آنچه که در چین داشتند، به دست آورند. «هریس» در ملاقات با «هوتا» زیرکانه به توجیه این کار و در واقع ارباب حکومت «باکوفو» پرداخت و گفت که چین به‌زور اسلحه گشوده شده است و بریتانیا اینک در کار دومین جنگ با چین است (جنگ پیکان، ۱۸۵۸-۱۸۵۷) که امتیازهای بیشتری از آن عاید خواهد کرد.

«هوتا» که متقاعد شده بود که گشودن ژاپن به‌روی تجارت با غرب ناگزیر است، بر آن شد تا پیمان پیشنهادی «هریس» را امضاء کند. او با تلاش بسیار توانست بیشتر مقامات باکوفو و دایمیوهای فودای (جانبی) را با خود همراه سازد. نظرخواهی کتبی دیگری که از دایمیوهای عمده شد معلوم داشت که زمینه برای این کار مساعد می‌شود. پس، در اوایل سال ۱۸۵۸ «هوتا» به تدوین یک موافقتنامه‌ی قابل قبول پرداخت. متن نهایی که در آن توافق شد، چهار ماده اصلی را در بر داشت: مبادله مقامهای دیپلماتیک - تجارت آزاد در «کاناگوا»

(یوکوهاما)، «ناگاساکی»، «نیئی‌گاتا» و «هیوئ‌گو» علاوه بر شیمودا و «هاکوداته» که با پیمان ۱۸۵۴ گشوده شده بود - اقامت خارجیان در «اوساكا» و «ادو» - تعرفه محدود و قراردادی و امتیاز برون‌مرزی برای اتباع امریکا (کاپیتولاسیون). اعلام مواد پیشنهادی موج مخالفت را برانگیخت و اینبار نیز «توکوگاوا ناریاکی» امیر «میتو» پیشتاز اعتراض و مخالفت بود. «هوتا» نومیدانه خود به کیوتو رفت تا حمایت امپراتور را برای این پیمان دریابد. اما این کار نتایج غیرمنتظری برای او داشت. از یکسو، توسل «باکوفو» به‌دربار کیوتو ضعف حکومت «ادو» را بیش از پیش نمایان ساخت و، از سوی دیگر، مشاوران و مقامهای دربار که سالها با بود و نمود تشریفاتی ساخته و دور از جریان مؤثر سیاست بودند، ناگاه خود را در وضعی دیدند که تصمیم و کارشان اهمیت سیاسی می‌یافت. آنها با آنکه هنوز چندان در مسیر اوضاع جهان نبودند، درخواست او را رد کردند. در دستگاه «توکوگاوا» هم تفرقه و جبهه‌سازی قوت گرفته بود. مرگ شوگون سیزدهم، «یه‌سادا»، در سال ۱۸۵۸ و مبهم‌ماندن موضوع جانشینی او، بربحران افزود. «رئو جوء» (مشاوران عالی یا هیأت حاکم) و دایمیوهای جانبی به‌رهبری بزرگترین امیر «فودای» یعنی «یی نائوسوکه» (۱۸۶۰-۱۸۱۵) هوادار جانشینی «توکوگاوا یوشی‌تومی» امیر «کیی» بودند. اما دیگر «دایمیوها» جانشینی «هیتو-تسوباچی یوشی‌نوبو» (که «کی‌کی» هم نامیده می‌شد - بکسر ک اول و سکون ک دوم)، پسر توکوگاوا ناریاکی را می‌خواستند. ناریاکی نیز به‌امید از هم‌پاشاندن «هوتا» و جانشین ساختن پسر خود به‌جلب حمایت دربار برآمد و بدین‌سان آنرا وارد جریانی ساخت که مسئله داخلی باکوفو بود.

شتاب رویدادها در سال ۱۸۵۸ «رئو جو» را ناگزیر ساخت تا بیدرنگ به تدبیر و اقدام برآید. «یی نائوسوکه» در مقام مشاور اعظم (تای روء) به‌رهبری سیاست باکوفو گمارده و مأمور شد تا دسته‌بندی را از میان بردارد و نظام درست کارها را باز آورد. «یی» یکی از دو «دایمیو»یی بود که در سال ۱۸۵۳، در پاسخ استعلام حکومت «باکوفو»، از سیاست ترک انزوا هواداری کرده بود. او اینک به‌انجام نظر خود پرداخت و، بی‌توجه به منع امپراتور و اعتراض جناح مخالف، دستور امضای پیمان تجاری با امریکا را داد (۲۹ ژوئیه ۱۸۵۸)، و نیز به حل یکجانبه مسئله جانشینی شوگون به‌نفع «یوشی‌تومی» پرداخت. طی چندماه و در همان سال، بنابر اصل «دول کامله‌الوداد» پیمانهای مشابه با چهارکشور دیگر (روسیه، هلند، انگلیس و فرانسه) امضاء شد و بیش از دوقرن انزوای ژاپن به‌پایان آمد.

«یی» برای از میان بردن جبهه‌بندی در «ادو» و تحریک و مخالفت در کیوتو،

چند تن از مقامهای «باکوفو» را که با او ستیز داشتند، برکنار ساخت. او «هوتا» و یکی دیگر از اعضای شورای عالی را از کار برداشت و گناه عقد پیمان با امریکا را به‌گردن آنها گذاشت، «ناریاکی» و نیز «کی‌کی» را در خانه‌هایشان زندانی ساخت، چندین «دایمیو» و از آن میان امیران «ئواری»، توسا و «ساتسوما» را بازداشت نمود و منتقدین بی‌پروای باکوفو مانند «یوشیدا شوئین» و «هاشیموتو سانای» را اعدام کرد. «یی» با این شدت عمل که «تصفیه‌ی انسی» (بفتح الف و کسر س) نام گرفت، تسلط قدیم باکوفو را بظاهر اعاده کرد و مسائل داخلی و خارجی هم تا چندی حل شده به‌نظر رسید. اما این آرامش ظاهری بود و مخالفان را به فعالیت پنهانی واداشت. «یی» در چهره یک دیکتاتور درآمد و هدف نخستین سیاستگران باکوفو نیز فقط این حکومت شد. تلاشهایی که برای ترمیم اوضاع اقتصادی می‌شد، ناساخته ماند. «یی» خود نیز از آمدن خارجی‌ها بهره‌ای درسوی پیشرفت ژاپن و اصلاحات ندید و سیاست او هرچه بیشتر در پرده ابهام ماند. با اینهمه شماری از نویسندگان کار «یی نائوسوکه» در گشودن دروازه‌های ژاپن را ستایش‌انگیز شمرده‌اند زیرا که این امر در ده سال آینده گرایش‌ها و سیاست‌هایی بار آورد که در جریان تحول ژاپن اهمیت حیاتی داشت.

اما با ورود دیپلماتها به «ادو» و شروع اقامت خارجی‌ها در «یوکوهاما»، احساسات ضد خارجی با تمایلات شدید مخالف «باکوفو» درهم آمیخت و به‌بهای جان «یی» تمام شد. در ماه مارس ۱۸۶۰ گروهی از ساموراییهای «میتو»، ناراضی از رفتار «یی» با امیرشان و ناخشنود از سیاست خارجی او، «یی» را در یکی از دروازه‌های کاخ «ادو» کشتند. قتل «یی» ضربه سختی به نظام «باکوفو» و روحیه دولتمردان آن زد و بلوا درافتاد. مرگ او پایان استبداد حکومت شوگون بود و «باکوفو» دیکتاتوری را که با بیرحمی و خشونت خود توانسته بود حکومت شوگونی را برپا نگهدارد، از دست داد.

سالهای ۱۸۶۲-۱۸۶۰ با فعالیت تروریستی و انتقامی مخالفان علیه خارجیان و مردان صاحب مقام در «ادو» و ولایات، پرآشوب بود. این ناراضیان را، که بی‌پروا آماده بودند تا شمشیر را در راه هدف به‌کار گیرند، ژاپنی‌ها «شی‌شی» یا مردان عزم خوانده‌اند. اینان بارآمدگان عصر آشوب و تحول بودند، در جوانی با بحران داخلی دهه ۱۸۴۰ به هیجان آمده، باتاب و تب فزاینده بحران خارجی تکان خورده و به‌فرارگرفتن فنون نظامی یا دانش ملی درولایات خود پرداخته بودند و وجدان روشنی از مسئولیت و فداکاری در راه هدف داشتند. کارآمدترین این «مجاهدان» برای تعلیم به «ادو» فرستاده شده یا خود به اینجا آمده و بیشتر مایل

بودند که در مدرسه‌های معروف شمشیرزنی گردآیند. بسیاری از آنها با تعلیمات اندیشمندانی از «میتو»، مانند «فوجیتا توء کو» (۱۸۵۵-۱۸۰۶) که امیر او «ناریاکی» چنان سرسخت و استوار به حفظ غرور ملی و آمادگی نظامی پای می-فشرد و تأکید او به قداست امپراتور در جای مظهر هویت و بود و نمود ژاپن صیت و صلای روزافزونی پیدا می‌کرد، آشنا شدند و بدینسان مایه‌ای قوی از آگاهی سیاسی یافتند. در سالهای پس از ۱۸۵۳ که اینان به ولایات خودبرگشتند، شعارهای «جوئی» («وحشیان را بیرون کنید») و «سون‌نوء» («درود برامپراتور») را با خود داشتند. بسیاری از آنها کار سازماندهی نیروهای تازه ولایات خود را در دست گرفتند و شماری نیز مشاور دایمیو یا نماینده ارتباط با ولایات دیگر شدند. این مقام‌های تازه، با نیازهای روز به‌وجود آمده و تصدی آنها جوانی و شور و غرور می‌خواست. شماری ازین مجاهدان نیز در صف ناراضیان درآمدند و به اقدام مستقیم پرداختند و بیشتر آنها از امیرشان رخصت می‌خواستند تا ترک خدمت کنند و «رونین» (سامورایی آواره) شوند و بتوانند شمشیرشان را آزادانه و بی‌آنکه مایه دردرسر امیرشان شود، به‌کار گیرند. هم اینان بودند که «بی‌نائوسوکه» را از پای‌درآوردند و بسیاری از خارجی‌ها را به‌پای مرگ انداختند. در اوایل سال ۱۸۶۳ جانبازان «چوء شوء» نمایندگی بریتانیا را آتش زدند و سپس در همان سال توپهای ساحلی «چوء شوء» سوی امریکاییها، فرانسویها و هلندیها در تنگه «شیمونوسه‌کی» آتش گشودند.

این خشونت‌ها بر مسئله پیمانها و هم‌برسیاست داخلی تأثیر نهاد. قدرتهای خارجی برآن بودند تا ژاپن را به‌هرراه باشد به اجرای پیمانها وادارند و، دراین کار، مقاومت داخلی را بهانه کردند و به زور دست بردند. و نیز از آنجا که آشکار شده بود که حکومت «باکوفو» قدرت اجرای پیمانها را ندارد (درواقع نیز «ادو» زمزمه بستن «یوکوهاما» به روی کشتی‌های خارجی را آغاز کرده بود)، پس مستقیماً با چند ولایت نیرومند و با دربار به مذاکره پرداختند. در سال ۱۸۶۳ ناوگان بریتانیا بتلافی قتل «ریچاردسن» (Richardson) انگلیسی که به دست محافظان شخصی «دایمیو»ی ساتسوما کشته شده بود، بندر «کاگوشیما» را بمباران کرد و شهر را سوزاند. یکسال پس از آن، ناوگان مشترکی از قدرتهای غربی، بیشتر از کشتی‌های انگلیسی، توپهای ساحلی «چوء شوء» رانابود کرد و تنگه‌ی «شیمونو سه‌کی» را بازگشود. در سال ۱۸۶۵ ناوگان متحد قدرتها بمنظور گرفتن تأیید امپراتور از پیمانها و تسریع در گشوده‌شدن خلیج «هیوء گو»، با عملیات دریایی بزور وارد این خلیج شد. نمایندگان قدرتها در دیدار با مقامات «باکوفو» در اوساكا

توانستند امپراتور را به امضای پیمانها وادارند.

در این سالها اوضاع داخلی ژاپن هم آشفته و دستخوش آشوب بود. در میان فشارهای خارجی و ناآرامی داخلی حکومت باکوفو و دایمیوها همه در پی تسلط بر اوضاع و حفظ خود بودند. حکومت «باکوفو»، نگران از ناآرامی و نارضایتی مردم، کوشید تا در پناه حمایت امپراتور و از راه اتحاد منافع خود با دایمیوها برسر حکومت بماند. چنین بود که شوگون هرچه بیشتر وابسته به‌دربار شد. در سال ۱۸۶۲ برای جلب نظر دایمیوها «هیتوتسوباشی یوشی‌نوبو» که چند سال پیش مدعی و نامزد مقام شوگونی بود، نایب‌الحکومه او شد و الزام حضور متناوب دایمیوها در «ادو» (ترتیب «سانکین کوء تائی») تغییر و تعدیل عمده یافت. شاید بتوان گفت که با این تحولات مرکز سیاست کشور به کیوتو منتقل شد. در سال ۱۸۶۳ شوگون در انجام خواسته امپراتور به کیوتو سفر کرد و با این کار تجدید اعتبار و قدرت مسلط امپراتور را پذیرفت. اینک شوگون ناچار شد که به‌سازش برآید و از دایمیوها بخواهد که تحت رهبری امپراتور با او متحد شوند و امور مملکت را بگردانند. این کار که «کوء بو - گاتای» یعنی «ائتلاف دربار دایمیوها» نام گرفت با ترتیبی که در اوایل سال ۱۸۶۴ به آن داده شد، امیدوارکننده بود بدینسان که قرار شد شوگون امور مملکتی را بنام امپراتور اداره کند و یک گروه مشورتی از دایمیوها در سیاست و تدبیر کارها شرکت داشته باشد. اما این ترکیب تازه انسجام بایسته را برای کار گروهی نداشت و در نتیجه پیش از پایان سال از هم پاشید.

تغییرات اساسی در نظام کارها ناگزیر می‌نمود. حکومت باکوفو با مخالفت فزاینده روبرو بود. شماری از دایمیوها در نتیجه اصلاحات مالی یا قدرت رهبری توانسته بودند به پیشرفتهای نظامی برسند و بر قدرت خود در برابر باکوفو بیفزایند. بخصوص، دو ولایت «ساتسوما» و «چوء شوء» در نتیجه تماس با قدرتهای غربی به‌نوکردن ارتش خود توفیق یافتند و کم‌کم در این راه از حکومت مرکزی پیش می‌افتادند. رهبران تازه و پرشوری نیز در این ولایات برخاستند. اینان که امیر یا دولتمرد ولایت خود یا نماینده ارتباط با دیگر ولایات بودند، بیشتر حال و هوای «شی‌شی» داشتند و اندیشه نزدیک شدن به امپراتور و مخالفت با «باکوفو». در سال ۱۸۶۴ با نافرجام ماندن سیاست ائتلاف و اتحاد باکوفو با امیران ولایات، کشور دستخوش رقابت بی‌پروای سیاسی شد، و با آنکه دایمیوها هنوز در سیاست میانه‌رو بودند، مباشران و مقامات ولایات در راه سرنوونی حکومت شوگونی پیش می‌رفتند.

در فاصله سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۶۶ چندین گروه آشکارا در کار تضعیف نظام حکومت سپهسالاری بودند. در این میان هواداران سلطنت، درباریان، ناراضیان افراطی و بعضی امیران و صاحب منصبان ولایات شاخص می نمودند. کیوتو مرکز فعالیت وفاداران سلطنت شده بود. اعضای جوان اشرافیت دربار مانند «ایواکورا» و «سانجوه»، پنهانی علیه باکوفو توطئه می کردند و در ولایات نیز امیران نیرومند سر به نافرمانی برمی داشتند. حکومت شوگونی نومیدانه می کوشید تا وضع را نگهدارد. دو لشکرکشی علیه ولایت «چوه شوه» که در برابر «ادو» قیام کرده و در اندیشه تصرف پایتخت بود، صورت گرفت. نخستین آن کمی موفق بود اما به روی کارآمدن رهبری انقلابی در این ولایت انجامید. پیش از آنکه لشکرکشی دوم صورت گیرد، در ماه مارس ۱۸۶۶، مباحران امیران «ساتسوما» و «چوه شوه» («سایگو» و «اوکوبو» از «ساتسوما» و «کیدو» و «تاکاسوگی» از «چوه شوه») که ازین پیشتر ضد و رقیب هم بودند به توافقی پنهانی برای کمک به یکدیگر رسیدند. این بود که دومین نبرد برای باکوفو فاجعه آمیز درآمد و نیروهای آن که رغبتی به جنگ نداشتند بوسیله سربازان تازه تعلیم دیده «چوه شوه» که به اسلحه انگلیسی مجهز بودند، تار و مار شدند. ناقوس مرگ حکومت شوگون به صدا درآمده بود.

با آغاز سال ۱۸۶۷ دو رویداد مقارن تلاطم سیاسی را به اوج رساند. در ماه ژانویه این سال امپراتور «کوئ می» که منش میانه رو داشت، مرد و در ماه فوریه پسرش «موتسو هیتو» که ۱۴ ساله بود، جانشین او شد. در ماه آغاز سال نیز «هیتوتسو باشی یوشی نوبو» پس از چندماه از درگذشت شوگون پیشین (یه موچی، که در ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۶ مرده بود) در مقام شوگونی تثبیت شد. ازین پس او «توکوگاوا یوشی نوبو» یا «کی کی» خوانده می شود. در دنباله سال ۱۸۶۷ سه گدار تند در جریان مبارزه سیاسی پیدا می نمود: آخرین تلاشهای «باکوفو» برای ماندن بر سر قدرت از راه انجام اصلاحات در حکومت و سیاست خود، کوشش پی گیر شماری از «دایمیوها» برای ساخت و پرداخت ائتلاف محافظه کارانه ای در صفوف خود، و تحریک دامنه گیر ضد توکوگاوا با هدف بازگرداندن قدرت و حکومت به امپراتور.

طرح تازه باکوفو برای اصلاحات در جهت توسعه قدرت نظامی شوگون و تجدید سازمان اداری به الگوی فرانسه با داشتن هیأت وزیران، وزارتخانه های متعدد و تقسیم کشور به استانها بود. اما اینبار نیز تدبیر اصلاحات دیرآمد. همزمان «یوشی نوبو» برای ساخت و ساز موازنه تازه قدرت با رهبری امپراتور و برای

نجات حکومت شوگونی می‌کوشید، و همچنان در طرح ائتلاف و اتحاد باکوفو و دایمیوها اصرار داشت، اما توفیقی به‌دست نیامد. در این مرحله دایمیو ولایت «توسا» که، با احساس رقابت، از قدرت فزایندهٔ امیران «ساتسوما» و «چوء شوء» نگران بود، راه میانه‌ای برای مسئلهٔ سازمان سیاسی کشور پیشنهاد کرد که به پیشنهاد «توسا» معروف است و دائر بود برکناره‌گیری «شوگون» بنفع شورای «دایمیوها» که زیرنظر امپراتور باشد. بدینسان قدرت سیاسی «شوگون» به امپراتور اعاده می‌شد اما رئیس سرای توکوگاوا (سپهسالار) اراضی تیولی خود را نگه‌میداشت و بجای رهبری نظامی و سیاسی کشور، مقام نخست وزیر را دارا می‌شد. در پیشنهاد امیر «توسا» خطاب به «شوگون» آمده بود:

«آن جناب باید اختیارات حکومتی را به امپراتور اعاده نمایند، و با این کار بنیادی نهند که بر پایه آن ژاپن بتواند جای مساوی خود را با دیگر ممالک بیابد.»

«یوشی‌نوبو» این پیشنهاد را در ماه نوامبر ۱۸۶۷ پذیرفت و استعفای او «اعادهٔ (قدرت) امپراتور» خوانده شد. این رویداد در تاریخ ژاپن «نهضت رجعت» نخستین شناخته می‌شود.

اما این راه حل سازشگرانه مورد قبول اعضای تندروتر اشرافیت دربار بود و نه رهبران پرشور «ساتسوما»، «چوء شوء» و شماری از ولایات دیگر. این دو ولایت که اینک رزمندگان‌شان را به کیوتو آورده بودند، کودتایی را بصورت حمله مسلحانه به‌شوگون که در کاخ خود در کیوتو بود، تدبیر کردند و در تاریخ ۳ ژانویه ۱۸۶۸ (بشمار تقویم ژاپنی در روز ۹ از ماه دوازدهم سال ۱۸۶۷) فوج‌های مسلح ولایات «ساتسوما»، «اچی‌زن»، «اٹواری» و «آکی» این کاخ را بنشانه پایان حکومت «توکوگاوا» تصرف کردند و «رجعت» تازه‌ای را اعلام نمودند. امیر توسا نیز که بختی برای بقای شوگون نمی‌دید، با آنان همراه شد. «کی‌کی» با طرفدارانش شبانه از کیوتو به اوساکا رفت. برای تدبیر نظام حکومت تازه شورایی دعوت به‌اجلاس شد که نمایندگان «توکوگاوا» در آن نبودند و «اعادهٔ رسمی حکومت به‌امپراتور اعلام شد. بنای حکومتی که ازسلطنت افسانه‌ای امپراتور «جیمو» در دوهزار و پانصدسال پیش نشان داشت، طرح شد. حکومت شوگونی منحل و اراضی آن ضبط گردید و «یوشی نوبو» به پایهٔ «دایمیو» عادی تنزل داده شد. این‌رویداد همان «اعادهٔ قدرت‌میی» یا «نهضت احیای میجی» سال ۱۸۶۸ بود. تصمیم‌هایی که رهبران «نهضت» در ماه ژانویه، به دنبال تصرف کاخ شوگون در کیوتو، گرفتند، بیدرنگ اعلام نشد، و نیز این حامیان تازه‌ی امپراتور

هنوز توان اجرای آنها نداشتند و نمی‌دانستند که اگر به‌شوگون بگویند که از مقامش برکنار و از اراضی خود خلع ید شده است، می‌پذیرد یا نه، و اگر نپذیرفت می‌شود او را وادار ساخت یا نه. سه هفته در تأمل و تردید گذشت. در اینروزها «چوء شوء» که نافرمانیش از حکومت «ادو» مورد عفو دربار واقع شده بود، سپاهش را به کیوتو آورد و نیروهای «نهضت» تقویت شد.

شوگون پیشین به اوساکا عقب نشسته و شمار قابل‌توجهی سپاه در فرمان او بود. «کی‌کی» شاید که خود تمایل و تصمیم قاطعی به‌درگیر شدن با مخالفان نداشت، اما پیرامونیان و پیروانش فشار آوردند که به کیوتو حمله کنند و نیرو-هایی را که امپراتور را دوره کرده‌اند در هم بشکنند. آنها این کار را فداکاری برای نجات امپراتور از «امیران بیرونی» خودخواه می‌دانستند. در این میان امیران «ئواری» و «فوکویی» که هردو از وابستگان «توکوگاوا» بودند می‌کوشیدند تا کار به مصالحه بگذرد و پیشنهاد کردند که «کی‌کی» تسلیم شود، با این شرط که عناوین درباری او و بخشی از املاک که برای تأمین زندگیش کافی است، محفوظ بماند. شوگون پذیرفت، اما روز ۲۶ ژانویه امیران همراه او از ولایات «آیزو» و «کوانا» که سرچنگ داشتند نیروهایشان را به کیوتو راندند و فردای آنروز در میانه راه، در شهرهای کوچک «توبا» و «فوشیمی» با رزمندگان «ساتسوما» و «چوء شوء» در جنگ سه روزه‌ای درگیر شدند. این رزمندگان با اینکه در شمار بسیار اندک بودند، نیروهای شوگون را به اوساکا عقب راندند و «کی‌کی» از آنجا به «ادو» گریخت. دربار کیوتو این پیشامد را بهانه ساخت و او را شورشی خواند. دو قرن ونیم پیش از این در «سه‌کی‌گاهارا»، «توکوگاوا یه‌ياسو» نیای «کی‌کی» مخالفانش را که خانهای غربی در آنمیان برجسته بودند، در هم شکسته بود و آنها اینک انتقام خود را می‌گرفتند. پیروزی «توبا - فوشیمی» نیز، چنانکه «سه‌کی‌گاهارا» تا حد بسیار با خیانت به‌دست آمد زیرا که در پایان روز دوم جنگ بخشی از نیروهای «توکوگاوا» به جبهه دشمن پیوست.

نیروهای امپراتور طی چند هفته به‌سوی شرق پیش راند و با مانع عمده‌ای برنخورد. پیدا بود که دژ «ادو» می‌توانست در برابر محاصره طولانی مقاومت کند، اما «کی‌کی» سرانجام برامیران و پیرامونیانش باز مسلط شد و دستور مذاکره و تسلیم داد. در نتیجه، «ادو» در اوایل ماه آوریل تصرف شد و اندکی پس از آن نیز درباره شرایط تسلیم موافقت گردید و امتیازهایی به «توکوگاوا» داده شد. قرار شد «کی‌کی» کناره‌گیری کند، اما جانشین او در مقام سرکرده خاندان «توکوگاوا» زمین‌هایی به‌اندازه ۷۰۰۰۰ کوکو محصول برنج نگاهدارد

- برابر «ساتسوما» و تقریباً دوبرابر «چوء شوء». این ترتیب همراه با قرار بخشودگی همه رزمندگان و امیران تابع «توکوگاوا» که سوگند وفاداری به حکومت تازه یاد کنند، از جنگ داخلی جلو گرفت. جز مقاومت‌های پراکنده‌ای به‌ظهور نرسید. امیر «آیزو» در «واکاماتسو» مصالحه رانپذیرفت و ششماه درکوهستانهای آنجا سرسختانه پایداری کرد اما سرانجام تسلیم شد. آخرین آثار مقاومت در «هوکایدو» پیدا آمد و در «هاکوداته» یک امیر دریایی شوگون تا تابستان سال ۱۸۶۹ به مقاومت ادامه داد.

بدینسان تفوق سرای توکوگاوا به پایان آمد و پس از حکومت پانزده‌شوگون، نظام سپهسالاری برچیده شد. «کی‌کی» آخرین شوگون، سالهای بسیار پس از «نهضت» زیست، اما تا تابستان ۱۹۰۲ به‌حضور امپراتور میجی پذیرفته نشد. کمی پس از این تاریخ، مقام شاهزاده، عالیت‌ترین عنوان اشرافی، به او داده شد.

تدبیر نظام نو

آسان گذشتن کار خلع ید از باکوفو برای امیران «ساتسوما» و «چوء شوء» مغتنم بود، زیرا که در آغاز وضع حساسی داشتند و با آنکه امپراتور در سوی آنها بود بسیاری از بزرگان دربار با آنان همراه نبودند و بسیاری از امیران نیز اوضاع را می‌دیدند تا چه پیش آید و به جبهه پیروز بپیوندند. ولایاتی هم که در جبهه متحد بودند منافع و آراء متفاوت داشتند و بیم اختلاف و تشتت همواره در میان بود. دربار نیز جز نام و اعتبار چیزی نداشت و فرمان امپراتور در جایی روان بود که سپاه هوادار او در میدان باشد، سپاهی مرکب از واحدهای ولایات و هریک بسررداری امیر خود. ازینرو با از کارافتادن حکومت باکوفو، ژاپن در چند هفته آغاز سال ۱۸۶۸ در واقع حکومت مرکزی نداشت.

در این احوال کسانی می‌پنداشتند که دستگاه سپهسالاری تازه‌ای بنیاد گیرد، اما چنین نشد. از یکسو هیچیک از امیران نیرومند، بخصوص دایمیوهای «ساتسوما» و «چوء شوء» نتوانستند بر دیگری تفوق نشان دهند. ازسوی دیگر این دو امیر در ولایاتشان نیز رهبر برجسته و نیرومندی نبودند و ازینرو انتظار چنین جایگاهی را در رهبری کشور نداشتند. پس می‌بایست بنیاد تازه‌ای برای حکومت ساخته شود. در این احوال، سیر رویدادها، تجانس تاریخی، احساس دیرین، سنت و نبودن مرکز قدرت دیگر دست به‌دست هم داد و دربار را مرکز حکومت برکشور نمود. جدا از مرکز ثقل سیاست و قدرت حاکم، در بسیاری چیزها

باید تصمیم گرفته می‌شد، و از آنمیان، نام طبیعت و سازمان بنیادهای مملکتی، مردانی که باید آنها را بگردانند و سیاستهایی که باید داشته باشند. پرداختن به این مسائل گذار اصلی تاریخ ژاپن را در پنجسالی که از پی‌آمد، ساخت.

تلاش نخستین، که پایه تحول در وضع نیز شد، آن بود که اتحاد ضد باکوفو حفظ شود و همه آنهايي که در کار سرنگونی باکوفو بوده‌اند، میدان فعالیت یابند، بخصوص کسانی که آمادگی شرکت در امور را داشتند، مانند نجبای دربار، امیران بزرگ، بلندپایگان سامورایی در ولایات و حتی نمایندگان نهضت تندرو. این گرایش در تدوین مقررات و تدبیر سیاست مملکتی و در تعیین مقامات بازتاب یافت.

شورایی که در ۳ ژانویه ۱۸۶۸، روز پیروزی نهضت، برای اداره امور دعوت شد (شورای اجرایی)، نخستین سنگ این بنای تازه بود. این شورا به تدبیر سازمان تازه حکومت پرداخت و مشاوران سلطنتی تازه‌ای منصوب کرد. انتصاب یکی از شاهزادگان به نام مشاور اعظم و ریاست این دستگاه جدید به رقابت فعالان نهضت که مدعی این مقام بودند، پایان داد. دو تن از بزرگان دربار که در سیاست ضد باکوفو سهم برجسته داشتند، یکی «ایواکورا تومومی» و دیگری «سایگو سانتهومی» دستیار او شدند. سه تن دیگر از نجبا، به پاداش خدمات مشابه و نیز دو شاهزاده دیگر همراه با پنج دایمیو که رزمندگانشان دروازه‌های کاخ را پاسداری می‌کردند (امیران «ساتسوما»، «توسا»، «هیروشیما»، «ئوواری» و «فوکویی») به مقام مشاور عالی (گی‌جو) منصوب شدند. مقام مشاور عادی (سانیو) هم به چند تن دیگر از بزرگان دربار از رده پایین‌تر و سه سامورایی از هریک از آن پنج ولایت، که امارت «چوء شوء» هم سپس به آن افزوده گشت، داده شد. بدینسان هسته حکومت تازه از روی الگوی «توکوگاوا» ساخته شد. اما یک ماه بعد این دستگاه با ایجاد «دیوان»ها توسعه یافت. در رأس این دیوانها، مشاوران عالی بودند و مشاوران عادی هم دستياری ایشان و گردش کار دیوانها را برعهده داشتند. این ترتیب، افزایش عده مشاوران را ناگزیر نمود، همچنانکه پیوستن ولایاتی مانند «اوواجیما»، «کوماموتو» و «توتوری» به اتحاد و نهضت، این نیاز را پیش آورد. پس، تا آغاز ماه ژوئن اینسال بیش از یکصد «سانیو» منصوب شدند. تعریف روشنی برای کار اینهمه وجود نداشت و گماردن آنان در واقع حرکتی بود برای تأثیر بر افکار.

دو تدبیر دیگر نیز برای استقرار نظام نو و تحکیم پایگاه ملی حکومت در کار آمد: یکی دعوت از نمایندگان همه ولایات برای تشکیل مجلس مشورتی در ماه مارس ۱۸۶۸ و دیگر صدور فرمانی از سوی امپراتور، بتاريخ ۶ آوریل اینسال، در اعلام

فلسفه کلی و بنیادی حکومت و نیات دولت جدید که «سند میثاق» یا «میثاق‌نامه» خوانده شده است. این سند که پنج ماده داشت و بوسیله «یوری» و «فوکوئوکا» تهیه و سپس بوسیله «کیدو» اصلاح شده بود و نشان از اندیشه غرب‌گرای طراحانش داشت، با همه عام و کلی‌بودنش و ابهام در بعضی نکته‌ها، بر چهار اصل مهم تأکید می‌کرد: ۱- سیاست دولت بر مبنای مشورت گسترده خواهد بود (که شاید اطمینان دادن به ولایات در ملاحظه منافع آنها منظور بود)، ۲- مردم در خواستهای خود آزادند، ۳- منافع ملی بالاتر از همه چیز خواهد بود، ۴- «عادات پست گذشته باید منسوخ شود» و شیوه‌های مترقی گرفته شده از غرب جای آنرا بگیرد (که در واقع اطمینان می‌داد که انحصار حکومت باکوفو تکرار نخواهد شد). این تأکید برای زدودن نگرانی کسانی بود که به «ساتسوما» و «چوء شوء» بد گمان بودند، و نیز مبنایی بود برای سازش با بقایای «توکوگاوا» و مقامات آزموده آن دستگاه که خدمت آنها اینک برای اداره بسامان مملکت نیاز بود.

در ماه ژوئن ۱۸۶۸ به سازماندهی عمده‌ای در کار حکومت پرداخته شد و نخستین تلاش تجربی برای تدوین قانون اساسی و قوانین اداری انجام گرفت، که بیشتر در اجرای «میثاق‌نامه» بود. این طرح سازمان حکومت («سی‌تای‌سو») که بوسیله «فوکوئوکا» و «سوئه جیما» تهیه شد آمیزه‌ای از دیوانسالاری سنتی و الگوهای تازه غربی از حکومت انتخابی و تجزیه قوا از کار درآمد - تفکیک قوایی که در عمل با تداخل افراد و توارد امور میان قوه قضائیه و قوه مجریه بی‌اثر ماند. اما مهمترین جنبه این کار، توزیع دوباره وظایف بود - بخصوص که شمار مشاوران عادی و دستیاران دیوان‌ها بسیار کاهش یافت. در این ترتیب یک دستگاه مرکزی حکومتی بنام «داجوء کان» (که نام «شورای بزرگ حکومتی» دوره تاریخی نارا را زنده می‌کرد) با اختیار کامل اداره امور، به‌وجود آمد. فعالیت‌های دولت میان هفت وزارتخانه تقسیم شد که از آنمیان وزارت قوانین خود به دو مجلس اعلا (شورای مقامات دولتی) و مجلس نمایندگان ولایات («کوگیشوء») تقسیم می‌شد. دیگر وزارتخانه‌ها وظایف شینتو، مالیه، جنگ، خارجه و داخله بودند. وزارت دیگری، جدا از این سازمان، برای دادگستری درست شد تا اصل تجزیه قوای سه‌گانه محفوظ مانده باشد. امتیاز این ترتیب، محدود شدن مقامات بود. نوزده نماینده ولایات که در چهارده ماه بقای این تشکیلات به عضویت مجلس عادی منصوب شدند، فقط از هفت امیرنشین متنفذ بودند، و تقریباً همه آنها از صاحب‌منصبان پیشین این ولایات.

با تصرف «ادو»، حکومت جدید مقر قدیم «توکوگاوا» را قرارگاه اصلی حکومت

ساخت و چون «ادو» پایتخت سیاسی کشور شده بود، دولت در اواخر سال ۱۸۶۸ فعالیت خود را به آنجا که «توکیو» (پایتخت شرقی) نام گرفت، انتقال داد. در اوایل سال ۱۸۶۹ امپراتور به دژ قدیم اقامتگاه شوگون در آنجا نقل مکان کرد. در ماه اوت ۱۸۶۹ که زد و خوردهای دوره نهضت پایان گرفته بود، باز در سازمان حکومت تجدیدنظر گردید و ترکیبی که ساخته و پرداخته شد تا هنگام اتخاذ ترتیب کابینه وزرا به الگوی غربی در شانزده سال بعد از آن (۱۸۸۵)، برجای ماند. بنیاد حکومت در این طرح تازه هرچه بیشتر به شیوه نظام قدیم «نارا» بود. «شورای اجرایی» «دا جوء کان» قویترین بازوی دولت شد. در رأس این شورا «سانجو» بود که در واقع مقام صدراعظم را داشت و هیأتی از مشاوران («سانگی») از رده‌های مختلف، دستیارش بودند که برشش (بعداً هشت) دیوان یا وزارتخانه نظارت و ریاست داشتند. «وزارت امور شینتو» موازی «شورای حکومتی» قرار داده شد. مجلس (نمایندگان ولایات) باقی ماند، هرچند که تا انحلال آن چند گاهی بعد، تنها یکبار اجلاس کرد. وزارتخانه‌های تازه: امور مملکتی (که در ماه نوامبر ۱۸۷۳ به نام امور داخله تجدید سازمان یافت)، مالیه، جنگ (که در آغاز سال ۱۸۷۲ به دو وزارت نیروی زمینی و نیروی دریایی تقسیم شد)، عدلیه، دربار و امور خارجه بودند. وزارت رفاه عامه و آموزش نیز افزوده شد. تا اینزمان بیشتر مقامات اسمی کنار گذاشته شده و رهبران مؤثری که نهضت را گردانده بودند، در مقام عضو شورا یا وزیر یا معاون وزارتخانه در صحنه حکومت ظاهر شدند. کم‌کم یک دیوانسالاری شکل می‌گرفت که مقاماتش کمتر از ۲۰ نفر و همه از دربار و چهار ولایت متنفذ آمده بودند و در پشت آنها، در عرصه حکومت، انبوهی از مردان «ساتسوما» و «چوء شوء». ازینروست که ژاپنی‌ها این حکومت را «دسته ولایتی» (هامباتسو) نام داده‌اند. اختیار اصلی کارها در دست گروه کوچکی از ساموراییهای ولایات «ساتسوما»، «چوء شوء»، «توسا» و «هی‌زن» افتاده بود. وزارت داخله با اختیار نظارت بر حکام و نظمیه مملکت، دستگاه درجه اول حکومت بود که کار امنیت کشور و اصلاحات دشوار و ناهموار را بر عهده داشت. اهمیت این دستگاه چنان بود که «اوکوبو» که در اینوقت قویترین مرد حکومت بود، وزارت مالیه را رها کرد تا وزیر داخله شود.

★ ★ ★

اعتدال نسبی تغییر سیاسی که با «رجعت» فرا آمد، نمودار آن بود که بنیاد تازه حکومت لازمه‌اش تغییر کامل دستگاه سیاسی کشور نیست. در حالیکه

دستگاه شوگونی و سپس نظام خانخانی و حکومت اربابی - لشکری منحل شد، باز می‌شد که از بسیاری از مجاری قدرت و بخش اعظم دستگاه اداری موجود بهره برد و نیازهای تازه را با اندک تغییراتی برآورد. رهبران نهضت در سال ۱۸۶۸ در عین مواجهه با ضرورت ایجاد بنیان نوینی برای مملکت، به دو نیاز درجه اول نیز آگاه بودند: یکی حفظ قدرت دولت و تحصیل اعتماد و تبعیت ملت، و دیگر ساخت و پرداخت نظام مؤثر و پایداری حکومت. در اینجا نیز پیشنهادها آراء و گرایش‌ها یکسان نبود و گاه نیز با هم تعارض داشت. خارج‌دیده‌ها، هوادار الگوی متجدد حکومت بر پایه نظام انتخاباتی بودند، حال آنکه نیاز به اعاده تسلط دولت بر اوضاع داخلی، گرایش سنتی به حکومت مطلقه را تقویت می‌کرد. رهبران تازه با این مسائل با واقع‌بینی برخورد کردند، این دو جریان را با هم سازش دادند و راهی میان سنت و تجدد، میان قدرت متمرکز و حق انتخاب و نمایندگی منافع متعدد و متنوع برگزیدند.

سر و سامان دادن به اوضاع مملکت و تحکیم نظام تازه، بیش از هر چیز توسعه قدرت حکومت مرکزی به ولایات را ناگزیر می‌نمود که این کار انجام گرفت و نخست در سال ۱۸۶۸ ولایات وادار به قبول تسلط مرکز شدند. سپس در سال ۱۸۶۹ دایمیوها قلمروشان را به دربار برگرداندند، اما در مقام «حاکم» ولایت خود ماندند، و سپس در سال ۱۸۷۱ «هان»‌ها، یا ولایات تیولی به استان مبدل شد و طی چند ماه این چند صد ولایت در ۷۲ استان و ۳ شهر ادغام گردید (در سال ۱۸۸۸ شمار استانها به ۴۳ کاهش یافت). در سال ۱۸۷۳ با ایجاد وزارت داخله بیشتر حکام از توکیو دست‌چین شدند (بسیاریشان از مردان «ساتسوما» و «چو» شوء)، و اداره امور محلی یکسره در اختیار دولت درآمد. در رده شهرستان و روستا نیز تجدید سازمان در جهت کاهش شماره واحدهای محلی و افزایش تسلط دولت بود.

توکیو جذابیت تازه‌ای برای مدیران لایق ولایتی پیدا کرده بود و استانداریها فرصت اشتغال به ساموراییهای پیشین و کدخدایان کارآمد داد. علاوه بر این، رهبران جدید با هوشیاری و تدبیر یک رشته مجالس محلی ترتیب دادند که از قدرت چندانی برخوردار نبود اما بسیاری از بلندپروازان سیاسی را سرگرم می‌داشت و دولت را از آنها آسوده می‌گذاشت. در سال ۱۸۷۱ دولت ایجاد شوراهای محلی را در استانهای تازه تشویق کرد. این مجامع هم وسیله بیان عقاید سیاسی بود و هم مراجعی که از آنرا دولت توانست حمایت محلی را برای اصلاحات ناهموارتر خود در مالکیت ارضی و مالیات‌ها جلب کند. این مجامع فقط قدرت

بحث داشتند و نمی‌توانستند در راه سیاست دولت بایستند.

اصلاحات چنان صورت گرفت که وقفه‌ای در اعمال قدرت دولت پیش نیامد، چنانکه در همه این مدت مالیات‌ها همواره وصول می‌شد. از نتایج مهم توانایی دولت در حفظ تداوم اقتدارش در ولایات آن بود که توانست مسائل خطیر مالی خود را در زمانی نه‌چندان دراز حل کند و این امر نیز مانند توفیق سیاسی به تقویت و تثبیت دولت، کمک کرد. در اوایل سال ۱۸۶۸ دولت مرکزی هیچ منشأ درآمد مستقلی نداشت و در نخستین ماه‌ها ناچار به دریافت کمک از چند ولایت و استقراض اجباری از بنگاه‌های اعتباری شد. در سال ۱۸۷۹ درآمد املاک سابق «توکوگاوا» به دولت تعلق گرفت، اما این بزحمت نیمی از هزینه را پرمی‌کرد. انتشار اسکناس جدید موقتاً چاره‌ساز شد. سپس با انحلال «هان»‌ها (ولایات خودمختار) وضع اندک بهبودی پیدا کرد، اما دولت با این کار قرض‌های گذشته «هان»‌ها را هم پذیرفته بود و تعهد مقرری دایمیوها و ساموراییهای پیشین را هم داشت. اصلاحات مالی که بوسیله «ایتو» و «اوء کوما» در سالهای ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲ انجام شد، پول کشور را بر پایه نظام دهگانی تغییر داد و «ین» واحد پول قرار داده شد، یک نظام بانکی به الگوی «فدرال رزرو» (Federal Reserve) امریکا تدبیر شد که قرضه دولتی را مبنای نشر اسکناس تازه کرد. یکی از موارد نادر استقراض خارجی ژاپن، ۲۴ میلیون لیره از انگلیس، نیز در بهبود وضع مالی دولت مؤثر افتاد. در سال ۱۸۷۳ اصلاحات مالیات ارضی ثبات مالی دیرپایی را برای دولت فراهم کرد.

الفای خانخانی

از میان برداشتن خانخانی شاید که مهمترین و حساسترین کار بعد از نهضت برای تثبیت قدرت حکومت و تحکیم نظام نوین بوده باشد. اما این کار یکباره صورت نگرفت.

در سال ۱۸۶۸ اراضی ضبط شده از «توکوگاوا» به صورت استان‌ها (کن) (به کسر کاف) و شهرها (فو) (بضم واو) سازمان شد، و از رهبران جوان ولایات غربی به فرمانداری آنها گمارده شدند. این تدبیر اهمیت داشت که املاک ضبط شده به تیولی تازه داده نشد و بپاداش خدمت هواداران دولت و سلطنت، میان آنان توزیع نشد. همزمان مأموران دولت به ۲۷۳ «هان» یا ولایت تیولی فرستاده شدند

تا کارها را در جهت وحدت اداره و برابر تعلیمات مرکز سازمان دهند. در همان حال با یک سلسله تجدید سازمان در حکومت مرکزی، درباریان و دایمیوهای که مقام اسمی داشتند از منزلت افتادند و رهبران و مدیران فعال و مؤثر جایگزین آنها شدند. در میان اینان «اوکوبو» از ولایت «ساتسوما» رفته رفته قدرت برتر شد. این جریان نشانه تمایل به تضعیف نظام خانخانی بود. دربار، در جهت تسلط مرکز و جلوگیری از قدرت گرفتن ولایات، بسیاری از محدودیت‌های موضوعه «باکوفو» را به نام خود باز مقرر داشت، و از آنمیان منع ضرب سکه یا اتحاد خاندانها از راه ازدواج مصلحتی بود. همچنین مقرر شد که ساموراییهای مقام یافته در دولت مرکزی پیوندشان را با ولایت خود قطع کنند. در پایان اینسال فرمان امپراتور که عناوین مقامهای بلندپایه ولایات را معین می‌کرد، این مقامها را «تابع اقتدار امپراتور» شمرده و مقرر داشته بود که امیران ولایات باید آنها را از «مناسبت‌ترین و کارآمدترین کسان... بی‌توجه به هرگونه ملاحظه دیگر» برگزینند. این تدبیر، پیامد و تأثیر گسترده داشت.

شماری از رهبران «نهضت» این تدابیر را کافی نمی‌دانستند. «ایتو» چند سال پس از آن نوشت: «تار و پود نظام خانخانی، که با قیود و تشریفات پوسیده خود همه جا سد راه ما بود، می‌بایست ریشه‌کن و نابود می‌شد.»* «کیدو»، یکی دیگر از رهبران نهضت، در اوایل اینسال پیشدار این فکر بود، اما کار را دشوار یافت. با اینهمه، او از پا ننشست و در ماه ژوئن به «چوء شوء» رفت و برای الغای خانخانی زمینه‌سازی کرد. در ماه مارس ۱۸۶۹ «اوکوبو» از ولایت مهم «ساتسوما» نیز در پی ایجاد مرکزیت قویتر برای دولت برآمد. او و «کیدو» پس از اطمینان از قدرت فوج‌های رزمندگان «ساتسوما» و «چوء شوء» مستقر در پایتخت برای تسلط بر اوضاع، ائتلافی از چهار ولایت اصلی («چوء شوء»، «ساتسوما»، «توسا» و «هی‌زن») ساختند و با تسلیم یادداشتی به امپراتور، داوطلبانه اراضی و رعایای خود را در اختیار امپراتور نهادند. دیگر دایمیوها نیز از آنان پیروی کردند و بدینسان نخستین گام برای انحلال ولایات خودمختار (هان) برداشته شد.

چهار امیر بزرگ ولایات غربی در تسلیم اقطاع‌های خود به امپراتور، کار را به صورت نمایشی کردند. در یادداشت آنها به امپراتور نوشته بود:

«در قلمرو شاهنشاهی ژاپن زمینی نیست که متعلق به امپراتور نباشد،

* Ito Hirobumi, Writing in S. Okuma, Ed., Fifty Years of New Japan (2 Vols., London, 1910), I, P. 122.

و آفریده‌ای نیست که تابع امپراتور نباشد، هرچند که در قرون میانه قدرت امپراتور سستی یافت و کار طبقات نظامی بالا گرفت، تا آنجا که زمین‌ها را در اختیار درآوردند. و بیاداش کمان و نیزه‌شان (سلاحداریشان) میان خود بخش کردند. اما اکنون که قدرت امپراتور احیاء شده است، ما چگونه می‌توانیم زمین‌هایی را که از آن امپراتور است در تصرف نگه داریم و بر مردمی که اتباع امپراتورند حکومت کنیم؟ پس، ما همه زمین‌های تیولی را احتراماً (به‌امپراتور) تقدیم می‌کنیم ... تا که نظام واحدی بر سراسر امپراتوری حاکم شود. بدینسان ژاپن خواهد توانست با دیگر ممالک دنیا همسری کند.»

تسلیم اراضی به منزله پایان تسلط امیران محلی نبود. «هان»ها اسماً باقی ماندند و دایمیوها صورت حاکم منصوب در ولایت خود را یافتند، با اختیار انتصاب مأموران زیردست خود. فرامینی که از آن پس صادر شد نشان‌داد که دولت این تغییر را ظاهری نمی‌داند. در توزیع درآمد ولایات نظم تازه‌ای داده شد، بخشی از آن به دایمیوهای پیشین و بخشی به‌هزینه‌های اداری تخصیص یافت، و نیز درباره ضوابط مالیاتی، نیروی نظامی، جمعیت و دیگر امور گزارش‌هایی خواسته شد. در مقرری سامورایی‌ها تجدیدنظر و از بسیاری از مقرری‌ها کاسته شد. مراتب پیچیده مقامهای سامورایی ساده‌تر شد. این تدابیر همراه با تجدید سازمان اداری در ماه اوت ۱۸۶۹ زمینه استخدام در دولت مرکزی را محدود ساخت. آن گروه از خوانین و امیران که وضع خود را نابسامان می‌دیدند به انتقاد برآمدند مهم‌تر آنکه امیران «چوء شوء» و «ساتسوما» نیز زبان به ایراد گشودند و بخصوص «سایگو تاکاموری» ازین ایالت خصومت نشان می‌داد. این مخالفت‌ها دو سالی پیشرفت کار را جلو گرفت. «اوکوبو» از سران برجسته نهضت نیز متقاعد شده بود که باید به جریانی که آغاز شده است پایان داد، اما او و «کیدو» نمی‌خواستند در برابر «سایگو» که رزمندگان «ساتسوما» سر به فرمانش بودند، کاری کنند.

سرانجام در ماه مارس ۱۸۷۱ در دیداری پنهانی که سران برجسته نهضت یعنی «کیدو»، «اینووه»، «یاماگاتا»، «اوکوبو»، «سایگو»، «اویاما»، «سانجوء» و «ایواکورا» در آن بودند تصمیم به انحلال «هان»ها گرفته شد. زمینه این کار نیز از پیش با قول و قرار قبول و تمکین دایمیوهای برجسته پیشین و تقویت نیروهای مسلح مرکز با الحاق واحدهای ولایات عمده عضو ائتلاف به آنها، فراهم شد. «کیدو» و «اوکوبو» در این فرصت توانستند طایفه‌هایشان را زیر فشار اخلاقی بگذارند زیرا که «سایگو» با نقشه آنان برای از میان بردن یکسره دستگاه

خانخانی همراه شد. در ماه آوریل آنها با «ایتاگاکي» امیر «توسا» نیز به توافق رسیدند و در ماه ژوئن نیروهای ولایت «چوء شوء»، «ساتسوما» و «توسا» به سوی پایتخت پیشروی کردند. در ماه اوت با آماده شدن این مقدمات، تغییرهایی در مقامات داده شد. «اوکوبو» وزیر مالیه شد، «کیدو» و «سایگو» مشاور عالی شدند و سپس «ایتاگاکي» و «اوکوما» بنمایندگی «توسا» و «هیزن» به شورا پیوستند. در ۲۹ اوت، که رهبران نهضت بدینسان برحکومت مسلط شده بودند، گام نهایی برداشته شد: امپراتور، دایمیوها و امیران پیشین را به حضورخواست و انحلال امیرنشینها و الغای نظام خانخانی را اعلام کرد و مقرر شد که همه کشور قلمرو یکپارچه امپراتوری باشد. یک ماه پس از آن فرمان انحلال سپاههای امارات، جز آنها که زیر فرمان امپراتوری بودند، داده شد.

ولایات تیولی قدیم به استان مبدل شد که استانداران و فرمانداران منصوب از طرف دولت در رأس آنها بودند. دژهای مقرر دایمیوهای پیشین ضبط گردید و خود آنها خلع ید و با پرداخت مقرری متقاعد شدند. بز رویهم ۳۰۵ واحد محلی استان و شهر ایجاد شد، اما این تعداد با ادغام واحدها تا پایان آن سال به ۷۵ کاهش یافت. ژاپن دارای حکومت متمرکز و مسلط بر همه کشور شد و از این مرحله، رهبری جدید توانست با تسلط کامل، اصلاحات را طرح و در سراسر کشور اجرا کند، بی آنکه با مقاومت عمده ای روبرو شود.

بدینسان خانها و امیران ولایات زمینه قدرت را باختند. این کار تنها بمایه تهدید و فشار نبود. انگیزه مالی هم در آن تأثیر داشت. از تابستان ۱۸۶۹ خوانین، که حکام ولایات شناخته شده بودند، ده یک درآمد امارات خود را می-گرفتند و این سهم برایشان عایدی شخصی بود و بهای خوبی برای از دست دادن مقامی که بیش از قدرت برای آنها دردسر و نگرانی داشت. اما ساموراییها، بر-عکس دایمیوها، نصیب چندانی نبردند. به آنها وعده داده شده بود که مستمریشان برقرار خواهد بود، اما مقدار آن با تدابیر اقتصادی که طی دو سال اجرا شد، پایین آمده بود، به نسبتی که یک سامورایی که پیش از نهضت یکصد «کوکو» (پیمانه) برنج سهم داشت، اینک شاید کمتر از شصت کوکو می-گرفت. اما گروهی از ساموراییهای وفادار به دولت بیاداش خدمتشان در سرنگون کردن «توکوگاوا» مقرری اضافی، و گاه هنگفت، یافته بودند.

مایه های دگرگونی

در اینکه چه چیزی سرنگونی حکومت سپهسالاری را موجب شد، مورخان بر

دو نظر بوده‌اند: نظر نخست که زمینه قدیم‌تر دارد اینست که اگر پیشامد گشوده‌شدن دروازه‌های ژاپن بفشار امریکا و دیگر قدرتهای غربی روی نمی‌داد، حکومت «توکوگاوا» می‌توانست بی‌دگرگونی اساسی ادامه پیدا کند، اما آمدن خارجی‌ها پایه این حکومت را سست کرد و به ویرانی آن انجامید. اما بینش تازه‌ای که جایگزین نظریه اول شده است براین حقیقت روشن تأکید دارد که کل نظام «توکوگاوا» زیر حمله جناحهای بسیار در خود ژاپن بود و مدتها پیش از آمدن امریکایی‌ها، فشار تدریجی دگرگونی اقتصادی، بخصوص رشد طبقه سرمایه‌دار بازرگان شهری، پایه‌های حکومت باکوفو را می‌فرسود و تجاوز خارجی ضربه نهایی را برپیکر این حکومت، که در هر حال فرو می‌ریخت، زد. این نظر نیز شاید که اثر فشار غرب را بر ژاپن در دهه ۱۸۵۰ کم گرفته باشد. واقع اینست که ضعف حکومت سپهسالاری که آنرا به تسلیم در برابر فشار خارجی ناچار ساخت، سرانجام به‌سرنویش انجامید. نمی‌توان تصور کرد که اگر توکوگاوا یارای ایستادگی در برابر خواستهای امریکا، روسیه، بریتانیا و دیگر قدرتها را داشت، باز هم سقوط می‌کرد. دربار نیز اگر در این مرحله حساس تاریخ در مرکز قدرت می‌بود، چنانکه در سال ۱۹۴۵ و هنگام شکست و تسلیم ژاپن، کم و بیش در خطر می‌افتاد. اما حکومت سپهسالاری سپر بلای آن شد.

در فاصله ده سال از تاریخ امضاء پیمانها در سال ۱۸۵۸، مرکز ثقل سیاسی رفته رفته از «ادو» به پایتخت باستانی ژاپن، کیوتو، منتقل شد. این تحول نتیجه رقابت امپراتور با شوگون نبود. امپراتور «کوء می» صد و بیست و یکمین امپراتور سرزمین آفتاب که از سال ۱۸۶۴ تا ۱۸۶۷ برتخت بود، بیشتر از پیشینیانش با امور مملکت سر و کار داشت، اما بسختی می‌توانست کاری فراتر از وظایف تشریفاتی بی‌مشورت اطرافیان خود بکند. پیروزی نهایی جانب امپراتور بیش از هرچیز مدیون هشیاری سیاسی، آینده‌نگری و عزم مردان کارآمد خاندانهای غربی «سانسوما»، «چوء شوء» «توسا» و «هی‌زن» بود که هماهنگ با شماری از نجبای دربار و بازرگانان «اوساکا» اقدام و عمل می‌کردند.

در «ادو» از تاریخ ورود کشتی‌های امریکایی در ۱۸۵۳ تا پایان سال ۱۸۶۷ سه فرمانفرمای «توکوگاوا» حکومت داشتند. «کی‌کی»، آخرین آنها، ثبات شخصیت و اعتماد بنفس داشت، اما در غروب دولت باکوفو اختیار اصلی کارها با مشاوران عالی شوگون بود که از کاخ «ادو» بنام او حکومت می‌کردند. یکی از اینان، «آیه ماساهیرو»، که تلاشی نافرجام برای نجات این حکومت کرد، در سال ۱۸۵۷ درگذشت و سپس برجسته‌ترینشان چندگاهی «ئی نائوسوکه»، امیر «هی‌کونه»

بود که با مخالفان خود راه استبداد و خشونت در پیش گرفت و، برغم دربار و بنام شوگون، امضای پیمانهای «نابرابر» با ممالک متحده، روسیه، بریتانیا و فرانسه را اجازه داد. این پیمانها «ادو» و چند بندر دیگر را به روی خارجی‌ها گشود، تعرفه گمرکی بسیار نازلی برزاین تحمیل شد، و، بدتر از همه، اتباع هیجده کشور که چنین پیمانی با آنها بسته شد از صلاحیت دادگاههای ژاپن مستثنی شدند. تا آخرین سالهای قرن نوزده مسئله تجدیدنظر در این «پیمانهای نابرابر» و بخصوص الغای کاپیتولاسیون، عامل مسلط در سیاست خارجی ژاپن و هدف مقدم همه دولتهایی بود که یکی از پی دیگری روی کار آمدند.

با تسلیم «ئی نائوسوکه» به فشار خارجی، موج مخالفت و مقاومت گسترده شد و شعار «دروود به امپراتور، اخراج وحشیان!» اوج گرفت. خشونت «ئی» نتوانست سامورایی‌ها و جانبازان «شی‌شی» (مجاهد) را آرام کند تا سرانجام در آغاز سال ۱۸۶۰ او را در دروازه کاخ «ادو» کشتند. «توکوگاوا» کوشید تا بیاری حامیانی که هنوز در بیشتر ولایات داشت، براوضاع مسلط شود، اما توفیقی نیافت و امتیازهایی هم که داد سقوطش را تسریع کرد. در سال ۱۸۶۲ که اصل اجبار دایمیوها به اقامت و ملازمت یکسال در میان در ادو کم‌کم تعدیل شد و به‌گروگان نگهداشتن خانواده دایمیوها در ادو ملغی گردید، افسول اقبال «توکوگاوا» آشکارتر نمود. نگارنده‌ای در آن روزگار این حال را چنین توصیف کرده است:

«و بدینسان اعتبار خاندان «توکوگاوا» که سیصدسال پایدار مانده بود درخشانتر از کاماکورا در عصر «یوریتومو»، و بیش از دویست وهفتاد سال دایمیوها را واداشته بود تا ترسان و لرزان بنوبت به ادو بیایند، و در هر زمان هشتاد هزار ملازم گوش به‌فرمان خود داشت، به‌بامدادی فرو ریخت.»

در زمینه داخلی، آنچه که سرنوشت «باکوفو» را تسجیل کرد، ناتوانی این حکومت از برآمدن با سرکشی خاندان «چوء شوء» در منتهالیه غربی جزیره «هونشو» در سال ۱۸۶۶ بود. نیروهای «چوء شوء» فرماندهانی بسیار کارآمد داشتند، بشیوه اروپایی تعلیم یافته و به اسلحه غربی مجهز بودند و تا اندازه‌ای هم به‌جامه غربی آراسته. این نیروها محدود به طبقه نظامی سنتی نمانده، بلکه از شهریان و روستاییان داوطلب پذیرفته بود. جوهر فرماندهی و کفایت نظامی که امیران «چوء شوء» نشاندادند، موقع مسلطی در ارتش نوین امپراتوری ژاپن پس از سقوط حکومت شوگونی برای آنها فراهم ساخت و در واقع نیز بیش از

پنجاه سال، تا پس از جنگ جهانی اول، مناصب بالای ارتش ژاپن اصولاً بوسیله افراد این خاندان یا برکشیدگان آنها تصدی می‌شد.

رهبران «چوء شوء» پیش از مبارزه‌جویی موفق با حکومت «ادو»، با قدرتهای دریایی غرب درافتاده بودند. در سال ۱۸۶۲ فرمانی از امپراتور «کوء می» خطاب به شوگون صادر شد که مقرر می‌داشت ترتیب اخراج خارجی‌ها را در تابستان دیگر بدهد. این موضوع قاعده به‌نمایندگان خارجی اطلاع داده شد، اما طبیعت درهم و برهم کارها در این ایام از نحوه این اطلاع پیداست. به وزیران مختار و کنسولها از سوی دولت شوگونی اطمینان شفاهی داده شد که اقدامی در اجرای این فرمان انجام نخواهد گرفت، اما بسیاری از تندروان ضدبیگانه مصمم بودند که «بربرها» را بیرون بریزند، و به‌کارهایی مانند قتل خارجیان و حمله شبانه به نمایندگی انگلیس دست زدند. در ماه ژوئن ۱۸۶۳ که موعد بیرون کردن خارجی‌ها نهاده شده بود، توپخانه ساحلی «چوء شوء» در تنگه «شیمونو سه‌کی»، دهانه شمال غربی دریای سرزمینی ژاپن، به روی کشتی‌های امریکایی، فرانسوی و هلندی آتش گشود. نتیجه این کار حمله تلافی‌جویانه ناوگان متحد قدرتها به «شیمونوسه‌کی» بود. سرکوبی خوانین نافرمان درواقع کار حکومت شوگونی بود، اما از انجامش ناتوان بود.

ولایات «ساتسوما» و «چوء شوء» که سالها دشمنی داشتند، در سال ۱۸۶۶ به‌تفاهمی رسیدند و اتحادی پنهانی بستند و در نتیجه آن نیروهایشان را با خاندانهای مهم «توسا» و «هی‌زن» در غرب ژاپن متحد ساختند. بعضی بازرگانان ثروتمند «اوساکا»، بخصوص خانواده «میتسویی»، ازین اتحاد حمایت مالی نمودند. چنان می‌نمود که بسیاری از نجبای دربار «کیوتو»، حتی خود امپراتور «کوء می» با این اتحاد ضد باکوفو بستگی دارند. نهضت احیای قدرت امپراتور تند و پرشتاب پیش رفت. ساموراییهای «ساتسوما» و «چوء شوء» مصمم بودند که خاندان و سرای «توکوگاوا» را از قدرت، و از ملک و ثروت نیز، بیندازند. «یوشی‌نوبو» مقام شوگونی را با بی‌میلی پذیرفته بود، اما چون روی کار آمد از انجام یک برنامه اصلاحات عمیق برای تقویت باکوفو و براهنمایی فرانسه، حمایت کرد. فرانسویها در این هنگام در مقام رقیب اصلی انگلیس‌ها، و حامی «باکوفو»، ظاهر شده بودند. «لئون روشه» (Leon Roche's) وزیرمختار فرانسه از سال ۱۸۶۴، با شور و شوق در «ادو» فعالیت داشت و امیدوار بود که کشتی شکسته «باکوفو» را به ساحل نجات برساند. انگلیس‌ها، در برابر، از «چوء شوء» و «ساتسوما» هواداری می‌نمودند. وزیرمختار بریتانیا، «سر هری پارکز» (Sir Harry

[Parkes] با احساس اینکه آینده متعلق به خاندانهای غربی است، به شناسایی شماری از رهبران اصلی آنها و مشورت دادن به ایشان برآمد. این زمزمه بالا گرفت که بریتانیا هوادار اتحاد کشور تحت حکومت امپراتور است. فرانسه، از سوی دیگر، آشکارا هوادار حکومت شوگونی بود. کینه «چوء شوء» و «ساتسوما» به حکومت شوگونی تا حد زیادی با پیوندهای بسیار نزدیک که میان این حکومت و فرانسه در دهه ۱۸۶۰ وجود داشت، انگيخته شد. گفته می‌شد که حکومت ادو در سال ۱۸۶۷ که برادر شوگون از نمایشگاه پاریس دیدن کرده، پیمان محرمانه‌ای با فرانسه امضاء نموده است. یقیناً در سالهای آخر حکومت باکوفو دولت فرانسه از طریق وزیرمختار خود مشورت بسیار در امور سیاسی و نظامی به آن داد. مربیان فرانسوی نیروهای شوگون را تعلیم دادند. ذوب آهن و کشتی سازی «یوکوسوکا» در دهانه خلیج «ادو» با سرمایه و بدست فرانسویها ساخته شد. چندگاهی فرانسه زیر حکومت ناپلئون سوم بیش از هر قدرت خارجی در ژاپن اعمال نفوذ کرد. امریکا در این هنگام در دهه ۱۸۶۰، درگیر جنگ داخلی و پیامد آن، تأثیر اندکی بر امور ژاپن داشت.

مردان عزم و عمل و دیوانسالاری جدید

لحظه‌های بحرانی مردان بزرگ را به صحنه تاریخ می‌آورد. ژاپن شاید که در هیچ دوره از تاریخ خود به اندازه سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ مردان بزرگ به وجود نیاورده باشد. همین مردان بودند که نیروی اصلی را به «نهضت» و به اصلاحات پیامد آن دادند. اینکه اینان چرا پیدا آمدند و به چه انگیزه، شاید که اساسی‌ترین پرسشی باشد که می‌توان درباره نهضت داشت، چنانکه بدفترجام شدن مشروطیت ایران را، گذشته از نفوذ و مقاصد سیاست‌های خارجی، باید در منش و نیت اکثر مدیران بعد از مشروطه یافت، درباره نهضت تجد ژاپن این پاسخ که بانیان آن به انگیزه وفاداری به امپراتور برخاستند یا از روی احساس زدودن تأثیر بیگانه و هوای رقابت با غرب، بسیار ساده‌انگارانه است. شماری از پژوهندگان، و از آنمیان نورمن (E. H. Norman) امریکایی نویسنده کتابهای «کالبدشکافی خانخانی ژاپن» و «عروج ژاپن جدید، مسائل سیاسی و اقتصادی عصر میجی» این نظر را فراآورده‌اند که این رهبران از رده ساموراییهای پایین رتبه ناراضی برآمدند و نماینده نیروی حرکت آنی جنبش طبقه متوسط بودند.

اما نظر و تعبیر دانشمندان جدیدتر این رأی را بی اعتبار نموده است. رهبران نهضت در واقع از بسیاری از رده‌های طبقه سامورایی برآمدند و حرکت آنان نشان چندانی از احساس طبقاتی یا گروهی نداشت، و نیز نمی‌خواستند که منابع طبقه خود را برای هدف انقلابی در کار آورند.

نظریه رایج‌تر در میان پژوهندگان تاریخ جدید ژاپن - که این نهضت نمودار انسجام دوباره طبقه سامورایی در تلاش برای نگهداشتن پایگاه قدرت خود و تسلط بر اوضاع کشور در برابر ناآرامی نیروهای انقلابی دهقانی و گسترش نفوذ سرمایه‌داری تجاری بود، یعنی در واقع این یک ضدانقلاب بود در جهت استبداد سیاسی - نیز آشکارا کوششی است برای جادادن تحولات ژاپن در یک چارچوب آشنای غربی.

انگیزه‌های این نهضت را باید با بررسی در پیشینه و آراء و هدفهای گوناگون دست‌اندرکاران، که از یکصد نفر بیشترند، یافت. بررسی وضع شمار اندکی از آنها که نماینده این گروه و رهبران اصلی و عمده جنبش شناخته می‌شوند، کافی به مقصود است. برجسته‌ترین رهبران اینان بودند:

از دربار: «سانجوه سانه‌تومی» (۱۸۹۱-۱۸۳۷) و «ایواکورا تومومی» (۱۸۲۵ تا ۱۸۸۳)،

از «ساتسوما»: «اوکوبو توشی‌میچی» (۱۸۷۸-۱۸۳۰)، «تراشیما مونه‌نوری» (۱۸۹۳-۱۸۳۳)، «گودای توموآتسو» (۱۸۸۵-۱۸۳۵)، «سایگو تاکاموری» (۱۸۲۷ تا ۱۸۷۷)، «کورودا کی‌یوتاكا» (۱۹۰۰-۱۸۴۰) و «ماتسوکاتا ماسایوشی» (۱۸۳۵ تا ۱۹۲۴).

از «چوه شوه»: «تاکاسوگی شین‌ساکو» (۱۸۶۷-۱۸۳۹)، «کیدو کوئین» (۱۸۳۳ تا ۱۸۷۷)، «اومورا ماسوجیرو» (۱۸۶۹-۱۸۲۴)، «ایتو هیروبومی» (۱۸۴۱ تا ۱۹۰۹)، «اینووه کائورو» (۱۹۱۵-۱۸۳۵)، «یاماگاتا آریتومو» (۱۹۲۲-۱۸۳۸) و «هیروساوا سانه‌تومی» (۱۸۷۱-۱۸۳۳)،

از «توسا»: «ایتاگاکی تاییسوک» (۱۹۱۹-۱۸۳۷)، «گوتوه شوه جیرو» (۱۸۳۷ تا ۱۸۹۷)، «فوکوئوکا کوئی» (۱۹۱۹-۱۸۳۵) و «ساکاموتوریو» (۱۸۶۷-۱۸۳۵)، از «هی‌زن»: «اتو شیمپی» (۱۸۷۴-۱۸۳۴)، «اوکوما شیگه‌نوبو» (۱۸۳۸ تا ۱۹۲۲)، «سوئه‌جیما تانه‌تومی» (۱۹۰۵-۱۸۲۸) و «ئوه کی‌تاکاتو» (۱۸۹۹-۱۸۳۲). رهبرانی از دیگر امیرنشین‌ها، و حتی مردانی از حکومت باکوفو مانند «کاتسو کایشوه» نیز در پیشرفت نهضت مؤثر بودند.

در این گروه چند وجه مشترک است که نخست به ذهن می‌آید: اکثر آنها از

چهار ولایت (هان) بزرگ «بیرونی» غرب ژاپن آمدند که همه با خاندان «توکوگاوا» دشمنی قدیم داشتند. آنان بر رویهم بسیار جوان بودند، و در سال پیروزی نهضت بطور متوسط کمی بیش از سی سال داشتند. بیشتر آنان از خانواده ساموراییهای رده پایین برآمده بودند، گرچه بعضی شان مانند «کیدو» از بلندپایگان بودند. این ساموراییهای جوان، پرشور و بلندپرواز بودند و بیشترشان در دستگاه امارت و بخصوص در سپاهیگری ترقی یافته بودند، و چون از اشراف زمیندار نبودند، جاه طلبیشان فقط در دستگاه دولت زمینه افتناع داشت، و نیز پیش از آنکه زمامدار مملکت شوند، در ولایات خود مشق رهبری کرده بودند.

باز آنکه رهبران نهضت همه بیکسان تحصیلات بالا و آموزش تخصصی داشتند و بیشترشان بواسطه مهارت‌های نظامی یا صلاحیت علمی در ولایت خود برجسته بودند، همه آنها کار اداری و سپاهی را در جوانی آغاز کرده و در مقام مشاور دایمیو، نماینده روابط خارجی یا سازمانده واحدهای نظامی جدید خدمت کرده بودند. «سایگوه»، «اومورا»، «اتوه»، «هیروساوا»، «ایتاگاکي» و بسیاری دیگر بیشتر در رهبری سپاهی فوج‌های «هان» فعال بودند، «ایتو» کار مترجمی می‌کرد، «کیدو» مشاور عالی دایمیو بود. آنها با گذراندن آموزش نظامی با خوی انضباط بار آمده و یاد گرفته بودند که مردان عمل باشند و خصایل سپاهیگری را در خود پیوروند. اندیشه بنیادی آموزش آنها بیشتر تعلیمات کنفوسیوسی بود که بروفاداری و فداکاری برای جامعه تأکید داشت. ازینرو، با آنکه هواهای شخصی آنها قوی بود، باز وجدان مسئولیت شدید نسبت به مسائل مملکتی داشتند. در جان این «شی‌شی»‌ها، شعله نجات کشور و خدمت به زادگاه و سرزمینشان فروزان بود، با اینهمه، فقط چند تنی انگشت‌شمار از آنها در نظرات سیاسی تعصب داشتند. عده‌ای از آنان پیش از سال ۱۸۶۸ خارج را دیده بودند. «ایتو» و «اینووه» به انگلیس رفته بودند و «کاتسو» یک کشتی ژاپنی را با شجاعتی افتخارآفرین در طول اقیانوس آرام به آمریکا رانده و بازگردانده بود. دیگران با غربی‌ها در ژاپن معاشر بودند، و با آنکه بیشترشان از سال ۱۸۵۳ صدای رسای ضد خارجی برداشته بودند («ایتو» در حمله به نمایندگی انگلیس در ۱۸۶۳ شرکت داشت)، باز دانسته بودند که در تمدن اروپایی و پیشرفت غرب جوهری است که ژاپن برای رسیدن به این قافله تیزرو باید آنرا بگیرد، این بینش و دانش که تقریباً برای همه رهبران میجی دست داد، مایه‌ای بود که آنها را از «رجعت» خواهی مطلق به اصلاحگری کشاند.

در آستانه نهضت هنوز رهبران «رجعت» وحدت نظر نیافته و فرداً قوی

نبودند، و فقط به اعتبار امیران و دایمیوهای خود یا با بهره‌برداری از منابع و نفوذ ولایاتشان می‌توانستند بر رویدادها تأثیر بگذارند. پس، نخستین کار آنها از میان برداشتن باکوفو و درآوردن امپراتور در اختیار امیرانشان بود. بعد از این کار دو هدف آنان در میانه بحران یکی نجات کشور و دیگری تقویت آن در برابر غرب بود. در این راه جاه‌طلبی شخصی با دولتمداری همراه شد و این مباشران و ملازمان پرتلاش و توان را به رهبری رساند، تا از آن پایگاه مملکت را به راه اصلاحات درآورند.*

* مرحوم مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) که همراه علی‌اصغرخان اتابک، پس از عزل او از صدارت، از چند کشور و از آنمیان ژاپن دیدن کرده، سفرنامه‌ای شیرین و موجز نوشته بنام «تشریف به مکه از طریق چین و ژاپن و امریکا» و در آن با قلمی گیرا و نکته‌بین از سفر از راه ناگاساکی به کیوتو و توکیو و دیدار مکانهای تاریخی حدود این مسیر و نیز ملاقات معاریف ژاپن آن روزگار یاد کرده است. در شرح ملاقات هیأت با ایتو، زیرعنوان «ملاقات بامارکی ایطو هیروبوومی» می‌نویسد: «مارکی ایطو در کنار دریا کوشکی دارد و کمتر به شهر می‌آید. با راه‌آهن به منزل او رفتیم. میرزا احمدخان و من در خدمت بودیم. دو نفر از وزرای اسبق امور خارجه با مارکی بودند. آنها را دوستان صمیمی خود معرفی کرد. دعوت به ناهار بود.

«... سه جام طلا بر سر سفره مارکی بود و گفته شد هدیه امپراتور است.»

مارکی ایطو منزلتی فوق‌العاده نزد امپراتور دارد. در امری اگر مجلسی رأی بدهد، هیأت وزرا موافق باشند، امضای امپراتور موقوف به تصویب مارکی ایطو است و حکمت این منزلت در ضمن اجمال تاریخی کشف خواهد شد.

بعد از ناهار ساعتی تنها با مارکی اتفاق صحبت افتاد. مترجمی ژاپنی و من حضور داشتیم. اتابک عنوان کرد که دانسته‌ایم که ترقیات ژاپنی نتیجه حس تدبیر و تعلیمات جنابعالی است؟ گفت: اینهمه آوازا از شه بود [اینهمه آوازا از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود - از مولانا]. باز اتابک پرسید: از کجا شروع کردید؟ گفت: چون دست بکار زدیم دیدیم مرد کار نداریم. از جوانهای آزموده به اروپا و امریکا فرستادیم. در هر شعبه علمی و صنعتی تکمیل شدند. سپس به تشکیلات پرداختیم و هرگونه مدرسه در مملکت ساختیم. بین من و اتابک صحبتها درین زمینه رفته بود. فرمایشات مارکی باری از روی دل من برداشت.» (ص ۱۰۲-۱۰۱)

کپی بخشی ازین سفرنامه را که شرح سفر هیأت به ژاپن از ۹ دسامبر ۱۹۰۳ تا ۶ ژانویه ۱۹۰۴ میلادی مقارن جنگ روس و ژاپن می‌باشد و بقرینه و اشاره‌های آمده در کتاب در سالهای بعد از جنگ دوم در ایران چاپ شده است و نام ناشر نیز ندارد، دوستم آقای پروفیسور شوگو اوکازاکی استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا مرحمة به‌من دادند. ازیشان سپاسگزارم. این کتاب با اینکه نقطه در پایان جمله‌ها ندارد، اما برای واژه‌های بیگانه اعراب دارد. جای شرمندگی این نویسنده است که چاپ کتاب تاریخ ژاپن زیر و زبر و پیش برای اسامی نامأنوس ندارد. از خواننده گرامی برای این کمبود که نتیجه نوع چاپ و نقیصه فنی است، پوزش می‌خواهد.

در نخستین ماههای سال ۱۸۶۸ حکومت جدید بیشتر مانند ائتلاف تازه‌ای میان ولایات بود که به‌مایه قدرت برتر «ساتسوما» و «چوء شوء» به هم پیوسته بودند. امارات «هی‌زن» و «توسا» نیز به‌این ائتلاف آورده شدند تا دولت ثبات بیشتری یابد، اما قدرت حکومت هنوز منسجم نبود. بتدریج، در پس نمای دایمیوها و درباریان عالیرتبه که جلوۀ بیرونی ائتلاف تازه بودند، فعالان سامورایی که بیشتر امور اجرایی به‌آنها سپرده شده بود، بصورت یک دیوان-سالاری آگاه برکارها استوار شدند و رفته رفته در ترکیب حکومتی که برتر از نظام امارات بود، شکل گرفتند. اما آنها در این کار با ملاحظه پیش رفتند.

دیوانسالاری تازه برای حکومت مؤثر برکشور می‌بایست قدرت اجرایی داشته باشد. در سال ۱۸۶۹ این قدرت بنیاد نشده بود و دولت مرکزی هنوز از نظر نظامی به ولایات وابسته بود، بیشتر درآمدها از اراضی ضبط شده از «توکوگاوا» حاصل می‌شد و برای فرمانبرداری رعایا به اعتبار امپراتور تکیه داشت. در این احوال برای هر تصمیم‌گیری عمده‌ای «کیدو»، «اوکوبو» و «ایواکورا» می‌بایست به یک رشته مذاکرات دشوار بپردازند، و پیش از هرچیز حمایت دو امارت عمده را جلب کنند - که دایمیوها و امیران آنها گاه ناسازگاری می‌نمودند - و سپس رضایت دربار را حاصل کنند. پس از این کارها، یک سلسله تدبیر و ترغیب و تهدید می‌بایست تاهمراهی خوانین و امیران دیگر فراهم آید. سامورایی‌ها که به قابلیت خود مطمئن و با سنت استبدادی بار آمده بودند، بسیار بهتر می‌دیدند که دولت امپراتور دارای قدرت واقعی باشد. گذشته از این، دولتمردان تازه با انتقال احساس تعلق و سرسپردگی خود از امیر ولایت به حکومت مرکزی چیز زیادی از دست نمی‌دادند و شاید هم پایه و مرتبۀ بهتر و مهمتری در دستگاه امپراتوری می‌یافتند. رویدادها و تحولات سالهای ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۱ که به الغای خانخانی، انسجام قدرت حکومت و بنیانگذاری دستگاه کارآمدی برای اصلاحات آینده انجامید، در تاریخ ژاپن نوین اهمیت اساسی دارد. نهضت میجی و نظام تازه بخت آنرا داشت که رجال و امیران متنفذ و زمامداران حکومتش در مهمترین اصلاحات سرنوشت‌ساز برای کشور، با همه اختلاف نظرشان، با هم کنار آیند. اگر این تفاهم و آگاهی سازنده در پایه‌ریزی استوار دستگاه حکومت در کار نمی‌بود، شاید که سرنوشت این نهضت همان می‌شد که بر سر مشروطۀ ایران آمد.

در پی این تدبیرها، با هر بحران و تکانی تسلط هسته حکومت بر کارها بیشتر شد. در تابستان ۱۸۷۱ که امارات قدیم منسوخ گردید، سامورایی‌ها ریاست دو وزارتخانه مهم، مالیه و امور خارجه، را در اختیار گرفتند. در اکتبر

۱۸۷۳ در پی کشمکش بر سر ارجحیت‌ها، که مشاوران را در دو گروه رودرروی هم نهاد، جناح پیروز اختیار مستقیم تدوین و نیز اجرای سیاست دولت را در دست گرفت. دیگر به مقامات اسمی نیازی نبود. اینک مردانی که نخست آموخته بودند که چگونه برامیران خود مسلط شوند و سپس برامپراتور و درباریان‌ش، سرانجام به‌جایی رسیدند که توانستند خود آشکارا اعمال قدرت نمایند. «دیوان-سالاری میجی» شکل می‌گرفت، و سامورایی‌های جنوب و غرب کشور چهره‌های برجسته‌اش بودند.

عضو ارشد این گروه یکی از نجبای دربار بنام «ایواکورا تومومی» بود، مردی زیرک و کاردان که نفوذ بسیار برامپراتور و دربار او داشت. او ابتدا در مقام مشاور، دوره کوتاهی در پاییز ۱۸۷۱ به‌عنوان وزیر خارجه و سپس تا زمان مرگش در سال ۱۸۸۳ در مقام وزیر اعظم خدمت کرد. از سامورایی‌های مقام‌یافته در دولت، «سایگو تاکاموری» که فرماندهی رزمندگان «ساتسوما» را در جنگ نهضت داشت و مأمور مذاکره در تسلیم «توگوگاوا» بود، محبوب‌ترین و نیز معارضه‌انگیزترین کس بود. «تاکاموری» که قهرمان نهضت و نمونه چهره ستایش-انگیز سامورایی بود، پس از سال ۱۸۶۸ کوشید تا از سیاست دور بماند، اما بواسطه اعتبار و نیز احساس مسئولیتی که داشت خود را در هر بحرانی درگیر دید، او که میانه‌روئی بود که برخلاف تمایل خود انقلابی شده بود، کارش به شورش مسلحانه کشید.

شخصیتی کم‌نفوذتر، اما نرم‌تر و پذیراتر برای اندیشه‌های نو، «کیدو کوئین» بود. مرگ نابهنگام «تاکاسوگی شین‌ساگو» در بهار سال ۱۸۶۷، «کیدو» را در سیاست «چوء شوء» تقریباً بی‌رقیب گذاشته و او نماینده ارشد این امارت در حکومت مرکز شده بود. در اینجا او هوادار دگرگونی تند، بویژه در دستگاه‌های سیاسی شد، و با شور بسیار و اغلب با موفقیت در برابر آراء سنتی‌تر اکثر همتایانش استدلال می‌کرد.

این چهار مرد با همه تفاوت طبعی با یکدیگر، وجوه تشابه بسیار نیزداشتند. آنها از یک نسل بودند و، در اصل، از رده و پایگاه اجتماعی همانند. «ایواکورا» در پایه یک نجیب‌زاده درباری، در اصل از دیگران والاتر بود، اما او از رده میانه طبقه خود برآمده بود، همچنانکه آن سه تن دیگر هم در طبقه خود این حال را داشتند. «سایگو»، «اوکوما» و «کیدو» از خانواده‌های سامورایی تمام عیار بودند، و هرچند که ثروتی زیاد نداشتند، باز چندان قابل احترام بودند که در نظام پیشین نیز مقام یابند، پس، از تنها راهی که برآنان گشوده بود، درخدمت‌خاندان

و ملازمت امیرشان، وارد فعالیت اجتماعی شدند. «ایواکورا» نیز پلکان ترقی در دربار را بشیوه‌ای همانند پیموده، از عنایت خاص امپراتور بهره‌مند شده و پیشرفت کرده بود. هم‌تایان ایشان نیز کم و بیش مانند آنها و بمایه قابلیت و تجربه خود مقام و منصب یافته بودند. دیگران که نمودشان تنها به اعتبار تندروی و پیشینه شورش ضد باکوفو بود، افتخارات را آسان‌یاب‌تر از مسئولیت در کار دیدند. اما آنانکه در خدمت دستگاه باکوفو گذرانده بودند نیز این سابقه را، پس از گذشت یکی دو سال و آرام‌شدن وضع، مانع عمده کار با نظام تازه نیافتند. نمونه‌ای همانند این را، اینبار اسفبار، پس از «نهضت مشروطه ایران» می‌توان دید که کارها به دست عوامل قدیم افتاد، هرچند که بسیاریشان رنگ استبداد و فساد را از چهره و دل نمی‌توانستند پاک کنند.

در ولایات، نسلی یک کم جوانتر که مایه و اعتبار یافته و مقدر بود که تا قرن بیستم بماند، رو می‌آمد. از «ساتسوما»، «ماتسوکاتا ماسایوشی» (۱۸۳۷ تا ۱۹۲۴)، مردی با اجداد نیمه‌سامورایی - که در سال ۱۸۸۱ وزیر مالیه شد و این مقام را پانزده سال نگهداشت - نمونه بود، و از «توسا»، «ایتاگاکي تایسوک» (۱۸۳۷-۱۹۱۹) کارشناس نظامی و مردی دولتخواه که سرانجام رهبر حزب سیاسی شد. «اوکوما شیگه‌نوبو» (۱۸۳۸-۱۹۲۲) از ولایت «هی‌زن» برجسته بود، که هم در آنجا زبانهای هلندی و انگلیسی را آموخت و مدیر تجارت خارجی این امارت بود. او در سال ۱۸۶۹ معاون وزارتخانه‌های مالیه و داخله شد و از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۰ وزیر مالیه بود و سپس سیاستمدار حزب، بنیانگذار دانشگاه معروف «واسدا» و وزیر خارجه، دوتن از مردان امارت «چوء شوء» که از خانواده سامورایی تمام عیار نبودند، شهرت حتی زیادی‌تری یافتند. «یاماگاتا آریتومو» (۱۸۳۸-۱۹۲۲) تا میانسالگی بیشتر سرباز بود تا سیاستمدار. «ایتو هیروبومی» (۱۸۴۱-۱۹۰۹) مانند «اوکوما»، تجددگرایی با دانش بالانسبه بالا از غرب، در سالهای ۶۴-۱۸۶۳ در لندن و در سالهای ۷۱-۱۸۷۰ در امریکا تحصیل کرده بود. این سابقه تحصیلی او را هنگامیکه در سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۱ وزیر فواید عامه شد، در وضع مسلطی نهاد. او سپس با کمک ایواکورا در مقام رهبر برجسته دولت، جانشین «اوکوبو» شد، چنانکه خود نیز با پایان سده نوزده جایش را به «یاماگاتا» داد.

اغراق نیست اگر گفته شود که در مدت چهل سال پس از نهضت اعاده میجی، سیاست کشور در اختیار و انحصار رجال برخاسته از چهار ولایت عمده بود که گروه همگنی را از نظر سن، وضع اجتماعی و تجربه سیاسی ساخته بودند. این امر در توفیق حکومت تازه سهم اساسی داشت زیرا که به‌تدابیر و کارها هماهنگی

واستواری و تداوم می‌بخشید و امکان داد که شیوه‌های نو پیش از آنکه نسل‌تازه به‌معارضه با آن برآید، پابگیرد.

ماهیت تحول

درینباره در آغاز مبحث پیش بررسی کوتاهی شد. پژوهشهای تازه براین نظر است که ژاپنی‌ها در نهضت میجی نیز، چنانکه در اصلاحات «تایکا» در نیمه سده هفتم - که آن نیز پیش‌درآمد الگوگرفتن از چین و تمرکزبخشیدن به حکومت و ثبات و انجام دادن به‌دیوانسالاری جدید و اشرافیت تازه بود - تغییرات انقلابی در بافت و ساخت سیاسی و دست به‌دست‌شدن قدرت را بی‌وقوع انقلاب به‌انجام رساندند. ازینرو این دگرگونیها را، هرچند که جنبه انقلابی داشت، نمی‌توان «انقلاب» خواند. در همراه شدن امیران قدرتمند، بخصوص چهار دایمیوی عمده، با این جریان، مجموعه‌ای از فشار درونی و انگیزه مصلحت درکار بود. تصمیم به‌انحلال امارت یکباره گرفته نشد، و در هر مرحله هم با زمینه‌سازی و پیش‌بینی انجام گرفت، چنانکه مقاومت در مراحل بعدی هرچه دشوارتر شد. دایمیوها با موجی تند و انقلابی که نابودشان سازد، روبرو نبودند. آنها در برابر واگذارن امارات، پاداش و مقرری خوبی یافتند. دولت حتی بدهی امارات را قبول کرد. خوانین هم، در واقع، پایگاه قدرت را باخته بودند و زمانه دیگرگون شده بود. آرام گذاشتن تغییرات سیاسی و اعتدالی که در این کار بود، تا آنجا که به «توکو-گاوا کی‌کی»، آخرین شوگون، هم در سال ۱۹۰۳ عنوان شاهزاده و اقامتگاه‌مناسبی داده شد، همراه با احساس بحران که حضور و تهدید قدرتهای غربی در کشور بار آورده بود، محیطی ساخت که در آن تلاش و اتحاد شمار اندکی مردان صاحب عزم توانست ژاپن را برای حیات غرورآفرینش در سده بیستم بازآفریند.

فشار خارجی برحکومت شوگون در سالهای واپسین آن بازتابهای بسیار پیچیده سیاسی در داخل ژاپن پدید آورد. این وضع علاوه بر ایجاد آگاهی دراذهان و مخالفت عام در برابر مظاهر خارجی، عواملی را که برای قدرت سیاسی مبارزه می‌کردند در دو جناح هواداران دربار و هواداران حکومت شوگون گروه‌بندی کرد. با بیشتر و عمیق‌ترشدن تماسها با غرب، این هر دو جبهه ضرورت فوری اتحاد و تقویت کشور را دریافتند. ده سال پس از جنگ و جدال و جدل گذشت تا که سرانجام دربار محور اصلی سیاست کشور شد.

سرعتی که ژاپن در این تلاش و پویایی و توفیق در کار آورد، اعجاب جهانیان را برانگیخت. یقیناً عواملی مانند موقع جغرافیایی، هنگام خاص آمدن آمریکایی‌ها، چند و چون تلاش و مبارزه میان غربیان و نیز اوضاع داخلی ژاپن در روند رویدادها تأثیر داشت. اما، بهر تقدیر، سرعت ژاپن در راه تحول و تجدد و اهتمامش در این کار چشمگیر بود.

ویژگی برجسته بازتاب ژاپن در برابر غرب، توفیقش در حفظ همبستگی ملی در نقطه حساس انتقال از نظام سنتی به رسم و راه تازه بود، مرحله‌ای که در آن بسیاری از کشورهای دیگر به جنگ داخلی درافتادند. این تحول در واقع «انقلاب» نبود، زیرا که منشأ آن به گروه قدرتمندان قدیم، که همان طبقه سامورایی بود، محدود و متکی بود برنداوم قویم مظاهر وفاداری و ارزشهای سیاسی سنتی. کاری که در ژاپن به‌انجام رسید، یک بازتاب سیاسی هدایت‌شده بود و، بنابه تعبیری، تحول و تجدد را از «بالا» تجربه کرد. آثار تنش‌های اجتماعی تا دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در ژاپن آشکار نگردید.

رویدادهایی که به‌نهضت ۱۸۶۸ انجامید به دوگانگی قدرت نظامی حاکم و مقام تشریفاتی پادشاه پایان داد و مرکز قدرت تازه‌ای، که امپراتور مظهر آن بود، بنا نمود. اما چند قرن جدایی پادشاه از حکومت در این برهه از تاریخ ژاپن حافظ بنیاد سلطنت شد زیرا که در لحظه رویارویی با تهدید غرب، نظام امپراتوری نخست از خطر ایمن ماند و سپس مرکز توجه و کانون وحدت تازه‌ای برای کشور شد. بازتاب اصلی ژاپن در برابر غرب جریانی طبیعی و «رجعت به‌اصل» «فوکو» (بضم واو اول و تشدید کاف) نامیده شد.

هر که او خود دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش و حکومت تازه بر بنیاد سنتی قدرت عالی امپراتور («ئو سی») (بکسر سین) استوار گشت. اما این «رجعت به‌اصل» معنایی بیش از دست به‌دست شدن قدرت حکومت پیدا کرد. موج تحرک سیاسی و دگرگونی اقتصادی و اجتماعی که با این جنبش همراه شد، از سرنگونی دستگاه شوگونی بسیار فراتر رفت. آنچه که برای طراحان «رجعت» اهمیت نخستین داشت، تقویت ژاپن برای مقابله با تهدید خارجی بود، و به این منظور شعار «فوکوکو کیو هی» (بضم واو اول و سوم و کسر هاء، کشور غنی، ارتش قوی) را اختیار کردند. تا سال ۱۸۷۱ در لوای این شعار از دایمیوها خلع ید، طبقه سامورایی منحل، برابری اجتماعی و آزادی فردی اعلام و تلاش همه‌جانبه برای احیای ژاپن و رسیدن به پایه پیشرفت غرب آغاز شده بود. بدینسان «رجعت» رهنمون تحول و گذر ژاپن به «تجدد» بود.

بحث مورخان دراینکه «رجعت» یک انقلاب بوده یا نه، بیشتر برمدار مقایسه این نهضت با تاریخ اروپا مطرح شده است. اما با آنکه ژاپن در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ دستخوش دگرگونیهای شگرف سیاسی و اجتماعی شد، فضا و زمینه و جریان رویدادها در اینجا از بسیاری جهات متفاوت از انقلابهای عصر جدید اروپا بود. از مقاومت‌ها و قیام‌های اجتماعی یا نظرگاههای سیاسی که انقلابهای فرانسه و روسیه را دامن زد، در ژاپن چندان اثری نبود، مردم به خیابانها نریختند و از سرها مناره ساخته نشد. بیگمان، عوامل اقتصادی و اجتماعی در رویدادها اثر داشت و قیامهای کشاورزان اینجا و آنجا پیدا بود، اما با آنکه این ناآرامی‌ها رفته رفته بیشتر و شدیدتر شد، باز محلی و غیرسیاسی ماند و شعار و جنبشی همگانی در اعتراض سیاسی یا اجتماعی بار نیاورد. بازرگانان نیز با همه نارضائی از محدودیت‌ها، باز زمینه گسترده‌ای برای سودجویی خود می‌یافتند. نهضت «می‌جی» نه یک انقلاب شهری و نه یک قیام دهقانی بود، هرچند که بازرگانان و کشاورزان نیز در میان سران مبارزه باکوفو بودند. رهبری تحول‌خواه بیشتر از درون خود طبقه سامورایی برآمد. این واقعیت و نیز احساس مشترک و مسلط بحران خارجی که برکشور سایه انداخته بود، دو ویژگی عمده نهضت «رجعت» است. شعار «کشور غنی، ارتش قوی» بیان آرزویی قدیم و قویم بود که اکنون در برابر تهدید خارجی و اقتضای توسعه تجارت و اتخاذ فنون نظامی غرب رنگ و جلوه تازه‌ای یافته بود و امیران تحول‌خواه در قلمرو امارت خود و، پس از نهضت، در گستره ملی و مملکتی آنرا چنان درکار آوردند که به دگرگونی اساسی کشور انجامید، بوسعتی که کمتر کسی در سال ۱۸۶۸، سال پیروزی نهضت، آنرا در تصور داشت.

نظام نوین و اصلاحات

رهبران تازه ژاپن به‌تجدد و اصلاحات پرداختند. آنها از همان آغاز نهضت در پی ساختن یک ژاپن نوین بودند و نه فقط یک حکومت نو، انگیزه آنان از یکسو حس جاه‌طلبی شخصی و غرور ملی بود، اما بیشتر از آگاهی و بینششان در اوضاع بین‌المللی برآمد. رهبران تازه سالها و پی‌درپی از تجاوز اروپاییان در جاهای دیگر آسیا می‌شنیدند، بمباران سواحل ژاپن را به‌عیان دیده بودند و نیز رقابت غربیان را نزد مراکز قدرت و برای گرفتن امتیازات. آنها خود شاهد برتری غرب در اسلحه و فنون و سازمان نظامی بودند و ازین تجربه دریافتند که ژاپن

با رسیدن به این چیزها می‌تواند تفوق و سروری یابد. به سخن دیگر آنها پروردگان و میراث‌داران «ساکوما شوزان»، «ساتو شی‌من» و «یوشیدا شوئین» اندیشمندان مکتب دانش هلندی نیمه اول سده نوزده و پیشگامان اخذ تمدن غربی و هواداران اصلاحات اساسی بودند، اما این مردان نیمه دوم قرن، جدا از اندیشه و بینش، قدرت عمل هم داشتند. بیش و پیش از هرچیز الغای امارات در سال ۱۸۷۱ مانع عمده را از سر راه اصلاحات برداشت.

پیش از آنهم نشانه‌هایی بود ازینکه نظام تازه یکسره با حکومت گذشته تفاوت دارد، چنانکه در سال ۱۸۶۸ مقرر حکومت به «ادو» که نام تازه توکیو را یافت آورده شد و در نوامبر آنسال امپراتور کاخ و دژ پیشین شوگون را اقامتگاه ساخت. در سال ۱۸۶۹ پس از تحویل دفاتر ثبت جمعیت از امارات به دولت، تغییراتی در طبقه‌بندی اجتماعی داده شد. بزرگان دربار و خوانین در یک دسته واحد «اشراف» («کازوکو») (بضم واو آخر) نهاده شدند، امیران و ملازمان آنها در دسته «اعیان» («شیزوکو») (بضم واو آخر) و مراتب فروتر ولایتی در دسته «سوتسوزوکو» («نجبا») قرار گرفتند. بقیه مردم «عامه» («هی‌مین») (بکسر هاء) شناخته شدند. ساموراییهای بلندپایه در دسته «اعیان» قرار گرفتند و رزمندگان در رده «نجبا». دیر نکشید که بیشتر سربازان نیز به طبقه «عامه» تنزل داده شدند. در سال ۱۸۷۰ عامه اجازه یافتند که نام خانوادگی (که تا آن هنگام در انحصار بزرگان بود) اختیار کنند و نیز آزادی اشتغال و اقامت به آنها داده شد. بدینسان گروه‌بندی اجتماعی مطلوب نظریه‌پردازان «توکوگاوا» - که جامعه را به چهار طبقه سامورایی، کشاورز، پیشه‌ور و بازرگان تقسیم می‌کرد، منسوخ شد. مهمتر از فروریختن نظام طبقاتی، این کار زمینه ایجاد حس وحدت ملی برابر تعلیم مکتب «میتو» بود و مقدمه از میان رفتن تمایزی که جامعه بالای عصر «توکوگاوا» را به دو جناح دربار و باکوفو و امیران و ولایات را به «وابسته» و «بیرونی» («فودای» و «توزاما») تقسیم کرده بود. این تدبیر سرانجام به الغاء امارات و نظام خانخانی در ماه اوت ۱۸۷۱ انجامید و همراه با آن زمینه و مایه حس وفاداری محلی یا ولایت‌پرستی را نیز از میان برد.

در ماه ژوئن ۱۸۷۱ سه تدبیر دیگر به اجرا درآمد که نشانه منسوخ شدن بنیاد اجتماعی کهنه بود: به عامه اجازه ازدواج با خانواده‌های بزرگان و اعیان داده شد، حق و امتیاز شمشیرکشیدن بی‌پروا و کیفر برای مردم عامه «کیری سوته - گومن» از ساموراییها گرفته شد و، نمایانتر از همه شمشیر نبستن ساموراییها مجاز شد. پس از آن، در ماه مارس ۱۸۷۶ که دولت خود را پابرجاتر دید، شمشیر-

بستن را مطلقاً منع کرد.

اما پایه‌های تحول عظیم سالهای پس از نهضت اصلاحاتی بود که اقتصاد و سیاست و دفاع کشور را زیر و رو ساخت.

اصلاحات ارضی و مالیاتی

انگیزه اصلاحات پس از «نهضت» بیشتر اقتصادی بود، نه اجتماعی. و هدف نخستین آن متمرکز ساختن و اقتصادی کردن نظام مالیات ارضی.

برای تقویت بنیه مالی کشور، بازپردازی مالیات زمین ضروری بود و برای این کار می‌بایست وضع مالکیت ارضی اصلاح شود. «کیدو» و «اوکوبو» با لغاء امارات و امحاء نظام خانخانی، کار خطیری را به انجام رسانده بودند. با این تدبیر، دولت مرکزی بر سراسر کشور و مردم حکومت مؤثر یافت و عواید همه ولایات را در اختیار درآورد. در همین حال، حکومت جدید مسائل مالی چندی را نیز به میراث برد که یکی از آنها فشار سنگین مقرری دایمیوهای پیشین و سامورایی‌ها بود و دیگری، که نخست به آن پرداخته شد، نارسایی در جمع‌آوری عواید دولت.

لازمه روشن کردن وضع مالیاتی، حل مسئله مالکیت ارضی بود. ممنوعیت دوره خانخانی در انتقال زمین - که از سال ۱۶۴۳ برقرار بود، هر چند که اغلب ندیده گرفته می‌شد - در فوریه ۱۸۷۲ ملغی شد و صدور سند مالکیت آغاز گشت. این کار تا شروع سال دیگر بخوبی پیش رفت و «اوکوما شیگه‌نوبو» در مقام معاون وزیر دارایی جزییات نظام تازه مالیات ارضی را تدوین کرد که در ۲۸ ژوئیه ۱۸۷۳ اعلام شد. سه ضابطه تازه در این کار اتخاذ شد که شیوه‌های درآمد ارضی «توکوگاوا» را یکسره دگرگون ساخت: ۱- مالیات‌ها می‌بایست بوسیله اشخاص داده شود، نه بوسیله روستا («مورا»)، ۲- مالیات بر اساس ارزش زمین (معاملاتی یا برآوردی) داده شود، نه به تناسب محصول، و ۳- مالیات‌ها می‌بایست به دولت مرکزی داده شود. نرخ مالیات ارضی ۳ درصد معین شد. ترتیب پرداخت جنسی مالیات ملغی و پرداخت نقدی الزامی گشت.

در اجرای این ترتیب قیمت اراضی برآورد شد و برای کسانی که مؤدی مالیات هرزمین شناخته می‌شدند، قبالة تازه صادر گردید. از آنجا که مدتها پیش طبقه سامورایی از زمین خلع ید شده بود، تدابیر تازه هیچ ملک اربابی برجای نگذاشت و فقط بعضی اراضی جنگلی و کوهستانی در تصرف خانواده‌های دایمیوها، بنیادهای مذهبی و چند سامورایی عالیرتبه باقیماند. «زمین‌های عام» (خالصه)

پیشین به تصرف دولت درآمد.

نظام تازه مالیاتی مزایای قابل توجهی برای دولت داشت: میزان درآمد مالیاتی قابل پیش‌بینی بود و به تناسب محصول تغییر نمی‌کرد، مالیاتها نقدی پرداخت می‌شد نه به جنس، و مالیات مناطق مختلف تفاوت زیاد با هم نداشت. اما این مالیات‌بندی چندان خوشایند مالکان و زارعان نبود، خاصه که راه گریزی از پرداخت مالیات نمی‌گذاشت و آنها در سال خوبی یا بدی محصول در هر حال مدیون دولت بودند، و سرانجام نیز این وضع مایه عمده ناآرامی در روستاها شد. چهار سال کشید تا مقررات مالیات ارضی سال ۱۸۷۳ شامل همه اراضی مزروع شد و چهار سال بعد از آنهم اراضی جنگلی و کوهستانی مشمول مالیات گردید. در این هنگام ژاپن دارای یک نظام نوین مالیاتی شده بود، هرچند که زمین هنوز منبع عمده درآمد دولت بود.

بدینسان ژاپن با یک بنیاد زمینداری پیشرفته که عامل اقتصادی وجه مقدم آن بود، مرحله عمران جدید را آغاز کرد. اما این بنیاد ارضی مایه‌هایی از اجاره‌داری زمین را که در اواخر عصر «توکوگاوا» تکوین یافته بود، به‌دوره میجی آورد و بجای آنکه نهضتی در توسعه اراضی بزرگ کشاورزی با سرمایه‌گذاری عظیم فرآید، شیوه کشاورزی خرده و با سطح بالای اجاره‌داری ادامه پیدا کرد. از سویی نیز با از میان رفتن محدودیت واگذاری زمین و در نتیجه نظام تازه مالیاتی، مزارع برنج هرچه بیشتر به دست مالکان بزرگ افتاد. در سال ۱۸۷۳ بیش از یک چهارم این اراضی استیجاری شده بود و این نسبت تا سال ۱۸۹۰ به ۴۰ درصد رسید.

در این تلاطم اوضاع، کشاورزان سختی بسیار دیدند. در واقع هم‌پس‌از‌الغای خانخانی، وضع زارعان چند سالی بدتر شد زیرا که هدف نخستین دولت تشویق صنعت بود و با افزایش هزینه زندگی بر مزد کارگران صنعتی هم افزوده می‌شد، اما چیزی نصیب کشاورزان سختی کشیده نگشت. نتیجه این وضع ناآرامی‌های پراکنده کشاورزان در گوشه و کنار بود که هنوز انگیزه سیاسی نداشت.

پایان کار طبقه سامورایی

فشار مقرری سامورایی‌ها برای مالیه دولت از مسائل عمده بود. امیران و خوانین قدیم و نجبا حدود ۲ میلیون نفر (۴۵۸۰۰۰ خانوار) می‌شدند و یک‌سوم هزینه دولت برای مقرری آنها بود. دولت این پرداختها را مرحله به مرحله کاهش داد و سرانجام نیز، پس از چند سال، باز خرید کرد. در سال ۱۸۷۱ ساموراییها

مجاز شدند که به کشاورزی، بازرگانی و دیگر فعالیت‌ها بپردازند، اما بسیاری از آنها با نداشتن سرمایه و تجربه این کار را دشوار دیدند. ازینرو ساموراییهایی که مقریشان کمتر از ۱۰۰ «کوکو» بود، از دسامبر ۱۸۷۳ مجاز شدند که آنها را به نقد بگیرند. عده کمی این کار را کردند. سپس در تاریخ ۵ اوت ۱۸۷۶ ترتیب اجباری و یکسانی در این کار اعلام شد و جدولی انتشار یافت که مقدار قرضه دولتی را که از آن پس در عوض مقرری سالانه داده می‌شد، معین کرد. برای مقرری-های هنگفت که سهم خوانین بزرگ بود، قرار شد که اوراق قرضه چهارساله با بهره ۵ درصد منتشر شود. برای نازلترین مقرریها، مدت قرضه چهارده سال با بهره ۷ درصد بود. بر رویهم مبلغ ۱۷۰ میلیون ین اوراق قرضه (با متوسط ۵۰۰ ین برای هر خانوار مقرری‌گیر) منتشر شد. به مقرریهایی که فقط برای دوره حیات ذینفع معتبر بود، نصف بهره تعلق گرفت. باین ترتیب، دایمیوهای پیشین دارای سرمایه قابل توجهی شدند، حال آنکه ساموراییهای فقیر بسختی می‌توانستند با بهره اوراق قرضه‌شان زندگی خود را بگذرانند. در این میان، دولت نیز به اقتصاد خود سر و سامانی داد و رقم هزینه مقرریهای دیوانی را به حدود نیم آنچه که در سال ۱۸۷۱ بود، رسانید. دیوانسالاران، به‌بهای سهمی از درآمد خود به حکومتشان، جدا از مرکزیت توازن مالی هم دادند.

در این میان سامورایی‌ها وضع دشواری یافتند. این وضع تا اندازه‌ای بواسطه کثرت آنها بود که در این هنگام به بیش از یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر در جمعیت سی میلیونی ژاپن می‌رسیدند. البته تجدد ژاپن در مراحل نخستین به‌همت سامورایی‌ها پیش برده شد، دستگاه اداری به‌دست آنها به‌گردش افتاد و بنگاههای اقتصادی و سرمایه‌داران تازه بیشتر با تلاش و از میان آنان برآمدند و رشد کردند، اما چون همه مناصب دولتی تصدی شد و کارهای صنعتی و تجاری به‌راه افتاد، هنوز صدها هزار سامورایی پیشین باقیماندند که نتوانسته بودند کاری و جایی بیابند. آنها بسختی می‌توانستند با مقرری ناچیزی که دولت می‌داد گذران کنند، که آنهم پس از چند سالی به‌بهای اندک و یکجا بازخرید شد. نارضایتی سامورایی‌ها با صدور فرمانی که همه مردم را، جز نظامیان و پلیس، از همراه داشتن شمشیر منع می‌کرد، تشدید شد. برقراری ترتیب سربازگیری ضربه دیگری به‌غرور سامورایی بود، زیرا که اینک هر ژاپنی، از هر اصل و تباری، می‌توانست فضیلت سپاهیگری را که قرن‌ها در انحصار یک طبقه ممتاز شناخته می‌شد، دارا گردد.

ناخشنودی سامورایی‌ها به‌صورت چند قیام نمودار شد، که خطرناک‌ترین آن در

سال ۱۸۷۷ در کیوشو روی داد. درباره این قیام که رهبری آن با «سایگو تاکا-موری» بود باید به تفصیل گفت زیرا که نشاندهنده طبیعت پرتلاطم حیات سیاسی و اجتماعی این زمان است و نیز بخشی از مایه فکری آن زمینه ساز رویدادهای گاه بگاه در سراسر تاریخ دوره تجدد ژاپن تا به امروز بوده است.

پس از سقوط حکومت سپهسالاری، دیوانسالاری در اصل از چهار خاندان برجسته غربی ژاپن ترکیب می شد که چند گاهی بخوبی در کنار هم کار می کردند، اما طی چهار سال از پیروزی نهضت، شکاف خطیری بر سر مسئله سیاست خارجی و روابط آینده با کره، میانشان افتاد. ژاپنی ها می خواستند با کره همان کاری را بکنند که «پری» امریکایی با آنها کرده بود. هیأتی به آنجا فرستاده شد تا کره را به گشودن دروازه هایش بروی ژاپن جدید وادارد، اما کره ایها بی اعتنائی نشان دادند و در برابر هیئت دوم رفتار سخت و توهین آمیز داشتند. از هنگام لشکر کشی «هیده یوشی» به کره در قرن شانزدهم، و داد چندانى میان دو کشور نبود. «سایگو» و گروه متنفذی در دولت احساس می کردند که باید یک لشکر کشی انتقامی به کره بشود. «سایگو» پیشنهاد کرد که خود فرماندهی این نیرو را داشته باشد و عقیده داشت که این کار گذشته از آنکه حیثیت ملی ژاپن را بالا می برد و انتقام اهانتهای (واقعی یا تصویری) را می گیرد، اشغال آن سرزمین نیز افتخار و غنیمتی نصیب جامعه ساموراییهای پاک باخته که به نا آرامی و نومیدی گرفتار آمده اند، می سازد. چندی تصور می شد که «سایگو» پیش خواهد برد، زیرا که معارضان اصلی او در دولت در این هنگام در سفر اروپا بودند (هیأت «ایواکورا»). اما مسئله به درازا کشید تا آنها برگشتند و توانستند بقبولانند که اینک وقت این کار نیست و ژاپن می بایست پیش از دست زدن به ماجراجویی در خارج، به سامان داخل و احیاء و تجدد کشور بپردازد، و نیز شاید که این کار، ژاپن را با روسیه درگیر سازد. «سایگو» که زمینه را باخته بود همراه با هواداران خود، «ایتاگاکى»، «اتو»، «گوتو» و «سوئه جیما» از دولت کنار گرفت. کمی بعد «اتو» با ۲۵۰۰ سامورایی پیشین امارت «هیزن» علیه دولت شورید اما به آسانی سرکوب شد. «سایگو» در ولایت خود، «ساتسوما»، بیشتر وقتش را به کار مدرسه ای که درست کرده و فنون نظامی مهمترین برنامه آموزشی آن بود، می گذراند و با نارضایتی روزافزون ناظر تدابیری بود که دولت از آن پس اتخاذ می کرد - مانند ترتیب سربازگیری - که بگمان او برای محو هرچه زودتر بنیاد و سنت سامورایی از جامعه ژاپن بود. سرانجام نیز او خود را در کانون گروهی ۳۰۰۰ نفره از ساموراییهای پیشین یافت که سر ستیز با حکومت داشتند. در سال ۱۸۷۷

شورش مسلحانه در «ساتسوما» برهبری «سایگو» برخاست. پیکار سخت نیروهای ۴۰۰۰ نفره دولتی و شورشیان ماهاکشید و به‌به‌های جان ۳۰۰۰ نفر از دوطرف تمام شد تا که قوای دولتی که در واقع بوسیله «یاماگاتا آریتومو» از ولایت «چوء شوء» رهبری می‌شد، سرانجام توانست قیام را سرکوب کند. این جنگ را ژاپنی‌ها نبرد «سی‌نان» (بکسر سین) می‌گویند. «سایگو» که در جنگ زخمی شده بود به‌سنت رزمندگان و بخواهش خود بدست یار نزدیکش کشته شد.

این جنگ آزمون موفقیت نیز برای دولت از کار درآمد، زیرا که ارتش با سربازان وظیفه توانست برساموراییها غلبه کند و معلوم شد که این سربازان نیز می‌توانند بخوبی رزمندگان قدیم بجنگند. شاید که همین احساس اطمینان نیز رهبران ژاپن را در دهه‌های بعد به‌هوای زورآزمایی با قدرتها و سپس توسعه‌طلبی در آسیا انداخت. بگفته «یاماگاتا» ژاپنی‌ها چه از رده سپاهیان یا از دیگر مردم، در اصل از یک خون و تبارند، و چون به نظم درآیند رزمندگانی همانند نیاگان دلیر و پرآوازه‌شان می‌شوند.

دولت ژاپن در سال ۱۸۷۴ برای آرام‌ساختن سامورایی‌ها نیروی کوچکی به فرمز که گفته می‌شد مردمش با ملوانان ژاپن و جزایر بدرفتاری کرده‌اند، فرستاده بود. این کار با موفقیت به‌انجام رسید و قضیه با دولت چین فیصله پیدا کرد. اما تأثیر درهم‌شکستن قیام «سایگو» در ایجاد حس اطمینان نظامی در رهبران ژاپن، بیش از رویداد فرمز بود. البته «سایگو» نیز بگمان خود شورشی نبود و در برابر امپراتور برنخاسته بود، و عقیده داشت که «مشاوران نابکار» امپراتور را به‌اشتباه انداخته‌اند. حال و هوای ذهنی او به‌الگوی بینش سنتی سپاهیگری ژاپن و نمونه اندیشه همه ملی‌گرایان تندرو بود. از سوی دیگر نیز قیام او را می‌توان آخرین مقاومت مؤثر خوانین قدیم ژاپن در برابر نظام نو دانست.

اصلاحات نظامی

جدا از اصلاحات ارضی، در کارهایی هم که برای نوسازی ارتش شد، سامورایی‌ها بازنده اصلی بودند. پیدا بود که ترکیب ارتش ملی از واحدهایی که ولایات در اختیار می‌گذارند مطلوب نظام تازه حکومت نیست. و نیز با انحلال امارات این کار ناممکن شده بود. بجای آن، ترتیب سربازگیری اتخاذ گردید، که در تاریخ چین و ژاپن سابقه داشت، هرچند که شیوه کار اکنون از غرب گرفته شده و به‌دنبال دیدار «یاماگاتا» وزیرجنگ از اروپا، ساخته و پرداخته گشته بود.

نظام وظیفه که در دسامبر ۱۸۷۲ اعلام شد مقرر می‌داشت که همه افراد ذکور که به ۲۰ سالگی می‌رسند قابل احضار به خدمت زیرپرچم برای سه سال می‌باشند. بدینسان انحصار سلاح‌داری و جنگاوری از سامورایی‌ها گرفته شده بود، و مزایای اجتماعی آن نیز در اعلامیه دولت گفته شده بود: «اکنون در کشور امپراتوری همه افراد برابرند و همه، بی امتیازی در کار و وظیفه‌شان در خدمت میهن می‌باشند.» اینک مفهوم تقویت کشور یا «ارتش قوی» (فوکوکو کیو و هی) که شعار سامورای‌ها بود، با سیاست اجتماعی مربوط شد، و جلوی اعتراض آنها را گرفته بود. نظام وظیفه وسیله‌ای بود که دولت با آن می‌توانست نسل آینده را با افکار مطلوب بسیج کند. آموزش همگانی وسیله دیگر این کار بود. در سپتامبر ۱۸۷۲ طرح‌هایی برای تعلیمات اجباری اعلام شد. اما آنچه در اصل به تدابیر اصلاحی حکومت میجی نیرو و جهش داد و تثبیت اوضاع و حفظ امنیت کشور را میسر ساخت، توانایی رهبران حکومت در نشان دادن قدرت نظامی بود. سقوط حکومت سپهسالاری بیشتر نتیجه شکست نظامی از واحدهای ولایاتی بود که پیشرفته‌ترین فنون جنگی غربی را فرا یافته بودند. شکست نیروهای باکوفو از سپاه «چو و - شوع»، مرکب از واحدهای پرشور داوطلب (کی هی‌تای) (بکسر هاء) که مردم عادی و سامورایی‌ها هر دو در آن بودند، در سال ۱۸۶۶، و شکست نیروهای «توکوگاوا» در «توبا - فوشیمی» در سال ۱۸۶۸ هر دو با اسلحه برتر و آموزش نظامی متریقی نیروهای ضدباکوفو حاصل شد. پس، رهبران میجی از همان آغاز در اندیشه تقویت نظامی بودند تا بازمانده نیروهای باکوفو را براندازند و، در احوالی که هنوز ارتش‌های مستقل ولایات برجای بود، نظم کشور و تسلط خود را نگهدارند. در سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ بیشتر عملیات نظامی حکومت میجی بوسیله نیروهای ولایات که زیر فرماندهی مرکزی می‌جنگیدند، انجام گرفت. در سال ۱۸۶۹ «وزارت جنگ» درست شد و «ئومورا ماسوجیرو» طراح نظامی «چو و شوع» ریاست آنرا یافت. «ئومورا» با تأسیس مدارس نظامی و ایجاد زرادخانه‌ها، ارتش ملی متریقی را پایه نهاد، اما نتوانست فکر ایجاد ارتش وظیفه را بقبولاند. در اوایل سال ۱۸۷۱ «گارد امپراتوری» «گوشیمپی» (بکسر پ) مرکب از حدود ۱۰۰۰۰ نفر از نیروهای «ساتسوما»، «چو و شوع» و «توسا» درست شد و زیر فرماندهی «سایگو تاکاموری» درآمد. «ئومورا» در سوء قصدی در سال ۱۸۶۹ کشته شده و «یاماگاتا آریتومو» جانشینش شده بود. او پس از دیداری از اروپا، در ایجاد ارتش نوین به‌الگوی فرانسه اصرار داشت. در تابستان ۱۸۷۱ با انحلال امارات، گاردهای قدیم «هان»‌ها زیر فرماندهی واحد درآمد، و همه اسلحه و تأسیسات نظامی

آنها ملی شد. در پایان سال ۱۸۷۲ طرح نظام وظیفه تهیه و در ژانویه ۱۸۷۳ قانون نظام وظیفه تدوین و اجرا شد. همه مردان پس از رسیدن به سن ۲۰ مشمول خدمت وظیفه می شدند. احضارشدگان می بایست سه سال خدمت کنند و شش سال دیگر هم ذخیره باشند. رؤسای خانوار، فرزند ارشد مقامات حکومتی و صاحبان بعضی مشاغل از خدمت معاف می شدند و نیز خدمت وظیفه را می شد با پرداخت ۲۷۰ ین جبران کرد. در سازمان جدید لشکری، کشور به شش منطقه نظامی تقسیم شد و طرح ایجاد ارتش ۴۶۰۰۰ نفری برای زمان صلح تهیه شد طی چند سال پس از آن ژاپن در کار ایجاد ارتشی قوی و متریقی برپایه نظام اروپایی سربازگیری، سازماندهی نظامی و تجهیزات پیشرفته همت گماشت.

توسعه اقتصاد

گسترش تأسیسات نظامی و صنایع جنگی برای تقویت بنیه دفاعی کشور کافی نبود. رشد همه جانبه صنعتی و اقتصادی ناگزیر می نمود. نخستین گام دولت در راه تقویت تسلیحاتی، در اختیار گرفتن همه وسایل ساخت اسلحه و صنایع جنگی بود. تجدد و پیشرفت صنعتی برای نیرومند ساختن ژاپن در داخل و در صحنه بین المللی بایسته بود. با گشایش خط آهن در سال ۱۸۷۲، نقشه های توسعه آن تهیه شد. کشتی سازی و حمل و نقل دریایی و صنایع حیاتی زیرحمایت دولت درآمد، و پس از آنکه این صنایع پا گرفت، اجازه داده شد تا در اختیار بخش خصوصی درآید تا سرمایه های خصوصی انباشته شود و ابتکار و فعالیت صاحبان صنعت و سرمایه، نهضت صنعتی را به پیش ببرد. بدینسان کمبود سرمایه که تا اندازه ای بواسطه مخالفت دولت با آمدن سرمایه خارجی بود، تا حد بسیاری از میان رفت. تصور می شد که تکیه به سرمایه خارجی برای استقلال کشور زیانبار خواهد بود. عطای غربیان را به لقایشان بخشیدند.

این سیاست اثر دوجانبه داشت: روند صنعتی شدن را تحرک بخشید و نیز به ایجاد اقتصاد مستقل ملی کمک کرد. وزارت داخله که در سال ۱۸۷۲ تأسیس شد تعدادی واحد اقتصادی نمونه ایجاد کرد که از تجهیزات و تکنولوژی جدید غربی استفاده می کردند. این واحدها نخست به صورت آزمایشی دائر گردید و سپس بهره برداری کامل از آنها شد. دولت به کسانی که مایل به فعالیت اقتصادی و تولیدی پیشرفته بودند، بیدریغ کمک کرد زیرا که سرمایه های خصوصی هنوز اندک بود و تقویت و تشویق فعالیت های صنعتی و تولیدی با منابع و سرمایه ملی لازم می نمود.

طی چند سال از نهضت میجی، رهبری جدید تجربه‌های محدود حکومت توکو-گاوا در زمینه استفاده از فنون پیشرفته غرب را با برنامه استوار و روبه‌گسترش تجدد اقتصادی توسعه داد. با این کار، ژاپن از رویه انفعالی گذشته که تجدد را به‌کشتی‌سازی و توپ‌ریزی محدود ساخته بود، به میدان گسترده صنعت و اقتصاد گام نهاد. چند کشور دیگری در جهان نیمه دوم سده نوزده که با وضعی کم و بیش همانند ژاپن روبرو شدند - بویژه چین و ترکیه - هیچ‌کدام نتوانستند با چنین تدبیر و کارایی و اغتنام فرصت و تلاش شجاعانه، سالهای از دسته رفته را جبران کنند. در کار ژاپن نیز سخت می‌توان باور داشت که رهبران میجی از آغاز به دامن و عظمت تأثیری که این تدابیر خواهد داشت، آگاه بوده‌اند. آنچه یقین است، آنها صنعت و اقتصاد جدید را راه رسیدن به امنیت ملی و سعادت کشور می‌دیدند، اما سیاست‌هایشان می‌رفت تا هدف‌هایی بسیار فراتر را تحقق بخشد.

جدا از درجه اعلای دل‌سپردگی به تجدد و تلاش و همت در این راه، جوهر و کارآئی سنتی مدیریت سامورایی از این رهبران کارگردانانی توانا و ارزنده برای انجام دگرگونی‌های مطلوب ساخت. با اینهمه، آمادگی و توان و شوق عامه مردم برای همراه شدن با این جریان چیزی بود که بی‌آن تحول و تجدد صورت‌پذیر نمی‌شد. بنیادگرفتن شهرها در دوره «توکوگاوا» و توسعه شبکه تولید و تجارت که در گوشه و کنار کشور گسترده شد نیز در این جریان اهمیت بسیار داشت. استوارشدن تدابیر و شیوه‌هایی مانند اعتبار و حواله و ارتباط تجاری پیوسته میان طرفهای بازرگانی، کثرت و تنوع مهارت‌های پیشه‌ای و دست‌ورزی و درجه عالی سواد خواندن و نوشتن، میراثی گرانبها به این جامعه سنتی داده بود. گذشته از این، ژاپن عصر میجی روح تولید و خلاقیت اقتصادی را که بخصوص در میان کشاورزان بالنسبه مرفه قویتر بود، به میراث برد. روستاهای گوشه و کنار کشور تا اواخر قرن نوزده منبع اصلی تولید اقتصادی ماند.

عوامل تازه‌ای هم در سیر تجدد اقتصادی و پیشرفت آن تأثیر نهاد. مسئله بازرگانی زیانبار خارجی آزاردهنده شده و با محدودیت مقرر در «پیمانها» برای تعرفه گمرکی، دست دولت برای تجدید واردات بسته بود و پیشرفت صنایع داخلی در برابر رقابت غیرممکن می‌نمود و رشد اقتصادی را هم محدود می‌ساخت. از نتایج این وضع خروج آزاد طلا و نقره بود و از سویی هم فزونی‌گرفتن علاقه مردم و بازار مصرف برای کالاهای خارجی. با ناتوانی دولت برای وضع تعرفه حمایتی برای واردات، تنها راه چاره پیشرفت صنایع جدید دانسته شد تا به این‌وسیله زمینه و انواع کالای آماده صدور توسعه یابد و به‌توازن پرداختها

کمک کند. علاوه براین، فقط با اجرای شیوه‌های جدید می‌شد صنایع دستی داخلی را از خطر رقابت نابودکننده ساخته‌های ماشینی ارزانتر غرب نجات داد*. بدین سان وجود تعرفه‌های نازل تحمیل شده در پیمانها، که از میان‌بردن آن هدف ملی رهبران نهضت بود، زمینه و مایه تازهای برای تحول و تجدد صنعتی شد، و رهبران ژاپن این‌بار نیز از عاملی که ناخوشایند و خلاف مصلحت این کشور می‌نمود، بسود پیشرفت اقتصادی استفاده کردند، چنانکه در بسیاری فرصت‌های تاریخی دیگر در آینده.

گذشته از موجبات دیگر، دولت میجی امید داشت که با آغاز تحول و تجدد صنعتی ساموراییها را به‌گونه‌ای برای یافتن راه زندگی تازه کمک کند. بدینسان جوهر مدیریت، نظم و کوشائی رزمندگان قدیم در راه تجدد صنعتی و بازرگانی نیز کارساز درآمد. دولت برای ایجاد زمینه فکری گسترش و تجدد اقتصادی به‌آگاه ساختن مردم درآمد. در سال ۱۸۷۲ آموزش همگانی برقرار و نظامنامه‌های لازم وضع شد. آموزش اجباری در سطحی بلندپروازانه برنامه‌ریزی شد. تأسیس نزدیک به ۵۴۰۰۰ مدرسه ابتدایی، تقریباً برای هر ۶۰۰ نفر از مردم یک‌مدرسه، پیش‌بینی گردید. نظام آموزشی تازه اندیشه بهره‌جویی غربی را جایگزین روح قناعت‌طلبی والقاء مشرب کنفوسیوس در رد و نکوهش منفعت‌طلبی تجاری ساخت. به‌اهمیت و تأثیر مطبوعات در اذهان توجه گردید و نرخ پستی بسیار نازلی برای روزنامه‌ها معین شد.

به‌نوکردن ارتباطات نیز پرداخته شد. این کار در دسامبر ۱۸۷۰ زیرنظر وزارت فواید عامه درآمد. تا این زمان شبکه تلگراف در منطقه توکیو و یوکوهاما دائر شده بود. در سال ۱۸۷۱ ژاپن با خط تلگراف به‌شانگهای و ولادیوستک مرتبط شد. به‌توصیه بریتانیا طرحهایی هم برای ارتباط خط‌آهن توکیو، کیوتو، اوساکا و کوبه تهیه شد و قطعه توکیو - یوکوهاما پس از حدود دو سال، در سپتامبر ۱۸۷۲، آماده بهره‌برداری گردید. همزمان، یک شبکه پستی دولتی دائر شد، نخست در بهار ۱۸۷۱ میان توکیو و اوساکا و سپس، در سال ۱۸۷۲، در سراسر کشور همه این کارها در افزایش قدرت و اعتبار دولت در زمینه ملی و بین‌المللی مؤثر بود.

* ذوق و ظرافت و هنر و زیبایی همیشه امتیاز ساخته‌های ژاپن بوده است، حتی پیش از آنکه این کشور به میدان رقابت صنعتی جدید گام نهد. به‌سخن مخبرالسلطنه هدایت: «دست صنعت ژاپنی از هیچ چیزی می‌سازد که محل حیرت است» (سفرنامه، ص ۹۹ و ۱۲۵).

بعضی اعضای دولت با شوق به این برنامه اصلاحات پیوستند، بخصوص «اوکوما» وزیر مالیه و «ایتو» وزیر فواید عامه. دیگران آنرا بضرورت تقویت کشور پذیرفتند، هرچند که محتوای کار همیشه پسند آنان نبود و تصور پاره‌ای پیامدهای اجتماعی آن محافظه‌کاران را به وحشت می‌انداخت. با اینهمه، می‌توان گفت که تا این هنگام سیاست داخلی دولت میجی بر رویهم از حمایت کافی برخوردار بود. برعکس، در کار سیاست خارجی بزودی اختلاف نظرها بروز کرد که به‌رودر رویی خطیر انجامید.

تجدد و سیاست خارجی

هدف اصلی دولت میجی پیش‌بردن نهضت بود، اما در چگونگی آن آراء متفاوت می‌نمود. ژاپن دروازه‌هایش را به‌روی دنیا باز کرده بود اما می‌کوشید تا ثروت و قدرت فزونتر یابد و بتواند با ممالک غرب همسری کند و، در نهایت، آنها را پشت سر بگذارد. چنین بود که در سال ۱۸۶۸ «اوکوبو» و دیگر رهبران نهضت، سیاستهای اخراج خارجیان را که جنبش ضد توکوگاوا در آغاز با آن پیوند داشت، کنار گذاشتند. آنها به حشر و نشر با وزیرمختار بریتانیا، پارکز، ادامه دادند و او نیز دیگر نمایندگان خارجی را به اعلام بیطرفی در جنگ داخلی ژاپن واداشت و، با این فرصت، «اوکوبو» و یارانش بسرعت به آرام ساختن آن دسته از هواداران خود که هنوز نتوانسته بودند چند و چون این تغییر رویه را دریابند، پرداختند.

حمله‌های متعدد به خارجی‌ها در چنده ماه اول پس از نهضت، از جمله سوء قصدی به جان «پارکز» در ماه مارس ۱۸۶۸ با تنبیه و عذرخواهی رفع و رجوع شد، اما رهبران تازه از این رویدادها برای رساندن پیامشان به قدرتهای خارجی بهره‌برداری کردند، چنانکه در آخرین سالهای حکومت سپهسالاری نیز هواداران باز شدن ژاپن به‌روی جهان بیرون نیز، دانسته، مقاومت عمومی را برانگیخته بودند. با این رویدادها، رهبران میجی توانستند روشن سازند که «پیمانها» با وضع موجود سازگار نیست و گفتند که خیال دارند همانکه ثبات سیاسی فراهم شد، در این پیمانها تجدیدنظر کنند. بخصوص مواد صلاحیت کنسولی (کاپیتولاسیون) و تجدید حقوق گمرکی در «پیمانها» آزاردهنده و ناخوشایند بود، اولی لطمه به حاکمیت ملی و دومی زیان مالیه مملکت و مانع عمده برای تهیه سرمایه و رشد اقتصادی بود.

فرصت اجرای این اندیشه‌ها تا بعد از الغاء خانخانی پیش نیامد، اما با

سامان‌گرفتن کلی نظام در داخل کشور، در پاییز ۱۸۷۱، تصمیم گرفته شد هیأت سفارتی برای درخواست تجدیدنظر در پیمانها به اروپا و ممالک متحده فرستاده شود. این هیأت در شمار اعضاء و ترکیب خود چشم‌گیر و خیلی بزرگتر از سفارتهایی بود که حکومت سپهسالاری در سالهای پیشین به‌مغرب‌زمین گسیل داشته بود. «ایواکورا تومومی» بعنوان نماینده مختار ژاپن ریاست هیأت را داشت، با دستیاری «اوکوبو»، «کیدو»، «ایتو» و شماری دیگر از بلندپایگان، و عده اعضای آن با دانشجویان، منشی‌ها و مترجم‌ها از پنجاه بیشتر بود. «ایواکورا» و یارانش می‌بایست علاوه بر تلاش برای تجدیدنظر در «پیمانها» در احوال ممالک مورد بازدید نیز بنگرند.

هیأت «ایواکورا» در ماه دسامبر از یوکوهاما عزیمت کرد و در سانفرانسیسکو و واشینگتن با تشریفات پذیرایی شد و در لندن نیز و همچنین در دیدارها با بیسمارک در برلین در مارس ۱۸۷۳. اما همه‌جا به آنها گفته شد که برای گفتگو برسر پیمانها هنوز زود است و برایشان تردید نماند که اصلاحات گوناگون، از جمله تجدیدنظر کامل در نظام قضایی ژاپن که بهانه غربی‌ها بود، باید انجام شود تا این قدرتها زیر بار مناسبات تازه ژاپن بروند. آنها به چشم خود دیدند و دریافتند که کشورشان برای رسیدن به وضعی که بتواند در پایه مساوی به‌مذاکره با قدرتهای صنعتی و نظامی جهان بنشیند، راه درازی در پیش دارد. آنها در هیجده ماه سفر خارج، که برای «ایواکورا»، «اوکوبو» و «کیدو» نخستین‌بار بود، بخش اعظم مظاهر پیشرفت غرب را دیدند و این دیدار آنان را مصمم ساخت که کار اصلیشان پس از بازگشت به میهن، تسریع تجدد ژاپن باشد.

در این احوال در ژاپن رویدادهایی شکل می‌گرفت و بحرانی تازه پیدا می‌شد. دولتی که کفالت کارها را در ژاپن داشت تصمیم‌هایی متفاوت گرفته بود که از مناسبات با کره سرچشمه می‌گرفت. روابط ژاپن و کره از سال ۱۸۶۸ ناآرام و دشوار شده بود زیرا که حکومت این کشور به‌ماندن در انزوای سیاسی، که ژاپن و نیز چین از آن دست کشیده بودند، اصرار داشت و همه فرستادگان ژاپن را به بهانه اینکه این دولت از راه سنت منحرف شده است، برگردانده بود. بسیاری از ژاپنی‌ها از این رویه رنجیده بودند، و از آنمیان «سوئه‌جیما تانه‌ئومی». دیگران هم به‌هوای افکار توسعه‌طلبی که نظریه‌پردازانی چون «یوشیدا شوئین» تعلیم داده بودند، کره را عرصه مناسبی برای گسترش نفوذ و قلمرو ژاپن می‌دیدند، و به‌بهانه تلافی توهین خواستار اقدام نظامی بودند. از رهبران دولت نیز کسانی، بیشتر به‌ملاحظات داخلی، ازین خواسته حمایت می‌کردند. به‌گمان آنها جنگ با

کره شاید که ذهن هواداران اخراج خارجی‌ها را از مسئله خطیر روابط با غرب منحرف می‌کرد. این جنگ شاید هم چاره‌ای برای رنج و افسردگی سامورایی‌ها می‌بود، و نیز پیروزی در آن و غنیمت‌گرفتن و تقسیم اراضی، آنان را راضی می‌کرد. چند گاهی «کیدو» نیز چنین اندیشه داشت، و «سایگو تاکاموری» رهبر نهضت از ولایت «ساتسوما» با ابراز نگرانی از وضع سامورایی‌ها همچنان در این کار پای می‌فشرد. «ایتاگاکی» و «گوتو» از ولایت «توسا» و «سوئه جیما» و «اتو» از ولایت «هیزن» نیز یا از روی اعتقاد یا برای تضعیف همبستگی «ساتسوما» و «چوئ شوء» از هواداری می‌نمودند.

هنگامی که هیأت «ایواکورا» در اروپا بود، بحران با رد فرستاده دیگری از ژاپن به‌کره به اوج رسید. «سایگو» در پی راه‌حلی برای مسائل مملکتی و شخصی خود را برای سفارت بعدی پیشنهاد کرد، با این امید که ناکامی اینبار بهانه‌ای برای جنگ به‌دست دهد. شورای حکومتی در تابستان ۱۸۷۳ این نظر را پذیرفت اما پیش از اجرای آن، هیأت «ایواکورا» از اروپا برگشت و خواستار عدول از این تصمیم شد. در ماه اکتبر «اوکوبو» با تمایلی نه‌چندان، سخنگوی این گروه شد و استدلال کرد که: اولاً، بنیه مالی ژاپن تاب فشار جنگ را ندارد، ثانیاً، همه منابع کشور باید در کار اصلاحات نهاده شود و، ثالثاً، جنگ ژاپن با کره آب را برای بهره‌برداری قدرتها گل‌آلود خواهد ساخت و به زیان ژاپن خواهد بود. «سایگو» از عزم خود برنگشت، اما نتوانست در برابر فشار مخالفان پیش ببرد. «ایواکورا» حمایت امپراتور را دریافت. «اوکوبو» و «کیدو» هم پشتیبانی بیشتر بلندپایگان را فراهم ساختند و خیال لشکرکشی به کره رها شد تا به سازندگی کشور پرداخته شود، تا سه سال بعد که سرانجام ژاپنی‌ها کره را گشودند.

مسئله کره به بهای وحدت گروه حاکم تمام شد. سایگو، سوئه‌جیما، اتو، گوتو و ایتاگاکی همه استعفا دادند و، به‌دنبال آنها، بسیاری از هوادارانشان نیز. اما آنها که در دولت و برکار ماندند، صفوف خود را فشرده‌تر ساختند. «ایتو» که وزیر مالیه بود، در ۲۵ اکتبر ۱۸۷۳، روز بعد از کناره‌گیری «سایگو»، مشاور عالی شد و «اوکوما» وزیر مالیه شد و یک ماه بعد «اوکوبو» نخستین وزیر داخله شد. این سه، همراه با «ایواکورا»، که پس از چندی نخست‌وزیر شد و سالها در این مقام ماند، طراحان اصلی سیاست تجدد ژاپن شدند. طرحهای پراکنده اینک بر پایه آگاهی‌های دقیق ساخته و پرداخته و منسجم شد و برنامه ایجاد ژاپن نوین به‌اجرا درآمد.

تجدد یا غرب‌گرایی

رویاریی ژاپن با غرب، همچنانکه تلاقی تاریخیش با تمدن چین در سده هفتم، نقطه عطف تازه‌ای را در تاریخ این کشور ساخت. ژاپن در این میان هدف بی‌اختیار موج غربزدگی نبود، و میرفت تاعضوی مؤثر در جامعه جهان‌مترقی شود. برای روشن‌شدن سخن، باید میان دو جریان «غرب‌گرایی» و «تجدد» تمایز نهاد. «غربی‌شدن» پس از سال ۱۸۵۳ و گشوده‌شدن دروازه‌های ژاپن بیشتر به مفهوم یک تساهل فرهنگی از سوی ژاپنی‌ها در سیر گرایش به‌رهاشدن از قیود فرهنگ سنتی و فراآوردن چیزی تازه از غرب بود. «تجدد» جریانی عام‌تر است که در آن ژاپنی‌ها خود بطور سازنده و مؤثر سهیم و در کار بودند. البته دشوار می‌توان تصور کرد که اگر تأثیرپذیرفتن و الگوگرفتن از غرب نبود، ژاپن در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ انگیزه اصلاحات بنیادی را می‌یافت.

شاید هیچ جامعه‌ای در تاریخ نتوانسته است بی‌گذر از آشوب و تلاطم به تحول و تجدد برسد. این جریان برای جوامعی مانند ژاپن که با فرهنگ غرب بیگانه بودند و می‌خواستند آنرا دریابند، پرآشوب‌تر بود، و شاید درست آنست که گفته شود که این وضع را فرهنگ بیگانه برآنان تحمیل کرد. در کار این جوامع، «تجدد» در واقع با «غربی‌شدن» شروع شد و تکان و تنش فرهنگی این جریان، بازسازی و تحول بنیادی و فرهنگی را هرچه دشوارتر و پیچیده‌تر ساخت. جامعه‌های آسیایی که دیر در جریان ترقی افتادند، همه در برابر تأثیر غرب در آغاز به‌کوشش و جوششی کم‌وبیش همانند افتادند. گشوده‌شدن چین و ژاپن با یورش غربیان به این کشورها همراه بود که آنان را واداشت تابناک خود را به روی بازرگانی خارجی بگشایند، سیاحان و مبلغان مسیحی را در خاک خود بپذیرند و، در نهایت، قانون اساسی و مقرراتی با روح و رویه غربی بنویسند. از سال ۱۸۵۷ که هریس (Haris) وزیرمختار ممالک متحده آمریکا اعتبارنامه‌اش را به‌شوگون سیزدهم تسلیم کرد، دهه‌ای پرتب و تاب بر ژاپن گذشت و در این مدت کوتاه دگرگونیهای شگرف بارآمد. بیشتر در اثر رخنه خارجیان و پیامدهای آن بود که دستگاه شوگون چنان اعتبارش را باخت که در برابر جناح خاندانهای غرب ژاپن که زیر شعار و نشانه کوکب امپراتوری گرد آمده بودند، در هم شکست - تا سال ۱۸۶۸ رهبران «ساتسوما» و «چوئ شو» خوب دریافته بودند که آموختن از غرب (دست کم فنون نظامی آن) ناگزیر است، و اگر ژاپن نخواهد که بسرنوشت چین دچار شود، باید خود را با اوضاع جهان

سازگار کند. در سالهایی که از پی آمد، زمامداران ژاپن از سر مصلحت یا از روی ناچاری امتیازهایی دادند. فعالیت مبلغین مسیحی را مجاز ساختند و نظام حقوقی و قضایی غربی را پذیرفتند، بیشتر برای آنکه قدرتهای غربی را به الغاء کاپیتو- لاسیون تشویق کنند.

اما انگیزه ژاپن به پذیرش سریع شیوه‌های غربی فقط ترس یا احساس ضعف نبود. ژاپنی‌ها، در میان همه ملل آسیا صادقانه‌ترین شوق را به تمدن غربی و آثار آن نشان دادند. «میثاق‌نامه» امپراتور که در ۱۸۶۸ اعلام شد، آشکارا غربی‌شدن را همراه با ایجاد یک کشور نیرومند دو هدف نخستین نظام تازه شناخت: «باید که دانش را در سراسر جهان بجویم و ازینراه بنیاد حکومت امپراتوری را محکم کنیم.» ژاپن هنگام بازشدن دروازه‌هایش، چندان تردید و تأملی برای دریافتن تمدن غربی نداشت. زمینه کار بیشتر فراهم آمده بود. حکومت سپهسالاری در سال ۱۸۶۰ هیأتی از ۸۰ مقام سامورایی را برای امضای پیمان تجاری به آمریکا فرستاد. این گروه با «کانرین مارو» (Kanrin Maru) کشتی ساخت هلند، سفر می‌کردند، که ناخدا و ملوانان ژاپنی آنرا به سانفرانسیسکو بردند و برگرداندند یکی از سرنشینان این کشتی «فوکوزاوا یوکیچی» بود که بعدها خود را در هواداری از تجدد ژاپن ممتاز ساخت. او در زندگینامه خود با اشاره به این تجربه و در تحسین قابلیت فراگیری مردم ژاپن نوشت: «... ما در سال ۱۸۵۵ به آموختن دریانوردی از هلندیها در ناگاساکی آغاز کردیم و تا سال ۱۸۶۰ به درجه‌ای از آگاهی رسیدیم که توانستیم یک کشتی را در طول اقیانوس آرام هدایت کنیم. در واقع هفت سال پس از دیدن کشتی بخار و فقط با پنج سال تمرین و ممارست، ژاپنی‌ها توانستند بی‌کمک کارشناسان خارجی از اقیانوس آرام بگذرند. بحقیقت فکر می‌کنم که برای این همت و مهارت باید که بر جهان ببالیم...». دومین هیأت نمایندگی «باکوفو» در سالهای ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ به انگلیس، هلند و فرانسه سفر کرد. در همین سال ولایت «چوء شوء» پنج سامورایی خود را پنهانی به انگلیس فرستاد که «ایتو هیروبومی» و «اینووه کائورو» در آن میان بودند. در سال ۱۸۶۵ ولایت «ساتسوما» نوزده نفر را به خارج فرستاد. با این فعالیت‌ها بود که ساخت اسلحه غربی، کشتی‌سازی، مدارس نظامی و آموختن زبان خارجی آغاز شد. عده‌ای تکنیسین خارجی از بریتانیا، فرانسه، آمریکا، آلمان و هلند نیز در خدمت «باکوفو» و بعضی امیرنشین‌ها بودند و بنام کارشناس مالی و حقوقی و کشاورزی، خلبان، مهندس، استاد و معلم و مربی نظامی و مانند اینها فعالیت داشتند. جلوه‌هایی از نفوذ غربی هم در ظاهر ژاپنی‌ها پیدا آمده بود و بسیاری از رزمندگان

باکوفو و امارات، بجای دامن رسمی سامورایی، شلوار می‌پوشیدند. پس از نهضت، مراوده با غرب افزایش یافت.

نیروهایی که حکومت سپهسالاری را سرنگون کردند زیر شعار «اخراج وحشیان» متحد شده بودند، اما، پس از پیروزی، رهبران تازه دریافتند که کشورشان برای رسیدن به موضع قدرت در جهان باید متجدد شود، و این بی‌یاری غرب نمی‌تواند بود. ژاپنی‌ها هرگز چنان غرور کور که آنها را از یاد گرفتن مانع شود، نداشته‌اند.

پیش‌درآمد ناگزیر تجدد، الغاء خانخانی بود و انجام این کار راه را برای تغییر چهره ژاپن هموار کرد. رویدادهای سال ۱۸۶۸ را، بدرستی، «نهضت رجعت»، یا اعاده و احیای قدرت امپراتور نام داده‌اند زیرا که تسلیم اقطاع‌ها به امپراتور براین اندیشه بود که نظام حکومت متمرکز که از چین دوره «ته‌آنگ» گرفته شده بود، اعاده شود. بلندپروازی و هوای قدرت بزرگ در جهان شدن تا آنجا که به تجاوز و توسعه‌طلبی کشوری بزیان دیگر کشورها نینجامد، جای ایراد ندارد. برای ژاپن قرن نوزده طبیعی بود که سرمشق دیگران را دنبال کند.

ژاپنی‌ها از آنچه برچین می‌گذشت هشداری یافتند. آنها می‌دیدند که کشوری با چنان جمعیت و با غروری که جلوگیری او از تقلید شیوه‌های غربی است، در برابر وحشیان خوار شده است و به‌دست آنها به یغما می‌رود. و ژاپن اگر ضعیف بماند قربانی طمع و تجاوز همین قدرتها خواهد شد. از بخت مساعد ژاپن، بریتانیا اکنون سرگرم کار هند بود و امریکا هم درگیر جنگ داخلی و پیامدهای آن. اما شکست مکزیک و سپس تهدید پروس ناپلئون سوم را نیز ازینکه سخت میداندار ماجراجویی در خاور دور شود، بازداشت. با اینهمه، فرانسه در سال ۱۸۶۲ مستعمره «کوشین» در چین را ضمیمه خود ساخت، کامبوج را در سال ۱۸۶۷ تحت‌الحمايه کرد و کمی پس از آن، در منطقه «هایفونگ» و «هانوی» رخنه و پیشروی کرد، هرچند که نخست توفیق چندانی نیافت. شاید تهدید روسیه هم بود. چین در سال ۱۸۶۰ ناحیه ساحلی میان «آمور» و شبه جزیره کره را به روسیه واگذار کرد و روسها نزدیک این مرز ولادیوستک (Vladivostok) را که به‌معنی «فرمانروای مشرق» است بنیاد کردند. پس نگرانی ژاپن از آینده کشورشان در برابر تهدید غرب بیجا نبود. بیم آن می‌رفت که ژاپن در کام‌استعمار یک یا چند قدرت غربی بیفتد.

اندک زمانی پس از «نهضت» یک هیأت ژاپنی برای تلاش در راه تجدید «پیمانها» به‌ممالک غربی رفت، اما ناکامیش در این کار دولت ژاپن را در هدف

تجدد کشور کوشاتر و پرشتابتر کرد. این هیأت را شماری از ناظران و مقامات همراهی می‌کردند که کارشان مطالعه سازمانهای سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب بود و تشخیص اینکه از چه بنیادهایی می‌توان برای ژاپن الگو گرفت. اطلاعات فراهم‌آمده و گزارشهای این مأموریت مواد و مصالح اصلاحات به الگوی غربی را آماده ساخت که طی دوازده سال به‌اجرا درآمد. در گزارش مفصل این هیأت به عقب‌ماندگی ژاپن و نیاز به آموختن از غرب تأکید رفته، اما از نکات قوت ژاپن هم (مانند آزادی از تعصب مذهبی) یاد شده بود، و نیز از این واقعیت که ممالک غربی قدرت خود را فقط در پنجاه یا صد سال اخیر ساخته‌اند. پس، ژاپنی‌ها باعزم استوار و اعتماد به‌نفس در پی تجدد رفتند. اما این سیاست و رهبران آن از معارضه مصون نماندند. شکافی که یک بخش از دستگاه رهبری را برکار غلبه داد، از بخش دیگر جناح مخالف تازه و مؤثری ساخت که در آن «اتو» و «سایگو» به‌زور دست زدند و دیگران، بطور مخاطره آمیزتری، سازمان سیاسی را وسیله ساختند.

پس از مأموریت «ایواکورا» دولت با پیش‌بینی اصلاحات، به‌استخدام مشاوران خارجی پرداخت. در سال ۱۸۷۵ ۵۰۰ تا ۶۰۰ متخصص خارجی در خدمت دولت ژاپن بودند و در فاصله امضای پیمانهای تجاری تا سال ۱۸۹۰ بر رویهم حدود ۳۰۰۰ کارشناس از خارج آورده شدند. از متخصصان آلمانی برای تدریس در دانشگاهها و مدارس طب جدید استفاده می‌شد و کسانی هم مانند «هرمن روسلر» (Herman Roesler) و «آلبرت موس» (Albert Mosse) در تدوین قانون اساسی یاری دادند. «لودویگ ریسی» (Ludwig Riess) قرار بود که مدرسه مطالعات تاریخی را در دانشگاه توکیو درست کند، مشاوران امریکایی به‌ایجاد ایستگاههای کشاورزی و شبکه پستی مملکتی کمک کردند. استفاده از خارجی‌ها تا هنگامی بود که ژاپنی‌ها تخصص لازم را نیافته بودند. نظام جدید مالیاتی و نظام تازه پول و مسکوک ایجاد شد. بانکها، راههای آهن، بنادر، فانوسهای دریایی، باراندازها، دفاتر تلگراف، مطبوعات، دفاتر پستی، سیگار و خلاصه همه مظاهر تمدن مادی غرب در ژاپن راه و رواج یافت. ژاپن در دو دهه نخست دوره میجی در دوار غربی‌شدن افتاده بود. بعضی رهبران نهضت، مانند «اینووه کائورو» تا آنجا پیش رفتند که از اروپایی‌شدن لباس زن و مرد، جایگزینی برنج با نان و وارد کردن و پرورش کثیر گوسفند هواداری نمودند. «سر جورج سانسوم» (Sir George Sansom) محقق ادبیات و تاریخ ژاپن در این دوره، به یک آواز و بازی محبوب بچه‌ها بنام «توپ تمدن» که در سال ۱۸۷۸ سروده شده بود اشاره می‌کند که در آن

بچه‌ها توپ را به زمین می‌زنند و هرجهش آن را می‌شمرند و به آن آهنگ، نام ده چیز مطلوب غربی را با هم می‌گویند: لامپ، موتور بخار، درشکه، دوربین، تلگرام، مولد برق، روزنامه، مدرسه، پستخانه و قایق موتوری (سانسوم، دنیای غرب و ژاپن، ص ۴۰۱).

بندرهای پیمان، بویژه یوکوهاما، نیز دروازه نفوذ غرب شد. اروپاییان جدا از تجارتخانه و انبارهای کالا، خانه‌ها، کلیساها و بیمارستانهایی ساختند. جوامع تازه بندری مراکزی شد که از آنجا مدرسان و مبلغان راه خود را به شهرها و نواحی داخلی ژاپن باز کردند و نفوذ تمدن غربی به‌تندی گسترده شد. صدها تن از ژاپنی‌ها نیز برای دیدن و آموختن به‌خارج سفر کردند. این سالها عصر رقابت در توسعه مستعمرات بود و غرب هنوز تظاهری در یاری‌دادن به‌خارج نداشت. اما چون ژاپنی‌ها توانستند در برابر غرب ابراز وجود کنند، دنیا به روی این مردم مشتاق و کنجکاو گشوده شد. در این میان، انتخاب میان الگوهای گوناگون نیز مسأله‌ای دشوار بود. بر ژاپنی‌ها بود که بدانند که از تکنولوژی و بنیادها و اندیشه‌های غربی کدام را بگیرند و چگونه. از آنجا که ژاپن نخستین کشوری بود که برای الگوگرفتن تجدد می‌کوشید، تجربه‌ای در دسترس نداشت مگر خاطره‌ای محو از اصلاحات «تایکا» در قرن‌ها پیش. ازینرو اقتباس و تطبیق رسم و راه اروپایی برای ژاپنی‌ها، همان اندازه که تقلیدی بود، ابتکاری هم بود. در کار توسعه و عمران ملی، زمینه‌ها و راه‌ها یکسان نبود. در وضع سیاسی نیز نمونه‌های جداگانه لیبرالیسم انگلیس و فرانسه و حکومت مطلقه پادشاهی پروس در برابر بود. در عرصه ارزشهای بنیادی نیز آراء مسیحی با نظرات عرفی علمای مکتب داروینی تناقض داشت. اما ژاپنی‌ها توانستند جامعه خود را اصل قرار دهند و، سرانجام آنچه را که برایشان سازگار بود بگیرند و در راه هدف «رسیدن به اروپا و پشت سر گذاشتن آسیا» در کار آورند.

ژاپن در راه عظمت - بحران مشروطیت (۱۸۷۳ - ۱۸۹۴)

تنش‌ها و ناآرامی‌ها - مبارزه جویی سیاسی و نظامی

تا سال ۱۸۷۳ ژاپن عصر میجی تب و تابهای نخستین سالهای نهضت را از سر گذرانده، مقاومت‌ها و مبارزه‌ها را تاب آورده اصلاحات اجتماعی بنیادی را به انجام رسانده، به سازمان مملکتی و نیروی نظامی خود سامان داده و تدابیر اقتصادی برای جهش به‌سوی عظمت را طرح انداخته و آماده شده بود تا تند در راه ترقی پیش تازد و خود را در جرگه قدرتها تثبیت کند، تاجایی که طی ده سال، از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۵ چین را، که قرن‌ها به ژاپن به‌چشم یکی از اقمار خود نگریسته بود و روسیه را که ترک‌تاز سیاست آسیا و اروپا و شکست ناپذیر می‌نمود، شکست دهد و موازنه قدرت تازه‌ای در جهان پرتحول قرن بیستم بسازد. سال ۱۸۹۴ را که با رویداد شکست چین ممتاز است باید نقطه عطفی در تاریخ ژاپن و آسیا دانست زیرا که این پیشامد اعجاب جهانیان را برانگیخت و قدرتهای غربی را که تصور چنین نیرو و نمودی از ژاپن نداشتند به‌خود آورد و بازتاب شتاب آمیز و هراس‌آلود آنها به‌سلسله وقایعی انجامید که برای آینده ژاپن و تاریخ جهان سرنوشت‌ساز بود.

این آیندما را مردانی ساختند که همراه باجاه‌طلبی شخصی که طبعی بشر و سر-چشمه تلاش و انگیزه ترقی است، در اعتقادات خود استوار و در کار و مصلحت

میهن خویش سازش ناپذیر بودند، و از تجربه و دانش، یا سنت و نوگرایی، ترکیبی متناسب و مؤثر ساختند و بخت آنرا داشتند تا بلندپروازی خود را با احساس میهنی‌شان دمساز و همراه نمایند و از فرصت تاریخی برای پیشرفت شگفت‌انگیز کشورشان به‌بهترین راه بهره گیرند. عصر «میجی» درسیاست و نیز در اقتصاد ژاپن دارای ویژگی بازبودن راه تحول، تمایل به تجربه کردن و نوآوری و قدر دانستن از مردان قابل و استثنایی بود. این مایه‌ها در تجدد نظام سیاسی نیز آشکار نمود. تأسیس حکومت مشروطه با افتتاح مجلس شورا در سال ۱۸۸۹ نمودار برجسته این جریان و نیز نقطه کانونی تاریخ سیاسی این مرحله بعد از جزر و مدهای اولیه نهضت بود.

حیات سیاسی جامعه «میجی» از آغاز دستخوش فشارهای گوناگون بود: فشار و خشونت تحول‌خواهی، فشار و مقاومت اندیشه‌ها و بنیادهای سنتی، فشار عرصه رقابت با غرب، فشار وضع داخلی کشور و، سرانجام، تأثیر و فشار این واقعیت که دولت جدید در واقع ائتلافی مصلحتی از منافع مختلف و احیاناً رقیب است نه یک واحد کاملاً منسجم. تأثیر رقابت‌ها و حال و هوای مصالحه در آغاز عصر «میجی» خوب نمایان بود. بیشتر مناصب بالای حکومت جدید، بصورت صرفاً تشریفاتی، به شاهزادگان، درباریان و دیوانیان قدیم و «دایمیو»ها داده شده بود. اما در «شورای حکومتی» (که نام آن از «داجو کان» قدیمی گرفته شده بود) ساموراییهای بلندپایه و بالنسبه جوان و فعالان نهضت از ولایات غربی که قدرت واقعی در پس نهضت بودند، بسرعت راه یافتند. دولت «میجی» که به ضعف‌ها و قوت‌هایش آگاه بود، خود را آماده سازش با مخالفان نشان داد. در «میثاق نامه» امپراتور که در آوریل ۱۸۶۸، در اصل برای بازآوردن اطمینان و ثبات داخلی، صادر شد، ایجاد مجالس مشورتی، آزادی اقامت و اشتغال، الغاء طبقات و تماس کامل فرهنگی با غرب بطور صریح یا ضمنی وعده داده شده بود. تا سال ۱۸۷۰ وضع دولت بهبود یافت. الغاء امارات در سال ۱۸۷۱ و اجرای ترتیب نظام وظیفه از سال ۱۸۷۲ ریشه خانجانی و امتیازات سامورایی را سوزاند.

این تدبیرها، که به مصلحت کلی کشور بود، مقامات دو میلیون سامورایی را، ناگزیر، برانگیخت. بحث و اختلاف نظر بر سر مسئله کره در اواخر سال ۱۸۷۳ میان رهبران «میجی» چنان تفرقه انداخت که باتصمیم دولت به اینکه باکره، به بهانه امتناع جسورانه‌اش از گشودن روابط دیپلماتیک با ژاپن، «سنت شکن و غرب گرا» به جنگ درنیاید، «سایگو تاکاموری» رهبر هوادار جنگ در «شورای

حکومتی»، مردی که همه او را مظهر فضیلت‌های سپاهیگری می‌دانستند همراه با همفکرانش از دولت بیرون رفت و ساموراییهای ناراضی گرد او در ایالت «ساتسوما» هسته مقاومتی ساختند. قیام ساموراییهای ناراضی که سال بعد از آن با رهبری «اتوشیمی» (بکسر پ) (۷۴-۱۸۳۴) در ایالت «ساگا» پیش آمد، مقاومت کوچکی بود و زود سرکوب شد. لشکرکشی تنبیهی به فرمز (تایوان) در سال ۱۸۷۴ نیز بیشتر برای آرام کردن ساموراییهای بی‌تاب بود. اما در سال ۱۸۷۶ سه اقدام تازه دولت به ناخشنودی ساموراییها افزود. در اوایل این سال دولت موافقتنامه‌ای با کره بست که بنابر این کشور را به‌روی بازرگانی ژاپن می‌گشود، که یک پیروزی دیپلماتیک بهمان شیوه که بیست سال پیش‌تر درباره خود ژاپن بکار گرفته شد می‌نمود، اما موجب نارضایتی کسانی شد که مذاکره با کره برایشان فقط بهانه جنگ بود. در سیاست داخلی نیز در ماه مارس سامورایی‌ها امتیاز حمل شمشیر را، که آخرین نشانه تشخیص اجتماعی آنها بود، از دست دادند. در ماه اوت هم مقرری سامورایی‌ها قطع شد، که اجباراً بازخريد یا به اوراق قرضه بدل گردید. شورشهای کوچکی از ناحیه ساموراییها در «کوماموتو» و «چوء شوء» برخاست. اما ناآرامی در «ساتسوما» بالا می‌گرفت تا که سرانجام «سایگو» به‌سرداری بیست هزار سامورایی به‌سوی پایتخت براه افتاد و در ۲۰ فوریه ۱۸۷۷ دولت او را شورشی خواند. پیشروی نیروی «سایگو» با مقاومت سخت پادگان «کوماموتو» روبرو شد و دولت نیز همه ارتش چهل هزار نفری خود را در کار آورد تا شورش را سرانجام در ماه سپتامبر درهم شکست. از «سایگو» و یارانش افسانه‌ای در یادها بازماند و اثری دیرپای در سیاست ژاپن. این بزرگ‌ترین قیام پس از نهضت نشان داد که مقاومت مسلحانه سامورایی‌ها نمی‌تواند در برابر ارتش وظیفه‌تاب بیاورد و حکومت نوپای «میجی» را براندازد.

این رویداد آخرین شورش خوانین در برابر حکومت «میجی» بود، اما پایان مقاومت سامورایی نبود. هرچند که خوانین پیشین‌چندان با «سایگو» متحد نبودند که به شورش او بپیوندند، اما بسیاریشان با او هم‌اندیشه بودند و بخصوص خیالاتش را برای توسعه ژاپن در قاره آسیا می‌ستودند، و کسانی که نخستین انجمن‌های میهنی ایندوره را ساختند این فکر را دنبال کردند. در واقع یک نتیجه قیام «سایگو» شدت گرفتن خشونت و سوء قصد در رابطه با سیاست خارجی بود که از سالها پیش جریان داشت، از قتل «یی نائوسوکه» در ۱۸۶۰ گرفته تا سوء قصد نافرجام به جان «ایواکورا» در ژانویه ۱۸۷۴. «اوکوبو» نیز در ماه مه ۱۸۷۸ قربانی آن شد، و حمله‌های گاه به گاه به جان شخصیت‌های سیاسی تا

چهل سال پس از آن ادامه یافت: در سال ۱۸۸۹ به «اوکوما»، در ۱۸۹۵ به نمایندۀ چین در مذاکرات «شیمونوسه‌کی»، در ۱۹۰۹ به «ایتو» و در ۱۹۲۱ به «هارا» نخست وزیر وقت ژاپن سوء قصد شد. هرچند که همه اینها از سوی ساموراییهای پیشین نبود، اما، برای از سنت کهن و ستیزه‌جویی سامورایی نشان داشت.

دیگر رهبران ناراضی، «ایتاگاکی تایسوک»، «گوتو شوء جیرو» و چندتن دیگر از رهبران ایالت «توسا»، پس از کناره‌گیری ازدولت، بجای شورش مسلحانه تصمیم به مبارزۀ سیاسی گرفتند و بااین تلاش‌ها «نهیضت آزادی، و حقوق ملت» («جی یو مینیکن اوندوء») پیدا آمد و نخستین خواست خود را که قانون اساسی مدون و مجلس شورایملی بود در اوایل سال ۱۸۷۴ اعلام کرد.

نهیضت آزادیخواهی

اندیشۀ نوآزادیخواهی همراه با دیگر جنبه‌های فرهنگ غربی به ژاپن آمد و از راه نهیضت سیاسی موسوم به «جنبش حقوق دموکراتیک» بروز یافت. این نهیضت نخست از سوی ناراضیان و بهوای مبارزه با حکومت «میجی» بنیاد شد و ازینرو شیوه و سیاست آن باخشونت، همراه بود. ساموراییهای ناآرام اینک، ده سال پس از بنیادگرفتن دولت «میجی»، دریافتند که زور و شمشیر نمی‌تواند آنها سرنگون کند، و برآن شدند که اصلاحات سیاسی عمده را برزمینۀ حقوق دموکراتیک فرآورند. از سال ۱۸۸۰ مردم عادی هم رفته رفته بااین جریان همراه شدند. نهیضت آزادیخواهی نخست در گروههای زیر رهبری «ایتاگاکی تایسوک» و «گوتو شوء جیرو» از ایالت «توسا» و «سوئه جیما تانه‌ئومی» از ایالت «هیزن» پدید آمد. آنها هم مانند «سایگو» در سال ۱۸۷۳ از دولت کناره گرفته بودند و انگیزه‌شان در این کار، جدا از اختلاف نظر در سیاست خارجی، مقاومت در برابر انحصار قدرت بوسیله رجال «ساتسوما» و «چوء شوء» بود، نه مخالفت در برابر جریان تجدد. ازینرو آنها خواسته‌شان را بنام مشروطیت و حقوق و آزادیهای اساسی و دولت مسؤول نسبت به ملت مطرح کردند. این رهبران، بخصوص «ایتاگاکی»، از طریق جلسات عمومی و روزنامه‌ها و بااستناد به آراء اندیشمندانی چون جان استوارت میل (Mill) و ژان ژاک روسو (Rousseau) خواست خود را تبلیغ می‌کردند. هدف نخستین این نهیضت تشکیل مجلس شورای ملی بود.

علاقه به بنیادهای متمدنی سیاسی غربی از همان سال ۱۸۶۸ «گوتو» را بر آن

داشته بود که از یک دیپلمات انگلیسی دربارهٔ چند و چون نظام پارلمانی بپرسد و نیز چندین سامورایی پیشین را به‌نوشتن رساله‌هایی دربارهٔ حکومت مشروطه، قوهٔ مجریه و کار آن و مباحثی ازینگونه برانگیخته بود.

بسیاری از ژاپنی‌های آگاه‌تر در آن روزها حکومت ملی و مجلس شورا را جایگزین مناسبی برای نظام خانخانی «توکوگاوا» می‌دیدند، و ازینرو رهبران گروه‌های ناراضی توانستند خود را نماینده و سخنگوی بخش عمده‌ای از روشنفکران و، به‌سخن خودشان در بیانیهٔ ۲۰ فوریهٔ ۱۸۷۴ آنها: نمایندهٔ «سامورایی و دهقانان (کشاورزان مرفه) و بازرگانان... که رهبری نهضت ۱۸۶۸ از آنان برآمد» بنامند.

«گوتو» با هستهٔ ناراضیان منطقهٔ خود و گروه‌های سامورایی پیشین، «اتحادیهٔ ملی گروه‌های آزادیخواه» را درست کرد که آنرا «ایکوکوشا» (جبههٔ میهنی) می‌خواندند. مرکز این سازمان در «اوساکا» بود و جدا از بنیادگران خود، حمایت زمینداران و پیشه‌وران ولایات را که مالیات دهنده بودند و نیز هواداری طبقهٔ متوسط و کسبهٔ شهری را جلب کرد و به راه‌های گوناگون برای تحصیل قانون اساسی و مجلس ملی به‌مبارزه درآمد. آنچه که بیشتر به این نهضت نیروی سیاسی داد جاذبه‌های حکومت پارلمانی نبود، بلکه جریان ناراضایی‌ها در جامعهٔ ژاپن بود. جدا از سامورایی‌ها، بسیاری کسان دیگر از روند دگرگونی‌ها یا نارسایی آن خرسند نبودند: ناسازگاران که در نظام تازه نمی‌توانستند به جایی برسند، سرخوردگان که توان و تلاششان را در خدمت نهضت نهاده و اینک خود را بازنده یافته بودند، کشاورزان فقیر که از سلطهٔ امیران زمیندار آزاد شده اما اکنون اسیر محصلان مالیاتی شده بودند. مالیات ارضی نه تنها بیش از حقوق اربابی گذشته، که درواقع سنگین‌تر از مالیات حرفه و بازرگانی هم بود. بدینسان «نهضت حقوق ملت» بزودی دامنه و توسعه پیدا کرد.

البته پس از پیروزی نهضت و درپی صدور «میثاق نامه» امپراتور در سال ۱۸۶۸ آزمونی از گونهٔ مشروطیت درکار آمده و یک قانون اساسی موقت («سی تای شو») ارائه گردیده بود که نوعی مجالس بررسی و تنقیح قوانین مرکب از نمایندگان سامورایی‌های ولایات و «دایمیو»ها («کوگی شو») را پیش‌بینی می‌کرد. منتها این ترتیب نارسا ازکار درآمد و با موج تند تحول از میان رفت. اما فکر حزب سیاسی مخالف دولت برای ژاپنی‌ها تازه و بیگانه بود و کمتر کسی از رهبران می‌توانست وجود حزب یا گروهی را که اصولاً تابع و مطیع دستگاه حکومت نباشد، بپذیرد. طی دویست و پنجاه سال پیش از این تاریخ، سیاست «توکوگاوا»

آن بود که هرگروه یا دسته‌ای را که بخواهد در کار حکومت وارد شود، سرکوب کند. بعلاوه، در آغاز دوره «میجی» دولت خود را چنان در کار ساخت و پرداخت بنیة کشور می‌دید که خواست‌های «حقوق ملت» و «مجلس شورا» را تقریباً نابجا بدانند. الویت دیگری درکار بود و در زیر شعار «فوکوکو کیوهی» یا «کشور غنی، ارتش قوی» این احساس وجود داشت که فقط یک حکومت استوار مقتدر ومیهنی می‌تواند ژاپن عقب مانده را به شاهراه ترقی و تعالی برساند.

اما جبهه «آزادیخواه» که اندیشه «حقوق ملت» («مینکن») را دنبال می‌کرد استدلال می‌نمود که همین ضرورت شتاب در سوی تجدد ژاپن ایجاد مجلس ملی را مطلوب می‌سازد. آزادیخواهان می‌گفتند که قانون اساسی برای جلوگیری از خودآرایی مشاوران دربار است، نه محدود کردن قدرت امپراتور، و نیز برای تقویت وحدت ملی در زیر شعار «درود به امپراتور، اخراج وحشیان». در این توجیه، انتقاد از پیشینه استبدادی و نظامی رهبران دولت «میجی» پیدا بود و، به سخن دیگر، روح ستیز در کالبد آزادیخواهی نمود داشت.

موجباتی نیز این خواست را در نظر دولت پذیرفتنی می‌ساخت. مشروطیت در چشم قدرتهای غربی، که ژاپن می‌کوشید تا آنها را به تجدید نظر در «پیمانها» راضی کند، ستایش‌انگیز بود. بعلاوه، توجیه وحدت ملی بمایه حقوق ملت و مجلس شورا پسند خاطر «کیدو» بود. پس از کنارگیری جنگ طلبان در سال ۱۸۷۳، چون «ایواکورا» بیشتر در «کیوتو» می‌گذراند، دو وزیر برجسته دولت و مؤثر در کارها «کیدوکوئین» و «اوکوبو توشی میچی» بودند. «کیدو» در سال ۱۸۷۴ استعفا کرد زیرا که با لشکرکشی به تایوان به بهانه بدرفتاری مردم آنجا با ماهیگیران ژاپنی موافق نبود، هرچند که انگیزه اصلی «اوکوبو» در این کار تسکین ساموراییهای ناآرام بود. «اوکوبو» سخت می‌کوشید تا بر قدرت حکومت و بخصوص وزارت کشور که او وزیرش بود، بیفزاید و برای این مقصود سیاست تمرکز اداری و مالی را دنبال می‌کرد. منش سیاسی او در سالهای حکومتش در ولایت «ساتسوما»، پیش از نهضت، شکل گرفته و با ملاحظه تمدن غربی در سفر به امریکا و اروپا با هیأت «ایواکورا» در سالهای ۷۳-۱۸۷۲ پرورانده شده بود. «اوکوبو» بخصوص در تأثیر تلفیقی واقع شده بود که در انگلیس میان نیروی صنعتی و بازرگانی و قدرت و قابلیت سیاسی پیدا می‌دید، و این وضع را حاصل لیبرالیسم می‌دانست که به فرد فرد مردم انگلیس احساس مسؤولیت برای رفاه و سعادت کشورشان داده است تا مصلحت کلی ملک و ملت را همراه منفعت شخصی خود پیش می‌برند. ازینرو او در بازگشت از سفر غرب معتقد شده بود

که ژاپن باید دارای قانون اساسی شود. علاقه «اوکوبو» به حکومت قانون و حقوق ملت بیشتر بملاحظه کارآیی اداری و اجتماعی آن بود و کمتر از اعتقاد عمیق و اصولی به حقوق فردی مایه می‌گرفت و، درواقع، دولت گرا بود.

در همین هنگام «کیدو» که او نیز عضو هیأت «ایواکورا» در سفر به غرب بود، در گزارشی به امپراتور نظر داد که ژاپن باید قانون اساسی مدون داشته باشد و نیز کم‌کم آماده تشکیل مجلس شورایملی شود. در سال ۱۸۷۴ نیز گروهی از رهبران سیاسی که بر سر مسئله جنگ با کره از دولت بیرون رفته بودند، از آنمیان «ایتاگاکي»، «فوکوشیما»^{*}، «اتو» و «گوتو» بیان نامه‌ای در هواداری ایجاد مجلس منتخب ملی انتشار دادند.

یادداشتها و گزارشهای «اوکوبو» و «کیدو» از بیانیه سال ۱۸۷۴ «نهضت آزادی و حقوق ملی» جلوتر بود. «اوکوبو» درواقع از سال ۱۸۷۳ انزوای سیاسی خود را حس کرد و بیاری چند عضو جوانتر «شورای حکومتی» کوشید تا خود را با یاران پیشین هماهنگ سازد. «سایگو» سرسخت ازکار درآمد، اما اختلاف - نظر با «کیدو» زیاد عمیق نبود و طی جلساتی در ماه فوریه ۱۸۷۵ در «اوساکا» که به «کنفرانس اوساکا» معروف است، «اوکوبو» با او ونیز با «ایتاگاکي» به توافق رسید. در نتیجه این توافق، امپراتور در بیانیه‌ای به تاریخ ۱۴ آوریل ۱۸۷۵ اعلام کرد که نیت قاطع و جازم او بر اجرای «میثاق نامه» و استقرارنوعی حکومت مشروطه «به تدریج» می‌باشد. بررسی درینباره به مجلس مشورتی منصوب از طرف پادشاه بنام «گن روئین» سپرده شد. این گروه تحقیق میان سالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ چهار طرح کلی قانون اساسی تهیه کرد که همه آنها بدرجه زیاد لیبرال بودند و ازینرو برای «ایواکورا» و «اوکوبو» غیرقابل قبول.

پیش از آنکه گزارش این مجلس تحقیق آماده بحث شود، تغییرات عمده در ترکیب رهبری حکومت روی داد. «کیدو» در ماه مه ۱۸۷۷ درگذشت، «سایگو» باشکست شورش «ساتسوما» خود را کشت، و یکسال بعد هم «اوکوبو» درسوء - قصدی به قتل رسید زیرا که، بگفته ضاربش: «قدرت را در انحصار خود درآورده بود». ازگروه اصلی رهبران «میجی» «ایواکورا» تنها خود بازمانده بود. اینک سه چهره جوانتر، در کار دولت به او پیوستند: «اوکوما شیگه نوبو» از «هیزن» که از سال ۱۸۷۳ وزیر مالیه و دست درکار اجرای نظام مالیاتی تازه بود،

* «فوکوشیما» شاید نخستین ژاپنی باشد که در تاریخ جدید، در سال قتل ناصرالدینشاه (۱۹۰۶ م.) به ایران آمده و دیده‌ها و دریافتهای خود از ایران آنروز را در سفرنامه‌ای به ژاپنی نوشته است.

«ایتو هیرو بومی» از «چوء شوء» وزیر فواید عامه در همین سالها و گرداننده بخش اعظم برنامه تجدد، و «یاماگاتا آریتومو»، هم از «چوء شوء»، سازمانده اصلی ارتش نوین ژاپن. پرداختن به کار مشروطیت ژاپن بر این چهارتن قرار گرفت.

طی دوسالی که از پی آمد، «ایتو»، «یاماگاتا» و «ایواکورا» درباره چند نکته به توافق رسیدند: پذیرفتند که انتقاد به کارکرد دولت در کشور فراوانست، قبول کردند که ایجاد مجلس شورای ملی بشیوه غربی مؤثرترین وسیله جلوگیری از خطرناک شدن مخالفت‌هاست و، سرانجام، مصمم نشاندادند که این مجلس دست کم تا چند سالی که اعضای آن با آموختن و تجربه کردن در امور احساس مسئولیت یابند - نباید قدرت معارضه با سلطه آنها را بر سیاست و کار مملکت داشته باشد. «اوکوما» در این تصمیم‌ها سهمی نداشت، اما می‌دید که نهضت مشروطه خواهی شتاب و نیرو می‌گیرد. او تا سال ۱۸۸۱ عقایدش را آشکار نداشت، و هنگامی که چنین کرد، کار او بیشتر حرکتی بود در مبارزه قدرت با رقیب دیرینش «ایتو»، که در سال ۱۸۷۸ در مقام مهم وزارت داخله جایگزین «اوکوما» شده و به تحکیم بیشتر پایه قدرت خود برآمده بود. «اوکوما» در رقابت با «ایتو» خواست تا باقراردادن خود در رأس نهضت «حقوق ملت» و تحصیل نوعی مشروطیت که به گمان او ابتکار واقعی در سیاست و حکومت را به رهبر نمایندگان منتخب می‌داد، موازنه‌ای در قدرت ایجاد کند. در سال ۱۸۷۹ «ایواکورا» پیشنهاد کرد که امپراتور از هریک از وزیران نظر کتبی درباره آینده پیشرفت کار مشروطیت بخواهد. همه پاسخ‌ها در واقع در جهت تأکید بر سیاست اعلام شده در سال ۱۸۷۵ دائر بر پیشرفت تدریجی به سوی مشروطیت کامل بود.

بخصوص «ایتو» و «یاماگاتا» با اعلام ناگزیر بودن لیبرالیسم در ژاپن، استدلال کردند که دولت باید مهلت برای آماده شدن در این کار بگذارد. «اوکوما» یادداشتش را دیر داد و هنگامی هم که آنرا تقدیم نمود، همکارانش ازینکه او خواستار تشکیل مجلس تا دو سال دیگر و انتقال قدرت به رهبر حزب اکثریت شده بود، تکان خوردند. او در بیانیه‌اش پیشنهاد ترتیب مشروطه با حکومت حزبی و دولت مسئول در برابر مجلس بشیوه انگلیس را کرد. گذشته ازین، او خواستار انجام هرچه زودتر این کار شد، با تدوین قانون اساسی در سال ۱۸۸۱، اعلام آن در سال ۱۸۸۲ و برگزاری نخستین انتخابات در ۱۸۸۳.

«ایواکورا» و دیگران در دولت این آراء را افراطی یافتند. از سویی هم «اوکوما» با همکارانش در شورای حکومتی اختلاف پیدا کرد زیرا که او در مقام وزیر مالیه با فروش تأسیسات مصادره شده «کایتاکوشی» در «هوکایدو» به قیمت

نازل به شرکتی که «کوروداکی یوتاکا» عضو شورا با آن پیوستگی داشت، مخالفت ورزید. مواضع «اوکوما» دربارهٔ مشروطیت و در مسألهٔ «کایتاکوشی» علنی شد و او خود را قهرمان محبوب مردم یافت. گروه‌های لیبرال و حقوق اساسی و «جبههٔ میهنی» بر فعالیت خود افزودند و تظاهرات و اجتماعات سیاسی در همه‌جا تشکیل می‌شد. گره کار سرانجام با تدبیر «ایتو» باز شد: «اوکوما» از دولت کنار رفت، فروش تأسیسات «هوکایدو» منتفی گردید، تصمیم به اعطای قانون اساسی گرفته شد و در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۸۱ فرمان امپراتور اعلام داشت که مجلس شورا در سال ۱۸۹۰ تشکیل خواهد شد. «ایتو» مأمور شد که ترتیبات کار را فراهم کند. تنها فشار عمومی، که مقاومت ناپذیر می‌نمود، نبود که دولت را به گرفتن این تصمیم واداشت. تلاش در راه تجدیدنظر در پیمانها با نشان دادن اینکه ژاپن به یک کشور دموکراتیک بدل می‌شود، از موجبات اصلی این تدبیر بود. با تعیین تاریخ گشایش مجلس ملی، رهبران نهضت آزادیخواهی و حقوق اساسی متوجه تشکیل احزاب سیاسی شدند.

سازمانها و احزاب سیاسی

فرمان اکتبر ۱۸۸۱ امپراتور در اعلام مشروطیت و وعدهٔ افتتاح مجلس شورایی هشدار می‌داد: «آنانکه احیاناً از تغییرات تند و خشونت بار جانب‌داری کنند، و با این کار به صلح کشور لطمه بزنند، مورد قهر ما خواهند بود.»

اما بسیاری برای قبول این مخاطره آماده بودند. طی چند روز از صدور این فرمان «ایتاگاکسی» و «گوتو» یک سازمان سیاسی بنام «جی‌یوتو» یا «حزب لیبرال» درست کردند. کمی بعد «اوکوما» «ریکن کای‌شینتو» یا «حزب ترقیخواه» را تشکیل داد. این هردو گروه امید داشتند که بر طرح قانون اساسی اثر بگذارند تا از آن در آینده برای مصلحت و هدف خود بهره‌مند شوند. این گروه‌ها، با جلب حمایت روشنفکران، سردبیران روزنامه‌ها، بنگاه‌های اقتصادی و ملاکان در بعضی نواحی کشور به شور و شوق مردم در آستانهٔ تشکیل مجلس دامن زدند. اما این دو حزب کمتر شباهتی با یکدیگر داشتند. لیبرال‌ها از نظر آیینی به سنت سیاسی ولایت «توسا» و از نظر اندیشهٔ سیاسی به رادیکالیسم فرانسه وابسته بودند و بیشتر از نواحی روستایی حمایت می‌شدند. ترقیخواهان به شهرها امید داشتند، و گرایش سیاسیشان به سنت «هیزن» و لیبرالیسم انگلیس بود و هستهٔ آنها را

شماری از روشنفکران و دیوانسالاران ناراضی، بایشتوانه بازرگانان و صاحبان صنایع جدید - مانند «ایواساکی یاتارو» بنیادگذار «میتسوبیشی» - می ساختند، و اعتدال شعارشان بود. می توان گفت که در میان اقلیت آگاه و بیدار سیاسی، بیشتر نسل جوان بودند که به حقوق و آزادیهای اساسی دلبستگی داشتند، اما نیروی واقعی در سیاست ژاپن همواره بوسیله شخصیتها اعمال شده است نه با اصول و مفاهیم مجرد. این شخصیتها کوشیدند تا حزب راه میانه درپیش گیرد.

اما میانه روی احزاب آنها را از تعقیب دولت مصون نداشت. درواقع این هردو حزب بزودی خود را با تهدید و فشار سرکوب کننده دولت روبرو دیدند. بدینسان عقاید عمومی بصورتی سازمان یافته بار دیگر رودر روی دولت شد.

دولت که با دو حزب مخالف طرف شده بود، یک حزب فرمایشی بنام «تی سی تو» (بکسرت و سین - «حزب حکومت پادشاهی») درست کرد تا باهمان حربه مقابله کند، و یکسال بعد هم اختیارات تازه ای برای جلوگیری از تظاهرات سیاسی و توقیف روزنامه ها به پلیس داد.

لیبرالیسم ژاپن از قرن نوزده با احساس تند ملی گرایی و نیز میهن پرستی خشن پیوند نزدیک داشت زیرا که نظریه گسترش سرزمینی ژاپن بتناسب توسعه آموزش عمومی رشد پیدا کرد. در سال ۱۸۷۲ آموزش اجباری در ژاپن به اجرا نهاده شد، با این نتیجه که پنجاه سال پس از آن ژاپنی ها باسوادترین مردم آسیا شدند. پیشرفت آموزش همراه با نظام وظیفه، مردم را در قالب میهن پرستی درآورد و نیز خواست عمومی را برای ابراز اراده در حکومت و اداره کشور افزون ساخت. هرچند که اقلیتی از مردم از معنای کامل شرکت در امور عمومی آگاه بودند، اما آموزش - که عقاید سیاسی نیمه دریافته شده غربی هم در آن بود - سرانجام چنان افکار عمومی بارآورد که می توانست برمسایل خاصی - مانند شرایط صلح پس از جنگ روس و ژاپن - تأثیر بگذارد. خواستهای متری سیاسی نخست از بخش کوچک اما مهم مردم آگاه که دانشمندان و نویسندگان، زمینداران و تولیدکنندگان در رأس آن بودند، برآمد و هم اینان چارچوب نخستین سازمانهای سیاسی را ساختند، اما دراین میان افراد غیرعادی یا کهنه پرست یا سرسخت و بانواع طبایع، راه یافتند و این وضع ادعای دولت را درینکه سازمان های سیاسی انبوه خطرناکی است از کسانی که باید با آنها سخت رفتار کرد، موجه نمود.

چند سال پیش از آن دولت برای جلوگیری از ابراز عقاید مخالف خود،

بخصوص آنها که در روزنامه‌های روبه رواج ظاهر می‌شد، به‌زور متوسل‌شده بود. نخستین روزنامه‌های ژاپن که در واپسین سالهای دوره «توکوگاوا» پدیدار شدند، رویدادها را درج می‌کردند و سرمقاله و تفسیر نداشتند، اما در روزنامه‌های پس‌از نهضت این کمبود از میان رفت، و نیز بیشتر آنها مانند «ماینچی» و روزنامه «یوبین هوچی» که «اوکوما» انتشار داد، جبهه ضد دولتی گرفتند. ناگزیر، در سال ۱۸۷۵ «قانون مطبوعات» وضع شد که هدف چنین قانونی اصولاً مقید و محدود ساختن مطبوعات است. برابر این قانون، دارنده، مدیر و چاپخانه‌روزنامه می‌بایست اجازه رسمی داشته باشند، همه تفسیرها بانام و امضاء باشد نه به اسم مستعار، و مدیر روزنامه مسئول هرگونه مقاله مضر یا موهن شناخته می‌شد، ازجمله «هرنوشته‌ای که از قوانین موجود بدگویی کند، یا احساس وظیفه مردم را در رعایت آن سست کند». نقض این موارد کیفر زندان و جریمه داشت و این مجازاتها طی دو سال از تاریخ وضع این قانون وسیعاً اعمال شد. در ماه ژوئیه ۱۸۷۷ با تجدیدنظر در قانون مطبوعات اختیارات بازهم بیشتری، ازجمله توقیف یا تعلیق انتشار هرگونه روزنامه یا نشریه زیانبار، به وزیر داخله داده شد تا از بحث و فحص عموم درباره قانون اساسی موعود جلوگیری شود. در ماه آوریل ۱۸۸۰ دامنه نظارت دولت توسعه یافت و فعالیت احزاب و سازمانهای مشابه را هم دربرگرفت. جلسات سیاسی زیر نظر پلیس درآمد، افراد نیروهای مسلح، پلیس، معلمان و دانشجویان از شرکت در این جلسات منع شدند، و انجمن‌هایی که هدف سیاسی داشتند مجاز به تبلیغ گردهمایی خود و فعالیت برای جلب اعضای تازه و نیز پیوستن یا مراوده با گروههای مشابه نبودند. این محدودیت‌ها با وضع «مقررات صیانت صلح» در ماه دسامبر ۱۸۸۷ بیشتر شد و دست پلیس در سرکوبی گروههای سیاسی و انجمن‌هایی که اینک ناگزیر فعالیت زیرزمینی داشتند، قویتر گشت. پلیس می‌توانست هرکس را که توطئه کند یا مخل آرامش باشد یا «تشخیص داده شود که خیالی برضد آرامش عمومی درسر دارد» از مراکز جمعیت تبعید کند. به وزیر کشور هم اختیار توقیف یا تعلیق نشریه‌ها به بهانه‌هایی از همین‌گونه داده شد. این اختیارات بویژه علیه هواداران حکومت مشروطه به کار می‌رفت.

در سالهای مقارن اعلام مشروطه بازداشت روزنامه‌نگاران و سیاستمداران زیاد می‌شد. این کار با دلسرد کردن میانه‌روها و خشمگین ساختن تند روان، شکافهای درونگروهی را زیادتیر و نمایانتر می‌ساخت و، همراه بادیگر محدودیت‌ها و منع فعالیت آزاد، احزاب سیاسی را از رشد طبیعی در سوی تمرکز تشکیلات و

رسیدن به هدف‌ها بازمی‌داشت. درنتیجه، گروه‌ها و سازمانهای سیاسی هرکدام راه جداگانه‌ای رفتند و، ناگزیر، به آشفتگی و تجزیه افتادند. در این میان حزب لیبرال بیش‌از دیگر جمعیت‌ها صدمه دید. از آنجا که رهبری این حزب صورت محلی پیدا کرد، نه ملی، جناح سازی و برخورد منافع میان دوگروه اعضای آن، مالکان و کشاورزان، حادث شد. این بحران همزمان شد با سیاست ضد تورمی دولت در سال ۱۸۸۱ که از ترقی قیمت محصولات کشاورزی، بخصوص برنج، جلوگیری و کار را بر روستائیان، و بیشتر بر اجاره‌داران و خرده مالکان فقیر که ذخیره کمتری داشتند، دشوار کرد. شکاف میان کشاورزان و ملاکان ثروتمند گسترش می‌یافت زیرا که تجاری شدن کشت و زرع، کشاورزان میانحال را هرچه بیشتر ازمیان می‌برد. این جریان پس از اصلاحات زمینداری و مالیات ارضی سالهای ۷۳-۱۸۷۱ شدت گرفته بود. درگذشته، توسل نهایی دهقانان در چنین وضعی به زور بود، اما دولت اکنون دارای پلیس جدید و ارتش وظیفه شده و قدرت یافته بود. ازینرو، بسیاری از کشاورزان احزاب سیاسی تازه را میدانی برای ابراز نارضایتی دیدند و برای جبران وضع به آنها امید بستند. اما این سازمانها در برابر دولت ناتوان درآمد و نومیدشدگان باز به خشونت رو آوردند، که مانند همیشه متوجه حریف عینی و نزدیک یعنی مالک و ارباب ده بود. شورشهایی ازینگونه در سال ۱۸۸۴ فراگیر شد، که ملاکان و رهبران میانه‌رو را بیش‌از همه نگران کرد و واداشت تا از سازمانهایی که این کارها به نام آن‌می‌شد، کناره جویند. این وضع ضربه نهایی را به احزاب مخالف دولت زد و به انحلال چند ساله «جی‌یوتو» در ماه اکتبر ۱۸۸۴ انجامید. «اوکوما» و تنی چند از یارانش نیز اندکی بعد از «کامی شینتو» بیرون آمدند.

بدینسان، نخستین احزاب مخالف ژاپن با درگیری میان خود و با نقار و معارضة درونگروهی، کار دولت را درمقابل باخود آسان کردند. اما این جمعیت‌ها بعداً به صورت دیگری باز ظاهر شدند و به نامهای مختلف تا سال ۱۹۴۰ دوحزب عمده سیاسی ژاپن ماندند و دوحزب میانه‌رو سالهای پس از جنگ و تسلیم ژاپن از آنها به وجود آمد.

مشروطیت و قانون اساسی «میجی» - ۱۸۸۹

فرمان اکتبر ۱۸۸۱ امپراتور که وعده ایجاد مجلس ملی و بنیاد حکومت

مشروطه را تا سال ۱۸۹۰ در ژاپن می‌داد، درواقع بازتاب حکومت «میجی» در برابر صدای آزادیخواهی بود و نیز حصول تأیید عام ملت از بنیاد تازه حکومت، که درعین حال می‌توانست بهانه قدرتهای غربی را در برابر خواست ژاپن برای تجدید نظر در پیمانها و الغاء کاپیتولاسیون از میان بردارد.

اما الگویی که در تهیه و تدوین قانون اساسی ژاپن اختیار شد بیشتر نتیجه مبارزه قدرت و برخورد آراء در داخل حکومت بود و نیز تأثیر مایه‌های سنتی. نظام «داجو کان» (شورای حکومتی) که تا سال ۱۸۷۳ حکومت بسیار متمرکزی سازگار با طبع رهبران ژاپن را تحقق بخشیده بود، با ساخت و بافت اصولا استبدادی خود، در نخستین سالهای بازسازی اجتماعی و اقتصادی کشور بسیار کارساز درآمد، و این تأثیر بیشتر زمامداران «میجی» را مصمم ساخت که الگوی حکومت قوی و مسلط مرکزی را در نظام مشروطه نیز تاحد امکان نگهدارند. در رقابت و معارضة سیاسی در داخل دولت نیز برد با این دسته شد. طرحی که «اوکوما» در پاسخ خود به استعلام پادشاه درباره حکومت مشروطه داد، از ترتیبی بسیار لیبرال با الگوی بریتانیا هواداری کرده بود که در آن وزرا و هیأت دولت مسؤول ملت و مجلس باشند، اما غلبه با جناح محافظه‌کار در دولت شد و آنها «اوکوما» را متهم کردند که می‌خواهد نهضت «مینکن» (حقوق ملت) را برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود به‌کار گیرد و او را به‌کناره‌گیری از دولت واداشتند. در این فرصت، با صدور فرمان امپراتور برای تنظیم قانون اساسی، «ایتو هیروبومی» مأمور این کار شد. «ایواکورا» در این هنگام رهنمودهایی را برای «ایتو» روی‌کاغذ آورده بود، از جمله اینکه قانون اساسی می‌بایست از طرف امپراتور اعطاء شود، وزیران در برابر امپراتور مسؤول باشند، قوانین را دولت تهیه کند و کار مجلس فقط رسیدگی به لوایح تقدیم شده از دولت باشد نه طرح قانون. بدینسان پیدا بود که ژاپن برای الگوی نظام مشروطه خود به پروس می‌نگرد و در این مرحله نیز، مانند تاریخ نیمه اول قرن بیستم، آلمان بود که برجریان تاریخ ژاپن اثر می‌گذاشت. با آنکه «ایواکورا» در سال ۱۸۸۳ درگذشت، رهنمودهای او در تهیه قانون اساسی دنبال شد.

بالینهمه در درجه نفوذپذیری «ایتو» از آلمانها در طرح قانون اساسی، گاه مبالغه شده است. درواقع، تأثیر آلمانها بیشتر تأیید و تصدیق عقایدی بود که «ایتو» از پیش داشت. در اوایل سال ۱۸۸۲ «ایتو» همراه با گروه کوچک مشاورانش برای مطالعه دست اول نظریه‌های مشروطه اروپایی و طرز کار آن، عازم مغرب زمین شد. «ایتو» بیش از هر کشور در آلمان گذراند و دیدار و گفتگویش

با بیسمارک (Bismark) در او سخت تأثیر کرد. او در یک دوره سخنرانیهای فون گنشت (Von Gneist) نظریه‌پرداز معتقد به سیاست قدرت شرکت جست و نیز در وین آراء «لورنز فون اشتین» (Lorenz Von Stein) را بادقت و توجه شنید. از «آلفرد موسه» (Alfred Mosse) و «هرمن روسلر» (Hermann Roessler) استاد آلمانی دانشگاه سلطنتی توکیو و مشاور وزارتخارجۀ ژاپن نیز در کار خود کمک گرفت. «ایتو» در ماه اوت ۱۸۸۳ به ژاپن بازگشت و شش سال دورۀ خدمت پرمشغله‌ای را آغاز کرد.

«ایتو» در سال ۱۸۸۵ که نظام کابینۀ جدید جایگزین «شورای حکومتی» (داجو کان) گردید، نخست وزیر شد. او یکسال پیش از آن مجلس اعیان تازه‌ای مرکب از نجبای دربار، «دایمیو»های پیشین و رجال تازه برآمده مانند خود وی، ترتیب داده بود. در ماه ژوئیه ۱۸۸۴ اشرافیت تازه‌ای مرکب از پنج رده ایجاد شد که مجلس اعیان را تشکیل دادند. رده‌های اشرافی تازه: شاهزاده، «مارکی» (Marquis)، «کنت» (Count)، ویسکونت (Viscount) و بارون (Baron) بود. پانصد فرمان برای درباریان، «دایمیو»های پیشین و برگزیده ساموراییهای قدیم و رهبران نهضت «میجی» که تا این هنگام در دیوانسالاری ممتاز شده بودند، صادر شد. عنوانهای اشرافی تازه، همه، جز ۳۰ تای آن، به خانواده‌های نجبای قدیم تعلق گرفت. «سانجو» و «ایواکورا» شاهزاده شناخته شدند هرچند که این یک در سال ۱۸۸۳ درگذشته بود. (عنوان شاهزادگی که طبیعی و موروثی و متعلق به افراد خانوادۀ سلطنتی است در اینجا در سلسلۀ عناوین اعطایی قرارداد شده). «اوکوبو» و «کیدو» (نیز پسر از مرگشان) عنوان «مارکی» یافتند. ازجملۀ کنت‌ها «ایتو» و «یاماگاتا» بودند (حاج مخبرالسلطنۀ هدایت در سفرنامه‌اش در شرح دیدار با «ایتو» ازو با عنوان «مارکی» نام می‌برد). این تدبیر به طبقۀ حاکم پیشین کمک کرد تا در راه اعتلا و قدرت استوار شوند. نام «گوتو»، «ایتاگاکي» و «اوکوما» در فهرست عناوین نبود. دولت وسیعاً به تجدید سازمان اداری پرداخت تا دستگاه حکومت پیشاپیش برای کارکرد مشروطه آماده شود. در نظام تازه کابینه، وزیران همچنان در برابر پادشاه مسؤول بودند. دستگاه اداری تازه با انتخاب افراد و صاحبان مشاغل برحسب استعداد و درجۀ تحصیل، بطور علمی سازمان داده شد. «یاماگاتا» نیز که در نخستین کابینۀ «ایتو» وزیر کشور بود، بعد اساس اداره امور محلی ژاپن بود.

به تجدید نظر در نظام حکومت محلی و شهرداریها پرداخت که ثمرۀ تلاش او «قانون شهرداری» و «قانون ایالات و ولایات» مورخ ۱۸۸۸ شد که تا شصت سال

در سال ۱۸۸۸ «شورای سلطنتی» از منصوبان مادام‌العمر از طرف پادشاه ایجاد شد که کار نخستین آن تصویب قانون اساسی بود و قرار شد که بعد از سال ۱۸۹۰ هم بعنوان مرجع عالی مشورتی در خدمت امپراتور به کار ادامه دهد و در واقع مجلس اعیان ژاپن از آن ساخته شود. در همان سال «ایتو» با سپردن کار نخست - وزیری به «کورودا کی‌یوتوکا» نخستین رئیس این مجلس شد و انتصاب در این شورا در واقع در اختیار و با پیشنهاد دولت بود و شورا از دریافت دادخواست از مردم منع شده بود تا زیر فشار جناح مخالف نباشد، و نیز تصریح شده بود که «شورا نباید در کار مجریه دخالت کند». واقع آنکه هیچ مرجعی بنا نبود در کار مجریه دخالت یابد. این امر نخست در انجمن‌های ایالتی و ولایتی روشن شد که در سال ۱۸۷۸ برای استانها و دوسال بعد برای شهرهای کوچک و بزرگ ایجاد گردیده بود. حق انتخاب کردن برای این انجمن‌ها محدود به شهروندان معتبر و کار این مجالس فقط بحث و تبادل نظر بود و مقامات اجرایی، فرماندار و وزیر داخله، حق طرح مقررات، رد پیشنهادها و تعلیق یا ابطال جلسه‌های انجمن را داشتند.

بدینسان تا سال ۱۸۸۸ بخش اعظم دستگاه حکومت که برای نظام مشروطه تصور می‌شد، موجود و در کار بود. تنها عضو مفقود، مجلس شورا بود که می‌بایست پاسخ اصلی به خواست حکومت انتخابی باشد.

خواستگاهی برای مجلس مؤسسان مطرح گردید، اما اندیشه آنهم خوشایند «ایتو» و یارانش نبود. پس، از همان آغاز، دفتر تدوین قانون اساسی که زیر نظر «ایتو» فعالیت داشت، جزئی از وزارت دربار شد. این تدبیر، محرمانه بودن کار را تأمین می‌کرد و در واقع عظمتی قدیسی به آن می‌داد که فراتر از حد بحث و سخن مردم می‌نمود. تهیه قانون اساسی بوسیله مردان دست چپ «ایتو» و بیشتر در وزارت دربار یا در خانه بیلاقی او در جزیره کوچکی نزدیک بندر «یوکوهاما» انجام شد. کار «شورای اعیان» که بیشتر در حضور امپراتور تشکیل می‌شد، حک و اصلاح نهایی طرح بود.

سرانجام در ۱۱ فوریه ۱۸۸۹، روزی که در تاریخ افسانه‌ای ژاپن روز بنیاد امپراتوری ژاپن شناخته می‌شود. امپراتور «میچی» که اکنون سی و هفت سال داشت در تشریفاتی کوتاه اما پرشکوه در کاخ امپراتوری نخستین قانون اساسی مدون ژاپن را به «کورودا» نخست وزیر تسلیم کرد. این کار نشانه آن بود که قانون اساسی هدیه‌ایست اعطایی امپراتور به ملت، نه قراردادی میان پادشاه و مردم یا امتیازی گرفته شده از مقام سلطنت.

قانون اساسی «میچی» تلفیق نمایانی از اصول حکومتی غرب و عقایدسیاسی سنتی ژاپن ازکار درآمد. مبنای فلسفی این قانون هماهنگ بود بانظریه «لورنز فون اشتین» (Lorenz Von Stein) ازیک «دموکراسی اجتماعی» که منافع متعارض گروههای مختلف جامعه را سازش می دهد، خواست عمومی را متجلی می سازد، برتر و فراتر از مبارزه طبقاتی جای دارد، از استثمار ضعفا بوسیله اغنیا جلو می گیرد و توازن اجتماعی را نگهدارد. مرورگزرای که هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) در طرح این قانون اساسی کرد، تغییر چندانی در حال و هوای آلمانی آن نداد.

فلسفه حکومت در این قانون، بخصوص در مسئله حاکمیت و رابطه امپراتور با دولت و با مردم، برپایه اصولی بود که ژاپنی ها از دیرباز چون جوهر حکومت سنتی (کوکوتای) (بضم واو دوم) خود به آن نگریسته بودند. امپراتور در واقع فرمانروای مطلق و در پایگاهی مقدس و برتر از دولت، ونیز مظهر وتجسم کشور و حکومت شناخته می شد، مردم ژاپن اتباع او بودند که خدمت وفادارانه به امپراتور برآنان بایسته بود. دستگاه حکومت نیز در نظام تازه مشروطه همچنان شیوه دیوانسالاری و تمرکز را نگهداشت. «وزارت دربار» خارج از پیکر دولت و دایره قانون اساسی و در خدمت امپراتور بود، و برابر «قانون دربار» فعالیت داشت. «شورای سلطنتی» در جای «مرجع مشورتی امپراتور بالاتر از نخست وزیر و هیأت دولت بود، و وزیران فقط در برابر پادشاه مسؤول بودند. وزیران نیروی زمینی و نیروی دریایی نیز تابع امپراتور که فرماندهی عالی قوا را داشت، و مستقل از نظارت غیرنظامی بودند. اداره امور محلی ولایات و شهرها مستقیماً از طریق وزارت کشور جدید و زیرنظر دولت بود و فرمانداران از طرف دولت مرکزی منصوب می شدند.

واقع آن بود که پیش از اعطای قانون اساسی، نظارت و تسلط دولت بر امور محلی استوار شده بود، که نشانه ای بود از نیت دیوانسالاری. در سال ۱۸۷۲ که امارات منسوخ شد، آنها را استان (کن) نامیدند، که شمار آنها به ۳۰۲ رسید، جدا از سه شهر بزرگ (فو) - «توکیو»، «کیوتو» و «اوساکا» - که حکومت محلی جداگانه داشتند. در آغاز سال ۱۸۷۲ شمار استانها با ادغام آنها در یکدیگر به ۷۲ (و تا سال ۱۸۹۰ به ۴۵) کاهش داده شد و بتدریج نظام خاصی برای حکومت محلی آنها ساخته و پرداخته شد که با صدور مقرراتی در نوامبر ۱۸۷۵ منضبط گردید. فعالیت حکومت های محلی شامل نظارت بر معابد «شینتو» (که دین رسمی شناخته می شد)، اداره مدارس و ساختمانهای عمومی، نظارت بر امور ثبتی، تجدید تقویم مالیاتی، احیای جنگل ها، عمران ساحلی، نگهداری راه ها و پل ها،

آمارگیری نفوس و ثبت اراضی بود. مهمتر اینکه حکومت محلی اختیار پلیس را داشت و در نتیجه در برابر جمعیت‌های سیاسی قرار گرفت. این نظام حکومت محلی با تابعیتش نسبت به وزارت داخله که در نوامبر ۱۸۷۳ تأسیس شده بود، با حکومت مرکزی پیوند یافت و جزء سازمان اداری مملکتی درآمد و مقامات آنهم پایه قدرت خود را در مرکز می‌جستند و گماردگانش نیز کمتر تعلق محلی داشتند. تحت نفوذ «ایتو» کار دستگاههای اداری نیز تابع مقررات شد. در دسامبر ۱۸۸۰ مقررات معاملات دولتی برای وزارتخانه‌های عمده وضع شد و اختیارات وزیران و مقامات وزارتخانه‌ها مشخص گردید و اموری که می‌بایست از تصویب شورا بگذرد فهرست شد. با اینهمه، سوء جریان اداری که میراث دوره «توکوگاوا» بود، ادامه یافت. نبودن ترتیب صحیح بودجه‌بندی و خاصه خرجی مقامات، هزینه مقررهای دولت را میان سالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۸۴ به نسبت ۶۰ درصد افزایش داد، اما کار انجام شده در واقع کاهش یافت زیرا که دولت غرق در کاغذ بازی بود. نظرخواستن در هر موضوع از مرکز و سلسله مراتب، کندکاری و نبودن اعتماد و ابتکار نیز بر خرابی کار افزود. «ایتو» در بخشنامه‌ای به مدیران وزارتخانه‌ها در دسامبر ۱۸۸۵ همه این نکات را یادآور شد و از آنها خواست تا نارسایی‌ها را درست کنند و دوماه پس از آنهم یک سلسله مقررات اداری تازه وضع شد که نظمی در کار استخدام و اداره امور وزارتخانه‌ها ایجاد کرد و دستگاه حکومت را در حد توان دولت برای کار در نظام مشروطه آماده ساخت.

باریکه راه شرکت مردم در حکومت که قانون اساسی ایجاد کرد، مجامع قانونگذاری و شوراهای محلی بود که تا حد بسیاری فاقد قدرت بود. مجامع قانونگذاری مملکتی که نام غیررأی‌نی آن معادل پارلمان آلمان است و «دیت» (Diet) خوانده می‌شود، مرکب از دو مجلس اعیان و نمایندگان یا شورایملی بود. مجلس اعیان از اعضای جامعه اشرافی (اعیان دربار، خوانین پیشین و دیگران که بتازگی عنوان اشرافی یافته بودند)، منصوبان پادشاه (که مادام‌العمر معین می‌شدند) و عده‌ای نماینده مالیات دهندگان کلان تشکیل می‌شد. این مجلس که شباهت ظاهری به مجلس اعیان انگلیس داشت، تا سال ۱۹۴۶ که برجای بود خیلی قویتر از آن مجلس می‌نمود و بگفته «ایتو» «می‌بایست موازنه را میان احزاب سیاسی نگهدارد». تصور نمی‌شد که حزب سیاسی هرگز به مجلس اعیان راه‌یابد و انتظار می‌رفت که این مجلس آنچه را که «ایتو» «استبداد اکثریت مجلس نمایندگان» می‌نامید، جلوگیری. بنابه قانون اساسی، قدرت مجلس اعیان برابر مجلس نمایندگان بود و می‌توانست قوانین مصوب مجلس نمایندگان را رد کند.

عضو مشارکت مردم درواقع مجلس شورا بود که نمایندگان با ترتیب انتخاباتی بسیار محدود برگزیده می‌شدند. فقط کسانی که صاحب تملک عمده بودند صلاحیت انتخاب کردن داشتند که جمع آنان در چند سال اول نزدیک به نیم میلیون نفر، کمی بیش از یک درصد جمعیت ۴۰ میلیونی کشور، بود. مجلس شورا در درجه اول مرجع بحث در تدابیر دولت انگاشته شده بود زیرا که حق طرح قانون نداشت و فقط می‌توانست به لوایح دولت رسیدگی کند. اما این مجلس بزودی از امکانات خود برای انتقاد و جلوگیری از تصمیم‌ها و سیاست‌هایی که خوشایندش نبود، استفاده کرد. در جریان کار معلوم شد که تنها وسیله مؤثر مجلس در برابر دولت، خودداری از تصویب مالیات‌های تازه و امتناع از گذراندن بودجه مملکتی است. اما این حربه نیز بایزشبینی اینکه در صورت عدم تصویب یا رد بودجه از طرف مجلس، دولت می‌تواند بودجه سال گذشته را عمل کند، کند شد.

مجالس قانونگذاری بر رویهم سه ماه در سال جلسه داشتند، جز در مواقع بحرانی که جلسه فوق‌العاده تشکیل می‌شد. پادشاه در هر وقت می‌توانست مجلس را بتوصیه هیأت دولت منحل کند (درواقع مجلس شورا منحل و مجلس اعیان معلق می‌شد). وزیران جوابگوی مجلس نبودند و در برابر پادشاه مسئولیت داشتند. تا عده‌ای در الزام وزیران به عضویت داشتن در پارلمان نبود، اما وزیران می‌توانستند در هر زمان در هر یک از دو مجلس حاضر شوند و صحبت کنند.

یک فصل قانون اساسی درباره «حقوق و وظایف اتباع ملت» بود. حقوقی مانند آزادی بیان، قلم و اجتماع برای مردم تضمین شده بود. خانه اشخاص از ورود و تجسس مصون بود مگر با اجازه صاحبخانه. آزادی عقیده مذهبی نیز تصریح شده بود. اما این آزادیها هر کدام با عبارتی مانند: «جز در مواردی که قانون معین می‌کند» یا (در مورد آزادی مذهبی) «در حدودی که مغایر صلح و نظم یا معارض وظیفه ملی مردم نباشد» مقید شده بود. یکی از اصول قانون اساسی نیز مقرر می‌داشت که احراز این حقوق نباید مانع اعمال اختیارات امپراتور در زمان جنگ یا هنگام وضع فوق‌العاده در مملکت باشد. پرداخت مالیات و خدمت وظیفه از تکالیف اتباع شمرده شده بود.

با اینهمه نمی‌توان قانون اساسی «میجی» را سندی ارتجاعی در جهت تثبیت حکومت مطلقه دانست. با اینکه این قانون اختیارات دیوانسالاری را تضمین می‌کرد و ارزشهای سیاسی و اجتماعی محافظه‌کارانه را تقویت می‌نمود، باز در عصر و

فضای خود و درتاریخ سیاسی ژاپن یک بدعت عظیم بود. «ایتو» چند سال پس از آن نوشت: «در آنزمان ما هنوز به جایی نرسیده بودیم که میان مخالفت سیاسی از یکسو و خیانت به اساس حکومت و نظام مملکت از سوی دیگر، بروشنی امتیاز نهیم.» در احوال آنزمان و باتوجه به طبیعت جامعه ژاپن، قانون اساسی «میجی» نشانه پیشرفتی واقعی، هرچند اعتدالی، درجهت بنیاد انتخابی حکومت بود. قانون اساسی «میجی» اساس حکومت قانون را بنانهاد و بنیادهایی ایجاد کرد که ریشه سیاسی بیشتر برای مردم ژاپن را میسر ساخت. تأسیس مجالس قانونگذاری امتیاز ساده‌ای تنها برای آرام کردن جناح مخالف نبود. «ایتو» خود اعتقاد داشت که بااین بنیاد دستگاهی برای ابراز واقعی عقاید عمومی و پیشرفت نهایی امر مشارکت مردم در تصمیم‌های دولت فراهم آمده است. البته این قانون اساسی بدقت طراحی شده بود تا وضع سیاسی موجود را حفظ کند، اما خیلی کمتر از آنکه بعضی بلندپایگان حکومت می‌خواستند گرایش استبدادی داشت.

این قاعده که وزیران نیروی زمینی و نیروی دریایی باید امیر ارتش و دریا-سالار باشند با فرمان امپراتور و چند سال پس از اعطای قانون اساسی برقرار شد. پژوهندگان تاریخ معاصر ژاپن این ترتیب را از مایه‌های اصلی نفوذ و رشد نظامیگری در حکومت در سالهای پیش از جنگ دوم و از عوامل مؤثر در سیاست و سرنوشت ژاپن در این سالها دانسته‌اند.

دو اصل قانون اساسی بخصوص برپیشرفت سیاسی ژاپن تأثیر نهاد: اصل چهارم قانون اساسی که برابر آن دولت می‌بایست «مطابق قانون عمل کند»، را ما برای نظریه پردازان بازکرد تا استدلال کنند که قانون می‌تواند بالاتراز اراده امپراتور باشد، و بنابراین دولت باید مسئول مردم و تابع اراده عمومی باشد. دوم آنکه بنیاد مجلس شورا و جریان انتخابات زمینه برای فعالیت حزبی ایجاد کرد که سرانجام دولت را ناچار ساخت که به فشارهای حزبی تمکین و حکومت و قدرت مطلق دیوانسالاری را تعدیل کند.

قانون اساسی «میجی» با همه نارسائیش، ژاپن را در چشم نویسندگان سیاسی غربی در زمره «کشورهای متمدن» و مشروطه نهاد که تأثیر آن بزودی در روابط ژاپن با قدرتهای باختری نمایان شد، و این از هدفهای عمده رهبران «میجی» بود. ارتقاء ژاپن به پایه کشورهای پیشرفته گیتی در مدت پنجاه سال از تاریخ نهضت «میجی» از داستانهای افسانه‌وار موفقیت در تاریخ جدید جهان است. ژاپن در این فاصله کوتاه از مجموعه جزایری بیدفاع و کمتر شناخته شده در گوشه اقیانوس آرام به امپراتوری پیشرفته‌ای بدل شد که درجنگ با چین و روس

پیروز برآمد.

قانون اساسی «میجی» کمبودهای جدی نیز داشت. این قانون حاکمیت را در وجود «امپراتور آسمانی» مسجل ساخت و جامه اعتباری بر باورها و افسانه‌های تاریخی درباره بنیاد امپراتوری ژاپن پوشاند، و امپراتور مظهر کشور و مقدس‌ترین تجسم هویت ملی باقیماند. این قانون همچنین به الگوی خاص ژاپنی در تصمیم‌گیری که عنصر مسئولیت را در پناه «فرمانروای برکنار از مسئولیت» محو یا کمرنگ می‌سازد، تداوم بخشید. آمیزه این دو مایه اقتدار شخصی پادشاه و مسئولیت نامشخص مقامات بود که در سالهای سرنوشت ساز آینده با شیوه حکومت پارلمانی ناسازگار درآمد.

قانون اساسی و نظریه «کوکوتای» («جوهر حاکمیت ژاپن»)

نخستین اصل قانون اساسی «میجی» چیزی را اعلام می‌کرد که ژاپنی‌های سنت گرا هنوز آنرا جوهر و مایه شیوه حکومت سرزمین خود می‌دانند، اینکه: «ژاپن تحت سلطنت و حکومت سلسله پادشاهی ای که تا به ابد گسسته نمی‌شود، می‌باشد.» امپراتور همچنین «وجود مقدس و غیرقابل تعرض» دانسته شده و «ایتو» در تفسیر این عبارت قانون اساسی نوشته است که تصور نمی‌توان کرد که امپراتور هرگز موضوع بحث عموم واقع شود. در این سالها احیای گرایشهای کنفوسیوسی در طبقه حاکم محسوس می‌نمود، که بازتاب آنها در برابر شوق و عطش گسترده برای چیزها و اندیشه‌های غربی بود.

سیاست سالهای آغاز عصر «میجی» مبنای نظری استواری نداشت، مگر در علاقه به غربی شدن، که گاه بیش از اندازه می‌نمود. این وضع از دهه ۱۸۸۰ کم‌کم دیگرگون شد و تا زمان مرگ امپراتور «میجی» و پایان دوره او در سال ۱۹۱۲ فلسفه‌ای کارساز در دسترس مدیران حکومت و سیاستگران حزبی درآمد که آگاهانه بوسیله مربیان و فرهنگیان، بخش‌هایی از روشنفکران، مطبوعات و نیروهای مسلح تبلیغ و ترویج گردید. ترتیب تازه آموزش همگانی و نظام وظیفه باهم فرصتی گسترده برای عرضه این فلسفه سیاسی فراهم ساخت.

واژه «کوکوتای» را می‌توان «ماهیت یگانه بنیادهای ژاپنی و رسم و راه حکومت ژاپن» تعریف کرد. آمارانه‌ترین بیانیه دوره «میجی» در این مفهوم در «فرمان امپراتوری درباره آموزش» یافته می‌شود که در سال ۱۸۹۰ صادر شد و

از آن پس همواره برای دانش‌آموزان سراسر ژاپن خوانده می‌شد:
اتباع ما بدانند،

نیاکان تاجور ما امپراتوری ما را بر پایه‌ای گسترده و پایدار بنیاد نهاده و آنرا با فضیلتی قوییم و عمیق سرشته‌اند. اتباع ما که همواره در وفاداری (به سلطنت) و سپاس فرزندی (به والدین) یکدل و یکرای بوده‌اند، نسل در پی نسل جمال و جلال این معنی را نشان داده‌اند. این همان شکوه جوهر بنیادین امپراتوری ما، و مایه فرهنگ و آموزش ما نیز در آن نهفته است. شما اتباع ما، نسبت به اولیاء خود حق‌گزار، به برادران و خواهران خود شفیق، با همسر خود بر اعتدال و در دوستی صادق باشید، خود را فروتن و معتدل دارید، همه را نیکخواه باشید، راه دانش را بیویید و خود را به فنون و هنرها بیارایید، و از اینراه مایه‌های ذهنیتان را بیورید و فضایل نفسانی خود را کمال بخشید. علاوه بر این، در پی خیر مردم و مصلحت عموم باشید، قانون اساسی را همیشه محترم دارید و قوانین را رعایت کنید. اگر نیاز و حادثه‌ای پیش آید، خود را با شور و شوق در اختیار میهن بگذارید، و باین کار سعادت و فرهی تخت شاهنشاهی ما را هموار و همراه با زمین و آسمان پاس دارید. بدینسان، شما نه همان اتباع نیک و وفادار ما، که تجلی‌بخش والاترین سنت‌های نیاکان خود خواهید بود.

آیینی که در اینجا نموده شد در واقع رهنمود موروث نیاکان تاجور ما است که فرزندان و اتباع خود را، بیکسان، به رعایت آن سفارش کرده‌اند... برای همه اعصار و در هر جا. وظیفه ما آنست که این وصایا را، همراه با شما اتباعمان، بانهایت تکریم در یاد و دل بسپاریم، باشد که همه به آن فضیلت برسیم.»

این فرمان، همانطور که منظور وزارت فرهنگ بود، حکم کتاب مقدس را پیدا کرد. نسخه‌ای از آن همراه با تمثال امپراتور و ملکه در هر مدرسه در هر جای ژاپن با احترام نگهداری، و در روزهای جشن ملی با تشریفاتی بوسیله مدیر مدرسه و بصدای بلند برای دانش‌آموزان خوانده می‌شد. این فرمان نه تنها یک رهنمود آموزشی، که سند رسمی بنیاد اخلاقی ملت برای پنجاه سال آینده شناخته می‌شد، و اعتبار آن در چشم مردم - اگر هم نه در فکر چند اندیشمند - از هر چیز دیگر بالاتر بود.

بعضی از مورخان این فرمان را تدبیر و سیاست تضمینی از سوی دیوان - سالاری در برابر خطر احتمالی تعبیر لیبرال قانون اساسی در آینده دانسته‌اند . قانون اساسی بیشتر ساخته و پرداخته کسانی بود که جهت فکری استبدادی داشتند.

«کوکوتای» در بیان و القاء خود بروشنی محافظه‌کار بود. بالینهمه آنرا تاحدی منطق تعبدی ناسیونالیزم افراطی همراه با استبداد که پس از سال ۱۹۳۰ در ژاپن بروز یافت نیز دانسته‌اند. اما واقع اینست که ناسیونالیزم در قرن نوزده پدیده‌ای بود فراگیر و در بسیاری از جوامع دنیا، و اگر ژاپن در این راه تند رفت برای آن بود که در رقابت قدرتهای بزرگ، چه بازیچه آن و چه در بازی آن، درگیر شد. در این احوال ، ناسیونالیزم بالاترین توجیه برای سیاست ملی می‌نمود و نظرگاههای اعتدالی‌تر بودایی و کنفوسیوسی، که هردو پایگاه خود را بعنوان اندیشه‌های جهان‌نگر می‌باختند، نتوانست آنرا ملایم کند.

عنصر مهم دیگر «کوکوتای»، سوای ناسیونالیزم، احساس کشور بمانند خانواده‌ای با نظام سلسله مراتب بود، با این رویه که تصمیم‌گیری به اعضای ارشد آن واگذار شود که با مشورت و جلب تفاهم عمومی این کار را انجام دهند. این مایه نیز مظهر نهایی خود را سرانجام در امپراتور یافت. سازندگان ژاپن جدید به امپراتور «میجی» و نواده او (امپراتور کنونی که از سال ۱۹۲۶ سلطنت دارد)، پایگاه دوگانه‌ای دارند: از یکسو رهبر قدیسی و آسمانی و از سوی دیگر پادشاه مشروطه. پایگاه نخستین به افسانه «یاماتو» و افسانه آفرینش ژاپن باز می‌گردد، بارنگ و نگاری تازه از اندیشه ناسیونالیزم. پایگاه دوم از باورهای آیینی و اندیشه کنفوسیوس برآمده است. شیوه اعطای قانون اساسی و نیز خود این قانون، روشن می‌ساخت که حاکمیت با امپراتور است و بس، و این با اصل حقوق طبیعی انسان ناسازگار بود. از سوی دیگر، حاکمیت پادشاه برمدارسنت- های قومی و بازتاب نظام خانواده و نظریه سلسله مراتب بود، و شاید که این به حفظ حکومت مشروطه در آغاز آن یاری کرد. و نیز آنچه که قانون اساسی مطرح ساخت مسئله قدرت بود، نه حاکمیت. امپراتور مرتبه‌ای عالی داشت، اما تفوق او اسمی بود. اصل پنجاه و پنجم قانون اساسی گویای آنست:

وزرای دولت نظر خود را به امپراتور خواهند داد و مسؤول آراء خود می‌باشند. همه قوانین، فرامین و منشورهای سلطنتی از هرگونه که به امور دولت مربوط می‌شود، باید به امضای متقابل یک وزیر برسند.»

بدینسان قانون اساسی فرمانروا را از هرگونه اقدام مستقل منع کرد. اصول دیگر قانون اساسی اختیارات قضایی امپراتور را به محاکمی که «به موجب قانون برقرار می شود» و اقتدارات قانونگذاری او را به پارلمان و وظایف اجرایی وی را به دولت انتقال داد، و فرماندهی امپراتور بر نیروهای مسلح را به فرمانده ستاد هرنیرو و وزیران دولت واگذار. اما این تفریق اختیارات که برای ایجاد ترتیب نظارت و تعادل قدرت بود، مراکز چندگانه قدرت به وجود آورد و مایه لوث شدن مسئولیت و نیز کشمکش طولانی میان دولتهای غیرحزبی و اکثریت مخالف در مجلس نمایندگان در دهه ۱۸۹۰ نیز شد تا آنجا که «ایتو» تصمیم گرفت تا از طریق «سیوکای» انتقال تدریجی قدرت از دیوانسالاران به کابینه های حزبی را تحقق بخشد. این وضع همچنین مایه اعتبار یافتن گروه کوچک سیاستمداران کناره گرفته یا پیران سیاست («گن روء») پس از سال ۱۹۰۰ گردید که کانون حیاتی و هماهنگ ساز بیرون از چارچوب مشروطه شدند و دستگاه حکومت در لحظه های مهم تصمیم معمولاً صوابدید آنها را می جست. جامعه پیرسالاران سیاست در ژاپن امروز میراث دار «گن روء» است.

صدور فرمان آموزش و افتتاح نخستین پارلمان امپراتوری در یکسال، در ۱۸۹۰، منصف یا نشانه میاندوره واقعی سلطنت طولانی امپراتور «میجی» بود. خانها و بزرگان خاندانهای غربی ژاپن مانند «ایتو»، «یاماگاتا»، «اوکوما»، «ایتاگاکي» و دیگران که نهضت احیای «میجی» را پیش بردند، همچنان فعالیت خستگی ناپذیر داشتند. اما باهمه پیشرفت ها در تجدد کشور، برای رسیدن به هدف قدرت سیاسی، پیشرفت اقتصادی و عظمت صنعتی هنوز راه زیاد در پیش بود. ژاپن در نیمه عصر «میجی» هنوز در نیمه راه مقصود بود.

نخستین انتخابات مجلس شورا، آزمون مشروطه

نخستین انتخابات عمومی ژاپن در سال ۱۸۹۰ آغاز مبارزه ای تازه میان احزاب خواستار حکومت پارلمانی و دیوانسالاری معتقد به دولت قوی «برتر» از منافع گروهی بود. این جریان آزمونی هم برای «ایتو» بود که بینش او را در طرح قانون اساسی در مقایسه با مهارت سیاسی وی به سنجش می گذاشت. احزاب سیاسی قدیم در آستانه انتخابات حیات تازه ای یافته یا آنکه فعالان آنها خود را در جمعیت های سیاسی متشکل ساخته بودند.

برای ترتیب کار انتخابات، در دسامبر سال ۱۸۸۹ «یاماگاتا آریتومو» با پشتیبانی «ایتو» نخست وزیر شد، با آنکه «ایتو» خود در کابینه نبود. این دولت در ژوئیه سال بعد نخستین انتخابات مجلس نمایندگان را انجام داد. از حدود پانصد هزار نفر انتخاب کننده واجد شرایط، بیشتر آنان رأی دادند و جریان انتخابات بر رویهم با نظم همراه بود، اما نتایج آن دولت را نومید ساخت. حزب «گوتو» ۶۰ کرسی مجلس را برد و احزاب «ایتاگاکي» و «اوکوما» هرکدام پنجاه کرسی به دست آوردند، حال آنکه بسیاری از ۱۴۰ نماینده منفرد که باقی انتخاب شدگان را تشکیل می دادند، مانند احزاب مخالف آماده بودند تا در برابر دولت بایستند. نتیجه این وضع پیدا شدن برخورد بمحض گشایش مجلس در نوامبر آن سال بود. مجلس خواستار کاهش بودجه دولت شد و فقط پس از آنکه «یاماگاتا» تهدید و تطمیع بسیار در کار آورد، راه سازشی پیدا شد.

سالهای متمادی پس از ۱۸۹۰ دولتها تقریباً همیشه از مقامات یا اعضاء یا برکشیدگان دیوانسالاری ائتلافی «ساتسوما»- «چوء شوء» تشکیل می شد. احزاب در مجلس مصمم به تحصیل قدرت بودند، و دولتمردان مصمم به نگهداشتن آن. سرسخت ترین حریف احزاب، که دموکراسی را به هر صورت «زهرمهلك» می شمرد، «یاماگاتا» بود. در آغاز او توانست برجبه متحده همکاران خود تکیه کند و چندان نگران در دسر احزاب - مهمتر از همه «جیوتو» برهبری «ایتاگاکي» و «کای شینتو» برهبری «اوکوما»- نباشد. هرچه بود، اگر مجلس شورا سر - ناسازگاری داشت، می شد آنرا منحل کرد، و از طرفی نیز مجلس بیش از سه ماه در سال اجلاس نداشت. هنگام انتخابات به نظر می رسید که دولت انحصار طلب حربه های بسیار برای سوق دادن آراء در جهت مطلوب خود دارد، اما نتیجه انتخابات اول نشان داد که این تصور بیش از حد خوشبینانه است.

در طول اجلاس مجلس «یاماگاتا» مقام نخست وزیری را به «ماتسو - کاتا ماسایوشی» که از سال ۱۸۸۱ وزارت مالیه را داشت، سپرد. اما این تدبیر تأثیری در نجات لایحه بودجه سال بعد نکرد. «ماتسوکاتا» ناگزیر شد که مجلس نمایندگان را در دسامبر ۱۸۹۱، پیش از پایان کار بررسی بودجه، منحل سازد.

دومین انتخابات مجلس شورا، در فوریه ۱۸۹۲، باتلاش مداخله جویانه دولت، رسوایی آور بود. پلیس در سراسر حوزه های انتخابی از وزیر کشور - که از طایفه «چوء شوء» بود - دستور محرمانه برای مداخله در جریان انتخابات را به نفع دولت داشت. پلیس بابسیچ چماقداران ناسیونالیست و به خیابان فرستادن اجامر، حوزه های رأی گیری را به صحنه زد و خوردهای خونین بدل کرد

که بیست و پنج کشته و نزدیک به چهارصد زخمی برجای گذاشت. با اینهمه ، نامزدهای دولتی کرسیهایی کمتر از مخالفان بردند و خصومت مجلس با مصادر امور حکومت برقرار ماند. مجلس دوم که از ماه مه اجلاس خود را آغاز کرد، مانند مجلس اول توفانی بود و کار به استعفای «ماتسوکاتا» انجامید. در ماه اوت «ایتو» باز نخست وزیر شد و «یاماگاتا» در این دولت وزارت عدلیه را داشت. آنها نیز در فوریه ۱۸۹۳ با استیضاح مجلس روبرو شدند. نمایندگان همچنین خواستار آن بودند که دولت ائتلافی از احزاب تشکیل شود. «ایتو» اینک روش تازه‌ای را آزمود و آن در میان آوردن امپراتور بود که دستخطی به دولت داد که اعلام می‌داشت: «نصب و عزل وزرای دولت مطلقاً تابع اراده مقام سلطنت است، و هیچ گونه مداخله‌ای در این امر مجاز نیست.» احزاب مخالف ازین شیوه دولت سخت رنجیدند چنانکه «ایتو» در دسامبر آنسال از انحلال پارلمان ناگزیر شد.

انتخابات بعدی در ماه مارس ۱۸۹۴ صورت گرفت و اجلاس پارلمان در ماه مه گشایش یافت. این دوره مجلس نیز در اوایل ماه ژوئن آنسال به انحلال انجامید. چنین می‌نمود که مشروطیت ژاپن تحقق‌ناپذیر است.

اما این کشاکش‌های پی‌درپی کار را رفته رفته به مصلحت دولت می‌گرداند. فعالیت انتخاباتی پرخرج بود و انحلال مجلس و تجدید مکرر انتخابات بسیاری از سیاستگران را از شوق انتخاب شدن می‌انداخت. رهبران حزبی هم معتقد می‌شدند که این بن بست را نمی‌توان بسود مجلس شکست ، و شاید که به مصلحت خود آنهاست که در پی سازش با دولت بروند. این دیوانسالاران قدیم چنین سازشی را دشوار نمی‌دیدند. در واقع نیز «گوتو» در سه سال اخیر وزیر و در دولت بود. «ایتو» نیز خود، با همه ناخوشایندی «یاماگاتا» ازین کار، خواهان رسیدن به تفاهم و ائتلافی با احزاب بود تا حمایت کافی برای دولت در مجلس فراهم کند بی‌آنکه سازشی به بهای تسلط دولت بر سیاست امور کرده باشد. او از سال ۱۸۹۳ به مذاکره درینباره با «یاماگاتا» پرداخت و برای تشکیل حزبی از خود هم آماده می‌شد. بدینسان ، اوضاع در جهتی پیش می‌رفت که مجلس را به صحنه مبارزه سیاسی، اینبار نه میان احزاب و دولت، که میان حزب و حزب بدل کند، و کشاکش‌ها نه تنها به هوای قدرت سیاسی، بلکه برسر تقسیم غنیمت مقام و منصب باشد.

دیوانسالاری «میجی» خود را کانون این مبارزه تازه یافت. آنها که قانون اساسی ساخته و پرداخته خود را هماهنگ با طرحهایش برای تجدد کشور می‌دانستند، احساس تعهد می‌کردند که آنرا کارساز نمایند، اما در شیوه کار

نظام مشروطه وحدت نظر نداشتند. کسانی، و در رأس آنها «یاماگاتا»، قدرت حکومت را فراتر و بالاتر از احزاب و دسته‌های سیاسی می‌دیدند، و دیگران، مانند «ایتو»، به سازش و اعتدال گرایش داشتند. برخورد آراء در میان گروه حاکم فرصتی به احزاب داد تا نظر خود را پیش ببرند و موضع خود را محکم کنند. آنها ازین پایگاه توانستند نفوذ و مشارکتی در کار حکومت، بیش از آنکه طراحان قانون اساسی در اندیشه داشتند، به دست آوردند و در سالهای بعد، بخصوص پس از جنگ دوم، با ائتلاف میان پیران سیاست و مدیران احزاب، اکثریت حزبی را کارگردان و مسلط سازند.

شتاب تجدد در سالهای ۱۸۷۳-۱۸۹۴

در سال ۱۸۹۴ ژاپن با پیروزی برچین در نخستین جنگ خارجی خود پس از نهضت، اعجاب جهانیان را برانگیخت و انظار را متوجه دامنه و شتاب پیشرفتهایی ساخت که در این سالهای کوتاه، به آن توفیق یافته بود. این تحول بیش از هر چیز بمایه ترقی صنعتی و نظامی بود، همراه با بسیج فکری و معنوی مردم. در تاریخ ۱ ژانویه ۱۸۷۳ تقویم جدیدی در ژاپن به اجرا درآمد که برابر سالشمار تقویم میلادی اروپاییان بود. سال به ۳۶۴ روز با افزونی یک روز در هر سه سال چنانکه در تقویم خورشیدی و جلالی ایرانست، تقسیم شد. تقویم تازه جایگزین سالنمای قمری و سنتی ژاپن گردید که در اصل از چین گرفته شده بود. ژاپنی‌ها همان مبدأ سال اروپایی، ۱ ژانویه، را آغاز سال خورشیدی خود قرار دادند، اما در شمارش سالها و محاسبه تاریخ سنوات به سنت خود که تقسیم تاریخ به دوره‌های پادشاهی امپراتوران و دادن نام خاص به دوره سلطنت هر امپراتور و شمارش سالها در هر دوره از آغاز بود، ماندند - مثلاً، عهد امپراتور «میجی» «دوره میجی» («میجی جیدای») گفته می‌شود و سال ۱۸۶۸، تاریخ نهضت «میجی»، را ژاپنی‌ها «سال دوم میجی» می‌گویند زیرا که امپراتور «میجی» در سال ۱۸۶۷ سلطنت یافت. امسال هم که ۱۹۸۵ میلادی و ۱۳۶۴ خورشیدی است سال ۶۰ «شووا» خوانده می‌شود زیرا که شصتمین سال سلطنت امپراتور «هیروهیتو» است که دوره پادشاهییش «شووا» نامیده شده است.

تغییر تقویم در بسیاری از امور متعارف زندگی مردم اثر گذاشت. اکنون موعد کشت و برداشت محصول و پرداخت مالیات، شروع فصل‌ها، هنگام جشن‌ها

و جشنواره‌های مذهبی و محلی و اعیاد و سررسید تعهدات مالی به روزهای تازه‌ای افتاد و می‌بایست باتقویم جدیدی محاسبه شود. هرچند که بسیاری از مردم تقویم قدیم را همراه با تقویم تازه همچنان به کار می‌برند، اما تغییر سالنما و روزشمار مفهومی بیش‌از تغییر اعداد و حساب روز و ماه و سال داشت و اثر فکری آن بمراتب ژرفتر بود. این دگرگونی نمودار جنبه مهمی از سیاست دولت بود و عزم قاطع حکومت تازه را برای گسستن از سنت و روآوردن به‌تجدد، درواقع دورشدن از چین و الگو گرفتن از مغرب زمین تا آنجا که برای ساختن ژاپن نیرومند و متمدن بایسته بود، نشان می‌داد. این سیاست نه در فکر و نه در شیوه کار تازگی چندان نداشت، اما رهبران «میجی» میدان و شتاب تحولسازی به آن دادند و تا سال ۱۹۰۴ ژاپن گوشه گرفته و عقب مانده از دنیای متمدن را به جامعه‌ای بدل کردند که محسود همه ملل آسیا و مورد ستایش جهانیان شد.

ژاپنی‌های پرتلاش و هوشمند و کنجکاو از یک سده پیش پایه و مایه این پیشرفت را ساخته بودند. آنها دانش غربی را شناخته و آنرا، بخصوص در زمینه نظامی، فراگرفته بودند. پدیدآمدن بحران خارجی، حمایت دولت را پشتوانه این فعالیت‌ها ساخت. در سال ۱۸۵۵ شورای حکومتی «توکوگاوا» اداره‌ای برای ترجمه کتابهای خارجی ایجاد کرد و از سال ۱۸۶۰ مرتباً دانشجویانی را برای تحصیل زیر نظر نمایندگیهای ژاپن در خارج به اروپا و امریکا فرستاد. امیرنشین‌های عمده نیز مستقلاً در فراگرفتن دانش‌ها و فنون غربی فعال بودند و بعضی از آنها که تماس بیشتر با خارجی‌ها داشتند، گذشته از اعزام پنهانی محصل به اروپا، تأسیسات نظامی و صنعتی جدید در قلمرو خود می‌آوردند. ذهن پرسشگر و جوینده ژاپنی‌ها بزودی توجه آنان را به زمینه‌های دیگر علوم مانند جغرافیا، سیاست و اقتصاد کشانید چندانکه ژاپن در هنگام نهضت در سال ۱۸۶۸ هسته انسانی ارزنده‌ای از مردان آموخته و آشنا به دانش و فنون غربی آماده داشت. بسیاری دیگر از مردم ژاپن نیز در داخل کشور به کسب دانش و تجربه پرداختند و با کار در کارخانه‌های وارد شده از غرب و سپس گرداندن این تأسیسات، مانند کارخانه توپ ریزی در «ساگا» و کارخانه پنبه ریزی در «کاگوشیما» به راز و رمز صنعت و فنون جدید آشنا شدند، یا که با آموختن دریانوردی با کشتی‌های بخار و نگهداری و مرمت سفاینی که امیران ولایات خریده بودند، پایه‌های بحریه جدید ژاپن را، که بسرعت توسعه پیدا کرد، ساختند. عصر تجدد و ژاپن نوین به‌همت این مردان جوان و پرشور پیدا آمد.

قابلیت رهبری دولت «میجی» هم به سهم خود در تجدد ژاپن اهمیت و اثر

داشت. رهبران تازه‌ای که زمام کشور را در دست گرفته بودند، آسیب پذیری میهنشان را در برابر خطر خارجی دریافتند و دانستند که فقط با حکومت کارآمد و ارتش قوی می‌توان این کشتی را به ساحل نجات رساند و ازینرو وصول به این مقصود را وجهه‌اعلای همت و هدف اولای خود ساختند و شاید که جاه طلبی شخصی و سیاسی آنها هم بیشتر در خدمت همین دو آرمان درآمد. خوشبختانه، رهبران تازه حکومت میهن‌پرست بودند و نیز کارآمد و باسیاست، و آماده بودند تا همه چیز را برای ثابت و مستقر شدن حکومت و قوی شدن کشور فدا کنند و همه ملاحظات دیگر را پیش این هدفها ناچیزانگارند و در برابر توفان حوادث بیباک باشند.

ارتش نوین

حکومت قوی پشتوانه اجرای سیاست‌های دولت در داخل و خارج بود و این، جدا از کیفیت رهبری، به وجود ارتش کارآمد بستگی داشت. پیش از پرداختن جدی به کار ارتش، تدابیر دیگر دولت نیز، مانند الغای خانخانی، اصلاحات مالیاتی و بهبود وضع ارتباطات که در اوایل دهه ۱۸۷۰ بوسیله وزارت فواید عامه انجام گرفت، متوجه تحکیم قدرت حکومت بود. اصلاح وضع ارتش در این سیاست جنبه حیاتی داشت چنانکه آثار آن در فرونشاندن قیام «سایگو» در سال ۱۸۷۷ نمودار شد و نشان داد که دولت می‌تواند با ارتش وظیفه بیشتر و بهتر بر اوضاع مسلط باشد. این ارتش در پایان بخشیدن به شورشهای پراکنده و گاه‌به‌گاه دهقانی که از بیش از یکصد سال پیش مایه ناآرامی در کشور شده بود نیز کارآمد نمود، و باز همین ارتش بود که بسیاری از رهبران جوان آینده را با مکتب فکری خاصی بارآورد و در سیاست ژاپن نیمه اول قرن بیستم، تا پایان جنگ دوم و شکست این کشور، سرنوشت ساز شد.

در سیاست خارجی هم این ارتش در دفاع از کشور و نیز ایجاد اعتبار برای پیشبرد مقاصد دولت کارآئی عمده داشت. ارتش نو برای ساخت و ساز دفاعی خود از میراث تلاش و تجربه ولایات عمده ساحلی در دوره «توکوگاوا» بهره برد. در آنزمان هریک از امیران این ولایات در حد توان خود در بسیج نظامی و آماده ساختن نیرویشان برای پاسخ به تجاوز خارجی کوشیده بود، تأسیسات ارزنده نظامی ساخته شده بود و متخصصان توپریزی، ناوبانی و دیگر فنون متنوع نظامی بارآمده بودند. یک قورخانه در «اوساکا» و بندر نظامی و تأسیسات فولاد در «یوکوسکا» ساخته شده بود. «باکوفو» تلاش دیرگاهی برای تجهیز و تجدید

سازمان ارتش خود با کمک فرانسویها انجام داده بود که تجربه و تأسیسات آن نصیب حکومت تازه شد. ولایات اصلی پیشدار نهضت نیز تجربه‌های نظامی خود را به میان آوردند. «ساتسوما» در ایجاد یک واحد رزمی دریایی و «چوء شوء» در تربیت و تجهیز ارتشی بشیوء اروپایی تجربه اندوخته بودند و طبیعی بود که رهبران آنها اینک که زمام کار کشور را در دست داشتند به تقویت نظامی آن اهمیت نخستین بدهند.

هنگامی هم که بحران داخلی و خطر شورش از سرگذشت، تلاش رهبران «میجی» هرچه بیشتر متوجه تواناساختن کشور برای جنگ خارجی شد. در سال ۱۸۷۸، پس از سرکوبی قیام «سایگو»، «یاماگاتا» به تجدید سازمان نظامی برپایه اصول آلمانی پرداخت. ستادکل ارتش ایجاد شد و یکسال بعد، دوره خدمت وظیفه افزایش یافت. در سال ۱۸۸۳ باز به این دوره افزوده و خدمت نظام بر رویهم دوازده سال شد که سه سال آن زیرپرچم و نه سال دیگر ذخیره بود. در نتیجه این تدبیر یک نیروی ۷۳۰۰۰ نفره دوره صلح به وجود آمد و نیروی ذخیره ۲۰۰۰۰ نفره برای زمان جنگ آماده شد. این نیرو تا سال ۱۸۹۴ به تفنگ و توپخانه جدید که اکنون بیشتر در ژاپن ساخته می‌شد، مجهز گردید. طی همین سالها نیز دانشکده افسری ژاپن تأسیس شد، فنون و دانش‌های نظامی به‌سوی تخصصی شدن پیشتر رفت و در رشته‌های بسیار مانند پیاده، توپخانه، مهندسی و تدارکات طبقه بندی شد. روشهای تعلیم نظامی پیشرفت کرد. همه این کارها با افزایش سریع هزینه‌های ارتش همراه بود.

توسعه نیروی دریایی نیز قابل ملاحظه بود. در سال ۱۸۷۲ وزارت تازه بنیاد دریاداری هفده کشتی داشت با ظرفیت بر رویهم نزدیک به ۱۴۰۰۰ تن که فقط دو شناور آن زره‌پوش بود. در سالهای ۱۸۷۵-۶ دو کشتی بخاری ساخت ژاپن با ظرفیت متوسط به این ناوگان افزوده و در سال ۱۸۷۸ سه کشتی بزرگتر از فرانسه خریداری شد. ساخت یا خرید کشتی‌های بیشتر همچنان پیش رفت چنانکه هنگام درگرفتن جنگ با چین در سال ۱۸۹۴ ناوگان ژاپن دارای بیست و هشت کشتی جدید بر رویهم با ظرفیت ۵۷۰۰۰ تن، و نیز بیست و چهار اژدرافکن بود. آمادگیهای دیگر نیز هماهنگ پیش رفته، تأسیسات بندری برای نگاهداری و مرمت سفاین ایجاد شده و آموزش افراد به وضع کاملاً مرفقی درآمده بود. اینک ژاپن خود می‌توانست قایقهای اژدرافکن و توپهای تندزن بسازد. این همه

نمودار تأکید قوی بر نظام‌گیری در سیاست دولت بود.*

این سیاست تقریباً بر همه جنبه‌های حیات کشور اثر گذاشت. در سال ۱۸۹۴ حدود یک سوم بودجه مملکتی صرف ارتش و نیروی دریایی می‌شد، صنایع نظامی بسرعت توسعه یافته و در نظارت مؤثر دولت بود. تأسیسات دیگری هم که کاربرد نظامی داشت، مانند شبکه تلگراف و تلفن، زیر نظر دولت درآمد. تلفن از سال ۱۸۹۰ که برای استفاده عموم آماده شد، در انحصار دولت بود. راه آهن نیز که حدود ۳۰ درصد آنرا دولت ساخته بود سرانجام در سال ۱۹۰۶ ملی شد و دولت خواست تا به اینوسیله توسعه آتی آنرا با سیاست و مقاصد نظامی خود هماهنگ سازد. بدینسان، در پس بسیاری از زمینه‌ها و جریانهای تجدد ژاپن ملاحظات نظامی پیدا بود.

جامعه «میجی»: مردم، قانون و فرهنگ

تحول و تجدد به تحکیم قدرت حکومت و تقویت نظامی محدود نماند، و به زمینه‌های اجتماعی، قضایی و حقوقی، آموزشی و همه جنبه‌های دیگر زندگی مردم گسترده شد و بر همه قشرهای جامعه ژاپن اثر نهاد. همین جامع بودن اصلاحات و دگرگونی فراگیر است که اطلاق «تجدد» بر این جریان را توجیه می‌کند.

رهبران «میجی» با همه دشواریها که در تدبیر الگوی سیاسی و حکومتی کشور و تطبیق آمال آزادیخواهی با نیازهای روز و ارجحیت‌های جامعه داشتند، در کاربرد اصول و مبانی عدالت اجتماعی تند و قاطع عمل کردند. طبقات اجتماعی قدیم از میان رفت و زمینه شکوفایی و دروازه ترقی بر جوانان هوشمند و پرمایه‌گشوده شد تا خود را در فعالیت‌های علمی و دانشگاهی، سیاست، روزنامه‌نگاری، تجارت و پیشه و صنعت و نیز در ارتش و در خدمات اداری ممتاز سازند و به مقامات و مناصب بالا برسند. قوانین اجتماعی، بویژه پس از سال ۱۸۹۰ که بشیوه غربی تنظیم شد، قائل به امتیازات طبقاتی نبود. نخستین گامها برای تساوی حقوق زنان، که در جامعه ژاپن همیشه از منزلت نسبی برخوردار بوده‌اند، برداشته شد.

* هدایت در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «... ما را بتماشای کشتی جنگی شینیان بردند، ساخت ژاپن. دو توپ مفرغی بزرگ روی کشتی نصب بود. یکی از صاحب منصبان مارک توپ را بدست پوشید گفت بین این دو توپ چه تفاوت می‌بینید، گفتم هیچ. مارک را آشکار کرد گفت این کار خودمان است و آن ساخت آرمسترانگ انگلیس. صورتاً فرقی ندارند، عملاً ساخت ما چهل پنجاه تیر بیشتر تاب دارد.» (مهدیقلی هدایت، تشریف به مکه...، ص ۳-۱۰۲).

البته در جامعه نو امتیاز ثروت و وجود دارا و نادار از میان نرفت و مالکیت خصوصی و فعالیت و ابتکار فردی در تولید و تجارت اساس اقتصاد آزاد بود. نخبگان و دولتمندان جامعه اقتصادی، صاحبان صنعت و تجارت و سرمایه‌داران نیز در نظام تازه قدرت جایی یافتند و با دیوانسالاران سهیم شدند. اما گروه رهبری در نخستین دهه‌های پس از نهضت از میان ساموراییهای قدیم برخاست. بسیاری ازینان مناصب دولتی را در اختیار گرفتند و بسیاری دیگرشان نیز ارکان طبقه بالا و متنفذ اجتماعی را که از صاحبان صنایع، ملاکان ولایات، اربابان حرفه‌های آزاد و مدیران و مقامات آموزشی ساخته می‌شد، تشکیل دادند. این گروه «نخبگان» با همه اختلاف سلیقه‌ها و کشاکش‌های درونی برسر جزئیات سیاست امور، به آن اندازه همبسته و منسجم بود که طرحهای دولت «میجی» برای تجدد کشور را به اجرا درآورد.

تأثیر آزادی در زندگی رده‌های پایین اجتماعی نمایان بود. کشاورزان، پیشه‌وران و دیگر مردم از حدود سال ۱۸۷۰ در انتخاب شغل و محل زندگی‌شان کاملاً آزاد بودند. حرکت و موج جمعیت که بدینسان ایجاد شد یکی از جنبه‌های خطیر اجتماعی تاریخ «میجی» است که کمتر به آن پرداخته شده است. فعالیت آزاد و ابتکار شخصی همراه با رهنمود سیاسی و تلاش حکومت در جهت دادن به جریان امور زندگی مردم را دگرگون کرد. حمل و نقل و ارتباطات - باهمه نارسایی‌ها که داشت - اطلاعات و آموزش همه از وسایلی بود که رهبران «میجی» برای جهت دادن به سیر تحول و هدایت بخش خصوصی و فعالیت آزاد در سری هدفهای دولت به کار گرفتند. همین ترکیب و تلفیق مناسب فعالیت بخش خصوصی و تلاشها و برنامه‌ریزیهای دولتی از رموز ترقی و تجدد ژاپن امروز است. انطباعات، واز جمله نشریات متعدد غربی که وارد یا ترجمه می‌شد، و روزنامه‌ها که تا سال ۱۸۹۰ در سراسر ژاپن انتشار می‌یافت، اغلب به کیفیت بسیار بالایی رسید - چین هم در قرن نوزده از شیوه‌های نظامی غرب مایه گرفت و نیز استفاده از تلگراف و راه‌آهن را آموخت، اما چینی‌ها ازینراه به تحولی در طریق زندگی خود نرسیدند. آنچه که ژاپن را ممتاز نمود، تدبیر در کار و آمادگی رهبران «میجی» به اصلاح سریع و بنیادی در همه زمینه‌های زندگی بود. آنها در اینراه با عزم و تهور پیش رفتند.

پاره‌ای از دگرگونیهای اجتماعی بمنظور رسیدن به اعتبار و منزلت در چشم غربی‌ها انجام گرفت و تدبیری بود برای نیل به تساوی کامل که لازمه از میان برداشتن پیمانهای تحمیلی و درآوردن ژاپن به پایه و جرگه ممالک پیشرفته

می‌نمود. هیأت سفارت «ایواکورا» به پایتخت‌های غربی در سالهای ۷۳-۱۸۷۲ دریافت بود که تا هنگامیکه نظام قانونی ژاپن همسنگ موازین غربی نشده‌است هیچیک از قدرتها به تجدیدنظر در مقررات کاپیتولاسیون راضی نخواهد شد. این درک و دریافت یک سلسله اصلاحات پیچیده قضائی و قانونی را به دنبال آورد که انجامش بیست سال طول کشید. کار این اصلاحات از اواخر سال ۱۸۷۳ با انتصاب «بوسانا دوفونتارابی» حقوقدان فرانسوی به عنوان مستشار وزارت دادگستری شروع شد و او بیدرنگ به طرح قانون جزایی براساس موازین حقوق عرفی ژاپن دوره «توکوگاوا» و کد ناپلئونی سال ۱۸۱۰ فرانسه پرداخت. این طرح تا سال ۱۸۷۷ آماده شد و باتجدیدنظر سراسری که دولت در آن به عمل آورد تصویب و از آغاز سال ۱۸۸۲ به اجرا نهاده شد. اما پیشنهادهای این حقوقدان برای وضع قانون مدنی به دشواریهایی برخورد. پس از آنکه نخستین طرح قانون مدنی در سال ۱۸۷۸ به این عنوان که پیش‌ازحد فرانسویست، رد شد، کمیته‌های چندی طی دوازده سال درکار بود تا طرح متناسبی ازکار درآورد، اما درپی وضع این قانون در سال ۱۸۹۰ اعتراض‌هایی برخاست که بیشتر ازسوی تربیت شدگان مکتب حقوقی انگلوساکسون بود. درنتیجه، مجلس تازه بنیاد ژاپن رأی به تعلیق اجرای آن داد. بیشتر فصول قانون تازه تجارت هم سرنوشت مشابهی پیدا کرد. این قانون در سالهای ۹۰-۱۸۸۱ زیرنظر هرمن رسلر (Hermann Roesler) مشاور آلمانی دولت تنظیم شده بود. دراین هردو قانون تجدید نظر شد و بعداً در سالهای ۹۹-۱۸۹۸ به تصویب نهایی رسید.

در طرح نهایی قانون مدنی نشانه‌های تأثیر هرچه بیشتر حقوق ژرمن پیدا بود و مقامات «میجی» خود به این معنی اذعان داشتند*. بعضی موازین نظام حقوقی تازه، مانند هیأت قضایی تحصیلکرده، قواعد اثبات دعوی و آیین دادرسی محاکم بر رویهم لازم شناخته می‌شد، اما کسانی نیز ایراد داشتند که در مسائل مربوط به نظام و عرف جامعه، مانند مالکیت وارث و خانواده، این قوانین بیش‌از حد از سنت ژاپنی دور افتاده است. البته آنجا که این انحراف از اصل جزئی و

* مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت در شرح ملاقات اتابک و همراهان با «کنت کاتسورا»، رئیس-الوزراء، در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۳، و از قول او، می‌نویسد: «دولت آلمان شصت نفر از قضات معمر مجرب را مأمور کرد در ظرف بیست سال قانون مدنی‌ئی نوشتند. مقرر بود از ابتدای ۱۹۰۰ مجری شود (در همه ممالک آلمانی). ژاپنی‌ها آن دوره قانون را ترجمه کردند: یکسال قبل، ۱۸۹۹، در ژاپن مجری کردند.» (مهدیقلی هدایت، تشرف به مکه از طریق چین و ژاپن و امریکا، ص ۱۰۰).

بیشتر برای جلب نظر و احترام خارجی به این نظام حقوقی بود، قابل گذشت می‌نمود. در بعضی از تدابیر قانونی هم مانند منع فروش یا نمایش صور قبیحه یا مقررات دیگری که بر وفق وجدان اخلاق اروپایی بود، افشار جامعه ژاپن علاقه کمتری داشتند و دولت در این موارد تا اندازه‌ای تحت تأثیر یا فشار اروپائیان و مبلغین مسیحی بود که اینجا هم بیشتر در جامعه خیرخواهی و بنام کمک و همراهی ظاهر می‌شدند. آنها بخصوص در امر آموزش فعال بودند. محتوا و سازمان تازه آموزشی نیز بیشتر اثر رهنمود معلمان امریکایی و اروپایی بود. اما این تدابیر را، در نهایت، خود ژاپنی‌ها می‌بایست به اجرا درآورند. توفیقی که آنها در این کار یافتند مدیون نیرو و اندیشه ترقیخواه و بینش آینده‌نگر دولت «میجی»، انضباط فکری مدیران و اعضای طبقه حاکم که مکتب آموزشی کنفوسیوسی خاص سامورایی مایه احترام به یادگرفتن را در آنها پرورده بود، مردان دانش-دوست و پرهمتی که با شور و شوق در کار بنیاد کردن و گرداندن مدارس تازه شدند، و، سرانجام، توجه و علاقه‌ای که عامه مردم به دانش اندوزی و پیروی از رهنمود دولت نشان دادند، بود.

در برنامه دولت برای آموزش عمومی که در ماه سپتامبر ۱۸۷۲ اعلام شد، ژاپن به هشت منطقه آموزشی تقسیم گردید که هر منطقه می‌بایست یک دانشگاه و سی مدرسه متوسطه داشته باشد. در ناحیه هر مدرسه متوسطه نیز ۲۱۰ دبستان - یک مدرسه ابتدایی برای هر ۶۰۰ نفر جمعیت - پیش‌بینی شد، که در آنجا همه بچه‌ها پس از رسیدن به شش سالگی باید شانزده ماه آموزش اجباری بگذرانند. این طرح برای کشوری که فقط یکسال پیشتر خانخانی در آنجا برافزاده بود بسیار بلندپروازانه می‌نمود، اما پیشرفت کار بطور شگفت‌انگیزی سریع بود. تابستان ۱۸۸۰ حدود ۲۸۰۰۰ مدرسه ابتدایی با بیش از دو میلیون دانش‌آموز (حدود ۴۰ درصد بچه‌های درس تحصیل) ایجاد شده و دوره آموزش اجباری به سه سال افزایش یافته بود. در سال ۱۸۸۶ حدود ۴۶ درصد بچه‌های لازم‌التعلیم به مدرسه می‌رفتند و دوره تعلیمات اجباری نیز چهار سال شد. نسبت دانش‌آموزان پیوسته روبه‌فزونی داشت و تا سال ۱۸۹۵ به ۶۰ درصد رسید، تا سال ۱۹۰۰ به ۹۰ درصد و تا سال ۱۹۰۶ به ۹۵ درصد. در سال ۱۹۱۰ همه پسران و دختران میان شش تا دوازده سال در سراسر ژاپن به مدرسه می‌رفتند. این توفیق که طی چهل سال حاصل آمد در آسیا مانند نداشت و آموزش عمومی ژاپن را در پایه موقرترین جوامع اروپایی نهاد. آموزش متوسطه نیز رشته‌ای و تخصصی شد. مدارس متوسطه در سال ۱۸۸۱ وسیعاً ایجاد و در سال ۱۸۸۶ دوره دوم

متوسطه و در سال ۱۸۸۹ مدارس متوسطه دختران به آن افزوده گشت. مؤسسات آموزش عالی متنوع دولتی نیز به تدریج در پایتخت ایجاد و در سال ۱۸۷۷ درهم ادغام شد و، سرانجام، در سال ۱۸۸۶ «دانشگاه سلطنتی» توکیو از آن به وجود آمد که امروز هم به نام «دانشگاه توکیو» معتبرترین مرکز آموزش عالی ژاپن است.

مدارس و کالج‌های حرفه‌ای از ضمایم مهم این شبکه آموزشی بود، و دانشگاه‌های سلطنتی (دولتی) جز در توکیو در چهار مرکز دیگر - «ساپورو» (هوکایدو)، «سندای» (توئو هوکو)، «کیوتو» و «فوکوئوکا» (کیوشو) - نیز بنیاد شد. آمار ثبت نام در مدارس و دانشگاه‌ها در سال ۱۹۱۰ چنین بود:

مدارس ابتدایی ۶۳۳۵۲۶۱ دانش آموز.

مدارس متوسطه ۲۱۹۲۰۳ دانش آموز.

مدارس بالای متوسطه و کالج‌ها ۶۶۳۰۰ دانشجو.

دانشگاه‌ها ۷۲۳۹ دانشجو.

«موری آری نوری» (۱۸۴۷-۸۹) که عضو هیأت سفارت «ایواکورا» به ممالک غربی (سالهای ۷۳-۱۸۷۲) و در سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ وزیر آموزش بود، سهم مهمی در این پیشرفت داشت. دستورالعمل‌هایی که او در بهار سال ۱۸۸۶ صادر کرد ترکیب نظام آموزشی تازه ژاپن را که تا بیست سال برجای بود، شکل داد. در این طرح دوره ابتدایی هشت ساله، که چهار سال اول آن تعلیمات اجباری بود، با پنج ساعت کلاس در روز برای شش روز در هفته، دوره دبیرستانی چهارساله با همین ساعات درسی، و سپس مراحل تعلیمات عالی، با «دانشگاه سلطنتی» نوبنیاد در رأس تأسیسات آن، پیش‌بینی شده بود. این ترتیب نظارت مؤثر دولت را در آموزش همگانی تأمین کرد. ازین پس، وزارت آموزش محتوای کتاب‌های درسی را معین می‌کرد و دولت، بانفوذ خود بر استانداردها و شهرداریها و از طریق مقامهای محلی، بر امر آموزش نظارت کلی داشت. بدینسان تعلیمات عمومی تابع نیازهای خاص و مقاصد دولت شد و ازینرا آموزش از یکسو جنبه عملی، با برنامه درسی تنظیم شده به شیوه غربی، پیدا کرد و ازسوی دیگر برپایه اخلاقیات کنفوسیوسی و ملی‌گرایی‌ئی که محور آن امپراتور بود - نهاده شد. این دو عامل می‌بایست از نسل آینده شهروندان خوبی، وفادار به نظام امپراتوری و آموخته و آماده برای زندگی متجدد، بسازد.

رفته رفته نسبت هرچه بیشتری از جوانها به تحصیل در دوره‌های بالاتر از تعلیمات ابتدایی اجباری ادامه دادند و با افزایش درآمد سرانه مردم شماره این

دانش‌آموزان طی سه دهه بعد فزاینده بود. اما ورود به دوره‌های آموزش عالی به تناسب نیاز جامعه و اقتصاد آن، محدود نگهداشته شد و در این میان ورود به دانشگاه‌های دولتی بالاترین امتیاز بود. فقط در سالهای اخیر بوده است که ژاپن و دیگر جوامع پیشرفته توانسته‌اند آموزش عالی را تقریباً در دسترس همه مردم بگذارند، اما هنوز هم برای ورود به دانشگاه‌های دولتی، بخصوص مراکز معتبری مانند دانشگاه توکیو، رقابت فشرده در کار است و آثار «نخبه‌پروری» دوره «میجی» همچنان برجاست.

سوی مدارس و دانشگاه‌های دولتی، مدرسه‌ها و کالج‌های خصوصی متعدد ایجاد شد و رشد کرد. مبلغین مسیحی بویژه در آموزش عالی زنان تلاش داشته و «مدرسه عالی مسیحی دختران» هنوز در شهرهای معتبر بسیار است. امام‌مهمترین مؤسسات خصوصی آموزش عالی دو دانشگاه در توکیو بود که کاملاً با سرمایه و مدیریت ژاپنی تأسیس گردید و اداره می‌شد، یکی دانشگاه «کی‌یو» که در سال ۱۸۵۸ بهمت «فوکوزاوا یوکیچی» بنیاد شده بود و دیگر دانشگاه «واسدا» که «اوکوما شینگه نوبو» در سال ۱۸۸۲ تأسیس کرد. «کی‌یو» و «واسدا» هنوز از دانشگاه‌های معتبر ژاپنند و توفیق آنها نشانه بیداری است که بمایه آن ژاپنی‌ها در عصر «میجی» به آموزش اهمیت اساسی دادند و جامعه خود را متحول ساختند. ترقی ژاپن با تلاش توأم دولت و مردم یا بخش خصوصی و استفاده از شیوه تسلسل تجربه و خطا و اصلاح انجام شد. سیاست و عزم رهبران «میجی» جهت پیشرفت را مشخص ساخت، اما «نخبگان» و آگاهان بیرون از دستگاه حکومت هم در پیشبرد این مقصود سهم ارزنده داشتند و مردم نیز با دادن مالیات و فرستادن فرزندانشان به مدرسه، همیاری مالی و معنوی کردند، و جوانان هم در راه دانش کوشیدند. آشکار می‌نمود که همه، از رهبران و مدیران گرفته تا معلمان و اولیاء و دانش‌آموزان، حس می‌کردند که زمانه فرصتی گرانبها برای تعالی به آنها داده و افق تازه‌ای پیش رویشان گشوده است که اگر آنرا مغتنم بشمارند، پاسخی در برابر سرزنش نسل‌های آینده نخواهند داشت.

اقتصاد پیشرفته*

نهضت آموزش در سیر پیشرفت ژاپن مایه اصلی تجهیز فکری و اتحاد ملی

* این مبحث بیشتر از کتاب «تاریخ جدید ژاپن» نوشته «بیزلی» گرفته شده است:

W. G. Beasley, The Modern History of Japan, Charles E. Tuttle, Tokyo, 1973.

بود. اما در مراحل اولیه رشد اقتصادی آندسته از سیاستهای اقتصادی دولت که مستقیماً متوجه رشد ثروت ملی بود، اثر اساسی داشت. این تدابیر جنبه دیگری از کاربرد شعار معروف «کشور غنی، ارتش قوی» بود که زمینه جهش کشور در راه تعالی را فراهم ساخت.

تجدد اقتصادی با تحول کشاورزی آغاز شد، زیرا که صنایع در نخستین سالهای نهضت هنوز پایه و مایه‌ای نیافته بود و از سویی هم در اندیشه رهبران تازه که امیران و اربابان و بزرگان پیشین ولایات بودند، زمین منبع عمده درآمد دولت شناخته می‌شد و تشویق تولید زراعی وظیفه اصلی مقامات آن. زمامداران اکنون می‌توانستند تکنولوژی غرب را در این راه به‌کار گیرند، و بیدرنگ دست به‌کار شدند. دانشجویان کشاورزی به خارج فرستاده شدند و متخصصان فلاح از فرنگ برای کارشناسی طرحهای خاص دعوت شدند. برای اصلاح نهال و بذر، اصله‌ها و تخمه‌های تازه از خارج آورده و شیوه‌های کشاورزی غربی آزموده شد. ابتکار همه این کارها با دولت بود که بیشتر از روی شوق به آن می‌پرداخت و گاه به ناکامی برمی‌خورد. شکست تجربه تانکستان کاری و گوسفند داری ازینگونه بود. اما نوآوری در شیوه آبیاری و استفاده از کود در کاشت زمین، بسیار موفق درآمد. پیشرفت عمده در کشاورزی با تأسیس ایستگاههای آزمایشی و دانشکده‌های کشاورزی به‌دست آمد. معروفترین این مراکز در سال ۱۸۷۷ در «هوکایدو» ایجاد شد و بزودی مدرسه‌های دیگر در سراسر کشور تأسیس گردید. نتایج کار این مراکز بوسیله مربیان و مروجان سیار درگوشه و کنار کشور وسیعاً شناسانده و ترویج می‌شد.

کشاورزی رایج‌ترین اشتغال سنتی ژاپن بود و دیرزمانی پس از نهضت نیز چنین ماند. در سال ۱۸۷۲ حدود سه چهارم جمعیت ازینراه زندگی می‌گذراندند و سه دهه پس از آن، در سال ۱۹۲۰، هنوز بیش از ۵۰ درصد مردم با کشاورزی گذران می‌کردند. علاوه بر این، کشاورزی تا سال ۱۸۸۰ بیش از ۸۰ درصد مالیات دولت را تأمین می‌کرد و این نسبت در سال ۱۸۹۴ هنوز بالای ۶۰ درصد بود. این درجه اهمیت، کشاورزی را عامل مهمی در تدبیر و اجرای سیاست دولت ساخت. درواقع نیز صنعتی شدن کشور طی چند دهه کوتاه بیشتر بمایه افزایش بازده و تحول تولید کشاورزی و تغییرات وابسته به آن بود.

باهمه این پیشرفتهای، الگوی کشاورزی از جهاتی ثابت ماند: مزرعه‌ها همچنان کوچک بود - ملک مزروعی عادی کمی بیش از یک «اکر» وسعت داشت - و کشت متراکم ماند زیرا که روستاهای ژاپن زمین کم و نیروی کار زیاد داشت.

ازسوی دیگر، بازرگانی شدن کشاورزی که از دوره «توکوگاوا» شروع شده بود، با الغای خانخالی رشد یافت و این پیشرفت تمرکز هرچه بیشتر در تملک ارضی و توسعه پیوسته اجاره‌داری را به‌مراه آورد. در آغاز نهضت حدود ۲۰ درصد اراضی را زارعان مستأجر زیر کشت داشتند، اما در سال ۱۸۹۰ این نسبت ۴۰ درصد شده بود. باگران بودن حق زمین که به‌جنس پرداخته می‌شد - چنانکه تا نیمی از محصول برنج شالیزار هم برای اجاره می‌رفت - ، این وضع ناآرامی بسیار در روستاها پیش آورد. اما اقتصاد روستا بر رویهم رشد کرد. تولیدبرنج در فاصله سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۴ بیش از ۳۰ درصد افزایش یافت، زیرا که از یکسو نواحی زیر کشت توسعه پیدا کرد و از سوی دیگر کاربرد روشهای نوین کشاورزی ۲۰ درصد به مقدار برداشت در واحد کشت افزود. کشت‌های درجه‌دوم، مانند گندم و جو، نیز توسعه یافت. رشد کشاورزی نه‌تنها هماهنگ با رشد قابل توجه جمعیت پیش رفت، بلکه افزایش مصرف سرانه برنج را نیز میسر ساخت - که در فاصله همان پانزده سال از چهاربه‌پنج پیمان (۳۶ لیتری) رسید. این بهبود برای مالکان و خرده مالکان کشاورز رفاه نسبی همراه آورد، هرچند که وضع کشاورزان مستأجر هنوز سخت بود.

پیشرفت کشت و بهبود برداشت برنج و غلات بر دیگر رشته‌های کشاورزی و فعالیت‌های روستایی نیز اثر گذاشت. ماهیگیری که در دهکده‌های ساحلی با کشاورزی توأم بود، با فراهم شدن قایق‌ها و تجهیزات بهتر، توسعه پیدا کرد تا که سرانجام در آغاز قرن بیستم ، به صنعت عمده‌ای بدل شد. رشد صنعت ریسندگی و تقاضای فزاینده برای منسوجات نخی، کشت پنبه را رونق داد و افزایش پیوسته‌ای در کاشت و برداشت آن پدید آورد. ژاپن تا سال ۱۸۸۷ از نظر پنبه تقریباً به‌خودکفایی رسید . اما از آن‌پس واردات رو به‌افزایش نهاد و با توسعه صنایع نساجی در ژاپن پنبه ارزان هند به رقابت با تولید داخلی برآمد، چنانکه تا سال ۱۹۰۰ تولید پنبه کاهش بسیار یافت. بارشد صنایع کارخانه‌ای، صنایع سنتی و روستایی نیز آسیب دید و بویژه نخ تابنی و تولید دستباف تنزل نمود زیرا که در قیمت و کیفیت قادر به رقابت با تولید کارخانه‌ای نبود. دولت تا اندازه‌ای به حمایت صنایع دستی برخاست، اما آنچه که در این میان به کمک مؤثر روستاییان آمد - تولید ابریشم بود. ابریشم نخستین بار در دهه ۱۸۶۰ بازار صادراتی یافت زیرا که ابریشم اروپا دچار آفت شده بود. از آن پس نیز ژاپن با حفظ کیفیت بالای ابریشم ، بازار آنرا توسعه داد و خانواده‌های هرچه بیشتری در جنب کشاورزی به تولید ابریشم پرداختند. افزایش فروش در عین حال

پیشرفتهای فنی در تولید و عرضه را میسر ساخت چنانکه پرورش دهندگان ابریشم توانستند تولید پیله را به دوبار در سال (محصول تابستان - پاییزه و محصول بهاره) برسانند. در نتیجه، تولید ابریشم که در سال ۱۸۶۸ حدود ۲۷۸۰۰۰ «کان» (هر کان برابر ۸۲۷ پوند) بود، در سال ۱۹۰۰ از مرز یک میلیون کان گذشت و صادرات آن از نظر ارزش مقام سوم را پیدا کرد.

کشاورزی پایه توسعه اقتصادی شد و بیشتر سرمایه‌هایی را که در بخش خصوصی یا دولتی صنایع «میجی» را به راه انداخت، فراهم ساخت. تمرکز ثروت در دست ملاکان که طبعاً تمایل زیاد برای پس انداز کردن داشتند، عامل مهمی در تشکیل سرمایه‌های کلان برای طرحهای صنعتی و اقتصادی بود. همچنین، پیشرفت شیوه کشاورزی و آزاد ماندن نیروی کار فراوان در روستاها، منابع انسانی را برای اشتغال در صنایع تهیه کرد. علاوه بر این‌ها، رشد درآمدکشاورزان در نتیجه تولید ابریشم با توسعه زراعت تجاری، در ایجاد بازار داخلی مؤثر بود و این بازار برای گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری در تولید صنعتی بویژه در آغاز کار، اهمیت داشت. سهم صادرات کشاورزی، مانند ابریشم و چای، نیز قابل ملاحظه بود زیرا که درآمد آن، ارز لازم برای خرید ماشین‌ها و مواد مورد نیاز از خارج را فراهم کرد. عواید مالیات ارضی و کشاورزی نیز منبع مالی عمده دولت برای سرمایه‌گذاری در صنایع و فعالیت‌های تازه اقتصادی بود.

سهم دولت «میجی» در توسعه اقتصادی موضوع بحث فراوان بوده و آنچه مسلم است اینکه رهبران «میجی» زود دریافتند که تجارت و صنعت پایه‌های عظمت غرب است و آنها باید برای همسنگی کشورشان با قدرتها در پی توسعه این منابع باشند، و سیاست‌هایی در پیش گرفتند که به رشد اقتصادی زمینه و تحرک داد هرچند که تجدد اقتصادی ژاپن تا پایان قرن نوزده، هنگامی که سرمایه‌گذاری خصوصی سهم عمده را در بازرگانی و صنعت یافت، به مرحله جهش نرسید. الغای خانخانی به میلیونها خانوار کشاورز آزادی شغل داد و تحرک جمعیت و نیروی کار را میسر ساخت، و نیز از میان رفتن مرزهای محلی میان ولایات، بازار وسیع سراسری در کشور ایجاد کرد. پس از آن، نظم سیاسی و ثبات مالی همراه با امنیت ملکی و فردی، محیط مناسب برای هرگونه رشد اقتصادی فراهم نمود. شبکه جدید ارتباطات نیز تأثیر اداری و هم ارزش اقتصادی داشت. جدا ازین تدابیر، دولت به ترویج و تشویق بخش‌هایی از فعالیت اقتصادی که مورد نظر و علاقه‌اش بود، پرداخت، و حتی رأساً در کار تجارت خارجی وارد شد و ازینراه ارز برای خرید ماشین‌آلات و کالاهای ضروری از خارج

فراهم کرد.

تدبیر دولت برای ایجاد صنایع و معرفی تکنولوژی جدید مؤثر بود. دولت ماشین‌هایی را که وارد می‌کرد به مراجع محلی واگذاشت تا درگوشه و کنارکشور واحدهای تولیدی نمونه درست کنند و بخشی از آنرا نیز به کسانی که نیاز به سرمایه تأسیساتی داشتند باقسط فروخت. فعالیت دولت برای رشد صنایع با ایجاد نمایشگاههای تجاری و صنعتی، ایجاد مدارس فنی و اعزام دانشجو برای آموزش صنعتی به اروپا و امریکا دنبال شد و نیز مربیان و متخصصان و مهندسانی از خارج استخدام شدند تا برخی از دستگاهها و تأسیسات تازه را بگردانند و ژاپنی‌ها را هم برای آینده این کار تربیت کنند. تنها وزارت فوایدعامه تا سال ۱۸۷۹ حدود ۱۳۰ کارشناس و مشاور خارجی استخدام کرد. سیاست دولت این بود که کارشناسان خارجی دستیاران و حرفه‌آموزان ژاپنی را آموزش دهند و هرچه زودتر جایشان را به آنها بسپارند. همین رویه بود که سرانجام ژاپن را در صنعت و تکنولوژی بنیادی از خارج بی‌نیاز ساخت، حال آنکه دیگر ممالک آسیایی همچنان به کمک خارجی وابسته ماندند.

سرمایه‌گذاری دولت هم بیشتر برای تحرک بخشیدن به بخش‌هایی بود که سرمایه‌گذاری خصوصی کمتر به آن جلب می‌شد. بیشتر ثروت بازرگانان دوره «توکوگاوا» در طرحهای مالی یا تجاری «باکوفو» یا امیرنشین‌ها گذاشته شده بود که باازهم پاشیدن این نظام، آن سرمایه‌ها نیز ازمیان رفت. سرمایه‌های کمتری در نزول دادن پول و در زمین، که بانرخ بالای بهره و اجاره بخش عمده پس‌انداز خصوصی را جلب می‌کرد، گذاشته شده بود. بازرگانی کلان بصورت جدید هنوز فعالیتی پرخطرتر و کم‌درآمدتر شمرده می‌شد. درنتیجه، این کار درابتدا به‌دست سرمایه‌گذاران بی‌پروا و ماجراجو افتاد که اینان معمولاً از تیره بازرگانان نبودند و با دستگاه دولت نیز سروسری داشتند. حتی سرمایه‌ای که درنتیجه بازشیرو مقرر «دایمیو»ها و سامورایی‌ها درسال ۱۸۷۶ ایجاد شد بیشتر در بانکداری، که وزین‌تر و سودآورتر بود، به‌کار افتاد و مستقیماً به بخش صنعت نرفت. سرمایه‌دارانی هم که به صنعت رو کردند می‌خواستند پولشان را در کارهایی بگذارند که برایشان شناخته بود. ازینرو در سالهای پس از ۱۸۸۰ که بعضی از تجارتخانه‌ها و صنایع تازه، مانند منسوجات نخی، سود بسیار نشانداد، سرمایه خصوصی بازرگانان «اوساکا» و دیگر مراکز قدیم پول و تجارت به آنها جلب شد. تا اینزمان طرحهایی که نیاز به سرمایه‌گذاری کلان و درازمدت داشت معمولاً می‌بایستی متکی به مالیه دولت و مشارکت طبقه جدید سوداگران حمایت

شده از دستگاه باشد.

گسترش شبکه حمل و نقل هم بیشتر ازین راه انجام گرفت. توسعه کشتی-رانی ساحلی که از دوره «توکوگاوا» رایج‌ترین وسیله ترابری کلان بود، کمتر دشواری داشت. تأسیسات و تسهیلاتی دراین رشته ازپیش فراهم بود، مانند دو بارانداز نوع غربی که پیش از نهضت در «اوراگا» و «ناگاساکی» ساخته شده بود. ناوگان تجاری هم با استفاده از کشتی‌هایی که بعضی امیران ولایات از خارج خریده بودند و نیز با کمک دولت به شماری از تجار برجسته، آماده شد. نمونه این بازرگانان نوخاسته و متهور «ایواساکی یاتارو» سامورایی پیشین ولایت «نوسا» بود که بنگاه تجاری او در سال ۱۸۷۳ «میتسوبیشی» نام گرفت. او با چند کشتی که از دوره امارت برایش مانده بود، آغاز به فعالیت کرد و بزودی کشتیرانی بخاری میان توکیو و «اوساكا» را به شبکه خود افزود و همچنین کشتی‌هایی را که دولت برای حمل و نقل نظامی خریده بود اداره کرد و پس از مدتی در اختیار خود درآورد، و نیز یک شبکه کشتیرانی به خارج - نخست در مسیر هنگ کنگ (سال ۱۸۷۹) و سپس به «ولادیوستک» (۱۸۸۱) - دایر کرد. در سال ۱۸۸۵ خط کشتیرانی او با چند شبکه دیگر کشتیرانی ساحلی ادغام شد و «شرکت کشتیرانی پستی ژاپن» (نیپون یوسان کایشا Nippon Yusen Kaysha, NYK) را به وجود آورد که پنجاه و هشت کشتی با مجموع ظرفیت ۶۵۰۰۰ تن داشت. بازده این شرکت را دولت بنسبت ۸ درصد و برای پانزده سال تضمین کرد، و نیز NYK مانند دیگر شرکتهای کشتیرانی از کمک مالی، قراردادهای پستی و مساعدتهای مشابه دولت بهره‌مند می‌شد و، در برابر این مزایا، نظارت دولت را در خط سیر و شبکه فعالیت خود می‌پذیرفت.

در ساختن راه‌آهن که فعالیتی کاملاً تازه بود، ابتکار و پیشگامی دولت خیلی بیشتر لازم می‌نمود و دولت همه کارهای راه‌آهن سازی را تا سال ۱۸۷۷ زیر نظر داشت. تا این سال سه بخش کوتاه از راه‌آهن توکیو به «کوبه» تکمیل شده بود: خط میان توکیو و «یوکوهاما» در سال ۱۸۷۲، خط میان «کوبه» و «اوساكا» در ۱۸۷۴ و راه‌آهن میان «اوساكا» و «کیوتو» در ۱۸۷۷ به انجام رسید. کندی پیشرفت بواسطه ناآرامی سیاسی بود و نیز کمی تجربه، اما پس از شکسته شدن شورش «سانسوما»، کار سرعت گرفت و شرکتهای خصوصی هم در میان آمدند و خطوط این شرکتها بزودی از دولت بیشتر شد. طول خطوط راه‌آهن خصوصی از ۱۳۰ میل در سال ۱۸۸۵ به بیش از ۱۵۰۰ میل در ۱۸۹۴ رسید، حال آنکه طول خطوط آهن دولتی در همان مدت فقط از ۲۲۰ به ۵۸۰ میل افزایش یافت. بخش

عمده‌ای از شبکه سراسری راه‌آهن ژاپن در طول کناره اقیانوس آرام، از «آئو - موری» در شمال جزیره اصلی «هونشو» به «کوبه» در ساحل دریای سرزمینی ساخته و طرح امتداد آن به «ناگاساکی» هم آماده شد. با فزونی حمل و نقل با راه‌آهن، سرمایه‌گذاران پیشگام در این شبکه که بیشترشان امیران و ساموراییهای پیشین بودند، سود خوبی بردند.

در صنایع تولیدی نیز نخست دولت ابتکار را در دست گرفت و فعالیت خصوصی در پی آن آمد، چنانکه در سال ۱۸۸۱ کار میان دو بخش خصوصی و دولتی به یک اندازه تقسیم شده بود. دولت با تأسیس و اداره کارخانه‌ها به این فعالیت آغاز کرد. بعضی از واحدهای دولتی نمونه‌ای بود برای تشویق استفاده از فنون و شیوه‌های تازه تولید و بعضی از واحدها نیز در پاسخ به نیازهای اقتصادی ایجاد شد و در رشته‌هایی که باوجود اهمیت کار، بازده چندانی نداشت که سرمایه‌های خصوصی را جذب کند، مانند کارخانه‌های ابریشم‌تایی که در سال ۱۸۷۰ از فرانسه و ایتالیا وارد شد و کارخانه سیمان که در سال ۱۸۷۲ تأسیس گردید. هدف دیگر ازین کار، کاستن از واردات گران و کمک به موازنه تجاری بود. ساخت سفال سقف، شیشه و مواد شیمیایی نیز آغاز شد. کارخانه جدید نخ ریزی در سال ۱۸۷۸ در «ناگویا» تأسیس شد و واحدهای متعدد در دیگر جاها. شماره اینگونه کارخانه‌های دولتی تا سال ۱۸۸۰ به پنجاه و دو واحد رسید و علاوه بر اینها سه کارگاه کشتی سازی، ده حوزه استخراج معدن و پنج واحد مهمات سازی نیز دایر شده بود.

سرمایه‌گذاری در این تأسیسات متنوع هزینه هنگفتی داشت که همراه با مقرری سامورایی‌ها و هزینه فرونشاندن قیام «ساتسوما» فشار سنگینی بر مالیه دولت آورد. این وضع با کمیاب شدن پول نقره که نتیجه فزونی مدام و سنگینی صادرات بر واردات بود، مخاطره‌آمیز می‌نمود. مقارن سال ۱۸۸۰ نشر مکرر اسکناس برای رفع نیازهای دولت، تورم ایجاد کرده بود. قیمت برنج که در سال ۱۸۷۷ هر «کوکو» ۷۵ ین بود، در سال ۱۸۷۹ به ۹۴ ین و در سال ۱۸۸۰ به ۱۲۲ ین رسید. زارعان این وضع را بسود خود یافتند، اما برای دولت نتایج مالی و سیاسی وخیم داشت، چنانکه ارزش درآمد ساموراییهای قدیم را از اوراق قرضه‌ای که در بازخريد مقرریه‌ایشان به آنها واگذار شده بود، کاهش داد و در نتیجه بر نارضایی آنان افزود.

«ماتسوکاتا ماسایوشی» که در سال ۱۸۸۱ به وزارت مالیه منصوب شد سیاستهای مؤثری برای اصلاح وضع تدبیر کرد. دولت در متوازن ساختن درآمد

و هزینه سخت کوشید ، مالیاتهای تازه بر شراب برنج و تنباکو وضع شد ، حمایت‌های مالی دولت بسیار کاهش یافت و دردخل و خرج دستگاه اداری تجدید- نظر شد. درنتیجه این تدابیر، ثبات اقتصادی به‌تدریج بازآمد و تا سال ۱۸۸۶ دولت توانست قرضه‌های دولتی را که ۸ تا ۱۰ درصد بهره داشت، با اوراق قرضه با ۵ درصد بهره جایگزین سازد. تا سال ۱۸۹۴ معادله اسکناس و پشتوانه طلا اعاده گردید.

باگذشتن مرحله شروع تحرک صنعتی و سرمایه‌گذاریهای بنیادی، دولت به اندیشه واگذاری کارخانه‌های دولتی، باستثنای صنایع نظامی ، افتاد. اعلام شد که کارخانه‌های دولتی به مزایده فروخته می‌شود. قیمت‌هایی که پیشنهاد شد ، پایین بود زیرا که کمبود سرمایه هنوز بشدت وجود داشت. پیشنهاد خرید این کارخانه‌ها هم بیشتر از سوی سوداگران و سرمایه‌داران مرتبط و آشنا بامقامات دولتی داده شد زیرا که آنان در وضعی بودند که بهتر می‌توانستند مزایا و نتایج این سرمایه‌گذاری را در آینده دور برآورد کنند. درواقع بیشتر این کارخانه‌ها ضرر می‌دادند و بعد از فروش هم سود ده نبودند. و فقط بعد از توسعه بازار داخلی، صنایع پیشگام توانستند بازده قابل ملاحظه‌ای عاید کنند و همین رونق مایه عمده عظمتی بود که چند مؤسسه بزرگ تولیدی در اقتصاد ژاپن پیدا کردند. برجسته‌ترین آنها صناعی بودند که در این سالها کارخانه‌های دولتی را خریدند: شرکت «میتسوبیشی» متعلق به «ایواساکی» در سال ۱۸۸۴ کارگاه کشتی‌سازی «ناگاساکی» را صاحب شد. خاندان «میتسوبی» از سراهای معدود بازرگانی که از دوره «توکوگاوا» بازماند و در عصر جدید توسعه پیدا کرد، کارخانه ابریشم- تابی «تومی‌یوکا» را خرید، و دیگران نیز در سایر واحدها سرمایه‌گذاری کردند. فروش کارخانه‌های دولتی نمودار مرحله تازه‌ای در سیاست اقتصادی بود که در آن کمک‌ها و سفارشهایی که به بنگاههای خصوصی داده می‌شد جایگزین مالکیت و مباشرت دولت در اداره مؤسسات تولیدی - بازرگانی شد. صنایع سنگین با اینگونه تشویق‌ها و حمایت‌ها به رشد ادامه داد. در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۳ کارگاههای کشتی سازی تازه‌ای دایر شد. در سال ۱۸۸۷ «صنایع ماشین- سازی شیبائورا» تأسیس گردید که در سال ۱۸۹۲، همزمان با چند واحد دیگر، شروع به تولید ماشین‌های برقی کرد و در همان سال نیز اولین لکوموتیو ساخت ژاپن عرضه شد. در استخراج معادن، کاربرد روشهای جدید همچنان بر تولید می‌افزود، چنانکه تولید سالانه زغال در سال ۱۸۹۵ به ۵ میلیون متریک تن رسید. زغال در آنزمان یک رقم صادراتی بود، همچنانکه مس. اما ژاپن برای

بیشتر آهن و تقریباً همه فولاد مصرف صنایع خود نیاز به خرید از خارج داشت. این کامیابیها آینده صنعت ژاپن را پایه‌ریزی کرد، اما در آنزمان هنوز در طبیعت اقتصاد و زندگی ژاپن نمود و تأثیر چشمگیر نداشت. ابداعات کوچکتر نیز در رشد اقتصادی سهمیم بود و بسرعت و وسعت کاربرد یافت: ارابه‌دستی و دوچرخه، انبارهای جدید، وسایل بهداشت اساسی، بذر بهتر و کود بیشتر، چراغ نفتی و سپس چراغ برق، ماشین بافندگی، موتورگازی برای قایق و بسیاری ساخته‌های صنعتی دیگر. ثروت ملی در درجه نخست باچنین تغییر و ابداعات کوچک افزایش پیدا کرد. قدرت خریدی که این توسعه فراهم ساخت، گسترش و سوددهی صنایع عظیم تولیدی را میسر کرد.

بیشتر پژوهندگان اقتصاد پس از نهضت ژاپن رشد صنعت نساجی را نمونه پیشرفتی که نتایج عمده در تحول مادی کشور بارآورد، دانسته‌اند. صنعت نخ-تابی و ریسندگی و بافندگی، نسبت به صنایعی مانند ماشین سازی سنگین، مستلزم دانش فنی کمتر و سرمایه‌گذاری اندک‌تر بود و می‌توانست بخوبی در کارگاههای کوچک دایر شود. این کارگاهها از نیروی کاری استفاده می‌کردند که به آسانی از خانوار روستایی فراهم می‌شد. بااین کیفیت، صنعت نساجی اولین رشته‌ای بود که سرمایه‌گذاران خصوصی را وسیعاً جلب کرد و از کمک دولت بی‌نیاز شد. منسوجات ابریشمی در این مرحله کمتر پیشرفت نمود شاید برای اینکه تقاضا بیشتر برای ابریشم خام بود نه تابیده یا منسوج. ازینرو، در سال ۱۸۹۴ فقط شمار اندکی از کارگاههای ابریشم تابی از دستگاههای خودکار استفاده می‌کردند، اما صنعت نخ‌ریسی تا اندازه بسیار ماشینی شده بود. در این صنعت شماره دستگاههای ریسندگی از ۸۰۰۰ در سال ۱۸۷۷ به ۷۷۰۰۰ در دهسال بعد افزایش یافت، که باز هم چیزی بیشتر از حد یک کارخانه متوسط «لانکاشایر» (Lancashire) نبود. اما در سال ۱۸۹۳ که ۳۸۲۰۰۰ دستگاه ریسندگی دایر

شده بود، تولید سالانه نخ به ۸۸ میلیون پاوند رسید. این ترقی با افزایش سریع مصرف مواد خام همراه بود که همه از هند وارد می‌شد. منسوج نخی بیشتر بازار داخلی داشت و پارچه‌ها اکثراً با دستگاههای کم‌عرض و باریک تولید می‌شد، اما رشد سریع بازار از سال ۱۸۹۰ صنعت نساجی را بسرعت ماشینی و خودکار کرد و این تحول، بخصوص با پیشرفت های فنی، بهره‌برداری از فرصت خوب صادرات را میسر ساخت.

رشد صنعتی و پیشرفت مرحله به مرحله که نمونه آن در نساجی ذکر شد درواقع درباره کل اقتصاد و فعالیت تولیدی صدق می‌کند. آمار فعالیت و تولید

صنعتی در آستانه جنگ با چین هرچند که در برابر معیارهای آنروز ممالک اروپایی ناچیز می‌نماید، در مقایسه با وضع یک دهه پیش ژاپن چشمگیر است. نسبت ترقی در این دوره کوتاه بیسابقه بود چنانکه مصرف صنعتی زغال بیش از شش برابر و محصول نخ پنبه بیش از بیست برابر شده بود. در سال ۱۸۹۴ مصرف زغال صنعتی به یک میلیون تن و تولید نخ به یکصد میلیون پاوند رسید. تجارت خارجی نیز با آنکه هنوز در سطح پایین، و در سالهای ۹۳-۱۸۸۳ متوسط سالانه واردات و نیز صادرات کمتر از ۸۰ میلیون ین بود، در این هنگام شروع به تغییر و تحول کرد. خرید کالاهای ساخته شده که در فاصله سالهای ۸۲-۱۸۷۸ بر رویهم ۴۸٫۶ درصد بود، در دوره ۹۷-۱۸۹۳ به ۳۵٫۱ درصد واردات تنزل کرد و، در برابر، واردات مواد خام از ۳٫۵ درصد به ۲۲٫۷ درصد کل واردات افزایش یافت. صادرات مواد ساخته شده نیز از ۷٫۲ به ۲۶٫۲ درصد بالا رفت - که عمده آن منسوجات بود، و ژاپن برای نخستین بار افزایش موازنه بازرگانی پیدا کرد. این توفیق هنوز با آنچه که ژاپن در نیمه دوم قرن بیستم به آن رسید، قابل مقایسه نبود، اما نشانه دگرگونی و تحول پدیدار شده و ثمره تلاش بیست ساله بارآمده بود. در این کامیابی‌ها با همه تأکیدی که بر تدبیر و سیاست دولت، برنامه‌ریزی، سهم شایسته سرمایه‌گذاری خصوصی و تهور و ابتکار و تلاش صاحبان صنایع می‌شود، کار و خلاقیت مردم ژاپن را نیز نباید نادیده گرفت، که این عامل اساسی و حیاتی تحول و ترقی بود. با سپری شدن سالهای آمادگی و رسیدن به دوره بهره‌برداری اقتصادی، آشکار شد که در بخش‌هایی که شرکت مردم بیشتر و دخالت دولت کمتر بوده، مانند نساجی، رشد و پیشرفت زیاده‌تر بوده است. کار دولت بیشتر برنامه‌ریزی و هدایت اقتصادی بود، اما تجدد ژاپن را در اصل مردمی پیش بردند که با جان و دل وقف کار و فعالیت و شیفته راههای تازه برای معاش و شیدای آموختن و تجربه کردن بودند و خود را آماده سازگار شدن با آداب و شیوه‌های تازه کار و زندگی نشان دادند.

اندیشه تجدد و پیشروان آن

بازتاب ژاپن در برابر غرب آمیزه‌ای بود از اندیشه‌های گوناگون و روشهای متنوع که از تفکر و منش شخصی و گروهی متفاوتی برمی‌خاست: ازیکسو،

کسانی باناخرسندی از گذشته و سنت‌های محیط خود و بملاحظه دگرگون شدن احوال کشور و پیرامون آن، می‌خواستند تا همه چیز را از خارج بیاورند و می‌گفتند که «ژاپن باید از نو متولد شود، تجدد را از امریکا و تمدن را از فرانسه ارمغان بگیرد». در این جریان هرچیز ژاپنی هدف ایراد و حمله واقع شد، تا آنجا که بسیاری از نوجوانان تغییر و اصلاح و حتی کنار نهادن زبان ژاپنی را برای «پیشرفت» ژاپن ناگزیر می‌پنداشتند. در واقع نیز این کشور یکسره فرهنگ مادی غرب را گرفت و مظاهر تمدن جدید مانند خطوط آهن و تلگراف تا قلب روستاها رسید، شیوه معماری جدید در ساختمانهای دولتی و کارخانه‌ها به کار رفت، و افکار سیاسی و اجتماعی رایج آلمان، فرانسه و انگلیس - امریکا با آموزش همگانی گسترش یافت و نیز در گروههای فراوان بحث و نقد و نظر به تفسیر و تعبیر نهاده شد. طبیعی بود که این جریان با شیوه و اندیشه سنت - پرستان ناسازگار درآید و بیم از دست رفتن ارزشهای ژاپنی در این موج دگرگونی یا خلجان و آشوب و ازهم پاشیدگی اجتماعی و بنیادی برآش این تندروی و وشتاب، محافظهکارانرا نگران دارد.

از آغاز دهه ۱۸۷۰ همراه با موج آزادیخواهی و تحول اجتماعی و فکری در ژاپن، بحث داغی درباره مسائل اساسی غربگرایی رواج گرفت و بازار انجمن - سازی، مانند دوره معروف به استبداد صغیر در ایران و مقارن آن، گرم شد. در این انجمن‌ها از آخرین افکار سیاسی و اجتماعی غربی و کاربرد آن در ژاپن گفت و گو می‌شد. در میان این گروهها، «می‌روکوشا» که در سال ۱۸۷۳ بهمت «موری آرینوری» بنیاد شد، از همه مهمتر بود زیرا که بسیاری از اعضای آن در عرصه اندیشه و آموزش نام و اعتبار پیدا کردند. ازینان «فوکوزاوا یوکیچی» (۱۹۰۱-۱۸۳۵) بنیادگذار دانشگاه معروف «کی‌یو» و «کاتو هیرویوکی» که بعد رئیس دانشگاه توکیو شد و فرهنگیان نامور دیگر بودند. «فوکوزاوا» را می‌توان نماینده این گروه دانست. او غرب را سرچشمه «تمدن و فروغ معرفت» برای ژاپن می‌دید که ارزشهای اجتماعی برابری و اصالت فردی را همراه می‌آورد. کتاب او بنام «احوال دنیای غرب» (سی‌یو - جی‌جو) که در سال ۱۸۶۶ منتشر شد، شرح ستایش - آمیزی بود از دنیای متعالی پارلمان، راههای آهن، کشتی‌های بخار، بانکها، موزه‌ها و دانشگاهها که او در سفر خود به مغرب زمین دیده و شناخته بود.

«فوکوزاوا» در جوانی که سامورایی پایین رتبه‌ای در «کیوشو» بود برای آموختن علم توپخانه و زبان هلندی به «ناگاساکی» فرستاده شد. او سپس، بابتکار خود، طب و انگلیسی هم خواند و تا سال ۱۸۶۲ در سمت‌های مترجمی

هیأت‌های سفارت ، امریکا و اروپا را هم دید. اما پس از آن، بیزار از خشم و خسونت آن سالها، از سیاست کناره‌گرفت و به تدریس و نوشتن و ترجمه کردن پرداخت . آرمان او میهنی بود، و نوشت: «هدف همه آثار من نه تنها گرد هم آوردن جوانان و بهره‌مند ساختن آنها از کتابهای خارجی، که گشودن فرهنگی ژاپن و درآوردن آن در پرتو تمدن مغرب زمین بوده است، زیرا که ژاپن فقط ازینراه در فنون جنگ و صلح نیرومند خواهد شد... مرام من اینست که انسان باید ایمان را در استقلال و احترام به نفس بیابد». او با تأکید نیاز به دگرگونی، خواست که ارزشهای جامعه طبقاتی و اصول خشک کنفوسیوسی دور ریخته شود. کتاب «فوکوزاوا» بنام «تشویق دانش» (گاکومون نو سوسومه) که در سال ۱۸۷۲ انتشار یافت با این عبارت معروف شروع می‌شد که «خداوند هیچ انسانی را برتر از انسان دیگر، یا کسی را فروتر از دیگری نیافریده است». کتاب دیگر او برای «اصول تمدن» (بونمی‌رون نوگایریاکو) که در سال ۱۸۷۵ درآمد، کوشیده بود تا مفهوم تمدن جدید را برای ژاپنی‌ها روشن سازد، و از آنها می‌خواست که خود را از بند گذشته رها سازند، زیرا که چون آزادی فراهم آید «هیچ چیز در جهان نمی‌تواند سد راه همت و حجاب فکرت انسان باشد». درنظر «فوکوزاوا» مایه‌های پرفروغ پیشرفت و آزادی فردی در سیاست و فرهنگ تجلی دارد: «در بررسی تمدنهای غرب و شرق دریافته‌ام که هرکدام اینها نکات قوت و ضعفی در تعلیمات اخلاقی و بینش علمی خود دارند... باقبول اینکه سرنوشت یک ملت به آموزش مردمش بسته است، باید که تفاوتی اساسی در آموزش مردم غرب و شرق باشد ... در آموزش شرق که بفراوانی از تعلیمات کنفوسیوسی انباشته است، دوچیز را مفقود می‌بینم ، یکی «منطق» و یکی «عدد»، هرچند که هیچ‌کس نمی‌تواند از قوانین «علت» و «عدد» بگریزد... ژاپن جز با دریافتن و درکار آوردن کامل این دو مفهوم اساسی نخواهد توانست خود را درمیان ملل بزرگ عالم جای دهد .» (زندگینامه «فوکوزاوا» بقلم خود او).

«فوکوزاوا» تقید مکتب نوکنفوسیوسی را نمی‌پسندید، هرچند که انتظام و تعادل را در آن تحسین می‌کرد، و نیز با همه خصایص سادگی، سرگی و میهنی بودن آیین «شینتو»، نمی‌توانست آنرا در جای یک مذهب بپذیرد. در آیین بودا هم با اعتقادی که به جلالت انسان و رویارویی با حقایق دشوار زندگی داشت ، به مکتب ذن نزدیک شد، اما بهره‌مندی از راحت و نعمت زندگی را بر فقر و قناعت ذن ترجیح می‌داد. مکتب «شیزان» بودایی را هم بخاطر داعیه رستگار ساختن همه انسانها بجای اشراق معدودی از عارفان، می‌پسندید. نویسندگان غربی

کوشیده‌اند تا «فوکوزاوا» را شیفته و شیدای مسیحیت نشان دهند و سخن او را از «پرتو تمدن» و تاباندن آن به ژاپن به «فروغ عیسویت» تعبیر کرده‌اند. اما واقع اینست که او باتوجه اعلا به مسیحیت برای فردگرایی آن، تنفر و ناروایی بسیاری از مبلغان آیین عیسی را که کاملاً جاهل به فرهنگ تاریخی ملتهایی بودند که خیال یا داعیه هدایت آنها را داشتند، محکوم ساخت.*

«فوکوزاوا» با همه تأکید به ضرورت الگو گرفتن از اندیشه و روش باخترا - زمین، به مایه و قابلیت ژاپنی برای پیشرفت اعتقاد داشت. همین آگاهی و اعتماد و غرور بجای اندیشمندان و رهبران تجدد را باید از موجبات عظمت ژاپن امروز دانست، همچنانکه روحیه‌ای مغایر آن در مردم و زمامداران دیگر سرزمین‌های آسیایی را که از خود سرخورده و نومید شدند، فاجعه‌آور و ویرانگر بوده است. در زندگینامه «فوکوزاوا» نوشته خود او می‌خوانیم: «...می‌خواهم به مباحثاتم برای این توفیق ژاپن اذعان کنم... ما ژاپنی‌ها نخستین کشتی بخار را در سال ۱۸۵۳ دیدیم... در سال ۱۸۵۵ به آموختن دریانوردی از هلندیها در «ناگاساکی» شروع کردیم، و تا سال ۱۸۶۰ در این دانش تا آنجا پیش رفته بودیم که توانستیم یک کشتی را در دل اقیانوس آرام برانیم. فقط پس از هفت سال از دیدن کشتی بخار و پس از پنج سال تمرین، بی‌یاری کارشناسان خارجی از اقیانوس آرام گذشتیم... ما، بی‌غرور نابجا، می‌توانیم بر جهان ببالیم.» (این کشتی پس از باز شدن ژاپن به روی جهان خارج، یکی از نخستین هیأت‌های ژاپنی را به امریکا، سانفرانسیسکو، برد و بازگرداند).

«فوکوزاوا» نمونه اندیشمندان ترقیخواه عصر «میجی» است. اما فکر تحول و تعالی دیرزمانی پیش‌ازین اهل بینش و مکتب‌های اندیشه ژاپن را به خود

* شماری از اندیشمندان این دوره تمدن مادی اروپا را با آیین عیسی هم‌زاد می‌دیدند و مسیحیت را جوهر معرفت می‌پنداشتند. «ناکامورا ماسانائو» از اعضای «مروکوشا» چنان فریفته این تصور بود که در سال ۱۸۷۲ هنر و تکنولوژی غربی منهای مسیحیت را مانند صدف بی‌جان یا گردوی بی‌مغز دانست. «نی‌ئی شیمایا جوع» در بازگشت از سالها آموزش مسیحی در امریکا در سال ۱۸۷۵ «دعوت شده‌ام» را بنام مکتبی برای پیشبرد اصول مسیحی در ژاپن بنیاد کرد. با ازمیان رفتن منع فعالیت مبلغان مسیحی در سال ۱۸۷۳، میسیونرها شروع به دزدیدن فکر ژاپنی‌ها کردند و چندی هم در میان ساموراییهای پیشین توفیقی یافتند، که اینان وفاداری خود به «دایمیو» را با ایمان به «خدای غرب متمدن» جایگزین می‌ساختند. بنابه برآورد غربیان، تا سال ۱۸۸۰ حدود ۳۰۰۰۰ ژاپنی به مسیحیت درآمده بودند و این شمار تا سال ۱۸۹۰ سه برابر شد تا آنکه پیروزیهای جدید ژاپن خودشناسی تازه‌ای فراآورد و این تب فرو نشست.

داشته بود. مکتب «میتو» در این میان ممتاز است.

مکتب یا فرهنگستان تازه «میتو» در قرن هفده بوسیله «توکوگاوا میتسوکونه» بمنظور تدوین تاریخ رسمی ژاپن تأسیس شد. نگارش این تاریخ تا اوایل قرن بیستم به انجام نرسید، اما در قرن هیجده و نیمه اول قرن نوزده تیره «میتو» از خاندان «توکوگاوا» پیوسته برنمودش افزود. مباشرت بسیاری از دانشمندان برجسته در این کار تاریخ نگاری در اعتبار «میتو» مؤثر بود و پس از آنهم که «ناریاکی» رئیس این طایفه شد و پسر او با نبودن وارثی در تیره اصلی «توکوگاوا» جانشین مقام شوگونی گردید، اقبال سیاسی «میتو» بالا گرفت. اعتلای خاندان و اندیشه «میتو» تا اندازه بسیار بواسطه نظریه‌های ساده و مؤثری نیز بود که اعضای این مکتب ارائه دادند، که در شعارهای «شینتو» و آیین کنفوسیوس یکی است! (شین جی - فونی)، «ادب و نظامیگری باهم ناسازگار نیستند» (بومبو - فوگی) و «وفاداری به فرمانروا و اطاعت از والدین در اصل یک چیز است» (چو کوء - ایپون) خلاصه می‌شد. در اینجا هدف آن بود که عوامل اصلی دینی، دانشی و سیاسی کشور را در برابر تهدید خارجی همبسته و متحد سازد. پاسخ دانشمندان مکتب «میتو» را به مسئله اصلی این سالها که «با خارجی‌ها چگونه باید رفتار کرد؟» می‌توان در بینش آنها از تاریخ ژاپن چنانکه در تدوین «دای - نیهون - شی» پیداست، یافت. اساس تاریخی بنیاد «شوگون» در سرکوبی «آینوها» (وحشیان شمالی) بود و شوگون بنام سپهسالار سرکوبگر بربریان مأمور آن شده بود. پس، کار اصلی «شوگون» مبارزه با وحشیان بود. اما «توکوگاوا» با تمکین به خواست «بربریان» امریکا زمینه اعتماد را باخته و بنیاد فرمانروایی خود را سست کرده بود. تدبیر اندیشمندان «میتو» که خود تیره‌ای از خاندان «توکوگاوا» و در پی ترمیم وضع بود، چنانکه «آیزاوا سی‌شی‌سای» (۱۷۸۲-۱۸۶۳) و «فوجیتا توءکو» (۱۸۵۵-۱۸۰۶) مطرح ساختند، آن بود که با وحشیان تازه با همان رفتار خشن و تحقیرآمیز که با «آینو»ها باید طرف شد. در بحبوحه بحرانی که در نیمه قرن نوزده ژاپن را فراگرفته بود، شعار «درود بر امپراتور، اخراج وحشیان» که از مکتب «میتو» بیرون آمد، در انگیزش هیجان عمومی در سوی محور ساختن درگاه و سلسله امپراتوری برای احساسات پرشور ملی اثری شگفت داشت. اما همان سادگی و کلی بودن این شعار آنرا چنان دستخوش تعبیرهای گوناگون ساخت که خواسته «درود بر امپراتور» که دعوت به وحدت ملی بود، برخلاف نظر طراحان آن به صورت «اعاده قدرت امپراتور» درآمد و به دعوتی برای تسلیم قدرت و اختیارات «شوگون» به پادشاه انجامید.

بهمن سان، فریاد «اخراج وحشیان» که ابتدا طرد و رد مطلق و چشم بسته هرگونه مراوده با غرب بود، درگذر چند سال چنان طرح و تعبیر شد که باز شدن کشور را تنها راه عملی برای بنیاد کردن قدرت ژاپن در برابر غرب شناخت. در این تحول تند فکری درباره این مسائل «ساکوما شوعزان» (۱۸۶۴-۱۸۱۱) و شاگرد او «یوشیدا شوئین» (۱۸۵۹-۱۸۳۰) را می توان حلقه پیوندی میان اندیشه کهنه و نو دید.

«ساکوما» با همه اعتقاد به شعار «درود برامپراتور، اخراج بربریان» دید روشنی داشت و از نخستین کسانی بود که به آموختن فن توپ ریزی غربی پرداخت. در برنامه هشت ماده ای که او به امیر خود تسلیم کرد تا پایه سیاست «شوگون» شود، هواداری سخت او از رویه انزوا و نیز گرفتن پیشرفتهای فنی غرب پیداست. او در این برنامه از تقویت استحکامات و پیشرفت اسلحه سازی، توسعه کشتی سازی و دریانوردی، گسترش آموزش عمومی و اصلاحات اداری حمایت می کرد.

«یوشیدا شوئین» که درین سالها شاگرد «ساکوما» بود، سرنوشت دیگری یافت. او کوشید تا با پنهان شدن در یکی از کشتیهای ناوگان «پری» به باختر - زمین برود، اما او را یافتند و به مقامات «شوگونی» سپردند. او و استادش بدشواری از کیفر مرگ نجات یافتند و پس از یکسال از زندان آزاد و درخانه شان زیر نظر گرفته شدند. اما «ساکوما» از پانزده سالگی و به بحث مؤثر در امور سیاسی و نظامی ادامه داد. یادداشتهای زندان او با این سخن که بازتاب گفته معروف «کنفوسیوس» است تمام می شود:

«دربست سالگی دریافتم که باید سهمی در کار حکومت داشته باشم
«در سی سالگی دانستم که کاری در زندگی ملت برعهده دارم
در چهل سالگی فهمیدم که وظیفه ای در حیات همه جهان باید ایفاء کنم»
(مکالمات، کتاب دوم، بخش ۴).

«ساکوما» با شعارهای «باز شدن کشور» (به روی غرب)، «وحدت دولت لشکری و کشوری» و بخصوص عبارت معروف او «اخلاقیات شرقی و علوم غربی» (تویو نو دوعتوکو سییو نو گاکوگی) شناخته می شود. او در این شعار اعتقاد خود را به سازش دادن میراث اخلاقی شرق و دانش فنی غرب بیان کرد، و در کتابش، «مروری بر خطاهایم»، نوشت:

«مرد فرزانه پنج گونه خوشی دارد، که ثروت و مقام در آنمیان نیست: ۱- خانواده او آداب شناس باشد و در صلح و صفا زندگی

کند، ۲- به دیگران عطوفت دارد و از آنها مهربانی ببیند، تا در میان سر و همسر سرافراز باشد، ۳- نمونه انسان دانشی و آزاده باشد و در همه حال به‌وظیفه خود شاد و درکار خود خشنود، ۴- با به دنیا آمدن در این عصر که افق علوم بوسیله غربیان باز شده است می‌تواند چیزهای تازه بداند، و ۵- اخلاقیات شرق و فنون علمی غرب را به‌کار گیرد، و نه از جنبه معنوی و نه از وجهه مادی زندگی غافل ماند. علوم عقلی و نقلی را باهم جمع کند و با آن به خلق بهره رساند. این پنجمین خوشی است.»

«یوشیدا شوئین» نیز در خانواده سامورایی فقیری بارآمد. پدرش کشاورز بود و معلمی هم می‌کرد و از اعتقاد به تعلیمات «یاماگاتا سوکوه» درباره آیین سلحشوری را (که بعداً «بوشیدو» نام گرفت) از پدر به‌ارث برد، و نیز با اصول علم نظامی قدیم چین از راه کتاب «فن جنگ» نوشته «سون ته زو» آشنایی و دلبستگی نزدیک یافت، احساسی از رسالت جهانی درخود دید و به‌هرجا سفر کرد و در شمال ژاپن به مکتب «میتو» برخورد که می‌گفت رسالت آسمانی ژاپن آنست که غرب را به‌زیر آورد و حکومتی جهانی برهبری سلسله راستین امپراتوری ایجاد کند. او که نوشته «منزیوس» کتاب اصلی تدریش بود، به توجیه ضمنی این حکیم نامدار چینی توسل و تأکید نمود که قیام علیه فرمانروای ناصالح رواست*، و به‌ناتوانی «شوگون» از عمل باقتضای سمت و تصدیش که «سرکوبی

* این تعبیر را می‌توان بانظریه شماری از دانشمندان ایران اسلامی درباره صلاحیت فرمانروا و فلسفه حکومت مقایسه کرد. خواجه نصیر طوسی و ابن سینا در این میان جای خاص دارند. خواجه نصیر صلاحیت پادشاه را به عدالت می‌داند و در کتاب «اخلاق ناصری» عادل را کسی می‌شناسد که چیزهای نامتناسب و نامتساوی را مساوات می‌دهد، و می‌نویسد: حفظ عدالت در میان خلق بی سه چیز صورت نپذیرد، که عبارتند از ناموس الهی و حاکم انسانی و دینار. در معنی کلمه «ناموس» می‌گوید که آن در اصطلاح ارسطو تدبیر و سیاست بود و آنچه بدان ماند، و می‌نویسد: «پادشاه عادل حاکم بسویت باشد...» این نظریه در معارضه با عقیده فقیهانی است که اصل رضای به حکومت بد را توجیه کرده و «چهل سال ظلم سلطان را بهتر از یک ساعت خودسری مردمان» دانسته بودند.

ابن سینا نیز در بحث از وظایف «سائنس» یعنی کسی که «سیاست مدینه» یا اداره سیاست مملکت را برعهده دارد، به منشی شخصی او که همانا «اخلاق و عادات» است نظر می‌نماید که آن باید به «عدالت» انجامد و این به تفوق مطلق فرمانروا در قلمرو خود می‌رسد (رک: رجب زاده، هاشم: آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران، توس، ۱۳۵۵، ص ۱۱۴-۱۱۳).

وحشیان» بود اشاره نمود. «یوشیدا» این بی‌کفایتی را در سراسر دستگاه دیوانسالاری یافت و معتقد شد که فقط آنانکه نزدیک به خاکند، پاکند، و تنها در میان کشاورزان می‌توان مردانی از جان گذشته یافت که برخیزند و این دستگاه را براندازند. این تعبیر و دعوتی به انقلاب بود. نظریه پردازان همگام با تحول اجتماعی پیش می‌رفتند و هم آنرا پیش می‌بردند.



هدف رهبران نهضت «میجی» و طراحان تحول پس از نهضت در شعار «کشور غنی، ارتش قوی» پیداست. آنها در راه این هدف بلندپروازانه دو وجهه عمده نشان دادند: یکی آمادگی برای آزمودن شیوه‌های تازه و دیگر وفادار ماندن به ارزشها و آرمانهای سنتی. ویژگی دیگر رهبری «میجی» که از توانائیش برای تلفیق چنین تمایلات ناهم‌ساز برمی‌آمد، اعتدال آن بود. عنوانی که به این تحول داده شد و آنرا «نهضت رجعت» یا «نهضت اعاده قدرت امپراتور» خواندند، از شعار «نظام قدیم را بازآورید» یا «فوکو» گرفته شد که از قاموس نوکنفوسیوسی چین عهد سلسله «سونگ» به آنها رسیده بود، دوره‌ای که با اتخاذ یکپارچه این قالب و مفهوم آن بنیاد امپراتوری عظمت تازه‌ای یافت. بخشی ازین بنیاد و روح آن در نظام نوین بازماند.

بینش امپراتور «میجی» به بنیاد آسمانی پادشاهی ژاپن اعتلایی تازه داد. این پادشاه طبعی میانه‌رو و محتاط داشت، اما در کار مملکت بسیار جدی بود و آرام و استوار کار خود را می‌کرد*. با همه انتکاء به مشاورانش، در هنگام تصمیم‌های خطیر قضاوت شخص او غالب بود. در این مرحله تاریخی که نفوذ و قدرت عظیم در اختیار یک فرد درآمده بود، کسی بابینش و انضباط نفسانی کمتر

* مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) که در سفر به ژاپن همراه اتابک به حضور «میجی» نیز رسید، این دیدار را چنین وصف می‌کند: «... پس از بیست دقیقه احضار شدیم. امپراتور در اتاق جنب تالار که قدری هم تاریک بود جلو صندلی‌ئی از چوب فوق‌ل و ظاهراً کار هند ایستاده بود، سر برهنه و چون مجسمه بی‌حرکت ... تا ما از اتاق خارج نشده بودیم سیخ سر جای خود ایستاده بود. بعد از در دیگر تشریف بردند. پادشاه مردی خوش‌اندام و خوش‌سیما بود، چشم و ابرو و موی سیاه داشت. پیچیدگی چشم ظاهر نبود، رنگ بشره سبزه تند بود. قیافه جازم و جاذب داشت. گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاص تصرف روسها پرت آرطور را از قصر خود بیرون نرفته است و آنی از صرافت تدارک بیرون نیست.» (هدایت، تشریف به مکه از راه چین و ژاپن و امریکا، ص ۱۰۱).

چه بسا که مقاومت رهبران نهضت را برمی‌انگیخت و به مساعی تحدید قدرت پادشاه بوسایل مشروطه پیروبال می‌داد. اما این رهبران احساس کردند که در خدمت پادشاهی پرعاطفه و سلیم تأمین بیشتری دارند تا در چنگ عامه متلون، و ازینرو در اعتلای سلطنت همراه شدند. چنین بود که امپراتور «میجی» مظهر و نیز مرجع دوقدرت متحدساز اجتماعی در ژاپن نوین شد، یکی ملی‌گرایی و دیگری اخلاقیات و حیات معنوی. این پادشاه در دستخط‌هایی که در آن مردم را از آمال و افکارش آگاه می‌ساخت، بیشتر درپایه فرمانروای فرزانه زمان باستان سخن می‌گفت، چنانکه گویی رهنمود اخلاقی به فرزندانش می‌دهد.

سهم رهبران «میجی» نیز در اندیشه حکومت و تدبیر کار مملکت بسیار بود. رهبری واقعی دولت «میجی» نه از امیران ولایات نهضت خواه، که بیشتر از رده سامورایی‌های جوان و پایین‌رتبه برآمد. آنها به ندای «یوشیدا شوئین» که «قهرمان کلاه حصیری‌ها» (اصطلاحی معادل «کلاه نمدها» که سید جمال‌الدین اسدآبادی در ایران خطاب به عامه و برای انگیزتن شور و غرور آنها به کار می‌برد) باید برپای خیزد و اشرافیت فرقت را سرنگون سازد، پاسخ دادند. «کیدو کوئین» (۱۸۷۷-۱۸۳۳) یکی از آنها بود. این سامورایی ولایت «چوء شوء» و شاگرد «یوشیدا شوئین»، زود به بی‌نتیجه بودن تظاهرات ضد خارجی بی‌پشتوانه قدرت نظامی پی‌برد و تلاش بسیار در متجدد ساختن نیروهای «چوء شوء» و رهبری آن علیه حکومت سپهسالاری نمود. او در مذاکره توانا بود و این مهارت را در ساخت و پرداخت ائتلاف نیروهایی که سرانجام «توکوگاوا» را سرنگون کردند، درکار آورد و در نظام تازه نیز با سیاست و فراست و نفوذ خود «دایمیو»های عضو ائتلاف را به تقدیم اقطاع و اراضی اقطاعیشان به امپراتور راضی کرد. او در سفری که با هیأت «ایواکورا» به باخترزمین رفت، از عقب ماندگی ژاپن سخت متأثر شد و اعتقاد یافت که باید همت و توان را بر اصلاحات داخلی گمارد. «کیدو» با جنگ با کره مخالف بود، اما شتاب چشم بسته دولت در اصلاحات - بخصوص در بازخرید مقرری ساموراییها - نیز با حس عدالتخواهی او ناسازگار درآمد و از دولت کناره گرفت و تا مرگ زودرسش همچنان ناراضی از حکومت - که در تسلط «اوکوبو» بود - اما مخالف قیام در برابر آن، ماند. «کیدو» اعتقاد داشت که باید مردم را از پیشرفتهای باخترزمین بهتر آگاه ساخت و ازینراه به دانش عمومی افزود.

«سایگو تاکاموری» رهبر نهضت از ایالت «ساتسوما» که کارش سرانجام به شورش کشید، نام خود را میان قهرمانان ناکام ژاپن ثبت کرده است. او که

بقول مهدیقلی هدایت «امیر هزارمرد» بود، و بسرداری نیروهای «ساتسوما» همراه با «کیدو» و نیروهای «چوئ شوء توکوگاوا» را سرنگون کرد، مانند او از رفتار دولت جدید با طبقه رزمنده قدیم آزرده شد و نیز از جریان تند غربگرایی که بگمان او داشت ارزشهای قدیم را از میان می برد. این «هایکو» (شعر کوتاه) را ازو دانسته اند:

من سفینه ای ام	شیکی شیما نو
تقدیم شده به میهنم،	میچی نی
اگر باد و توفانست، بگذار بیاید	واگا می ئو سوته ئوبونه
اگر موج خروشانست،	کازه فوکابا فوکه
بگذار برآید	نامی تاتابا تاته

«اوکوبو توشی میچی» یار دبستانی «سایگو»، مرد سیاست بود، همچنانکه «سایگو» دلبسته جنگ. همین تفاوت طبع سرانجام نقاری بر سر مسئله کره میانشان پیش آورد. «اوکوبو» معتقد به نظم داخلی و پیشرفت مرحله به مرحله، و مظهر خصائل دولتمردان «میچی» بود. وسعت نظر او را در فراگذشتن از احساس تعصب طایفه ای و حمایت از مردانی از دیگر ولایات، مانند «ایتو» از «چوئ شوء» و «اوکوما» از «هیزن» ستوده اند. او پس از آرام یافتن کشور به دنبال شکست شورش «سایگو»، نیروی محرک و طراح اصلی تجدد ژاپن شد. «کیدو» و «سایگو» و «اوکوبو»، سه قهرمان نهضت، همه در جوانی و بفاصله یکسال از یکدیگر درگذشتند، اما آینده نگری «اوکوبو» مردانی را که قرار بود کار رهبری آنها را در دوره بلند پادشاهی «میچی» به سرانجام رسانند، آماده کرده بود.

از هدفهای اساسی اصلاحات دوره «میچی» جلب احترام ممالک غربی و پاک ساختن ژاپن از ننگ بزور گشوده شدن دروازه هایش بود. این مقصود با رهبری «ایتو هیروبومی» (۱۸۴۱-۱۹۰۹) به انجام رسید، نخست با برقراری مشروطه و حکومت قانون و سپس با نشان دادن قدرت تازه نظامی در جنگ با چین و، در نتیجه آن، تجددنظر در پیمانهای تحمیلی. «ایتو» را می توان معمار اصلی ژاپن نوین دانست. اندیشه و شیوه او نمودار رسم و راه ژاپن دوره «میچی» بود که یک چشم را به غرب و چشم دیگر را به ملیت و خصال ویژه خود داشت. این رسم و راه را «ایتو» و یارانش «کوکوتای» یا جوهر حاکمیت ملی نام دادند. او در سخنانی به مناسبت اعطای قانون اساسی در سال ۱۸۸۹ به ویژگی این تحول در ژاپن در مقایسه با غرب تأکید نمود و کوشید تا قدمت و ترجیح حکومت شورا در آلمان را که به مشرب او نزدیکتر بود، نسبت به مشروطیت انگلوساکسون،

ثابت کند. «ایتو» از استادش «یوشیدا شوئین» آموخت که هر لحظه برای مرگ آماده باشد و نیز، به تعلیم او، اعتقاد یافت که گرفتن دانش دست اول از غرب ناگزیر است. اما او می‌خواست راه میانه‌ای را میان استبداد و دموکراسی در جهت سلطنت مشروطه مبتنی بر ارزشهای کنفوسیوسی تبلیغ کند، و نیز به مسئولیت‌های خطیری که مردم در استفاده از آزادیها دارند تأکید کرد.

اگر «ایتو» مظهر وحدت و همبستگی و ثبات و تداوم در ژاپن «میجی» بوده است، «اوکوما شیگه نوبو» را باید تجسم مخالفت سازنده، اصلاحات حاد اما تدریجی و پذیرش خوشبینانه غرب دانست. جریان‌ی که ایندو رهبری آنرا داشتند، نمودار خصلت ارزنده ژاپن دوره «میجی» می‌باشد که آن ظرفیت حفظ تعادل فعال و سازنده میان نیروهای رقیب و پیشبرد ورشد فعالیت‌های تازه و متنوع مؤثر در حیات ملی است. کوچکترین ولایتی که به اتحاد چهارگانه ضد «توکوگاوا» پیوست «هیزن»، تیولی خاندان «نابه‌شیما» در جنوب غرب ژاپن بود، و از آنجا تنها «اوکوما» در حلقه بالای رهبری درآمد. او در زادگاه خود «ناگاساکی» هلندی و انگلیسی آموخته و این دانش همراه با قدرت سخنوری، شخصیت نافذ و قامت گیرای او مایه ترقیش شد. هنگامیکه غلبه رهبران «ساتسوما» و «چو شوء» در مسئله مشروطیت اورا از دولت کنار زد، استعداد شگرف «اوکوما» و اعتبار شخصی او در خدمت نهضت حزبی درآمد. او که بیشتر دوستدار پیشرفت محافظه‌کارانه به الگوی انگلیس بود، با تشکیل حزب سیاسی خود برای تغییر منضبط در سوی لیبرالیسم کوشید.

«ایتاگاکي تائیسوکه» که در ژانویه ۱۸۷۴ همراه با «سایگو» و یاران دیگرش بر سر مسئله کره از دولت بیرون رفت، پیشدار آزادیخواهی در دوره «میجی» شناخته می‌شود و این بیانش پس از زخمی شدن در سوء قصدی به او معروف است که «ایتاگاکي» شاید بمیرد، اما آزادی هرگز نمی‌میرد». او در سال ۱۸۸۰، در سخنرانی‌اش برای حزب لیبرال، که رهبری آنرا داشت، بر آزادی چون وسیله تحکیم وحدت ملی تأکید کرد، که مستلزم احساس شدید مسئولیت فردی و انضباط در جهت پیشرفت مصلحت عموم است. این تأکید بیشتر بر مسئولیت و نه به حق و آزادی شاید که برخاسته از اصل و روح سامورایی او بود و نیز دشواریهایی که در ایجاد انضباط حزبی تجربه کرده بود.

بیشتر بمایه اندیشه و اخلاص و کوشایی این رهبران بود که ژاپن با همه تب و تاب‌ها و ناآرامیهای دوره نهضت و سالهای پس از آن، از آزمون تجدد بیروز بیرون آمد. در فاصله سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۷۷ کشور نوی ساخته شد که

بحران ، ناآرامی و آشوب دوره تحول را از سر گذرانده بود، و میان سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۹۰ تدبیر و انجام اصلاحات پر دامنه اجتماعی، اقتصادی و آموزشی به ژاپن امکان داد تا تنش و تلاطم دوره پیشرفت اقتصادی و تحول سیاسی را پشت سر بگذارد. در سال ۱۸۹۰ ژاپن دیگر می‌توانست به توسعه صنایع سنگین بپردازد و نیز سیاست مستقل خود را در صحنه بین‌المللی به اجرا درآورد. میان سالهای ۱۸۹۴ و ۱۹۰۵ ژاپن با دو آزمون قدرت در دو جنگ - با چین و با روسیه - و با پیروز برآمدن از آنها، و بستن پیمان اتحادی با بریتانیا ، خود را عضو برابر ملل متمدن یافت و در جرگه قدرتهای غربی پذیرفته دید.

فرهنگ ، هنر و ادب در سالهای پس از نهضت

دگرگونیهای شگرف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که تأثیر اندیشه‌ها و تلاشهای تازه است در آیین ادبیات و فرهنگ مردم بازتاب می‌یابد یا، به سخن دیگر، خود تصویر پرداز عصر نوین می‌شود. جامعه «میجی» نیز از این تأثیر برکنار نبود، اما در دهسال نخست پس از نهضت گرایش تازه، بویژه کشش غرب، در ادبیات محسوس نشد، زیرا که مردم بیش از آن گرفتار مسائل اقتصاد و سیاست عصر تحول بودند که بتوانند به تفنن‌های ذوقی بپردازند، هرچند که تأثیر بنیادی مایه‌های فرهنگی - مانند اندیشه‌ها و مکتب‌ها، کتب، روزنامه‌ها و تاندازه‌ای هنر و ادبیات - در پیش بردن نهضت و شکل دادن به جامعه نوین مسلم بود. از نیمه دهه ۱۹۷۰ رفته رفته ترجمه‌هایی از آثار غربی، از نقد ادبی و داستان گرفته - مانند نوشته‌های شکسپیر (Shakespeare) - تا آثار فلسفی و فکری ، ظاهر شد. گروهی از اندیشمندان ژاپن، مانند «فوکوزاوا»، عرضه آثار نوع اخیر را از وسایل عمده وصول به هدف تجدد ژاپن می‌دانستند. ازینگونه آثار کتابهایی مانند «خودیاری» (Self-Help) نوشته «ساموئل اسمایلز» (Samuel Smiles) - در سال ۱۸۷۱ - و دور دنیا در هشتاد روز نوشته «ژول ورن» (Jules Verne) - در سال ۱۸۷۸ - ترجمه و منتشر شد. کتابهای دیگری هم مانند سفرهای روبینسون کروزوئه، قصه‌های «آسپ» (Aesop Fables) و هزارویکشب - بیشتر برای جوانان و نوجوانان - به ژاپنی انتشار یافت، و از نوشته‌های متفکران کتابهایی مانند «مدینه فاضله» (Utopia) از «مور» (Moore) و قرارداد اجتماعی (Contract Social) از «ژان ژاک روسو» (Rousseau) تا سال ۱۸۸۰ عرضه شد.

در دهه بعد به نویسندگان جدیدتر مانند «تورگنوف» (Turgenov) ، «داستایوفسکی» (Dostoievsky) ، «تولستوی» (Tolstoy) ، «ویکتور هوگو» (Victor Hugo) و «ایبسن» (Ibsen) توجه شد و در این میان ژاپن هم داستان نویسان نامدار خود را پرورد. شاید «ناتسومه سوسه‌کی» (۱۸۶۷-۱۹۱۶) را بتوان نماینده این گروه دانست که در سالهای گردش قرن ، نوشته‌هایش نمودار بینش عالی او از مسائل اجتماعی و روح و طبیعت آدمی و سرشار از طنز کوبنده در انتقاد از نارواییها و نابسامانیهای زندگی و جامعه بود و ژاپنی‌ها را شیفته ساخت. «سوسه‌کی» را برزگترین داستان‌نویس دوره «میجی» دانسته‌اند ، که برای شعرهای چینی و قطعه‌های «هایکو» و انتقادهای ادبیش هم معروف است. او پیش از آنکه به عنوان داستان نویس و باکتاب «بوچان» (آقازاده) وارد جهان ادب شود، استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه سلطنتی توکیو بود و برای همین سابقه تحصیل و تدریس نفوذ نوول‌های انگلیسی در چند اثر نخستین او پیدا است، اما داستانهای او رفته رفته لحنی فلسفی پیدا کرد که بیشتر از شرق مایه می‌گرفت. «بوچان» که در سال ۱۹۰۶ چاپ شد، و شاید محبوبترین داستان او باشد، داستان زندگی و تجربه‌های جوانیست که در توکیو بزرگ می‌شود و سپس برای کار معلمی به شهرستان دورافتاده‌ای در جزیره «کیوشو» می‌رود.

جنبه‌های ذوقی دیگر زندگی مانند نقاشی هم از غرب تأثیر گرفت و مایه‌های تازه آن با تأسیس مدرسه دولتی هنر در سال ۱۸۷۶ ترویج شد. معماری چنان فن عملی شناخته شد که در دانشگاه سلطنتی توکیو جزء رشته‌های مهندسی درآمد. نگاه به غرب، بویژه در زمینه هنر، موجب سردرگمی شد که آثار آن هنوز هم پیدا است. ذوقیات ژاپن دستخوش دو معیار یکسره متفاوت شد. در معماری ، یکجا نشانه ذوق اروپایی معاصر در دنیای ساختمانهای دولتی ، بانکها ، ایستگاههای راه‌آهن آشکار می‌نمود، و یکجا نیز ارزشهای سنتی سراپا نمایان بود چنانکه در بنای زیارتگاهها و خانه‌ها.

تجدد هنری به تأثر هم راه یافت و در کنار نمایشهای سنتی ژاپنی ، «نوع» و «کابوکی» ، تماشاخانه‌هایی برای اجراهای غربی ساخته شد که در آنها داستان-های ترجمه شده خارجی و همچنین داستانهای ژاپنی که برای نمایش تنظیم شده بود، به روی صحنه می‌آمد. داستانها واقع‌گراتر شد و به موضوع‌های مورد توجه مردم این زمان ، مانند سیاست و تاریخ و وضع جهان پرداخت. یکی از این کتابها به نام «کاجین نوکی‌گو» (دیدنیهای عجیب زن متشخص) خواننده را همراه دو زن زیبا به مروری بر نهضت‌های انقلابی و آزادیخواهی جهان می‌برد.

با نمایان شدن اهمیت ادبیات در جهت دادن فکری مردم و با توسعه وسایل ارتباط جمعی، نویسندگی هرچه بیشتر در خدمت جریانها و آرمانهای اجتماعی، بخصوص میهنی، درآمد. دولت از هیچ فرصتی برای تبلیغات سیاسی ازینراه غافل نماند. روزنامه‌های این دوره نیز در سیاسی بودن و بدزبانی و آزادی و گستاخی قلم، نمونه بودند. دولت در برابر قلم‌های مخالف، حربه سانسور را درکار آورد، ونیز به سهم خود برنامه‌ای را برای القاء نظرات سیاسی و اصولی دنبال کرد، باین هدف که امپراتور را کانون وحدت ملی سازد. وسیله اصلی در این کار باور و جوهر آیین «شینتو» بود که قدرت امپراتور را ملهم و مورث از نیاکان آسمانی او دانسته است. آموزش در این رهگذر اهمیت بسیار داشت، همچنین نظام وظیفه. در آموزش سربازان به اصل وفاداری به مقامی که فرمانده کل قوا، فرمانروای کشور و فرزند آسمان بود، تأکید می‌شد. در مدرسه‌ها نیز درس «اخلاق» در برنامه آموزشی منظور شد که بر وفاداری به امپراتور و اطاعت از والدین تأکید داشت، تا منش و رفتار نسل آینده متناسب با وظایف ملی آنها شکل گیرد.

با فرمان سال ۱۸۹۰ امپراتوری درباره آموزش، کتابهای درسی ابتدایی صورت ملی یکسان یافت وبخصوص در کتابهای تاریخ، آغاز تاریخ ژاپن بروایت افسانه‌ای تدریس می‌شد. ازین پس آموزش، احساسات میهنی و روح نظامیگری باهم پیوندی نزدیک داشتند. همراه با این «رجعت» فرهنگی، موج بازنگری به دیگر ارزشهای ژاپنی هم برخاست بسیاری کسان، سرخورده از شور بی‌اندازه مردم در گرفتن مظاهر زندگی اروپایی مانند لباس و آداب، خواستند که ازینها هرچه می‌توانند دوری کنند. دیگران، که میانه‌روتر بودند، به بازیابی هنرها و سرگرمیهای ژاپنی که توجه بیدریغ به غرب آنها را فراموش ساخته بود، پرداختند. در سال ۱۸۸۱ انجمنی برای احیای علاقه مردم به نقاشی و هنرهای مستظرفه ژاپن بنیاد شد. در همانسال «ایواکورا» به بازآفرینی تأثر سنتی «نوع» همت نهاد و برای ساختن تالار تازه‌ای برای این نمایش یاری شد. دهه بعد از آن به احیای هنرهایی که کمتر همگانی بود، مانند گل‌آرایی (ایکه‌بانا) و آئین چای (چا-نو-یا) پرداخته شد، و بیشتر به همت سرمایه‌داران «اوساکا». هم اینان به ترویج کشتی ژاپنی «سومو» نیز توجه کردند، چنانکه این ورزش تا سال ۱۹۰۰ رقیب ورزش فرنگی بیسبال (Baseball) شد. دیگر ورزشهای دوره «توکوگاوا» مانند «کندو» یا چوب بازی (نظیر شمشیربازی، اما با خیز ران بلند) بوسیله ارتش و پلیس زنده نگهداشته شد.

حال و هوای ملی که در سده بیستم اوج تازه‌ای یافت از همان پایان قرن نوزده نمود داشت و در مایه‌های موسیقی و آوازهای میهنی بروز می‌یافت، مانند سرود: «بیایید، ای دشمنان بیایید» (کیتاه یا کیتاره، که در سال ۱۸۸۸ درآمد) یا «اگر هم دشمن یک کرور باشد» (ته هی وایکومان آری تاته‌مو، که در سال ۱۸۹۰ ساخته شد) و برای مدرسه‌ها، واحدهای نظامی و دیگر جمعیت‌ها در همه‌جا اجرا می‌شد.

این شور و احساس در داستانها و آوازهای نوع غربی که برای بچه‌ها ساخته شد، آوازهای دستجمعی، سرودهای مدرسه و دیگر ترانه‌ها و همچنین سرود ملی ژاپن که درین دوره تنظیم شد، پیداست. کلمات سرود ملی از یک شعر نیمه‌کوتاه («واکا») درجنگ شعری قرون میانه ژاپن، گرفته شد، که می‌گوید: «تخت امپراتور شاید که برای یک هزار، و بیشتر تا هشت هزار نسل بیاید، تا روزگاری که ریگها به تخته سنگی عظیم بدل گردد و آن صخره از خزه پوشیده شود».

پرچم ملی ژاپن (دایره سرخ برزمینه سفید) نیز در اوایل دوره «میجی» انتخاب شد. طرح آن نمودار آفتاب برشونده در آسمان، متناسب مکان جغرافیایی ژاپن می‌باشد که درست در باختر خط روزشمار جهانی واقع شده است. نام ملی ژاپن «نیهون» یا «نیپون» است که درستی این یا آن دیرزمانی مورد بحث بوده، اما اکنون «نیپون» رسمیت یافته است. این واژه با دو علامت چینی نوشته می‌شود که یکی به معنی «آفتاب» یا روز و دیگری به معنی «اصلی» یا اساسی است. این پرچم را ملی‌گرایان نشانه عروج ژاپن می‌گیرند و نیز نمودار سرزمین اصلی آفتاب. پرچم و سرود ملی ژاپن اکنون نیز همانست.

ثمره تلاش پیروزی در دو جنگ و پایان يك عصر (۱۸۹۵-۱۹۱۲)

تجدیدنظر در پیمانها

رهبران «میجی» باجنبش تجدد و تحول اجتماعی و فرهنگی و با کمک ناخود- آگاه رقبای سیاسی و در فضای برخورد عقاید درکار اداره مملکت، آراء عمومی را در مفهوم سیاسی آن بارآوردند. این نیروی تازه که ، به تأثیر احوال و محیط خاص، ازشوق به اعتلای بین‌المللی و اعتبار جهانی یافتن ژاپن سرشار بود ، در تعیین جهت سیاست‌ها در کارآمد. دامن زدن به موج گرایشهای سلطنت پرستی بمنظور تأمین وحدت ملی و انتقاد از نارسایی دولت درامور خارجی از سوی جناحهای درگیر درمبارزه قدرت و کشمکش‌های سیاسی، درقشرهای گسترده مردم عقایدی را القاء کرده بود که با حقایق سیاسی ناسازگار می‌نمود. مردم بیش‌از هرچیز چشم براه بودند که دولت پیمانهای نابرابر را تجدید کند ونیز در خاک آسیا دست به کاری بزند. مآل اندیشی و پیشرفت گام به گام دولت دراین راه ، برای مردم و مطبوعات همیشه قابل توجیه نبود.

تفاوت روش احساسی مردم و بینش سیاسی دولت بیش و پیش‌ازهرچیزدر مسأله تجدیدنظر در «پیمانها» پدیدار شد. دیپلماسی ژاپن دراین قضیه دوهدف را منظور داشت: یکی الغاء یا تغییر تربیت «برون مرزی»، که خارجیان مقیم ژاپن را تابع صلاحیت قضایی کنسولهای خودشان ساخته بود، و دیگر حق تعیین

تعرفه‌های گمرکی، که برابر پیمان‌ها اکثراً در ۵ درصد تثبیت شده بود. نظر به تفاوت قدرت دوطرف پیمان، دولت می‌خواست تا با مذاکرهٔ بردبارانه به این هدف‌ها برسد، چنانکه هیأت سفارت «ایواکورا» در سالهای ۷۳-۱۸۷۱ در این‌راه کوشیده بود. مذاکرات در سالهای بعد دنبال شد. در مذاکره با بریتانیا در سالهای ۷۹-۱۸۷۸، آندولت دربارهٔ آزادی تعرفهٔ گمرکی برای ژاپن نرمشی نشان داد، اما تجدیدنظر در مقررات کاپیتولاسیون را بی‌چون و چرا رد کرد. باز در سال ۱۸۸۲ بریتانیا درمسألهٔ صلاحیت برون‌مرزی در ژاپن سرسختی نشان داد. مقامات ژاپنی به اندیشهٔ سازش افتادند، اما نخستین تلاش آنها در این‌راه، که پیشنهادی برای ایجاد دادگاههای مختلط، مرکب از قضات ژاپنی و خارجی، برای اتباع بیگانه بود، با برخاستن موج انتقاد عمومی در سال ۱۸۸۶ به شکست انجامید. دولت با انتقادکنندگان با شدت رفتار کرد، اما چندی هم دنبال مذاکرات را نگرفت تا که سرانجام «اوکوما»، وزیر خارجه، در سال ۱۸۸۸ مذاکرات را، اینبار درپایتخت-های غربی و دور از جنجال، تجدید کرد و تا پاییز ۱۸۸۹ در الغای رویهٔ قضاوت کنسولی، با شرط ایجاد دادگاههای مختلط فقط برای مرحلهٔ استیناف، توافق شد. نتایج مذاکرات اینبار هم بیموقع در توکیو علنی شد و توفانی از اعتراض برخاست و در ماه اکتبر «اوکوما» با انفجار بمبی که یک ملی‌گرای متعصب و سنت پرست به کالسکهٔ او انداخت زخمی شد. مذاکرات متوقف گردید و دولت «کورودا» استعفا داد.

باگشایش مجلس شورا در سال ۱۸۹۰ مسألهٔ پیمانها بیش‌از همیشه در سیاست داخلی مطرح و زمینهٔ حمله به دولت شد. احزاب مخالف از این‌راه می‌کوشیدند تا قدرت دیوانسالاری را بشکنند و از احساسات عمومی در موضوع روابط خارجی بهره‌برداری می‌کردند تا جاییکه بیانیه‌های پارلمان موجب اعتراض شدید بریتانیا نیز شد. از سویی هم وزیران مسؤول با بی‌اطمینانی به آیندهٔ سیاسی خود مذاکره دربارهٔ پیمانها را دشوار می‌دیدند. اما باز همین بی‌تابی مردم و احساسات عمومی وسیله‌ای برای فشار سیاسی به آنها داد. در تابستان ۱۸۹۳ که «موتسو مونه میتسو» وزیر خارجهٔ کابینهٔ «ایتو» تصمیم به ازسرگرفتن مذاکرات با لندن گرفت، توانست، توجیه و تأکید کند که افکار عمومی ژاپن به چیزی کمتر از الغای کامل کاپیتولاسیون راضی نخواهد شد، حتی اشاره کرد که اگر در پیمانها با توافق تجدیدنظر نشود، شاید که دولت ژاپن چاره‌ای جز فسخ یکجانبهٔ آن نداشته باشد. این موجبات همراه با امتیازهای تجاری که ژاپن داد، به توفیق نهایی مذاکرات انجامید. جزئیات موافقتنامهٔ تجدیدنظر در پیمانها طی

چند ماه تنظیم و قرار شد که اصل برون مرزی پس از به اجرا درآمدن قانون مدنی ژاپن (که سرانجام در سال ۱۸۹۹ تحقق یافت) ملغی شود و، در عوض، بازرگانان خارجی، برای نخستین بار، به ژاپن در خارج از محدوده بنادر نامبرده شده در پیمان‌ها دسترسی یابند. این موافقتنامه با انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۴ به امضاء رسید و بزودی موافقتنامه‌های مشابه با دیگر قدرتها بسته شد زیرا که در اینگونه امور رویه بریتانیا الگو شناخته می‌شد و هم‌آنکه در اوایل تابستان ۱۸۹۵ با توفیق چشمگیر در جنگ با چین، اعتبار ژاپن در دنیا افزایش بسیار یافته بود.*

مسئله کره و جنگ ژاپن و چین، ۱۸۹۵

پیروزی دیپلماسی ژاپن در الغای کاپیتولاسیون و تعرفه گمرکی تحمیلی با استقبال و تحسین بسزایی روبرو نشد زیرا که در این هنگام ذهن مردم متوجه جنبه دیگری از سیاست خارجی کشور رابطه ژاپن با قاره آسیا، بود. ژاپن دیرزمانی به سرزمین همسایه چشم داشت و نظریه پردازان در سراسر قرن نوزده، چنانکه دیدیم، آنجا را زمینه طبیعی و بلندپروازیها و توسعه آتی ژاپن می‌دیدند. در همان سالهای تیره و دشوار پس از امضای پیمان‌ها، که آگاهی به ضعف کشور همه مردم را در موضع دفاعی نهاده بود، باز کسانی چون «یوشیدا شوئین» داشتن پایگاهی در خاک آسیا را شرط ادامه بقای ژاپن می‌دانستند. گروهی از رهبران نهضت «میجی» هم با این نظر همراه بودند. تلاشهای «سایگو» آنها را در

* تعرفه اجباری و کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی از بلیه‌هایی بود که در حکومت ناتوان و فاسد قاجارگریبانگیر ایران نیز شد. حاج مخبرالسلطنه هدایت در شرح دیدارش از ژاپن می‌نویسد: «۱۹ دسامبر (۱۹۰۳) می‌بایست به ملاقات «کنت کاتسورا» رئیس‌الوزراء رفت. مردی است که در آلمان تحصیل کرده است در همان اوقات که اخوی و من هم در برلن مشغول تحصیل بودیم (۱۸۷۶). از اتابک سؤال کرد که در زمامداری خود برای اقتصاد چه کرده‌اید؟ اتابک گفت: عهد نامه با روس داشتیم و از شروط آن حصر گمرک به صد پنج بود. در گمرک اختیار نداشتیم. اخیراً موفق شدیم با روس قرار تازه بگذاریم. کنت گفت: ماهم همین گرفتاری را داشتیم و مبتلا به کاپیتولاسیون هم بودیم. عدلیه را مطابق مرسوم «ارپ» ساختیم. قوانین را تنظیم کردیم. قوای نظامی خودمان را تکمیل نمودیم و عهد نامه‌ها را نسخ کردیم. اروپاییان ایرادی نداشتند. سرنیزه را هم می‌دیدند، تمکین کردند. (تشریف به‌مکه معظمه از راه چین، ژاپن و امریکا، ... ص ۱۰۰).

این عقیده استوارتر کرد. در سال ۱۸۸۱ بازماندگان قیام «سایگو» و دیگر هواداران آن یک انجمن میهنی بنام «گن یوشا» برای پیشبرد هدف خود تشکیل دادند و از هرفرصتی برای درفشار نهادن دولت و برانگیختن احساسات عمومی بهره - برداری کردند. در نتیجه کره هم، مانند پیمانها، موضوع بحث عام شد و مردم، از هردسته و گروه اجتماعی، با فکر مداخله در کره همراه شدند، خواه به این گمان که باید کره را به انجام اصلاحات و افتادن به راه تجدد به الگوی ژاپن واداشت تا متفق ارزنده‌ای در برابر سلطه جویی غرب در منطقه شود، یا با اعتقاد به رسالت ژاپن برای ایجاد یک اتحاد ضد غربی که چین و کره باید خواه ناخواه در آن باشند، تا ژاپن به این وسیله خود و همسایگانش را از مطامع استثمار اروپاییان حفظ کند.

حکومت «میجی» نیز چنین تمایلاتی داشت اما با سیاست خویشتن‌داری و سازش که در سال ۱۸۷۳ تدبیر شده بود نمی‌خواست به جبهه‌گیری در برابر حریف زورمند برخیزد. با اینهمه، دولت ژاپن از سیاست توسعه ارضی دور نماند، چنانکه در سال ۱۸۷۴ قبول ضمنی چین را برای تسلط بر جزایر «ریوکیو» به دست آورد و یک سال بعد رشته جزایر «کوریل» (Kurile) شمالی را با گذشتن از ادعایش بر «ساخالین» (Sakhalin) از روسیه گرفت. در سوی کره، که چین آنجا را حوزه نفوذ خود می‌دانست، پیشرفت ژاپن دشوار درآمد. در سال ۱۸۷۵ یک ناوگان ژاپنی که بظاهر مأموریت نقشه‌برداری دریایی داشت برای برانگیختن کره وارد خلیج «کانگ وا» شد و آب آشامیدنی خواست. گارد ساحلی کره به روی این کشتی‌ها آتش گشود منتها گلوله توپ به آنها نرسید، اما ناوگان ژاپنی استحکامات بندر و سفاین پهلو گرفته در آنجا را بمباران کرد. دولت ژاپن بیدرنگ «کورودا کی‌یوتاکا» را بنام سفیر فوق‌العاده با چندین کشتی جنگی فرستاد و او با تهدید اسلحه، به همان شیوه‌ای که دو دهه پیش امریکا با ژاپن رفتار کرده بود، «پیمان نابرابر» «کانگ وا» را در سال ۱۸۷۶ با کره امضاء کرد و دو بندر کره به روی ژاپن گشوده شد. در این پیمان کره کشور مستقلی انگاشته شده و نفوذ مسلط چین در آنجا نادیده گرفته شده بود. این کار معارضه چین را برانگیخت و مدعی شد که کره تحت حمایت چین است و صلاحیت بستن چنین پیمانی با کشور دیگر را ندارد. در نتیجه، مناسبات ژاپن و چین ناآرام شد. اما چین در این هنگام با فرانسه در ویتنام و با روسیه در شمال گرفتاری و درگیری داشت و نمی‌توانست در برابر ژاپن در کره دست به زور ببرد. با اینهمه، دو دولت وارد رقابت و مبارزه جناحهای درگیر بایکدیگر در دربار کره شدند. در سال ۱۸۸۴

که چین در ویتنام از فرانسه شکست خورد، جناح هوادار ژاپن در کره فرصت را مغتنم شمرد و با حمایت ژاپن دست به کودتای در کره زد که شکست خورد و کار به درگیری مسلحانه نیروهای چینی و ژاپنی در سئول در پایان اینسال رسید ، اما نیروی چین در آنجا قویتر بود. سرانجام مذاکره مستقیم میان «ایتو» با «هونگ - چانگ» (Hung-Chang) در «تین تسین» (Tientsin) در بهار ۱۸۸۵ به مناقشه پایان داد و دو دولت پیمانی براساس تساوی حقوق امضاء و توافق کردند که نیروهایشان را از کره بیرون ببرند و در آینده نیز هرگاه اعزام نیرو به کره ضروری باشد با مشورت قبلی با یکدیگر به این کار دست بزنند.

بیرون رفتن سربازان چینی و ژاپنی از کره نشانه تغییر موضع هیچیک از دو دولت درباره این سرزمین نبود. پس، بناچار، بحران دیگری پیش آمد. فساد اداری در دستگاه حکومت کره شایع و فشار مالیاتی برای مردم طاقت فرسا بود. در ماه ژوئن ۱۸۹۴ شورشیهای پراکنده‌ای در کره برخاست که گروههای ضدغربی بنام «تونگ - هاکس» (Tong-Haks) سازمان داده بودند. پادشاه کره که خود را تحت حمایت چین می دانست، ازیندولت کمک خواست .

چین بیدرنگ پاسخ داد و با اعزام یک نیروی ۲۰۰۰ نفری به آنجا شورشیها بتندی سرکوب شد. ژاپن بهانه کرد که مداخله چین مغایر موافقتنامه ۱۸۸۵ بوده است و نیروهایش را «برای ایجاد توازن قوا باچین» به کره فرستاد. ۳۴۰۰ سرباز ژاپنی در بندر «اینچ ئون» (Inch'on) نزدیک سئول پیاده شدند.

موجبات چندی در خطرتر کردن مسأله از آنچه که در سال ۱۸۸۴ بود ، مؤثر افتاد. چین به سابقه تجاوزهای پیوسته فرانسه و انگلیس در طول مرزهای «تونکینگ» (Tong king) ، تبت و برمه، روش سخت تری درباره حقوق مرزی خود یافته بود و، با این احساس که با اعتماد به نفس بیشتر می تواند در برابر ژاپن درآید، موضع هرچه سازش ناپذیرتری پیدا می کرد. ژاپن نیز از اطمینان به نفس شایانی برخوردار بود زیرا که در دهه گذشته رشد قابل توجهی در ارتش و نیروی دریایی یافته و نیز بر بحران مالی کشور فائق آمده بود و ازینرو احتیاط و ملاحظه کاری در امور بین المللی را دیگر ضروری نمی دید. ازسویی هم محافظه کاری زیاد اینک، بابودن پارلمان، احزاب مخالف و افکار عمومی را برمی انگيخت. دراین احوال دولت کره دژی را که به دست شورشیان افتاده بود پس گرفته و قیام را تقریباً سرکوب کرده بود، اما ۴۰۰ سرباز نیروی دریایی ژاپن به شهر سئول ، که دیگر آرام شده بود، وارد شدند. دراین وضع دولت ژاپن ، بملاحظه عکس العمل بین المللی، اقدام بیشتری را دشوار می دید، پس «موتسو مونه میتسو»

پیشنهاد کرد که دولت چین تغییرهایی در نظام اداری و کشوری کره بدهد ، اما چین پاسخ داد که نیازی به این کار نیست. «موتسو» بهانه دیگری تدبیر کرد و به وزیر مختار ژاپن در سؤال دستور داد که از دولت کره بخواهد تا خط تلگراف میان بندر «پوسان» و سؤال را به ژاپن واگذارد، حقوق و عوارض گمرکی برکالا- های ژاپنی را بردارد و منع صدوربرنج به ژاپن را از میان ببرد. اما این بهانه‌ها واهی بود و ازپیش نرفت.

دولت ژاپن خود را ناگزیر می‌دید که درکره دست به‌کار شود. ملاحظه اقتصادی نیز، نظر به تجارتی که بتازگی میان دو سرزمین ایجاد شده بود، درکار بود. اما ژاپن بیشتر هدف استراتژیک داشت و کره را طریق مسلم دسترسی خود به آسیای شمالی می‌دید. افتادن کره به دست هر قدرت دیگری منافع اقتصادی و مقاصد نظامی ژاپن را تهدید می‌کرد. ازیکسو چین در پی تحکیم خود در کره بود و از سوی دیگر روسیه طرح‌های ساختن راه‌آهنی را درمسیر آسیای شمالی به سبیری اعلام کرده بود. ژاپن خواست که تا دیر نشده است دست به‌کار شود. «یاماگاتا» خواهان اقدام فوری بود. «ایتو» نیز موضع تازه‌ای گرفت و، بجای خارج کردن سربازان ژاپنی ازکره، در ماه ژوئن ۱۸۹۴ قصد خود را به نگهداشتن آنها در آنجا تا هنگامی که دولت کره اصلاحات همه‌جانبه‌ای را به‌عمل نیاورده است، اعلام کرد. یکی از نتایج این اصلاحات جایگزین شدن نفوذ ژاپن در کره و پایان یافتن همه دعای و تظاهرات چین به داشتن حقوق مخصوص در آنجا می‌بود.

وزیر مختار ژاپن در سؤال به وزیر خارجه کشور خود پیشنهاد کرد که با دولت‌های کره و چین براین اساس که کره کشور مستقلی است، به مذاکره بپردازد. اگر دولت کره پذیرفت که تحت حمایت چین است، می‌شود اینرا مغایر پیمان «کانگ وا» گرفت، و اگر خود را دولت مستقلی دانست که چین ناچار خواهد بود نیروهایش را از کره بیرون ببرد. در این احوال روس و انگلیس هم درمیان آمدند و مسئله را هرچه پیچیده‌تر ساختند. وزیر خارجه ژاپن به وزیرمختار خود در کره دستور داد که، به‌هربهانه، سیاستی تعرضی را دنبال کند. در ماه ژوئیه اینسال «ایتو» به چین اخطار کرد که نیروهای بیشتری به کره نفرستد و به دنبال آن سربازان ژاپنی کاخ سلطنتی کره را تصرف کردند و پدر پادشاه را گرفتند. او با پسر، وبخصوص عروسش، ملکه، برسر حکومت برکشور درگیری داشت و ژاپنی‌ها وی را وادار نمودند که حکومتی هوادار ژاپن تشکیل دهد و ایندولت را ناگزیر ساختند تا از نیروهای ژاپن برای اخراج قوای چینی استمداد کند. چین

راهی جز تسلیم یا جنگ نداشت، و چون نخواست در برابر ازدست رفتن حقوقش در کره آرام بنشیند، پیشامد جنگ ناگزیر بود.

نیروهای چین آماده حمله ژاپنی‌ها بودند و بالینهمه در شبیخونی که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۴ به آنها شد، زود شکست یافتند. نخستین نبرد چند روز پیش از آن و میان بحریه دوطرف در نزدیکی سواحل غربی کره درگرفته و در آن ناوگان چینی تار و مار شده بود. اما اعلان رسمی جنگ در ماه اوت شد و در پی آن ژاپن یک سلسله پیروزیهای خیره‌کننده یافت. تا پایان ماه سپتامبر ارتش ژاپن بیشتر خاک کره را تصرف کرده بود و بحریه ژاپن بر دریای زرد تسلط داشت. در ماه اکتبر دو لشکر بفرماندهی «یاماگاتا» در جنوب «منچوری» و سه لشکر دیگر بفرماندهی «اویاما» در سوی «لیائوتونگ» (Liaotung) پیشروی کرد و در ماه نوامبر «پورت آرتور» (Port Arthur) را گرفت و در فوریه ۱۸۹۵ بندر «وی - هایوی» (Weihaiwei) در ساحل «شانتونگ» (Shantung) را تصرف کرد. اینک راه برای پیشروی بسوی «پکن» باز بود و چون هفت لشکر ژاپن روانه تسخیر آن شد، چین چاره‌ای جز تسلیم ندید و «لی‌هونگ چانگ» (Li Hung-Chang) را برای مذاکره با «ایتو» فرستاد (ایندو در بهار ۱۸۸۵ نیز مذاکره و برای بیرون بردن نیروهای چین و ژاپن از کره توافق کرده بودند) و او تقریباً همه خواستهای «ایتو» را پذیرفت. پس طبیعی بود که پیمان صلح که در ماه آوریل ۱۸۹۵ در بندر ژاپنی «شیمونوسه‌کی» امضاء شد شرایط سختی برای چین داشت. این پیمان استقلال کره را شناخت و بدینسان به دعاوی قیمومت چین بر کره پایان داد، و نیز جزیره فرمز (تایوان) و شبه جزیره «لیائوتونگ»، از جمله «پورت آرتوز» را به ژاپن واگذار کرد، چهار شهر دیگر چین را به روی بازرگانی خارجی گشود، و قرار شد که چین غرامت نقدی سنگینی بمبلغ ۳۰۰ میلیون ین بپردازد. ثمره پیروزی برای ژاپنی‌ها، چه دولت و چه مردم، بسیار شیرین بود و شور و شادمانی همه‌جا را فراگرفت.

پیروزی تلخ و شیرین - مداخله سه قدرت

شهد پیروزی بر همسایه نیرومند و تحقق یافتن رؤیاهای توسعه ارضی ژاپن بزودی با شرنگ مداخله سه دولت بزرگ که «مداخله سه‌گانه» یا «مداخله سه قدرت» نام گرفته است، آمیخته شد و بازتاب آن موج تازه و سرنوشت -

سازی را در سیاست و تاریخ ژاپن و جهان ایجاد کرد.

پیروزی ژاپن برچین حقایق تازه‌ای را در عرصه سیاست منطقه و دنیا مطرح ساخت. این رویداد نشان‌داد که چین ضعیف‌تر از آنست که پنداشته می‌شد و نیز آشکار نمود که تجدد ژاپن توفیق عمده و برجسته‌ای داشته است. ژاپن احساس پیروزی و اعتماد به نفس تازه‌ای پیدا کرد و با یافتن موقع «قدرت پیمان» در تجارت خارجی چین و به‌دست آوردن مستعمره ارزنده‌ای مانند فرمز، افق تازه‌ای برای رشد اقتصادی و توسعه سرزمینی و قدرت درجه اول شدن در پیش‌رو دید. صحنه سیاسی بین‌المللی تغییر کرده بود. اما یک هفته پس از امضای «پیمان» صلح باچین، چیزی که ژاپنی‌ها چون خاطره تلخ «مداخله سه قدرت» همیشه در یاد نگهداشته‌اند، رخ داد. در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۸۹۵ روسیه، فرانسه و آلمان بوسیله وزرای مختار خود در توکیو به ژاپن «توصیه» کردند که از ادعایش بر شبه جزیره «لیائوتونگ»، شامل بندر و استحکامات «پورت آرتور»، بگذرد زیرا که تسلط ژاپن بر این ناحیه «پکن» را تهدید و در نتیجه «صلح خاور دور» را متزلزل خواهد کرد. انگیزه سه دولت در واقع کمتر جانبداری از چین شکست خورده بود و هر یک مقاصد سیاسی خود را پیش چشم داشت: روسیه می‌خواست فرصت را برای توسعه ارضی خود نگهدارد، فرانسه که متحد روسیه بود امید داشت که با این همراهی، حمایت روسیه را برای مقاصد خود در جنوب آسیا فراهم کند، و هدف آلمان درگیرداشتن روسیه در این منطقه و دورنگداشتن او از صحنه سیاست اروپا بود. امریکا و انگلیس هم علاقه‌ای به‌برد ژاپن نشان‌ندادند. ژاپن که با مناسبات جدید خود با چین به قدرتهای جهانی میدان داده بود، در برابر فشار آنها خود را تنها دید و تاب مقاومت نداشت. کابینه «ایتو» اطلاع یافت که دست کم روسیه در نظر خود جدی و با ناوگانش در «ولادیوستک» آماده است که برای تأمین مقصود به زور متوسل شود و خواست خود را نیز تعدیل نخواهد کرد. دولت ژاپن راهی نداشت جز آنکه توافق خود را با این «پیشنهاد» به سه دولت اطلاع دهد. این کار در تاریخ ۵ مه، سه روز پیش از مبادله اسناد پیمان، انجام شد و ژاپن برای حفظ غرور خود فقط توانست برمبلغ غرامت بیفزاید. غرور ملی ژاپن در این میان مسأله اساسی نمود. ازدست رفتن «لیائوتونگ» پیمان صلح را یکسره از ارزش نینداخت، اما صورتی که این کار داشت و تحمیل سه دولت چنان بر مردم ژاپن گران آمد که آنرا شکست بزرگی شمردند و موج نارضایتی و التهاب همگان علیه اقدام روسیه، فرانسه و آلمان برخاست. مردم پیروزی را شادمانه جشن گرفته بودند که ناگاه این تحقیر وارد آمد و یادآور شد

که نیم قرن تلاش هنوز ژاپن را در وضعی ننهاده است که «توصیه» یکی از قدرتها را ندیده بگیرد. این ضربه عظیم بود و تلخکامی بارآورد، اما امپراتور «میجی» به مردم خود گفت که باید حقیقت دردناک را بپذیرند و تاب بیاورند - نوّه او در سال ۱۹۴۵ همین کلمات را برای آرام داشتن مردم هنگام تسلیم ژاپن به کار برد. اثر مداخله سه دولت در روح و اندیشه مردم ژاپن سالیان دراز باقیمانده، و از آن پس آنان هرچه بیشتر در معرض القائات ملی‌گرایان افراطی و نگران حیثیت و غرور ملی بودند. به این اعتبار، مداخله سه‌گانه در بسیج و تحرک و وحدت بخشیدن به ملت ژاپن در راه پیشرفت و تحمل سختی‌های بیشتر در این طریق، سودمند افتاد. *

پیامد پیروزی برچین و مداخله سه دولت:

تقویت نظامی

ژاپن در نتیجه جنگ با چین طعم پیروزی را چشید و دید که نیرومند بودن و درکار آوردن زور بازده خوبی دارد. اعتبار ارتش و تجربه ژاپن بالا رفت پایگاه قدیمی امپراتور در مقام فرمانده کل قوا جلوه و جلال تازه‌ای یافت. استقلال کره در واقع به معنی وابسته شدن کره به ژاپن بود.

از سویی هم مداخله سه قدرت به احساسات نظامیگری میدان داد و دولت تقویت نیروهای مسلح را وجهه همت خود ساخت تا ژاپن را چنان نیرومند کند که در آینده دیگر به چنین خواری تن ندهد. در این سالهای اوج احساس ملی و شوق تقویت نظامی برای «یاماگاتا»، بنیادگذار ارتش نوین ژاپن، دشوار نبود که در سال ۱۹۰۰ فرمان سلطنتی را بگیرد که مقرر می‌داشت که فقط امیران (ارتشبدان و سپهبدان) شاغل می‌توانند وزیر جنگ شوند. همین اصل درباره وزارت دریاداری هم صادق بود و این مقام می‌بایست بوسیله دریاسالار یا دریادار شاغل تصدی شود. با این ترتیب اگر ارتش یا نیروی دریایی با دولتی مخالفت جدی داشت، این دو نیرو می‌توانستند جبهه متحدی در برابر دیوانسالاران

* جبران خواری مداخله سه دولت هدف ملی ژاپن شد. حاج مخبرالسلطنه هدایت در سفرنامه‌اش در شرح باریابی حضور امپراتور «میجی» در دسامبر ۱۹۰۳ می‌نویسد: «گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاص تصرف روسها «پورت آرطور» را از قصر خود بیرون نرفته است و آنی از صرافت تدارک بیرون نیست» (همانجا، ص ۱۰۱).

بسازند و دولت را به کناره‌گیری وادارند. در قبول تصدی وزارت نیز امیران ارتش و نیروی دریایی تابع خواست این نیروها بودند و این کار را نمی‌پذیرفتند مگر آنکه دولت را در سوی هدفهای نیروهای مسلح بیابند. این تدبیر فرماندهان نیروها را هم‌تراز دولت نهاد و درواقع حق وتو تصمیم‌های هیأت وزیران را به آنها داد.

واگذاری تایوان به ژاپن برای مردم این جزیره غیرمنتظره بود. با پیاده شدن نیروهای ژاپنی به آنجا، قوای چینی به «تایپه» عقب نشست. ژاپنی‌ها شهرهای بزرگ را بی‌درگیری عمده‌ای تصرف کردند، اما در گوشه و کنار مقاومت‌های سختی از مردم محلی دیده شد که قوای ژاپن آنها را بیرحمی درهم شکست.

غرامت جنگی که تقریباً یک برابر ونیم هزینه ژاپن در این جنگ بود، بیشتر صرف توسعه نظامی شد. «آهن و فولاد سازی ملی یاواتا» که یکی از مراکز تولیدی «مجمع فولاد نیپون» با ۴۰ میلیون تن تولید سالانه است، با بخشی از این غرامت ساخته شد.

توسعه واحدهای نظامی چشمگیر بود. در سال ۱۸۹۶ شش لشکر تازه به ارتش منظم ژاپن افزوده شد و جمع لشکرها به سیزده رسید و نیروی خط اول ارتش دوبرابر شد. در سال ۱۸۹۸ سواره نظام* و توپخانه هرکدام به‌صورت تیپ مستقلی سازمان داده شد. برای بهبود وضع تجهیزات و بخصوص تهیه تفنگ‌های بهتر برای پیاده نظام و توپهای تندزن برای توپخانه و ایجاد وسایل ساخت آنها در ژاپن نیز از هیچ کوششی فروگذار نشد. نیروی دریایی هم در ظرفیت و درکارایی توسعه بسیار یافت. برنامه تقویت بحریه که در سالهای ۷-۱۸۹۶ به اجرا درآمد، افزودن چهارکشتی جنگی، شانزده رزمناو، بیست و سه ازدرافکن و بیش از ۶۰۰ سفینه دیگر به ناوگان موجود را پیش‌بینی کرده بود که شمار سفینه‌های عمده جنگی ژاپن را تا سال ۱۹۰۳ به هفتاد و شش با ظرفیت چند برابر می‌رساند.

تا سال ۱۹۰۴، هنگام جنگ روس و ژاپن، این هدف‌ها به انجام رسیده

* روزی بعد از ظهر وزیر خارجه به هتل آمد. صحبت بیشتر از خرید قاطر بود که آیا می‌شود از ایران عده استر بدست آورد که در ژاپن کمتر پیدا می‌شود؟ همه فکر جنگ روس است و تقاض «پرت آرطور».

«ولوله در شهر نیست جز شکن پشت خصم فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی روس!»
(حاج مخبرالسلطنه هدایت، همانجا، ص ۱۰۸).

بود. اما هزینه این تجهیز و توسعه نظامی بسیار سنگین بود. هزینه ارتش که در سال ۱۸۹۳ نزدیک ۱۵ میلیون ین بود، در سال ۱۸۹۶ به ۵۳ میلیون رسید و تا هنگام جنگ با روس در این حد ماند. هزینه نیروی دریایی از ۱۳ میلیون ین در سال ۱۸۹۵ به بیش از ۵۰ میلیون در ۱۸۹۸ رسید، اما پس از تهیه شدن تجهیزات سنگین، هزینه سالانه کمتر شد و در سال ۱۹۰۳ به ۲۸ میلیون ین پایین آمد. بیشتر این هزینه را دولت از منابع خود یا با افزایش مالیات برکسب و درآمد، وضع مالیات بر شراب برنج و ایجاد انحصار دولتی تنباکو فراهم کرد. چندین وام داخلی و خارجی هم گرفته شد و میزان استقراض دولتی در یک دهه به دو برابر رسید. با این همه بدهی دولت در سال ۱۹۰۳ فقط کمی بیش از ۵۰۰ میلیون ین بود که درآمد ملی فزاینده در نتیجه شکوفایی و رشد صنعتی کشور، آنرا مجاز می ساخت.

دولت با هدایت سرمایه گذاری ها به صنایع سنگین، رشد صنایع اساسی، بخصوص بخش هایی را که کاربرد و اهمیت جنگی داشت، پشتوانه تقویت نظامی ساخت. سرمایه پرداخت شده در صنایع ماشین سازی از ۲۶ میلیون ین در سال ۱۸۹۳ به ۱۴۶ میلیون در ده سال پس از آن افزایش یافت. کشتیرانی و کشتی سازی از کمک های ارزنده دولت بهره مند شد و استفاده از کشتی های جدید ساخت سفاین تازه و نیز ظرفیت کشتی های بازرگانی بسرعت افزایش یافت. تأسیسات ساخت کشتی های فولادی هم توسعه پیدا کرد. در سال ۱۸۹۶ دولت به ایجاد واحد عظیم آهن و فولاد سازی «یاواتا» پرداخت که در سال ۱۹۰۱ آغاز به بهره برداری نمود و افزایش تولید سالانه آهن و فولاد که تا سال ۱۹۱۳ بترتیب به ۲۴۳۰۰۰ و ۲۵۵۰۰۰ متریک تن رسید بیشتر در نتیجه فعالیت آن بود. بر تولید زغال نیز افزوده شد و مهمتر آنکه بیشتر این زغال را کارخانه های تولیدی مصرف می کردند.

توسعه نظامی و صنعتی کشور در روابط خارجی تأثیر و بازتاب داشت زیرا که از سویی عزم دولت ژاپن را برای تحقق هدفهای سیاست ملی نشان می داد و از سوی دیگر نمودار اعتماد به نفس فزاینده دولت در سیاست بین المللی بود، هر چند که ژاپن با درس و تجربه ای که از جنگ با چین و مداخله قدرت ها یافته بود و بملاحظه محدودیت ها و دشواریهای طبیعی و ناگزیر خود، همراه با اطمینان احتیاط را نیز در خاطر داشت و می آموخت که قدرت را همراه با سنجش و دیپلماسی درکار آورد.

مطامع قدرتها در چین - اتحاد ژاپن و بریتانیا

دولت ژاپن تأکید می‌ورزید که جنگ با چین جنگ برحق است برای رفع زورگویی و استبداد یک دولت متجاوز نسبت به کشور کوچک و دولت ناتوانی چون کره. تقریباً همه ژاپنیها نیز در این نکته هم‌عقیده بودند، اما نزدیک به پایان جنگ آشکار شدن دعاوی ژاپن و بویژه غرامت سنگین، صحنه را عوض کرد. پس از گذشتن قوای ژاپنی از رود «یالو»، «یاماگاتا» که فرماندهی نیروها را داشت در نامه‌ای به امپراتور که در ستاد خود در هیروشیما مستقر بود نوشت که با فرستادن و نشان دادن مهاجران ژاپنی در شمال کره و ساختن راه آهن سراسری در آنجا، کره پایگاهی برای ژاپن خواهد شد و کشور امپراتوری می‌تواند از آنجا تسلط خود را تا چین و هند بگستراند و تفوق خود را در جهان همیشه نگهدارد.

اما توسعه سرزمینی آسان نبود. دشواریهای واقعی که رویاروی ژاپن درآمد بیشتر نتیجه دگرگونی‌هایی بود که در روابط اروپا با چین رخ می‌داد. تجارت چین که تا این هنگام در روابط شرق آسیا با غرب عامل تعیین کننده بود، در ربع پایانی قرن نوزده با حجم فزاینده سرمایه‌گذاری و استثمار و بخصوص با ساختن راه‌های آهن، بهره‌برداری از منابع کانی و ایجاد کارخانه‌ها و واحدهای صنعتی اهمیت تازه‌ای پیدا می‌کرد. این سرمایه‌گذاریها علائق جدیدی برای قدرتها ایجاد کرد که حمایت از آنها حق و وظیفه خود می‌دانستند. گذشته ازین، سرمایه‌گذاری قدرتها کم‌کم جنبه محلی پیدا کرد و هرکدام آنها در ناحیه‌ای ترک‌تاز شدند و چین را عملاً به مناطق نفوذ اقتصادی (وسیاسی) تقسیم کردند چنانکه بیم تجزیه چین می‌رفت بویژه آنکه چندین قدرت جهانی در مرزهای چین مستقر شده بودند: روسیه در شمال، فرانسه و بریتانیا در جنوب، و همه آنها در پی امتیازهای خاص در نواحی مجاور یا نزدیک به متصرفات خود بودند.

پیروزی ژاپن بر چین وضع را حساس‌تر کرد زیرا ازیکسو بر تردید و نگرانی درینکه چین قادر به حمایت از سرمایه‌های خارجی باشد افزود و قدرت‌ها را وسوسه کرد که خود دست به کار شوند و ازسویی هم شکست و تسلیم چین به قدرتها فرصت مداخله داد و زمینه اینکه در پی گرفتن امتیاز و پاداش برای خود برآیند. تا پیش از شکست چین، غربیان این کشور را شیر خفته می‌پنداشتند، اما اینک آنها به بازی گرفتند و سه کشور مداخله‌گر روسیه و فرانسه و آلمان به تاراج آن برآمدند و انگلیس هم به این خوان یغما پیوست. آنها به چین وام دادند و، در برابر، منابع ثروت این کشور را به وثیقه برداشتند. کل وامی که این دولتها

به چین دادند به چهار برابر درآمد ملی سالانه این کشور رسید. نخست، در سال ۱۸۹۶، روسیه امتیاز ساختن راه آهن خاوری چین را از مسیر منچوری، که «ولادیوستک» (Vladivostock) را به منتهالیه باختری روسیه می پیوست، از آن خود کرد. در نوامبر ۱۸۹۷ کشته شدن دو کشیش کلیسای کاتولیک رم به آلمان فرصت داد تا به سهم خود خواستهایی را مطرح کند که به امضای پیمانی در مارس ۱۸۹۸ انجامید و برابر آن پایگاه دریایی در «کیاوچو» (Kiaochow) و امتیازهای گسترده اقتصادی در ایالت «شانتونگ» (Shantung) به دست آورد. دیگر قدرتها برای گرفتن امتیازهای هرچه بیشتر به تلاش و رقابت برآمدند، طی چند روز روسیه توانست «پورت آرتور» را به اجاره بردارد و نیز دولت چین را به شناسائی موقع خاص روسیه در «منچوری» وادارد. یکماه بعد فرانسه پایگاهی در «کوانگ چو- وان» (Kwangchow-wan)، امتیاز راه آهنی در «یونان» (Yunnan) و نیز تعهد دولت چین را در اینکه «یونان»، «کوانگ تونگ» و «کوانگ سی» را به دولت دیگری واگذار نخواهد کرد، یافت. بریتانیا نیز به تحصیل سهم متناسب و تأمین منافع نظامی و اقتصادی خود درآمد و تا ماه ژوئیه همانسال تعهد واگذار نمودن دره «یانگ تسو» (Yangtsue)، بخشی از اراضی محاذی «هنگ کنگ» به دولت دیگر و اجاره پایگاهی در «وی های وی» (Weihaiwei) را از دولت چین گرفت.

این تاراجگری قدرت‌ها مایه نگرانی عمده ژاپن شد و نیز تلخکامی او را از مداخله دولتها هرچه بیشتر نمود زیرا می دید آنهایی که جلوی جاه طلبی ژاپن را گرفته و آنرا تهدیدی برای صلح جهانی شمرده بودند، اینک به همان شیوه به تقسیم غنائم میان خود پرداخته اند و ژاپن نه می تواند آنها را از این کار باز دارد و نه آنکه بطور مؤثر در این یغما سهیم شود. ژاپن چاره ای نداشت جز آنکه بنگرد و امیدوار باشد که شاید انگلیس یا امریکا با جلوگیری از تجزیه یکسره چین بملاحظه مقاصد خود، منافع ژاپن را هم تأمین کنند.

تحولات داخلی چین فرصتی برای جبران وضع به ژاپن، و دولت «یاماگاتا» که در پایان سال ۱۸۹۸ روی کار آمده بود، داد. در سال ۱۸۹۹ مقاومت چینی‌ها در برابر تاراج خارجی‌ها به صورت شورشهای پیرامنه بروز کرد که شدیدترین آنها در «شانتونگ» و شمال چین به رهبری گروههایی بنام «مشت بازان» بود که به شورش «بوکسورها» معروف است. دولت چین شاید که پنهانی به این شورشها میدان می داد تا خارجیان را براند. در ماه مارس سال ۱۹۰۰ اینجا و آنجا شایع شد که همه خارجی‌ها در پکن و «تین تسین» (Tientsin) قتل عام خواهند شد.

شورشیان راههای منتهی به پکن را گرفتند و نمایندگیهای خارجی را در محاصره درآوردند و باین کار مداخله فوری نظامی قدرتهای طرف پیمان باچین را ناگزیر ساختند. قوای بحری دولتهای غربی در سواحل چین پیاده شدند و به سوی پکن پیش رفتند، اما دراین میان تنها ژاپن در وضعی بود که توانست به درخواست دولتهای غربی و بخصوص انگلیس، نیروی عمدهای بسرعت به آنجا بفرستد و ازینرو در عملیات بعدی سهم عمدهای داشت و تقریباً نیمی از نیروی متحد دولتهای پیمان را که در ماه اوت نمایندگیهای خارجی را آزاد و پکن را اشغال نمود، فرستاد. باینهمه ژاپن در این قضیه با احتیاط بسیار رفتار کرد و در برابر حساسیت متحدانش ملاحظه‌کاری فراوان نشان داد و همه آداب نظامی و دیپلماتیک را رعایت نمود. فوج‌های ژاپنی به غارت شهر نپرداختند و نظم و وقار آنها بر جهانیان تأثیر نهاد و اعتبار بین‌المللی ژاپن را بسیار بالا برد و از جمله ستایش اروپاییان را به جوهرذاتی و تمدن والای این مردم برانگیخت. ژاپن همچنین حق رأیی در مذاکراتی که در سال ۱۹۰۱ به توافق انجامید، و سهمی از غرامت هنگفت که قرار شد چین بپردازد، یافت.

در برابر این پیروزی نظامی و دیپلماتیک، روابط ژاپن با روسیه تیره‌تر شد. مناسبات دو کشور پس از سال ۱۸۹۵، با وجود بالا گرفتن رقابت رودر رو میان آنها در کره، اندکی بهتر شده بود زیرا که روسیه درگیر مسئله چین و «منچوری» و ژاپن نیز بیش از آن سرخورده بود که جانب احتیاط را بگیرد. در سال ۱۸۹۶ دو دولت برای همکاری در عمران کره توافق کردند و در آوریل ۱۸۹۸ روسیه حتی ادعای ژاپن را در برتری اقتصادی داشتن در آنجا شناخت. اما چند سال بعد مسئله «منچوری» بحران روابط ژاپن و روسیه را باز دامن زد. این وضع نتیجه جنبی شورشهای مشیت بازان بود. روسیه بطور نمایانی از نقشه‌ها و عملیات آزاد کردن نمایندگیها در پکن دور نگهداشته شد. آندولت هم گسترش شورشها به ایالات شمال شرقی چین را بهانه ساخت و «منچوری» را سراسر اشغال کرد و در فوریه ۱۹۰۱ برای بیرون رفتن از آنجا خواستار قبول شرایطی از طرف چین شد که انجام آن «منچوری» را تحت‌الحمايه روسیه می‌خواست. اعلام این شرایط اعتراض فوری دولتهای ذینفع، و شدیدتر از همه ژاپن، را برانگیخت و روسیه ناگزیر شد که هرگونه نیت توسعه طلبی را انکار کند و بحران یکچند فرونشست. اما نیروی روسیه به هربهانه در آنجا باقی ماند.

در کره هم گردش کار، حتی پس از پیروزی برچین، بر مراد ژاپن نبود. حکومتی که با به‌تخت نشاندن پدر پادشاه ساخته و پرداخته شد، نتوانست ثباتی

در کارها ایجاد کند و ازینرو ژاپن نقشه را تغییر داد و به سازشی با ملکه رسید، اما او در اریکه حکومت به ژاپن وفادار نماند و با روسیه سروسری داشت. وزیر مختار ژاپن در کره در توطئه کودتایی با پدر پادشاه همدستان شد و اجازه داد تا گاردهای سفارت همراه اجامر به کاخ ملکه بریزند و او را به قتل برسانند. این واقعه دولت ژاپن را تکان داد و سرکنسول را دستگیر کرد، اما خشم مردم کره نسبت به ژاپن فرونشست. کمی پس ازین رویداد، شورشی در آنجا درگرفت و روسیه به این بهانه درمیان آمد. بدینسان نفوذ و قدرت حکومت تزاری در «منچوری» و کره روزافزون و مایه دردسر بزرگی برای ژاپن شد.

یک نتیجه این بازیها نزدیک شدن ژاپن و بریتانیا بود زیرا که ایندو علاقه مشترکی در مخالفت با توسعه ارضی روسیه داشتند. انگلیس نگران بود که اگر روسیه به اشغال «منچوری» ادامه دهد، نفوذ او در چین به خطر افتد و ژاپن نیز آنرا سد راه دسترسی مناسب به خاک آسیا و نیز تهدیدی برای کره می دید. ژاپن و انگلیس هیچکدام نمی توانستند در برابر این جریان آرام بمانند، اما توافق رسمی برای مخالفت با آن هم کار ساده ای نبود. این کار از نظر بریتانیا نقض دیپلماسی «انزوای مطلوب» (Splendid Isolation) می بود (هرچند که مضار این سیاست در جریان جنگ «آفریقای جنوبی» نمایان شده و بریتانیا را یکه و بی یار و هوادار گذاشته بود)، و از نظر ژاپن شاید که امید رسیدن به مصالحه ای با روسیه را در منطقه از بین می برد. بسیاری از دولتمردان در توکیو، مانند «ایتو»، هنوز چنین سازشی را بهترین راه برای ژاپن می دانستند. ازینرو بریتانیا و ژاپن هر دو در این کار با احتیاط پیش رفتند.

زمینه اتحاد میان ژاپن و بریتانیا از سال ۱۸۹۵ فراهم شده بود. بریتانیا توافق های تجاری «شیمونوسه کی» را تأیید و از پیوستن به «مداخله سه دولت» خودداری نمود و با این کار خاطره مخالفت نخستین خود را با تجدیدنظر در «پیمان» با ژاپن زدود. علاوه بر این، بریتانیا سهم مهمی در تجدد ژاپن ایفاء کرده و با آموزش دادن افسران دریایی، فرستادن کارشناس در بسیاری از زمینه ها، دادن کمک های فنی نظامی و صنعتی و فروش اسلحه و کشتیهای جنگی وسیله ایجاد گروهی در توکیو شده بود که از مناسبات نزدیکتر با انگلیس هواداری می کردند. این احساس با همکاری آرام و مؤثر مقامات دو دولت در طرح جزئیات سرکوبی شورش مشیت بازان و در مسئله غرامات تقویت شده بود. فکر اتحاد را گروهی از روزنامه ها نیز در توکیو ولندن تبلیغ می کردند.

امکان امضای پیمانی میان ژاپن و بریتانیا بوسیله چمبرلین (Joseph Chamberlin)

در سال ۱۸۹۸ به وزیر مختار ژاپن در لندن پیشنهاد شده، اما به جایی نرسیده بود. آنچه که موجب شد که این احساسهای دوستانه به مذاکرات رسمی برای اتحاد بینجامد، اقدامات روسیه در چین بود. مشاوران تزار درینکه نباید گذاشت تا ژاپن استحکاماتی در ساحل جنوبی کره بسازد، توافق کردند زیرا که آنرا مخل ارتباط دریایی روسیه میان «ولادیوستک» و «پورت آرتور» می‌دیدند. ژاپنی‌ها چنین محدودیتی را موهن می‌دانستند و مصمم شدند تا روسیه را از کره و از شبه جزیره «لیائوتونگ» برانند. در ماه ژوئیه ۱۹۰۱ «هایاشی تاداسو» وزیر مختار ژاپن در لندن که سالها هوادار چنین اتحادی بود، ملاقاتی در این خصوص با «لرد لاندسدون» (Landsdowne) وزیر خارجه انگلیس کرد و سپس در گزارشی خواستار دستور دولت متبوعش درینباره شد. تعلیمات توکیو تشویق کننده بود و کار به تبادل نظر درباره مواد و شرایط پیمان کشید. دولت ژاپن نخستین مزیت اتحاد با بریتانیا را آزادی عمل یافتن در کره می‌دانست. اما بزودی دوشکل در راه این اتحاد پیدا شد: هر دو دولت می‌خواستند که وضع موجود (Status quo) را در چین تضمین کنند و روسیه را از الحاق «منچوری» جلوگیری کند. اما بریتانیا خواستار قول کمک متقابل بود که شامل دفاع از هند هم بشود. ژاپن منافع نظامی در شبه قاره نداشت و عنوان کرد که این شرط وزنۀ توافق را بسود بریتانیا سنگین خواهد کرد. انگلیس هم در قبول حمایت تام از موضع ژاپن در کره تردید داشت و نمی‌خواست که در کشمکش مختص روسیه و ژاپن درگیری پیدا کند. بحث در این نکات ونیز در اختلاف نظر در تقسیم و تناسب نیروهای دریایی دو دولت تا ماه نوامبر به درازا کشید.

در این هنگام فعالیت‌های دیپلماتیک «ایتو» وقفۀ کوتاهی در مذاکرات پیش آورد. او در ماه ژوئن ریاست وزراء را به «کاتسوراتارو»، برکشیده «یاماگاتا»، سپرده اما نفوذش بر سیاست امور برجای بود. «ایتو» اعتقاد داشت که باید با روسیه مذاکره کرد تا شاید توافقی با آندولت پیدا شود، و در ماه نوامبر کابینه را واداشت تا مذاکرات اتحاد با بریتانیا را تاوقتی که او دیداری خصوصی از «سن پترزبورگ» (St. Petersburg) کند، متوقف دارد. او در پاییز این سال نخست به واشنگتن رفت و سپس به پایتخت تزاری، بی‌آنکه از لندن دیدن کند. مذاکرات او با «لمسدورف» (Lamsdorff) وزیر خارجه روسیه خوب پیش‌رفت. «لمسدورف» امتیازهای کمی درباره کره داد، اما در برابر انتظار داشت که دست روسیه در چین بازگذاشته شود. قبول این وضع از طرف اکثر ژاپنی‌ها نشانه ضعف شمرده می‌شد. از طرفی هم علنی شدن دیدار «ایتو» از مسکو بدگمانی

انگلیسی‌ها را برانگیخت و «هایاشی» را واداشت تا دیر نشده است مذاکرات در لندن را ازسرگیرد و «کاتسورا» هم ناچار از او حمایت نمود.

اکنون عقد پیمان اتحاد با بریتانیا ناگزیر می‌نمود. دربارهٔ مواد و شرایط پیمان نیز پس از مذاکرات دشوار توافق شد. مسئلهٔ قدرت دریایی دو دولت به مذاکرات جداگانه‌ای میان افسران دریایی محول شد، بریتانیا ازینکه دفاع از هند هم از مواد پیمان اتحاد باشد صرفنظر کرد، و مسئلهٔ وضع ژاپن در کره هم با تدبیر و دقت نظر عبارتی در متن موافقتنامه رفع و رجوع شد. پیمان اتحاد بصورتی که سرانجام در ۳۰ ژانویه ۱۹۰۲ امضاء شد، این واقعیت را که «ژاپن علاوه بر منافعی که در چین دارد، بدرجهٔ ویژه‌ای از نظر سیاسی و نیز تجاری و صنعتی در کره هم ذیعلاقه است» شناخت. اما این پیمان کمک بریتانیا را به ژاپن چنانچه برسر این علائق درگیر جنگ با روسیه شود، پیش‌بینی نمی‌کرد. منتها دوکشور توافق کردند که اگر یکی از آنها درگیر مخاصماتی در شرق دور شود، دیگری بیطرف بماند. اما اگر یکی از طرفین مورد حملهٔ دو یا چند قدرت واقع می‌شد، مقررات نظامی پیمان اتحاد قابل اجرا می‌گردید.

اتحاد ژاپن و بریتانیا نخست برای پنجسال بسته شد. در سال ۱۹۰۵، پس از جنگ روس و ژاپن، در این پیمان تجدیدنظر و اعتبار آن تمدید شد و سپس در سال ۱۹۱۱ برای دهسال دیگر تمدید گردید. اتحاد با بریتانیا برای ژاپن چون وزنه‌ای در برابر قدرت روسیه در آغاز قرن بیستم ارزنده بود و در جریان جنگ روس و ژاپن و در جنگ جهانی اول در وضع ژاپن تأثیر داشت. این پیمان تصریح داشت که ژاپن در کره «بدرجهٔ خاصی ذیعلاقه است» و با این عبارت درواقع ادعای زعامت ژاپن بر کره را تصدیق می‌کرد. این اتحاد همچنین به ژاپن اطمینان می‌داد که در صورت جنگ با روسیه، بریتانیا بیطرفی دوستانه را نگاه خواهد داشت، و اگر قدرت دیگری - مانند فرانسه، متحد روسیه - در طرف روسها وارد جنگ شود، ژاپن می‌تواند به شرکت و حمایت مؤثر بریتانیا امیدوار باشد. از نظر روانی اتحاد با بریتانیا، که قدرت درجهٔ اول جهان بود، اعتماد به نفسی را که ژاپنی‌ها نیمقرن پیش، با تجاوز غربیان به خاک ژاپن، ازدست داده بودند، بازآورد و احساس شد که ژاپن به هدف ملی خود در دنیای جدید که تعالی و ترقی و همسری با قدرتهای درجه اول جهان بود، نزدیک شده است، و دیر نخواهد کشید که کبادهٔ سیادت دنیا را بردارد و خاطرهٔ تلخ مداخلهٔ سه قدرت را بزداید.

جنگ روس و ژاپن ۱۹۰۴-۱۹۰۵

جنگ روس و ژاپن دو سال پس از امضای پیمان اتحاد با بریتانیا درگرفت. این جنگ برای ژاپنی‌ها خواستی‌ترین جنگ بود. نظامیان باشوق به جبهه‌ها شتافتند و اکثر مردم براین عقیده بودند که ژاپن راهی جز جنگ ندارد.

پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا باهمه دقتی که در تنظیم آن شد، برای هرکدام از دوطرف معنی دیگری داشت. این پیمان برای بریتانیا هشدار بود به روسیه که تند نرود، اما ژاپن آنرا یک پیروزی می‌دید که به‌وی امکان می‌داد که با روسیه هرچه سخت‌تر رفتار کند. پیدا بود که تاهنگامی که یک سرکار دردست بریتانیا است قضیه‌ای مانند مداخله سه دولت پیش نخواهد آمد، و ازینرو تندروان عرصه سیاست ژاپن پیمان اتحاد را دعوتی به تجاوز گرفتند. حتی میان‌ه‌روها، و درآنمیان دولت، نیز باین پشتگرمی وقت را مساعد دیدند که زیربار سازش نامطلوبی برسر کره نروند.

اثر فوری پیمان اتحاد با بریتانیا امیدوارکننده بود. در ماه آوریل ۱۹۰۲ روسیه باخارج کردن نیروهایش از «منچوری» موافقت نمود و قرار شد این کار در چند مرحله، بفاصله هرششماه یکبار، انجام شود. اولین مرحله کار در ماه اکتبر آنسال بخوبی پیش رفت، هرچند که نیروها فقط درآن ناحیه جابجا شدند. اما مرحله دوم که انتظار می‌رفت درماه آوریل ۱۹۰۳ باشد انجام نگرفت. بجای آن، روسیه برهر قرینه و نشانه‌ای آشکار ساخت که برای پیشروی تازه‌ای آماده می‌شود. پس درماه ژوئن آنسال ژاپن تصمیم گرفت که پیشنهاد حل و فصل کلی مسأله را به روسیه بدهد، باین قرار که دوطرف احترام به تمامیت ارضی چین و کره را متقابلاً تضمین کنند و حقوق خط آهن روسیه در «منچوری» ونیز منافع اقتصادی و سیاسی ژاپن در کره را نیز بشناسند. مذاکره با روسها در نیمه دوم سال ۱۹۰۳ در «سن پترزبورگ» جریان داشت. دولت «کاتسورا» با همه پشتگرمی به اتحاد با بریتانیا، آماده بود که اگر شرایط توافق با روسیه زیاد نامساعد نباشد، با ایندولت کنار آید. اما روسها در تأکید برحق انحصاری خود برمنابع جنوب «منچوری» سرسخت بودند و فقط خواستار تضمین تمامیت ارضی کره و ایجاد یک منطقه بیطرف در شمال مدار ۳۹ درجه و قول ژاپن در اینکه استحکاماتی در سواحل کره ایجاد نکند، شدند و تعهدی درباره چین (ومنچوری) نپذیرفتند. ژاپن باآمادگی نظامی که داشت و باافشار افکار عمومی و احساسات ملی که خواهان جنگ بود، قبول این شرایط را دشوار یافت و «کاتسورا»،

بتوصیۀ مشاوران نظامیش، بهتر دید که جنگ را انتخاب کند* . پس، دولت ژاپن در ژانویۀ ۱۹۰۴ حداقل شرایطی را که پذیرفتنی می‌دانست بصورت اولتیماتومی ارائه نمود و چون پاسخ مساعدی نرسید، در تاریخ ۶ فوریه مذاکرات و روابط سیاسی با روسیه را قطع کرد و روز ۱۰ فوریه اعلان جنگ داد. مخاصمات از همان تاریخ قطع مذاکرات آغاز گشته بود. همانروز نیروی روسیه از «یالو» گذشت و درکره پیشروی کرد و یک ناوگان ژاپن از بندر نظامی «ساسه‌بو» عزیمت کرد و این نیرو درشب ۸ فوریه در «چمولپو» (Chemulpo) پیاده شد و باترن به سؤال رفت و شهر را تصرف کرد. واحدهای دریایی ژاپن به یک ناوگان روسی حمله کردند. عملیات ژاپن دراین مرحله بیشتر برای تسلط و تقویت موضع خود در تنگه‌هایی بود که نیروهای تقویتی برای رفتن به کره باید از آنجا می‌گذشت. این کار در ۱۳ آوریل باپیروزی بر دفاع دریایی روسیه دربرابر «پورت آرتور» انجام شد و درنتیجه ارتش اول ژاپن توانست در طول رود «یالو» پیشروی کند و در تاریخ ۱ مه با شکستن خط دفاعی روسها ازین رود بگذرد و به جنوب «منچوری» برسد. ارتش دوم ژاپن هم چند روز پس از آن در شبه جزیرۀ «لیائوتونگ» پیاده شد. در فاصلۀ یک ماه ارتش سوم، بفرماندهی ژنرال «نوگی»، «پورت آرتور» را درمحاصره گرفت. اما پایگاه آنجا تا آخرین روز سال ۱۹۰۴ پایداری کرد و سرانجام در نوروز ۱۹۰۵ تسلیم شد. محاصرۀ «پورت آرتور» بزرگترین گرفتاری این جنگ برای ژاپنی‌ها بود.

ژنرال «نوگی ماره سوکه» سردار جان برکفی که او را مظهر فضیلت‌های سامورایی دانسته‌اند، پنج ماه دربرابر استحکامات دشمن کوشید. «نوگی» در

* جدا از اتحاد با بریتانیا، ژاپن در سیاست خارجی خود روی دوستی با امریکا و پادرمیانی آندولت در روز نیاز حساب می‌کرد. حاج مخبرالسلطنه هدایت که در ژانویه ۱۹۰۴ در توکیو بوده است، مشاهدات خود را چنین می‌نگارد: «میسٹر تفت امریکایی، حاکم فیلیپین، به توکیو آمد که بسمت وزارت جنگ به امریکا برود. چهارم ژانویه به توکیو وارد شد. احترامات فوق‌العاده از او کردند و پیدا بود که برای تصمیم قطعی جنگ منتظر او هستند. در دوروز توقف او صحبت جنگ گرم‌تر شد.

روز پنجم ژانویه وزیر خارجه دو نوبت بین امپراتور و «مارکی ایتو» آمد و شد کرد. شب ششم وزیر خارجه شامی بافتخار تفت داد. از اتابک هم دعوت نمود. برای ساعت ۹ مجلس برهم خورد. وزیر مختار امریکا گفت: امر است که امشب وزراء متفرق نشوند مگر اینکه تصمیم جنگ و صلح را قطعاً بگیرند. میهمانان همه رفتیم و روزدیگر خبر جنگ منتشر شد... (تشریف به‌مهکه معظمه ازطریق چین و ژاپن... ص ۱۱۳) .

میدان جنگ و نیز در پشت جبهه انضباط اعلا و بسیار سختی برای سربازانش مقرر داشت. تلفات ژاپن در این جبهه ۶۰۰۰ نفر بود و دوپسر ژنرال «نوگی» هم در نبرد کشته شدند *

در جبهه‌های دیگر نیز کار روسها دشوار بود. ژنرال «کوروباتکین»

* نخستین تلاش برای گرفتن دژ «پورت آرتور» ۱۶۰۰۰ کشته از ژاپنی‌ها برجا گذاشت و ژنرال «نوگی» ناچار از حمله دست برداشت. «نوگی» هدف انتقاد شد و سخن از برکناری او به میان آمد، اما امپراتور از وی حمایت نمود و اشاره کرد که در صورت شکست می‌توان به او اجازه خودکشی داد. «نوگی» وجدان مسئولیتی قوی داشت. در مقابله با قیام «سایگو» در سال ۱۸۷۷ بخت با «نوگی» ناسازگار درآمد و پرچم هنگ او به دست خصم افتاد که خفت بزرگی بود. «نوگی» تصمیم گرفته بود چندان بجنگد تا کشته شود و ازینرو در خطرترین هنگام نبردی جانانه کرد و بجای آنکه ازپا درآید، خود را قهرمانی نامور ساخت و در ارتش ژاپن ترقی یافت. امپراتور ایپرا بخاطر داشت و او را شایسته حمایت می‌دید. ارتش ژاپن پس از سه بار تلاش نافرجام برای تصرف «پورت آرتور» که به بهای جان ۲۴۶۰۰ سرباز تمام شد، نقشه جنگی را تغییر داد و به تپه‌ای موسوم به «ارتفاعات ۲۰۳» حمله کرد. نبرد درینجا چنان سخت بود که گفته‌اند که شدت بمباران توپخانه شکل این تپه را دگرگون ساخت ارتش ژاپن بزحمت زیاد و بادادن ۶۲۰۰ کشته توانست این تپه را بگیرد و با آتش گشودن بروی ناوگان روسی از فراز آن موفق شد تقریباً همه سفاین جنگی دشمن را در بندر نابود کند و قوای روس را به تسلیم وادارد.

«نوگی» احساس خود را درباره این نبردها در قطعه شعری که بشیوه چینی سروده ، بیان کرده است: «هزار کروار سرباز ارتش پادشاهی نیروی دشمن را شکستند اما از پیکر رزمندگان ما تپه‌ای برجای ماند. چگونه می‌توانم در روی مادران و پدران این کشته‌ها نگاه کنم؟ چه شمار از سربازانمان پیروز بازمی‌گردند؟» پس از تسلیم دشمن، «نوگی» فرمانده کل قوای روس «استسل» (Stessel) را پذیرفت و به او اجازه داد که شمشیر ببندد و در پایه مساوی با او دیدار کند. او از «استسل» برای دفاع جانانه‌اش تحسین کرد و سردار روس شجاعت نیروهای ژاپنی را ستود و نیز کشته شدن دوپسر «نوگی» در جنگ را تسلیت گفت و خواست تا اسب سفیدش را به ژنرال ژاپنی پیشکش کند. «نوگی» آنرا پذیرفت و تقدیم امپراتور کرد. «نوگی» چون بازگشت و به خاک میهن قدم گذاشت گفت که دوست دارد صورتش را با کلاه حصیری بپوشد و نمی‌خواهد چنان قهرمانی باشد که درباره‌اش این مثل آمده است که «هزاران سرباز می‌میرند تا سرداری را قهرمان و نامور سازند».

از آن پس «نوگی» زندگی را هرچه کمتر ارزش می‌نهاد. در سال ۱۹۱۲ که امپراتور «میجی» درگذشت و در روز بخاک سپردن او، «نوگی» در خانه‌اش در توکیو به شیوه سامورایی خودکشی («سپاکو» یا «هاراکیری») کرد و به تیغ او همسرش نیز. او را سربازی نمونه دانسته و به داشتن روح و جوهر سامورایی (بوشیدو یا آیین سلحشوری) ستوده‌اند و همسرش نیز زنی شایسته و برازنده بانویی یک سرباز و سردار بافضیلت بود.

(Kouropatkine) * فرمانده قوای روس که هنگام عزیمت از مسکو گفته بود که بزودی در توکیو پیمان مصالحه را امضاء خواهد کرد، در برابر نیروهای ژاپن مرتب عقب می‌نشست. ** در پایان ماه اوت و اوایل سپتامبر نیروهای زیر فرماندهی ژنرال «اویاما» ناحیه «لیائویانگ» را گرفتند و روسها را به «موکدن» (Mukden) عقب راندند. در اینجا جنگ سرنوشت ساز دیگری از ۲۳ فوریه تا ۱۶ مارس ۱۹۰۵ در پیش بود که در آن سیزده لشکر ژاپن با ۴۰۰۰۰۰ سرباز به میدان آمد و ژاپنی‌ها با دادن بیش از چهل هزار کشته، شهر را گرفتند. روسها «کوروپاتکین» را از فرماندهی قوا معزول کردند اما جانشین او «لینوویچ» (Linovitch) هم‌بختی نداشت و نتوانست در خاربین (Kharbine) جلوی پیشروی ژاپنی‌ها را بگیرد. ضربه نهایی به امیدهای روسیه هنگامی زده شد که ناوگان او در «بالتیک» که در ماه نوامبر گذشته از اروپا عزیمت کرده و از راه اقیانوس اطلس و دماغه امید نیمی از کره زمین را پیموده بود، با نیروی دریاسالار «توگو» در تنگه «تسوشیما» روبرو و نابود گشت. این ناوگان، از حدود چهل کشتی، در

* این سردار روسی اندکی پیش از جنگ روس بسفارت کبرای فوق‌العاده به ایران آمده بود. عبدالله مستوفی در شرح وقایع شعبان ۱۳۱۲ (۱۸۹۵ میلادی) درینباره می‌نویسد: «در همین ایام «کورو-پاتکین» ژنرال بدربار ایران مأمور شده بود یکی دوز بود به تهران وارد شده، کارکنان دولت مشغول پذیرایی او بودند که خبر فوت حاجی میرزا حسن شیرازی مرجع تقلید شیعیان به تهران رسید... این ژنرال یکی از رجال نظامی مهم روسیه و در استقرار نفوذ روسها در ترکستان زحماتی کشیده و مأموریت در ایران نیز البته باطناً برای مطالعات نظامی بود، ولی مردم از تجلیلاتی که دولت از این سفیرکبیر بعمل آورد، خوشدل نبودند.» (شرح زندگانی من...، ج ۱، ص ۵۰۸-۵۰۹).

** روحیه عالی سربازان ژاپنی در این جنگ تحسین همگان را برانگیخته بود. هدایت در سفرنامه خود در شرح دیدار از مدرسه نظامی توکیو (دسامبر ۱۹۰۳) می‌نویسد: «چند نفر از صاحبمنصبان در گوشه جرگه داشتند و یکی از ایشان در جنگ چین گلوله به پایش خورده بود، می‌لنگید. ما مشغول تماشا بودیم که هیاهویی شد و آن صاحبمنصب لنگ برجستنی کرد که عصایش به سقف خورد. گفتند روزنامه برای آنها رسیده که وقوع جنگ را تأیید می‌کند. صاحب منصب‌های روسی بخاطر آمد که از جنگ ملول می‌شدند!» (تشریف به مکه معظمه... ص ۱۰۳) و نیز در اشاره به آمادگی و شوق مردم برای جنگ می‌نویسد که در بزمی که روز اول ژانویه (۱۹۰۴) برایشان ترتیب داده بودند «زدند و خواندند... ترجمه آنچه خوانده شد این بود: محبوبه به‌خواطرخواه خود خطاب می‌کند فردا که جنگ «نیپن» و روس درمی‌گیرد تو میروی بمیدان من به دنبال تو می‌آیم برای بستن زخمها. «اتابک افسوس داشت که حیف است ژاپنی‌ها با روس جنگ کنند شکست می‌خورند و لطمه به کارشان وارد می‌آید. گفتم تصور نمی‌کنم شکست بخورند... این قوم شکست نخواهند خورد و بی‌گدار به آب نمی‌زنند...» (همانجا، ص ۱۱۰-۱۰۹).

راه طولانی خود از مساعدت بیدریخ فرانسه برخوردار شد و ایندولت ایستگاه - های ذغالگیری در «ماداگاسکار» و در هندوچین در اختیار آن گذاشت. اما انگلیس که متحد ژاپن بود این کاروان جنگی را با سوء ظن خصمانه می‌نگریست، بخصوص که کشتی‌های روسی به روی مسافران انگلیسی در دریای شمال بتصور اینکه سربازان ژاپنی هستند، آتش گشوده بودند. اطلاعات دقیق و ارزنده‌ای که بریتانیا از مسیر و نقل و انتقال این ناوگان در اختیار ژاپنی‌ها گذاشت، از دلایل توفیق شگفت‌انگیز دریاسالار «توگو» در نابود کردن آن بود. تجربه ژاپن باحیله جنگی ناوگان روسی را محاصره کرد و با شگرد خاصی آنرا از هرسو زیر آتش گرفت. فقط دو کشتی از جهازات روسی توانست بگریزد. در این نبرد ژاپن سه اژدرافکن از دست داد و یکصد کشته و زخمی داشت. بحریه بریتانیا شاید که بهمان اندازه ژاپنی‌ها از این پیروزی شادمان شد زیرا که بخش عمده ناوگان پیروز در بنادر انگلیس ساخته شده و بیشتر افسران دریایی ژاپن را انگلیسی‌ها آموزش یا مشاوره فنی داده بودند.

با این شکست‌ها روسیه حاضر به صلح شد. هرچند که ایندولت نمی‌پذیرفت که منابع مادی و نظامی‌اش توان ادامه جنگ را ندارد، باز ناآرامی سیاسی و موج و تکان پیش‌درآمد انقلاب اکتبر در داخله روسیه محسوس بود. ژاپن هم بنیه مالی‌اش به‌انتهای می‌رسید و تلفات فراوان در جنگ داده بود که نسبت آن به ۴۰ درصد نفقات زیرپرچم می‌رسید. در ۲۰ ماهه جنگ تقریباً همه افراد مشمول و ذخیره بسیج شده بودند. خزانه کشور تقریباً خالی شده و دیگر محلی برای استقراض خارجی نمانده بود. با اینکه انگلیس، هم‌پیمان ژاپن، و امریکا مساعدت اقتصادی نمودند و تقریباً نیمی از هزینه جنگ را وام دادند، اما بریتانیا خود نگران گسترش نفوذ ژاپن در شرق آسیا بود. بیدرنگ پس از نبرد «موکن»، مارشال «اویاما»، فرمانده ژاپنی، رئیس ستاد خود بنام «کوداما» را به مأموریت محرمانه به توکیو فرستاد تا لزوم صلح بی‌تأمل را به دولت بقبولاند. در واقع هم «گن رو»، سیاستمداران معمر، و هیأت وزیران با بینش سزاوار تحسین پیش از شروع جنگ تصمیم گرفته بودند که از ممالک متحده امریکا بخواهند که در موقع مناسب میانجیگری کند و نماینده مخصوصی باین منظور به واشنگتن فرستاده شده بود. بنابراین برای پرزیدنت «روزولت» (Theodore Roosevelt) عجیب نبود که ظرف یک‌هفته از نبرد «تسوشیما» ژاپن ازو خواست که پیشنهاد صلح را با روسها مطرح کند. روسیه که بی‌آنکه کسی قصد میانجیگری داشته باشد چندین بار به سایر دول اعلام کرده بود که میانجیگری نکنند، ازین پیشنهاد استقبال

کرد و کنفرانس صلحی در «پرتسموت» (Portsmouth) در «نیوهمشایر» (New Hampshire) ترتیب یافت و نمایندگان مختار- «کومورا» وزیر خارجه ژاپن و «کنت ویتته» (Vitté) از سوی روسیه- در ماه اوت ۱۹۰۵ در آنجا ملاقات کردند. خواستهای ژاپن، چنانکه ازین فاتح مسلم انتظار می‌رفت، سنگین بود و متضمن شناسایی تفوق ژاپن در کره، انتقال تأسیسات و منافع روسیه در «منچوری» و از جمله خط آهن آنجا و شبه جزیره «لیائوتونگ» به ژاپن، تسلیم «ساخالین» (Sakhalin) و پرداخت غرامت. این دو خواسته اخیر را روسیه سرسختانه رد کرد، تا سرانجام با پادرمیانی امریکا تسلیم نیمه جنوبی «ساخالین» را پذیرفت و غرامت را به هیچ روی زیربار نرفت. دولت ژاپن، با همه ناخشنودی چون توان جنگ طولانی‌تر را در خود نمی‌دید، قبول کرد. در «پیمان پرتسموت» که در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ امضاء شد روسها پذیرفتند که منافع اعلای سیاسی، نظامی و اقتصادی ژاپن را در کره بشناسد، اجازه شبه جزیره «لیائوتونگ» (از چین) را به ژاپن انتقال دهند، و راه‌آهنی را که «پورت آرتور» را به «موکدن» می‌پیوست تا اقتضای شمالی و همچنین نیمه جنوبی جزیره «ساخالین» را با حقوق خاص ماهیگیری به ژاپن واگذارند. بتقدیر تلاشهای میانجیگری پرزیدنت «روزولت»، جایزه صلح نوبل به رئیس جمهور امریکا داده شد.

در ژاپن با اعلام مواد و شرایط پیمان صلح بلوا و خشم عمومی برخاست. مردم که در بیست ماه جنگ با تبلیغات بسیار و اخبار پیروزیهای پی‌درپی، امید داشتند که پاداش و بهره‌ای ارزنده‌تر در برابر آنهمه تلاش بیابند، به تحریک گروههای ناسیونالیست علیه کابینه «کاتسورا» به اعتراض برخاستند و نارضایی خود را با شورشهای خیابانی، که گهگاه اعلام حکومت نظامی را ناگزیر می‌ساخت، نشان دادند، تا آنجا که وزیر خارجه در بازگشت از کنفرانس صلح می‌بایست محرمانه پیاده شود زیرا که خطر سوء قصد به او زیاد بود. با اینهمه پیروزی ژاپن و شرایط صلح، در وضعی که دولت می‌دانست که توانش از نظر مالی و سرباز تقریباً به انتها رسیده است، موفقیتی بزرگ بود. همچنین جای بحث نبود که کابینه «کاتسورا» باید در پاسخ به خواست مردم کناره‌گیری کند.

پیروزی نظامی و عروج دیپلماتیک

دگرگونی‌هایی که نهضت «میجی» به دنبال داشت، رفته رفته طی دودهه بینش

و منش تازه‌ای در ژاپنی‌ها نسبت به دنیای خارج بار آورد. از یکسو آگاهی مردم به شیوه‌ها و بنیادهای غربی بیشتر شد، و از سوی دیگر رنج و ستوهی که از احساس حقارت برای ضعف سیاسی، کمبود علمی و نارسایی فرهنگی خود یافته بودند به شوق تقویت بنیه ملی پروبال داد و این خواست و آرزو با هدفهای خاص در سیاست خارجی پیوند یافت. ژاپن که نخست برای «بیرون راندن وحشیان» برخاسته بود، چون به این مقصود رسید، خواست تا با آنها همسری یابد و سپس به رقابت با آنها برآمد و صلاهی نظم نوینی را در جهان در انداخت.

نتیجه این جریان بالاگرفتن موج ناسیونالیزم در داخل و یک دهه تلاش نظامی در خارج بود. ژاپن که اینک پایگاه برابری با قدرتها یافته و پایه‌گذاری امپراتوری خود را آغاز کرده بود، ناگزیر دید که دستگاه دیپلماسی مناسبی برای خود بسازد، الگوهای بنیادی را که غرب بمایه آن خود را «متمدن» می‌دانست در داخل دنبال کند، و وارد بازی «پیمان نامه» و «موافقتنامه» در خارج شود. برای «اول بودن» در صحنه بین‌المللی می‌بایست قدرت پویای ملی را در خدمت دیپلماسی نهاد و، در نهایت، به خطر جنگ هم تن داد. رهبران ژاپن موضوع روابط خارجی را جدی گرفتند و خواستند تا بهترین مایه اندیشه را در عرصه دیپلماسی بگذارند و منابع ملی، نیروی نظامی و عقاید عمومی را پشتوانه آن بسیج کنند. این نیت و روش تا آنجا که ژاپن را به سرنوشت خود در دنیای جدید حاکم ساخت و به رهبران و مردم این کشور غرور ملی و اعتماد به نفس تازه داد، در چشم جهانیان تحسین‌انگیز بود، اما رویدادهای بعدی بسیاری از مورخان را به هدفهای نهایی ژاپن بدگمان ساخت. عروج ژاپن در جای یک قدرت امپریالیستی این سؤال را پیش آورد که آیا رهبران «میجی» و سیاست‌های آنان ژاپن را در راهی نهاد که سیاست ملی را با جنگ و توسعه‌طلبی، بزیان رفاه و آسایش مردم، پیوند داد و فاجعه درگیری و شکست در جنگ دوم را آفرید، یا آنکه ژاپن واقعاً راهی جز این نداشت و فشارها و مصلحت‌هایی که به ویرانی جنگ انجامید بیشتر نتیجه عزم و تمایل به اثبات وجود و تأمین امنیت ملی بود نه اشتهاى ارضی.

عروج دیپلماتیک ژاپن تا سال ۱۹۰۵ که این کشور بر روسیه پیروز آمد، در چند مرحله پیش رفت: از سال ۱۸۵۳ و گشوده شدن دروازه‌های ژاپن تا ۱۸۷۱ رهبران ژاپن چند و چون دیپلماسی جدید و فن مذاکره بین‌المللی و دفاع ملی را می‌آموختند. پس از سال ۱۸۶۸ دولت بسرعت در کار شد تا به خواست یا بهانه قدرتهای غربی برای حمایت از اتباع آنها در ژاپن پاسخ گوید و زمینه الغای کاپیتولاسیون را فراهم سازد، و چندی پس از آن، در سال ۱۸۷۱، که «سوئه‌جیما»

وزیر خارجه شد، دولت توانست مرحله‌ای از دیپلماسی مثبت را آغاز کند. در این میان تا سال ۱۸۹۴ و هنگام جنگ با چین، رهبران ژاپن تلاش خود را متوجه دو هدف نمودند، یکی روشن ساختن و تثبیت وضع بین‌المللی ژاپن باعتبار زبان تازه دیپلماتیک، و دیگر تجدیدنظر در پیمانهای نابرابر. هدف اول بطور مطلوب و با سهولت شگفت‌آوری بوسیله رهبری تازه دیپلماسی ژاپن به‌انجام رسید. ژاپن در سال ۱۸۷۱ پیمان بازرگانی با چین بست، در سال ۱۸۷۲ جزایر «ریو» - کیو» را در اداره خود درآورد و سال بعد جزایر «بونین» (Bonin) در اختیار نیروی دریایی ایندولت آمد، در ۱۸۷۵ جزایر «کوریل» (Kuriles) را با عقد پیمانی از روسیه گرفت و مرز ژاپن با روسیه در «ساخالین» مشخص شد. نخستین بحران واقعی در روابط خارجی برسر کره پیش آمد و چنانکه دیدیم دولت در سال ۱۸۷۴، بیشتر برای آرام ساختن ساموراییهای جنگ طلب در مسئله کره، به بهانه قتل چند ملوان «ریو کیو» بدست بومیان «فرمز»، به تایوان نیرو فرستاد. این لشکرکشی گران درآمد و چندان موفق نبود، اما پیروزی دیپلماتیک تازه‌ای برای ژاپن بارآورد، که ایجاد تردید حقوقی در ادعای چین بر فرمز و تسجیل حاکمیت ژاپن بر جزایر «ریو کیو» بود. در سال ۱۸۷۶ ژاپنی‌ها کره را گشودند و پیمانی که در «کانگ وا» بسته شد نه فقط کره را بروی بازرگانی ژاپن بازکرد، بلکه به استقلال کره نیز تصریح نمود که پیش‌درآمد جایگزین شدن ژاپن در آنجا بجای چین بود. اینک ژاپن با چین و روسیه برای نفوذ در خاک آسیا به رقابت درآمده بود.

هدف دوم دیپلماسی ژاپن، تجدیدنظر در «پیمانهای نابرابر»، راهی دور و دشوار درآمد تا که سرانجام در سال ۱۸۹۴ با پیشرفت اصلاحات داخلی و توسعه قدرت نظامی ژاپن، «آئوکی» وزیر خارجه ایندولت توانست با «کیمبرلی» (Kimberley) وزیر خارجه بریتانیا به توافق برسد که ترتیب برون مرزی را تا سال ۱۸۹۹ از میان برمی‌داشت، و بزودی دیگر قدرتها نیز چنین کردند. اعاده اختیار تعرفه‌های گمرکی به ژاپن نیز در سال ۱۹۱۱ انجام شد.

سال ۱۸۹۴ شروع مرحله تازه‌ای در دیپلماسی ژاپن نیز بود، که با جنگ با چین آغاز شد و یازده سال بعد با پیروزی نظامی بر روسیه پایان گرفت. جنگ باچین، در چشم دنیا نشانه بلوغ ژاپن نمود و نگرانی قدرتهای غربی از خطر ژاپن و «مداخله سه‌گانه» سال ۱۸۹۵ را پیش آورد. در سال ۱۹۰۰ ژاپنی‌ها به لشکرکشی متحدان برای نجات نمایندگیهای خارجی در پکن در هنگامه شورش «مشت بازان»، پیوستند، و در اینجا نیز با نمایش انضباط عالی و فضیلت‌های

سربازی، غربیان را به تحسین آوردند. دو سال پس از آن ژاپن با امضای پیمان اتحاد با بریتانیا برگ دیگری از تاریخ را ورق زد و ملموس‌ترین شناسایی را برای تساوی دیپلماتیک خود با قدرتهای درجه اول جهان به دست آورد. پیروزی در جنگ با روس، ژاپن را در راه ایجاد امپراتوری خود انداخت که ملاحظات تازه‌ای را در سیاست خارجی آینده ایندولت پیش می‌آورد. در تابستان ۱۹۰۵ ممالک متحده دعای خیر خود را بدرقه راه تسلط ژاپن بر کره ساخت و در ماه اوت این سال پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا تجدید شد و دایره شمول آنهم توسعه یافت و دفاع از منافع انگلیس در هند و شناسایی روشن‌تری از موقع مسلط ژاپن در کره نیز در آن گنجانده شد. در ماه سپتامبر پیمان «پرتسموت» به جنگ با روسیه پایان داد و ژاپن با فراغ خاطر آماده بهره‌برداری از بردهایش در کره و چین شد.

اینک ژاپن حقوق و امتیازهایی داشت که از آن دفاع کند. در بینش سیاسی زمامداران و سیاستگران ژاپن نیز تفاوت و برخورد میان دونظر پدیدار شد، یکی ملاحظه‌کاری که در سوی نگهداشتن و بهره‌برداری کردن از یافته‌ها بود، و دیگر، بلندپروازی و زیاده‌خواهی که بیشتر به امتیازهای تازه در چین نظر داشت. نتیجه این وضع ترویج آمالگرایی و اندیشه رسالت ژاپن در خاک آسیا و در صحنه بین‌المللی از سوی کسانی که با سیاست‌های دولت معارضه داشتند، بود. بدینسان، شکاف میان مقاصد دولت و انتظارات عامه هرچه بیشتر شد که نمونه آن نارضایی مردم از شرایط پیمان صلح «پرتسموت» پس از جنگ روس و ژاپن بود. در این میان جریان تازه‌ای پدید آمد و کسانی این اندیشه را آوردند که ژاپن، بجای همگام شدن با دولتهای امپریالیستی، باید که «انقلاب آسیائی» را، علیه غرب، در اندازد، و در این کار از چین آغاز کند. تنش‌ها و نارضایی‌های اجتماعی که در جریان تجدد بارآمده بود، به این اندیشه‌ها زمینه و نیرو می‌داد.



در کره، همانکه روسها در آغاز جنگ با ژاپن از آنجا رانده شدند، دولت ژاپن پادشاه کره را به امضای موافقتنامه‌ای واداشت که امنیت آنکشور و خانواده سلطنتی را تضمین می‌کرد و برای این کار اجازه اقدام لازم را به ژاپن می‌داد. مردم کره که از فشار روسیه و فساد دستگاه حکومت رنجیده بودند، امیدوار شدند که با این ترتیب کارهایشان سامان گیرد. اما ژاپن که حقوق نظامی در آنجا پیدا کرده بود، خواست تا حقوق مالی و دیپلماتیک را هم بر آن بیفزاید و نیات خود را آشکار ساخت. سوداگران بسیار که می‌خواستند یکسبه ثروت بادآورده

یابند، رهسپار کره شدند و احساسات ضد ژاپنی در آنجا بالاگرفت. با پیداشدن افق پیروزی بر روسیه، ژاپن تصمیم گرفت تا کار کره را یکسره کند و آنجا را تحت‌الحمایه سازد. نه انگلیس، متحد ژاپن، نه روسیه که علائق عظیم ژاپن در کره را در پیمان صلح شناخت و نه امریکا که کنفرانس صلح را ترتیب داد، مخالفتی با این قصد ژاپن ننمودند. «ایتو هیروبوومی» رئیس شورای سلطنتی، این مهم را برعهده گرفت و عازم کره شد.

در کره، پادشاه اختیاردار مطلق بود. او زیربار این خواست ژاپن نمی‌رفت، اما نیروهای ژاپنی در کره حاضر بودند و «ایتو» با نمایش قدرت و همراه با فرمانده کل نیروها با پادشاه مذاکره کرد و از پیش‌برد. پس، در پایان سال ۱۹۰۵ فرمانداری کل ژاپن در سؤال برقرار و «ایتو» نخستین فرماندار کل کره شد. او می‌توانست همه مقامها، جز وزیران را منصوب کند و با ایجاد سازمان و سمت فرمانداران نواحی و مشاوران انتظامی، ژاپنی‌ها را به این مقامها گماشت. «ایتو» در جلسه‌های هیأت وزیران، اراده خود را به دولت کره تحمیل می‌کرد. درباره کره و مردم در برابر این استبداد به مقاومت برخاستند. پادشاه در سال ۱۹۰۷ هیأتی را، پنهانی، برای استمداد به «دومین کنفرانس جهانی صلح» در لاهه فرستاد. کنفرانس به این درخواست اعتنا نمود، اما «ایتو» که به خشم آمده بود، پادشاه را به کناره‌گیری واداشت. در روز به‌تخت نشستن پادشاه جدید شورشهایی در سؤال برخاست. یک هفته بعد پادشاه جوان، بفشار «ایتو»، فرمان انحلال نیروهای مسلح کره را صادر کرد و ژاپن کار نظم و اداره داخلی کره را هم در اختیار گرفت. نظامیان ژاپنی ناآرامی‌هایی را که اینجا و آنجا بوسیله سربازان و دیگر مردم کره برپا شد، خوابانند. بعضی میهن پرستان کره‌ای در کوهستانها دسته‌های مقاومت تشکیل داده بودند که سربازان نیروهای منحل شده هم به آنها پیوستند. این گروهها که «سربازان راستین» نامیده می‌شد بوسیله نیروی ۲۰۰۰ نفره ژاپنی‌ها سرکوب گردید. اما ناآرامی در کره روزافزون و الحاق یکسره آن کشور هدف دولت ژاپن بود، و کشته شدن «ایتو» بدست یک جوان کره‌ای در چین در سال ۱۹۰۹ بهانه برای این کار داد. «ایتو» که گویا با الحاق کره مخالف بود و اندیشه داشت که با متجدد ساختن کره می‌توان تفاهم مردم را جلب و مقاصد ژاپن را بهتر تأمین کرد، در سال ۱۹۰۸ که کابینه «سایونجی»، یار هوادار او، جای خود را به کابینه دوم ژنرال «کاتسورا»، برکشیده «یاماگاتا»، داد، از نفوذش کاسته شد. او در سال ۱۹۰۹ از فرمانداری کل کره استعفا کرد و رهسپار روسیه شد تا با رهبران این کشور درباره چین تبادل نظر کند، و هنگامیکه در

ایستگاه «پین کیانگ» (Pinkiang) در «منچوری» از سوی مقامات روسی استقبال می‌شد، هدف سوء قصد گردید.

در ماه مه ۱۹۱۰ ژنرال «تهرائوچی ماساتاکه» که از سال ۱۹۰۲ وزیر جنگ بود، با حفظ سمت، فرماندار کل کره شد. او در ماه اوت پادشاه جوان را به امضای پیمان الحاق واداشت. برای «یی»، پادشاه کره، مقرری هنگفتی معین گردید و قرار شد با خانواده سلطنتی کره، که اینک به «چوسان» («سرزمین آرامش بامدادی») تغییر نام یافته بود، رفتاری برابر خانواده امپراتور ژاپن بشود. ژاپن ازین تاریخ ۳۵ سال بر کره فرمان راند و این حکومت، هرچند که منافع برای کره‌ایها داشت و نرمتر از حکومت پادشاهی کره بود، اما توجه چندانی به احساسات کره‌ایها نداشت. فرمانداری کل کره و تایوان همیشه در تصدی یک امیر ارتش یا نیروی دریایی بود.

ژاپن تسلط بر کره را برای امنیت نظامی در برابر روسیه و پیشرفت اقتصادی خود توجیه می‌کرد و نیز این سرزمین را پایگاهی برای پیشروی در خاک آسیا گرفت، همچنانکه تایوان برای گسترش در سوی جنوب و نیمه جنوبی «ساخالین» برای دفاع شمال به کار می‌آمد.

در چین، کار آرامتر پیش می‌رفت. در سال ۱۹۰۶ بهره‌برداری از حقوق ژاپن در آنجا به «شرکت راه آهن جنوب «منچوری» که تازه تأسیس شده بود، سپرده شد. دولت نصف سرمایه این شرکت و حق انتصاب دو مقام بالای آنرا داشت. به این کمپانی، جدا از اداره خطوط و توسعه شبکه راه آهن، اختیار فعالیت در استخراج معادن، خدمات عمومی و فروش کالا داده شد، و همچنین جمع‌آوری حقوق و عوارض و اداره منطقه راه آهن. هدف آن بود که کمپانی راه آهن یک منبع درآمد و نیز وسیله اجرای سیاست دولت باشد. با مباشرت این شرکت که در زمینه‌های سیاسی و دیپلماتیک با فرماندار کل «کوانتونگ» (که از اوت ۱۹۰۶ منصوب شد) سهیم بود، کار سرمایه‌گذاری ژاپن با سرعت پیش رفت. قدرتها این وضع را ناگزیر یافتند و تجدید روابط با فرانسه و روسیه در ۱۹۰۷ و تأیید موافقتنامه ۱۹۰۵، ژاپن با آمریکا در یادداشت سال ۱۹۰۸ «روت - تاکاهیرا» (Root-Takahira) بمنزله شناسایی این امتیازها برای ژاپن بود. زمزمه اعتراضی از لندن شنیده شد، اما چندان نبود که مانع تجدید اتحاد با بریتانیا در سال ۱۹۱۱ شود. اینک ژاپن بجای روسیه در جنوب «منچوری» مستقر و با ممالک غربی در بهره‌برداری از ثروت عظیم چین سهیم شده بود. منافع اقتصادی ژاپن در چین با سرعت توسعه می‌یافت. در زمان جنگ با چین، کل صادرات ژاپن به حدود ۶۲

میلیون دلار امریکا می‌رسید که ۸٫۴ درصد آن صادرات به چین بود (متوسط سالهای ۶-۱۸۹۲). در سالهای ۱۶-۱۹۱۲ متوسط صادرات ژاپن ۳۵۵ میلیون دلار بود که ۲۵ درصد آن به چین می‌رفت، و سهم ژاپن در سرمایه‌گذاری خارجی در چین در سال ۱۹۱۴ به ۱۳٫۶ درصد رسید. ژاپن این وضع را بنفع چین‌توجیه می‌کرد، و بعدها، پیش‌از جنگ دوم، در تبلیغات ژاپن مرتب گفته می‌شد که ژاپن مانند برادر کوچک و پرجنب و جوش‌تری است که می‌خواهد با تنبیه و تهدید، چین تنبل و تباه و عقب مانده را که برادر بزرگتر اوست به حرکت و زندگی وادارد. اما همین بهره‌برداری وضعی ایجاد کرد که، برخلاف انتظار ژاپن، به پیروزی نهایی کمونیست‌ها در چین انجامید. پیش‌از آن، نخستین جنبش انقلابی در چین قرن بیستم نیز از حمایت ژاپن بی‌بهره نبود زیرا که «سون یات - سن (Sun Yat-sen)» و چندین یار انقلابی او از ژاپن کمک، و چندی هم پناه، گرفتند. در کار چین نیز احساسات ملی‌گرایان تندرو، وارثان راه و اندیشه «سایگوء تاکاموری»، برای توسعه ارضی در خاک آسیا، پشتوانه و توجیه سیاست دولت بود. همین گروه‌ها بودند که انجمن‌های متعدد، و معروفتر از همه «کوکو ریوکای» (انجمن «اژدهای سیاه» یا، بمعنی بهتر، «رود آمور») را در سال ۱۹۰۱ درست کردند که یکی از فعالیت‌های آن خبرگیری در «منچوری» و سیبری بود و ازینرو خود را انجمن رود آمور نامیدند. علامات چینی که «آمور» (Amur) را با آن می‌نویسند، بطور تحت‌اللفظی «اژدهای سیاه» معنی می‌دهد. دولتهای عصر «میچی» با همه ناخوشایندی از تب و تاب و فشار این انجمن‌ها که با ارتش هم پیوند نزدیک داشتند، از آنها برای پیشبرد هدفهای سیاسی خود بهره می‌بردند. اما پیروزی روسیه، ژاپن را محبوب دیگر آسیایی‌ها ساخته و بارقه‌امیدی در دل مردم ستمدیده از استثمار غرب در این اقالیم افروخته بود.*

* نویسندگان دوره مشروطه و مقارن آن در ایران پیروزی ژاپن را بسیار ستوده و ازین نمونه برای تشویق مردم به حرکت و ستیز با استبداد داخلی و استثمار خارجی سود جستند. جز کتابها و مقاله‌هایی که شناخته و فراوان در دسترس است، کتابی دینم بنام «میکادو نامه» به شعر و بر وزن شاهنامه (میکادو عنوان سنتی امپراتور ژاپن است و نام کتاب همان شاهنامه معنی می‌دهد) که بنا به مندرج در آغاز آن «ریخته قلم ادیب یگانه و دانشمند فرزانه آقامیرزا حسین علی تاجر شیرازی است که حسب‌الاجازه ایشان در مطبع حبل‌المتین کلکته بامر جناب مؤیدالاسلام زیور طبع پوشید، جمادی‌الثانی ۱۳۳۵...» و بتصریح سراینده در پایان کتاب، در سال ۱۳۲۳ قمری در دو هزار و چند بیت «جهت تنبیه ابناء ملت بنظم آورده» و همراه با پنجاه و هشت تصویر از ←

سیاست داخلی و احزاب

حفظ و احیاناً توسعه این امتیازها و بردها در خارج به سیاست محکم و ثبات در داخل کشور بستگی داشت. در دهه نخست قرن بیستم چنین می نمود که ژاپن در این راه می رود. تدابیر و بنیادهایی که در چهل سال گذشته ساخته و پرداخته شده بود، توزیع قدرت را در درون طبقه حاکم تغییر داد، بی آنکه برخورد مهمی پیش آید. اعیان و امیران قدیم با مال و اعتبار و عنوانی که به آنها داده شد، بانظمم تازه سازگار شدند، و از ساموراییهای پیشین، آنها که کارآمد بودند، هرکدام در دستگاه تازه جایی یافتند و بعضی شان هم، مانند «ایتو» و «یاماگاتا»



صحنه های جنگ و رجال و سرداران روسی و ژاپنی طبع شده است. این منظومه، که «نصایح دلپذیر و چگونگی محاربت عبرت خیزش ملل غیور را اسباب جنبش و مایه عبرت» است، ۲۶ بخش دارد و پس از ستایش باری تعالی و داستان شاهان باستان ایران، به بیان ترقی روس و ژاپن پرداخته و سپس رشته سخن را به جنگ ایندو دولت کشانده و تفصیل نبردها را از آغاز تا پایان و صلح دو دولت آورده و نتیجه گرفته است.

نسخه ای از «میکادونا» در کتابخانه تالار یادبود «هانه‌دا» در دانشگاه «کیوتو» هست و نسخه عکسی آنرا بلطف آقای پرفسور «اوکازاکی» استاد دانشگاه مطالعات خارجی «اوساکا» دیدم.

نظم این کتب که از تعبیرها و ترکیب های شاهنامه و دیگر سرایندهگان متقدم بهره گرفته و نیز از اصطلاحات تازه آمده در زبان فارسی نشان دارد، باوجود پاره ای نارساییهای شعری و ادبی، گویاست. این منظومه ادبار کار روس را نتیجه استبداد می داند و پیروزی ژاپن را از عدل و مشروطه، و در تحسین انگلیس هم ابیاتی دارد. چند بیت از آن در زیر می آید:

فسزونی دهد مایه سلطنت
که شد چیره بر همچو خصمی سترگ
بهر نقطه خاک باشد جلیس

چو مشروطه شد پایه سلطنت
زمشروطه گی (ایضاً) گشت ژاپن بزرگ
ز مشروطه گی دولت انگلیس

و در بیان ترقی ژاپن می گوید:

چو بر امپراتوری آمد قرار
باصلاح ملت بکوشید او
رعیت پی علم و صنعت رود
خرابی خود را عمارت کنند
بدولت سپارند مر روزگار
چرا از فرنگان به ثروت کمیم؟
چه مستی است این، وقت هشیاریست

شنیدم که میکادوی نامدار
نخست از پی حکمت و آبرو
که وحشیت (ایضاً) از ملک او کم شود
چو اهل اروپا تجارت کنند
درآیند در زی مردان کار
بگفتا نه ما زاده آدمیم ؟
کنون خلق را وقت بیداریست

به بالاترین مقام‌ها رسیدند. آموزش، که در آن بروی فرزندان همه خانواده‌ها بازبود، می‌توانست پایه و زمینه ترقی باشد و روستازادگان دانشمند را هم از بزرگان دولت و مشاوران پادشاه سازد*. این تدابیر خطر ازهم پاشیدگی نظام را کم کرد، اما مناقشه‌های سیاسی و برخوردهای اجتماعی را از میان نبرد. بسیار بودند کسانی که برای روی کارآوردن دستگاه تازه یاری داده و خود را شایسته تصدی مهام مملکت دیده اما از کارها کنار یافته بودند یا مشی و اندیشه سیاسی جدا از دولت داشتند. احزاب سیاسی ازین گروه مردم بوجود آمده بود. آنها فکر انقلابی نداشتند و نمی‌خواستند جامعه را زیر و رو کنند، وبیشتر رقیب دولتمردان بودند و فرصتی می‌جستند تا در قدرت و سیاست حکومت سهیم شوند.

دربار اینان، دیوانسالاری در پایان دوره «میجی» همچنان در پایگاه قدرت استوار بود. اینک اعضای ارشد آن، «ایتو»، «یاماگاتا» و «ماتسوکاتا» عضو «گن‌رو» ، مجلس معمران سیاسی ، و رایزن دائم پادشاه شده بودند، دولتی بی‌مشورت با آنان روی کار نمی‌آمد و نیز در انتصاب اعضای شورای سلطنت ، مجلس اعیان، امیران لشکری، و بزرگان کشوری که پادشاه اختیار آنها داشت ، نظر و توصیه آنها روان بود. «ایتو» وقتی این بافت و ساخت حکومتی را به «پیوندهای خانوادگی و شبه خانوادگی در دهکده‌ای بسیار بزرگ» مانند کرد که به تعبیر او، «سده استوار در برابر پیشرفت تهدیدکننده عقاید سوسیالیستی» ساخته بود و نیز زیان آنها داشت که «بحث آزاد را جلوگیری و شاید که دست بدست شدن قدرت را یک مسأله خانوادگی سازد»

(Okuma, Fifty Years of Modern Japan, I, 128-9)

دربار این انحصار قدرت دیوانسالاران، مخالفان دو سلاح عمده داشتند : یکی افکار عمومی، که گاه نیز با اجتماعات و تظاهرات خشونت بار و شاید هم بوسیله مطبوعات ابراز می‌شد، و، دیگر مجلس شورای ملی و نیز احزاب سیاسی که در آن نماینده داشتند. چنانکه دیدیم ، میان سالهای ۹۴-۱۸۹۰ ، این احزاب کوشیدند تا با حربه صلاحیت تصویب بودجه مملکتی، سیاست دولت را در اختیار درآورند، و این کشمکش به انحلال و تجدید انتخابات پی‌درپی مجلس انجامید . جنگ با چین چند سالی هیاهوی حزبی را در احساسهای میهنی غرق کرد و پس از

* بوزیری پادشاه رفتند
بگدایی به روستا رفتند .

روستازادگان دانشمند
پسران وزیر بی‌فرهنگ
از سعدی است.

آن نیز حیات سیاسی ژاپن قضای سازش بهتری یافت. مقامات دریافتند که با جبهه‌گیری دائم مجلس با دولت دستگاه مشروطه به گردش نخواهد افتاد و سیاستگران مخالف هم دانستند که حکومت موجود بوسایل پارلمانی ازپا در نمی‌آید، و انقلاب را هم نمی‌خواستند. پس، باهم کنار آمدند.

نشانه تغییر در سال ۱۸۹۵ پدید آمد که «ایتو» حمایت حزب آزادیخواه «جی‌یوتو» را که بزرگترین گروه در مجلس شورا بود کسب کرد و وزارت کشور را به «ایتاگاکي»، رهبر آن، داد. در سال ۱۸۹۶ «ماتسوکاتا» جانشین «ایتو» با همین قرار اتحادی با حزب تحت رهبری «اوکوما» ساخت. اما در هر دو بار مخالفت‌های بسیار از هردوسو شد و بخصوص «یاماگاتا» ضدیت نشان می‌داد. پس، چون «ایتو» باز در سال ۱۸۹۸ نخست وزیر شد، نتوانست همان رویه را دنبال کند و بی‌سازش با مجلس شورا هم کار دشوار بود. ازینرو او ابتکاری نشان‌داد و گروه‌های حزبی «اوکوما» و «ایتاگاکي» را به تشکیل نخستین دولت حزبی در تاریخ ژاپن واداشت که در آن «اوکوما» نخست وزیر و وزیر خارجه و «ایتاگاکي» وزیر کشور بود. ایندولت که در ۳۰ ژوئن ۱۸۹۸ روی کار آمد از حمایت حزب تازه‌ای بنام «کن سی‌تو» (حزب مشروطه خواه) که طرفداران هردوگروه در آن بودند، برخوردار شد. این حزب مرام خود را وفاداری به امپراتور، حفظ قانون اساسی و مسئولیت هیأت وزیران در برابر مجلس اعلام کرده بود. بزودی اختلاف دوگروه در دولت بر سر سیاست مالیاتی و نیز غنایم سیاسی پدیدار شد، و دستگاه اداری هم در برابر آن جبهه گرفت. در نتیجه، این کابینه ناموفق حزبی در ۳۱ اکتبر استعفا داد و این تجربه پندار «یاماگاتا» را که مقامات حزبی بهیچ روی مناسب حکومت کردن نیستند، تأیید کرد. دولت‌های طایفه‌ای (چوء شوء و ساتسوما) دوره «میجی» گمان داشتند که برتر از احزاب و نسبت به آنها بیطرفند. اکنون دولت «یاماگاتا» روی کار آمد که تا دو سال، و از راه تطمیع، اکثریت مجلس را برای گذراندن قوانین ضروری با خود همراه داشت.

در این میان اختلاف «ایتو» و «یاماگاتا» دامنه می‌یافت و تأثیر آن در وضع سیاسی کشور نمایانتر می‌شد. «ایتو» به این نتیجه رسید که دیوانسالاری باید یک حزب سیاسی تشکیل دهد یا بایک یا چند حزب موجود متحد شود و «یاماگاتا» سخت مخالف این فکر بود. «یاماگاتا» از آغاز پایه قدرت خود را در ارتش داشت، اما «ایتو» خود را بر رهبری دیوانسالاری ممتاز ساخته بود. اختلاف ایندو مایه شخصی و هم زمینه تفاوت سلیقه در سیاست خارجی داشت و تعارض میان علائق نظامی و کشوری در دستگاه رهبری «میجی» نیز بر آن می‌افزود. در ماه

سپتامبر ۱۹۰۰ «ایتو» کوشید تا باتشکیل حزبی جانب خود را تقویت کند و بقایای حزب «آزادیخواهان» را در گروه تازه‌ای بنام «ریکن سی یوکای» («اتحاد یاران سیاسی») سازمان داد، اما آنها را واداشت که نظر او را درینکه کابینه‌ها با بودن وزیران حزبی در آن باز مستقل از سیاست رهنمود حزب باشند، بپذیرند. کابینه تازه براین پایه تشکیل شد، اما دولت مستعجل بود و چون «یاماگاتا» به مخالفت با آن برآمد، بااعتباری که او در نیروهای مسلح و نفوذی که در مجلس اعیان داشت، «ایتو» نتوانست کاری بکند و درمیان آوردن امپراتور، تدبیری که پیشتر در مقابله با مجلس اثر بخشید، بیفایده بود، و او درماه ژوئیه ۱۹۰۱، اینبار کمتر از یکسال از روی کار آمدنش، استعفا داد.

اما این تحولات زمینه را برای ثبات داخلی بیشتر آماده ساخت و ازین هنگام تا ۱۲ سال «ایتو» و «یاماگاتا» بوسیله برکشیدگان خود، «سایونجی» «کیم موجی» (۱۸۴۹-۱۹۴۰)، از اعیان درباری وابسته به «ایتو»، و «کاتسوراتارو» (۱۹۱۳-۱۸۴۷)، امیر لایق ارتش از «چوء شوء» و مورد اعتماد «یاماگاتا»، که بتناوب ریاست دولت را داشتند، غیرمستقیم زمامدار امور بودند. این سالها به دوره آتش بس «کاتسورا-سایونجی» معروف است زیرا که هریک ازین دو مصلحت تفاهم را دریافته بود و اینراه را دنبال می‌کرد. معمار سیاست های سازش «هاراکی» از «سی یوکای» («اتحاد یاران سیاسی») بود که تأکید تازه‌ای بر آن نهاد. «هاراکی» کوشید تا پایبندی و حمایت مردم برخوردار از نظام، ملاکان و پیشه‌وران و ساموراییهای پیشین را از دولت به جانب «سی یوکای» بگرداند و موازنه قدرت را در درون دستگاه موجود جابجا کند. پست‌های کابینه که «سی-یوکای» دربرابر حمایت از دولتهای غیرحزبی در دوره پس از جنگ روس و ژاپن به دست آورد، بر نفوذ «هارا» افزود و او در فاصله سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۵ سه بار وزیر کشور شد و ازاین پایگاه مؤثر توانست بسیاری را به همکاری باخود و حزب وادارد ونیز بااستفاده از مقام و اختیارات خود گروههای نفوذ محلی را جلب کند و از «سی یوکای» دستگاه سیاسی نیرومندی بسازد.

اصلاحات عصر «میجی» تاکنون راه را باز کرده بود تا اتباع صاحب اعتبار سهمی در حیات اجتماعی داشته باشند و بیشتر آنان در بخش‌های اقتصادی، در مقامهای اداری، در عضویت انجمن‌های ایالتی و ولایتی یا بنام رأی دهنده و نماینده مجلس شورا به بازی گرفته می‌شدند. انجام تغییرهایی در شرایط انتخاب کردن، شمار رأی دهندگان را از نیم میلیون نفر درسال ۱۸۹۰ به ۱٫۵ میلیون در سال ۱۹۱۲ رساند. فرصت طلبی‌ها و آشوب و جنجال کمتر شد. حیات پارلمانی

در دوازده سال پایان عصر «میجی» و پیش از آن همراه با اغوا و سیاست بازی و فساد و جبهه سازی بود، اما دولت پارلمانی شیوه اروپایی همه جا این مفسده ها را داشته است.

با پایان گرفتن عصر «میجی» تحول دیگری نیز روی می داد و آن غروب آفتاب عمر و دولت رهبرانی بود که جامعه «میجی» و نظام حکومتی آنرا ساخته و خود هماهنگ کننده این بنیاد بودند. از وارشان سیاسی «گنرو» هیچیک تمامی پایگاه قدرت و نفوذ و روابط رهبرانی چون «ایتو» یا «یاماگاتا» را به میراث نبرد. کسانی که اجزای تازه این ترکیب بودند باهم روی رقابت داشتند. «هاراکی» با تدبیر خود احزاب را هم در موازنه قدرت سهیم کرد. «کاتسورا» خواست تا نمونه نسل گذشته رهبران «میجی» را دنبال کند و در دسامبر ۱۹۱۲ که نخست وزیر و جانشین «سایونجی» شده بود درصدد ایجاد حزبی از خود برآمد تا اداره مملکت را از نفوذ و تهدید روزافزون «سی یوکای» ایمن دارد و خود را چون پیران سیاست در رهبری آن ممتاز کند، اما زمینه را باخت و در زیر حمله و فشار «سی یوکای» در مجلس و تظاهر و آشوب هزاران نفر دربیرون آن در فوریه ۱۹۱۳ استعفا داد. ناکامی این آزمون تازه برای حکومت دیوانسالاری نمودار ورق خوردن برگ و عصر دیگری در سیاست ژاپن بود. از آن پس هیچ فرد یا گروهی نتوانست به جایگاه سالاران سیاست دوره «میجی» برسد. تحول اجتماعی که با رشد اقتصادی پیدا آمده بود این بازگشت را هرچه دشوارتر می ساخت. شاید چنین بود که خلاء قدرت و ازمیان رفتن پیرسالاران سیاست، میدان را برای درمیان آمدن ارتش و افسران جوان آن رفته رفته مهیا ساخت.

ادامه پیشرفت اقتصادی

توانایی ژاپن در تأمین امنیت بین المللی خود و راه یافتن در جرگه قدرتها فقط نتیجه تجدید سازمان حکومتی پس از نهضت «میجی» و مهارت در بازی دیپلماسی نبود. پایه و پشتوانه این توفیقات را پیشرفت های فنی و صنعتی، رشد اقتصادی و توسعه تجاری فراهم ساخت. اصلاحات بنیادی در نظام اجتماعی و ازمیان رفتن طبقات و محدودیت هایی که راه را بر تحرک اجتماعی و خلاقیت اقتصادی بسته بود، محیط مساعدی برای پیشرفت مادی فراهم کرد. بیشترکارها در این زمینه بی برنامه ریزی بلند مدت انجام گرفت، اما دولت با تدابیر مناسب و

بموقع، سرمایه‌ها و منابع کشور و نیروی انسانی را در جهت بازدهی اقتصادی هدایت کرد. در سالهای پس از نهضت، سرمایه لازم برای شروع فعالیت صنعتی بطور عمده از بخش کشاورزی فراهم شد. بیشتر پژوهندگان و مورخان معاصر بر این عقیده‌اند که دولت ژاپن در این کار الگوی ممالک اروپایی را دنبال کرد. در این مرحله تلاش ارزنده پیشه‌وران و اهل حرفه و کسب و تجارت، تولید فزاینده کشاورزی و تمایل مردم به پس‌انداز و تهیه سرمایه، قابل توجه بود. دولت هم در بعضی زمینه‌ها، بویژه در توسعه زراذخانه‌ها و صنایع سنگین و بخش‌هایی که سرمایه و فعالیت خصوصی آسان به آن جلب نمی‌شد، مانند راه‌آهن و کشتیرانی و مخابرات، ابتکار و همت نشان داد. سیاست‌های مناسب مالی دولت نیز موانع را از سر راه تجدد و پیشرفت اقتصادی برداشت.

مرحله شروع واقعی رشد اقتصادی ژاپن را بیست ساله میان ۱۸۸۶ و ۱۹۰۵ دانسته و تاریخ اخیر را مشخص پایان تورم یا رونق «ماتسوکاتا» شمرده‌اند، زیرا که او در مقام وزیر دارایی تدابیر مؤثر و موفقی برای بهبود وضع مالی کشور اتخاذ و اجرا کرد. تا این تاریخ ژاپن دارای نظام پولی محکمی شده بود که برد و کشتش رشد سریع صنعتی را داشت.

کشاورزی، چنانکه اشاره شد، با همه تلاش‌هایی که در چند دهه گذشته برای توسعه صنعت شده بود، هنوز بخش عمده اقتصاد ژاپن بود. در آغاز قرن بیستم حدود ۱۴ میلیون از جمعیت کشور از راه کشاورزی گذران می‌کردند و تا سال ۱۹۲۰ هنوز بیش از نیمی از جمعیت در بخش کشاورزی شاغل بود. تولید دو محصول عمده، برنج و ابریشم، روند فزاینده داشت. متوسط محصول برنج که در سالهای ۸۴-۱۸۸۰ حدود سی میلیون «کوکو» بود در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۰ نزدیک به ۴۵ میلیون «کوکو» شد و در سالهای ۱۴-۱۹۱۰ به ۵۱ میلیون رسید. تولید سایر غلات، مانند گندم و جو، نیز افزایش یافت. ترقی تولید ابریشم بیشتر بود و محصول آن از ۱۱۵ میلیون پاوند در سال ۱۸۹۴ به ۱۶۵ میلیون در ۱۹۰۴ و ۳۱ میلیون در ۱۹۱۴ رسید و ارزش صادرات ابریشم ۱۴۴ میلیون ین شد که نزدیک به یک سوم کل صادرات ژاپن بود.

در این سالها تولید کشاورزی برای بازار رو به توسعه بود و در نتیجه کشاورزان قوه خرید می‌یافتند و می‌توانستند ابزار و بذر و کود و نیز وسایل زندگی بخرند، اما مالیات را هم می‌بایست نقد بدهند. ازینرو گذراندن زندگی از راه کشاورزی هرچه دشوارتر می‌شد و بسیاری از کشاورزان که مالک زمین خود بودند به اجاره‌دار مبدل شدند. در روزگار «دایمیو» ها زمین مال امیران بود و

کشاورز آنرا چنانکه مال خودش باشد می‌کاشت ، اما محصولی که پس از دادن مالیات برای او می‌ماند کفاف خوراک خانواده‌اش را نمی‌داد و ناچار بود از دهقانان مرفه‌تر برنج قرض کند و زمینش، یا درواقع حق کشت آنرا، گرو بدهد. بنابراین، از سال دیگر می‌بایست، جدا از مالیات ، حق زمین هم به مرتهن بدهد، و با تکرار این وضع سرانجام بیشتر زمین‌ها در هر ناحیه به رهن یک یا دو دهقان یا ملاک ثروتمند می‌افتاد. بعضی ازین ملاکان دامنه کار خود را با تجارت کود، عرق برنج و رباخواری توسعه می‌دادند و ثروتمندتر می‌شدند. پس از نهضت «میجی» با آنکه کشاورزان توانستند با دادن مالیات به دولت مالک زمین مزروع خود شوند، این جریان ادامه پیدا کرد. در نتیجه، در سال ۱۹۰۰ دوینجم اراضی کشاورزی استیجاری بود و فاصله میان دهقانان غنی و کشاورزان فقیر آشکار می‌نمود . اغنیا در جامعه نوین از امکان آموزش و زندگی خوب بهره می‌بردند و فقرا فرصت اشتغالی برای فرزندان جوانشان که خانواده دیگر نمی‌توانست معاش آنها را فراهم کند، می‌جستند. این فرصت بیشتر در کارگاههای ریسندگی و نساجی یافت می‌شد که پیشرفته‌ترین رشته فعالیت در اقتصاد ژاپن شده بود.

ابریشم تابی و حریربافی بیشتر در نواحی روستایی ماند و عمده نیروی کار روستازادگان را جذب می‌کرد. صنعت پنبه اهمیت بیشتری داشت، اما کار - کارخانه‌های پنبه ریزی دور از روستاها و در نواحی شهری بود. در این سالها کشت پنبه اقتصادی نبود زیرا که ازمیان برداشته شدن حقوق عوارض واردات در سال ۱۸۹۶، پنبه‌کاران ژاپنی را از رقابت با پنبه هند ناتوان ساخته بود. اما صنعت نخ ریزی و نساجی پنبه هرچه بیشتر توسعه می‌یافت. شماره دستگاه - های نخ‌ریزی کارخانه‌ها از ۳۸۲۰۰۰ در سال ۱۸۹۳ به ۲۴ میلیون در سال ۱۹۱۳ رسید و تولید نخ از ۱۱۶ میلیون پاوند به بیش از ۶۵۰ میلیون افزایش پیدا کرد. ۳۰ تا ۴۰ درصد نخ تولید شده صادر می‌شد و مانده آن به مصرف نساجان داخلی می‌رسید که بسیاری از آنها هنوز کارگاه خانگی و تولید دستباف داشتند. اما کارخانه‌های نساجی هم گسترش می‌یافت. در سال ۱۹۱۳ حدود ۸۵۰۰۰ نفر در کارگاههای دارای پنج کارگر و بیشتر، کار می‌کردند . بخشی ازین‌ها کارخانه‌های دارای ماشین‌های نساجی بودند که برای صادرات تولید می‌کردند. ارزش این صادرات از ۷۵ میلیون ین در سال ۱۹۰۰ به ۳۳ میلیون ین در سال ۱۹۱۳ رسید. اما منسوجات پشمی در دوره «میجی» بصورت کالای تجملی وارداتی باقیماند .

تولید صنعتی که با کمک و سرمایه‌گذاری دولت حمایت می‌شد، بعد از جنگ

چین و ژاپن هرچه بیشتر توسعه پیدا کرد. در صنعت کشتی سازی، در سالهای ۱۳-۱۹۰۹ که شش واحد ساخت کشتی های فولادی با ظرفیت یکهزارتن و بالاتر فعالیت داشت، متوسط ظرفیت شناورهایی که به آب انداخته می شد سالانه ۵۰۰۰ تن بود. در این سالها تولید آهن و فولاد هریک به حدود ۲۵۰۰۰ تن رسید. در صنایع سنگین، تولید لوکوموتیو و واگن سازی بخصوص پیشرفت کرده بود. کارخانه های بسیار نیز مواد مورد نیاز ساختمانی مانند سیمان، شیشه و وسایل برقی یا کالاهای مصرفی مانند کاغذ و لوازم خانگی تولید می کردند.

تولید و مصرف زغال و برق، برای صنعت و هم برای روشنایی، بسرعت ترقی کرد. در سال ۱۹۱۳ تولید زغال به ۲۱ میلیون تن رسید و تولید برق، که بیشتر از تأسیسات هیدرولیک بود، بیش از نیم میلیون کیلووات شد. معادن بیشتر در اداره دولت بود. استخراج طلا و نقره از ۲۰۴۸ و ۲۳۷۰ کیلو گرم در سال ۱۸۹۰، بترتیب به ۵۷۲۶ و ۵۲۲۶ کیلوگرم در سال ۱۹۱۱ رسید. درتولید مس، ژاپن در آغاز قرن بیستم مقام چهارم را در جهان یافت و تولید آن به ۶۴۰۰ تن رسید و تا سال ۱۹۱۷ به نزدیک ۱۵ میلیون تن ترقی کرد.

راه آهن تا این هنگام بیشتر نواحی ژاپن را به هم می پیوست. در سال ۱۹۰۶ دولت تصمیم به ملی کردن خطوط آهن شرکتهای خصوصی گرفت تا این شبکه را یکنواخت و طرحهای توسعه آنرا با برنامه ریزی بلندمدت متناسب کند، و اداره شبکه ۵۰۰۰ میلی راه آهن، جز ۱۰ درصد آن، در اختیار دولت درآمد. بیشترین توسعه در راه آهن سراسری جزیره اصلی ژاپن از «آئوموری» در شمال تا «شیمونوسه کی» و «ناگاساکی» در جنوب غرب، و خطوط فرعی و انشعابی این شبکه و خطوط متراکم توکیو، «کیوتو»- «اوساكا» و حومه این نواحی بود. چند شاخه از شبکه سراسری نیز در شمال «کیوشو» و در طول سواحل دریای ژاپن ساخته شد. فقط دو جزیره شمالی و جنوبی «هوکایدو» و «شیکوکو» هنوز دارای راه آهن نبودند. در سال ۱۹۰۷ راه آهن ۱۴۰ میلیون مسافر و ۲۴ میلیون تن کالا حمل کرد. طول این شبکه در سال ۱۹۱۴ به ۷۱۰۰ میل رسید.

شبکه راه آهن با ایجاد جاده های اراهه رو تکمیل شد و در بنادر نیز خط آهن به خطوط کشتیرانی ساحلی و خارجی می پیوست، که نسبت فزاینده ای از آن در اداره ژاپنی ها بود. ظرفیت کشتیرانی بازرگانی تا سال ۱۹۱۳ به ۲۴ میلیون تن رسید که ۶۰ درصد آن با نیروی بخار و موتور بود، و نزدیک به نیمی از کالاهای صادر و وارد بوسیله کشتی های ژاپن حمل می شد. خطوط آبی منظم با

کشتی‌های بخار، نیز میان بنادر عمده ژاپن و بنادر خاور دور، جزایر اقیانوس آرام، هند، اروپا و امریکای شمالی دائر بود. سفر به اروپا و امریکا از راه دریا با خطوط کشتیرانی N.Y.K. و از طریق سوئز یا از راه «ولادیوستک» و از آنجا باراه آهن «ترانس سیبری» آسان شد.

سیاست محکم پولی و مالی دولت که با اصلاحات «کاتسورا» وزیرمالیه از دهه ۱۸۸۰ شروع شده بود، ادامه پیدا کرد. تعداد و فعالیت بانکهای خصوصی پس از آنکه شرکت «میتسویی» نخستین بانک را در سال ۱۸۷۶ تأسیس کرد و با تحولات بعدی، توسعه یافته بود. از سال ۱۸۹۲ مقررات تازه‌ای برای تنظیم فعالیت بانکها اجرا شد و نیز دولت تصمیم گرفت که امتیاز و اجازه نامه بانکهای ملی را که تا چند سال بعد بسر می‌آمد، تجدید نکند. در نتیجه، بیشتر آنها تا سال ۱۸۹۹ به بانکهای خصوصی مبدل و بقیه نیز منحل شد.

توسعه تجارت خارجی نیز چشمگیر بود. نسبت صادرات کالاهای نیم‌ساخته تقریباً ثابت، و میان ۴۰ تا ۵۰ درصد کل صادرات، ماند. صادرات مواد غذایی با افزایش مصرف و رفاه در کشور رو به کاهش داشت اما صادرات مواد ساخته شده رشد پیدا کرد. این دو دسته کالا در سال‌های ۹۷-۱۸۹۳ هرکدام حدود ۲۶ درصد صادرات را تشکیل می‌داد، و پس از ده سال نسبت صادرات مواد غذایی و خام ۲۱ و مصنوعات ساخته شده ۳۱ درصد شد. واردات مواد خام، بخصوص سنگ آهن و پنبه، نیز بیشتر می‌شد و متوسط نسبت آن در جمع واردات از ۲۲ درصد سالهای ۹۷-۱۸۹۳ به ۴۴ درصد در سالهای ۱۲-۱۹۰۸ رسید.

توسعه در همه این زمینه‌ها، از کشاورزی و صنایع روستایی گرفته تا معادن و سوخت و صنایع جدید و کارخانه‌ای و شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات و تجارت، مرحله به مرحله و با تلاش مداوم طی نیم قرن پیش رفت. رهبری دولت در این میان سهم اساسی داشت. اما رهبران «میجی» هیچگاه نظر به بهره‌برداری دائم دولت از تأسیسات تولیدی نداشتند و این واحدها را برای نمونه و بمنظور شوق و انگیزه دادن به بخش خصوصی ایجاد می‌کردند. صنایع جدید در بخش دولتی و خصوصی سالها با دشواری و ناهمواری کار روبرو بود و دولت و بخش کشاورزی و اقتصاد سنتی می‌بایست صنایع نوپا را یاری دهند، اما سرانجام بر سختی‌ها غلبه شد و در پایان عصر «میجی» در سال ۱۹۱۲، با اینکه جمعیت کشور طی پنجاه سال از سی میلیون به حدود پنجاه میلیون رسیده بود، رفاه مردم روزافزون بود.

یکی از ویژگیهای اقتصاد این عصر عروج گروههای عظیم اقتصادی، تولیدی

و بازرگانی بود که اصطلاحاً «زایباتسو» نامیده می‌شوند و بجای مجتمع‌های عظیم صنعتی و اقتصادی (Corporation) امروزه بودند. در این سالها «میتسوبیشی»، «میتسویی»، «سومیتومو» و «یاسودا» چهار «زایباتسو» بزرگ ژاپن را تشکیل می‌دادند. این بنگاه‌های اقتصادی سرانجام، بفشار رقابت میان خود، با سیاست مربوط شدند و هرکدام خود را به یکی از بزرگان سیاست بست، «میتسویی» با «ایتو» و با «اینووه کائورو» و «میتسوبیشی» با «ماتسوکاتا» پیوند یافت. با قدرت و نفوذ مالی که این بنگاه‌ها داشتند، تأثیر «زایباتسو» در سیاست دوره «میجی»، بخصوص در پشت پرده سیاست، در دهه ۱۹۲۰ به اوج رسید، تا که بعد از پایان جنگ دوم و اشغال ژاپن، حکومت نظامی فرمان به انحلال آن داد.

احوال اجتماعی در پایان عصر «میجی»

در این روزگار، ژاپن دیگر آن سرزمین کنارافتاده و جامعه آرام که یک نسل پیش به یاد داشت، نبود. زندگی، در کیفیت و سیمای آن، دگرگون شده بود. شهرهای بزرگ مرکز اقتصاد و سیاست و کانون تحرک اجتماعی بود. دو شهر بزرگ، «اوساکا» با نزدیک به یک میلیون جمعیت و توکیو با حدود دوبرابر آن (برابر آمار سال ۱۹۰۳) با بزرگترین شهرهای دنیا همسری می‌کرد. این هردو شهر تا سال ۱۹۰۷ به شبکه جدید آبرسانی، خطوط آهن شهری و تراموای برقی، ساختمانهای عمومی و بانکها و ادارات به اسلوب غربی، شبکه تلگراف و تلفن و روشنایی برق و دیگر تأسیسات مجهز بودند. شهرهای «کیوتو»، «یوکوهاما»، «ناگویا» و «کوبه» هم که در این سال هرکدام از ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار نفر جمعیت داشت، به سهم خود از این جلوه‌ها برخوردار بودند، و همچنین نوزده شهر دیگر مرکز استان که ۵۰۰۰ و بیشتر جمعیت داشتند. نسبت جمعیت شهرنشین هم رو به افزایش بود. در سال ۱۸۹۳ نسبت ۱۶ درصد مردم در شهرهای دارای بالاتر از ۱۰۰۰۰ نفر جمعیت زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۰۳ این نسبت ۲۱ درصد شد و در ۱۹۱۳ به ۲۸ درصد رسید.

زندگی مردم بهبود نمایانی یافته بود. مصرف سرانه برنج، که غذای اصلی ژاپنیهاست، در دهه ۱۸۸۰ از ۸۰ «کوکو» برای هرنفر در سال به حدود یک «کوکو» بالا رفت و نیم قرن در همین حد ماند. در نتیجه افزایش جمعیت، ژاپن پس از سال ۱۸۹۰ وارد کننده برنج شد که تا سال ۱۹۰۴ تقریباً سه میلیون

«کوکو» در سال و بیشتر از کره و فرمز وارد می‌شد. بدینسان مسأله آشنای ژاپن که نیاز به وارد کردن مواد غذایی و صادر کردن کالا برای پرداخت بهای واردات، آنهم بسهم خود با تهیه بیشتر مواد خام تولید صنعتی مانند سنگ آهن، سرب، روی، نفت، پنبه و پشم از خارج، است، چهره نمود. این وضع همراه با هزینه نگهداشتن تأسیسات نظامی وسیع، از بهبود و رفاه بیشتر زندگی مردم جلو می‌گرفت.

تغییرهایی هم در شیوه زندگی مردم، بخصوص شهریان، پیدا شده بود که بیش از همه در لباس آنها نمودار بود و سپس در بسیاری چیزهای دیگر از آرایش مو و کار و تفریح و سرگرمی آنها گرفته تا وسایل نقلیه. مانند تراموا و ارابه دستی و سپس دوچرخه و اتومبیل. لباسهای اروپایی، پس از آنکه دربار ژاپن در سال ۱۸۷۲ لباس تشریفاتی اروپایی را اختیار کرد و وزیران دولت نیز به‌الگوی نمایندگان سیاسی جامه ساختند، بسرعت رواج پیدا کرد زیرا برای زندگی جدید مناسب‌تر بود. ژاپنی‌ها همه جلوه‌ها و سوغاتهای غرب را بنا به طبع کنجکاو آزمودند و جز آنچه که مایه راحت زندگی یا بمصلحت همراه و همسر شدن با فرنگیان بود، چیزی را بهوا و هوس نگرفتند.*

آموزش عمومی توسعه و اهمیت هرچه بیشتر یافت. پدران و مادران آموزش، بخصوص آموزش عالی، را راه سعادت آینده فرزندان‌شان شناختند. در سال ۱۹۰۷ که آموزش اجباری از چهار به شش سال افزایش یافت، ۹۷ درصد بچه‌های در سن تعلیم به مدرسه می‌رفتند و مدارس متوسطه حدود ۱۵۰۰۰۰ شاگرد داشت. شماره دانشجویان و داوطلبان ورود به دانشگاهها فزاینده بود و سه دانشگاه موجود در توکیو، دانشگاههای سلطنتی، «کی‌یو» و «واسدا»، جوابگوی آنها نبود. دانشگاههای دیگر - در «کیوتو» در سال ۱۹۰۳، در «سندای» در سال ۱۹۰۷ و در «فوکوئوکا» در ۱۹۱۰ - تأسیس شد. رقابت برای وارد شدن به دانشگاهها هرچه سخت‌تر می‌شد و به رقابت برای دانشکده‌ها و رشته‌های

* پس از رفرم و حرارت تجدد در شور اقتباس آداب خارجه غلوی شد. تصور می‌رفت اثری از عادات و رسوم بومی باقی نماند. ژاپنی زود آتش تجددش فرونشست. دیدند که اخلاق درشرف خرابی است. از صورت به معنی پرداختند و با طرز خود ساختند. تا مزیتی ثابت و ترجیحی معقول ندیدند، رسمی را اختیار نمی‌کنند. سادگی زندگی را ازدست نداده‌اند. بقول سعدی که ژاپنیان عمل کردند و ماگوش ندادیم:

کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن

(حاجی مخبرالسلطنه هدایت، تشرف به مکه... ص ۱۳۱).

تحصیلی مطلوبتر و نیز سطح پیش از دانشگاه ، ورود به دبیرستانهای بهتر ، کشید .



توسعه اقتصادی و تحول اجتماعی چند سال آغاز قرن بیستم در تاریخ اقتصادی ژاپن مشخص مرحله ایست که می توان گفت دوره تلاش و سازندگی را از دوره دستیابی به هدفها و بهره برداری از ثمره ها و یافته ها جدا می کند، هرچند که این سالها همراه با نتایج و منافع ، مسائلی نیز فرا آورد. یکی از اینها مسئله آلودگی محیط زیست بود. در «آشیو» در شمال توکیو، ضایعات معدن مس رود - خانه های اطراف را آلود و آبریزان مردند، مزارع برنج نابود شد، جنگل ها از دود کارخانه ها خشک شد و درخت های آنها هم بریدند تا برای دیرک تونل های معدن بکار ببرند. زندگی مردم تباه شد اما کارخانه اعتنایی نداشت. نماینده مجلس ازین ناحیه به مبارزه ای جانانه برخاست و تاپایان عمر از پا ننشست . در سال ۱۹۰۰ هزاران نفر از مردم آنجا در توکیو به تظاهرات پرداختند و با پلیس درگیر شدند. ازین نمونه پس از آن بسیار بود.

دشواری حاد دیگر مسائل کارگری در اقتصاد جدید صنعتی بود که همراه با کشاکش های حزبی و گرایش های سوسیالیستی خطر آنها داشت که ناآرامی سیاسی ببار بیاورد. شماره کارگران کارخانه ها که در سال ۱۹۰۰ حدود ۴۲۰۰۰۰ نفر بود، یک دهه بعد دوبرابر شد. کارگران ، در فشار دستمزد پایین و وضع بد کار، به سازمان دادن اتحادیه های کارگری و تشکیل احزاب خاص خود پرداختند، و بالعکس العمل شدید دولت روبرو شدند. در سال ۱۸۹۷ نخستین اتحادیه کارگری ژاپن در صنعت راه آهن ایجاد شد، که یک اتحادیه تعاونی و هدفش گرفتن حق اعتصاب و کمک به کارگران بود. تلاشها برای وضع مقررات حمایت از کارگران با کارشکنی کارفرمایان و سرمایه دارها که در پارلمان نفوذ داشتند، روبرو گردید. وضع کارگران زن که از روستاها به هرشیوه و نیرنگ و با مزد کم و ساعات کار زیاد برای کارخانه های پنبه ریزی و نساجی استخدام می شدند، از همه دشوارتر بود. در سال ۱۹۰۰ مقررات انتظامی پلیس، اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد. در سال ۱۹۰۱ حزب تازه «سوسیال دموکراتیک» یک روز پس از تشکیل ، برچیده شد. کارخانه داران سخت می کوشیدند تا تصویب «قانون کار» را که کار روزانه برای زنان و کودکان را به یازده ساعت محدود می کرد، به تأخیر بیندازند. پس از جنگ روس و ژاپن فعالیت های کارگری بیشتر شد و

اتحادیه‌هایی در هر رشته تأسیس گردید. شورشهایی، که چند تای آن قوای نظامی را به میدان آورد، بوسیله معدنچیان درگرفت. قانون کار، سرانجام، در سال ۱۹۱۱ تصویب و پنج سال پس از آن به اجرا نهاده شد.



تحول صنعتی و اجتماعی و ناآرامی کارگران زمینه را برای رواج گرایشهای سوسیالیستی و عقاید افراطی آماده ساخت. «آیزن یاماجی» (۱۸۶۴-۱۹۱۷) و «کیتا ایکی» (۱۸۸۳-۱۹۳۷) نظریه‌های خود را درباره سوسیالیزم بلافاصله پس از جنگ روس و ژاپن و برپایه اصول عقیدتی رایج در ایندوره مطرح ساختند. هرچند که بینش آنها با نظریه سوسیالیزم دولتی که بیست سال بعد بوسیله «تاگاباتاکه موتویوکی» ساخته و پرداخته شد، ارتباط داشت. «کیتا ایکی» در کتابی که بسال ۱۹۰۶ انتشار داد رهبران «میجی» و «خانهای اقتصادی» را برای جلوگیری از سیاست ملی واقعی ژاپن نکوهش کرد و گفت که برای اصلاح کارها باید که اراضی و سرمایه‌ها در کشور ملی شود و، همزمان، با مطامع قدرتهای غربی در خارج مبارزه گردد. او «طرح تجدید سازمان ژاپن» بر مبنای تساوی همه اتباع امپراتور را ارائه داد که از آن درمباحث آینده نیز سخن خواهد آمد. کتاب او بیدرنگ منع و جمع‌آوری شد. پیش‌ازو «آیزن» طی مقاله‌هایی در سال ۱۹۰۵ اصول عقیده سوسیالیزم دولتی خود را مطرح ساخت و به دفاع از آن پرداخت. او این نظر را بتفصیل بررسی کرد که در ژاپن قدیم سیاست سوسیالیستی وجود داشته و جامعه یک خانواده بزرگ، که اعضایش باهم برابرند، و بریاست امپراتور بوده و همه زمین و دارایی، ملک عام بوده است. اما او به حقایق زمانه آگاه بود و وجود دولت قوی را تا هنگامیکه تهدید امپریالیستی، نمونه روس در برابر ژاپن، باقیست، ناگزیر می‌دید. بدینسان او نمی‌توانست موافق نظریه سوسیالیستی مبارزه طبقاتی باشد زیرا که این با همبستگی ملی برای دفاع از کشور مغایر می‌بود. در همین سالها تندرو دیگری بنام «کوتوکو شوسویی» (دنجیرو) (۱۸۷۱-۱۹۱۱) مردم را بنام سوسیالیزم بین‌الملل به مبارزه با «طبقه متوسط پولدوست» خواند. او تا آنجا پیش رفت که با درگیر شدن در توطئه‌ای برای کشتن امپراتور، در سال ۱۹۱۰ دستگیر و در سال بعد با یازده نفر دیگر اعدام شد. «کوتوکو» و «کیتا» هر دو با «نهضت حقوق ملت» در میانه دوره «میجی» سروسری داشتند و به تندروان دهه ۱۹۳۰ الهام دادند و بر زبان آنها سخن نهادند. ازینجاست که اینان را از نظر تاریخی واسطه‌ای میان این دو جریان

می‌دانند.

در دهه آخر دوره «میجی»، باهمه سرکوب و فشار پلیس، همچنانکه جریان صنعتی شدن دامنه می‌گرفت و اقتصاد ژاپن رنگ و بوی سرمایه‌داری پیدا می‌کرد، سوسیالیسم و هرج و مرج گرایی برای روشنفکران جاذبه می‌یافت. «کاتایاماسن» در یک مجله سوسیالیستی سخنانی تکاندهنده نوشت که بسیاری در ژاپن آنرا در یاد دارند: «من زبان مردم خواهم شد. دهان پرخونی خواهم بود که مهر از آن برداشته باشند. همه چیز را خواهم گفت.» در سال ۱۹۰۸ که سوسیالیست‌ها و هرج و مرج‌گرایان و طرفداران نهضت سندیکایی در توکیو بابرداشتن پرچم سرخ و خواندن سرودهای انقلابی راهپیمایی کردند، محافظه‌کاران تکان خوردند و پلیس مبارزه با تندروان را تشدید کرد. همانسال امپراتور بتوصیه مشاورانش، در بیانیه‌ای مردم را از «شرایر زمانه» زندهار داد، هرچند که ازین عبارت، جدا از «ایسم»‌های خطرناک اسراف و تجمل‌نمایی و بی‌بند و باری ثروتمندان و نو-دولتان نیز منظور بود.

از سوی دیگر، ناسیونالیست‌های افراطی ژاپن سخت علاقمند به رستاخیز آسیایی بودند. البته ژاپن بنابر پیمان اصلاحی اتحاد با بریتانیا رسماً متعهد به دفاع از هند بود و نیز دولت ژاپن درست‌تر می‌دانست که یک قدرت جهانی‌باشد و نه شرقی. گفته‌اند که امپراتور «میجی» بکاربردن واژه‌های «خاور» و «باختر» را در تضاد باهم نمی‌پسندید. بنابراین، دولت ژاپن دشوار می‌توانست از شعارهایی مانند «آسیا برای آسیائیها» حمایت کند. اما ملی‌گرایان تندرو زمینه نشر اندیشه خود را مناسب می‌دیدند و، از آنان، «تویامامیتسورو» تدبیر و توان و تلاش بسیار داشت. او پس از جنگ روس و ژاپن هیأتی از مخالفان دولت چین را که برای سرنگون ساختن سلسله «منچو» دست به کار بودند همراه با ملیون هندی، آنامی و فیلیپینی در خانه‌اش در توکیو پذیرا شد. بواسطه اینگونه فعالیت‌ها، پس از انقلاب ۱۹۱۱ در چین ناسیونالیست‌های ژاپنی خود را در آن سهیم می‌دانستند. اندیشه آنها این اعتقاد ارتش را تقویت می‌کرد که ژاپن حق دارد به تحولات آینده چین جهت دهد.

بالینهمه، انتقاد آشکار و مجاز از اساس حکومت و جامعه «میجی» درواقع محدود بود به معدودی استاد متنفذ دانشگاه که مشرب لیبرال داشتند. یکی ازینان بنام «مینوبه تاتسوکچی» استاد دانشگاه سلطنتی توکیو این نظریه را آورد که امپراتور یکی از چند رکن حکومت، گرچه عالیترین آن، می‌باشد (نه مافوق آن). این تعبیر مورد توجه روزافزون مردم تحصیلکرده شد، هرچند که بسیاری از ملی-

گرایان به معارضه آن برآمدند و یک ربع قرن بعد هم، در تب نظامیگری که ژاپن را گرفته بود، «مینوبه» چوب عقاید لیبرالش را خورد.

فعالیت سوسیالیستها و ملی‌گرایان با آنکه مردم بسیار را جلب ساخت، در سیاست دولت اثر داشت و انجام اصلاحاتی، مانند تعدیل شرایط رأی دادن در انتخابات عمومی و تصویب قانون کار، را تسریع کرد.

ادب، هنر، اندیشه و فرهنگ در پایان عصر «میجی»

جامعه «میجی» در این سالها تب و تاب دوره نهضت را پشت سر نهاده و به بازشناسی تازه‌ای از سنت‌های معنوی و سنجش بهتری از ارمغانهای فرهنگ و اندیشه غربی رسیده بود. ادبیات از گذشته یکسره نگسسته بود. در این سالها داستانی درآمد بنام «تاکه کورابه» (بلوغ، ۱۸۹۵) از نویسنده زنی بنام «هیگو-چی ایچی یو» درباره گروهی دختر و پسر که سالهای نوجوانیشان در نزدیکی محله عیش و عشرت توکیو می‌گذرد. این نوشته نگرشی تیز و اشاره‌هایی نافذ دارد که یادآور داستانهای قوی «ایهارا سایاکو» در دوره «ادو» است، و در حال و هوایی می‌گذرد که پنداری زمانه دیگرگون نشده است. اما واقع آن بود که بیشتر آنچه که در زندگی ژاپنی تازگی داشت، طنین و ترنمی در ادبیات پیدا کرد، زیرا که آثار نو محیطی را منعکس می‌نمود که نویسنده در آن زندگی و کار می‌کرد. نمونه این نوشته‌ها «سومیداگوا» (رود سومیدا، ۱۹۰۹) اثر «ناگای کوفو» (سوکچی ۱۸۷۹-۱۹۵۹) است که از گذر روزگار بر توکیو حکایت دارد و پر از اشاره‌هایی است به نوآورده‌ها مانند تراموا، چراغ گاز و مدرسه شبانه. آدمهای این داستان نیز نمودار دگرگونیهای جامعه‌اند. این نوشته بر سرگذشت دانش آموزی دور می‌زند که مادرش، که معلم آواز سنتی است، می‌خواهد او را به دانشگاه بفرستد تا آماده کار اداری و حقوق بگیر بشود، اما جوان به تأثر کشیده می‌شود، که بازآمدن به راهی است که مادرش، به تجربه تلخ خود، بر او منع کرده بود. در این اثر، برخوردها میان وظیفه (در اینجا احترام به والدین) و تمایل و نیز میان سنت و تجدد در زندگی نمایان است، زمینه‌هایی که ازین پس پایه مایه بسیاری از نوشته‌ها و داستانهای ژاپنی را می‌سازد. داستان دیگری که از واقعیت‌های زمان مایه گرفت «ایپی سوتسو» (یک سرباز، ۱۹۰۸) نوشته «تایاما کاتای» (یا «تایاما روکویا»، ۱۸۷۱-۱۹۳۰) است، قصه سربازی که در جنگ روس و ژاپن

در جبهه بود و تنهایی و بیماری و سختی او را از میهن پرستی و شور و دلیری تهی کرد چندانکه راهی جز این نیافت که خود را پنهان کند و نهانی بمیرد. سنت‌های نمایشی استوارتر نشانداد احیای تأثر «نوء» در این سالها بیشتر بهمت اشرافیت بود، اما نمایشهای داستانی «کابوکی» با صحنه‌های شورانگیز و جذاب، طیب و طنز عریان و نما و بازی وجد آور خود همچنان برای مردم خواستنی بود. این نمایش چند گاهی با سختگیری دولت روبرو شد که اصرار داشت که نمایشنامه‌ها باید مفید و آموزنده باشد و کوشش ناموفقی هم برای اجرای «کابوکی» بشیوه غربی شد، اما این موج‌ها زودگذر بود. تأثر بشیوه غربی بیشتر با نمایشنامه‌های خارجی اجرا می‌شد و بخصوص کارهای «شکسپیر» (Shakespeare)، «مولیر» (Molière) و «ایبسن» (Ibsen) رواج داشت. تاپایان دوره «میجی»، بازی و صحنه‌پردازی این نمایش‌ها کیفیت شایسته‌ای یافته بود. موسیقی غربی از پیرایه‌های تجدد شمرده می‌شد و آنرا در «هنرستان موسیقی توکیو» که در سال ۱۸۸۷ بنیاد شد تعلیم می‌دادند. با کمک همین مدرسه بود که در سال ۱۹۰۳ نخستین اپرای غربی به ژاپنی در توکیو اجرا شد. موسیقی مجلسی و نمایش بصورت‌های تازه آن برای کسانی بود که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند. ذوق عامه برای موزیک نظامی، آنهم بشیوه غربی، بود، مانند سرودها و مارشهای نظامی، که در مدرسه‌ها تعلیم می‌دادند یا نوازندگان لشکری در میدانهای عمومی برای مردم می‌نواختند.

تجدد و اصلاحات دوره «میجی» در خلیات و آداب زندگی مردم کمتر اثر کرد. رسوم اجتماعی و آداب مناسبات میان خانواده‌ها و افراد تاحد بسیاری برجا ماند. همچنین بود بنیادهای مذهبی ژاپن، هرچند که بوداگری تا اندازه‌ای سستی گرفت. آیین بودا پس از نهضت «میجی» و در حال و هوای احیای پایگاه سنتی امپراتور زیر حمله سخت هواداران «شینتو» آیین باستانی ژاپن، درآمد. رهبران تازه نیز که پایه حکومت خود را بر قدرت امپراتور نهادند، طبعاً حامی آیینی بودند که پادشاه را از نسل آسمان می‌دانست و منزلتی نیمه خدایی برای او می‌شناخت. ازینرو «شینتو» حرمت خاصی یافت و علاوه بر مراسم درباری، در سلسله‌مراتب نظام حکومت نیز جای ویژه‌ای پیدا کرد. در نخستین سازمان حکومتی پس از نهضت، «شورای شینتو» برتر از «شورای حکومتی» نهاده شد. این ترتیب در سال ۱۸۷۲ منسوخ گشت، اما باز «شینتو» از حمایت دولت، از جمله از طریق انتصاب معلمان رسمی برای آموزش و ترویج آن در مدارس، برخوردار بود. آگاهی بیشتر به دانش و منش غربی، تغییری را بنفع بوداگری همراه آورد

و، از سال ۱۸۷۷، دولت میان دو جنبه «شینتو»، آنکه با مسائل مملکتی سروکار دارد و آنکه محض اعتقاد مذهبی مردم است، تفاوت نهاد. امور جنبه اول درتصدی دولت درآمد و سازمانی برای تهیه هزینه و اداره بیشتر زیارتگاههای ملی و بسیاری از زیارتگاههای محلی داده شد. دیگر زیارتگاهها در اداره بنیادهای خصوصی مذهبی و فرقه‌ای بود، که بعضی از آنها پس از چندی شناسایی رسمی را بعنوان فرقه‌های «شینتویی» یافتند. بدینسان، تا سال ۱۹۰۰ «شینتو» رسمی و «شینتو» فرقه‌ای از یکدیگر ممتاز شده بود، که اولی با امپراتور و آیین‌های رسمی ارتباط پیدا می‌کرد و دومی با اعتقادات عامه. اما علائق مذهبی مردم چندان تحول نیافت، زیرا که اعتقاد آنها، بطور سنتی، بیشتر جنبه نیایشی داشت نه اعتقاد اصولی و اکثراً در مراسم تولد، ازدواج و مرگ و جشنواره‌های محلی جلوه و اهمیت پیدا می‌کرد، و این الگو تغییر نیافت.

یکچند بنظر می‌رسید که مسیحیت به معارضه سنت و آیین قدیم آمده است، اما بزودی این موج و شتاب فرونشست. در سال ۱۸۷۳ با فشار سیاسی دولتهای اروپایی، منع مسیحیت از میان رفت و مبلغین به تلاش افتادند تا آثار میراث ضد مسیحی حکومت «توکوگاوا» را بزدایند. عطش و اشتیاق برای هر ارمغان غرب که در چند ساله پس از آن ژاپن را فراگرفت، همراه با نفوذ اندیشه کسانی مانند «فوکوزاوا یوکیچی» که تجدد را با مسیحیت یکی می‌دیدند و به اعجاز پرتو مسیحیت در تجلی اندیشه و علم، گمان داشتند، به بازار مبلغین رونق داد و نیز موفقیت‌های اینان در نمودن نتایج طب جدید در درمان و معالجات بالینی به عامه و همچنین فعالیت‌های آموزشی آنان احترام مردم را برانگیخت و موجب پیشرفت تبلیغی آنها شد. اما یک دهه بعد، باز در نتیجه بالاگرفتن موج ملی‌گرایی و تجدید احساسات ضدخارجی، در کار آنان شکست افتاد. نتیجه تدبیر و تلاش و سرمایه زیاد که مبلغین صرف کردند، گرواندن بخش کوچکی از مردم به آیین مسیح بود که شمار آنها در سال ۱۹۰۷ به ۱۴۰۰۰۰ نفر می‌رسید.

اما اندیشه‌های تازه در جامعه ژاپن تأثیر و پذیرشی بیشتر داشت، زیرا که به معارضه با سنت اخلاقی کنفوسیوس که پایه و مایه آداب و رفتار ژاپنی‌ها بود، برآمد. ازیکسو مدارس قدیم سامورایی که نگهدار میراث اخلاقیات کنفو سیوسی بود جای خود را به نظام تازه آموزش عمومی داد که به‌الگوی اروپایی اروپایی سازمان یافته بود و اندیشه‌های غربی در برنامه مدارس عرضه می‌شد و از سوی دیگر عناصر مافوق طبیعی و تعبدی آیین کنفوسیوس و تعلیمات آن دیگر نمی‌توانست در برابر پیشرفت علوم پایداری کند. تاپایان دوره «میجی» آموزش

علوم جدید در ژاپن بنیاد گرفت و تحقیقات برجسته‌ای ارائه شد. معدودی از ژاپنی‌ها در میان دانشمندان عالم جلوه کردند، چنانکه «ناگائوکا هانتارو» و پس از او «یاگاوا هیده‌کی» در فیزیک اتمی نامور شدند و تئوری «مزون» (Meson) «یاکاوا» جایزه نوبل ۱۹۴۹ را نصیب او ساخت، «سوزوکی اومه‌تارو» در سال ۱۹۱۰ ویتامین‌ها را کشف کرد و دیگران به کشفیات مهمی در هیأت، زلزله شناسی، گیاه شناسی و سایر رشته‌ها رسیدند. با اینهمه از آنجا که اصول آیین کنفو - سیوس به سنت بدل شده بود، از وجدان اخلاقی مردم یکسره زدوده نشد، و از سویی نیز این اصول در امور سیاسی و مبادی اخلاقی باقیماند. این موازین در فرامین امپراتور و احکام دولت تأکید و تکرار می‌شد، و نیز مایه و اساس درس «اخلاق» در نظام تازه آموزشی بود. فضیلت‌های کنفوسیوسی وفاداری، اعتدال در زندگی و احترام به والدین بنیاد وظایف اجتماعی و مدنی در جامعه جدید شد. محافظه‌کاران و سنت‌گرایان خرسند بودند که هرچند که اساس حکومت جدید الگوی غربی دارد، عقایدی که منبع نیرو و مایه گردش کار مملکت می‌باشد، ژاپنی است.

برخلاف میانه‌روها، تندروان و اصلاح‌طلبان برای بسیج فکری خود هرچه بیشتر به غرب رو می‌کردند و علاوه بر علوم و فنون، در مسائل اجتماعی و روابط انسانی هم می‌خواستند تا طرحی نو دراندازند. اینان بخش عمده مسیحیت، همچنانکه فلسفه و آیین‌ها و سنت ژاپنی، را مردود شمردند و به نسل جدیدی از متفکران غربی رو کردند و این اندیشه‌های نو را که بیشتر مادی‌گرا بود با احساس‌های ملی‌گرایی و هیجان تحول‌خواهی درآمیختند و موج و حرکتی را ساختند که مد و آشوب آن چند دهه بعد به ظهور رسید.

دهه تحول و آزمونهای نو، ۱۹۱۲ - ۱۹۲۲

ژاپن در جهانی تازه

با مرگ امپراتور میجی در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۲ دوره‌ای پرتلاش در تاریخ جدید ژاپن که شاهد دگرگونیهای شگفت و اعتلای درخشان سرزمین خاستگاه آفتاب بود به پایان آمد و عصر تازه‌ای پس از تکاپو و تنش‌ها و دستاوردهای تازه آغاز شد. سی و پنجسال تاریخ درخشان میجی، امپراتور ژاپن را از پادشاهی منزوی و بی-اختیار به پایگاه رهبر قدیسی و محبوب کشوری متحد و نیرومند ترقی داده بود، کشوری که پس از سالها ناتوانی در برابر قدرتهای جهانی و نگرانی از مطامع دولتهای استعمارگر، در دو جنگ پیروز شده و خود در راه ایجاد امپراتوری تازه‌ای گام نهاده بود، و مردم آن بند خمودگی و پيله‌های تنیده در طی قرون را از دست و پا گسسته و شیشه‌ عمر دیو فقر را شکسته، راههای نو و اندیشه‌های مؤثر برای ثروت یافتن فرا گرفته و در کار آورده بودند. نتیجه این همه در هرجا از حیات سیاسی کشور گرفته تا زندگی هر روزه مردم پیدا بود. حکومت اینک بر بنیادهای تازه‌ای بنا شده بود و دشواریهای نیازموده و نیز فرصت‌های نوی در صحنه سیاست داخلی و خارجی در برابر می‌دید. مردم هم با جریان تحول همراه شده، با آموزش بهتر و آگاهی بیشتر آماده شرکت مؤثرتر در حیات ملی شده بودند. نخستین مرحله تجدد با توفیق به انجام رسیده و هدف «رجعت» نه تنها در احیای قدرت و پایگاه امپراتور، که در تجدید اعتلا و عظمت گذشته افسانه‌ای تحقق یافته بود.

نام «میجی» پس از مرگ این امپراتور به او و دوره پادشاهیش داده شد و چند سال بعد هم یک نیایشگاه شینتو در توکیو ساختند تا برسم این آیین، آرامگاه روان امپراتور میجی و همسرش باشد، و این آرامگاه با عروج نظامیگری در ژاپن در سالهای میان دو جنگ جهانی، زیارتگاه مردم شد.

سیاست‌های عصر «میجی» در دست دولتمردانی بود که پایگاه امپراتور را پایه پیشرفت و اعتلای ژاپن قرار دادند اما زمام کار را خود در دست داشتند. دستاوردهای دوره میجی و نظام حکومت و جامعه‌ای که در این سی و پنجسال ساخته و پرداخته گردید تا اندازه بسیار زمینه و مایه تحولات بعدی شد و تاریخ ژاپن در قرن بیستم پدیده و ادامه این موجبات و احوال بود.

پس از امپراتور میجی، پسرش به‌جای او نشست و نام «تایشو» را، که به معنی «کمالیت والا» یا «پارسایی راستین» است برای خود و دوره پادشاهیش برگزید. این عنوان شاید خود پیام و اندرزی بود آرامش‌جوی، زیرا که درین هنگام دانایان و هشیاران از دگرگونی‌هایی که بتأثیر صنعتی شدن در جامعه و اندیشه و منش مردم روی می‌نمود، نگران می‌شدند. این امپراتور ناخوش بود و پس از چندی هم نشانه اختلال فکری در او پیدا شد و، در نتیجه، از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۲۶ که او درگذشت، پسر ارشدش، «هیروهیتو»، نایب‌السلطنه و عهده‌دار امور سلطنت بود.

شماری از مورخان چند دهه نخست قرن بیستم را برای فرصت‌های گرانبها که در کار پیشرفت سیاسی، نظامی و اقتصادی ژاپن آورد، «سالهای طلایی» نامیده‌اند. اما واقع اینست که این سالها همراه با پیروزیهای درخشان در حیات ملی و سیاست بین‌المللی، دشواریهای سیاسی و اجتماعی و احیاناً شکست‌هایی هم برای ژاپن داشت و این کشور نتوان را در جامعه قدرتهای جهانی، که با پیشرفت شگفت‌انگیز و شگرف در جرگه آنها راه یافته بود، و نیز در آزمونهای سیاست، سیاست داخلی، منطقه‌ای و جهانی با تلاش تازه و فرساینده‌ای درگیر ساخت که نتیجه و بازتاب آن درافتادن در شتاب و رقابت قدرت‌جویی و فرصت‌طلبی جهانی و برآمدن و بالاگرفتن موج نظامیگری و سرازیر شدن در سراشیب جنگ و ویرانی سالهای پس از ۱۹۴۰ بود. ازینرو «دوره نو» و «دهه آزمون» برای این سالها عنوانی مناسب‌تر و گویاتر از «عصر طلایی» می‌نماید. نگاهی به جریانهای عمده و احوال خاص این دوره «دنیای تازه» ای را که ژاپن با آن رویاروی یا در آن واقع شد، بخوبی نشان می‌دهد:

۱- بنیادگران حکومت میجی، کشور را به انگاره یک «هان» (امپرنشین)

قدیم، با احوال ثابت و بی‌تغییر، گرفتند، اما واقع چنین نبود. تا سال ۱۹۱۲ تنها دگرگونیهای اقتصادی کافی بود که الگوهای سنتی بافت سیاسی و رهبری کشور را دستخوش تغییر کند. بعلاوه، ژاپن قدیم یک جامعه بسته بود. اما ژاپن جدید در گرداب پرشتاب جریانهای سیاسی و اجتماعی بین‌المللی افتاده بود و کشتش و کوششی دیگر، ذهنی باز و دستهایی پرتوان می‌بایست تا این کشتی را از میانه امواج سهمگین سلامت بگذرانند.

۲- سقوط امپراتوری «منچو» در چین و افتادن این کشور در آشوب و ستیز امیران و سرکردگان محلی، و نیز توفان انقلاب روسیه، در وضع ژاپن، ناچار تأثیر می‌نهاد.

۳- سیاست‌ها و جریانهای فکری و احساسی گاه دچار تعارضی ناگزیر می‌شد، چنانکه در این سالها موج ملی‌گرایی ژاپن که با گرایش در سوی نظامیگری حال و هوای توسعه سرزمینی پیدا می‌کرد، با احساسات ناسیونالیستی مردم چین برخورد کرد.

۴- تحولات سیاست جهان تأثیری شگرف بر اوضاع ژاپن داشت. جنگ جهانی اول تعهداتی اندک و فرصتهایی بزرگ برای ژاپن پیش آورد و امکان داد تا در سوی هدفهای سیاسی و تجاری خود ترک‌تاز شود.

۵- همچنانکه جنگ جهانی اول قدرت سیاسی تازه‌ای چون ممالک متحده آمریکا را با استعداد نظامی و اقتصادی عظیم و اندیشه سیاسی خاص وارد صحنه سیاست جهان کرد، ملاحظات ویژه‌ای این قدرت تازه به میدان آمده را رو در روی ژاپن نهاد و رقابت میان این دو در دو سوی اقیانوس آرام فزاینده شد.

۶- در صحنه سیاست داخلی، ژاپن از نظام پارلمانی، که از غرب گرفته بود، به آزمون سیاست و حکومت حزبی رسید که جریان عکس تحول سیاسی در باخت‌زمین بود و، اگر هم اثری برای آینده دور داشت، نتیجه نمایان آن در این دوره بیشتر نابسامانی و سستی و ناپایداری حکومت‌های حزبی و دامن‌گرفتن ناآرامیهای سیاسی و اجتماعی بود.

۷- به تأثیر سیاست‌ها و رقابت‌های حزبی و در نتیجه مسائل خطیر تازه‌ای که در سیاست خارجی پیش آمد، خط مشی‌ها و تصمیم‌های مملکتی هرچه بیشتر دستخوش اختلاف‌نظر گروه‌ها و جریانهای عقیدتی و صاحبان آراء متفاوت گردید که هریک به‌راهی در پیشبرد فکر و مقصود خود می‌کوشیدند.

۸- سرانجام، اندیشه‌های سیاسی خارج بر جریانهای فکری در داخل کشور تأثیر می‌نهاد. جدا از ادامه نفوذ افکار غربی، بازتاب رویدادها و اندیشه انقلاب

روسیه در ژاپن در این دوره قابل توجه بود.



دوره «تایشو» با یک بحران عمده سیاسی شروع شد که آنرا پیش‌درآمد رشد بنیاد حکومت حزبی در ژاپن (بخصوص پس از جنگ دوم) دانسته‌اند. نسل تازه سیاستگران که جای پیران سیاست عصر میجی را رفته رفته خالی می‌دید، به‌تکاپو درآمد تا با استفاده از منابع تازه قدرت سیاسی مانند احزاب، پارلمان و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی و با دستاوردهای داخلی و خارجی پایگاه خود را استوار سازد. در این میان پیشامد جنگ جهانی اول تعهدها و فرصت‌هایی برای ژاپن آورد. ژاپن این تعهدها را با اعلان جنگ به آلمان، بعنوان متحد انگلیس، انجام داد و سپس جزایر متصرفی آلمان در اقیانوس آرام را اشغال کرد و نیز سرزمین مورد اجاره آلمان در ساحل «شان‌تونگ» (Shantung) چین را گرفت. ژاپن از فرصت‌های دیگر نیز غافل نماند. درگیری انگلیس، آلمان و فرانسه در اروپا بازارهای آسیا و افریقا را برای صادرات ژاپن باز گذاشته بود، زیرا که تجارت انگلیس و فرانسه به این نواحی بسیار کم شده و تجارت آلمان هم یکسره متوقف گشته بود. بازرگانان و تولیدکنندگان ژاپنی برثروت خود هرچه بیشتر افزودند، هرچند که مردم نادار از ترقی تند هزینه زندگی سخت آسیب دیدند.

جنگ در اروپا ژاپن را به نفوذ و پیشروی سرزمینی در آسیا نیز وسوسه کرد. فشار برچین افزون شد. چین که هنوز کشوری ضعیف بود، پس از آنکه آخرین امپراتورش در خردسالی تاج و تخت خود را در انقلاب سالهای ۱۳-۱۹۱۲ باخت، به‌آشفته‌گی و تجزیه افتاد. پیش از آن این کشور، با همه ناتوانی، توانسته بود با استفاده از رقابت قدرت‌ها خود را برپا نگهدارد، اما در سال ۱۹۱۵ که ژاپن خواستهای متعدد در برابر چین نهاد، ایندولت بی‌یار و یاور ماند و قدرتهای جهانی، جز امریکا، همه درگیر مسائل خود بودند. ژاپن همه آنچه را که در «بیست و یک درخواست» عنوان کرده بود به‌دست نیاورد، اما این اجبار و تهدید جریان تازه‌ای را در چین آغاز کرد و احساس پرجوش و خروش میهنی و ملی‌گرایی بصورت مقاومت در برابر ژاپن دامن گرفت، که با تحریم کالای ژاپنی بیش از هرچیز بزیان تجارت ژاپن شد.

در سال ۱۹۱۸ پیامد انقلاب بالشویکی (Bolshevik) در روسیه به هرج و مرج و جنگ داخلی در سیبری کشید و ژاپن همراه با قدرتهای خارجی

دیگر به «ولادیوستک» (Vladivostok) نیرو فرستاد. نیروی ژاپنی در این عملیات چند برابر هریک از نیروهای دیگر بود. این نیرو در طول خط آهن سراسری سیبری پیش رفت تا به ایجاد جبهه ضد بالشویکی کمک کند و نیروهای چک را که در این مسیر به محاصره افتاده بودند نجات دهد. دامنه مداخله در سیبری از حدی که امپراتور تصویب کرده بود تجاوز کرد و یک لشکر ژاپنی به چهار و پنج لشکر رسید و نیز ژاپن سالها پس از آنکه نیروهای متفقین از سیبری رفتند، سربازانش را در آنجا نگهداشت.

در داخل کشور نیز مسائلی که پیش آمد عظیم بود، مانند افزایش جمعیت، توسعه اجتماعی، صنعتی شدن و آثار آن، شرکت توده مردم در سیاست، تب و تاب و تشنج سیاسی و دگرگونی اقتصادی. بسخن دانشمندان علوم سیاسی، ژاپن با کشتش و کوشش بازپردازی و انسجام دوباره در درون جامعه در حال تحول و تجدد سریع روبرو شد. درگیری روزافزون در امور جهان کار را پیچیده تر می کرد. در سال ۱۹۱۸ صحنه بین المللی تغییر شگرف یافته بود. ژاپن با حال و هوای تازه ای وارد عصر بعد از جنگ شد. این کشور از جنگ نه تنها صدمه ندیده، که بهره فراوان نیز یافته بود، و در سال ۱۹۱۹ هم در کنفرانس ورسای (Versailles) در ردیف دیگر قدرتهای پیروز، و بلافاصله پس از بریتانیا، فرانسه و ممالک متحده، جای گرفت، از احترامی خاص برخوردار شد و اداره سرزمینهای پیشین آلمان در اقیانوس آرام و نیز یکی از کرسیهای دائم شورای جامعه ملل را یافت. با این همه، ژاپن پس از سال ۱۹۲۰ دنیا را هرچه بیشتر در تخاصم با خود می دید، و با آنکه کوشید تا خود را با آهنگ توافقهای ورسای و دیگر قرارهای بین المللی همساز کند، نیازهای دفاعی و هواهای جهانداریش هرروز بیشتر از پیش با منافع غربیان در تضاد می افتاد و بینش یا شعار آنها را برای جهانی سرشار از صلح و همزیستی و مرکب از کشورهای آزادمنش، که در واقع حفظ وضع موجود بنفع خود آنها بود، محدودکننده و خصمانه می یافت.

این وضع با احوال دوره «توکوگاوا» یا مسائل عصر میجی تفاوت بسیار داشت، هرچند که دنباله طبیعی همان سیاستها بود. ترس از تجاوز قدرتهای باختری هنوز در اندیشه ژاپنی ها موج می زد و توافقی ملی و همگانی در نیاز به قوی بودن می ساخت. براین زمینه نیز دو گرایش قدیم، اکنون در پیرایه نو، در برابر هم بود: یکی مفهوم «کایکوکو» («دروازه های کشور را باز کنید») که بمعنی رقابت و تکاپو در میان قدرتها و در جهان ساخته و پرداخته آنها بود، و دیگر «جوی» («وحشیان را برانید») که خواهان رویگرداندن ژاپن از غرب و ساختن

دنیای خود بود. اندیشه اصلی در این هر دو گروه متوجه قاره آسیا بود. گروه اول عقیده داشتند که ژاپن باید راه و روشهایی را که غرب نهاده است دنبال کند و در این چارچوب در پی تثبیت موقع و تأمین امنیت خود در دنیای تازه اتحادیه‌ها و بده بستانهای سیاسی و اقتصادی باشد. گروه دوم نیز موقع برتر و مسلطی برای ژاپن در شرق آسیا می‌خواستند، اما بیشتر برای آنکه او را از غرب بی‌نیاز دارد و قادر سازد که از هرگونه توسعه‌طلبی غربی‌ها در این منطقه از جهان جلو گیرد. ژاپن پس از پیروزی در دو جنگ، با چین و روسیه، جای پای خود را در شرق آسیا محکم ساخته و منافع ارضی و اقتصادی تازه‌ای یافته بود که از آن دفاع کند. شاید که جنگ در اروپا که فکر و تلاش غربی‌ها را یکسره به آنجا داشته بود، عزم ژاپن را به مالک‌الرقاب بلامنازع آسایشدن تقویت می‌کرد. تلاشهای دولت ژاپن در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۲ برای پایدار کردن خود در کره نشانه این تصمیم بود. با اینهمه، سیاست این کارچندان منسجم و استوار نبود و نیز تفاوت‌هایی در بینش سیاسی و آینده‌نگری رهبران و اندیشمندان ژاپن وجود داشت که بطور کلی بر سه محور دور می‌زد:

نخست - محور تمایل به ایجاد اتحاد یا پیمان نظامی از کشورها و سرزمینهای (شرق) آسیا که برای تجدد و توسعه بکوشند و ژاپن با زعامت خود آنها را از تابعیت غرب آزاد سازد. تجلی این اندیشه، الحاق کره بود که ژاپن این کار را تنها وسیله چیره‌شدن بر خمودگی و موضع انفعالی کره و جهت و جهش دادن به آن توجیه کرد. درباره چین نیز چنین سودایی در سر بود: اگر چین نتواند برپای خود بایستد، چرا در چنگ غربی‌ها باشد؟ ژاپن می‌بایست که ابتکار را در دست گیرد و، با یافتن هوادارانی در میان چینی‌ها و بذل سرمایه و تلاش، این سرزمین را در راه تجدد و اعتلا پیش ببرد. اما تناقض‌هایی هم در میان بود: حمایت از مردان تحول‌خواه و انقلابی در خارج، مثلاً در چین، شاید که راه مؤثری برای تحرک و تجدد آن سرزمینها می‌بود، اما تندروان داخلی را هم تشویق می‌کرد. و نیز مداخله در چین به‌وای وادار کردن چینی‌ها به مقاومت در برابر غرب، ناسیو-نالیزمی را در آنجا بیدار می‌کرد که ممکن بود رویاروی ژاپن قرار گیرد.

دوم - محور گرایش به ایجاد امپراتوری در قاره آسیا که به ژاپن قدرت و امکان دهد تا بتنهایی ازین منطقه دفاع کند.

این طرح بصورت نقشه نظامی مطرح شد و در آن کره، منچوری، و شاید مغولستان، برای دفاع در برابر روسیه هدف نخستین بود. در قرن بیستم که این ناحیه رفته رفته برای بازار فروش مصنوعات و نیز منبع تهیه مواد خام اهمیت

یافت، جنبه اقتصادی این طرح نیز چشمگیر شد.

سوم - محور ایجاد ژاپن بزرگ با توسعه در چین از راه تجارت و سرمایه‌گذاری در آنجا و یافتن همانگونه فرصتی که مثلاً بریتانیا در هند داشت. کسانی نیز در این طرح بلندپروازتر بودند و امپراتوری پهناوری شامل چین و شبه‌جزیره هند و چین و ماورای آن را در تصور داشتند. اما اکثر هواداران این فکر به چین بیشتر مانند یک منبع ثروت برای ژاپن نگاه می‌کردند که وجود آن خواه‌ناخواه به امنیت منطقه کمک می‌کند. اما انجام این کار مخاطره‌هایی هم داشت: اگر مقاومتی از چینی‌ها برمی‌خاست، می‌بایست سرکوب شود، و در صحنه جهانی هم شاید که حقوق و موقع ممتاز ژاپن در چین رقابت و خصومت قدرتها، بخصوص بریتانیا و ممالک متحده، را برمی‌انگیخت.

اینها مسائلی بود که برسیاست خارجی ژاپن سایه داشت، و در واقع روش‌های متفاوتی بود برای حصول مقصود واحد، یعنی امنیت ملی و توسعه اقتصادی. بازتاب این مسائل در سیاست داخلی روشها و اندیشه‌های متفاوتی بود که هرچند که برای هدف یکسان، اما در شیوه کار و راه رسیدن به مقصود سخت متفاوت بودند. پایه و مایه تنش‌ها و تشنج‌ها، و نیز تحول و توسعه‌ای را که این دهه از تاریخ ژاپن شاهد آن بود، جدا از اختلاف سلیقه‌ها در نمود و نما و پیرایه کار، باید در این تفاوت نظر میان رهبران و مردمی که همه آنها هم به‌وای توسعه‌طلبی بودند، یافت.

آغاز یک عصر

شروع دوره «تایشو» با بحران سیاسی تازه‌ای همراه بود که شماری از پژوهندگان آنرا پیش‌درآمد توسعه بنیاد حکومت حزبی در ژاپن دانسته‌اند. «سایونجی»، نخست‌وزیر، با فشار شدید ستاد کل ارتش، که از حمایت «یاماگاتا» دولتمدار کهنسال هم برخوردار بود، روبرو شد تا بودجه دو لشکر تازه را بدهد. «سایونجی» و بیشتر اعضای دولت او در برابر این درخواست مقاومت کردند زیرا که وضع مالی کشور اجازه این افزایش هزینه را نمی‌داد. اما این بحران آزمونی شد که نشان‌داد دولت در چنگ دو وزیر نیروهای مسلح (ارتش و دریاداری) است. ژنرال «اوئه‌هارا» وزیر جنگ، که خود را بازنده می‌دید، استعفایش را بی‌اطلاع به نخست‌وزیر، مستقیماً به امپراتور تسلیم کرد. در پی این کناره‌گیری، هیچیک از افسران بلندپایه واجد شرایط حاضر به قبول تصدی وزارت جنگ

نشد، زیرا که این کار مخالف همبستگی میان همقطاران و خیانت به آنها بشمار می‌رفت. دولت «سایونجی» ناچار استعفا داد و، در ماه دسامبر ۱۹۱۲ ژنرال «کاتسورا»، که اکنون مقام درباری داشت، برای بار سوم نخست‌وزیر شد. در این هنگام مجلس دائر نبود، اما با شروع اجلاس آن دشواریها نمودار گشت. «کاتسورا» اکثریت مجلس را با خود نداشت و بیشتر سیاستگران حزبی او را برای خشکی و سرسختیش دوست نداشتند. نیروی دریایی نیز، بر رقابت با ارتش و نیز بتأثیر رقابت دیرین «ساتسوما» - «چوئ شوء»، ازین انتصاب خشنود نبود. مطبوعات هم، برویهم با او دشمن بودند. مطبوعات در این هنگام خوانندگان بسیار داشتند و در ذهن و احساس رأی‌دهندگان که هنوز بیش از ۳ میلیون نفر از جمعیت کشور نبودند، اثر می‌گذاشتند.

سیاست‌بازان حزبی موضع خود و آینده حکومت پارلمانی را در خطر می‌دیدند زیرا که انتصاب «کاتسورا»، و همچنان سقوط «سایونجی»، بی‌هیچ توجهی به مجلس و با نفوذ و ابتکار طایفه «چوئ شوء» ساخته و پرداخته شده بود. «کاتسورا» که این وضع را می‌دید و شاهد بود که کابینه «سایونجی» بداشتن اکثریت در مجلس هم نتوانست روی کار بماند، برای جلوگیری ازینکه مخالفانش در «سی‌یوکای»، حزب اکثریت، او را براندازند، به فرمان امپراتور متوسل شد تا مخالفان را آرام سازد. اما مجلس در برابر این رویه عکس‌العمل نشان داد و موج حمله و اتهام استفاده از قدرت فوق پارلمانی و در میان‌آوردن نابجای مقام و نفوذ امپراتور، بر او بارید. در تاریخ ۵ فوریه ۱۹۱۳ یک نماینده برجسته مجلس بنام «اوزاکی یوکیو» در سخنرانی معروفش در مجلس شورا، سخت به «کاتسورا» و همکارانش تاخت و آنها را متهم ساخت که از تخت و دربار مانند بارو و از فرامین سلطنتی همچون تیر و پیکان استفاده می‌کنند. او در اشاره به «کاتسورا» و دیوانسالاران دیگر گفت: «آنها هروقت که دهان باز می‌کنند، داد وفاداری و میهن‌پرستی می‌دهند. پنداری که وفاداری به امپراتور و عشق به میهن تیول آنهاست و بس. اما وقتی که کار و عمل پیش می‌آید، آنها خودشان را پشت دستگاه سلطنت پنهان می‌کنند و می‌خواهند که تاج و تخت را برج و بارو سازند و فرامین امپراتور را تیر و پیکان خود کنند.»

مسئله‌ای که در این بحران در میان آمد این بود که آیا کابینه‌های برآمده از دیوانسالاری و بنیاد نگرفته از مجلس نیز، بایدچنانکه دولتهای پارلمانی، مسؤول عقاید عمومی که مجلس نماینده آنست باشند یا نه؟ موضوع استقلال و همبستگی احزاب سیاسی هم مطرح بود. در زمینه سیاست حزبی و آینده توسعه آن،

تلاشهای «کاتسورا» تأثیر سازنده‌ای داشت که درگیرودار بحران از چشم دور ماند. او نیاز دولت را به یک هیأت سازمان‌داده‌شده از هواداران در مجلس و دیگر مراکز نفوذ احساس کرد و اندکی پس از رسیدن به ریاست وزراء، مصمم به تشکیل یک حزب سیاسی تازه شد. او بخصوص می‌دید که «گن‌رو» که «یاماگاتا» حامی او، در آن بود، آفتاب لب بام است و رهبران جوانتر مانند او باید که منابع و مبانی تازه قدرت برای خود دست و پا کنند و نیز شیوه‌های نوی برای دگرگونیهای سنجیده و آرام سیاسی در آینده تدبیر نمایند. حزب تازه بنام «دو شی‌کای» که «کاتسورا» درین چند ماهه بحران بنیاد کرد بزودی بر قدرت خود افزود و پس از چندی هم‌تای معتبر «سی‌یو‌کای» در فعالیت و سیاست پارلمانی شد.

مخالفان «کاتسورا» مسئله توسل او به نفوذ امپراتور را داغ کردند و سرانجام پیش بردند. در مجلس اغتشاش و در بیرون آن آشوب شد. شورشهایی در «توکیو»، «اوساکا»، «کیوتو»، «کوبه» و جاهای دیگر برخاست که نیروی ارتش را به میدان آورد و چند تن کشته شدند. سرانجام دولت استعفا داد. اینک مجلس توانسته بود دولتی را به کناره‌گیری وادارد. اما پیروزی نهایی برای مجلس نبود بلکه نصیب جناح «ساتسوما» شد که «سی‌یو‌کای» حزب اکثریت در پارلمان، با آن به توافقی رسید. نخست‌وزیر جدید یک دریاسالار بنام «یاماموتو گومبی» بود و یکی از روزنامه‌ها، به خوانندگانش نوید داد که بزودی شاهد قراردادهای بزرگ برای توسعه و تجهیز نیروی دریایی خواهند بود. چنین نیز شد، اما کسی نمی‌دانست که کابینه «یاماموتو» یکسال بعد برسر رسوایی قراردادی میان نیروی دریایی و یک شرکت آلمانی سقوط خواهد کرد. آشکارشدن رشوه‌خواری و سوءاستفاده در مقاطعه‌های نیروی دریایی مردم را به‌خشم آورد، باز به‌خیابانها ریختند و باز ارتش به کمک پلیس آمد و سرانجام هم کابینه «یاماموتو» در ماه مارس ۱۹۱۴ استعفا داد. «اوکوما» که این اواخر بیشتر سرگرم کار دانشگاه «واسدا» بود، جانشین «یاماموتو» شد.

ژاپن در جنگ اول

دولت «اوکوما» هنگامی روی کار آمد که جهان شاهد یکی از بحرانیترین دوره‌های تاریخ خود می‌شد. «اوکوما» به‌دشمنی سرسخت با دیوانسالاری طایفه‌ای قدیم، که خودش در اصل از آنها بود، شهرت داشت و مردم انتظار داشتند که او مدافع حقوق ملت باشد. اما او از همان آغاز با «یاماگاتا» و جناح نظامی

سر و سری نشانداد تا یکسال بعد که سیاست بی‌پروای این دولت در مسئله چین با مصلحت‌بینی «یاماگاتا» ناسازگار درآمد. «اوکوما» و وزیر خارجه او «کاتو - تاکا آکی» (کومی) هر دو سیاستگر حزبی بودند و می‌خواستند تا به‌وسیله ممکن موقع ژاپن را در خاور دور و چین محکم کنند، و با آنکه هر دو هوادار اتحاد میان ژاپن و بریتانیا بودند باز به‌این واسطه خود را مقید به حفظ «وضع موجود» نمی‌دانستند. تحولات جهان فرصتی استثنایی برای انجام این مقصود در اختیار آنها گذاشت.

در آغاز ماه اوت ۱۹۱۴ روسیه، فرانسه و بریتانیا، یکی پس از دیگری، به آلمان اعلان جنگ نمودند. جنگ میان قدرتهای اروپایی این مسئله را پیش‌آورد که آیا اتحاد ژاپن و بریتانیا، که بطور اخص ناظر به اروپا نبود، تعهدی از هر گونه در حمایت از انگلیس یا منافع او برای ژاپن پیش آورده است یا نه؟ بفاصله چند روز، بریتانیا خود به این سؤال پاسخ داد و خواستار کمک ژاپن برای دفاع «威海衛» (Wei-hai-wei) و همچنین پوشش و مراقبت دریایی علیه حملات بحریه آلمان به کشتی‌های تجاری در اقیانوس آرام شد. «کاتو» وزیر خارجه ژاپن که سیاست او بی‌پروا تر از جناح تندرو نظامی درآمد، احساس کرد که این مراقبت دریایی محدود برای ژاپن بیفایده است، و با این توجیه که طرف جنگ بودن و وضع محارب کامل داشتن امتیاز بیشتری برای ژاپن خواهد آورد، در تاریخ ۸ اوت اعضای کابینه و «گن‌رو» را به قبول نظر خود اغوا نمود. این خبر بریتانیا را تکان داد و، سراسیمه از احساس اینکه مقصود «کاتو» درگیر ساختن چین در جنگ و بهره‌برداری از گرفتاری دولتهای اروپایی در این قاره است، بیفایده کوشید تا این تصمیم را عوض کند، یا دست کم تضمینی بگیرد که اقدامی علیه پایگاههای آلمان در سواحل چین نخواهد شد.

در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۴ ژاپن از آلمان خواست تا کشتی‌های جنگیش را از خاور دور خارج یا آنها را خلع سلاح کند و سرزمین «کیائوچو» (Kiaochow) را که از چین به‌اجاره گرفته بود، تسلیم نماید. چون آلمان اعتنایی به این درخواست ننمود، ژاپن اعلان جنگ داد. عملیات نظامی تند و موفق بود. در ۲ سپتامبر نیروهای ژاپن با پیاده شدن در شبه جزیره «شان‌تونگ» (Shantung) بسوی «تسینگ تائو» (Tsingtao) و خلیج «کیائوچو»، پیشروی کردند. این عملیات دوماه به‌انجام رسید و «تسینگ تائو» در ۷ نوامبر سقوط کرد. در این اثنا عملیات دریایی در ماه اکتبر به اشغال جزایر متصرفی آلمان در اقیانوس آرام در شمال خط استوا انجامیده بود. در کمتر از سه ماه همه پایگاهها، خطوط

آهن و دیگر تأسیسات آلمان در منطقه مورد نظر ژاپن تصرف شده بود. این پیروزی راه را برای عملیات در چین باز کرد. اما فرصت‌های تازه، ملاحظات بیشتری را مطرح ساخت و تفاوت نظرهایی پیش آورد. اکنون پیران سیاست و مشاوران ارشد امپراتور مایل به احتیاط شدند. در این میان «یاماگاتا آریتومو»، که پس از مرگ «ایتو» نفوذ هرچه بیشتری یافته بود، در سالهای ۱۹۱۴-۱۵ از تصویب اقدامات تنیدی که قدرت‌ها را تحریک کند و بهانه آشوب و ناآرامی به دست دهد، روگردان می‌نمود، هرچند که هنوز عقیده داشت که ژاپن باید جای پای خود را در چین و منچوری محکم کند. او از این دو مقدمه نتیجه می‌گرفت که باید رویه همکاری با چین در پیش گرفته شود و ژاپن تنها ازین راه خواهد توانست پیروزیهایش را تثبیت کند و متصرفات خود را پس از پایان جنگ هم نگهدارد. او پیش‌بینی می‌کرد که با تمام‌شدن جنگ قدرتهای اروپایی بار دیگر متوجه خاور دور و منافع و مزایایی که بتوانند در این منطقه بیابند، خواهند شد، و این کار رقابت میان نژادهای سفید و غیرسفید را تشدید خواهد کرد. در چنین وضعی ژاپن و چین باید برای ادامه بقا همکاری داشته باشند. این تحریک مساعی چنانچه ژاپن اکنون رفتاری کند که چین را بیزار سازد و شاید به دامن امریکا بکشانند، غیرممکن خواهد بود. در ارتش، بسیاری از افسران با نظر «یاماگاتا» همراه بودند. دیگران بهتر می‌دیدند که ژاپن راه خود را دنبال کند، چنانکه در سال ۱۹۰۴ در برابر روسیه اقدام کرده بود، و در ساختن جاپاهای نظامی در شمال بکوشد. اما دیپلماتها بیشتر هوادار پیشرفت از راه مذاکره بودند نه از راه زور. سیاستگران حزبی بملاحظه روابطشان با سوداگران و بازرگانان و بنگاههای اقتصادی، و منفعی که از توسعه ارضی برای اینان متصور بود، می‌خواستند که پیروزیهای سریعی به دست آید. در برابر این ملاحظات و آراء متنوع، تصمیم و طریقه‌ای که اتخاذ می‌شد چه‌بسا که حاصل توازن میان تأثیر و نفوذ این گروهها و فشارهای شخصی و قدرت و رأی مردان سیاست بود. فشارهای بیرون از دستگاه حکومت نیز بر سیاست خارجی این سالها اثر داشت. روزنامه‌ها که یکسره لحن ملی‌گرا داشتند، در هر مسأله‌ای ازینگونه خواستار اقدام «شدید» می‌شدند. گروههای نفوذ دیگر، مانند جمعیت‌های میهنی، نیز عامل فشار و حائز تأثیر بودند. نخستین گروه از اینان بنام «گن یوشا» که بوسیله ساموراییهای قدیم در سال ۱۸۸۱ بنیاد شده بود، فعالیت متنوع و گسترده داشت، از جاسوسی، تحریک و سوء قصد در کره گرفته تا تهدید و ارباب زمامدارانی که آنها را به ضعف در سیاست خارجی متهم می‌ساخت. سوء -

قصد به «اوکوما» با پرتاب بمب در سال ۱۸۸۹ و قتل ملکه کره در سال ۱۸۹۵ به دست اعضای این جمعیت بود. یکی از فعالان این جمعیت، «اوچیدا ریوهی»، با کمک ناسیونالیست تندرو دیگری بنام «تویاما میتسورو»، سازمانی معروفتر بنام «کوکو ریوکای» (جمعیت رود امور یا اراده‌های سیاه) در سال ۱۹۰۱ بنیاد نهاد که همان کار «گن یوشا» را می‌کرد اما فعالیتش بجای کره بیشتر متوجه منچوری بود. پس از سال ۱۹۰۵، این جمعیت بملاحظه پیشروی آتی ژاپن متوجه چین شد و با مردانی چون «سونیات - سن» (Sun Yat-sen) رابطه ایجاد کرد و مانند نیروی اطلاعاتی غیررسمی برای ژاپن کار می‌کرد. این جمعیت به‌تلاش افتاد تا رهبران ژاپن را با نقشه‌های خود همراه کند، و از هر راه، گاه با تهدید و گاه با اغوا و ارتباط شخصی، یا با راه‌انداختن تظاهرات عمومی، در این کار می‌کوشید. کلیات این نقشه‌ها در یادداشتی که «اوچیدا» در نوامبر ۱۹۱۴ برای مقامات دولت فرستاد، بیان شد: «مأموران ژاپنی می‌بایست دوستانشان را در مجامع چینی به‌شورش برانگیزند، سپس ارتش ژاپن برای اعاده نظم فرستاده شود و فرد مورد نظر خود را روی کار بیاورد، و آنگاه یک اتحاد نظامی میان دو کشور بسته شود.» این طرح، رونوشت نقشه سال ۱۸۹۴ درباره کره بود. پیشامد تازه‌ای در جهان و درگیری دولتهای اروپایی در جنگ هنگامی شد که در ژاپن دولتی برسرکار بود که می‌خواست از این رویدادها بهره‌برداری کند. در داخل ژاپن نیز تأثیر فشارها و تحریک‌ها در درون و بیرون دستگاه حکومت، محیط و افکاری را ساخته بود که به‌رووی خواستار پیشروی در خاک آسیا بصورت نظامی یا اقتصادی و در سوی چین یا منچوری بود. این حال و هوا زمینه روابط خارجی ژاپن در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲ را ساخت.

مسئله چین و ۲۱ درخواست

دو ملاحظه در کار چین و راجع به انقلابی که سلسله «منچو» (Manchu) را در آنجا سرنگون کرده و به‌ایجاد حکومت جمهوری در سال ۱۹۱۲ انجامیده بود، عملیات ژاپن را در آن سرزمین ناگزیر می‌ساخت. از یکسو، مدتی بود که ژاپن می‌خواست تا اجاره متصرفات و حقوق راه‌آهن منچوری را که در سال ۱۹۰۵ از روسیه به غنیمت گرفته بود، تمدید کند و اینک با ناآرامی سیاسی در چین که با احساسات ضداستعماری همراه بود، درین کار شتاب داشت. از سوی دیگر، این خطر در میان بود که تغییر حکومت در چین با اصل حقوق و امتیازهای خارجی، و

از جمله ژاپن، در آن سرزمین ناسازگار درآید. برای جلوگیری از پیشامدن چنین وضعی دو راه وجود داشت: یکی یاری و همکاری نزدیک با انقلابیون چین و بردن آنها در جهت تجدد و پیشرفت اقتصادی با کمک ژاپن و، دیگر، مداخله سیاسی در چین که به ژاپن امکان دهد تا منافع خود را در آن سرزمین، با موافقت دولت چین یا بی آن، حفظ کند.

شماری از سیاستمداران و صاحبان منافع تجاری هوادار راه اول بودند. بسیاری از گروه‌ها و شرکت‌های ژاپنی در چند ساله گذشته روابطی با «سون یات-سن» برقرار ساخته و بامید پیشرفت از راه همکاری بودند. اما نقشه آنها در سال ۱۹۱۳ که تلاش «سون» برای سرنگون کردن رئیس‌جمهور حکومت جدید، «یوان شییه - کای» (Yuan Shieh - K'ai) ناکام شد، به‌بن‌بست خورد. همچنین در این زمان نیروهای چینی زیرفرماندهی «چانگ هه‌سون» (Chang Hsun) که برای سرکوب کردن شورش «نانکینگ» (Nanking) فرستاده شده بود، شماری از ژاپنی‌ها را کشته یا با آنها بدرفتاری نموده بود. این واقعه خشم‌بسیار در ژاپن برانگیخته و اقدام شدید علیه حکومت «یوان» خواسته شده بود. هم‌اکنون نظامیان ژاپنی پنهانی از نقشه‌های روی کار آوردن دوباره سلسله پادشاهی چین در موطن آن، «منچو»، حمایت کرده و امیدوار بودند که ازینراه نفوذ ژاپن در آن سرزمین حفظ شود. اما دولت ژاپن بفشار مخالفان این طرح که می‌گفتند اجرای آن چینی‌ها را با ژاپن سازش‌ناپذیر خواهد کرد، از تصویب آن خودداری نمود. مخالفان این فکر همچنین از مقابله شدید قدرتهای جهانی با چنین پیشروی ژاپن در چین ملاحظه داشتند، اما احتمال این مقابله با عاجل‌نبودن آن، بواسطه درگیری دولتهای استعمارگر در جنگ، چندان به حساب نیامد. ازینرو «کاتو»، وزیر خارجه، سیاست خود را در کار چین براین زمینه طرح و تدبیر کرد.

جنگ در اروپا قدرتها را درگیر ساخته بود، بخصوص بریتانیا را که چین می‌توانست به کمک مالی و سیاسی او در مقابله با ژاپن که جای روسیه را در منچوری گرفته بود، تکیه کند. بریتانیا نیز در مسأله چین از یکسو در جای متحد ژاپن آماده بود که تفوق ایندولت را در جنوب منچوری بپذیرد و از سوی دیگر مایل نبود که ژاپن یا هر قدرت دیگری دولت پکن را بیش از اندازه زیر فشار و سلطه خود درآورد.

در پایان سال ۱۹۱۴ کاتو و مشاوران او فهرست امتیازهایی را که می‌بایست بمحض پیداشدن فرصت از چین گرفته شود تنظیم کردند. در این فهرست، نخست، انتقال حقوق سابق آلمان در ایالت «شانتونگ»، شامل «کیائوچو»، ذکر

شده بود، سپس امتیازهای تازه خط آهن و معدن که باید در منچوری و مغولستان به ژاپن داده شود، و همچنین امتیازهای اقتصادی و سیاسی دیگر در آن منطقه. دیگر آنکه از چین تضمینی خواسته می شد که نواحی ساحلی را به هیچ «قدرت» دیگر واگذار نکند یا به اجاره ندهد - با قید خاص از «فوکین» (Fukien). سرانجام ترتیباتی برای انتصاب مشاوران سیاسی، مالی و نظامی ژاپنی در دولت چین، اداره مشترک نظمیه شهرها و نواحی حساس و عمده چین بوسیله مأموران چینی و ژاپنی و نیز الزام چین به خرید کالا و مهمات نظامی از ژاپن مقرر شده بود.

این «بیست و یک درخواست» در پنج گروه تنظیم شد و اجرای آن چین را در واقع تحت الحمایه ژاپن می ساخت. پیش‌نویسی ازین طرح در ماه دسامبر ۱۹۱۴ به وزیرمختار ژاپن در پکن داده شد تا در فرصت مناسب نزد دولت چین مطرح کند. این فرصت در ژانویه ۱۹۱۵ پیش آمد، هنگامی که «یوان شی‌یه - کای» رئیس‌جمهور چین خواست که با تمام شدن عملیات (خلع ید از آلمان) نیروهای خارجی از منطقه جنگی در شانتونگ بروند. ژاپنی‌ها بیدرنگ این درخواست را غیردوستانه خواندند و خواسته‌های آماده شده خود را پیش نهادند. این درخواستها پنهانی به شخص «یوان» داده شد، با این اشاره و تهدید که اگر او آنرا نپذیرد، ژاپن شاید با آنهایی که خواهان سرنگونی او در چین هستند، قرار و مدار بگذارد.

«یوان» در برابر فشار ژاپن و در هنگامی که قدرت‌های اروپایی، بخصوص انگلیس، که می شد از آنها کمک بخواهد درگیر جنگ در اروپا بودند، چندان کاری نمی توانست بکند. خبر این جریان که خواهناخواه از پکن درز کرد موجب اعتراض‌هایی از چند ناحیه به ژاپن شد. وزیر خارجه انگلیس به سفیر ژاپن در لندن هشدار داد که «کاتو» نباید پا از گلیم خود فراتر بگذارد. تندترین و پابرجاترین مقاومت در امریکا به ظهور رسید. هم‌اکنون احساسات ضد ژاپنی در کالیفرنیا وجود داشت و بعضی سیاستمداران امریکایی قضیه تعصب نژادی را داغ کرده بودند تا احساس مردم را علیه مهاجرت ژاپنی‌ها دامن بزنند. امریکایی‌ها بسابقه فعالیت مبلغین و معلمین خود در چین، احساس عاطفه‌ای نسبت به این جمهوری نوپای آنسوی اقیانوس آرام داشتند. در چین هم با آنکه گرفتار نابسامانی و تشقت بود، مردم بیدارتر و آگاه‌تر می شدند. طرح بیست و یک درخواست، کانون پیوستگی و مبارزه چینی‌ها شد و احساسات ضد استعماری آنها متوجه ژاپن گردید. این جریان دوستان بسیاری را در جهان از ژاپن گرفت. اما اینهمه «کاتو» را از اجرای نقشه‌اش باز نداشت. او «اوکوما» و دیگر اعضای کابینه را با

خود همراه کرد و، به دنبال چند هفته مذاکره، پیشنهادهایش را جرح و تعدیل نمود و موادی را که بیش از همه مورد اعتراض بود در بخش آخر قرار داد، اما بقیه مواد را بصورت اولتیماتوم درآورد. این کار موجب پذیرفته شدن سریع طرح شد. چین، در زیر فشار، ناچار به امضای دو موافقتنامه شد که همراه با یادداشت‌های متبادله ضمیمه در ۲۵ مه ۱۹۱۵ به امضاء رسید. این پیمانها چهار گروه از پنج گروه خواستهای اولیه ژاپن را شامل می‌شد. گروه پنجم که برای چین سخت‌تر از همه بود (مانند استخدام مشاوران سیاسی، مالی و نظامی ژاپن، مشارکت پلیس ژاپن در اداره چند شهر مهم و خرید بیش از نیمی از مواد جنگی چین از ژاپن) حذف شد. توافقات شامل انتقال متعلقات آلمان در «شانغونگ» به ژاپن، با این قید که ژاپن سرزمین به اجاره گرفته «کیائوچو» را در عوض بندری که بروی بازرگانی خارجی گشوده شود به چین باز خواهد داد، و امتیازهای تازه برای ژاپن در جنوب منچوری و نیز در بخش خاوری مغولستان داخلی بود.

این موافقتنامه‌ها با اینکه امتیازهایی را به ژاپن داده بود که دو سال پیشتر خوابش را هم نمی‌دید، علاوه بر ایجاد عکس‌العمل در خارج، در توکیو هم از انتقاد برکنار نماند. به تعبیر مورخان، این جریان در تاریخ عالم اهمیت دارد زیرا که اگر ژاپن با ملاحظه‌کاری پیش‌رفته بود، شاید که امروز جهان وضع دیگری داشت. ژاپن می‌توانست بر سر تخلیه «شانغونگ» با گرفتن امتیازهای محکم و همه‌جانبه از چین در منچوری و هم در مغولستان خارجی توافق کند. با این کار واقعه «منچوری» (۱۹۳۱) و رویدادهای زنجیره‌ای پس از آن پیش نمی‌آمد. اما «کاتو» زیاده‌روی کرد و بجای توافقی با چین که هردو طرف را راضی کند، نقشه‌ای را که مقامات وزارت خارجه و وابسته نظامی ژاپن در پکن کشیده بودند دنبال کرد و عکس‌العمل‌های خارجی و داخلی را برانگیخت. قضیه بیست و یک درخواست نقطه عطفی در روابط ژاپن و امریکا بود و اثر آن از ذهن امریکاییها هیچگاه پاک نشد. در چین نیز خشم مردم علیه ژاپن برخاست و با تحریم کالای ژاپنی، برای اقتصاد و تجارت ژاپن گران تمام شد. در خود ژاپن نیز موج انتقاد براه افتاد. البته بعضی تندروان بودند که فکر می‌کردند که این امتیازها کمتر از آنچه‌ای بوده است که می‌شد گرفت. بعضی هم عقیده داشتند که این دستاوردها از نظر جغرافیایی بسیار پراکنده و پاره پاره است، و دیگران هم بودند که این کار را در فشار نهادن انقلابیون و اصلاح‌طلبان چین می‌دانستند. مخالفت‌های مهمتر در داخل حکومت و بخصوص از ناحیه «یاماگاتا آریتومو» عضو ارشد «گنروء» و «هاراکی» (تاکاشی) رهبر تازه «سی‌یوکای»، حزب اکثریت در مجلس، برخاست.

ایندو با همه اختلاف نظرهایشان، در محکوم ساختن سیاست و شیوه‌ای که برای گرفتن امتیازهای تازه از چین به کار گرفته شده بود، هم‌زبان بودند و می‌گفتند که «کاتو» با این تهدید و فشار، خصومت چین و قدرتها را برانگیخته است و اینان در پایان جنگ در اروپا و همینکه موقع خود را در خاور دور باز یابند، ناگزیر به معارضة برمی‌آیند و ژاپن در مقابله با آنها درخواهد ماند. با اعتقاد «یاماگاتا» راه عقلایی در محدود کردن هدفهای عاجل دولت به دو پیشنهاد و قبولاندن آن به چین می‌بود: نخست آنکه پیشرفت ژاپن در منچوری، باقتضای جمعیت روزافزون ژاپن و هم برای دفاع از چین در برابر حمله روسها ناگزیر است. دوم اینکه چین و ژاپن باید علیه سلطه‌جویی «غرب» با یکدیگر همکاری کنند. اما تیر از کمان رها شده و رویدادها در مسیر مقدر افتاده بود.

«یاماگاتا» نتوانست «اوکوما» را به قبول طرح ملایم خود درباره چین وادارد یا به‌هرراه، از تندروی «کاتو» وزیر خارجه او جلو گیرد، اما ناخشنودی و انتقاد سخت او موجب شد که هنگام ترمیم کابینه در ماه اوت «کاتو» از دولت کنار گذاشته شود و یکسال بعد هم «یاماگاتا» تلاش «اوکوما» را برای روی کار آوردن «کاتو» در مقام نخست‌وزیری جلو گرفت و این مقام را برای برکشیده خود «ترا-ئوچی ماساتاکه» نگهداشت. مارشال «ترائوچی» که درین چند سال فرمانداری کل کره را داشت در مسأله چین تا حد بسیار با عقاید حامی خود همراه بود، و چون در اکتبر ۱۹۱۶ روی کار آمد، درینباره نیات روشنی در سر داشت.

«ترائوچی» سیاست پیشروی در چین از راه تطمیع و کمک اقتصادی، بجای زور، را پیش گرفت. قرضه‌هایی که او می‌خواست به دولت چین بدهد برای مجلس جای سؤال داشت و نخست‌وزیر ناچار شد با مجلس کنار بیاید و برخلاف ادعایش که دولت بالاتر و برکنار از هر معارضه حزبی است - همان عقیده قدیم «یاماگاتا» درباره دولت واقعی - ناگزیر در پی تفاهم با «سی یوکای» برآمد، اما از راه سیاستش با چین برنگشت، و این سیاست هم موفق‌تر از رویه «اوکوما» و «کاتو» درآمد.

توانایی ژاپن در دادن وام و کمک اقتصادی به چین بموهبت برد و بهره‌ای بود که از جنگ اول یافته بود. در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ وضع مالی و اقتصادی ژاپن ثبات و قوت چندانی نداشت. البته درین سالها صنعت پیش‌رفته بود، کشتی‌های بزرگ در اسکله‌های ژاپن ساخته می‌شد و نیروی دریایی بسزودی دارای هفده کشتی بزرگ و ۲۰ رزمناو شد. اما فشار برمالیه کشور هنوز سخت می‌نمود و در سال ۱۹۱۴، مانند سالهای پیش، صادرات کمتر از واردات بود.

جمعیت ژاپن زیاد می‌شد و با نرخ فزاینده زمین بیشتر برای کشت تازه فراهم نمی‌نمود و ژاپن بخشی از مواد غذایی لازم را وارد می‌کرد. اما جنگ اول این وضع را عوض کرد. متفقین به حمل و نقل دریایی و کارگاههای کشتی‌سازی و فراورده‌های کارخانه‌های ژاپن سخت نیاز داشتند. بازارهای آسیا و آفریقا نیز باز و بی‌رقیب ماند و کالای ژاپن، مخصوصاً منسوجات برای سفارشهایی که بریتانیا و آلمان و فرانسه نمی‌توانستند انجام دهند خریدار یافت. کار «زایباتسو» و بسیاری از اهل کسب و تجارت رونق گرفت و عده زیادی پولدار شدند. و دگرگونیهای اجتماعی از پی آمد.

«ترائوچی» سیاست خود را نسبت به چین برپایه سازش نهاده بود و این کار می‌بایست نه باکاستن از خواستهای ژاپن بلکه با همکاری نزدیک با آندسته از رهبران چین که با این سیاست همراه بودند انجام شود. برای این مقصود، دولت ژاپن بخصوص به «توان شی - ژوی» (Tuan Ch'i - Jui) نظر داشت که به احتمال زیاد جانشین «یوان شی‌یه - کای» که در ماه ژوئن آنسال درگذشته بود، می‌شد. میان ماه فوریه ۱۹۱۷ که «نیشی‌هارا کامهزو» بنام فرستاده شخصی نخست‌وزیر از پکن دیدن کرد و سپتامبر ۱۹۱۸ که «ترائوچی» استعفا داد، «توان» و یاران نزدیکش از حمایت و کمک مداوم ژاپن برخوردار بودند و بیشتر به این وسیله توانستند روی کار بمانند. یکرشته قرضه‌های ژاپن که به «وامهای نیشی هارا» معروف است، بخصوص مؤثر بود. این قرضه‌ها، برویهم بمبلغ ۱۴۵ میلیون ین، بظاهر برای توسعه شبکه‌های تلگراف، راه‌آهن و بهره‌برداری از منابع و جنگل‌ها داده شد، اما در واقع بیشتر به هزینه‌های سیاسی «توان» کمک کرد تا به رشد اقتصادی چین. با آنکه حکومت «توان» چندان حاکمیتی نداشت و قدرت مؤثر در بیشتر نواحی چین در دست خانها و سرداران محلی و پیروان پیشین «یوان شی‌یه - کای» بود، باز «ترائوچی» بهتر دید که همکاری دولت اسمی و رسمی چین را داشته باشد. اما این بتنهایی برای تضمین موقع ژاپن کافی نبود و ازینرو برآن شد تا در جوار این سیاست، شناسایی اروپا را از منافع و امتیازهایی که دولتهای پیش‌ازو در چین فراهم ساخته بودند، به‌دست آورد. پیش ازو «اوکوما» - بیشتر به‌اصرار «یاماگاتا» - در ژوئیه ۱۹۱۶ قدمهایی در مذاکره برای انعقاد یک اتحاد محرمانه میان روس و ژاپن برداشته بود که هدف آن حمایت از منافع طرفین در خاور دور بود، و از جمله مزایایی که ژاپن بتازگی در منچوری و مغولستان یافته بود. «ترائوچی» خواست تا این طرح را تکمیل کند و درصدد گرفتن تضمین‌های مشابه از دیگر «قدرت‌ها» برآمد، و دراینراه شرکت و

مساعدت ژاپن در جنگ را حربه خود ساخت. ژاپن تا این تاریخ بارها درخواست متفقین را برای اعزام قوا به اروپا یا در اختیارگذاشتن نیروی دریایی برای عملیات در بالتیک، مدیترانه و داردانل رد کرده و بهانه نموده بود که به همه نیروهایش برای دفاع از خود نیاز دارد. اما در ژانویه ۱۹۱۷ که درخواست تازه‌ای، اینبار از ناحیه بریتانیا، برای کمک ژاپن علیه زیردریایهای آلمانی رسید، «ترائوچی» آنرا رد نکرد. او با استفاده ازین فرصت موافقتنامه محرمانه‌ای بتاريخ ۱۶ فوریه ۱۹۱۷ با انگلیس بست که در آن وعده می‌داد که یک گروه اسکورت دریایی برای خدمت در آبهای اروپا در اختیار بگذارد و از دعاوی بریتانیا بر جزایر بیشین آلمان در جنوب خط استوا در اقیانوس آرام حمایت کند. در عوض، دولت بریتانیا تعهد پشتیبانی از دعاوی ژاپن بر «شانتونگ»، جزایر «کارولین» (Caroline) جزایر «ماریانا» (Mariana) و جزایر «مارشال» (Marshall) را نمود. طی چند هفته دولتهای فرانسه و ایتالیا نیز بوعده کمک ژاپن در واداشتن چین به اعلان جنگ به آلمان، به قبول تعهدات مشابه اغوا شدند.

اکنون امریکا مانده بود که نسبت به چین احساس دوستی داشت و تصور نمی‌شد که به‌بهای همکاری نظامی به همراهی با ژاپن راضی شود. در اینجا ژاپن از در وعده و وعید درآمد، و در ماه سپتامبر ۱۹۱۷ سفیر ویژه‌ای بنام «ایشی کیکوجیرو» به واشینگتن فرستاد و او در ماه نوامبر یادداشت‌هایی با «لنسینگ» (Lansing) وزیر خارجه امریکا مبادله کرد. در این یادداشتها ژاپن به محترم شمردن استقلال و تمامیت ارضی چین و همچنین همکاری در ایجاد فرصت مساوی برای همه طرفهای تجاری در بازرگانی خارجی چین متعهد می‌شد. از سوی دیگر امریکا نیز این امر را که «قرابت سرزمینی» (Territorial Propinquity) باچین «منافع خاص» به ژاپن داده که حق دارد از آن حمایت کند، به رسمیت شناخت.

لشکرکشی به سیبری - تابستان ۱۹۱۸

دولت «ترائوچی» پس از فراغت از اصلاح نسبی مناسبات با چین و ممالک غربی، ناگهان با آزمونی تازه و دشوار در قدرت تصمیم در امور خارجی روبرو گردید و در یکرشته عملیات نظامی درگیر شد که فایده چندانی نداشت و هیچ افتخاری نیاورد. این همان مداخله در «حوزه رود آمور» معروف به «لشکرکشی سیبریایی» بود. انقلاب روسیه وضع پرآشوبی در سیبری پیش‌آورد و این مسئله را در برابر ژاپن نهاد که آیا برای حفظ منافع استراتژیک و اقتصادی

خود در کره و منچوری، باید در روسیه، یکجانبه، مداخله کند و به‌سیبری نیرو بفرستد؟ انقلاب روسیه نه‌تنها متفقین را از کمک نظامی ایندولت محروم کرد، در مستملکات خاور دور روسیه نیز هرج و مرج پدید آورد و بیم می‌رفت که به منچوری، در مجاورت آنجا، سرایت کند و همکاری روس و ژاپن را مختل سازد. براساس این همکاری، هر دوطرف به‌اینجا رسیده بودند که از مداخله دولتهای دیگر در منطقه نفوذ خود جلو گیرند. در ژاپن عده‌ای نیز این ناآرامی را فرصتی برای توسعه حوزه نفوذ ژاپن به‌شمال و در خاک روسیه می‌دیدند.

طراحان نظامی در توکیو بمحض آنکه حکومت «کرنسکی» (Kerensky) در روسیه بوسیله بالشویکها سقوط کرد، به چنین طرحی علاقمند شدند. در دسامبر ۱۹۱۷، تنها یکماه پس از کودتای بالشویکی، در ارتش ژاپن از نقشه‌هایی برای فرستادن نیرو به‌سیبری، تصرف خطوط آهن و مقابله با هرگونه نفوذ بالشویکها در آنجا بحث می‌شد. وزیر خارجه، «موتونو ایچیرو» هم پیشنهادهایی برای مداخله داد، هرچند که بیشتر بمنظور تقویت موضع ژاپن در رقابت‌های محتمل قدرت‌ها پس از جنگ بود. از ناحیه متحدان اروپایی هم که نگران در هم ریختن کامل جبهه باختری بودند از اصل مداخله ژاپن در سیبری هواداری می‌شد و بیشتر فرانسویها، حتی پیش از به‌قدرت رسیدن بالشویکها، برای اعزام قوای ژاپن به‌بخش اروپایی روسیه اصرار کرده بودند. رهبران ژاپن، از کشوری و لشکری، این پیشنهاد را رد کرده بودند و آماده دادن کمکی بیش از حمایت دریایی در صحنه عملیات اروپا نبودند. اما از استقرار رژیم بالشویکی نزدیک کره و منچوری می‌بایست جلو گرفته شود. در سیبری و در دیگر نقاط روسیه هم عوامل بسیاری آماده مقاومت در برابر بالشویکها بودند و بعضاً به‌کمک ژاپن در سرباز و اسلحه چشم داشتند. گزارشهایی هم رسید - که مبالغه‌آمیز بودن آن بعد معلوم شد - که بالشویکها بسیاری از زندانیان جنگی آلمانی و اتریش - مجارستانی را آزاد و مسلح کرده‌اند، که این برای متفقین خطری جدی بود. متفقین از امنیت ذخایر عظیم جنگی در ولادیوستک هم نگران بودند و می‌ترسیدند که این ذخایر به‌دست بالشویکها بیفتد و به‌دشمن داده شود. اما ستاد کل ارتش ژاپن انگیزه دیگری هم برای مداخله در شرق سیبری تصور می‌کرد و بنابه‌گزارشهای اطلاعاتی گمان برده بود که دولت موقت روسیه در پاییز ۱۹۱۷ پذیرفته است که نواحی ساحلی سیبری و «کامچاتکا» (Kamchatka) و «ساخالین» (Sakhalin) را بروی سرمایه‌های امریکایی بگشاید. اگر قرار بود به‌سرمایه‌های خارجی اجازه بهره‌برداری از سیبری داده شود، ژاپنی‌ها می‌خواستند اول باشند.

مطالعه دقیق جریان نشان داده است که نیروهای متعدد در پشت تصمیم رسمی و نهایی امپراتور برای مداخله در سیبری بود. در شورای بررسی که از نمایندگان بیشتر مؤسسه‌های دولتی تشکیل شد، وزیران خارجه و کشور، ارتش، نیروی دریایی، اعضای شورای سلطنتی و مجلس اعیان و رهبران دو حزب سیاسی دارای نماینده در مجلس شورا بودند. ستاد کل ارتش و نیروی دریایی و «گنروء» نیز، با آنکه در این شورا نبودند، سهم مهمی در تصمیم‌گیری ایفا کردند. ستاد کل نقشه‌های بسیار بلندپروازانه برای این لشکرکشی تهیه کرد و چینی‌ها را واداشت تا با نقل و انتقال قوای بیشتری از ژاپن در مسیر منچوری موافقت کنند. اما «یاماگاتا» و نیز دولت که ریاست آن با برآورده او «ترائوچی» بود، با احتیاط بسیار رفتار می‌کردند و نمی‌خواستند با اقدام تند و یکجانبه خصومت امریکا را برانگیزند. در مجلس هم «کن سی‌کای»، یکی از احزاب عمده، با این مداخله مخالفت کرد. «هارا کی» رهبر «سی‌یو‌کای»، حزب عمده دیگر نیز در شورای بررسی به‌خطر «دیپلماسی نظامی» هشدار داد. سرانجام، شورا در مارس ۱۹۱۸ بتوصیه «یاماگاتا» رأی داد که صلاح است با همکاری قدرتهای غربی نیرو فرستاده شود. «یاماگاتا» یک هوادار بی‌پروای مداخله را با این سخن آرام ساخت که «نباید برای شمشیرکشییدن دست به قبضه ببریم مگر آنکه نخست فکر کرده باشیم که آنرا چگونه غلاف کنیم». «یاماگاتا» فکر می‌کرد که این مداخله بمعنی خصومت همه‌جانبه علیه آلمان و نیز روسها خواهد بود و ژاپن جز با حمایت و همراهی فرانسه، بریتانیا و ممالک متحده نباید به آن دست بزند. «سایونجی» و «هارا» هم اصرار داشتند که ژاپن نباید کاری کند که مناسبات خود را با متحدانش مختل سازد زیرا که انزوای دیپلماتیک برای منافع ژاپن در چین مخاطره‌آمیز خواهد بود. اما ستاد ارتش همچنان به‌راه خود می‌رفت و اکنون حرف‌شنوی کمتری از «یاماگاتا» داشت و همچنان به‌تهیه جزئیات عملیات وسیع در سیبری ادامه می‌داد. این وضع «ترائوچی» راموقتاً وارد اتحاد با «هارا» کرد و «موتونو» وزیرخارجه را به استعفا واداشت. وزیرخارجه جدید ناچار در پی جلب موافقت امریکا با نوعی مداخله ژاپن شد تا چند هفته پیشرفت چندانی در این کار نداشت هرچند که پیدا می‌نمود که بریتانیا و فرانسه آماده پذیرفتن این نظر هستند. در ماههای ژوئن و ژوئیه قوای «چک» که می‌کوشیدند راه خود را از روسیه به بیرون بازکنند و جنگ را علیرغم تسلیم روسیه ادامه دهند، «ولادیوستک» و نواحی شرقی راه آهن سیبری را گرفتند. در این مرحله ممالک متحده مداخله محدودی را بمنظور پوشش خروج «چک‌ها» پیشنهاد کرد. این پیشنهاد جر و بحث‌های چند ماه گذشته را در ژاپن

تازه کرد. ارتش در این هنگام در اندیشه نیرویی مرکب از هفت لشکر بود که در سراسر منطقه شرق «ایرکوتسک» (Irkutsk) عملیات کند. اما طرح امریکا که «هارا» و یارانش می‌پسندیدند برای حداکثر یک لشکر ژاپن بود که در «ولادیوستک» مستقر شود. ترائوچی می‌بایست سخت بکوشد تا اتفاق نظری، بظاهر هم باشد، فراهم شود. تصمیم نهایی دولت که در ۲ اوت ۱۹۱۸ گرفته شد بهترین سازشی بود که او توانست ایجاد کند. قرار شد یک یا دو لشکر ژاپنی به سبیری و نیروی کوچکتری در پشتیبانی آنها به منچوری فرستاده شود. او به «هارا» اطمینان داد که بی‌مشورت قبلی اقدامی جز این نخواهد شد. اجازه امپراتور برای عملیات مشترک و محدود در سبیری صادر شد و ژاپن رسماً و به دعوت متفقین به لشکرکشی مشترک برای نجات قوای چک که در طول خط آهن سراسری سبیری از کوه‌های «اورال» (Urals) تا ساحل اقیانوس آرام گیر افتاده بودند، پیوست.

علیرغم اجازه محدود امپراتور و قول و اطمینان دولت، عملیاتی که در واقع انجام شد کم و بیش اجرای همان نقشه اصلی ارتش بود زیرا که با شروع اعزام نیرو، یک لشکر بتندی به چهار و پنج افزایش یافت و در پایان سال ۱۹۱۸ قوای ژاپن که نفراتش از نیروی امریکایی و هریک دیگر از متفقین بمراتب بیشتر بود در حوزه رود «آمور» به عملیات پرداخته و بر سراسر خط آهن ترانس سبیری مسلط بود. «هارا» که از سپتامبر ۱۹۱۸ نخست‌وزیر بود، فراخواندن این نیرو را با همه ناخوشایندی که حضور آن در سبیری درباره سیاست ژاپن در داخل و خارج داشت، دشوار یافت. رهبران پوشالی روس سفید و قزاق نیز پیش از آنکه کمک باشند مایه گرفتاری شدند و از حکومت‌کردن و نیز جلوگیری از پیشروی شورویها کاملاً ناتوان بودند. شورویها در سال ۱۹۱۹ از کوه‌های «اورال» گذشتند و تا ماه نوامبر به «امسک» (Omsk) رسیده بودند و بی‌وقفه به شرق پیش می‌رفتند. بنابراین دولت امریکا در ژانویه ۱۹۲۰ فراخواندن نیروی خود از روسیه را اعلام کرد و بزودی بریتانیا و فرانسه هم چنین کردند. اما با اینکه چک‌های محاصره شده خود را نجات داده بودند، ژاپنی‌ها در سبیری ماندند و حتی کمی بعد هم به بهانه داستانهای اغراق‌آمیز که از کشتار دستجمعی عده‌ای از اتباع ژاپن در «نیکولائوسک» (Nikolaevsk) در دهانه «آمور» شنیده بودند، اشغال را به شمال «ساخالین» گسترش دادند. کمک آنها به رهبران قزاق که در عملیاتشان مانند دسته‌های راهزن بودند مردم را بیزار ساخت و رفتار بعضی فوج‌های ژاپنی که با سبعیتی بی‌اندازه همراه بود، از خشونت و بیرحمی جنگ داخلی روسیه نشان داشت. هرچند که تا نیمه این سال بر ژاپنی‌ها روشن شد که این ماجرا به

زودی به شکست خواهد انجامید، باز شرق سیبری را تا سال ۱۹۲۲ ترک نکردند و در شمال «ساخالین» هم تا سال ۱۹۲۵ ماندند.

نمی‌توان گفت که مردم ژاپن هوادار لشکرکشی به سیبری بودند. شکست آلمان در این هنگام همه افکار نظامیگرا را بی‌اعتبار نموده و دموکراسی غربی را اعتبار داده بود. با وجود موج زودگذر هیجان عمومی بر سر مسائل خاصی مانند قتل عام «نیکولائوسک»، در عامه مردم ژاپن احساسات میهنی له مداخله در سیبری وجود نداشت. در خارج از ژاپن، تجربه سیبری، سوای خاطره تلخی که باقیماندن چندین ساله ژاپنی‌ها در متفقین باقی گذاشت، رفتار نیروهای ژاپنی شاید احترامی را که اروپاییها برای افسران و سربازان ژاپن، بخصوص بسابقه عملیات نجات نمایندگیهای خارجی در یکن و پیروزی در جنگ با روس، داشتند، محو کرد. از سویی هم وضع فراریان و مهاجران روسی که هراسان و از بیم جان به هرگوشه و کنار، از جمله شهرهای «هاربین» (Harbin)، «تین تسین» (Tientsin) و «شانگهای» (Shanghai) چون سیل روان بودند. افسانه تفوق اروپاییان را برای همیشه از چشم و ذهن چینی‌ها زدود و این بیداری در تحولات آینده تأثیر داشت. در سیاست ژاپن نیز ماجرای سیبری درسی از تحریک و بهره‌برداری سیاسی به افسران ژاپنی داد که ده سال بعد، در منچوری، آنرا خوب به کار بستند.

ژاپن در «جامعه ملل» و جامعه بین‌المللی

تلاشهای ژاپن در سالهای جنگ اول، بخصوص عملیات در چین و خاور دور و اقیانوس آرام و کمک دریایی به متفقین در اروپا بیشتر به‌وای تحکیم موقع سیاسی و تضمین دستاورد مناسب برای خود در تقسیمات پس از جنگ بود. ازینرو هنگامی که جنگ تمام شد کنفرانس صلح «ورسای» فرصتی به ژاپن داد تا حقوق و مزایای خود را در یک پیمان کلی ثبت و مسجل کند. «هاراکی» در اینوقت نخست‌وزیر بود و هیأت ژاپنی بریاست «سایونجی»، که، در سن هفتاد و دو، کم‌سالترین عضو «گن روء» بود، به ورسای رفت. هیأت نمایندگی ژاپن در این کنفرانس از احترام و اعتبار بسیار برخوردار شد و ژاپن جای خود را در میان «پنج قدرت بزرگ» یافت و بعنوان وارث حقوق پیشین آلمان در «شانتونگ» با حق قیمومت از طرف جامعه ملل نسبت به جزایر «کارولین» (Caroline)، مارشال (Marshall) و ماریانا (Mariana) از این کنفرانس بیرون آمد. اما پیشنهاد ژاپن برای گنجانده شدن اصل برابری نژادی در میثاق جامعه ملل، از

سوی غربیها رد شد و این نامرادی زخم عمیقی در ژاپن باقی گذاشت که اثر آن سالها بعد نمودار گشت.

«سایونجی» کارش را در ورسای با اطمینان شروع کرد. او کلمانسو (Clemenceau) سیاستمدار فرانسوی را از دانشجویی می‌شناخت، و نیز از سوی «ویلسون» (Wilson) رئیس‌جمهور امریکا و «لویج جرج» (Lloyd George) نخست‌وزیر انگلیس در پایه‌ی مساوی پذیرفته شد و بزودی نشان داد که مصمم است که متحدان ژاپن را سرقولشان نگهدارد. در واقع ژاپن با اینکه سهم کوچکی در جنگ داشت، باعتبار استعداد نظامی و وضع کلی خود یکی از «پنج قدرت» در شورای ده عضو شد که در ژانویه ۱۹۱۹ شروع به مذاکره درباره‌ی شرایط صلح کرد.

موضوع‌های مورد توجه ژاپن یکی متصرفات این کشور در سالهای جنگ – شانتونگ در سواحل چین و همچنین جزایر اقیانوس آرام – بود و دیگر مسئله‌ی برابری نژادی که قید آن در «میثاق جامعه‌ی ملل» می‌توانست راه را برای مهاجرت ژاپنی‌ها به امریکا هموار سازد. در موضوع شانتونگ از همان آغاز مانع عمده‌ای روی نمود. چین یک هیأت نمایندگی قوی به ورسای فرستاده بود که سرسختانه می‌کوشید تا هم کنفرانس و هم افکار عمومی و مطبوعات را قانع کند که پیمانهای ۱۹۱۵ با ژاپن بی‌اعتبار است زیرا که زیر فشار و تهدید امضاء شده است. با اینکه این استدلال از نظر حقوقی سست بود و در ماهیت نیز تالی فاسدی داشت زیرا که می‌توانست بر همه‌ی پیمانهایی که «قدرتها» با چین بسته بودند تعمیم یابد، باز چین از توجه و جانبداری امریکا برخوردار بود. ازینرو مساعی عمده در کار آمد تا راه میانه‌ای یافته شود. چینی‌ها جایگزینی ژاپن درباره‌ی حقوق و متعلقات آلمان را طی دو پیمان شناخته بودند – یکی که زیر فشار و پس از اولتیماتوم مربوط به بیست و یک درخواست امضاء شده و دیگری که آزادانه و پس از مذاکره‌ی نمایندگان دو دولت در سال ۱۹۱۸ منعقد گردیده بود. در چین در این هنگام دو دولت وجود داشت، یکی دولت رسمی در «پکن» و دیگری حکومت «کومین تانگ» (Kuomintang) در «کانتون» (Canton) که نماینده افکار ناسیونالیستی چین بود. این هر دو در هیأتی که چین به ورسای فرستاده بود نماینده داشتند، اما ناسیونالیستها در کنفرانس پر سر و صدا تر و برای ژاپن پردرستر بودند و بر سر بیست و یک درخواست تبلیغ و فریاد بسیار کردند و دلسوزی جهان را نسبت به خود برانگیختند. ژاپن هم دو وسیله برای پیشبرد مقصود خود داشت: یکی تهدید به خارج‌شدن از کنفرانس که در پریزدنت «ویلسون»

تأثیر می‌کرد. ایتالیاییها کمی پیشتر با رنجش بسیار پاریس را ترک کرده بودند - و دیگر تهدید به آشکارکردن اینکه بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۱۷ پنهانی موافقت کرده بودند که از دعاوی ژاپن بر «شانتونگ» حمایت کنند. ژاپن باینواسطه و نیز باعتماد وعده‌ای که در سال ۱۹۱۷ از امریکا گرفته بود تحت تأثیر واقع نشد، پیشنهاد امریکا برای اقدام مشترک «قدرت‌ها» و سپس پیشنهاد بریتانیا برای اداره شانتونگ با ترتیب قیمومت از سوی جامعه ملل را رد کرد، و سرانجام در ۳۰ آوریل حرف خود را به‌کرسی نشاند و ماده‌ای در پیمان صلح گنجانده شد مبنی برقبول دعاوی ژاپن نسبت به‌حقوق پیشین آلمان منوط به ترتیباتی که بعداً با چین خواهد داد. اما نمایندگان چین از امضای پیمان صلح خودداری کردند و، در نتیجه، در پایان کنفرانس ورسای در اواخر ماه ژوئن ۱۹۱۹، ژاپن با آنکه «شانتونگ» را عملاً متصرف و از نظر سیاسی نیز در وضع موجهی بود، هنوز اطمینان حقوقی درباره آن نداشت. «ویلسون» نیز با اکراه از عقیده خود درباره «شانتونگ» دست برداشته بود. در امریکا هم تاحدی بواسطه ناخشنودی از همین تصمیم کنفرانس ورسای بود که پارلمان ممالک متحده پیمان صلح را تصویب نکرد و امریکا از جامعه ملل کنار ماند. منافع متصور ازین پیروزی دیپلماتیک برای ژاپن نیز با تحریم تجارت ژاپن در چین خنثی شد. اثر محسوس‌تر و شاید خطرتر آن در آینده، تشدید احساسات ضدژاپنی مردم امریکا بود. درباره جزایر اقیانوس آرام بحث چندانی نشد و ژاپن جزایری را که مدعی بود، بعنوان قیمومت (Mandate) مقرر در «میثاق جامعه ملل» (League of Nations) برای اداره مستعمرات سابق طرفهای شکست - خورده جنگ، گرفت و این شاید پرمایه‌ترین برد ژاپن در ورسای بود.

با همه پیروزی نسبی ژاپن در کنفرانس ورسای در تثبیت متصرفات زمان جنگ، در مذاکرات مربوط به بنیاد جامعه ملل کار برابردولت واژگونه درآمد و در حل مسئله تمدید مهاجرت ژاپنی‌ها به استرالیا و کالیفرنیا توفیق نیافت. در این سالها فشار جمعیت در ژاپن بسیاری از مردم را به یافتن فرصت‌های مهاجرت به خارج واداشته و سرزمین بکر استرالیا و سواحل غربی امریکا که سطح زندگی نسبتاً بالا داشت بیشتر مورد توجه آنها بود. ازینرو افکار عمومی ژاپن برای گنجاندن ماده‌ای درباره تساوی نژادی در میثاق جامعه ملل اصرار داشت تا شاید تبعیضی را که در مهاجرپذیری بنفع اروپاییهای سفیدپوست می‌شد کم کند. این موضوع در فوریه ۱۹۱۹ بوسیله «ماکینو»، عضو ژاپنی تهیه پیش‌نویس میثاق، پیشنهاد شد و چین، چکوسلواکی، فرانسه، یونان، ایتالیا و لهستان هم

از آن پشتیبانی کردند، اما مخالفت سخت از ناحیه «هیوز» (Hughes) نماینده استرالیا موجب شد که تصمیم درینباره به تأخیر افتد. «ماکینو» موضوع را در جلسه بعدی کمیسیون در ماه آوریل باز مطرح کرد اما فشار استرالیا و کالیفرنیا محقق ساخته بود که نه بریتانیا و نه ممالک متحده این پیشنهاد را خواهند پذیرفت، این شکست زخمی برغرور ژاپن زد که هیچگاه التیام نیافت و احساس رنجشی پیدا کرد که گرفتن کرسی دائمی در شورای جامعه ملل و نمایندگی کامل داشتن در کمیته‌ها و دبیرخانه سازمان جهانی آنرا تسکین نداد و تأثیر آن در بالاگرفتن احساسات میهنی و نظامیگری در ژاپن و تحولات دو دهه آینده انکارناپذیر بود.



در منطقه اقیانوس آرام هنوز، پس از توافقات ورسای، چندین مسأله مانده بود که همه به نحوی با ژاپن سر و کار داشت. سیبری یکی ازین مسائل بود. چین هنوز از توافق برسر «شانتونگ» خودداری می‌کرد، هرچند که مسلم می‌نمود که ژاپن با چنان علائق عظیمی که در آنجا ساخته و پرداخته است، به آسانی ویکسره ازین ناحیه دست نخواهد کشید. مناسبات امریکا و ژاپن هم که در جریان مداخله در سیبری به تیرگی کشیده بود، با جر و بحث مدام در موضوع مهاجرت بحرانی‌تر می‌شد. در این میان مسابقه تسلیحاتی دریایی هم میان دو کشور پیدا آمده بود که بریتانیا را هم درگیر ساخته بود. بسیاری از دولتها نگران بودند که خصومت میان امریکا و ژاپن به جنگ بینجامد و این بخصوص سیاستمداران انگلیس را، نظربه تعهداتی که بموجب پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا داشتند، نگران ساخته بود. از اینرو دولتهای انگلوساکسون، باالقای کانادا، در ماه ژوئن ۱۹۲۱ به این نتیجه رسیدند که برای اطمینان خاطر بهتر است که این پیمان را با یک موافقتنامه چند جانبه جایگزین سازند. این ترتیب تازه می‌توانست زمینه وسیعتری را در امور اقیانوس آرام دربرگیرد، و ممالک متحده ابتکار این توافق را در دست گرفت.

نمایندگان قدرتهای جهانی در نوامبر ۱۹۲۱ در واشینگتن گرد آمدند تا یک رشته مسائل اقیانوس آرام و خاور دور را بررسی کنند و الگوی تازه مناسبات بین‌المللی را که بر اثر جنگ اول شکل گرفته بود رسمیت بخشند. در این کنفرانس یک سلسله موافقتنامه‌های مهم تهیه و امضاء شد. یکی از آنها پیمان دریایی بود. در موضوع تسلیحات دریایی، ممالک متحده پیشنهاد کرد که اندازه کشتی-

های عمده و قدرت آتش آنها محدود شود و بسیاری سفاین از رده خارج گردند بصورتی که بریتانیا، امریکا و ژاپن نسبت تناژ کشتی‌های خود را در آینده بترتیب ۵ و ۵ و ۳ نگهدارند. ژاپن نسبت ۱۰ و ۱۰ و ۷ را خواستار شد اما از آنجا که امریکاییها رمز ارتباط بی‌سیم میان نمایندگی ژاپن و توکیو را کشف کرده بودند، می‌دانستند که ژاپن برای این نسبت پافشاری نخواهد کرد و بنابراین در نظر خود سرسختی نشان‌دادند. پیمان تسلیحات دریایی (Naval Treaty) بصورتی که امضاء شد نه تنها نسبت ۵ و ۵ و ۳ را برای کشتیهای بزرگ تثبیت کرد، بلکه مقرر داشت که ظرفیت کشتی‌های جنگی از ۳۵۰۰۰ تن و سفاین هواپیما بر از ۲۷۰۰۰ تن بیشتر نباشد و دهانه توپهای دریایی از ۱۶ اینچ تجاوز نکند. امریکا و بریتانیا نیز پیشنهاد ژاپن را در اینکه وضع موجود (Status Quo) در اقیانوس آرام حفظ شود پذیرفتند و قرار شد که استحکامات تازه‌ای در «گوآم» (Guam)، هنگ‌کنگ، فیلیپین یا هر پایگاهی نزدیک‌تر از «هاوایی» (Hawaii) و سینگاپور به ژاپن ساخته نشود. این ترتیب تفوق دریایی در غرب اقیانوس آرام و تسلط بی‌معارض بر گذرگاههای دریایی منتهی به سواحل چین را به ژاپن داد و به رقابت دریایی ژاپن و امریکا موقتاً پایان بخشید. کنفرانس واشینگتن همچنین ناظر پایان اتحاد ژاپن و بریتانیا بود، که موافقتنامه‌ای توخالی بنام «پیمان چهار دولت» (Four Power Treaty) میان بریتانیا، ممالک متحده، فرانسه و ژاپن جای آنرا گرفت. این موافقتنامه بهیچ‌روی یک پیمان امنیت نبود و در واقع وسیله و پوششی بود برای برهم‌زدن اتحادی که در چشم دولت انگلیس هرچه بیشتر مایه آزار و دردسر می‌نمود. از سویی هم یکی از هدفهای سیاست امریکا از زمان کنفرانس ورسای این بود که اتحاد ژاپن و انگلیس ادامه نیابد و سرزمین‌های جزء امپراتوری بریتانیا، بویژه کانادا، با این نظر همراه بودند. در ژاپن عقاید متفاوت بود، اما بر رویهم اتحاد با بریتانیا هنوز از مبانی سیاست خارجی کشور شناخته می‌شد. تصمیم بریتانیا به تجدیدنکردن این پیمان که در اصل بملاحظه تمایلات امریکا بود و وانهادن سیاست اقیانوس آرام به این دولت، هرچند که با حفظ ظاهر و در پیرایه موازین میثاق جامعه ملل و با انعقاد پیمان چهار دولت انجام شد، بر ژاپن ناگوار نمود و از سویی هم امکان القای دوستانه و مؤثر نفوذ انگلیس بر تصمیم‌های سیاسی توکیو را شاید برای همیشه از میان برد، حال آنکه در تقویت امنیت ممالک متحده اثری نداشت و وضع استراتژیک استرالیا و نیوزیلند را، صرف‌نظر از موقع هنگ‌کنگ و دیگر مستملکات بریتانیا در شرق خلیج بنگال،

تضعیف کرد. اما در لندن اعتقاد براین بود که وقتی کار ایجاد و تجهیز پایگاه سنگاپور به‌انجام برسد، همه‌چیز درست خواهد شد. امریکا نیز عمده‌ ناوگان خود را به اقیانوس آرام آورد و پایگاه اصلی خود را در «پرل هاربور» (Pearl Harbor) و «هاوایی» درست کرد.

چین نیز در واشینگتن ترضیه‌ خاطری را که در ورسای به‌آن نرسیده بود، یافت. «شیده‌هارا کوچیرو» نماینده‌ ارشد ژاپن در این کنفرانس اعلام کرد که ژاپن بیدرنگ از «شانتونگ» خارج خواهد شد، و موافقتنامه‌ای بتاريخ ۴ فوریه ۱۹۲۲ میان چین و ژاپن امضاء شد که ژاپن به‌آن وسیله، با حفظ پاره‌ای امتیازهای اقتصادی در «شانتونگ»، مزایایی را که با طرح بیست و یک درخواست و پیمان متعاقب آن به‌دست آورده بود به چین برگرداند. برای حفظ امنیت چین هم موافقتنامه‌ای بنام «پیمان نه دولت» (Nine Power Treaty) از سوی بلژیک، ایتالیا، هلند، پرتغال و همچنین چین و نیز امضاء کنندگان «پیمان چهار دولت» در ماه فوریه ۱۹۲۲ امضاء گردید که به چین اختیار بیشتری نسبت به درآمدهای بندری خود داد و نیز تعارفهایی را که در بیست ساله گذشته تکرار شده بود باز به قالب آورد، یعنی که قدرتها به استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی چین احترام خواهند گذاشت و اصل «فرصت مساوی برای تجارت و صنعت همه کشورها در سراسر قلمرو چین» را رعایت خواهند نمود، از طلب مزایای خاص به‌زبان یکدیگر خودداری خواهند کرد و از دخالت در اقدامات چین برای «ایجاد و حفظ یک حکومت کارآمد و باثبات برای خود» اجتناب خواهند ورزید.

ضروری نمودن این وعده‌ها خود اهمیت داشت، هرچند که به عملی شدن آن اعتباری نبود خاصه که این پیمان ترتیب و تضمینی برای اجرای آن معین نکرد. اما ژاپن به‌قول خود درباره «شانتونگ» وفادارانه عمل کرد و چنین نمود که روابط ژاپن و چین برپایه تازه‌ای قرار گرفته است. «شیده‌هارا» بعداً در سالهای دهه ۱۹۲۰ که وزیر خارجه بود همیشه با چین روی سازش داشت چندانکه نام او با سیاست‌های صلح‌آمیز درباره چین همراه شد، هرچند که مخالفانش این سیاست را در کار چین سست می‌دانستند.

توافقات واشینگتن آرامشی کوتاه میان قدرتها پدید آورد، اما برقرار ساختن نوعی نظم و نسق قابل قبول بین‌المللی در مناسبات قدرتها با چین، و میان خود قدرتها در مسئله چین، به دشواریهایی برخورد که ناشی از ماهیت نظام بین‌المللی بود. دشواریهای عمده از اینجا برآمد که سه قدرت درگیر و ذینفع در امور خاور دور دیگر نمی‌خواستند چارچوب مناسباتی را که از جهان پیش از جنگ

به میراث مانده بود، بپذیرند. روسیه برمدار بینش عقیدتی افتاده بود، چین دستخوش موج فزاینده ناسیونالیزم بود، و ژاپن نیز هرچه بیشتر اعتقاد می- یافت که منافع او با تکروی بهتر تأمین خواهد شد. امپریالیسم نیز بهیچ روی از میان نرفته بود. پیشرفت مقاصد زیاده خواهی اقتصادی امریکا در چین و ژاپن در دهه ۱۹۲۰ نشان داد که امپریالیسم زنده می شود، منتها تنش و تکاپوی روسیه و چین و ژاپن نظام جهانی را که امپریالیسم برآن قرار گرفته بود، برهم زده و قدرتها را در تب و تاب انداخته بود.

با تخفیف بحران در خاور دور و به دنبال توافقات کنفرانس واشینگتن، ژاپن سرانجام در ماه اکتبر ۱۹۲۲ تصمیم گرفت که نیروهایش را از سیبری بیرون ببرد، هر چند که سه سال دیگر کشید تا که این دولت شمال ساخالین را تخلیه کرد و مناسبات دیپلماتیک با روسیه را از سر گرفت.

احزاب سیاسی و سیاست پارلمانی

نخستین نشانه قدرت واقعی یافتن احزاب برای نفوذ بر تصمیم های سیاسی در سال ۱۹۱۲ بظهور رسید که جبهه متحدی از احزاب بحمایت از بعضی عناصر دستگاه اداری در برابر ارتش برآمد و به مخالفت با تلاش نیروهای مسلح به قبولاندن بودجه نظامی بیشتری به پارلمان، برخاست. مهمتر ازین جریان، تشکیل حزب «دوع شی کای» در سال ۱۹۱۳ در رقابت با حزب مسلط «سی یو کای» بود که سیاست دوحزبی با این کار پایه گذاری شد. پنج سال پس از آن نخستین دولت حزبی واقعی، که در آن رهبر حزب اکثریت در مجلس شورا نخست وزیر شد، عصر تازه ای را در سیاست ژاپن گشود. با گذشت زمان، همچنانکه رهبران «میجی» از صحنه سیاست محو می شدند، احزاب بعنوان وسیله نفوذ سیاسی اهمیت بیشتر پیدا کردند و نیز وسیله ای شدند که از آن طریق رهبران کم نفوذتر که جانشین پیرسالاران سیاست، «گن روء» می شدند، در نظام نوپای پارلمانی بتوانند حمایت سیاسی برای خود دست و پا کنند.

چنانکه در فصل پیش اشاره شد، نظریه پردازان حکومت پارلمانی در این سالها کوشیدند تا این مفهوم را با بنیاد سنتی حکومت در ژاپن سازگار نمایند. «یو- شینو ساکوزو» نظریه خود را درباره حکومت مشروطه و راههای رسیدن آن به کمال بیان کرد و استدلال خود را برپایه مفهوم وحدت اراده مردم و خواست امپراتور نهاد. او که سالها استاد تاریخ عقاید سیاسی در دانشگاه سلطنتی توکیو

بود، پس از سه سال مطالعه در آلمان و انگلیس و ممالک متحده و بازگشت به ژاپن، از سال ۱۹۱۳ سلسله مقاله‌هایی در تحلیل مسائل حکومت دموکراتیک نوشت که هرچند یکبار در «چوئو کوء رون» مجله مهم عقاید، چاپ می‌شد. یکی از مهمترین این مقاله‌ها زیر عنوان «در معنی حکومت مشروطه» در ژانویه ۱۹۱۶ منتشر شد و تأییدی قوی بود بر ایمان به پیروزی حتمی دموکراسی و بیانگر اعتراض و عکس‌المعل در برابر عقیده رایج در برخی محافل ژاپن به این‌که توفیق آلمان، تفوق الگوی حکومت «پروسی» را ثابت کرده است. «یوشینو» آنچه را که مهمترین خصایص دموکراسی می‌دانست به دقت مطرح ساخت تا نشان دهد که حکومت مردم بر مردم با اصل حاکمیت امپراتور کاملاً سازگار است. در این بیان توجه خاص به مسائلی که پیش روی دموکراسی ژاپن بود داده شده و شیوه‌هایی برای حل آنها پیشنهاد گردیده است. همه مسائلی که «یوشینو» به آن پرداخت در آنزمان نهایت اهمیت را داشت: فساد سیاسی، کابینه‌های غیرحزبی، عروج حکومت صاحب‌دولتان، حق رأی عمومی، نیاز به آشنا کردن مردم به شیوه‌های دموکراسی و مانند اینها. با اینهمه، بینش او از پیشرفت حکومت پارلمانی تا حدی با واقعیات سیاست فاصله داشت.

«کیتا ایکی» نظریه‌پرداز دیگر این دوره نیاز به یک «امپراتور مردم» را پیشنهاد، او معتقد بود که با انتزاع از ثروتی که بوسیله آن دستگاه حاکم کوشیده بود تا وی را با زمامداری دولتمندان پیوند دهد، با حمایت مجلسی از میهن‌پرستان برخوردار خواهد بود. «کیتا ایکی» در نقشه معروف خود بنام «طرح تجدیدسازمان ژاپن» هشدار داد که مردم ژاپن باید در این برهه حساس تاریخ، خودآگاهی عمیقی بیابند و موجب اعلاى موجودیت ملی و حقوق مساوی مردم را بشناسند و در امور داخلی و خارجی صاحب تشخیص باشند، و جامعه‌ای بسازند با هدف واحد ملی، که در آن هیچ صدای ناسازی بگوش نیاید، و این کار با سازمان‌دادن اتحاد بزرگ مردم ژاپن شدنی است». در اندیشه او ژاپن باید پرچمدار آزادی و استقلال چین و هند شود و برای خود نیز امکانات تغذیه جمعیت روزافزون را فراهم کند. او به اندیشه‌های وارداتی می‌تازد و طرح بازسازی ملی خود را برپایه شناخت اهمیت واقعی امپراتور، الغای اشرافیت، اعطای حق رأی همگانی مردان (زنان حق شرکت در سیاست را نخواهند داشت)، اعاده آزادی مردم، و تشکیل کابینه و مجلس تجدید سازمان ملی، می‌گذارد. نوشته‌های «کیتا ایکی» که برای میهن‌پرستان افراطی هیجان‌آور بود، پنهانی دست‌نویس و تکثیر و در واحدهای نظامی منتشر می‌شد.

احوالی که تحول بسوی نظام پارلمانی را پیش آورد، مایه‌های خارجی و نیز داخلی داشت. پیروزی متفقین در اروپا که با پیمان متارکه جنگ در سال ۱۹۱۸ نمودار گردید، موجب تشویق هواداران دموکراسی در کشور شد. موج و طیفی را که با رویدادهای روسیه و در انقلاب ۱۹۱۷ از آنجا برخاسته بود، نمی‌شد جلو گرفت تا به ژاپن راه پیدا نکند، هرچند که مقامات حکومتی با سختگیری بسیار در رد و تکفیر آنچه که «افکار خطرناک» می‌خواندند، کوشش داشتند. سپس در ماه اوت ۱۹۱۸ ژاپن با یک سلسله ناآرامی‌ها که به «شورشهای برنج» معروف شد، تکان خورد. پیدا بود که دولت در پیشامدن این وضع مقصر است. سوء برنامه‌ریزی اقتصادی چندساله گذشته و ترقی ناگهانی زمان جنگ، به‌کمبود مواد کشاورزی و افزایش تند قیمت برنج در تابستان ۱۹۱۸ انجامیده بود. این وضع با پیش‌خرید محترکان که بیشترشان از گروه منفوری بنام «ساراکین» یا «نو دولتان» و ثروت یافتگان دوره جنگ بودند، تشدید شد. سابقاً ترقی قیمت برنج موجب خشنودی عامی می‌شد، زیرا که اکثر مردم که کشاورز و تولیدکننده برنج بودند از آن سود می‌بردند، اما در قرن بیستم طبقه کارگر در شهرهای کوچک و بزرگ رشد کرد. در ژاپن، پس از سال ۱۹۱۴، انقلاب صنعتی در پیشروی سریع بود و قیمت بالای برنج، کارگران شهری را سخت در فشار می‌نهاد. در تابستان ۱۹۱۸ قیمت برنج از دوبرابر قیمت سال ۱۹۱۷، که آنهم گران بود، تجاوز کرد و طبقه کارگر دیگر تاب نیاورد. نارضایی در شهرها به آشوب و ویرانگری کشید و مغازه‌ها و انبارهای برنج هدف خشم و حمله مردم شد و آشوب بالا گرفت. دولت حکومت نظامی اعلام کرد و قوای ارتش به‌مقابله با شورشیان آمد و صدها نفر کشته و هزاران نفر دستگیر شدند تا که این شورش پس از سه هفته فروکش کرد. در نتیجه این جریان دولت ژنرال «ترائوچی» ناچار به‌استعفا شد و «گن‌رؤ» در تلاش برای آرام ساختن مردم بپاخواسته، به احزاب سیاسی روی نمود و «هارا کی» که یک فرد عادی از غیر اشراف و رهبر «سی یو کای»، حزب دارای اکثریت در پارلمان، بود به نخست‌وزیری معین شد.

«هاراکی» در رهبری «سی‌یوکای» جانشین سایونجی بود که بدعوت امپراتور به «گن‌رؤ» پیوسته بود، و نخستین فرد عادی از غیر طبقه دیوانسالاران و سرکردگان و اعیان بود که به‌نخست‌وزیری می‌رسید. از هنگام برقرارشدن نظام کابینه وزرا در سی و پنج‌سال پیش تا این تاریخ دست کم هیجده دولت روی کار آمده اما فقط نه نفر از رجال نخست‌وزیر شده بودند و همه آنها هم، جز «اوکوما» و «سایونجی» از طایفه «چوء شوء» یا «ساتسوما» بودند. «هارا» از اهالی استان

«ایواته» در شمال شرق ژاپن بود. او افراد کابینه خود، جز وزیران جنگ و دریاداری، همه را از اعضای «سی‌یو‌کای» که بزرگترین حزب دارای نماینده در پارلمان بود، انتخاب کرد. قدرت سیاسی «هارا» بطور عمده از حزب او و از روابطش با مطبوعات و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی می‌آمد. او از روزنامه‌نگاری و عضویت وزارتخانه به‌سیاست حزبی و نمایندگی پارلمان رسیده و یکی از پشتوانه‌های مقامش روابطی بود که با «یاماگاتا»ی سالخورده که اکنون ارشد «گن‌رو» و هنوز مقتدرترین فرد در سیاست کشور بود، داشت. «هارا» با افسوس رفتار خود توانسته بود بر «یاماگاتا» - که ناخوشایندی خود را از اصل دولت حزبی نگه داشته بود - تأثیر نهد، و در وضعی بود که خوب می‌توانست اعتماد عامه آگاه شده را جلب کند و محافظه‌کاری اساسیش او را برای دستگاه هم قابل قبول می‌ساخت.

«هارا» از تواناترین سیاستگران تاریخ ژاپن شمرده شده است. او مردی خود-ساخته و پرتلاش بود و در زمان صدارتش (سپتامبر ۱۹۱۸ تا نوامبر ۱۹۲۱) ژاپن شناسایی رسمی را در مقام یک قدرت جهانی دریافت و با هیأت نمایندگی این دولت در کنفرانس ورسای با احترام بسیار رفتار شد. همکاری با قدرتهای غربی در سیاست خارجی «هارا» عاملی بود که توجه و تأکید را از علائق نظامی و ارضی به منافع اقتصادی گرداند و نیز بسوی «همزیستی و سعادت همبسته». این سیاست با موضع نسبه خوددار قدرتهای غربی پس از جنگ اول هماهنگ بود. با اینهمه، ناقدان سیاست او، بخصوص در ارتش، زود به هیاو افتادند که توافقات واشینگتن موقع ژاپن را در منچوری در برابر مبارزه‌جویی چین با روسیه تضمین نکرده است. اما غربی‌ها برای اطمینان و احساس امنیت‌دادن به ژاپن تسلط دریایی بر غرب اقیانوس آرام را به او واگذاشتند.

در سیاستهای داخلی، «هارا»، هرچند که باعثاری از مردم برخاسته بود، هیچ دلبسته خواستهای دموکراتیک معاصر غربی نبود. او درباره نظامیگری درشت می‌گفت، اما بر رویهم با وزیر جنگ کابینه‌اش، ژنرال «تاناکا گی‌ایچی»، یکی از طراحان اصلی لشکرکشی به‌سیبری، موافق بود. او هیچ موافق تعمیم حق رأی به عامه نبود زیرا که این کار وضع حزبش را در انتخابات دگرگون می‌کرد، افکار افراطی را نمی‌پسندید و نهضت کارگری را با خصومت می‌نگریست. دور و بر او بیشتر کسانی بودند که عادت داشتند که هروسیله تهدید و فشار را علیه مخالفان سیاسی بکار ببرند. با اینهمه، او فکر و علاقه مردم را هنگامی که هنوز از سیاست پارلمانی سرخورده بودند، جلب کرد و برای حزب خود قدرت

و منزلت عمده‌ای فراهم ساخت و کوشید تا توازن را با نیروهای رقیب، مانند «گن‌روع»، قوای مسلح و دیوانسالاری نگهدارد. لازمه موفقیت در سیاست ژاپن مانند هرجای دیگر، آمیزه درشتی با نرمی و سرسختی با نرمی و سرسختی با سازش بود که «هارا» اینرا داشت، اما خود پایان دردناکی پیدا کرد و در نوامبر ۱۹۲۱ در ایستگاه توکیو بدست جوان متعصبی بضرب کارد کشته شد. پنج هفته پیش ازین سوء قصد، جوان تندرو دیگری یک میلیونر را کشته و بعد هم خودکشی کرده بود. مردم برای این هر دو جوان، بخصوص آنکه میلیونر را کشته بود، دلسوزی بسیار نشان‌دادند زیرا که ثروتمندان اینک بسیار منفور بودند و نخست‌وزیر هم محبوبیت نخستین را نداشت و او را شاید، بناحق، در رسوایی، فساد و رشوه‌خواری که سه وزیر و شماری از نمایندگان مجلس در آن آلوده بودند، تا اندازه‌ای مسئول می‌دانستند.

تا میانه سال ۱۹۲۱ ترقی ناگهانی زمان جنگ فرو نشسته و ناآرامی صنعتی آشکار شده بود. اندیشه‌های تند و چپ‌گراها یا چنانکه پلیس می‌نامید، «افکار خطرناک» نشر می‌یافت و، آرام آرام، نارضایتی از پارلمان و تنفر از «بنگاههای بزرگ اقتصادی» پدیدار می‌شد. سیاست‌های پارلمانی، پس از یک دهه آزمون، نتوانسته بود حرمت و منزلتی در چشم عامه پیدا کند. دو حزب عمده مجلس در ارتباط نزدیک با «زاییاتسو» بودند و نمایندگان و دست‌اندرکاران سیاست بیشتر و بیشتر به فساد و ارتشاء متهم شدند. و روزنامه‌ها کوس این رسوایی را بر سرکوی و بازار زدند. رفتار اقلیتی از مجلسیان کل نظام حکومت پارلمانی را بی اعتبار می‌ساخت.



کنفرانس واشینگتن طلعه عصر تازه‌ای در خاور دور بود. در داخل ژاپن نیز دنیایی که هنوز حال و هوای دوره میجی را داشت به پایان می‌آمد، که مرگ «اوکوما» در ژانویه ۱۹۲۲ و مرگ «یاماگاتا» یکماه بعد، نمودار آن بود. هریک ازین دو نماینده جنبه شخصی از عصر میجی بود. «اوکوما» با اینکه منش اشرافی و محافظه‌کار داشت، نماینده نیروی ترقیخواه و لیبرال بود که با تسلط طایفه‌ای که از قرن نوزده برقرار شده بود میانه‌ای نداشت. «یاماگاتا»، از سوی دیگر، مظهر تسلط اشرافیت و تفوق سیاسی و اجتماعی ارتش بود. با درگذشت او تسلط سنتی «چوء شوء» بر ارتش روبه پایان رفت و انضباط سخت‌که او برقرار کرده بود به سستی گرایید. از سه رهبر بزرگ دوره میجی، ایتو در ذهن مردم

بیشتر با مشروطه پیوند دارد، «اوکوما» با افکار عمومی و «یاماگاتا» با ارتش. در میان آنها «یاماگاتا» بطور نمایانتری حامی سنت‌گرایی است، هرچند که او نتوانست بردنیای متجدد چشم ببندد.

بینش حاصل از تجربه و خویشتن‌داری سامورایی در جنبه شگفت‌آوری از زندگی «یاماگاتا»، در عشق او به شعر و شاعری، نمایان بود. انضباط سازنده در شخصیت او ژرفای احساس و تأثیری را که فضیلت رزمندۀ سنتی و نیز مرد دانشی بود، داشت. او در قطعه‌های ۳۱ هجایی که بانهایت باریک‌بینی شاعرانه و قدرت اندیشه و بیان سروده، تجربه یک عمر را ثبت کرده است. یکی ازین شعرها بیاد پایان غم‌انگیز «سایگوء تاکاموری» قهرمان پرشور نهضت است، و احساس بیننده را در برابر بلندیهایی که او بر بالای آن جان داده می‌گوید:

بلندیهای «کیدومه» سفید می‌نمود

کیدومه‌یاما شیرامو توریده‌نو

گویی که از دود آتش‌های اردو پوشیده است

سوته کاگاری که‌مورا تومیره با

اما (چون خوب نگریستم) این انبوه شکوفه‌های گیلان بود

ساکورا ناریکه‌ری

(شکوفه گیلان مظهر گذرا وفانی بودن زندگی و نیز نشانه بهار است).

«یاماگاتا» در سالهای واپسین عمر، تعارض جهانی را اصولاً نژادی می‌دید و دریغ داشت که چرا چین چنان قوی نیست که در کنار ژاپن در برابر تجاوز نژاد سفید بایستد: فکر و ذکر او همه در پایدار ساختن چنان رهبری پرتوانی بود که نهضت را پیش ببرد. در نوشته‌ای از او که بتاريخ ۱۸ فوریه ۱۹۱۷ است می‌خوانیم: «شر جدال و نقار حزبی بتازگی حاد و روزافزون شده است. حتی بلیه جنگ جهانی عظیم و بیسابقه در برابر این مبارزه و برتری‌جویی سیاسی مانند آتشی در دوردست آنسوی رودخانه می‌نماید. دل و فکر چندانی به مسئله سرنوشت همسایه‌مان چین، که پر از خطری در بالای سر خاور دور است، داده نمی‌شود. چنین پیداست که این احزاب از خود راضی متوجه و نگران این خطر که کشور ما در آینده باید، تنها و بی‌یار و یاور، خود را در میان قدرتهای جهان برپا نگهدارد، نیستند. مفسد سیاست حزبی براستی رقت‌انگیز است و اگر کار را بهمین وضع بگذارند که بگذرد، می‌ترسم که روح نهضت میجی بمیرد و دستاوردهای میجی بزودی تباہ شود...»

اوضاع اجتماعی و اقتصادی

سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۸ را بسیاری از پژوهندگان تاریخ ژاپن «سالهای طلایی» نامیده‌اند. در واقع نیز چند سالی پس از درگذشت امپراتور میجی، ثمره تلاش چند دهه گذشته و آثار توسعه اقتصادی و ثروت و سعادت غنیمت یافته از جنگ جهانی اول، ذخیره رسمی طلای ژاپن را تقریباً صد برابر کرد، بنگاههای تولیدی و تجاری گسترش یافت و بسیاری از صاحبان صنایع و سوداگران دولتمند شدند. اما دشواریهای اقتصادی و ناآرامیهای اجتماعی هم با این توسعه و ترقی همراه بود.

جنگ جهانی اول منافع عظیم و پردامنه‌ای برای ژاپن در داخل و خارج فراهم کرد. ژاپن با اینکه بنام متحد بریتانیا در جنگ شرکت جست، عملیات نظامیش با اشغال مستملکات آلمان در چین و پایگاههای دریایی آلمان در اقیانوس آرام بزودی پایان یافت، و این عملیات هم دور از سواحل ژاپن و با ضایعات بسیار اندک برای ژاپن انجام گرفت. اما این کشور که از ویرانی و کشتار جنگ برکنار مانده بود، با تلاش سوداگران خود ازین فرصت برای تسخیر بازارهای جهان بهره برد و از جنگ جهانگیر موفق و برخوردار و مرفه بیرون آمد. خطوط کشتی-رانی ژاپن در فرصت جنگ و نیاز فزاینده حمل و نقل جهانی بسرعت به ثروت رسید و شبکه خود را توسعه داد و کمک کرد تا ژاپن، پس از بریتانیا و ممالک متحده سومین نیروی بحری جهان شود. کشتی‌های ژاپنی، جدا از حمل و نقل مواد جنگی برای متفقین، محصولات صنعت نساجی روبه توسعه ژاپن را به چین، آسیای جنوب شرقی و افریقا بردند و ژاپنی‌ها جایگزین رقبای انگلیسی شدند - اکنون که آلمان دیگر نمی‌توانست محصولات شیمیایی و دارویی عرضه کند، ژاپنی‌ها به ساختن آن پرداختند. تولید آهن و فولاد، بخصوص در فولادسازی «یاواتا» در شمال «کیوشو» برای پاسخگویی به نیاز واحدهای ماشین‌سازی و کارگاههای کشتی‌سازی افزایش یافت. پیشرفت صنعتی چنان همه‌جانبه و سراسری بود که نسبت صنایع در کل تولید ژاپن از ۴۴٫۴ درصد در سال ۱۹۱۴ به ۵۶٫۸ درصد در سال ۱۹۱۹ رسید.

در شهرهای روبه گسترش، طبقه جدید کارگر شکل می‌گرفت و قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی روزافزون می‌شد. وضع دهات هم که هنوز بیشتر جمعیت در آنجا زندگی می‌کردند تغییر کرد. پیشرفتهای فنی، چهره تازه‌ای به روستاها داد. ساختن واحدهای هیدروالکتریک، مولدهای آبی، که بیشتر بفشار مقتضیات

زمان جنگ و گران شدن ذغال بود، وضع روستاهای مرتفع و صعب‌الوصول را بهبود بخشید. طی دو دهه آغاز قرن بیستم منبع انرژی آبی در خدمت گسترده صنایع و مزارع درآمد. پیشرفت صنعتی از سختی کار زارعان کاست. ساخت و عرضه کودهای شیمیایی، ابزار فلزی و موتورهای کوچک نفتی برای دستگاههای آبیاری و کشت و برداشت محصول به پیشرفت کشاورزی کمک کرد.

پیشرفت تند اقتصادی همراه با ثروت و توسعه و رفاه، مسائل اجتماعی هم به‌بار آورد. رشد شهرها و ایجاد طبقه جدید کارگر شهری زمینه را برای گسترش افکار سوسیالیستی آماده کرد. توسعه صنعت و تجارت، ثروت و نعمت فراوان همراه آورد، اما بر شکاف میان دارا و نادار افزود و ناآرامیهای اجتماعی را باعث گردید. تا سال ۱۹۱۸ وضع اجتماعی و اقتصادی و زندگی مردم دستخوش دگرگونی بسیار شده بود، چنانکه سیاست و رهبری کشور نیز. ژاپن اکنون جامعه‌ای شهری و صنعتی بود که تا سال ۱۹۲۰ جمعیتش به ۵۶ میلیون رسید (بیش از ۱۷ میلیون افزایش در بیست سال) و شمار کارگران صنعتیش بیش از ۱۶ میلیون شد، و دیگر کشوری نبود که برگردونه سیاسی قدیم بگردد. توسعه آموزش و بالاگرفتن احساس ناسیونالیستی در نتیجه نظام وظیفه عمومی، از ژاپن جامعه نوی می-ساخت که منافع جدید طبقاتی و گروهی در آن عظیم بود. این ترکیب تازه اجتماعی نفوذ و تأثیرش را در «شورشهای برنج» تابستان ۱۹۱۸ نشان داد و طبقه کارگر محروم در جامعه جدید صنعتی با سوداگران سودجو و دیوانسالاری ناتوان به معارضة برخاست. بدنبال گران شدن برنج که تا اندازه‌ای بر اثر سوء تدبیر دولت بود، بحران با احتکار معامله‌گران برنج تشدید شد. پس از حمله زنان خانه‌دار به مراکز و انبارهای سوداگران برنج در شهر کوچکی در استان «تویاما»، شورش در شهرها و بخصوص در میان کارگران صنعتی گسترش یافت و طی چند هفته سی و شش استان در آشوب افتاد. کابینه «ترائوچی» در نتیجه این شورشها در سپتامبر ۱۹۱۸ سقوط کرد و «هارا» رهبر «سی‌یوکای»، بزرگترین حزب دارای نماینده در مجلس، روی کار آمد.

در نخست‌وزیری «هارا» ژاپن علاوه بر حضور در کنفرانسهای بین‌المللی پس از جنگ، عضو «سازمان بین‌المللی کار» شد که نشانه‌ای از وضع تازه آن در مقام یکی از هشت کشور مهم صنعتی جهان بود. با اینحال شتاب پیشرفت صنعتی زمان جنگ کم شد زیرا که نهضت صنعتی ازین پس تنها مایه اقتصادی داشت، تا دهه ۱۹۳۰ که مقاصد نظامی در کار آمد. اینک که هدفهای سیاسی ملی یافته می‌نمود، قیمتی که باید برای صنعتی‌شدن داده‌شود به حساب آمد آشکار نمود که

پیشرفت صنعتی همراه با بهبود وضع اجتماعی نظام قانونی برای تأمین رفاه کارگران نبوده است. با اینهمه صنعتی‌شدن ناگزیر بود و در جذب جمعیت فزاینده ژاپن در این سالها سهم عمده داشت و زمینه برای بالارفتن سطح زندگی مردم، بویژه در شهرها، فراهم کرد. از آنجا که تولید کشاورزی در سالهای پس از ۱۹۲۰ ثابت ماند، روستازادگان برای پیدا کردن کار به شهرها رو آوردند و در کارخانه‌های بزرگ یا کارگاههای کوچک به کار پرداختند. در نتیجه، جمعیت روستاها ثابت ماند و معمولاً فقط فرزند ارشد خانواده کشاورز کار پدر را دنبال می‌کرد. اما مسائل کشاورزی، مانند گروکشی و زمین‌خواری ملاکان، و امداری زارعان و وضع ناروای روابط مالک و مستأجر کشاورز خطرتر می‌شد. در شهرها از آنجا که بیشتر نیروی کار تازه و مهاجران جوان از روستاها وارد بنگاههای اقتصادی کوچک می‌شدند که روابط کار در آنجا شخصی و تا اندازه‌ای عاطفی بود، ناآرامی اجتماعی که ازین تحرک جمعیت و مهاجرت بارآمد، آن اندازه که تصور می‌رفت عظیم نبود.

در زمینه ادبیات و هنر، سالهای آغاز قرن بیستم نمودار اطمینانی بازیافته و تمایلی تازه به تجربه و خلاقیت بود. ملت اطمینان به نفس بیشتر یافت. اقتباس از خارج دقیق‌تر و گزیده‌تر شد، غرور ملی عمیق‌تر گشت. اما دگرگونی اجتماعی و اقتصادی ناگزیر زمینه‌ساز تحولی تازه می‌شد.

آرامش پیش از توفان تکاپوی سیاسی و اجتماعی سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱

سیاست و حکومت

پژوهندگان غربی سالهای پس از ۱۹۲۰ را در تاریخ ژاپن «دهه لیبرال» نام داده و آنرا با فعالیت جمعیت‌ها و احزاب سیاسی، دولتهای حزبی و رنگ و روی تازه حکومت پارلمانی و پیشرفت الگوی حکومتی، اجتماعی و اقتصادی غربی در ژاپن ممتاز شناخته‌اند. اما این دهه با ناهمواریها و بحرانهای سیاسی داخلی نیز همراه بود، که از ناسازگاری بنیادهای اداری و اجتماعی غرب با سنت سیاسی و حکومتی ژاپن برمی‌آمد، آنهم در جهانی درگیر اندیشه‌های سیاسی آزادیخواهانه و آشفته از جریانها و گرایشهای نوظهور اجتماعی و ناهمسازی این هر دو با واقعیت‌های سیاسی و بنیاد حاکمیت قومی ژاپنی یا «کوکوتای» که سنت – پرستان در نگهداشت آن می‌کوشیدند.

رویداد برجسته ایندوره «زلزله بزرگ کانتو» در سال ۱۹۲۳ بود که گذشته از کشتار و ویرانی بسیار، آثار اقتصادی و اجتماعی عمده‌ای در پی داشت. در افسانه‌های قدیم ژاپن آمده است که جزایر ژاپن برپشت ماهی بزرگ «نامازو» جای دارد و این ماهی هرچند یکبار از نادانی و دونی کسانی که برروی خاک زندگی می‌کنند به‌خشم می‌آید و تکانی به‌پشت خود می‌دهد و از اثر این تکانها است که زمین لرزه‌ای هرچند یکبار، از روزگاری که بیاد نمی‌آید تا امروز، اینجا و آنجا

را لرزانده و ویران کرده است.

یکی از سخت‌ترین و هولناک‌ترین این زمین‌لرزه‌ها در نیمروز اول سپتامبر ۱۹۲۳ در محور «توکیو» و «یوکوهاما» رخ داد. پایان تابستان و روز گرمی بود، اما از اثر توفانهای موسمی باد تنیدی می‌وزید که این فاجعه را سخت‌تر و ویران‌سازتر کرد و هرچه را که از زلزله بر جا مانده بود، آتشی که ازینجا و آنجا برخاست و با باد دامن گرفت، در کام کشید و نابود ساخت. در «یوکوهاما» همه شهر، ساختمانهای بزرگ و تازه و هم خانه‌های کوچک «چوبی» فرو ریخت یا سوخت. بیش از نیمی از توکیو که آنروزها سومین شهر بزرگ جهان بود، تل خاکستری شد. بسیاری از شهرها و روستاها در ناحیه «کانتو»، جنوب غرب ژاپن، به‌همین سرنوشت دچار آمد. تلفات این زلزله را حدود یکصد هزار نفر برآورد کردند. مردم برای نجات بلادیدگان تلاش و ایثار بسیار نشان دادند. اما در توکیو شایعه‌ای بهمان سرعت آتش‌سوزی پراکنده شد که ملیون و آزادیخواهان کره همراه با کمونیست‌های ژاپن در این فرصت به توطئه پرداخته‌اند تا یک دولت انقلابی روی کار بیاورند. در نتیجه، بسیاری از کره‌ایهای بیدفاع در ژاپن دستخوش آزار و قتل عوام و ماجراجویان و دسته‌های جوانان میهن‌پرست خودسر واقع شدند. پلیس نیز به سرکوبی مخالفان و دارندگان «افکار خطرناک» برخاست و هرج و مرج‌طلب‌ها، کمونیست‌ها و افراطی‌های دیگر را گروه گروه دنبال و زندانی کرد و شماری ازینان هم ناپدید یا کشته شدند.

ژاپنی‌ها با توان و تلاش و شوق نمایان به‌بازسازی دو شهر ویران‌شده پرداختند و بجای «ادو» قدیم شهر تازه‌ای با ساختمانهای بلند و خیابانهای وسیع ساختند و پس از سه چهار سال کمتر اثری از فاجعه پیدا ماند. زلزله بزرگ «کانتو» و آتش‌سوزی آن نشانه‌های «ادو» قدیم را از میان برد، اما دیوارهای باروی «شوگون» برجای ماند که اینک کاخ سلطنتی ژاپن را محصور می‌کند.

در میان تندباد سیاست پارلمانی، عمر حکومت‌ها همچنان کوتاه بود. پس از کشته شدن «هارا»، نخست‌وزیر، در ۴ نوامبر ۱۹۲۱، «تاکاهاشی کورمکیو» که در کابینه «هارا» وزیر مالیه بود، نخست‌وزیر شد. او به خصوصیت با اهل تجارت و اقتصاد و ضدیت سخت با نظامیگری شهرت داشت و یکی دوسال پیشتر در جزوه‌ای از انحلال ستاد کل ارتش جانبداری کرده بود، اما مهارت سیاسی «هارا» را نداشت و نمی‌توانست بر «سی‌یوکای» مسلط باشد یا حمله‌هایی را که در مجلس به‌دولت می‌شد رد کند. ازینرو دولت او بیش از هفت‌ماه دوام نیاورد و در ژوئن ۱۹۲۲ سقوط کرد و «سی‌یوکای» هم که اکثریت را در مجلس شورا

داشت، از درون دچار تفرقه شد. طی دو سال ازین تاریخ، سه کابینه برهبری رجال غیرحزبی روی کار آمد که دوتن آنها افسر عالیرتبه نیروی دریایی بودند. دولت آدمیرال «کاتو توموسابورو» (ژوئن ۱۹۲۲ تا اوت ۱۹۲۳)، وزیر پیشین دریاداری، شاهد تصویب تصمیمات کنفرانس واشینگتن بود، اما با درگذشت نخست‌وزیر، عمر کابینه هم به‌پایان رسید. دولت تازه بریاست آدمیرال «یاماموتو گومبی» (سپتامبر تا دسامبر ۱۹۲۳) با تلاش بسیار با فاجعه زلزله بزرگ کانتو مقابله نمود. اما ایندولت با قبول مسئولیت رسمی سوء قصد نافرجام به ولیعهد استعفا کرد. پس از آن کنت «کی‌یولورا کی‌گو» ریاست کابینه کم‌دوامی مرکب از اعضای مجلس اعیان را میان ژانویه و ژوئن ۱۹۲۴ داشت.

گزینش و تصدی رجال غیرحزبی در دولت، که مشاوران عالی پادشاه انتخاب آنها را ناگزیر می‌دیدند، رهبران حزبی را چنان آزرده و نگران کرد که سرانجام اختلاف‌هایشان را فرو خوردند و در نتیجه «کاتو کوء می» (۱۹۲۶-۱۸۶۰) دیپلمات سابق که وارد سیاست حزبی شده بود، بتوصیه «سایونجی کیموجی» مشاور عالی پادشاه، در ژوئن ۱۹۲۴ نخست‌وزیر شد. حزب زیر رهبری «کاتو» بنام «کن‌سی-کای» در انتخابات ماه پیش از آن بتنهایی بزرگترین حزب مجلس شورا شده و با حربه و شعار اصلاح‌طلبی، که اعطای حق رأی همگانی مردان کانون آن بود، برای توسعه نفوذ خود می‌کوشید.

احزاب سیاسی باهمه فراز و نشیبی که درکار داشتند، درسیاست دوده‌گذشته ژاپن بنیادهای مؤثری شده بودند که با بازار پیوند نزدیک داشتند و از حمایت معنوی معمران سیاسی هم برخوردار بودند. این بنیادها که خود را رکن شناخته شده نظام مشروطه می‌دیدند، راهشان را برای تسلط برسیاست، ظاهراً از طریق پارلمانی و بوسایل قانونی و در واقع باحمایت بازار و صاحبان صنایع و بازرگانان کلان و باسیاست‌بازی، باز کردند و بزودی در نظام سیاسی و اجتماعی قدرتی یافتند که دستگاه حاکم نمی‌توانست آنها ندیده بگیرد. زمان بنفع آنها در کار بود و بحران رهبری در حکومت میجی آنها در مقابله و مقاومت در برابر تاخت و تاز و قدرت‌طلبی احزاب ناتوان می‌ساخت. از دولتمردان «میجی»، «ایتو» در سال ۱۹۰۹ درگذشته و «ماتسوکاتا» دیرزمانی پیش از مرگش در سال ۱۹۲۴، از فعالیت سیاسی مؤثر بازمانده بود. «یاماگاتا» نیز سالخورده شد، و با وجود حفظ شأن و احترامش، تسلط او برجنایح «چوء شوء» روبه ضعف بود. «ایتاگاکي» هم که سالها پیش کناره گرفته بود در ۱۹۱۹ درگذشت و سرانجام «اوکوما» و «یاماگاتا» هم در سال ۱۹۲۲ از دست رفتند. جانشینان آنها در شورای معمران

سیاسی و مشاوران پادشاه، شأن و وزنی بیپایه آنان نداشتند و چنین می‌نمود که بیشتر نگران حفظ قدرتند تا در اندیشه کاربرد آن. در این میان فقط «سایونجی» مایه و جوهری داشت و او در پایه سیاستمداری آزادمنش و برکشیده «ایتو» و رهبر پیشین حزب، کمتر از دیگران می‌توانست به ستیزه‌گری با احزاب برآید. در بیشتر سالهای دهه ۱۹۱۰ حزب عمده دارای اکثریت در پارلمان یا احزاب ائتلافی روی کار بود. «کاتو کوء می» پس از آنکه «یاماگاتا» بر سر ائتلاف سلیقه سیاسی مانع از رسیدن او به ریاست دولت بحمایت «اوکوما» شد، در سال ۱۹۱۷ جمعیت تازه‌ای بنام «کن سی‌کای» تشکیل داد. اما در این مرحله «سی‌یوکای» به رهبری «هارا کی» قویتر ازین حزب تازه بود و زمینه حمایت پابرجایی در بازار و دستگاه اداری و حوزه‌های انتخابی داشت و باین مایه و نیز با نشان دادن سیاست سازش با دیوانسالاری، در سال ۱۹۱۸ جانشین مناسبی برای دولت «ترائوچی» که انتقاد عمومی را برانگیخته بود، به‌نظر آمد. اما سالهای حکومت «هارا» برای کسانی که این رویدادها را نشانه فضای باز سیاسی انگاشته بودند، نومیدکننده بود زیرا که ایندولت بیش از آنکه به اصلاحات علاقه نشان دهد کوشید تا هرچه بیشتر از اعضای حزب را در مقامهای مؤثر بگمارد، و از آنجا که بیش از اندازه به «گن‌روء» و مجلس اعیان وابسته بود، اشتیاق و ابتکاری برای پیشرفت حکومت پارلمانی ابراز نمود. پیشنهادهای تعمیم حق رأی یکسره به کنار نهاده شد و افکار سوسیالیستی که با رویدادهای آلمان و روسیه برانگیخته می‌شد بسختی سرکوب گردید. دولت به جلوگیری از مداخله ارتش در سبیری هم برنیامد. با اینهمه «هارا» پیروان حزبی خود را متحد نگهداشته و آنها را در موضع مسؤول و روشنی رهبری کرده بود. جانشینان او در چند ساله آینده ازین کار برنیامدند. «تاکاهاشی» وزیر مالیّه «هارا» که پس از ترور او در نوامبر ۱۹۲۱ نخست‌وزیر شد، بزودی این کار را برای خود بسیار سنگین دید و در ژوئن ۱۹۲۲ کناره گرفت. ازین پس تا هیجده ماه اکثریت «سی‌یوکای» در مجلس با این تدابیر همراه شد که از دولتهای غیرحزبی پشتیبانی کند و به حزب رقیب، «کن سی‌کای»، مجالی برای رسیدن به قدرت ندهد. اما در فضای سیاسی که در ژاپن پیدا شده بود، این وضع نمی‌توانست پایدار باشد و سرانجام خواست «کاتو» برای دولت حزبی مسؤول، حمایت روزافزون مردم را یافت و او توانست بر سر این مسئله در «سی‌یوکای» انشعاب اندازد و انحلال مجلس را در اوایل سال ۱۹۲۴ ناگزیر سازد و در انتخابات متعاقب آن پیروزی چشمگیری پیدا کند. سپس ائتلاف حزب «کاتو» با گروههای زیر رهبری «تاکاهاشی» و «اینوکای کی»

دولت را در مجلس در وضعی نهاد که چاره‌ای جز کناره‌گیری ندید و راه برای نخست‌وزیری کاتو باز شد که ابتدا، در ژوئن ۱۹۲۴، کابینه‌ای ائتلافی و سپس از اوت ۱۹۲۵، دولتی تنها از «کن‌سی‌کای» روی کار آورد.

بیاد داریم که «کاتو» در سال ۱۹۱۵، در مقام وزیرخارجه، به طرح بدف‌رجام «بیست و یک درخواست» دست زده بود، اما در نخست‌وزیریش (از ژوئن ۱۹۲۲ تا ژانویه ۱۹۲۶) وزارت خارجه را به «شیده‌هارا» سپرد که او یک دیپلمات غیر-حزبی بود و در حد توان کوشید تا با سیاست نرمش، خاطره‌خسونت‌های گذشته ژاپن را از ذهن چینی‌ها بزداید، و مظهر مصالحه در روابط ژاپن با چین و مدافع ثابت قدم، هرچند ناموفق، این سیاست در برابر حمله‌های ارتش شد. کابینه «کاتو» وزیران برجسته دیگر هم داشت. «واکاتسوکی میجیرو» وزیرکشور و نیز «هاماگوچی یوکوه» وزیر دارایی او، در چند سالی که به دنبال آمد، به نخست‌وزیری رسیدند. برنامه اصلاحگر این دولت نیز ساخته و پرداخته سیاست-مداران حرفه‌ای بود، و با دادن اطمینان به محافظه‌کاران شورای سلطنتی و مجلس اعیان که با وضع و اجرای «قانون صیانت صلح» (قانون حفظ امنیت اجتماعی) می‌تواند افراطی‌ها را آرام نگهدارد، موفق شد قانون «حق رأی همگانی مردان» را در ماه مه ۱۹۲۵ از تصویب بگذراند. این قانون به همه افراد ذکور ۲۵ ساله و بالاتر حق انتخاب‌کردن داد و با شگفتی دیده شد که افزایش رأی‌دهندگان از ۳ میلیون به نزدیک ۱۴ میلیون نفر، که شامل کارگران صنعتی و کشاورزان هم می-شد، تغییری در بنیاد سیاست ملی ایجاد نکرد و ماهیت احزاب سیاسی رامتحول ساخت. «کاتو» با داشتن همکاران برجسته، خود نیز نفوذ مسلطی در کار حکومت داشت و مکنّت او همراه با سابقه سفارت در لندن و وزارت خارجه و وضع خانوادگی او، که با دختری از خاندان معروف «ایواساکی» صاحب صنایع میتسو-بیشی ازدواج کرده بود، همراه با جوهر شخصی، اعتبار و امتیازی برایش ساخته بود که بمدد آن توانست اصلاحاتی را انجام دهد. او هزینه اداری دولت را کاهش داد و ۲۰ هزار نفر از کارمندان دولت کاست و پرداختهای خدماتی را که در سال-های ۲۲-۱۹۱۹ چهل درصد هزینه مملکتی بود به کمتر از ۳۰ درصد رساند. در این میان از ارتش نیز چهارلشکر کاسته شد، هرچند که این کسر نفرات تا اندازه‌ای با تجهیز ارتش به سلاحهای جدید جبران شد. هرچند که «قانون حفظ امنیت» برای فعالیت‌های افراطی کیفرهایی تا ده سال زندان مقرر داشت، اصلاحات «کاتو» کار را برشماری از ناراضیان آسانتر ساخت که بتوانند در چارچوب قانون اساسی و با تشکیل احزاب سیاسی خود فعالیت کنند.

«کاتو» در ژانویه ۱۹۲۶ ظاهراً از خستگی کار درگذشت و «واکاتسوکی ریجیرو» (۱۸۶۶-۱۹۴۹) که وزیر کشور او بود، رهبر حزب و نخست‌وزیر شد. او نیز با همه مخالفت‌های ارتش با سیاست خارجی دولت، همان شیوه «کاتو» را دنبال کرد تا سرانجام هنگامی که شورای سلطنتی از تأیید طرح او برای محدود کردن اعتبار اعطایی به بانکها در مقابله با بحران مالی خودداری نمود استعفا داد (آوریل ۱۹۲۷). در این وضع «سی‌یو‌کای» فرصت یافت تا دولت بعدی را در اختیار گیرد و کابینه ژنرال «تاناکا گی‌ایچی» (۱۸۶۳-۱۹۲۹) که نظامی سیاست‌گرا و نایب رئیس ستاد کل ارتش هنگام مداخله در سیبری و از سال ۱۹۲۵ هم رهبر «سی‌یو‌کای» بود، روی کار آمد (آوریل ۱۹۲۷ تا ژوئیه ۱۹۲۹).

حزب «تاناکا» انتخابات سال ۱۹۲۸ را که برای نخستین‌بار با قانون حق‌رأی همگانی برگزار می‌شد، با اکثریت بسیار کمی برد اما متهم شد که پلیس را علیه حزب مخالف، که اکنون «مین‌سی‌تو» نام یافته بود، در کار آورده و دسته‌های فشار و تهدید برای نفوذ بر انتخابات بسیج نموده است. دولت همچنین با مشاهده تمایل رأی‌دهندگان به نامزدهای چپ‌گرا، برای نخستین‌بار از «قانون حفظ امنیت» وسیعاً استفاده کرد. اکثریت متزلزل حزب حاکم و این اقدامات دولت، مجلس را پر آشوب ساخت و از سویی نیز دولت در انجام نظر خود به اجرای ضوابط انضباطی در ارتش در برابر مخالفت ستاد کل ناتوان ماند تا که خودسری نظامیان به سقوط کابینه انجامید. با آنکه «تاناکا» خود هوادار سیاست قاطع‌تری در چین بود، کشته‌شدن سرکرده چینی بنام «چانگ تسو - لین» (که با نزدیک‌شدن وحدت چین کمتر زیر بار خواسته‌های ژاپن می‌رفت) در ماه ژوئن ۱۹۲۸، که ظاهراً بوسیله افسران ژاپنی در منچوری ترتیب داده شده بود، نخست‌وزیر را با فرماندهی ستاد کل نیروهای مسلح به معارضه انداخت و به درخواستهای دولت برای اقدام انضباطی و تنبیه مسؤولان این توطئه اعتنا نشد. در نتیجه، «تاناکا» استعفا کرد و در ماه ژوئیه ۱۹۲۹ «هاماگوچی یوکوه» جانشین او شد.

«مین‌سی‌تو» حزبی که «هاماگوچی» رهبریش را داشت، انتخابات سال ۱۹۳۰ را با شیوه‌هایی که کمتر از رفتار حزب رقیب در گذشته قابل سرزنش بود، برد. اما پیشامد کساد ناگهانی اقتصادی در جهان در آن سال و امضای پیمان دریایی لندن بزودی برای این دولت گرفتاری آورد و تلاش دولت نیز برای کاستن از حقوق کارمندان که جزء تدابیرش برای بهبود وضع اقتصادی بود، با مقاومت سخت روبرو شد. «هاماگوچی» توانسته بود موافقت امپراتور را برای پیمانی که توسعه دریایی ژاپن را محدود می‌ساخت، بگیرد. این پیمان می‌پذیرفت که

ممالک متحده تا سال ۱۹۳۶ به نسبت بالاتری، معادل ۱۰ به ۶، در ظرفیت کشتی‌های بزرگ جنگی برسد. او این کار را علیرغم ستاد کل و نیروی دریایی که حداقل به نسبت ۱۰ به ۷ نظر داشت، کرد، به این منظور که ژاپن وضع تثبیت‌شده‌اش را در اقیانوس آرام نگهدارد. این سیاست برپایه توافق میان‌گروه وسیعی از سیاستمداران بود و در این کار وزیر دریاداری و معاون او و مشاوران نزدیک امپراتور با نخست‌وزیر و دولت همراه بودند و تلاش ستاد کل نیروی دریایی را در استفاده از «حق فرماندهی عالی» خود برای تعیین سیاست دولت در این زمینه بی‌اثر کردند. اما هواداری از ستاد کل در نیروی دریایی چنان بود که وزیر دریاداری، دریادار «تاکارابه» وادار به استعفا گشت. این جریان آزمون تازه‌ای برای نمایش قدرت نظامیان در سیاست شد.

در میانه این بحران و شش هفته پس از تصویب پیمان دریایی لندن، در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۰، «هاماگوچی» در ایستگاه توکیو به تیر یک جوان ملی‌گرای تندرو زخمی شد و چند ماه بعد از اثر این جراحت درگذشت.

«واکاتسوکی ریجیرو» که ریاست هیأت نمایندگی ژاپن در کنفرانس دریایی لندن را داشت، جانشین «هاماگوچی» در رهبری «مین‌سی‌تو» و برای بار دوم، در آوریل ۱۹۳۱، نخست‌وزیر شد. اما او اینبار نیز با ارتش رودرو گردید و در ماه سپتامبر ۱۹۳۱ استعفا داد زیرا که از مقابله با بحران پیش‌آمده در منچوری درماند.

در شب ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ انفجار بمب کوچکی که در واگن قطار خط آهن جنوب منچوری متعلق به ژاپن کار گذاشته شده بود عزم بعضی افسران ژاپنی را به مسجل و دائمی‌ساختن تصرف اراضی که در سالهای ۹۵-۱۸۹۴ و سپس در ۵-۱۹۰۴ در جنگ به‌دست آمده بود، نشان داد. در این شب فرمانده نیروی ژاپنی محافظ این خط آهن، یا ارتش «کوانتونگ»، خودسرانه طرحهایی را که برای زیر تسلط نظامی درآوردن همه منچوری ساخته و پرداخته شده بود، به اجرا نهاد. این نقشه‌ها بر افسران عالی‌رتبه در ستاد کل ارتش در توکیو از پیش معلوم بود، اما آنها دانسته از مداخله امتناع جستند، هرچند که این طرحها جزئی از تصمیم و سیاست کلی دولت ژاپن درباره منچوری نبود. در واقع، افسران و فرماندهان نظامی کشور را در مسیری انداختند که معارض سیاست خارجی استوار آن بود که دولت بیش از ده سال آنرا دنبال کرده و نخست «هارا» و سپس «شیده‌هارا»، وزیر خارجه، کوشیده بودند تا فشار احساسات ملی‌گرایی چینی را از راه سازش و نرمش تخفیف دهند.

استعفای «واکاتسوکی» پیروزی ارتشیان را در تحمیل رامحل نظامی برای مسئله منچوری مسجل نشان داد. جانشین او در ریاست دولت «اینوکای»، رهبر «سییوکای»، بود. دوره نخست‌وزیری «اینوکای» کوتاهتر بود و او در ماه مه ۱۹۳۲ در اقامتگاه خود بدست گروهی از افسران جوان ارتش و نیروی دریایی که خیال کودتای نظامی داشتند، کشته شد.

لیبرالیسم و احزاب

در سالهای پس از ۱۹۲۰ نهضت لیبرالیسم به اوج رسید و چنین نمود که این جریان و رویه حکومت پارلمانی رهنمود حیات سیاسی ژاپن شده است. اصول این کار را می‌توان بطور کلی چنین برشمرد: ۱- تصدی حکومت بوسیله کابینه‌های حزبی مسؤول در برابر اکثریت مجلس شورا، ۲- انتخاب نمایندگان مجلس شورا با رأی همگانی مردان، ۳- تضمین برخورداری مردم از آزادیهای مدنی و، ۴- در زمینه سیاست خارجی، کنار گذاشتن سیاست پیشروی و توسعه طلبی در چین و اکتفا به حقوقی که ژاپن در منچوری دارد و نیز دنبال کردن سیاست همکاری بین‌المللی بویژه درباره خلع سلاح.

رویه آزادمنشی در سیاست داخلی و خارجی بطور عمده از سوی پنج گروه حمایت می‌شد: سیاستگران حزبی، تجار و بازاریان، روزنامه‌نگاران، فرهنگیان و شماری از دیپلماتها. این گروهها هریک بنابه مصلحت کار خود به بعضی ازین اصول بیشتر گرایش داشتند. مثلاً، سیاستگران حزبی بر اصل کابینه‌های حزبی تأکید می‌نهادند اما به اصول دیگران چندان دلبسته نبودند. حتی هنگامیکه زمینه اعطای حق رأی همگانی مردان با پایان مخالفت شورای سلطنتی و مجلس اعیان فراهم شد، سردمداران حزبی بی‌میلی عجیبی به تصویب قانون تعمیم حق رأی نشان دادند. بازاریان و صاحبان صنایع و تجار بیشتر به آزادمنشی و صلح‌جویی در سیاست خارجی علاقه نشان می‌دادند چون این کار به توسعه بازرگانی زمینه می‌داد. آنها کابینه‌های حزبی را نیز ترجیح می‌دادند زیرا که ازینراه می‌توانستند در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت نفوذ کنند. بازرگانان که با چین داد و ستد داشتند یا کارخانه‌داران که برای آن بازار تولید می‌کردند، از تحریم کالای ژاپنی در نتیجه سیاست پیشروی در چین زیان دیده بودند و هوادار سیاست مصالحه‌آمیزتر با چین بودند. دسترسی سرمایه‌گذاران ژاپنی به اعتبارهای کوتاه مدت و بازار جهانی سرمایه نیز مستلزم همکاری ژاپن با قدرتهای غربی از

جمله از راه توافقهای خلع سلاح، بود. صاحبان سرمایه و صنعت و تجارت همراه با بخش کشاورزی همچنین امید داشتند که این توافقها کاهشی در هزینه نظامی ایجاد کند و، در نتیجه، از بار مالیاتها بکاهد. جناحی از دیپلماتها نیز، مانند «شیده‌هارا» پیشدار سیاست نرمش با چین، در نتیجه مطالعه اوضاع جهان و ملاحظه احوال بین‌المللی به این نتیجه رسیده بودند که این رویه تنها سیاست سنجیده برای ژاپن است، اما آنها توجهی به روشهای لیبرال در سیاست داخلی نداشتند. روزنامه‌نگاران و فرهنگیان شاید تنها کسانی بودند که بی‌غرض و تبعیض از همه اصول جنبش لیبرال طرفداری نمودند. روزنامه‌نگاران در واقع نیروی ضربت این جنبش بودند و در چندین برهه حساس از تاریخ این تحولات توانستند با استفاده از سلاح قلم و تأثیر مطبوعات بر افکار عمومی، مردم را بر انگیزند و ابتکار اوضاع را در دست گیرند. فرهنگیان، بخصوص استادان دانشگاه مانند «یوشینو ساکوزو» و «مینوبه تاتساکچی» زمینه‌های فکری و عقیدتی لیبرالیسم را بدست دادند و در نوشته‌هایشان نشان دادند که چگونه می‌توان هدفهای آزادیخواهانه را در کار آورد. نیز آنها این اندیشه را در ذهن دانشجویان بارور ساختند. سازمانهای کارگری در میان گروههای یاری‌دهنده به لیبرالیسم نمودی نداشتند زیرا که لیبرالیسم ژاپن چندان شوقی برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، که نخستین هدف اتحادیه‌های کارگری بود، نشان نداد.

لیبرالیسم ژاپن می‌بایست با احوال نامساعد و نارساییهای بسیار مبارزه کند. یکی از مسائل عمده آن ضعف مجلس شورا بود که نه اختیار قانونی برای نظارت مؤثر بر مالیات دولت داشت و نه وزیران در برابر آن مسؤول شناخته می‌شدند، و با دیگر مراکز ریشه‌دار قدرت هم، مانند سازمان اداری، شورای سلطنتی، مجلس اعیان، نیروهای مسلح، شورای پیران سیاست (گن‌روء) و دربار روبرو بود، و لیبرالها می‌بایست در چارچوب این مجموعه و ترکیب قدرت، راهی برای پیشبرد هدف خود بیابند.

در درون گروه سیاستگران حزبی نیز فرصت‌طلبی آنها خار راهشان بود. آنها کمتر می‌توانستند اختلاف‌هایشان را کنار بگذارند و برای دفاع از اصول پارلمانی متحد شوند، و برای بزرگ‌آوردن حزب سیاسی رقیب که بر سرکار بود، پروا نداشتند که نیرویشان را در تقویت مراکز دیگر قدرت به کار اندازند باین امید که خود براریکه دولت بالا روند، بی‌توجه به آنکه این شیوه کار به جنبش حزبی لطمه می‌زند. فقط دوبار پیش‌آمد که جبهه متحدی برپایه اصل حکومت حزبی ساخته شد (سومین کابینه «کاتسورا» در سالهای ۱۳-۱۹۱۲ و کابینه

«کی‌یوئورا» از ژانویه تا ژوئن ۱۹۲۴) و هر دوبار نیز شمار قابل‌توجهی از سیاستگران حزبی با نیروی بیرون از مجلس بیعت کردند. در واقع، قدرت‌طلبی رجال حزبی موجب شد که مردانی چون «ایتو هیروبومی»، «کاتسورا تارو»، «کاتو تاکا‌آکی»، «تاناکا گی‌ایچی» و بسیاری دیگر از دیوانسالاران را به‌مقام‌رهبی حزب و ریاست کابینه دعوت کنند. در نتیجه، اداره امور حزبی گرفتار پیچ و خم‌های اداری شد و بجای تصمیم‌گیری گروهی، سیاست‌ها از بالا به‌پایین انشاء می‌شد. پیوستگی و همبستگی حزب بیشتر برپایه شوق افراد برای مقام بود نه اعتقاد آنها به اصول. ازینرو احزاب جاذبه‌ای برای عامه نداشتند و هیچگاه محبوب اکثر مردم نشدند و همچنان در بنگاه سیاست‌بازی ماندند و مردم هم رفته رفته به‌دست‌اندکاران آنها بی‌اعتقاد شدند. کمتر نامزد حزبی بود که می‌توانست باعتبار شخصیت خود به‌کرسی نمایندگی برسد و نیاز به صرف هزینه گزاف و فعالیت واسطه‌های انتخاباتی نداشته باشد، و پیدا بود که نماینده حزبی در برابر این سرمایه‌گذاری و تلاش می‌خواست که تا می‌تواند از مقام و نفوذ خود بهره‌برداری کند. آنهایی که سرمایه کافی برای خرج انتخابات نداشتند یا نمی‌توانستند فراهم کنند، به دبیرخانه حزب متوسل می‌شدند و از عطایا و هدایایی که سرمایه‌داران و بازاریان بامید برخورداری از حمایت دولت و جلب منفعت در صورت روی‌کار آمدن حزب می‌دادند، بهره‌مند می‌شدند. رسوایی این بده‌بستانها و بازیهای انتخاباتی، احزاب، و سیاستگران حزبی را، در چشم مردم هرچه بی‌اعتبارتر می‌کرد. احزاب پس از روی‌کارآمدن می‌بایست حق‌گزار کمک‌دهندگان خود و بخصوص بنگاههای عظیم اقتصادی (زایباتسوها) باشند. بدینسان حکومت حزبی درواقع حکومت بنفع یکی از «زایباتسوها» بود.

روی دیگری از کار و سیاست کابینه‌های حزبی که بی‌اعتنایی آنها به آزادی‌های مدنی و حقوق فردی و اجتماعی بود، نیز آزادیخواهان را نومید می‌ساخت. جریانهایی که با لیبرالیسم سازگار نمی‌آمد نمایان بود. وزیران کشور دو کابینه حزبی (در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۲۸) برای مداخله در جریان انتخابات مجبور به استعفا شدند. کتابها و مطبوعات همچنان سانسور می‌شد. در زمان حکومت کابینه‌های حزبی «مین‌سی‌تو» و «سی‌یوکای» بزرگترین بازداشت‌های گروهی روشنفکران ناراضی از دستگاه، در تاریخ ژاپن صورت گرفت. پلیس فعالیت مخالفان سیاسی را سخت زیرنظر داشت. برنامه وسیعی برای ریشه‌کن‌کردن «افکار خطرناک» تدبیر شد و این کار را از مدارس آغاز کردند، و نیز در حکومت کابینه ائتلافی حزبی در سال ۱۹۲۵ بود که «قانون حفظ امنیت» برای مقابله با

مخالفان سیاسی وضع شد، که هواداری از هرگونه تغییری در اساس حاکمیت ملی ژاپن را جرم می‌شناخت اما رسماً چنین تفسیر شد که مردم نمی‌توانند حتی از تجدیدنظر و اصلاح قانون اساسی سخن گویند.

این شیوه کار از حکومت‌های حزبی نامنتظره نبود زیرا که نهضت حزبی از آغاز رنگ تند ملی‌گرایی افراطی داشت و بنیادگران نخستین جمعیت‌های سیاسی دوره میجی «آیکوکوتو» و «ریشیسا» کار پارلمان را این می‌دانستند که کشور را برای دفاع ملی و توسعه ارضی تقویت کند، ملت را متحد نماید، و در نتیجه، انجام خواست و اراده امپراتور را آسان سازد. پس شگفت نبود که لیبرالیسم ژاپن با دشواریهای بزرگ درگیر شود و با همه تلاش معتقدان راستین آن، کاری از پیش نبرد. فضای بازی که در سال ۱۹۱۹ در داخل و خارج ژاپن احساس شد، اینان را در نیل به مقصود امیدوار ساخت، و شاید اگر موجبات و احوال سیاسی مساعد ادامه می‌یافت می‌توانستند مردم را با خود همراه سازند زیرا که ژاپنی‌ها مردمی هستند جویا و پویا و سازگار با جریان تحول در دنیا، و در دهه ۱۹۲۰ نشانه‌هایی از پیشرفت صلح و آزادی و رونق اقتصاد سرمایه‌داری به چشم آنها خورده بود. اما با آغاز دهه ۱۹۳۰ حوادث سیاسی و وضع اقتصاد جهان و روند تحولات در داخل ژاپن محیط تازه‌ای را ایجاد کرده بود که مجالی برای ادامه این جریان نمی‌داد.

★ ★ ★

در دهه ۱۹۲۰ امید می‌رفت که احزاب در ژاپن هم، مانند غرب، یک قانون سیاسی شوند. ازینرو در چشم ناظران غربی، این‌دوره عصر دموکراسی تازه شکفته و حکومت حزبی نمود. اما مورخان ژاپنی که از نزدیک شاهد اوضاع بودند، با قبول تأثیری که احزاب در پیشرفت سیاسی داشتند، این دهه را بیشتر دوره سردرگمی در داخل و ضعف در خارج می‌دیدند. احزاب، چنانکه دیدیم، کمتر نماینده نیروی لیبرال یا آزادیخواه بودند، و نیز جای خود را بعنوان واسطه گروه‌های نفوذ در بازار سیاست بخوبی باز نکرده بودند. حزب سیاسی در ژاپن بگونه‌ای متفاوت از ممالک غربی کار می‌کرد. با اینحال احزاب در رخنه رده تازه‌ای از سیاستگران به‌صاف اعیان دیوانسالار دوره میجی و نشان دادن ضرورت ایجاد دستگاه پارلمانی کارآمد، مؤثر بودند.

دولت‌های حزبی که با فاصله‌هایی از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲ روی کار آمدند، ائتلافی از منافع سیاسی بودند که ترکیب و شیوه‌ای متفاوت از دولت‌های گذشته

داشتند. دو حزب در این میان برجسته بودند: یکی «سی‌یو‌کای» که در اصل جانشین «جی‌یوتو» بود، و دیگر «کن‌سی‌کای» (که از سال ۱۹۲۷ به «مین‌سی‌تو» تغییر نام داد) که رسم و راه «کای شینتو» قدیم را دنبال می‌کرد و در سالهای اخیر فعالیتش شیوه «دو شی‌کای» را. این هر دو حزب محافظه‌کار و نماینده منافع ممتازان بودند، و در این میان به جناح کشوری، در برابر لشکری، گرایش داشتند و هم بیش از دستگاه اداری با صاحبان سرمایه و صنعت و تجارت همکاری می‌کردند و هرکدام با یک «زایباتسو» پیوسته بودند. «سی‌یو‌کای» حامی منافع «میتسویی» بود و «مین‌سی‌تو» جانبدار «میتسوبیشی». و نیز این هر دو حزب می‌کوشیدند تا سیاست را بر محور پارلمان قرار دهند. رهبران حزبی در دولت می‌خواستند که روند متعادلی را در امور بین‌المللی و سیاست داخلی دنبال کنند و ازینرو در صحنه داخلی کوشیدند تا به‌خواسته‌های گروه مخالف راه دهند و در سیاست خارجی نیز برای تعاون جهانی و تقلیل تسلیحات آمادگی نشان‌دادند. آنها با اینکار کوشیدند تا از یکسو خود را از حمله و اعتراض روزافزون ملی‌گرایان و راست‌های افراطی، که با جناح نظامی حکومت پیوندی طبیعی داشتند، حفظ کنند و از سوی دیگر با راضی‌نگهداشتن و کنار آمدن با دیوانسالاری بازمانده از دوره میجی، پایگاه خود را نگهدارند. «هارا کی» در این کار استعدادی شگرف نشان‌داد و «سی‌یو‌کای» را که پیشتر بر حمایت آمال‌پرستان جوان و ناراضی‌ها تکیه داشت، نماینده ملاکان، سوداگران، مقام‌های اداری و دیگر کسانی که از جامعه تازه‌ژاپن منتفع بودند، ساخت. و با این کار موضع خود را چنان پابرجا کرد که تاهنگام مرگش در رهبری دولت حزبی ماند و نیز به احزاب فرصتی داد تا در برابر دربار، مجلس اعیان و نیروهای مسلح و دستگاه اداری ابراز وجود کنند. تا چندی چنین نمود که احزاب در راه آنند که اعتبار و قدرتی را که «گن‌رو» کم‌کم از دست می‌داد، از آن خود سازند. اما چنین‌نشد زیرا که احزاب برای ثابت و استوار شدن در پایگاه قدرت در احوال سیاسی آنروز می‌بایست موازین ساخته و پرداخته «گن‌رو» را بپذیرند و خود را در این چارچوب بنیادی مقید سازند. این کار با طبیعت و هدف احزاب سازگار نبود و در این چارچوب نمی‌توانستند به‌خواسته‌های روزافزون جامعه برای دگرگونی پاسخ دهند و به تغییر بنیادی در سیاست و حکومت که تجدد میجی ناگزیر ساخته بود دست بزنند. جدا ازین، احزاب نتوانستند خود را نیز با زمانه سازگار کنند و در بند عادات و رفتارهای کهنه و متروک که در جریان قدرت‌طلبی دچار شده بودند، گرفتار ماندند و در نتیجه هر روز بیشتر هدف ایراد و انتقاد شدند. فرقه‌بازی، هیاهو، آشفتگی و درگیری درونی و

سیاست‌های تحریک و فتنه بیش از هرچیز بزیانشان تمام شد. تصمیم‌گیری تابع سازش با گروه‌های نفوذ در بیرون مجلس بود، سیاست‌ها پشت درهای بسته اتخاذ می‌شد، و وفاداری حزبی فضیلتی کمیاب شد. احزاب اقلیت که چندان فرصتی برای عرض وجود و بیان‌نظر نمی‌دیدند، کوشیدند تا مخالفانشان را بهر وسیله بزیربکشند. اتهام و افشاگری و حتی خشونت و زد و خورد در مجلس فراوان بود.

فساد مالی و سیاسی مایه دیگر بدنامی دولتهای حزبی و احزاب سیاسی بود. در سال ۱۹۲۱ در دولت «هارا» «راه‌آهن جنوب منچوری» متهم شد که بطور غیر-قانونی به‌صندوق «سی‌یو‌کای» کمک کرده است. «تاناکا گی‌ایچی» نیز در مقام رهبر این حزب پس از سال ۱۹۲۵ متهم به سوءاستفاده در قراردادهای نظامی، واگذاری القاب و حتی تأثیرپذیری در انتخاب وزیران کابینه شد. بسیاری ازین نسبت‌ها ساخته مخالفان بود، اما فساد مالی نیز در سطح نگران‌کننده وجود داشت و بیش از هرچیز رابطه احزاب و بازار این وضع را ناگزیر می‌ساخت. راه‌های دیگری هم برای نفوذ «زایباتسو» باز بود. پیوندهای دیرین مقامات حکومت و امپراتوریهای اقتصادی از راه ازدواج و خویشاوندی و فرزندخواندگی تقویت شده بود. بسیاری از نمایندگان مجلس شورا و مجلس اعیان خود یا بستگان نزدیکشان در یکی از بنگاه‌های بزرگ اقتصادی مقام داشتند و «زایباتسو» به‌این رابطه پشتگرم بود. بنگاه‌های اقتصادی کوچکتر که بسیاریشان در سالهای جنگ اول روییدند و فاقد این ارتباط قدیم و قویم بودند، برای حفظ منافع خود حتی بیشتر به احزاب سیاسی نیاز داشتند. در این وضع، حمایت بازار یکچند احزاب سیاسی را در برابر دیگر مراکز قدرت تقویت کرد، اما این مبادله نمی‌توانست همیشگی باشد و هریک ازیندو می‌کوشیدند تا از کمک آندیکر بی‌نیاز شود. مؤسسات بزرگ اقتصادی بخصوص خود را برآورنده سیاستمداران حزبی می‌دیدند - نه هم‌تراز آنها و با شروع ایراد و حمله به نظام پارلمانی پس از ۱۹۳۰ اینان بزودی با مخالفان احزاب کنار آمدند. از سویی نیز احزاب با نارساییهایی که در کار داشتند، نتوانستند مردم را حامی خود نگهدارند و با از دست‌دادن حمایت بازار، پشتوانه دیگری نمی‌یافتند. در واقع، رهبران سیاسی در بینش و منش خود بسیار مانند دیوانسالاران و مقامات اداری شدند، داعیه کار انقلابی و جوهر رهبری تحول اجتماعی را نداشتند و لیبرالهایی بسیار محافظه‌کار بودند و ازینرو خود را هم از سوی سنت‌گرایان ضدلیبرال و هم از سوی اصلاح‌طلبان در معارضه دیدند.

احزاب حاکم از آغاز هوادار حق رأی همگانی نبودند، تا که سرانجام احزاب مخالف طرح این مسأله را به نفع خود یافتند. پس از ۱۹۲۵ هم که قانون حق رأی همگانی مردان تصویب شده بودند، احزاب محافظه کار نه توانستند خود را در جای سخنگوی رأی دهندگان جدید رسمیت دهند و نه تاب پایداری در برابر مخالفت روزافزون دستگاه اداری و نیروهای مسلح داشتند و در این میان افراطیون راست و چپ، میدان را برای ترک تازی مناسب دیدند. ریشه های حکومت حزبی هنوز سست بود. با اینکه سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲ را دوره حکومت حزبی می خوانند، از ۱۱ نخست وزیر این دوره فقط ۶ تن آنها حزبی بودند، و ازینان هم سه تایشان، در حال تصدی، در سوء قصد کشته شدند. این هرج و مرج ها زمینه ساز قدرت یافتن نظامیان می شد. در همان سال ۱۹۲۵ قانونی تصویب شد که شمار لشکرهای ارتش را از ۲۱ به ۱۷ کاهش می داد، اما بسیاری از افسران واحدهای منحل شده به مدارس منتقل شدند تا برنامه آموزش نظامی گسترده تر را آغاز کنند. سرانجام، فشار کساد جهانی که قشرهای وسیعی از کارگران و کشاورزان را به فقر انداخت، اوضاع را آشفته ساخت. در سالهای تاریک ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ که ناآرامیهای کارگری بالا می گرفت و احزاب و دسته های افراطی حوزه های انتخابی را ناآرام ساختند، کارایی شیوه پارلمانی زیر سؤال درآمد. در سال ۱۹۳۰ که «هاماگوچی»، نخست وزیر، برای تصویب پیمان دریایی لندن در برابر اعتراض های خشونت بار نیروی دریایی فشار آورد، خشم و تظاهرات عمومی در توکیو برخاست و او بزودی در سوء قصدی کشته شد. آخرین نخست وزیر حزبی، «اینوکای»، که با خودرأیی نیروهای مسلح در منچوری روبرو شده بود، خواست تا با مقاومت در برابر این جریان از سقوط ناگزیر حکومت پارلمانی جلوگیری کند، اما در ماه مه ۱۹۳۲ بوسیله افسران جوان عضو «انجمن میهنی» کشته شد و بدینسان نخستین دوره حکومت حزبی در ژاپن به پایان آمد.

شکوفایی اقتصادی و بحران

ژاپن از جنگ جهانی اول بهره فراوان برد و پس از جنگ نه تنها در رده قدرتهای درجه اول در مجامع بین المللی جای گرفت، اقتصادش نیز تحرک وجهشی بلند یافت. ژاپن در پایان جنگ یک کشور معتبر صنعتی شده بود، اما این

تحول و پیشرفت اقتصادی و صنعتی مسائل سیاسی و اجتماعی تازه‌ای برایش آورد و چنین نمود که همه‌چیز این کشور، از آداب اجتماعی و عادات زندگی هرروزه گرفته تا بافت و ساخت و الگوی کار و فعالیت اقتصادی، دستخوش دگرگونی است و همچنانکه نیروهای تازه‌ای در زندگی سیاسی و اجتماعی به‌عرصه بود و نمود می‌آمدند، سنت‌گرایان نیز در برابر نوآوریهای دودهه اخیر به‌پا خاستند.

درگرفتن جنگ در اروپا به‌جریان صنعتی‌شدن ژاپن که از دوره میجی آغاز شده و مایه اساسی دگرگونیها بود، شتاب و سرعت بیماند داد. درگیربودن اروپا در کار و حال و مسئله خود فرصت تاریخی و ارزنده‌ای برای اعتلای اقتصادی و سیاسی در برابر ژاپن نهاد و ژاپن با هشیاری و پویایی و تلاش فراوان، این هنگام را غنیمت شمرد، بازارهای فروش ممالک صنعتی اروپا را در اقصی نقاط عالم در اختیار گرفت و نیز از آنجا که خود نیاز جنگی اندکی داشت توانست از متحدانش سفارش ساخت مهمات بگیرد. در همان حال، تقاضای روزافزون حمل و نقل دریایی بین‌المللی به‌واسطه خسارتهایی که زیردریاییهای آلمانی به‌بحریه قدرتهای بزرگ اروپایی رسانده بودند، توسعه کشتیرانی بازرگانی را برای ژاپن میسر و پرسود ساخت. ظرفیت کل کشتیهای بخاری و موتوری ژاپن طی چهارسال دوبرابر شد و از ۱۵ میلیون تن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰ میلیون تن در سال ۱۹۱۸ رسید و درآمد حمل و نقل دریایی در این سال ۴۰۰ میلیون ین شد. همین افزایش موازنه بازرگانی خارجی ژاپن که تا آغاز جنگ ۶۵ میلیون ین بود، به‌سالانه ۳۵۰ میلیون ین رسید و عواید خالص ژاپن از مازاد صادرات بر واردات در دوره جنگ بر رویهم ۳۰۰۰ میلیون ین شد. پیداست که پایان جنگ، رکود اقتصادی، هرچند موقت، برای ژاپن به‌مراه آورد، اما این وضع اثر زیانباری بر بنیة اقتصادی و استعداد بازرگانی خارجی این کشور نداشت زیرا که بنابه طبیعت ساختمان اقتصادی ژاپن، این بحران فقط بنگاههای اقتصادی ناکارآمدتر را از میان برد اما رشد صنعتی را جلو نگرفت و از سویی هم بسیاری از بازارهای صادراتی که ژاپن یافته بود نگهداشته شد. بدینسان توسعه در بیشتر بخش‌های صنعتی ادامه پیدا کرد چنانکه شاخص تولید صنعتی (برپایه ۱۰۰ در سالهای ۱۴-۱۹۱۰) از متوسط ۱۶۰ در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۵ به ۳۱۳ در سالهای ۲۹-۱۹۲۵ ترقی نمود. در همان حال نمودار حجم تجارت خارجی (برپایه ۱۰۰ در سال ۱۹۱۳) در واردات از ۱۲۶ در سال ۱۹۱۹ به ۱۹۹ در سال ۱۹۲۹ رسید و صادرات در همین دوره از ۱۲۷ به ۲۰۵ افزایش پیدا کرد.

تجارت خارجی ژاپن هرچند که برحسب بازارها و کالا روبه تخصصی شدن رفت، نمودار نیازهای بازرگانی و توفیق تولیدکنندگان ژاپنی بود. تا سال ۱۹۲۹ ابریشم و چیت بر رویهم دوسوم صادرات ژاپن را برحسب ارزش تشکیل می داد. ابریشم خام بیشتر به آمریکا، بافته های نخی اکثراً به چین و هند صادر می شد. در واردات مواد غذایی و مواد خام، برنج از کشور کره و شکر از فرمز و پنبه از هند سهم بیشتری داشت.

صنایع سنگین نیز به همین نسبت رشد کرده بود. اکنون ژاپن بیشتر دستگاه های برقی، وسایل راه آهن و دوچرخه مورد نیاز خود را تولید می کرد و در صنعت کشتی سازی نیز سهم قابل توجهی در جهان داشت. ظرفیت تولید برق کشور از یک میلیون کیلووات در سال ۱۹۱۹ به ۴ میلیون در ۱۹۲۹ افزایش یافت و دو سوم این نیرو در تولید صنعتی و استخراج معادن مصرف می شد. تولید ذغال با افزایش نیاز به سوخت، اکنون پاسخ تقاضا را نمی داد و ژاپن در سال ۱۹۲۹ با داشتن ۳۴ میلیون تن تولید، باز زغال وارد می کرد. تولید فولاد و آهن نیز چنین بود، هرچند که تولید این هر دو روبه افزایش بود. تولید فولاد که در سال ۱۹۱۳ دویست و پنجاه هزار تن بود در سال ۱۹۱۹ دوبرابر شد و در سال ۱۹۲۹ به بیش از دو میلیون تن رسید که این ارقام بترتیب ۳۰ و ۴۰ و ۷۰ درصد مصرف آن سالها بود.

در این جریان توسعه صنعتی، دوگونه سازمان تولیدی موازی یکدیگر پدید آمد: یکی کارگاههای کوچک که بیشتر بصورت کسب خانوادگی بود و، دیگر، کارخانه های بزرگ. مثلاً در رشته صنایع سبک و در بسیاری از صنایع تولیدی مورد نیاز بازار داخلی، توسعه دانش فنی و دسترسی به نیروی برق ارزان امکان داده بود که بسیاری از واحدهای صنعتی کوچک و صنعتگران مستقل و کم سرمایه به تولید کالاهایی بپردازند که مؤسسات تولیدی بزرگتر نیز به بازار عرضه می کردند، یا قطعه هایی بسفارش کارخانه های بزرگ برای مصرف در کار تولیدی آنها می ساختند. در سال ۱۹۳۰ اینگونه کارگاهها که هرکدام کمتر از پنج کارگر داشت، از یک میلیون بیشتر شده بود، و بر رویهم ۲۵ میلیون کارگر و حدود ۳۰ درصد تولید صنعتی ژاپن را داشتند. در برابر آنها، کارخانه های عظیم تولید آهن و فولاد، سیمان، مواد شیمیایی، ماشین های سنگین و ساخته های مشابه بود که بسیاریشان بنگاههای تجاری متعلق یا وابسته به خود نیز داشتند. در صنایع نخریسی و پارچه بافی، واحدهای تولیدی و تجاری بزرگ هرچه بیشتر رشد می کردند، چنانکه ۲۴ میلیون دستگاه ریسندگی نصب شده در سال ۱۹۱۳

متعلق به چهل و چهار شرکت بود که ۱۵۲ کارخانه داشتند اما ۶۶ میلیون دستگاه ریسندگی موجود در سال ۱۹۲۹ فقط متعلق به ۵۹ شرکت بود که ۲۴۷ کارخانه را در اختیار داشتند.

این دوگانگی واحدهای تولیدی باعتبار وسعت و سرمایه، یکی از جلوه‌های اقتصاد صنعتی ژاپن گردید و از رموز پیشرفت آن و پایداری صنعت و اقتصاد ملی در برابر بحرانهای گاه و بیگاه و وسیله تنظیم اقتصاد ژاپن شناخته شد. با این ترکیب کار، در مواجهه باکساد اقتصادی یا رکود بازار، کارخانه‌های بزرگ به آسانی می‌توانستند با کاهش یا قطع سفارشهای خود به واحدهای تولیدی کوچک، از هزینه خود به نسبت قابل توجهی بکاهند و بحران را بی‌تحمل فشار زیاد از سر بگذرانند و پس از سپری شدن رکود یا کساد باز سفارش تولید به این واحدها را از سر بگیرند. بدینسان بنیاد اقتصاد ملی و مراکز تولیدی عمده از شکست و از هم‌پاشیدگی محفوظ می‌ماند و، در عوض، بسیاری از کارگاههای خانوادگی و شرکتهای تولیدی کوچک که سفارشهای تازه نمی‌گرفتند یا نمی‌توانستند در برابر رقابت سرمایه‌های بزرگ در دوره بحران رقابت کنند و دوام آورند، ورشکسته یا دچار رکود موقت می‌شدند که معمولاً برای آنها نامنتظر نبود و کم و بیش آماده مواجهه با آن بودند و اکثراً هم پس از دوره بحران فعالیت خود را از سر می‌گرفتند. ازینرو این واحدهای تولیدی و شرکتهای کوچک را «ضربه‌گیر» اقتصاد ژاپن نامیده‌اند. این نظام کار هنوز هم در اقتصاد ژاپن باقیست چنانکه هنگام بحران اقتصادی که پس از «شوگ» نفتی سال ۱۹۷۳ پیش آمد، سخن از ورشکستگی چندین صد هزار واحد تولیدی و بازرگانی می‌شد، اما بنگاههای عمده و بطور کلی اقتصاد ژاپن بهتر از رقبای صنعتی خود در هر جای عالم توانستند این ضربه را تحمل کنند و روی پا بمانند.

نمونه برجسته بنگاههای عظیم اقتصادی «زایباتسو» بود که شرح آن پیشتر داده شد، و «میتسویی»، «میتسوبیشی»، «یاسودا» و «سومیتومو» عمده‌ترین آنها بودند. این بنگاهها با دولت پیوند نزدیک داشتند و در برابر برخورداری از کمک‌های آن در طرحهای جدید صنعتی که مورد نظر دولت بود سرمایه‌گذاری می‌کردند. آنها در این وضع از پیشرفتهای عمرانی اوایل قرن بیستم سود سرشار بردند و دامنه فعالیت خود را به بانکداری، صنایع سنگین، کشتیرانی بازرگانی، شبکه توزیع کالا و زمینه‌های پرسود دیگر گسترده و ازینراه مجتمع‌هایی از مؤسسات مالی و صنعتی و تجاری بهم پیوسته ساختند که بیشتوانه منافع چند جانبه می‌توانست از بحرانهای گاه‌بگاه اقتصادی سالم بیرون آید. «زایباتسوها»

بنگاههای تولیدی و تجاری کوچک را بتدریج هرچه بیشتر زیرتسلط خود در آوردند.

کشاورزی که نیمی از نیروی کار کشور در آن بود، در حد اشتغال خانوادگی ماند و برنج همچنان محصول عمده بود. در دهه ۱۹۲۰ نزدیک به ۵۰ درصد کشاورزان ژاپن دارای کمتر از نصف یک «چو» (برابر ۲۵ اکر) زمین بودند، حدود ۲۴ درصد کشاورزان میان نیم و یک «چو» و ۱۸ درصد آنان از یک تا سه «چو» زمین داشتند و در این وضع عده کمی از آنها را می‌شد زمیندار عمده شمرد. دو سوم کشاورزان کلا یا بعضاً مستأجر بودند. در سال ۱۹۲۰ حدود ۵۰ درصد زمین‌های مزروع اجاره‌ای بود. در چنین وضع مالکیت ارضی، تغییر در کیفیت کشاورزی بسیار کند بود. در دوره «میجی» پیشرفتهای ساده فنی در کشاورزی، مانند مصرف کود بیشتر و تنوع آن، موجب افزایش تولید شد و با اینکه فقط کمی زمین تازه زیر کشت آمد، متوسط محصول برنج از ۳۰ میلیون کوکو در سالهای ۸۴-۱۸۸۰ به ۵۱ میلیون در سالهای ۱۴-۱۹۱۰ رسید. اما پس از آن زمینه پیشرفت فنی محدودتر و افزایش تولید کندتر شد بطوریکه پس از بیست سال، در سالهای ۳۴-۱۹۳۰، متوسط سالانه محصول ۶۲ میلیون کوکو بود. از آنجا که جمعیت با سرعت بیشتری رشد می‌یافت - و از ۴۶ میلیون در سال ۱۹۰۳ به ۶۴ میلیون در سال ۱۹۳۰ رسید - و تولید سرانه در واقع ثابت ماند، واردات برنج ناگزیر بیشتر شد. متوسط ورود برنج در سالهای ۳۴-۱۹۳۰ دو میلیون کوکو و بیش از سه برابر بیست سال پیش از آن بود. ثابت ماندن شمار جمعیت شاغل در کشاورزی طی این بیست سال در پنج و نیم میلیون خانوار، نشان می‌دهد که جمعیت افزوده در این سالها به نواحی شهری جذب می‌شد که در آنجا انواع فعالیت تازه اقتصادی روبه رونق داشت و بخت اشتغال بیشتر بود. پیشرفت صنعتی با رونق شهرنشینی همگام بود. شهرهای با کمتر از ۱۰۰۰۰ جمعیت که در سال ۱۹۱۳ مسکن در ۷۲ درصد جمعیت بود، در سال ۱۹۳۰ فقط ۵۹ درصد جمعیت شهری را داشت، اما شهرهای با ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت و بیشتر که در سال ۱۹۱۳ حدود ۱۴ درصد جمعیت در آنجا زندگی می‌کرد، در سال ۱۹۳۰ ربع جمعیت شهرنشین را در خود جای داده بود.

با وجود ثابت ماندن جمعیت روستاها و از رشد بازماندن تولید مواد کشاورزی، و با آنکه زندگی بسیاری از مردم در شهرهای تازه روییده در شتاب رشد صنعتی با سختی و ناداری همراه بود، باز زندگی مردم درین سالها بهبود نسبی نشان می‌داد و جامعه برویهم از رفاه و سعادت بی‌ش از دوره جنگ

برخوردار بود. مصرف سرانه مواد غذایی همچنان افزایش داشت و شهرنشینان از وسایل تازه رفاهی برخوردار شدند. هرچند که قیمت‌ها ترقی می‌کرد، چنانکه هزینه زندگی در سال ۱۹۲۴ دوبرابر یک دهه پیش بود، اما دستمزدها در صنایع بنسبت بیشتر افزایش یافته و درآمد واقعی کارگران بالا رفته بود. تجمل و تفنن در زندگی هم بهمین نسبت رونق گرفت. نودولتان، بازرگانان و سوداگران موفق، خانه‌های ویلاقی برای خود می‌ساختند و مردم مرفه ساختمان یا اتاقی بشیوه اروپایی به بیرونی خانه‌شان می‌افزودند، مردم هرچه بیشتری به بزم گیشاها و تالارهای نمایش و تفریح رو می‌کردند و ژاپنی‌ها ملتی پرسفر شدند و براین شیوه همچنان ماندند.

یکی از آثار عمده توسعه اقتصادی رشد طبقه متوسط بود که اهمیت سیاسی هم داشت زیرا که مردم این طبقه که دانش آموخته و با جوهر بودند در پی راههایی برای حفظ منافع خود و توسعه آن برآمدند. ازینان عده‌ای مانند «زایبا-تسو» از راه ارتباط با دولت به یافتن مقصود پرداختند و دیگران از راههای دیگر - مانند واردکردن پسران و بستگانشان به دستگاه اداری. اگر هم کسانی راه نزدیک برای ترفیع وضع اجتماعی خود نداشتند، دست کم می‌توانستند با استفاده از نظام تازه آموزشی و واداشتن فرزندانشان به تحصیل تا مدارج عالی با امید یافتن شغل بهتر، در این میدان رقابت وارد شوند.

در این میان سوداگران به‌سازمان دادن خود بصورت گروههای نفوذ پرداختند. از پیشداران این مجامع، «اتاق بازرگانی توکیو» بود که از پایان دوره میجی با رهبری بانکداری بنام «شیبوساوا ئه‌ایچی» برای پیشبرد منافع و نظرات خود در زمینه سیاست اقتصادی به‌تلاش پرداخته بود. تا سالهای دهه ۱۹۲۰/اتاقهای تجارت و اتحادیه‌های بازرگانان و صاحبان صنایع در شهرها بنیاد استوار پیدا کرده بودند. شماری ازین مجامع کارکرد سیاسی می‌یافتند و در پی نفوذ برتدبیرها و تصمیم‌های دولت که با منافعشان ارتباط داشت، بودند.

در کنار سوداگران و صاحبان صنایع، دیگر گروههای اجتماعی و نیز سیاستگران در تلاش نفوذ برتصمیم‌ها و جریانهای اداره امور بودند و بنوبه خود راههایی برای بیان مقصود و پیشبرد آن می‌یافتند. روزنامه‌ها از مؤثرترین این وسایل بود، و تشکیل جمعیت‌های سیاسی و مرامی نیز. اکنون علاوه بر جناح-های نخبگان، گروههای وسیع صاحبان منافع اقتصادی و اجتماعی، سازمانهای حزبی، جمعیت‌های عقیدتی و اتحادیه‌ها در پویش و تلاش سیاسی بودند تا جایی که مسأله اصلی سیاست داخلی حفظ تعادل میان این گروهها و برآوردن

خواسته‌ها و نیازهای آنها - بی‌آنکه تعارضی با منافع یکدیگر و با مصلحت کلی کشور و مسئله ثبات و امنیت داخلی و خارجی پیدا کند - بود. جناحی که بر سیاست این سالها نفوذ قاطع داشت ائتلافی از زبندگان سیاسی، اداری و نظامی و دولتمندان بود که دولتمردان و سران نظامی، رهبران احزاب سیاسی میانه‌رو، صاحبان صنایع و تجارت و ملاکان محلی اعضای برجسته آنرا می‌ساختند. بوروکراسی اداری را ژاپنی‌ها «مومباتسو» و بوروکراسی نظامی را «گومباتسو» می‌خوانند. در دهه ۱۹۲۰ بعضی گروه‌های مردمی و سازمانهای کشاورزی و کارگری در تکاپوی حفظ منافع جمعی و تأمین اقتصادی و رفاه اجتماعی خود به معارضة با این جناح مسلط برآمدند. در شهرها کارمندان، روزنامه‌نویسان، معلمان و دیگر روشنفکران به‌حمایت از منافع مصرف‌کننده برخاستند و علیه نخبگان زمامدار بانگ اعتراض برداشتند. بدینسان، دو جریان مبارزه، یکی در درون دستگاه و دیگری میان هیأت حاکم و نیروها و سازمانهایی که خود را نماینده منافع مردم می‌دانستند، در کار بود. این کشاکش در اصل نتیجه ناهماهنگی تأثیر پیشرفت اقتصادی در وضع رده‌های گوناگون مردم و جامعه بود که با جهش سریع اقتصادی و جریان تند صنعتی‌شدن ژاپن در سالهای پس از ۱۸۸۰ بار آمد.

ژاپن در سالهای دهه سوم قرن بیستم با دو مسئله اساسی در تنظیم داخلی، یکی پرداختن به نیازهای جامعه روبه‌توسعه کارگران صنعتی و دیگر رسیدگی به وضع کشاورزان، روبرو شد. مقررات کار و سازماندهی کارگران همگام با رشد صنعت پیش نرفته بود و نیز دستمزدها با منفعت سرشار بنگاههای بزرگ صنعتی تناسب نداشت. ازینرو فشار روزافزون به‌کارمندان و دولت برای بهبود این وضع وارد می‌آمد. کشاورزی، با همه توسعه صنایع و فنون در شهرها، به الگوی سنتی باقیماند. برنج محصول عمده بود، اما کشاورز ژاپنی همچنان به‌ابریشم که تولید جانبی در روستاها بود وابسته ماند. رکودی در بازار ابریشم که قیمت آنرا در سال ۱۹۲۰ به یک چهارم پایین آورد، نتایج ویران‌کننده برای کشاورزان داشت. در این احوال، شور و شتاب اتحادیه‌های کارگری و جمعیت‌های دهقانی بالا می‌گرفت، و گروه‌ها و احزاب سیاسی تندرو با تلاش در جذب این نیروها و برانگیختن آنها، به تب و تاب اوضاع می‌افزودند.

مسئله روابط خارجی نیز در میان بود. پیوند اقتصادی ژاپن با دنیای خارج همیشه حساس و مخاطره‌آمیز بوده است، از یکسو برای نیاز ژاپن به مواد خام خارج و از سوی دیگر برای رقابت سختی که این رقیب دیرآمده در بازارهای جهانی باید برای فروش محصول خود بکند. اقتصاد ژاپن تا اندازه بسیار به منابع اولیه

و بازار مصرف خارجی وابسته شد. مثلاً چین در این سالها منبع عمده ذغال، آهن و پنبه و همچنین بازار بیش از ۵۰ درصد منسوجات ژاپن بود، و نیز نیاز شدید ژاپن به صدور ابریشم خام برای تنظیم اقتصادیش ادامه یافت. ازینرو حمایت ازین منابع وجه توجه عمده شد و همواره این مسأله را در برابر ژاپن می‌نهاد که آیا به همکاری جهانی تکیه کند یا به اقدام مستقیم بپردازد و یک حوزه اقتصادی محفوظ برای خود بسازد.

بحران اجتماعی را که نتیجه ناگزیر جریان و شتاب تحول اقتصادی و صنعتی بود، باید به همه این مسائل افزود. پدیده‌هایی مانند هوسبازی جوانان در لباس پوشیدن بشیوه جوانان خودباخته اروپا، عقاید تازه نوگرا در میان تازه‌سالان و تجدیدنمایی و پوچی در میان گروهی از هنرمندان و نویسندگان نمودار آن بود. نمونه‌ای از این موج و تأثیر آن خودکشی داستانیویس معروف بنام «آریشیما تاکه‌ئو» بود که با آمال‌پرستی و عقاید تولستوئیش خود را مشهور و محبوب ساخته بود و حال و هوای مرگ او چنان احساس مردم را برانگیخت که از زمان خودکشی «ژنرال نوگی» در سال ۱۹۱۲ سابقه نداشت، هرچند که خودکشی دلدادگان همیشه با اندیشه ژاپنی آشنا بوده است.

دهه ۱۹۲۰ را بیشتر ژاپنی‌ها عصر «ئورو، گورو، نانسو» (دلدادگی، غرابت و پوچی) می‌خوانند و این بیشتر وصف حال مردمی است که در تب و سرسام شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند.

جریانهای افراطی

در نظر بسیاری از نویسندگان تاریخ ژاپن، این کشور در دهه ۱۹۲۰ نارسایی و شکست نهایی نظام حزبی و حکومت پارلمانی را تجربه کرد. شماری دیگر از نویسندگان ازین فراتر رفته و رویدادهای این دوره را مایه و زمینه تسلط نظامی-گری بر ژاپن در دهه پیش از جنگ دوم می‌دانند، زیرا که بنیاد حکومتی این کشور نتوانسته بود هماهنگ با توسعه اجتماعی و نیازهای زمان پیشرفت کند. نشانه این وضع ضعف نیروهای لیبرال ژاپن در برابر توان و تسلط ویژه دیوانسالاران و امیران لشکری بود.

در این احوال، نارضایی‌ها بتلاش در هم شکستن انحصار قدرت و با تأثیر و الهام گرفتن از اندیشه‌ها و مکتب‌های اجتماعی به تمرکز و سازمان‌یافتن گرایش یافت و این «نهضت‌های اجتماعی» در تعیین جهت و جریان تحولات ایندوره وزنه‌ای

شد. صداهایی که برای حقوق مدنی و رفاه اجتماعی، حق رأی همگانی و در مخالفت با نفوذ و تسلط دیوانسالاری و «زایباتسو»ها شنیده شد، از چند «نهضت اجتماعی» برخاست. در نخستین سالهای پس از ۱۹۲۰ جریانی که «نهضت دموکراتیک» خوانده می‌شد، کشور را فرا گرفت و تداوم آن گرایشهای ضد-حکومتی را هرچه بیشتر به‌سوی سوسیالیسم و کمونیسم کشید. جریان دمو-کراتیک به طبقه جدید روشنفکران شهری تعلق داشت، اما دو گرایش دیگر بیشتر در پی جلب حمایت نیروهای سازمان‌یافته کارگری بود. پیدا بود که دولتمردان و دولتمندان نمی‌خواهند که عامه در قدرت سیاسی شریک شوند، و نیز قانون اساسی میجی جوهر حاکمیت را برتر از حوزه سیاست نهاده و مواضع حکومت را به نخبگان سپرده بود.

ویژگی نهضت دموکراتیک اوایل دهه ۱۹۲۰ اعتدالی‌بودن آن و موضع پارلمانی و قانونیش در مسئله رسیدن به‌خواست عامه در امر حکومت بود. بسیاری از این اعتدالی‌ها استاد دانشگاه بودند و آرام آرام کوشیدند تا از نظریه‌های «دولتخواهی» و «وحدت پادشاه و کشور» که از سال ۱۸۸۹ پیرامون امپراتور تنیده و بافته شده بود، بگسلند. پیشدار این تلاش «مینوبه تاتسوکچی» (۱۸۷۳ تا ۱۹۴۸) استاد دانشگاه توکیو بود که، چنانکه در بهره پیش اشاره شد، از سال ۱۹۱۱ این نظر را ارائه کرد که امپراتور از عناصر وجود کشور است نه خود کشور. این زمینه حقوقی و فنی راه را باز کرد تا تعبیر و برآورد تازه‌ای از وضع امپراتور و پایگاه او در کشور و حکومت بشود، و به این عقیده انجامید که امپراتور در امر رفاه ملتش مأخوذ است. «یوشینو ساکوزو» (۱۸۷۸—۱۹۳۳) این نظریه را فراتر برد و کوشید تا حکومت انتخابی را در چارچوب «نظام سلطنتی» موجود توجیه کند، اما او تا مرحله حاکمیت عامه نرفت و خواستار حکومت «برای مردم» (میوشوگی) بجای حکومت «بوسیله مردم» (مینشوشوگی) شد و خواست تا مزیت دموکراسی را با نهادن این حکم برای امپراتور که «در سیاست، غایت اساسی حکومت باید مردم باشند»، فراهم کند. «یوشینو» مدت کوتاهی به‌سیاست روآورد و حزبی تشکیل داد و با انتقاد از بنیادهای حکومت، خواستار حق رأی عمومی شد، و یکچند نیز میان دانشجویان و رهبران کارگری هواداران سرسخت یافت. اما این تلاشها دولت را نگران ساخت و فعالیت سیاسی او به‌شکست انجامید.

مسئله تغییر سیاسی سنجیده و آرام بوسیله چندتن دیگر از مردان اندیشه و سیاست، مانند «اینوآکی» و «هاماگوچی» مطرح شد، اما تجربه «یوشینو»

بسیاری از ناراضیان را معتقد ساخت که مردانی سرسخت‌تر در اندیشه و پرتوان‌تر و کاربرتر در سیاست بایست تا بر حکومت تأثیر بگذارند. بدینسان هسته روشنفکری هرچه بیشتر از تلاش در درون نظام حزبی دور و به اندیشه‌ها و روشهای تند سیاسی نزدیک شد. نخست ملی‌گرایی و سپس نهضت سوسیالیستی نیرو گرفت و پس از چندی نیز حزب کمونیست در صحنه پیدا شد.

از میان نخستین افراط‌گرایان باید «ئوی کنتارو» را نام برد که ناسیونالیزم حاد را با حمایت از «سون‌یات - سن» در چین درآمیخت و خواستار نظارت دولت در اقتصاد برای حمایت از جانب مردم فقیر شد. «حزب لیبرال شرقی» (تویو جی‌یو-تو) که او در سال ۱۸۹۲ بنیاد کرد پیوندی میان ملی‌گرایی و سوسیالیزم را که در دهه ۱۹۳۰ تبلور یافت، از پیش تصویر نمود.

سوسیالیزم تاریخ رسوایی در ژاپن نیمه اول قرن بیستم دارد. تلاشی که در سال ۱۹۰۱ برای ایجاد جمعیت سوسیالیستی و تبلیغ اصول آن با تشکیل «حزب سوسیال دموکراتیک» (شاکای مینشوتو) صورت گرفت، با وجود اعتدالی بودن آن، بسرعت از سوی حکومت سرکوب شد. تلاش دیگری برای ایجاد «حزب سوسیالیست» در سال ۱۹۰۶ نیز ناموفق ماند. تا سال ۱۹۲۰ هرگونه سازمان و گروه سوسیالیستی بمحض تشکیل سرکوب می‌شد یا که بر اثر عدم انسجام خود از هم می‌پاشید. توطئه دوازده تن از فعالان سوسیالیست که ضمناً هرج و مرج‌خواه هم بودند، و از آنمیان «کوتوکو شوء سویی»، در سال ۱۹۱۱، ضربه روانی سختی به این نهضت زد و تا حدود یک دهه دیگر صدایی از آن برنیامد. «کاتایاما سن» (۱۸۵۹-۱۹۳۳) یکی از برجسته‌ترین سوسیالیستهای این دوره درین احوال به اروپا رفت و عمر را آنجا بسر آورد. مرحله دوم نهضت سوسیالیستی پس از جنگ اول آغاز شد، و بازمانده سوسیالیستها که از انقلاب روسیه برانگیخته شده بودند، شورشهای برنج سال ۱۹۱۸ را زمینه مساعدی برای پیشرفت آمال خود دیدند و همگام با نمایندگان چند گروه دانشجویی و اتحادیه کارگری «اتحاد سوسیالیستی» را تأسیس کردند، که بیدرنگ از سوی دولت ممنوع اعلام شد. با اینهمه، سازمانهای کارگری به‌خواست اجرای اصول سوسیالیستی در حوزه سیاست ادامه دادند. «فدراسیون کارگری ژاپن» (نین روء دوء سوء دوء می) که در سال ۱۹۱۹ بوسیله «سوزوکی بونجی» (۱۸۸۵-۱۹۴۶) بنیاد شد، سازمان مبارزی گردید که هدفهای سیاسی و اقتصادی را دنبال می‌کرد. ازین زمان اعتصابها و ناآرامیهای کارگری بالا گرفت. در همین سال کارگران راه‌آهن، معلمان، مأموران پست، کارگران چاپخانه و نیز حدود ۱۵۰۰۰ کارگر در تأسیسات

کشتی‌سازی «کاواساکی» در «کوبه» دست از کار کشیدند.

رکود اقتصادی بعد از جنگ بیشتر از همه بر صنایعی مانند صنایع سنگین استخراج ذغال و کشتی‌سازی اثر داشت. در سال ۱۹۲۱ بار دیگر در «کوبه» کارگران کشتی‌سازی «کاواساکی» در برابر کارفرمایان برخاستند و اینبار کارگران «میتسوبیشی» هم به آنان پیوستند و در نتیجه بیش از ۲۵۰۰۰ کارگر چندین ماه به تظاهرات پرداختند و بیش از یکماه در تابستان دست از کار کشیدند تا که سرانجام کارفرمایان با رهبران اتحادیه کارگری سازش کردند. این موفقیت موجب پیشرفت نهضت کارگری شد و تا سال ۱۹۲۹ عضویت کارگران صنعتی در آن به ۳۰۰۰۰ نفر رسید.

ناآرامی به‌دهات هم راه پیدا کرد، اما آنجا موجبات دیگر داشت. تورم در آغاز برای کشاورزان به‌اندازه کارگران دشوار نبود، زیرا که بر قیمت برنج و درآمد آنها نیز افزود، اما رکود تجاری که از پی‌آمد وضع را دگرگون کرد و قیمت‌ها پایین آمد. قیمت برنج از هر کوکو ۵۵ ین در سال ۱۹۲۰ به ۲۵۵ ین در سال ۱۹۲۱ تنزل کرد، حال آنکه نسبت تنزل شاخص کلی قیمت‌ها بسیار کمتر بود. کشاورزان به‌ناداری و دشواری افتادند، بویژه که محصول جانبی عمده آنها، ابریشم، نیز دچار کاهش قیمت مشابهی شد. برنامه دولت برای تعدیل قیمت‌ها در چندساله پس از آن در جبران وضع مؤثر بود، اما از سویی هم رقابت برنجکاران کره و چین – که دولت برای حفظ جانب مردم فقیر شهری ناچار بود به آن راه دهد – افزایش قیمت برنج را محدود ساخت. ده نشینان از رکود اقتصادی در شهرها نیز لطمه دیدند زیرا که با توسعه موج بیکاری، مهاجران روستایی شغل خود را در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها از دست می‌دادند و شمار فزاینده‌ای از آنها باز به دهات و مزارع خود پناه می‌بردند. کشاورزان فقیرتر، بخصوص زارعان مستأجر، بدترین وضع را پیدا کردند. در این احوال اختلاف‌های مالک و زارع فراوانتر و سازمان‌یافته‌تر شد. اتحادیه‌های زارعان مستأجر بوجود آمد که هر روز بیشتر می‌شد. بدینسان در دهات هم، مانند شهرها، گرایش‌های افراطی و فعالیت چپ زمینه پیدا می‌کرد.

تصویب قانون حق رأی همگانی مردان در سال ۱۹۲۵ فرصت تازه‌ای برای هر گروه که می‌توانست نیروی انتخاب‌کنندگان کارگر و کشاورز را بسیج کند، فرا آورد. بیشتر آراء جذب دو حزب عمده، «سی‌یوکای» و «مین‌سی‌تو» شد، اما احزاب متکی به دهقانان و کارگران هم از آن بهره‌مند شدند. «حزب کارگر – کشاورز» (روء دو نوء مینتو) که در سال ۱۹۲۶ بنیاد شد و گرایش مارکسیستی

داشت، نخستین حزب ازینگونه بود. احزاب کارگری پس از گذراندن دگرگونیها و انشعابها، سرانجام در سال ۱۹۳۲ توانستند در یک جمعیت سیاسی همگن که خط میانه را انتخاب کرده بود، بنام «حزب عامه اجتماعی» (شاکای تایشوئتو) متحد شوند. این حزب در سال ۱۹۳۵ بیش از ۶۰۰٫۰۰۰ رأی آورد و ۱۸ نماینده (از مجموع ۴۶۶ نماینده) به مجلس شورا فرستاد، و در انتخابات سال بعد ۳۷ کرسی بدست آورد. اما دشواری کار احزاب کارگر - کشاورز این بود که رهبری ثابت نداشتند و بیش از اندازه به اتحادیه‌های کارگری متکی بودند، چپگرایی آنها را هدف تعقیب و سرکوبی حکومت می‌کرد و، سرانجام، به جلب مشارکت عامه و قشرهای وسیع مردم برنیامدند و در درون نیز دچار فرقه‌بندی شدند. یک موجب این وضع آن بود که نهضت سیاسی چپ‌گرا از حدود سال ۱۹۲۵ هرچه بیشتر دستخوش رخنه و نفوذ کمونیستی می‌شد.

رسم و راه حزب کمونیست ژاپن با وجود ارتباط اولیه با فعالیت‌های کمینترن (Comintern) در «شانگهای»، با حزبی که قدرت را سرانجام در چین در دست گرفت، تفاوت بسیار داشت و الگویی را دنبال کرد که بیشتر از نمونه احزاب کمونیست اروپای غربی بود. نخستین حزب کمونیست که در سال ۱۹۲۲ بوسیله چند رهبر فعال بنیاد شد دارای یک هسته قوی از زبندگان اندیشمند بود، اما هرگز پایگاهی میان توده مردم پیدا نکرد و از همان آغاز با منع و سرکوب پلیس روبرو بود. از آنجا که کمونیست‌ها از ابتدا خواستار از میان رفتن الگوی حکومت قدیم و گسستن از رسم و راه سیاست سنتی ژاپن (کوکوتای) بودند، مرام آنها برای دستگاه حکومت و هم برای بیشتر مردم ناخواستنی شد. زلزله سال ۱۹۲۳ فرصتی به پلیس داد تا افراد مظنون به چپگرایی را، از هر گروه، تعقیب کند و کار برحزب کمونیست دشوار شد، جدا از آنکه ضعف سازمانی هم داشت، و سرانجام در سال ۱۹۲۴ انحلالش را اعلام کرد. حزب دومی که در سال ۱۹۲۶ بنیاد شد در مرامنامه خود خواستار از میان رفتن نظام پادشاهی و پارلمان، توزیع مجدد ثروت و سیاست خارجی برپایه دوستی با اتحاد شوروی شد. تا سال ۱۹۲۸ فعالان این حزب به اتحادیه‌های کارگری و میان دانشجویان رخنه کردند اما مقابله پلیس هم از طریق اداره تازه تأسیس شده «صیانت صلح» (حفظ امنیت اجتماعی) شدید بود و بازداشت‌های وسیع در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ این حزب را در عمل از میان برداشت. در سالهای ۳۲-۱۹۳۱ محاکمه علنی نزدیک به ۴۰۰ کمونیست زندانی به رد و تبریای همه رهبران آنها، جز چندتن از سرسخت‌ترینشان، از مرام کمونیستی انجامید. در این هنگام پیشرفت‌های سپاهیان ژاپن

در منچوری کشور را به هیجان آورده و زمینه برای رشد دوباره احزاب کمونیست نمانده بود.

از دیگر رهبران اندیشه‌ها و جنبش‌های تندرو باید به شماری از روشنفکران، حقوقدانان، استادان دانشگاه، نویسندگان و هنرمندان و، سرانجام، آمال‌گرایان اشاره کرد که هرکدام به یکی از مکتب‌های عقیدتی نزدیک بودند و مرام و مکتب خود را گره‌گشای مسائل اجتماعی می‌دانستند.

در این سالها اتحادیه‌های کار نیز به‌بسیج نیروی سیاسی کارگران و بهره‌برداری از آن پرداختند. اتحادیه‌های نخستین - که اتحادیه کارگران ذوب آهن از سال ۱۸۹۷ و اتحادیه کارگران راه آهن از سال ۱۸۹۸ در آنمیان بودند - در فعالیت خود با منع و تحدید مقررات انتظامی روبرو شدند. اما از سال ۱۹۱۸ نهضت کارگری توسعه یافت و به خشونت گرایید و تا سال ۱۹۲۰ بیش از ۲۰۰ اتحادیه بنیاد شد، و شروع به سازمان‌دادن خود در گروه‌های همبسته کرده بودند. فدراسیون کارگری ژاپن که در سال ۱۹۱۹ ایجاد شد، بزودی هفتاد سازمان عضو را گرد آورد و در چند ساله آینده پیوسته به رشد و پیشرفت ادامه داد. بالینهمه، جنبش کارگری هم نارساییهایی داشت، که از آنجمله بود شمار بسیار کارگران مهاجر روستایی که با کار ارزان، قدرت اتحادیه را در افزایش دستمزدها فلج می‌کردند و نیز سازماندهی نیروی کار را دشوار می‌ساختند، فرقه‌گرایی و نفوذ عقاید و گروه‌های افراطی که اتحادیه‌ها را هدف تعقیب پلیس می‌ساخت. پس از زلزله سپتامبر ۱۹۲۳ که تندروهای چپ‌گرا و کره‌ایها باتهام توطئه و تبانی برای برانداختن حکومت در میانه آشفستگی‌ها و آشوبگری و غارت و جرائم مانند آن زیر حمله عصبی مردم و سرکوب پلیس درآمدند، نفوذ ناشناخته کمونیستی در «فدراسیون کارگری» آشکار شد و تعقیب و تحدید این سازمانها در سالهای بعد هم دنباله یافت. در سال ۱۹۲۵ با تصویب قانون حق رأی همگانی، ایجاد حزب واحدی برای طبقه زحمتکش شهر و روستا میسر نمود، اما رهبران این گروهها سخت می‌توانستند با هم کنار آیند و نخستین نمونه این اتحاد هم که در ۱ دسامبر ۱۹۲۵ بنام حزب «کشاورز - کارگر» (نومین روع دو توع) بنیاد گرفت، بیدرنگ بوسیله پلیس ممنوع اعلام شد. پس از آن جناح میانه این نهضت بخت خود را با ایجاد «حزب کارگر - کشاورز» (روء دو نومین توع) آزمود. این حزب خود را متعهد می‌ساخت که وسایل قانونی و مشروطه را دنبال کند، اما بزودی دچار انشعاب شد و حزب کمونیست هم در سال ۱۹۲۶ باز بنیاد گرفت و این سازمانها به مناقشه با هم درافتادند و کار احزاب محافظه‌کار را برای حفظ موقع

مسلط خود در مجلس و در سیاست آسان ساختند.

این احزاب و جمعیت‌ها پس از انشعابهای درونی و فرقه‌گرایی و شکست‌های انتخاباتی چند ساله، سرانجام در ژوئیه ۱۹۳۲ «حزب اجتماعی توده» را ایجاد کردند که اتحاد گونه‌ای را تا سال ۱۹۴۰ نگهداشت تا که در این سال همه احزاب سیاسی منحل شدند. این حزب با طرح شعارهای ملی‌گرا و بهره‌برداری از نارضایتی مردم در برابر مداخله ارتش در سیاست، حتی توانست شمار قابل-توجهی نماینده به مجلس شورا بفرستد.

احزاب چپ‌گرا پیش از سال ۱۹۴۵ نتوانستند تأثیر عمده‌ای بر جامعه ژاپن بگذارند. مایه‌های این نامرادی را می‌توان در ناتوانی در یافتن پایگاهی در روستاها، نبودن اتحاد میان آنها، مناقشات آنان با احزاب لیبرال که از تأثیر و نفوذ هردو در نظر مردم می‌کاست و، سرانجام، ناکامی در جلب حمایت مردم دانست. این وضع امکان داد که نارضایتی‌های بارآمده از تغییر و تحول اقتصادی، دانسته یا ندانسته به هواها و بلندپروازیهایی که یکسره جدا از جنبش لیبرال یا نهضت کارگری بود نیرو دهد و ژاپن را به «رجعت» دیگری نزدیک سازد و این کشور را در جنگی بزرگ دراندازد.

ناآرامی و نظامیگری

بحرانهای بیپای که ساخته دست سیاست‌بازان، تأثیر رکود اقتصادی و ارمغان اندیشه‌ها و روشهای افراطی بود، با حکومت پارلمانی به‌معارضه درآمد و این کشاکش، اعتقاد و امید عامه را نسبت به نظام مشروطه سست کرد. اما جدی‌ترین خطر برای لیبرالیسم از ناحیه نیروهای مسلح می‌توانست بیاید و بخصوص از سوی ارتش، زیرا که قدرت این نیروها در سنگر قانون هم جاگرفته بود. در اوایل دهه ۱۹۲۰ یک چند چنین نمود که قدرت و نفوذ ارتش روبه‌افول است زیرا که دولت در سال ۱۹۲۴ با همکاری و تفاهم وزیر جنگ روشن‌بین خود، ژنرال «اوگاکا»، از هزینه نظامی کاست و چهار ارتش ژاپن را منحل ساخت. دولت مناسبات استواری با بنگاههای بزرگ اقتصادی، مانند «میتسوبیشی»، داشت و اینها هوادار تقلیل تسلیحات بودند و سیاست «حسن جوار» «شیده‌هارا» را نسبت به چین به‌مصلحت خود یافته بودند و می‌ستودند.

اما افق کم‌کم تاریک می‌شد. چین پس از سالها هرج و مرج اینک در حکومت «کومین تانگ» برهبری «شانکایشک» در آستانه اتحاد بود. نیروهای او در سال

۱۹۲۷ در پیشروی به شمال، بردره «یانگ تسه» (Yangtze) مسلط شدند. یکی از هدفهای «شانکایسک» الغای کاپیتولاسیون و اعاده حاکمیت و مالکیت چین بر متعلقات خارجی مانند «خط آهن شرقی چین» و منطقه نفوذ ژاپن و سرزمین مورد اجاره در جنوب منچوری بود و چنین می نمود که «پیمان نه قدرت» فرصت متجدد شدن و رهاگشتن از مداخله خارجی را به چین داده است. پیدا بود که از نظر چین، ژاپن از همه طرفهای ذینفع در چین سرسخت تر است و با اینهمه می پنداشت که جناح غیرنظامی و لیبرال اکنون در توکیو قدرت برتر دارد و بر سر سازش است. اما بالاگرفتن موج ملی گرایی در چین، بازتاب ناسیونالیستی افراطی در ارتش ژاپن ایجاد کرد و از پیامد سیاست نرمش با چین هراسان شد. در همین احوال، در سال ۱۹۲۷، ژاپن پیش درآمد کوچکی از رکود اقتصادی را که سه سال بعد بر جهان سایه انداخت، تجربه کرد. ورشکسته شدن یک بانک بتندی به ورشکستگی دیگر بانکها انجامید و سیوشش بانک، و از آن میان یکی از بزرگترین بانکهای کشور، بسته شد. چند بنگاه تجاری متوسط حال نیز متوقف شد و کار به مراد «زایباتسوها» شد که بسیاری ازین بنگاههای ورشکسته را در اختیار گیرند. با اینهمه، اقتصاد ژاپن با از سر گذراندن این بحران آبدیده تر شد. از سویی نیز نارضایی از شیوه و شگرد کار «زایباتسوها» بالا گرفت و شعارهای ناسیونالیستی هم هواخواه زیادتری پیدا کرد. هنگامی که ضربه رکود اقتصادی جهانی در سال ۱۹۳۰ بر ژاپن فرود آمد، شمار هرچه بیشتری از مردم از سیاست پارلمانی، که آنرا در خدمت بنگاههای بزرگ اقتصادی می دانستند، روگرداندند. میان افسران جوان ارتش هم در سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ افکار تند سیاسی و اجتماعی رشد کرد. قویترین این افکار «نهضت اعاده شووا» یا رجعت «شووا» نام گرفت (شووا نام عصر جدید بود که با پادشاهی امپراتور «هیروهیتو» از سال ۱۹۲۶ آغاز شد) و به این معنی بود که چنانکه امیران ولایات پس از نهضت رجعت میجی اقطاعهای خود را به امپراتور برگردانند، اینک سرمایه دارها می باید که دارایی و ثروت خود را تسلیم یا به صاحب واقعی آن که کشور و امپراتور است «اعاده» کنند و احزاب سیاسی هم باید که قدرت خود را به امپراتور بازگردانند. این فکر بیشتر نتیجه القاء رساله ای بود بنام «تجدید سازمان ژاپن» نوشته یک بنیادگرای برجسته بنام «کیتا ایکی» که بیشتر مورخان غربی او را پایه گذار فاشیسم ژاپن (اگر چنین عنوانی را بر احوال ژاپن پیش از جنگ دوم بتوان اطلاق کرد) دانسته اند. به این رساله در بهره های ۱۲ و ۱۳ این کتاب اشاره شد. عقاید «کیتا ایکی» به اینجا می رسد که بهترین

وسیله «تجدید سازمان» سازنده و کارآمد، کودتای نظامی است. حکومت مطلوب او قدرت فائقه را در لواء امپراتور به نیروهای مسلح می‌داد.

در زیر پوشش انضباط سخت نظامی، ناآرامی‌ها در ارتش که خفته و نهفته اما پرشور و مایه بود، به‌جوشش درمی‌آمد. تشکیل جمعیتی مخفی از افسران جوان در سال ۱۹۲۷ بمنظور طرح یک کودتا از نشانه‌های این تب و تاب بود. حساسیت وضع در این بود که در این گروه، که حدود دویست نفر می‌شدند، افسرانی از ستاد فرماندهی کل در توکیو، مغز و هسته فکری ارتش، نیز بودند. در میان مدیران جوان و کارمندان تحصیلکرده دستگاه اداری، و از آنمیان در وزارتخانه‌های مهم کشور و خارجه، نیز سرخوردگی و خشم نسبت به‌کارکرد احزاب و سیاست‌بازی پارلمانی روزافزون بود. واقع آنست که احزاب عمده لیبرال گورشان را به‌دست خود کردند. در مجلس، غلبه با سیاست‌با فان بود نه سیاست‌مداران و حزبی که برسر کار بود تقریباً همیشه باتهام فساد هدف حمله جناح مخالف بود و بنوبه خود همین نسبت را به مخالفان می‌داد. این اتهام‌ها و حمله‌ها به برخورد شخصی می‌کشید و مذاکرات مجلس و صحنه پارلمان را با هیاهو و زد و خورد می‌آمیخت و این وضع ژاپنی‌ها را که به متانت رفتار اعتقاد دارند، سخت تکان می‌داد و آزرده می‌ساخت.

در حالیکه جمعیت کشور فزونی می‌یافت، بازارهای جهانی ژاپن بطور مخاطره‌آمیزی از دست می‌رفت. کشورهای خارجی در برابر واردات ژاپن و برای حمایت از صنایع خود، تعرفه‌ها و محدودیت‌های بیشتری می‌نهادند. در ژاپن درخواست مردم برای سیاست و راه حل قاطعی از نوع غیرپارلمانی نیرو می‌گرفت. در سال ۱۹۲۷ پس از آنکه بحران بانکی کابینه «واکاتسوکی» را بزیر آورد، ژنرال «تاناکا» روی کار آمد و دولت او سیاست سخت‌تری نسبت به چین در پیش گرفت. «تاناکا» که وزیرخارجه هم بود با نگرانی از پیشروی «کومین‌تانگ» بسوی شمال چین و آثار آن برای منچوری، نیروهای ژاپن را به‌مقابله فرستاد. نبرد کوچکی درگرفت که به‌شکست چینی‌ها انجامید و موقتاً جلوی پیشروی «کومین‌تانگ» به‌شمال گرفته شد. بزودی واقعه دیگری پیش آمد و آن قتل «چانگ تسو - لین» سرکرده چینی منچوری در نزدیکی «موکدن» بود که بر اثر انفجار بمب در واگن قطاری که با آن سفر می‌کرد کشته شد. گزارش تحقیق رسمی درباره این جریان علنی نشد و دولت هم نتوانست مخالفان خود در مجلس را در این موضوع به‌سکوت وادارد و حزب مخالف عمده، «مین‌سی‌تو»، از ناراحتی آشکار دولت در این قضیه تا توانست بهره‌برداری کرد. فقط بعد از جنگ دوم

آشکار شد که «چانگ تسو - لین» در واقع بوسیله افسران ارتش «کوانتونگ» - پادگان ژاپن در جنوب منچوری بنام رأس شبه جزیره «لیائو تونگ» شامل «پورت آرتور» و «دایران»، «کوانتونگ» خوانده می‌شد - کشته شده بود. نقشه این بود که حادثه انفجار بمب آغاز کودتای ژاپنی‌ها برای تصرف شهر «موکدن» و شاید، اندکی بعد، بخش وسیعی از جنوب منچوری باشد. این همان طرحی بود که در سال ۱۹۳۱ اجرا شد و ارتش «کوانتونگ» با حمله برق‌آسا «موکدن» را گرفت. اما توطئه در سال ۱۹۲۸ شکست خورد زیرا که رهبر اصلی آن که سرهنگی در ستاد ارتش «کوانتونگ» بود از حمایت افسر ارشدش برخوردار نشد. «تاناکا» پس از دریافتن قضیه می‌خواست مسئولان آنرا محاکمه نظامی کند و امپراتور هم که ازین موضوع بسیار ناراحت بود عقیده به مجازات مسببان داشت، اما رئیس ستاد کل و دیگر افسران ارشد باین بهانه که حیثیت ارتش لطمه خواهد دید، مانع این کار شدند و این خودسریها بی‌مجازات ماند، که اثر سوء آن بعدها نمودار شد.

در کابینه «هاماگوچی» که در ژوئیه ۱۹۲۹ روی کار آمد، وزیران نظامی، ژنرال «اوگاکي» و دریادار «تاکارابه»، معروف به داشتن عقاید اعتدالی بودند، وزیر مالیه، «اینوئه جونوسوکه» ضد میلیتاریست پرشور بود که علاقه به‌کاستن از هزینه و داشتن بودجه متوازن داشت، «شیده‌هارا»، مظهر مصالحه در سیاست با چین، وزیر خارجه بود و فقط «آداچی» وزیرخارجه این دولت لیبرال گذشته‌ای پرماجرا و هواهای ناسیونالیستی افراطی داشت. اما، از بخت بد، کساد جهانی در دوره حیات این کابینه سراغ ژاپن آمد. سقوط شدید بازار تقاضای امریکا در سال ۱۹۳۰ به صادرات ابریشم لطمه شدید زد و کشاورزان که برای گذران زندگی خود به این محصول جنبی تکیه داشتند، سخت صدمه دیدند. شاید شمال ژاپن آسیب بیشتری خورد و خرده کشاورزان به‌فقر و فاقه افتادند. در سال ۱۹۳۲ هم حاصل برنج آنجا خوب نبود و کار به قحطی کشید. هسته ارتش از دهات آمده بود و بسیاری از افسران از خانواده‌های خرده مالک بودند. بخصوص شمال ژاپن معروف بود که سربازان خوبی بار می‌آورد. فرماندهان نمی‌توانستند از آنچه که بر سر خانواده بسیاری از سربازانشان می‌آمد بی‌تأثر بمانند زیرا که کشاورزان از فشار فقر دخترانشان را به واسطه‌هایی که آنها را برای کار در میخانه‌های شهر می‌بردند، می‌فروختند. این وضع رنجیدگی افسران را بیشتر می‌کرد و دراین اعتقاد راسخ‌تر می‌شدند که سیاست پارلمانی ژاپن را تباه می‌کند و فقط بااقدام قاطعی مانند «نهضت رجعت شووا» می‌توان مملکت را نجات داد.

ارتش در سال ۱۹۳۰ برای وضع آینده خود هرچه نگران‌تر شد زیرا می‌دید که نیروی دریایی در کشاکش با دولت از پیش نبرد. در کنفرانس خلع سلاح دریایی لندن در این سال نمایندگی ژاپن که وزیر دریاداری، «آدمیرال تاکارابه»، در آن بود با نسبتی از ظرفیت بحریه ژاپن در برابر امریکا (۶ به ۱۰) توافق کرد که ستاد نیروی دریایی آنرا پایین‌تر از حد پذیرفتنی (۷ به ۱۰) می‌دانست. «هاما-گوچی» که در غیاب «تاکارابه» موقتاً کفیل وزارت دریاداری بود همراه با کابینه توافق لندن را رضایت‌بخش دانست و توصیه موافقی به امپراتور داد و این موافقتنامه با وجود مخالفت شدید ستاد نیروی دریایی امضاء شد. اعتراض بالا گرفت و ملی‌گرایان می‌گفتند که نخست‌وزیر قدرت را غصب کرده است. با طرح مسئله تصویب پیمان، شورای سلطنتی که درینگونه امور طرف مشورت بود، ایراد و سختگیری نمود، اما «هاماگوچی» ایستادگی کرد و سرانجام شورای سلطنتی رسماً تصویب پیمان را توصیه کرد. اما بحث و جدل فرو ننشست. لیبرالها تشویق شدند و سنت‌گراها به‌تشویش افتادند. بخصوص ارتش از این سابقه برای اختیارات خود در توصیه‌دادن در مسائل نظامی نگران شد و در تابستان و پاییز سال ۱۹۳۰ صدای اعتراض در ارتش و در روزنامه‌ها و مجامع هوادار آن بالا گرفت. ملی‌گرایان افراطی هم اکنون نغمه سر داده بودند که ژاپن باید در منچوری دست به‌کار شود. در آنجا پسر «چانگ تسو - لین» بجانشینی او آماده حکومت «نانکینگ» که «شانکایشک» برقرار کرده بود، می‌شد. هیجان و تحریک به‌ترور کشید و «هاماگوچی» بدست یک «میهن‌پرست» افراطی در ایستگاه توکیو تیر خورد و سخت زخمی شد. بزودی پس از این سوء قصد اعضای دولت شایعه‌ای شنیدند که توطئه‌ای بوسیله افسران ارتش در تکوین است. پلیس درینباره تحقیقات سردرگمی کرد، اما چیز روشنی پیدا نشد. درواقع کودتایی بوسیله گروهی از افسران، که دو سه تن آنها مقامهای حساسی داشتند، پرداخته می‌شد. آنها خیال داشتند که وزیر جنگ، «ژنرال اوگاکی»، را در دولتی که کودتا روی کار می‌آورد نخست‌وزیر کنند. اما در ماه مارس ۱۹۳۱ که همه چیز آماده شده بود «اوگاکی» روشن ساخت که با «اقدام مستقیم» هیچ موافق نیست و توطئه برهم خورد. این جریان به «واقعه مارس» معروف شد و تا پایان جنگ دوم کمتر کسی از چند و چون آن آگاه بود. اینبار هم توطئه‌گران تنبیه انضباطی و مجازاتی ندیدند، و از آن پس جلوگیری از افسران جوان آتشین‌خو و سیاست‌گرا برای فرماندهان ارتش هرچه دشوارتر شد.

ششماه بیشتر از نافرجام ماندن این توطئه نگذشته بود که کودتای دیگری،

اینبار در خارج از ژاپن، صورت گرفت که جهان را تکان داد. در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ ارتش ژاپنی «کوانتونگ» برای تسخیر شهر «موکدن» پیشروی کرد، و این آغاز اشغال همه منچوری و رویدادهای نظامی و سیاسی پس از آن بود.

روابط خارجی در شروع عصر شووا

دوره «تایشو» در ۲۵ دسامبر ۱۹۲۶ به پایان آمد و امپراتور که از سالها پیش قادر به کار نبود، درگذشت و پسرش، هیروهیتو، نایب السلطنه، جانشین او شد. امپراتور «هیروهیتو» دوره سلطنت خود را «شووا» نام داد که بمعنی «صلح پرفروغ» است. در این سالهای پرامید، این آرزویی از روی صدق و صفا بود و چنین می نمود که صلح برقرار و بردوام خواهد بود.

همچنانکه در سیاست داخلی ژاپن، آزمون حکومت پارلمانی و لیبرالیسم جریان داشت، در روابط خارجی کارها اکثراً خوب می نمود. مناسبات ژاپن با شوروی تجدید شد، در مسائل اساسی میان دو کشور مانند ماهیگیری و وضع «ساخالین» توافق پیدا آمده و ژاپن شمال این جزیره را در سال ۱۹۲۵ تخلیه کرده بود. در چین اکنون کینه آزادیخواهان و ملی گرایان بیشتر متوجه انگلیس ها بود تا ژاپنی ها. اما روابط با ممالک متحده آمریکا در آنسوی اقیانوس آرام که با پیشرفت ارتباطات دریایی و توسعه رقابت نظامی و مسئله مهاجرت به کالیفرنیا هرچه بیشتر اهمیت پیدا می کرد، نگران کننده بود. در سال ۱۹۲۴ مقرراتی از کنگره آمریکا گذشت که مهاجرت شرقیان، و در آئین ژاپنی ها، به ممالک متحده را منع می کرد. تصویب این قانون با جنجال و اعتراض زیاد همراه بود. سفیر ژاپن در واشینگتن در هنگام طرح موضوع در کنگره آمریکا، در بیان مخالفت خود به «عواقب خطیر» که تصویب آن خواهد داشت اشاره کرد که اثر معکوس و برانگیزاننده ای داشت و سنای آمریکا با اکثریت قابل توجهی این قانون را گذراند. لطمه ای که به غرور ژاپن خورد سخت و فراموش ناشدنی بود.

از هنگام گشوده شدن دروازه های ژاپن به روی دنیای خارج، همکاری سیاسی و مبادله و تراز اقتصادی با ممالک انگلوساکسون برای این کشور اهمیت اساسی داشت و فکر و توجه سیاستمداران را به خود گرفته بود. روابط با بریتانیا در اواخر قرن نوزده و دو دهه نخست قرن بیستم اهمیت بسیار در تصمیم ها و معادلات سیاسی ژاپن داشت. در دهه ۱۹۲۰ ژاپن پیوند و اتحاد دیرپای خود

با انگلیس را رها کرد تا وارد نظام پیمانهای کنفرانس واشینگتن شود که مناسبات با امریکا محور آن بود. فقط در دهه ۱۹۳۰ بود که ژاپن این پیمانها و پیوندها را بتدریج از دست نهاد تا به اتحاد آلمان و ایتالیا بپیوندد و سپس مانند متحدان تازه خود برای یافتن تسلط منطقه ای وارد جنگ شد. اما این تجربه به شکست انجامید و ژاپن باز در دوره بازسازی به پیوند سنتی خود با قدرتهای انگلوساکسون و بخصوص امریکا، بازگشت و ازین مناسبات و از فرصتهایی که دنیای پر آشوب پیرامون او فراهم آورد با زیرکی و تلاش بهره برد و رسید به آنجا که رسید.

در جهان بینی ژاپنی در سی سال اول قرن بیستم شکاف عمده ای که پیدا بود میان نسل دوره میجی و کسانی بود که جهان نگرانی آنها را کهنه می دانستند. بر رجال میجی چنین می نمود که ژاپن در سایه ناوگان بریتانیا می تواند پیشرفت کند، و ازینرو سیاست مقدم خود را حفظ دوستی میان ایندو کشور قرار دادند. نمونه روشن تبیین این سیاست را می توان در سخن «یوشیدا» نخست وزیر پس از جنگ ژاپن که سخت هوادار همکاری با دولتهای انگلوساکسون بود، دید که در خاطراتش اشاره دارد که ژاپن هرگاه که همکاری نزدیک با انگلیس و امریکا داشته به سعادت رسیده و هروقت که این وجه تقدم را رعایت نکرده با فاجعه روبرو شده است. اما او نیز قبول دارد که پس از دوره میجی، از سال ۱۹۱۲، حفظ این رویه آسان نبوده است. یکی از مسائل آن بود که جناحی از ژاپنی ها احساس می کردند که اتحاد ژاپن و انگلیس دست آنها را برای استفاده از فرصتهایی که با سقوط امپراتوری چین فراهم شده، بسته است. از سویی نیز از هم پاشیده شدن امپراتوریهای عثمانی، روسیه و آلمان در جنگ اول، دنبال کردن سیاستهایی را که این امپراتوریها پشتوانه آن بودند، دشوار می ساخت. چگونه می شد هنگامی که «وضع» دیگرگون شده است، به سیاست «وضع موجود» (Status quo) وفادار ماند؟

ژاپن در سال ۱۹۲۰ به جامعه ملل پیوسته و در ۲۲-۱۹۲۱ خود را به پیمان های واشینگتن متعهد ساخته بود. در سال ۱۹۲۸ ایندولت از امضاء کنندگان پیمان «بریان - کلوگ» (Briand - Kellog) بود که جنگ را تحریم می کرد. در سال ۱۹۳۰ نیز ژاپن در میان کشمکش داخلی و بحث تلخ و تند موافق و مخالف، پیمان تحدید دریایی لندن را امضاء و تصویب کرد. این موافقتنامه که مقررات پیمان واشینگتن را به کشتیهای غیر عمده هم تسری می داد و بحریه ژاپن در اقیانوس آرام را بتناسب سفاین جنگی امریکا (۶ بر ۱۰) محدود می ساخت نمودار منتهای همکاری ژاپن با دولتهای غربی بود. هم اکنون ناراحتی و تب و تاب

در مسئله مناسبات با انگلیس و امریکا برمی‌خاست. نیروهای مسلح در ژاپن عقیده داشتند که «پیمان دریایی لندن» در سازش‌کردن برسر مصلحت‌های عمده دفاعی ژاپن بیش از اندازه پیش رفته است. در اینحال، تلاشهای روزافزون ژاپن برای تسلط برچین نیز می‌رفت تا با منافع قدیم‌تر دیگر قدرتها در آنجا برخورد کند.

تیره‌شدن مناسبات امریکا و ژاپن را که به تصادم نظامی و جنگ اقیانوس آرام انجامید نتیجه موجباتی مانند عدم تفاهم از دو طرف، تفاوت زبان، فرصت-طلبی، غرور خشک و احساس ترس و نگرانی در ژاپنی‌ها و تعصب نژادی، بی-اعتمادی، کوچک شمردن شرق، حق بجانب دانستن خود، سرسختی، اطمینان به نفس و نیز هراس از جانب امریکا دانسته‌اند.

چندین مایه و موجب ناسازگاری که به‌درگیری نهایی انجامید، از همان هنگام جنگ اول پدیدار شده بود، مانند فرصت‌جویی ژاپن در تصرف مستملکات آلمان در اقیانوس آرام و از جمله جزایر حساس «کارولین» (Caroline)، مارشال (Marshal) و ماریانا (Mariana) که در امریکا با توهم هرچه بیشتر نگریسته می‌شد. قضیه بیست و یک درخواست نیز فریاد اعتراض میهن‌پرستان چین را بلند کرد و دوستان بسیاری را در خارج، از ژاپن گرفت.

رقابت دریایی آمریکا و ژاپن با پیمان ۱۹۲۱ موقتاً تسکینی یافت و پس از زلزله ۱۹۲۳، کمکهای بیدریغ امریکا در ژاپنی‌ها تأثیر عمیق کرد. اما شکاف میان دو ملت اینسو و آنسوی اقیانوس آرام پس از وضع قانون مهاجرت ۱۹۲۴ امریکا هرچه بیشتر می‌شد. از آن پس، مقاومت ناسیونالیستهای افراطی و نهضت ضد غربی در ژاپن سخت‌تر و پرخروش‌تر شد زیرا که می‌دیدند که با وجود رسیدن ژاپن به مقام قدرت جهانی، غربی‌ها هنوز بر پایه نژادی نمی‌خواهند که ژاپنی‌ها را برابر بدانند. امروز، پس از نیم قرن گفته می‌شود که ژاپنی‌هایی که در امریکا زندگی می‌کنند یکی از موفق‌ترین و قابل تحسین‌ترین گروههای اقلیت می‌باشند. یکی از جامعه‌شناسان امریکایی می‌گوید: «با هر ضابطه که بنگریم، ژاپنی‌های امریکا بهتر از هر گروه دیگر این جامعه‌اند، حتی بهتر از سفیدهای امریکا» (مجله نیوزویک [Newsweek]، شماره ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱). آنروزها نیز بعضی از محققان می‌کوشیدند تا ژاپنی‌ها را به امریکائیان بشناسانند. «ویل دوران» (Will Durant) در کتابش «میراث شرقی» (Oriental Heritage) (نشر Simon and Schuster) درین سالها نوشت: «شخصیت ژاپنی، مثل آدمیزاد هرجای دیگر، انبوهی از تضادها است ... ژاپنی‌ها احساساتی و واقع‌بینند، هیجان‌پذیر و

خوددارند، بسیار با روحند، لطیف طبع و عشرت دوستند... بنهایت مهربان... و گاه بیرحمند... سرزندگی و هرزگی فرانسوی، جوش و جلا و جوهر هنری ایتالیایی، توان و تلاش و تجارت‌پیشگی امریکایی، احساس و زیرکی یهودی - همه اینها جمع شده و ژاپنی را ساخته است.

کمبود تفاهم که با زخم تبعیض نژادی تشدید و با فشارهای اقتصادی و اجتماعی اوایل دهه ۱۹۳۰ تقویت شده بود، عامل عمده‌ای در توسعه پرخاشجویی و ملی‌گرایی افراطی شد که تسلط نظامی بر ژاپن را تسهیل کرد. سرعت و شتاب و برد صنعتی‌شدن و گرایش به شهرنشینی نیز مایه خلجان شد و تخم ناسازگاری و تصادم را پاشید. در احوالی که جمعیت کشور سالی یک میلیون زیاد می‌شد و ژاپن هرچه بیشتر به واردات مواد غذایی و خام و صادرات کالا برای پرداخت بهای آنها متکی می‌گشت، خود را بطور روزافزون با درهای بسته روبرو می‌دید. امریکا، کانادا و استرالیا جلوی مهاجرت ژاپنی‌ها را گرفتند. ژاپن به‌بازار مستعمرات آسیایی و آفریقایی اروپاییان کمتر راهی داشت. کساد جهانی هم دیگر بازارها را می‌بست و سیاستهای حمایتی دولت‌ها سد راه می‌شد. موج سیاست حمایتی که با تعرفه‌های «سموت - هاولی» (Smoot - Hawly) امریکا در ۱۹۳۰ در جهان به جریان افتاد، یک ضربه سنگین اقتصادی و یک تکان سخت روانی برای ژاپن بود. اقتصاددانهای امریکایی اکنون خوب دریافته‌اند که این تعرفه‌های حمایتی اساساً کساد بزرگ اقتصادی را عمیق‌تر و طولانی‌تر کرد. ژاپن با سرزمین کوچک و جمعیت بسیار خود می‌دید که برای از سرگذراندن بحران و کساد جهانی به‌امپراتوری بزرگتری نیاز دارد. سرزمین چین در نزدیکی او و بخصوص ایالات شمالشرق آن در منچوری، که بعضاً در تسلط ژاپن بود، می‌توانست، هسته طبیعی این امپراتوری باشد. هراس از پیشروی کمونیسم نیز در کار بود. ژاپنی‌ها کمونیسم را نیروی انقلابی می‌دیدند که بر منچوری، کره و شمال چین فشار می‌آورد و هم‌اکنون مغولستان خارجی را گرفته است و با پیشروی ارتش «مائوتسه - تونگ» همه چین را تهدید می‌کند. مردم از کمونیسم به نظامیگری پناه بردند. این محیط وحشت و ناامنی و هیجان بود که ژاپن را به‌دهه پرماجرایی ۱۹۳۰ که مورخان آنرا «دره تاریک» (کورای تانیما) نامیده‌اند، راند.

چین در چشم ژاپنی‌ها برای رسیدن به هدف اعتلای ملی و جهانی آنها حیاتی بود. به تعبیر مورخان، ژاپن نمی‌توانست جلوی رشد جمعیت خود را بگیرد بی‌آنکه خود را برای دفاع در برابر تجاوز احتمالی به‌خطر اندازد، نمی‌توانست به این جمعیت روزافزون غذا برساند بی‌آنکه صنعت و تجارت خود را توسعه دهد، نمی‌

توانست به توسعه صنعتی برسد بی آنکه مواد اولیه مورد نیاز را وارد کند و نمی توانست قوه خریدش را توسعه دهد بی آنکه سهم بزرگی از تجارت چین - تنها بازار وسیع را که استعمار اروپا باز گذاشته بود - داشته باشد. چین در آهن و زغال غنی به نظر می رسید و نیز می توانست بازار گسترده ای برای ساخته های ژاپن باشد. ژاپن این فرصت را در هنگامه ای که قدرتهای اروپایی با یکدیگر درگیر بودند، غنیمت شمرد.

سیاست ژاپن نسبت به چین در دهه ۱۹۱۰ با خشونت و فشار آمیخته بود که با قضیه بیست و یک درخواست و پیمان تحمیلی به چین به اوج رسید و ماجرا تا کنفرانس ورسای ادامه پیدا کرد. اما در دهه ۱۹۲۰ ژاپن سیاست تازه ای با چین در پیش گرفت که برپایه نرمش و سازش بود. این سیاست آشتی بیشتر بوسیله «شیده هارا کوچیرو» (۱۸۷۲-۱۹۵۱) طرح و دنبال شد. او در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۹ معاون وزیر خارجه و در سالهای ۲۲-۱۹۲۱ نماینده ارشد ژاپن در کنفرانس واشینگتن بود. حاصل کار این اجتماع که تحدید تسلیحات دریایی، امنیت اقیانوس آرام از راه توافق بین المللی و مصالحه در کار چین با حل مسئله «شانتونگ» بود، نمونه دیپلماسی اوست. و در سالهای ۲۷-۱۹۲۴ و باز در سالهای ۳۱-۱۹۲۹ مقام وزیر خارجه را در کابینه های «کن سی کای» و «مین سی تو» داشت و سیاست های صلح و همکاری او دیپلماسی «شیده هارا» نام گرفت. بیان نامه ده ماده ای که کابینه «مین سی تو» پس از روی کار آمدن در ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۹ منتشر کرد، ازین دیپلماسی نشان دارد: «... یکی از فوری ترین نیازهای روز، بهبود مناسبات چین و ژاپن و تشدید حسن همجواری میان دو کشور است...» «شیده هارا» چنان وجهه ای در جامعه بین المللی یافت که توانست سهم برجسته ای در حیات سیاسی ژاپن پس از جنگ دوم ایفا کند، و در سالهای ۴۶-۱۹۴۵ نخست وزیر ژاپن باشد.

از سوی دیگر، حال و هوای سازش که وجه امتیاز سیاست «شیده هارا» بود، از پاره ای جهات گمراه کننده نمود! بردهای زمان جنگ از دست نهاده نشد، بلکه از آن بخوبی بهره برداری شد، و نیز موازنه سیاسی در داخل ژاپن که نرمش و اعتدال را ممکن ساخت، به قوت و استحکامی که نشان می داد، نبود. هم اکنون آثار تزلزلی در منش خارجی ژاپن پدیدار بود که از افول نفوذ «گن روء» ناشی می شد، و این سستی - بنیاد سیاست «شیده هارا» را بی ثبات کرد. پیدا می نمود که ارتش خواسته خود را، مخصوصاً در چین و منچوری، بی اعتنا به تصمیم های کابینه پیش می برد و می رود تا زمام روابط خارجی ژاپن را از دست دیپلماتها

و سیاستمداران به‌در آورد و آنرا با هواهای توسعه‌طلبی و منطق قدرت نظامی پیوند دهد.

هنر و فرهنگ و ادب در آغاز قرن بیستم

باز شدن دروازه‌های ژاپن همچنانکه اندیشه‌ها و شیوه‌های سیاسی غربی را به‌این سرزمین آورد، چشم و فکر مردم را به فرهنگ غربی باز کرد و هنر و ادب باخترزمین بزودی برای بسیاری از روشنفکران محیطی آشنا و زمینه‌ای نو برای تجربه و ابداع شد. زمانه دیگرگون شده بود و فلسفه لیبرالیسم همراه با حقوق سیاسی و آزادیهای فردی، مؤید فردگرایی بود و این جریان هنرمندان را تا حد بسیاری از بند و قید سنت‌ها آزاد ساخت و به‌آنها میدان ابتکار و نوآوری داد هنرمندانی که ازین عرصه و فرصت تازه بهره بردند بانی و عامل تحول فرهنگی شدند و به غنای میراث هنر ملی افزودند.

نقاشی

نقاشی بشیوه غربی در دوره «توکوگاوا» آغاز شده و تکاپوی تازه‌ای دربرابر مکتب نقاشی قدیم ژاپنی که دیرینه چند صد ساله داشت، نهاده بود. این هر دو شیوه با تأثیر هرچه بیشتر نگارگری غرب برنقاشان در عصر جدید متحول شده است.

نخستین نقاشانی که به‌پرداختن جلوه نوینی از نقاشی سنتی ژاپن همت نهادند، از میانه شور و شوق اوایل دوره میجی برای همه نمودهای زندگی و هنر غربی برآمدند. سرآمد اینان شاید که «اوکاکورا تنشین» (۱۸۶۳-۱۹۱۳) بود که با کتابش بنام «کتاب چای» (The Book of Tea) درباره زیبایی‌شناسی آیین چای، که بانگلیسی نوشت، بخوبی شناخته شده است. این کتاب در سال ۱۹۰۶ در نیویورک چاپ شد. هنرمندانی که مورد تشویق او بودند، مانند «یوکویاما تایکان» (۱۸۶۸-۱۹۵۸) در کارهای خود به احیای ارزشهای قدیم پرداختند. معروفترین اثر «تایکان» که ساخته ۱۹۲۳ است یک پرده نقاشی بطول چهل متر در موضوع تحول و تطور زندگی است. با دنبال کردن جریان یک رودخانه از کوهسار تا دریا و سرانجام تا ابرها. او پرده‌های بسیار از مناظر اقیانوس آرام و کوه فوجی کشید. این هنرمند با آنکه شیوه خود را برپایه اسلوب «کانو» نهاد، ابداع خود را هم در کار آورد، و بجای تأکید مکتب «کانو» بر خط تند، سایه

روشن باریک را به کار گرفت. نقاش دیگری بنام «شیمامورا کانزان» که او نیز از جوانی بار آمدهٔ مکتب «کانون» بود، کوشید تا بعضی فنون حتی قدیمتر از دورهٔ «هیان» را احیاء کند. دو هنرمند دیگر هم بتشویق «اوکاکورا» بشیوهٔ مکتب قدیم «یاماتو - ئه» نقاشی می‌کردند، اما جلوه‌های دیگری پرداختند: آثار «یاسودا یوکی هیکو» (متولد ۱۸۸۴) دل‌انگیز و رویایی بود، و «مائهدا سی‌زون» بر خط تسلط داشت.

هنرمند دیگری بنام «کاواباتا ریوئ شی» (۱۸۸۵-۱۹۶۶) که در جوانی هنر آموز نقاشی غربی بود، کوشید تا نگارگری روزگار «مومویاما» را زنده کند. پرده-سازی اعجاز‌آفرین بنام «تومی‌یوکا تسای» (۱۸۳۷-۱۹۲۴) به‌شیوه‌ای از نقاشی چینی پرداخت که هیچکس نتوانست دنبال کند. او در پایان عمر به تهورپرداخت و مرکب و رنگ را در کار آورد و امتیازی یگانه به کارش داد. شماری از منتقدان او را بهترین هنرمند مدرن ژاپن می‌دانند.

نقاشان جوانتر بیشتر در اروپا تعلیم دیدند. یکی از معروفترین آنها «کورودا سی‌کی» (۱۸۶۶-۱۹۲۴) بود که در مقبول‌ساختن نقاشی رنگ و روغن بشیوهٔ نمادین کوشید. اثری از او بنام «کنار دریاچه» ساختهٔ سال ۱۸۹۷ که یک زن ژاپنی را در کیمونویی آبی نشان می‌دهد از نمونه‌های خوب این شیوه است. دانشجویان و هنرآموزان ژاپنی در مغرب‌زمین به‌مکتب‌ها و سبک‌های تازه مانند کوبیسم (Cubism) فاویسم (Fauvism) و ابستره (Abstract) کشانده شدند و آنها را به ژاپن آوردند. در میان اینان «یاسویی سوتارو» ممتاز است.

اما کار «اومه‌هارا ریوزابورو» (متولد ۱۸۸۸) که او را می‌توان بزرگترین نقاش زندهٔ ژاپن دانست، از گونه‌ای دیگر بود. او که از بیست‌سالگی در اروپا از «رنوار» (Renoir) تعلیم گرفت، از شیوهٔ استاد خود فراتر رفت و کاربرد نو و پرنمودی از رنگ درآورد. ویژگی دیگر کار او ترکیب خطوط کوتاه است که با الهام از مکتب خط‌نویسی ژاپنی باآمیزه‌ای جادویی از خط و رنگ و سایه‌روشن، به پردهٔ نقاشی جان می‌دهد. به‌گفتهٔ ناقدان هنری، مقایسهٔ کارهای «اومه‌هارا» با آثار «رووال» (Rouault)، «سزان» (Cézanne)، «وان‌گوگ» (Van Gogh) قدرت خاص او را در دایرهٔ هدف کلی نقاشی غربی و نیز الهام او را از سنت‌های نگارگری ژاپنی می‌نمایاند، و هم تمایزی روشن میان عناصر مدرن ژاپنی و مایه-های غربی را در کار نشان می‌دهد.

موسیقی

ژاپن برای موسیقی دوستان غربی با اپرای «مادام باترفلای» (Madame Butterfly) ساخته «پوچینی» (Puccini)، که نخست در ۱۹۰۷ به صحنه آمد، به یاد ماندنی است، اما کمتر کسی می‌داند که هفت سال پس از آن یک اپراخوان ژاپنی که در ژاپن تعلیم گرفته بود در اجرای این اپرا در تالار اپرای لندن در جای Cho Cho San به صحنه آمد و آنرا به اپرا می‌خواند. در همان سال ۱۹۱۴ «یامادا کوساکو» (۱۸۸۶-۱۹۶۵) که در برلین آهنگسازی می‌آموخت، به میهن بازگشت تا داستانها و مایه‌های ژاپنی را برای ساختن اپرای خود گرد آورد، اما او با درگیر شدن جنگ در ژاپن ماند و بیشتر برای ترانه سرایش معروف شد. سروده‌های او بی‌همتا است و الهام‌بخش اپراسازان دیگر، هم او نخستین ارکسترهای مجلسی را از نوازندگان فنی ژاپنی ترتیب داد و به اجرای سمفونی آغاز کرد.

تأثیرها و مایه‌های متنوع با هم آمیخته و شوق و جاذبه‌ای سرشار و گسترده برای موسیقی شیوۀ غربی، از نواها و آوازا و سروده‌ها، چه ترکیب شده در غرب یا ساخته شده در داخل، در ژاپن پدید آورده است. در مدارس جدید ژاپن تعلیم و خواندن آوازا و ترانه‌های محلی همیشه بخش مهم و با روح برنامه‌داری بوده است. «مدرسه موسیقی توکیو» در توسعه این هنر کوشیده است. در جامعه باسواد ژاپن منتقدان موسیقی در ایجاد سلیقه موسیقی مردم اثر داشته‌اند. مجله‌های موسیقی رواج گرفت و تولید صفحه در ژاپن پس از سال ۱۹۱۴ قیمت آنرا پایین آورد و به مردم امکان داد که زیباترین اجراهای موسیقی جهان را بشنوند. بزودی اجراکنندگان خوب جهان برای عرضه زنده هنر خود به ژاپن هم آمدند. رادیو نیز در اشاعۀ موسیقی تأثیر گسترده داشت سازمان رادیو ملی ژاپن، «نیهون هوء سوء کیو کای» که باختصار N. H. K. خوانده می‌شود در سال ۱۹۲۶ بنیاد یافت و بتدریج ارکسترهای ویژه خود را ترتیب داد که در وسعت و کیفیت در ژاپن بی‌مانند است.

تشویق و حمایت رسمی و پیشرفتهای حاصل در وسایل ارتباطی به‌تداوم شوق مردم به سازها و شیوۀهای موسیقی سنتی ژاپن و زنده نگهداشتن آن کمک کرده است. «گاگاکو»، ساز بادی سنتی، که نزدیک بود فراموش شود، احیاء شد و جای تازه‌ای در تشریفات رسمی آیینی دربار پیدا کرد. ساز نئی «شاکوهاچی» که پس از آغاز عصر میجی نغمۀ آن چندان به‌گوش نمی‌رسید، در نواگری خصوصی احیاء شد. «کوتو»، ساز زهی معروف ژاپن که تاریخچه آن به

دربار «هیان» می‌رسد نیز در قرن بیستم در خانواده‌های متوسط احیاء شده است. این ساز را معمولاً زنان می‌نوازند و معمولاً از چیزهایی است که مادران سنت-دوست در جهاز دخترانشان می‌گذارند. مروج اصلی «کوتو» در این سالها نابینای روشندلی بنام «می‌یاگی میچیو» (۱۹۵۶-۱۸۹۴) بود که نواخته‌های بسیار ضبط کرد و رسیته‌های فراوان در ژاپن و اروپا داشت. «می‌یاگی» علاوه بر اجرای آهنگ‌ها و ساخته‌های معروف، مایه‌ها و سازهای سنتی و مدرن، مانند «کوتو» و «ویلن» را در هم آمیخت تا قطعه‌ها و ترکیب‌های تازه‌ای از موسیقی سنتی بسازد. گاه نیز «کوتو» با دیگر سازهای سنتی مانند «شاکوهاچی» و «شامیسن» ترکیب می‌شد تا گونه‌ای موسیقی مجلسی درست کند. «شامیسن»، ساز زهی محبوب ژاپنی‌ها که در دوره ادو جای اصلی را در نواسازی برای تفریح گروهی و خصوصی یافته بود، جاذبه‌اش را هرگز از دست نداد. این سازها همواره با دل و احساس مردم ژاپن آشنا بوده است و نوازندگان با ذوق ژاپنی با افزودن مایه‌ها و گوشه‌های تازه، آنها را به عصر جدید آوردند و ترانه‌های روز را به این نغمه‌های آشنا آراستند.

هنرهای صحنه و سینما

هنرهای نمایشی قدیم با آمدن تأثیر جدید و توسعه صنعت فیلمبرداری باز حفظ شده بود. «نوع» نمایش رسمی «باکوفو» بود و «ایواکورا تومومی» این هنر را شایسته آن یافت که برای تفریح زبندگان جامعه تشویق شود و، در نتیجه، حمایت دربار در تداوم آن مؤثر بود. در سالهای بعد حمایت مردم و مشتاقان آموختن مهارت‌های این هنر، بخصوص تحریر صدا و آواز صحنه، جای استوار آنرا در زمینه فرهنگی نگهداشت. اما «بونراکو»، تأثیر عروسکی ژاپن، برای بازماندن، بیشتر به حمایت رسمی متکی بوده است. «کابوکی»، نمایش دیگر ژاپنی، همچنان در رونق و شکوفایی است و راه خود را در اصل در جای نمایش تجاری و برای عامه دنبال می‌کند. در دوره «میجی» این هنر نیز، به ابتکار نوآوران برجسته، خود را با زمانه سازگار کرد. «ایچیکاوا دانجوروه» (۱۸۳۷-۱۹۰۷) که از خاندان بازیگر ممتازی بود، همراه با دیگران، مسئولیت اجتماعی «کابوکی» را استوار کرد و نیز گونه تازه و برجسته‌ای از نمایش تاریخی را بروی صحنه آورد که آزاد از قید و بندهای رسمی، احوال گذشته را به سخن و داستان زنده می‌کرد. از میانه دوره میجی یک مکتب تازه کابوکی بنام «شیمپا» نمایش‌هایی را برزمینه رویدادها و مسائل معاصر به صحنه آورد. کوششی نیز برای به‌نمایش

آوردن داستانهای معاصر شد. پیشرفتهای فنی مانند نور صحنه و معماری تماشاخانه‌ها هم رنگ و جلوه تازه‌ای به‌نمایش سنتی کابوکی داده است.

منتقدان غربی برآنند که نمایش کابوکی باندازه‌ای مایه‌های عاطفی و احساسی دارد که بخوبی نمی‌تواند پیام فکر و اندیشه را برساند و، ازینرو، از پایان دوره میجی هرچه بیشتر به تأثر نوع غربی، که «شین‌گه‌کی» یا «نمایش تازه» خوانده می‌شود، توجه شد زیرا که این تأثر بیشتر مایه‌های روشنفکرانه و واقع‌بینانه دارد و اغلب به نقد اجتماعی می‌پردازد. گروه‌های متعدد «شین‌گه‌کی» تشکیل شد و در سالهایی که از پی آمد، نمایش‌هایی از نمایش‌نامه‌نویسان اروپایی و ژاپنی روی صحنه آورده شد که پیام آن برای روشنفکران بود.

بزرگترین معارضه‌جویی با «کابوکی» از سوی فیلم و سینما آمد که در آغاز قرن بیستم دریچه تازه‌ای را برای هنر و تفریح نمایشی بروی عامه گشود و بزودی مردم را جاب خود کرد. شماری از نخستین فیلم‌ها از صحنه‌های کابوکی و «شیمپا» بود که در آن مردها همچنان بجای زنها بازی می‌کردند. فیلم‌های صامت با گفتار زنده گویندگانی که «بانشی» نام داشتند جذب پیدا کرد و اینان مهارت‌های تازه در کار می‌آوردند اما بیشتر مدیون فن نقالی حرفه‌ای بودند. نخستین تالار مجهز سینما در سال ۱۹۰۳ ساخته شد و از سال ۱۹۱۸ فیلمسازان برای درست‌کردن فیلم به مایه‌های ژاپنی و تأثر سنتی رو آوردند و نیز کوشیدند تا واقع‌نگر باشند. در سال ۱۹۲۱ گروهی برهبری «اوسانای کائورو» (۱۸۸۱-۱۹۲۸) که دیرزمانی چهره برجسته جنبش «نمایش تازه» بود، فیلم «روء دو ریکون» (ارواح راه) با استفاده از دو داستان، یکی «ژرفنای فرودین» نوشته «ماکسیم گورکی» (Maxim Gorky) و دیگر «فرزند خیابان»، تهیه کرد تا نخستین نمونه سینمای پراندیشه و احساس را بسازد. این شیوه را نوع خاصی از هنر سینمای ژاپن دانسته‌اند که در ارائه پیام، از حال و هوای کابوکی نشان دارد. شرکت‌های فیلمسازی به‌انگیزه رقابت انواع بسیاری فیلم ساختند و از اواخر دهه ۱۹۲۰ فیلم‌های نقد اجتماعی هم برپرده آمد. «زانجین زامبا کن» (شمشیر مرد شکاف واسب افکن) ساخته سال ۱۹۲۹ درباره یک سامورایی بی‌امیر و آواره که در سنتز با نظام خانخانی زندگی دشواری را می‌گذراند نمونه خوبی از فیلم‌های احساس-برانگیز علیه نابرابریهای اجتماعی بود. اما در دهه ۱۹۳۰ با تشدید سانسور، شمار فیلم‌های دارای پیام اجتماعی و عقیدتی کم شد. درین دهه رواج فیلم‌های ناطق با علاقه تهیه‌کنندگان به‌روی پرده آوردن آثار ادبی همراه گشت. از بهترین این فیلم‌ها «هادا کا نو ماچی» «شهر عریان» بود، درباره مردی که روزگار او را

فربب بابه و رانده اسآ و «گبون نو شیمای» (خواهران گبون) که این یک در سال ۱۹۳۶ ساخته شد و بعضی از منتقدان آنرا در جای بهترین فیلم ناطق پیش از جنگ ستودند. داستان این فیلم دربارهٔ دو خواهر «گیشا» از محلهٔ مشهور «گبون» در کیوتو است و ستیز تجدد را با ارزشهای کهنه نشان می‌دهد.

ادبیات

فضیلت نویسنده در همه جای عالم استقلال نفس و آزادی اوست و ارباب قلم همراه با دیگر صاحبان فکر و معرفت و هنر، مردمی استثنایی شناخته می‌شوند که شایستهٔ استقلال در اندیشه و زندگیند. با اینهمه، در دورهٔ «توکوگاوا» بیشتر نویسندگان بینشی سنتی از فردیت داشتند و انسان را جزء عنصری از ترکیب پیچیده و گستردهٔ طبیعت و اجتماع می‌دیدند. چنین فردگرایی فروتنانه‌ای در آثار دو تن از نویسندگان آغاز و میانهٔ دورهٔ میجی پیداست: یکی «ماسائوکا شیکی» (۱۸۶۷-۱۹۰۲) و دیگری «هیگوچی ایچی‌یو» (۱۸۷۲-۹۶). «شیکی» از خانواده‌ای سامورایی بود و از روزنامه‌نگاری گذران می‌کرد، اما در ردیف «باشو»، «بوسان» و «ایسا» یکی از چهار استاد بزرگ مکتب شعری قدیم ژاپن، «هایکو»، شناخته شد. لطف سخن و تعبیر او در این قطعه پیداست:

مکتب چکاوک و مکتب قورباغه	هیباری ها تو
در این جدالند که	کائورو ها تو اوتا نو
چگونه باید آواز خواند	گیرون
قیل و قال خراباتیان	ایزاکایا نو
زیر آسمان مه‌آلود	کنکا موشیدا سو
دنباله دارد	اوبوروزوکی

«هیگوچی»، زنی با قلم موشکاف، تقدیرش چنین بود که در فقر زندگی کند و در جوانی بمیرد. او در داستان معروفش «تاکه‌کورابه» (بلوغ) و در داستانهای کوتاهش مانند «نیگوریه» (خلیج گل‌آلود) و «جوسان یا» (شب سیزدهم) به احوال مردم پرداخته و حال و هوای زندگی و احساس و آلام آدمیان را باز کرده است. از «ناتسومه سوسه‌کی» (۱۸۶۷-۱۹۱۶) و «موری اوگای» (۱۸۶۲-۱۹۲۲) پیشتر یاد شد. ایندو، هریک بشیوهٔ خود، گونهٔ «طبیعی‌گرای» داستان را که بردنای داستان‌نویسی ژاپن غلبه کرده است، نوشتند. این در آنزمان شیوه‌ای تازه و نشانهٔ گسستن از رسم و راه گذشته بود. سنت اواخر دورهٔ «توکوگاوا» در نوشتن داستان در مایه‌های طنز ملایم یا رهنمودهای اخلاقی به دورهٔ میجی

رسید. اما طبیعی‌گرایی به‌انکار این هردو زمینه برآمد و تأکید را برواقعی‌بودن و بیان احساسهای آدمی، از خوب و بد، نهاد. «سوسه‌کی» در جزء پردازی و شکافتن و شناختن شخصیت و منش و احساسها و خواسته‌های آدمهای داستان‌ش اعجاز کرده و پیداست که طبیعی‌ترین نوشته‌ها یا قطعه‌های آثارش آنهاست که به‌زندگی او بیشتر نزدیک است یا تجربه‌هایش را از مردمی که پیرامون خود می‌بیند جان می‌دهد، و بخصوص آنجا که خود را در وجود قهرمان داستان‌ش وصف می‌کند. می‌توان گفت که قهرمان محبوب داستان معروف «بوچان» (ارباب‌کوچولو)، پسری ساده و یکره که به معلمی روستایی دوردست می‌رود، یا شخصیت مسلط بر «واگهای وانکو ده آرو» (من گربه‌ام) که معلمی ساده و نزار و بینواست، هر دو تصویری از روزهای زندگی نویسنده دارند.

توجه به‌واقع‌گرایی در نثر ژاپن، مانند هرجای دیگر، با نثر بی‌پیرایه پیوند داشت و نویسندگان طبیعی‌گرا چندان به‌جلا و جلال سخن نمی‌اندیشیدند، اما شیوه‌ای ارزنده و استوار در نوشتن به‌زبان مردم و به زبان گفتار عامیانه برقرار کردند. اما این نویسندگان حقیقت را در آن چیزی می‌دیدند که برآنها واقع می‌شد. داستانها بیشتر به شیوه‌ای نزدیک شد که برای زندگینامه‌نویسی یا صحبت هرروزه و پراکنده مناسب‌تر است. زبان زیبای ادب قدیم ژاپن کمتر به‌کار گرفته می‌شد، و نیز ذهنیت احساس‌گرای سست انسجام، مایه و عنصر عمده بسیاری از داستانهای ژاپنی در قرن بیستم گردید. این وضع تا اندازه‌ای بر اثر از خود-رهاشدگی در برابر شتاب ناهنجار تجدد و فشارهای احوال زمانه بود. و نیز می‌توان بازتاب سنت نوشته‌های گزارشی (نیکو) و نوشته‌های پراکنده (زو-یهیتسو) را در این آثار آشکار دید. با اینهمه، فرهنگ ژاپن دین گرانی به پیش-داران مکتب طبیعی‌گرا و گروهی نویسندگان متأخر دارد، که ازینان «شیمازاکی توء سون» (۱۸۷۲-۱۹۴۳)، «ناگای کافو» (۱۸۷۹-۱۹۵۹)، «شیگا نائویا» (متولد ۱۸۸۳)، «تانیزاکی جونیچیرو» (۱۸۸۶-۱۹۶۵) و «آکوتاگاوا ریونوسوکه» (۱۹۸۲ تا ۱۹۲۷) برجسته‌اند. این نویسندگان و دیگران انبوه سرشاری به‌اندوخته ادب ژاپن افزودند که، ناگزیر، در کیفیت، درجات دارد اما متجدد و متعلق به‌امروز است و نیز ژاپنی است، و هنر آنها بیشتر در تلفیق این دو ویژگی در این روزگار پرتحول بوده است.

ناآرامی و نظام‌گیری سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷

آغاز بحران در دهه ۱۹۳۰

سال ۱۹۳۱ در تاریخ جدید ژاپن نقطه عطفی بشمار آمده است زیرا که در این سال نیروهای مسلح ژاپن خودسرانه در جنوب منچوری پیش رفتند و با این کار درگیری تازه‌ای برای دولت خود در خاک آسیا ساختند که سرانجام بنیاد روابط خارجی را که ژاپن در دهه ۱۹۲۰ ساخته و پرداخته بود یکسره از هم پاشید و در نهایت نیز ژاپن را به بزرگترین جنگ و شکستی که در تاریخ خود به یاد دارد، کشانید.

ژاپن در دهه ۱۹۳۰ به موج و آشوب تحول عظیمی درافتاد که مردم را به تب و تاب ملی‌گرایی افراطی انداخت و امید سعادت یافتن از راه توسعه ارضی در خارج و هوا و سودای رسیدن به ثبات و آرامش از راه ایجاد «جامعه بزرگ سعادت همبسته» در شرق آسیا بزعامت ژاپن را در آنان برانگیخت.

مسائل داخلی مانند شکست نظام پارلمانی در کارآیی نشان دادن برای اداره مملکت و در جلب اعتماد مردم، فقر و فشار اقتصادی، توسعه آموزش و دگرگون شدن الگوهای اجتماعی که زمینه‌های تغییر را بارآورد، فشارهای خارجی و جریانهای سیاست بین‌المللی که بیشتر پیامد جنگ جهانی اول بود، در گراییدن مردم به اندیشه‌ها و جریانهایی که ژاپن را محور آسیا و حتی جهان می‌شناخت و توسعه ارضی و اقدام نظامی را برای اجرای «رسالت تاریخی» ژاپن و برای اعتلا و جبران بیعدالتی و تجاوز غریبان مجاز می‌شمرد، مؤثر افتاد. سرخوردگی ژاپنی‌ها

از ممالک متحده پس از کنفرانس واشینگتن فزاینده بود. آنها این کنفرانس را کوششی از سوی غربی‌ها برای جلوگیری از رشد و پیشرفت ژاپن انگاشتند. تصویب قانون تازه مهاجرت (Exclusion) ۱۹۲۲ و وضع تعرفه گران از سوی ممالک متحده در مقابله با رکود عظیم اقتصادی، روابط ایندولت با ژاپن را هرچه تیره‌تر ساخت. در همین حال «منافع خاص» ژاپن در چین با سرسختی بریتانیا و نیز باروی کارآمدن دولت ملی و بیدارشدن مردم در چین، سد می‌شد. در اروپا با برآمدن آلمان نازی و ایتالیای فاشیست، مفهوم سوسیالیزم دولتی و سازمان اقتصادی ناحیه‌ای زمینه قبول پیدا کرده بود، حال آنکه رکود اقتصادی دموکراسیهای غربی نظام سیاسی و مالی آنها را کم‌اعتبار می‌ساخت. آسان می‌شد استدلال کرد که جهان در پنجه قدرتهای بزرگ و در استثمار کشورهای «غنی» است و ممالک «فقیر» از فرصت‌های بحق خود برای آسایش و توفیق و تعالی محروم مانده‌اند. بعقیده بسیاری از ناظران نگران در اینجا، بخت و سرنوشت ژاپن در قاره آسیا بود نه در همکاری با قدرتهای غربی، شتاب ژاپن در کار بسیج اعلائی نظامی، هم برای عزم به تاختن یک تنه و پیش‌رفت در شرق آسیا و هم نتیجه احساس روزافزون عدم امنیت بود زیرا که خود را در برابر خصومت فزاینده قدرتهای غربی تنها و بیدفاع می‌دید.

تأکید بر سیاست‌های پارلمانی در دهه ۱۹۲۰ بسیاری از ژاپنی‌ها را در موضع انفعالی گذاشت و، سرانجام، آنان را به معارضه خواند زیرا که این نوع حکومت برپایه موازنه قدرتی بود که در آن منافع بنگاههای اقتصادی و بازار بیش از گذشته وزن و اعتبار داشت، و نیز از آنرو که آن برپایه اندیشه وارداتی بود که ارزشهای سنتی حکومت را که در آن امپراتور کانون حاکمیت بود تضعیف و بنیادهای حقوق ملت و اصالت فرد را تقویت می‌کرد، و نیز از آنجا که الگوهای تازه رفتار و منش فردی و اجتماعی را فرا می‌آورد که در این جامعه ناشناخته و حتی ناپسند بود.

جزاینها، موجبات دیگری هم در کار بود: توسعه و اهمیت عظیم صنعت و تجارت که از اعتبار کشاورزی بنسبت کاست، تأثیر زمینداران را در احزاب سیاسی کاهش داد، و اقتصاد جدید با واردکردن برنج ارزان از کره و تایوان منافع کشاورز را فدای نیازهای مصرف‌کننده شهری ساخت. از سوی دیگر، نفوذها و تلاشهایی که برای کاهش هرچه بیشتر مالیات بنگاههای بزرگ تولیدی و تجاری شد، کسر در آمد دولت و نقصان بودجه نظامی را به دنبال داشت. بدینسان دو سنگر مهم ارزشهای سنتی جامعه ژاپن، یعنی روستا و ارتش، آسیب

دید و بجای آن شهرها رونق گرفت.

از سویی هم منافع سرشار صنعت کسانى را وسوسه کرد که درآمد بیحساب را به پای اسراف و تجمل، در چیزهایی که تقریباً همه بیگانه و غربی بود، بریزند. این جلوه‌فروشی‌ها توزیع نابرابر ثروت را هرچه شدیدتر نشان داد و «افکار خطرناک» مانند سوسیالیسم و کمونیسم را - که اینها هم غربی بود - توسعه داد. این پدیده‌ها و موجبات، مسأله قدیم پاسخ «درست» ژاپن به تمدن غربی را از نو مطرح ساخت. در دوره میجی بسیاری چیزها را که از نظر فرهنگ و سنت ژاپن ناپسند و بی‌تناسب بود، به‌بهانه بهایی که برای «ایمنی و قدرت» باید پرداخت، پذیرفته بودند و نیز ارزشهای بنیادی مانند نظام امپراتوری، اخلاقیات کنفوسیوسی، سنت سامورایی در حکومت و اداره مملکت حفظ شده بود. اما در سالهای میان دو جنگ جهانی چنین نمود که این ارزشها نیز روبه‌نابودی دارد و شاید که خود ژاپنی‌بودن هم‌به‌پای تجدد برود. در نظر بعضی نگران‌کننده‌تر از هرچیز آن بود که ژاپن شاید ناچار شود که هوای قدرت اول شدن در جهان و زعامت در شرق آسیا را فرو گزارد. بردهایی که ژاپن در آسیای شرقی در نتیجه سیاست‌های دوره میجی یافته بود، دو نوع بود: یکی توسعه ارضی در خاک آسیا که کره و نواحی شمال آنرا به ژاپن پیوسته، و نیز یکرشته حقوق ویژه مانند امتیاز راه‌آهن جنوب منچوری و اجاره ناحیه «لیائوتونگ» که ناحیه عمده‌ای از ایالات منچوری چین را حوزه نفوذ ژاپن ساخته بود. دیگر، در جنوب، در سرزمین اصلی چین که با نظام «بنادر موضوع پیمان» سراسر آن ناحیه بروی نفوذ اقتصادی ژاپن باز شده و در آنجا از آغاز این قرن توانسته بود خود را همتای بریتانیا، فرانسه، آلمان و ممالک متحده ببیند. در واقع نیز ظرفیت رقابت اقتصادی ژاپن در چین موجب شده بود که دیگر قدرت‌ها به‌تلاش برای جلو گرفتن از جاه‌طلبی‌های ژاپن برآیند. این اندیشه و خواست غربی‌ها در قرار و مدارهای کنفرانس واشینگتن نهفته بود که هر چند که با توفیق کامل به‌انجام نرسید، در تغییر جهت سیاست ژاپن مؤثر افتاد.

توجه و جهش عمده در سیاست خارجی ژاپن در دهه ۱۹۲۰ در جهت بهرم برداری از فرصت‌های اقتصادی در چین بود، اما مانع اصلی در پیشرفت این سیاست، بیش از رقابت قدرت‌ها، وضع سیاسی چین درآمد. پس از جنگ اول موج عظیمی از مقاومت در برابر استعمار در چین برخاست که با درخواست برای تجدیدنظر در پیمانهای تثبیت امتیاز برای قدرت‌ها و تحریم‌های ضدخارجی نمودار شد. خواستهای میهن‌پرستان چینی در نهایت متوجه بازیافتن اتحاد چین گردید.

احساسات ملی‌گرایی مؤثرتر از هر جا در حمایت از «کئومین تانگ» (Kuomintang) که «چانگ‌کایشک» رهبری آنرا داشت جلوه‌گر شد و او در پایگاهی در جنوب چین به‌مرکز و شمال لشکر راند و تلاش برای اتحاد چین را آغاز کرد. بدینسان او از دو سو به‌معارضه با منافع ژاپن برآمد: نخست آنکه خواست تجدیدنظر در همه امتیازهای داده شده به بیگانگان در چین محتمل و نزدیک می‌نمود، که عمده آن پیمان‌هایی بود که بنادر چین را به‌روی قدرت‌ها گشوده بود. دوم آنکه با احتمال غلبه او بر «چانگ تسو - لین» سرکرده محلی منچوری تسلط ژاپن را که از چندی پیش در اتحاد با این امیر موقع ممتازی در منچوری یافته بود، تهدید نمود. این تهدید، گذشته از منافع ژاپن، متوجه موضع بین‌المللی او هم که با دشواری و تلاش بسیار از زمان پیمان‌های نابرابر فراهم شده بود، می‌شد بسیاری از ژاپنی‌ها چنین می‌دیدند که وارد شدن در همکاری جهانی و تعلق به نظام «پیمان‌ها» و موازین بین‌المللی ساخته و پرداخته غرب، موضع ژاپن را در خاک آسیا به‌خطر انداخته است و نا‌خشنودی آنها از این نظام، مانند جنبه‌های دیگر تمدن غربی، فزاینده شد.

آگاهی و حساسیت مردم ژاپن به‌آنچه که در کشور و جهان پیرامون آن می‌گذشت نتیجه پدیده‌های بسیار بود. آموزش همگانی که ژاپنی‌ها را نخستین ملت باسواد آسیا کرد، امکان داد تا عامه بوسیله مطبوعات به‌حرکت آیند. نظام وظیفه افق دید جوانهای روستایی را که در هر جای کشور خدمت می‌کردند، باز کرد. پیشرفتهای صنعتی، مملکت را با شبکه ارتباطی بهتر بهم پیوست و همگنی در آداب و گویش و رفتار را بیشتر ساخت. آزمون حکومت مشروطه نیز مسئولیت‌ها و علائق رهبران جامعه را افزایش داد و، سرانجام، جنگ‌های موفق ژاپن بار آمد و هم فزاینده اعتماد به‌نفس ملی بود.

انجمن‌های میهنی

همراه با رشد ملی‌گرایی، ناسیونالیزم افراطی هم پیدا شد. ملی‌گرایان تندرو نگران بودند که ژاپن دارد بیش از اندازه «غربی» می‌شود، و ازینرو آنها در مبارزه در راه آرمانشان به‌سنت‌های قدیم متوسل شدند. اینان پیوسته به‌دولت و مردم ژاپن فشار می‌آوردند که در خارج توسعه‌طلب باشد و در داخل پایبند سنت. آنها از بی‌عدالتی غربی‌ها درباره ژاپن رنجیده بودند. پیش از عروج نظامیگری در میانه دهه ۱۹۳۰ این اندیشه و رفتار را می‌شد در میان اقلیت عمده و مؤثری از ژاپنی‌ها

که میراثدار مردان صاحب عزم و با جوهر سالهای پایانی دوره «توکوگاوا» شناخته می‌شدند، یافت. آنها در گروه‌ها و جمعیت‌هایی که «انجمن‌های میهنی» نامیده می‌شدند راهی برای رسیدن به آمال خود یافتند.

نخستین انجمن‌های میهنی که فعالیت مخفی داشتند، مانند «گن یو» (انجمن اقیانوس سیاه) که در سال ۱۸۸۱ ایجاد شد یا «کوکوریوکای» (انجمن امور یا اژدهای سیاه) که در سال ۱۹۰۱ بنیاد گرفت، در اصل در هدف‌هایشان دست راستی نبودند. این هر دو نهضت زبندگان بودند که هدف توسعه و گسترش منافع ژاپن در خارج، بویژه در کره و منچوری، را داشتند. هدف انجمن امور «نوکردن نظام حکومت، پیش‌بردن سیاست خارجی توسعه‌خواه در خارج، تحول در سیاست کشور برای تأمین سعادت مردم و برقرارکردن یک سیاست اجتماعی برای حل مسائل میان کار و سرمایه» بود.

از دهه ۱۹۲۰ و با بالاگرفتن تب و تاب اجتماعی، این انجمن‌ها متوجه مسائل داخلی شدند و زنگ خطر را علیه «افکار خطرناک» به صدا درآوردند. در اینحال انجمن‌های تازه میهنی که آرمان تعادل داخلی و ملی‌گرایی داشتند نیز بنیاد گرفتند. «انجمن میهنی ژاپن» (نیهون کوکوسویی‌کای) در سال ۱۹۱۹ بوسیله «توکونامی تاکه‌جیرو» وزیر کشور کابینه «هارا» و دیگر اعضای رهبری «سی‌یوکای» ایجاد شد تا دیوانسالاران و صاحبان سرمایه و صنعت را در یک هدف که خواستار تعادل میان کارگر و کارفرما و انکار سیاست‌های تند و نیز وحدت ملت برکانون امپراتور بود، گرد آورد. تأسیس انجمن‌های جدیدتر، مانند این و «کوکو هونشا» (انجمن بنیاد ملی، از سال ۱۹۲۴) بیشتر برای این بود که ژاپن را از خطرهای سوسیالیسم نگهدارد. «انجمن بنیاد ملی» بویژه نفوذ و اعتبار خاص داشت و افراد برجسته‌ای از مقامهای کشوری و لشکری و حزبی و اقتصادی در میان اعضای آن بودند.

اما تا دهه ۱۹۳۰ مایه تازه‌ای به اندیشه گروه‌های راست‌گرا با رشد و با شدت گرفتن مسائل داخلی و خطیرشدن موقع بین‌المللی ژاپن این باور که «تجدید سازمان ملی» موازی خطوط سوسیالیسم دولتی ناگزیر است، در سر کسانی، بویژه آنها که در بنیادهای نظامی بودند، افتاد و این احساس بالا گرفت که کار «احیای میجی» هنوز به انجام نرسیده و جنبشی دیگر یا نهضت «احیای شووا» بایسته است. گذار اصلی این جریان تنفر از بیگانه، تمرکز برکانون امپراتور و حساسیت درباره آسیا بود. انجمن امور در بیان‌نامه‌ای که در ۱۹۳۰ بمناسبت سی‌امین سالگرد بنیادش داد، می‌گفت: «امروز پادشاهی ژاپن به دوره خطیری

وارد شده است که جمعیت اعلاى همه ملت را بایسته می‌سازد. ما از همان ابتدا بروفق رسالت امپراتوری برای گسترش در خارج بمنظور حل مسأله اضافه جمعیت کشورمان کوشیده‌ایم و هم در آنحال خواسته‌ایم تا حامی و مشوق مردم شرق آسیا باشیم ... اما با ملاحظه جریانهای اخیر بین‌الملل می‌بینیم که بنیادی که بوسیله «میجی کبیر» برپا شده بود دستخوش ویرانی تند است... پس مصمم شده‌ایم تا میدان فعالیت خود را بازتر کنیم ... مرامنامه ما اینست:

اصول مرامی: ما معتقد به حاکمیت آسمانی (تنو شوگی) می‌باشیم. ما بر پایه تعالیم اساسی بنیاد امپراتوری، در پی توسعه نفوذ امپراتوری به همه مردمان و همه‌جا و ساختن عظمت بنیاد حاکمیت ملی ژاپن هستیم.
برنامه اساسی ما:

۱- با توسعه و پیشرفت طرح کبیر بنیادگذاران میهنمان، طریقت اعلا (تائو)ی فرهنگ شرقی را گسترش خواهیم داد، تعادلی از فرهنگ‌های شرقی و غربی خواهیم ساخت، و رهبری را در میان مردم آسیا به‌دست خواهیم گرفت.
۲- به‌بسیاری از رذیلت‌ها، مانند قانونمداری دروغین که آزادی مردم را محدود می‌کند، راه حل سلیم را جلو می‌گیرد، کارآیی در امور عمومی و خصوصی را مانع می‌شود و معنای واقعی حکومت مشروطه را از میان می‌برد، پایان خواهیم داد...

۳- نظام اداری را زیر و رو و بازسازی خواهیم کرد.

۴- روح خدمت سربازی امپراتوری را به سربازان و ملوانان خواهیم دمید.

۵- در نظام آموزش کنونی اصلاح بنیادی خواهیم کرد.»

سازمانهای افراطی کوچکتر وضع دیگر داشتند و در حاشیه سیاست می‌گشتند و برای گردش کار خود به سهمیه و پرداختهای غیر اعضا وابسته بودند که به‌هرشیوه و شگردی می‌گرفتند. قوام و انسجام آنها بمایه نفوذ سرکرده‌های منفرد بود. بیشتر اینها تفاوت چندان با دسته‌های چماقدار نداشتند منتها شعار و ترکیبشان رنگ میهنی داشت و گاه که در تأثیر و تابع مردان خطرناکتری می‌شدند شیوه و رفتار آنها نیز مانند عقایدشان، شدت و خشونت می‌یافت.

«کیتا ایکی» نویسنده انقلابی معروف که سرانجام در سال ۱۹۳۷ برای شرکتش در توطئه کودتایی که عقیم ماند اعدام شد، چنانکه در سخن از نظامیگری در مبحث پیش اشاره شد، نظریه و شیوه خشونت را القاء می‌کرد. او همراه با «اوکاوا شومی» در سال ۱۹۲۱ «یوزونشا» (انجمن صیانت جوهر ملی) را بنیاد کرد که الگوی بسیاری از انجمن‌های همانند شد. سهم و تأثیر «کیتا» در ساخت و

پرداخت اصول مرامی این نهضت بود که شرح آن در کتابی که او در سال ۱۹۱۹ در سی و پنجسالگی زیرعنوان «برنامه کلی تجدید سازمان ژاپن» نوشت، آمده است. این کتاب، با آنکه پلیس انتشار آنرا ممنوع کرد، بزودی او را به شهرت رساند. «کیتا» در کتاب خود خواستار یک بازنگری و دگرگونی تند در جامعه در جهت مناسب ساختن ژاپن برای به دست گرفتن رهبری آسیا، که آنرا نزدیک می دانست، شده بود: مصادره داراییهای شخصی بیش از یک میلیون ین، ملی کردن صنایع عمده، مقررشدن هشت ساعت کار در روز، ضبط و توزیع دوباره املاک خصوصی بارزش بیش از ۱۰۰۰۰۰ ین و حکم امپراتور در سلب مالکیت از خاندان سلطنت. همه این کارها می بایست با یک کودتای نظامی انجام شود که کشور را از رهبری موجود - سیاسی، اقتصادی و اداری - پاک خواهد ساخت و بجای آن حکومتی برپایه ارتباط مستقیم امپراتور و مردم بنیاد خواهد کرد. این بنیاد به ژاپن امکان خواهد داد که در امور خارجی با شدت و قوت بیشتری رفتار کند. توجیه «کیتا» این بود که ژاپن بنام عضو ملل مستضعف دنیا وظیفه دارد که از کشورهای دارا مانند بریتانیای میلیونر و روسیه ملاک داد بستاند. این کار را با سیاست توسعه ارضی در خاک آسیا و حمایت از منافع آسیایی ها در همه جا در برابر غرب، می توان کرد.

دیگر رهبران ملی گرای تندرو نیز عقاید مشابهی در پیش می نهادند. در ۳ سپتامبر ۱۹۲۱ «آساهی هنگو» از رهبران «شین شو گیدان» سپاه راستی ارض مقدس) رئیس زایباتسو یاسودا را ترور کرد. او بیان نامه ای از خود بجا گذاشته بود که در آن آمالگرایان هوادار خود را به انجام رسالت «احیای تایشو» می خواند و می گفت: «۱- میلیونرهای خیانتکار را به خاک بسپارید، ۲- احزاب سیاسی موجود را در هم بکوبید، ۳- مقامات عالی و اشراف را به گور بفرستید، ۴- حق رأی همگانی را تحقق بخشید، ۵- وراثت مقام و ثروت را ملغی کنید، ۶- زمین ها را ملی کنید و زارعان اجارمدار را آسوده سازید، ۷- همه ثروتهای بیش از ۱۰۰۰۰۰ ین را ضبط کنید، ۸- بنگاههای بزرگ اقتصادی را ملی کنید، ۹- خدمت نظام را به یکسال کاهش دهید. همقطاران! امیدوارم به اصول اعتقادی من و فادار بمانید. حرف ننزید، به هیجان نیایید و جلوه نفروشید. فقط بدرید و بکوبید و بکشید.»

اما عقاید «گن دو سی کیو»، مبشر یک انقلاب دهقانی که روستا را هسته و کانون زندگی سیاسی و نیز حیات اقتصادی می دید، با دیدگاه «کیتا» و نظریه پردازان مانند او بسیار تفاوت داشت. او نیز بر اهمیت امپراتور در حاکمیت ملی

تأکید می‌نهاد و رسالت تاریخی ژاپن را در بیرون مرزها قبول داشت، اما بجای ملی‌کردن صنعت خواستار نابودساختن آن بود، زیرا که آنرا مظهر استثمار روستا بنفع شهر می‌دانست. او متوجه استقلال و خودکفایی روستا بود و مرکزیت، بوروکراسی و بنیادها و چیزهای غربی را منفور می‌دید.

عقاید «گندو» نیز نخست در سال ۱۹۱۹ انتشار یافت و بوسیله سازمانی که او در سال ۱۹۲۰ بنیاد کرد تبلیغ می‌شد. این گروه‌ها همه گرایش افراطی داشتند اما هریک بگونه‌ای از زمینه نارضایی اجتماعی بهره می‌گرفتند.

ملی‌گرایان و نظامیان

تفاوت منش و منافع میان انجمن‌های میهنی مانع آن بود که در طرح و پیشنهاد برنامه سیاسی واحدی به توافق و همکاری برسند. شمار اندک اعضاء و نداشتن عواید منظم نیز آنها را از تأثیر می‌انداخت. از سویی هم تعصب‌های ضدسرمایه‌داری و ضدغربی که شیوه اندیشه بیشتر اعضای این گروه‌ها بود همانند عقاید کسانی می‌نمود که توانائیشان در جهت دادن به سیاست سرانجام به ظهور و ثبوت رسید. اینان افسران جوان نیروهای مسلح و بویژه ارتش (نیروی زمینی) بودند. بسیاری از اینها در دهه ۱۹۲۰ از قشرهای تازه اجتماعی و از خانواده‌های میانحال خرده مالک و کارمند و پیشه‌ور به خدمت نظام آمده بودند و بپایه اشراف‌زادگان به‌نظام موجود وفاداری نداشتند، اما باز نمی‌خواستند که وسیله مقاصد کمونیسم یا قشر نادار شهری شوند. این نظامیان بیشتر آماده پیوستن به راست افراطی و تأثیر پذیرفتن از نارضایی برآمده از دگرگونی و فشار اقتصادی بودند. آنها خود نیز خرسندی از اوضاع نداشتند و تسلط غیرنظامیان برکارها و سیاست‌بازی احزاب را مایه تنزل اعتبار خود می‌دیدند. سیاست مسالمت و حسن همجواری و کاهش بودجه نظامی، آینده خدمتی آنها را تهدید می‌کرد و، سرانجام، ثروت و تجمل قشر ممتاز اقتصادی، بویژه در شهرها، در برابر حقوق اندک و سختی‌کشی و قناعتی که جامعه از سربازان انتظار داشت در نظر آنان ناسازگار و غریب می‌نمود.

پس، شماری ازین افسران با نهضت‌های ملی‌گرا سر و سری یافتند و از آن میان بعضی با تندگرایانی چون «کیتا ایکی» و «اوکاوا شومی» تماس گرفتند و به‌ایجاد سازمانهای مشترک با غیرنظامی‌ها پرداختند. زمینه برای ورود نظامیان به سیاست آماده بود و بویژه فرماندهان ارتش و نیروی دریایی وسایل نفوذ

مؤثر داشتند مثل آموزش نظامی و اداره نواحی زیر تسلط ژاپن در خارج. نیرو-های مسلح همچنین از طریق سربازگیری و سازمان ذخیره وسیع، قشر فزاینده‌ای از مردم را زیر تأثیر در می‌آورد. لشکریان از جادوی اعتباری که وقتی پایگاه و فضیلت والای طبقه سامورایی را در ذهن مردم می‌ساخت، بهره می‌بردند. افسران، برخلاف «سیاستگران فاسد» منزله از مطامع شخصی و فراتر از بازیهای سیاست و سرشار از احساس مسئولیت برای رفاه مردم و امنیت کشور شناخته می‌شدند. تا پایان دهه ۱۹۲۰ «مسئله افسران جوان» در نیروهای مسلح و بخصوص در نیروی زمینی نمود یافته بود. افراطی‌ها در ارتش دو زمینه فعالیت یافتند: یکی فرماندهی نسبه مستقل «کوانتونگ» در منچوری و دیگر «انجمن‌های سری» تازه بنیاد شده.

نام این انجمن‌های سری ماهیت ناسیونالیستی هدفهایشان را نشان می‌دهد: انجمن «جیمو» (جیموکای)، حزب شمشیر آسمانی (تن‌کن‌تو)، اخوت خونی (کنتسومیلان)، انجمن شکوفه (ساکوراکای). انجمن اخیر که بوسیله سرهنگ دوم «هاشیموتو کینگورو» و از افراد نیروهای زمینی و دریایی در سپتامبر ۱۹۳۰ سازمان یافت، در اوج فعالیت خود یکصد عضو داشت. همه افسران از درجه سرهنگ دوم به پایین اما در مناصب حساس. دو پنجم آنها از وزارت جنگ و ستاد کل بودند و حدود همین عده از مدارس نظامی و بقیه از واحدهای لشکری مستقر در توکیو. این نخستین انجمنی بود که به خشونت و طغیان برخاست. در نوشته‌ها و گفته‌های میهن‌پرستان تندرو دو اصطلاح مکرر بود: یکی «کودو» یا «طریقت امپراتوری» و دیگر «شووا ایشین» یا «نهضت شووا». این هر دو حاکی از سهم و پایگاه خاص امپراتور در بنیاد سیاسی کشور بود اما هیچیک سیاست و برنامه اجرایی دقیقی ارائه نمی‌کرد. «طریقت امپراتوری» اشاره به هدف والا و تلاش مقدس بنام امپراتور برای بازگرداندن ارزشهای سنتی داشت. «نهضت شووا» رویدادهای ایندوره را با حوادث قرن نوزده و نهضت «احیای میجی» پیوند می‌داد و می‌خواست تا جنبش دوباره‌ای در سال ۱۹۳۰ دوره پادشاهی «شووا»، مانند آنچه که در سال ۱۸۶۸ بود، انجام شود. اقدام قاطع و براندازنده اینبار می‌بایست علیه کسانی صورت گیرد که مظهر فساد در ژاپن قرن بیستم بودند، یعنی مؤسسات بزرگ اقتصادی - بخصوص «زایباتسو»ها، سیاست‌بازان حزبی و دیوانسالاران دستیار آنها.

بنوشته یکی از پژوهندگان تاریخ ایندوره ژاپن (J. W. Hall) مایه‌های قیام دست راستی در دهه ۱۹۳۰، که مورخان ژاپنی آنرا «دره تاریک» (Kurai

(Tanima) نام داده‌اند، آماده بود : «دستگاه زیارتگاههای شینتو که از حمایت دولت برخوردار بود، پایگاه آیینی برای بازگشت به باور تعبدی به‌ویژگی و بی-همتایی تاریخی ژاپن به‌دست داد. شماری از انجمن‌های سری و میهنی راه و وسیله گسترش اندیشه‌های ملی‌گرایی افراطی و ژاپن پرستی (ژاپنیست) و نیز افکار تازه سوسیالیزم دولتی را فراهم کردند، و نیروهای مسلح بیرون از تسلط مقامات کشوری، در داخل و خارج ژاپن وسیله‌ای نیرومند برای دنبال کردن این هواها بود.» حکومت میجی آگاهانه از شبکه زیارتگاههای شینتو برای پیشبرد نهضت استفاده کرده بود. در سال ۱۸۷۱ این زیارتگاهها از کمک دولت بهره‌مند و به دوازده رده درجه‌بندی شدند که زیارتگاه «ایسه» در رأس و زیارتگاههای کوچک روستایی در پایین این مراتب بود و روحانیان شینتو رسماً به تصدی این امکانه منصوب می‌شدند. الهیات شینتو و اساطیر مربوط به بنیاد ملی ژاپن و تبار و پایگاه آسمانی امپراتور در مدارس در درس اخلاق («شوشین») یاد داده می‌شد. بدینسان مایه‌های «پرستش امپراتور» که در احترام به تصویر امپراتور و خواندن عبادی «فرمان امپراتور درباره آموزش» در مدارس نمود داشت، زنده نگهداشته شد و وسیله تقویت همبستگی ملی گردید. شینتو جوهری عرفانی و مبنایی فرهنگی به مکتب میهن‌پرستی ژاپن داد.

استقلال و خودسری در ارتش بیشتر ازینجا پیدا شد که در نظام تازه کابینه مقرر شده بود که وزیران ارتش و نیروی دریایی از افسران شاغل باشند. ازینرو هیچ کابینه‌ای نمی‌توانست بی‌وزیران نظامی که منتخب و نماینده نیروهای مسلح بودند، تشکیل شود یا روی کار بماند. پس افسران ارشد پی‌بردند که برای اجبار هر کابینه‌ای به‌خواست ارتش، کافی است که وزیر نظامی را از آن بیرون ببرند یا دولت را به آن تهدید کنند، یا از تشکیل دولتی که با ترکیب آن به‌رهبانه موافق نبودند، جلو گیرند. کار چنان بالا گرفت که تا سالهای دهه ۱۹۳۰ غلبه نظامیان بر قدرت دولت بصورت سنت درآمد و در واقع اراده و مقاصد افسران ارشد و متنفذ ارتش برسیاست ژاپن تسلط داشت. در اینحال افسران ارشدخود نیز زیر فشار افسران جوان خشک فکر و متعصب بودند، هرچند که باینوسیله می‌توانستند کابینه‌ها را تهدید و وادار به‌قبول نظر خود کنند. وزیر جنگ در مخالفت با موضوعی در کابینه بهانه می‌کرد که اگر نظرش پیش نرود حفظ نظم و انضباط در ارتش غیرممکن خواهد بود.

بحران اقتصادی به‌جنبه‌های انقلابی ناسیونالیزم افراطی اهمیت بیشتری داد. در سالهای ۳۰-۱۹۲۹ شکست نظام مالی و تجاری امریکا افت اقتصادی

ناگهانی در سطح جهان پدید آورد که بتندی در تنزل شدید بازار تقاضا برای ابریشم ژاپن نمودار شد. در سال ۱۹۳۱ شاخص بهای ابریشم خام (برپایه ۱۰۰ در سال ۱۹۱۴) به ۶۷ تنزل کرده بود که در مقایسه با شاخص ۱۵۱ در سال ۱۹۱۹ و ۲۲۲ در سال ۱۹۲۵ مصیبت‌بار بود. دهقانان هم اکنون از تنزل قیمت برنج لطمه دیده بودند. در نیمه دوم سال ۱۹۳۰ قیمت برنج باز هم پایین آمد و از ۳۱ ین در هر «کوکو» به ۱۸ ین رسید. تقاضا برای محصولات پنبه‌ای ژاپن نیز در بازار خارج سقوط کرد و بیکاری گسترده در صنعت نساجی، دختران کارگر را وادار ساخت تا به روستاهای خود بازگردند. این همه به فقر گسترده در دهات کشید. در شمال و شمالشرق ژاپن، که همراه با «کیوشو» حوزه‌های مطلوب سربازگیری برای ارتش بود، وضع از همه‌جا بدتر می‌نمود، و از آنجا که بسیاری از افسران جوان هم از خانواده‌های محروم آسیب‌دیده آمده بودند، ناداری و نارضایی در روستا بسرعت به ناآرامی نظامیان از هر رده و درجه انجامید.

نظامیگری و توطئه مارس ۱۹۳۱

در رده بالای ارتش درینکه چگونه باید با این دشواریها روبرو شد، دوگانگی و اختلاف‌نظر وجود داشت. بیشتر افسران ارشد هنوز پرداختن به امور سیاسی را در حد کار خود نمی‌دانستند. اما در میان اقلیتی از افسران که اقدام ارتش را می‌خواستند، دو گروه ممتاز بود: یکی گروه «طریقت امپراتوری» (کودو) که بر محور ژنرال «آراکی سادائو» و ژنرال «مازاکی جینزابورو» ایجاد شده بود و به آراء «کیتا ایکی» دلبستگی نشان می‌داد، هرچند که تأکید خود را بر موازین وفاداری، روحیه و اخلاق می‌نهاد نه بر لزوم دگرگونی بنیادی. گروه دیگر، که از سوی مخالفانش «جناح سلطه» (توسی) نام گرفته بود، از جهتی انقلابی‌تر بود، هرچند که نه بشیوه «کیتا» یا «اوکاوا». این گروه بیشتر از افسران رسته پیاده ستاد، مانند «ناگاتا تتسوزان» و «ایشیورا کانجی» ساخته شده بود که نگرانی از وضع سیاسی و اقتصادی آنها را بیشتر متوجه یک رشته ضابطه‌های سلطه جویانه بر حکومت کرد که پیش از هرچیز به این منظور بود که ژاپن را برای یک جنگ سراسری بسیج کند. یکی از پژوهندگان ژاپنی جریان نخست را که در سوی حمله به سرمایه‌داری و نظام پارلمانی موجود بود «فاشیسم از پایین» خوانده است، و جریان دوم را «فاشیسم از بالا» :

(Maruyama Masao, Thought and Behaviour in Modern Japanese Politics, London, 1963, Pp 23 - 83).

افسران گروه «توسی» می‌خواستند با سرمایه‌داران و دیوانسالاران در نظام موجود همکاری کنند بشرط آنکه به‌هدف آنها برای رسیدن به قدرت ملی تقدم داده شود، و بسیاری از مردان کار را با خود هم‌جهت یافتند: رهبران «زایبا-تسو» بامید آنکه منافع تجاری خود را هرچه بیشتر نگهدارند، دولتمردان باین باور که ازینراه می‌توانند قدرت و ثبات کشورشان را حفظ کنند و دانشمندان و نویسندگان که به نظریه‌پردازی براین‌پایه آغاز کردند.

همه این گروه‌ها هدف خود را نجات ژاپن از بن‌بست می‌دیدند، اما در راه رسیدن به آن اختلاف داشتند. در زمینه داخلی، تفاوت نظر برسر بیش و کم دگرگونی بود که در بنیادهای مملکتی و در رهبری ژاپن می‌بایست داد. درسیاست خارجی اختلاف نظر مهم‌تر می‌نمود.

نخستین درگیری عمده برسر آمادگی دولت «مین سی‌تو» برای مذاکره دربارهٔ تحدید تسلیحات ژاپن پیش آمد. پیمان دریایی ۱۹۳۰ لندن که ترتیبات ساخته و پرداخته کنفرانس ۱۹۲۲ واشینگتن را تأیید نمود و در بعضی جهات توسعه داد، با حمایت وزیر دریاداری و در برابر مخالفت رئیس ستاد نیروی دریایی امضاء شد، و در مرحله تصویب نیز بامخالفت روبرو گردید، اما کابینه پشت سر نخست‌وزیر، «هاماگوچی»، محکم ایستاد و آنرا گذراند. در نظر افسران نیروهای مسلح و بخصوص ستاد، این تصمیم از جهت نحوه اتخاذ آن و هم از جهت نفس عمل جای ایراد داشت. از نظر نحوه تصمیم این مسأله مطرح بود که دو وزیر نیروهای مسلح و رؤسای دو ستاد هریک وظایف مشخص و معینی داشتند که از یکسو مدیریت و از سوی دیگر برنامه‌ریزی بود. وزیر جنگ و نیروی دریایی که عضو کابینه بودند می‌بایست پیشنهادهای نیروهای مسلح را به‌تأیید دولت برسانند و وجوه لازم برای اجرای آنرا بگیرند. بیشتر نظامیان در حد این‌وزیران و حتی دولت نمی‌دانستند که در اموری که اساساً جنبه عملیاتی دارد رئیس ستاد را ندیده بگیرند. اما در امضاء و تصویب پیمان دریایی لندن نظر رئیس ستاد نیروی دریایی نادیده گرفته شد و حتی او و ادار به‌استعفا گردید.

اما از نظر عملیاتی اعتقاد افسران نیروهای مسلح آن بود که ژاپن نباید هیچگونه موافقتنامه بین‌المللی را که آزادی عمل او را در شرق دور و اقیانوس آرام محدود می‌کند، بپذیرد، هرچند که این ترتیب بیکسان برای رقبای دریایی هم محدودکننده باشد. قبول نسبت و اصل ۵، ۵، ۳ برای کشتیهای بزرگ، که اکنون دربارهٔ کشتیهای کوچک نیز مقرر شده بود، به تضعیف دفاع دریایی در برابر ممالک متحده، که افسران نیروی دریایی دیرزمانی بود که او را رقیب مقدر

ژاپن می‌شناختند، تعبیر شد.

ریشه این احساس در بی‌اعتمادی میان ژاپن و قدرتهای انگلوساکسون بود. ژاپنی‌ها، بخصوص پس از واقعه ۲۱ درخواست در سال ۱۹۱۵، از توسعه‌طلبی رقابت‌آمیز ممالک انگلوساکسون نگران بودند. در واشینگتن در ۱۹۲۲ و بیش از آن در لندن در ۱۹۳۰ نشانه‌های روشنی از صف‌بندی انگلیس و آمریکا در برابر ژاپن دیده می‌شد. بسیاری از ژاپنی‌ها بحث در مسئله برابری نژادی در ورسای و قانون مهاجرت آمریکا در سال ۱۹۲۴ را قرینه آن یافتند که نژاد و فرهنگ در روابط بین‌المللی عوامل تعیین‌کننده‌اند و هشدار روزافزونی درباره سیاست‌های نژادی می‌گرفتند. پس در بخش مهمی از ارتش این احساس قوی بود که اگر وعده همکاری غربی‌ها قیود و اولویت‌هایی داشته باشد که ژاپن نپذیرد و یا از عهده برنیاید، باید تنها به‌اتکای قدرت خود آماده یافتن تفوق منطقه‌ای باشد. از همان هنگام جنگ اول شماری از نظامیان در اندیشه روابط استوارتر با آلمان و گسستن اتحاد با انگلیس و حضور قویتر در آسیا بودند و می‌خواستند برای روزهای دشوارتر آینده آماده باشند. اگر کار بر این مدار رود که منابع جهان در دست امپریالیستهای غربی بیفتد، که آنها ژاپن را از آن محروم خواهند داشت، پس ژاپن باید خود وارد کارزار شود. این معادله را ژنرال «ایشیوارا کانجی» کارشناس برجسته و شیفته جنگ بدقت ساخت و پرداخت و یک «نظریه برخورد جهانی» از آن درست کرد. «ایشیوارا» چنین می‌دید که پیشرفت تکنولوژی مبارزه‌ای را برای تسلط منطقه‌ای و در نهایت برای رهبری جهان پیش خواهد آورد. بهره‌برداری از تکنولوژی مستلزم برنامه‌ریزی متمرکز دولتی حتی در گستره‌ای وسیع‌تر از آماده‌سازی در آلمان دوره جنگ است. قدرت هوایی، که نمودار آن هواپیماهایی است که بتوانند کره زمین را بی‌تجدید سوخت‌گیری دور بزنند، سرنوشت نهایی را معین می‌کند و پیروزی و اتحاد جهانی را فراهم می‌آورد. این مبارزه میان ممالک متحده که رهبر تمدن غربی است و ژاپن که رهبر آسیاست، خواهد بود. ژاپن بمنظور آماده‌شدن برای این مبارزه باید که در ایجاد مدیریت دولت بر صنایع، در استقرار حکومت نظامیان و در بنیادکردن یک حزب عامه بکوشد. ژاپن در این کار باید از تحکیم تسلط خود بر منابع طبیعی و انسانی شمالشرق آسیا آغاز کند که نخستین گام آن گرفتن «منچوری» خواهد بود و سپس بهم پیوستن و یکپارچه‌کردن شمال چین و شرق سیبری و از آن پس باید به‌ایجاد امپراتوری صنعتی لازم برای درافتادن با آمریکا پرداخت.

براین زمینه بود که امضای پیمان دریایی لندن که بظاهر غلبه حکومت غیر-

نظامی برسیاست‌گرایی نیروهای مسلح می‌نمود، موج ناآرامی را به راه انداخت. یک نتیجه این آشوب، تیراندازی به «هاماگوچی»، نخست‌وزیر، در ماه نوامبر بود که او سال بعد در اثر زخم آن درگذشت. این سوء قصد بوسیله جوانی صورت گرفت که وابسته به‌انجمن میهنی نسبة گمنامی بود و بنظر نمی‌رسید که جزئی از توطئه‌ای بزرگتر باشد و موقتاً اثر عمده‌ای در وضع سیاسی نداشت زیرا که در ماه آوریل ۱۹۳۱ «واگاتسوکی ریجیرو» بنام نخست‌وزیر و رهبر حزب، جانشین «هاماگوچی» شد. اما گروهی از افسران اینک وضع را برای انجام مقاصد خود مناسب دیدند.

نخستین حرکت در اوایل سال ۱۹۳۱ صورت گرفت و در آن اعضای «انجمن شکوفه» (ساکوراکی) بهدایت سرهنگ دوم «هاشیموتو» در ائتلاف با دست راستیهای تندرو غیرنظامی برهبری «اوکاوا شومی» به‌میدان آمدند. در نقشه «اوکاوا» نخست یکرشته آشوب و بمب‌گذاری تدبیر شده بود که وسیله غیر-نظامی‌ها سازمان داده و با اسلحه و مهماتی که ارتش در اختیار می‌گذارد انجام شود، و پس از آن اعلام حکومت نظامی و استقرار یک دولت نظامی بریاست ژنرال «اوگاکی». دانسته نیست که «اوگاکی» و دیگر افسران ارشد تا چه اندازه آگاهی قبلی ازین طرحها داشتند، اما اینکه آنها در مارس ۱۹۳۱ و درست مقارن اجرای توطئه، دستورهایی برلغو آن دادند می‌رساند که فقط در آخرین لحظه‌ها از جزئیات کار اطلاع یافتند و خود را تند کنار کشیدند.

درگیر بودن افسران ارشد در توطئه، صرفنظر از کم و زیاد آن، اقدام علیه دیگران را دشوار کرد. از سویی هم تردید و دودلی آنها توطئه‌گران را متقاعد ساخت که در تلاش دوباره خود تأکید و فشار را بر رهبری ارتش بگذارند و نقشه توطئه بعدی در همان سال را براین اساس چیدند. اینبار هم «هاشیموتو» و «اوکاوا» طراحان توطئه بودند، اما اکنون ژنرال «آراکی سادو» را برای انتصاب در نظر داشتند. در این نوبت هم می‌بایست سربازان در مرحله مقدماتی به عملیات بپردازند. مثلاً قرار بود کابینه در هنگام اجلاس با حمله هوایی از میان برود، و در آشوبی که به‌دنبال آن می‌آید یک لشکر گارد برای حفظ نظم فراخوانده شود، و تا هنگامی که حکومت نظامی اعلام نشده است ارتباط وزارت جنگ با خارج قطع باشد. این توطئه بروز داده شد و طراحانش در ماه اکتبر دستگیر شدند، اما طبیعت ملایم مجازاتهایی که برای آنها معین شد نشان داد که فرماندهی ارتش هنوز خواهان سختگیری برای حفظ انضباط در نیروهای مسلح نیست.

نافرمانی در ارتش و واقعه منچوری

نرمش فرماندهان در برابر نافرمانی افسران توطئه‌گر یکی برای آن بود که خود در اندیشه بودند تا عملیات نفوذی را در خاک آسیا، بروشهایی که به‌اندازه شیوه‌های «هاشیموتو» «شورشی» بود، انجام دهند. دیرزمانی در حلقه‌های نظامی، و بویژه در لشکر «کوانتونگ» که برای حفاظت از منطقه راه آهن جنوب منچوری در آنجا مستقر بود، این زمزمه بود که از مخاطره‌ای که قدرت فزاینده «کئومین تانگ» در چین برای ارتش ژاپن در منچوری دارد باید با زور جلو گرفت. در سال ۱۹۲۸ بعضی از افسران ستاد لشکر «کوانتونگ» با اسباب چینی قتل سرکرده محلی منچوری کوشیده بودند تا بهانه‌ای برای مداخله پیدا شود. در آن هنگام توکیو از درگیر شدن خودداری کرده بود، اما گروههایی از نیروی زمینی هنوز همان هواها را داشت. نظریه «ایشیوارا کانجی» درباره مقدر بودن یک جنگ سراسری و تمام‌عیار با ممالک متحده، اسلحه‌ایدئولوژیکی نیز به این افسران داد و در سال ۱۹۳۱ زمان برای اجرای این طرح مناسب نمود زیرا که چین دستخوش سیل و توفانهای بزرگ در دره «یانگ تسه» شده و بریتانیا و امریکا درگیر دشواریهای اقتصادی در داخل بودند.

افسران جوان تندرو اینک با پشت سر گذاشتن چند تجربه توطئه و تمرّد گستاخ شده و آسان آماده نافرمانی و اقدام خودسرانه بودند. واقعیت این وضع در خارج از ژاپن دانسته نبود و هرگاه که دولت خود قربانی توطئه و نافرمانی می‌شد خارجی‌ها او را دورو و بدمنش می‌شناختند.

لشکر زبده «کوانتونگ» در منچوری زمینه خاصی ازینگونه نافرمانی «میهن-پرستانه» بود که نتیجه‌ای بسیار پردامنه و وخیم داشت. حضور این لشکر در اصل برای حفاظت از راه آهن منچوری و اختیارات کشوری بظاهر در دست افسران چینی بود. با اینهمه افسران جوان ارتش از سالها پیش در پی تحکیم و بسط نفوذ خود بودند. بدنبال توطئه آنها برای کشتن سرکرده محلی چینی در سال ۱۹۲۸، امپراتور که از خودسری آنان به خشم آمده بود از نخست‌وزیر، ژنرال «تاناکا»، خواست که این افسران تنبیه نظامی شوند. اما ارتش زیربار نرفت و بهانه کرد که تنبیه این افسران به حیثیت ارتش لطمه می‌زند و نیز دولت غیر-نظامی حقی برای مداخله در امور ارتش ندارد. از آن پس، ایستادن در برابر ارتش برای دولت غیرنظامی هرچه دشوارتر شد و زمینه نافرمانی در ارتش گسترش یافت. این افسران در احساس نگرانی مردم از اوضاع نیز مایه حمایت

معنوی یافتند. تا سال ۱۹۳۰ بسیاری از ژاپنی‌ها متقاعد شده بودند که می‌بایست «منافع خاص» ژاپن را در چین حفظ کنند و مهمتر از هر کار، بدلایل نظامی و هم اقتصادی، در منچوری اختیار اوضاع را در دست گیرند. پیدا بود که حکومت «چانکایشک» در «نانکینگ» پیوسته بر قدرتش می‌افزاید و سربازان شوروی در طول رود امور تهدیدکننده‌تر می‌شوند. از نظر نظامیان دیوانگی می‌نمود که ژاپن در این هنگام باید با امضای پیمان دریایی لندن امنیت خود را تضعیف کرده باشد. در «دایرن»، مرکز ستاد لشکر کوانتونگ، وخامت وضع مورد بحث بود و تدارک اقدام نظامی می‌شد.

شاید که آنروزها فقط اقلیتی از ژاپنی‌ها اوضاع را چنانکه امروز وصف می‌شود، می‌دانستند. اینها زبندگان روشنفکر کشور بودند که امپراتور در رأسشان بود، اما نتوانستند در برابر عروج و خروش ناسیونالیزم افراطی درآیند زیرا که بنابه طبیعت ساختمان حکومتی ژاپن با اینکه، بموجب قانون اساسی، امپراتور داور نهایی در همه امور کشور بود، باز اختیارات خود را با توصیه کسانی که نماینده نهادهای کشور، مانند دولت، ارتش، نیروی دریایی و شورای سلطنتی بودند، اعمال می‌کرد، و اینان اغلب اتفاق رأی نداشتند. مرجع اعلائی برای ایجاد هماهنگی میان آنها نبود. پس از نهضت میجی این کار بطور سنتی بوسیله «گنروء»، مشاوران عالی سلطنتی، می‌شد، اما از سال ۱۹۲۴ فقط «سایونجی» از آن بازمانده بود و او امید داشت که ژاپن آهسته اما یکنواخت در جهت نظام سلطنت مشروطه و پارلمانی پیش برود، و خود از درگیر شدن در امور سیاسی پرهیز داشت و فقط پس از کنار رفتن کابینه‌ای، نخست‌وزیر تازه را به امپراتور توصیه می‌کرد. او علاقه داشت که پادشاه هم از تصمیم‌گیری عالی در سیاست دور بماند، مبادا که درگیر کشمکش‌ها شود و به پایگاه و اعتبار سلطنت آسیب برسد. این بود که او در جریان بحرانهای ۱۹۳۱ مداخله امپراتور را توصیه نکرد، و شاید اگر پادشاه را به این کار تشویق کرده بود، فرمان امپراتور جلوی دور و شتاب عملیات را که در منچوری آغاز شد می‌گرفت، هرچند که احتمال نافرمانی هم بود و افسران احساس‌گرا می‌گفتند که «پیرامونیان بدراه» امپراتور را به این کار واداشته‌اند و اعمال خود را مظهر نیات واقعی امپراتور می‌دانستند. دولت غیرنظامی پروا و یارای مقابله با افسران نافرمان را در خود نمی‌دید. در ارتش نیز فرمانده و سردار با نفوذ و جوهری همتای «یاماگاتا» نمانده بود، هرچند که «یاماگاتا» نیز در زمان خود به نیرو و نفوذ طایفه مسلط «چوء شوء» و رسالت و اسطوره طبقه سامورایی تکیه داشت و این مایه‌ها در گذر تاریخ رنگ

باخته بود. چنین بود که افسران تندرو راه را برای اجرای مقاصد خود باز دیدند. افسران جوان لشکر «کوانتونگ» راه آمالگرایانی مانند «ایشیوارا» را دنبال گرفتند. او که خود از سال ۱۹۲۹ افسر ستاد این ارتش بود این نظریه را پرداخت که تقدیر برای ژاپن رقم زده است که در مبارزه نهایی با ممالک متحده، سردمدار غرب سرمایه‌دار، قهرمان آسیا شود. ژاپن برای این مبارزه باید که قدرت خود را در آسیا مستقر سازد و برای اینکار شاید که نخست باید با روسیه درافتد و این بنوبه خود تسلط ژاپن را بر منچوری بعنوان یک پایگاه و نیز برای منافع آن ناگزیر می‌سازد.

افسران ستاد «کوانتونگ» تا تابستان ۱۹۳۱ نقشه‌های عملیات را ساخته و پرداخته بودند. در تاریخ ۱۵ سپتامبر به این لشکر فرمان آماده‌باش داده شد و در ۱۸ سپتامبر عملیات آغاز گشت. دیروقت آتشب یک گشتی ژاپنی در حومه «موکدن»، شهر مرکزی منچوری، صدای انفجارهایی شنید و در بازبینی از خطوط دید که آسیب مختصری به آن وارد شده است و بیدرنگ بسوی عده‌ای سرباز چینی که در آن نزدیکی دیده می‌شدند، آتش گشود. باین بهانه پوچ و با این جرقه، اشغال این منطقه شروع شد و سربازان ژاپنی پادگان، فرودگاه و ایستگاه رادیو شهر را شبانه تصرف کردند و روز بعد خود شهر و همچنین «چانگ‌چون» را، و بفاصله دوروز «کیرین» را در اختیار گرفتند. در توکیو معاون رئیس ستاد ارتش، بظاهر با رفق و همدلی ژنرال «مینامی» وزیر جنگ، اقدامات ضروری برای حمایت از نیروهای درگیر در عملیات نمود. بهانه افسران «کوانتونگ» این بود که چینی‌ها می‌خواستند در خط‌آهن جنوب منچوری خرابکاری کنند. فرماندهی کل در «پورت آرتور» از فرماندهی کل در «کره» نیروی کمکی خواست. در ۲۱ سپتامبر قوای تقویتی از کره رسید و امکان داد که بفاصله چند ماه عملیات به همه ایالت منچوری گسترش پیدا کند. بدینسان ارتش دولت را در برابر کار انجام شده نهاد. در واقع اینک ارتش سیاست ژاپن را معین می‌کرد. و از دولت غیرنظامی کاری ساخته نبود جز آنکه در برابر اعتراض جهان به توجیه و معذرت‌خواهی برآید. دولت زمزمه این عملیات را دست کم از اوایل سپتامبر شنیده بود. گزارشهایی از مأموران کنسولی ژاپن در منچوری به وزیر خارجه، «شیده‌هارا»، رسید که خبر از نقشه «اقدام مستقیم» لشکر «کوانتونگ» علیه چینی‌ها می‌داد. او و نخست‌وزیر، «واکاتسوکی»، سخت نگران شدند و به ژنرال «مینامی»، وزیر جنگ، اعتراض سخت کردند. شاید که برپایه گزارش آنها بود که امپراتور به «مینامی» گفت که باید جلوی ارتش در منچوری گرفته شود. «مینامی» نماینده‌ای نزد

فرمانده لشکر «کوانتونگ» روانه کرد و در پیامی ازو خواست تا ازین کار جلو گیرد. اما افسری که برای این مأموریت برگزیده شده بود بظاهر با توطئه همراه بود و پیام را هنگامی رساند که عملیات آغاز شده بود.

در چندین ماهه پیش از سپتامبر ۱۹۳۱ نقار شدیدی میان ژاپنی‌ها در سرزمین اجاری آنها در طول راه آهن جنوب منچوری و مقامات چینی این ایالت به سرکردگی پسر «چانگ تسو - لین» بنام «مارشال جوان»، «چانگ هسوه - لیانگ» پیش آمده بود. سرکرده منچوری با حکومت «کنومین تانگ» برهبری «چانکایشک» نزدیک شده و با ساختن خطوط رقیب شبکه راه آهن منچوری به جنگ اقتصادی با ژاپنی‌ها برخاسته بود. شاید که او نظر به سیاست نرم «شیده‌هارا» با چین گمان نمی‌کرد که این کار بازتاب ژاپنی‌ها را برانگیزد. اما شماری از افسران ژاپنی در منچوری این وضع را هشدار می‌گرفتند و با بعضی رویدادهای جزئی در تابستان ۱۹۳۱ به این نتیجه رسیدند که تا دیر نشده است همه منچوری را در اختیار درآورند. آنها یارانی در توکیو و بویژه در ستاد کل داشتند و هرچند که دانسته نیست که افسران ارشد ارتش تا چه اندازه ازین نقشه آگاه بودند، اما آنچه مسلم است آنها از «دیپلماسی ضعیف» «شیده‌هارا»، وزیر خارجه، خسته شده بودند و می‌خواستند که ژاپن موضع محکمی در منچوری بگیرد. افسران ارشد همچنین از فشار مداوم وزیر مالیه، «اینوه جونوسوکه»، برای کاهش بودجه ارتش به تنگ آمده بودند. مسأله «کنفرانس جهانی خلع سلاح» در ژنو در اوایل سال بعد هم در پیش بود. فرماندهان نیروهای ارتش که اکنون در منچوری بشدت درگیر شده بودند، دستورهای کابینه را برای جلوگیری از پیشروی نیروها، با توجیه ضرورت عملیاتی نادیده گرفتند. از سویی هم افکار عمومی ژاپن که هرچه بیشتر اعتقادش را به حکومت پارلمانی از دست داده بود، باین پندار که منچوری منبع ثروتها و منابع اقتصادی و نیز محلی برای مهاجرپذیری از ژاپن است، ازین رویداد استقبال کرد.

تا پایان ژانویه سال بعد عملیات به آنسوی منچوری و درون خاک چین کشید و رویارویی میان سربازان چینی و ژاپنی در شانگهای به نبرد سختی انجامید که بمباران دریایی «نانکینگ» را در پی داشت. تا این هنگام تصرف منچوری کامل شده و ارتش نشان داده بود که مصمم است تا در آنجا بماند، و یک دولت پوشالی در منچوری برپا داشت که «استقلال» این سرزمین را در ۱۸ فوریه ۱۹۳۲ اعلام کرد. در ماه مارس «پو یی»، آخرین بازمانده امپراتوران «منچو» ریاست این کشور تازه را که «منچوکو» نامیده شد، یافت. در این ترتیب

همه منچوری زیر تسلط فرمانده کل لشکر «کوانتونگ» بود که مقام سفیر ژاپن در «منچوکو» را هم داشت.

پس از واقعه منچوری دولت «واکاتسوکی» دستخوش اعتراض بین‌المللی و تزلزل از داخل شد. چین به‌جامعه ملل شکایت برد و نمایندگیهای سیاسی ژاپن نزد جامعه در ژنو و در لندن، واشینگتن و دیگر پایتخت‌ها اعلام کردند که این عملیات نظامی موقت و کوتاه است. در ۳۰ سپتامبر ژاپن قطعنامه جامعه ملل را که خواستار خروج نیروهای ژاپنی از منطقه راه‌آهن منچوری بود، پذیرفت. اما، بجای این کار، پیشرویهایی تازه در منچوری شد. دنیا گمان کرد که دولت ژاپن سیاست اغفال و نیرنگ دارد. اما واقع آن بود که تراز و هماهنگی میان جناح‌های کشوری و نظامی در حکومت درهم می‌ریخت. با پیشرفت عملیات نظامی که تقریباً همه منچوری را زیر تسلط لشکر «کوانتونگ» درآورد، «چانگ»، سرکرده محلی آنجا، در پایان سال ۱۹۳۱ به‌جنوب دیوار چین پناه برد. موج ملی‌گرایی در ژاپن اوج می‌گرفت و بزودی حال و هوایی پیدا شد که در آن مخالفت هرکس با این خودکامگی نظامیان در منچوری خیانتکاری می‌نمود. منچوری که ژاپن آنهمه در جنگ با روسیه در آنجا کشته داده بود در ذهن مردم اهمیتی معنوی داشت. ملاحظات اقتصادی هم در میان بود. مخالفت جهانی که سخت‌شدن رفتار جامعه ملل با ژاپن نمودار آن بود، فقط احساسهای میهنی را تندتر کرد.

کشف توطئه دیگری از افسران در توکیو در ماه اکتبر آنسال برنگرانی دولت افزود. این توطئه که بر اثر تغییر رأی چندتن از سردسته‌های آن رو شد، همانند توطئه مشابهی در گذشته، نقشه نابودکردن کابینه در هنگام اجلاس با بمباران هوایی و ایجاد شورای نظامی برای در دست گرفتن امور کشور را داشت. بازداشت یکی دو روزه، تنبیه اداری و اعزام مأموریت خارج از توکیو تنها مجازات دست‌اندرکاران بود، شاید بیشتر برای آنکه این توطئه مخفی نگهداشته شود و مردم کوچکترین خبری از آن ندانند. نخست‌وزیر سخن از استعفا پیش آورد، اما در اوضاع بحرانی کشور دولت کر و کری داشت تا که در ماه دسامبر خودداری آدچی وزیرکشور (که خواهان ایجاد دولت ائتلافی با «سی‌یوکای» بود) از شرکت در جلسات کابینه، سرانجام دولت را ساقط کرد.

امپراتور با گماردن «اینوکای کی» رهبر «سی‌یوکای»، که سیاستمداری میانه‌رو بود، به نخست‌وزیری، کوشید تا ازین سیل پرشتاب احساسی جلو گیرد. «اینو کای» هفتاد و پنج‌ساله بود که نخست‌وزیر شد. امپراتور در پیام دعوت او به تشکیل کابینه گفته بود: «مداخله ارتش در سیاست داخلی و خارجی وضعی است

که بخاطر صلاح ملت باید آنها را با نگرانی بنگریم» و نخست‌وزیر امید داشت که با حمایت امپراتور از دست‌اندازی ارتش در سیاست مانع شود. اما این سودایی بود که سرانجام به‌بهای جان او تمام شد. وزیران این دولت دیدند که کشور به جایی کشانده شده است که اینک انتقاد از ارتش، اجرای سیاست‌های مثبت را که پیش از انتصاب از آن داد سخن می‌دادند، دشوار می‌کند. گذشته ازین، آنها آشکارا از جان خود بیمناک بودند بویژه اگر اشاره‌ای به‌مسالمت و توافق با چین می‌کردند. این آخرین کابینه حزبی پیش از جنگ در ژاپن بود. همچنانکه «مین‌سی‌تو» برهبری «واکاتسوکی» با «زایباتسو» «میتسوبیشی» رابطه نزدیک داشت، کابینه «سی‌یوکای» هم با «میتسویی» پیوند داشت. از نخستین کارهای دولت جدید تغییر سیاست مالی دولت پیشین و جداکردن نظام پولی ژاپن از استاندارد طلا بود. این کار احیاناً به‌سود بعضی بخش‌های «میتسویی» بود. «اینوکای» با همه دشواریها کوشید تا برای مذاکره با چینی‌ها را آغاز کند و نماینده مورد اعتمادی پنهانی به پکن فرستاد. نخست‌وزیر می‌خواست کاری کند که فرمان امپراتور به توقف همه عملیات در منچوری صادر شود، اما این نیت آشکار شد و اجرای آن غیرممکن گردید.

در سالهای پس از ۱۹۳۱ همه کوشش ارتش و سپس دولت براین بود که منچوری به‌یک منطقه خودکفای اقتصادی بدل شود و پایگاه صنعتی برای پشتیبانی از حضور ارتش ژاپن در خاک آسیا باشد. منچوری هیچگاه برای ژاپن بهره اقتصادی نداشت. ارتش «کوانتونگ» شعار می‌داد که اجازه نخواهد داد «زایباتسو»های ریشه‌کرده در ژاپن، مانند «میتسویی» و «میتسوبیشی» منچو کثو را استثمار کنند. گفته می‌شد که این کشور برمدار ناسیونال سوسیالیزم خواهد گشت که طرح پیشدار برای «احیای شووا» در ژاپن خواهد بود. هیچکدام ازینها به‌انجام نرسید اما توسعه اقتصادی «منچوکثو» بطور عمده از دست «زایباتسوهای» موجود دور نگهداشته شد. نخست «شرکت راه‌آهن منچوری» در این زمینه مسلط بود و سپس، از سال ۱۹۳۷ که جنگ ژاپن و چین آغاز شد و کار عمران «منچوکثو» رونق گرفت، گروه‌های تازه‌ای بخصوص «نیسان» در آنجا قوی شدند. این گروهها «شینکو - زایباتسو» یا «زایباتسوی نو» نام گرفتند. در واقع ارتش بیلיוنها ین از بنگاههای اقتصادی ژاپن اعتبار گرفت و صرف عمران آنجا کرد. شهر کوچک «هسین کینگ» در مدتی کوتاه به پایتخت تازه با بیش از ۳۰۰۰۰۰ جمعیت بدل شد. طی دهسال منچوری پیشرفته‌ترین منطقه صنعتی و نظامی در خاک آسیا شد که از نظر استعداد تولیدی بعد از ژاپن بود.

بموازات اقدام نظامی در منچوری، ژاپن به‌تهاجم تجاری تازه‌ای دست زد که صادراتش را میان سالهای ۳۶-۱۹۳۱ دوبرابر ساخت، و با همه رقابت شدید بریتانیا، ممالک متحده و آلمان، ژاپن نخستین قدرت عمده تجاری بود که از رکود عظیم اقتصادی بهبود یافت. ژاپن با رهاکردن پشتوانه طلا در سال ۱۹۳۲ ین را تا آنجا تنزل داد که صادراتش بتواند در بازارهای جهان رقابت کند. «قانون نظارت بر صنایع عمده»، که در سال ۱۹۳۱ گذشت، به دولت اجازه داد که برای اقتصادی‌کردن تولید به ادغام واحدهای صنعتی بپردازد، رقابت زیانبار را از میان بردارد و صنعت را در خط مناسب برای رقابت جهانی اندازد. سخت‌کوشی، سادگی و فداکاری میهنی برای سعادت آینده از کارگران خواسته شد.

ژاپن در جامعه ملل و از سوی قدرتهای جهانی زیر فشار بود، اما اضطراب و نگرانی دولت در داخل نیز کمتر نبود. انجمن‌های میهنی از کار افسران به‌هیجان آمده بودند و اشتیاق داشتند که از ارتش هرچه بیشتر حمایت شود. درین میان گروه «اخوت خونی» یا برادری نژادی، برهبری «اینوئه نیشو» که عزم برانداختن گروه حاکم را داشت فهرستی از کسانی را که باید از میان برداشته شوند تهیه کرد. قرعه فال نخست بنام «اینوئه جونوسوکه» وزیر دارایی پیشین که به مخالفت با ماجراجویی منچوری مشهور بود، افتاد و او در ۲۹ فوریه ۱۹۳۲ ترور شد. دو هفته پس از آن تروریست دیگری از همان گروه (بارون) «دان» رئیس «میتسوئی» را کشت. اینبار باقی اعضای گروه دستگیر و یکسال بعد با عاملان توطئه نافرجام دیگری که در ماه مه به‌اجرا نهاده شده بود به پای محاکمه آورده شدند. مردم با اینکه ازین وقایع تکان خورده بودند، در محاکمه آنها دلسوزی بسیار نشاندادند زیرا که انگیزه آنها را میهنی می‌دانستند.

ژاپن در جامعه ملل و قضیه منچوری

قضیه منچوری تأثیر خطیر برموضع بین‌المللی ژاپن داشت زیرا که پیشروی در آنجا آشکارا ناقض توافقهای ژاپن با قدرتهای غربی بود. بویژه ممالک متحده و بریتانیا از این کار ژاپن ناراحت شدند، اما رأساً به‌تلافی برنیامدند جزاینکه از طریق جامعه ملل به تحریم «اخلاقی» ژاپن اشاره کنند. درینجا کمی از مسیر حوادث جلوتر می‌رویم تا بازتاب رویداد منچوری را در جامعه جهانی دنبال کنیم. ممالک متحده و اعضای جامعه ملل از شناختن حکومت پوشالی «منچوکو» خودداری کردند و ژاپن که از نظر سیاسی منزوی شده بود به‌یافتن دوستان تازه

برآمد و شاید طبیعی بود که آنها را در میان دولتهای فاشیست اروپا یافت و این گرایش سرانجام به اتحاد سال ۱۹۴۰ با قدرتهای محور (آلمان و ایتالیا) انجامید. بدنبال شکایت چین به جامعه ملل و انجام نشدن وعده ژاپن به بیرون بردن نیروهای خود از منچوری، جامعه ملل کمیسیونی بریاست «لیتون» (Lytton) را مأمور بررسی قضیه کرد. گزارش این کمیسیون آنجا که به تعیین متجاوز در منچوری می‌رسید دو پهلو بود، اما این گزارش که در جامعه تصویب شد توصیه می‌کرد که «منچوکئو»، ساخته و پرداخته ژاپن در منچوری، بعنوان کشور مستقل شناخته نشود.

در اثنای طرح گزارش «لیتون» در جامعه، دولت ژاپن که در این هنگام دریادار «سایتو ماکوتو» ریاست آنرا داشت تصمیم به شناسایی کشور «منچوکئو» گرفت و بدنبال آن «ماتسوئوکا یوسوکه» (۱۹۴۶-۱۸۸۰) را بعنوان نماینده در شورا و مجمع عمومی فوق‌العاده جامعه ملل که قرار بود در ژنو برای بررسی گزارش «لیتون» تشکیل شود، منصوب کرد. سفرای ژاپن در پاریس و بروکسل نیز درین هنگام به نمایندگی در ژنو اعزام شده بودند. دولت ژاپن اکنون به هروسیله می‌کوشید تا «منچوکئو» را یک کشور مستقل و آزاد معرفی کند. «ماتسوئوکا» در راهش به ژنو از روسیه شوروی، لهستان و آلمان گذشت و همه‌جا خواستار شناسایی «منچوکئو» شد.

مسئله منچوری از ۲۱ تا ۲۴ نوامبر در شورای جامعه مطرح شد و «ماتسو-ئوکا» که در نمایش و دیپلماسی زبردست و در روانی کلام مشهور بود کوشید تا قضیه به مجمع عمومی ارجاع نشود زیرا که خصومت آشکار دولتهای کوچکتر در آنجا بنفع ژاپن نمی‌بود، اما پس از برخورد شدید میان او و نماینده چین، شورا ناگزیر گزارش را به مجمع فرستاد. هیأت «ماتسوئوکا» با استعداد و تجربه دیپلماتیک دریافت که ژاپن باید از برخورد با جامعه ملل پرهیز کند، اما این کار با شناخته شدن «منچوکئو» بوسیله ژاپن دشوار می‌نمود. از همان آغاز آشکار بود که نمایندگان مجمع، ژاپن را سرزنش می‌کنند. مجمع عمومی قضیه را به کمیته‌ای ۱۹ عضوی ارجاع کرد و این کمیته در قطعنامه ۱۵ دسامبر ۱۹۳۲ خود نظر داد که کمیته ویژه‌ای با شرکت طرفین (چین و ژاپن) و با دعوت از ممالک متحده و اتحاد شوروی تشکیل شود تا راه حلی برپایه اصول گزارش «لیتون» جستجو کند. این، سند اصلی جامعه شد. «ماتسوئوکا» اعلام کرد که دولت ژاپن هیچ تعهدی نپذیرفته است و خود نیز از حل مسئله مأیوس شده بود.

سر «دراموند» (Sir Eric Drummund) دبیر کل جامعه در این

میان شخصاً تلاشهایی برای ایجاد سازش میان نظرات ژاپن و جامعه نمود که به جایی نرسید. «ماتسوئوکا» خود نیز طرحهایی در پیش نهاد که هدف اصلی آنها مشروع ساختن کشور «منچوکو» و انتزاع آن از حاکمیت چین بود که کمیته ۱۹ نفری آنرا نپذیرفت و در ۱۴ فوریه ۱۹۳۳ تصمیم گرفت که نمیتواند توصیه‌ای در ادامه تلاش خود برای سازش به مجمع عمومی بدهد. هیأت نمایندگی ژاپن این تصمیم را خیلی بد تعبیر کرد، و «ماتسوئوکا» به رئیس نمایندگی ژاپن در ژنو نوشت: «دیگر جایی برای بی‌تصمیمی نیست. اگر ما از جامعه ملل خارج نشویم، خود را مسخره دنیا خواهیم کرد». همین‌نظر در احوالی که کابینه ژاپن در بی‌تصمیمی بسر می‌برد به توکیو القاء شد و کابینه تصمیم گرفت که اگر مجمع عمومی گزارش کمیته را تصویب کند، ژاپن جامعه ملل را ترک کند. ژاپن با ارائه ملاحظات خود به مجمع خواست که پیش از هر تصمیمی خوب بیندیشد. در جلسه ۲۴ فوریه مجمع، نماینده چین گزارش کمیته را قبول اما «ماتسوئوکا» آنرا رد کرد، و مجمع با ۴۱ رأی در برابر ۱ رأی (ژاپن) این گزارش را تصویب نمود. تنها تایلند رأی ممتنع داد. «ماتسوئوکا» اعلام کرد که دولت ژاپن بناچار اینطور نتیجه گرفته است که او و دیگر اعضای جامعه درباره شیوه رسیدن به صلح در خاور دور آراء متفاوت دارند، اما اشاره‌ای به اینکه ژاپن در جامعه می‌ماند یا نه، نکرد.

ژاپن باز مانند سال ۱۸۹۵، پس از مداخله سه‌گانه، منزوی و از نظر اقتصادی زیر فشار واقع شد. تصویب گزارش کمیته بررسی جامعه ملل در واقع بمعنی ساختن ژاپن بود. اما سرسختی ژاپن اینبار در سوی ملی‌گرایی و دور شدن از جهت بین‌المللی بود و نشان می‌داد که این کشور اکنون خود را چنان نیرومند احساس می‌کند که ناگزیر می‌بیند که راه حلی را که مناسب وضعیتش نمی‌داند، بپذیرد. دیپلماتهای میانه‌رو و دوراندیش شاید که شیوه «ماتسوئوکا» را که در صحنه بین‌المللی به‌وای عقاید و احساس مردم در کشور رفتار کرده بود، نمی‌پسندیدند، اما او برای این کار، که با تبلیغ بسیار همراه بود، محبوب مردم شد. ژاپن در سال ۱۹۳۳ از جامعه ملل خارج شد و سال بعد از آن وزارت خارجه در توکیو بیانیه «آماو» (Amau) را صادر کرد (که آنرا گاه دکتترین «مونروئه» -- Monroe Doctrine -- می‌خوانند، یادآور بیانیه معروف مونروئه رئیس جمهور امریکا در سال ۱۸۲۳ که قدرتهای غیرامریکایی را از مداخله در امور قاره امریکا و «دنای جدید» منع می‌کرد) دائر براینکه ژاپن مسئولیت صلح در شرق آسیا را برعهده می‌گیرد، بدینسان ژاپن آغاز به انشعاب دیپلماتیک از ائتلاف قدرتهای جهانی در دایره سیاست «دروازه باز» کرده بود.

واقعه ۱۵ مه ۱۹۳۲ و اثر آن در سیاست داخلی

در تب و تاب اوضاع داخلی ژاپن، پس از دستگیرشدن اعضای «اخوت خونی» گروه دیگری که در تأثیر عقاید دهقانی «گندو سی‌کیو» بود کار آنها را دنبال کرد. در این گروه نظریه‌پردازان مشهوری چون «تاچی‌بانا کاساکورو» و «اوکاوا شومی» دست داشتند، اما فعالان آن افسران جوان یک پایگاه هوا - دریایی نزدیک «میتو» و دسته‌ای از دانشجویان افسری ارتش بودند. سازمان افراطی «آیکیو جوکو» متعلق به «تاچی‌بانا» که تشکیلات و تجربه‌ای محدود داشت و از جوانان روستایی درست شده بود، آنها را حمایت می‌کرد. این گردانندگان و هواداران شان بجای تجربه و تدبیر آکنده از احساسات و بلندپروازی بودند، و با این وضع عجیب نیست که چون دست به اقدام زدند کار واژگونه درآمد. روز ۱۵ مه ۱۹۳۲ این تندروها در دسته‌های متعدد به نیروگاه‌های توکیو، یک بانک، دفتر مرکزی حزب حاکم (سی‌یوکای) و ساختمانهای حساس دیگر حمله کردند تا با این کار بحران و آشوبی براه اندازند که به حکومت نظامی بینجامد. این تلاش آنها نافرجام ماند، اما در یک چیز موفق بودند و آن قتل «اینوکای» نخست‌وزیر بود. او ۹ افسر جوان را که به خانه‌اش یورش برده بودند با خویشتن‌داری پذیرفته و از آنها خواسته بود که پیش از آتش‌گشودن بروی او، با هم درباره قضایا صحبت کنند.

این واقعه که بنام «۱۵ مه» معروف است، اگر هم کودتای نظامی برنینگیخت، دست‌کم به حیات حکومت حزبی در ژاپن پیش از جنگ پایان داد. حال وهوایی که از آن پس برسیاست کشور چیره شد با محاکمه‌هایی که در تابستان ۱۹۳۳ برای توطئه‌گران آغاز شد، نمایان بود. محاکمه غیرنظامی جداگانه برای «اینوئه نیشو» و «تاچی‌بانا کوسابورو»، هرکدام با پیروانشان، و دو دادگاه نظامی، یکی ارتش و دیگری نیروی دریایی، برای نظامیان ترتیب داده شد. همه این محاکمه‌ها علنی بود و بالابلند، و به مدافعان اجازه داده شد که هر چه دارند بگویند و به انتقاد شدید پردازند. محکمه در واقع جایگاه ابراز عقاید و تبلیغ مردم تندروان شده بود. زمینه دفاع آنها توجیه انگیزه میهنی‌شان بود و در این کار حتی از سوی دادرسان و هیأت دادستانی هم تشویق می‌شدند. در یک مرحله به «تاچی-بانا» اجازه داده شد که در هر روز محاکمه موضوعی را که در روز دیگر به آن خواهد پرداخت اعلام کند. آزادی بیان متهمان تا جایی بود که «اینوئه» شکایت کرد که قاضی توجه بایسته به سخنانش نمی‌کند و با خودداری از ادامه دفاعیاتش

دادگاه را مجبور ساخت که یک قاضی تازه منصوب کند. مردم هم با اینکه ازین وقایع تکان خورده بودند، در محاکمه این عده دلسوزی بسیار نشاندادند زیرا که انگیزه آنها رامیهنی می‌دانستند. مجازاتها هم، بتناسب طبیعت جرایم، سبک‌بود: هیچکدام آنها به مرگ محکوم نشد و بیشترشان پس از چندسالی از زندان بیرون آمدند. طبیعت ملایم این مجازاتها از نظر ملی‌گرایان تندرو یا قربانیان مقدر آنها دور نماند. این جریان در افکار عمومی نیز اثر عظیم داشت.

یک نتیجه این رویدادها بی‌اعتبارشدن احزاب سیاسی بود. این وضع در «مین‌سی‌تو» و «سی‌یو‌کای» خوبی نمودار بود و این احزاب دستخوش ضعف سازمان و روحیه و انشعاب روزافزون شدند. بعضی جناحها از احزاب جدا شدند تا از راه اتحاد با ملی‌گرایان تندرو زودتر به قدرت برسند. آنهایی هم که در احزاب ماندند، هرچه بیشتر از سیاست‌های ارتش هواداری کردند. تنها حزبی که روش مستقل در پیش گرفت یک سازمان تازه دست چپی بنام «شاکای تایشوتو» (حزب عامه اجتماعی) بود که در ژوئیه ۱۹۳۲ تشکیل یافته و با همه اختلافهای داخلی خود که متأثر از جذبه گونه‌های مختلف سوسیالیزم ملی ژاپن بود، توانست راهی ضدسرمایه‌داری، ضدکمونیست و ضدفاشیست اختیار کند و تا هنگام آغاز جنگ با چین در سال ۱۹۳۷ آنها دنبال نماید. تعقیب دست‌چپی‌های تندرو هم ادامه یافت و این بنوبه خود به پیشرفت حزب عامه اجتماعی کمک کرد زیرا که تسویه پلیس بابجاگذاردن تنها میانه‌روها در صحنه، به‌این سازمان انسجامی بیش از احزاب مشابه پیشین داد. این حزب تا اندازه‌ای هم از ناخشنودی عموم، بخصوص میانه‌روها، از کارهای ارتش بهره‌مند شد و، در نتیجه، توانست در انتخابات اکتبر ۱۹۳۶ نیم‌میلیون رأی بیاورد و ۱۸ نماینده به مجلس شورا بفرستد که برای جناح چپ بیسابقه بود. اما اینهمه هیچ اثری در روند رویدادها نداشت. سنگر دفاع از قانون اساسی بیش از پیش در پاسداری سیاستمدارانی که دوروبر امپراتور بودند، ماند. معتبرترین اینان «سایونجی»، آخرین «گن‌رو»، و نیز نخست‌وزیران پیشین و بلندپایگان دیگری مانند مهرداد سلطنتی و رئیس مجلس اعیان بودند. بیشتر آنها منش میانه و مشرب لیبرال داشتند و خواستار انضباط در نیروهای مسلح بودند و ترجیح می‌دادند که کابینه‌های حزبی ادامه یابد، اما از سویی هم با این حقیقت روبرو شدند که احزاب سیاسی قابلیت حفظ اعتماد عمومی را از دست داده‌اند، و نیز دریافتند که ادامه حکومت حزبی مورد قبول تندروهای ارتش نخواهد بود و بیم داشتند که هرتلاشی برای تحمیل عقیده‌شان شاید که به‌شورش بینجامد و کل نظام موجود، و از جمله بنیاد سلطنت، در

مخاطره افتد. بنابراین، سیاستمداران کهنسال که بطور سنتی نخست‌وزیر جدید را برمی‌گزیدند، راهی جز سازش ندیدند و تشکیل یک «کابینه وحدت ملی» بریاست دریادار «سایتو ماکوتو» را به‌امپراتور توصیه کردند. این وضع نشانه بازگشت یک تدبیر پیشین نیز بود یعنی دولتی با وزیران عضو دو حزب عمده اما با نخست‌وزیر غیرحزبی.

براین زمینه دریادار «سایتو» در ماه مه ۱۹۳۲ نخست‌وزیر شد و پس از او دریادار دیگری بنام «اوکادا کیسوک» در ماه ژوئیه ۱۹۳۳ روی کار آمد. انتخاب افسران نیروی دریایی برای ریاست دولت برپایه این گمان بود که آنها مورد قبول فرماندهان نظامی ژاپن، اما از آنها منضبط‌تر و روبراه‌ترند. دریادار «سایتو» یکدهه پیش فرماندار کل کره و مردی روشن‌بین و مآل‌اندیش، خوش‌فکر، معتدل، اما بیش از اندازه محتاط و به‌بهبود وضع بسیار امیدوار بود. او در تابستان ۱۹۳۲ گفت: «تا وقتی که ما پیرمردها اینجا هستیم که ترمز را بکشیم، همه‌چیز روبراه خواهد بود.» اما مسئله اصلی بازآوردن انضباط به ارتش، خاصه میان عوامل تندرو بود و معلوم شد که این کار تنها از فرماندهان نیروی زمینی ساخته است. ازینرو جلب مساعدت افسران ارشد ارتش ناگزیر می‌نمود و با آنها می‌بایست کنار آمد. این سازشها وضع دولت را هرچه سست‌تر کرد. در امور خارجی با قبول اقدام یکجانبه ارتش در منچوری و در داخل با تعویق اقدام انضباطی تا هنگامیکه افسران ارشد احساس کنند که توان اجرای آنرا دارند، چنین نمود که سیاست «اداره کارها از راه سازش» از اثر و کارسازی افتاده است.

اختلافهای جناحی در ارتش و کودتای ۲۶ فوریه ۱۹۳۶

گروهبندی در ارتش پیشامد مرحله بعدی مبارزه قدرت در حکومت را تسریع کرد. قویترین فرد کابینه «سایتو» ژنرال «آراکی» وزیرجنگ بود. او و دوستش ژنرال «مازاکی» نایب‌رئیس کل ستاد ارتش که بزودی مدیر سرای آموزش نظامی شد، رهبران جناحی در ارتش شناخته می‌شدند که به «کودو - ها» (مکتب طریقت امپراتوری) معروف بود. رقیب بزرگ این جبهه، جناحی بود که «توسی - ها» (مکتب تسلط) خوانده می‌شد و در منچوری نفوذ داشت. عوامل ملی‌گرای تندرو در این هر دو جناح بودند و هر دو نیز پیوستگانی از غیرنظامیان داشتند. «کو - دو - ها» دراین میان افراطی‌تر بود زیرا که بیشتر افسران جوان فعال در نهضت «احیای شووا» در این‌سو بودند. اما رهبران «کودو - ها» در عین همدردی با

آرزوی نیخته جوانها، موافق تغییر نظام حکومت از راه کودتا نبودند. آنها به جنگ آتی با اتحاد شوروی می‌اندیشیدند و در نظرشان اشغال منچوری نخستین گام برای مبارزه با روسها بود و علاقه‌چندانی به‌چین نداشتند. اما «توسی - ها» بهتر می‌دید که روابط دوستی با شوروی حفظ شود و چین هدف عمده توسعه ژاپن پس از بدست آوردن منچوری باشد.

در ژاپن «کودو - ها» از حدود سال ۱۹۳۲ تا پایان سال ۱۹۳۴ نفوذ بیشتر داشت تا که در این هنگام تفوق آن بتندی روبه‌زوال رفت و مبارزه قدرت میان دو جناح در سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ تشدید شد. ژنرال «آراکی» در ژانویه ۱۹۲۴ بر اثر فشار کار و ناخوشی استعفا داد و جانشین او ژنرال «هایاشی سنجورو» کم‌کم زیر نفوذ افسر زبردستش ژنرال «ناگاتا تتسوزان»، که در ارتش متنفذ بود، درآمد. کناره‌گیری «آراکی» ضربه‌ای برای جناح «کودو - ها» بود زیرا که او و دوستش «مازاکی» دو مقام از سه پست مهم ارتش - وزیر جنگ، مدیرسرای آموزش نظامی - را داشتند. پست سوم یعنی ریاست ستاد کل، با شاهزاده «کونین» بود که بواسطه تعلق به‌خاندان سلطنت نمی‌توانست در جناح‌ها باشد، اما معاون او و همچنین افسری که مقام مهم «مدیر امور عمومی وزارت جنگ» و اختیار انتصابها و ترفیع‌های افسران و امور اداری این وزارت را داشت، از «توسی - ها» بودند.

کابینه «سایتو» در ژوئیه ۱۹۳۳ در نتیجه بحرانی که بر اثر اتهام به‌بعضی وزیرانش به‌شرکت در یک سوء استفاده مالی پیش آمده بود استعفا کرد، در حالیکه از توطئه‌ای خونین سالم جسته‌بود. این توطئه، مانند «توطئه اکتبر ۱۹۳۱» خیال از میان برداشتن دولت را با یک ضربه بوسیله بمباران هوایی محل اجلاس وزیران داشت. دولت نظامی که این کودتا روی کار می‌آورد قرار بود بریاست یکی از شاهزاده‌ها باشد، اما در این توطئه ارتش دست‌اندر کار نبود و سردسته‌های آن تندروان غیرنظامی بودند. پلیس تصادفاً توانست توطئه را بموقع کشف و افراد آنرا دستگیر کند. این جریان تا سال ۱۹۳۵ پنهان نگهداشته شد و محاکمه متهمان در سال ۱۹۳۷ آغاز شد که آنهم تا سال ۱۹۴۱ دنباله پیدا کرد و آنها در حال و هوای این سالها به‌زندانیهای کوتاه مدت با بخشودگی فوری محکوم شدند. شعله ملی‌گرایی افراطی بالا گرفت و به هرچه که غیرمیهنی دانسته می‌شد درافتاد. روند اوضاع بتندی از «جهان‌نگری» که نمودار ژاپن دهه ۱۹۲۰ بود، برگشت. فعالیت علیه افکار مارکسیستی شدت یافت، اما زندگی برای هرکس که مخالف جریان روز بود، دشوار شد. معلمان، از هر رده، در فشار واقع شدند تا

به‌تعلیم اساطیر شینتو، باورهای نژادی و آموزش نظامی در مدارس اولویت بدهند. حفظ استقلال فکر و شخصیت برای استادان و دانشمندان دشوار شد. در مجلس اعیان، چندتن از اعضاء در سال ۱۹۳۵ به پرفسور «مینوبه» که اکنون عضو این مجلس بود تاختند که چرا جرأت کرده است پایگاه امپراتور در کشور را بامعیار علوم سیاسی قراردادی به‌بحث درآورد، و چرا به این موضوع باعتبار باورهای آیینی و آسمانی نپرداخته است، و او را بگناه نظریه‌اش که «تئوری ارگان» «مینوبه» نامیده می‌شد، به استعفا از عضویت مجلس اعیان وامی‌داشتند. امپراتور خود درباره این قضیه گفت: «درباره «مینوبه» زیاد می‌گویند، اما من باور نمی‌کنم که او عاری از وفاداری باشد. مگر چند کس به اهمیت «مینوبه» در ژاپن امروز داریم؟ دریغ است که چنین دانشمندی را به‌گوشه فراموشی برانند.» حدود دو سال بعد خود امپراتور مورد انتقاد گروه‌های ملی‌گرا شد که چرا وقت بیش از اندازه صرف مطالعه علمی، زیست‌شناسی دریایی که رشته تحقیق محبوب اوست، می‌کند.

در ارتش ژنرال «ناگاتا» که وزیر جنگ تازه را زیر نفوذ درآورده بود می‌کوشید تا دیگر اعضای «کودو - ها» را از مقام‌های حساس براند. از نظر او و «توسی - ها» کنار رفتن «مازاکی» از مدیریت آموزش نظامی هم مطلوب بود و او را متهم نمود که تحت القاء افسران جوان تندرو واقع شده و ماندنش برای انضباط ارتش زیانبار است. در نوامبر ۱۹۳۴ بافاش ساختن فعالیت‌های خطرناک هواداران «احیای شووا» نزد افسران دانشگاه جنگ و دانشکده افسری، نگرانش را توجیه کرد، هرچند که خود «مازاکی» هم با «توطئه مارس» سر و سری داشت. با این زمینه‌چینی‌ها، سرانجام در ژوئیه ۱۹۳۵ «مازاکی» ناچار به استعفا شد، اما در نتیجه این وضع دردسر تازه‌ای پیش آمد. چند هفته پس از آن، در روز ۱۲ اوت، یک سرهنگ دوم گمنام بنام «آیزاوا سابورو» که مانند بسیاری دیگر از افسران از شیوه از کار برداشتن «مازاکی» به‌خشم افتاده بود، از پادگان خود به توکیو آمد، راهی وزارت جنگ شد، یکسر به‌اتاق «ناگاتا» رفت و شمشیر کشید و او را کشت. عناصر تندروتر «کودو - ها» به‌حمایت وسیع ازین افسر برآمدند و خواستند تا محاکمه او را به میدان ارائه افکار خود بدل کنند. متهم بوسیله وکلای مدافعش شماری از افراد برجسته را برای شهادت خواست و از مفاسد جانبداری و جناح بازی در دستگاه ارتش نمایش بزرگی داده شده که در واقع حمله به «توسی - ها» بود.

در این میان شایعه ناآرامیهای بیشتر پراکنده می‌شد. می‌گفتند که لشکر ۱

ارتش، مستقر در توکیو، بعضی هواداران سرسخت «احیای شووا» را در خود دارد که با افسرانی که «ناگاتا» تصفیه کرده بود و با «کیتا ایکی» نویسنده افراطی در تماس نزدیکند و خیالهایی در سر دارند. این وضع «توسی-ها» را به عکس العمل واداشت و دست به کار انتقال افراد ناآرام به منچوری شدند. در نتیجه، هواداران «کودو-ها» ناگزیر دیدند که بیدرنگ و تا دیر نشده است به میدان آیند و بار دیگر به زور دست ببرند.

در سحرگاه ۲۶ فوریه ۱۹۳۶ در میان تندباد برف، دسته‌هایی از دو فوج پیاده‌نظام لشکر یکم همراه با هوادارانی از لشکر گارد که بر رویهم ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بودند، برهبری افسران پایین درجه «کودو-ها» از پادگانهایشان بیرون آمدند. آنها به چند گروه تقسیم شدند. گروههایی به خانه‌های نخست وزیر و رجال دیگر حمله کردند و گروههایی دیگر به تصرف چند ساختمان مهم مرکز شهر در نزدیکی کاخ سلطنتی رفتند. پیش از سرزدن روز صحنه‌های خونینی درست شده بود. دو نخست‌وزیر پیشین، «سایتو» و «تاکاهاشی»، وزیردارایی و نیز جانشین «مازاکی» در مقام مدیرسرای آموزش نظامی و «ماکینو»، مهردار سلطنتی، در خانه‌هاشان با تیر کشته شده بودند. دریادار «اوکادا»، نخست‌وزیر، جان بدر برد زیرا شوهرخواهرش را بجای او گرفتند و کشتند. دریادار «سوزوکی»، پیشکار مخصوص امپراتور، سخت زخمی شد و به حال خود رهاش کردند (او بهبود یافت و نه سال بعد آخرین نخست‌وزیر دوره جنگ ژاپن شد). تلاش شد که «سایونجی» سالخورده را در کوشک روستائیش غافلگیر کنند، اما او پیشاپیش خبر یافته و از آنجا رفته بود.

در میان این شورشیان، از سروان بالاتر نبود. این سروانها و ستوانهای جوان پس از انجام این عملیات و ایجاد نوعی منطقه اشغالی در مرکز توکیو، هیچ کار دیگر نکردند جز انتشار بیانیه‌ای که در آن گرفتاریهای ژاپن را بواسطه وجود بنیادهایی چون «گنرو»، «زایباتسو» و احزاب سیاسی دانسته و گفته بودند که کسانی که مسئول این وضعند باید از میان بروند. آنها خواستار استقرار یک نظام تازه شده و افزوده بودند که در مبادرت به این قیام به وظیفه خود بعنوان اتباع وفادار امپراتور رفتار می‌کنند.

اما امپراتور نظر دیگری داشت. او به وزارت جنگ گفت که این کار یک آشوب است و شورشیان باید یکساعته در هم کوبیده شوند. اگر هم سران و رهبران «کودو - ها» بویژه «مازاکی» و «آراکی» اندیشه‌ای برای واردشدن به میدان و به دست‌گرفتن قدرت داشتند - که امید شورشیان همین بود - با این موضع قاطع

امپراتور، به تأمل دچار شدند. مردم نیز، برخلاف انتظار افسران جوان، به هواداری آنان برخاستند. اعلام حکومت نظامی شد و فرماندهی عالی نیروهای مسلح گاردهای سلطنتی و نیروهای دریایی را فراخواند و شورشیان را محاصره کرد و از آنها خواست که تسلیم شوند. ابتدا گفتگوهایی برای پایان ماجرا با شورشیان شد و خود «مازاکی» کوشید تا آنها را به زمین گذاشتن اسلحه‌شان وادارد، که زیربار نرفتند. اما اعلامیه «درخواست از افسران و سربازان نیروهای مسلح» بزرگانی پراحساس، که از هواپیما برآنان فرو ریخته یا از بالونهای تبلیغی در آسمان آویخته شد، تأثیر کرد و شورشیان پس از چهار روز پرتب و تاب، در بعدازظهر ۲۹ فوریه تسلیم شدند. آنها امید داشتند که در محاکمه علنی دست کم بتوانند عقایدشان را تبلیغ کنند، اما محاکمه نظامی سری شدند. اینبار مجازات توطئه‌گران تند و شدید بود. سیزده تن آنها محکوم و اعدام شدند، و نیز «آیزاوا»، سرهنگ دوم متعصبی که «ناگاتا» را کشته بود و چهارتن از همدستان و محرکان غیرنظامی شورشیان، از جمله «کیتا ایکی» نظریه‌پرداز «احیای شووا»، نیز سال بعد به همین سرنوشت گرفتار آمدند.

این شورش ضربه سختی به «کودو - ها»، که تصور می‌رفت، به‌رحال غیر-مستقیم، مسئول این جریان باشد، زد. «آراکی» و «مازاکی» در رده ذخیره ارتش قرار داده شدند تا بنابر اصلی که مقرر می‌داشت که وزیر جنگ باید از افسران شاغل باشد، آنها را از سیاست بیرون نگهدارند. نقل و انتقالهای گسترده‌ای برای پراکندن افسران ناآرام در ولایات یا خارج از کشور، باز، صورت گرفت. این وضع، شاید خلاف آنچه که گمان می‌شد، قدرت سیاسی ارتش را بر رویهم تقویت نمود و همچنین موضع «توسی-ها» را، و این جناح توانست پس از سال ۱۹۳۶ نفوذ مسلطی بر ارتش پیدا کند و در تعیین سیاست مملکتی سهم مؤثری داشته باشد. ارتش که وحدت خود را بازیافته بود توانست بر استقلال خود در امور نظامی پافشاری نماید و از امتیاز قانونی انتخاب وزیر جنگ از افسران شاغل، برای تعیین ترکیب کابینه‌ها بهره‌برداری کند. هیچ دولتی نمی‌توانست بی‌همکاری فرماندهی عالی ارتش و نیروی دریایی تشکیل شود. بدنبال واقعه شورش فوریه، هنگامی که در مارس ۱۹۳۶ «هیروتا کوکی» نخست‌وزیر شد، انتخاب نخست او برای وزارت خارجه را ارتش به‌بهانه اینکه فرد موردنظر قابل اعتماد نیست، رد کرد.

«هیروتا» خود چند ماهی بیشتر دوام نیاورد و در ژانویه ۱۹۳۷، در نتیجه مخالفت ارتش، سرنگون شد. سپس ژنرال «اوگاکی» دعوت به تشکیل کابینه

شد، اما او نتوانست کسی را که مورد قبول ارتش باشد برای تصدی وزارت جنگ پیدا کند و آنگاه ارتش ژنرال «هایاشی» را برای نخست‌وزیری تحمیل کرد. پس از استعفای «هایاشی» در ماه مه، مشاوران دربار از روی ناچاری یکی از بازماندگان اشراف قدیم بنام «کونوئه فومی‌مارو» را برای نخست‌وزیری توصیه کردند و امید داشتند که او بتواند نیروهای مسلح را در پادگانها نگهدارد. اما این ایستادگی در او نبود و مجری خواسته‌های ارتش از کار درآمد. تا ژانویه ۱۹۳۹ که «کونوئه» مسند نخست‌وزیری را به «هیرنوما»، سیاستمدار ملی‌گرا، سپرد، فرماندهی نیروهای مسلح در وضعی بود که نامزدهای وزارت را انتخاب یا قبول یا رد می‌کرد. سیاستمداران غیرنظامی اکنون دریافته بودند که برای جلوگیری از تندرویهای «کودو - ها» بهای سنگینی داده‌اند که افزونی قدرت ارتش است به‌اندازه‌ای که چیزی جلودار آن نیست و پذیرفتن روندی که کشور را به سوی جنگ می‌برد. اما دیگر برای چاره دیر شده بود. عقبه زمان را نمی‌شد به عقب برگرداند.

توسعه امپراتوری ژاپن سالهای ۴۱ - ۱۹۳۷

بحران سیاسی

پیشروی در منچوری در سال ۱۹۳۱ سابقه شومی از نافرمانی و خودسری نظامیان برجای گذاشت. سربازانی که شب ۱۸ سپتامبر آنسال «موکدن» را گرفتند و «منچوری» را درنوردیدند، نقشه‌های ارتش «کوانتونگ» را دنبال می‌کردند، نه سیاست‌های دولت ژاپن را. با دولت در توکیو هنگامی مشورت شد که موضوع فرستادن نیروی کمکی به‌میان آمد و کابینه در برابر کار انجام شده واقع شده بود. در چند ماهه پیشروی در «منچوری» نیز فرماندهی عالی ارتش حمایت همه جانبه از افسران و فرماندهان نیروها در جبهه نمود. این افسران دستورهای پی‌درپی برای محدود کردن دامنه عملیات دریافت می‌کردند، اما ببهانه ضرورت عملیاتی به خود اجازه می‌دادند که آنرا نادیده بگیرند. بدینسان منطقه پیشروی هرچه وسیعتر شد و سرانجام هم ارتش «کوانتونگ» در فوریه سال ۱۹۳۲ حکومت پوشالی «منچوکئو» را در آنجا تشکیل داد که درواقع امپراتوری خاص این ارتش بود و فرمانده کل آن، در مقام سفیر ژاپن نزد دولت «منچوکئو»، بر امور کشوری و نظامی آنجا تسلط داشت و مستقل از دولت توکیو رفتار می‌کرد. با اینحال دیپلماسی ژاپن به تلاش برآمد تا این رسوایی را هرچه بتواند جبران کند. دو روز پس از درگیری در منچوری، دولت چین به جامعه ملل متوسل شد، و دولت ژاپن بیدرنگ اتهام توسعه طلبی را منکر شده و نیز قول داده بود که سربازان خود را فراخواند، اما باگذشت زمان دریافتی بود که قدرت این کار را ندارد. جامعه ملل

سرانجام در ماه نوامبر، و بارضایت ژاپن، کمیسیونی را مأمور رسیدگی به مسأله کرد که اعضای آن بریاست لرد «لیتون» (Lord Lytton) در ژانویه ۱۹۳۲ معین شدند و در فوریه به ژاپن آمدند، اما تا این هنگام با اعلام ایجاد دولت مستقل «منچوکئو» کار آنها بیفایده شده بود. بالاينهمه، گزارش این کمیسیون که در سپتامبر آنسال تسلیم شد، از شناسایی «منچوکئو» از سوی اعضای جامعه جلو گرفت، اما ژاپن شناسایی خود را ازین حکومت اعلام کرد و در فوریه ۱۹۳۳ که موضوع در دستور کار جامعه در ژنو درآمد، از جامعه خارج شد. چین از تلاش جامعه ملل و دلسوزی دولتهای غربی بهره‌ای نبرد و ژاپن عملیات را در شمال آنکشور از سر گرفت و در چند هفته آغاز سال ۱۹۳۳ بهانه‌ای برای افزودن «جوهل» (Johel) به «منچوکئو» پیدا شد. در ماه مه با آتش‌بسی که در «تانگ کو» بوسیله ارتش امضاء شد یک منطقه غیرنظامی بوجود آمد که فاصل میان منطقه مورد تصرف ژاپن با نواحی جنوبی‌تر شد، اما پس از چندی بهانه‌های تازه به فرماندهان نظامی داد، چنانکه در ژوئن ۱۹۳۵ به این بهانه که وجود سربازان چینی در «هوپی» و «چهار» تهدیدی برای صلح است، خواستار خروج آنها شدند و نیز جنبش‌های سیاسی مساعد خود در شمال چین را تشویق کردند.

دولتهای بزرگ هیچکدام مقاومت مؤثری در برابر عملیات ژاپن در چین نشان ندادند. ممالک متحده ازین وضع نگران بود و «سیمسون» (Simson) وزیر خارجه امریکا کوشید تا از راه دیپلماسی از پیشروی بیشتر ژاپن در آسیا جلوگیری کند. اما امریکا ظاهراً امنیت خود را در این قضیه در خطر نمی‌دید تا به میدان عمل درآید. بدینسان این بحران سستی تعهد امریکا را نسبت به تمامیت چین نشان داد و چنین نمود که تضمین سیاست «دروازه باز» در چین را چندان اساسی نمی‌بیند که خود را برای آن به در دسر بیندازد.

بیشتر پیشرویهایی که ژاپن در چند سال اول دهه ۱۹۳۰ در چین کرد محلی و گاه‌بگاه و محدود بود و کمتر بازتاب جهانی را برمی‌انگیخت. این پیشرویه‌ها نیز کار ارتش بود و دولت و دیپلماسی خود را از آن دور نگه‌میداشتند. اما در آوریل ۱۹۳۴ دولت ژاپن نظریه‌ای را اعلام کرد که، در پیرایه الفاظ و عبارات خاص، در روابط با چین وضعی شبیه به اختیارداری به ژاپن می‌داد و برای جامعه ملل و قدرتهای جهانی در این روابط جایی نمی‌شناخت. هیجده ماه پس از آنهم دولت ژاپن اصول زیر را برای فیصله‌کلی قضایا پیشنهاد نمود: شناسایی «منچوکئو» بوسیله چین، سرکوبی فعالیت‌های ضد ژاپنی در چین، و ایجاد اتحاد ضد کمونیستی میان چین و ژاپن.

اما سرسختی چین در مذاکرات بزودی ژاپنی‌ها را قانع کرد که شیوه‌های تدریجی بکار نمی‌آید، و هنگامیکه در پایان سال ۱۹۳۶ «چانکایسک» با کمونیست‌ها برای ایجاد جبهه متحدی علیه ژاپن به توافق رسید، رهبری ژاپن در این عقیده راسخ‌تر شد و نیز فرماندهی عالی نظامی جلوگرفتن و آرام ساختن عناصر پرشور و شتاب در نیروهای مسلح را هرچه دشوارتر دید، یا که بهانه‌ای یافت که آنها را بحال خود بگذارد. شکست قیام نظامی در فوریه ۱۹۳۶ احساس نومیدی و سرخوردگی در افسران جوان برجای گذاشت. در این وضع اگر تلاشی هم برای جلوگیری از آنها در فراسوی مرزها بکار می‌رفت، شاید که به انفجار می‌انجامید. گذشته از آن، ماجراجویی در خارج، چنانچه به نتیجه می‌رسید، می‌توانست مانند دریچه اطمینانی تب و تاب فزاینده سیاسی داخلی را فرو نشانند و احیاناً از نظر اقتصادی پربهره باشد. بدینسان به بلندپروازی افسران و فرماندهانی از ارتش که سخت پایبند «رسالت ژاپن در قاره آسیا» بودند، میدان داده شد، چنانکه تا سال ۱۹۳۷ زمینه و احتمال درگیری عمده با چین بسیار افزایش یافته بود.

تب جنگ چنان تند بالا گرفت که حتی ژنرال «ایشیوارا کانجی» نظریه‌پرداز توسعه امپراتوری ژاپن از «منچوری» و شمال چین و سیبری گرفته تا مرحله زعامت جهانی پس از شکست دادن آمریکا، که اکنون در ستاد کل ارتش مقامی بالا داشت، بنهایت کوشید تا از کشیده شدن وضع بحرانی به جنگ جلوگیری کند زیرا که عقیده داشت که نقشه و بینش ژاپن هنوز چنان پخته و پرداخته نیست که به مخاطره درگیریهای وسیع‌تر تن دهد. پس او با ژنرال «توجو هیدمکی» در افتاد و تا حد نافرمانی پیش رفت و سرانجام پیش از هنگام بازنشسته شد. بحران اوضاع اینک شکاف میان نسل قدیم و جدید یا افکار کهنه و نو در ارتش را هرچه بیشتر نمایان می‌ساخت. این گرایشها به دوصورت چهره می‌نمود: افراط گرایی در افسرانی که تحولات تازه را ناخوشایند می‌دیدند این اعتقاد را راسخ‌تر می‌ساخت که باید با روح وفاداری و تعهد از هرجریان تند تغییر تند اساسی در نظام حکومت ژاپن جلوگیری گرفت. امانوجویان اصلاح طلب فضیلتی در این رو و اندیشه نمی‌دیدند و بر اهمیت نو و مجهز ساختن تأسیسات نظامی تأکید داشتند، حال آنکه در چشم تندروان کهنه پرست چنین تجدیدی تکیه بروسایل مادی و نوعی تسلیم روانی به دنیای غرب بود. آنها سلاح مبارزه را روح «ارتش امپراتوری» یا «کوء گون» می‌دیدند.

توانایی ارتش در اجرای فرمان امپراتور و سرکوبی شورش فوریه ۱۹۳۶ و سپس درگیری سخت با نیروهای شوروی در مرزهای «منچوری»، از تند شدن این

توفان جلوگیری. در چین نیز پیشروی کمونیستها به شمال نگرانی آور بود. در این احوال نزدیک بود که میانه‌روها و هواداران همکاری با غرب پیش ببرند. محافظه‌کاران سیاسی و بیشتر بنگاههای اقتصادی همچنان به ممالک متحده و بریتانیا گرایش داشتند، اما زمینه همکاری بین‌المللی در زیر فشار کساد اقتصادی و سیاست‌های تجاری حمایتی به جایی نرسید. هواداران این تجدید پیوند ازپا نشستند و اکثر مردم در این باور هرچه راسخ‌تر شدند که کشورشان وضع و حقوق ویژه‌ای در «منچوری» دارد. در این میان کسانی که به کارکرد رهبری و برنامه‌ریزی عقیده داشتند، در احوال ایتالیا و آلمان رو به عروج نشانه‌ای از نظام تازه و شاید سرنوشت ساز در امور جهان می‌دیدند و نتیجه می‌گرفتند که ژاپن نیز باید ساخت و بافت حکومتی خود را اصلاح کند زیرا که سرمایه‌داری و بنیادهای انتخابی پیشرفت چندانی نداشته و بر شکاف و تعارض در جامعه افزوده است. این اندیشه‌ها از فرصت طلبی هم برکنار نبود. ضعف و تفرقه در ممالک غرب و نارضایتی مستعمره‌های آنها در آسیا برای ژاپن درسی بود و نیز فرصت‌هایی پیش آورد. نظریه‌پردازان کوشیدند تا اهمیت و توجیه تازه‌ای برای «رسالت ژاپن در رهبری مبارزه آسیا علیه استعمار» درپیش نهند. این هدف را گروههای اجتماعی، ارتش، صاحبان منافع اقتصادی و دیگر بهره‌مندان هریک از دریچه دید و مصلحت خود نگاه می‌کردند. «یوشیدا شیگه‌رو» (۱۹۶۷-۱۸۷۸) که در سالهای پیش از جنگ برای مخالفتش با سیاست خارجی ژاپن به زندان افتاد و در سالهای پس از جنگ نخست وزیر ژاپن شد، سردرگمی این سالها را با وحدت نظر نسبی مردم و دولت در دوره «میجی» مقایسه کرده و در خاطراتش به اختلاف نظرها درباره رفتاری که باید در برابر ممالک متحده و بریتانیا درپیش گرفت اشاره کرده است. ازسوی دیگر «رایشاور» (E. D. Reischauer) پژوهنده آمریکایی تاریخ معاصر ژاپن در اشاره به سردرگمی سیاسی پس از شورش فوریه ۱۹۳۶ نوشته است که در این دوره دو جریان متعارض پدیدار شد: یکی هواداری پرطنین‌تر دولتی که اندیشه جنگ داشت از ارتش، و دیگر قدبرافراشتن دوباره احزاب سیاسی در مخالفت با تسلط ارتش بر حکومت. یک پیامد این بحران، تغییر دولت بود.

ارتش در راه قدرت

چند هفته پس از شورش فوریه ۱۹۳۶ دولت تازه‌ای بریاست «هیروتا»،

بجای کابینه «اوکادا» که استعفا داده بود، روی کار آمد. ناآرامی ناشی از طغیان افسران، ناخوشایندی مردم را برانگیخته بود. «هیروتا» دیپلماتی با سابقه و هوادار سیاست خارجی قویتر بود. این وضع رهبران نظامی را، که فرماندهان جبهه «توسی-ها» در میان آنان غلبه داشتند، برآن داشت که برای تحکیم موقع خود تا دیرنشدن است دست به کار شوند، و «هیروتا» از همان آغاز، و هنگام تشکیل کابینه‌اش، دریافت که وزیر جنگ، ژنرال «تراثوچی» (پسر نخست وزیر اسبق)، درانتخاب وزیران نظرقطعی دارد. نامزد وزارت خارجه، «یوشیدا شیگه‌رو» و چند نامزد دیگر وزارت را ارتش، ببهانه اینکه بیش از اندازه لیبرال هستند، رد کرد. سرانجام فقط چهار سیاستمدار حزبی توانستند در کابینه باشند.

اینک «توسی-ها» برکارها تسلط داشت و دولت بیشتر وسیله دست آن بود. در تدارک همه جانبه برای جنگ تسریع شد. دولت بودجه سنگینی برای هزینه‌های نظامی گذراند که سهم ارتش در آن نزدیک به ۵۰ درصد افزایش یافته بود. اعتبار لازم برای تجدید تسلیحات ارتش تهیه گردید و توسعه صنایع سنگین با سفارشهای فزاینده ابرار و مهمات نظامی تشویق شد. نیروی دریایی نیز پیمانهای خلع سلاح واشینگتن و لندن را تا پایان سال ۱۹۳۴ فسخ کرده و یک سال بعد هم از کنفرانس دریایی لندن خارج شده بود، پس می‌توانست تا جاییکه منابع کشور اجازه دهد توسعه پیدا کند. اقدام دیگر کابینه «هیروتا» گذراندن قوانین سخت‌تر برای جلوگیری از «افکار خطرناک» بود.

درامور خارجی، دولت سیاست خود را به هدفهای ارتش متمایل کرد و خواستار بیطرف شدن پنج ایالت شمالی چین شد. ژاپن در دسامبر ۱۹۳۶ پیمان ضدکمینترن را با آلمان امضاء کرد. این ترتیب جناح شمال غرب ژاپن را در صورت پیشروی نظامی در داخل چین، حمایت می‌کرد. مذاکرات برای انعقاد این پیمان بوسیله ارتش انجام شد.

کابینه «هیروتا» این قاعده را هم که فقط امیران ارتش و دریاداری شاغل در خدمت می‌توانند وزیر جنگ یا دریاداری شوند. باز برقرار کرد. این کار یکی برای جلوگیری از ورود دوباره نظامیان تصفیه شده پس از شورش ۱۹۳۶ به سیاست بود، اما دولت‌ها را، مانند گذشته، تابع نیات نیروهای مسلح ساخت، چنانکه در سال ۱۹۳۷ که ژنرال «اوگاکا» دعوت به تشکیل کابینه شد، ارتش بملاحظه رابطه نزدیک او با احزاب و پیوستگی‌اش با دسته‌بندی در ارتش و نیز مسئولیت او در کاهش چهار لشکر ارتش در سال ۱۹۲۴، از دادن وزیر جنگ خودداری کرد و «اوگاکا» که افسر بازنشسته بود نمی‌توانست وزیر جنگ کابینه خود بشود

و ناچار به کناره‌گیری شد. بجای او، ژنرال «هایاشی سنجورو» که نشان می‌داد که با ارتش کنار بیاید، نخست وزیر شد. کابینه او بیش از چهار ماه نپایید. جالب است که دوره این دو کابینه، از مارس ۱۹۳۶ تا ژوئن ۱۹۳۷، شاهد تجدید حیات کوتاه احزاب سیاسی و برخاستن احزاب در برابر ارتش بود. در انتخابات فوریه ۱۹۳۶ (یکهفته پیش از شورش افسران) «سی یو کای» با سیاست ملی‌گراتر خود درحالیکه بیش از دو برابر «مین سی تو» نماینده در مجلس داشت، وارد انتخابات شد. اما «مین سی تو» با استفاده از شعارهایی مانند «کدامیک باشد، حکومت پارلمانی یا فاشیسم؟» پیشرفت چشمگیری کرد و با ۲۰۵ کرسی در برابر ۱۷۴ کرسی «سی یو کای» پیروز درآمد. نتیجه این انتخابات، آگاهی و نگرانی مردم را از غلبه ارتش بر سیاست نشان می‌داد. در ژانویه ۱۹۳۷ یک نماینده «سی یو کای» زمینه پیدا کرد که در سخنرانی پرهیجان خود در مجلس به ارتش بتازد که چرا قدرت را غصب کرده است. او با «ترائوچی»، وزیر جنگ به محاجه افتاد تا آنجا که پیشنهاد کرد که وزیر جنگ بسنت ژاپنی، با قبول گناه و مسئولیت کار، خود را بکشد. ارتش می‌دید احزاب باز سر بلند می‌کنند. وزیر جنگ خواست که مجلس منحل شود، اما وزیر دریاداری و دیگران زیربار نرفتند. کابینه «هیروتا» بناچار استعفا کرد. «سایونجی» ژنرال «اوگاکا» را برای نخست وزیر پیشنهاد کرد، اما او نتوانست کسی را برای وزارت جنگ پیدا کند. پس، قرعه فال بنام ژنرال «هایاشی» افتاد. کابینه او فقط چهارماه روی کار ماند. «هایاشی» برای پرهیز از جدال حزبی خواست تا کسانی که وارد کابینه او می‌شوند پیوستگی حزبی خود را وانهند، و برای رسیدن به وحدتی که در نظر داشت، بیدرنگ پس از گذراندن بودجه، پارلمان را منحل کرد و حمایت دولت را پشت سر «شووا-کای»، یک حزب هوادار نظامیگری، نهاد. اما «مین سی تو» و «سی یو کای» زورشان را روی هم گذاشتند و جلوی قدرت طلبی او درآمدند و در انتخابات آوریل «شووا-کای» فقط ۱۹ کرسی از مجموع ۴۶۲ کرسی را برد و ۳۵۴ کرسی نصیب دو حزب دیگر شد و «هایاشی» ناچار استعفا کرد. برای نخستین بار پس از سال ۱۹۳۱ چنین می‌نمود که ارتش در موضع دفاعی واقع شده است، اما مصمم بود که قدرت به دست آورده را بی‌کم و کاست، نگهدارد. این آخرین موفقیت نسبی احزاب پارلمانی تا تسلیم ژاپن در نه سال بعد بود.

بسیج برای جنگ

اندیشه و فلسفه بنیادی برای جنگ در نزد نظامیان سالها بود که آماده بود.

بسیج اقتصادی آنهم با تسلط ارتش بردولت و غلبه روزافزون نظامیان برسیاست، فراهم شده بود. آنچه که می‌ماند زمینه سازی تشکیلاتی در دولت و در کشور و بسیج فکری و معنوی مردم بود.

سازماندهی مملکتی بتناسب هدفهای ارتش پیش‌ازین بوسیله طراحان نظامی قالب ریزی شده و در ماه اوت ۱۹۳۶ به تصویب کابینه «هیروتا» رسیده بود، اما اجرای آن، در اصل، پس‌از روی کارآمدن «کونوئه» در ژوئیه ۱۹۳۷ آغاز شد. دولت «هیروتا» آشکارا سیاست خارجی مهاجم‌تری درپیش گرفته و خواستار ایجاد یک «ناحیه ویژه ضدکمونیست، له ژاپن و طرفدار منچوکئو» در شمال چین برای تضمین امنیت ژاپن شده بود. در ژوئیه ۱۹۳۷ که برای فرونشاندن بحران میان احزاب و ارتش، شاهزاده «کونوئه فومی‌مارو» نخست وزیر شد، ژاپن رهبری یافت که برای اجرای «رسالت پیشروی در آسیا» پراندیشه‌تر بود و آمدنش این احساس را همراه آورد که ژاپن به «ارزشهای اساسی» خود بازمی‌گردد. در چند روز اول نخست وزیری «کونوئه» اقداماتی شد تا هواپیمایی کشوری و نیز توزیع مواد سوختی زیر نظارت شدیدتر دولت درآید. در ماههای اکتبر و نوامبر همانسال نخستین گامها برای تسلط بیشتر دولت بر بخش خصوصی کشور، احزاب سیاسی و بنگاههای اقتصادی برداشته شد. یک «شورای مشورتی کابینه» مرکب از چهار نماینده نیروهای مسلح، سه نماینده احزاب، دو نماینده بنگاههای مالی و اقتصادی و یک نماینده امور خارجی ایجاد شد تا موازنه‌ای در مصلحت‌ها و منافع بخش‌های عمده کشور بوجود آورد. برای هماهنگ کردن سیاست اقتصادی «شورای برنامه‌ریزی کابینه» مرکب از ۲۰ عضو ایجاد گردید و در نوامبر ۱۹۳۷ «ستاد سلطنتی» (دای هون ئی) تأسیس شد تا برنامه‌ریزی و عملیات دو نیروی زمینی و دریایی را هماهنگ سازد. باوضع مقررات دیگر، اختیاراتی رسماً به نیروهای مسلح داده شد که عملاً دارا بودند. در مارس ۱۹۳۸ نخست وزیر به ارتش کمک کرد تا «قانون بسیج عمومی ملی» (هوکا سوء دوء - ئین هو) را که قدرت وسیعی درامور کشور به نخست وزیر می‌داد، از تصویب بگذراند. دولت اکنون می‌توانست مجلس را ندیده بگیرد، و به وضع مقررات فوق‌العاده برای تنظیم اقتصاد ملی، نظارت بر قیمت‌ها، جیره‌بندی و سهمیه‌بندی مواد و توزیع نیروی کار پرداخت. قرار شد که همه تصمیم‌های عمده در «جلسه هماهنگی» باشرکت نخست وزیر، وزیر خارجه، وزیران جنگ و دریاداری و رؤسای ستاد گرفته شود. این تصمیم‌ها سپس می‌بایست در جلسه‌ای در حضور امپراتور تأیید شود. پس‌از اجرای این طرح - از سال ۱۹۴۰ - مسئولیت کابینه

فقط نمایشی بود. در اینحال «شورای عمران آسیا» که در پایان سال ۱۹۳۸ بوجود آمده بود، اداره مناسبات ژاپن با چین را در اختیار گرفت. این شورا سپس در «وزارت آسیای شرقی بزرگ» که در نوامبر ۱۹۴۲ تأسیس گردید ادغام شد و این وزارت امور کشورهای منطقه را، بجای وزارت خارجه، عهده دار شد. در این سازمانها افسران نیروهای مسلح مقامهای اصلی را داشتند.

توسعه نفوذ ارتش در طرح و اجرای سیاست، که بدینسان نمودار گشت، با افزایش اختیارات دولت در نظارت اقتصادی همراه شد. بویژه «قانون بسیج ملی» که در مارس ۱۹۳۸ از تصویب مجلس گذشت اختیارات احتیاطی گسترده ای برای نظارت اقتصادی به دولت داد و حتی «طرح پس انداز اجباری» را مقرر داشت. در این هنگام آثار کساد تجاری سالهای ۳۱-۱۹۲۹ تا اندازه ای از میان رفته بود چنانکه ارزش صادرات و هم واردات در سال ۱۹۳۶ حدود ۲۵ درصد نسبت به پیش از دوره بحران اقتصادی افزایش داشت. فروش ابریشم خام کمتر شده، اما افزایش صدور پارچه جبران آنرا نموده و بهبود نسبی پدید آورده بود. بازار صادرات نیز اکنون تنوع بیشتر داشت. به ممالک متحده کمتر صادر می شد و بیشتر فرآورده ها به کشورهای آسیا می رفت. رشد صنایع سنگین چشمگیر بود. در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ ساخت کالاهای تولیدی بسیار تندتر از کالاهای مصرفی افزایش یافت و نیز تولید آهن و فولاد دوبرابر شد. تولید ذغال از حدود ۳۰ میلیون به ۴۰ میلیون متریک تن رسید که بیش از نیمی از سوخت کشور را کفایت می کرد. ژاپن در این زمان حدود ۹۰ درصد نیازهایش را خود تولید می کرد. کشتی سازی هم پیشرفت نمود. در سال ۱۹۳۶ تناژ کشتی هایی که سالانه به آب انداخته می شد به نزدیک ۳۰۰۰۰۰ تن رسید و در سال ۱۹۳۷ ظرفیت کشتی های بازرگانی از ۴ میلیون تن گذشت. سیاست دولت در این پیشرفت ها سهم اساسی داشت. تلاش برای غلبه بر بحران اقتصادی با تدابیر آماده سازی جنگی توأم شد، و افزایش هزینه های نظامی بویژه در پیشرفت صنایع سنگین سهم عمده داشت. در بودجه سال مالی ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ سهم هزینه های نظامی به ۷۰ درصد بودجه و مبلغ آن به ۴۰۰۰ میلیون ین افزایش یافته بود. سیاست های هدایتی دولت، بخصوص تدابیر ناظر به مواد خام که در «قانون بسیج ملی» مقرر شده بود، تحرکی سنجیده تر به صنایع و فعالیت های مؤثر در بسیج نظامی داد و پیشرفتهای مهمی در تولید وسایط نقلیه، هواپیما و کشتی های جنگی فرا آورد. در سال ۱۹۴۲ سهم صنایع سنگین در تولید صنعتی به ۷۳ درصد رسیده بود.

«منچوکو» زمینه آزمونی نیز برای تحرک و پیشرفت صنعتی به اقتصاد

ژاپن داد. طرح اولیه عمران آنجا که زیرنظر «راه آهن جنوب منچوری» بود، نارسا درآمد و در ماه مارس ۱۹۳۸ «بنگاه توسعه صنعتی منچوری» با سرمایه حکومت «منچوکو» و با کمک ارباب جدید صنایع ژاپنی (شین زایباتسو یا زایباتسوی نو که با ارتش سروسری داشتند)، ایجاد شد و سرازیر شدن سرمایه و فنون به آنجا صنایع سنگین را به راه انداخت. در شمال چین نیز با ایجاد «بنگاه عمران شمال چین» فعالیت مشابهی آغاز شد. این دو ناحیه تولیدی و صنعتی در سال ۱۹۴۰ بازده عمده‌ای داشتند و بیشتر زغال و مقدار قابل توجهی از آهن، سیمان، مواد شیمیایی و ابزار ماشینی مورد نیاز ژاپن را می‌دادند. ارتش اصرار داشت که همه جنبه‌های سیاست و اقتصاد باید تابع نیازهای نظامی و دفاع ملی باشد. از نیمه سال ۱۹۳۶ وزیر دارائی عبارت «اقتصاد نیمه جنگی» را برای تشریح وضعی که در آن نیازهای ارتش اولویت داشت، به کار می‌برد.

جدا از نظارت‌های اقتصادی در جهت آماده سازی کشور برای جنگ، نظارت‌های سیاسی و آماده ساختن روحی و بسیج معنوی مردم نیز آغاز شد. «ارشاد سیاسی» از راه سانسور، رادیو، مطبوعات و جلوگیری از «افکار خطرناک» اجرا می‌شد و بسیج معنوی در برنامه بلندمدت بوسیله آموزش انجام می‌گرفت. لیبرالها از گروه‌هایی بودند که بیشتر به انزوای سیاسی رانده شدند، چنانکه «مینوبه» در سال ۱۹۳۵ ناچار به استعفا از مجلس اعیان شد (بهره ۱۵) و در توطئه سال ۱۹۳۶ نیز نزدیک بود که جانش را ببازد. حال و هوای میهن پرستی افراطی به مدارس و دانشگاهها القاء می‌شد. بسیاری از کتابهای خارجی که در این مراکز تدریس می‌شد، بی‌بررسی دقیق تحریم شد و کتابهای درسی بر زمینه تمایلات روز بازنویسی شد. حتی نوشته‌ها و مقاله‌های دقیق علمی نیز با اشاره‌ای ملاحظه‌کارانه به رسالت ژاپن در خارج از مرزها آغاز می‌شد. به حجم تعلیمات سیاسی و عقیدتی در برنامه آموزش، هرچه بیشتر افزوده و از درس‌هایی که با این مباحث یا با دانش عملی سروکار نداشت کاسته می‌شد. افسران ارتش به مدارس مأمور شدند تا بر این جریان نظارت کنند. در سال ۱۹۳۷ وزارت آموزش ژاپن کتاب تازه‌ای زیر عنوان «جوهر حاکمیت ملی ژاپن» (کوکوتای نو هونگی) در القاء اساطیر تاریخی ژاپن و باورهای آیینی «شینتو» درباره قدامت امپراتور، بی‌همتایی مردم ژاپن و رسالتی که ژاپنی‌ها در متحد ساختن جهان و پیوند دادن میان شرق و غرب دارند، منتشر کرد. این کتاب در میلیونها نسخه برای توزیع میان مراکز آموزشی چاپ شد و کتاب اصلی درس اخلاق در مدارس بود، تفسیرها بر مطالب آن برای معلمان نوشته شد و متوجه بسیج ذهنی جوانان بود، عوامل

انقلابی و چپ گرا را تخطئه می‌کرد - هرچند که خود موضع ضد لیبرال داشت - و نیز فردگرایی را بدکنشی و خدمت به نظام حاکم را ارزنده‌ترین کار می‌شناخت و چنین می‌آموخت که هرچه شر و بدیست ریشه بیگانه دارد:

«هرگونه ایدئولوژی خارجی که به کشور ما آورده شده ، شاید که در چین، در هند، در اروپا یا در امریکا کاملاً طبیعی بوده ، باین اعتبار که از خصوصیات نژادی و تاریخی آنها برآمده است: اما در مملکت ما که جوهر ملی یگانه‌ای دارد، در قدم اول بایسته است که این گونه‌ها و الگوها را به بررسی و مذاقه باریک درآوریم تا ببینیم که آیا با خلقیات ملی ما سازگارند یا نه...» فسادهای عقیدتی و اجتماعی امروز ژاپن حاصل ندیده گرفتن ارزشهای اساسی و پرداختن به چیزهای بی‌ارزش است، نتیجه فقدان قضاوت صحیح است و بارآمد ناتوانی از دریافت درست چیزها، و این برای آنست که از زمان «میجی» بعد اینهمه جنبه‌های فرهنگ اروپایی و امریکایی و نظام‌ها و دانشهای آنها آورده شده است، و آنها بشتاب بسیار.»

(از «جوهر حاکمیت ملی ژاپن»)

دراین وضع، شگفت نبود که بنیادهای سیاسی قدیمتر، مانند احزاب ، که پدیده‌های آمده از غرب شناخته می‌شدند، زمینه قدرت و نفوذ خود را ببازند . رقابت و تفرقه احزاب آنها را هرچه بیشتر در چشم مردم مسؤول نابسامانیها نشانداد. سیاستگران هم از حال و هوای روز سود جستند و هنگامیکه در ژوئیه ۱۹۳۷ جنگ با چین آغاز شد، فریاد وحدت ملی برداشتند و بزودی زمزمه ایجاد یک جبهه متحد بمیان آمد، جبهه‌ای که معد و مؤید موج غالب نظامیگری باشد نه آنکه پیروای ایستادگی در برابر آن. تا سال ۱۹۴۰ این طرح پخته و آماده شده بود و پس از آنکه شاهزاده «کونوئه» برای بار دوم به نخست وزیری رسید، تدبیر و اتخاذ «بنیاد نوین مملکتی» (شین تای سی) را بمنظور تبدیل ژاپن به یک «کشور پیشرفته در دفاع ملی» را اعلام کرد. در اوایل اینسال احزاب سیاسی وادار به انحلال شدند و در اکتبر ۱۹۴۰ «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری» (تای سی یوکوسان کای) جای آنها را گرفت و اعضای احزاب پیشین را جلب و خود را وقف بسیج عقاید در راه حمایت از سیاست‌های ملی کرد. این «اتحاد» که درواقع برپایه اصل یک حزبی تشکیل شده بود متوجه وحدت دادن به همه مساعی سیاسی و سازمان یافته کشور در حمایت از «هدفهای امپراتوری» بود . همزمان ، چند اتحادیه کارگری هم که هنوز برجای بود در یک اتحادیه میهنی

کارگران که خود را وقف مساعی جنگی کرده بود، ادغام شد.

فعالیت‌هایی که با رهبری «اتحاد پشتیبانی» آغاز شد، سه وجه داشت :

یکی آنکه بسیج عامه خوانده شد، که تلاش در متحد ساختن جبهه داخلی بود .

وجه دوم که «بسیج برای هدف ملی» نامیده شد ، در جهت ادغام همه بنیادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور بود. احزاب و اتحادیه‌های کارگری هم‌اکنون تا اندازه بسیاری متحد شده بودند. پس به روزنامه‌ها ، سازمانهای حرفه‌ای متنوع و دانشگاهها فشار آمد تا تأسیسات و فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند و باوحدت کلمه سخن گویند. این «وحدت کلمه» سومین وجه همت «اتحاد پشتیبانی» بود که می‌بایست با بسیج معنوی تقویت شود. بسیج معنوی درجهت مثبت توسل هرچه بیشتر به هویت ملی و وحدت زبان و اندیشه درسوی ژاپنی-گرایی و ملی‌گرایی بود، و درجهت منفی متوجه طرد هرگونه اندیشه و الگوی بیگانه. بدینسان شعارهایی مانند طریقت امپراتوری (کوء دوء) روحیه «یاماتو» (یاماتو داماشی‌ئی) ، رسالت امپراتوری در هدفهایی مانند «همه جهان زیر یک سقف» (هاکو- ایچیو) و وحدت حکومت و دین (سایسی - ایچی) رواج پیدا کرد و موج غرب زدایی بالا گرفت .

طبیعت نظام حاکم

برقرار شدن نظام یک حزبی که در آن نمایندگان منتخب مردم سهم ناچیزی در تدبیر سیاست داشتند و ادغام و یک جهت شدن هرچه بیشتر گروههای اجتماعی و سازمانهای مملکتی، گاه نشانه طبیعت فاشیستی نظام سیاسی ژاپن در سالهای ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ گرفته شده است. این نظر بیشتر بوسیله پژوهندگان غربی، بخصوص نویسندگان متقدم تاریخ ایندوره ژاپن مانند «ریشاور» (Edwin O. Reischaur) امریکایی ارائه شده است و شماری از محققان ژاپنی نیز، شاید برای آنکه واژه مناسبی در زبان خود برای توصیف وضع نیافته‌اند یا برای مقایسه با رژیم‌های شناخته شده غربی، این عنوان را بکار برده‌اند. اما باآنکه در این سالها موج نظامیگری (میلیتاریسم) در ژاپن بالا می‌گرفت، باز حکومت این کشور بمفهوم واقعی فاشیست نبود. مهمترین تفاوت کار در این بود که در ژاپن هیچ رهبر واحدی، مانند آلمان یا ایتالیای پیش از جنگ، که از میان توده‌ها برخاسته باشد و مردم را به اطاعت کامل از یک حزب عامه بخواند، نبود. ژنرال «توجو» هم که در سالهای ۴۴-۱۹۴۰ مرد نیرومند ژاپن

شناخته می‌شد، نه هیتلر بود و نه «موسولینی». قدرت او بطور قاطع و روشن بر حمایت ارتش استوار بود و خود او نماینده ارتش در دستگاه حکومت شناخته می‌شد. همانا ارتش و نظریه‌پردازان آن، بویژه جبهه «توسی-ها» بودند که الگویی برپایه باورهای آیینی ژاپن برای آنچه که «رسالت ملی ژاپن در بیرون مرزها» خوانده شد، یافتند تا ازینراه عوامل نامتجانس را، بشیوه‌ای که از آغاز دوره «میجی» بیسابقه بود، در پی‌جویی قدرت و ثروت باز بهم پیوند دهند و باینوسیله پشتیبانی دربار، دستگاه اداری، پارلمان و بنگاههای اقتصادی را جلب کردند و دیگران را هم به تمکین واداشتند. در این سالها در ژاپن نیز، چنانکه در آلمان و ایتالیا، هرگونه صدای نارضایی و مخالفت مستقیم با سیاست نظامی‌گرا خاموش می‌شد، اما تعقیب و فشار پلیس بیشتر متوجه «افکار خطرناک» و چپ‌گراها بود. با برآمدن موج ملی‌گرایی افراطی، محافظه‌کاران - و ازآنمیان لیبرالها - نیز رضا و توافق نشاندادند یا دست کم سکوت کردند.

برای «ملی‌گرایی افراطی» هم که درتوصیف حال و هوای سیاسی ژاپن پیش از جنگ بسیارگفته می‌شود، تعریف ساده و روشنی نمی‌توان یافت و درباره مفهوم آن توافق نظری نیست. درباره توسعه طلبی و نظامیگری نیز واقع اینست که در این دوره همه کشورهای که با شعار وحدت ملی دارای حکومت مطلقه بودند هوا و سودای توسعه ارضی داشتند. در اروپا این جریان زمین رقابت مستعمراتی و بهانه نژادی داشت و درژاپن شعار «رسالت آسمانی» درانداخته شد، و درهرحال این پدیده بازتاب فشارها و انحصارجویی اقتصادی و سیاسی قدرتهای بزرگ و فاتح جنگ گذشته بود. به بیان یکی از نویسندگان تاریخ تحول سیاسی معاصر ژاپن (Maruyama Masao, *Thought and Behaviour in Modern Japanese Politics*, Ivan Morris, Ed. Oxford, 1963, PP. 2-3).

جدا از درجه شدت و ضعف آن، تفاوت کیفی در قدرت انگیزش داخلی که حکومت ژاپن را به توسعه جویی در خارج و سرکوب مخالفان در داخل واداشت در آن بود که ناسیونالیزم ژاپنی جنبه «افراطی» پیدا کرد. اما در تحلیل این ویژگی درمی‌یابیم که این مایه تازگی نداشت بلکه در اندیشه و روانشناسی سیاسی ژاپن ازهمان آغاز دوره «میجی» عنصری اساسی بود، منتها در این دوره بتأثیر احوال اقتصادی و سیاسی خاص بروز و شدت پیدا کرد.

یکی از پژوهندگان تاریخ و اندیشه سیاسی ژاپن

(Morris, Ivan, *Japan 1931—1945, Militarism, Fascism, Japanism*)

کتابی در بیان آراء متفاوت مورخان و محققان و سیاستمداران درماهیت نظام سیاسی

ژاپن سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵ فراهم آورده و در مقدمه آن به بررسی و ارزیابی این نظرگاهها پرداخته است که فشرده‌ای از آن در زیر می‌آید:

«باید دید که آیا عنوانی مانند «فاشیسم» را می‌شود به نظام ژاپن در این سالها داد یا نه؟ در ژاپنی کلمه‌ای برای «فاشیسم» نیست و نویسندگان ژاپنی همین واژه را بکار برده‌اند. نمونه روشن «فاشیسم» در اندیشه سیاسی ایندوره ژاپن را القائات «کیتا ایکی» نظریه‌پرداز این سالها دانسته‌اند، که در «تجدید سازمان ملی ژاپن» نوشت: «اصلاحات زیرو روکننده‌ای در دربار، بالهام از روحیه امپراتور «جیمو» در بنیادکردن کشور ژاپن و روحیه امپراتور کبیر، «میجی»، انجام خواهد شد.» بنوشته «مارویاما» نهضت فاشیستی ژاپن طبعاً عناصر مشترکی با اندیشه فاشیستی رایج در جهان داشت. این نهضت با مبنای فکری احزاب فاشیست آلمان و ایتالیا در امور و مسائلی مانند رد و انکار نظریه جهانی لیبرالیسم فردگرا، مخالفت با شیوه‌های پارلمانی که همان بیان سیاسی لیبرالیسم است، تأکید بر توسعه طلبی در خارج، تمایل به منتهاد رجه‌رساندن بسیج نظامی و جنگ، و تأکید شدید بر اسطوره‌های نژادی و فرضیه‌های جوهرملی ... سهیم بود.» این دوره را گاه استبدادی می‌خوانند. این گمراکننده است زیرا که دولت‌های زمان جنگ ژاپن بویژه دولت ژنرال «توجو» با همه تلاش خود هرگز نتوانستند به درجه‌ای از همگنی و بسیج ملی که نمونه‌اش در آلمان بود، برسند، هرچند که انگیزش‌ها در کار بود - مانند این شعار ژنرال «آراکی»: «یکصد میلیون قلب مانند یک قلب می‌طپد.»

میلیتاریسم (نظامیگری) هم واژه دو پهلویی است که می‌تواند به هدفهای یک کشور (سیاست قدرت و توسعه نظامی) یا به طبیعت رهبری آن (حکومت نظامیان) یا به هر دو اطلاق شود. ژاپن در بخش عمده‌ای از تاریخ جدید خود چنین سیاستی را دنبال کرد، چنانکه با برآمدن میجی و در نظام مشروطه نیز ارتش از امتیازهای خاصی بهره‌مند بود (مانند لزوم انتخاب وزیران ارتش و دریاداری از افسران شاغل نیروهای مسلح) که نظامیان را بالادست دولت نهاد. در سالهای پس از ۱۹۳۰ قدرت نظامیان از اختیارات رهبری غیرنظامی در حکومت فراتر رفت، اما تا پیش از سال ۱۹۴۰ هنوز قدرت غیرنظامی یکسره سقوط نکرده و ژاپن دقیقاً «میلیتاریست» نشده بود. دادن این عنوان به سراسر این دوره، ساده‌انگارانه است.

کسانی دیگر به طبیعت یگانه و ویژگی ژاپن تأکید دارند و ترجیح می‌دهند که این دوره را چیزی مانند «ژاپنیسم» (نیهون - شوگی) یا «نظام امپراتوری»

(تنو - سی) بنامند که نمودار تمایز اساسی آن با الگوهای غربی است. رهبران و مبلغان زمان جنگ در ژاپن سخت می‌کوشیدند تا بر تفاوت کیفی دولت خود با حکومت متحدان اروپاییشان تأکید نهند. ژنرال «توجو» نخست‌وزیر ژاپن (۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴) در سخنانش در سال ۱۹۴۳ به پارلمان گفت: «مردم اغلب این حکومت را دیکتاتوری می‌خوانند. می‌خواهم این موضوع را روشن کنم... مردی که نامش «توجو» است کسی بیش از یک تبعه بیمقدار نیست. من مثل شما هستم، با این فرق که مسئولیت نخست‌وزیری به من سپرده شده است. من فقط وقتی که در فروغ امپراتور باشم، می‌درخشم. بی‌این فروغ، چیزی بیش از یک ریگ کنار راه نمی‌بودم... این مرا در رده‌ای کاملاً جدا از آن فرمانروایان اروپا که دیکتاتور شناخته می‌شوند، قرار می‌دهد.»

پایان ماجرا در ژاپن هم با شکست در جنگ فراآمد، اما وقتی به آغاز ایندوره بنگریم، نقطه عطف و تاریخ مشخصی مانند واقعه انتصاب هیتلر به صدرات عظمی نمی‌یابیم. سال ۱۹۳۱، تاریخ پیشروی در منچوری، را می‌توان مبدأ افول دولت غیرنظامی و برآمدن سریع نظامیان گرفت، اما تحولاتی که از آن پس روی داد، مانند موج خشونت در کشور، پیشروی در آسیا، گرایشهای تازه در سیاست جهانی - همه زمینه قبلی داشت. «مارویاما» (مأخذ پیشین) به سه دوره اشاره می‌کند: ۱- دوره آمادگی، ۱۹۳۱-۱۹۱۹، که نهضت‌های راستگرا در میان غیر-نظامیان، وضع قوانین سرکوب‌کننده علیه چپی‌ها و بالاگرفتن احساسات ملی-گرا نمودار آنست، ۲- دوره بلوغ، ۳۶-۱۹۳۱، که ارتش نیروی تحرک جنبش-های دست راستی شد، کودتاهای نافرجام روی‌داد و بحرانهای دیگر برخاست، و ۳- دوره کارسازی، ۴۵-۱۹۳۶، که درین سالها ارتش قدرت را در دست گرفت و سیاستهای خود را تا مرحله برخورد با غرب و درگیرشدن در جنگ جهانی دنبال کرد.

دربیان‌نامه «جوهر حاکمیت ملی ژاپن» (کوکوتای نو هونگی) که وزارت آموزش در این سالها منتشر کرد، آمده بود:

«سهم ما در جهان فقط دنبال کردن بی‌کم و کاست رسم و راه ویژه ما است که به مردم ژاپن طریقت داد. مردم باید بیش از «هروقت دیگر سیاست نوی برپایه آیین ملی تغییرناپذیر ژاپن که بنیاد این کشور است، و بفضیلت - طریقت امپراتوری - که طی اعصار و قرون و در زمان و مکان، استوار مانده است، بسازند و برآورند و ازینراه، بیش از همیشه، سعادت تاج و تخت امپراتوری را که با آسمان وزمین

همگن و سرشته است، صیانت کنند. این، بواقع، رسالت ملی ما است.»

«در طرح «برنامه اساسی برای ایجاد منطقه بزرگ سعادت همبسته در آسیای شرقی» که هم درین سالها تدبیر شد، آمده بود: «امپراتوری ژاپن مظهرمعنویت است و ویژگی اعلای آن تبلیغ - طریقت امپراتوری- است ... باید که قدرت امپراتور تشییع شود، و اسبابی فراهم گردد که آسیای شرقی به صورت اصلی استقلال و سعادت همبسته خود بازگردد، با گسستن و برداشتن یوغ اروپا و امریکا امکان دادن به اینکه مردم این خطه در فضای همکاری صلح آمیز و سرشار از زندگی، قوه‌ها و استعدادهای خود را شکوفا کنند.»

ژنرال «آراکی»، افسر بنیادگرای ژاپن در ایندوره در بیان «طریقت یگانه امپراتوری» گفت: «جوهر اعلای نظام حکومت ژاپن، وحدت عالی و دانی، پادشاه و اتباع او، است. این بروشنی متوجه هدف ژاپنی‌ها است که به اعتلای امپراتور می‌رسد و برای این منظور باید که رفاه عموم مقدم بر رفاه فرد باشد.» بواقع نیز فردگرایی بصورتی که در غرب مطرح بود در ژاپن اعتبار نداشت. این تفاوت بیشتر بواسطه اخلاقیات مبتنی براصالت جمع و فرهنگ قدیم ژاپن، در دوره پیش از تجدد، بود که وظیفه انسان را در برابر جامعه بالاتر از حقوق فرد می‌نهاد. این مایه اخلاقی در نواحی روستایی و سنتی هنوز برجای بود. ازسویی نیز محتوای اخلاقی آموزش و تعلیمات نظامی که در دوره میجی طرح و تدبیر شده بود و بیشتر هدف حفظ همبستگی و قوام اجتماعی را در برابر سیل واردات فرهنگی و عقیدتی از غرب داشت، در تقویت این روحیه مؤثر بود. تربیت خانوادگی نیز که پایه و مایه سنتی داشت، این موجبات را نیرو می‌داد. سرانجام، این حقیقت نیز بود که وفاداریهای گروهی پیش از دوره تجدد - نسبت به سرزمین، زادگاه، خانواده و جامعه حرفه‌ای - بجای آنکه با تجدد نابود شود، به زمینه‌ها و موضوع‌های تازه، مانند دستگاه اداری، حزب و جناحهای آن، ارتش یا رسته نظامی، بنگاه اقتصادی یا اتحادیه و مدرسه یا هر واحد اجتماعی دیگر که فرد جزء آن بود، جابجا شده بود.

جنگ چین: پیامد بحران یا آغاز ماجرا

تب و تاب بحران داخلی، چنانکه انتظار می‌رفت، جرقه جنگ را برافروخت

و بحران نظامیگری به این آتش دامن زد. جنگ با چین از حادثه کوچکی در پل «مارکو پولو» (Marco Polo) نزدیک پکن، در شب ۷ ژوئیه ۱۹۳۷ آغاز شد. آنشب هنگامیکه سربازان ژاپنی در تمرین نظامی بودند، تیراندازی میان آنها و سربازان چینی درگرفت و زد و خورد بتندی دامنه پیدا کرد و طی چند هفته به جنگی گسترده کشید. از یکسو مقاومت چینی‌ها بطور نامنتظری سخت درآمد و ارتش ژاپن نتوانست، چنانکه در نظر داشت، کار را یکسره کند، و از سویی هم در جانب ژاپنی‌ها مرجعی که مایل و قادر به فیصله دادن قضیه پیش از بالا-گرفتن آن باشد، نبود. کابینه و نیز عده‌ای از امیران ارتش می‌خواستند که آتش این جنگ را زود خاموش کنند زیرا بیم داشتند که درگیر شدن سخت ژاپن در چین، پای سربازان روس را به منچوری و مغولستان بازکند. اما فرماندهان عملیات و همقطاران آنها در ستاد کل توانستند از انجام این فکر جلو گیرند. چنین بود که این ماجرا، که «قضیه چین» نام گرفت، هرچند که بظاهر با توطئه آغاز نشده بود، اما با تبانی فرماندهان دنباله پیدا کرد.

هنگام آغاز ماجرا چند هفته‌ای بود که دولت «اتحاد ملی» بریاست شاهزاده «کونوئه فومی مارو» روی کار آمده بود. مشاوران امپراتور او را با همه جوانیش، در چهل و شش سالگی، برای مقابله با اوضاع بحرانی کشور مناسب یافته بودند زیرا که او پیوندهایی با ارتش، احزاب سیاسی و بنگاههای اقتصادی داشت و امیران ارتش نیز تصور داشتند که او با نهضت ملی‌گرا همراه است. «کونوئه» یک غیرنظامی و بازمانده اشراف قدیم، از خاندان معتبر «فوجیوارا» بود، برکشیده «سایونجی»، محبوب مردم و تحصیلکرده دانشگاه توکیو، خاصه که در مکتب «نیشیدا» فلسفه خوانده، و نزد «کاواکامی هاجیمه» اقتصاددان سوسیالیست نیز مطالعه کرده و برای هرگروه مقبول بود. احزاب، بویژه، امید داشتند که در دولت او آزادی بیشتری برای فعالیت سیاسی فراهم باشد. او نیز می‌اندیشید که می‌تواند ارتش را بشیوه خود مهار کند، اما شش هفته پس از تشکیل کابینه‌اش در اولین، و شاید مهمترین، رویارویی با نظامیان، زمینه را باخت.

با در گرفتن زدو خورد در چین وزیر جنگ، ژنرال سوگی یاما که افسری تندرو و سرسخت از جبهه توسی - ها در ارتش بود، پیشنهاد کرد که با اعزام نیروهای تقویتی از «منچوکو» و کره به چین، جنگ را شدت دهند. «کونوئه»، با حمایت وزیران دریاداری و خارجه، خواست تا در برابر این خواسته بایستد، اما «سوگی یاما» هم رام‌نشدنی بود و نخست‌وزیر سرانجام از بیم اینکه در صورت

استعفای وزیر جنگ بحران سیاسی پیش آید، تسلیم شد و زдохورد موضعی در چین به تهاجم گسترده بدل شد. پس از شروع درگیری در اوایل ژوئیه، در پایان این ماه که ارتش غیر رسمی چین، که زیر نظر ژاپنی‌ها بود، در تونگ‌چو، میان پکن و تین تسین، فرماندهان ژاپنی را کشت و سپس دویست زن و مرد غیر نظامی ژاپنی و کره‌ای را قتل عام کرد، محدود نگهداشتن مخاصمه هرچه دشوارتر شد. در ستاد ارتش، افسران، بویژه جوانترها، می‌پنداشتند که هنگام تسویه حساب با شانکایسک رسیده، زیرا دریافته بودند که تفاهم چند ماه پیش میان او و کمونیست‌ها، اتحاد چینی‌ها را در برابر ژاپن سخت تقویت کرده است. اما این درگیری بسیار طولانی و دشوار از کار درآمد و نیز تأثیر عمده بر اوضاع ژاپن داشت زیرا که از یکسو توجه نظامیان را از سیاست به جنگ برگرداند و از سوی دیگر محیطی ساخت که در آن افسران توانستند تدابیری را به دولت اجبار کنند که کشور را برای آزمونی سخت‌تر در چند سال آینده آماده سازد، مانند تجدید سلاح، توسعه هرچه بیشتر صنایع سنگین، نظارت مؤثر بر اقتصاد و نیز تغییر در نظام آموزش.

واقع آن بود که بانیان سیاست تهاجمی پس از واقعه منچوری، سال ۱۹۳۱ مردمی را پشت سر خود داشتند که درستی این سیاست را به آسانی پذیرفتند. تحمیل‌ها و تهدیدهای غرب، از پیمانهای اجباری نیمه قرن نوزده گرفته تا تعرفه‌های گمرکی و مقررات محدودکننده مهاجرت ژاپنی‌ها در سالهای پس از ۱۹۲۰ در ممالک متحده، کانادا و استرالیا، آنها را زود مجذوب این اندیشه ساخت که تا دیر نشده است باید دست به کار شد. اما در اینکه چه باید کرد، اختلاف نظر وجود داشت که بیشتر در دو جریان برخورد آشکار شد: یک جریان میان آنهایی بود که می‌خواستند که ژاپن تلاش و توان خود را در تحصیل نفوذ مؤثر بر منطقه بالانسبه محدودی - که بر رویهم منچوری و مغولستان داخلی در نظرشان بود - متمرکز کند، و کسانی که چشم به مزایای وسیع‌تر و متنوع‌تر و بیشتر اقتصادی تا سیاسی و ارضی، در سراسر شرق آسیا داشتند. هواداران سیاست اول بیشتر در میان فرماندهان ارتش، بودند که نیازهای نظامی را مهم‌تر می‌یافتند و ژاپن را دارای قدرت رقابت اقتصادی با غرب در عرصه وسیع نمی‌دیدند. جانبداران روش دوم، مانند سیاست پیشگان و دیپلماتها، فعالیت‌های توسعه طلبی از نمونه منچوری، را نمی‌پسندیدند و می‌گفتند که این کار در برخورد با ناسیونالیزم چین و منافع قدرتهای جهانی، تجارت ژاپن را فلج می‌کند. شاید اگر ایقان اوضاع جهان امروز را به چشم می‌دیدند از دایره کاربرد و اندازه توفیقی که اندیشه آنها در

دنیای نابرابر ما پیدا کرده است، به خود می‌بالیدند. جریان دیگر از دریافتهای سیاسی و تاریخی برمی‌آمد که مبنایی فرضی و جنبه‌ای نظریه‌پرداز و شعارگونه داشت. کسانی که ژاپن را جزئی از پیکر آسیای ستمدیده از غرب می‌دیدند، پیشنهاد داشتند که برخورد اساسی که باید در اندیشه آن بود، میان غرب و آسیا است و ژاپن باید که بیدرنگ جانب آسیا را بگیرد. یک نتیجه این فرضیه آن بود که ژاپن نباید کاری کند که همکاری آسیاییها، و از آنمیان چین، را در این برخورد نهایی ناممکن سازد. اما کسانی هم می‌گفتند که چین و دیگر ممالک شرق آسیا چنان در زیر سلطه غرب و در نتیجه ناکامیهای اجتماعی خود را باخته‌اند که نمی‌توانند یار و همگام ژاپن در این راه باشند و ازینرو ژاپن باید خود رسالت کار و رهبری و قدرت و ابتکار را برای پیشرفت بسوی این هدف داشته باشد و این رسالت او را مجاز می‌دارد که عمده منابع منطقه را، به‌رراه که باشد در اختیار بگیرد.

این جریانها و تفاوت‌نظرها پس از سال ۱۹۳۰ و در نتیجه تحول اوضاع جهان بتأثیر بحران اقتصادی و تغییرهای سیاسی در ژاپن و جهان، بصورت نوی تبلور یافت و شکلی تازه گرفت. کساد اقتصادی موجب گرایش جهانی به سیاست حمایتی و ایجاد منطقه‌های اقتصادی شده بود و این وضع رهبران ژاپن را برآن داشت تا به‌ایجاد منطقه اقتصادی برای ژاپن بیندیشد. آنها روشن می‌دیدند که اگر جرقه جنگ جهانی افروخته شود، آتش آن دامن آسیا را نیز خواهد گرفت و ژاپن می‌باید که به چنین روزی اندیشه کند. دراینکه ژاپن تا چه اندازه درگیر خواهد شد یا باید خود را درگیرسازد، آراء یکسان نبود. پیشنهادهای «ایشیوارا کانجی» برای نیرومندساختن ژاپن در صنعت و بهره‌برداری از منابع منچوری و شمال چین و، در زمینه سیاسی، با ایجاد نوعی اتحادیه آسیایی با پیش‌نگری جنگ مقدر با روسیه شوروی، بریتانیا و در نهایت، رقابت برسررهبری جهانی با امریکا، غایت این راه بود که بسا در ارتش هم افراطی شناخته می‌شد. اما روند اوضاع و ملاحظات نظامی سالهای پس از ۱۹۳۰ آراء را تغییر داد تا جاییکه «ایشیوارا» که طراح سیاست تصرف منچوری بود با کاربرد این روشها درشمال چین مخالفت کرد زیرا چنین دریافت که درگیری در آنجا فرصت پیشرفت به روسیه شوروی خواهد داد. در متن رویدادها، فرماندهان عملیات نقشه‌های دلخواه خود را اجرا می‌کردند و با استناد به «ضرورت عملیاتی» یا «امتیاز ویژه فرماندهی» از طرحهایی که ستاد کل تصویب کرده بود سرمی‌پیچیدند. ستاد کل نیز درباره آنچه باید کرد یک رأی نبود، یا که با وزارت جنگ درباره شیوه کار

بحث و جدل داشت. وزارت جنگ نیز در پیشنهادهایش در دولت با مقاومت وزیر دریاداری (که نماینده نیروی محافظه کارتر نظامی بود)، وزیر خارجه (که در برابر افکار جهانی و بازتاب دولتها حساس بود) یا وزیر دارایی (که نگران پیامد اقتصادی نقشه های ارتش بود) روبرو می شد. چنانکه «رایشاور» در بررسی تحولات ایندوره ژاپن گفته است، با نبودن تصمیم گیری سازمان یافته و برنامه ریزی بلندمدت سیاسی، هرتصمیم، تصمیم دیگر را به دنبال می آورد و ، در نهایت، دولت را در برابر «وضع پیش آمده» و «کار انجام شده» می نهاد. با همه نفوذ روزافزون ارتش در سیاست، حال به همین روال ماند. روش و رفتار ژاپن با جهان خارج در این دوره را نمی توان بواقع «طرح ریزی شده» گفت، همچنانکه درگیری در چین در سال ۱۹۳۷، که، برخلاف پیشروی در منچوری در سال ۱۹۳۱، نتیجه هیچ نقشه پیش اندیشیده افسران نبود. با اینهمه، هنگامی که جنگ شروع شد، دامنه و شدت گرفتن آن، با تدارک و تصور قبلی که هر دو طرف داشتند، گریزناپذیر بود. شاید در سوی ژاپن این تصور خوشبینانه غالب بود که کارها درست درخواهد آمد و چین یکبار دیگر تن به سازش خواهد داد یا در زیر یک ضربه سنگین و خردکننده تسلیم خواهد شد، و ممالک متحده که در اینسوی اقیانوس آرام قدرت خود را نیازموده است و نیز نگران آنچه که برغرب می گذرد، برسیاست انزوا خواهد ماند، و در اینحال مسلم نمودن پیروزی نزدیک آلمان در اروپا ایجاب می کند که ژاپن زود بجنبد وگرنه فرصت برد و بهره از دست خواهد رفت. روسها هم شاید که در پایان کار همراهی نشان دهند، چنانکه ممالک متحده در سال ۱۹۰۵ دست یاری داده بود.

در پایان سال ۱۹۳۶ ژاپن به آلمان و ایتالیا پیوسته و با آلمان وارد پیمانی علیه کمینترن (Comintern) کمونیست بین الملل در مسکو ، شده بود . این توافق نشانه دوستی روزافزونی بود که کمتر از چهار سال بعد به اتحاد نزدیک انجامید. هدف طبیعی «پیمان ضد کمینترن» اتحاد شوروی بود که دیرزمانی خصم ژاپن شناخته می شد. طرح ریزی نظامی ژاپن نیز برپایه این پیش بینی بود که اتحاد شوروی تنها دشمن جدی ژاپن در شرق آسیا است. در سال ۱۹۳۵ روسیه در ایالات خاور دور خود سپاه فراوانی (حدود ۲۴۰۰۰۰ نفر) بیش از نیروهای ژاپن در منچوری (۱۶۰۰۰۰ نفر) داشت و نیز دارای هواپیماهای زیادتر و قدرت مکانیزه بیشتر بود. در هفتمین کنگره «کمینترن» در سال ۱۹۳۵ اعلام شد که دولتهای فاشیست آلمان و ژاپن دشمنان اتحاد شوروی اند. روسیه در مارس ۱۹۳۶ یک پیمان دفاعی دوجانبه با مغولستان خارجی بست و نیز آشکارا از سیاست

جبهه متحد که رژیم ملی «کئومین تانگ» و کمونیست‌های چین را از سال ۱۹۳۷ گرد هم آورد، بهره‌مند شد. ارتش ژاپن برای هم‌اورد شدن با قدرت نظامی اتحاد شوروی در شرق آسیا «برنامه پنجساله تولید جنگی» را ریخت که اجرای آن نیاز به زمان و صلح داشت. ازینرو جنگ تمام عیار با چین مطلوب نبود، اما درگیری دامنه پیدا کرد، و بیش از نیمی از خاک چین را پوشاند.

هنگام آغاز جنگ با چین، چندی بود که ژاپنی‌ها تجدید سازمان منچوری را پس از تصرف آنجا به انجام رسانده بودند و در امور شمال چین دست‌اندازی می‌کردند. «شانکایشک» و حکومت ناسیونالیست او در «نانکینگ» عقیده داشتند که کمونیست‌ها برای چین خطرناک‌ترند و باید نخست با آنها مقابله کرد. ازینرو حکومت «کئومین تانگ» مقاومت سختی در برابر ژاپنی‌ها نشان نداده بود، اما در تابستان ۱۹۳۷ ملیون و کمونیست‌ها دشمنی را موقتاً کنار گذاشته و به ایجاد جبهه متحدی علیه ژاپن برآمده بودند. درین وضع، زدو خورد تصادفی نزدیک پکن به جنگ اعلام نشده سراسری بدل شد. ژاپنی‌ها پکن را گرفتند و بسوی جنوب پیش رفتند. مقاومت چینی‌ها سخت بود و در شانگهای هم جبهه تازه‌ای باز شد و ژاپنی‌ها سرانجام نیروهای چینی را از ین شهر راندند و پس از آن با پیشروی به بالای تپه یانگ تسه با یورش تند و قوی در ماه دسامبر «نانکینگ» را گرفتند. ستاد کل گمان می‌کرد که اگر پایتخت چین ناسیونالیست سقوط کند، چینی‌ها درخواست صلح خواهند کرد، اما چینی‌ها حال و هوایی متفاوت از سال ۱۸۹۵ نشان‌دادند. میانجیگریهایی که شد و پیشنهادهایی که بوسیله سفیر آلمان در چین به «شانکایشک» شد، مورد قبول او واقع نگردید. خونریزی انتقامجویانه در چند روزه پس از تصرف «نانکینگ» ادامه داشت تا آنجا که برای این زیاده‌روی ۱۰۰۰۰ افسر و افراد ذخیره مسؤول به ژاپن احضار شدند. شانکایشک از میان بدررفت و در غرب چین پایگاه تازه‌ای برای خود ساخت.

در ژانویه ۱۹۳۸ ژاپن تصمیم گرفت به تهاجم سراسری در چین دست بزند تا دولت مرکزی طرفدار ژاپن در آنجا برقرار گردد. محاصره دریایی به سراسر خط ساحلی چین امتداد یافت. «هانکو» در مرکز و پس از آن «کانتون» در جنوب چین تا ماه اکتبر به تصرف درآمد. تهدید اتحاد شوروی در شمال موجب شد که ژاپن هدف پیشروی را به تسلط بر راه‌های آهن و حمله به شهرهای عمده چین محدود کند. هواپیماهای ژاپنی با تسلط بی‌منازع بر آسمان چین به بمباران سخت شهرها پرداختند و تا دوردست‌های غرب را، تا «چونگ کینگ» که پایتخت تازه

شانکایشک بود، درهم کوبیدند. تا تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۳۹ که «کونوئه»، نخست-وزیر، طرح تازه ژاپن برای «نظام نوین در شرق آسیا» را اعلام کرد، ژاپن بر همه بخش‌های غنی‌تر و پرجمعیت‌تر چین، بجز «ژچوان» مسلط بود. ژاپن که اکنون در برابر سرسختی شانکایشک هرگونه امید کنارآمدن او را بیهوده می‌دید به رقیب او «وانگ چین - وی»، که با اختلاف نظر در سیاست «کثومین تانگ» و سازش-ناپذیری شانکایشک ازو جدا شده بود، روی آورد. «وانگ» با مطرح-کردن دوباره نوشته‌های طرفدار ژاپن «سونیات-سن»، مؤسس نهضت ناسیو-نالیست چین، رهبر حکومت پوشالی شد که در مارس ۱۹۴۰ در «نانکینگ»، پایتخت قدیم ناسیونالیست‌ها، علم شد.

جنگ چین و مناسبات ژاپن با قدرتهای جهانی

در جریان «قضیه چین» روابط ژاپن با انگلیس و امریکا بدتر می‌شد. مردم این دو کشور هم احساس دلسوزی عمیق نسبت به چینی‌ها پیدا کردند. برای جهانی که هنوز بمباران شدید هوایی را تجربه نکرده بود، حمله گسترده هوایی ژاپن به شهرهای چین تکاندهنده بود. روابط ژاپن با روسیه شوروی هم سخت بحرانی بود و با درگیریهای شدید در مرزهای منچوری وخیم‌تر می‌شد. درین حال ژاپن بسوی اتحاد کامل با آلمان و ایتالیا پیش می‌رفت. بازتاب داخلی نیز در برابر جنگ چین عمیق بود. ژاپن اکنون بسوی بسیج همه‌جانبه و برنامه‌ریزی متمرکز و اقتصادی جنگی می‌رفت، دولت هرچه بیشتر زیر نفوذ نیروهای مسلط درمی-آمد و شعارهای ملی و میهنی برای انگیزختن مردم به‌نثار و ایثار برای مساعی ملی در همه‌جا شنیده می‌شد. روحیه جنگ که درگیری در چین برای ژاپنی‌ها ساخت و پرداخت، تعهد خودباخته‌ای نسبت به حقانیت خویش و «رسالت ملی ژاپن» در آنها بوجود آورد.

با اینهمه، اعتماد به‌نفس روزافزون و پیشروی ژاپنی‌ها، هیچیک، تسلیم «کومین تانگ» را به‌دنبال نیاورد. چنین می‌نمود که ناسیونالیزم چین از شکستها نیز مایه می‌گیرد و رشد می‌کند. سال ۱۹۳۹ شاهد درنگ و وقفه‌ای برای بازنگری اوضاع و بازاندیشی در کار بود. ژاپن هنوز همه مساعی خود را در میان نیاورده بود، اما دچار فشار اقتصادی و تا اندازه‌ای خستگی از جنگ بود، در حالیکه رهبران نظامی برخوردی را با روسیه شوروی در چند سال آینده پیش‌بینی می-کردند که می‌بایست برای آن آماده شوند. پس، آنها نقشه خود را تغییر دادند و

خواستند تا بجای امتیازات نظامی از مزایای سیاسی بهره گیرند. ازینرو پیش از هرکار کوشیدند تا با آوردن فشار به کشورهای دوست چین، پیوند با دنیای خارج را ببرند. این نقشه به اشغال «هاینان»، منطقه نفوذ فرانسه در چین، در فوریه ۱۹۳۹ و به محاصره حوزه امتیازات فرانسه و بریتانیا در «تین تسین» در ژوئن این سال انجامید. با درگرفتن جنگ در اروپا کمی پیش ازین تاریخ، «قدرت‌های غربی اکنون نمی‌توانستند مقاومتی در برابر خواستهای ژاپن بکنند. طی یکسال ازین تاریخ فرانسه راه هند و چین را برای دسترسی به جنوب در اختیار ژاپن گذاشته و بریتانیا موقتاً جاده برمه به «یوننان» را که راه تدارکاتی خصم ژاپن بود، بسته بود.

با آغاز پیشروی نیروهای ژاپن در شمال چین و در منطقه شانگهای، چین به جامعه ملل شکایت برده و جامعه ژاپن را برای نقض موافقتنامه‌ای که در واشنگتن به امضای دولت رسیده بود و نیز برای نقض «پیمان صلح کلوگ» (Kellogg Peace Treaty) سال ۱۹۲۸، محکوم کرده و پیشنهاد تشکیل جلسه‌ای از امضاء کنندگان پیمان نه دولت برای بحث در مسأله نموده بود. این جلسه در بروکسل برگزار شد اما ژاپن در آن شرکت نکرد و این اجتماع هم نتیجه‌ای نداد.

رویدادهای داخلی و جنگ چین آثار مهمی بر روابط ژاپن با قدرتهای جهانی داشت. در آغاز تهاجم به چین نیروهای ژاپنی خودسرانه کشتی امریکایی بنام «پانای» (U.S.S. Panay) را در «یانگ تسه» با بمباران هوایی و ناوچه انگلیسی «لیدی برد» (H.M.S. Lady Bird) را با شلیک توپخانه غرق کرده بودند. دولت «چمبرلن» (Chamberlain) در لندن با زمینه سیاست مسالمت‌جوی خود با آلمان، موقع را مناسب سختگیری در برابر ژاپن ندید، اما قضیه پانای با امریکا نزدیک بود بالا بگیرد و به برخورد بکشد، که معذرت‌خواهی فوری و صمیمانه ژاپن همراه با پیشنهاد جبران خسارت و احضار افسران دریایی مسؤول، وضع را آرام کرد. انزواجویی هنوز زمینه سیاست ممالک متحده و منش امریکایی‌ها در امور خارجی بود. اما این واقعه و چندی پس از آن، انتقامجویی سخت و زیاده‌روی ژاپنی‌ها در خشونت بدنبال تصرف «نانکینگ» اثر بدی در ذهن مردم امریکا گذاشت. از یکسو نیز قضیه چین در عین حال نشان داد که امریکا تعهدی را با پیمان نه دولت در واشینگتن پذیرفته است که در واقع از نظر فکری و سیاسی آماده اجرای نیست.

چین همچنان چند پاره ماند. در جنوب نیروهای «شانگایشک» زمینه را در دست داشتند و در شمال چریکهای کمونیست بر بیشتر نواحی بیرون شهرها

مسلط بودند. «وانگ» نیز از ریاست حکومت پوشالی در «نانکینگ» برداشته شد چون او نتوانست چنانکه امید می‌رفت حمایت دیگر رهبران چین را برای رسیدن به صلح موردنظر ژاپن جلب کند زیرا که از یکسو دولت توکیو پشتیبانی چندانی از او نکرد چون هنوز امید سازشی را با «شانکایسک» داشت و از سوی دیگر نیز فرماندهان ارتش واقعاً نمی‌خواستند که امیران محلی و حکومت‌های برکشیده خود در نقاط مختلف چین را رها کنند. ملاحظه اقتصادی نیز در کار بود زیرا که با اوج‌گرفتن بحران جهانی و نگرانی روزافزون ژاپنی‌ها از اتحاد شوروی، نقشه‌های رشد اقتصادی چین با مدیریت ژاپن بتندی بدل به بهره‌برداری از منابع حیاتی آن سرزمین برای ماشین جنگی ژاپن شد. صنعتی‌کردن منچوکو، که بعد از سال ۱۹۳۷ نیز سرمایه هنگفت در آنجا صرف شد، همین انگیزه را داشت.

دستیابی ژاپن برمنچوری سدی در راه تحقق امیدهای دیرین روسیه در این منطقه ایجاد کرده و از جمله این دولت را ناگزیر ساخته بود که خط‌آهن شرقی چین، شاخه‌کوری از راه‌آهن سراسری سیبری که از «هاربین» به «ولادیوستک» می‌رفت، را در سال ۱۹۳۵ به ژاپن بفروشد. این دو کشور همچنین مرز بسیار بلندی باهم پیدا کرده بودند که احتمال برخوردی در طول آن همیشه وجود داشت. برخوردی در نقطه تقاطع مرزهای منچوری، کره و سیبری در ماه ژوئیه ۱۹۳۸ روی داد که نزدیک دو هفته ادامه داشت و زد و خورد دیگری در ماه مه ۱۹۳۹ در «نومونهان»، مرز منچوری و مغولستان خارجی، پیش آمد که تا سپتامبر دنباله پیدا کرد. در این هر دو بار ژاپن ناچار شد کوتاه بیاورد و این تجربه او را هرچه بیشتر نگران قدرت همسایه شمالی ساخت.

در اوایل تابستان ۱۹۳۸ «کونوئه» که می‌خواست، اگر بتواند بلندپروازی ارتش را مهار کند، جلوی جنگ را بگیرد، کابینه‌اش را ترمیم کرده بود. «آراکی»، در مقام وزیر آموزش، به فعالیت سیاسی بازگردانده شد و بجای «سوگی‌یاما»، افسر جوانتری بنام «ایتاگاکي» وزیر جنگ شد و نیز سپهبدی که در منچوری خدمت کرده بود، بنام «توجو»، به معاونت وزارت جنگ رسید. ژنرال «اوگاکي» وزیر خارجه شد. «کونوئه» امیدوار بود که با احیای «کودو - ها» بتواند تعادلی در ارتش ایجاد کند، اما توفیقی نیافت. اعتماد به نفس ارتش به حد دیوانه‌واری رسیده بود و بسیاری از افسران می‌خواستند که همزمان با چین و شوروی بجنگند، تا آنجا که امپراتور به رئیس ستاد ارتش و وزیر جنگ گفت که رفتار ارتش در گذشته ناپسند بوده است و ازین پس «نباید یک سرباز را بی‌دستور من حرکت

دهید.» این سخنان، یکسال بعد، ناکامی در زد و خوردهایی که در مرز مغولستان خارجی با شوروی پیش آمد، کمی از دور و شتاب ارتش کاست.

پیمان سه‌جانبی با آلمان و ایتالیا و موافقتنامه بیطرفی با اتحاد شوروی

بیم و نگرانی ژاپن در احوال بحرانی پس از سال ۱۹۳۰ و انزوای سیاسیش پس از خارج شدن از جامعه ملل او را به یافتن دوستانی واداشته و چند سال پیشتر با آلمان هیتلری نزدیک شده بود زیرا که دشمنان مقدر آنها و جبهه ضد کمونیستی هر دو یکی بود. ژاپن در نوامبر ۱۹۳۶ پیمان ضد «کمینترن» را با آلمان امضاء کرد که آشکارا بر همکاری ایندو علیه کمونیسم بین‌الملل، و پنهانی بر اتحاد دفاعی آنها علیه اتحاد شوروی تأکید داشت. ژاپن از اواخر دوره میجی از نظر فرهنگی با آلمان نزدیک بود و اکنون نیز بسیاری بودند که موفقیت‌های نازیها را تحسین می‌کردند. طرح «نظم نوین شرق آسیا» که ژاپن اعلام کرد تقریباً ترجمه‌ای از اصطلاح آلمانی آن می‌نمود.

مذاکرات برای پیمان ضدکمینترن با آلمان بوسیله ارتش انجام شد نه بوسیله وزارت خارجه. این پیمان به ارتش برای دست‌به‌کار شدن در چین اطمینان بیشتری داد. با پیروزیهای همه‌جانبه دیپلماتیک آلمان در اروپا در ۱۹۳۸، پیشنهادبرلین برای اتحاد نظامی، وسوسه‌انگیز بود. اما وزیر خارجه، آریتا و وزیر دریاداری، «یونای» به تعهدی که می‌توانست ژاپن را با بریتانیا و شاید امریکا درگیر کند، بدگمان بودند. از سوی دیگر، گروه متنفذی از افسران به اصرار برآمدند که باید کاری مثبت‌تر و آشکارتر کرد، و تصور می‌کردند که پیوندهای نزدیکتر با آلمان شاید که تضمینی علیه روسیه باشد و فشار برچین را برای تسلیم زیادتر کند. در ژوئن ۱۹۳۸ نماینده این گروه، ژنرال «اوشیما هیروشی»، وابسته نظامی و سپس جای خود را به دریادار «یونای» داد که به گرایش به بریتانیا و امریکا نیافت زیرا که آلمان نمی‌خواست خود را در پیمانی که تنها علیه شوروی است درگیر کند و ژاپن نیز مایل نبود در اتحادی علیه دیگر قدرتهای غربی وارد شود. سرانجام با اعلام انعقاد پیمان عدم تجاوز میان روسیه و آلمان در اوت ۱۹۳۹، که ژاپنی‌ها آنرا نسبت به خود خیانت‌آمیز دانستند، این مذاکرات رسماً قطع شد. آلمان در حالی موافقتنامه عدم تجاوز را با شوروی امضاء کرد که چند لشکر روسی در نبردی وسیع در مرز میان مغولستان خارجی و منچوری با سربازان ژاپنی درگیر بودند. آتش‌بسی در ماه سپتامبر امضاء شد، اما پیروزی نصیب

نیروهای پیشرفته‌تر زرهی شوروی شده بود. اینک آلمان روسیه را در آسیا آزاد گذاشته و به‌جنگ با بریتانیا رفته بود. کابینه «هیرانوما»، سرخورده ازین وضع، استعفا داد و دولت تازه‌ای بریاست یک ژنرال خوددار و محتاط بازنشسته بنام «آبه» تشکیل شد و او اعلام کرد که ژاپن «خط میانه» را خواهد گرفت. او سپس جای خود را به دریادار «یونای» داد که به گرایش به بریتانیا و امریکا معروف بود. در این دوره کوشش‌هایی شد تا رابطه ژاپن با امریکا و بریتانیا ترمیم شود، اما چین سد راه بود و وزیر خارجه امریکا «کوردل هال» (Cordell Hull) نرمشی نشان نداد.

آغاز شدن جنگ جهانی در سپتامبر ۱۹۳۹، وضع تازه‌ای پیش آورد. ژاپن سخت بیطرف ماند، اما پیروزیهای همه‌جانبه هیتلر ارتش ژاپن را به هیجان آورد. رهبران نظامی علاقه داشتند که پیمان اتحادی با آلمان و ایتالیا بسته شود. دومین دولت «کونوئه» در ژوئیه ۱۹۴۰ روی کار آمد. ژنرال «توجو» نماینده ارتش و وزیر جنگ این کابینه بود و «هوشینو» که قبلاً طراح اقتصاد منچوری بود، وزیر مشاور و مدیر سازمان برنامه شد. این دولت با اصرار مجدد ارتش برای اتحاد با آلمان روبرو شد. «ماتسوئوکا یوسوکه» نماینده جنجالی ژاپن در مباحثات جامعه ملل در قضیه منچوری در سال ۳۳-۱۹۳۲ که درین هنگام وزیر خارجه بود با این گمان که می‌تواند از چین پیمانی بنفع ژاپن و نه آلمان بهره‌برداری کند، از خواست ارتش جانبداری پرشور می‌کرد. با پیروزیهای کوبنده آلمان در اروپا و با سقوط هلند و فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰، بسیاری از ژاپنی‌ها یقین می‌دیدند که دولتهای آلمان و ایتالیا در اروپا برنده می‌شوند. زمان برای ژاپن مناسب می‌نمود که منطقه خودکفای خود را در آسیا درست کند، و «ماتسوئوکا» سرانجام در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰ «پیمان سه جانبی محور» (Tripartite Axis Pact) را برای اتحاد نظامی با آلمان و ایتالیا امضا کرد. این دولتها تفوق ژاپن را در شرق آسیا شناختند. این پیمان مقرر می‌داشت که امضاکنندگان آن علیه هر کشوری که به یکی از اعضای پیمان حمله‌ور شود - بجز آنها که هنگام امضای پیمان درگیر بودند - وارد جنگ خواهند شد.

بنوشته «رایشاور» ژاپن از پیمان سه جانبی با دولتهای محور چهار مقصود داشت: ۱- روابط بهتر با شوروی. آلمان که ظاهراً با شوروی دوست بود پیشنهاد کرد که واسطه شود، اما مذاکرات طول کشید تا سرانجام در آوریل ۱۹۴۱ ژاپن و اتحاد شوروی یک پیمان بیطرفی یا عدم تجاوز امضاء کردند، ۲- اطمینان به اینکه مستعمرات آسیایی قدرتهای غربی که آلمان نزدیک بود در اروپا آنها را

مغلوب کند، به «نظم نوین» ژاپن وارد خواهند شد. ۳- امید به پایان جنگ در چین با قطع کمک مادی و معنوی به چینی‌ها از خارج. ۴- منزوی شدن هرچه بیشتر ممالک متحده و رفع نگرانی از مداخله آندولت در چین یا جاهای دیگر.

(Edwin O. Reischaur and Albert M. Craig, Japan, Tradition and Transformation..., P. 259)

توفیق هیتلر یک نتیجه دیگر هم در کار ژاپن داشت و آن پایان حیات رسمی احزاب سیاسی بود. این احزاب پس از آنکه «کونوئه» موافقت کرد که یک حزب ملی عامه «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری» (تای‌سی یوکوسان کای) تشکیل دهد، انحلال خود را اعلام کردند (اکتبر ۱۹۴۰). بدینسان نظام یک حزبی صورت موجه و قانونی پیدا کرد، اما این حزب واحد از الگوی آلمانی و ایتالیایی آن بسیار متفاوت بود زیرا که رهبر دیکتاتوری مانند «فهرر» (Führer) در آلمان یا «دوچه» (Docé) در ایتالیا در رأس خود نداشت. «بنیاد نوین» «کونوئه» در واقع تغییری در وضع موجود نداد، چرا که احزاب سیاسی هم‌اکنون از کارایی افتاده بودند.

چنین می‌نمود که «ماتسوئوکا»، ناسیونالیست دوآتشه و وزیر خارجه کابینه «کونوئه»، بیش از هرکس دیگر افسون قدرت نظامی آلمان شده است. او در آوریل سال ۱۹۴۱ از رم و برلین دیدن کرد و در آنجا «ریبن تروپ» (Ribbentrop) به او اصرار ورزید که ژاپن بیدرنگ وارد کار شود و به سنگاپور بتازد. او در راه بازگشت در مسکو یک «موافقتنامه بیطرفی» با استالین بست که پیمان سه جانبی ژاپن با دولتهای محور را تکمیل می‌کرد. هدف ژاپن از امضای این موافقت‌نامه آزاد شدن از نگرانی درباره مرزهای شمالیش بود، و اکنون دست خود را باز می‌دید که به جنوب، به سوی مستعمره‌های فرانسه، هلند و انگلیس پیش برود. اما از بازگشت «ماتسوئوکا» چند هفته بیشتر نگذشته بود که خبر حمله آلمان به روسیه رسید و «ماتسوئوکا» اصرار ورزید که ژاپن باید این فرصت را غنیمت شمارد و به روسها، از شرق، حمله کند. قبول این خطر برای «کونوئه» خیلی گران بود و او در ژوئیه ۱۹۴۱ با استعفای کابینه‌اش خود را از این وزیرخارجه راحت کرد و سپس کابینه تازه‌ای تشکیل داد که «ماتسوئوکا» در آن نبود.

«ماتسوئوکا» در یکسال تصدیش با طرح نقشه‌هایی برای توسعه ارضی در جنوب شرق آسیا، شعاع تازه‌ای به بلندپروازی ژاپن داده بود. طرحهای تسلط بر منابع نفت، لاستیک، قلع، بوکسیت و دیگر مواد خام با ارزش نظامی، ازسالتها پیش مورد توجه و بحث نظامیان بود. این منابع در جنوب شرق آسیا نهفته بود،

اما درگیری در چین مانع پرداختن جدی به این کار می‌شد. با اینهمه، اکنون چهار سال بود که ژاپن به تهیه و ذخیره‌کردن مواد خام در سطح وسیع پرداخته و جنگ در چین نیز تولید جنگی را توسعه و پیشرفت داده بود. ناکامی نسبی سال ۱۹۳۹ در برخورد با نیروهای مسلح شوروی در مرز منچوری نیز درس‌هایی به ارتش، بخصوص در لزوم افزایش شمار نیروهای مسلح، داد. اما نگرانی بزرگ این بود که اگر راه دسترسی به منابع بویژه نفت آسیای جنوب شرقی و دیگر جاها بر ژاپن بسته شود، ذخیره این کشور زود تمام خواهد شد.

«کونوئه» نخست‌وزیر، که در سال ۱۹۳۹ «نظم نوین ژاپن در شرق آسیا» را در بیانیه خود مطرح ساخته بود، پس از چندی گستره تازه‌ای به این نظریه داد و «منطقه بزرگ سعادت همبسته شرق آسیا» را پرداخت که ژاپن را در رأس منطقه‌ای می‌نهاد که شعاع آن، مستعمرات جنوبی را می‌پوشاند. طرح‌های ژاپن اکنون رفته رفته ممالک متحده را نگران می‌ساخت. هواداران پیمان سه جانبه با محور نیز این پیمان را بیش از هرچیز سد مؤثری در برابر هر اقدام ممالک متحده در اتلانتیک یا اقیانوس آرام می‌دیدند، زیرا که چنین می‌نمود که فقط آمریکا می‌تواند خار راه ایجاد «نظم نوین» ژاپن در شرق آسیا شود. بریتانیا در وضعی نبود که با ژاپن برآید و آندولت در سپتامبر ۱۹۴۰ موافقت کرده بود که جاده برمه را برای ششماه ببندد. فرانسه هم وادار شده بود که نیروهای ژاپنی را در شمال هند و چین، بظاهر برای بستن راه تدارکاتی «چونگ کینگ»، بپذیرد. در این وضع، جزایر هند شرقی هلند که منبع نفت و بسیاری کالاهای دیگر مورد نیاز ژاپن بود، بسیار ارزنده می‌نمود. فقط آمریکا می‌توانست ناوگانی با قدرت مؤثر روانه کند و جلوی تصرف این مستعمرات اروپا در جنوب شرق آسیا را بگیرد.

ژاپن در برابر غرب و بحران در مناسبات با آمریکا

کمبود منابع در چین، ذخایر جنوب شرق آسیا را در نظر کسانی که هنوز در اندیشه جنگ همه‌جانبه بودند اهمیت تازه‌ای بخشیده بود «ماتسوئوکا» این موضوع را در جلسه هماهنگی وزیران و رؤسای ستاد نیروهای مسلح در ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۰ مطرح ساخته و تصمیم گرفته شده بود که ژاپن باید از فرصتی که جنگ در اروپا فراهم کرده است برای محکم‌کردن جای پای خود در هند و چین، سیام (تایلند)، برمه، مالایا و جزایر هند هلند (اندونزی) استفاده کند. در این کار،

نخست می‌بایست راه دیپلماسی را آزمود و بخصوص هرکوششی بکار برد تا از برخورد با امریکا پرهیز شود، اما درنهایت امر، به زور دست برده و خطر جنگ پذیرفته خواهد شد.

ژاپن در تابستان ۱۹۴۰ امتیازهایی از انگلیس و فرانسه در مستعمرات خاور دور آنها گرفته اما تلاش برای یافتن امتیازهای خاص اقتصادی در جزایر هند هلند، بویژه تخصیص نفت بیشتر این مستعمره به ژاپن و مذاکراتی که در پاییز و زمستان ۴۱-۱۹۴۰ درینباره شد به‌جایی نرسیده بود. ارتش ژاپن در ژوئیه ۱۹۴۱ به‌پیشروی تازه‌ای پرداخت و با اشغال پایگاههایی در جنوب هند و چین حکومت «ویشی» (Vichy) فرانسه را مجبور ساخت تا اجازه دهد که ژاپن ازین پایگاهها استفاده کند. این کار تهدید روشن و مستقیمی برای سیام (تایلند)، مالایا و جزایر هند هلند بود. بعضی قراین نشان می‌دهد که «کنونه» این اقدام را بعنوان «شر قلیل» و برای گریز از مخاطره بیشتر پذیرفت، زیرا که حمله آلمان به روسیه موجی از هیجان در میان رهبران نظامی ایجاد کرده بود و عده‌ای، مانند «ماتسوئوکا»، عقیده داشتند که ژاپن باید در حمله به شوروی به متحد خود بپیوندد، اما کسانی دیگر از حمله بیدرنگ به هنگ‌کنگ و مالایا جانبداری می‌کردند و به‌رروی همه می‌خواستند کاری ازینسو یا آنسو بشود. پیشروی به منطقه ویتنام کم‌خطرتر می‌نمود زیرا که هیچ‌کس عکس‌العمل فوری امریکا و انگلیس و هلند را پیش‌بینی نمی‌کرد و نمی‌دانستند که امریکا آماده جنگ هست یا نه.

ناخوشایندی امریکا از سیاست‌های ژاپن در چین موجب شده بود که در ژوئیه ۱۹۳۹ از تجدید پیمان تجاریش با ژاپن که سال بعد منقضی می‌شد، خودداری کند. فشارهای اقتصادی به ژاپن در سال ۱۹۴۰ افزایش یافت. در ژوئیه اینسال برای صدور نفت و مشتقات آن و قراضه آهن به ژاپن اجازه‌نامه مقرر شد و در ماه سپتامبر صدور هرگونه کالا ازین نوع منع شد و پس از انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر این منع به آهن و فولاد هم تعلق گرفت و ذخیره‌کردن مواد حیاتی در ژاپن بسیار دشوار شد، هرچند که هنوز تحریم کامل صدور و فروش نفت به ژاپن برقرار نشده بود. اما ضربه اقتصادی سخت‌تر در ژوئیه ۱۹۴۱ وارد آمد که دولت امریکا در برابر پیشروی ژاپن در ویتنام بیدرنگ همه داراییهای ژاپن در ممالک متحده را توقیف (بلوکه) کرد و تجارت تقریباً بحال وقفه درآمد. امریکا، بریتانیا و هلند حمل نفت، آهن، فولاد و هرگونه مواد خام را به ژاپن تحریم کردند. اثر این تحریم بویژه در مورد نفت، خطیر بود و ژاپن با تمام‌شدن ذخیره کوچک نفتیش با خفقان اقتصادی روبرو می‌شد. بخصوص از نظر نظامیان

این محاصره اقتصادی می‌بایست به هر قیمتی شکسته می‌شد.

ژاپن در تنگنا افتاده بود و دو راه بیشتر نداشت، یکی آنکه جنگ را در چین با سازش به پایان آورد، به‌درون مرزهای خود بازگردد و به بهره‌مند شدن اقتصادی و تجاری از جنگ در اروپا بسنده کند. این کار شاید که مصلحت اقتصادی هم برای ژاپن داشت، اما عقب‌نشستن از چین در نظر نظامیان بی‌آبرویی ملی بود و ماندن در رده قدرت‌های درجه دوم در جهان. از سویی هم واشینگتن اصرار داشت که تا هنگامی که ژاپن ثمرات پیشرویهای ارضی خود از ۱۹۳۱ را از دست نهاده است، مذاکره نخواهد کرد. تنها راه دیگر برای ژاپن این بود که به‌پیشروی ادامه دهد و محاصره‌ای را که همواره سخت‌تر و تنگ‌تر می‌شد، بخصوص با تصرف منابع نفت هند هلند (اندونزی) بشکند.

«کونوئه» و دیگر غیرنظامیان در دولت باز نومیدانه کوشیدند که با واشینگتن به‌مصالحه‌ای برسند و راه میانه‌ای پیدا کنند. در این احوال بحرانی «کونوئه» خواست تا شخصاً با رئیس‌جمهور امریکا ملاقات نماید تا شاید پیش از آنکه کار از کار بگذرد بن‌بست را بشکند. شاید که ملاقات اتلانتیک میان روزولت (Roosevelt) و چرچیل این فکر را در «کونوئه» ایجاد کرد. نخست وزیر ژاپن گفت که در این ملاقات افسران ارشد و با نفوذ ارتش و نیروی دریایی را که می‌توانند مواد توافق را به نیروهای خود بقبولانند، همراه خواهد داشت. چندی احتمال می‌رفت که این ملاقات انجام شود، اما واشینگتن اطمینانی به صداقت ژاپن نداشت و ازینرو گفته شد که پیش از ملاقات «سران» باید توافق مقدماتی محکمی حاصل شده باشد. موضع امریکا بطور غیرمنطقی سخت و انعطاف‌ناپذیر بود و از طرفی هم اعتمادی به‌وعده‌ها و حتی قرارهای رسمی ژاپن نداشت یا تضمینی نمی‌دید که دولت ژاپن بتواند در حال‌وهوای پرهیجان داخلی هرگونه تعهد و سازشی به عمل درآورد. تماسها ادامه یافت و در این مرحله امپراتور روشن ساخت که با جنگ موافق نیست، اما ارتش در تابستان ۱۹۴۱ بخت پیروزی را مساعد می‌دید. اطمینان ارتش، که نیروی دریایی در آن چندان سهیم نبود، بدان بود که ممالک متحده هرچند که در ثروت مادی غنی است، فاقد روحیه جنگی ژاپن است. ارتش برای غلبه بر قدرت و قابلیت تولید عظیم امریکا در کشتی، هواپیما و وسایل زرهی بر روی «بوشیدو»، روحیه قدیم رزمندگی ژاپنی، حساب می‌کرد. در نیروی دریایی هم زمینه مبارزه‌جویی تقویت شده بود. پس از کنفرانس خلع سلاح ۱۹۳۰ لندن، مخالفان این پیمان در نیروی دریایی قوی شدند و توانستند بسیاری از هواداران پیمان را ازین نیرو تصفیه کنند، برنامه توسعه تسلیحات را

پیش ببرند و، سرانجام، ژاپن را وادار به بیرون آمدن از نظام خلع سلاح بین-المللی کنند. این کار با درخواست برابری کامل تسلیحاتی، که برای دیگر قدرتها قابل قبول نبود، در کنفرانس دوم لندن در سال ۱۹۳۵ انجام شد. ژاپن، آزاد از قید پیمان خلع سلاح، در سال ۱۹۳۷ به اجرای برنامه وسیع تجهیز دریایی پرداخت و تا پایان سال ۱۹۴۰ دارای نیروی دریایی نیرومندی بود.

در برابر تحریم اقتصادی امریکا، انگلیس و هلند، رسیدن به توافق با ممالک متحده برای ژاپن اهمیت فوری پیدا کرد زیرا که جزآن، تنها راه، جنگ بود. در احوالی که هر دو طرف در بسیج نظامی هرچه بیشتر خود می کوشیدند، مذاکرات در واشینگتن میان سفیر ژاپن، دریادار «نومورا» و وزیر خارجه امریکا «هال» چند هفته ادامه داشت. ژاپن می خواست که امریکا به هرگونه حمایت و کمک به حکومت ناسیونالیست چین در «چونگ کینگ» پایان دهد و تفوق ژاپن را در شرق آسیا بپذیرد، و ژاپن هم، در عوض، خروج عملی - هرچند نه رسمی - از پیمان سه جانبه محور را بررسی خواهد کرد. امریکایی ها می خواستند که ژاپن از چین و نیز از هند و چین فرانسه بیرون برود و ژاپن در نهایت آماده بود که هندو چین را تخلیه کند، نه چین را. در واشینگتن دولت امریکا از جانب خود نیز از جانب بریتانیا و هلند طرف مذاکره بود. چرچیل (Churchill) آماده بود تا سرنوشت استرالیا و نیوزیلند و حتی مالایا و هنگ کنگ را به حسن نیت امریکاییها واگذار کند. در واشینگتن و نیز در لندن تصور می شد که محاصره اقتصادی ژاپن را نرم خواهد کرد و اگر هم ژاپن سرسختی نشان دهد، تا پایان سال ۱۹۴۱ غلبه بر نیروهایی را که در فیلیپین و مالایا تدارک شده است دشوار خواهد یافت. در واقع همچنانکه ژاپن با پیشروی در جنوب شرق آسیا، ممالک متحده را هرچه بیشتر از انزوا بیرون آورده بود، متحدان غربی نیز با سیاست خود برای رام کردن ژاپن، این کشور را بسوی جنگ می راندند. پس از بحث و جدل بیهوده با امریکا، ژاپن تصمیم گرفت که محاصره تجاری را با زور بشکند. چنانکه دریادار «ناگانو» بیان کرد: «دولت به این تصمیم رسیده است که اگر جنگی نباشد، بخت کشور بسته می شود. اگر جنگ شود، شاید که مملکت ویران گردد، اما ملتی که در این تنگنا روحیه اش را از دست بدهد، دیگر مرده است.» این «تنگنا»، ذخیره روبه کاهش نفت بود که تصور می شد با تصرف منابع سرزمینهای نفت خیز جنوب تاهنگامیکه ژاپن هنوز می تواند به نیروهایش سوخت برساند، شاید ترمیم شود. زمان به نفع ژاپن کار نمی کرد و نیروی دریایی نیز می دانست که برنامه کشتی سازی امریکا که در سال ۱۹۴۰ بوسیله دولت تدبیر

شد، تفوق دریایی ژاپن در غرب اقیانوس آرام را خرده خرده ازبین خواهد برد.

بسوی جنگ بزرگ

همچنانکه پیمان سه جانبی ژاپن با آلمان و ایتالیا، امریکا را منزوی نکرده بود، فشار اقتصادی امریکا هم بجای آنکه ژاپن را نرم کند، تحریک به جنگ کرد. در سپتامبر ۱۹۴۱ در جلسه «شورای هماهنگی» مرکب از وزیران و رؤسای ستاد در حضور امپراتور تصمیم گرفته شد که اگر تا ماه اکتبر توافقی در تحویل نفت پیدا نشود، ژاپن باید آماده جنگ با ممالک متحده و بریتانیا باشد. هم اینک تمرین‌های نظامی برای حمله به «پرل هاربور» (Pearl Harbor) پنهانی در «کاگوشیما» انجام گرفته بود. اما نیروی دریایی هنوز از جنگ استقبال نمی‌کرد. با اینهمه وزیر دربار و رئیس ستاد نیروی دریایی مقاومت بایسته در برابر وزیر جنگ نکردند.

همچنانکه مذاکرات در واشینگتن دنبال می‌شد، در توکیو افسران ستاد سرگرم بررسی نقشه‌های جنگ احتمالی بودند. دو عامل یکی وضع تدارکات و دیگر درپیش‌بودن زمستان، آنها را متقاعد کرد که اگر باید جنگ کرد، عملیات را حداکثر تا ماه دسامبر باید آغاز نمود، و با این حساب تصمیم نهایی برای جنگ می‌بایست تا ماه اکتبر گرفته شود. برنامه زمان بندی کارها تهیه شد. با آمدن ماه اکتبر نیروهای مسلح اعلام کرد که به آسیای جنوب شرقی و حفظ موضع سخت در مسئله چین تقدم می‌دهد اما اعضای غیرنظامی دولت هنوز امید داشتند که راه حلی پیدا شود. «کونوئه» که نمی‌توانست سازشی میان این دو نظر ایجاد کند، ناچار در ۱۶ اکتبر استعفا داد و دو روز بعد ژنرال «توجو هیده‌کی» وزیر جنگ، جانشین او شد. انتصاب «توجو» براین زمینه بود که او از اعتماد ارتش برخوردار است و می‌تواند بر اوضاع مسلط باشد. تغییر دولت با این تفاهم نیز بود که ضرب‌الاجل مذاکرات چند هفته تمدید خواهد شد، اما آمدن «توجو» نشانه اینهم بود که ژاپن در آستانه جنگ با امریکا و انگلیس است. او یقیناً از اعتماد ارتش بهره‌مند بود. «توجو» افسر ستاد و بتازگی وزیر جنگ و در چند هفته گذشته نماینده و سخنگوی ارتش در مباحثات کابینه بود. او مردی پرصلابت و نمونه فرماندهی صاحب اقتدار بود و اسمی هم که به او داده بودند («تیغ») گواه منش قاطع و صریح او و این اوصاف بیشتر مناسب یک رهبر جنگی بود. انتصاب او شاید که بمصلحت آرام کردن ارتش بود،

اما تصمیمی خطیر درآمده که به غلبه مطلق جناح نظامی در حکومت و به جنگ انجامید. پیشنهادهای متقابل میان واشینگتن و توکیو رد و بدل شد. امریکایی‌ها کلید رمز مخابرات میان توکیو و سفارت ژاپن در واشینگتن را یافته بودند و می‌دانستند که به «نومورا» سفیر ژاپن دستور داده شده است که تا پایان ماه نوامبر به توافقی برسد. در میانه اینماه «کوروسو» سفیر ژاپن در آلمان بعنوان فرستاده مخصوص به «نومورا» پیوست تا زمینه پیشرفت مذاکرات بیشتر شود. اما هیچ یک از دوطرف پیشنهادی که برای طرف دیگر پذیرفتنی باشد در میان نمی‌نهاد. در توکیو در جلسه مشترک وزیران و رؤسای نظامی که در حضور امپراتور تشکیل شده بود تاریخ ۱ دسامبر برای بسیج و آغاز عملیات، در صورت شکست تلاشهای دیپلماتیک، معین شد. در اینحال کشتی‌های جنگی موضع گرفته و نفر-برها آماده بودند. آخرین فرصت برای جلوگیری از جنگ در ماه نوامبر ۱۹۴۱ و هنگامی بود که ژاپن پیشنهاد کرد که عقبه زمان را به ماه ژوئن برگردانند، یعنی خروج سربازان ژاپن از جنوب هند و چین در برابر جریان دوباره نفت و سکوت امریکا در کار چین. روزولت علاقمند بود، اما وزیر خارجه او، «هال»، جلوی مذاکره را گرفت زیرا که بیم داشت که تغییر ناگهانی در سیاست امریکا مناسباتی را که ایندولت با بریتانیا، هند، استرالیا و چین ساخته بود به خطر اندازد. او شاید عقیده داشت که ژاپن جرأت حمله به امریکا را ندارد و اگر هم حمله کند تند و آسان شکست خواهد خورد، او در مقابل یک برنامه ده ماده‌ای به ژاپن پیشنهاد کرد که متضمن خروج همه نیروهای ژاپن از هند و چین و چین بود. ژاپنی‌ها این پاسخ را که در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۱ رسید نشانه رد ادامه مذاکرات گرفتند. در همین روز سفاین جنگی ژاپن روانه شمال اقیانوس آرام شد و پنج روز بعد، در ۱ دسامبر، کنفرانس سلطنتی تصمیم به جنگ گرفت. چهار روز پس از عزیمت سفاین ژاپن امپراتور شنید که نیروی دریایی هنوز می‌خواهد از جنگ بپرهیزد. پس او وزیر دریاداری و رئیس ستاد این نیرو را خواست و پرسید که آیا به توفیق کار اطمینان دارند. آنها به امپراتور اطمینان دادند. یادداشت رسمی دائر بر قطع مناسبات با واشینگتن تهیه شد که تسلیم آن دیر کشید، اما دستگاه اطلاعاتی امریکا که اینک مهمترین رمز مخابرات سری ژاپن را گشوده بود توانست این یادداشت را چند ساعت پیش از دریافت آن از سفارت ژاپن به وزیر خارجه امریکا برساند. هم‌اکنون ژاپنی‌ها به هاوایی، هنگ‌کنگ، مالایا، سنگاپور و فیلیپین حمله کرده بودند و جنگ اقیانوس آرام، که جنگ دوم را بمنعی واقعی «جهانی» ساخت، آغاز شده بود.

جنگ و شکست، سالهای ۴۵ - ۱۹۴۱

حمله ژاپن و آغاز جنگ اقیانوس آرام

تصمیم به جنگ ناگزیر نمود زیرا که رهبران ژاپن جنگ با امریکا را از عقب‌نشینی از چین و شورش احتمالی در داخل کشور قابل قبول‌تر دیدند. نقشه نظامی ژاپن نیز حساب شده بود. از آنجا که طراحان جنگی ژاپن تقریباً مطمئن بودند که با پیشروی ژاپن در جنوب شرق آسیا، ممالک متحده بیکار نخواهد نشست، روشن می‌نمود که ناوگان امریکا در اقیانوس آرام که تنها نیروی قادر به مقابله با قدرت دریایی ژاپن و اخلاص در ارتباطات ژاپن با سرزمینهای جنوب بود، می‌بایست هدف نخست حمله باشد. با نابودکردن ناوگان امریکا در اقیانوس آرام، مستقر در «پرل هاربور» (Pearl Harbor) و از میان برداشتن نیروهای امریکا در فیلیپین، ژاپن می‌توانست در انتظار پیروزی آلمان در اروپا بماند، و آنگاه با اطمینان به بهره‌برداری از بردهای خود بپردازد.

حمله سنگین هوایی به پایگاه ناوگان امریکایی در هاوایی صبح یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱ و بوسیله هواپیماهای یک واحد هوا - دریایی که ده روز پیشتر از جزایر «کوریل» عزیمت کرده بود، انجام گرفت. غافلگیری این حمله موفقیت آنرا تضمین کرد و امریکا هشت کشتی جنگی، ۱۲۰ هواپیما و ۲۴۰۰ سرباز از دست داد و چند کشتی دیگر و نیز تأسیسات ساحلی آسیب دید. ۹۰ درصد از قدرت هوایی و زمینی امریکا در این ناحیه نابود گردید یا از کار افتاد، و ناوگان امریکا

در اقیانوس آرام فلج شد. همزمان، حمله‌هایی به ویک (Wake)، گوام (Guam) میدوی (Midway) فیلیپین و هنگ‌کنگ صورت گرفت که باموفقیت همراه بود. در همان روز اعلان جنگ، ناوچه انگلیسی بنام H. M. S. Petrel که در شانگهای لنگر انداخته بود و از تسلیم‌شدن خودداری کرد، بوسیله رزمناو ژاپنی غرق شد و یک شناور جنگی از سنگاپور نیز در دریا نابود شد.

حمله‌های برق‌آسا که با دقت طرح‌ریزی شده بود و با مهارت اجرا شد، راه را برای یکرشته نبردهای تند و پیشرویهایی پی‌در پی در آسیای جنوب شرقی باز کرد. طی چند روز «پنانگ» (Penang)، هنگ‌کنگ، باتاوبا (Batavia)، رانگون (Rangoon)، مانیل (Manila) و ماندالی (Mandalay) یکی پس از دیگری به دست ژاپنی‌ها افتاد. پیاده‌شدن نیروی ژاپنی در لوزون (Luzon) تصرف مانیل را در ۲ ژانویه به دنبال داشت و اندکی بعد همه فیلیپین تصرف شد، هرچند که واحدی از نیروهای امریکایی در «باتاآن» (Bataan) تا آغاز ماه مه پایداری کرد. نیروهای ژاپنی که در کناره شرقی «مالایا» پیاده شده بودند، در دو سوی این شبه جزیره به پایین پیش رفتند، کوالالامپور (Kuala Lumpur) را در ۱۱ ژانویه گرفتند و سنگاپور (Singapore) را که تسخیرناپذیر انگاشته می‌شد در ۱۵ ژانویه تصرف کردند. آنگاه این نیروها آماده حمله به جزایر هند هلند (اندونزی کنونی) بودند. تا پایان ماه آوریل ۱۹۴۲ نیروهای ژاپنی پهنه وسیعی را از «رانگون» گرفته و تا خط روزشمار جهانی در اقیانوس آرام، با فاصله بیش از ۶۰۰۰ میل، و از «تیمور» (Timor) تا دشتهای مغولستان در اختیار داشت و ناوها و کشتی‌های رزمی دریاسالار «ناگوما» که حمله به پرل‌هاربور و داروین (Darwin) را انجام داده بود، خلیج بنگال را در نوردید و هرکشتی را که همراه می‌یافت غرق می‌کرد و در همه سواحل هند وحشت انداخته بود و منتظر حمله آن بودند. اما دوناکامی ژاپنی‌ها در این مرحله، یکی مقاومت سخت انگلیس‌ها و هندیان در برابر واحد هوادریای دریاسالار «ناگوما» در حمله به کلمبو (Colombo) و دیگر رویارویی آن، یکماه بعد، با یک نیروی امریکایی در نبردی که به دریای مرجان (Coral Sea) معروف شد و در آن هر دو طرف آسیب سخت دیدند، موجب شد که ژاپنی‌ها نقشه حمله به هند و استرالیا را موقتاً کنار بگذارند.

از نظر نظامی، پیروزیهای ژاپن در آغاز جنگ بمایه برتری هوایی و دریایی و استفاده از نیروی تربیت‌شده و افراد جان‌برکف بود. در زمین هم ژاپنی‌ها بر تفوق شمار نیروی خود تکیه نمی‌کردند. آنها در زمین فقط یازده لشکر، بررویهم کمتر از ۲۰۰٫۰۰۰ سرباز، برای گرفتن فیلیپین، برمه، مالایا و هند شرقی هلند

در کار آوردند. اما حریفان ژاپن - امریکایی‌ها، انگلیس‌ها، هلندی‌ها و استرالیایی‌ها - در ابتدا پیشرفت ژاپنی‌ها را بمایه فزونی نظرات آنها می‌دانستند و عزم و توانایی‌های آنان را دست کم گرفته بودند. هواپیماهای ژاپنی سیلان و شمال استرالیا را بمباران کرد و کشتی‌های آنها خلیج بنگال را ویران ساخت. چنین می‌نمود که هند و استرالیا هدف بعدی پیشروی ژاپن باشند.

نقشه پیشرویها تسلط ژاپن را بر نواحی وسیع و جمعیت عظیم نشان می‌داد، پنداری که به قدرت خود برای نگهداشتن فتوحات و ماندن در متصرفات نویافته اطمینان دارد. اما این امپراتوری عظیم که بابرتری و تحرک دریایی و هوایی فراهم آمده و بهم پیوسته بود، با از دست رفتن این امتیاز از هم پاشید. بیست ماه آغاز جنگ از دسامبر ۱۹۴۱ تا ژوئن ۱۹۴۲، دوره پیروزیهای پی‌درپی ژاپن بود. اما در نبرد میدوی (Midway) در ماه ژوئن ۱۹۴۲ ناوگان ژاپن چهار ناو با ارزش خود را از دست داد، و در ماه اوت نیروهای متفقین در نخستین رشته عملیات وسیع علیه ژاپن در «گوادال کانال» (Guadal Canal) پیاده شدند. از آن پس ژاپن در موضع دفاعی واقع شد.

توجیه جنگ

فرمان امپراتور در اعلان جنگ به ممالک متحده و بریتانیا بیانگر مجمل تلخکامی ژاپن از قدرتهای باختری است و اینکه او هیچ راهی جز جنگ نداشته است.

اندکی پس از صدور این فرمان، «توکوتومی ایچیرو»، پیشدار نویسندگان ملی‌گرای ژاپن که در این سالها مدافع پابرجای تمدن و حکومت ژاپن در برابر غرب شناخته شده بود، شرحی بر آن نوشت. این نویسنده اساس «طریقت امپراتوری» را به سه گنجینه باستانی پادشاهی ژاپن - آیین و گوهر و شمشیر مقدس - پیوند داده و فضیلت‌های یگانه آنها برآمده ازین مایه دانسته و نوشته است: «آیین - نشانه فضیلت صدق است، گوهر - نشانه فضیلت عشق، و شمشیر - نشانه فضیلت خرد. «کیتا باتاکه چیکا فوسا» درآوردن این تعبیر به معنی راستین رسیده، و بجاست که این سه گنجینه مقدس را به سه فضیلت، خرد، عشق و صدق یا شوق مانند کنیم.» او در تعبیر خود نظام اجتماعی ژاپن را در مقایسه با مغرب زمین و چین برپایه ارزش متفاوتی می‌داند: «ژاپن ما نه یک کشور

فردگرا است و نه یک جامعه بنیادگرفته برکانون برتر خانواده. بنیاد ژاپن بر چیزی فراتر و عظیم‌تر ازینهاست که همان دربار و سرای امپراتور است. در چین، خانواده در هر وضعی ارجح است و کشور پس از آن می‌آید. در غرب، فرد ارزش نخستین دارد، دوم خانواده و سوم کشور. در ژاپن، کشور برتر از هرچیز و هرکس است و خانواده و فرد بترتیب پس از آن جای دارند.»

«تاکاتومی» در سخن از «رهبری آسیای شرقی بزرگ» آنرا جامعه‌ای می‌داند که بربالای ژاپن دوخته شده، زیرا که «تقدیر بر ژاپن نوشته است که - فروغ آسیای شرقی بزرگ - باشد، و، در نهایت - فروغ جهان - شود، و برای ایفای این رسالت باید که به سه‌ویژگی یا سه خصلت آراسته باشد که همانا قدرت و نیکویی و فضیلت است. قدرت به‌این کار می‌آید که ژاپن نفوذ آنگلو ساکسون را از شرق آسیا پاک کند، نیکویی برای آنست که به توسعه و بهره‌برداری از منابع متعدد آسیای شرقی همت نهد و حاصل آنرا منصفانه میان همه نژادهای «منطقه سعادت همبسته آسیای شرقی» توزیع کند، و «فضیلت» در اینست که میان ملت‌ها و نژادهای آسیای شرقی که سیاست بدکنش انگلو ساکسون آنها را به‌جنگ و رقابت با هم وا می‌داشته است، دوستی و آشتی پدید آورد و آنها را آرام بخشد تا همه بتوانند در صلح زندگی کنند.

توجیه جنگ را در نوشته‌های دیگر نویسندگان ملی‌گرا نیز می‌یابیم. با همه تفاوت نظرهای گسترده در کار سیاست داخلی میان میهن‌پرستان تندگرا، آنها جبهه واحدی در برابر انتقاد غربی‌ها از سیاست توسعه ارضی ژاپن داشتند. دو نوشته زیر روشنگر این منش و نمونه ملی‌گرایان تندروست. «اوکاوا شومی» در توجیه سیاست پیشروی ژاپن و جنگ، به رسالت تاریخی ژاپن در جایگاه سخنگو و قهرمان آسیا می‌پردازد و «هاشیموتو کینگورو»، رهبر نظامی برجسته‌ای از گروه‌های تندرو، ضرورت توسعه ارضی ژاپن را بیان می‌کند. این مبحث از اسناد مندرج در Sources of Japanese Tradition تألیف ارزنده R. Tsunoda و دیگران گرفته شده است

بتعبیر «اوکاوا» سرسختی آسیا برای وفادار ماندن به ارزشهای معنوی، و پویش و اندیشه صادق اروپا هردو ستودنیست، و هر دو موفقیت‌های خیره‌کننده یافته، با اینهمه هر دو امروز به‌پایان راه رسیده‌اند. تاریخ دنیا به ما نشان می‌دهد که این دو طریقت باید متحد شوند، و هم از روند تاریخ پیداست که این اتحاد فقط از راه جنگ حاصل می‌شود. محمد(ص) گفت: «بهشت در سایه شمشیر است»، و گمان دارم که مبارزه‌ای سرنوشت‌ساز میان قدرتهای بزرگ شرق و غرب

برای پدید آمدن دنیای تازه، ناگزیر باشد. اما «مبارزه شرق و غرب» اینرا نمی-رساند که جبهه متحدی از آسیا در برابر اروپای متحد درآید. در عمل یک کشور در جای قهرمان آسیا و یک کشور بنام قهرمان اروپا باید بجنگند، و چنین می-بینیم که تقدیر آسمان «ژاپن» را برای قهرمانی شرق نامزد کرده است. این براستی رسالتی عظیم و والاست. ما باید روح اخلاقی قویمی در خود، در فرد و در جامعه، بیرویم تا از عهده این رسالت خطیر برآییم.

اما «هاشیموتو» در توجیه نیاز ژاپن به توسعه سرزمینی و مهاجرت مردم می-نویسد: «برای ژاپن فقط سه راه مانده است که از فشار جمعیت اضافی آسوده شود، مهاجرت، پیشروی در بازارهای جهان و توسعه سرزمینی. در نخست، کوچ جمعیت، با سیاست ضدژاپنی کشورهای مهاجرپذیر بروی ما بسته شده است. در دوم، پیشروی در بازارهای جهان، نیز با سد تعرفه و الغاء پیمانهای تجاری بسته می-شود. وقتی که دو در از سه در موجود برژاپن بسته شده باشد، او چه می-تواند بکند؟ طبیعی است که ژاپن باید بسوی در سوم، تنها دری که برویش بازمانده است، بشتابد.» این در نیز، ناگزیر، براه جنگ باز می-شود.

هدفهای جنگی ژاپن و اداره سرزمینهای گرفته شده

نقشه‌های جنگی ژاپن که از نوامبر سال ۱۹۴۱ ساخته و پرداخته شده بود پیش‌بینی می‌کرد که سراسر نواحی تازه‌یافته ژاپن در آسیای شرقی و حوزه اقیانوس آرام به «منطقه بزرگ سعادت همبسته شرق آسیا» (به‌انگلیسی Greater East Asia Co - Prosperity Sphere) مبدل شود، که ژاپن، شمال چین و «منچوکو» پایگاه صنعتی آن باشد، سرزمینهای جنوبی مواد خام این حوزه صنعتی را فراهم کنند و دیگر سرزمین‌ها، بازار وسیع مصرف این منطقه اقتصادی باشند. این طرح می‌بایست چنان قدرت اقتصادی به ژاپن بدهد که بتواند با هر تهاجمی از خارج مقابله و راه نفوذ و حمله به این سرزمین‌ها را سد کند و سپس، در آینده و با آماده شدن زمینه کار، هند و استرالیا و ایالات سیبری روسیه را با پیشرویهای دیگر وارد این منطقه سازد.

«طرح برنامه اساسی برای ایجاد منطقه بزرگ سعادت همبسته شرق آسیا» بطور سری و از سوی «موسسه کل تحقیقات جنگ» که سازمانی تابع ارتش و زیرنظر دولت بود، در ژانویه ۱۹۴۲ ارائه شد. این سند طبیعت برنامه‌ریزی بلندمدت را طی چند سال اول جنگ، و پیش از آنکه شکست‌ها بتدریج خوش-

بینی و اعتماد به نفس ژاپن را محو کند، نشان می‌دهد. در این سند درباره «نظام نوین شرق آسیا» آمده است: «حکومت‌های اتباع آنها، مناطق واقع و محاط در حوزه اقیانوس آرام، آسیای مرکزی و اقیانوس هند در یک اتحادیه عمومی شکل می‌گیرند که همچون منطقه‌ای خودمختار و دارای زندگی صلح‌آمیز و سعادت مشترک از سوی ملت‌های شرق آسیا ایجاد می‌شود. این منطقه شامل ژاپن، منچوری، شمال چین، ناحیه پایین رود «یانگ‌تسه» و ایالت ساحلی روسیه، هسته اتحادیه آسیای شرقی را تشکیل می‌دهد. امپراتوری ژاپن وظیفه رهبری این اتحادیه را دارد و قدرت ایجاد ثبات و نیز نفوذ برتر این منطقه است...» «منطقه کوچک و خودکفای سعادت همبسته آسیای شرقی شامل ژاپن، سیبری شرقی، چین، هند و چین و دریای جنوب است.»

«منطقه بزرگ و خودکفای سعادت همبسته آسیای شرقی مرکب از منطقه کوچک آن باضافه استرالیا، هند و گروه‌های جزایر اقیانوس آرام می‌باشد.» در طرح کلی اداره سرزمین‌های آسیای شرقی پیش‌بینی شده بود که «اتحاد ژاپن، «منچوکو» و چین... با حل و فصل مسائل چین و ژاپن با زدودن نفوذ بیگانه از چین و با ایجاد چین جدید... انجام خواهد شد. نفوذهای مهاجر امریکا و بریتانیا باید از هند و چین و دریا‌های جنوب پاک شود... نفوذ تهاجمی روسیه در آسیای شرقی باید از میان برود... و سپس استقلال استرالیا، هند و دیگر سرزمین‌ها بتدریج فراهم آید. ایجاد منطقه کوچک سعادت همبسته شرق آسیا دست کم بیست سال طول می‌کشد.»

«از آنجا که امپراتوری ژاپن کانون و پرچمدار معنویات شرقی و احیای فرهنگی است، مقامات و مردم این کشور باید به روحیه شرقی بازگردند و درک کاملی از جوهر و منش اخلاقی ملی پیدا کنند.»

«باید کاری شود که مردم و ملت‌های آسیای شرقی اهمیت تاریخی ایجاد نظام نوین در شرق آسیا را دریابند... باید که مادیگری و فردگرایی باختریان مردود شود و بینش اخلاقی از جهان برقرار گردد. اصل بنیادی این بینش طریقت امپراتوری خواهد بود...»

«در زمینه فرهنگی، باید که جوهر فرهنگ سنتی شرق پرورانده و نمایانده شود، و با دورانداختن جنبه‌های منفی و محافظه‌کارانه سرزمین‌های قاره‌ای (چین و هند) از یکسو، و گرفتن نکات خوب فرهنگ باختری از سوی دیگر، فرهنگ شرقی والا و پاکی بنیاد گردد...»

برای رسیدن به این هدفها می‌بایست که نفوذ ژاپن جایگزین نفوذ غرب بشود.

ازینرو یک جهاد فرهنگی آغاز شد. آموزش گسترده زبان ژاپنی، اصلاحات آموزشی برای زدودن تأثیرهای «نامطلوب» فرهنگ غرب و نمودهای آن، و تقویت و احیای ارزشهای سنتی، اخلاقیات فردی و بنیادهای اجتماعی خاوری از جمله این تلاشها بود. اخلاقیات کنفوسیوسی مانند پدرسالاری در خانواده، فرمانبرداری زن از مرد و سپاس و وفاداری فرزند به والدین و مسئولیت گروهی تقویت شد.

منطقه‌ای که ژاپن در اختیار گرفت، از نظر فرهنگی تنوع داشت: برمه، کامبوج و تایلند فرهنگ «تراوادا بودایی» داشتند، ویتنام آمیزه‌ای از «ماهایانا بودایی» و آیین کنفوسیوسی داشت. مردم مالایا و بیشتر جزایر هند هلند مسلمان بودند و جزایر فیلیپین فرهنگ کاتولیک امریکایی - اسپانیایی با آمیزه‌ای از عناصر بومی داشت.

ژاپن در اداره سیاسی سرزمینهای زیرتسلط خود، از سنت‌های مذهبی آنها یاری گرفت. همچنانکه «آیین کنفوسیوس» و «طریقت امپراتوری» در «منچوکئو» و شمال چین ترویج شده بود، در تایلند و برمه آیین بودا، در مالایا و جزایر هند هلند (اندونزی کنونی) اسلام و در فیلیپین مذهب کاتولیک تبلیغ شد. رهبران مذهبی و فرهنگی و معاریف محلی این سرزمینها برای دیدار از ژاپن دعوت شدند. در اداره سرزمینهای «منطقه سعادت همبسته شرق آسیا»، به پاره‌ای از آنها درجه وسیعی از استقلال داده شد، چنانکه سیام (تایلند) پس از امضای پیمان اتحاد با ژاپن، پادشاهی و دستگاه حکومت خود را نگاهداشت و هند و چین نیز در دست فرانسویها باقی گذاشته شد. چین اشغال شده که حکومت «وانگ‌چینگ-وی» نماینده آن بود پیشتر، در نوامبر ۱۹۴۰، پیمان صلحی با ژاپن امضاء کرده بود و سرانجام، در ژانویه ۱۹۴۳، وادار به اعلان جنگ به امریکا و بریتانیا شد. این نشانه برابری رسمی با ژاپن بود، که چند ماه بعد با الغاء امتیازهای قدیم داده شده در «سواحل موضوع پیمان» نمودارتر شد. «منچوکئو»، با وجود تسلط ارتش «کوانتونگ» در آنجا، ظاهراً کشور مستقلی شمرده می‌شد و وضع آنجا، مانند کره، تغییری پیدا نکرد. برمه در تسلط ژاپن یک رهبر پوشالی بنام «با مایو» یافت (از اوت ۱۹۴۲)، اما قدرت نظامی در دست مشاوران ژاپنی بود که آنها یک سال بعد هم که به برمه استقلال داده شد و این دولت به متفقین اعلان جنگ کرد و بنوبه خود پیمان اتحادی با ژاپن امضاء نمود، این قدرت را نگهداشتند. به فیلیپین نیز در ۱۴ اکتبر ۱۹۴۳ استقلال داده شد، اما این دولت توانست تا سپتامبر ۱۹۴۴ از اعلان جنگ به متفقین خودداری کند. اما در مالایا و در جزایر

هند هلند که از نظر منابع اقتصادی مهم و حیاتی بود، ژاپن کمتر تمایل داشت که تسلط مستقیم را از دست بدهد. این سرزمین‌ها هرکدام در اداره یک دولت نظامی نهاده شد که حکومتی بشیوه متمرکز و دیوانسالاری بود. نهضت‌های آزادیخواهی در این کشورها در دو سال نخست تشویق نشد، اما شورای ناحیه‌ای و حکومت محلی رونق یافت. با اینهمه، نهضت استقلال‌طلبی در جزایر هند هلند رشد کرد و ژاپن سرانجام در سال ۱۹۴۵ که شکست او در جنگ مسلم می‌نمود، آنرا شناخت.

ژاپن در منطقه گسترده شرق آسیا با تنوع سرزمین‌ها و گونه‌گونی فرهنگ‌ها و نیز با همه نارساییهای خود کوشید، دولتهای دیرپا گرفته استعماری غرب را از میدان بدر کند و هم نیاز به مواد خام و بازار وسیع اقتصادی را برآورد، و خواست تا با ایجاد «منطقه بزرگ سعادت همبسته شرق آسیا» یعنی جامعه اقتصادی متضمن مصلحت متقابل، هر دو مسأله را با هم حل کند. برای سروکار داشتن با دولتهای محلی در این منطقه و جلوگیری از دست‌اندازی وزارت خارجه در امور ارتش، در نوامبر ۱۹۴۲ «وزارت آسیای شرقی بزرگ» در توکیو تأسیس شد. این وزارت که اعضای آن غیرنظامی بودند، مسؤول انواع برنامه‌های مبادله فرهنگی و همچنین روابط خارجی در داخل این منطقه بود، اما قدرت اصلی در این نواحی در دست گروههای مدیره نظامی قرار داشت، که از طریق فرماندهان ارتش در هر ناحیه در برابر ستاد کل در توکیو مسؤول بودند.

در سرزمینهای زیر اداره ژاپن، آزادی عمل دولتهای محلی بر رویهم محدود و اندک بود. با اینهمه ژاپنی‌ها قدرت اربابان و حامیان انگلیسی، هلندی، فرانسوی و امریکایی را در سراسر آسیای جنوب شرقی از مالایا گرفته تا فیلیپین برانداختند. مردم این سرزمین‌ها، مانند داستان بره‌ای که چوپانش را از چنگال گرگ رهایی داد، خود را اسیر دیگری دیدند و بزودی به وحشت و بیزاری افتادند، اما یافتن استقلال صوری در سالهای جنگ موجب شد که آنها پس از پایان جنگ برای استقلال واقعی، و با عزم و اعتماد به نفس، به‌پا خیزند.

تناقض در هدفها و نارسایی در سیاست ژاپن، آغاز شکست

طراحان جنگی ژاپن سیاست و اقتصاد امپراتوری نویافته را بر همبستگی و همکاری یکپارچه سرزمین‌های «آسیای شرقی بزرگ» نهاده بودند، و چون این مقصود چنانکه باید تحقق نیافت، در کل این سیاست شکست افتاد. سیاست

ژاپن درباره کشورهای آسیای جنوب شرقی از همان آغاز تناقض‌های عمده دربر داشت. هدف سیاسی تحصیل حمایت مردم این سرزمین طبعاً و منطقاً مخالف هدف اقتصادی بهره‌برداری هرچه بیشتر از منابع نفت، قلع، لاستیک و دیگر مواد حیاتی برای مساعی جنگی بود. در نتیجه، مقاومت مردم در برابر این سیاست عکس‌العمل خشن حکومت نظامی را برانگیخت. تعقیب و آزار و اعدام مخالفان بنوبه خود رسیدن به هدف بلندمدت ایجاد «منطقه مستقل برخوردار از زندگی صلح‌آمیز و سعادت عام» در کشورهای حوزه «نظام نوین شرق آسیا» را دشوارتر ساخت. نفس جنگ و اقتضای آن، ایجاد «منطقه سعادت همبسته» را ناممکن ساخت، همچنانکه پیشتر روابط ژاپن با چین را تیره کرده بود. ژاپن در جنوب شرق آسیا نه فرصت و نه منابع و وسایل اجرای برنامه‌های آموزش همگانی، توسعه ارتباطات و حمل و نقل، بهبود وضع کشاورزی یا ادغام نواحی متعدد را در نظام اقتصادی خود، چنانکه در تایوان و کره انجام شده بود، داشت. با آنکه در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ متفقین در اروپا درگیر بودند و نمی‌توانستند ضدحمله سختی بکنند، و حتی اگر وقت هم برای ژاپن بسیار بود، باز این کشور ظرفیت جایگزینی اقتصاد جهانی را نداشت: نه می‌توانست همه صادرات حاره‌ای جنوب شرق آسیا را جذب کند و نه آنکه اقتصاد زیر فشار زمان جنگ آن قادر بود که نیازهای تولید صنعتی این منطقه را برآورد.

هدف نظامی ژاپن هم دست یافتنی درنیامد. نبودن نیروی انسانی آزموده و کارشناسان فنی، سد عمده‌ای در ترمیم و رونق‌دادن دوباره به تجارت و صنعت آسیای جنوب شرقی، و مهمتر از همه در تولید نفت، ایجاد کرد. نارسایی ارتباطات، که عملیات متفقین آنرا تشدید می‌کرد، مانع از آن بود که مواد خام، پس از استخراج، به ژاپن برسد. حمله زیردریایی‌ها از همان سال ۱۹۴۲ ارتباط دریایی ژاپن را با این سرزمین‌ها مختل ساخت و با افزوده شدن حمله‌های هوایی به این خطوط در سالهای پایان جنگ، ژاپن خود را از سرزمین‌های دورتر «حوزه نظام نوین» یکسره منقطع دید. تا تابستان ۱۹۴۵ سه چهارم ناوگان بازرگانی ژاپن در تلاش برای بازنگهداشتن خطوط دریایی از دست رفته بود.

بدینسان ممالک جنوب شرق آسیا در اشغال ژاپن گرفتار نابسامانی اقتصادی، کمبود مواد و نارسایی توزیع، و تورم شدند. سختی وضع مردم آنجا بخصوص در دو سال آخر جنگ به‌نهایت رسید. بازتاب آنها در برابر این وضع بصورت ناسیونالیزم نمودار شد. پیش از جنگ، ناسیونالیزم در همه کشورهای استعمارشده آسیا در حال عروج بود، اما این نهضت در هیچ‌جا چنان نیرومند

نبود که قدرت استعمارگر را براند. ژاپنی‌ها که خود را قهرمان آسیا نشان می‌دادند و تصرف این سرزمین‌ها را «آزادسازی» آنها می‌خواندند، خواستند تا ناسیونالیزم را تشویق کنند و ازینراه همکاری مردم این سرزمین‌ها را جلب کنند. اما موج آزادیخواهی در سالهای آخر جنگ رو در روی ژاپنی‌ها درآمد. در سیام نهضت «تایلند آزاد» برخاست، اما درگیری چندان نبود و نیروهای ژاپنی انضباط را نگهداشتند و پس از جنگ نیز هیچ احساس ضدژاپنی برجای نماند. برعکس، در فیلیپین، که در آنجا امریکا وعده استقلال داده بود، نهضت ضد ژاپنی بسختی سرکوب شد. پس از آن نیز در نبرد نیروهای امریکایی با ژاپنی‌ها برای بازپس گرفتن این جزایر، که طولانی‌ترین درگیری در منطقه بود، انضباط نظامی ژاپن در هم ریخت و بیرحمی و خونریزی بسیار شد و ازینرو احساس تلخی در فیلیپینی‌ها نسبت به ژاپن بازماند، چندانکه بازآمدن ژاپن را به بازار مصرف آنجا پس از جنگ، کند و دشوار ساخت.

با اینهمه نباید سخن و مدعای ژاپن را از «آسیای شرقی بزرگ»، یکسره ناراست و بی‌پایه انگاشت. با همه رفتار کم و بیش ناروای نظامیان درباره ملت‌های آسیایی، دولت توکیو تا اندازه‌ای نسبت به ناسیونالیزم آسیایی تفاهم داشت. خود «توجو» نخست‌وزیر سالهای جنگ، آندمیه درک و اندیشه داشت که دریابد که وعده استقلال‌دادن به سرزمینهای مستعمره و نیمه‌مستعمره آسیای جنوب شرقی، اسلحه تبلیغی نیرومندی به ژاپن می‌دهد. با اینهمه، دادن استقلال، حتی ظاهری، به این سرزمینها، که آخرین مورد آن در هند هلند در روزهای پایان جنگ بود، این نتیجه را داشت که خودداری از اعطای استقلال به آنها را پس از شکست ژاپن و سرآمدن جنگ، برای دولتهای استعمارگر غربی غیرممکن ساخت. بدینسان پیروزیهای نخستین ژاپن با نابودکردن طلسم تفوق نژاد سفید و برانگیختن موج آزادیخواهی در جنوب شرق آسیا، تولد کشورهای تازه را در این منطقه پس از جنگ تسریع کرد.

در بیشتر ممالک آسیای شرقی رهبران آزادیخواه پیش از جنگ، پس از جنگ هم برقرار ماندند. در اندونزی هلندیها از طریق اقلیت‌ها حکومت کرده بودند. ژاپنی‌ها در آنجا دولتی از اکثریت مسلمان ایجاد کردند که پس از جنگ موفق شد از هلند استقلال بگیرد. در هند و چین تناقض رفتار ژاپنی‌ها نسبت به ناسیونالیزم نمایان بود: از یکسو ارتش ژاپن که کمبود مدیر نظامی داشت، بناچار از طریق مقامات فرانسوی «ویشی» (Vichy)، رژیم سالهای جنگ در فرانسه که با آلمان و ایتالیا کنار آمده بود) حکومت می‌کرد، و در سرکوب

جنبش آزادیخواهی کوشید و سیاست «ویت‌مین» (Viet Minh) نهضت ملی ویتنام هم پرهیز از درگیر شدن با ژاپنی‌ها بود. از سوی دیگر، فرماندهان ژاپنی در سایگون امپریالیسم اروپا را محکوم می‌کردند و افسران جوانتر ژاپنی رفتار اهانت‌آمیز با فرانسویها داشتند، و در آوریل ۱۹۴۵ که مقامات فرانسوی سرکشی نشان دادند. ژاپنی‌ها آنان را به زندان افکندند و استقلال ویتنام را اعلام کردند. سپس، در آستانه پایان جنگ و هنگامی که «هوشی‌مین» (Ho Chi Minh) به ایجاد «جمهوری دموکراتیک ویتنام» برآمد، ژاپنی‌ها رضا دادند. این بنیاد پایه نهضت ضد استعماری ویتنام در سالهای پس از جنگ شد.

نگهداری ثمره پیروزیها و امپراتوری نویافته به امید رسیدن به صلح با خصم ناتوان شده از جنگ در اروپا و، امریکای دورافتاده در گوشه دیگر اقیانوس آرام نیز آسانتر از پیشبرد اقتصاد «منطقه سعادت همبسته» درنیامد. بخش عمده ارتش ژاپن، با تحمل هزینه سنگین، ناچار به عملیات یا آماده‌باش در خاک اصلی آسیا بود، از یکسو در برابر چینی‌ها، در شمال از ترس حمله روسیه، و ازسویی هم برای مراقبت علیه ضد حمله از هند به برمه. در اینحال مقدر بود که نبردهای سرنوشت‌ساز در اقیانوس آرام، که عده نیروی زمینی ژاپن در آنجا ناچیز بود، درگیرد.

در سیاست دفاعی هم نارسایی در کار ژاپن آشکار می‌نمود. همچنانکه قوت ژاپنی‌ها در روحیه سپاهیگری و جانبازی سربازان بود، ضعف آنها در انعطاف-ناپذیری طرح‌ها و ناتوانی در آموختن شیوه‌ها و شگردهای جدید جنگی نمودار شد. با همه عزم و تلاش ژاپن برای بهره‌برداری از پیروزیهایش، فرماندهان ژاپنی بینش درستی در کار نیاوردند و به ساخت و ساز قدرت هوایی ژاپن تقدم و اهمیت نخستین ندادند. تکنولوژی نظامی ژاپن، که در آغاز جنگ پیشرفته بود، همچنانکه ممالک متحده هواپیما، رادار، اژدرافکن و دیگر تجهیزات دریایی جدید در کار آورد، عقب ماند. اقتصاد ژاپن نیز زیر فشار جنگ با چین بود و هم فاقد قابلیت توسعه سریعی که اقتصاد امریکا داشت. گذشته از اینها، توکیو و برلین مساعی جنگی خود را هماهنگ نداشتند و حتی اطلاعات محرمانه کافی مبادله نکردند.

ضد حمله امریکا دیر انجام گرفت، یکی برای آنکه امریکا و انگلیس می-خواستند اول آلمان را شکست دهند و سپس به جبهه شرق بپردازند، و دیگر برای فاصله زمانی میان شروع جنگ و تبدیل کامل اقتصاد امریکا به اقتصاد جنگی. نخستین شکست و عقب‌نشینی ژاپن در تابستان ۱۹۴۲ پیش آمد. جنگ دریایی

در «دریای مرجان» (Coral Sea) در آغاز ماه مه ۱۹۴۲ و شکست «میدوی» (Mid way) یکماه پس از آن، از پیشروی ژاپن بسوی استرالیا و هاوایی جلوگیری و ابتکار عمل در اقیانوس آرام را به آمریکا باز داد. در جنگ دریای مرجان در شمال شرق استرالیا در ۷ و ۸ مه ۱۹۴۲ تلفات از هر دو سو تقریباً برابر بود، اما از آنجا که قدرت تولید و ترمیم آمریکا عظیمتر بود، نتیجه نبرد برد متفقین شمرده می‌شد. در نبرد «میدوی» یک ناوگان عمده ژاپنی به این جزیره، در انتها-الیه غربی رشته جزایر هاوایی، نزدیک شده بود باین امید که باقیمانده ناوگان اقیانوس آرام آمریکا را نابود کند، اما سازمانهای اطلاعاتی در واشینگتن کلید مخابرات دریایی ژاپنی‌ها را گشوده بودند و هواپیماهای آمریکایی توانستند ناوگان برتر ژاپنی را ردیابی کنند و چهار ناو هواپیمابر آنرا نابود سازند. آمریکا در این نبرد یک ناو از دست داد. ژاپن که نیروی تهاجمی را از دست داده بود، از آن پس بیشتر در وضع دفاعی قرار گرفت. پیشروی موردنظر ژاپنی‌ها از راه زمین بسوی «پورت مورسبی» (Port Moresby) از ساحل شمالی «گینه نو» نیز بوسیله استرالیایی‌ها، در حدود سی کیلومتری نقطه هدف، سد شد، و ژاپنی‌ها مرحله به مرحله پس رانده شدند. اولین شکست و ادبار عمده ژاپن در خشکی پیش آمد، هنگامی که آمریکایی‌ها، پس از ششماه نبرد سخت و خونریز در فوریه ۱۹۴۳ جزایر «سلیمان» (Solomon Islands) را بازپس گرفتند و در «گوا-دالکانال» (Guadal Canal) پیاده شدند و ژاپنی‌ها با دادن ۲۵۰۰۰ کشته، مانده سربازان گرسنه و خسته خود را بیرون بردند. با این عملیات شیوه تازه‌ای از جنگ دریایی و عملیات دوربرد نیز ظهور کرد و آن استفاده از هواپیماها از پایگاه عرشه ناوهای هواپیمابر و با هماهنگی و همکاری نزدیک میان نیروهای زمینی، دریایی و هوایی، مرجحاً زیر فرماندهی واحد، بود. هنگامی که قدرت هوایی آمریکا به صحنه آمد، ضایعات کشتی‌های ژاپنی بطور نگران‌کننده‌ای افزایش یافت. از همان آغاز سال ۱۹۴۳ ده برابر تناژ شناورهایی که با تولید تازه جایگزین می‌گردید، غرق می‌شد. انهدام کشتی‌های ژاپنی، که بیشتر باحمله زیردریاییهای آمریکا صورت گرفت، قاطع‌ترین ضربه برای اقتصاد ژاپن بود.

میان تابستان ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ متفقین بیشتر در اروپا درگیر بودند و با این همه ژاپن با حمله زیردریاییهای آنها کشتی‌های بسیار از دست داد و چندین جزیره حساس نظامی از رشته جزایر «ژیلبر» (Gilbert) و «مارشال» (Marshall) از ژاپن پس گرفته شد. با قطع راههای ارتباطی ژاپن، بسیاری از مواضع و پادگانهای دور از جزایر اصلی ژاپن در انزوا ماند. در این پایگاهها افراد بسختی

خود را زنده نگهداشتند و آنهایی هم که هدف حمله دشمن شدند با دلیری بسیار، و بیشترشان تا آخرین نفر، مقاومت کردند و ژاپنی‌هایی که اسیر شدند زیاد نبودند.

هیجده ماه پس از آغاز جنگ در اقیانوس آرام، دیگر بر مردم روشن‌بین در توکیو، که از آنچه می‌گذشت آگاه بودند، آشکار بود که ژاپن جنگ را می‌بازد. اما در حال و هوای سالهای جنگ هیچ سیاستمداری جرأت نداشت که این حقیقت را بی‌پرده بگوید.

شکست‌های ژاپن

در ژانویه ۱۹۴۳ سران متفقین در ملاقات کازابلانکا (Casablanca) توافق کردند که منابع و امکانات بیشتری در کار جنگ با ژاپن بگذارند. آنها این تصمیم را در ملاقات ماه اوت در «کبک» (Quebec) تأیید نمودند، فرماندهان عملیات را برگزیدند و اصول کار را مشخص کردند. آنها سپس در دیدار قاهره نیز بار دیگر تصمیم خود را برای وادار ساختن ژاپن به تسلیم بی‌قید و شرط تأکید کردند. ژاپنی‌ها این عزم متفقین را جدی نگرفتند و هنوز اندیشه شکست کامل را به‌سرراه نمی‌دادند. اما طی چند ماه نیروهای زیر فرماندهی دریادار «نیمیتز» (Ghester Nimitz) در اجرای تصمیم و طرحهای متفقین به جزایر مارشال در میان اقیانوس آرام حمله بردند و مقاومت ژاپنی‌ها را زیر حمله سنگین و سریع در هم شکستند. پایگاه حیاتی ژاپنی‌ها در «کواجالین» (Kwajalein) در فوریه ۱۹۴۴، با نبرد ده روزه، تصرف شد.

در سال ۱۹۴۴ ژاپن هنوز این قدرت را در خود می‌دید که به دو اقدام تهاجمی بپردازد، یکی پیشروی در جنوب غربی چین برای گرفتن یا بیطرف ساختن پایگاههای هوایی مورد استفاده امریکایی‌ها. این عملیات بر رویهم موفق بود. تهاجم دیگر، و از هر جهت بلندپروازانه‌تر، برای محاصره و نابود ساختن نیروهای انگلیسی و هندی در «آراکان» (Arakan)، «چین هیلز» (Chin Hills) و «مانیپور» (Manipur)، و سپس راه پیدا کردن به بنگال و «آسام» (Assam) انجام شد و هدف نهایی آن گرفتن پایگاههای هوایی آسام بود که از آنجا مواد و مهمات، از فراز «هیمالیا»، برای نیروهای ناسیونالیست چین در «چونگ‌کینگ» حمل می‌شد.

در این میان امریکایی‌ها با یک ناوگان کامل به جزایر «ماریان» (Marians)

حمله کرده بودند و نبردی سخت از نیمه ماه ژوئن تا اوایل ژوئیه در کار بود تا که سرانجام مقاومت ژاپنی‌ها را در هم شکستند و «سایپان» (Saipan) را تصرف کردند. این نقطه در ۱۳۰۰ کیلومتری توکیو بود و چون بمبافکن‌های امریکایی در آنجا مستقر شد، پایتخت ژاپن در میدان برد آنها بود. همزمان، در بزرگترین نبرد زمینی در جنگ خاور دور، در ایمپال (Impal) در مرزهای برمه و هند، ژاپنی‌ها شکست سختی خوردند. این پیروزیها، پیشرفت سریع‌تر متفقین را به دنبال داشت. در تابستان ۱۹۴۴ دو حمله سخت در جهت خاک اصلی ژاپن انجام شد، یکی به پیاده شدن در سایپان و سپس، در مارس ۱۹۴۵ به تصرف «ایوو جیما»، جزیره حساسی نزدیک ژاپن، انجامید، و حمله دیگر نیروهای متفقین را در سال ۱۹۴۴ به جزایر فیلیپین رساند. گوام (Guam) در جزایر «هاوایی» (Hawai) در ماه اوت ۱۹۴۴ سقوط کرد و گروه جزایر «پالائو» (Palau) در ماه سپتامبر، و پیشروی متفقین در کمتر از یکسال به بیش از دو هزار میل رسید. در این مرحله کانون درگیری متوجه جنوب اقیانوس آرام شد که در آنجا ژنرال مک آرتور (Douglas Mac Arthur) فرماندهی عملیات و نیروهای متفقین را داشت.

نیروهای امریکایی در اکتبر ۱۹۴۴ در فیلیپین پیاده شدند و «لایت» (Layte) را تا ماه دسامبر تصرف کردند. ضایعات دریایی ژاپن در نبرد خلیج «لایت» سه کشتی جنگی، چهار هواپیمابر و ده رزمناو، برای بحریه این کشور مرگبار بود. نیروهای مک آرتور در ژانویه ۱۹۴۵ به «لوزون» (Luzon) حمله ور شدند و مانیل را در ۵ فوریه تصرف کردند. هریک ازین نبردها حماسه‌ای از قهرمانی ژاپنی‌ها و حریفان آنها بود. در جزیره باریک «ایوو جیما» امریکاییها یکماه تمام جنگیدند و قدرت آتش مہیبی در کار آوردند و ۲۰٫۰۰۰ کشته دادند تا سرانجام بر ۲۳٫۰۰۰ مدافع ژاپنی که تا آخرین نفس جنگیدند غلبه کردند. از اینجا تهاجم متمرکز نیروهای متفقین در ماه مه ۱۹۴۵ بسوی ژاپن آغاز شد و نخستین هدف آنها «اوکیناوا» در جزایر «ریوکیو» بود که توانستند آنجا را در ماه ژوئن از ژاپنی‌ها بگیرند. تلفات این نبرد در مقایسه با وسعت اوکیناوا عظیم بود. بیش از ۸۵ درصد مدافعان ژاپنی «اوکیناوا» کشته شدند و بسیاری از آنان و نیز مردم آنجا، بخصوص زنان، در آستانه سقوط این جزیره خود را کشتند. از متفقین نیز ۴۹٫۱۰۰ نفر در کام مرگ افتادند.

هدف بعدی متفقین خود ژاپن بود. ناوگان ژاپن دیگر قدرت تهاجمی و حتی دفاعی چندانی نداشت زیرا که عمده سفاین آن در نبرد خلیج «لایت»، در اکتبر و

دسامبر ۱۹۴۴، نابود شده بود. و این وضع، دفاع دریایی و ساحلی ژاپن ناگزیر برعهدهٔ خلبانهای جانباز یا «کامی‌کازه» (بمعنی «توفان آسمانی» و اشاره به توفان ناگهانی که در قرن سیزده مهاجمان مغول را در دریا نابود ساخت) گذاشت که حمله‌های آنها در نبرد «اوکیناوا» برای دشمن گران بود (غرق ۳۴ کشتی و آسیب دیدن ۳۶۸ کشتی دیگر) و خصم را به هراس و جهان را به تحسین آورد، هرچند که در سرنوشت نهایی جنگ تأثیر نداشت. اینک شکست ژاپن ناگزیر می‌نمود. هیچ مایه از روحیهٔ سامورایی یا «بوشیدو» نمی‌توانست این حقیقت را تغییر دهد که ضایعات نیروی دریایی ژاپن ده بار بیش از نیروی ترمیم و جایگزینی که از صنایع آسیب‌دیده و در تنگنای آن برمی‌آمد، بود، و در اینحال نیز زیردریایی‌ها و هواپیماهای امریکایی کشتی‌های حامل مواد خام سرزمینهای آسیای جنوب شرقی و نفت هند هلند را که ژاپن نیاز حیاتی به آن داشت، بی‌امان به قعر دریا فرو می‌بردند، چنانکه - جدا از واحدهای صنعتی ژاپن- نیروهای دریایی و هوایی این کشور دچار کمبود سوخت شدند. عملیات متفقین نیز حلقهٔ محاصره را بر جزایر اصلی ژاپن تنگ‌تر می‌ساخت و تا تابستان ۱۹۴۵ کشتیرانی به مقصد و از مبدأ ژاپن تقریباً متوقف شد.

اتحاد با آلمان و ایتالیا برای ژاپن بررویه‌م فایدهٔ چندانی نداشت. درست است که آلمان بخش عمده‌ای از ابزار جنگی و نیروی امریکا را متوجه خود ساخت و بیشتر قدرت بریتانیا را از ژاپن منعطف کرد، اما جنگ آلمان با اتحاد شوروی نگرانی بسیار برای توکیو پدید آورد. ژاپنی‌ها بارها پیشنهاد کردند که متحدشان باید با روسها کنار آید و یکسره به جبههٔ غربی بپردازد، اما هیتلر این توصیه را بی‌چون و چرا رد می‌کرد. پیمان با محور اطمینان کاذبی نیز در ژاپن بوجود آورد و، در نهایت، در ایجاد حال و هوای جنگ و تن دادن به آن مؤثر بود. پس از شکست آلمان نیز متفقین همهٔ نیرو و جنگ افزار خود را، با ضربه‌های کوبندهٔ پی‌درپی، علیه ژاپن درکار آوردند.

دو عامل در روند جنگ سرنوشت‌ساز بود. یکی اینکه متفقین با نابودکردن کشتیهای تجاری، بحریه و نیروی هوایی ژاپن توانستند این کشور را از سرزمین-های نویافته‌اش جدا نگهدارند. ظرفیت کشتیرانی تجاری ژاپن در آغاز جنگ ۶ میلیون تن بود که با تصرف کشتی‌ها و ساخت شناورهای جدید در سالهای نخست آنرا به ۱۰ میلیون تن رساند ازینهمه در پایان جنگ جز ۱٫۸ میلیون تن، که بیشتر شناورهای کوچک چوبی و در شبکهٔ آبهای ساحلی بود، نمانده بود. توقف حمل و نقل دریایی سخت‌ترین لطمه را به اقتصاد ژاپن زد.

عامل دوم بمباران پی‌درپی تأسیسات نظامی و صنعتی و شهرها و مراکز جمعیت ژاپن با بمب‌های آتش‌زا بود. متفقین که به‌پشت دروازه‌های ژاپن رسیده بودند از پایان سال ۱۹۴۴ شهرهای ژاپن را بطور حساب شده بمباران هوایی می‌کردند. سخت‌ترین این حمله‌ها در ۱۰ مارس ۱۹۴۵ شد که در آن ۱۳۰ هواپیمای ب - ۲۹ در یک حمله متراکم بمب‌های آتش‌زا بر توکیو فروریختند که در نتیجه آن حدود ۱۰۰٫۰۰۰ نفر کشته شدند و بیشتر شهر در آتش سوخت. در حمله‌های هوایی بر رویهم ۶۶۸٫۰۰۰ تن از مردم غیرنظامی ژاپن کشته شدند و ۲٫۳ میلیون خانه ویران شد. تا روزهای پایانی جنگ شبکه راه‌های آهن ویران شده، تولید ذغال افت کرده، نفت تقریباً تمام شده، تولید صنعتی متوقف گشته و کمبود و گرسنگی و دهشت جنگ و مرگ جزء زندگی روزانه میلیون‌ها ژاپنی شده بود. ژاپن درهم کوبیده شده بود، اما بار شکست را نمی‌پذیرفت.

سیاست و حکومت ژاپن در سالهای جنگ

در آغاز جنگ ژنرال «توجو» نخست وزیر و نیز وزیر جنگ بود و می‌توانست امور کشوری و لشکری را زیرنظر داشته باشد. او در فوریه ۱۹۴۴ مقام سومی پیدا کرد و رئیس ستاد کل ارتش شد تا اداره کارها در ارتش را هماهنگ کند. «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری»، جمعیت سیاسی که دولت ساخته و پرداخته بود، در انتخابات عمومی آوریل ۱۹۴۰ توانسته بود نمایندگان هوادار «توجو» را به مجلس ببرد که او را از حمایت آن جانب هم مطمئن می‌ساخت. «توجو» با داشتن مقام‌های عالی متعدد که اختیارات گسترده‌ای به او می‌داد، تا ژوئیه ۱۹۴۴ بر سرکار بود.

با اینهمه «توجو» دیکتاتور نبود. او، برخلاف «هیتلر» و «موسولینی»، شخص برجسته و برتر در رأس نظامیانی که رهبری و فرماندهی نیروهای مسلح را داشتند، نبود. امپراتور بالاتر از همه بود و رایزنان و دولتمردان پیرامون خود داشت، مانند وزیر دربار، رئیس مجلس اعیان، چندین نخست وزیر پیشین مانند «کونوه» و «یانای» و «هیرانوما» که پیوند قدیم و قویم و گسترده با وزارتخانه‌های متعدد زمان جنگ داشتند.

ژاپن پیش از جنگ بوسیله مدیران غیرنظامی تحصیل کرده اداره می‌شد که بیشترشان از دانشگاه‌های سلطنتی (دولتی) درآمد بودند. چنانکه در مقاله یکی از محققان در مجموعه «سنت و ژاپن متجدد»

آمده است، این تحصیلکرده‌ها گل سرسبد جامعه بودند و نماینده امپراتورشناخته می‌شدند نه خدمتگذار مردم. بینش و منش آنها بازمانده روش سامورایی‌های دوره میانه ژاپن یا دیوانسالاران دوره «میجی» بود. آنها از بدنامی سیاستمداران نیز برکنار بودند و فقط افسران ارتش شأن والاتری ازیشان داشتند. نظام اداری و گردش کار مملکت برپایه قانون بود. قانون اساسی «میجی» از هنگامی که وضع شده بود هرگز اصلاح یا نقض نشد و پیش از سال ۱۹۴۵ در ژاپن وقفه‌ای در مشروطیت پدید نیامد. تداوم مشروطیت همراه بود با ثبات سازمانی. بیشتر تشکیلات اداری پیش از جنگ، در سالهای جنگ هم به فعالیت ادامه دادند، هرچند که قدرت دستگاهها متناسب تغییر کرد. مقامهای وزارت که در تصدی سیاستمداران بود، مقارن جنگ در اختیار دیوانسالاران و نظامیان درآمد، اما قدرت در دست یک فرد یا یک دستگاه نیفتاد. کابینه وزیران همچنان هیأتی از مدیران مملکتی ماند که هرکدام در حوزه کار خود عمل می‌کردند و سیاست‌ها با مشورت و نظرسنجی اتخاذ می‌شد.

«توجو» نخستین کسی بود که همزمان با نخست وزیری وزیر جنگ شد و این وضع به او قدرت زیاد داد. او در چهارماه اول دولتش وزیر کشور هم بود و نیز برای مدتی کوتاه، از نوامبر ۱۹۴۳، وزیر تدارکات دولت خود شد. این تمرکز مقامها در «توجو» او را مقتدرترین نخست وزیر تاریخ ژاپن ساخت، اما اینهمه نتوانست ازو دیکتاتور درست کند. ارتش و نیروی دریایی وضع ممتاز خود را نگهداشتند و امپراتور همچنان رئیس کشور و فرمانده کل نیروهای مسلح بود. پس از پیروزیهای نخستین ژاپن در جنگ، «توجو» به اندیشه بالا بردن وجهه خود افتاد، به دیدن کارخانه‌ها و مدارس می‌رفت، برای سربازان سخنرانی می‌کرد و با مردم در خیابان به گفتگو می‌ایستاد، اما خوب می‌دانست که هرگونه تلاش برای شخصیت سازی از خود مایه نابودیش می‌شود. پس، به مردم اطمینان می‌داد که هیچ بلندپروازی ندارد. او در فوریه ۱۹۴۳ در برابر کمیته‌ای از مجلس شورا گفت: « (متن استیضاح) عبارت «دولت دیکتاتوری» را به کار برده و نام «هیتلر»، «موسولینی»، «استالین»، «روزولت» و «چرچیل» را آورده است ... اما این حقیر خدمتگزار اعلیحضرت است... در این وضع، نخست وزیر ژاپن یکسره با دیکتاتورهای اروپایی فرق دارد.» «توجو» هرچند که مسئولیت کشاندن ژاپن به جنگ را قبول کرد، اما تأکید داشت که او هرگز از جزئیات نقشه حمله به

«پِرل هاربور» آگاه نبوده است. این نقشه کار نیروی دریایی بود و نمی‌توانست برای یک افسر ارتش، اگر نخست وزیر هم بود، ازپیش کاملاً فاش شود، هرچند که تصمیم به حمله و جنگ درنهایت با «توجو» و ارتش بود.

بااینکه «توجو» دیکتاتور نبود، اما در نخست وزیری او آزادی چندانی وجود نداشت و سختگیری دولت درباره مخالفان پس از درگرفتن جنگ زیادتر شد که بیشتر متوجه چپ گراها و لیبرالها بود. از نخستین موج تعقیب کمونیستها در سال ۱۹۲۸ تا پایان جنگ چندین ده هزار نفر بموجب «قانون حفظ امنیت» بازداشت شدند، اما بیشترشان پس از بازجویی آزاد گشتند و تعقیب قانونی نشدند. در پایان جنگ فقط ۲۵۰۰ زندانی سیاسی در بازداشت بودند. مؤثرترین دستگاه‌های حکومت، وزارت کشور بود که بر اداره امور محلی، پلیس، امنیت داخلی، خدمات همگانی، دفاع غیرنظامی، جیره‌بندی مایحتاج عمومی، انتشارات و زیارتگاه‌های «شینتو» (امور مذهب رسمی کشور) نظارت داشت. اما هیچیک از وزیران کشور در این مقام پایگاه قدرتی نیافت. بعضی سازمانهای میهنی پدید آمد، در حال و هوای سالهای جنگ چندگاهی قدرتی یافتند که بر دوام نبود. مهمترین اینها، «دای نیهون یوکوسان سوء نین - دان» (اتحاد بزرگسالان برای امداد حکومت امپراتوری ژاپن بزرگ)، که در ۱۹۴۲ بنیاد شد، قدرت چشمگیری پیدا کرد زیرا که از حمایت ارتش برخوردار بود، اما وزارت کشور از سازمان الگوی «نازی» آن بیم داشت و سرانجام در دسامبر ۱۹۴۳ توانست آنرا زیر نظارت «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری»، و درواقع حکومت، درآورد.

اجرای قانون «حفظ امنیت» با اداره پلیس ویژه (توکوبتسو کوء توء کیساتسو) بود، که باختصار «توکوء» (بتشدید کاف) نامیده می‌شد و دربرابر سازمان پلیس و وزارت کشور مسئول بود. دستگاه دیگر تعقیب و سرکوب سیاسی، پلیس نظامی «کن پی» (بکسر کاف و پ) بود که دراصل عهده‌دار امور انتظامی نیروهای مسلح بود اما در دهه ۱۹۳۰ دامنه کارش را به هرچیزی که برای جنگ مخاطره داشته باشد، توسعه داد. ۷۵۰۰ پلیس نظامی در دوره جنگ در همه‌جا بودند و «توجو» با این سازمان بستگی خاص داشت و «کن پی» مطمئن‌ترین وسیله او در مقابله با مخالفانش ماند. بااینهمه، پلیس ویژه و پلیس نظامی نتوانستند مخالفت با «توجو» را در دستگاه حکومت ریشه‌کن کنند و هنگامی که شکست‌های نظامی ژاپن زمینه قدرت او را سست کرد، این دو دستگاه نتوانستند وی را روی کار نگه‌دارند.

پلیس مخفی قوی و مستقلى مانند آنچه که در آلمان و ایتالیا بود، در ژاپن

زمان جنگ وجود نداشت. «توکوء» تابع وزارت کشور بود و وزیر کشور خود قدرت فوق العاده نداشت. «کنپی» هم تابع وزارت جنگ بود. هیچیک از رؤسای این سازمانها قدرت خاصی بهم نرساندند. وزارت دادگستری در تعقیب مخالفان با وزارت کشور همکاری داشت، اما پیگرد و دادرسی وضع عادی داشت و دادگاه خاصی برای مجرمان زمان جنگ نبود. قضات تاحد بسیاری آزادی داشتند و در برابر فشار دولت مقاومت نشان می دادند. حتی مواردی بود که متهمان سیاسی در جریان محاکمه شان نخست وزیر را به نقض قانون اساسی و سرکوب مردم متهم کنند. بدینسان بوروکراسی که پیش از جنگ سدی در برابر پیشرفت حکومت آزاد شده بود، در سالهای جنگ مانع پیشروی دیکتاتوری ازکار درآمد، و در جامعه ای که کار گروهی، رهبری جمعی، وابستگی آیینی و منش تفاهم بنیاد آن بود، استبداد فردی بخت پیروز شدن پیدا نکرد.

اما در رفتار با خارج و در برابر مقاومت مردم سرزمینهای زیر تسلط ژاپنی ها، یا حتی در مراتب ارتش، وضع فرق می کرد. روحیه رزمی ژاپنی ها چهره نامطبوع خود را در اینسو نشان داد. افسران معمولاً با افرادشان بسیار خشن رفتار می کردند و آنها را تاحدی که جان و توان درتن داشتند به کار می گرفتند. با زندانیان جنگی با بیرحمی رفتار می شد و با اسیران چنانکه گویی ننگ بر آنهاست که زنده مانده اند و سزاوارترحمی نیستند.

دراین سالها در ژاپن، چنانکه در احوال فوق العاده و در دوره جنگ کم و بیش درهرجای دیگر، برای واداشتن مردم به کار و تحمل سختی بیشتر از احساسات آنها استفاده می شد. با همه نابسامانی و کمبود و دشواری در زندگی مردم، باز از آنها خواسته می شد که سخت تر کار کنند و کمتر مزد بگیرند. دوره آموزش همگانی کوتاه شده بود تا شاگردان به ارتش و کارخانه ها بروند. معیارهای محدود کننده اشتغال زنان و کودکان و حداکثر ساعات کار از میان برداشته شده بود. رادیو و روزنامه ها باوجود نشانه های نومیدکننده ای که پیدا بود، همچنان به ژاپنی ها اطمینان می دادند که می توانند جنگ را ببرند و فقط باید که نهایت تلاش و فداکاری را بکنند، و مکرر می گفتند که دشمن قدرت ژاپن را دست کم گرفته است و درمقابل عزم و اراده مردم ژاپن تاب نخواهد آورد.

بااینهمه بسیاری از دولتمردان ژاپن شکست نظامی را عیان می دیدند. بعضی از آنها، مانند «یوشیدا شیگهرو» و «شیگه میتسو مامورو» که تجربه دیپلماتیک داشتند، از دوسال پیشتر به اندیشه سازشی برای صلح افتاده بودند، منتها نمی توانستند فکر خود را آشکار بگویند. اما بررسی محرمانه ای درباره جنگ که

بوسیله شماری از افسران ستاد نیروی دریایی انجام شد، نشان داد که پیروزی دست نیافتنی است. سقوط «سایپان» در سال ۱۹۴۴ و سپس فاجعه شکست در آسام - برمه و آسیب پذیری ژاپن در برابر بمباران شهرها، بحرانی پدید آورد و هواداران صلح قوت یافتند و به تلاش برای از کاربرداشتن «توجو» افتادند و او سرانجام در ۱۸ ژوئیه این سال با بمبیلی ناچار به استعفا شد. «توجو» دشمنان بسیار در دستگاه حکومت و از جمله در میان وزیران برای خود ساخته بود، و بهر روی قبول مسئولیت شکست در سنت ژاپن بود.

رجال معمر می‌خواستند که بجای «توجو» دریادار «یونای» (نخست وزیر پیشین از ژانویه تا ژوئیه ۱۹۴۰) را که با پیمان سه‌جانبی محور و با جنگ با ممالک متحده و بریتانیا مخالفت کرده بود، روی کار آوردند. اما «یونای» میانه‌روتر از آن بود که مورد قبول ارتش باشد، و او بجای نخست وزیر شدن مقام معاون نخست وزیر و وزیر دریاداری را در کابینه ژنرال بازنشسته «کویسو کونیای» یافت. «کویسو» هم، که مانند «توجو» عضو پیشین ارتش «کوانتونگ» بود، حرف شنوتر از او در نیامد و پیاده شدن نیروهای متفقین در «اوکیناوا» همراه با بمبارانهای شدید هوایی توکیو به سقوط دولت او در آوریل ۱۹۴۵ انجامید. در این مرحله دولتمردان ارشد و مشاوران امپراتور زمینه را برای روی کار آوردن دریادار سالخورده و صاحب اعتبار بنام «سوزوکی کانتارو» مناسب دیدند. او در میان نزدیکانش موافق پایان دادن شرافتمندانه به جنگ شناخته می‌شد و «توئ گوء شیگه نوری» را که هوادار رسیدن به صلح بود وزیر خارجه خود ساخت. اما اکنون هر دو طرف جنگ خوب می‌دانستند که شکست ژاپن نزدیک است، و جایی برای مذاکره درباره شرایط صلح نبود. متفقین پیشنهاد تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن را دادند.



اساس حکومت ژاپن را در سالهای جنگ و پیش از آن «بنیادگرایی ملی» گفته‌اند، هرچند که جز جوهر و هسته قدسی بودن و پایگاه آسمانی امپراتور در آیین «شینتو»، فلسفه و نظریه‌ای ساخته و پرداخته نداشت. اما همین مایه که اندیشه و منش حکومت، یگانگی ژاپن و ویژگی تاملی و بنیاد حاکمیت ژاپن را از آن برآوردند، محور تفکر و کردار سیاسی شد. غربیان نظام حکومتی ژاپن را در سالهای جنگ و مقارن آن با فاشیسم مقایسه کرده‌اند زیرا که جز این و

میلیتاریسم و شوونیسم (میهن‌پرستی افراطی) فلسفه و مبنای اندیشه و رفتار دیگری نمی‌شناسند.

مایه و انگیزه دیگر در جریان رویدادها و روند احوال در این سالها را باید در روش تصمیم‌گیری حکومت ژاپن یافت که بگونه‌ای به روانشناسی رهبری و رفتارشناسی مربوط می‌شود. درینباره در انبوه نوشته‌های این سالها در ژاپن درباره امور جهان، ذکر روزافزون «جی سی» (بکسر سین)، حال و هوای وقت، یا «تای سی» (بکسر سین) جریان مسلط، را می‌یابیم. گفته‌اند که جز شمار اندکی مردم باعزم و تصمیم که می‌خواهند خود تعیین کننده باشند و به چاره کاربر آیند، بیشتر سران سیاست و حکومت ژاپن مانند مردم داستانهای ژاپنی‌اند، کسانی که فقط به سیل رویدادها، که در اصل بیرون از اختیار و اراده آنهاست، پاسخ می‌دهند. درچنین بینشی وضع و حال مسلط بر زمان است که معین و معلوم می‌کند که چه کاری ممکن است. مرد دانا این حقیقت را می‌پذیرد و نمی‌کوشد تا برضد جریان آب شنا کند. نمونه این بینش، شرح و بیانی است که «سایونجی»، آخرین بازمانده «گنرو» - هیأت معمران سیاسی - پس از نهضت درباره واقعه منچوری - سال ۱۹۳۱ - آورده است:

«دولت یکسره بوسیله ارتش در اینراه کشانده می‌شود. وضع بواقع پریشان کننده است. اما فایده‌ای ندارد که بگویند «چه وحشتناک است!» یا «چه باید کرد!» این شاید که پدیده‌ای از دوره انتقالی باشد... برای مرد سیاست همواره گفتن اینکه «این یک بحران است!» یا «دیگر عظم به جایی نمی‌رسد!» نشانه آنست که او برآستی از کارها و چیزها سردر نمی‌آورد...»

چنین دید و سنجشی از قضایا همان قبول جریان مقدر امور است، و پذیرفتن اینکه چیزهایی هست که درباره آنها کاری ازدستمان بر نمی‌آید. عده‌ای از تحلیل‌گران ژاپنی می‌گویند که این امر از نظر روانشناسی با شیوه بیان و گفتار ژاپنی‌ها هم ارتباط دارد و آنها در سخن و نوشته فعل «نارو» (پیش آمدن) را به ترجیح بر فعل «چوکورو» (درست کردن) یا «سورو» (انجام دادن) بکار می‌برند، و چنین می‌نماید که بزعم آنها اشیاء و امور بی‌توجه به عاملانی که سازنده و کننده آنند، پدید می‌آیند و انجام می‌شوند. یک پژوهنده ژاپنی مثال روشنی آورده و درباره مقاله‌ها و گزارشهای علمی و تحقیقی و کاری در دانشگاه خودش در توکیو گفته است که این گزارشها اگر پیش‌نویس آن با افعال معلوم (از نظر دستوری) نوشته شود، با رنجیدگی رد می‌شود، در پیش نویس‌ها نباید «ما چنین و چنان کردیم»

(کوء شیماشتا) بیاید، بلکه تعبیر و بیان باید چنان باشد که گویی امور و احوال بخودی خود واقع می‌شوند، چنانکه در فعل «کوء ناریماشتا» (کارها یا چیزها باین وضع پیش آمد) است. این بینش و سلیقه و سنت، هرچه آنرا بتوان نامید، تاآنجا که تحقیق شده است در همه مؤسسه‌های علمی و اداری و بازرگانی کم و بیش، وجود دارد. پنداری که باآنکه جریان تصمیم‌گیری شاید که سردرگم و پیچیده باشد، نتیجه کار قطعی و غیرقابل برگشت است، و از آنجا که هیچ‌کس در وقوع آن دست نداشته است بطور جزم پیش می‌آید. تاریخ ژاپن نمونه‌های روشن از بازتابهای سخت در برابر رویدادها و در کار تصمیم‌گیری‌های سیاسی دارد، اما اینبار درپرداختن به جنگ و در هنگامه بحران بارآمده از شکست‌ها و ناکامی‌ها پیدا بود که حال و هوای انفعالی برجسته‌های تصمیم‌گیری حاکم است، و اکثریت «جی‌سی» یا حال و هوای وقت را چون چیزی که پیش آمده و مقدر است می‌پذیرند، تاآنکه، سرانجام دامنه شکست، و حقیقت فاجعه، تصمیم نهایی را نیز که قبول باخت و تسلیم بود، تحمیل کرد.

تسلیم ژاپن و پایان جنگ

اندیشه ژاپن از همان آغاز جنگ این بود که چون ممالک متحده از جنگ خسته شود، به مذاکره صلح بپردازد. اما از سال ۱۹۴۳ که ژاپن چندین شکست را تجربه کرد، رجال معمر و مشاوران امپراتور بتدریج مایل به تماس و گفتگوی فوری شدند تا پیش از آنکه همه چیز ازدست برود، جنگ را به پایان برسانند. عده‌ای نیز نگران بودند که با دشوارتر شدن وضع برای ژاپن تندروها بر ارتش و در نهایت بر کشور، مسلط شوند و نظام استبدادی برقرار سازند.

اما این دولتمردان هدف روشنی نداشتند، نظرشان را آشکار نمی‌گفتند و در کارهایشان قاطع نبودند زیرا که بیم داشتند که نظامیان متعصب یا حامیانشان به آنها سوء قصد کنند. هنگامی هم که دولت صلح خواهی در آوریل ۱۹۴۵ روی کار آمد، شکست چنان حتمی می‌نمود که دیگر برای مذاکره صلح دیر شده بود. متفقین کراراً خواستار تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن شده بودند، اما پیشنهاد آنها سرنوشت امپراتور را نامعلوم می‌گذاشت و باین وضع «توء گوء» وزیر خارجه صلح خواه کابینه «سوزوکی» هم نمی‌توانست سخن از تسلیم بگوید. همه در عیان، تصمیم ژاپن را برای جنگ تا پایان کار تأکید می‌کردند. دراین احوال چنین می‌نمود که حتی «سوزوکی»، نخست وزیر سالخورده و محافظه‌کار، عقیده

دارد که اگر ژاپن در یک نبرد در «اوکیناوا» پیروز شود، شاید بتواند پیشنهاد «تسلیم بی قید و شرط» متفقین را تعدیل کند.

وزیر جنگ، دریادار «کوره چیکا»، با پشتیبانی «توجو» و فرماندهی عالی، هنوز بطور قاطع مخالف هرگونه ابتکار صلح بود. اما آسیب بمبارانهای گسترده و متراکم هوایی مردم را هرچه ناآرامتر می ساخت. از شهرهای بزرگ، مانند «توکیو»، «یوکوهاما»، «اوساکا»، «کوبه» و «ناگویا» بیش از تل خاکستری برجا نمانده بود. در این میان فقط «کیوتو»، پایتخت قدیم ژاپن که دارای بارزشترین مجموعه بناهای تاریخی ژاپن است، آسیب ندیده بود زیرا، چنانکه می گویند، رئیس موزه هنرهای زیبای «بوسنتون» (Boston) با حضور پی در پی درواشنگتن و تأکید مکرر، مقامات امریکایی را از بمباران «کیوتو» برحذر داشت. در میانه این نابسامانی ها زلزله سختی هم ناحیه «ناگویا» را لرزاند که تلفات و خرابی بسیار داشت و از جمله خسارات عظیمی به صنایع اساسی جنگی زد.

در این احوال پریشان کننده، دولت توکیو ضربه ای ناگهانی هم از مسکو خورده بود. استالین در سخنرانی در سالگرد انقلاب بالشویک، دولت ژاپن را بنام دولت متجاوز محکوم کرد. با آنکه «مولوتف» (وزیر خارجه شوروی) به سفیر ژاپن در مسکو اطمینان داد که اشاره استالین به رفتار گذشته ژاپن بوده است، روش شوروی اکنون برای ژاپن نگران کننده تر می شد. همزمان با استعفای «کوئسو» از نخست وزیری (آوریل ۱۹۴۵) دولت شوروی اعلام کرد که پیمان بیطرفی با ژاپن را تجدید نخواهد کرد، و با اینکه مولوتوف به ساتیو، سفیر ژاپن، گفت که پیمان موجود تا سرآمدن دوره آن در آوریل ۱۹۴۶ معتبر شناخته می شود، باز ژاپن احساس کرد که احتمال ورود شوروی به جنگ علیه او زیاد است. اما ژاپنی ها درینباره مطمئن نبودند زیرا نمی دانستند که در کنفرانس «یالتا» (Yalta) در ماه فوریه این سال استالین به سران ممالک متحده و بریتانیا قول داده بود که شوروی دو یا سه ماه پس از شکست آلمان وارد جنگ با ژاپن شود. پس، گفتگو هایی که اکنون با سفیر روس در توکیو انجام می شد، متعاقب تماس های قبلی که از سوی «کونوئه» (نخست وزیر پیشین) با وزیر مختار سوئد گرفته شده بود، رسماً برای یافتن مبنایی برای بهبود بخشیدن به مناسبات با روسیه بود، هر چند که بسیاری از دولتمردان ارشد امید داشتند که اتحاد شوروی برای پایان دادن به جنگ اقیانوس آرام میانجیگری کند. پس از شکست آلمان و سقوط «اوکیناوا» رهبران ژاپن، حتی وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش، بدشواری پذیرفتند که این مقصود دوم را بزبان آورند، و میان خود قرار دادند که هیأت

ویژه‌ای بریاست شاهزاده «کونوئه»، بنام نماینده امپراتور، به مسکو فرستاده شود تا برای رسیدن به صلح مذاکره کند. اما چون این پیشنهاد مطرح شد، با سردی و سکوت روسیه روبرو گردید.

انتظار ژاپن دیرنکشید و در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۵ رئیس جمهور امریکا ونخست وزیر انگلیس، با موافقت شوروی، اعلامیه پتسدام (Potsdam Declaration) را صادر کردند. این اعلامیه خواستار تسلیم بی قید و شرط ژاپن می شد، که پس از آن ژاپن اشغال نظامی و خلع سلاح شود و سرزمین‌هایی را ازدست بدهد. این سند که بنام ممالک متحده، بریتانیا و چین تهیه شده بود («چانکایشک» در «چونگ کینگ» تعبیر خود را بر آن افزود) تهدید می کرد که جز تسلیم بی قید و شرط، راه دیگری که برای ژاپن می ماند نابودی سریع و سراسری این کشور است. این بیان بخت رسیدن به راه حلی را که مورد قبول عناصر مبارزه جوی ژاپن، بخصوص در نیروهای مسلح، باشد، هرچه کمتر می کرد. واقع آن بود که این وضع موقتاً موجب صف بندی در پشت سر کسانی شد که خواهان ادامه جنگ بودند. در کنفرانس پتسدام استالین درخواست ژاپن را برای میانجیگری با «ترومن» (Truman) و «چرچیل» مطرح ساخت، اما این برای امریکایی ها چیز تازه ای نبود چون آنها، مانند سال ۱۹۴۱، رمز پیامهای سری دیپلماتیک ژاپن (میان وزارت خارجه در «توکیو» و نمایندگی ژاپن در «مسکو») را کشف کرده و از تلکس های مبادله شده مطلع بودند. در برابر سرسختی متفقین، پاسخ رسمی توکیو در ۲۸ ژوئیه ناچار این بود که با عزم جزم به پیش می تازد تا جنگ را به نتیجه موفقیت آمیز برساند. در این مرحله رهبران ژاپن روی نیروی مقاومت جانبازان مردم در صورت حمله دشمن به خاک ژاپن حساب می کردند و اکثر وزیران دولت فکر می کردند که شاید تنها چیزی که بشود نجات داد بنیاد پادشاهی ژاپن است که باید، بهر قیمت، حفظ شود. از سوی دیگر هم آنها نگران بودند که با نزدیک شدن نیروهای خارجی به ژاپن، احساس انقلابی در میان عامه مردم گسترش یابد.

ژاپن درهم کوبیده شده و ماشین جنگیش تقریباً از کار افتاده بود، اما باز به شکست تن نمی داد. در آغاز ماه اوت ۱۹۴۵ از ده میلیون تن ظرفیت کشتی تجاری ژاپن در آغاز جنگ، فقط کمی بیش از یک میلیون تن زوی آب مانده بود و تناژ کشتی های جنگی از حدود دو و ربع میلیون تن به کمتر از دویست هزار تن رسیده بود. در نیروی هوایی نارسایی بیشتر در خلبان کار دیده و در سوخت بود، و باقیمانده قدرت هوایی هم ذخیره نگاهداشته می شد تا در برابر حمله

متفقین به خاک ژاپن، که انتظارش می‌رفت، بکار آید. نیروی زمینی هرچند که وسیعاً باقیمانده بود، اما واحدهای زبده آن، مانند ارتش «کوانتونگ» در «منچوکو» ضعیف شده و نیز این نیروها در منطقه وسیعی در ژاپن و سرزمینهای آسیای جنوب شرقی پراکنده و ارتباط آنها نارسا بود. در اینحال وظیفه دفاع ساحلی ژاپن برعهده خلبانهای جانباز «کامیکازه» افتاد که با هواپیماهای انباشته از مواد منفجره بروی کشتی‌ها و مواضع خصم سقوط می‌کردند و نام آنها بیش از تأثیرشان در کل عملیات برای دشمن هراس‌آور بود. مقاومت سرسختانه مردم و نمایش جانبازانه این خلبانها در جریان نبرد و تصرف «ایووجیما» و سپس «اوکیناوا» متفقین را بیمناک ساخت و آنها نگران از تلفات سنگینی که در صورت حمله به خاک اصلی ژاپن پیش‌بینی می‌کردند در انجام این کار، که نقشه آن برای پاییز آماده شده بود، هرچه بیشتر تأمل کردند و خواستند برای دیگر ژاپن را به تسلیم وادارند. پس فرماندهی عالی امریکا تصمیم گرفت که از بمب اتمی، که ظاهراً دیرتر از آن آماده شده بود که علیه آلمان بکار رود، استفاده کند.

نخستین بمب اتمی در صبحگاه ۶ اوت ۱۹۴۵ بوسیله یک هواپیمای امریکایی بر هیروشیما، شهری که تا آنروز هیچ حمله هوایی به آن نشده بود، فرو افتاد. دو روز پس از آن، در ۸ اوت، ارتش شوروی به «منچوکو» از چند سو حمله کرد و فردای آن، روز ۹ اوت، امریکا دومین بمب اتمی را روی «ناگاساکی» انداخت. در نظر اکثریت عظیم ژاپنی‌ها، این وقایع تسلیم ژاپن را محتوم و بی‌چون و چرا ساخت. اما در این وضع هم وزیر جنگ و رؤسای ستادهای ارتش و نیروی دریایی زیربار تسلیم نمی‌رفتند. سنت دیرین سامورایی این بود که هیچگاه تسلیم نشود. او در تنگنای کار خود و خانواده‌اش را هم می‌کشت اما ننگ تسلیم را نمی‌پذیرفت.

بارسیدن نخستین گزارشها از بمباران اتمی «هیروشیما» امپراتور اعلام کرد که «صرفنظر از هرسرنوشتی که در انتظار من باشد، ما باید که هرچه زودتر به این جنگ پایان دهیم تا این فاجعه تکرار نشود». البته ژاپنی‌ها نمی‌دانستند که امریکا در آنموقع فقط یکی دیگر از این بمب‌ها آماده دارد. بالاینهمه دریادار «تویودا» گمانی نزدیک به حقیقت داشت و گفت که حتی امریکا نمی‌تواند آنقدر مواد رادیواکتیو داشته باشد که بمب‌های متعدد بسازد و به این حمله‌ها ادامه دهد. اما استدلال دیگر او که افکار عمومی دنیا جلوی تکرار بیرحمی «هیروشیما» را خواهد گرفت، خوش‌بینانه بود. در جلسات «شورای عالی جنگ» و کابینه که روز ۹ اوت در توکیو تشکیل شد وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش همچنان اصرار

داشتند که قبول اولتیماتوم متفقین برای پایان دادن به جنگ در هر حال باید با قید و شرط باشد. نتیجه این بحث‌ها بن‌بست کار بود. «شورایعالی» در اینوقت از شش نفر تشکیل می‌شد: نخست وزیر (سوزوکی) وزیران خارجه (توئ گوء)، ارتش (آنای) و دریاداری (یونای) و دو رئیس ستاد (ژنرال «اومه‌زو» و دریادار «تویودا»). آنها مدیران واحدها و دستیارانشان را که اغلب بر رؤسای خود نفوذ داشتند به این جلسه نیاوردند. نخست وزیر، وزیر خارجه و وزیر دریاداری موافق قبول اعلامیه «پتسدام» بودند تنها باین قید که سلطنت محفوظ بماند. وزیر جنگ و دو رئیس ستاد اصرار داشتند که سه شرط دیگر افزوده شود: هیچ نیروی دشمن نباید خاک ژاپن را اشغال کند، ژاپنی‌ها را بگذارند تا خودشان را خلع سلاح کنند، و جنایتکاران جنگی ژاپن بوسیله دادگاههای ژاپنی محاکمه شوند. رئیس ستاد ارتش بطور نسبتاً موجه تأکید می‌کرد که شاید تضمین اینکه سربازان ژاپنی خود و اسلحه‌شان را به دشمن تسلیم کنند بنهایت دشوار و حتی غیرممکن از کار درآید. اما «توئ گوء»، وزیر خارجه، نخست وزیر و دریادار «یونای» را باخود همراه و اصرار نمود که منضم ساختن شرطی برای تسلیم، جز قید حفظ پادشاهی ژاپن، بیفایده خواهد بود. این بحث‌ها به تصمیمی نرسید و بن‌بست کار سرانجام بوسیله امپراتور در جلسه‌ای که پس از نیمه شب درحضور او تشکیل یافت، شکسته شد. «هیرانوما»، رئیس شورای سلطنتی، که در این جلسه حاضر بود، حمایت خود را از وزیر خارجه نشان داد. امپراتور بنفع این نظر که تسلیم فقط مقید به حفظ امتیازهای ویژه امپراتور بعنوان فرمانروا و مظهر حاکمیت ژاپن باشد، رأی داد. امپراتور گفت که دیگر تحمل ندارد ببیند که مردم بیش‌ازین رنج بکشند، و از احساس نیای خود، امپراتور «میجی»، هنگام بحران مداخله سه‌گانه (آوریل ۱۸۹۵) یادآورد و تأکید کرد که زمان آن رسیده است که آنچه را که تحمل‌ناپذیر می‌نمود، تحمل کنیم.

در پایان این جلسه، نخست وزیر اعلام کرد که تصمیم این جلسه همان نظر امپراتور است و جلسه کابینه که بلافاصله تشکیل شد این نظر را تأیید نمود. بلافاصله پیامهایی از طریق نمایندگان ژاپن در «برن» و «استکهلم» به دولت‌های ممالک متحده، چین، بریتانیا و اتحاد شوروی فرستاده و اعلام شد که ژاپن اعلامیه «پتسدام» را باین تفاهم که این اعلامیه «هیچگونه خواسته‌ای ناقض امتیازهای امپراتور بعنوان فرمانروای برحق ژاپن» دربر ندارد، می‌پذیرد.

پاسخ متفقین به پیام ۱۰ اوت ژاپن که هیچگونه وعده و تعهدی در حفظ امتیازهای سلطنت دربر نداشت، بحران تازه‌ای در توکیو ایجاد کرد. این پاسخ را

«برنس» (Byrness) وزیر خارجه آمریکا تنظیم کرده و در آن آمده بود «صلاحیت امپراتور و دولت ژاپن برای حکومت برکشور تابع فرماندهی عالی متفقین خواهد بود که اقداماتی را که مناسب بداند برای اجرای مواد تسلیم انجام خواهد داد» و افزوده شده بود که شکل نهایی حکومت با اعلام آزاد اراده مردم ژاپن معین خواهد شد. طی دو روز از تاریخ رسیدن این پیام تب و تاب تازه‌ای در توکیو پدید آمده بود و باردیگر تفاوت نظر شدید میان رهبران ژاپن افتاد. وزیرجنگ و رؤسای ستاد احساس کردند که شاید ژاپن نتواند این پاسخ را بپذیرد. رئیس شورای سلطنتی نیز عقیده داشت که این پیام بمعنی نابودی «کوکوتای» یا «جوهر حاکمیت ملی ژاپن» است، اما حقیقت تلخ درپیش رو بود. اگر سرسختی ادامه می‌یافت، ژاپن مورد حمله و هجوم واقع می‌شد، بااحتمال زیادتیر نخست بوسیله نیروهای شوروی پیش‌از آنکه آمریکا و انگلیس آماده باشند. تهاجم روسها بیقین بمعنی پایان سلطنت می‌بود. پاسخ متفقین البته نومیدکننده بود، اما دست کم بهیچ روی امکان بقای سلطنت را نفی نکرده بود. تعبیر «توء گوء» وزیر خارجه هم این بود که اگر ژاپن زودتر تسلیم شود، متفقین سلطنت را ازمیان برنخواهند داشت، و او اینبار هم توانست نخست وزیر را باخود همراه کند و در جلسات ۱۳ اکتبر شورایعالی جنگ باز نخست وزیر، وزیر خارجه و وزیر دریا-داری دربرابر وزیر جنگ و دو رئیس ستاد قرار گرفتند. در جلسه کابینه هم اتفاق آراء پیدا نشد. دراینحال جنگ ادامه داشت. در همانروز ۱۳ اوت ۱۵۰۰ هواپیمای متفقین از ناوهای هواپیمابر نزدیک جزیره اصلی ژاپن، توکیو را بمباران کردند و روسها همچنان پیش می‌آمدند. صبح ۱۴ اوت هواپیماهای امریکایی متن پیامهای رد و بدل شده میان دولت ژاپن و متفقین را بر توکیو فرو ریختند و این کار خطر کودتای افسران متعصب را علیه دولت، برای جلوگیری از تسلیم ژاپن، بیشتر کرد. همانروز صبح در پناهگاه ضد هوایی کاخ سلطنتی، شورای عالی جنگ و کابینه جلسه مشترکی در حضور امپراتور تشکیل دادند. امپراتور دربرابر نظرهای موافق و مخالف تسلیم گفت که تصمیم او همانست که بود، زیرا که پاسخ متفقین را نامعقول نیافته است و ادامه جنگ بمعنی کشته شدن صدها هزار تن دیگر و ویران شدن همه ژاپن خواهد بود. او باز گفت که او و مردم، بتوصیه امپراتور «میجی» در هنگام مداخله سه قدرت، باید که امر تحمل‌ناپذیر را تحمل کنند و خواست او اینست که دولت پیام متفقین را، چنانکه هست، بپذیرد. کابینه، بلافاصله پس‌از این جلسه، تصمیم امپراتور را باتفاق آراء تصویب کرد. وزارت خارجه در همانروز ۱۴ اوت این پیام را از طریق دولتهای

بیطرف برای متفقین فرستاد.

هم‌اکنون دربار ژاپن ترتیبی داده بود که، در صورت تسلیم، امپراتور کار بیسابقه‌ای بکند و از رادیو برای مردم سخن بگوید. این تدبیر بیشتر برای آن بود که تسلیم نیروهای ژاپنی به متفقین در محیط آرام انجام گیرد و از اقدام تند و هیجان‌زده مردم و سربازان متعصب و احیاناً کودتای افسران جلوگیری شود. نزدیک نیمه شب ۱۴ اوت امپراتور پیام و فرمان خود را برای پایان دادن به جنگ ضبط کرد تا نیمروز فردا از رادیو پخش شود. در ساعات اول بامداد ۱۵ اوت تلاشی برای یافتن این نوار، که در قرارگاه نگهبانی کاخ سپرده شده بود، و نابود کردن آن شد. گروه کوچکی از افسران که به این کار برخاسته بودند به کاخ رفتند و رهبر آنها از فرمانده هنگ اول گارد، مستقر در نزدیک کاخ، خواست که او در کودتا با آنها همراه شود، و چون خودداری نمود با گلوله کشته شد. شورشیان بادست یافتن به مهر امضای این افسر و استفاده از آن در یک فرمان ساختگی، هنگ او را در اختیار گرفتند و همه‌جا را برای یافتن نوار صدای امپراتور گشتند، امانتوانستند آنرا پیدا کنند. دیگر شورشیان خانه‌های نخست‌وزیر و رئیس مجلس اعیان را آتش زدند. بارسیدن خبر این شورش به ستاد عملیات ارتش، فرمانده آن بیدرنگ به کاخ رفت و با نفوذ شخصیت و کلام خود در افسران آنها را قانع کرد که دست به کار خطایی زده‌اند. چهارتن از آنها خود را در همان‌جا کشتند. در همان سحرگاه ژنرال «آنامی» وزیر جنگ در ایوان خانه‌اش در توکیو پیامهای بدروود را، یکی از آنها بشعر ژاپنی «تانکا»، می‌نوشت و پس از آن رو به سوی کاخ امپراتور نشست و بشیوه مبارزان ژاپنی خودکشی (هاراکیری) کرد. «آنامی» پیش از وزیر جنگ شدن فرماندهی فیلیپین را داشت و در آنوقت در پیامی برای «شیگه میتسو»، وزیر خارجه، مصلحت رسیدن به صلح را یادآور شده بود. او در ماههای اخیر نیز دریافته بود که امیدی به پیروزشدن نیست، اما در مقام وزیر جنگ نمیتوانست این حقیقت را آشکارا بپذیرد و اگر هم در آن روزهای بحرانی استعفا می‌داد، کارها را پیچیده‌تر می‌کرد.

در نیمروز ۱۵ اوت صدای امپراتور در سراسر ژاپن شنیده شد. کلمات این پیام بیشتر بزبانی مفهوم روشنفکران بود، و مردم با شنیدن آن چنان در غلبه احساسات شدند که ابتدا نتوانستند ذهن خود را متمرکز کنند. اما پیام روشن بود: جنگ تمام شده بود. امپراتور می‌گفت: «جنگ لزوماً بنفع ژاپن پیش نرفته است» و در اشاره به «هیروشیما» می‌افزود «دشمن شروع به استفاده از یک بمب تازه و از بیرحمانه‌ترین نوع کرده که قدرت تخریبی آن بی‌حساب است، و

بسیاری مردم بیگناه را از میان می‌برد. اگر ما به جنگ ادامه دهیم، نه تنها کار به نابودی ژاپن می‌رسد بلکه به محو کامل تمدن بشری می‌انجامد»، و در میان تلخکامی به ملت ژاپن امیدواری می‌داد که «ما از احساسات صمیمانه همه شما مردم آگاهیم. اما به اقتضای زمان و سرنوشت تصمیم گرفته‌ایم تا با تحمل کردن و بخود هموار کردن آنچه تحمل‌پذیر نیست، راه صلح بزرگ را برای همه نسل‌های آینده آماده کنیم.»

امریکا در سالهای جنگ با اجرای طرح گسترده‌ای در «اداره اطلاعات جنگ برای منطقه اقیانوس آرام» (Office of War Information for the Pacific Area) آداب و فرهنگ ژاپن و خلیات و روانشناسی رفتار مردم و روحیه ژاپنی‌ها را مطالعه کرده بود تا نتایج آنرا برای مساعی جنگی و تصمیم‌گیری در مراحل آن بکار برد. از جمله، بررسی شده بود که ژاپنی‌ها در صورت شکست نظامی چه خواهند کرد. آیا باید برای واداشتن آنها به تسلیم و به پایان رساندن جنگ، به ژاپن حمله کرد، و مخاطرات این کار چه خواهد بود؟ آیا آنطور که در تصور بود، ژاپنی‌ها تاپای جان خواهند ایستاد؟ گروه تحقیق به این نتیجه رسید که بهترین جنگ روانی برای گرایش دادن ژاپنی‌ها به تسلیم، بی‌اعتبار ساختن مشاوران امپراتور است زیرا که این دولتمردان مصون از خطا شمرده نمی‌شوند و فرض این خواهد بود که آنها امپراتور را براه ناصواب برده‌اند (بنقل از دکتر «تایلر» (Dr. George E. Taylor) معاون اداره اطلاعات جنگ برای منطقه اقیانوس آرام، در سخنرانی انستیتوی ژاپن در دانشگاه «ویلمت» (Willamette) ایالت «اورگون» (Oregon) امریکا، مندرج در شماره ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۴ تایمز ژاپن). آنها همچنین احساس کردند که تنها شخص امپراتور می‌تواند تسلیم آرام و سازمان یافته ژاپن را تحقق بخشد. مسأله دیگر برای امریکایی‌ها این بود که پس از تسلیم نظامی ژاپن وضع چگونه خواهد بود. آیا مردم ژاپن در برابر نیروی اشغالگر مقاومت و سرسختی نشان خواهند داد؟ گروه تحقیق جنگ چنین دریافت که در صورت تسلیم شدن دولت ژاپن، مردم ژاپن این تصمیم را با انضباط و آرامش می‌پذیرند و درگیری پیش نخواهد آمد، و توصیه کرد که پیشنهاد تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن متضمن دادن این اطمینان به مردم ژاپن باشد که سرنوشت امپراتور فقط تابع اراده و تصمیم آزادانه خودشان خواهد بود.

با پخش پیام امپراتور از رادیو و اعلام تسلیم ژاپن و پایان جنگ، طی چند روز، و در بسیاری موارد طی چند ساعت، صدها هزار سرباز ژاپنی در همه جا از جلگه‌های منچوری گرفته تا جزایر مرجانی جنوب اقیانوس آرام، اسلحه را زمین

گذاشتند و در نهایت نظم و فرمانبرداری درانتظار سرنوشت خود ماندند. در توکیو دولت تازه‌ای، که برای داشتن شأن بالاتر بریاست شاهزاده‌ای از خاندان سلطنتی تشکیل شده بود، در روز بعد روی کارآمد تا برانجام آتش بس نظارت کند. در روز ۲ سپتامبر که نمایندگان این دولت اسناد تسلیم را در عرشه یک کشتی امریکایی در خلیج توکیو امضاء می‌کردند، ورود سربازان امریکایی برای اشغال ژاپن و فصل تازه‌ای در تاریخ این کشور آغاز شده بود. برابر آمار رسمی نوشته شده برگور سرباز گمنام در توکیو، تلفات ژاپن در جنگ دوم بر رویهم ۱۰۲۹۰۰ سرباز (جدا از «اوکیناوا»، ۸۹۴۰۰ تن) بود. آنچه دراین جنگ، مانند همه جنگ‌ها، سخت بی‌اعتبار شد، جان آدمی بود.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره‌افسانه زدند (حافظ)

پیوست‌ها

پیوست ۱

رویدادهای عمده تاریخ ژاپن در يك نگاه

پیش از سال ۷۰۰۰ میلادی

- ۷۰۰۰ پیش از میلاد و جلوتر از آن – فرهنگ قبل از دوره سفال.
- ۷۰۰۰ تا ۲۵۰ پیش از میلاد – فرهنگ سفال «جوع مون».
- ۲۵۰ پیش از میلاد – آمدن فرهنگ «یایوی» به ژاپن.
- ۶۶۰ پیش از میلاد – تاریخ افسانه‌ای برتخت نشستن «جیمو»، نخستین امپراتور ژاپن.

دوره یاماتو، (۷۱۰-۳۵۰م.)

- ۵۳۸ یا ۵۵۲ میلادی – آمدن دین بودا از کره.
- ۵۹۳-۶۲۱ – نایب‌السلطنگی پرنس «شوتوکو» (شوتوکو تایشی).
- ۶۰۴ – صدور قانون اساسی ۱۷ ماده‌ای پرنس شوتوکو.
- ۶۰۷ – اعزام نخستین هیأت سفارت به چین.
- ۶۴۵ – اصلاحات تایکا.
- ۶۷۶-۷۱۰ – استوارشدن بنیادهای بودایی.
- ۷۰۱ – وضع و اجرای قوانین «تایهوه».

دوره نارا، (۷۸۱-۷۱۰)

- ۷۵۲ – اهداء و وقف بودای بزرگ (دای بوتسو) در معبد توه دایچی در نارا.

۷۸۱-۸۰۶ - امپراتوری «کامو»، احیای بنیادهای «تایهوء».

دوره هیان، (۷۹۴-۱۱۸۵)

- حدود ۸۰۵ - بنیاد فرقه بودایی «تندای» در ژاپن.
حدود ۸۰۶ - بنیاد فرقه بودایی «شینگون» در ژاپن.
۹۶۷-۱۰۶۸ - قدرت یافتن خاندان «فوجیوارا».
حدود ۱۰۱۹-۱۰۰۲ - تألیف «گنجی مونوگاتاری» (داستانهای گنجی) بوسیله «موراساکی شیکیبو».
حدود ۱۰۵۰ - آغاز پیدایی و عروج سامورایی‌ها.
۱۰۸۶-۱۱۲۹ - ایجاد شیوه «این» یا «اینسی» (کناره گرفتن یا انزوای امپراتور) بوسیله «شیراکاوا».
۱۱۵۶ - واقعه «هوگن» و قدرت یافتن رزمندگان.
۱۱۵۹ - نبرد «هیجی» و پیروزی «تایرا-نو-کی یوموری» (م. ۱۱۸۱).
حدود ۱۱۷۵ - بنیاد فرقه «جوه دوه» (سرزمین پاک) بودایی بوسیله «هوه نن شوه نین» (۱۲۱۲-۱۱۳۳ م.).
۱۱۸۰ - نبردهای دو خاندان «میناموتو» و «تایرا» (جنگ گم‌پی).
۱۱۸۵ - پیروزی نهایی «میناموتو یوریتومو» در نبرد «دان - نو - اورا».

دوره کاماکورا (۱۱۸۵-۱۳۳۳)

- ۱۱۹۲ - اعطای عنوان و مقام «شوگون» به «یوریتومو».
۱۲۰۳ - انتصاب «هوه جوه - نو - توکی ماسا» به مقام «شیکن» (نیابت شوگون).
۱۲۲۷ - بنیاد فرقه «سوه تو» مکتب زن بودایی بوسیله «دوه گن».
۱۲۳۲ - وضع مقررات «آیین دادرسی هوه جوه» و ایجاد «شورای حکومتی» سیزده عضوی.
۱۲۶۲ و پس از آن - بنیاد فرقه «سرزمین پاک راستین» بودایی بوسیله پیروان «شین ران».
۱۲۶۸ و پس از آن - بنیاد فرقه «نیچیرن» بودایی.

۱۲۷۴ و ۱۲۸۱ - حمله مغول.
۱۳۳۳ - نهضت «کمو» و بازگشت امپراتور «گو - دایگو» به قدرت.

دوره آشی کاگا (نامبوکوچو و موروماچی) (۱۰۷۳-۱۳۳۶)

۱۳۳۶ - شکست «شوگو» از «آشی کاگا - تاکا اوجی» و تبعید امپراتور، آغاز دوگانگی دربار (شمالی و جنوبی).
۱۳۳۶ - صدور فرمان هفده ماده‌ای «آشی کاگا».
۱۳۹۲ - اتحاد دوباره دربار با امضای پیمان صلح بکوشش «یوشی میسو» ، شوگون سوم.
۱۳۹۷ - بنای «کین کاکو» (قصر زرین) بوسیله «یوشی میسو» پس از کناره‌گیری او (۱۳۹۴).
۱۴۷۷ - ۱۴۶۷ - جنگ «او - نین» در حکومت «یوشی ماسا»، شوگون هشتم (۱۴۷۳-۱۴۴۹).
حدود ۱۵۴۳ - آمدن پرتقالیها و آوردن اسلحه آتشین به ژاپن.
۱۵۴۹ - آمدن سنت فرانسیس ژاویر کشیش اسپانیایی به ژاپن.
۱۵۶۰ - پیروزی «اودا نوبوناگا» بر «ایماگاوا یوشی موتو».
۱۵۶۸ - پیشروی «نوبوناگا» و اشغال کیوتو، پایتخت امپراتور.
۱۵۷۳ - برکناری «یوشی آکی» چهاردهمین و آخرین شوگون «آشی کاگا».

دوره اتحاد

حدود ۱۵۷۳ - بنای قصر «آزوجی» بوسیله «اودا نوبوناگا».
۱۵۸۲ - کشته شدن «نوبوناگا».
۱۵۸۳ - قدرت یافتن «تویوتومی هیدهیوشی».
۱۵۸۶ - بنای قصر و دژ «اوساکا» بوسیله «هیدهیوشی».
۱۵۸۷ - آغاز مبارزه «هیدهیوشی» با مسیحیان و مبلغان مسیحی.
۱۵۸۸ - جمع‌آوری سلاح مردم (شکار اسلحه) بفرمان «هیدهیوشی».
۱۵۹۸-۱۵۹۲ - لشکرکشی‌های «هیدهیوشی» به کره.
۱۵۹۸ - مرگ «هیدهیوشی».
۱۶۰۰ - پیروزی «توکوگاوا یه‌یاسو» در نبرد «سه‌کی گاهارا».

دوره «ادو» (توکوگاوا) (۱۸۶۷-۱۶۰۰)

- ۱۶۰۳ - انتصاب «توکوگاوا یه یاسو» به مقام «شوگون».
- ۱۶۰۵ - کناره گیری تشریفات «یه یاسو».
- ۱۶۰۹ - ایجاد پایگاه تجاری هلند در «ناگاساکی».
- ۱۶۱۱ - ادای سوگند وفاداری امیران ولایات به «یه یاسو».
- ۱۶۱۵ - شکست نهایی «تویوتومی هیدهیوری»: آغاز دوره صلح بزرگ (تنکا-تای هی).
- ۱۶۱۶ - مرگ «یه یاسو».
- ۱۶۵۴ - ۱۶۲۳ - انسجام نظام حکومت «توکوگاوا» در فرمانروایی «یه میتسو»، «شوگون سوم».
- ۱۶۳۹-۱۶۳۳ - صدور فرامین منجر به بسته شدن ژاپن بروی دنیای خارج.
- ۱۶۳۴ - وضع الزام گروگان ماندن اعضای خانواده «دایمیو» ها در «ادو».
- ۱۶۳۵ - ترتیب اقامت اجباری متناوب «دایمیو» ها در مقر شوگون (سانکین کوء - تای).
- ۱۶۳۸-۱۶۳۷ - قیام مسیحی - دهقانی «شیمابارا».
- ۱۶۴۳ - وضع مقررات برای روستاییان.
- ۱۶۴۵ - انکارنامه خواستن از نوآیینان مسیحی و ادامه مبارزه با مسیحیت.
- ۱۷۰۴-۱۶۸۸ - دوره «کن روکو»، توسعه اقتصاد پولی و رونق زندگی شهری، هنر و ادب.
- ۱۷۰۲-۱۷۰۱ - واقعه چهل و هفت «رونین».
- ۱۷۴۵-۱۷۱۶ - اصلاحات «یوشی مونه» (۱۷۵۱ - ۱۶۴۸)، «شوگون هشتم».
- حدود ۱۷۵۰ - سستی گرفتن دستگاه حکومت شوگون.
- ۱۷۹۳-۱۷۸۷ - اعتلای امیر «ماتسودایرا سادانوبو» و اصلاحات او.
- ۱۷۹۲ - آمدن «لاکسمن»، افسر روسی، به بندر «نمورا» بنام فرستاده کاترین دوم و برای گشودن روابط تجاری.
- ۱۸۰۴ - پیاده شدن نیروهای روسیه به جزیره «ایتوروپ».
- ۱۸۰۵ - بمباران مقر نمایندگی هلند در «ناگاساکی» بوسیله کشتی انگلیسی.
- ۱۸۳۳ - خشکسال بزرگ.
- ۱۸۳۷ - شورش دهقانان برهبری «اوع شو هی هاپیرو» علیه حکومت.
- حدود ۱۸۴۰ - تلاش «نی نومی یا سونوتوکو» برای بهبود اقتصاد کشور.

۱۴۸۳-۱۸۴۱ - اصلاحات «تمپو» بهمت «میزونو تاداکونی».

۱۸۵۳ - آمدن ناوگان امریکایی بفرماندهی «مانیو پری» به «اوراگا» در خلیج «ادو».

۱۸۵۴ - تضعیف تسلط «باکوفو» بر اثر سیاست «آبه ماساهیرو»، پیمان «کانا-گاوا» میان «باکوفو» و دولت ممالک متحده آمریکا.

۱۸۵۴-۱۸۵۶ - اعطای امتیازهای مشابه به انگلیس، روسیه و هلند.

۱۸۵۵ - کناره‌گیری «آبه» و تصدی «هوتا ماسایوشی» به ریاست مجلس مشاوران عالی.

۱۸۶۰-۱۸۵۸ - «بی نائوسوکه» در مقام رئیس مجلس مشاوران عالی و امضای پیمان تجاری متضمن کاپیتولاسیون با آمریکا.

۱۸۶۳ - بمباران «کاگوشیما» بوسیله ناوگان انگلیس ببهانه کشته‌شدن یک انگلیسی در «یوکوهاما».

۱۸۶۵ - تهاجم ناوگان متحد قدرتهای خارجی به خلیج «هیوگو» و اجبار امپراتور به امضای پیمانهای امتیاز.

۱۸۶۷ - تثبیت «هیتوتسوباشی یوشی‌نوبو» (کی‌کی) در مقام پانزدهمین و آخرین شوگون.

۱۸۶۸ - (۳ ژانویه) انحلال «باکوفو» و اعاده قدرت به امپراتور «موتسوهیتو» (میجی).

دوره میجی (۱۸۶۸-۱۹۱۲)

۱۸۶۸ - (ژانویه) سازمان تازه حکومت امپراتوری، (مارس) صدور «میثاق‌نامه» امپراتور در بیان اصول حکومت.

۱۸۶۸-۱۸۶۹ - انتقال پایتخت ژاپن به «ادو» که نام تازه «توکیو» به آن داده شد.

۱۸۶۹ - ایجاد نظام تازه حکومت به الگوی دوره «نارا»، اعاده قلمرو «دایمیو»ها به امپراتور.

۱۸۷۱ - تدبیر تقسیمات تازه کشوری، الغای خانجانی.

۱۸۷۱-۱۸۷۳ - عزیمت هیأت «ایواکورا» به آمریکا و اروپا، تلاش برای تجدیدنظر در «پیمانها».

۱۸۷۲ - اجرای طرح آموزش اجباری.

۱۸۷۳ - وضع قانون تازه سربازگیری، قانون مالیات ارضی، ایجاد وزارت کشور.

- ۱۸۷۳-۱۸۹۹ - اصلاحات قضایی و قانونی.
- ۱۸۷۷ - قیام «ساتسوما»، به رهبری «سایگوء تاکاموری»، و شکست آن.
- ۱۸۸۱ - صدور فرمان امپراتور متضمن وعده اعطای مشروطیت.
- ۱۸۸۴ - بحران در احزاب سیاسی مخالف دولت.
- ۱۸۸۵ - ایجاد نظام کابینه وزیران بجای «شورای حکومتی» (داجوء کان)، ایتو، اولین نخست‌وزیر جدید.
- ۱۸۸۸ - ایجاد «شورای سلطنتی».
- ۱۸۸۹ - (۱۱ فوریه) اعطای قانون اساسی از سوی امپراتور به ملت.
- ۱۸۹۰ - تشکیل نخستین مجلس شورا، صدور فرمان امپراتور درباره آموزش.
- ۱۸۹۴ - اعزام نیرو به کره.
- ۱۸۹۵-۱۸۹۴ - جنگ چین و ژاپن.
- ۱۸۹۵ - مداخله سه قدرت و محروم ساختن ژاپن از سهمی از نتایج پیروزی در جنگ.
- ۱۸۹۶ - عکس‌العمل ژاپن، تیرگی روابط با روسیه، تقویت و توسعه نیروهای مسلح همراه با توسعه صنعتی.
- ۱۸۹۹ - (۳۰ ژانویه) تجدیدنظر در پیمانهای نابرابر.
- ۱۹۰۲ - عقد پیمان اتحاد با بریتانیا.
- ۱۹۰۵-۱۹۰۴ - جنگ روس و ژاپن.
- ۱۹۱۰ - الحاق کره.

دوره تایشو (۱۹۱۲-۱۹۲۶)

- ۱۹۱۲ - قدرت‌جویی نظامیان و استعفای دولت، بحران سیاسی.
- ۱۹۱۴ - اعلان جنگ به آلمان.
- ۱۹۱۵ - طرح‌های بیست و یک درخواست و تحمیل موادی از آن به چین (۲۵ مه).
- ۱۹۱۷ - توافقات محرمانه با بریتانیا، فرانسه و ایتالیا علیه آلمان و بزیان چین.
- ۱۹۱۸ - توافق با امریکا بر سر چین، لشکرکشی به سیبری، تشکیل دولت حزبی به ریاست «هارا کی» رهبر «سی یوکای».
- ۱۹۱۹ - نامرادی ژاپن در مذاکرات مربوط به بنیاد جامعه ملل.
- ۱۹۲۲ - کنفرانس واشینگتن و بستن پیمان دریایی.
- ۱۹۲۲ - (۴ فوریه) امضای موافقتنامه با چین و گذشتن از امتیازهای مندرج در

پیمان پس از طرح بیست و یک درخواست.
۱۹۲۳ - زلزله بزرگ «کانتو».
۱۹۲۵ - وضع «قانون حق رأی همگانی مردان» و «قانون حفظ امنیت اجتماعی».

دوره شووا (از ۱۹۲۶)

۱۹۲۹-۱۹۳۱ - فشار کساد جهانی بر اقتصاد و پیدا آمدن ناآرامیهای کارگری بدنبال رشد اقتصادی.
۱۹۳۰ - امضای پیمان دریایی لندن.
۱۹۳۰-۱۹۳۹ - عصر بحران (دره تاریک).
۱۹۳۱ - واقعه مارس، توطئه عقیم گروهی از افسران ارتش.
۱۹۳۱ - (۱۸ سپتامبر) واقعه منچوری.
۱۹۳۲ - واقعه ۱۵ مه، قیام و آشوب تندروها، پایان حکومت حزبی.
۱۹۳۳ - (فوریه) بیرون آمدن ژاپن از جامعه ملل.
۱۹۳۳-۱۹۳۵ - بالاگرفتن موج ملی‌گرایی افراطی.
۱۹۳۶ - کودتای نافرجام ۲۶ فوریه، (دسامبر) امضای پیمان ضد کمینترن با آلمان.
۱۹۳۷ - (ژانویه) نخست وزیری شاهزاده «کونوئه»، (ژوئیه) درگرفتن جنگ با چین.
۱۹۳۸ - تصویب «قانون بسیج ملی»، و اتخاذ دیگر تدابیر آمادگی نظامی، تهاجم سراسری در چین.
۱۹۳۹ - (۳ نوامبر) اعلام طرح «نظام نوین در شرق آسیا» بوسیله «کونوئه»، نخست‌وزیر، پیشروی به مناطق نفوذ فرانسه و بریتانیا در چین.
۱۹۴۰ - (۲۷ سپتامبر) امضای «پیمان سه‌جانبی محور» و اتحاد نظامی با آلمان و ایتالیا، بنیادگرفتن «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری»، اعلام طرح «منطقه بزرگ سعادت همبسته شرق آسیا».
۱۹۴۱ - (آوریل) امضای پیمان بیطرفی (عدم تجاوز) با اتحاد شوروی، پیشروی در جنوب شرق آسیا، نخست‌وزیری ژنرال «توئ جوئه‌ده‌کی»، (۷ دسامبر) حمله به «پرل هاربور» و آغاز جنگ اقیانوس آرام با پیروزیهای پیاپی ژاپن.
۱۹۴۲ - (ژانویه) ارائه «طرح برنامه اساسی برای ایجاد منطقه بزرگ سعادت همبسته شرق آسیا»، (ژوئن) نبرد «میدوی»، نخستین باخت ژاپن در جنگ،

(نوامبر) تاسیس «وزارت آسیای شرقی بزرگ» در توکیو.
۱۹۴۵-۱۹۴۲ - سخت‌ترشدن فشار جنگ.
۱۹۴۴ - آغاز بمباران شهرهای ژاپن بوسیله متفقین، (ژوئیه) استعفای «تو جوء»
از نخست‌وزیری .
۱۹۴۵ - (۲۶ ژوئیه) صدور اعلامیه «پیتسدام» و خواست تسلیم بی‌قید و شرط
ژاپن، (۶ و ۹ اوت) فروافتادن بمب‌های اتمی امریکا بر «هیروشیما» و «ناگا-
ساکا»، (۱۵ اوت) اعلام تسلیم ژاپن و پایان جنگ.

پیوست ۲

شرح شماری از واژه‌ها و ترکیب‌های ژاپنی

آینو- نژاد بومی ژاپن. روزگاری این مردم در شمال جزیرهٔ بزرگ میانی ژاپن، هونشو، می‌زیستند. اما اکنون در «هوکایدو» جزیرهٔ شمالی ژاپن، زندگی می‌کنند و بیشتر به شکار و ماهیگیری می‌گذرانند. شمار آنها اینک حدود ۱۵۰٫۰۰۰ نفر است.

اوجی- تیرهٔ اشرافی مرکب از خاندان اصلی و شاخه‌های آن.

اوجی‌گامی- الهه‌ای که اعضای یک تیرهٔ اشرافی او را چون نگاهبان یا روح نیاگان خود باور داشتند.

اوکی یوئه- «جهان گذران»، دنیای ساخته و پرداختهٔ تماشاخانه‌ها و بزمگاههای محله‌های رامش و نمایش شهرها.
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین

این اشارت ز جهان گذران ما را بس (حافظ)

بیشتر، مکتب و شیوهٔ ظریف و زیبایی پرده سازی با چاپ لوحهٔ چوبی به این نام خوانده می‌شود، که «اوتامارو» (بضم هردو واو) و «هیروشیگه» در ژاپن دورهٔ «توکوگاوا» از استادان آن بودند.

ایکه بانا- گل‌آرایی. «ایکه بانا»، دراصل، آیین تقدیم گل به ارواح آسمانی بودایی بود، اما در نهایت این کار در زمرهٔ هنرهای زیبا و تزئینی درآمد که مفهوم آیینی خود را هم نگهداشته است. «ایکه بانا» بوسیلهٔ راهبان «زن» بودایی در سدهٔ سیزده از چین به ژاپن آورده شد.

این- امپراتور کناره‌گرفته یا منزوی. در سال ۱۰۸۶ امپراتور «شیراکاوا» سنت

اعمال نفوذ سیاسی از طریق «دربار منزوی» امپراتور را بنا نهاد.

باکوفو- در لفظ بمعنی «حکومت خیمه‌ای» یا ایلخانی، و در اصطلاح، حکومت مرکزی و لشکری ژاپن در نظام شوگونی (سپهسالاری) است. در قرن ۱۲ «میناموتو یوریتومو» دستگاه «باکوفو» را در «کاماکورا» بنیاد نهاد، و با اینکه در دوره «آزوچی- مومویاما» در قرن ۱۶ حدود سی سال در این حکومت وقفه افتاد، از آن پس تا سال ۱۸۶۷ ادامه پیدا کرد.

باکو- هان- اصطلاح جدیدی است برای نظام حکومت «توکوگاوا» که در آن دستگاه شوگونی (باکوفو) بر «دایمیو» (هان) های متعدد تفوق و تسلط داشت.

بوشی- عضو اشرافیت نظامی، معادل سامورایی.

بوشیدو- در لغت بمعنی آیین یا طریقت رزمندگان است، و به آیین و آداب رفتار سامورایی‌ها گفته می‌شود. بوشیدو در دوره «کاماکورا» (سده‌های ۱۲ تا ۱۴) ساخته و پرداخته و در دوره «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹) با مایه‌گرفتن از موازین اخلاقی کنفوسیوس همچون آیین و منش سلحشوران برقرار شد. این آیین اخلاقی برپایه وفاداری، از خودگذشتگی، ایمان، شرف، نزاکت، حساسیت، ظرافت، دلیری و نیکوکاری استوار گردید.

بوکه شوهاتو- (بضم واو اول و تشدید «ت») «قانون سراهای نظامی»، رشته مقررات بنیادهای وضع شده از سوی حکومت شوگونی (توکوگاوا) برای امیران تابع (دایمیوها) از سال ۱۶۱۵.

بوگیو- مأمور حکومت. کارگزاری که انجام امور خاصی را برعهده داشت.

بونراکو- نمایش عروسکی، که مایه‌های آن به نمایش شعری سده ۱۷ برمی‌گردد. این هنر آمیزه‌ای از سه فن نمایش عروسکی، شعرخوانی و نوازندگی شامیسن (ساز زهی ژاپنی) است.

تاتامی- کفیوش حصیری: باسخت بستن و بهم پیوستن ساقه‌های برنج در قالب چارگوشی به بلندی ۱۸۰ سانتیمتر، پهنای ۹۰ سانتیمتر و قطر ۵ سانتیمتر ساخته می‌شود. حاشیه آنرا با پارچه‌ای نواردوزی می‌کنند و کنار هم در اتاق می‌گذارند بطوریکه همه کف را می‌پوشاند. ژاپنی‌ها اندازه اتاق را با تعداد تاتامی‌ها اندازه می‌گیرند و ۴، ۶ و ۸ «تاتامی» رایج‌ترین اندازه‌ها است.

تانکا- در لفظ بمعنی «شعر کوتاه»، و آن گونه‌ای «واکا» (شعر ژاپنی) است. این

گونه شعر نخست در قرن چهارم ساخته شد و اکنون بیش از «چو عکا»، گونه‌ای دیگر از شعر قدیم، رواج دارد چنانکه «واکا» (مطلق شعر) اغلب بجای «تانکا» می‌آید. «تانکا» مرکب از پنج پاره ۵، ۷، ۵، ۷ و ۷ هجایی است. نگاه کنید به «واکا» و «چو عکا».

تایه‌و - نام دوره تاریخی ژاپن در سالهای ۷۰۱ تا ۷۰۳. مقررات اداری و قضایی که در سال ۷۰۲ وضع شد هم به این نام خوانده شده است.

تراکویا - مدرسه ویژه مردم شهری (بیشتر بازرگانان و پیشه‌وران) در اواخر دوره «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹). کودکان در این مدرسه خواندن و نوشتن و حساب کردن با چرتکه می‌آموختند.

تن ریو - (بکسر «ت») قلمروی که مستقیماً در تصرف و اختیار شوگون «توکوگاوا» بود.

تنو - (بتشدید نون) در لفظ بمعنی «فرمانروای آسمانی» و عنوانی است که ژاپنی‌ها امپراتورشان را به آن می‌نامند.

توزاما - («دایمیو»های توزاما) - «دایمیو»های بیرونی یا امیران متحد در دوره «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹). بازمانده دایمیو‌هایی که هنگام نبرد «سه‌کی گاهارا» در سال ۱۶۰۰ متفق «توکوگاوا یه‌یاسو» نبودند و فقط پس از پیروزی «یه‌یاسو» در این جنگ تفوق او را شناختند و عهد وفاداری بستند، یا در واقع، بیعت کردند. باعتبار دیگر، این امیران بنا به اختیاری که «شوگون» «توکوگاوا» از سوی امپراتور داشت، تابع او شناخته می‌شدند.

توکوسی - (فرمان یا حکم توکوسی) - در لفظ بمعنی حکومت صالح است. این حکم بوسیله «ماکوفو» و پس از حمله مغول صادر شد تا امیران تابع را از گرفتاری مالی برهاند. این فرمان، فروش یا به رهن دادن املاک امیران را ممنوع داشت و مقرر کرد که وام‌دهندگان قراردادهای وام را منسوخ شمارند و زمین‌هایی را که در برابر وام به رهن یا تصرف گرفته‌اند پس بدهند. «باکوفو» همچنین حکم داد که هیچ دادخواستی درباره اینگونه وام‌های ممنوع نخواهد بود. در دوره‌های بعد نیز گهگاه از اینگونه فرامین بوسیله «باکوفو» یا حکومت‌های ایالتی صادر شد.

توکونوما - (باسکون هرسه واو) رف کوتاه و چارگوش در شاه نشین اتاق که فضایی به پهنای حدود ۱۸۰ سانتیمتر و عمق ۹۰ سانتیمتر دارد و کف آن

حدود ۸ سانتیمتر از کف اتاق بلندتر است. این رف جزئی از نمای اتاق اصلی پذیرایی در خانه است که آنجا یک پرده نقاشی یا خط نویسی به دیوار می‌آویزند و میان کف آن نیز ظرفی آراسته از گل یا تندیس تزیینی می‌گذراند.

جوء مون- مردمی بودند که از نیمه عصر حجر، از حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد تا حدود ۳۰۰ میلادی، در ژاپن می‌زیستند. ظروف سفالی را که در این دوره بکار می‌بردند با بستن ریسمانی دور آن در هنگام ساختن طرح و نقش می‌دادند. مردم «جوء مون» سلاحهای سنگی داشتند و در سرپناه ساخته شده در گودال زندگی می‌کردند.

جیتوء - مدیر، مباشر یا کارگزار محلی. در اواخر قرن دوازده، حکومت لشکری (باکوفو) «کاماگورا» مأموران «جیتوء» به همه نواحی ژاپن فرستاد. اینان عامل دیوان برای جمع‌آوری مالیات و مأمور حفظ نظم و آرامش در ولایات بودند.

چانویا- آیین چای. در قرن سیزده، راهبان مکتب ذن بودایی شیفته چای سبز بودند. پس از چندی، نوشیدن چای بشیوه خاص گونه‌ای آیین عبادی شد و آداب آن در قرن پانزدهم شکل گرفت.

جوء- یک تکه زمین (نسق) که مساحت آن از قرن هشتم حدود ۳ اکر بود و از قرن شانزدهم بعد حدود ۲۵ اکر.

جوء نین- شهریان غیرسامورایی: بازرگانان و پیشه‌وران.

چوء کا- در لغت بمعنی «شعر بلند» و گونه‌ای «واکا» (شعر ژاپنی) است. «چوء کا» بسیار قدیم است و از قرن چهارم میلادی پیدا آمد، اما امروزه رواجی ندارد. «چوء کا» بیش از پنج پاره دارد که هر کدام معمولاً از پنج یا هفت هجاساخته شده است. تنظیم پاره‌های این شعر قاعده خاصی ندارد.

چوء کیمی- دیدن ماه، و این آیین در روز ۱۵ ماه هشتم به تقویم قمری (درموسم پاییز به تقویم خورشیدی است که مردم غذاهایی مانند سیب زمینی شیرین، لوبیای سبز و ساکه، برنج و سبزیهای تازه رسته صحرایی نثار ماه می‌کنند:

عیدست و آخر گل و یاران درانتظار

ساقی بروی یار ببین ماه و می بیار (حافظ)

این‌ها را در ایوان خانه می‌چینند و شب مهتاب در آنجا به خوردن و نوشیدن می‌نشینند. این رسم در دوره «موروماچی» (سده‌های ۱۴ تا ۱۶) از چین آمد.

چی گی یو، - چی - زمینی که به اقطاع گرفته شده است .

دایمیو - در اصطلاح قرن یازده ببعد و بخصوص دوره «توکوگاوا»، امیرنیمه‌خودمختار یا خان زمیندار محلی که محصول سالانه قلمرو (اقطاع) او ۱۰۰۰۰ «کوکو» برنج یا بیشتر برآورد می‌شد. «دایمیو»ها از نوع «فودای» یا «توزاما» بودند .

ذن - در لفظ بمعنی «خوداندیشی» و نیز نام یک مکتب بودایی است. مکتب ذن از آیین دیرینی در چین و هند برآمد، و در قرن هفده در ژاپن پرداخته شد. در این آیین، سالک با زهد و ریاضت و تمرکز ذهن به خودآگاهی یا اشراق می‌رسد .

رِوِء جِوِء - رجال ارشد یا امرای ولایت (بمعنی خاص «دایمیو»های فودای) که عضو شورای حکومت شوگونی «توکوگاوا» بودند.

ریوِء - سکه و واحد پول طلای دوره «توکوگاوا». ارزش «ریوِء» پیش از سال ۱۸۵۰ تقریباً برابر ۱ «کوکو» برنج بود .

زا - صنف کسبی یا اتحادیه تجاری در ژاپن دوره میانه .

زایباتسو - (بضم واو) دسته یا انحصار اقتصادی، بنگاه‌های بزرگ تولیدی و تجاری مسلط بر اقتصاد و حکومت. این عنوان به عده انگشت شماری از شرکتهای خانوادگی در ژاپن پس از نهضت که بویژه در دهه ۱۹۳۰ پدید آمدند، گفته می‌شد. این بنگاه‌ها با وسعت دستگاه و فعالیت‌های اقتصادی متنوع و گسترده‌شان ممتاز بودند.

سامورایی - (بوشی) بمعنی رزمنده . عضو طبقه حاکم زمیندار ژاپن پیش از سال ۱۸۷۱ . سامورایی‌ها در قرن ۱۲ بصورت رزمندگان نگهبان ظاهر شدند و بزودی اشرافیت نظامی را ساختند. این عنوان در اصل خاص «شوگون» و امیران ولایات بود، اما اکثراً برای مقامات و سلاحداران تابع آنها هم بکار می‌رفت .

سانکین کِوِء تِی - در لفظ بمعنی «حضور متناوب» است. در دوره «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹) مقرر بود که اکثر «دایمیو»ها یکسال در میان در «ادو»، در ملازمت «شوگون»، بگذرانند اما زنان و فرزندان‌شان را می‌بایست همیشه برای

گروگان در «ادو» بگذارند. این تدبیر برای جلوگیری از سرکشی و شورش امیران ولایات بود.

سیوکو- (بتشدید «پ» و ضم هردو واو) خودکشی با دریدن تن که سامورایی‌ها به آن دست می‌زدند. تاریخ این رسم به دوره «هیان» (قرن ۱۲) بازمی‌گردد، و این برای سامورایی‌ها راه مرگ شرافتمندانه شناخته می‌شد. در این آیین، پس از آنکه سامورایی، نشسته بر زمین، شکم خود را می‌درید، یکی از یاران نزدیک او گردنش را بشمشیر می‌زد. گاه «سیوکو» بنشانه اعتراض به امیر ولایت یا چون راه نهایی اعاده شرف انجام می‌گرفت. در دوره «ادو» (قرنهای ۱۷ تا ۱۹) «سیوکو» بیشتر در اجرای مجازات مرگ بود که برای سامورایی‌ها مقرر می‌شد.

سنگاکو- «دایمیو»‌ها یا امیران دوره «سنگاکو»، که نخستین «دایمیو»‌ها بمعنی حقیقی بودند.

سومو- (بضم واو اول) کشتی باستانی ژاپن که در آن دوحریف بر سکویی برابر هم می‌آیند و هریک می‌کوشد تا دیگری را از دایره سکو بیرون براند. کسی که از دایره بیرون شود یا به زمین بیفتد، باخت است. «سومو» در دوره «ادو» (قرنهای ۱۷ تا ۱۹) یک ورزش حرفه‌ای شد.

سی-ئی-تای-شوگون- درلفظ بمعنی «سپهسالار سرکوبگر وحشیان»، و عنوانی است که در قرن نهم بوسیله امپراتور به فرمانده نیرویی که برای سرکوب کردن شورش وحشیان (مردم «ازو» که اکنون به آنها «آینو» می‌گویند) می‌رفت، داده می‌شد. اما هنگامی هم که «میناموتو یوریتومو» در قرن ۱۲ «باکوفو» (حکومت لشکری) را در «کاماکورا» درانداخت، این عنوان به او داده شد. در حکومت لشکری دوره‌های «کاماکورا»، «موروماچی» و «ادو» این عنوان به رهبران طایفه حاکم پشت در پشت به میراث می‌رسید. صاحب این عنوان بالاترین قدرت نظامی و اداری (حاکم) را در ژاپن داشت. این عنوان برای سهولت و اختصار بیشتر «شوگون» گفته می‌شود.

شامیسن- ساز زهی ژاپنی. شامیسن در اصل از چین و از راه جزایر «ریو کیو» در قرن ۱۶ به ژاپن آمد. این ساز سه تار دارد و با کفچه‌ای نواخته می‌شود.

شوء جی- در یا پنجره کشویی اتاق ژاپنی که از چوبهای باریک بصورت شطرنجی ساخته می‌شود و یک روی آنرا با کاغذ خاصی که نور از آن

می‌گذرد، می‌پوشانند. این در یا پنجره بیشتر برای فاصل اتاق‌ها با راهرو باریک میان آنها بکار می‌رود.

شوئن- مالکیت ارضی معاف از نظارت دولت مرکزی، ملک خصوصی.

شوگو- (بضم واو اول) امین دیوان یا مباشر. در اواخر قرن ۱۲، حکومت شوگونی «کاماکورا» مأموران «شوگو» را به سراسر کشور فرستاد. آنها در منطقه مأموریت خود حاکم، فرمانده لشکری و رئیس نظمیه بودند.

شیکن- (بتشدید و کسر کاف) مقام نیابت شوگون در دوره «کاماکورا». در قرن ۱۲ پس از آنکه خاندان «هوء جو» حکومت کشور را از خاندان «میناموتو» گرفت، هریک از فرمانروایان «هوء جو» این عنوان را اختیار کردند و همه کشور را زیر فرمان داشتند. رهبران خاندان «میناموتو» عنوان شوگون را نگهداشتند، اما قدرت واقعی این مقام را نداشتند.

شیکی- حقوق و تعهدات متصرفاتی که زمین بصورت «شوئن» (ملک شخصی) در اختیار داشتند.

شیمپان- «دایمیو»های خویشاوند: شاخه‌های خاندان «توکوگاوا» در دوره «ادو» (قرنهای ۱۷ تا ۱۹).

شینتو- در لغت بمعنی «طریقت خدایان» و در اصطلاح آیین سنتی ژاپن است که الهه‌ها یا فرشتگان متعدد را برای عناصر و مظاهر مختلف طبیعت و زندگی باور دارد. این آیین در اصل از طبیعت برآمد و بنیادگذاری ندارد، اما پیرامون فکر و مفهوم باروری و زاینده‌گی و صیانت موجودات و در پیکار با آلایش تن و روح (بیماری و فساد معنوی) پرداخته شد. بعدها، بانفوذ فلسفه چین، مایه پرستش نیاگان به این آیین افزوده گشت. «شینتو» احکام و اصول معین، کتاب مقدس یا موازین و آداب نفسانی ندارد. این آیین در چند دهه پیش از جنگ دوم دین رسمی ژاپن شناخته می‌شد.

فودای- (بضم واو) «دایمیو»های «فودای» امیرانی بودند که منصب خود را از «شوگون» یافته و تابع «توکوگاوا» بودند. این دایمیوها یا نیاگانیشان در سال ۱۶۰۰ و هنگام نبرد «سه‌گی‌گاهارا» نیز تابع و زیر فرمان «یه‌ياسو» بودند.

فوکوکو کیوء هی- (بضم سه واو اول) (شعار) «کشور غنی، ارتش قوی» از شعارهای اصلی نخستین رهبران حکومت «میجی» پس از نهضت.

فومی‌ئه- (بضم واو) در لغت، بمعنی «پا نهادن برشمالیل». در دوره «ادو» آیین مسیح تحریم شد و کسانی که ظن مسیحی بودن درباره‌شان می‌رفت، وادار می‌شدند تا پا بر تصویر مقدس عیسوی بگذارند تا بی‌اعتقادی آنها به این دین و وفاداریشان به آیین‌های ملی ژاپن احراز شود.

کابوکی- (بضم واو) بمعنی نمایش روی صحنه، که از رقص محلی در قرنهای ۱۵ و ۱۶ به‌صورت نمایش داستانی نوی در قرن ۱۷ درآمد. «کابوکی» برواقع-گرایی در بازی تکیه دارد و از شور و احساس قوی سرشار است - برعکس نمایش کند «نوء»- و حرکت‌های تند و تأثرانگیز را به‌کار می‌گیرد. در این نمایش شخصیت‌های زن داستان را هم هنرمندان مرد بازی می‌کنند.

کاتاکانا- نوعی الفبای هجایی مرکب از ۴۶ حرف. هر «کانا» باگرفتن پاره‌ای از یک کانجی (علامت نگارشی چینی) که همان تلفظ را دارد ساخته شده است. «کاتاکانا» معمولاً برای نوشتن کلمه‌هایی که اصل بیگانه دارد، یا برای عناوین و در تبلیغات و نیز در مخابرات و ماشین‌های حسابگر بکار می‌رود.

کاروء- ارشد: ملازم ارشد امیر یا خان محلی.

کامپاکو- (بضم واو) وزیر اعظم: مدیر کشوری. این عنوانی بود که رهبر خاندان «فوجی وارا» در قرن نهم گرفت. در قرن ۱۶ «تویوتومی هیده یوشی» این عنوان را از نو یافت و با این مقام برکشور حکومت داشت.

کامی- کانون عقیدتی در الهیات «شینتو». بیشتر نویسندگان غربی این مفهوم را با خدا در آیین مسیح (یا اسلام) اشتباه گرفته‌اند، حال آنکه مصداق آن بیشتر نزدیک به قدیس یا روح قدسی است. ژاپنی‌ها حتی کسی را که بسیار مورد اعتقاد و محبت آنها باشد «کامی» می‌گویند. تعریف دقیقی برای این واژه نیست.

کامی‌کازه - در لفظ بمعنی «باد خدایان» است. در اواخر قرن سیزده که مغولها دوبار به ژاپن حمله آوردند، هربار توفان مهیبی همه سفاین مغولان را در دریا درهم شکست و بسیاریشان را کشت. مردم ژاپن این رویداد را کمک خدایان و امداد آسمان دانستند و این توفانها را «کامی کازه» یا «تند باد خدایان» نامیدند. مقارن پایان جنگ دوم، دسته‌های خلبانان جانباز تشکیل شد که با بمب‌افکن‌های مسلح خود را به کشتی‌های امریکایی

می‌زدند تا آنها را نابود کنند. این بمب افکن‌ها و خلبانها را هم «کامی‌کازه» نامیدند.

کان- در لفظ بمعنی «نخ» یا «رشته»، واحد سنجش نقدینه مسی، ۱۰۰۰ پول (پول‌های خرد و کم‌بها در وسط سوراخی داشت و آنها را به رشته یا نخ می‌کشیدند. پنج ینی کنونی ژاپن هم در وسط سوراخ دارد).

کان (کوان)- واحد وزن. یک کان برابر ۸۲۷ پاوند است.

کانا- حروف هجایی که در قرن نهم از «کانجی» (علامات نگارشی چینی) ساخته شد. «کانا» بردوگونه است: «هیراگانا» بمعنی کانای مدور و «کاتاکاتا» که از خطهای مستقیم ساخته شده است، و هریک ۴۶ حرف دارد.

کانجی- علامات نگارشی زبان چینی که در سده پنجم به ژاپن آمد. اصل «کانجی» به قرن پانزده پیش از میلاد باز می‌گردد. صورت موجود «کانجی» حاصل تغییر و اصلاحی است که در قرنهای اول تا سوم در آن داده شد. هر علامت معنی خاصی دارد. علامات رایج در ژاپن ساده شده و امروزه ۱۸۵۰ «کانجی» برای استفاده رایج معین شده است.

کان ری- (بکسر «ر») کارگزار ارشد دستگاه حکومت شوگونی «آشی‌کاگا».

کنچی- بازبینی ارضی، بخصوص زمین کشاورزی و برای برآورد مالیات.

کوجیکی- تاریخ باستانی ژاپن که به روایت آیین‌ها و افسانه‌های ملی نوشته شده است، برعکس «نیهون شوکی» که تاریخ مستند بشمار می‌آید. پایان تألیف «کوجیکی» را سال ۷۱۲ می‌دانند.

کوفون- (بضم واو دوم) تل یا خاکریز گور در ادوار پیش از تاریخ.

کوکو- (بضم واو دوم) پیمان یا واحد ظرفیت برابر نزدیک ۱۸۰ لیتر. اندازه قلمرو «دایمیو» یا امیر محلی با مقدار محصول برنجی که برحسب «کوکو» داشت سنجیده می‌شد.

کوکوگاکو- (بضم واو دوم و سوم) «دانش میهنی»، مکتب مطالعات ملی (شیفتو) که در اواخر دوره «توکوگاوا» رونق گرفت.

کونی- ناحیه‌ای که در ژاپن باستان در حکومت و اداره یک رئیس طایفه بود. پس از سال ۶۴۵ ناحیه‌های کوچک‌تر به هم پیوستند و هر چند تا با هم یک کونی تازه یا ولایت را ساختند که شمار آنها سرانجام به ۶۶ رسید.

کونی- نو- می یاتسوگو- عنوان اشراف زمیندار محلی تا پیش از اصلاحات «تایکا» (۶۴۵ م.).

کیوئ گن- یک نمایش مفرح همراه با رقص و گفتگوی طنزآمیز. این هنر در قرن ۱۴ رونق گرفت. «کیوئ گن» بیشتر بصورت میان پرده در فاصله صحنه- های نمایش «نوء» اجرا می شود.

گن روء - (بکسر گاف) دولتمردان ارشد: رجالی که برای سهمشان در نهضت «میجی» از دهه ۱۸۹۰ تا دهه ۱۹۳۰ در سمت مشاور امپراتور بودند.

گوکه نین- «مردان خانه زاد»، که عموماً به ملازمان و امیران نزدیک «شوگون» گفته می شد.

گون- (بضم گاف) ناحیه یا بلوک، بخشی از یک ولایت.

مانیوئ شوء - (بضم واو دوم) در لفظ بمعنی «مجموعه برگهای بیشمار»، و این قدیمی ترین جنگ شعری ژاپن می باشد که در دوره «نارا» (قرن هشتم) فراهم آمده است. «مانیوئ شوء» حدود ۴۵۰۰ «واکا» (شعر ژاپنی) دارد که بتفاوت از پایان قرن چهارم تا قرن هفتم ساخته شده است.

مورا- (بضم واو) دهکده یا روستا.

مین کن- (بکسر کاف) حقوق عامه.

نوء - (نمایش)، هنر عالی نمایشی است با آمیزه ای از شعرخوانی، بیان صامت با حرکات و رقص نمادین و آرام، همراه با موسیقی و استفاده از جامه ها و صورتکها و پیرایه های ظریف و عالی. نمایش «نوء» در قرن ۱۴ و از «ساروگاگو»، که رقص یا حرکات معنی دار آیینی است که در چین قرن هشتم در فضای باز اجرا می شد، برآمد. نمایش «نوء»، «ساروگاگو» را با فرهنگ بومی ژاپن آمیخت.

نیهون شوکی- تقویم تاریخی ژاپن، تاریخ مستند درباری ژاپن و مجموعه ای از روایات اساطیری درباره خدایان و امپراتوران ژاپن می باشد که بسال ۷۲۰ بتأثیر از شیوه کشورداری چین فراهم آمد. بخش اخیر این مجموعه را تاریخی و حقیقی می دانند.

واکا- در لفظ بمعنی «شعر ژاپنی» است و چند گونه دارد، «تانکا» (شعر کوتاه) و «چوء کا» (شعر بلند). از آنجا که «چوء کا» اکنون رواج ندارد، «واکا»

بیشتر بمعنی «تانکا» می آید.

هان- قلمرو خان محلی یا امیر ولایت .

هانی‌وا- مجسمه سفالی نمای رزمندگان، حیوانها (بیشتر اسب تاتو) خانه و دیگر چیزها در سده سوم میلادی که پیرامون تپه و خاکریز گور بزرگان در ژاپن گذاشته می شد .

هایکو- (بضم واو) یک قالب شعری که در سده ۱۷ ساخته و پرداخته شد. این گونه شعر کوتاه و فقط دارای ۱۷ هجا در سه پاره ۵، ۷ و ۵ هجایی است. اصل اینست که در هر «هایکو» کلمه‌ای بیانگر یکی از چهار فصل سال باشد. **هایکو شوء-** (بضم واو اول) کشاورز، رعیت .

هیراگانا- الفبای هجایی که ۴۶ حرف دارد و هر حرف با ساده کردن و مدور نوشتن خطهای یک «کانجی» (علامت نگارشی چینی) که تلفظ مشابه آن حرف را دارد ساخته شده است. برای نوشتن ژاپنی، «کانجی» یا علامات نگارشی چینی را همراه با «هیراگانا» بکار می‌برند.

یایوی- (نژاد یا مردم یایوی)، این مردم از حدود سال ۳۰۰ تا ۱۰۰ پیش از میلاد در ژاپن زندگی می‌کردند. سفالکاری آنها برتر از مردم «جوء مون» بود . این سفالها در تنوع طرح و گونه‌گونی شکل و قالب و کاربرد انواع مواد، غنی‌تر است. «یایوی» نام محلی در توکیو است که اکتشافهای اولیه در آنجا بوده است .

ین- واحد پول ژاپن جدید . تا سال ۱۹۳۴ نرخ برابری آن تقریباً ۱۰ ین برای هر لیره استرلینگ بود و از آنسال تا ۱۹۳۷ ۱۷ ین هرلیره . در ۱۲ سال اخیر (۸۶-۱۹۷۴) نرخ ین در برابر دلار امریکا میان ۱۷۵ تا ۳۶۰ ین برای هر دلار در نوسان بوده است .

منابع عمده تاریخ ژاپن

به زبان اروپایی

ژاپن از دیرباز و بویژه از نیمه قرن نوزده مورد توجه فزاینده غربیان بوده و محققان، همراه و همگام با اهل سیاست و تجارت اروپا و امریکا، به احوال این کشور و تاریخ و تمدن و مردم آن پرداخته‌اند، و این پویایی متناسب گران شدن وزن ژاپن در سیاست و اقتصاد جهان هرچه بیشتر شده است. بهمین قیاس در تحقیق تاریخ ژاپن و تحول و تطور وضع این کشور و مایه‌هایی که تمدن و تعالی امروز آنرا ساخته، اندیشه و تلاش بسیار نهاده شده که حاصل آن مجموعه غنی و سرشار کتابها و منابع ژاپن شناسی بخصوص در زمینه تاریخ و فرهنگ و تمدن این سرزمین است. فراوانی نوشته‌ها و وسعت کار و تحقیق انجام شده زمینه انتخاب بهتری در منابع و مآخذ تألیف فراهم می‌سازد. در میان این آثار، کتابها و مقاله‌ها و اسناد تاریخی بسیار می‌توان یافت که برای پژوهندگان ژاپنی و خارجی در تحقیق تاریخ ژاپن از منابع معتبر، اساسی و بایسته می‌باشد.

در تهیه کتاب حاضر کوشش شده تا از منابع و مآخذ معتبر تاریخ ژاپن، تا آنجا که در دسترس بوده است، بطور وسیع استفاده شود. برای مراجعه خوانندگان و پژوهندگان فارسی زبان که به السنه اروپایی آشنایی دارند، بخشی از منابع تاریخ ژاپن که به این زبانها فراهم است در این فهرست یاد می‌گردد. از آنجا که تحقیق در احوال و مسائل ژاپن از بعداز جنگ دوم بافسون پیشرفت چشمگیر ژاپن دامنه تازه و بیسابقه یافت، بناچار و بتأثیر زبان مسلط بر صحنه فرهنگی جهان، بیشتر این آثار بزبان انگلیسی است.

برای آسانی مراجعه و زودتر یافتن منابع موردنظر، نام مآخذ در پنج بخش و بترتیب دوره‌های تاریخی آورده می‌شود.

دوره تاریخ افسانه‌ای ژاپن

درباره ایندوره از تاریخ ژاپن بسیاری از مسائل هنوز تاریک و درپرده رمز و ابهام است و کوشش محققان برای گشودن اسرار دوره باستان ژاپن، بویژه بیاری بررسیهای باستانشناسی و آیین‌های سنتی، ادامه دارد، که ازآنمیان می‌توان کتابها و گزارشهای زیر را نام برد:

Herbert, J., *Aux sources du Japan: Le Shinto*. Paris, 1964.

Kidder, J. Edward *Prehistoric Japanese Arts—Jomon Pottery*, Tokyo, Kodansha International, 1968.

Miki Fumio, *Haniwa—The Clay Sculptures of Proto historic Japan*, Tokyo, Tuttle, 1960.

Tange Kenzo and Kawagoe Noboru, *Ise Shrine, Ise—Prototype of Japanese Architecture*, Cambridge Mass., M.I.T., 1965.

شماری از نشریه‌های بنگاههای فرهنگی ژاپن نیز دراین زمینه ارزنده است، که اثر زیر را می‌توان برای نمونه یاد کرد:

Komatsu Isao, *The Japanese People—Origins of the People and the Language*, Tokyo, the Kokusai Bunka Shinkokai K.B.S., 1962.

کتابهای زیر هم از منابع معتبر تاریخ افسانه‌ای ژاپن می‌باشد:

Aston, W. G. (translator) *Nihongi—Chronicles of Japan from the Earliest Times to A.D. 697*, London, Allen and Unwin, 1956.

Chamberlain, B. H. (trans.), *Kojiki, or Records of Ancient Matters*, 2nd ed. Kobe, 1932.

Holtom, D. C. *The National Faith of Japan*, London Kegan Paul, 1938.

Tsunoda, Ryusaku and Goodrich, L. Carrington (translators and editors) *Japan in the Chinese Dynastic Histories—Later Han Through Ming Dynasties*, South Pasadena, P.D. and Ione Pekins, 1951.

Young, J. *The Location of Yamatai: A Case Study of Japanese Historiography*. Baltimore, 1958.

ژاپن باستان

از منابع معتبر ایندوره ازتاریخ ژاپن می‌توان دواثر ارزنده زیر از «سانسوم»

مورخ و ژاپن شناس انگلیسی، را یاد کرد:

Sansom, G. B., *Japan—A Short Cultural History*, revised edition, London, The Cresset Press, 1952.

—, *A History of Japan to 1334*, the first volume, London, The Cresset Press, 1958.

«هال»، پژوهنده غربی دیگر، تاریخ ولایات و قدرتهای محلی ژاپن را در تحقیق ارزنده خود بررسییده است:

Hall, John Whitney, *Government and Local Power in Japan 500-1700—A Study Based on Bizen Province*, Princeton, Princeton University Press, 1966.

اثر بسیار ارزنده دیگر که اسناد معتبر تاریخ ژاپن را از دوره باستان تا عصر جدید گرد آورده، باهتمام چند محقق زیر فراهم شده است:

Tsunoda, Ryusaku Wm. Theodore de Bary and Donald Keene, *Sources of the Japanese Tradition*, New York, Columbia, 1958.

شماری از دیگر منابع عمده تاریخ ژاپن باستان اینست:

Keene, Donald (editor) *Anthology of Japanese Literature from the Earliest Era to the Mid-nineteenth Century*, New York, Copyright 1955 by the Grove Press Inc.

Morris, Ivan (translator and editor) *The Pillow Book of Sei Shanagon*, London, Oxford University Press, 1967.

Nippon Gakujutsu Shinkokai *The Manyoshu—One Thousand Poems*, Tokyo, Iwanami, 1940.

Reischauer, R. K., *Early Japanese History*. 2 vols. Princeton, 1937.

Reischauer, Edwin O. and Yamagiwa, Joseph K. *Translations from Early Japanese Literature*, Cambridge Mass., Harvard University Press, 1951.

Seidensticker, Edward (translator) *The Gossamer Years—The Diary of a Noblewoman of Heian Japan*, Tokyo, Tuttle, 1964.

Waley, Arthur (translator) *The Pillow-Book of Sei Shanagon*, London, Allen and Unwin, 1928.

Waley, Arthur (translator) *The Tale of Genji—A Novel in Six Parts by Lady Murasaki*, London, Allen and Unwin, 1935.

دوره میانه ژاپن

درباره ایندوره نیز جلد دوم تاریخ سه جلدی ژاپن نوشته «سانسوم» و اثر تحقیقی «جان ویتنی هال» هنوز از معتبرترین منابع بشمار می آید :

Sansom, George, *A History of Japan 1334—1615*, London, The Cresset Press, 1961.

Hall, John Whitney, *Government and Local Power in Japan 500—1700—A Study Based on Bizen Province*.

ونیز کتاب زیر که از آن یاد شد:

Sources of the Japanese Tradition

مآخذ زیر هم از منابع معتبر تاریخ میانه ژاپن است:

Keene, Donald (translator) *Essays in Idleness—The Tsurezuregusa of Kenko*, New York, Columbia, 1967.

McCullough, Helen Craig (translator) *The Taiheiki—A Chronicle of Medieval Japan*, New York, Columbia, 1959.

Murdoch, James, *A History of Japan*, London, Kegan Paul, 1925, Vol. I. Nippon Gakujutsu Shinkokai *The Noh Drama—Ten Plays from the Japanese*, Tokyo, Tuttle, 1955, Vol. I.

Murasaki, S., *The Tale of Genji*, trans. by A. Waley. 2 vols., Boston, 1935. 1 vol., New York, 1960.

McCullough, H. C. (trans.), *The Taiheiki: A Chronicle of Medieval Japan*. New York, 1959.

—, *Yoshitsune*. Stanford, 1965.

McEwan, J. R., *The Political Writings of Ogyu Sorai*, Cambridge, 1962.

McLaren, W. W., "Japanese Government Documents." *Transactions of the Asiatic Society of Japan*. XLII, Part 1, 1914.

—, *A Political History of Japan during the Meiji Era, 1867—1912*. New York, 1916. Reprint, 1965.

Sadler, A. L. (translator) 'The Heike Monogatari' in *Transactions of the Asiatic Society of Japan*, Vol. XLVI, Part II, 1918, and Vol. XLIX, Part I, 1921.

Varley, H. Paul, *The Onin War*. New York, 1967.

Yuasa, Nobuyuki (translator) *Basho—The Narrow Road to the Deep North and other travel sketches*, Penguin, 1966.

درباره دوره «توکوگاوا» (سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۸) منابع فراوانتر و متعددتر در دست است زیرا که تحقیقات وسیع درباره این دوره انجام شده و منابع تاریخی مستند و نیز سفرنامه‌ها و یادداشت‌های سیاحان خارجی بازمانده است. برای تاریخ ژاپن در عصر «توکوگاوا» می‌توان از آثار ارزنده‌ای یاد کرد، و از آن‌میانست:

Sansom, George, *A History of Japan 1615—1867*, third volume, London, The Cresset Press, 1964.

Murdoch, James, *A History of Japan, Vol. III The Tokugawa Epoch 1652—Japan*, Princeton, Princeton University Press, 1968.

Smith, Thomas G. *The Agrarian Origins of Modern Japan*, Stanford, Stanford University Press, 1959.

Totman, Conrad D. *Politics in the Tokugawa Bakufu 1600—1843*, Cambridge Mass., Harvard University Press, 1967.

برخی دیگر از نتایج پژوهش‌ها در تاریخ این دوره، مراجع زیر است:

Chikamatsu, M., *The Major Plays of Chikamatsu*, trans. by D. Keene. New York, 1961.

Cooper, Michael (editor) *They Came to Japan, An Anthology of European Reports on Japan, 1543—1640*, London, Thames and Hudson, 1965.

Dore, R. P., *City Life in Japan*. London, 1958.

—, *Education in Tokugawa Japan*. Berkeley, 1965.

Fairbank, J., Reischauer, E. O., and Craig, A., *A History of East Asian Civilization*, Vol. II., *The Modern Transformation*. Boston, 1965.

Hall, J. W., "The Castle Town and Japan's Modern Urbanization." *Far Eastern Quarterly*, Vol. 15, No. 1 (1955), pp. 37—56.

—, "The Confucian Teacher in Tokugawa Japan." Nivision, D. S., and Wright, A. F. (eds.), *Confucianism in Action*. Stanford, 1959.

—, and Jansen, M., *Studies in the Institutional History of Early Modern Japan*. Princeton, 1968.

Hall, R. K. (ed.), *Kokutai no Hongi: Cardinal Principles of the National Entity of Japan*, trans. by J. O. Gauntlett. Cambridge, 1949.

Joüon des Longrais, F., *Age de Kamakura: Sources (1150—1333)—Ar-*

- chives*. Tokyo, 1950.
- , *L'Est et L'Ouest: Institutions du Japon et de l'Occident comparées*. Tokyo and Paris, 1958.
- Kaempfer, E., *The History of Japan, Together with a Description of the Kingdom of Siam, 1609—1692*. 3 vols. London, 1727—1728; Glasgow, 1906.
- Keene, D. (ed.), *Anthology of Japanese Literature from the Earliest Era to the Mid-19th Century*. New York, 1955.
- , *The Japanese Discovery of Europe*. London, 1952.
- , *Japanese Literature*. London, 1953.
- , *Living Japan*. New York, 1959.
- Keene, Donald (translator) *Major Plays of Chikamatsu*, New York and London, Columbia University Press, 1961.
- de la Mazelière, A. R., *Le Japon. Histoire et Civilisation*. 8 vols. Paris, 1907.
- Norman, E. H., *Ando Shoeki and the Anatomy of Japanese Feudalism*. Tokyo, 1949.
- , *Japan's Emergence as a Modern State: Political and Economic Problems of the Meiji Period*. New York, 1940.
- , *Soldier and Peasant in Japan. The Origins of Conscription*. New York, 1943.
- Sargent, G. W. (translator) *Ihara Saikaku—The Japanese Family Storehouse or The Millionaires' Gospel Modernised*, Cambridge University Press, 1959.
- Sheldon, C. D., *The Rise of the Merchant Class in Tokugawa Japan, 1600—1868*. Locust Valley, N. Y., 1958.
- Waley, A. (trans.), *The No Plays of Japan*. London, 1921.

نهضت و دوره تجدد

برای عصر تجدد ژاپن از سال ۱۸۶۸ تحقیقات گسترده پژوهندگان غربی و ژاپنی منابع بسیار فراهم ساخته و مباحث مربوط به این دوره از زاویه‌های گوناگون مورد بررسی و نقد واقع شده است. ازین میان، مآخذ زیرقبول عامتر دارد: Beardsley, R., Hall, J. W., and Ward, R., *Village Japan*. Chicago, 1959.

- Beasley, W. G., *Great Britain and the Opening of Japan, 1834—1858*.
—, (ed. and trans.), *Select Documents on Japanese Foreign Policy, 1853—1868*. London, 1955.
- Beckmann, George M. *The Making of the Meiji Constitution: The Oligarchs and the Constitutional Development of Japan, 1868—1891*, Lawrence, University of Kansas Press, 1957.
- Craig, A. M., *Choshu in the Meiji Restoration*. Cambridge, Mass., 1961.
- Craiger, John 'The Aims and Content of School Courses in Japanese History, 1872—1945' in E. Skrzypczak (ed.) *Japan's Modern Century*, Tuttle, Tokyo, 1968.
- Dore, R. P. 'Agricultural Improvement in Japan: 1870—1900' in *Economic Change and Cultural Development*, Vol. 9, No. 1, Pt. II.
—, *Land Reform in Japan*, London, Oxford University Press, 1959.
- Fukuzawa, Y., *Autobiography*. Tokyo, 1940. New translation, Tokyo, 1960.
- Ito, Hirobumi *Commentaries on the Constitution of the Empire of Japan*, Tokyo, Chuo Daigaku, 1931, 3rd edition.
- Lockwood, W. W., *The Economic Development of Japan, Growth and Structural Change, 1868—1938*. Princeton, 1954.
—, (ed.), *The State and Economic Enterprise in Japan*. Princeton, 1965.
- Mason, R. H. P. *Japan's First General Election, 1890*, Cambridge, Faculty Board of Oriental Studies and Cambridge University Press, 1969.
- Nakamura, J., *Agricultural Production and the Economic Development of Japan, 1873—1922*. Princeton, 1966.
- Okakura, K., *The Book of Tea*. New York, 1906. Reprint, Rutland, Vt., 1957.
- Okuma, Count S. (comp.), *Fifty Years of New Japan*. 2 vols. London, 1909—1910.
- Pittau, Joseph *Political Thought in Early Meiji Japan 1868—1889*, Cambridge Mass., Harvard University Press, 1967.
- Reischauer, E. O., *Japan, Past and Present*, 3rd ed. New York, 1964.
—, *The United States and Japan*, rev. ed. Cambridge, 1957; 3rd ed., 1965.
- , and Fairbank, J., *A History of East Asian Civilization*, Vol. I., *East*

- Asia: The Great Tradition*. Boston, 1960.
- Sansom, Sir G. B., *Japan, A Short Cultural History*, rev. ed. New York, 1943.
- , and Masumi, J., *Parties and Politics in Contemporary Japan*. Berkeley, 1962.
- Smith, T. C., *The Agrarian Origins of Modern Japan*. Stanford, 1959.
- , "The Japanese Village in the Seventeenth Century." *Journal of Economic History*, vol. 12, pp. 1—20 (1952).
- , "'Merit' as Ideology in the Tokugawa Period," in R. P. Dore, *Aspects of Social Change in Modern Japan*. Princeton, 1967.
- , "Old Values and New Techniques in the Modernization of Japan," *Far Eastern Quarterly*, vol. 14, pp. 355—363 (1955).
- , *Political Change and Industrial Development in Japan: Government Enterprise, 1868—1880*. Stanford, 1955.
- Smith, W., *Confucianism in Modern Japan*. Tokyo 1962.
- Storry, R., *The Double Patriots*. Boston, 1957.
- , *Histoire du Japon moderne*. Paris, 1963.
- Takahashi, K., "Etat Actuel et Tendances générales des Etudes Historiques au Japon depuis la Guerre." *Revue Historique* 216 (1956), pp. 59—66.
- Transactions of the Asiatic Society of Japan*. Tokyo, 1872—1922, 1924—1940, 1948 ff. Comprehensive index to all series is found in issue of December, 1958 (series 3, vol. VI).
- Tsunoda, R., et al. (comps.), *Sources of Japanese Tradition*. New York, 1958.
- Ward, R. B. (ed.), *Political Development in Modern Japan*. Princeton, 1968.
- Ward, Robert E. and Rustow, Dankwart A. *Political Modernization in Japan and Turkey*, Princeton, Princeton University Press, 1964.

ژاپن معاصر

آثار تحقیقی دربارهٔ چند و چون ژاپن جدید فراوانتر و متنوع‌تر است. در تاریخ و تحولات معاصر ژاپن نیز کتابها و نوشته‌های بسیار در دست می‌باشد که منابع معتبر در آرمیان یافت می‌شود.

دراین زمینه، تالیف زیر از «رایشاور» و دوهمکار او اثر ارزنده‌ایست:

Edwin O. Reischauer, John K. Fairbank and Albert M. Craig, *A History of East Asian Civilization, East Asian The Modern Transformation*, Boston, Houghton Mifflin, 1965.

و کتابهای دیگر «رایشاور»:

—, *Land Reform in Japan*. London, 1959.

— (ed.), *Aspects of Social Change in Modern Japan*. Princeton, 1967.

نیز، باید از تحقیق ارزنده «بیزلی» نام برد، و دیگر منابع معتبر زیر:

Beasley W. G., *The Modern History of Japan*, London, Weidenfeld and Nicolson, 1963.

Lockwood, William W., *The Economic Development of Japan Growth and Structural Change 1868—1938*, Princeton, Princeton University Press, 1954.

Jansen, Marius B., William W. Lockwood, Robert E. Ward and R. P. Dore *Studies in the Modernization of Japan* published by Princeton University Press.

از منابع عمده دیگر در زیر یاد می‌شود:

Allen, G. C., *Japan's Economic Expansion*. London, 1965.

The Modern History of Japan. London 1963.

Cohen, Jerome B. *Japan's Economy in War and Reconstruction*, Minneapolis, University of Minnesota Press, 1949.

Hall, Robert King (editor) *Kokutai no Hongi—Cardinal Principles of the National Entity of Japan*, Cambridge Mass., Harvard University Press, 1949.

Hearn, L., *Japan, An Attempt of Interpretation*. New York, 1904.

Henderson, D. F., *Conciliation and Japanese Law*. Seattle, 1965.

Ike, Nobutaka *Japan's Decision for War—Records of the 1941 Policy Conferences*, Stanford, Stanford University Press, 1967.

Ito, H., *Commentaries on the Constitution of the Empire of Japan*. Tokyo, 1906.

Jansen, M. B. (ed.), *Changing Japanese Attitudes towards Modernization*. Princeton, 1965.

- , *The Japanese and Sun Yat-sen*. Cambridge, 1954.
- Jones, F. C., *Japan's New Order in East Asia*. London, 1954.
- , *Modern Japanese Literature, an Anthology*. New York. 1956.
- Maki, John M. *Conflict and Tension in the Far East—Key Documents 1894—1960*, Seattle, University of Washington Press, 1961.
- Maruyama, M., *Thought and Behavior in Modern Japanese Politics*. London. 1963.
- McLaren, W. W. 'Japanese Government Documents' in *Transactions of the Asiatic Society of Japan*, Vol. XLII, 1914.
- Morris, I. I., *Nationalism and the Right Wing in Japan: A Study of Post-war Trends*. London, 1960.
- , *The World of the Shining Prince: Court Life in Ancient Japan*. New York, 1964.
- Najita, T., *Hara Kei in the Politics of Compromise*. Cambridge. 1967.
- Passin, H. *Society and Education in Japan*. New York, 1965.
- , (ed.), *The United States and Japan*. Englewood Cliffs, N. J., 1966.
- , "Early Japanese Law and Administration." *Transactions of the Asiatic Society of Japan* (2): Vol. 9, pp. 67—109 (1932); Vol. 11, pp. 117—149 (1934).
- , *The Western World and Japan*. New York, 1958.
- Scalapino, R. *Democracy and the Party Movement in Prewar Japan*. Berkeley, 1953.



در فهرست منابع تاریخ ژاپن، برای همه دوره‌ها، نمی‌توان از نشریات دوره‌ای ارزنده و فصلنامه‌های تحقیقی که از سوی مراکز پژوهشی ژاپن و شماری کشورها، دیگر منتشر می‌شود، نادیده گذشت.

چند نشریه زیر از معتبرترین این منابع است:

- Harvard Journal of Asiatic Studies*. Cambridge, 1936.
- The Japan Interpreter—a journal of social and political ideas (Journal of Social and Political Ideas in Japan)*.
- Japan Quarterly*. Tokyo, 1954.
- Monumenta Nipponica*. Tokyo, 1938—43; 1951.

فهرست اعلام

اصطلاح و نامهای گوناگون

آ - الف

آشی‌گارو = سربازان پیاده مزدور ۱۱۲
 آلتائیک = نوع زبان تکلمی ۲۷
 آماته - راسو - ئو - می - کامی =
 قدیس تبار آفتاب ۲۳
 آمائو = بیانیه ۴۶۳
 آمور = ازدهای سیاه (رود) ۳۴۳،
 ۴۴۵
 آنامی = ارتش ۵۲۹
 آیکوکوشا = جبهه میهنی ۲۶۱
 آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل -
 الله همدانی = کتابی از مؤلف همین
 کتاب ۳۰۶
 ا.ج. ام. اس. پترول = H. M. S. Petrol
 نام ناوچه انگلیسی ۵۰۵
 اخلاق ناصری = نام کتاب ۳۰۶
 اکر = واحد اندازه‌گیری زمین در
 کشاورزی ۲۹۲

امیتابها = امید بودا ۹۵
 امیشی = قبیله بومی ۸۲
 امیدا = مظهر پاکی در بودا ۱۰۰
 اواینوساما = عالیجناب سگ ۱۴۸
 اوجی‌گامی = خدای حافظ ۱۵۴
 اوکی‌یوئه = نقش و نگار جهان گذران
 (نوعی پرده‌سازی با چاپ چوبی) ۱۹۰،
 ۱۹۱
 اونین = نبرد ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۷
 ایپی سوتسو = نام کتاب (یک سرباز)
 ۳۵۸
 ایچی زوکو = لقب سامورائی‌ها به نام
 خاندان واحد ۷۱
 ایکه بانا = هنر گل‌آرایی ۱۱۷، ۱۱۹،
 ۳۱۳
 ایکوئ شوء ۱۶۳
 ایچی = بازار ۱۱۱

ب

- بارون = (لقب) ۲۷۰
 باکو - هان = امیران ولایات ۱۸۷،
 ۲۰۸
 بانگاشیرا = مقام صدرالعلماء ۱۸۵
 بربریان = وحشیان غربی ۳۰۴
 بریان - کلوگ = نام پیمان ۴۳۰
 بوچان = (ارباب کوچولو) کتابی با
 ترجمه نویسنده همین کتاب ۳۱۲،
 ۴۴۰
 بوشل = واحد حجم (۹۰ متر مکعب)
 ۱۶۴
 بوکه شوها تو = قانون سراهای نظامی
 ۱۴۸
 بونراکو = تأثر عروسکی ژاپن ۱۹۴،
 ۴۳۷
 بونمیرون نو گایریاکو = نام کتاب
 (اصول تمدن) ۳۰۲

پ

- پرتسموت = پیمان سپتامبر ۱۹۰۵، ۳۴۰
 پری = فرمانده ناوگان آمریکائی ۳۰۵

ت

- تاشو = پرده قاب گرفته ۱۳۸
 تاتای = کفپوش ۱۲۱
 تاکی گوء چی - نو - بوشی = سربازان
 حرفه ای ۷۰
 تان = واحد اندازه گیری ۴۴
 تانکا = شعر کوتاه ژاپنی ۴۶، ۴۹، ۵۴،
 ۷۵، ۱۹۰، ۱۹۵
 تای روء = مشاور اعظم ۲۱۰
 تایکا = (اصلاحات) ۴۳، ۴۸، ۵۶، ۵۸،

۲۳۶

- تای سی یوکوسان کای = «اتحاد پشتیبانی
 حکومت امپراتوری» ۴۸۱
 تای هی کی = کتاب تاریخ ژاپن ۱۰۵،
 ۱۰۶
 تایهوء = قوانین کیفری ۴۸، ۵۶
 تائو = طریقت اعلا ۴۴۶
 ترانس سیبری = راه آهن سراسری
 سیبری ۳۵۲
 تراوادا بودایی = نوعی فرهنگ ۵۱۰
 تریپیتاکا = گنجینه های سه گانه بودا
 ۳۳
 تمپوء ۲۰۷
 تن - چی - جین = آسمان، زمین، انسان
 ۱۹۳
 تن کاتای هی = صالح بزرگ سراسری در
 کشور ۱۴۱
 تن شین = (لقب) ۴۹، ۵۸، ۵۹
 تن کافویو = همه کشور در زیر فرمان من
 ۱۱۶
 تنو = فرمانروای آسمانی ژاپن ۱۳، ۴۹
 تنو - سی = نظام امپراتوری ۴۸۵
 توزاما = دایمیوهای بیرونی ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۰۸، ۲۳۹
 توسی = جناح سلطه ۴۵۱
 توسی - ها = (بنیاد) ۴۸۳
 توکوبتسو کوء توء کیاتسو = اداره حفظ
 امنیت ۵۲۱، ۵۲۲
 توکوسی = حاکمیت ۹۱
 توکومی دوی یا = نام اتحادیه کشتیرانی
 ۱۶۰
 تومی یوکا = نام کارخانه ۲۹۸
 توء کایدو = بزرگراه ۱۹۱
 تهراکویا = مدارس فرزندان بازرگانان
 ۱۷۵

ج

جوى = وحشیان را بیرون کنید ۲۱۲،
۳۶۶

جوع دوشین شیو = فرقه سرزمین پاک
راستین ۹۶

جوع روری = کلام آهنگین نمایش ۱۹۴
جوع کیو = (جنگ) ۷۲

جوع مون = نقش طنابی در سفالگری ۱۵
جیتو = مباشر ۷۲-۸۲-۱۰۱-۱۵۴

جیریکی = اتکا به نیروی خود ۹۵

جین سی = نیک خواهی ص ۱۸۵

جی یو مینیکن اوندو = نهضت آزادی
حقوق ملت ص ۲۶۰

چ

چانویا = آئین پذیرائی چای ص ۱۲۰-
۳۱۳

چوکیمی = رسم نگریستن در ماه ۱۲۱

چو = واحد اندازه گیری برنج ص ۴۱۵

چوع کاء = شعر ژاپنی (بلند) ص ۵۳-۵۴

چوع = بخش یا برزن ص ۴۳-۱۵۷

چوشین گوراء = (نمایشنامه چهل و هفت

سامورائی) ص ۱۵۴-۱۹۴

چوئوکو = رون = مجله ص ۳۹۰

چوع نین کو = کن روکو = کتابی در باره

بازرگانان ص ۱۵۷

چی = واحد اندازه گیری ص ۱۵۰

چیگایدانا = قفسه دیواری ص ۱۲۱

د

دان - نو - اورا = نبرد ص ۶۷

داجوع کان = شورای اجرائی ۲۱۹،

۲۲۰، ۲۵۸

دایگاكو واكومون = نام رساله کومازاوا

ص ۱۸۵

دایمیو = امیر محلی ص ۱۰۹-۱۱۰-

۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-

۱۲۴-۱۲۵-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۹-

۱۴۲-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۹-۱۶۵-

۲۹۵-۳۰۸

دای کان = عامل حکومت ۱۵۴، ۱۵۶

دای نیهون شی = تقویم تاریخی ژاپن

۱۸۴، ۳۰۴

دایها نیاکیو = سرود نیایش بودا ۵۱

دای هونئی = ستاد سلطنتی ۴۷۸

دنگیو = دایشی = لقب ۵۷

دوا = عالم قدس بودایی ۴۵

دیت = پارلمان ژاپن مرکب از مجلس

اعیان و شورا ۲۷۳

دهی یانا = واژه سانسکریت ذن ۹۷

ر

راکوایچی = بازار آزاد ۱۱۴

رن = تفاسیر گفتار بودا ۳۳

روت - تاکاهیرا = یادداشت مبادله نشده

سال ۱۹۰۸، ۳۴۲

رونین = سامورائیهای بی امیر (آواره)

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۲۱۲

روء توء = سامورائی های واحد ۷۱

ریشو = آنکو کورون = رساله نیچی رن

۱۰۲

ریکا = شیوه قدیم گل آرائی

ز

زا = حجره - بازار ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴

زایباتسو = بنگاههای اقتصادی ۳۵۳،

۳۷۸، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴،

۴۱۶، ۴۲۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۶۰،

۴۶۹

سابورای = نوعی سرباز ۷۰، ۷۱
 ساتروکیو = کتب سه گانه مقدس بودائی
 ۳۳
 ساتوری = اشراق مکتب ذن بودایی ۹۸،
 ۱۰۳
 ساروگاگو = نوعی رقص ۱۲۲
 ساکوگو = سیاست انزوای محلی ۱۶۴
 ساکه = عرق برنج ۱۵۵
 سامادهی = «اشراق» بزبان سانسکریت
 ۹۸
 سانگی = مشاوران ۲۲۰
 سانکین کوء تاي = رسم حضور متناوب
 «دایمیوها» در مقر شوگون ۱۴۴،
 ۲۱۳، ۲۰۲، ۱۵۷، ۱۴۸
 سانسکریت = نوعی زبان ۳۳
 سانپو = مشاور عادی ۲۱۸
 ساییسی ایچی = وحدت حکومت و دین
 ۴۲۸
 سپاکو = خوددریدن ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۵۲،
 ۳۳۴
 سشیو = نقاشی سیاه قلم ۱۱۸
 سوترا = نوشته های مقدس بودائی ۳۵،
 ۷۷، ۱۰۰
 سوتسوزوگو = نجبا ۲۳۹
 سوگا = رئیس قبیله ۳۹
 سوگا اینامه = رئیس سران طوایف ۳۷
 سو = جوامع روستائی ۱۱۱
 سومو = کشتی سنتی ژاپنی ۳۱۳
 سون نوء = درود برامپراتور ۲۱۲
 سومیتومو = (یکی از بنگاههای بزرگ
 تجاری ژاپن) ۵۹، ۳۵۳، ۴۱۴
 سومیداگاو = نام کتاب ۳۵۸
 سزگوگو = امیران مسلط برکشاورزان

سیکا = روشی در هنر گل آرائی ۱۹۳
 سیلا = قبیله ۲۳
 سینیان = نام نبرد ۲۴۴
 سی - ئی - تاي - شوگون = سپهسالار
 سرکوبگر وحشیان ۵۶، ۸۲، ۱۰۷،
 ۱۱۰، ۱۴۰
 سی یوء جی جوء = (نام کتاب) احوال
 دنیای غرب ۳۰۱
 سه دوء کاء = شعر پنج پاره ۵۳
 سه کی گاهارا = (نبرد) ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۶۵

ش

شاکوهاچی = ساز نئی ۴۳۶، ۴۳۷
 شامیسن = ساز زهی ۱۹۴، ۴۳۷
 شاهنامه = کتاب فردوسی ۳۴۳، ۳۴۴
 شوگو = کلانتر ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۱۰۸
 شوگو جیتو = لقب ملازم سامورائی ها ۷۲
 شوگو دایمیو = امیران شوگو ۱۰۸
 شوگون = فرمانروای نظامی کل ژاپن
 ۷۲، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۸،
 ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۳۰۴،
 ۳۰۵، ۳۰۶
 شوگو نیهونگی = تقویم تاریخی ژاپن
 ۱۵۰
 شوشین = درس اخلاق ۴۵۰
 شوء بوء گن روء = نام کتاب ۹۷
 شوء جی = درکشوئی کاغذپوش ۱۲۱
 شوء میو = امیران پائین تر ۱۴۹
 شوء ئن = منطقه شوگوها ۷۰، ۷۱،
 ۷۲، ۱۰۸، ۱۱۱
 شوء نین = والامردان بودائی ۹۵
 شیزوگو = اعیان ۲۳۹

شیبائورا = ناحیه صنایع ماشین سازی
۲۹۸

شیکن = لقب مباشر ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷،
۸۸، ۸۹

شیمابارا = (قیام) ۱۶۴

شیمپان = دایمیوهای خویشاوند ۱۴۲،
۱۶۶

شیمونوسه کی = نام مذاکرات در چین
۲۶۰

شین تای سی = بنیاد نوین مملکتی
۴۸۱

شین شوگیدان = «سپاه راستی ارض
موجود» ۴۴۷

شینکو - زایباتسو = نوع تازه بنگاه
بزرگ تجاری ۴۶۰

شین گه کی = نام نمایش ۴۳۸

ف

فریگیت = کشتی جنگی انگلیسی ۲۰۴
فودای = دایمیوهای موروئی ۱۴۲، ۲۰۸،
۲۳۹، ۲۱۰

فوسوما = دیوار کشوئی ۱۲۱
فوکوکوکیو هی = کشور غنی، ارتش
قوی ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۶۲
فومی یه = زیرپا کوبیدن ۱۶۳

ک

کابوکی = نمایش سنتی ژاپن ۱۵۴،
۱۹۰، ۱۹۴، ۳۱۲، ۳۵۹، ۴۳۷،
۴۳۸

کاتاگانا = حروف هجائی ژاپنی برای
نوشتن نامهای خارجی ۲۹، ۷۵
کاتسودا - سایونجی = (دوره آتش-
بس) ۳۴۷

کازوکو = اشراف ۲۳۹

کاجین نوکی گو = نام کتاب ۳۱۲

کاراکامی = درهای کشوئی ۱۲۱

کاشیندان = گروه ملازمان ۱۵۷

کامپاکو = وزیر دربار ۵۸، ۱۲۸، ۱۳۴

کامی = قدیس، الهه ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶

کامی برین = لقب ۲۵

کامی کازه = تندباد خدایان (لقب

خلبانان جانباز ژاپنی) ۸۹، ۵۲۳،

۵۲۸

کانا = الفبای ژاپنی ۷۸، ۱۰۳

کاناگاوا = (پیمان) ۱۸۵۴ که در کانا-

گاوا بسته شد ۲۰۸

کانتا = (اسب بودا) ۳۲

کانجیو بوکیو = مستوفی ولایت ۱۵۶

کانجی = نشانه های نگارشی چینی

۲۷، ۲۸

کانرین مارو = کشتی هلندی ۲۵۳

کانگوا = نام پیمان ۳۱۸، ۳۲۰

کان = واحد اندازه گیری وزن ۲۹۴

کانی = مقررات دوره شوگون ها ۱۴۸

کاواساکی = مجتمع صنعتی در محلی

به همین نام ۴۲۱

کایتاکوشی = نام شرکت ۲۶۴، ۲۶۵

کایکوکو = دروازه های کشور را باز

کنید ۳۶۶

کتوجیو = متن گفتار بودا ۳۳

کریمه = (جنگ) ۲۰۳

کمینترن = نام پیمان ۴۹۰، ۴۹۵

کن پی = نام امور انتظامی ۵۲۱، ۵۲۲

کنت = لقب ۲۷۰

کندو = نوعی ورزش رزمی ۳۱۳

کوجی کی = تاریخ باستانی ژاپن ۱۳،

۱۸، ۲۲، ۵۲، ۱۷۵

کوان = شیوه آموزش در طریقت زن ۹۸

کوآنمون = واحد پول مسی ۱۷۲
کوآنتونگ = نام ارتش ژاپنی در چین
۴۲۷، ۴۲۹، ۵۲۸

کوتو = ساز زهی ۴۳۶، ۴۳۷
کوجی کی دن = ارزشهای باستانی ژاپن
۱۸۷

کودو تایی = نام کتاب ۱۸۸
کوروفونه = کشتی های سیاه ۱۷۷
کوسونوکی = درخت کافور ۱۰۶
کوکوتای = جوهر حاکمیت ملی ژاپن
۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۰۹، ۴۸۰،
۵۳۰

کوکو = واحد اندازه گیری برنج ۱۴۶،
۱۵۰، ۲۲۵، ۲۹۷، ۳۴۹، ۳۵۴،
۴۵۱

کوگیشو = مجلس نمایندگان ولایات
۲۱۹

کوء بو - گاتای = ائتلاف دربار و
دایمیو ۲۱۳

کوء گون = روح ارتش امپراتوری ۴۷۴
که پی ایشی = لقب (کلانتر) ۷۰
کیری سوته - گومن = کیفر برای مردم
عامه ۲۳۹

کیونین = زمین داران از طرف دایمیو
۱۴۹

کیوء هوء = (اصلاحات) ۱۷۴
کیوء گن = نوعی نمایش شاد ۱۲۲
کیمویری = کدخدا ۱۵۴
کنومین تانگ = اصطلاح جبهه متحد
۴۹۱

گ

گاکومون نوسر سومه = (تشویق دانش)
نام کتاب ۳۰۲

گاگاکو = ساز بادی سنتی ۴۳۶
گن جی مونو گاتاری = نام کتاب ۷۵
گن روء = معمران سیاسی ۲۷۹، ۳۳۶،
۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱،
۴۳۳، ۴۵۶

گن نا مصادف با سال ۱۶۱۵، ۱۵۱
گو - زان - بونگاکو = (حوزه بودایی
معابد پنجگانه «ذن») ۱۱۷
گوشیمپی = گارد امپراتوری ۲۴۵
گوناریساکی گو - یونویه = (داستان)
۱۷۱

گه کوکو جوء = زیردستان برسر
نابودی بالادستان ۱۱۲
گی جو = مشاور عالی ۲۱۸

ل

لانکاشایر = شهر صنعتی انگلیس ۲۹۹
لیدی برد = نام کشتی ۴۹۳

م

ماچی = شهرک ۱۵۷
ماچی بوکیوء = کلانتران ۱۵۸
مارا = دیو وسوسه گر ۳۲
مارکی = لقب ۲۷۰
مانیوشو = یکی از مجموعه های شعری
قدیم ژاپن ۵۳، ۵۴
مانیچیچی = نام روزنامه ۲۶۷
متسوکه = بازرسان شوگون ۱۱۵،
۱۴۴

مزون = نظریه یا کاواهیده کی ۳۶۱
موچی = شیرینی برنجی ۱۵۵
مورا = روستا ۲۴۰
موریسن = کشتی تجاری آمریکائی
۲۰۵

مورکدن = (نبرد) ۳۳۶

مونروئه = (دکترین) ۴۶۳

میتسوبیشی = نام بنگاه اقتصادی و
تولیدی ۲۶۶، ۲۹۸، ۳۵۳، ۴۰۲،

۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۶۰

میتسوئی = نام بنگاه اقتصادی معظم
۳۵۲، ۳۵۳، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۶۰،

۴۶۱

میجی جیدای = دوره میجی ۲۸۲

می‌یاسان، می‌یاسان = (سرود) ۱۸۱

میکادونامه = نام کتاب ۳۴۳، ۳۴۴

ن

ناپوء = ظلمت مطلق ۹۵

ناگی‌ری = طریقه‌ای در هنر گل‌آرایی
۱۹۳

نامازو = ماهی افسانه‌ای ژاپن ۳۹۸

نامو = توکل مطلق ۹۶

نامو امیدابوتسو = درود به نام بودا
۹۵

نامو میوء رنگه کیوء = درود بر اصل
والای نیلوفر سوترا ۱۰۰

نانکینگ = (شورش) ۳۷۴

نامیان = وحشیان جنوبی ۱۶۲

نائوبینومیتاما = (روح رهنمود راستی)

نوشته نوری ناگا ۱۸۷

نمبوتسو = ذکر عبادت بودائی ۹۵،
۱۰۳

نوریتو = فصلی از قوانین قدیم ۲۶

نوء = نمایش سنتی ژاپن ۱۰۰،
۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۸،

۱۴۹، ۱۹۴، ۳۱۳، ۳۵۹، ۴۳۷

نیپون = ژاپن ۱۷۵، ۳۱۴

نیپون یوسان کایشا = شرکت کشتی-

رانی ملی ژاپن ۲۹۶

نیسان = کارخانه ۴۶۰

نینگی = فرمانروای آسمانی ژاپن
۲۲

نینگی نومیکوتو = الهه آفتاب ۱۲،
۱۳

نیهون شوگی = تقویم تاریخی ژاپن
۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۷،

۵۲

نیهون هوو سوء کیوء کای = سازمان
رادیو ملی ژاپن ۴۳۶

و

وازو کودوئ شیکون = آموزش عمومی
برای کودکان ۱۸۶

واکا = شعر تانکا وجوء کا ۵۳، ۵۴
واگاهای وانکوده آرو = من‌گربه‌ام (نام

کتاب سوسه‌کی) ۴۴۰

وانی = نشانه‌های نگارش چینی ۲۷
ورسای = (کنفرانس) ۳۶۶

ویسکونت = لقب اشرافی ۲۷۰

ه

هاراکیری = (سپاکو) خودکشی با خود
دریدن به‌شیوه ژاپنی ۳۳۴

هاکو - ایچیو = همه جهان زیر یک
سقف ۴۸۲

هاگاکوره = (نام کتاب) ۱۸۹

هان = ولایات خودمختار ۱۴۵، ۱۵۶،
۱۸۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،

۲۳۱، ۳۶۳

هانی‌وا = پیکره سفالی ۲۱، ۶۸، ۷۳
هایکو = سبک شعری ۴۶، ۱۹۰،

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۱۲، ۴۳۹

یاماتو = حوزه برآمدن و تمدن تاریخ
جدید آغاز تشکیل قدرت مرکزی
پادشاهی ژاپن ۱۹، ۳۶، ۳۷، ۲۷۸
یاماتوداماشیئی = روحیه یاماتو ۴۸۲
یاوانتا = واحد آهن و فولادسازی ۳۲۵
ین = واحد پول ژاپن ۲۲۲، ۴۶۱
یوبین هوچی = نام روزنامه ۲۶۷
یوریتومو = به معنی سپهسالار دست
راست ۱۴۳
یوکوسا = نام کارخانه ۲۲۹
یوئ گن = هنر دوره موروماچی ۱۱۸

ئوسی = بنیاد سنتی قدرت عالی
امپراتور ۲۳۷
ئوناری - ساکی گو - یونوپه =
«مکان عالیقدری که فرمانروای عالی-
جاه در آن آسود» ۱۷۲

هوکه کیوئ = (بودا) ۱۶۳
هوگن = (واقعه) ۶۱، ۶۲
هیراگانا = الفبای هجائی ژاپن ۲۹،
۷۵

هیجی = (نبرد) ۶۲، ۶۵، ۸۳
هیکا = شیوه‌ای از سیکاوریکا در
گل‌آرائی ۱۹۳
هیکه = خاندان فرمانروای ژاپن که
در سده ۱۳ از خاندان «گنجی»
شکست خوردند ۹۴
هیکه مونوگاتاری = (کتاب) «داستان
هیکه» ۶۳
هیگاکي = نام اتحادیه کشتیرانی ۱۶۰
هیمین = مردم عامه ۲۳۹

ی

یاشیما = (نبرد) ۶۷
یالتا = (کنفرانس) ۵۲۶
یاسودا = بنگاه اقتصادی ۳۵۳، ۴۱۴

حکومت - دوره - سلسله - خاندان

اوکایاما (حکومت) ۱۸۵
ایواساکی (خاندان) ۴۰۲

ب

باکوفو (دوره) ۸۲، ۲۰۷، ۲۴۵
باکوفو (حکومت) ۸۵، ۸۷، ۹۱، ۱۰۱،
۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴

آ - الف

آبه (خاندان) ۷۲
آزوچی مومویاسا (دوره) ۱۳۶
آشیکاگا (دوره) ۹۴، ۱۱۷
آشیکاگا (حکومت) ۱۰۴، ۱۳۱
ادو (حکومت) ۱۶۴، ۱۶۵
ادو (دوره) ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۹۴،
۱۹۵

ته‌آنگ چین (حکومت) ۴۳

چ

چوء شوء (حکومت) ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸،
۳۴۶، ۳۶۹، ۴۵۶

چه‌اینک (حکومتی در چین) ۳۱، ۱۸۴

ر

روء جو (دوره) ۲۰۷

س

ساتسوما (دولت طایفه‌ای) ۲۱۱، ۳۴۶،
۳۶۹، ۳۹۱

سانگ (سلسله چینی) ۹۷، ۱۱۸

سنگوگو (دوره) ۱۳۰

سوگا (خاندان) ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴

سونگ (سلسله چینی) ۱۸۲، ۳۰۷

سوئی (سلسله) ۴۰

سی‌تای‌سو (حکومت) ۲۱۹

ش

شاکیان (خاندان) ۳۱

شوا (دوره) ۲۸۲، ۴۲۹

ف

فوجی‌وارا (خاندان) ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰

۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۵

۸۱، ۸۴، ۴۸۷

ک

کاماکورا (دوره) ۸۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۰

۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳

۱۲۰

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۳

۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱

۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷

۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۸۴

باکوفو آشی‌کاگا ۹۲، ۱۰۸، ۱۱۰

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۴۰، ۱۶۳، ۲۹۵، ۴۳۷

بوء روء (دوره) ۴۶

ت

تاکونوما (حکومت) ۱۹۲

تایشو (دوره) ۳۶۵، ۳۶۸، ۴۲۹

تایرا (خاندان) ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶

۶۷، ۷۱، ۸۲

تایهوء (دوره) ۴۶، ۸۳

توکوگاوا (خاندان - دوره حکومتی)

۸۴، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۰

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹

۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۵

۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۵

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳

۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵

۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۳

۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵

۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۶۰

۳۶۶، ۴۴۵

تمپیوء (دوره) ۵۰، ۷۹

ته‌آنگ (سلسله) ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۵۱

۵۲، ۵۵، ۷۷، ۷۸، ۲۵۴

ڪاٺي (دوره) ۱۵۷

ڪورودا (خاندان) ۱۸۶

ڪي ٻيوارا (خاندان) ۷۳

ڪي چوء (دوره) ۱۴۳

ڪٽومين تانگ (حڪومت) ۴۵۸، ۴۹۱

گ

گنجي (خاندان) ۷۵

گن روکو (دوره) ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۹،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵

م

ماتسوري گوتو (دولت) ۲۵

منچو (سلسله) ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۷۳،

۳۷۴، ۴۵۸

موروماچي (دوره) ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۷،

۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸،

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۹۴

مونونوبه (خاندان) ۳۷، ۳۸

ميتو (خاندان) ۱۸۴

ميتسوئي (خاندان) ۲۲۸، ۲۹۸

مييجي (حڪومت) ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۰،

۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۷

مييجي (دوره) اغلب صفحات

ميناموتو (خاندان) ۶۵، ۸۳، ۸۵، ۹۲

ن

نابه شيما (خاندان) ۳۱۰

نارا (دوره) ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷،

۷۶، ۱۲۲، ۱۹۶

ناكاتومي (خاندان) ۳۷، ۳۸

نامبوڪوچوء (دوره) ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۷،

ننشوء (دوره) ۱۳۳

و

ويي (سلسله) ۲۰

ه

هوء جوء (خاندان) ۶۳، ۶۵، ۶۶،

۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۴، ۱۰۱،

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۴۹

هيان (دوره) ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱،

۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۴۳۵،

۴۳۷

هي - ڪه (خاندان تايرا) ۶۰

هيده يوشي (حڪومت) ۱۵۶، ۱۶۰

ي

يوآن (سلسله مغولي) ۸۶

ء

ئه دوگودونانسنو (دوره) ۴۱۸

حزب - انجمن - فرقه - گروه

آ - الف

آیکيوجوگو (سازمان افراطی) ۴۶۴
آینو (قبیله) ۵۶، ۳۰۴
امیشی (قبیله) ۶۹
انگلو ساکسون (گروه) ۵۰۷
اینوکای (حزب) ۴۶۴

ت

تائو (آئین) ۹۸
تندای (فرقه) ۵۶، ۷۷، ۷۸، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۴
تن کن توء (حزب) ۴۴۹
توسی (نهضت) ۴۵۲
توسی - ها (بنیاد) ۴۸۳
توکومی دوی یا (اتحادیه کشتیرانی) ۱۶۰

تونگ - هاکس (نام گروههای ضد -
غربی در کره) ۳۱۹
تویوجی یو - تو (حزب) ۴۲۰
تی سی تو (حزب) ۲۶۶

ج

جیموکای (حزب انجمن جیمو) ۴۴۹
جی یوتو (حزب لیبرال) ۲۶۵، ۲۶۸، ۴۰۹، ۳۴۶، ۲۸۰
جوع دو (فرقه) ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳
جوع دو - شین (فرقه نوجوع دو) گروه
بودائی ۹۶

چ

چوع نین (طبقه شهریاران) ۱۸۴

د

داجوع کان (شورای حکومتی) ۲۶۹، ۲۷۰

دوع شی کای (حزب) ۳۷۰، ۳۸۹

ر

روع دونوع مینتووع (حزب) ۴۲۱
روع جوع (هیأت حاکم) ۲۱۰
رین زای (فرقه) ۹۶
ریشووع کوع سی کای (نوعی فرقه تازه
بودائی) ۱۰۲
ریکن سی یوکای (حزب) ۳۴۷
ریکن کای شینتو (حزب ترقی خواه)
۲۶۵

س

ساراکین (گروه) ۳۹۱
ساکوراکای (حزب) ۴۴۹، ۴۵۴
سوسیال دموکراتیک (حزب) ۳۵۵
سوع تو (فرقه) ۹۶، ۹۷
سوع کاکاکای (فرقه بودائی) ۱۰۲، ۱۰۳

سی یوکای (حزب) ۲۷۹، ۳۴۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۷

ش

شاکای تایشووع توع (حزب) ۴۲۲، ۴۶۵
شاکای هینشوتو (حزب) ۴۲۰

شووا ایشین (نهضت شووا) ۴۴۹

شوواکای (حزب) ۴۷۷

شی شی (مجاهدان) ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۳۱

شینگون (فرقه) ۵۷، ۷۷، ۷۸

ک

کامی شینتو (حزب) ۲۶۸، ۲۸۰

کمو (نهضت) ۹۰، ۱۰۴

کنتسومیلان (حزب) ۴۴۹

کن سی کای (حزب) ۳۸۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۳

کن سی تو (حزب مشروطه خواه) ۳۴۶
کودو - ها (نهضت) ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۹۴

کوکو ریوکای (گروه) ۳۴۳، ۳۷۳، ۴۴۵

کوکوگاکو ۱۸۱

کوکوهونشا (انجمن) ۴۴۵

کومین تانگ (حزب) ۳۸۴، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۴، ۴۵۵، ۴۹۲

کوء می تو حزب حکومت منزله (یکی از احزاب کنونی ژاپن) ۱۰۲
کوگی شو (نمایندگان دایمیوها و سامورائیا) ۲۶۱

کی هی تای (واحد های داوطلب) ۲۴۵

گ

گنروئین (شورای سلطنتی) ۲۶۳

گن روء (مجلس معمران سیاسی) ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۳، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۶۵، ۴۶۹

گن یوء شا (نام انجمن) ۳۱۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۴۵

م

می روکوشا (فرقه غربی گرا) ۳۰۱، ۳۰۳

مین سی تو (حزب) ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۶۰

۴۷۷، ۴۶۵

میجی (نهضت) ۲۴۷

ن

نارا (شش فرقه نخستین بودائی در ژاپن در شهر نارا مرکزیت داشت) ۵۷

نازی (حزب) ۵۲۱

ناگاسونه - هیکو (قبیله) ۱۸

نومین روء دوتوء (حزب) ۴۲۳

نیپین روء دوء سوء دومی (حزب فدراسیون کارگری ژاپن) ۴۲۰
نیهون کوکوسویی کای (انجمن) ۴۴۵

ه

هامباتسو (دسته ولایتی) ۲۲۰

هیگاکی (اتحادیه کشتیرانی) ۱۶۰
هوء نن (فرقه) ۱۰۰

ی

یوزونشا (انجمن) ۴۴۶

ء

ئازو (قوم وحشی) ۵۶

مکتب - آئین - روش

الف

ذن (مکتب) ۷۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰،
۱۴۹
ذن رین زای (طریقت ذن) ۹۸

انگی شیکی (مجموعه قوانین کهن) ۲۶
اوع یووع می (مکتب وانگ یانگ
مینگ چینی) ۱۸۴، ۱۸۵

ر

ریتو (قانون کیفری) ۴۶
ریووع (قانون اداری) ۴۶

ژ

ژزوئیت (نوعی فرقه مسیحی) ۱۳۲

س

سامورائی (آیین) ۴۴۳، ۵۲۸
سوکوشین چوبوتسو (طریقت رستگاری
در آئین شینگون) ۷۸
سی‌تای‌شو (قانون اساسی موقت)
۲۶۱

ش

شیزان (مکتب بودایی) ۳۰۲
شیمپا (مکتب) ۴۳۷
شین‌گاکو (مکتب) ۱۸۴
شینتو (آئین) ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷،
۳۸، ۴۵، ۴۹، ۵۸، ۸۰، ۸۶،
۸۹، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۶،
۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
۲۷۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۵۹،
۳۶۰، ۴۵۰، ۴۶۸

ب

بودا (آئین) ۳۱، ۸۹، ۵۱
بوشیدو (روحیه سلحشوری) ۱۰۰،
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۸، ۳۰۶، ۵۰۰،
۵۱۸

ت

تایکا (شیوۀ اصلاحی ژاپن) ۴۱
تایهوع (قوانین) ۴۷
تنوشوگی (مرام) ۴۴۶
توسی‌ها (مکتب تسلط) ۴۶۶، ۴۶۷،
۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶

چ

چوهه‌سی (مکتب) ۱۸۶
چه‌آن (واژه چینی ذن) ۹۷

د

دوع‌گن (مکتب) ۱۰۳
دوع‌شی‌کای (راه و رسم) ۴۰۹
دوع‌شه‌شا (مکتب) ۳۰۳

ذ

ذادن (شیوۀ آموزش در طریقت ذن) ۹۸

ف

فرانسيسڪن (فرقه مسيحي) ۱۳۲
فوکو (آئين) ۳۰۷

ک

کامي شينٽو (الهه شينٽو) ۴۰۹
کانوء (مڪتب هنري) ۱۱۹، ۱۲۵، ۴۳۴
کوکوگاڪو (مڪتب دانش ملي) ۱۸۴،
۱۸۷

کنفوسيوسي (آئين) ۲۶، ۲۹، ۱۴۷،
۱۸۱

ڪوءِ دوءِ (طريقت امپراتوري) ۴۸۲
کهگون (مڪتب) ۱۹۶

گ

گومباتسو (بوروڪراسي نظامي) ۴۱۷

م

ماهايانا بودائي (مذهب) ۵۰۱
موموياما (سبڪ نقاشي) ۴۳۵
مومباتسو (بوروڪراسي اداري) ۴۱۷
موندو (روش مڪتبي ذن) ۱۰۳

ن

نوکنفوسيوسي (مڪتب) ۱۴۷، ۱۷۵،
۱۸۳

نیشيدا (مڪتب) ۴۸۷
نيهون شوگي (ژاپنيسم) ۴۸۴

و

ويت مينه ۵۱۴

ه

هاراڪيري (خودڪشي به شيوة ژاپني)
۳۳۴

هوكه (مڪتب نيچي رن) ۱۰۰، ۱۲۶
هييجيري (فرقه اي بودائي) ۹۵

ي

ياماتو - ئه (نام مڪتب) ۴۳۵
يايوبي (فرهنگ) ۲۱
يوءِ روءِ (قانون) ۴۴

نام کسان

آ - الف

آبه (ماساهيرو) ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹،
۴۹۶

آراڪي ساداتو ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۶۶،
۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰

آريتا ۴۹۵

آريشاما تاکهئو ۴۱۸

آريما ۱۱۳

آداجي ۴۲۷، ۴۵۹

آسانو ۱۵۲، ۱۵۳

آسامي هيگو ۴۴۷

آشي کاگا تاکالوجي ۹۲، ۹۳، ۹۴

اوسانای کائورو ۴۳۸
 اوشیما هیروشی ۴۹۵
 اوکازاکی ۳۴۴
 اوکادا کیسوکہ ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۶
 اوکاکورا تنشین ۴۳۴، ۴۳۵
 اوکاوا ۴۵۱، ۴۵۴، ۵۰۷
 اوکاوا شومی ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۴، ۵۰۷
 اوکوبو (توشی میچی) ۲۱۴، ۲۲۰،
 ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۹،
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹
 اوکوما شیگہنوبو ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۷۹،
 ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶،
 ۳۴۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵،
 ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۴۰۰، ۴۰۱
 اوگاکی ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۴،
 ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۰
 اوکیو سورا ۱۵۷، ۱۸۵
 اوماکو ۳۸، ۳۹
 اومورا ماساجیرو ۲۳۰، ۲۳۱
 اومہزو ۵۲۹
 اومہارا ریوزابورو ۳۶۸، ۴۳۵
 اویاما ۲۲۴، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۳۶
 اویچی ۱۳۷
 اوئہ سوگی ۱۱۳، ۱۵۴
 اوعتا دوعکان ۱۵۶
 اوعشیوہی ہاچیرو ۱۷۴
 اوعیشی کورانوسوکہ ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۴
 اوعکوما ۲۲۲
 ایبیس ۳۱۲، ۳۵۹
 ایتاگاکی تاییسوکہ ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱

۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 آشی کاگا یوشی آکی ۱۱۷
 آشی کاگا یوشی ماشا ۱۱۰، ۱۲۰،
 ۱۲۴
 آشی کاگا یوشی می سو ۱۲۲
 آماتہ راسو (ئو) می - کامی ۹، ۱۳،
 ۲۱، ۱۸۷، ۱۸۸
 آنامی ۵۳۱
 آندو ہیروشیگہ ۱۹۱
 آیزاوا سابورو ۴۶۸، ۴۷۰
 آیزاوا سیشی سائی ۳۰۴
 آیزن یاماچی ۳۵۶
 آیکو کوتو ۴۰۸
 آئوکی ۳۳۹
 آکچی میتسو ہیدہ ۱۲۶
 ابن سینا ۳۰۶
 اتابک، میرزا علی اصغر خان ۳۰۷،
 ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۳۵
 اتوہ ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۳
 اتوشیمی ۲۳۰، ۲۵۹
 ارسطو ۳۰۶
 استالین ۴۹۷، ۵۲۰، ۵۲۶
 استوارت میل، جان ۲۶۰
 اسپنسر، ہربرت ۲۷۲
 استسل ۳۳۴
 اسدآبادی، سید جمال الدین ۳۰۸
 اسمیلز، ساموئل ۳۱۱
 اکوتاگاوا ریونوسوکہ ۴۴۰
 انتوکو ۶۷
 انین ۷۸
 اودا (امپراتور) ۵۸، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۴۴
 اودا نوبوناگا ۷۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،
 ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴
 اوچیدا ریوہی ۳۷۳
 اوزاکی یوکیو ۳۶۹

اينو آكي ٤١٩
 اينوكاي كي ٤٠١، ٤٠٥، ٤١١،
 ٤٥٩، ٤٦٠
 اينووه كائورو ٢٢٤، ٢٣٠، ٢٣١،
 ٣٥٣
 اينوئه جونوسوكه ٤٢٧، ٤٥٨، ٤٦١
 اينوئه نيشو ٤٦١، ٤٦٤
 ايهارا سايكاکو ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦،
 ٣٥٨

ب

باشو ١٩٦، ٤٣٩
 بامايو ٥١٠
 برنس ٥٣٠
 بوتسو ٩٦
 بودا ٤٦
 بودا (شاكيا موني) ٤٦، ٥١
 بوسان ٤٣٩
 بيدل ٢٠٥
 بيسمارك ٢٥٠، ٢٧٠

پ

پارکز، جان ٢٤٩
 پارکز، سرهري ٢٢٨
 پري، ماتيو ١٦١، ١٧٧، ٢٠٥، ٢٠٦،
 ٢٤٣، ٢٠٨
 پوچيني ١٨١، ٤٣٦
 پويي ٤٥٨
 پي مي کو (هي مي کو) (ملکه) ٢٠

ت

تاچي بانا کاساکورو ٤٦٤
 تاکااوجي ٩٤، ١٠٥، ١٠٧

٢٣٥، ٢٤٣، ٢٥١، ٢٦٠، ٢٦٣،
 ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٩، ٢٨٠، ٣١٠،
 ٣٤٦، ٤٠٠، ٤٩٤
 ايتو (هيروبومي) ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٣٠،
 ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٤٩، ٢٥٠،
 ٢٥١، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٦٤، ٢٦٥،
 ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٥،
 ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢،
 ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٦، ٣١٩، ٣٢٠،
 ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٣،
 ٣٤١، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧،
 ٣٤٨، ٣٥٣، ٣٧٢، ٣٩٣، ٤٠٠،
 ٤٠١، ٤٠٧

ايچيکاو دانجوروء ٤٣٧

ايروکا ٤٢

ايزاناگي ٩، ١٠، ١١، ١٣، ٥٢

ايزانامي ٩، ١٠، ١١، ١٣، ٥٢

ايسا ٤٣٩

ايشيدا بيگان ١٨٤

ايشيکاو اروکويي ١٥٨

ايشي کيکوجيرو ٣٧٩

ايشيدا ميتسوناري ١٣٥، ١٣٧

ايشيوارا کانجي ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٥

٤٥٧، ٤٧٤، ٤٨٩

ايکدا ميتسوماسا ١٨٥

ايکه نوبو جوکي ١٩٣

ايماکاوا يوشي موتو ١١٦، ١٣٦،

١٤٤

ايواساکی ياتارو ٢٦٦، ٢٩٦، ٢٩٨

ايواکورا تومومي ٢١٤، ٢١٨، ٢٢٤،

٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٣،

٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٥، ٢٥٩، ٢٦٢،

٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٨٨،

٢٩٠، ٣٠٨، ٣١٣، ٣١٦، ٤٣٧.

اينامه ٣٨

۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶.
 تورگننف ۳۱۲
 توکوگاوا کی کی ۲۳۶
 توکوگاوا میتسوکونه ۳۰۸، ۳۰۴،
 ۳۱۰
 توکوگاوا ناریاکی ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰
 توکوگاوا یوشی-نوبو ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۲۱۴
 توکوگاوا یوشی - تومی ۲۱۰
 توکوگاوا یه سادا ۱۷۲
 توکوگاوا یه میتسو ۱۴۶، ۱۴۷
 توکوگاوا یه یاسو ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰،
 ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۴۳۴، ۴۳۹
 توکوگاوا هیده تادا ۱۳۷
 توکونامی تاکه جیرو ۴۴۵
 توکی ماسا ۸۳، ۶۶
 توکی مونه ۸۸
 تولستوی ۳۱۲
 توموکی یو ۷۳
 تومی یوکا تسای ۴۳۵
 توپاما میتسورو ۳۵۷، ۳۷۳
 توپودا ۵۲۸، ۵۲۹
 توتومی - ایچیرو ۵۰۶
 توپوتومی هیده یوشی ۱۲۶، ۱۳۷،
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶
 توپوتومی هیده یوری ۱۳۵
 توء گوء شیکه نوری ۵۲۳
 توء گوء ۳۳۵، ۳۳۶، ۵۲۵، ۵۲۹،
 ۵۳۰

ج

جوشویا ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۳
 جی توء ۱۸
 جیموتنو ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۱۵،
 ۴۸۴

تاکادایاکاهی ۲۰۳
 تاکارابه ۴۰۴، ۴۲۷، ۴۲۸
 تاکاسوگی شین ساکو ۲۳۰، ۲۳۴
 تاکاگی هی کوئه مون ۱۵۸
 تاکاهاشی کوره کیو ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۶۹
 تاکاھیسا ۱۱۶
 تاکیزاوا باکین ۱۹۵
 تاکه دا ۱۲۵، ۱۲۷
 تاکه زاکی سوئه ناگا ۹۰
 تاکه کورابه ۳۵۸، ۴۳۹
 تاگاباتا موتویوکی ۳۵۶
 تامه تسوگو ۷۴
 تاناگا ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۵۵
 تاناکاگی ایچی ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۷،
 ۴۱۰
 تانوما ۱۶۷، ۱۶۸
 تانیزاکی جونچیرو ۴۴۰
 تایرا ماساکامو ۵۹، ۷۱، ۷۲
 تایرا - نو - کوره موری ۶۶
 تایرانو - کی یوموری ۶۲، ۶۳، ۶۴
 تایاماکاتای (تایاماروکویا) ۳۵۸
 تایشو ۳۶۳
 تایلر ۵۳۲
 ترائوچی ماساتاکه ۳۷۷، ۳۷۸،
 ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۷۶،
 ۴۷۷
 تراشیما مونه نوری ۲۳۰
 تروب، ربین ۴۹۷
 ترومن ۵۲۷
 تمو ۴۵
 تنچی ۴۴، ۵۰
 توآن شی - ژوی ۳۷۸
 توبا سوء جو ۶۱، ۷۶
 توجو هیده کی ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵،
 ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۱۹،

چ

چانکایشک - (شانکایشک) ۴۴۴ ،
 ۵۲۷، ۴۵۸، ۴۵۶
 چانگ تسولین ۴۰۳، ۴۲۷، ۴۲۸ ،
 ۴۴۴، ۴۵۸
 چانگ ہسوئہ لیانگ ۴۵۸، ۴۵۹
 چانگ ہسون ۳۷۴
 چرچیل ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۲۰، ۵۲۷
 چمبرلین ۳۲۹، ۴۹۳
 چوای ۲۳
 چونایوشی ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۸،
 ۱۸۵، ۱۹۱
 چوہمسی ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵
 چیکاماتسو مونزانہ مون ۱۹۴، ۱۹۶،
 ۱۹۷

د

داتہ ۱۱۳، ۱۴۲
 دارتاراسترا ۴۵
 دان (بارون) ۴۶۱
 داستایوفسکی ۳۱۲
 دان - نو - اورا ۸۱
 دایگو ۲۶، ۷۹
 دراموند (سر) ۴۶۲
 دوتورز، کوسمہ ۱۳۱
 دوچہ ۴۹۷
 دوران، ویل ۴۳۱
 دوفونتارابی، بوسانا ۲۸۸
 دوعکیو ۵۰، ۷۶

ر

رایشاور ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۶

رجبزادہ، ہاشم ۳۰۶
 رشیشا ۴۰۸
 رضائف ۲۰۳
 رووال ۴۳۵
 رنوار ۴۳۵
 رودریگز، جوآئو ۱۳۲
 روزولت ۳۳۶، ۳۳۷، ۵۵۰، ۵۲۰
 روسلر، ہرمز ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۸۸
 روشہ، لئون ۲۲۸
 روسو، ژان ژاک ۲۶۰، ۳۱۱
 روکوبی ۱۵۹
 ریچاردسن ۲۱۲
 ریس، لودویک ۲۵۵
 روعجو ۲۰۹

ز

زویہتسو ۴۴۰
 زیامی ۱۲۲

ژ

ژاویر، سنت فرانسیس ۱۱۵، ۱۱۶ ،
 ۱۳۱
 ژوانگ زو ۱۷۳

س

ساتوشی من ۲۳۹
 ساکاموتو یووما ۲۳۰
 ساکورا ناریکھری ۳۹۴
 ساکوما شوےزان ۳۰۵، ۲۳۹
 ساگا ۷۷
 سزان ۴۳۵
 سانجوع سانہ تومی ۲۱۴، ۲۲۴ ،
 ۲۳۰، ۲۷۰

سانسوم، سر جرج ۲۵۵
 سائیتو ماکوتو ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸،
 ۴۶۹، ۵۲۶
 سايچوء ۵۶، ۵۷، ۷۷، ۱۲۴
 سايكاكو (ايهارا) ۱۹۶
 سايكوء تاكاموري ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷،
 ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۸،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۴، ۲۸۵،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۸،
 ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۹۴
 سايكو سانه تومي ۲۱۸
 سايونجي ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۸،
 ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱،
 ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۹،
 ۴۷۷، ۴۸۷، ۵۲۴
 سوتوكو ۶۱
 سوزوكي ۳۶۱، ۴۲۰، ۴۶۹، ۵۲۳،
 ۵۲۵، ۵۲۹
 سوسانور - ئو ۹، ۱۰، ۱۲
 سوگا اوماكو ۴۲
 سوگاوارا ميجي زانه ۵۸
 سوگا يه ميشي ۴۲
 سوکوء ۱۸۹
 سوگی ياما ۴۸۷، ۴۹۴
 سوسه کی ناتسومه ۳۱۲، ۴۳۹، ۴۴۰،
 سوميتومو ۷۰
 سون تهزو ۳۰۶
 سون ياتسن ۳۴۳، ۳۷۳، ۳۷۴،
 ۴۲۰، ۴۹۲
 سوبيكو ۱۸، ۳۹، ۴۰، ۵۳، ۷۹
 سوء دن ۱۴۹
 سوئه جيما (تانه ئومي) ۲۱۹،
 ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۰،
 ۳۳۸

سوء كاگا گاكاي ۱۰۲
 سويي ۴۱
 سن - نو - ريكيو ۱۳۸
 سن مو ۱۹۳
 سن هيمه ۱۴۱
 سه شو ۱۱۹
 سيبولد ۱۷۵
 سيندهارتا كائوتاما (بودا) ۳۱، ۳۲،
 سينسون ۴۷۳
 ش
 شاراکو توشواساي ۱۹۱
 شاکياموني (نام بودا) ۳۳
 شانكايشك (چانكايشك) ۴۲۴،
 ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۷۴، ۴۸۸، ۴۹۱،
 ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴
 شكسپير، ويليام ۳۱۱، ۳۵۹
 شوء توكو (تايشي) ۳۹، ۴۰، ۴۱،
 ۴۲، ۴۸
 شوء مو ۵۰، ۵۲
 شيباتا كاتسوييه ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۳۶
 شيبوساوا ئه ايچي ۴۱۶
 شيرازي، آقاميرزا حسين علي تاجر
 ۳۳۵، ۳۴۳
 شيده هارا كوجيرو ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۰۴،
 ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۵۷،
 ۴۵۸
 شيگاناوپا ۴۴۰
 شيمازاكي توء سون ۴۴۰
 شيگه موري ۶۴، ۶۵
 شيگه ميتسو مامورو ۵۲۲، ۵۳۱
 شيمازو ۱۴۲
 شيمازو تاكاهيسا ۱۱۵

شیمازو ناریاکیرا ۱۷۶
 شیمازو هیسامیتو ۱۷۸، ۱۷۹
 شیمامورا کانزان ۴۳۵
 شینران ۹۶
 شیمودا ۲۱۰

ط

طوسی، خواجه نصیر ۳۰۶

ف

فوشی می یاشیروء بی ۱۵۸
 فوجی وارا فوبیتو ۴۷، ۴۹، ۵۰
 فوجی وارا کاماتاری ۴۳، ۴۴، ۵۸
 فوجی وارا یوشی فاسا ۵۸
 فوکوزاوا یوکیجی ۲۵۳، ۲۹۱،
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۶۰
 فوکوشیما ۲۶۳
 فوکوئوکا کوء تن ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۰
 فوجیتا توء کو ۳۰۴
 فون اشتین، لورنز ۲۷۰، ۲۷۲
 فیلمور ۲۰۵
 فوهرر ۴۹۷

ق

قوبیلای خان ۸۶، ۸۷، ۸۸

ک

کاتامایاسن ۳۵۷، ۴۲۰
 کاتسورا (تارو) ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۳۰،
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۷،
 ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۰۶،
 ۴۰۷
 کاتسو کایشوء ۱۸۱، ۲۳۰، ۲۳۱

کاتسوشیگا هوکوسای ۱۹۱
 کاتو تاکاآکی ۳۷۱، ۴۰۷
 کاتو شوایچی ۱۹۲
 کاتو توموسابورو ۴۰۰
 کاتو کوء می ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶،
 ۳۷۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳

کاتو هیرویوکی ۳۰۱
 کادانو آزومامارو ۱۸۷
 کاگه ماسا ۷۴

کاواکامی هاجیمه ۴۸۷
 کاواباتا ریوء شی ۴۳۵
 کاماتاری ۴۳، ۵۰
 کامو ۵۵، ۵۶، ۷۷
 کامونو مابوچی ۱۸۷
 کان - امی ۱۲۱
 کایبارا اکن ۱۸۶
 کایکا ۲۰

کروزوئه، روبینسون ۲۱۳
 کرنسکی ۳۸۰
 کنت ویت ۳۳۷
 کنفوسیوس ۳۱، ۳۰۵، ۴۴۳، ۵۱۰
 کلمانسو، ژرژ ۳۸۴

کوتو کو شوء سویی ۳۵۶، ۴۲۰
 کوداما ۳۳۶

کودوء هی سوکه ۲۰۲
 کوروپاتکین ۳۳۴، ۳۳۵

کوروداکی یوتاکا ۲۳۰، ۲۶۵، ۲۷۱،
 ۳۱۶، ۳۱۸

کوره چیکا ۵۲۶

کورودا سی کی ۴۳۵
 کوروسو ۵۰۳

کوسونوکی ماساشیگه ۹۲، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۲۵

کوء کای ۵۷، ۷۸

گن دوسی کیو ۴۴۷، ۴۴۸
 گنجی ۷۵
 گنشت، فون ۲۷۰
 گنشین ۹۵
 گوتو (شوء جیرو) ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۳،
 ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۰،
 ۲۸۱
 گو - توبا ۷۲
 گودای توسوآتسو ۲۳۰
 گو - دایگو ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 گوشیراکاو ۶۱
 گوگ، وان ۴۳۵
 گولونین ۲۰۳

ل

لاکسمن ۲۰۳
 لانسدون (لرد) ۳۳۰
 لنسینگ ۳۷۹
 لمسدورف ۳۳۰
 لوید جرج ۳۸۴
 لیتون ۴۶۲، ۴۷۳
 لی نائوسوکه ۱۷۸
 لینوویچ ۳۳۵
 لی هونگ چانگ ۳۲۱

م

ماتسودایرا سادانوبو ۱۶۸، ۱۷۴
 ماتسودایرا یاسوفوسا ۲۰۴
 ماتسوکاتا ماسایوشی ۲۳۰، ۲۳۵،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۴۵، ۳۴۶،
 ۳۴۹، ۳۵۳، ۴۰۰
 ماتسوئو باشوء ۱۹۵
 ماتسوئوکا (کایوسوکه) ۴۶۲، ۴۶۳،

کومازاوا، بانزان ۱۸۵
 کومورا ۳۳۷
 کونین ۴۶۷
 کویسوکو نیاکی ۵۲۳، ۵۲۶
 کونوئه فومی مارو ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۷،
 ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸،
 ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۶،
 ۵۲۷
 کوء می ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۴،
 ۲۲۶، ۲۲۸
 کوء میو (ملکه) ۵۲
 کوء میو (امپراتور) ۱۰۷
 کیتا ایکی ۳۵۶، ۳۹۰، ۴۲۵، ۴۴۶،
 ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۰،
 ۴۸۴

کی را ۱۵۲، ۱۵۳
 کی چو ۱۸۷
 کی کی ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶،
 کیدو (کوئین) ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹

کیمی ۷۹
 کی یو لوراکی گو ۴۰۰
 تیوتسورا ۸۰
 کمبیرلی ۳۳۹
 کیموچی ۳۴۷
 کیویوکی ۷۹
 کی یوموری ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۶۷
 کی یوئورا ۴۰۷
 کین جیرو ۱۷۵
 کین می ۳۵

گ

گائوتامابودا ۳۱

میچی ۱۸۱، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۷۱، ۲۷۲،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹،
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۳،
 ۳۳۴، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۹۵،
 ۴۴۶، ۵۲۹

میزونو تادا کونی ۱۷۶، ۲۰۵
 میستر تفت ۳۳۳
 میتسوئی ناکاهیرا هاجیرو اوئهمون
 ۱۵۷

میناموتو ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶،
 ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۸۶، ۹۴
 میناموتو ماساکو ۸۳، ۸۵
 میناموتو یوشی تومو ۶۱، ۶۲
 میناموتو یوشی ناگا ۶۶
 میناموتو یوشی ۷۱
 میناموتو یوریتومو ۶۳، ۶۶، ۸۱،
 ۹۳

مینامی ۴۵۷
 مینوبه تاتسوکچی ۳۵۷، ۳۵۸،
 ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۶۸، ۴۸۰
 می یاکمی میچو ۴۳۷
 می یوشی کی یوتسورا ۷۹

ن

نابه شیما ۱۵۸
 ناریاکی ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۰۴
 ناریاکی ۱۷۷
 ناسو - نو - یوئیچی ۶۷
 ناگاتومی - نو - گاماتاری ۴۲
 ناگامورا ماسانائو ۳۰۳
 ناگا - نو - اوئه ۴۲، ۴۳، ۴۴
 ناکانه توء چو ۱۸۵
 ناگاتا تسوزان ۴۵۱، ۴۶۷، ۴۶۸،
 ۴۶۹، ۴۷۰

۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹

مارویاما ۴۸۴، ۴۸۵
 مازاکی (جینز ابورو) ۴۵۱، ۴۶۶،
 ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰

ماساشیگه ۱۰۶
 ماساکادو ۷۰
 ماسائوکا شیکی ۴۳۹
 ماکینو ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۶۹
 ماکسیم گورکی ۴۳۸
 مانترایانا ۷۷
 مائو (تسه تونگ) ۳۱، ۴۳۲
 مائدا ۱۴۲

مائدا سیزون ۴۳۵
 مائدا توشی ۱۳۵
 مستوفی، عبدالله ۳۳۳
 مک آرتور ۵۱۷
 منزئوس ۳۰۶

موتسومونه میتسو ۳۱۹، ۳۲۰
 موتسوهیتو ۱۸۰، ۲۱۴
 موتونو ۳۸۰، ۳۸۱
 مور ۳۱۱

موراتا شوکوء ۱۲۰
 موراساکی سیکیو ۷۵
 موری آرینوری ۲۹۰، ۳۰۱
 موری اوگای ۴۳۹
 موس، آلبرت ۲۵۵

موسولینی ۴۸۳، ۵۱۹، ۵۲۰
 موسوی - نو - گامی ۲۱
 موسه، آلفرد ۲۷۰
 مولوتف ۵۲۶

موتوء ری نوری ناگا ۲۵، ۱۸۷
 مولیر ۳۵۹
 مون یونگ وانگ ۲۰
 موء ری (موتاناری) ۱۲۶، ۱۷۸
 مؤید الاسلام ۳۴۳

۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳،
۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۹،
۴۱۰، ۴۴۵

هاسهگاوا نیوزکان ۱۹۳
هاشیموتو سانای ۲۱۱
هاشیموتو کینگورو ۴۴۹، ۴۵۴،
۴۵۵، ۵۰۷، ۵۰۸

هال، کوردل ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۳
هاماگوچی (یوکوء) ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴،
۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۲،
۴۵۴

هایاشی تاداسو ۳۳۰، ۳۳۱
هایاشی رازان ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
هایاشی منجورو ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۷
هایاشی شی هی ۲۰۲
هدایت، مهدیقلی ۲۳۲، ۲۷۰، ۲۸۶،
۲۸۸، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴،
۳۳۳، ۳۳۵، ۳۵۴

هریس، تاونزند ۱۷۸، ۲۰۹
هریس، ریچارد ۲۵۲
هسوان تسانگ ۵۱
هوتاما سایووشی ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
هوشی مین ۵۱۴
هوشینو ۴۹۶
هوگو، ویکتور ۳۱۲
هوسوکاوا گراسیا ۱۳۷
هوسوکاوا تادااوکی ۱۳۷
هو - موسوبی ۱۱
هوندا توشیاکی ۲۰۲
هونگ - چانگ ۳۱۹
هویی - کوئو ۷۷
هوء جوء توکی یوری ۱۰۲
هوء جوء توکی ماسا ۸۳
هوء جوء توکی مونه ۸۷، ۸۹
هوء جوء یوشی توکی ۸۵

ناگوما ۵۰۵

ناگای کافو ۳۵۸، ۴۴۰

ناگانو ۵۰۱

ناگائو کاهانتارو ۳۶۱

نائوئه کانه تسوگو ۱۵۴

نوبوناگا ۷۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷

نورمن ۲۲۹

نوگی (مارسوکه) ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۱۸

نومورا ۵۰۱، ۵۰۳

نیتایو شیسادا ۹۲

نیشی هارا کامهزو ۳۷۸

نیکی ۴۴۰

نینگی - نومیکوتو ۱۸

نیمیتز ۵۱۶

نینتوکو ۲۱، ۲۲، ۲۳

نی نومی یاسونوتوکو ۱۷۵

نی ئی شیماجوء ۳۰۳

و

واگاتسوگی ریجیرو ۴۰۲، ۴۰۳،

۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۶، ۴۵۴، ۴۵۷،

۴۵۹

والینانو، الساندرو ۱۳۱

وانگ چین - وی ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۱۰

وانی ۲۹

وبیسرامانا ۴۵

ورن، ژول ۳۱۱

ویروپاکا ۴۵

ویرودهاکا ۴۵

ویلسون ۳۸۴

ه

هارا کی ۲۶۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۶، ۳۸۱،

هوعنن ۹۵، ۹۶

هیتوتسوباشی یوشی-نوبو ۲۱۰ ،
۲۱۴، ۲۱۳

هیتلر ۴۸۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۱۹، ۵۲۰
هیراتا آتسوتاته ۱۸۷، ۱۸۸
هیرانوما ۴۷۱، ۴۹۶، ۵۱۹، ۵۲۹
هیروتاکوکی ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷،
۴۷۸

هیروهیتو ۳۶۳، ۴۲۵، ۴۲۹

هیروساوا سانئه-تومی ۲۳۰، ۲۳۱
هیده-تادا ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۰
هیده یوشی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱

هیده یوری ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱

هیده-توگو ۱۳۴

هیگوچی (ایچی-یو) ۳۵۸، ۴۳۹

ی

یاسودا یوکی هیکو ۴۳۵، ۴۴۷

یاسوتوکی ۸۵

یاسویی سوتارو ۴۳۵

یاگاوا هیده-کی ۳۶۱

یاماگا سوکوء ۱۸۸، ۳۰۶

یامادا کوساکو ۴۳۶

یاماگاتا آریتومو ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۵،

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۹،

۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۲۰،

۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰،

۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸،

۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷،

۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴،

۴۰۰، ۴۰۱

یاماموتو چونه-تومو ۱۸۹

یاماموتو گومبی ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۰۰

یاماگوچی چوروگا - نو - کامی ۱۷۳

یامانوئه اوکورا ۵۳

یوآن شی-یه - کای ۳۷۴، ۳۷۵،

۳۷۸

یودوگیمی ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱

یوری ۲۱۹

یوریتومو میناموتو ۶۵، ۶۶، ۶۷،

۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۴۹، ۲۲۷

یوری-کیو ۷۳

یوری یوشی ۷۳

یوشیدا شوئین ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۵۰،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰،

۳۱۷، ۴۳۰

یوشیدا شیگهرو ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۲۲،

یوشیتسونه ۶۶، ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳

یوشی-موتو ۶۵

یوشی-توکی ۸۳، ۸۵

یوشی-تومو ۶۰، ۶۳

یوشی-مونه ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۷۴

یوشی-می-سو ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸

یوشی-نوبو ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۲۸

یوشینو ساکوزو ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۶،

۴۱۹

یوشی-ماسا ۱۱۸، ۱۲۱

یوشی-یه ۷۵

یوکویاما تایکان ۴۳۴

یونای ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۹

یه-تسوگو ۱۶۶

یه-سادا ۱۷۱، ۲۱۰

یه-شیگا ۱۶۷

یه-میتسو ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۶۳

یه-موجی ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۱۴

٦	١٧٦ يه ناری
٢٤٥ ئومورا ماساجيرو	١٤٠، ١٣٧، ١٣٥، ١٣٢ يه ياسو
٤٢٠ ئوی کنتارو	١٤٧، ١٤٦، ١٤٤، ١٤٣، ١٤٢
٩٧ ئه جوء	١٤٩، ١٦٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٩
٩٧، ٩٦ ئی سای	١٨٢، ١٧١
٢٢٧، ٢٢٦ ئی نائوسوکه	١٦٧ يه هارا
	٢٥٩، ٢١٢، ٢١١، ٢١٠ يی نائوسوکه

نام جایها

٥١٥، ٥٠٨، ٥٠١ استراليا	آ - الف
٥٢٩ استکهلم	آتسوتا ١٣
٣٦٥ انگلیس	آتلانتیک ٥٠٠
٥١٣ اندونزی	آزچی ١٣٦، ١٢٥
١٥٨ اوبونه	آساکوسا ١٧٢، ١٧١
٢٠٦، ٢٠٥، ٢٠٤، ١٧٧، ١٦١ اوراگا	آسام ٥٢٣، ٥١٦
٢٩٦	آساما ١٦٨
٣٨٢ اورال	آشیو ٣٥٥
٥٣٢ اوروگون	آکوء ١٥٣، ١٥٢
١٢٨، ١٢٤، ١١٥، ٩٢، ٢١ اوساکا	آکی ٢١٥
١٤١، ١٤٠، ١٣٧، ١٣١، ١٣٠	آلمان اغلب صفحات
١٦٠، ١٥٩، ١٥٦، ١٤٣، ١٤٢	آمور ٢٠٢، ٢٥٤، ٣٨٢
٢٤٨، ٢٢٨، ٢٢٦، ٢١٠، ١٧٤	آیزو ١٥٤، ٢١٦، ٢١٧
٢٩٥، ٢٨٤، ٢٧٢، ٢٦٣، ٢٦١	آئوموری ٢٩٧، ٣٥١
٣٥٣، ٣٥١، ٣٣٤، ٣١٣، ٢٩٦	آدو ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٧
٥٢٦، ٣٧٠	١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٦، ١٦٩
٥٢٣، ٥١٨، ٥١٧، ١٧٦ اوکیناوا	١٧٥، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٢٠، ٢٢٦
٥٣٣، ٥٢٨، ٥٢٦	٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٣٩٩
١٦٢ اوعمورا	٥١٦ اراکان
١٨٣، ١٥٨ اوئهنو	٢١٥، ١٢٤ اچی زن
٣٨٢ امسک	١٥٧ اچی گویا

اُواجيما ۲۱۸

انرياکو (معبد) ۵۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷،

۱۳۱

ايالات سيپري ۵۰۸

ايتاليا اغلب صفحات

ايتوروپ ۱۶۸

ايران ۳۳۵

ايرکوتسک ۳۸۲

ايزو ۶۳، ۸۴، ۱۷۷

ايزومو ۱۰، ۱۲، ۱۹، ۲۳

ايکي ۸۷

ايچي - نو - تاني ۶۶

ايسه ۱۳، ۲۴، ۱۹۰، ۴۵۰

ايسه جينگو ۱۳، ۱۹۰

ايشي يا ماهونگان ۱۲۴، ۱۳۱

ايواکه ۸۱، ۳۹۲

اينچئون ۳۱۹

ايمپال ۵۱۷

اٿواري ۲۱۵

ب

باتاآن ۵۰۵

باتاوبا ۵۰۵

بالتیک ۳۳۵

بنگال (خليج) ۵۰۶

برمه ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۴

۵۲۳، ۵۱۷

برن ۵۲۹

بروکسل ۴۹۳

برلين ۴۹۵

بريتانيا اغلب صفحات

بوستون ۵۲۶

بونين ۳۳۹

بنگال ۵۰۵، ۵۱۶

۵۹۲

دبيوا ۱۲۵، ۱۲۸

پ

پالائو ۵۱۷

پاناي ۴۹۳

پايکچه ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۳۸، ۴۴

پرتسموت ۳۳۷

پرل هاربر ۳۸۸، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۲۱

پکن ۱۳۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸

۳۸۳، ۳۸۴، ۴۸۸، ۴۹۱

پوچي ۳۵

پورت آرتور ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴

۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۳

پورت مورسيي ۵۱۵

پوسان ۱۳۳

پنانگ ۵۰۵

پين کيانگ ۳۴۲

ت

تاکاچي هو (کوه) ۲۲

تاکاسوکی ۲۱۴

تانگ کو ۴۷۳

تايپه ۳۲۴

تایلند ۵۱۰

تايوان ۲۶۲، ۳۲۴، ۳۳۹، ۳۴۲، ۵۱۲

تسوشيما ۸۷، ۳۳۵، ۳۳۶

تسينگ تائو ۳۷۱

تنريوچي ۱۰۸

توکیو ۱۶، ۱۴۰، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۸

۲۷۲، ۳۱۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵

۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۸۷

۳۹۹، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۹۳

توبا ۲۱۶

توبا - فوشي مي ۲۴۵

٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩،

٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٨٠،

٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣٩١، ٣٩٣

چه آنگ - آن ٤٨، ٥٢، ٥٥

چهار ٤٧٣

چين اغلب صفحات

چين هيلز ٥١٦

خ

خاربين (هاربين) ٣٣٥

خليج بنگال ٥٠٦

د

داروين ٥٠٥

دان - نو - اورا ٦٦، ٨١

دايرن ٤٢٧، ٤٥٦

دجيما ١٦٤

درياي مرجان ٥١٥

ر

رانگون ٥٠٥

روسيه اغلب صفحات

ريوآن ١٢١

ريوء كيوء ١٦٧، ٣١٨، ٣٣٩، ٥١٧

ژ

ژاپن اغلب صفحات

ژچوان ٤٩٢

ژنو ٤٥٩، ٤٦٣

ژيلبر ٥١٥

س

ساتسوما ١٤٢، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩،

توتوري ٢١٨

تودايچي ٣٥، ٥٠

توسا ٢١١، ٢١٥، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣،

٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٣،

٢٣٥، ٢٤٥، ٢٥١، ٢٦٠، ٢٦٥

تونگ چو ٤٨٨

تونه ١٧٥

توياما ٣٩٦

توء داي (معبد) ٥٢، ٧٧

توء شوء گوء ١٤٦

توء شوء داي ٥٢

توء كايدو ١٤٤، ١٥٩

توء هوکو ١١٣

تهران ٣٣٥

تهراکويا ١٨٦

تيمور ٥٠٥

تين تسين ٣١٩، ٣٢٧، ٣٨٣، ٤٨٨،

٤٩٣

ج

جاوه ٢٠٤

جزاير مرجاني ٥٣٢

جوهل ٤٧٣

چ

چانگ چون ٤٥٧

چموليو ٣٣٣

چوسان ٣٤٢

چونگ کينگ ٤٩١، ٤٩٨، ٥٠١،

٥٢٧، ٥١٦

چوء ذن - جي ١٤٦

چوء شوء (ياماگوچي کنوني) ١٧٨،

١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ٢١٢، ٢١٣،

٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩،

ش

شانتونگ ۳۷۱، ۳۶۵، ۳۲۷، ۳۲۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۸
 شانگهای ۲۴۸، ۳۸۳، ۴۲۲، ۴۹۱، ۴۹۳
 شو سوگابه ۱۱۳
 شوء سوء - این ۵۲
 شوء هی کو ۱۸۳، ۱۸۶
 شیزوگاداکه ۱۲۸
 شیزوئوکا ۶۳، ۶۶، ۱۳۹
 شیکو کو ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۳۵۱
 شیمابارا ۱۶۳
 شیمودا ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۰۹
 شینتو (زیارتگاه) ۱۳، ۹۰، ۵۲۱
 شیمونوسه کی ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۶۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۱

ف

فرانسه ۳۶۵
 فرمز (تایوان) ۲۵۹، ۳۲۱، ۳۳۹
 فو ۲۷۲
 فوجی ۶۶
 فوشی می ۱۴۹، ۲۱۶
 فوکویی ۹۷، ۲۱۶، ۲۱۸
 فوکوئوکا ۱۸۶، ۲۹۰، ۳۵۴
 فیلیپین ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۷

ق

قاهره ۵۱۶
 قفقاز ۱۴

۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰

سایپورو ۲۹۰

ساخالین ۲۰۳، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۲۹

سادو ۱۰۲، ۱۹۶

ساسه بو ۳۳۳

ساکای ۱۱۴، ۱۱۵

ساکوراجیما ۱۶۸

ساگا ۱۸۹، ۲۵۹، ۲۸۳

سایپان ۵۱۷، ۵۲۳

سایگون ۵۱۴

سن پترزبورگ ۳۳۰، ۳۳۲

سنگاپور ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۰۵

سن گوکو ۱۴۹

سلیمان (جزایر) ۵۱۵

سندای ۸۱، ۱۴۲، ۲۰۲، ۲۹۰، ۳۵۴

سوروگا ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۸۱

سونوتو کو ۱۷۵

سوئد ۵۲۶

سه کی گاهارا ۱۳۵، ۲۱۶

سیام ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۰

سیبری ۱۴، ۱۵، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۰۳، ۴۹۴

۵۰۸

سیلا ۳۸، ۴۴

سیلان ۵۰۶

سئول ۱۳۴

ک

کوریل (جزایر) ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۲،

۳۱۸، ۳۳۹، ۵۰۴

کوشین ۲۵۴

کوماموتو ۲۱۸، ۲۵۹

کوماسو ۲۳

کوناشیر ۱۶۸

کووانا ۲۱۶

کویا ۵۷، ۷۸

کوءکولی ۲۳

کیائوچو ۳۲۷، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶

کیوتو ۲۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱،

۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹،

۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۴، ۹۷،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،

۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱،

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵،

۱۵۶، ۱۵۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۹،

۱۹۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۹۰، ۲۹۶،

۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۰، ۵۲۶

کیدو ۲۱۴

کیرین ۴۵۷

کیدوسه ۳۹۴

کیوشو ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۴۹،

۵۸، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۳،

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷،

۳۰۱، ۳۱۲، ۳۵۱، ۴۵۱

کینای ۱۹۷

کینکاکو ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱،

کیو ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۵۴

کیئی ۱۶۶، ۲۱۰

کهگون ۱۴۶

گ

گوآم ۳۸۷، ۵۰۵، ۵۱۷

گوادالکانال ۵۰۶، ۵۱۵

کارولین ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۳۱

کازابلانکا ۵۱۶

کاگا ایالت کنونی ایشیکاوا

کاگوا ۶۶

کاگوشیما ۱۱۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۱۲،

۵۰۲، ۲۸۳

کاماکورا ۶۶، ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵،

۹۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵،

۱۲۳، ۲۲۷

کامبوج ۵۱۰

کامچاتکا ۲۰۳، ۳۸۰

کاناگوا ۸۵، ۲۰۹

کانگوا ۳۳۹

کانتو ۱۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۱۳،

۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۹، ۳۹۸، ۴۰۰

کانتون ۲۰۴، ۳۸۴، ۴۹۱

کانسی ۱۷۴

کای ۱۲۵

کبک ۵۱۶

کره ۱۵، ۱۶، ۳۶۷، ۴۵۷، ۴۹۴،

۵۱۲

کلمبو ۵۰۵

کن ۲۷۲

کنگوءبو (معبد) ۵۷

کوالامپور ۵۰۵

کواجالین ۵۱۶

کوانتونگ ۳۲۷، ۳۴۲، ۴۰۴، ۴۴۹،

۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۷۲

کوانگ سی ۳۲۷

کوانگ چو - وان ۳۲۷

کوبه ۱۰۵، ۲۴۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۵۳،

۳۷۰، ۴۲۱، ۵۲۶

کورای تانیما ۴۳۲

گیون ۹۴، ۴۳۹
گینه نو ۵۱۵

ل

لاہ ۳۴۱
لندن ۴۵۹، ۵۰۱
لو ۲۹
لوزون ۵۱۷
لویانگ ۴۱
لیائو تونگ ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۳،
۳۳۵، ۴۲۷، ۴۴۳
لیت ۵۱۷

م

ماتسومائہ ۲۰۲، ۲۰۳
ماداغاسکار ۳۳۶
مارشال ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۳۱، ۵۱۵
مارکوپولو ۴۸۷
ماریان ۵۱۶
ماریانا ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۳۱
ماکائو ۱۶۱
مالایا ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵
۵۱۰، ۵۱۱
ماندالی ۵۰۵
مانیپور ۵۱۶
مانیل ۵۰۵
مسکو ۴۹۷
مغولستان ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸،
۴۳۲، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۰۵
مغولستان خارجی ۴۹۴، ۴۹۵
مکہ ۳۰۷
منچوری: اغلب صفحات
منچوکٹو ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱،
۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۷

۴۹۴

موروماچی ۹۴
موساشی ۷۳
موکدن ۳۳۵، ۳۳۷، ۴۲۶، ۴۲۷،
۴۲۹، ۴۷۲، ۴۵۷
مومیاما ۱۳۶
میتو ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۴۶۴
میدوی ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۵
میکاوا ۱۵۷
می مانا ۲۳
میناتوگاوا ۱۰۵
میہ ۱۳، ۲۴، ۱۲۲
میہارا ۱۶۸

ن

نارا ۲۴، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۸، ۷۷،
۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳
ناتسومہ ۲۰۳
ناگائوکا ۷۷، ۵۵
ناگویا ۱۳، ۱۳۵، ۲۹۷، ۳۵۳،
۵۲۶
نانکینگ ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۹۱، ۴۹۲،
۴۹۳، ۴۹۴
نیپال ۳۱
نمورا ۲۰۳
نوسا ۲۰۳
نومونہان ۴۹۴
نیجوع ۱۲۶، ۱۴۳
نیوزلند ۵۰۱
نیکو ۱۴۶
نیکولائوسک ۳۸۲، ۳۸۳
نیوہمشایر ۳۳۷
نیہون (نام ملی ژاپن) نیپون ۳۱۴
نیٹیگاتا ۲۱۰

و

وا ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰
 واسدا ۲۳۵، ۲۹۱، ۳۵۴، ۳۷۰
 واشنگتن ۴۵۹، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۱
 ۵۰۳، ۵۰۲
 واکاماتسو ۲۱۶
 واکایاما ۱۶۶
 ولادیوستک ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۹۶، ۳۲۲
 ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۸۰
 ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۹۴
 ویتنام ۵۱۴
 ویشی ۴۹۹، ۵۱۳
 ویک ۵۰۵
 ویلمت ۵۳۲
 وی - هایوی ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۷۱

ه

هاربین (خاربین) ۳۸۳، ۴۹۴
 هاکاتا ۸۷، ۸۸
 هاگوداته ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰،
 ۲۱۷
 هاگونه ۸۵، ۲۲۶
 هاینان ۴۹۳
 هانکوو ۴۹۱
 هانوی ۲۵۴
 هانه‌دا ۳۴۴
 هاوایی ۳۸۷، ۳۸۸، ۵۰۳، ۵۱۵
 هایفونگ ۲۵۴
 هسین‌کینگ ۴۶۰
 هند ۴۱۳، ۵۰۸، ۵۱۴
 هند شرقی ۴۹۸، ۵۰۵
 هند و چین (شبه جزیره) ۳۶۱، ۴۹۸،
 ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳
 هند هلند (اندونزی) ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰،

۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۱

هنگ کنگ ۳۲۷، ۳۷۱، ۳۸۷، ۴۹۹
 ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵
 هوپی ۴۷۳
 هونشو ۱۱، ۱۴، ۴۹، ۶۱، ۶۹، ۱۲۶،
 ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۶۴،
 ۲۲۷، ۲۹۷
 هوریوجی ۳۵، ۳۹
 هوکایدو ۱۱، ۱۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷،
 ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۲، ۳۵۱
 هوء کوء جی ۳۸، ۱۴۰
 هیان - کیو ۵۵، ۷۷، ۸۰
 هیرادو ۱۶۰
 میرای زومی ۸۱
 هیروشیما ۲۱۸، ۳۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱
 هی زن ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸،
 ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۵۱،
 ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵
 هیوز ۳۸۶
 هیوکا ۱۹، ۲۲
 هیوء گو ۶۶، ۲۱۰، ۲۱۲
 هیمالیا ۵۱۶
 هسی ۵۶، ۷۷، ۷۸، ۱۲۴، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۳۱
 هینو ۱۲

ی

یاشیما ۶۶
 یاکوشی ۴۶
 یالو ۳۲۶، ۳۳۳
 یاماتو ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۵۷
 یاماتای ۲۰
 یاماگوچی ۶۶
 یاماناشی ۱۲۵

یونان ۳۲۷
یوننان ۴۹۳

یانگ تسه ۳۲۷، ۴۲۵، ۴۵۵، ۴۹۱،
۴۹۳، ۵۰۹

یاواتا ۳۹۵

یزو ۲۰۲، ۲۰۳

یوشینو ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸

یوکوسکا ۱۷۷، ۲۸۴

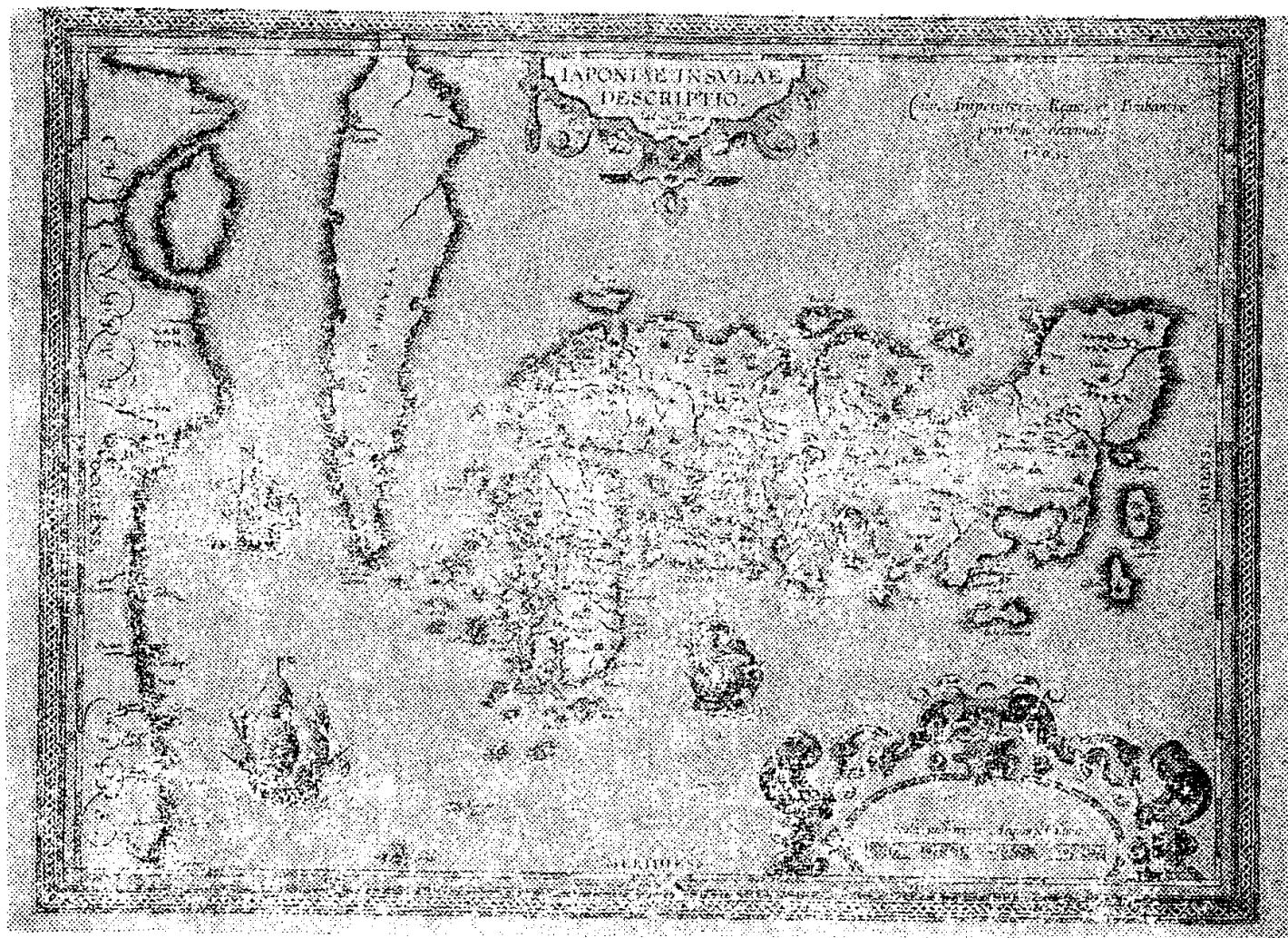
یوکوهاما ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۴۸

۲۷۱، ۲۹۶، ۳۵۳، ۵۲۶

ئوواری ۱۳۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۸

ئهچیذن ۹۷

ئی هی (معبد) ۹۷



نقشه توصیفی ژاپن

ترسیم شده در سال ۱۵۹۵

古事記上卷

卷一

神代卷

易經鈞命卷之三
又九氣狀象未形謂之太易

皇天萬古言是昆元既凝氣未定

皇天萬古言是昆元既凝氣未定

皇天萬古言是昆元既凝氣未定

皇天萬古言是昆元既凝氣未定

皇天萬古言是昆元既凝氣未定

皇天萬古言是昆元既凝氣未定

صفحه‌ای از نوشته «کوجی کی» (تاریخ قدیم ژاپن)

人生は深い縁の 不思議な出会い

این نوشته نکته‌ای از حکمت بودایی است به این معنی:
«زندگی بشر چون برخوردگاه مناسبات پیچیده و به هم پیوسته است.»

بها: ۱۸۰۰ ریالی